رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)

ابن شعبة حرانی



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

رهاورد خود (تحف العقول) در احکام و مواعظ پیامبران آل و رسول(ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن‌شعبه، حسن‌بن علی، قرن ق۴
عنوان قراردادی : [تحف العقول عن آل‌الرسول صلی‌الله‌علیهم (فارسی - عربی)]
عنوان و نام پدیدآور : رهاورد خود (تحف العقول) در احکام و مواعظ پیامبران آل و رسول(ع)/ ابن‌شعبه حرانی؛ ترجمه پرویز اتابکی
مشخصات نشر : تهران: نشر و پژوهش فرزان روز، ۱۳۷۶.
مشخصات ظاهری : ص ۵۴۰
شابک : 964-6138-04- ۷۲۸۰۰۰ریال
یادداشت : این کتاب توسط ناشرین و مترجمین متفاوت در سال‌های مختلف منتشر شده است
یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس
عنوان دیگر : تحف العقول عن آل‌الرسول صلی‌الله‌علیهم
موضوع : احادیث اخلاقی
موضوع : احادیث شیعه -- قرن ق۴
موضوع : اخلاق اسلامی
شناسه افزوده : اتابکی، پرویز، ۱۳۰۶ - ، مترجم
رده بندی کنگره : BP۲۴۸/الف۲۵ت ۴۱ ۳۰ ۱۳۷۶
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۱
شماره کتابشناسی ملی : م۷۷- ۶۱۶۰

فهرست مطالب

مقدمه مترجم 5
سخنی نغز 7
شرح حال مؤلّف 13
پیشگفتار مؤلّف 16
آنچه از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در تفصیل این معانی روایت شده است 20
سفارش آن حضرت به امیر مؤمنان علیه السّلام 20
سفارش کوتاهی دیگر به امیر مؤمنان علیه السّلام 23
سفارشی دیگر از آن حضرت (ص) به امیر مؤمنان علیه السّلام 26
پاره‌ای از سخنان حکمت بار و گفتار پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله 27
سفارش آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله به معاذ بن جبل هنگام اعزام وی به یمن 35
از سخنان پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله 36
یاد کرد آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله از دانش و خرد و نادانی 37
یک اندرز 38
سخنرانی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در حجّ بدرود 39
معانی والا در سخنانی کوتاه از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله 42
باب آنچه از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است. 66
سخنرانی علی علیه السلام در ناب سازی یکتاشناسی 66
نامه آن حضرت به پسرش امام حسن علیهما السّلام 74
سفارش آن حضرت به پسر خود حسین علیهما السّلام 90
سخنرانی آن حضرت علیه السّلام معروف به «وسیله» 93
آموزشهای امام علیه السّلام به یاران خود که در چهار صد موضوع برای دین و دنیاست 101
منشور علی علیه السّلام به (مالک) اشتر هنگامی که او را به ولایت مصر و اطراف آن گماشت 126
سخنرانی امام علیه السّلام معروف به خطبه دیباج 144
از سخنان حکمت‌آمیز آن حضرت صلوات الله علیه و نوید و بیم و اندرز او 148
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 2
اندرزگویی امام علیه السّلام و توصیف مقصّران 151
توصیف او (علی) علیه السّلام از پرهیزگاران 153
سخنرانی امام (علی) علیه السّلام که در آن از ایمان و کفر و پایه‌ها و

شاخه‌های آن دو یاد کرده است 156
از سخنان آن حضرت علیه السّلام به کمیل بن زیاد (که پس از یاد کردن پاره‌ای چیزها فرمود) 162
خلاصه سفارش امام علیه السّلام به کمیل بن زیاد 164
سفارش امام علیه السّلام به محمّد بن ابی بکر، هنگامی که او را به ولایت مصر گماشت 169
از سخنان امام علیه السّلام در زهد و نکوهش دنیا و (نعمتهای) زودگذر آن 174
سخنرانی آن حضرت علیه السّلام، آنگاه که گروهی بر یکسان بخشی او از بیت المال خرده گرفتند 177
از سخنان امام علیه السّلام در هزینه کردن مال به جای خود 179
وصف کردن دنیا برای پرهیزگاران از سوی آن حضرت علیه السّلام 180
یاد کردن ایمان و ارواح و اختلاف آنها از سوی آن حضرت علیه السّلام 182
سفارش آن حضرت علیه السّلام به زیاد بن نضر، هنگامی که او را در سفر صفّین به پیشقراولی گماشت 186
توصیف آن حضرت علیه السلام از ناقلان حدیث 187
سخن امام علیه السّلام در پایه‌های دین و حقیقت توبه و آمرزش‌طلبی 191
وصیّت آن حضرت هنگام وفات خویش به پسرش امام حسن علیهما السّلام 192
برتر شمردن (امام علیه السلام) دانش را 194
کوته‌سخنانی که از علی علیه السّلام روایت شده است 195
آنچه از دخترزاده پاک گهر پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله) حسن بن علی علیهما السّلام روایت شده است 223
از سخنان حکمت‌بار آن حضرت علیه السّلام 225
پاسخ آن حضرت به پرسشهایی که از او شده و در ضمن خبری به تفصیل آمده 226
سخن آن حضرت علیه السّلام پیرامون استطاعت (توانمندی) 229
یک اندرز 230
سخنرانی امام علیه السّلام (پس از صلح- آن‌گاه که معاویه او را گفت: برتری ما را یاد کن) 231
کوته‌سخنانی که در این معانی از آن حضرت علیه السّلام روایت شده 232
(حضرتش علیه السّلام در وصف برادری صالح که او را بود فرمود) 234
آنچه از پسر دخت پیمبر، شهید جانباز (امام) حسین علیه السلام روایت شده است 237

از سخنان اوست علیه السّلام (در امر به معروف و نهی از منکر که از امیر مؤمنان علیه السّلام نیز روایت شده است.) 237
یک اندرز 240
نامه آن حضرت علیه السّلام (به کوفیان، آن‌گاه که به کوفه رفت و از آنان نسبت به خود بی‌یاوری دید) 241
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 3
پاسخ آن حضرت علیه السّلام به پرسشهایی که امپراتور روم کرده است 242
گونه‌های جهاد 243
یکتاپرستی 245
کوته‌سخنانی از امام حسین علیه السّلام پیرامون این معانی 246
آنچه از امام زین العابدین علی بن حسین علیهما السّلام روایت شده است 250
اندرز آن حضرت علیه السّلام (به گروه یاران و پیروان خویش و یاد آوری به ایشان که هر روز آدینه بیان می‌فرمود) 250
اندرز و زهد و حکمت 254
رساله آن حضرت علیه السّلام معروف به رساله حقوق 257
سپس حقوق اعمال (عبادی) 261
سپس حقوق پیشوایان 262
سپس حقوق رعیّت 264
و امّا حق خویشاوندی 266
از سخنان امام (سجّاد) علیه السّلام در زهد 277
نامه امام (سجّاد) علیه السّلام به محمد مسلم زهری که در آن وی را نصیحت فرموده است 280
کوته‌سخنان امام (زین العابدین) علیه السّلام 283
آنچه از امام (باقر) ابی جعفر بن علی علیهما السّلام روایت شده است 290
سفارش امام علیه السّلام به جابر بن یزید جعفی 290
سخنی دیگر از امام علیه السّلام به جابر 293
سخن (امام) علیه السّلام پیرامون احکام شمشیرها (و انواع پیکار) 294
یک اندرز 297
کوته‌سخنانی که در این معانی از آن حضرت علیه السّلام روایت شده است 299
آنچه از امام صادق جعفر بن محمد علیهما السّلام روایت شده است 308
سفارش امام علیه السّلام به عبد اللّه بن جندب 308
سفارش امام علیه السّلام به ابی جعفر محمد بن نعمان احول 315

نامه آن حضرت علیه السلام به گروه پیروان و یارانش 321
از سخنان حضرتش علیه السّلام که برخی از شیعیان آن را «نثر الدّرر» نامیده‌اند 323
گفتار امام علیه السّلام در توصیف محبّت به اهل بیت (نبوّت) و توحید و ایمان و اسلام و کفر و فسق 331
شرح ایمان 336
شرح اسلام 336
شرح خروج از ایمان 337
پاسخ آن حضرت علیه السّلام در باره زندگانی بندگان (خدا) و راههای درآمد 338
نامه آن حضرت علیه السّلام در باره غنائم و وجوب خمس (در پاسخ عریضه‌ای که کسی خدمتش نوشته بود) 345
حجت آوری امام علیه السّلام بر صوفیان هنگامی که بر او درآمدند و کوشش برای کسب روزی (و تلاش معاش) را نهی می‌کردند. 354
سخن امام علیه السّلام در آفرینش و نقشبندی انسان 360
از سخنان حکمت‌بار آن حضرت علیه السّلام 362
کوته‌سخنان امام (صادق) علیه السّلام در تفصیل این معانی 363
آنچه از (حضرت) ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام روایت شده است 389
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 4
سفارش امام علیه السّلام‌به هشام‌و توصیف وی از خرد 389
سپاهیان خرد و بیخردی 407
از سخنان حکمت‌بار آن امام علیه السّلام 410
از گفتار آن حضرت علیه السّلام (با رشید که در خبری طولانی آمده و ما (پاره‌ای از آن را) به اندازه نیاز نقل کردیم) 411
کوته‌سخنانی از آن حضرت علیه السّلام که در این معانی روایت شده است. 416
آنچه از امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام روایت شده است 424
پاسخ امام علیه السّلام به مأمون در جوامع شریعت هنگامی که وی گردآوردن آنها را از امام درخواست کرد. 424
از گفتار آن حضرت علیه السلام در یکتاپرستی 433
از سخنان آن حضرت علیه السلام در برگزیدگی 435
توصیف آن حضرت علیه السلام از امامت و پایگاه آن 449
کوته‌سخنانی که در این معانی از آن حضرت علیه السّلام روایت شده است 456
آنچهِ از امام جواد محمد بن علی علیه السلام روایت شده است 466

مسأله‌ای شگفت 469
کوته‌سخنانی که در این معانی از آن حضرت علیه السّلام روایت شده است 470
آنچه از امام ابی الحسن علی بن محمد علیهما السّلام روایت شده است 473
رساله امام هادی علیه السّلام در ردّ بر اهل جبر و تفویض و اثبات عدل و مقامی ما بین آن دو 473
پاسخهای امام نقی (هادی) علیه السّلام به پرسشهای یحیی بن اکثم 494
از آن حضرت علیه السّلام کوته‌سخنانی در این معانی روایت شده است. 501
از امام پاک گهر رهنما، ابی محمد حسن بن علی (عسکری) علیهما السّلام در تفصیل این معانی روایت شده است 505
نامه امام علیه السّلام به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری 505
کوته‌سخنانی که از آن حضرت علیه السّلام در این معانی رسیده است: 508
مناجات موسی بن عمران علیه السّلام با خدای عزّ و جلّ 512
مناجات عیسی بن مریم علیهما السّلام با خدای عزّ و جلّ 519
اندرزهای مسیح علیه السّلام در انجیل و جز آن «از حکمتهای اوست» 523
سفارش مفضّل بن عمربه گروه شیعیان 537

بسمه تعالی
کتاب تحف العقول که ترجمه فارسی آن به نام رهاورد خرد اکنون در اختیار خواننده گرامی قرار دارد یکی از مهمترین و معتبرترین متون معارف اسلامی در خصوص آداب و حقوق و اخلاق و پند و اندرز و حکم منقول از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمّه معصوم سلام اللّه علیهم و نیز انبیاء بزرگ موسی کلیم اللّه و عیسی روح اللّه علی نبیّنا و علیهما السّلام است.
مؤلّف این کتاب مستطاب ابو محمّد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی (و به قولی حلبی)، معاصر شیخ صدوق، در گذشته به سال 381 ه. ق. از بزرگان علمای امامیّه و فقهای نامدار و محدّثان بلند پایه با اعتبار قرن چهارم است که تمام کسانی که پیرامون شخصیّت علمی او و توثیق اثر گرانقدرش سخن گفته‌اند یا به نقل و روایت از او پرداخته‌اند، از شیخ ابراهیم قطیفی و قاضی شوشتری گرفته تا شیخ حرّ عاملی و مولا عبد اللّه افندی و علّامه مجلسی و مولی فاضل کاشانی و شیخ حسین بحرانی و نیز سید محسن امین و شیخ آقا بزرگ تهرانی و محدّث قمی که در مجموعه‌های سترگ خود شرح حال و آثار او را آورده‌اند، مراتب فضل و دانش و امانت و صحّت روایت او را ستوده‌اند.
شایان توجّه است که تحف العقول بیش از یک هزار سال همواره نقل مجالس و محافل علمی و زبانزد فقها و علمای آداب و اخلاق اسلامی و دستمایه سخنوران بزرگ و خطیبان نامدار هر روزگار بوده، زیرا «شامل رشته‌هایی از مرواریدهای گزیده حکمت و جنگی از مواعظ و وعد و وعید و پند آموزیها و بهترین اندرزها و خطبه‌ها و زبده سخنان و جوهر ادب است که مذاق فرزانه را شیرین کام و نوشنده را سیراب می‌سازد» بسیاری از اندرزها و حکم گهربار این اثر نامدار وارد حوزه ادبیّات و شعر فارسی شده و شاعرانی بزرگ چون فردوسی و نظامی و سعدی و حافظ و شیخ محمود شبستری از آن سخنان والا الهام گرفته‌اند و آنگاه ابیات نغز و پر مغز آنان که درونمایه‌ای از حکم معصومان علیهم السّلام دارد به صورت مثل سایر و رایج شده است. نکته دیگر اینکه آنچه از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در این کتاب آمده از مآخذ معتبر عامّه و خاصّه نقل شده و از این رو مورد قبول و تأیید

فریقین است و هیچ کس را در آنها خلافی نیست. گذشته از این، مؤلّف بصیر و خبیر دو مناجات قدسی و سفارشنامه‌هایی از انبیاء بزرگ نقل کرده

است که بدینسان تألیف گرانقدر خویش را مورد توجّه ارباب مذاهب اربعه عامّه و طریقه امامیّه و نیز ادیان سه‌گانه موسوی و عیسوی و محمّدی قرار داده است.
تاکنون دو ترجمه فارسی از تحف العقول چاپ و منتشر شده است که این بنده اعتراف به فضل تقدّم و افضلیّت مترجمان دانشمند آن دو ترجمه را بر خویشتن که از هر دو بهره بسیار گرفته است واجب می‌داند. خدمت بزرگ اسلامی علمی و فرهنگی آن دو بزرگوار نزد ابناء روزگار منظور و مشکور و نزد پروردگار مأجور باد. امّا ویژگیهای ترجمه حاضر چنین است:
1. اغلب توضیحات و اشارات مفید و شرح حال اعلام و بعضی نکات مربوط به مقابله نسخه‌های خطّی که به وسیله مصحّح فاضل جناب علی اکبر غفّاری در متن عربی چاپ 1335 ه. ش.
آمده به فارسی ترجمه شده است و همین نکات است که سبب ترجیح لفظی یا تعبیری را بر لفظ و تعبیری دیگر در ترجمه فارسی تعلیل و توجیه می‌کند.
2. توضیحات و اشارات اضافی مترجم که به نوبه خود روشنگر پاره‌ای از نکات و دقایق متن تواند بود با علامت (- م.) در پا برگها آمده است.
3. اشعار و ضرب المثلهای فارسی برگرفته از این اندرزهای گهربار جابه‌جا مشخّص و در پابرگها قید شده است.
4. بعضی از مطالبی که در مناجاتنامه و نیز اندرزهای مسیح علیه السّلام در تحف العقول نقل شده در ترجمه فارسی کتاب مقدّس، انجیلهای چهارگانه پی‌جویی و نشانی داده شده است و گاه برای ارائه تفاوتهای لفظی و مفهومی، عین عبارات انجیلی منظور نقل گردیده است.
5. در ترجمه آیات شریف قرآن مجید از ترجمه بلیغ و روان مترجم بارع کلام الهی، جناب بهاء الدین خرمشاهی بهره‌گیری شد مگر در یکی دو مورد که زمینه مطلب یا تفسیر مفسّر در متن، لفظ و ترجمه‌ای دیگر را ایجاب می‌کرد.
6. در پابرگها حرف ن، نشانه اختصاری نهج البلاغه و حرف ک، نشانه متن عربی اصول کافی و مراد از «دو کتاب»: الخصال و من لا یحضره الفقیه است.
7. دو گیومه «» در متن فارسی نشانه تأکید و در پابرگها نشانه عبارت منقول از متن عربی است.
8. دو قلاب [] در متن و پابرگها نشانه تفاوت عبارت دیگر نسخه‌های همین کتاب یا کتابهای دیگر با متن است.
9. دو هلال () همه جا نشانه اضافات مترجم است. و السّلام.
از خدا جوییم توفیق ادب. پرویز اتابکی

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم

سخنی نغز

اشاره

این گفتار از مدیریّت کتابخانه پررونق امام امیر المؤمنین علیه السّلام در نجف اشرف برای ما رسیده است که با کمال افتخار و احترام و بزرگداشت پایگاه والای صدور آن، عین عبارات و جملاتش را با سپاسی جاودانه زینت بخش پیش گفتار کتاب می‌سازیم (ناشر متن عربی).
سپاس تو را سزاست، ای آنکه در وصفت گویند: آفرینش را بیافرید، و روزی فرمود، و الهام بخشید، و سخن آموخت، و به نیکویی آغازید، و نو آفرینی نمود، و برتری داد، و والایی فزود، و تقدیر به نیکویی راند، و نقشبندی به استواری کرد، و دلیل و حجّت به رسایی آورد، و نعمت بخشید، و بر همگان گسترده داشت، و بخشش کرد، و بسیاری داد، و واگذاری نمود و افزونی فزود. سپاس و هزار سپاس تو را سزاست.
و درود بر تو ای ابو القاسم، ای پیامبر مهر و بخشندگی و نجات دهنده امّت و سرور فرزندان آدم و سبب تکوین کاینات و راز هستی، روشنی بخش زمین و آسمانهای افراشته و محور گردونه فلک که وحی و فرشتگان بر تو فرود آیند، و درود بر خاندان تو که خداوند پلیدی را از آنان برگرفت و به پاکی و پاکیزگی جاودانشان بیاراست.

ره آوردهای خرد چیست؟

آدمی را هیچ بهره نفیسی گرانبهاتر و پر ارزش‌تر از خرد نباشد که شالوده هستی اوست و هیچ مالی سود آورتر از آن نباشد که خدایش بدو ارمغان داده و اهدا فرموده و شرف فزوده و بر دیگر هستی یافتگانش برتری بخشوده است. این تحفه الهی غریزه‌ای است که آدمی را از کردار ناستوده باز می‌دارد و فضیلتی است که بدان نیکبختی جاودانه می‌یابد و به مدد آن در زندگی دنیایی به کامیابی و رستگاری می‌رسد. این هدیه شیرازه کتاب فضایل انسانی و گزیده گوهر آراستگی انسان و مایه تابندگی چهره و سرلوحه فضیلتها و مزیّتهای او، و سرمایه زندگی سعادت آمیز بشر در هر دو جهان و هسته نیکوییهایی است که به دست می‌آورد و جوهر زیبایی تمام ستودگیها و کرامتهایی است که انسان بدانها آراسته می‌شود.
به راستی ارزش آدمی بسته به خرد است و نظام وجودش بدان وابسته و دین و فرمانبرداری
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 8
او، هم به اندازه خرد اوست که بهترین پیشاهنگ و مایه زیبایی درونها و برونها است. کردار آدمی را بدان سنجند و انسان بدان پاداش یابد و به مدد آن به نیکبختی رسد و از تبه روزی و بلاها برهد.
خرد نشانه شرف آدمی و ترازوی دستاوردهایی است که از نیک و بد فراچنگ آورد یا از خود بروز دهد. خداوند به روز رستاخیز بندگان را بگاه حسابرسی به اندازه خردی که در جهان داشته‌اند به باز خواست گیرد.
خرد را نشانه‌ها و علامتها باشد که صفتها بدان شناخته شود و کردارها و خصلتها بدان وابسته است، بر خردمند بدان راه یابند و همگان کردار نیک یا بد او را بدان شناسند و سراسر زندگانی و میزان رهیابی و کمال روش و رفتار او را بدان بازدانند.
خرد، چنان که امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمود، بر دو گونه است: یکی طبیعی و ذاتی و دیگری آموخته و فراچنگ آمده که هر دو قوس صعود و نزول می‌پیمایند و فراز و نشیب می‌پذیرند و دارنده آنها میان نیکبختی و بدبختی در نوسان است. نیکبخت آن که خدایش به بخشیدن خرد خوشبخت ساخته و کارش را نیکو پرداخته و با کامیابی دمسازش نموده است، خدای مهربان را می‌پرستد و فردوس را از آن خود می‌سازد، به یاری خرد دستاوردهای نیکو فراچنگ آرد و خیرش افزون گردد و رفتارش صالحانه و کردارش نیکو شود و خوی و خصالش به راستی استوار گردد.
بدبخت آن دیگری که به، ناشایستها گراید، هوشش را در نیرنگ و اندیشه‌اش را در مکر و فریب به کار گمارد و از نکوکاری پروا دارد و

سست گامی کند، چون به سخن درآید، گناه جوید و چون کلامی گوید راه ناحق پوید، اگر فتنه‌ای بدو پیشنهاد شود بر آن بشتابد و اگر کژ اندیشی‌ای بیند بیدرنگ بدان دست یازد.
به راستی دانش نور و رهگشای خرد است که سنگلاخ زندگی را بپیراید و خردمند را به خیر رهبری کند و به راههای سلامت و جادّه‌های نیکبختی و صلاح و شاهراه کردار سودمندش رهنمون آید. خردمند بدان کمال پذیرد و به رهیابی تمام رسد و درخت زندگیش شکوفا شود. از سخنان حکمت بار امام صادق ابو عبد اللّه علیه السّلام است که فرمود: «آن را که خرد نیست، صلاحی نباشد و آن را که دانشی نیست، خرد نباشد.» تحف العقول «1» در دانش و دین و حکمتها و آداب و اخلاق و فرهنگها، آراسته سخنی است که از میوه‌هایش گرسنگان سیر شوند و تشنگان بهره گیرند و خردمند بدان انس جوید، گزیده سخنان و درهای غلتان حکمت چون سرچشمه‌ای روان است که خداوند بر زبان گویای صالحان و راستان جاری ساخته و این درسهای والای دانشهای گرانقدر را گنجورانی از خاندان وحی برای پرورش خردهای سالم باشند که امامان معصومند که آلودگی جاهلیّت دامان پاکشان را نیالوده و چرکین جامه‌های خود را بر اندام پاکیزه ایشان نپوشانده است.

_____

(1) در ترجمه فارسی رهاورد خرد برابر نهاده شد.- م.

اگر به سخنان پیام آوران و سفارش‌شدگان پیشین و پیروانشان بنگری، تمامی آن گفته‌ها را که دوستی راستین صالح، و اندیشمندی الهی، و سخن پردازی زبان آور، و سخنوری رساگوی، و عارفی بیدار دل، و پیشوایی پیروی شده از روزگار آدم علیه السّلام به این سو، گفته است؛ فروتر از کلام سرور ناطقان به ضاد «2» پیامبر بزرگوار و پیک قرآن و حکمت و نیز سخن سفارش‌شدگان «3» برگزیده او می‌یابی و می‌بینی که گفتارهای نیکوی آنان در برابر سخنان والای اینان نارس است و حکمتهای آنان در برابر حکمتهای اینان ناقص می‌نماید و هیچ یک از حکیمان و خداوندان بلاغت روزگار از گذشته و آینده هر چند با یک دیگر هم پشتی کنند، سخنی مانند اینان نیاورده و نخواهند آورد که زبان هر گوینده سخن سرای زبان آوری از نظیر گویی اینان باز مانده و بیان هر صاحب کلام دلاویز سخن گستری بر ایشان حسرت برده و هرگز بپایشان نرسیده و به بی‌کرانی کلام اینان راه نجسته است.
باری این سخنان که از سرچشمه وحی فیض بخش خاندان عصمت تراوش کرده «رهاورد خرد» «4» است که آیتی از فصاحت و بلاغت و استواری لفظ و معنی، و فروتر از کلام آفریدگار و فراتر از گفتارهای بشر است. و

هر کس در آنها نیک بنگرد قوی‌ترین برهان و رهنماترین دلیل را بر پیشوایی این سروران و فرمانروایان پیشوای ملک سخن و حکمت‌آموزان می‌یابد و بزرگترین معجزه و سترگترین کرامت آن نفوس قدسی پاکیزه را می‌بیند که هماره جاوید و فرا یاد می‌ماند و بازگو می‌شود و سپاس می‌فزاید.
بر گرانقدری و فخر این دودمان پاکیزه، همین گفتارهای جاودانه بس که از صدق منطق آنان چون گزیده آثار روزگار بر جای مانده و نیکو سخنانی که خداوند به الهام خویش بر زبان آنان گذرانده چنان که تمام جامعه بشری بدان نیازمند است و امّت اسلام بدان اصلاح پذیرد و هر دانشی مرد حکیم و خردمند آزموده و اخلاق‌شناس کریم و فیلسوف هشیار و عارف پند آموز بیدار و پیشوای مصلح بدان حاجتمند است.
آری، به راستی هر گاه سخن ارزشمندی که به یکی از بزرگان جهان نسبت داده شده و آویزه گوشها گشته است، شنیدی مطمئن باش که از این آبشخور گوارای زلال سرچشمه گرفته و هر گاه حکمتی بلیغ یا اندرزی نیکو به گوشت خورد که سخنوران بلیغ به زبان به زبان می‌گردانند، یقین داشته باش که قطره‌ای از این دریای پهناور ناپیدا کرانه است و هر گاه رفتار صلاح اندیشی یا کردار شخص صالحی که به نیکوترین و معتبرترین کار دست یازیده تو را خوش آمد، بدان که همه منتهی به کردار

---

(2) تلفظ حرف ضاد به تجوید و درستی از ویژگیهای اعراب است و از این رو اعراب خود را «ناطقان به ضاد» خوانند و به نکوگویی حرف ضاد مباهات کنند و مراد از «سیّد من نطق بالضّاد» که در متن آمده، پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله است.- م.
(3) اوصیاء او علیهم السّلام.
(4) متن: تحف العقول.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 10
این خاندان رهنمای است که درود و رحمت خداوندشان نصیب باد.
باری به خدا سوگند، اینان مایه زندگی و شادابی دانش و موجب مرگ نادانی و جهلند. شکیبایی ایشان گزارشگر دانششان و ظاهرشان نشانگر باطنشان است. خاموشیشان از روی حکم منطق ایشان است، با حق مخالفت نمی‌ورزند و میان خود بر سر آن اختلافی ندارند. آنان شالوده‌های اسلام و دستاویز توسّل و پناه‌جویی‌اند. به وجود آنان حق به پایگاه والای خود رسیده و باطل از جایگاه دروغینش به زیر آمده و زبانش کوتاه گشته است. در کار دین به هشیاری و پاسداری اندیشند نه از سر شنوده‌ها و گفته‌ها که راویان علم دین بسیارند ولی راعیان و پاسدارانش اندکند «5».
اگر خداوند دوستداری ایشان را با دوستداری خود مانند شمرده شگفت نیست و اگر پیامبر بزرگوار ایشان را از نظر توسّل و استنباط، با قرآن

کریم همپایه نهاده و دوشادوش هم شمرده که تا رسیدن به او بر سر حوض کوثر هر دو از یک دیگر جدایی ناپذیرند، سخنی به حق گفته نه از روی هوی و آرزوی خویش که این بیان وحیی است که بر او نازل گشته است.
اگر امیر مؤمنان علیه السّلام خود و دیگر امامان علیهم السّلام را چنین معرفی کرده است که:
«ما گنجینه دانش و حکمت و موجب امان مردم زمین و مایه نجات جوینده‌ایم، ما پرورش یافتگان کردگار خودیم و سپس مردم پرورش یافته از ما هستند، ما پیشوایان کلامیم و ریشه‌های آن از ما گسترده و شاخه‌های آن بر وجود ما رسته است، ما درخت نبوّت و موضع فرود رسالت و پایگاه رفت و آمد فرشتگان و معدن دانش و سرچشمه‌های حکمت هستیم «6»»
و دیگر بیانات بسیار نغز و آراسته مانند این را فرموده، فقط حقیقت آشکاری را که دوست و دشمن، خواه و ناخواه بدان معترفند بیان داشته است.
خداوند سبحان در قرنهای پیشین گروهی از برجستگان دین و استادان دانش و پیشوایان حدیث را بر آن داشت که به گرد آوری این آثار و باز گفته‌ها و جمع این بیانات بپردازند تا برای سرافرازان به دانش و پیشاهنگان فضیلت و حاملان امانت خرد و تشنه‌کامان حقیقت دستمایه‌ای باشد. از این رو از سخنان گهربار این سروران، یعنی امامان اهل بیت علیهم السّلام مجموعه‌ها و جنگهای مسند پرداختند و کتابهایی گرانبها سرشار از گوهرهای گزیده گفتار ایشان نگاشتند که حاوی سرچشمه‌های حکمت و شامل جامعترین کلمات و زبده اندرزهای شیوا و بیان و تمیز نخبه امور نجات بخش یا هلاکت بار است.
در پیشاپیش این دانشمندان و تألیفات آنان، این کتاب گرانبها که بیگمان رهنمای پرهیزگاران است، یعنی رهاورد خرد «7» و مؤلّف دانشی مرد و عالم فقیه بزرگ، نیکمرد روزگار و مایه فخر دانش و

---

(5) این جمله از یکی خطبه‌های امیر مؤمنان است که خاندان پیامبر سلام اللّه علیه و علیهم را توصیف می‌فرماید.- م.
(6) فصلهای گزیده از خطبه‌های امیر مؤمنان علیه السّلام که در کتاب گرانقدر الغدیر آمده است.
(7) متن: تحف العقول.- م.

فضیلت در قرن چهارم، شیخ بزرگوار ما، ابو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی قرار دارد وی به هشیاری به گردآوری پرداخت و از انگیزه دانش خویش بهره جست و نیک از عهده برآمد و ره‌آوردی از فضل بسیار و ادب پربار خود ترتیب داد و کتاب خود را برآورد که مراد آرزوجوی

و مطلوب گوینده و مقصود جوینده و هدف پند آموز اندرزگوی و سیرآب‌کننده متکلّم خیر اندیش است.
شگفت نیست که کتاب وی از همان روز تألیف تا روزگار کنونی ما همواره از شمار والاترین نشریّات دانش و کردار بوده و دانشمندان بر جسته همّت بر آن گماشته و در فرهنگ نامه‌ها و سرگذشت نامه‌ها «8» با عبارتها و وصفهای زیبا آن را توصیف کرده و مورد اعتماد و اعتبار صاحبنظران خوانده و از شهرت و فواید بسیار آن سخن گفته و مؤلّف آن را به دانش و فقه و فضل و استادی و گرانقدری و وجاهت گفتار و شکوه و اعتماد ستوده‌اند که باید بر این همه، حسن انتخاب و به‌گزینی او را که نشانه خردمندی و دلیل قدسیّت و نشان مهارت و کارشناسی او در حدیث است افزود.
این گرامی کتاب که به «کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین علیه السّلام» هدیه شده به وسیله پست به دست ما رسید و به راستی گرامی‌ترین هدیه و گرانبهاترین ره‌آوردی است که دانشمند برجسته و خلف صالح خجسته، میرزا علی اکبر غفاری رازی که خدایش بر خرسندی خویش توفیق عنایت کناد، به شیوه‌ای علمی برای مزید فایده عامه خوانندگان ویراسته و ارمغانی نیکو به کتابخانه‌ها داده است که موجب مزید سپاس و تقدیر است.
این چاپ بر چاپهای پیشین بدین امتیاز رجحان دارد که سرشار از شرحهای ارزشمندی است حاوی فواید بسیار و استنباط احادیث از منابع استوار و توضیح لغات دشوار و بیان مواردی که جوینده به درک گوهر معنی و دقایق و باریک اندیشیهای آن نیاز دارد، و نیز شرح حال اشخاصی که خواننده بر آنها واقف می‌شود.
ما از هدیه‌کننده نیکوکار به خاطر این ره آورد گرانبها و ویرایش و نشر این کتاب ارزشمند بدین صورت درخشان و جلوه دلربا و توجّه فراوانی که در تصحیح و پیرایش و ویرایش آن به کار برده سپاسگزاریم.
خدایش از جانب ما و امت مسلمان پاداش نکوکاران مرحمت فرماید. درود ما بر او و بر آن جمعیّت گرامی، و رحمة الله و برکاته.
مدیر کتابخانه عبد الحسین احمد الامینی 1376 ه. ق

---

(8) رک: امل الآمل، شیخ حرّ عاملی؛ ریاض العلماء ج 1؛ دیباچه بحار، الفرقة الناجیة؛ قطیفی، روضات الجنات ص 177؛ الفوائد الرضویة ج 1 ص 109؛ الذریعة ج 3 ص 400.

شرح حال مؤلّف

اشاره

«9» بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم

مؤلّف و ستایشهایی که از او کرده‌اند

اشاره

. ابو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی حلبی معاصر شیخ صدوق، در گذشته به سال 381 و روایت‌کننده از ابو علی محمد بن همّام «10» در گذشته به سال 336 ه. ق است.
وی که خدایش بیامرزاد، از بزرگان علمای امامیان در قرن چهارم و یکی از نخبه سرافرازان بیمانند و یگانه‌ای از یگانگان و فخر آفرینی از مفاخر شیعه و بلکه نابغه‌ای از نوابغ امّت و پرچمداری از برجستگان و دانشی مردی فقیه از فقیهان این طایفه و پیشوایی از پیشوایان آن، محدّثی گرانقدر و بزرگمایه و بلند پایه و بسیاردان است که سرشتی پاک و فضلی گسترده و ادبی ثمر بخش و دانشی پرسود دارد و این همه از تألیف گرانقدر او که نشانه خردمندی و محک منزلت بلکه زبان گویای فضل و ترازوی دانش اوست یعنی کتاب تحف العقول، رهاورد خرد پیداست «11» که کتابی است گرانبها که مانند آن تضیف نشده و شامل رشته‌هایی از مرواریدهای گزیده حکمت و جنگی از موعظه‌ها و نوید و تهدید و پند آموزیها و بهترین اندرزها و خطبه‌ها و زبده سخنان و ادب است که مذاق فرزانه

_____

(9) این شرح حال ترجمه مقدمه ایست که فاضل ارجمند آقای علی اکبر غفّاری وفّقه الله در سال 1335 ه. ش برابر 1376 ه. ق بر اصل عربی متن کتاب تحف العقول نگاشته‌اند.- م.
(10) ابو علی بن همّام از مردم بغداد و موثق گرانقدری بود که تلعکبری از او روایت کرده است.
رک: الکنی و الالقاب، محدث قمی، ج 1 ص 318.
(11) نام کامل این کتاب چنین است: تحف العقول فی ما جاء من الحکم و المواعظ عن آل الرّسول- رهاوردهای خردها در حکم و اندرزهایی که از خاندان پیامبر صلوات اللّه علیهم رسیده است. این کتاب را به اختصار تحف العقول نامند که برای ترجمه فارسی آن نام رهاورد خرد مناسب به نظر رسید.- م.

را گوارا و کام نوشنده را سیراب می‌کند. نفوس را در برابر جذبه آن مقاومتی نیست، دلها را به سطح معرفت رهنمون است و پرتو رشد و کمال بر قلبها می‌تاباند و عیبها را می‌نمایاند و نادیدنیها را نشان می‌دهد و پرده‌های هوی و هوس را بر می‌گیرد و گناهان و پارساییها را از یک دیگر باز نموده الهام می‌بخشد و نفوس را به ملکوت اعلی و پایگاه والا رهبری کرده

به جلوه‌گاه نور درخشنده که غایت مراد و کمال خرد ره یافته رشید است می‌کشاند و این نعمت را نصیب صاحبدل آگاه و دارنده گوش شنوا و بیننده حقیقت می‌سازد.

گفته‌های دانشمندان پیرامون مؤلّف و تألیفش

تمام کسانی که پیرامون مؤلّف سخن گفته‌اند جملگی او را به بزرگواری و شرافت و گرانقدری ستوده و همگی بر فضل و فقه و مهارت و برجستگی مقام و والایی منزلت و موثّق بودن او معتقد و در اعتماد بر کتاب او هم آوازند.
شیخ ابراهیم بن سلیمان قطیفی، معاصر محقق کرکی- که خدایشان رحمت کناد- در کتاب خود، الوافیة فی تعیین الفرقة الناجیة بنا بر گفته قاضی شوشتری- قدّس سرّه- در مجالس المؤمنین ضمن شرح حال ابو بکر حضرمی گوید: «حدیث نخستین، حدیثی است که شیخ دانای فرزانه فقیه عامل فاضل، ابو محمد حسن بن علی بن شعبه حرّانی در کتاب موسوم به التمحیص از امیر مؤمنان علیه السّلام آورده است.» و آنگاه حدیث را یاد کرده است.
شیخ حرّ عاملی- که خدایش رحمت کناد- در امل الآمل گوید: «ابو محمد حسن بن علی بن شعبه حرّانی محدثین فاضل و گرانقدر است که کتاب پرسود تحف العقول عن آل الرسول او مشهور است و نویسنده مجالس المؤمنین کتابی را نیز به نام التمحیص از او یاد کرده است.» مولا عبد الله افندی صاحب الریاض- قدّس سرّه- گوید: «فاضل دانشمند فقیه محدّث معروف، مؤلف کتاب تحف العقول که استاد (مجلسی)- که خدایش مؤیّد بدارد- در البحار و مولی فاضل کاشانی در الوافی به کتاب التمحیص او اعتماد کرده‌اند.» صاحب الروضات- که خدایش رحمت کند- گوید «حسن بن علیّ بن حسین بن شعبه حرّانی (یا چنان که در پاره‌ای نسخه‌ها آمده است، حلبی) فقیهی فاضل، و متبحّری هشیار، و بلند پایه‌ای آبرومند است و کتاب بسیار سودبخش مفصّل تحف العقول عن آل الرسول او مورد اعتماد صاحبنظران است که در آن به ترتیب مجموعه‌ای وافی از احادیث نبوی و اخبار امامان علیهم السّلام و اندرزهایی شفا بخش و پس از آن دو خبر قدسی معروف وحی شده بر موسی و عیسی بن مریم در پند و اندرزهای بلیغ الهی و بابی از اندرزهای مسیح را که در انجیل آمده، آورده و در پایان وصیت مفضّل بن عمر به شیعیان را نگاشته است.»
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 15
شیخ گرانقدر عارف ربّانی حسین بن علی بن صادق بحرانی- که خدا آرامگاهش را عطرآگین فرماید- در رساله‌ای که در اخلاق و ره‌جویی به خدا از طریق اهل بیت علیهم السّلام نوشته چنین گوید: «خوش دارم در این باب حدیثی شگفت و کافی و شفابخش را نقل کنم که در کتاب تحف العقول فاضل شریف، حسن بن علی بن شعبه که از پیشینیان اصحاب

ماست (و شیخ ما مفید از آن کتاب که روزگار مانندش را نیاورده، نقل می‌کند)، یافته‌ام.» الکنی ج 1 ص 318 یاد کرد نیک وی در کتابهای اعیان الشیعة از سید بزرگوار ما پرچمدار دین (سید محسن امین) ج 22 ص 318 و تأسیس الشیعة ص 413، و الذریعة از علّامه رازی (شیخ آقا بزرگ تهرانی) ج 3 ص 40، و الکنی و الالقاب، محدّث قمی ص 318 و نیز در مقدمه چاپ جدید بحار الانوار و دیگر سرگذشت نامه‌ها آمده است.

منابع تصحیح و پابرگ نگاری

1. نسخه نفیس گرانبهای خطی کتابخانه دانشمند فرزانه بسیاردان بزرگوار شریف سید جلال الدّین ارموی معروف به محدّث دام مجده.
2. نسخه خطّی کتابخانه ملی تهران.
3. کتابهایی که از این کتاب نقل کرده‌اند چون: الوافی، و الوسائل، و البحار، و مستدرک الوسائل و جز آنها. مراد از البحار چاپ کمپانی و از امالی صدوق چاپ سربی جدید، و از اصول کافی یا الکافی چاپ جدید آن است که بر آن پا برگ نگاشته‌ایم و منظور از فروع و روضة، نخستین چاپ آنهاست و نیز مراد از دیگر کتابهایی که در پابرگها اشاره کرده‌ایم چاپ اوّل آنهاست.
مصحّح متن عربی علی اکبر غفاری 1335 ه. ش- 1376 ه. ق
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 16

پیشگفتار مؤلّف

به نام خداوند بخشنده مهربان (1) سپاس خداوندی را که بی‌نیاز به سپاسگزاری سپاسگویان خود، شکرگزاری را یکی از راههای اعتراف به مقام لاهوتی و صمدی و ربوبی خویش و سبب افزونی رحمت و رهیابی جوینده احسان خود قرار داده است. حقیقت اعتراف به نیک نعمتی خود «1» را درون لفظ نهفته که بدین گونه سپاسگزاری بر نعمت بخشی او خود نیز نعمتی باشد و اعتراف به ولینعمتی خود را به جای هر سپاس بزرگ دیگری پذیرفته است.
(2) گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه بی‌انباز نیست، گواهی ای که از پاک درونی نهان برآمده و بر زبان راندن آن تعبیری از راست اندیشی نهانی است. اوست آفریننده برازنده نقشبند که زیباترین نامها از آن اوست و چنویی نیست که همه چیز از خواست او به هستی پیوسته، و پدید آمده را با پدید آورنده خود یارای همانندی نباشد.
(3) و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست. به دیرینه روزها او را از همه امّتها برگزیده، چه می‌دانست با دیگر همجنسان خود همگون و همانند نیست. او را برگزید که از سوی او فرمان دهنده (به نیکی) و بازدارنده (از بدی) باشد و در سراسر جهان آفرینش به نمایندگی و حق‌گزاری خود گماشتش، زیرا دیده‌ها ذات او را در نیابد و باطن اندیشه‌ها بدو راه نبرد و پندارها هر چند ژرف و رازگشای باشد وی را به پیکره‌ای ننگارد. خدایی جز او نیست که شهریاری است با جبروت. پروردگار اعتراف به پیامبری او را همتای شناسایی لاهوتی بودن خود ساخت و بدان ویژگی گرامیش داشت که هیچ آفریده‌ای را به مقام او نرساند و او نیز با سجایا و خویهای ستوده خویش شایسته بود که دوست ویژه و نزدیک او باشد، چه خداوند کسی را که دستخوش دگرگونی و همگونی با دیگران گردد به خویش مخصوص نسازد. و فرمود به وی درود گویند تا بر گرامیداشت او بیفزاید و راه دوستی با خاندانش را (بر درودگویان) بگشاید. پس خداوند بدو و خاندانش درود گوید و کرامت و شرافت و بزرگواری ایشان را بیفزاید چندان که پایان نپذیرد و هماره جاودان ماند. به راستی خداوند تبارک و تعالی پس از پیامبر خود ویژگانی دیگر برگزید و ایشان را برکشید و تا مرتبه او برآورد و رهنمایان

---

(1) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «الاعتراف لبرّ انعامه» «الاعتراف له بانعامه شناسایی انعام او به درگاهش» آمده است.

رهنمونی بر (هستی) خویش و پیشوایانی پاکدامن و دانا و کامل ساخت و حجّت بر جهانیان و فراخوانندگان به آستان خویش و شفیعان رخصت یافته قرار داد که از پیش خود سخنی نگویند و به فرمان او کار کنند و به احکام وی حکم نمایند و سنّت او را کار بندند و حدود و مقرّرات او را بر پا دارند و واجب ساخته‌های او را بپردازند تا هر که با وجود چنین حجّتی، به گمراهی گراید دانسته هلاک شود و آن که زندگی (نیکبختانه) جوید آگاهانه زندگی یابد، درود خداوند و فرشتگان نیک نهاد بر محمد و خاندان برگزیده او باد.

(1) سپس من چون در دانشهای بازمانده از پیامبرمان و وصیّ او و امامان- درودهای خدا و رحمت و برکتهای او نثارشان باد- که فرزندان ایشانند نیک نگریستم و به نگرش و اندیشه خود ادامه دادم دریافتم فقط اندکی از بسیاری که ایشان فرموده‌اند به دسترس همگان گذاشته شده و دیدم دانشهای ایشان فراگیرنده کار دین و دنیا و در برگیرنده صلاح امروز گذرنده و فردای آینده است، حق جز با آنان نیست و درستی جز از ایشان به دست نیاید و راستی جز از آنان درخواست نشود. آنگاه دیدم دانشمندان پیشین شیعه از گفتار ایشان کتابهایی پیرامون حلال و حرام و فریضه‌ها و سنّتها پرداخته و آیندگان را از رنج تألیف و کشیدن بار تصنیف بی‌نیاز کرده‌اند، که خداوند ثوابش را بر آنها رقم زده است. در میان دانشهایی که از این سروران علیهم السّلام به من رسیده، به حکمتهای رسا و اندرزهای شفابخش و تشویق بدان چه بپاید و پرهیز از آنچه نماند و نوید و تهدید و واداشتن بر نکوییهای اخلاق و کردار بایسته و باز داشتن از اعمال ناشایسته و بر انگیختن به پارسایی و ترغیب بر پرهیزگاری، برخوردم و دریافتم که برخی از ایشان- درود بر آنان- در ضمن سفارشها و سخنرانیها و نامه‌ها و منشورهای خویش جمله‌هایی در این باب فرموده‌اند و در این معانی کوته‌سخنانی پر مفهوم و پر سود دارند ولی به من خبر نرسیده که یکی از دانشمندان شیعه در این خصوص تألیفی ساخته یا کتابی پرداخته باشد که من از آن آگاه شده و بدان پشت گرم شوم و خود را از آنچه در خاطر سپرده‌ام بی‌نیاز دانم. پس به خوشه چینی پرداختم و از این دست مطالبی گرد آوردم و آنچه از خبرهای کمیاب و معانی نیکوی ناب همجنس «2» و مانند و شبیه و نزدیک بدان بود بر آن افزودم، و در این کار جوینده خرسندی خدا- که والاست ستایش او- و خواستار پاداش از او بودم و خود را به آن (پندهای گهربار) آموزش دادم و به شوق ثواب و بیم از عقاب بر آنچه مایه رستگاری است واداشتم و بگاه بیخبری خود را بدانها آگاهی دادم و بگاه فراموشی فرایادشان آوردم که شاید مؤمنی پاکدل در آن بنگرد و آنچه را پیشتر آموخته باز آموزد و آنچه را نیاموخته اینک فراگیرد و من در پاداش با هر که آن را بیاموزد و بکار بندد شریک باشم، زیرا در این کتاب مطالبی از اصول و فروع دین و کلیّات و فصول حقّ و دسته‌ای از سنّتها و

_____
(2) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «متوّخیا» «متوجّها توجیه شده» آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 18
حکمت بار و بهره‌های سرشار و گزیده‌های اخبار گرد آمده است. من آنها را به ترتیب مقامات «3» آن حجّتهای خداوند- درود بر آنان- آورده و به دنبال آن چهار سفارشنامه که به صورت همسان و به معنی هماهنگ با مطالب کتاب است افزودم، و با آنکه سلسله سند بیشتر آنها را به گوش خویش از استادان شنیده‌ام، برای سبکباری و رعایت کوته‌نگاری، ذکر اسناد را فرو گذاشتم چه بیشتر این کلمات از آموزشها و حکمتهایی است که خود گواه درستی خویش است وانگهی آنها را برای منکری مخالف گرد نیاورده‌ام بلکه برای هر کس که به امامان تسلیم و شناسای حقّ ایشان است و گفتارشان را می‌پسندد و در کارهای خود بدیشان می‌نگرد فراهم ساخته‌ام. این مطالب بیشتر و گسترده‌تر از آن است که به شمارش درآید و یا در چنبره تألیف در گنجد ولی همین اندازه که ما یاد کردیم صاحبدل را بسنده و خردمند را کافی است.
(1) پس ای گروه شیعه با ایمان! بدان چه امامان شما- درود بر ایشان- فرموده و بدان تشویق و بر آنها وادار کرده‌اند نیک بیندیشید و بدانها به چشم دل بنگرید و آنها را به گوش جان بشنوید. آنچه را خداوند به شما ارزانی داشته پاس دارید و به آنچه بر شما حجّت آورده و با خردهای سالم و فهمهای درست توجّه کنید و چون دیگر اقران خویش نباشید که به حجّتهای الزام آور و حکمتهای رسا بی‌توجّهند و بدانها سرسری می‌نگرند و تنها به گفتار آنها را می‌ستایند و به زبان خوشایند می‌خوانند، از پند سود نمی‌گیرند و دل بدان چه بر آن تشویق شده‌اند نمی‌بندند و از آنچه بر حذر شده‌اند نمی‌پرهیزند و از این رو حجّت گریبانگیر آنهاست و افسوس بر آنان همیشگی است. بلکه آنچه را که از کسی که خداوند فرمانبرداری از او بر شما واجب کرده رسیده است فراگیرید و آنچه را موثّقان از این سروران برایتان نقل کرده‌اند به گوش قبول و فرمان پذیری بشنوید و تا پایان بر آن بپایید و آن را بکار بندید و از کوته‌ورزی بهراسید و به ناتوانی خویش اعتراف کنید.
(2) در فهم آنچه نمی‌دانید بکوشید، و بدان چه دانستید عمل کنید تا گفتار شما با کردارتان هماهنگ شود (و بدانید) که از دانشهای ایشان نجات به دست آید و زندگی خیزد. خداوند به وجود آنان حجّت افراشته و از پرتو دانششان شاهراه حقیقت را روشن ساخته و با انتصاب و تعیین ایشان راه بهانه را بریده است. ایشان هیچ راهی برای فرمانبرداری خدا و هیچ سببی از موجبات خرسندی او و هیچ جادّه‌ای را به سوی بهشت او وانگذاشتند

مگر آنکه از برون و درون و به کنایه و آشکار بدان امر و تشویق کردند و رهنمون شدند و یاد کردند و آن را شناساندند. (و نیز) از بیان آنچه (آدمی را) به نافرمانی از خدا می‌کشاند و پروردگار را به خشم می‌آورد و به کیفر او نزدیک می‌سازد، آسوده نماندند مگر آنکه پرهیز دادند و باز داشتند و اشاره کردند و از آن ترسانیدند تا مردم را برابر خداوند عذری نماند. نیکبخت آن که خدایش به پیروی و فراگیری و پذیرش از ایشان کامیاب گرداند و

---

(3) مراد از مقامات، درنگهای این جهانی و ترتیب زمانی است.- م.

بدبخت آن که با ایشان مخالفت ورزد و وسیله‌ای جز ایشان جوید و فرمانشان را رها کند و از ایشان روی برتابد، چه آنان سلسله اعتماد و همان رشته الهی هستند که پیامبر صلوات اللّه علیه و آله به ما دستور فرموده بدان دست اندازیم و چنگ در زنیم و همان کشتی نجات و اولو الامری «4» هستند که خداوند فرمانبرداری از ایشان را واجب کرده و فرموده است: از خدا و پیامبر و اولی الامر خود فرمان برید» «5»، و همانانند راستگویانی که خدا به ما فرمان داد با ایشان باشیم و فرمود: «پرهیزگاری خدای کنید و با راستگویان باشید» «6».

(1) در بکار بستن آنچه از خرد یا کلان بدان فرمان داده‌اند بکوشید و از آنچه از بیش یا کم پرهیزتان داده‌اند بپرهیزید زیرا هر کس به فرمانبرداریهای کوچک عمل کند به مرتبه انجام دادن فرمانبرداریهای بزرگ برآید و هر کس از گناهان کوچک روی نتابد به گناهان بزرگ نیز دست یازد.

(2) روایت شده است: «از گناهان ناچیز (هم)، بپرهیزید که آنها موجب چنین گفتاری از جانب بنده شود که (به روز رستاخیز) گوید: کاش این گناه را هم نمی‌داشتم» «7». (3) و نیز روایت است که به گناه و خردی آن منگر بلکه (به عظمت) آن کس بنگر که به نافرمانیش برخاسته‌ای که همانا خدای والای بزرگ است» زیرا خداوند چون بداند بنده‌ای در فرمانبرداری او درست‌اندیش و پاک نهاد است و خرسندیش را دوست و خشمش را ناخوش دارد، وی را توفیق دهد و یاری کند و گوشهای دلش را بگشاید و هر روزش افزونی بخشد که کردارها به نیّتها وابسته است.

(4) خداوند ما و شما را بر کارهای شایسته توفیق دهاد و در گفتار استوار دارد و در کار دین و دنیا مدد فرماید و ما و شما را از آن کسانی سازد که چون چیزیشان بخشند سپاس گویند و چون گرفتار شوند بشکیبند و چون بد کنند آمرزش جویند، و خداوند آنچه (نعمت) از ایمان و یکتاپرستی و پیشوا گزینی امامان به ما بخشیده پایدار بدارد که بازستاندنی نباشد و او براستی بخشنده‌ای است گشاده دست.

(4) ولاة الامر و اولی الامر.
(5) النساء، 58.
(6) التوبة، 120- در کافی ج 1 ص 208 به روایت بزنطی از حضرت ابو الحسن امام رضا علیه السّلام آمده است که گفت: او را از گفته خدای عزّ و جل که فرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ پرسیدند (که راستگویان کیانند؟) گفت: ایشان امامان و راستگویان و مخلصان در فرمانبرداری خدا باشند. صاحب وافی گوید: شاید مراد از «صادقان» دو گروهند، گروهی از ایشان امامان معصوم علیهم السّلامند و گروه دیگر آنان که تصدیق دارند خداوند تعالی فرمانبرداری از ایشان را واجب ساخته است.
(7) در کافی در باب ناچیز شمردن گناه، ج 2 ص 287 از زید شحّام آمده است که: ابو عبد اللّه علیه السّلام گفت: از ناچیز شماری گناهان بپرهیزید که آمرزیده نمی‌شود. گفتم ناچیز شماریها چیست؟ گفت: آن که انسان گناهی مرتکب می‌شود و با خود می‌گوید خوشا به حالم که مرا جز این گناهی نیست. همچنین در باب اندرزهای امام ابو محمد عسکری علیه السّلام در همین کتاب می‌آید که حضرتش گفت: «از گناهان نابخشودنی آن است که (گنهکار گوید) کاش مرا جز بدین یک گناه باز خواست نمی‌کردند».
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 20
اندرزهای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و حکم او بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم

آنچه از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در تفصیل این معانی روایت شده است

(1) ای علی، یکی از نشانه‌های یقین «1» آن است که کسی را به (بهای) خشم خدا خرسند نسازی و هیچ کس را بدان چه خدا به تو داده است نستایی و بدان چه خدایت نداده کسی را نکوهش نکنی چه آز آرزوی آزمند را نمی‌رساند و ناخوشایندی کسی آن را باز نمی‌دارد، خداوند به فضل و فرمان خویش نشاط و شادمانی را در یقین و خرسندی نهاده و غم و اندوه را در شک و ناخرسندی قرار داده است.
(2) ای علی، فقری سخت‌تر از نادانی و مالی پربهره‌تر از خرد و تنهایی‌ای هراسناکتر از خودبینی و هم پشت یافتنی نیکوتر از رایزنی «2» نیست، و هیچ خردورزی‌ای چون چاره‌یابی «3» و هیچ تبارمندی‌ای چون خوشخویی، و هیچ عبادتی چون اندیشمندی نباشد.
(3) ای علی، آسیب سخن، دروغ و آسیب دانش، فراموشی و آسیب پرستش، سستی «4» و آسیب

---

(1) این روایت را برقی در کتاب الاشکال و القرائن من المحاسن ص 17 به سند از ابو عبد الله و او از پدران خویش و آنان از پیامبر صلّی اللَّه علیه و علیهم اجمعین، آورده است و به جای «یا علی انّ من الیقین» فقط «و انّ من الیقین» آمده است.
به این نکته توجه فرمایید که تمام آنچه از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در این کتاب روایت شده در کتابهای هر دو گروه (عامّه و خاصّه) با سندهای پیوسته ایشان از مشایخ علم و حدیث مروی است و از این رو به کیفیّت استخراج آنها از کتابهای اصحاب حدیث نپرداخته‌ایم زیرا سود چندانی نداشت و نیازی بدان نبود، فقط در پاره‌ای موارد به سبب اختلاف روایات، به این کار دست زده‌ایم و روش ما در تمام این کتاب چنین است.
(2) در المحاسن به جای «احسن» «اوثق من المشاورة اطمینان بخش‌تر از رایزنی» آمده است.
(3) در المحاسن «و لا ورع کالکفّ و لا حسب کحسن الخلق و هیچ پرهیزگاری چون خویشتن داری» اضافه دارد.
(4) المحاسن «و آفة الحسب الفخر» را که در پایان جمله است در اینجا آورده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 21
بخشش، منت نهادن «5» و آسیب دلیری، گردنکشی و آسیب زیبایی، بالیدن به خود، و آسیب تبارمندی، فخر فروشی است «6».
(1) ای علی، هماره راستی پیشه کن و هرگز دروغی بر زبان مران و هرگز

بر خیانتی دلیری مکن و همواره از خدا بترس چنان که گویی او را می‌بینی و مال و جانت را برای دینت نثار کن و همواره با اخلاق خوش باش و آن را بکار دار و از خویهای بد بپرهیز و از آن کناره کن.
(2) ای علی، محبوبترین کارها نزد خداوند سه ویژگی (به آدمی می‌بخشد): آن کس که آنچه خدا بر او واجب کرده انجام دهد، از پرستنده‌ترین مردم (گردد) و آن کس که از آنچه خدا حرام کرده بپرهیزد، پارساترین آفریدگان شود، و آن کس که بدان چه خدایش روزی داده بسنده کند، از توانگرترین مردمان (باشد).
(3) ای علی، سه چیز از (نشانه‌های) اخلاق نیک است: با کسی که از تو گسسته بپیوندی و به کسی که از تو دریغ ورزیده بخشش کنی، و کسی را که بر تو ستم رانده ببخشایی.
(4) ای علی، سه چیز نجات بخش است: این که زبانت را نگهداری و بر گناهت گریان شوی، و در خانه‌ات گشایش فرا آوری.
(5) ای علی، سرآمد کردارها سه ویژگی باشد: از جانب خود به مردم حق بدهی و برای خدا با برادرت برابر شوی، و در همه حال خدا را بیاد داری.
(6) ای علی، سه چیز از آراستگیهای «7» الهی است: مردی که به خاطر خدا از برادر مؤمنش دیدار کند (گویی) به دیدار خدا رفته و بر خداست که دیدارکننده خود را گرامی دارد و هر چه درخواست کند به او بدهد. مردی که نماز گزارد و در تعقیب آن تا نماز دیگر بماند، که میهمان خداست و بر خداست که میهمانش را گرامی دارد. و آن که به حج رود یا عمره گزارد، که وارد شده بر خداست و خدا را بایسته است که وارد شده بر خویش را گرامی دارد.
(7) ای علی، سه چیز را پاداش به (هر دو جهان) دنیا و آخرت باشد: حج نیازمندی را ببرد و صدقه بلا را بگرداند، و صله رحم عمر را بیفزاید.
(8) ای علی، سه چیز است که تا در کسی سرشته نباشد کرداری از او راست نیاید: پرهیزی که او را از نافرمانی خدای عزّ و جلّ باز دارد، دانشی که او را (از گزند) نادانی نادان برهاند، و خردی که بدان با مردم سازگاری کند.
(9) ای علی، سه کس روز رستاخیز به زیر سایه عرش درآیند: مردی که آنچه برای خود می‌خواهد

---

(5) المحاسن اضافه دارد «و آفة الظّرف الصّلف و آسیب ظرفیّت داشتن چاپلوسی است.»
(6) المحاسن افزون بر این دارد: [یا علی انک لا تزال بخیر ما حفظت وصیتی، انت مع الحق و الحق معک ای علی تو مادام که سفارش مرا بکار بندی به خیر و امان هستی، تو با حقّی و حق با توست.]

(7) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «من حلل الله» «من خلل الله از خویهای خدایی» آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 22
برای برادرش نیز بخواهد، و مردی که به کاری برخورد ولی گامی پس و پیش ننهد مگر آنکه بداند در آن کار خرسندی یا ناخرسندی خدا نهفته است، و مردی که بر برادر خود عیبی نگیرد مگر آنکه آن را در خود اصلاح کرده باشد زیرا هر عیب خود را اصلاح کند عیبی دیگر بر او فاش شود «8»، و مرد را همان بس که به خود پردازد. «9» (1) ای علی، سه چیز از بابهای نیکی باشد: سخاوتمندی وجود، شیرینی سخن، و شکیبایی بر آزار.
(2) ای علی، در تورات است که چهار چیز در کنار چهار چیز دیگر باشد: آن کسی که به جهان آزمند شود بر خدا خشمناک شده و آن کس که از مصیبتی شکوه کند از پروردگارش نالیده و آن کس که نزد توانگری رود و بدو زبونی کند دو سوّم دینش بر باد رفته، و هر کس از این امّت به دوزخ رود از آن دسته‌ای باشد که نشانه‌های خدا را به مسخره و بازی گرفته‌اند.
(3) [ای علی] «10» چهار چیز همراه چهار چیز دیگر است: هر که شهریار شود خود رأی گردد، و هر که رایزنی نکند پشیمان شود. بدان گونه که بدهی بستانی، و ناداری مرگ بزرگتر است. او را گفتند:
مراد، ناداری و فقر سیم و زر است؟ فرمود: (مراد) بیمایگی در دین است.
(4) ای علی، به روز رستاخیز همه دیدگان جز سه دیده گریان است: دیده‌ای که در راه خدا بیدار خوابی کشیده، و دیده‌ای که بر حرام‌شده‌های الهی برهم نهاده شده، و دیده‌ای که از بیم خدا بسیار گریسته است.
(5) ای علی، خوشا چهره‌ای که خدایش بیند بر گناهی می‌گرید که کسی جز خدا از آن آگاه نیست.
(6) ای علی، سه چیز هلاکت بار و سه چیز نجات بخش است: امّا هلاکت بارها عبارتند از: هوای نفسی که پیروی شود و بخلی که فرمانش پذیرند، و خود خواهی انسان. و امّا نجات بخشها عبارتند از:
دادگری در خشنودی و خشم، و میانه روی در توانگری و درویشی، و بیم از خدا در نهان و آشکار، چندان که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نبینی او تو را می‌نگرد.
(7) ای علی، به سه هنگام دروغ نیکوست «11»: فریب دادن در جنگ، نوید دادن به همسر خود، و

---

(8) و ناگزیر همواره سرگرم اصلاح عیبهای خویش باشد.- م.
(9) مراد آنکه چنان مرد عیبداری را همان بس که به اصلاح خود بپردازد تا پس از اصلاح خویش بتواند نهی از منکر کند.- م.
(10) در متن کلمه «یا علی» از آغاز عبارت افتاده است.- م.

(11) پوشیده نیست که دروغ حرام، و دروغگویی مانند ارتکاب دیگر محرّمات گناه است و از این رو تفاوتی بین دروغ و دیگر محرّمات نیست. ولی اگر امر بین دروغ گفتن و چیزی مهمتر از آن دائر شود در آن صورت آنچه مهمتر است مقدّم داشته می‌شود چه در حال ناگزیری از انجام یکی از دو امر ناستوده خرد حکم بر انجام آن که کمتر زشت است می‌کند، مثلا اگر نجات دادن غریقی مستلزم ارتکاب معصیتی شود یا مورد از موارد تزاحم بین معصیتی و امری مهمتر از آن باشد از میان آن دو آنچه مهمتر است مقدّم داشته می‌شود و ادله چهارگانه، کتاب و سنّت و اجماع و عقل دال بر آن است و این فرموده پیامبر و آنچه بعد از آن آمده از این موارد است.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 23

اصلاح میانه مردم.

(1) ای علی، در سه جا راستی زشت آید: سخن چینی، باز گفتن خبری از همسر مردی بدو که او را ناگوار آید، و این که مردی را که ادّعای نکوکاری می‌کند دروغزن خوانی.

(2) ای علی، چهار چیز بیهوده است «12»: خوردن پس از سیری، چراغداری برابر ماه، کشت در شوره‌زار، و احسان به ناسزاوار آن.

(3) ای علی، چهار کس را کیفر زودتر در رسد: مردی که به او نیکی کنی و وی به جای نیکی با تو بدی کند، و مردی که با او ستم نکرده‌ای و او به تو ستم کند، و مردی که در کاری با او پیمان بندی و بر سر وفای با او باشی ولی نیّت از خیانت به تو باشد، و مردی که با او پیوند خویشی نگهداری و او از تو پیوند بگسلد.

(4) ای علی، چهار ویژگی در هر کس باشد اسلامش کامل است: راستی، سپاسگزاری، آزرم، خوشخویی.

(5) ای علی، کم نیاز بردن به مردم همان توانگری موجود، و بسیار نیاز بردن به مردم، خواری و همان ناداری موجود است.

(6) ای علی، مؤمن را سه نشانه است: روزه و نماز، و زکاة. گرانجان را سه نشانه باشد: پیش روی چاپلوسی کند و در پشت سر بد گوید، و در مصیبت سرزنش نماید. ستمکار را سه نشان است: به چیرگی زیر دست خود را سرکوب کند و به خیرگی فرادست «1» را نافرمان باشد، و با ستمگران همپشتی کند. ریاکار را سه نشان است: چون پیش مردم باشد (در کار دین) چالاکی نماید و چون تنها گردد تن‌آسایی ورزد، و خوش دارد که او را در همه کارها بستایند. دو روی را سه نشان باشد: چون سخن گوید دروغ بافد، و چون چیزش سپارند خیانت کند، و چون وعده‌ای دهد بی‌وفایی کند. تن پرور را سه نشان باشد: سستی کند تا به کوتاهی و تقصیر کشد، و کوتاهی کند تا تبه سازد، و تباه کند تا به گناه انجامد. خردمند را نشاید که جز در سه مورد بکوشد: نیکو ساختن زندگانی یا گام سپاری برای رستاخیز، و یا کامیابی از غیر حرام.
(7) ای علی، به راستی فقری سخت‌تر از نادانی و مالی پر بهره‌تر از خرد و تنهایی‌ای هراسناکتر از خودبینی و کرداری چون اندیشمندی و پرهیز ورزیدنی چون خویشتن داری، و تبارمندی‌ای چون خوشخویی نیست. به راستی دروغ آسیب سخن، و فراموشی آسیب دانش، و منّت نهادن آسیب

_____

(12) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «ضلالا» «ضیاعا- به هدر رفته» آمده است.
(1) یعنی خداوند را نافرمانی کند.- م.

بخشش باشد. «2» (1) ای علی، چون ماه نو را دیدی سه بار تکبیر بگوی و بگو: سپاس خداوندی را سزاست که مرا آفریده و تو را (ای ماه) بیافرید و منزلهای تو را به اندازه معیّن کرد تو را برای جهانیان نشانه‌ای ساخت. «3» (2) ای علی، چون در آینه بنگری سه بار تکبیر گوی و بگو: بار الها همانسان که نیکو صورتم آفریدی نکوسیرتم (نیز) بگردان.
(3) ای علی، هر گاه کاری تو را به هراس افکند بگو: بار الها (از تو) جز این (نسزد) که به حق محمّد و آل محمّد این بیم از دل من برگیری و به دور افکنی.
(4) علی علیه السّلام گوید: گفتم ای پیامبر خدا، این کلمات که (در قرآن آمده) «آدم از پروردگارش سخنانی دریافت» «4»، چه سخنانی بوده است؟ گفت: ای علی، خداوند آدم را به هند و حوّا را به جدّه و آن مار را (که ایشان را کژ نمونی کرد) به اصفهان و ابلیس را به میسان «5» افکند

و در فردوس چیزی نیکوتر از مار و طاوس نبود و مار را چهار پا مانند پاهای شتر بود، و ابلیس به درونش رفت و آدم را بفریفت و بدو نیرنگ زد. پس خدا بر مار خشم گرفت و چهار پایش را از او بیفکند و گفت: خوراکت را خاک قرار دادیم و مقرر داشتیم که بر شکم بخزی و رحم نکند خدا بر آن کس که به تو رحم آرد، و بر طاوس خشم گرفت زیرا او ابلیس را بدان درخت رهنمایی کرد، پس آواز و دو پای او بدگونه گشت. آدم یک صد سال در هند درنگ کرد و سر به آسمان برنداشت، دو دست خویش بر سر نهاده بر خطای خود می‌گریست. پس خداوند جبرئیل را نزد او فرستاد که به او گفت:
پروردگار عزّ و جلّ تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: ای آدم آیا من ترا به دست خویش نیافریدم؟ و آیا روح خود را در تو ندمیدم؟ و آیا فرشتگان را به سر سودن برابرت وانداشتم؟ و آیا کنیزم حوّا را به همسری به تو ندادم؟ و تو را در فردوسم منزل نسپردم؟ پس این گریستن از بهر چیست؟ به این کلمات سخن گشای که خداوند توبه تو را بپذیرد، بگو: «منزهی تو، خدایی جز تو نیست، من بد کردم و بر خود ستم نمودم توبه‌ام را بپذیر زیرا خود تویی بسیار توبه‌پذیر مهربان.»

---

(2) این بند پیشتر با اندک تفاوتی آمده است (ص 20).
(3) ماه نو، ماه شب نخست یا دو شب و یا سه شب نخستین، یا تا هفتمین شب باشد. شیخ بهایی- قدّس سرّه- گوید:
زمان خواندن دعا تا هنگامی که به ماه «ماه نو» اطلاق می‌شود ادامه می‌یابد و شایسته‌تر آن است که از شب نخست به عقب نیندازند، از باب عمل به قدر متیقّن و دلالت لغوی و عرفی، و اگر در شب نخست خواندن دعا میسّر نشد به دومین شب و اگر باز هم میسّر نشد به سومین شب که به نظر اهل لغت اطلاق نام «ماه نو» می‌شود، و بیشتر معتقدند که پایان آن است، انداخته شود. (برای تبرّک و تیمّن متن دعا را یاد می‌کنیم: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، الحمد لله الّذی خلقنی و خلقک و قدّرک منازل و جعلک آیة للعالمین.- م.)
(4) البقرة، 37.
(5) میسان ناحیه‌ای معروف بین بصره و واسط است. شاید نام این جایها کنایه از دوری مسافت بین آنها باشد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 25
(1) ای علی، اگر در بنه خود ماری دیدی (بیدرنگ) آن را مکش تا سه بار در آن برآید و چون چهارم بارش دیدی آنگاه بکش که کافر ماری است.
(2) ای علی، اگر ماری را در راهی دیدی بکش که من با جنّیان شرط نهاده‌ام که به صورت مارها پدیدار نشوند. «6» (3) ای علی، چهار خوی از

تیره‌بختی است: چشم خشکی و سنگدلی و دراز آرزویی، و دنیا دوستی که (همه) از بدبختی باشد.
(4) ای علی، چون تو را پیش رویت بستایند بگو: بار الها مرا بهتر از آنچه (اینان) می‌پندارند بدار و آنچه را از من نمی‌دانند بر من بیامرز، و مرا بدان چه می‌گویند باز خواست مکن.
(5) ای علی، چون هماغوشی کنی بگو: بار الها ما را از ابلیس بر کنار دار و ابلیس را از آنچه نصیب ما سازی دور گردان. که اگر فرزندی برای شما مقدّر باشد هرگز ابلیس بدو زیانی نرساند.
(6) ای علی، خوراک را با نمک آغاز کن و هم بدان پایان ده چه نمک داروی هفتاد بیماری باشد که کمترین آنها دیوانگی و خوره و پیسی است. «7»
(7) ای علی، بر اندام خویش روغن بیندای که ابلیس تا چهل شب بدان کس که روغن مالیده باشد نزدیک نشود. «8» (8) ای علی، در شب نیمه ماه و نخستین شب ماه با همسرت هماغوشی مکن، نبینی که غش زده را به نخستین شب و شب نیمه ماه عارضه غش بسیار رخ نماید؟ «9» (9) ای علی، چون پسری یا دختریت زاده شود، در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه بگو که ابلیس هرگز بدو زیان نرساند. «10» (10) ای علی، (نمی‌خواهی که) تو را به بدترین مردم آگاه سازم؟ (امیر مؤمنان گوید) گفتم: چرا، ای پیامبر خدا. گفت: کسی است که خطا را نبخشد و از لغزش در نگذرد. (آنگه فرمود): آیا تو را به

---

(6) ممکن است این حدیث و حدیث پیش از آن بر انواع و اقسام مار حمل شود و نیز بر حالات گوناگون مار حمل گردد و شاید بیانی که در حدیث امده اشاره بر این باشد که پلیدی مار از خباثت ذات این جانور است.
(7) این رهنمایی (بهداشتی) از آن سبب باشد که سرچشمه بسیاری از بیماریهای مربوط به غذا و هضم در معده است و نمک خوردن پیش و پس از غذا زبری (یا حالت اسیدی) خاصّی در معده پدید می‌آورد که موجب سهولت هضم می‌شود و خوب هضم کردن تأثیر طبیعی در بهداشت بدن از بیماریهای بسیار دارد.
(8) از جهت نظافت یا خاصیّتهای طبیعی روغن یا امور دیگری که بر ما پوشیده است و خدا از آن آگاه است.
(9) از آنجا که ماه بر کره زمین تأثیری طبیعی دارد و آثاری در موادّ زمینی پدید می‌آورد ممکن است در مزاج نیز مؤثّر شده و اثراتی بر اولاد و اعقاب آدمی بگذارد.
(10) این دستور در سنّت آمده و تأکید بسیار بدان شده است چنان که خود رسول اکرم صلّی الله علیه و آله هنگام ولادت حسنین علیهما السّلام چنین کرد.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 26
بدتر از او آگاه نکنم؟ گفتم: چرا، ای پیامبر خدا. گفت: کسی که از گزندش ایمنی نباشد و به خیرش امیدی نرود.

سفارشی دیگر از آن حضرت (ص) به امیر مؤمنان علیه السّلام

(1) ای علی، مبادا بی‌لنگ به گرمابه روی زیرا هر که ناپوشیده به گرمابه درآید و هر که بدو بنگرد لعنت شده است.
(2) ای علی، انگشتری به انگشت سبابه و میانه مکن زیرا قوم لوط به این دو انگشت انگشتری می‌کردند، ولی انگشت کوچک را برهنه مگذار. «1»
(3) ای علی، به راستی خدا را خوش آید از بنده خود آنگاه که بگوید: پروردگارا مرا بیامرز که کسی جز تو از گناه در نگذرد. خداوند فرشتگان را گوید: فرشتگانم، این بنده من دانسته است که جز من کسی گناهان او را نیامرزد، گواه باشید که او را آمرزیدم.
(4) ای علی، از دروغ بپرهیز که دروغ روسیاهی آرد و سپس (گوینده‌اش را) نزد خدا دروغزن نویسند، و راستی روسفیدی فزاید و (گوینده‌اش را) نزد خدا راستگو نویسند. و بدان که راستی فرخنده و دروغ شوم است.
(5) ای علی، از غیبت و سخن چینی بپرهیز چه غیبت روزه را باطل کند و سخن چینی سبب شکنجه در گور شود.
(6) ای علی، سوگند دروغ به خدا مخور و بی‌سببی سوگند راست نیز یاد مکن و خداوند را دستمایه سوگندت مساز زیرا خداوند به کسی که به نام او سوگند دروغ بخورد رحم نکند و رعایتش ننماید.
(7) ای علی، در غم روزی فردا مباش که هر فردایی را روزی خود می‌رسد.
(8) ای علی، از لجبازی بپرهیز که آغازش نادانی و انجامش پشیمانی است.
(9) ای علی، بر مسواک زدن بپای که از مسواک زدن پاکی دهان و خرسندی پروردگار و روشنی دیده خیزد و خلال کردن، تو را محبوب فرشتگان سازد زیرا فرشتگان از بوی دهانی که پس از خوردن خلال نکند در آزارند.
(10) ای علی، خشمگین مشو و چون به خشم آمدی (لختی) بنشین و به توان پروردگار بر بندگانش و بردباری او با آنان بیندیش، و چون به تو گویند: از خدا بپرهیز، خشمت را به یک سوی نه و به

---

(1) باز داشتن پیامبر صلوات الله علیه و آله از جهت همگونه نمایی است که خود از موجبات تحریم در اسلام است. پس هر عملی که مانند این باشد و عنوان همگونه نمایی (به کافران) بر آن صدق کند، از همین مقوله است و اگر آن عنوان بر آن صدق نکند خارج از این نهی می‌شود، چنان که از علی علیه السلام پیرامون این گفته پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پرسیدند که

فرمود: «سپیدی موی را به رنگ بر طرف کنید و همگونه یهود نباشید» علی علیه السّلام پاسخ داد: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این بیان را وقتی فرمود که مسلمانان اندک بودند ولی اینک دامنه اسلام گسترده شده و مسلمانان افزون شده‌اند (که در بین دیگر اقوام گم و ناپیدا نیستند) پس هر کس مختار است (که مویش را سپید بگذارد یا آن را رنگین کند.- م.).
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 27
بردباریت باز آی.
(1) ای علی، در آنچه هزینه خود کنی آهنگ خدا کن تا همان را نزد خداوند ذخیره خویش یابی.
(2) ای علی، با خانواده و همسایگان و هر که آمیزش و همنشینی کنی، نیکخویی ورز تا نزد خدا بلند پایه نوشته شوی.
(3) ای علی، هر چه بر خود نپسندی بر دیگری مپسند و هر چه بر خود روا داری بر برادرت نیز روا دار تا در داوری خود دادگر و در دادگری خویش یکسان نگر باشی و محبوب آسمانیان و مطلوب زمینیان گردی. این سفارش مرا به خواست خدای تعالی نگهدار.

(4) در ضمن خبری طولانی و پرسشهایی بسیار که راهبی به نام شمعون بن لاوی، پسر یهودا یکی از حوّاریان عیسی علیه السّلام «1» از پیامبر صلوات الله علیه و آله آمده است که (حضرتش) به تمام پرسشهای او پاسخ فرمود تا شمعون به وی ایمان آورد و صحت پیامبریش را تصدیق نمود، و ما به اندازه نیاز این خبر را نقل می‌کنیم.
(5) از آن جمله (شمعون) گفت: به من بگو خرد چیست و چگونه است و از آن چه چیز خیزد و چه نخیزد؟ همه گونه‌های آن را برایم توصیف کن. پس پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله گفت: به راستی خرد بندی است بر نادانی و نفس که چون پلیدترین جانوران باشد و اگر پای بندش نباشد هار شود، پس خرد پای بند نادانی است. به راستی خداوند خرد را آفرید و بدو گفت: فراز آی، و فراز آمد و فرمود: روی بگردان، و خرد روی گرداند، پس خدای تبارک و تعالی او را فرمود به بزرگواری و شکوهم سوگند آفریده‌ای از تو بزرگتر و فرمان پذیرتر نیافتم، به تو آغاز کنم و بازت به خود برگردانم، پاداش از آن توست و کیفر نیز بر تو رود. «2» (6) پس از خرد بردباری برآمد و از بردباری، دانش و از دانش، رهیابی

---

(1) پیداست چون فاصله میلاد مسیح تا هجرت 621 سال است میان لاوی و یهودا چند پشت دیگر نیز قرار داشته‌اند و یهودا جدّ مستقیم و بلا فصل شمعون نیست بلکه نیای بزرگ او به چند واسطه است.- م.
(2) یعنی آفریدگان را به (وجود) تو آفریدم و آغاز کردم و به سبب تو آنان را جزا دهم، اگر خرد نبود تکلیف روا نبود و اگر تکلیف نبود خلق را سود و پاداش یا باز خواست و عذابی نبود و این همه بی‌حکمت می‌نمود. مجلسی- قدّس سرّه- در بحار گوید: می‌گویم: حقیقتی در وجود انسان سرشته است که بدان یکی از دو امر متضاد، فعل یا ترک (کردن یا نکردن) را بر می‌گزیند و این بدان معنی است که چون امری را اختیار کند و انجام دهد و می‌توانسته است ترک آن را اختیار کند و از آن روی بتابد. از این رو آدمی به اراده خود توانایی اختیار هر یک از دو طرف فعلی را دارد، بر خلاف دیگر جانداران که اختیار به‌گزینی یکی از دو طرف قضیه از جانب آنها ارادی نبوده بلکه غریزی و سرشته در آنهاست که تبدیل و تغییری در آن حاصل نشود، چون کردار فرشتگان بنا بر این انجام یا روی گرداندن از کاری ویژه آدمی است به خاطر حقیقتی که به نام خود «عقل» در وی موجود است که روی بکاری می‌آورد و یا از آن روی می‌تابد و از این رو تکلیف و پاداش کیفر و باز خواست و بازگشت به معاد بر آن مترتب است. لفظ عقل از

«عقال» می‌آید و آن ریسمانی است که بر پای شتر بندند تا نگریزد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 28
و از رهیابی، پاکدامنی و از پاکدامنی، خویشتن داری و از خویشتن داری، آزرم و از آزرم، گرانقدری و از گرانقدری، پایداری بر کار نیک و از پایداری بر کار نیک، ناخوشایندی از بد و از ناخوشایند داشتن بد، پیروی از اندرزگو (و پند پذیری). پس این ده دسته از گونه‌های خیر است و هر یک از این ده دسته را ده گونه دیگر باشد: (1) از بردباری، زیبا کاری و همنشینی با نیکان و درآمدن از خواری و بر آمدن از پستی و عشق به کار نیک و بر شدن به پایگاههای والا و گذشت و مهلت بخشی و احسان، و خموشی است که جملگی از بردباری خردمند سرچشمه گیرد.
(2) امّا از (سرچشمه) دانش این ویژگیها جدا شود: توانگری، هر چند (دانشمند به ظاهر) درویش باشد و کریمی، هر چند بر بخل سرشته باشد و هیبت، هر چند نرمی کند و سلامت، هر چند بیمار بود «3» و نزدیکی (به خدا)، هر چند دوردست باشد و آزرم، گر چه شوخ چشم باشد و والایی، هر چند فرودست باشد «4» و شرف، هر چند پست بود «5» و حکمت و بختیاری «6». این همه خردمند را از دانش او نصیب آید، پس خوشا بر آن که خرد و دانش یافت.
(3) و امّا از رهیابی «7» این ویژگیها برخیزد: استوارگامی و ره‌یافتگی «8» و نیکوکاری و پرهیزگاری و کامیابی و میانه روی و اعتدال «9» و راست کرداری و کرم و شناخت دین خدا، و این همه از رهیابی خردمند را رسد. پس خوشا بر آن کس که در این شاهراه پی‌سپار است.
(4) و امّا از پاکدامنی، خرسندی خیزد و آرامش و بهره‌وری «10» و آسایش و نوازش و کوچکی‌ورزیدن (به خدا) و یاد کرد (او) و جوانمردی و گشاده دستی. و این جمله خردمند را از پاکدامنی آید که از خدا خشنود و به بهره‌اش خرسند است.
(5) امّا از خویشتن داری «11» این گونه‌ها ریشه گیرد: درستی و فروتنی و پرهیزگاری و پوزش خواهی و فهم و تربیت و احسان و دوستیابی و نیکی و خوش برخوردی «12» این همه عاقل را از خویشتن داری نصیب آید، پس خوشا بر آن که پروردگارش به صفت خویشتن داری گرامی داشت.

---

(3) مراد سلامت روحی است هر چند به تن بیمار باشد.- م.
(4) در معنی والا مقام است گر چه مقام ظاهری و این جهانی او پایین باشد.- م.
(5) در عالم حقیقت شریف است گر چه در ظاهر از اشراف روزگار نباشد.- م.
(6) «حظوة» بهره‌مندی و کامکاری.- م.

(7) «رشد» که ضد گمراهی است.- م.
(8) «السداد» و «الهدی».- م.
(9) «القصد» رفتن بر راه مستقیم یا آهنگ خدا داشتن و «الاقتصاد» حفظ توازن و تعادل در کارها و هزینه‌ها.- م.
(10) در متن «الحظ» و در پاره‌ای نسخه‌ها «التفضّل- نعمت‌یابی» آمده است.
(11) «الصّیانة»
(12) در یک نسخه به جای «اجتناء البشر» «اجتناب الشر دوری گزیدن از بدی» آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 29
(1) و امّا از آزرم، نرمش خیزد و مهربانی و ناظر دیدن خدا در نهان و آشکار و سلامت نفس و گریز از شرّ و خوشرویی و بخشندگی و پیروزمندی و نیکنامی آدمی در میانه مردم، و این بهره‌هایی است که خردمند از آزرم برد. پس خوشا بر آن کس که اندرز خدا را بپذیرد و از رسوایی بیم کند.
(2) امّا از گرانقدری «13»، نرم رفتاری آید و دوراندیشی و امانت پردازی و ترک نادرستی و راستگویی و نگهداری ناموس «14» و نیکو داشت مال و آمادگی برابر دشمن و باز داشتن از ناپسند و ترک نابخردی.
و این همه خردمند را به سبب گرانقدری نصیب شود. پس خوشا کسی که خدایش وقار بخشید و در وجودش سبکسری و نادانی نیست و گذشت کند و چشم پوشی نماید.
(3) و امّا از پایداری بر کار نیک، ترک هرزگیها نتیجه شود و دوری از دلهره و احتیاط کردن و یقین و نجات دوستی و فرمانبرداری از خداوند رحمان و بزرگداشت قرآن و کناره‌جویی از شیطان و داد پذیری و حقگویی. و این همه خردمند را از پایداری بر کار نیک فراچنگ آید. پس خوشا کسی که آینده‌نگر باشد و رستاخیز خود را به یاد آرد و از گذری بودن (دنیا) پند گیرد.
«15» (4) و امّا از ناخوشایند داشتن بدی، وقار و شکیبایی خیزد و مددکاری و پی سپری بر راه راست و پایداری بر رهیابی و ایمان به خداوند و افزون داری (عبادت) و پاکدلی ناب و ترک بیهوده و نگهداشت آنچه آدمی را سود رساند. این همه خردمند را از آن نصیب شود که بدی را خوش نداشته باشد.
پس خوشا بر آن کس که بر حقّ خدا بپاید و به رشته راه خدا چنگ در زند.
(5) و امّا از فرمانبرداری از اندرزگوی (دلسوز) فزونی رسد و کمال یافتن مغز و نیک انجامی و نجات از سرزنش و پذیرش و دوستی و گشاده دلی «16» و یکسان نگری «17» و پیشرفت در کارها و نیروی فرمانبرداری از خدا. پس خوشا کسی که از لغزشهای خواهشهای نفس ایمن بماند. جمله

این خصلتها از خرد سرچشمه گیرد.
(6) شمعون گفت: مرا از نشانه‌های نادان آگاه کن. پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله گفت:
(از نشانه‌های نادان آن که) اگر با او همنشینی کنی رنجت دهد و اگر از او کناره‌گیری دشنامت گوید. چون چیزیت بخشد بر تو منّت نهد و چون چیزیش بخشی ناسپاسی کند. اگر رازی با او در میان نهی خیانت ورزد و اگر رازی به تو سپارد بر تو بدگمان باشد، اگر توانگر شود به سخت دلی و سخت‌رویی سر مستی کند و اگر نیازمند شود نعمت خدا را بی‌پروا انکار کند. اگر شاد شود، زیاده روی و سرکشی کند و اگر اندوه زده شود، نومید گردد. اگر به خنده درآید به قهقه آوا بر کشد و اگر به زاری

_____

(13) «الرّزانة- متانت و سنگینی»
(14) «تحصین الفرج»
(15) در پاره‌ای نسخه‌های تازه آمده است «و ذکر ما امامه- آنچه فرا روی دارد به یاد آرد»
(16) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «الانشراح» «الاسراج- پرتوگیری» آمده است.
(17) «الانصاف».
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 30
افتد چون گاو نعره سر دهد. با نیکان درافتد، خدا را دوست ندارد و از او پروا نکند و از وی شرم ندارد و فرا یادش نیارد. اگر خرسندش سازی تو را بستاید و چندان نیکی که در تو نیست بر تو برشمارد و اگر بر تو خشم آرد ستایشت را از یاد ببرد و بدیهایی را که در تو نیست بر تو بندد. این است روش نادان.
(1) گفت: مرا از نشانه‌های اسلام آگاه کن.
پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله گفت: ایمان و دانش و کردار.
(2) گفت: نشانه ایمان چیست؟، نشانه دانش کدامست؟، و نشانه کردار چیست؟
پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله گفت: نشانه ایمان چهار است: اقرار به یکتایی خدا و اعتقاد بدو و کتاب، و پیامبرانش.
و امّا نشانه‌های دانش چهار است: شناخت خدا، شناسایی دوستانش، و دانستن قوانین او، و نگهداری آنها تا به نیکویی به انجام رسد.
امّا کردار، نماز و روزه و زکاة، و پاکدلی ناب «17» است.
(3) (شمعون) گفت: مرا از نشانه راستی پیشه «18» «19»، و نشانه گرونده، و نشانه شکیبا «20»، و نشانه توبه کار «21»، و نشانه سپاسگزار، و نشانه سر سپرده «22»، و نشانه نیکمرد «23»، و نشانه پند

آموز «24»، و نشانه باوردار «25»، و نشانه پاکدل «26»، و نشانه پارسا «27»، و نشانه نیکو کار «28»، و نشانه پرهیزگار «29»، و نشانه گرانجان «30»، و نشانه ستمکار، و نشانه ریاکار، و نشانه دوروی، و نشانه حسود، و نشانه زیاده رو «31»، و

---

(17) الاخلاص
(18) چون لفظ عربی این اسمها و صفتها غالبا اصطلاحی است پاره‌ای از آنها متضمّن مفهوم مرکّب و دقیق‌تری از ترجمه فارسی است برای آگاهی بیشتر به نقل عین و مفهوم ترکیبی برخی از آنها می‌پردازیم.- م.
(19) الصّادق- راستگوی راست پیشه
(20) الصّابر- بردبار و شکیبا
(21) التّائب
(22) الخاشع- سر سپرده و فروتن به درگاه خدا به جان و تن
(23) الصّالح- نیکوکار درست کردار پاکدل سازگار
(24) النّاصح- اندرزگوی دلسوز رهنمای به حق
(25) الموقن- یقین دار به قطع و حتم
(26) المخلص- پاکدل ناب نسبت به خدا که حق را منزه از صفات داند
(27) الزّاهد- بی‌میل به دنیا
(28) البارّ
(29) التّقی
(30) المتکلّف- گرانجان خودنما
(31) المسرف
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 31
نشانه بیخبر، و نشانه خیانتکار «32» و نشانه تنبل، و نشانه دروغزن، و نشانه بیراه «33» آگاه کن.
(1) پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گفت:
نشانه راستی پیشه چهار است: سخن به راستی گوید و بیم و نوید خدا را به راست شمارد و به عهد خویش وفا کند، و از فریفتن (دیگران) بپرهیزد.
(2) امّا نشانه گرونده «34» این است که مهر ورزد و دریابد «35»، و آزرم دارد.
(3) و امّا نشانه شکیبا چهار است: شکیبایی بر ناگواریها و عزم بر انجام کارهای نیک و فروتنی، و بردباری.
(4) امّا نشانه توبه کار چهار است: پاکدلی در کردار برای خدا و بدرود کردن باطل و پیوستگی با حق، و اشتیاق به خیر.
(5) و امّا نشانه سپاسگزار چهار است: سپاسداری نعمتها و بردباری در بلا و خرسندی به قسمت خدا، و این که جز خدا را نستاید و بزرگ ندارد.

(6) امّا نشانه سر سپرده چهار است: ناظر گرفتن خدا در نهان و آشکار و انجام کارهای زیبای زیبنده و اندیشه از رستاخیز، و راز و نیاز با خدا.
(6) و امّا نشانه سر سپرده چهار است: ناظر گرفتن خدا در نهان و آشکار و انجام کارهای زیبای زیبنده و اندیشه از رستاخیز، و راز و نیاز با خدا.
(7) و امّا نشانه نیکمرد چهار است: دلش را پاک کند، و کردارش را سره سازد، و کسبش را صالحانه کند، و همه کارهایش را نیکو و آراسته گرداند.
(8) امّا نشانه پند آموز چهار است: به حق داوری کند، و از خود به دیگران حق دهد و آنچه بر خود پسندد بر مردم روا دارد، و بر هیچ کس تجاوز نکند.
(9) و امّا نشانه باوردار شش باشد: به راستی خدا باور دارد و به او بگرود «36»، و یقین دارد که مرگ حق است و از آن پروا کند، و باور دارد که رستاخیز حق است و از رسوایی بترسد، و یقین داند که بهشت حق است و واله آن باشد، و باور دارد که دوزخ حق است و برای رهایی از آن بکوشد «37»، و یقین دارد که حسابرسی حق است و حساب خود را از پیش برسد.
(10) امّا نشانه پاکدل چهار است: دلش درست و اندامهایش بی‌آزار است «38»، و خیرش را بپراکند،

---

(32) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «الخائن» «الجائر- زورگو» آمده است.
(33) الفاسق- گمراه بدکاره.
(34) «المؤمن»
(35) در متن «یفهم- دریابد و بفهمد» آمده و در پاره‌ای نسخه‌ها «یرحم- رحم کند» ضبط شده است.
(36) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «ایقن بالله حقا» «بأنّ الله حق» آمده است.
(37) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «فظهر سعیه» «فطهّر سعیه- کوشش خود را پاکیزه دارد» آمده است.
(38) مراد این است که به دست و زبان و چشم و گوش و دیگر اندامها کسی را نرنجاند مثلا به دست کسی را نزند و مالی نرباید، به زبان دشنام نگوید و غیبت نکند، به چشم بر حرام ننگرد و به گوش غیبت و مذمت دیگری نشنود، و همچنین به دیگر اندامها موجب آزار کسی نشود.- م.

و شرّش را مهار کشد.
(1) و امّا پارسا را ده نشانه باشد: به حرام‌شده‌ها بی‌رغبت است، نفس خود را باز دارد، واجبات پروردگارش را بر پای دارد، اگر زیر فرمان باشد به نیکی فرمان برد و اگر فرمانروا باشد به نیکویی فرمان راند، دودمان پرست نباشد «39» و کینه‌توزی نکند، با آن که بر او بدی کرده نیکی کند و

بدان کس که زیانش زده سود رساند و از آن کس که بر او ستم رانده درگذرد، و به خاطر خدا فروتنی ورزد.
(2) امّا نیکوکار را ده نشانه است: برای خدا دوست دارد، و به خاطر خدا دشمن دارد، یار برای خدا شود و برای خدا (از نااهلان) جدا شود، برای خدا خشم کند، و به خاطر خدا خشنود شود، محض خدا کار کند و خدا را بجوید و به خدا سر سپرد و از او پروا کند و بیم دارد، پاک و ناب و شرمسار و هشیار باشد، و برای خدا نکوکاری کند.
(3) و امّا نشانه پرهیزگار شش است: از خدا بترسد و از تندی بپرهیزد و چنان بام را به شام و شام را به بامداد رساند که گویی خدا را به چشم می‌بیند، به دنیا اهمیّتی ندهد، و چیزی از دنیا به دیده او بزرگ نیاید، و نیکخویی ورزد. «40» (4) امّا نشانه گرانجان (خودنما) چهار است: در آنچه بدو مربوط نیست جدال کند و باز بر دستش بستیزد، بدان چه نتواند رسید دست یازد و بر آنچه نجاتش ندهد همّت گمارد.
(5) و امّا نشانه ستمکار چهار است: با فرادست خود از سر نافرمانی ستم کند و بر فرو دست خویش به چیرگی درشتی ورزد، با حق دشمنی کند، و ستم را آشکار سازد «41».
(6) امّا نشانه ریا کار چهار است: اگر کسی نزد او باشد در کردار برای خدا (خود را) حریص نشان دهد و هر گاه تنها باشد تنبلی کند و در هر کاری ستایش خواه باشد، و در ظاهر آرایی سخت بکوشد.
(7) و امّا نشانه دوروی چهار است: هرزه درون است و زبانش بر خلاف دل و گفتارش بجز کردار، و نهانش خلاف آشکار اوست. پس وای بر دوروی از آتش دوزخ.
(8) امّا نشانه حسود چهار است: غیبت و چاپلوسی، و شادمانی بر مصیبت (دیگران) «42» (9) و امّا نشانه زیاده رو چهار است: بالیدن به باطل و خوردن بیش از نیاز خود و بی‌میلی به انجام کار نیک، و انکار هر کس که وی سودی از او نبرد.

_____

(39) در متن «حمّیة» و در پاره‌ای نسخه‌ها «محمیة» آمده که آن هم به معنی جانبداری و دودمان‌پرستی و نزدیک به «حمیة» است.
(40) در متن «لحسن خلقه- از آنجا که نیکو نهاد است» به صورت متمّم نشانه پنجم آمده ولی در پاره‌ای نسخه‌ها «محسن خلقه- نیکخویی ورزد» آمده است. (به این ترتیب جمله «چیزی از دنیا به دیده او بزرگ نیاید» نشانه پنجم و عبارت «نیکخویی ورزد» نشانه ششم می‌شود که متن فاقد آن است و در ترجمه وجه دوّم ترجیح داده شد.- م.)
(41) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «یظهر الظلم» «یظاهر الظلمة- به ستمگران مدد کند» آمده است.

(42) پیداست یک نشانه دیگر از قلم کاتب افتاده است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 33
(1) امّا نشانه بیخبر چهار است: کوری (دل)، اشتباه، سرگرمی (به باطل)، و فراموشی.
(2) و امّا نشانه تنبل چهار است: چنان سستی کند که به کوتاهی انجامد و کوتاهی کند چندان که تباه سازد و تباه سازد تا آنجا که تنگدل شود، و تنگدلی کند چندان که گناه ورزد.
(3) امّا نشانه دروغزن چهار است اگر سخنی گوید، راست نگوید و اگر سخنی شنود به راست نگیرد و (نیز) سخن چینی، و بهتان زدن.
(4) و امّا نشانه بیراه چهار است: سرگرمی (به باطل) و یاوه‌سرایی و تجاوزگری و بهتان زنی.
(5) امّا نشانه خیانتکار «43» چهار است: سرپیچی از (خدای) رحمان و آزردن همسایگان و دشمن داشتن اقران، و نزدیکی به سرکشی و طغیان.
(6) شمعون گفت: مرا شفا دادی و از نابینایی بینایم ساختی، اینک مرا روشهایی بیاموز تا بدانها ره جویم.
پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گفت: ای شمعون تو را دشمنانی از جنّیان و آدمیان «44» باشند که با تو بجنگند تا دینت را از کفت بربایند. (7) امّا از آدمیان گروهی باشند که از آخرت بهره‌ای ندارند و بدان چه نزد خداست (ثواب آن سرای) رغبتی ننمایند و تنها همّت بر آن گماشته‌اند که بر مردم در کارهایشان عیبجویی کنند ولی عیب خویش نگویند و از کردار خود نپرهیزند. اگر تو را شایسته کردار بینند بر تو رشک برند و گویند ریاکار است و اگر تو را بد کردار بینند گویند در وی خیری نیست.
(8) امّا دشمنان تو از گونه جن، ابلیس و لشکریان اویند. پس چون (ابلیس) نزد تو آید و گوید:
پسرت بمرد. بگو: هر آینه هر زنده‌ای را برای مردن آفریده‌اند و اینک پاره‌ای از تن من به بهشت اندر شد و این به راستی مرا شاد می‌دارد. و چون نزدت آید و گوید: مالت تباه شد. بگو: سپاس خدای را که داد و گرفت و زکاة را از من افکند که دیگر زکاتی بر من نباشد. و چون نزدت آید و (به وسوسه) گوید مردم به تو ستم می‌کنند و تو بر ایشان ستم نمی‌کنی. بگو: همانا روز رستاخیز از آنان که بر مردم ستم کنند باز خواست شود (ولی) ما عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِنْ سَبِیلٍ- بر نیکوکاران ایرادی نیست. «45» و چون نزد تو آید و گوید چه پر احسانی! آهنگ آن دارد که تو را خود پسند سازد، بگو: بدکاری من از نکوکاریم افزونتر است. و چون نزدت آید و گوید چه بسیار نماز می‌گزاری؛ بگو: غفلت من از نمازم بیشتر است. و هر گاه تو را گوید، چه قدر به مردم (زیاده) می‌بخشی! بگو: آنچه ستانم از آنچه دهم فزونتر است. و هر گاه تو را گوید، چه بسیار بر تو ستم می‌کنند، بگو: آنان

که از من ستم بینند بسیارترند. و آنگاه که نزد تو آید و گوید چه قدر (بر عبادت) کردار می‌کنی، بگو: دیری است که نافرمانی کردم. و هر گاه نزدت آید و گوید: می بنوش، بگو: من گناه نکنم. و هر گاه نزد تو آید و گوید

_____

(43) در پاره‌ای نسخه‌ها چنان که گذشت به جای «خائن» کلمه «جائر- زورگو» آمده است. (ضمنا در ترتیب پرسش و پاسخ، این مورد در پرسش، بین مورد «بیخبر» و «تنبل» آمده است و شاید این تقدّم و تأخّر از نسّاخ باشد.- م.)
(44) مراد دشمنان پیدا و ناپیداست.- م.
(45) التوبة- 91
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 34
آیا دنیا را دوست نمی‌داری؟ بگو: من آن را که دیگران را به خود فریفته است دوست ندارم. «46» (1) ای شمعون، با نیکان بیامیز و از پیامبران: یعقوب و یوسف و داود پیروی کن.
(2) به راستی چون خداوند (دریای) زیرین را آفرید (آن تالاب) بر خود ببالید و سر به جنبش برآورد و گفت: چه چیز بر من چیره آید؟ پس خداوند زمین را آفرید و بر پشت آن بگسترد و (دریای زیرین) زبون شد. آنگاه زمین به خود نازید و گفت: چه چیز بر من چیره آید؟ پس خداوند کوهها را آفرید و آنها را چون میخهایی بر پشت زمین استوار داشت که نجنبد و زمین زبون شد و آرام گرفت.
آنگاه کوهها بر زمین فخر فروختند و سر برافراشته گردن فرازی کردند و گفتند: چه چیز بر (ما) چیره آید. خداوند آهن را آفرید که آنها را برید و زبون شدند. آنگاه آهن بر کوهها بالید و گفت: چه چیز بر من چیره شود؟ پس خدا آتش را آفرید که آن را آب کرد و آهن زبون شد. سپس آتش زبانه کشید و دمید و مباهات کرد و گفت: چه چیز بر من چیره آید؟ خداوند آب را آفرید که خاموشش ساخت و زبون شد. آنگاه آب به خود بالید و موج زد و گفت: چه چیز بر من چیره باشد؟ پس باد را آفرید که امواج را بجنباند و آنچه در تک دریا بود برآورد و از جریان بازش داشت، پس آب زبون شد. آنگاه باد بر خود بالید و توفان کرد و گفت: چه چیزی بر من چیره گردد؟ خدا انسان را آفرید که ساختمان برآورد و باد و جز آن را چاره کرد، پس باد زبون شد. سپس انسان سرکشی کرد و گفت چه کسی از من پرتوان‌تر است؟ پس (خدا) مرگ را آفرید و او را مقهور ساخت و انسان زبون شد. آنگاه مرگ بر خویش بنازید و خدای عزّ و جلّ او را گفت: به خود مناز که تو را در میان دو گروه بهشتیان و دوزخیان سر از پیکر برگیرم و هرگزت زنده نکنم، پس مرگ بترسید. «47» (3) سپس (پیامبر صلّی اللّه علیه و آله) گفت: بردباری بر غضب چیره شود و مهربانی بر خشم غالب آید و صدقه

خطا را مغلوب کند.

_____

(46) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «ما اجّها» «ما اریدها- نمی‌خواهمش» آمده است.

(47) از این حدیث چنین بر می‌آید که هر موجودی را صفت ویژه‌ای است که بدان فرو دست خود را به زیر فرمان کشیده مغلوب می‌سازد ولی روا نیست که بر فرودست خود ببالد زیرا خود نیز مقهور و مغلوب فرا دست خویش است «و فرادست هر دانایی، داننده‌تری است» و بزرگی فروختن موجب فرو افتادن اوست. حتی آدمی با تمام توانایی و نیرویی که هیچ موجود دیگری چنو ندارد (نیروی خرد و چاره‌یابی) باز مقهور و مغلوب مرگ است و مرگ نیز به نوبه خود مقهور است. امّا آنچه در حدیث به لفظ «آفرینش مرگ» آمده است اشاره به گفته خدای تعالی در سوره الملک است که فرمود «کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا به شما بنمایاند که کدام نکوکارترید».

در تفسیر قمی آمده است منظور از «مرگ و زندگی را آفرید» مقدّر داشتن آنهاست و بدین معنی است که زندگی و سپس مرگ را مقدّر فرمود.

سفارش آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله به معاذ بن جبل «1» هنگام اعزام وی به یمن

(1) ای معاذ کتاب خدای را بدیشان بیاموز و آنان را را به اخلاق نیکو پرورش ده و مردم را در مقامهای خود بنشان چه نیک باشند و چه بد، و فرمان خدا را در حق آنان بگذران و در (اجرای) فرمان خدا و (دریافت) مال خدا از هیچ کس پروا مکن زیرا تو را اختیاری نباشد و آن مال از آن تو نیست.
امانت را کم یا بیش، بدیشان بپرداز. تو را بایسته است که نرمش کنی و گذشت نشان دهی جز در مورد حق «2» که (اگر گذشت کنی) نادان بگوید حقّ خدا را رها کردی. آنجا که بیم داری دستخوش عیبی شده باشی از کارگزاران خویش «3» پوزش خواه تا تو را معذور دارند. کارهای دوران جاهلی را، جز آنچه اسلام روا شمرده است، نابود ساز.
(2) امر اسلام را، خرد و کلان، آشکار ساز و بیشتر همّت خود را بر نماز بگمار که پس از اعتراف به دین، سر لوحه مسلمانی است. و مردم را به یاد خدا و روز پاداش بیفکن و اندرزگویی را دنبال کن که آنان را بر کرداری که خداوند دوست می‌دارد نیرو بخشد، سپس همه جا آموزگاران را در میانشان بگمار و خدایی را که بدو بازمی‌گردی بپرست و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری باک مدار.
(3) من تو را به پرهیزگاری خدا و راستی گفتار و وفای به پیمان و پرداخت امانت و ترک خیانت، و به نرمگویی و پیشدستی در سلام و نگهداشت همسایه و مهربانی با یتیم و نیکوکاری و کوته‌آرزویی و دوست داشتن سرای دیگر و بیم از حسابرسی و پیوستگی به ایمان و دانش در قرآن و فروخوردن خشم، و فروتنی سفارش می‌کنم.

---

(1) معاذ بن جبل انصاری خزرجی در هجده سالگی اسلام آورد و در شب بیعت عقبه با هفتاد کس دیگر شرکت داشت.
از مردم یثرب (مدینه) بود و در التزام پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله همه مشاهد را دریافت. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله پس از غزوه تبوک به سال دهم وی را به یمن گسیل فرمود، وی در آنجا بزیست تا هنگام طاعون عمواس در نواحی اردن به سال هجدهم در خلافت عمر در گذشت. چون پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله او را گسیل فرمود، خود و بسیاری از مهاجران و انصار که با پیامبر بودند او را بدرقه کردند، در حالی که معاذ سوار بود و پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله پیاده در کنار او راه می‌سپرد و به وی سفارش می‌فرمود. معاذ گفت: ای پیامبر خدا، من سواره‌ام و تو پیاده گام برمی‌داری، آیا رخصت نمی‌فرمایی که من نیز همگام تو و با دیگر یارانت

پیاده راه روم؟ فرمود: ای معاذ، این گامهای من در راه خدا به حساب گذاشته می‌شود و سپس سفارشهایی به او فرمود که هر دو فرقه (خاصه و عامّه) مفصّل و مختصر در کتابهای خویش آورده‌اند. آنگاه پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله رو به سوی مدینه کرد و گفت: مردم شایسته‌تر از من پرهیزگارانند، هر کس و هر جا باشند.
(2) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فی غیر ترک للحق» «من غیر ترک للحق- بی‌آنکه حق را فروگذاری» آمده است.
(3) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «اهل عملک» «اهل علمک- آگاهان به کار تو یا کارشناسان تو» آمده است و مفهوم تمام جمله این است که در مواردی که بیم داری کار تو عیبی داشته باشد پیش از آن که آگاهان بر تو موجب عذر گیرند تو خود پوزش بخواه.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 36
(1) بپرهیز که مسلمانی را دشنام گویی یا گنهکاری را فرمان بری یا از امام عادلی نافرمانی کنی یا راستگویی را تکذیب و یا دروغگویی را تصدیق کنی. پروردگارت را هماره و همه جا، نزد هر درخت و سنگی به یاد آر و برای هر گناهی، نهان را با نهان و عیان را با عیان، توبه‌ای تازه کن.
(2) ای معاذ اگر نمی‌دانستم که تا رستاخیز ما را دیداری نباشد سفارش را کوتاه می‌کردم ولی می‌دانم که دیگر ما را هرگز دیداری نخواهد بود. «5» سپس ای معاذ بدان محبوبترین شما نزد من کسی است که مرا به همان حالی که از من جدا شده باز بیند. «6»

(3) هر چیز را شرافتی است و به راستی شرف مجلسها در آن است که روی به قبله باشد.
(4) هر که خواهد عزیزترین مردم باشد باید خدا را پرهیزگاری کند و هر که خواهد نیرومندترین مردم باشد باید بر خدا توکّل کند و هر که خواهد توانگرترین مردم باشد باید بدان چه نزد خداست «1» بیش از آنچه در دست خویش دارد تکیه کند.
(5) سپس فرمود: آیا شما را از (ویژگیهای) بدترین مردم آگاه نکنم؟ (اصحاب) گفتند: چرا، ای پیامبر خدا. فرمود: آن کس که تنها جایی گزیند «2» و از خیر و بخشش دریغ کند «3» و بنده‌اش را تازیانه زند. آیا بر بدتر از او آگاهتان نسازم؟ گفتند: چرا، ای پیامبر خدا. فرمود: کسی که از لغزشی نگذرد و پوزشی نپذیرد، سپس فرمود: آیا بر بدتر از این آگاهتان نکنم؟ گفتند: چرا، ای پیامبر خدا. فرمود: آن کس که به خیرش امیدی و از شرش امانی نباشد، سپس فرمود: آیا به بدتر از این آگاهتان نسازم؟
گفتند چرا، ای پیامبر خدا. فرمود: کسی که مردم را دشمن دارد و مردمش دشمن دارند. «4» (6) عیسی علیه السّلام در میان بنی اسرائیل به سخنرانی برخاست و گفت: ای بنی اسرائیل! نزد جاهلان سخن حکمت بار نگویید که بدان سخن ستم روا داشته‌اید و نیز آن را از شایستگانش

---

(5) این بیان صراحت بر رحلت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله دارد. معاذ پس از آن روز و آن مکان دیگر پیامبر را زیارت نکرد و پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله با او بدرود فرمود و از وی جدا شد و معاذ راهی یمن گشت تا به صنعای یمن رسید و چهارده ماه در آنجا بماند سپس آهنگ بازگشت به مدینه کرد و چون به آن دیار رسید پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله رحلت کرده بود.
(6) شاید این گفتار از باب اشاره به معاذ باشد که اگر روز رستاخیز جهت خود را تغییر ندهی و پس از مرگ من از راهم منحرف نشوی نزد من محبوب خواهی بود. ولی در باره معاذ گفته‌اند که او از اصحاب صحیفه بود، [یعنی از کسانی که طوماری نوشتند تا امامت را از علی علیه السّلام سلب کنند] و کسی بود که بر ضدّ علی علیه السّلام خلافت ابو بکر را تقویت کرد.
(1) «آنچه نزد خداست» مراد قدرت و قضا و قدر الهی است.
(2) تکرو و یکّه‌نشین باشد و رعایت حال دیگر همراهان و یارانش را نکند.- م.

(3) مراد از خیر و بخشش، تأدیه تمام حقوق واجب و مستحب است. (چون زکاة و فطریّه و صدقه و احسان و غیره.- م.)
(4) در پاره‌ای نسخه‌ها این حدیث با اندکی جابه‌جایی عبارات آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 37
دریغ مدارید که بدیشان ستم کرده باشید و با ستمکاری همگون نشوید که فضل شما باطل گردد.
ای بنی اسرائیل! کارها بر سه گونه‌اند: کاری که رهیابی آن روشن است، آن را پی‌گیرید، و کاری که گمراهگریش آشکار است، از آن دوری جویید، و کاری که (حق یا ناحق بودنش) مورد اختلاف است، پس آن را به خدا برگردانید. «5» (1) ای مردم (بر سر راه) شما نشانه‌هایی (نهاده‌اند) پس به نشانه‌های خود راه جویید، و شما را پایانی (کمالی) است به پایان خود برسید، به راستی مؤمن میان دو بیم است: مهلتی را که گذرانده و نمی‌داند خداوند با او چه خواهد کرد و زمانی که باقی مانده و نمی‌داند خداوند چه تقدیری در آن خواهد راند. باید بنده خدا خود توشه خویش را برگیرد و از دنیای خود برای آخرتش ذخیره کند و از جوانی خویش پیش از پیری و از زندگی خود پیش از مرگش بهره جوید. سوگند به آنکه جانم به دست اوست، پس از مرگ گلایه‌ای نیست «6» و پس از دنیا سرایی جز بهشت یا دوزخ نباشد.

(2) فرمود: دانش آموزید که آموختنش کرداری نیک و مذاکره‌اش ستایش گویی و کاوشش جهاد و آموزشش به کسی که آن را نمی‌داند صدقه و بخشش آن به شایسته‌اش نزدیکی جستن به خداست، زیرا دانش نشانه‌یاب حلال و حرام است و جوینده خود را به راههای بهشت می‌کشاند و مونس تنهایی و یار و همنشین در غربت و رهنمای امور نهانی و جنگ افزار در برابر دشمنان و زیور دوستان است. خداوند به دانش اقوامی را بر می‌آورد و آنان را در کارهای نیک پیشوایانی می‌سازد که از ایشان پیروی شود، به کارهایشان می‌نگرند و آثارشان را فرا می‌گیرند و فرشتگان شیفته دوستداری ایشان گردند «1»، زیرا دانش مایه زندگی دلها و روشنی دیدگان از نابینایی و نیروی بدنها از سستی و تنبلی است و خداوند دارنده آن را به مقام دوستان (حق) می‌رساند و همنشینی با نیکان را در دنیا و آخرت نصیبش می‌سازد.
(3) به دانش، خدا را فرمان برند و بپرستند و به دانش، خدا را بشناسند و به یگانگی بستایند و هم بدان صله رحم کنند و حلال را از حرام باز دانند، و دانش پیشوایی خرد کند.
(4) خداوند خرد را به نیکبختان دهد و از بدبختان باز دارد. صفت خردمند این است که در برابر کسی که بدو نادانی کرده بردباری کند و از کسی که بدو ستم کرده درگذرد و نسبت به فرودست خویش فروتن باشد و بر فرادستش در نیکجویی پیشی گیرد، و هر گاه خواهد سخن گوید (نخست)

---

(5) شیخ صدوق این حدیث را در معانی الاخبار آورده است.
(6) مراد آن است که پس از مرگ وسیله‌ای که موجب رضای خداوند باشد در اختیار آدمی نیست زیرا زمان کارها گذشته و دفترش بسته شده است (بنا بر این نه جای جبران ما فات است و نه جای گلایه و بهانه.- م.)
(1) در پاره‌ای نسخه‌های تازه اینجا افزوده شده «یمسحونهم با جنحتهم فی صلاتهم- در نیایش خویش به بالهای خود آنان را بنوازند».
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 38
بیندیشد، اگر خوب است بگوید و سود برد و اگر بد است خاموشی گزیند و ایمن ماند و چون فتنه‌ای بدو روی نماید به خدا پناه برد و دست و زبانش را باز دارد و چون فضیلتی بیند فرصت را غنیمت شمارد، شرم از او جدا نشود و آز از او هویدا نیاید. این ده خصلتی است که خردمند بدان شناخته شود.
(1) صفت نادان این است که با هر که بیامیزد بدو ستم کند و بر آن که

فرودست اوست تجاوز کند و بر فرادستش درازدستی کند، سخنش بی‌اندیشه است و چون سخن گوید گناه کند و چون خاموش ماند غافل گردد و اگر فتنه‌ای به او چهره نماید بر آن شتاب ورزد پس (فتنه) وی را تباه سازد و چون فضیلتی بیند از آن روی بتابد و درنگ کند، از گناهان دیرینش نترسد و در آنچه از عمرش مانده از گناهان باز نایستد، از نیکی سستی کند و در انجام آن کند باشد و بدان چه از دستش رفته و تباه شده (فرصتهای خیر) توجّهی ندارد. این ده خصلت از ویژگی نادان است که از خرد بی‌نصیب مانده است.

یک اندرز

«1» (2) از چیست که می‌بینم دنیا دوستی بر بسیاری از مردم چیره شده تا آنجا که گویی (پندارند) مرگ در این جهان بر دیگری نوشته شده و گویی حق در این جهان بر دیگران واجب آمده است تا آنجا که گویی خبر مردگان پیش از خود را چنان می‌شنوند که پنداری رفتگان مسافرانی هستند که به زودی نزدشان بازمی‌گردند. آنان را به گورشان «2» می‌سپارید و مرده ریگشان را می‌خورید و خود از پس آنان جاودانه می‌مانید؟ آوخ، آوخ، آیا آیندگان از گذشتگان پند نگیرند؟ هر پندی که در کتاب خداست نادیده گرفته و از یاد بردند و از گزند هر بدانجامی آسوده زیستند و از فرو آمدن هیچ آسیب گران و بروز هیچ حادثه ناگواری نهراسیدند.
(3) خوشا بر آن کس که بیم از خدایش از بیم از مردم باز دارد.
(4) خوشا بر آن کس که در آمدش پاک است و نهادش صالح و آشکارش نیکو و سرشتش درست.
(5) خوشا بر آن کس که افزونی داراییش را انفاق کند و از افزون گویی زبانش جلو گیرد.
(6) خوشا بر آن کس که برای خدا- که نامش عزیز است- فروتنی کند و از آنچه بر او حلال هم شده، بی‌آنکه از روش من روی بتابد، کناره گیرد و طراوت دنیا را، بی‌آنکه از روش من دور شود، به یک سو نهد و پس از من از نیکان خاندانم پیروی کند و با دین‌فهمان و حکمت‌دانان بیامیزد و به

_____

(1) در روضة الوافی ص 42 از کافی به نقل جابر از حضرت ابو عبد اللَّه علیه السّلام روایت شده است که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله هنگامی که از حجّ بدرود بازمی‌گشت، سوار بر شتر خود به قرارگاه ما گذر فرمود پس نزد ما ایستاد و سلام کرد و ما به آن حضرت علیه السّلام پاسخ دادیم، آنگاه فرمود: از چیست که می‌بینم دنیادوستی ... تا پایان حدیث.
(2) در پاره‌ای از نسخه‌های تازه اضافه دارد «و بیوتهم- و خانه‌های (ابدی) ایشان»

مستمندان مهربانی کند.
(1) خوشا بر آن مؤمنی که از راهی جز نافرمانی خدا، مالی به دست آورد و در راهی جز نافرمانی خدا، صرفش کند و آن را به مردم بینوا باز دهد و از آنان که خیالباف و فخر فروش و دنیا دوستند و بر خلاف روش من نو آوری نموده و بدان کار می‌کنند بر کنار باشد.

(2) خوشا بر آن کس که با مردم نیکخویی کند و بدانان مدد رساند و گزندش را از آنان بگرداند.

«1» (3) سپاس از آن خداست، او را سپاس می‌گوییم و از وی یاری می‌جوییم و از او آمرزش می‌خواهیم و بدو بازمی‌گردیم و از بدیهای خویشتن و بدکرداریهای خود بدو پناه می‌بریم. هر که را خدا ره نماید گمراه‌کننده‌ای نباشد و هر که را خدا بی‌راه دارد رهنمایی ندارد. و گواهی می‌دهم که جز خداوند، خدایی نیست، یکتا و بی‌انباز است، و گواهی می‌دهم که محمّد بنده و فرستاده اوست.
(4) ای بندگان خدا! شما را به پرهیزگاری خدا سفارش و بر اجرای فرمانش تشویق می‌کنم و نخست آنچه خوب است از خداوند می‌طلبم و سپس می‌گویم: (5) ای مردم! آنچه برایتان بیان می‌کنم از من نیک بشنوید، به راستی نمی‌دانم شاید سال آینده در این جایگاه دیگر با شما دیدار نکنم.
(6) ای مردم! (ریختن) خون و آبروی شما بر شما حرام است تا به پروردگارتان برسید، همانند حرمت این روز شما در این سرزمین شما. هان، آیا پیام گزاردم؟ ... بار الها گواه باش.
(7) هر کس را امانتی سپردند باید به سپارنده باز پردازد؛ و به راستی هر بهره پول مانده از دوران جاهلیّت باطل شده است و همانا نخستین بهره پولی که به لغو آن آغاز کنم بهره پولهای عبّاس بن عبد المطّلب است، و نیز هر خونخواهی که از دوران جاهلیّت مانده ملغی است و همانا نخستین خونی که از آن درگذرم خون عامر بن ربیعه پسر حارث بن عبد المطّلب «2» است «3»، و به راستی رسمهای روزگار جاهلی همه ملغی است بجز خدمتگزاری (خانه کعبه) و آب رسانی (به حجّاج). «4» و بر قتل عمد قصاص

---

(1) این سخنرانی از والاترین سخنرانیهای آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله است که بین عامّه و خاصّه شهرت دارد و در کتابهایشان به اختصار یا تفصیل آمده است.
(2) در بیشتر نسخه‌ها «حارث بن ربیعة» آمده که خطاست.
(3) عامر بن ربیعة به روزگار جاهلی در جستجوی دایه‌ای از میان قبیله بنی سود بود و در آن میان بنی هذیل او را کشتند.
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در اسلام، خونخواهی او را باطل اعلام کرد و برای پدرش ربیعه راه دنباله‌گیری قضیّه را باقی نگذاشت. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله باطل کردن بهره پول و خونخواهیهای دیرینه را از خاندان و نزدیکان خویش آغاز فرمود که همگان بدانند در دین دوستداری و جانبداری

وجود ندارد. (و قانون عامّ و همگانی است.- م.)
(4) چون مکّه پایتخت سرزمینهای عرب بود و خانه کعبه در آن بنا شده بود، سرپرستی و اداره امور آن خانه به دربانی و خدمتگزاری و پرده‌داری و آبرسانی و کار پردازی و فرماندهی و باشگاهداری و پرچمداری و دیگر وظایف تقسیم شده بود و نسل به نسل این مشاغل به میراث می‌رسید و اشخاص بدان افتخار می‌کردند و می‌گفتند: من برترم زیرا پرده‌داری خانه کعبه با من است و همچنین تکیه بر اصل و تبار و دارایی و زیادی فرزند و بزرگی عشیره می‌کردند و توجّه و مباهات زیادی به آن می‌نمودند تا آنکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به رسالت مبعوث شد و آن رسوم ناپسند را باطل و محو ساخت.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 41
است و شبه عمد آن است که به چوبدستی و سنگ (بدون قصد) کشته شود و در آن صد شتر دیه باشد و هر که فزونتر خواهد به جاهلیت باز گشته است. «5» (1) ای مردم! ابلیس نومید شده که در سرزمین شما پرستش شود ولی گذشته از پرستش، خشنود است در پاره‌ای کارهای خود که آنها را کوچک می‌شمارید «6» از او پیروی کنید.
(2) ای مردم! إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیادَةٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً لِیُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّهُ ...- همانا نسیء و [کبیسه کردن سال و تغییر دادن ماه حرام] افزایش در کفر است که کافران به آن وسیله به گمراهی کشیده می‌شوند، زیرا در سالی آن [ماه] را حلال می‌شمارند و در سالی حرام تا [ظاهرا] با شماره ماههایی که خداوند حرام گردانده است برابر کنند». «7» به راستی زمان چرخیده تا بدان وضعی رسیده که خداوند آسمانها و زمین را آفرید (و حجّ به ماه ذی حجّه افتاد) إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ- بدانید که شماره ماهها نزد خداوند در کتاب الهی [لوح محفوظ از] روزی که آسمانها و زمین را آفریده است، دوازده ماه است، که از آن چهار ماه حرام است» «8» سه ماه پی در پی، ذو القعده و ذو الحجّه و محرّم، و یکی تنها، رجب میان جمادی و شعبان. «9» هان آیا پیام را رساندم؟ ... بار الها

---

(5) جاهلیّت حالت مردم پیش از اسلام است. امّت عرب در آن دوران در حالت انحطاط و انحلال از دیدگاه دیانت و تمدّن و فضایل و اخلاق به سر می‌برد، نه دین حنیف ستوده‌ای داشت و نه از وحدت قومی و پیوند میهنی برخوردار بود و به هیچ اصلی از اصولی که فضایل آدمی بر آن استوار است پابند نبود. بتها را می‌پرستیدند و خونهای یک دیگر را می‌ریختند و بهره پول می‌خوردند و مرتکب جرایم بزرگ می‌شدند، دروغ می‌گفتند و

نیرومندان ناتوانان را نابود می‌کردند، هرج و مرج در عقاید و بی‌نظمی در اخلاق و آشفتگی در همزیستی رواج داشت. جز بت‌پرستی آیینی نداشتند، هر قبیله‌ای را بتی ویژه بود، به می‌گساری و قمار بازی و فخر فروشی به پدران دل خوش داشتند و هر مرد هر چند زنی که می‌توانست و وسایل زندگیش اجازه می‌داد می‌گرفت و با زنان پدرانشان نیز ازدواج می‌کردند و دختران را زنده بگور می‌نمودند و خونخواهی نزد ایشان حدّ و مرزی نداشت و اگر مدّعی بر حریف خود دست نمی‌یافت از یکی از خویشاوندان او انتقام می‌گرفت و گاه به گرفتن دیه، برای مقتول به مال هنگفتی به اندازه شرافت او راضی می‌شد و جز این رسمها و آداب ناپسند و عادات زشت.
(6) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فیما تحتقرون من اعمالکم» «و رضی منکم بمحقرات الاعمال- از شما به کارهای کوچک خشنود است» آمده است.
(7) التوبه، 37
(8) التوبة، 36
(9) مراد پس انداختن موسم حجّ و محرّم از طرف مردم روزگار جاهلیّت است که به خاطر منافع مادّی خود که وقتی بازار گرم آنها با ماههای حرام مصادف می‌شد تعطیل می‌گشت، ماهها را عقب می‌انداختند. زیرا سال قمری به اندازه معیّنی از سال شمسی کوتاهتر است و به این سبب ماههای قمری از فصلی به فصلی می‌گردد و گاه موسم حجّ به زمستان و گاه به تابستان می‌افتد و چه بسا که موسم حجّ با حضور بازرگانان از اطراف و اکناف نامناسب باشد، چون خواستند ماههای حرام با روزهای گرم بازار ایشان تصادف نکند به چاره‌جویی پرداختند و با افزودن ایّام کبیسه به پایان هر سال قمری آن را با سال شمسی توافق دادند این اقدام هر چند موجب حفظ مصالح مادّی آنان می‌شد ولی مستلزم تغییر فرمان خدای تعالی می‌گشت. چون روزهای حجّ در آن سال که حجّ بدرود انجام شد به زمان پیشین، یعنی حالت قبل از این تغییر قرادادی افتاده بود، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هان اینک چرخ زمان به جای خود باز چرخیده است ...» مجلسی رحمه اللّه در مجلّد چهاردهم کتاب بحار الانوار پس از یاد کردن پاره‌ای گفته‌ها در تفسیر این آیه گوید: این آیه را تفسیر دیگری نیز هست که گوید: مراد از «نسیء- عقب انداختن» افزودن یک ماه کبیسه به پاره‌ای سالهای قمری است تا با سال شمسی برابر شود و این از آن روست که سال قمری، یعنی دوازده ماه قمری، آن گونه که در علم نجوم و حساب زیجها شناخته شده، سیصد و پنجاه و چهار روز و یک پنجم یا یک ششم روز است و سال شمسی عبارت از بازگشت خورشید از هر نقطه مفروض در فلک طی گردش خاصّ خود به همان نقطه است که

به مدّت سیصد و شصت و پنج روز و یک چهارم روز به استثنای کسری اندک می‌باشد. پس سال قمری ده روز و بیست و یک ساعت و تقریبا یک پنجم ساعت کوتاهتر از سال شمسی است و به سبب این کمبود ماههای قمری از فصلی به فصل دیگر می‌چرخد و حجّ گاه به زمستان و گاه به تابستان و هنگامی به بهار یا پاییز می‌افتد و گاه کار معاملات را دشوار می‌سازد، مخصوصا وقتی که موسم حجّ با حضور بازرگانان از اقطار و اکناف موافق نبود موجبات و اسباب تجارت و زندگانی ایشان مختل می‌شد. از این رو دست به افزودن کبیسه زدند تا حجّ همواره مصادف با زمان اعتدال هوا و رسیدن میوه‌ها و غلات باشد و این زمان مقارن با رسیدن خورشید به نقطه اعتدال پاییزی بود. پس بر هر نوزده سال قمری هفت ماه قمری کبیسه افزودند تا برابر نوزده سال شمسی گشت و بر سالهای دوّم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هجدهم قمری هر کدام یک ماه افزودند و این ترتیب را از یهودیان و مسیحیان فرا گرفتند. آنان این کار را بیشتر به خاطر مواسم اعیاد خود می‌کردند، پس ماه افزوده شده «کبیس» نام داشت و آن را «نسیء» (یا مؤخّر) از آن سبب نامند که از جای خود عقب انداخته شده و زاید بر آن نیز مؤخّر است. این تفسیر مطابق است با آنچه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که در حجّ بدرود سخنرانی فرمود و در ضمن بیانات خود در آن سخنرانی فرمود: «هان، زمان به جای نخستین خود، به همان صورت که خداوند آسمانها و زمین را آفرید بازگشت. سال دوازده ماه است که چهار ماه آن حرام است، سه ماه پی در پی و یکی تنها، ذو القعده و ذو الحجّه و محرّم، و رجب که بین جمادی و شعبان است» و معنی آن این است که ماهها به حال آغازین خود بازگشته و حجّ (واقعی) به ماه ذی حجّه (واقعی) افتاده و «نسیء- تأخیر ماهها» که در جاهلیّت مقرّر شده بود باطل شده است. حجّ بدرود موافق اصل در ماه ذی حجّه واقع شد ...» پایان کلام مجلسی.

کلمه «شهر» به معنی ماه در عربی از «شهرت» و به مفهوم ظهور و وضوح است و از ان رو بر ماههای قمری اطلاق شده که مردم در پرداخت دیون و معاملات دیگر خود بدان نیاز داشتند و ظهور و اختفای ماه بر عالم و جاهل و بیابانگرد و شهرنشین روشن و آشکار بود و همه مردم حتی اشخاص بیسواد و بیابانی نیز می‌توانستند حساب آن را داشته باشند. و از این رو مدار احکام اسلام بر پایه ماههای قمری نهاده شده و دلیل آن آیه 37 سوره توبه است و نیز خدای تعالی در آیه 5 سوره یونس فرموده که «اوست کسی که خورشید را روشن و ماه را تابان کرد و برای آن [ماه] منزلهایی معیّن کرد تا شمار سالها و حساب [زندگی خود] را بدانید» و جایگزین شدن ماه در منازل خود سبب تمییز سالهاست و چون سال مربوط به گردش ماه باشد این حساب صحیح است، و نیز فرموده خدای

تعالی در آیه 189 سوره بقره است که «از تو در باب هلالهای ماه می‌پرسند، بگو آن وقت نمای مردم و [موسم] حجّ است».
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 42
گواه باش.
(1) ای مردم! همانا زنانتان را بر شما حقّی و شما را بر ایشان حقّی است. حقّ شما بر آنان این است که (بر پاکدامنی بپایند) بیگانه‌ای را به بستر شما در نیارند و کسی را که خوش ندارید جز به اجازه شما به خانه راه ندهند و هرزه‌گرایی نکنند و اگر چنان کردند خداوند به شما اجازه داده که بر ایشان سخت گیرید و بستر آنها را ترک گویید و آنها را بدان اندازه که سخت و آزاردهنده نباشد، بزنید و هر گاه بدان پایان دادند و از شما فرمان پذیرفتند، بر شماست که خوراک و پوشاک ایشان را به اندازه متعارف برسانید. شما ایشان را به عنوان امانت خداوند برگرفتید و به موجب کتاب خدا به همسری خود حلال کردید پس در باره زنان از خداوند بترسید و با آنان خوشرفتاری کنید.
(2) ای مردم! همانا مؤمنان برادرند و مال برادر مؤمن بر مؤمنی دیگر جز با خرسندی صاحب مال روا نیست. هان، آیا پیام را رساندم؟ ... بار الها گواه باش.
(3) راه بازگشت به کفر را از سر مگیرید که یک دیگر را بکشید زیرا من در میان شما چیزی به یادگار نهادم که اگر بدان بگرایید هرگز گمراه نشوید و آن کتاب خدا و عترت من، خاندان من است. هان، آیا پیام را رساندم؟ ... بار الها گواه باش.
(4) ای مردم! پروردگار شما یکی است و پدرتان یکی، شما جملگی از آدمید و آدم از خاک، «.... (إِنَّ) أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ- گرامی‌ترین شما در نزد خدا پرهیزگارترین شماست «10» و هیچ عربی را بر هیچ غیر عربی برتری نیست جز به پرهیزگاری. هان! آیا پیام را رساندم؟ ... گفتند: آری.
فرمود: حاضر به غایب برساند. «11» (5) ای مردم! خداوند هر وارثی را بخشی از میراث داده است، و وصیّت بر بیش از یک سوّم دارایی روا نیست، و فرزند از آن (صاحب) بستر است «12»، و سزای زناکار سنگسار باشد هر که خود را به دیگری غیر از پدر خود بندد و وابسته به کسی جز سرور خود سازد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد و خداوند از او توبه و فدیه‌ای در عوض آن نپذیرد. درود و رحمت خداوند بر شما باد.

(6) پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: مرگ برای پند آموزی بس است، و پرهیزگاری برای توانگری کافی و

---

(10) بخشی از آیه 13 سوره الحجرات.
(11) پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در سخنرانی دیگری به سال فتح فرمود: «ای مردم خداوند به وسیله اسلام نخوت جاهلیّت و فخر فروشی به پدران و عشیره‌ها را از شما دور ساخت. ای مردم شما همگی از آدمید و آدم از گل است. همانا نیکوترین و گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بدانید که عرب بودن به داشتن پدری عرب نیست بلکه عربیّت زبانی است گویا و کسی که کردارش ناقص و نارسا باشد نژادش او را به جایی نمی‌رساند.»
(12) الولد للفراش: فرزند متعلّق به شوی است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 43
پرستش برای مشغولی (دل و اندامها) بس است و رستاخیز را همین بس که پناهگاه آینده است و خداوند در آن پاداش دهنده.
(1) و فرمود: دو خصلتند که هیچ نکویی برتر از آن دو نباشد، ایمان به خدا و سود بخشی به بندگان خدا، و دو خصلتند که هیچ بدی از آن دو بدتر نباشد، شرک به خدا و زیان رساندن به بندگان خدا.
(2) مردی به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله گفت: مرا سفارشی فرمای که خدایم بدان سود رساند. فرمود:
یاد مرگ را افزون کن تا تو را از (اندوه) جهان برهاند، و به شکر اندر باش که نعمتت را بیفزاید، و بسیار دعا کن که ندانی چه هنگام دعایت پذیرفته گردد، و از تجاوز بپرهیز که خداوند چنین حکم رانده که هر کس «مورد تجاوز قرار گیرد خدایش یاری دهد» «1» و فرمود: یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّما بَغْیُکُمْ عَلی أَنْفُسِکُمْ- ای مردم بدانید که سرکشی‌تان به زیان شماست «2» و از نیرنگ و بدسگالی بپرهیز که خداوند مقرر فرمود: وَ لا یَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ- بدسگالی جز به صاحب آن باز نمی‌گردد «3» (3) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: شما به فرمانروایی آزمند می‌شوید و سپس افسوس و پشیمانی نصیبتان آید، وه که (فرمانروایی) چه نیکو دایه‌ای و چه بد از شیرگیرنده‌ای است.
(4) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: مردمی که کار خود را به زنی وانهند، هرگز رستگار نشوند.
به آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله عرض شد: از یاران کدامین بهتر؟

فرمود: آن که چون (از خدا) یاد کنی یاریت دهد و چون یاد (خدا) را از خاطر بری فرا یادت آرد. و عرض شد: بدترین مردم کدامند؟ فرمود: دانشمندانی که فاسد شوند.
(5) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: پروردگارم مرا به نه چیز سفارش کرد: ناب بودن دل در آشکار و نهان و عدالت در خرسندی و خشم، میانه‌روی در بینوایی و توانگری، و این که از کسی که بر من ستم کرده درگذرم و به آن که از من دریغ ورزیده بخشش کنم و با آن که از من گسسته بپیوندم، و این که خاموشیم اندیشه و گوییایم یاد کرد (خدا) و نگریستنم عبرت‌گیری باشد.
(6) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: دانش را با نگارش در بند کشید.
(7) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: هر گاه تبهکار قومی سرور آنان گردد و رهبر قومی خوارترین آنان باشد و مرد تبهکار را گرامی دارند، باید در انتظار بلا بود.
(8) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: به شتاب رفتن، ارزش مؤمن را ببرد.
(9) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: دزد زده همواره در صدد تهمت بستن به بیگناهان باشد چندان که جرم خود او از دزد بزرگتر گردد.

---

(1) عبارت متن «من بغی علیه ...» و اصل آیه 60 سوره حجّ چنین است ذلِکَ وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ
(2) یونس، 23.
(3) فاطر، 43
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 44
(1) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: خداوند آن کس را که در پرداخت حقّ وی گشاده دست باشد دوست می‌دارد.
(2) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: هر گاه فرمانروایان شما، نیکانتان و توانگران شما، گشاده دستانتان باشند و کارتان را با شوری بگذرانید، روی زمین برایتان نیکوتر از درون آن است و هر گاه فرمانروایانتان، بدان شما و توانگرانتان، تنگ‌نظرانتان باشند و کارهایتان به دست زنانتان افتد، درون زمین برای شما بهتر از روی آن است. «4» (3) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: هر که شام و بام کند و سه چیز داشته باشد نعمت دنیا بر او تمام است: هر که به روز و شب تندرست باشد، و از درون خویش ایمن، و دارای خوراک یک روزش باشد، و اگر چهارمین نعمت یعنی ایمان را نیز داشته باشد نعمت دنیا و آخرت بر او تمام است.
(4) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: بر عزیزی که خوار شده و توانگری که بینوا گشته و دانشمندی که به روزگار نادانان تباه شده، رحمت آرید.
(5) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: بیشتر مردم به ارزش دو نعمت

بی‌اعتنایند: تندرستی و آسودگی.
(6) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: دلها به دوستی آن کس که بدانها نیکی کرده و دشمن داشتن آن کس که به آنها بدی کرده، سرشته‌اند.
(7) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: ما گروه پیامبران را فرمان است که با مردم به اندازه خردشان سخن گوییم.
(8) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: کسی که رنج خود را بر مردم افکند نفرین شده است.
(9) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: پرستش هفت بخش است و برتر از همه حلال‌جویی «5» است.
(10) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: خدا را به زور او فرمان نبرند و خود مغلوب نافرمانی نیز نگردد و از سرپرستی بندگان فروگذاری نکند، ولی او توانبخش بندگان است بر آنچه ایشان را بدان توانایی داده و مالک هر ملکی است که به ایشان واگذاشته، به راستی اگر بندگان پیوسته در فرمانبرداری خدا باشند او مانع و جلوگیر ایشان نیست و اگر نافرمانی کنند و بخواهد میان آنان و نافرمانی مانع شود، می‌تواند. نه چنان است که هر که تواند میان کسی با کردارش حایل شود و چنین نکند و آن کس کار خود را انجام دهد، او این یک را بدان کار واداشته باشد. «6» (11) هنگامی که ابراهیم، پسر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله جان می‌داد حضرتش خطاب به او فرمود: اگر

_____
(4) مراد این که مرگ به از چنان زندگی است.- م.
(5) طلب الحلال یا کسب حلال.
(6) توضیح این که تنها قدرت خدا بر حایل شدن بین بنده و کردارش دلالت بر آن ندارد که خداوند تعالی خود کننده آن کردار است زیرا توانایی بر بازداشتن از کاری موجب اسناد آن کار به او نمی‌شود. (به عبارت دیگر، بنده خود اختیار و مسئولیّت دارد.- م.).
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 45
نه این بودی که در گذشته پیشاهنگ باقی مانده است و (فرد) بعدی به نخستین می‌رسد، ما ای ابراهیم بر (مرگ) تو سخت اندوهگین می‌بودیم. سپس چشم پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله اشک آلود شد و گفت: دیده اشک می‌بارد و دل اندوهگین می‌شود ولی ما جز آنچه پسند خداست نگوییم، راستی که ای ابراهیم ما بر تو اندوهگین هستیم.
(1) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: زیبایی در زبان است.
(2) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: دانش را از مردم نربایند ولی دانشمندان را بربایند تا بدان جا که دانشمندی بر جای نماند و مردم، نادان را به سروری گیرند، از ایشان فتوی خواهند و آنان بی‌دانشی فتوی دهند و

گمره باشند و گمراه کنند.
(3) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: بهترین جهاد امّت من چشمداشت گشایش است «7» (4) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: مردانگی ما، خاندان (رسالت) گذشت از کسی است که بر ما ستم کند و بخشش بدان کسی که از ما دریغ ورزد.
(5) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: نکوحالترین دوستانم از میانه امّتم نزد من مردی است اندک مال «8»، بهره‌مند از نماز که در نهان پروردگارش را نیکو پرستد و در بین مردم گمنام و روزیش به اندازه گذرانش باشد و بر آن بشکیبد و چون بمیرد مرده ریگش کم و زاری‌کنانش اندک باشند.
(6) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: به مؤمن رنج و درد و اندوهی، حتی ملالی کوچک نرسد مگر آنکه خداوند بدان از گناهش چشم پوشد.
(7) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هر که هر چه خواهد خورد و هر چه خواهد پوشد و هر چه خواهد کند، خداوندش ننگرد تا اجلش در رسد یا آن (خود سری) را رها کند.
(8) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: مؤمن چون خوشه گندم باشد که گاه خم شود و گاه بر پا ایستد (نرمش دارد) و کافر چون درختی استوار پیوسته خدنگ ماند و نرمش ندارد. «9»

_____

(7) «انتظار الفرج- یعنی چشم به راه داشتن و حالت آماده باش به خود دادن» به نحوی که مصداق «منتظر و چشم به راه» باشد نه بدان معنی که دست از کوشش و کردار بکشد زیرا ترک کوشش و کار منافی با مفهوم جهاد است.
(8) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «خفیف الحاذ» «خفیف الحال- سبکبار» آمده است.
(9) شاید مراد دل مؤمن و دل کافر است، چه احوال دل مؤمن به سبب نازکی متغیّر است گاه نرم و آسان و گاه سخت می‌شود بر خلاف کافر که همواره سرسخت و سنگدل است. چنان که صاحب کافی در اخبار به سند خود از سلام بن مستنیر آورده است که گفت: نزد ابو جعفر علیه السّلام بودم و حمران بن اعین بر او در آمد و پرسشهایی از او کرد و چون حمران آهنگ برخاستن کرد به ابو جعفر علیه السّلام گفت: خدایت طول عمر دهد و ما را از پرتو وجودت بهره‌مند دارد، باید به تو عرض کنم که ما نزد تو می‌آییم و وقتی از حضورت مرخّص می‌شویم دلهایمان به رقّت آمده و نفسهایمان از دنیا آسوده گشته و این اموالی که در دست مردم است در نظرمان خوار و بیمقدار شده است ولی چون به بیرون رسیم و با مردم و سوداگران درآمیزیم دنیا دوست می‌شویم. آنگاه ابو جعفر علیه السّلام گفت: نشنیده‌ای که اصحاب محمّد صلّی اللّه علیه و آله او را گفتند: ای

پیامبر خدا ما از نفاق و دورویی بر خویشتن هراسناکیم. پیامبر بدیشان فرمود:
چرا از آن بیمناکید؟ گفتند: وقتی نزد تو هستیم تو ما را به یاد خدا می‌افکنی و به آخرت علاقه‌مند می‌سازی و دیده ما را روشن می‌کنی و دنیا را از خاطرمان می‌بری و ما را بدان بی‌علاقه می‌کنی چنان که گویی آخرت و بهشت و دوزخ را به چشم می‌بینیم، امّا چون از نزد تو بیرون می‌رویم و به خانه‌های خود می‌رسیم و فرزندان خویش را می‌بوییم و همسر و خانواده خویش را می‌بینیم به زودی به حالت پیشین خود بازمی‌گردیم که گویی ما را چنان اتّفاقی نیفتاده است. آیا بر ما بیم نداری که این حالت دورویی باشد؟ پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله گفت: هرگز! این از تلاشهای ابلیس است که شما را به دنیا علاقه‌مند سازد. به خدا سوگند اگر به همان حالتی که خود را توصیف کردید ادامه دهید فرشتگان با شما دست در گردن آرند و بر آب بگذرید (وتر دامن نشوید) و اگر ادامه ندادید و گناهی از شما سرزد، از خداوند پوزش بخواهید که خدای تعالی مردم را بیافرید که گناه کنند و سپس پوزش خواهند و خداوند پوزش آنها را بپذیرد.
همانا مؤمن، هشیار توبه کار است. آیا این گفته خدای تعالی را نشنیده‌اید که فرمود: «به راستی خدا توبه‌کاران را دوست می‌دارد» و فرمود: «از خدا پوزش خواهید و به او توبه آرید»؟ و در حدیثی دیگر آمده است: «امّا مؤمن در یقین و استواری دین خویش از کوه سخت‌تر است چه از کوه کاسته می‌شود ولی از دیانت مؤمن چیزی کاسته نمی‌آید.»
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 46
(1) از حضرتش صلّی اللَّه علیه و آله پرسیدند: کدام مردم در دنیا و در بلا و آزمونی دشوارتر باشند؟
آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: پیامبران و سپس همانندتران و پس از آن همگونه‌تران ایشان، مؤمن نیز به اندازه ایمان خویش و خوش کرداری خود به بلا آزموده شود. هر که ایمانش درست و کردارش نیکو باشد آزمونش دشوارتر است و هر که ایمانش سست و کردارش ضعیف باشد بلا و آزمونش کمتر است. «10» (2) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: اگر دنیا نزد خدا برابر بال پشه‌ای «11» بود چیزی از آن را به کافر و دوروی نمی‌داد.
(3) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: دنیا را دولتهایی گردنده است، پس آنچه ترا از دولت دنیا نصیب است با وجود ناتوانی تو به دستت آید و آنچه از آن به زیان توست به نیرویت رد نتوانی کرد. هر کس از آنچه از دستش رفته امید برکند خویشتن را آسوده سازد و هر که بدان چه خدایش روزی کرده خشنود باشد چشمش روشن شود.
(4) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: سوگند به خدا هیچ کاری که شما را به

دوزخ نزدیک می‌کند نماند مگر آنکه من شما را بدان آگاه کردم و از آن باز داشتم و هیچ کاری که شما را به بهشت نزدیک سازد نبود مگر آنکه من شما را از آن آگاه ساختم و بدان فرمانتان دادم، پس به راستی جبرئیل به من

---

(10) بلا، اعم از خیر و شرّی است که برای آزمایش به آدمی می‌رسد. البتّه لفظ بلا بیشتر در مورد شرّ و گزند به کار می‌رود و اگر اراده خیر از آن باشد قید می‌شود چنان که خدای تعالی فرماید: بَلاءً حَسَناً- آزمونی نیکو. خداوند تعالی به بنده خود خیری می‌رساند تا سپاسگزاری او را بیازماید و به چیز ناگواری گرفتارش می‌سازد تا شکیباییش را امتحان کند. این گونه آزمون برای رسیدن آدمی به درجات بالاتر لازم است و هیچ کس به مقام و درجه بالاتر راه نمی‌یابد.
مگر آنکه شایسته آن باشد و شایستگی نمی‌یابد مگر آنکه آزموده شود و امتحان دهد. پس رسیدن به درجات جز با گذراندن بلیّات ممکن نیست، از این رو در خبر شهادت حضرت ابی عبد اللّه الحسین علیه السّلام آمده است که «وی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به رؤیا دید که به او فرمود: ای حسین تو را درجه‌ای در بهشت است که جز با شهادت بدان نرسی». پس هر کس مقامش والاتر و بالاتر باشد آزمایش و گرفتاریش به بالا دشوارتر و بزرگتر است.
(11) در باره‌ای نسخه‌ها به جای «مثل جناح» «مثقال جناح- هموزن بال پشه‌ای» آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 47
یاد آور شد که هرگز جانداری نمیرد مگر آنکه همه روزی خود را دریافت کند. «12» پس در جستجوی روزی، بی‌شتاب باشید «13» و دیر رسیدن پاره‌ای از روزی شما را بر آن ندارد که آنچه را نزد خدا برایتان مقرر است به نافرمانی او بجویید زیرا آنچه نزد خداست جز به فرمانبرداری از او به دست نیاید.
(1) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: خدا دو بانگ را دشمن دارد: بانگ شیون بگاه مصیبت و بانگ نای بگاه نعمت و خوشی.
(2) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: نشانه خرسندی خدا از آفریدگانش ارزانی نرخها و دادگری فرمانروای ایشان است و نشانه خشم خدا بر آفریدگانش ستم فرمانروا و گرانی نرخهایشان است.
(3) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: چهار چیزند که در وجود هر کس باشند او در پرتو نور بزرگتر خداست:
آن که دستاویز کارش این گواهی باشد که خدایی جز خداوند یگانه نیست و اینکه من فرستاده خدایم، و آن که چون مصیبتی بدو رسد گوید: ما از

خداییم و بازگشتمان به سوی اوست، و آن که چون خیری بدو رسد گوید: سپاس خدای را، و آن که چون خطایی از او سر زند گوید: از خدا پوزش می‌خواهم و بدو توبه می‌کنم.
(4) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: هر که را چهار چیز دادند از چهار چیز دیگرش بی‌نصیب نگذارند: به کسی که (توفیق) آمرزش‌جویی داده شد از آمرزش محروم نماند، و کسی را که (نعمت) سپاسگزاری دادند از افزونی نعمت محروم ندارند، و کسی را که (امکان) توبه دادند از پذیرش آن بی‌نصیب نگذارند، و کسی را که (قدرت) دعا بخشیدند از اجابت آن وانگذارند.
(5) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: دانش گنجینه‌هایی است که کلیدهایش پرسش است. بپرسید! خدایتان رحمت کند که چهار کس را مزد رسد: پرسنده و پاسخ دهنده و شنونده و دوستدار آنان.
(6) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: از دانشمندان بپرسید و با حکیمان گفتگو کنید و با نیازمندان همنشین شوید.
(7) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: فضیلت دانش نزد من از فضیلت پرستش خوشتر است و برترین آیین شما پرهیزگاری است.
(8) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: بدان کس که بی‌دانش بر مردم فتوی دهد فرشتگان آسمان و زمین نفرین گویند.
(9) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: به راستی بلای بزرگ را پاداشی بزرگ برابر باشد، پس چون خدا بنده‌ای را دوست دارد به بلایش بیازماید، آن کس که به دل خرسند باشد خدا از او خشنود شود و هر که از آن به خشم آید خدایش خشم گیرد.

_____

(12) این عبارت در کافی به زبانی شیواتر نقل شده است، ج 2 ص 74
(13) گویند نخستین جایی که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله این بیان را فرمود در یکی از غزوات او بود که چون دید اصحابش در گرد آوری غنایم جنگی شتاب می‌ورزند، چنین فرمود که در جستجوی روزی شتاب و زیاده‌روی مکنید!.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 48
(1) مردی نزد آن حضرت آمد و گفت: ای پیامبر خدا مرا سفارشی فرمای! فرمود: هیچ چیز را با خدا انباز مساز گرچه به آتش بسوزندت و هر چند شکنجه شوی در مقابل، دلت به ایمان آرام و قرار یابد. پدر و مادرت را گوش به فرمان باش و چه زنده باشند و چه مرده، بدانان نیکی کن و اگر تو را دستوری فرمایند که از خانواده و دارایی خویش دست کشی، چنان کن که این از ایمان باشد. نماز واجب را به عمد وامگذار زیرا کسی که نماز واجب را به عمد واگذارد زنهار خدا از او برداشته شود، از نوشیدن می و

هر مستی‌آور دیگر دوری کن که این هر دو کلید هر شرّی باشد.
(2) مردی از تمیمیان که او را ابو امیّه می‌خواندند نزد وی آمد و گفت: ای محمّد مردم را به چه فرا می‌خوانی؟ پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «به سوی خدا، با دلی بینا می‌خوانم که از من و پیروان من پیروی کنند» من بدان کس فرا می‌خوانم که چون تو را زیانی رسد و او را بخوانی آن را از تو دور سازد و چون گرفتار آیی و از او مدد خواهی یاریت دهد و اگر نادار باشی و از او درخواست کنی توانگرت کند. پس گفت: ای محمّد سفارشیم فرمای! فرمود: خشم مگیر. گفت: براینم بیفزای! فرمود: مردم را دشنام مگوی که دشمن آفرینی کنی. گفت: بیشترم گوی. فرمود: از نیکی کردن به شایستگان آن دریغ مدار. گفت: افزونترم گوی. فرمود: مردم را دوست بدار تا آنان نیز تو را دوست بدارند و با برادر خویش با رویی گشاده برخورد کن و دژم خویی مکن که دژم‌خوئیت از آخرت و دنیا باز دارد و تا نیمه ساق پا جامه بیفکن و بپرهیز از آنکه ازار و پیراهن خود را چندان دراز گیری که بر زمین بکشد زیرا این کار (دامن کشان گذشتن) نشانه تکبر است و خداوند تکبّر را دوست نمی‌دارد.
(3) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: خداوند دشمن دارد: پیر زناکار و توانگر ستمکار و بینوای تکبر شعار و گدای پر اصرار را، و نادیده گیرد: مزد بخشنده منّت گذار را و نکوهیده دارد خوشگذران بی‌پروای دروغزن بیعار را.
(4) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هر که درویش نمایی کند درویش گردد.
(5) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: سازگاری با مردم نیمی از ایمان و نرم رفتاری با آنان نیمی از زندگانی است.
(6) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: سرآمد خرد پس از ایمان به خدا، سازگاری با مردم است تا آنجا که به ترک حقّی نینجامد. و از نیکبختی مرد است که ریش او سبک باشد. «14» (7) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: من پس از نهی شدن از پرستش بتها از چیزی به اندازه ستیزه کردن با مردم نهی نشدم.
(8) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هر که با مسلمانی دغلی کند یا زیانش رساند و یا نیرنگش زند، از ما نیست.

_____

(14) مراد از سبکی، کوتاهی ریش است و گفته‌اند درازی ریش افزون بر یک قبضه نشان کم عقلی است.- م.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 49

(1) حضرتش صلّی اللّه علیه و آله در مسجد «خیف» بایستاد و فرمود: خدا خرّم روی گرداند بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود و به یاد سپارد و آن را به هر که نشنیده است برساند. بسا رساننده فقه (دانش دین) به کسی که از

او فقیه‌تر است و بسا فقه‌گویی که خود فقیه (واقعی) نیست. سه چیز است که دل هیچ مسلمانی را در آنها دغلی نباشد: پاکدلی در کردار برای خدا و خیر اندیشی برای پیشوایان مسلمانان، و پیوستگی به انجمن ایشان. مؤمنان برادرند و خونشان یکی است و همه در برابر دیگران همدستند و در وفا به پیمانی که کمترین فرد آنان بسته باشد می‌کوشند. «15» (2) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هر گاه مسلمانی با فردی ذمّی خرید و فروش کند باید بگوید: بار الها به من بر او خیر بده و اگر مسلمانی با مسلمانی دیگر خرید و فروش کند باید بگوید: بار الها به من و او خیر بده.
(3) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: خدا رحمت کند بنده‌ای را که خوش گوید و بهره برد یا خاموشی گزیند و سالم ماند.
(4) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: سه چیز است که چون در کسی باشد ویژگیهای ایمانش کامل باشد:
چون چیزی را خوش دارد این خوش داشتن به راه باطلش نکشاند و چون خشم آرد، خشمش از حق به در نبرد، و چون توانایی یابد بدان چه از آن او نیست دست نگشاید. «16» (5) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هر کس به ناحق «17» به مرزی رسد از تجاوزکنندگان است. «18» (6) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: خواندن قرآن در نماز برتر از تلاوت قرآن در غیر نماز است، و یاد خدا بهتر از صدقه و صدقه بهتر از روزه، و روزه کاری نیک است. سپس فرمود: گفتاری (مقبول) نیست مگر با کردار و گفتار و کرداری (درست) نیست مگر با پندار (نیّت)، و گفتار و کردار و پنداری (پذیرفته) نیست مگر با درست بودن رفتار (اجرای سنّت).
(7) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: آهستگی از خدا و شتابزدگی از ابلیس است.
(8) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هر که دانشی آموزد که بدان با بیخردان درافتد و یا بر دانایان ببالد و یا مردم را متوجّه خود سازد که او را بزرگ شمارند، جایگاهش در دوزخ باد زیرا سروری جز برای

---

(15) در حدیث آمده است که پیمانی را که یکی از افراد مسلمان ببندد همه مسلمانان بر گردن گرفته باشند. چون معنی این حدیث را از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند گفت: اگر سپاه اسلام گروهی از مشرکان را محاصره کند و یکی از محاصره‌شدگان بگوید: به من امان دهید تا سردار شما را ببینم و با او گفتگو کنم و یکی از کوچکترین افراد سپاه اسلام به او امان دهد وفای بدان پیمان امان بر برترین فرد سپاه اسلام نیز واجب شود. مجمع البحرین.
(16) این حدیث در کافی در باب «مؤمن و صفات او» ج 2 ص 239 نیز آمده است.

(17) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «غیر حقّ» «غیر حدّ» آمده است.
(18) زیرا حقّ هر کس تا مرز است ولی خود مرز (مانند دیوار مشترک بین دو همسایه) بین او و همسایه‌اش مشترک است که اگر بخواهد از مرز نیز استفاده کند و در آن تصرّفی نماید باید رضایت شریکش را تحصیل کرده باشد و گر نه متجاوز به حقّ دیگری محسوب می‌شود.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 50
خدا و سزاوارانش روا نباشد، و کسی که خود را در مرتبه‌ای غیر از آنچه خدا وی را در آن نهاده قرار دهد خدایش دشمن دارد و هر کس مردم را به خود خواند و بگوید من سرور شمایم «19» و شایسته سروری نباشد، خدایش ننگرد تا از گفته (بیجای) خویش برگردد و از آنچه ادّعا کرده است به درگاه خدا توبه کند.
(1) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: عیسی بن مریم حوارّیان را گفت: خود را دوست خدا کنید و به او نزدیک شوید. گفتند: ای روح خدا، چگونه خود را دوست خدا کنیم و به او نزدیک شویم؟ گفت: با دشمن داشتن مردم نافرمان و (این که) خشنودی خدا را با به خشم آوردن آنان بجویید. گفتند: ای روح خدا، در این صورت با که همنشینی کنیم؟ گفت: با آن که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و گفتارش بر دانشتان بیفزاید و کردارش شما را به سرای دیگر دلسپردم سازد.
(2) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: بیگانه‌ترین فرد شما از من بخیل هرزه‌داری است.
(3) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: بد خویی ناشگون است.
(4) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: چون دیدید مردی در آنچه گوید یا بدان چه در باره او گویند بی‌پرواست، به راستی (بدانید) که ناپاک زاده یا زاده ابلیس است.
(5) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: به راستی خدا بهشت را بر هر بدزبان هرزه‌درای کم آزرمی که پروا ندارد چه گوید و چه در حقّش گویند، حرام کرده است. هان، به درستی اگر به نسبش برسی او را جز ناپاک زاده یا ابلیس نطفه نیابی. کسی گفت: ای پیامبر خدا آیا در میان مردم ابلیسان باشند؟ فرمود:
آری، مگر گفته خدا را نخوانده‌ای که (ابلیس را) گفت: وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ- در دارایی و فرزندان با ایشان شریک شو «20» (6) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: به هر که سود رسانی سودت رساند، و هر که در برابر ناگواریهای روزگار شکیبایی نیندوزد ناتوان گردد، و هر که از مردم توشه برگیرد از او توشه برگیرند، و هر که آنان را وانهد از او دست نکشند.
کسی گفت: ای پیامبر خدا پس چه کنم؟ فرمود: از داشته خود برای روز ناداریت به ایشان وام ده.

(7) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: آیا شما را به بهترین اخلاق در دنیا و آخرت رهنمایی نکنم؟ (بهترین اخلاق آن است که) با کسی که از تو بریده بپیوندی و به کسی که از تو دریغ داشته بخشش کنی و از کسی که به تو ستم کرده درگذری.
(8) روزی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله بیرون رفت و مردمی سنگ بر می‌گرفتند (وزنه پرانی می‌کردند). «21»

---

(19) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «انا رئیسکم» «انا ولیّکم- من ولیّ شمایم» آمده است.
(20) الاسراء، 64.
(21) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «یدحون حجرا- سنگ می‌پراندند» «یدحرجون حجرا- سنگ می‌غلتاندند» آمده (و در هر حال مراد وزنه برداری و زور آزمایی به افکندن یا غلتاندن سنگهای گران است.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 51
پس فرمود: پرتوان‌ترین شما کسی است که بگاه خشم خود دار باشد و زورمندترین شما کسی است که پس از توانایی (بر انتقام) گذشت کند.
(1) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: خداوند گفت: این (اسلام) دینی است که برای خود پسندیده‌ام و آن را جز گشاده دستی و خوشخویی نشاید، پس چندان که بر این (دین) بپایید بدین دو خصلت گرامیش دارید.
(2) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: برترین شما در ایمان نیکخوترین شماست.
(3) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: نیکخویی صاحب خود را به پایه روزه‌دار شب زنده‌دار می‌رساند.
او را گفتند: بهترین چیزی که به بنده عطا شده چیست؟ فرمود: نیکخویی.
(4) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: نیکخویی دوستی را استوار دارد.
(5) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: خوشرویی کینه را بزداید.
(6) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: نیکوترین کسان در میان شما نیکخوترین افرادتان باشند که الفت جویند و الفت پذیرند.
(7) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: دستها بر سه گونه‌اند: دست خواهند و دهنده، و خودداری‌کننده، و بهترین دستها دست دهنده است.
(8) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: آزرم بر دو گونه است: آزرم خردمندی و آزرم بیخردی. آزرم خردمندی از دانش و شرم بیخردی از نادانی است.
(9) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: هر که پرده آزرم را بیفکند غیبت ندارد (و نکوهش او غیبت شمرده نمی‌شود).
(10) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: هر که به خدا و روز پاداش ایمان دارد باید چون وعده‌ای دهد بدان وفا کند.

(11) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: امانتداری روزی آرد و خیانت درویشی فزاید.
(12) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: نگاه مهر آمیز فرزند به پدر و مادر خود عبادت است.
(13) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: بلای دشوار آن است که مرد را پیش آرند و گردنش را دست بسته بزنند، و اسیر تا وقتی که در بند دشمن گرفتار است، و مردی که همسر خویش را هم آغوش بیگانه‌ای یابد. «22»
(14) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: دانش یار مؤمن است و بردباری وزیر اوست و خرد رهنمای وی، و شکیبایی سردار سپاهش و نرمخویی پدرش و نیکی برادرش، نژاد از آدم باشد و خاندان، پرهیزکاری؛ و مردانگی در پاک ساختن مال.

---

(22) عبارت متن چنین است: و الرّجل یجد علی بطن امرأته رجلا.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 52
(1) مردی شیر و عسل برای آن حضرت آورد که بنوشد. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: دو نوشیدنی است و یکی از این دو بسنده باشد. من آن دیگری را نخورم و حرام نیز نسازم ولی برای خدا فروتنی می‌کنم چه هر که برای خدا فروتنی کند خدایش فرا برد و هر که بزرگ نمایی کند خدایش پست سازد و هر که در زندگی خویش میانه‌روی کند خدایش روزی رساند و هر که زیاده روی کند خدایش بی‌نصیب سازد، و هر که بسیار یاد خدا کند خداوندش پاداش دهد.
(2) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: فردا در قرارگاه رستاخیز نزدیکترین فرد شما به من، راستگوترین و امانت پردازترین و باوفاترین شما به پیمان و نیکخوترین و نزدیکترین شما با مردمان است.
(3) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: آنگاه که نابکار ستوده شود عرش بلرزد و خدا خشم آورد.
مردی به وی گفت: دور اندیشی چیست؟ فرمود: آن است که با مردی صاحبنظر رایزنی کنی و رأی درست او را گردن نهی.
(4) پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ای مردم به نظر شما معنی «رقوب- چشم انتظار» «23» چیست؟
گفتند: آن است که مردی بمیرد و فرزندی از خود باقی نگذارد. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: چشم انتظار واقعی مردی است که بمیرد و پیش از مرگ خود فرزندی به درگاه خداوند تقدیم نکرده باشد که نزد خدا به حساب آورد، هر چند از خود فرزندان بسیار به جای گذارد. سپس حضرت صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: در نظر شما «صعلوک- بینوا» کیست؟ گفتند: مردی که دارایی نداشته باشد. حضرت صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: بینوای

واقعی کسی است که از مال خود پیشتر چیزی به حضرت ربّ تقدیم نکرده باشد. حضرت صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «صرعه- زور آور پهلوان» در نظر شما کیست؟ گفتند: یل زور آوری که پشتش را به خاک نیارند. فرمود: پهلوانی واقعی آن است که شیطان بر دل مردی مشت کوبد و او سخت به خشم آید و خونش بجوشد سپس خدا را به یاد آرد و به نیروی بردباری خشمش را خاک کند.
(5) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: هر کس به بیدانشی کار کند آنچه تباه سازد بیش از آن چیزی است که درست کند. «24» (6) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: نشستن در مسجد به انتظار نماز عبادت است تا وقتی که مبطلی به جای نیارد. گفتند: ای پیامبر خدا مبطل (در این مورد) چیست؟ پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:
غیبت کردن.
(7) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: روزه‌دار هر چه در بستر خود باشد، تا وقتی غیبت مسلمانی نگوید،

---

(23) در اصل «رقوب» به معنی زنی است که انتظار مرگ شوهر را کشد ولی اینجا به مفهوم مطلق چشم انتظار است و مراد کسی است که در رستاخیز چشم به راه فرزندی که پیش از خود او در گذشته دارد تا شفیع او گردد و چون فرزندی از پیش تقدیم نداشته و بر اندوه مرگش شکیبایی نکرده، انتظارش بی‌فایده است.- م.
(24) خرابکاریش از کار درست او بیشتر است.- م.

در حال عبادت است.
(1) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: هر که هرزگی دیگری را افشا کند همانند مرتکب آن است و هر که بر مؤمنی عیب جوید نمیرد تا خود مرتکب همان عیب گردد.
(2) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: سه کسند که اگر چه بر آنان ستم نکنی بر تو ستم کنند «25»: فرومایه و همسر و خادمت.
(3) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: چهار چیز از نشانه‌های بدبختی است: چشم خشکی و دلسنگی و بسیاری آز در دنیاجویی، و پافشاری بر گناه.
(4) مردی گفت: مرا سفارشی فرمای! فرمود: خشم مگیر. باز درخواست کرد، فرمود: خشم مگیر، و سپس افزود: زورمند آن نیست که پشت حریف به خاک رساند بلکه زورمند آن باشد که هنگام خشم خویشتن داری کند.
(5) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: کامل ایمان‌ترین مؤمنان خوشخوترین آنانند.
(6) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: نرمخویی در هر چه باشد آن را بیاراید،

و تند خویی «26» در هر چه باشد آن را زشت سازد.
(7) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: جامه پوشی (نیکو) بی‌نیازی را نشان دهد و نیکویی به خدمتگزار دشمن را سرکوب سازد.
(8) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: من همان گونه که به پیامگزاری خویش مأمورم به سازگاری با مردم نیز فرمان دارم.
(9) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: در کارهای خود از نهانداری مدد گیرید چه هر صاحب نعمتی مورد رشک است. «27» (10) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: ایمان دو بخش است: بخشی در شکیبایی است، و بخشی در سپاسگزاری.
(11) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: نیک پیمانی از ایمان است.
(12) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: خوردن در راهگذر «28» پستی است.
(13) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: همه نیازها به خداوند است که به وسیله‌های خود (برآورده شود)، آنها را (فقط) از خدا بخواهید و هر کس نیاز شما را برآورد شما آن را از خداوند به شکیبایی

---

(25) برخی ظلم را در این عبارت نه به معنی مشهور ستم بلکه به معنی تسلّط گرفته‌اند (و در این صورت ترجمه آن چنین می‌شود: که اگر چه بر آنان به خیره چیرگی نکنی آنها بر تو خیرگی کنند.- م.)
(26) در حدیث است که «الخرق شوم و الرفق یمن- تند خویی بدشگون و مدارا فرخنده است»
(27) مراد این است که چون نعمتی یافتید آن را به گونه‌ای به رخ دیگران نکشید که بر شما حسد برند.- م.
(28) در اصل «سوق» است که به معنی بازار آمده ولی مراد هر راهگذری است أعمّ از بازار یا غیر آن.- م.

گرفته دانید.
(1) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: شگفتا مؤمن را، خداوند هیچ قضایی بر او نراند مگر آنکه خواه ناخواه خیرش در آن باشد. اگر بلائیش رساند سرپوش «29» گناهش باشد و اگر عطا دهدش و گرامیش دارد بدو بخشش فرموده است.
(2) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: آن کس که بام و شام کند و بزرگترین توجّهش مصروف سرای دیگر باشد، خداوند دلش را توانا سازد و کارش را هموار کند و از دنیا نرود تا تمامی روزی خویش را دریافت کند، و هر که بام و شام کند و بزرگترین توجّهش صرف دنیا شود، خداوند فقر را برابر دیدگانش بدارد و کارش را پریشان کند و از دنیا چیزی جز نصیب مقدّر خویش به دست نیارد. «30» (3) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به مردی که

از شماره امّت او پرسیده بود فرمود: زمره امّت من اهل حقّند گر چه (اینک) اندکند. «31» (4) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: خداوند به هر کس وعده پاداش نیک داد به عهد خود وفا کند و هر که را به سبب کار بد تهدید کرده است در عفوش مختار است.
(5) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: آیا به شما خبر ندهم چه کسانی از شما در اخلاق بیشتر به من مانند؟ گفتند: چرا، ای پیامبر خدا. فرمود: خوشخوترین و بردبارترین و در حق خویشان نکوکارترین شما و آن که در خشنودی و خشم بیشتر جانب عدل و انصاف را از سوی خویش مراعات کند.
(6) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: روزه خوار سپاسگزار برتر از روزه‌دار خاموش (ناسپاسگزار) است.
(7) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: دوستی مؤمن با مؤمن، برای رضای خدا، از بزرگترین بخشهای ایمان است، و هر که برای خدا دوست بدارد و هم برای خدا دشمن بدارد و برای خدا بخشش کند و هم برای خدا خود داری کند، از برگزیدگان باشد.
(8) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: محبوبترین بندگان خدا در پیشگاه او آنانند که برای دیگر بندگانش سودمندتر باشند. بیش از دیگران به حقّ او قیام کنند (یعنی) آنان که نکوکاری و احسان محبوبشان باشد.
(9) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هر کس به شما احسانی کرد به او پاداش دهید و اگر پاداشی ندارید او را به نیکویی بستایید که ستودن خود پاداش است.

---

(29) کفّاره- پوشاننده و جبران‌کننده.
(30) مراد آنکه هر چند دنیا طلب باشد بیش از روزی مقسوم خود نیابد. به گفته سعدی:
«قسمی که مرا نیافریدندگر سعی کنم میسّرم نیست» یا به تعبیر مثل رائج:
گر زمین را به آسمان دوزی‌ندهندت زیاده از روزی .- م.
(31) این جواب مربوط به آغاز گسترش اسلام است. اینک به توفیق الهی شماره مسلمانان جهان به هزار میلیون تن رسیده که یک چهارم مردم روی زمینند.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 55
(1) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هر که از سازگاری «32» محروم است از همه نیکوییها محروم شده است.
(2) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: با برادرت مجادله و شوخی مکن و وعده‌ایش مده که انجام نتوانی داد.

(3) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: حرمتهایی که هر مؤمنی باید نگاهدارد و بدانها وفا کند، حرمت دین و حرمت ادب، و حرمت خوراک است.
(4) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: مؤمن خوشروی و بذله‌گو و منافق بدخو و خشم جو باشد.
(5) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: توانگری نیکو یاوری برای تقوی است «33» (6) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: سرکشی شرّی است که کیفرش شتابان در می‌رسد.
(7) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هدیه بر سه گونه است: هدیه‌ای به عوض، هدیه‌ای به ظاهر سازی «34» و هدیه‌ای برای خدا.
(8) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: خوشا بر کسی که شهرت موجود (پیدا) را به خاطر خیر موعود ناپیدا رها کند.
(9) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هر که فردا را به شمار عمر خویش آورد با مرگ بد برخوردی کرده است «35» (10) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: چگونه باشید آنگاه که زنانتان فاسد شوند و جوانانتان بدکاره گردند و امر به معروف و نهی از منکر نکنید؟ گفتند: ای پیامبر خدا آیا این ممکن است؟ فرمود: آری، و از این بدتر نیز توان بود. چگونه باشید آنگاه که نیک را زشت و زشت را نیک انگارید؟ (11) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: چون فال بد زدی «36» (بی‌اعتنا) بگذر و چون گمانی بردی داوری مکن و چون رشک آوردی سرکشی مکن.

_____

(32) مدارا و نرمش با مردم.
(33) مراد آن است که توانگر بود و توانست فعل حرامی انجام دهد و خود داری کرد، واقعا تقوی ورزیده است و گر نه آن که نداشت و نکرد تقوایی نکرده بلکه بر فقر شکیبایی نموده که البته فضیلت آن شکیبایی نیز کم از تقوی نیست.- م.
(34) هدیه به عوض، آن است که هدیه‌ای دهند تا در برابر هدیه‌ای بزرگتر یا برابر آن ستانند و هدیه به ظاهر سازی، آن است که برای آبرو داری یا برای تشویق دیگران آشکارا به کسی هدیه‌ای دهند و در نهان آن هدیه را باز پس گیرند.- م.
(35) مراد این است که معنی مرگ را نفهمیده که به کسی تا فردایش امان نمی‌دهد. به تعبیر دیگر بد راهی برای برخورد با مرگ در پیش گرفته، چه راه درست آن است که به فرموده امیر مؤمنان علیه السّلام پندارد فردا خواهد مرد، و باید انسان حساب خود را چنان کرده باشد که مرگ هر لحظه‌ای در رسد بتواند با آغوش باز آن را که قضایی الهی است استقبال کند.- م.
(36) تطیّر، به فال بد گرفتن باشد. اعراب را رسم چنان بود که چیزهایی

را به فال بد می‌گرفتند به ویژه دیدن بعضی پرندگان چون کلاغ سیاه را بدشگون می‌دانستند و از کاری که عزم کرده بودند باز می‌ایستادند. اسلام این رسم را نهی کرد و حتی روایت شده است که به فال بد گرفتن پرندگان شرک است چه توکّل انسان را به خدا از بین می‌برد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 56
(1) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: از امّت من نه چیز برداشته شد: خطا، و فراموشی، و آنچه به ناخوشایندی بر آن وادار شوند، و آنچه ندانند، و آنچه تابش را ندارند، و آنچه بدان ناچار گردند، و رشک، و فال بد، و اندیشه همراه با وسوسه در آفرینش تا بر لب و زبان نیاورند. «37» (2) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هیچ یک از شما از این که رؤیایی به خواب نبیند، ملول نشود زیرا چون (آدمی) در دانش استوار شد خواب دیدن و رؤیا از او برداشته شود.
(3) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: چون دو دسته از امّت من خوب باشند تمامی امّتم خوب شوند و چون آن دو دسته بد باشند امّتم (نیز) تباه گردند. گفتند: ای پیامبر خدا آن دو دسته کدامند؟ فرمود:
دانشمندان و فرمانروایان.
(4) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: پرخردترین مردم خداترسترین و فرمانبردارترین آنان از خداست و کم‌خردترین مردم ترسنده‌ترین آنان از سلطان و فرمانبردارترین ایشان نسبت به اوست.
(5) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: همنشینی با سه گروه دل را بمیراند: نشستن با فرومایگان و گفتگو

---

(37) ظاهرا جمله «تا بر لب و زبان نیاورند» مربوط به هر سه امر یعنی رشک و فال بد و وسوسه اندیشی است و حدیثی که در کافی ج 2 ص 463 آمده است نیز همین استنباط را تأیید می‌کند که گوید: «پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: نه خصلت از امّت من برداشته شد: خطا و فراموشی و آنچه ندانند و آنچه بر آن تاب نیارند و آنچه بدان ناچار آیند و آنچه به اکراه بدان وادار شوند و فال بد و وسوسه‌اندیشی در آفرینش و رشک که آشکار نکنند و بر دست و زبان نگذرانند.» و شاید مراد از «التفکر فی الوسوسة فی الخلق» (که در متن آمده است) یا «الوسوسة فی التفکر فی الخلق» (که در کافی آمده) اندیشیدن به وسوسه‌ای باشد که شیطان در نفس آدمی پیرامون احوال آفریدگان و بدگمانی به کردار و احوال ایشان می‌افکند. (که در این صورت کلمه «خلق» نه به معنی آفرینش بلکه به معنی «مخلوق و آفریدگان» گرفته می‌شود.- م.) و ممکن است که از جانب نویسنده نسخه تقدّم و تأخری معمول شده باشد و درست آن «الوسوسة فی التفکر فی الخلق» باشد چنان که در کافی به

این صورت آمده است و چنان که گفته‌اند: «وسوسه شیطان بر آدمی هنگام اندیشیدن به آفرینش» و در خبر روایت شده است: «سه چیز است که کسی از آنها در امان نیست: فال بد، و رشک، و بدگمانی».
باید دانست که این موارد ناگزیر بایستی به صورتی باشد که خرد زشتی آنها را در نیابد و مقدّمات آن به دست شخص مکلّف و از جانب او فراهم شود تا آنکه برداشتن آنها از امّت، منّتی محسوب شود و نظیر آن گفته خداوند تعالی در آخر سوره بقره است که فرماید: «بار الها ما را بر آنچه به فراموشی یا به خطا کرده‌ایم مؤاخذه مکن، بار الها تکلیف گران و طاقت فرسا چنان که بر پیشینیان ما نهادی بر ما مگذار، بار الها تکلیفی فوق طاقت ما بر دوشمان منه .... تا پایان آیه» برای مطالعه تفصیل مطلب به اصل برائت در کتابهای اصول فقه مراجعه شود.
(به تصوّر بنده مترجم شاید در جمله «التفکر فی الوسوسة- یا (الوسوسة فی التفکر)- فی الخلق» کلمه اخیر «الخالق» باشد و مراد آن است که «اندیشیدن در آفرینش اندیشه‌ای صحیح است ولی اندیشیدن در کنه ذات آفریننده و خالق، چون راه به جایی نمی‌برد و چه بسا آدمی را به بیراه کشد وسوسه محسوب می‌شود و در همین معنی است که شیخ محمود شبستری گوید:
در آلا فکر کردن شرط راهست‌ولی در ذات حقّ محض گناه است. - م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 57
با زنان، و نشستن با توانگران. «38» (1) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: چون خداوند بر امّتی خشم گیرد ولی عذابی بر آنان فرو نیاورد، نرخهاشان گران شود و عمرهاشان کوتاه گردد و بازرگانانشان «39» سود نبرند و میوه‌هاشان خوب به بار نیاید و رودهاشان پر آب نباشد و باران بر ایشان نبارد، و بدانشان بر آنان چیره آیند.
(2) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: چون پس از من زنا فزونی گیرد، مرگ ناگهانی افزایش یابد، و چون کم فروشی کنند، خداوند به قحط و کمبود «40» دچارشان کند و چون زکاة ندهند، زمین برکتهای خود را از کشت و میوه و کانیها دریغ دارد و چون در داوری حکم ستمگرانه دهند، با ستم و تجاوز همدستی کرده باشند و چون پیمان‌شکنی کنند، خدا دشمنانشان را بر ایشان چیره کند و چون پیوند خویشی بگسلند، اموالشان به چنگ تبهکاران افتد و چون امر به معروف و نهی از منکر نکنند و پیرو نیکان خاندان من نباشند، خدا تبهکارانشان را بر ایشان چیره سازد، و در این هنگام نیکانشان دعا کنند ولی پذیرفته نیاید.
(3) چون این آیه بر او نازل شد که وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ ... به چیزی که اصنافی از آنان را به آنان بهره‌مند گردانده‌ایم چشم مدوزکه تجمّل زندگی دنیوی است تا

سرانجام آنان را بدان بیازماییم ... تا پایان آیه ...» «41» حضرتش صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر که به دلداری خدا تسلّی نیابد جانش از حسرت دنیا برآید و هر که بدان چه از مال دنیا در دست مردم است چشم دوزد، اندوهش بسیار شود و از آنچه خدا برایش روزی ساخته ناخشنود باشد و زندگی بر او ناگوار گردد. و کسی که نعمت خدا را بر خویشتن جز در خوردن و نوشیدن در نیابد، بیگمان نادان باشد و بر نعمتهای خدا ناسپاسی کرده است و کوشش وی بیهوده و عذابش نزدیک است.
(4) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: جز کسی که مسلمان باشد به بهشت در نیاید. ابو ذرّ گفت: ای پیامبر خدا، اسلام چیست؟ فرمود: اسلام برهنه است و پوشاک آن پرهیزگاری، روپوش آن رهیابی و زیر پوشش آزرم، بنیادش پارسایی و کمالش دیانت و میوه‌اش کردار نیک، و هر چیزی را شالوده ایست و شالوده اسلام دوستداری ما خاندان (رسالت) است. «42»

---

(38) در پاره‌ای نسخه‌ها تقدم و تأخّری دارد به این صورت: نشستن با توانگران و نشستن با فرومایگان و گفتگو با زنان.
اما کلینی در کافی ج 2 ص 641 این حدیث را همین گونه که در متن است آورده است.
(39) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «بازرگانانشان» «تجارتها- بازرگانیشان» آمده است.
(40) مراد از کمبود، کاهش محصولات زمین از حبوبات و میوه‌هاست و خداوند تعالی در سوره اعراف، 130 فرماید:
«فرعونیان را به قحط و کمبود دچار کردیم تا شاید متذکر شوند».
(41) طه، 131.
(42) مراد از خاندان، خاندان رسالت و نبوّت است که به طهارت نفس و پاک زیستن متّصفند. خداوند عزّ و جلّ در سوره احزاب فرماید: «خدا می‌خواهد که پلیدی را از شما خاندان برگیرد و شما را پاک و پاکیزه بدارد». این خاندان (عصمت و طهارت) را خدای تعالی بنیان نهاد و اهل آن را پاک و پاکیزه و پاکدامن ساخت که پیشوایان جامعه و جهان اسلام باشند، پس دوستداری ایشان و پیروی از آنان بر تمام مسلمانان واجب است تا به فضیلت نیکبختی و کمال در این سرای و آن سرای نایل آیند. شمول دلالت لفظ «اهل بیت» از دیگر کسانی که به صفات و اخلاق خاندان رسالت، بر حسب درجات ایمان خویش، وابستگی یافته باشند نیز دور نیست، چنان که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در باره سلمان فارسی فرمود: «سلمان از ما (و در شمار) خاندان ماست» و خداوند تعالی در سوره ابراهیم از قول پیامبر فرماید: «هر که از من پیروی کند به راستی از من است».- م.

(1) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هر که خرسندی آفریده را به بهای خشم آفریننده بجوید، خداوند عزّ و جلّ آن آفریده را بر او چیره سازد.
(2) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: خداوند از بندگان خویش مردمی را بیافرید که نیاز دیگر مردم را برآورند، ایشان شیفته احسانند و گشاده دستی را بزرگواری شمارند، و خدا خویهای نیک را دوست دارد.
(3) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: خداوند را بندگانی باشند که مردم برای رفع نیازمندیهای خود بدانان پناه برند، آنان همان کسانند که به روز رستاخیز از عذاب خدا در امانند.
(4) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: مؤمن به راستی پرورش یافته خداست، هر گاه خدایش گشایشی دهد او نیز دست گشاید و چون از او باز گیرد وی نیز دست بدارد.
(5) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: روزگاری بر مردم فرا رسد که آدمی اگر دنیایش سالم بماند بر آنچه که از دینش تلف شود باکی ندارد.
(6) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: خداوند دل بندگانش را به دوستی کسی که بدانها احسان کند و دشمنی کسی که بدیشان بد کند سرشته است.
(7) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هر گاه امتم پانزده رفتار (ناروا) را به کار بندند به بلا دچار آیند. گفتند:
ای پیامبر خدا آنها چه باشند؟ فرمود: هر گاه غنیمت را دست به دست بگردانند «43» (و به آن ثروت اندوزند)، و امانت را به غنیمت شمارند (و در آن تصرف کنند)، و زکاة را خسارت پندارند، و مرد از زن خویش پیروی کند و بر مادرش ناسپاسی کند، و به دوستش نیکی (ولی) به پدرش جفا نماید، و بانگ آواز (طرب) در مسجدها بلند شود، و مرد را از بیم گزندش گرامی دارند، و پیشوای قوم فرومایه‌ترین آنان باشد، و هر گاه ابریشم پوشند، و می‌بنوشند، و کنیزان خواننده نگهدارند، و ساز نوازند، و آیندگان این امّت پیشینیان خود را نفرین کنند، (امّت) باید در انتظار این سه پیش آمد باشد: باد سرخ و دگرگونی پیکر (مسخ) و از هم گسیختگی (جامعه).
(8) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. «44»

---

(43) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «اذا اخذوا» «اذا اکلوا هر گاه (به باطل) بخورند» آمده است.
(44) این حدیث از طرق خاصّه و عامّه هر دو روایت شده است. در بحار ج 3 ص 134 از حضرت علی بن حسین علیه السلام مروی است که: «چون کار بر حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام تنگ شد تمام کسانی که با وی بودند بدو می‌نگریستند، ولی بر خلاف ایشان که هر چه کارزار

سخت‌تر می‌شد رنگ می‌باختند و به دست و پای می‌لرزیدند و دل نگران می‌شدند، امام حسین صلوات الله علیه و پاره‌ای از کسانی که همگونه وی بودند رنگشان روشن‌تر و اندامشان آرامتر و دلهایشان مطمئن‌تر می‌گشت. برخی به یک دیگر می‌گفتند: بدو بنگرید که از مرگ باکی ندارد. امام حسین علیه السّلام به ایشان فرمود: ای گرامی‌زادگان شکیبا باشید زیرا مرگ جز پلی نیست که شما را از تنگی و بیچارگی به بهشت ناپیدا کرانه و نعمتهای جاودانه می‌رساند، کدامین یک از شما خوش ندارد که از زندان به کاخ منتقل شود و حال آنکه دشمنان شما از کاخها یکسره روانه زندان و شکنجه‌گاه می‌شوند. پدرم از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که: «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است» و مرگ پل اینان به فردوسشان و پل آنان به دوزخشان باشد، و این سخن دروغ نیست.
سید بزرگوار فضل اللّه بن علی راوندی معروف به ضیاء الدّین راوندی از دانشمندان قرن پنجم که خدایش رحمت کناد در ضوء الشهاب گوید: «پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله مؤمن را به زندانی‌ای تشبیه کرده است که مقیّد به اوامر و نواهی است و در دنیا به تنگی گرفته و دست بسته است و از تازیانه مجازات در بیم و دچار شهوتها و در آزمون بلاهاست، بر خلاف کافر که بی‌آزرم است و از شهوتهای شکم و زیر شکم برخوردار و به خوشی و خرّمی و گشاده دلی از آنها بهره می‌جوید و میان آنچه خواهد و شیطانش بدان راه نماید با خود مانعی نبیند و هیچ مانع و رادعی برابر خویش نیابد، هر چه خواهد کند و هر شهوت که دلخواهش باشد براند. پس دنیا برای او چون بهشتی است که در آن پناه گرفته و از نعمتهای آن بهره گیرد. همچنان جهان برای مؤمن همچون زندانی است که او را از لذّتها باز می‌دارد و از خواسته‌های نفسش دور می‌سازد. در حدیث آمده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فاطمه علیها السلام را فرمود: «ای فاطمه شرنگ تلخ دنیا را به خاطر شیرینی آخرت جرعه جرعه بنوش» و نیز روایت شده است: یهودی‌ای که در حالی تباه و روزگاری سیاه بود به حسن بن علی علیهما السلام که با جامه‌ای آراسته بر استری رهوار سوار بود اعتراض کرده گفت: نیای تو گوید:
«دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است» در حالی که من اینک در زندانم و تو در بهشت (رفاه و آسایش) بسر می‌بری! آن حضرت علیه السّلام به وی پاسخ داد: اگر می‌دانستی که در آخرت چه بر سرت خواهد آمد و چه عذابی خواهی داشت به یقین در می‌یافتی که با وجود این زیانمندی کنونی هنوز در این دنیا در بهشت هستی و اگر بدان چه برای من در آخرت آماده شده است می‌نگریستی در می‌یافتی که من در زندان این جهان به واقع در عذابم» پایان نقل از کتاب بحار الانوار، ج 15 ص 162.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 59

(1) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: روزگاری بر مردم درآید که آدمیان گرگ گونه شوند و هر که گرگ نباشد گرگانش بخورند.
(2) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: در آخر الزّمان چیزی که کمتر باشد برادری مورد اطمینان یا درهمی پول حلال است.
(3) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: با بدگمانی از مردم خود را در پناه دارید. «45» (4) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هر خیری از خرد خیزد و آن را که خرد نباشد دین نباشد.
گروهی نزد وی مردی را می‌ستودند و تمام خوبهای نیکش را می‌شمردند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پرسید: خرد این مرد چگونه است؟ گفتند: ای پیامبر خدا ما از کوشش او در عبادت و دیگر نیکیهای

_____

(45) مراد آن است که به همه خوش گمان نباشید و با هر کس نیامیزید و در معاشرت خود با ناشناسان احتیاط ورزید که:
ای بسا ابلیس آدم‌رو که هست‌پس به هر دستی نباید داد دست. - م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 60
گوناگونش گزارش می‌دهیم و تو پیرامون خرد او از ما می‌پرسی؟ «46» پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:
بیخرد برای نابخردی خویش بیش از تبهکار به نابکاری خود گرفتار آید و به راستی فردا بندگان به درجات برآیند و به اندازه خردهایشان به پروردگار خویش نزدیک شوند.
(1) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: خداوند خرد را به سه بخش کرده است. آن که همه را دارد خردش کامل است و آن که همه (آن سه بخش را) ندارد خرد ندارد: نیک شناختن خدا، نیکو طاعتی برای او، و نیک شکیبی بر فرمان خدا.
(2) ترسایی از مردم نجران به مدینه درآمد و او را زبانی گویا و شکوه و هیبتی بود. کسی گفت: ای پیامبر خدا، این ترسا چه خردمند است! (حضرت) گوینده را منع فرمود و گفت: خاموش، خردمند واقعی آن است که خدا را یگانه شمارد و به فرمانبرداری او کار کند.
(3) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: دانش، دوست مؤمن است و بردباری، وزیرش و خرد، رهبرش و کردار، سرپرستش و شکیبایی، فرمانده سپاهش و نرمخویی، پدرش، و نیکوکاری، برادرش. نژاد از آدم دارد و دودمان در پرهیزگاری؛ و مردانگی پیراستن مال باشد. «47» (4) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: بر هر کس که او را دستگیری کردند واجب است که پاداش دهد و اگر پاداشی نتوانست داد، (دست کم) ستایش کند و اگر نکرد نعمت ناشناسی کرده باشد.
(5) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: با یک دیگر دست بدهید که دست دادن

کینه را بزداید.
(6) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: مؤمن به هر خصلتی خوی گیرد ولی هرگز به دروغ و خیانت خوی نکند.
(7) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: به راستی برخی از شعر را حکمتهاست- و به روایتی، حکمتی باشد- و پاره‌ای سخنان را اثری است جادویی.
(8) و حضرتش صلّی اللَّه علیه و آله به ابو ذرّ فرمود: کدام رشته ایمان استوارتر است؟ گفت: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: دوستی کردن در راه خدا و دشمنی‌ورزیدن به خاطر خدا، و دشمن داشتن برای خدا. «48»
(9) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: از نیکبختی آدمی زاده خیرجویی از خدا و خرسندی به حکم اوست

_____

(46) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «تسألنا» «تسأله عن عقله- او را از خردش می‌پرسی» آمده است.
(47) این حدیث پیشتر با اندک تفاوتی یاد شده است. (و مراد از پیراستن مال، زکاة و صدقات و انفاق است.- م.)
(48) در کافی ج 2 ص 125- 126 از عمرو بن مدرک طائی از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده که گفت:
پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله اصحاب خویش را فرمود: کدام رشته ایمان محکمتر است؟ گفتند: خدا و پیامبرش بدان داناترند، و پاره‌ای گفتند: نماز، و پاره‌ای دیگر: زکاة، و برخی گفتند: روزه و پاره‌ای: حجّ و عمره، و گروهی گفتند: جهاد، پس پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر یک را که شما گفتید فضلی باشد ولی محکمترین رشته‌های ایمان دوست داشتن در راه خدا و دشمن داشتن در راه خدا و دوست گرفتن دوستان خدا و بیزاری جستن از دشمنان خدای عزّ و جلّ باشد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 61
و از بدبختی آدمی‌زاده ترک خیرجویی از خدا و ناخرسندی از قضای اوست.
(1) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: پشیمانی، خود توبه است.
(2) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: هر که حرام قرآن را حلال شمارد بدان ایمان ندارد.
(3) مردی به آن حضرت گفت: سفارشیم فرمای! پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: زبانت را نگهدار.
سپس گفت: ای پیامبر خدا سفارشی دگرم فرمای! فرمود: زبانت را نگهدار. دیگر بار عرض کرد:
سفارشیم دیگر فرمای! فرمود: وای بر تو، آیا نه این است که مردم به خاطر آنچه به (داس) زبان درو کنند به دوزخ سرنگون شوند؟ (4) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: کردارهای نیکو مانع رسیدن مرگهای بد شود و صدقه

نهانی خشم خدا را فرو نشاند و پیوند داری با خویشان عمر را بیفزاید، و هر نیکوکاری صدقه باشد و نکوکاران در جهان به آخرت شایسته نکوکاری و زشتکاران در جهان در خور بدرفتاری به آخرت باشند، و نخستین کسانی که به بهشت درآیند نیکوکارانند. «49»» (5) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: خدا چون به بنده‌ای نعمت بخشد دوست دارد اثر نعمت خود را بر وی ببیند و بینوایی و بینوانمایی را دشمن دارد.
(6) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: خوب پرسیدن نیمی از دانش، و نرمش نیمی از زندگی به آرامش است.
(7) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: آدمی زادم پیر شود و دو چیزش جوان گردند: آز و آرزو. «50» (8) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: آزرم از ایمان است.
(9) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: چون روز رستاخیز شود گامهای هیچ بنده‌ای پیش نلغزد مگر آنکه از چهار چیزش باز پرسند: از عمرش که در چه سپری کرده، و از جوانیش که در چه آزموده، و از آنچه فراهم آورده و از کجا آورده و در چه راه صرفش کرده است، و از دوستی ما خاندان (رسالت).
(10) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هر که با مردم داد و ستد کند و ستمشان نکند و با آنها گفتگو کند و دروغ نگوید و بدیشان وعده دهد و خلاف نکند، مردانگیش تمام و عدالتش آشکار و پاداشش واجب و غیبتش حرام است.
(11) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: آبرو و مال و خون مؤمن، همگی حرمت دارد.
(12) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: پیوند خویشاوندی را هر چند به سلام گفتنی باشد نگهدارید.

_____

(49) در حدیث آمده است که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: نیکوکاران در جهان شایسته نیکرفتاری در آخرتند.
گفتند: ای پیامبر خدا، چگونه؟ فرمود: خدا به گشاده دستی بر ایشان رحمت آرد تا به مردم احسان کنند و بدان سبب به بهشت درآیند و در هر دو جهان نکوکار و شایسته نیکرفتاری باشند. «وسائل الشیعه، مجلّد دوم.»
(50) صائب این مضمون را چنین سروده:
آدمی پیر که شد حرص جوان می‌گرددخواب هنگام سحرگاه گران می‌گردد. - م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 62
(1) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: ایمان، گرایش به دل و گفتار به زبان و کردار به اندامها باشد.

(2) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: توانگری به فزونی خواسته (و دارایی) نیست بلکه توانگری، بی‌نیازی دل است.
(3) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: بد ناکردن، صدقه است.
(4) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: چهار چیز است که هر صاحبدل خردمندی از امّت مرا بایسته است.
عرض شد: ای پیامبر خدا آنها چه هستند؟ فرمود: شنیدن دانش، و به یاد سپردن آن، و گستردن، و به کار بستن آن.
(5) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: به راستی پاره‌ای سخنان، جادو و برخی دانشها، نادانی و برخی گفتارها، بی‌زبانی است. «51» (6) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: سنّت دو روش است: روشی که به کار بستنش واجب و عمل به آن پس از من، رهیابی و ترکش گمراهی است، و روشی که واجب نیست اما به کار بستنش فضیلت دارد و ترکش گناه نیست.
(7) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: هر که به بهای خشم خدا چیره‌دستی را خرسند سازد از دین خدا بیرون است.
(8) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: نیکوکار، بهتر از نیکی و بدکار، بدتر از بدی است. «52» (9) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: کسی را که خداوند از خواری نافرمانیها به والایی فرمانبرداری برآورد، بی‌ثروت توانگرش ساخته و بی‌تباری عزیزش کرده و بی‌همدمی آرامشش بخشیده است. و هر که از خدا بترسد، خدا همه چیز را از او بترساند و آن که از خدا نترسد خدا از هر چیزش بترساند. و هر که از خدا به روزی اندک خرسند باشد، خدا از وی به کرداری اندک خرسند است. و هر که از کسب زندگی حلال شرم نکند، کم خرج و آسوده خاطر باشد و خانواده‌اش در آسایش بسر برند. و هر که به دنیا بی‌رغبتی ورزد، خداوند حکمت را در دلش استوار سازد و زبانش را بدان گویا دارد و وی را به عیبهای جهان بینا کند و درد و درمان آن را بدو بیاموزد و به ایمنی از دنیا به سرای جاودانش برد.
(10) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: از لغزشهای گرفتاران درگذرید.
(11) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: بی‌رغبتی به دنیا کوتاه کردن آرزو و سپاسداری هر نعمت و خود داری از چیزهایی است که خدا حرام کرده است.
(12) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: هیچ کار نیکی را برای خود نمایی مکن و انجام هیچ کار نیکی را به سبب شرم وامگذار.

---

(51) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «عیّا» «غیّا- گمراهی» آمده است.
(52) در نهج البلاغه آمده است: «نیکو کار بهتر از خود نیکی و تبهکار بدتر از خود بدی است.»

(1) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: بر امّتم از سه چیز نگرانم: بخلی چیره شده، و هوای نفسی دنبال‌شونده، و پیشوایی گمراه‌کننده. «53» (2) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: هر کس اندوه بسیار خورد تنش بیمار شود و هر کس بدخویی کند خود را بیازارد و هر که با مردان در افتد مردانگی و گرانمایگیش بر باد رود.
(3) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: هان! بدترین افراد امّت من آنانند که از بیم گزندشان گرامی داشته می‌شوند. هان! هر کس را مردم از بیم گزندش گرامی دارند از من نیست.
(4) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: هر کس از افراد امّتم شبی را به روز آرد و همّت جز بر خدا گمارد از خدا نیست و هر کس به کارهای مؤمنان همّت نبندد از مؤمنان نباشد، و هر کس به دلخواه تن به خواری سپارد از خاندان ما نیست. «54» (5) پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در تسلیت دادن به معاذ بر مرگ پسرش نگاشت: «از محمد، پیامبر خدا به معاذ بن جبل، درود بر تو. من خدای را سپاس گویم که جز او خدایی نیست. امّا بعد: (6) به من خبر رسید که تو از این که پسرت به قضای الهی در گذشته است بیتابی می‌کنی. پسرت هدیه‌ای بود که خداوند به تو داده و تو را از وجود او بهره‌مند ساخته بود تا آنکه سپرده خویش را در موعد مقرّر باز گرفت. به راستی، ما همه از اوییم و به سوی او بازمی‌گردیم. مبادا بیتابی تو از ثوابت بکاهد، اگر به پاداش مصیبت خود برسی می‌فهمی که مصیبت در برابر آن پاداش بزرگی که خدا برای آن آماده کرده به دیده اهل تسلیم و شکیبایی بسیار کم و کوتاه است. و بدان که بیتابی مرده را بر نمی‌گرداند و از تقدیر جلوگیری نمی‌کند، پس دل آرام دار و وعده مقرّر را بپذیر و مبادا بر امری که به خود تو و تمامی مردم پیوسته است و در موعد مقرّر به تقدیر الهی نازل می‌شود افسوس خوری. و السّلام علیک و رحمة اله و برکاته».
(7) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: از نشانه‌های زمانه واپسین، فزونی قاریان و کمی فقیهان، «55» بسیاری امیران و کمی امینان و زیادی باران، و کمی گیاهان است.
(8) و فرمود صلّی اللَّه علیه و آله: نیاز آن کس را که خود نمی‌تواند به من اظهار حاجت کند به من برسانید زیرا هر که نیاز کسی را که خود نمی‌تواند آن را به فرمانروایی اظهار کند بدو برساند، خدا به

---

(53) در متن این گونه «اماما ضلالا» آمده که اگر «ضالّا» باشد «پیشوایی گمراه» می‌شود. ولی به قرنیه «شحا مطاعا» و «هوی متبعا» که در صدر جمله آمده شاید «اماما مضلّا» باشد که به «پیشوایی گمراه‌کننده» ترجمه شد.- م.
(54) حضرت سیّد الشّهداء حسین بن علی صلوات الله و سلام علیه در

خطبه روز عاشورا هنگامی که پیشنهاد درخواست امان به وی و یارانش شد از تن سپردن به خواری امتناع فرمود و گفت: «... هان! آن پسر خوانده زاده (*) مرا میان گزینش خواری و بزرگواری نهاده است. وه که خواری از ما بسی دور باشد. خداوند و پیامبر او و مؤمنان و دامنهای پاک و پاکیزه (که ما را پرورده) و گردنهای افراشته و وجدانهای سرافراز مانع از آنند که فرمانبرداری از فرومایگان بر جانبازی کریمان اثر نهد. هان! من با خانواده خود، با وجود کمی عدد و بی‌یار و یاوری، به پیش می‌روم.
(55) مراد آنکه خوانندگان قرآن بسیارند ولی فهمندگان و عمل‌کنندگان به آن اندک.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 64
روز رستاخیز گامهایش را بر صراط استوار دارد. «56» (1) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: دو چیز شگفت است: سخن حکیمانه از نابخرد، آن را بپذیرید. و سخن نابخردانه از فرزانه، از آن درگذرید.
(2) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: تنبل را سه نشانه است: سستی ورزد چندان که به کوتاهی (در انجام فرایض) رسد و کوتاهی کند تا فرصت (عبادت و خیر) را از دست بدهد، و (فرصت) از کف بدهد تا به گناه انجامد.
«57» (3) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هر که از به دست آوردن حلال شرم نکند به خود سود رساند و هزینه‌اش سبک باشد و بزرگ نمایی از او دور گردد، و هر که به روزی اندک از خدا خرسند باشد خدا به کردار اندک از او خرسند باشد، و کسی که شیفته جهان شود آرزویش در آن دراز گردد و خدا به اندازه جهان دوستی او دلش را کور سازد و کسی که به جهان شیفته نشود و آرزویش را در آن کوتاه گرداند خداوند نیاموخته، دانشش بخشد و راه نجسته به راه راستش رهنمون آید و کور دلی را از او بزداید و بینادلش گرداند. هان! پس از من مردمی باشند که دولتشان جز بر خونریزی و زورگویی قرار نگیرد و توانگریشان جز به بخل راست نیاید و محبّتشان در میان مردم جز به پیروی از هوای نفس و سهل انگاری در دین نپاید. هان! هر که این روزگار را دریابد، و با آنکه به توانگری تواند رسید به درویشی بشکیبد، و با آنکه به ناموری تواند رسید بر گمنامی بردباری کند، و با آنکه تواند محبوب مردم باشد بر بدخواهی آنان شکیبایی ورزد و بدین کار قصدی ز خشنودی خدا و سرای دیگر نداشته باشد، خدایش پاداش پنجاه دوستدار درستکار بخشد.
(4) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: زنهار از خشوع (و سر سپردگی) دروغین، و آن چنان باشد که تن در حال خشوع به نظر آید ولی دل سرسپرده نباشد.
(5) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: نیکوکار نکوهیده مشمول رحمت است.
«58» (6) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: گرامیداشت را بپذیرید و بهترین

گرامیداشت تقدیم عطر است که سبکبارتر و خوشبوی‌تر باشد.

_____

(56) در منشور امیر مؤمنان علیه السّلام به مالک اشتر هنگام ولایت او در مصر آمده است: «در کار آنان که دستشان به تو نرسد و به دیده دیگران خوار آیند و مردم کوچکشان شمارند، به دلجویی رسیدگی کن و برای کار ایشان از یاران امین و خدا ترس و فروتن خویش کسانی بگمار تا پیوسته کار ایشان را به تو گزارش دهند. آنگاه در حقّ ایشان آن گونه رفتار کن که آن روز که با خدایت دیدار باشد روسپید باشی. زیرا اینان بیش از دیگر مردم به عدالت و انصاف نیازمندند، پس در ادای حقّ هر یک از ایشان وظیفه خود را به درگاه خداوند به درستی ادا کن.»

(57) این بیان در توصیف تنبل در پاسخ شمعون پیشتر نیز در ص 33 آمده است.- م.

(58) مراد آن است که اگر مردم شخص نیکوکاری را نکوهش کنند یا خود عقیده یا طریقت ناستوده‌ای نیز داشته باشد، از جهت نیکو کاری مشمول رحمت باری تعالی است.- م.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 65

(1) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: همانا احسان باید به دیندار یا عیالوار داده شود. و جهاد ناتوان (از نبرد) حجّ است و جهاد زن، شوهرداری خوب است. و مهرورزی نیمی از دین است. و هرگز هیچ مردی که صرفه‌جویی کند بینوا نشود. و روزی را بر خویش به صدقه دادن فرو کشید. «59» خدا نخواسته است که روزی بندگان مؤمن خویش را از آنجا که خود گمان و امید دارند برساند. «60» (2) و فرمود صلّی اللّه علیه و آله: هیچ بنده‌ای به مقام پرهیزگاران نرسد مگر برای پرهیز از آنچه اشکال دارد (حتّی) از آنچه اشکالی ندارد نیز درگذرد.

_____

(59) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «استنزلوا» «استزادو- افزون سازید» آمده است.

(60) خدای تعالی فرماید: «هر کس که از خداوند پروا [و پارسایی پیشه کند]، [خداوند] برای او بیرونشدی بگذارد و او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی رساند» سوره طلاق، 2 و 3.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 66

باب آنچه از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است.

اشاره

«1» بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم از امیر مؤمنان وصیّ مرتضی، علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله، روایات مفصّلی در بیان این معانی رسیده است. با آنکه اگر همه خطبه‌ها و سخنان او را که فقط در پیرامون یکتاشناسی به ما رسیده، صرف نظر از دیگر موضوعها، گرد آوریم به اندازه تمام این کتاب خواهد شد، ما این باب را تنها به نقل یک خطبه او در یکتاشناسی آغاز می‌کنیم و سپس، اگر خدای بزرگ بخواهد، به ذکر موضوعهای دیگر کتاب می‌پردازیم. در این مورد به آنچه پیرامون این معانی از آن حضرت رسیده و کمتر در دسترس است و خاصّه و عامّه «2» در انتخاب آن متفقند و همان مقدار کافی است، بسنده می‌کنیم.

«3» (1) همانا سرلوحه پرستش خدا، شناختن اوست. و ریشه شناختش یگانه دانستن اوست. و آیین یگانه‌پرستی او پیراستن صفتها از اوست. «4» زیرا خرد گواه است که هر صفت و موصوفی آفریده است و هر آفریده‌ای (خود) گواه آن است که آفریننده‌ای دارد که نه صفت است و نه موصوف و هر صفت و موصوفی گواه ترکیب است و ترکیب گواه تازگی (حدوث)، و تازگی گواه امتناع دیرینگی (ازل) است که خود تازگی آن را ممتنع می‌سازد. «5» پس کسی که ذاتی (شبیه) برای خدا شناسد خدا را (به درستی) نشناخته است، و هر که پایانی برای او پندارد وی را یگانه نداشته و هر که برایش

_____

(1) این عنوان در نسخه‌های کتاب نیامده و ما آن را از خود افزودیم.
(2) مراد از خاصّه، شیعیان و مراد از عامّه اهل تسنّن هستند.- م.
(3) خطبه معروف به «اخلاص التوحید».- م.
(4) امام علیه السّلام در باره نفی صفات (بر ذات) چنین استدلال می‌فرماید که به گواهی خرد هر صفتی نیاز به موصوفی دارد که بر آن اطلاق شود و موصوف نیز به صفتی نیازمند است که بدان قوام یابد و برای کمال خود بدان محتاج است و هر چیز که برای هستی خود به هستی دیگری نیازمند باشد «ممکن الوجود» و هیچ یک از آن دو نه به تنهایی و نه به ترکیب، «واجب الوجود» نیستند و نیاز به علّت سوّمی دارند که نه موصوف باشد و نه صفت و گر نه همان اشکال پیش می‌آید.
(5) در پاره‌ای از نسخه‌ها به جای «الممتنع من حدثه» [الممتنع من الحدث- ممتنع از تازگی] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 67
مانندی انگارد وی را باور نداشته و هر که شبیهی «4» برایش تراشد به حقیقت او راه نجسته، و کسی که در وهمش بگنجاند او را نخواسته، و کسی که کنهش را بجوید «5» او را یکتا ندانسته، و آنکه پایانیش نهد بدو ایمان نیاورده و کسی که او را به اشاره بنمایاند «6» او را فراگیر ندانسته و کسی که او را محدود نموده بدو توجّه ندارد و کسی که برایش بخشهایی پنداشته «7» حقّ بندگی او را به جای نیاورده است.
و هر چیزی که به خود شناخته شود، آفریده است «8» و هر موجودی که هستیش وابسته به غیر خود است معلول است. «9» (1) از آفرینش خدا به وجود او راه جسته شود و با خرد به شناخت او اعتقاد حاصل آید و به اندیشه «10» حجّت وی ثابت گردد. او به نشانه‌های خود بر آفرینش

خویش حجّت آورده است. خدا آفریدگان را بیافرید و میان خود و آنان پرده‌ای آویخت. «11» پس در جداگیری خویش از آنان از خودی «12» آنان گسیخت (هم ذات آنان نشد). و ابزارمند کردن ایشان گواه آن است که او خود ابزاری (در آفرینش) به کار نگرفته چه ابزار گواه نیاز ابزارمندان است. و آغازیدن او به (آفرینش) ایشان

---

(4) «کسی که تمثیلی برای خدا شناسد» یعنی او را به صورت شخصی یا الگویی در ذهن خود تصوّر کند و آن صورت ذهنی را نمونه‌ای از خدا قرار دهد، هستی خدا را باور نکرده و به درستی به حقیقت او راه نبرده چه چیزی که به تصوّر انگارنده‌ای درآید آفریده و ساخته و پرداخته پندار اوست.
(5) «به کنهش راه جوید» یعنی بخواهد که گوهر ذات او را نشان دهد یا در جستجوی رسیدن بدان گوهر نهفته باشد، زیرا اگر کنه و گوهر هستی او قابل شناختن و دریافتن بود از این رهگذر با دیگر موجودات و ممکنات در ترکیب و صفات امکانی شریک می‌شد که این معنی با یگانگی او منافات دارد.
(6) یعنی بخواهد به اشاره حسّی یا برتر از آن به اشاره پنداره‌ای یا اشاره عقلی وی را در جایی معین و قابل اشاره نشان دهد.
(7) یعنی او را دارای اندامها و بخشها و پاره‌های گوناگون پنداشته.
(8) در اصل «کلّ قائم بنفسه مصنوع- هر چیزی که به خود قائم است ساخته شده است» آمده ولی درست آن چنان که در پاره‌ای نسخه‌های تازه دیده می‌شود [کلّ معروف بنفسه] باید باشد (که در ترجمه همین وجه رجحان داده شد.
م.) و مراد آن است که هر چه بالضرورة هستیش به وسیله حواس از خودش شناخته شود بدون آنکه به دلالت آثار به هستی آن راه برده شود، مصنوع است و صانعی دارد. یا به این معنی است که هر چیزی که حقیقتش معلوم باشد از جهت اجزاء خود معلوم شده و هر چیزی که داری اجزاء باشد مرکّب است پس هر معلوم الحقیقه‌ای مرکّب است و هر مرکّبی نیازمند به ترکیب‌کننده‌ای است که آن را ترکیب کرده و سازنده‌ای که آن را ساخته بنا بر این هر معلوم الحقیقه‌ای ساخته شده است.
(9) این کلام که «کل موجود فی سواه معلول» در نهج البلاغه «کل قائم فی سواه معلول- هر چیزی که به غیر خود قائم است معلول است» آمده است. شاید این سخن و مطالب پیش از آن اشاره بدان است که خدای تعالی نه جوهر است و نه عرض و به هیچ یک از این دو به وصف در نمی‌آید.
(10) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «بالفکرة ...» [بالفطرة ...- به

سرشت و فطرت]، آمده است.
(11) آفرینش سبب پوشیده ماندن آفریننده از آفریده است زیرا آفرینش صفت کمال اوست و کمال خدای تعالی از سویی با نقص آفریده از دیگر سو، پرده‌ای بین او و ایشان است. (چون ناقص، کامل را در نتواند یافت.)
(12) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «انّیّتهم- خودی آنان» [أینیّتهم- کجایی آنان]، آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 68
دلیل بر آن است که او خود آغازی ندارد زیرا هر که وجودش را آغازی باشد از آغاز آفرینی دیگری ناتوان است.
(1) نامهایش نمودار گونه‌ای (از او) و کارهایش فهمانیدن (هستی او) است. و ذات او «13» حقیقت (محض) است و کنه «14» او جدایی میان وی و آفریدگان اوست. هر کس برای او وصفی پرداخته او را ندانسته و هر کس برایش همانندی انگاشته از او در گذشته و هر کس پنداشته کنه او را یافته به خطا رفته است، «15» هر کس بگوید: کجاست، جایگاهش داده و هر کس گوید: در چیست، او را درون چیزی گنجانده، و هر که بگوید: تا چیست، وی را پایانی انگاشته، و هر که گوید: برای چیست، برایش علّتی تراشیده، «16» و هر که بگوید: چگونه است، او را تشبیه کرده، و هر کس بگوید: از کی (بوده) وی را مقید به وقتی کرده است و هر کس گوید: تا کی (خواهد بود) برایش پایانی پنداشته و کسی که برایش پایانی پندارد او را دارای اجزائی انگاشته و هر کس او را تجزیه پذیر شمرده او را به صفتی موصوف کرده و هر کس صفتی برایش پنداشته در باره او ناروا گفته و هر کس او را چند پاره گمان برده از او رو گردانده است.
(2) خداوند به دگرگونی آفریده دگرگون نشود چنان که از محدود انگاری هیچ محدودی «17» حدّ نپذیرد.
یکی است، نه به شماره انگاری «18»؛ پر است، نه به معنی انباشتگی از اجزاء «19»؛ درون است، نه چنان

---

(13) و به تعبیر دیگر خویشتنی او حقیقت ناب است.- م.
(14) کنه: خود خویشتنی و گوهر ذات او.- م.
(15) «نامهایش نمودار گونه یا تعبیری است» یعنی این نامها عین ذات و صفات او نیست بلکه تعبیرات و الفاظی است که بر او گواهی می‌دهد. «کارهایش فهمانیدن است» یعنی کارهایش وسیله‌ای است که او را بشناسند و بدانها بر او و هستی و دانش و توانایی و حکمت و رحمت او راه جویند. و این گفته که «ذاته حقیقة- ذات او حقیقت محض است» یعنی حقیقت تکوینی والایی که خردهای آفریدگان بدان نرسند و این در صورتی است که تنوین «حقیقة» نشانه تعظیم و تبهیم گرفته شود یا خصیصه

کمالات محض اوست که فقط وی بدان صفات متصف است یا حقیقتی ثابت و واجب است که دگرگونی و زوالی در آن راه ندارد. پس لفظ «حقیقت» به تمام این معانی گرفته شده. و «کنهه تفرقة بینه و بین خلقه- خود خویشتنی او جدایی میان وی و آفریدگان اوست» از آن روست که وی در هیچ چیزی با ایشان شریک نیست و در نتیجه شناخت کنه ذات (و خود خویشتنی) او غیر ممکن است.
(16) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «علّله» [اعلّه] آمده که تصحیف است و شاید خطای نسخه نویسان باشد.
(17) مراد از «محدود»، مخلوق و موجود است.- م.
(18) «یک است نه به شماره انگاری» یعنی او را دوّمی به گونه خویش نیست یا نه آن گونه «یکی» که شامل اعداد و دارای اجزاء و اصناف باشد. (به عبارت بهتر باید گفت «تک» است.- م.)
(19) مصحّح متن در پابرگ شرحی چنین افزوده‌اند: «صمد لا بتبعیض بدد» صمد آن سروری است که در رفع نیازمندیها آهنگ او کنند، زیرا فقط او بر ادای نیازمندیها تواناست و «بدد» به معنی نیاز است و از این رو معنی جمله آن است که اوست سروری صمدی که بدون تفاوت و تبعیض ادای همه حاجتها از او انتظار می‌رود.
(امّا چون «صمد» چنان که پاره‌ای از مفسّران گفته‌اند، به معنی «پر» و «بی‌رخنه» و «فاقد خلاء» و «لا بتبعیض بدد» به معنی «جدا نبودن بخشی از بخش دیگر» یعنی انباشتگی گرفته شود مفهوم جمله همان می‌شود که در بالا ترجمه شده است، و روایت داود بن قاسم از امام جواد علیه السلام که فرمود: «صمد، آن است که او را ناف نباشد» و در بخش «کوته‌سخنان آن حضرت» در اواخر همین کتاب آمده، ناظر بر این معنی است. بویژه آنکه سیاق عبارت نهج البلاغه از کمیّت و ظرفیّت سخن می‌گوید و مناسبت بین اجزاء جملات درونی یک مجموعه از عبارات قریب الموضوع همین معنی انباشتگی را ایجاب می‌کند.

که درون چیزی شده باشد؛ و آشکار است، نه چنان که از چیزی به درآمده باشد «20»؛ جلوه‌گر است، نه به این که به چشم آید «21»؛ لطیف است، نه به پیکره گنجایی‌کننده «22»؛ است، نه با جنبندگی؛ «23» اندازه‌گیر است، نه به گردش اندیشه؛ «24» چاره‌گر است، نه به تکاپو؛ شنواست، نه با ابزار؛ بیناست نه با افزار؛ نزدیک است، نه به کم بودن فاصله «25» و دور است، نه به ره دوری؛ «26» هست، نه از پس نیستی؛ زمانها همراهش نباشد «27» و مکانها در برش نگیرد؛ خوابش نرباید؛ و صفتی محدودش نسازد؛ و ابزارها در بندش ندارد؛ بودنش بر زمان، «28» و هستیش بر نیستی، «29» و دیرینگیش بر آغاز

(20) «آشکار است نه چنان که از چیزی به درآمده باشد» مراد آن است که مفارقت و انتقال از جایی به جایی دیگر چنان که از مردم پنهان شود ندارد. یا چنان نیست که به درون آنها درآید تا آنان را نیک بشناسد بلکه از جهت پوشیده بودن گوهر و کنه او از ادراک و خردهای مردم و از دیگر سو به سبب دانش خود به نهانها و رازهای ایشان است (که نیازی به انتقال ندارد) (به تعبیر دیگر آشکار بودن او مسبوق به پنهان بودنی نیست و مثلا به گونه گلی نیست که پس از نهفتگی در کاسه برگ غنچه آشکار شده باشد.- م.)
(21) «جلوه‌گر است نه به این که به چشم آید» مراد پیدایی و ظهور (مطلق) است، چنان که گویند هلال ماه بر بیننده و غیر بیننده رخ نمود و غرض ظهور و پیدایی هلال است نه اینکه بینا و نابینا آن را به چشم دیده باشند.
(22) «لطیف است نه به پیکره گنجایی» یعنی لطیف است امّا نه چنان که پنداشته شود جسمی نازک و آمیزه‌ای رقیق یا حجمی کوچک یا ترکیبی شگفت و ساختمانی عجیب دارد (به تعبیر دیگر لطافت او چنان لطافتی که در پیکره چیزهای نرم و لطیف چون حریر و مخمل در گنجد نیست و به گونه لطافتهای محسوس و ملموس ما نمی‌باشد.- م.)
(23) «کننده است نه با جنبندگی» فاعل بودن او از آن روست که به جهان هستی بخشید. امّا این که در انجام کارها نیازی به جنبندگی ندارد از آن روست که وی از عوارض جسم بر کنار است (و حرکت از عوارض جسم است). ن:
[فاعل لا باضطراب آلة- کننده کارهاست امّا نه با به حرکت در آوردن ابزار] یعنی بدون به کار بردن ابزار و ادوات کارها را انجام می‌دهد.
(24) در اندازه‌گیری و سنجش خود یا در تقدیر کردن نیازی به جولان فکر و اندیشه ندارد.
(25) نزدیکی او از نوع نزدیکی مکانی به چیزها نیست بلکه از جهت دانستن کنه و علیّت آنها و نیز مشمول رحمت او بر آنهاست.
(26) یعنی بعد مکانی به حسب مسافت از آنها ندارد بلکه از جهت کمال خویش و از دیگر سو به سبب نقص آنها در ذات و صفات از آنها جداست.
(27) زمان از لحاظ حدوث و قدم، خدای تعالی را در بر نمی‌گیرد (و به تعبیر دیگر) خداوند اصلا مشمول زمان نمی‌شود.
(28) یعنی هستی او بر زمان و اوقات به حسب زمان پنداری و سنجشی (قرار دادی بشر) پیشی دارد.
(29) «هستی او بر نیستی پیشی دارد» یعنی به سبب واجب الوجود بودن بر «نیستی» پیشی و چیرگی دارد و اصلا اطلاق نیستی در مورد او روا

نیست.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 70
پیشی دارد. از ادراک آفرینی او دانسته شد که او خود از ادراک بی‌نیاز است، «30» (1) و از جوهر آفرینی او دانسته شد که او را جوهری نیست و به هستی بخشی او به آفریدگان دانسته شد که او را خود هستی بخشی نیست، «31» و از تضادی که میان چیزها افکند شناخته شد که او را ضدّی نباشد، «32» و از مقارنه‌ای که بین چیزها برقرار کرد دانسته شد که خود او را قرینی نیست. «33» روشنی را ضد تاریکی و سرما را ضد گرما ساخت، در آفرینش میان عناصر گریزنده الفت داد و جداشونده‌ها را به هم در آمیخت تا پراکندن آنها دلیل بر (عامل) پراکننده و پیوستن آنها نشانه پیوند دهنده آنها باشد.
(خداوند) که منزّه باد، آنها را دلایل پروردگاری خود ساخت و شواهد نهان بودن خود نمود و گویای حکمت خویش قرار داد بدان گاه که سخن گویند، چه پدید آمدنشان سخن از تازگی و حدوث آنها می‌گوید و با هستی خویش گزارشگر آنند که نبودند (و سپس شدند) و با جابه‌جا شدن خویش از نابودی پذیری خود خبر می‌دهند و با ناپیدا شدن خود روشن می‌سازند که آفریننده آنها را ناپیدایی و غروبی نیست و این است مراد از گفته خدای عزّ و جلّ که «از هر چیز جفت جفت آفریدیم شاید شما فرا یاد آورید»، «34» پس میان این دو جفت از پیش و از دنبال جدایی افکند تا دانسته شود که او را خود پیشین و پسین نباشد. غریزه‌های آنها گواهست که غریزه آفرین ایشان را غریزه‌ای نیست، و با تفاوت خود از یک دیگر دلیل آنند که تفاوت بخش آنها را تفاوتی نیست. زمان داشتن (اجل) آنها آگاهی از آن می‌دهد که زمانگذارشان را زمانی نباشد. آنها را از یک دیگر پوشیده و در پرده داشت تا دانسته شود پرده‌ای میان خودش و آنها نیست. معنای پروردگاری بر او ثابت و مسلّم بود آنگاه که

---

(30) یعنی با آفریدن مشاعر ادراکی و دادن آنها به آفریدگان معلوم شد که او خود مشعری ندارد به این تعبیر که چون خداوند مشاعری به ما بخشید نیاز خود را در ادراک به آن مشاعر دانستیم و بر حسب آن ادراک حکم به منزّه بودن خداوند از صفات کردیم زیرا محال است که وی به چیزی (حتی به مشاعر) نیاز داشته باشد. یا از آنجا که خرد به تفاوت بین آفریننده و آفریده در صفات حکم می‌کند (پس آفریننده از صفتی که در آفریده هست بی‌نیاز و منزّه است.)
(31) یعنی با حقیقت بخشیدن به حقایق و ایجاد ماهیّات آنها معلوم شد که آن حقایق از ممکنات است و هر ممکنی محتاج به مبدء است و مبدء تمام مبادی خود حقیقتی از نوع آن حقایق نیست.

(32) یعنی تضادی که بین چیزها افکنده دلیل بر تضاد (و تغایر) نسبت خویش بدان است و خود او را ضدّی نیست زیرا اگر او را طبیعتی بود که با چیزی ضدّیت داشت آن را چنان ایجاد می‌کرد که با طبیعت او سازگار باشد نه آنکه ناسازگار آید، پس او خود اضدادی ندارد.
(33) قرینه‌سازی (و تعادل) میان چیزها در نظام آفرینش دلیل بر آن است که سازنده آنها خود یکی است و قرینی ندارد زیرا اگر قرین و شریکی می‌داشت در نظام آفرینش با او مخالفت می‌کرد و قرینه‌سازی و مشابهتی در آفرینش پدید نمی‌آمد.
(34) الذاریات، 49، محتمل است استشهاد به این آیه اشاره بدان باشد که تألیف و تفریق و تضادّ بین چیزها به صفت ترکیب و جفت‌سازی و افزودگی به یک دیگر تمام دلایلی بر پروردگاری خدای تعالی است و نشان آن است که آفریننده آنها بدان صفتها به توصیف در نمی‌آید زیرا آفریدن جفتها بر اساس تفریق و تألیف دال بر این معنی است که جفتها را از نوع واحدی آفرید که نیازمند به عامل مفرّق هستند که آنها را از یک دیگر تمیز نهد و نیز هر جفت را با هم سازگار ساخت و همسر نمود، به گونه‌ای که ویژه آنهاست، و نیاز به گردآورنده و عامل مؤلّفی دارند که آنها را به یک دیگر الفت بخشد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 71
پرورده‌ای وجود نداشت، (1) و به حقیقت خدای بود آنگاه که خداشناسی «35» نبود، و شنوایی را سزاوار «36» بود آنگاه که هنوز شنیده‌ای نبود، و می‌دانست آنگاه که دانسته‌ای نبود، و توانایی را می‌سزید آنگاه که توانایی پذیری نبود، نه چنان است که از هنگام آفریدن آفریدگان شایسته نام آفریدگاری شود «37» و نه اینکه شایسته نام جان آفرینی شود، آنها را از هم جدا کرد (ولی) نه از چیزی، و بهم پیوست (امّا) نه با چیزی، و آنها را سنجید نه به گماشتن همّت، اوهام را بر گوهر هستی او راه نیست و ذاتش در فهمها در نگنجد، «کی» شد و «کی» بود را در او راهی نیست، «38» و حرف «قد» (که برای بیان تقرّب و تحقق می‌آید) او را نزدیک نکند، «39» و (لفظ) «شاید» «40» (و تردید و مگر) چیزی را بر او پوشیده ندارد و کلمه «مع- با» «41» (که به معنی همراهی است) او را با چیزی قرین و همراه نسازد،

---

(35) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «و لا مألوه» [اذ لا مألوه- آنگاه که کسی که الهی داشته باشد هنوز وجود نداشت] آمده است و به طور کلی یعنی وقتی عابدی نبود او معبود بود.
(36) اینکه گوید: «تأویل السمع- شنوایی را می‌سزید» از آن روست که حقیقت شنوایی (به مفهوم بشری) بر ذات حق تعالی اطلاق نمی‌شود و

بلکه تعبیری از دانش او به شنیده‌هاست.
(37) از آن روست که آفرینشی که از صفات کمال الهی است عبارت از توانایی او بر تمام چیزهایی است که دانسته نیکوتر است و خود آفرینش نیز از آثار این صفت کمالی است امّا کمال حق تعالی تنها بر آن متوقّف (و منحصر) نمی‌شود.
(38) در اصل «لا تفوقه متی» آمده ولی در پاره‌ای نسخه‌های تازه که شاید صحیح‌تر نیز باشد [لا یوقته متی- «کی» او را به چنبره زمان نگنجاند] و مراد آن است که او را زمان آغازی نیست که گفته شود: کی به وجود آمد و کی دانست و کی تقدیر فرمود و از این دست.
(39) یعنی از آنجا که مشمول زمان نیست کلمه «قد» که در زبان عربی برای نزدیک ساختن گذشته به زمان حال استعمال می‌شود او را نزدیک نمی‌کند یا در دانش او شدّت و ضعفی نیست که با کلمه «قد» که برای بیان محقّق بودن علم به حصول چیزی به کار می‌رود او را به تحقّق نزدیک سازد. (به عبارت دیگر هیچ یک از مفاهیم لفظ «قد تقریبی» و «قد تحقیقی» حقیقت ناب او را که حقیقت محض و محض حقیقت است و به تحقّق مطلق که عین ذات اوست نزدیک نمی‌سازد چه این تحصیل حاصل است.- م.)
(40) لفظ «لعلّ- شاید» که برای بیان احتمال و امید داشتن به انجام امری در آینده به کار می‌رود او را در پرده ابهام نگاه نمی‌دارد زیرا امور آینده از او پنهان نیست و شکّی در چیزی ندارد که بگوید «شاید». (چنین شود یا نشود.- م.)
(41) چنان که گفته شود چیزی از ازل «با» او همراه بود یا کلمه «مع- با» به مفهوم مطلق همراهی و معیّت بیاید، بنا بر نفی زمان و نیز بنا بر نفی هر گونه معیّت و همراهی اعمّ از همراهی زمانی و غیر آن.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 72
و لفظ «او» شامل تمامی او نشود. (1) «42» همانا ابزارها خود را محدود سازند «43» و هر ابزاری به مانند خود اشاره‌ای دارد و فعّالیت چیزها در محیط خود آنهاست و ابزار نمایانگر نیازمندی است، «44» و تضاد (میان دو چیز) از وجود ضدّ خبر می‌دهد، و شبیه شباهت (میان دو چیز) را می‌رساند و پدیده‌ها را زمانهای بروز آنهاست «45» و صفتها به نامها از یک دیگر تمیز داده می‌شود و قرینه‌ها از آنها جدا می‌گردد و پدیده‌هایشان بدانها بر می‌گردد. (تعبیر) به «ازکی شدن» هر نو پدیدی را از دیرینه بودن باز می‌دارد و لفظ «قد- اینک» مانع ازلی بودن آن می‌آید و تعبیر «لولا» (اگر خدا نبود، او هم نمی‌بود) حتمیّت تحقق جبریّت (و واجب الوجود بودن) را از آن نفی می‌نماید. «46» پدیده‌ها از یک دیگر جدایند و دلالت دارند بر جداکننده خود و از هم فاصله دارند، و دلالت دارند بر فاصله افکن خویش.

به وسیله آنهاست که سازنده آنها بر خردها جلوه می‌کند «47» و هم بدانهاست که از دیده‌ها پنهان می‌گردد «48» و پندارها بر آنها قضاوت کنند و پند آموزیها در آنها پا برجا شود و از آنها دلیل به

---

(42) در متن «و لا تشتمله هو- لفظ «او» شاملش نشود» آمده است ولی شاید تصحیف نسخه نویسان باشد و صحیح آن [لا یشمله حین- هنگام، او را فرا نگیرد] یا [لا یشمل بحدّ- مشمول حدّ نشود] باشد. چنان که در نهج البلاغه آمده است و مراد حد اصطلاحی منطقیان (یا تعریف به حد) است و ظاهر آن است که هستی حق تعالی را «حدّ» نیست چه او را اجزائی نیست که مشمول «حدّ» گردد و بر حقیقت او «حدّی» احاطه داشته باشد. امّا «حدّ» لغوی به معنی نهایت و پایانی که بر جسم احاطه دارد می‌باشد و این از ملحقات «چند پیوسته» و «چند گسسته» (کمیّت متصل و منفصل) است که هر دو از اعراضند و واجب الوجود را عرضی نیست، و جایی ندارد. پس محال است که به نهایت داشتن توصیف شود.
(43) مراد از ابزارها «ادوات» در اینجا وسایل ادراک هستند که نو پدید (حادث) و ناقصند، پس چگونه ممکن است که این وسایل ادراک ذات دیرینه «ازلی» را که فراسوی هر نهایتی است به حدّی محدود (و به وصفی موصوف یا به تعریفی معرّفی.- م.) کنند؟
(44) یعنی وجود ابزار و آلات، نیازمندی ممکنات را بدانها می‌نمایاند.
(45) وجود ضدّ نشانه وجود تضادّ است و تشبیه نمایانگر شباهت ممکنات با یک دیگر و «حدوث» و نو پدیدی پدیدارها نشانه داشتن «توقیت» (اجل و زمان معین و محدود) است.
(46) کلمات «مذ- ازکی» و «قد- به تحقیق و اینک» که از عوامل فعلند برای ابتداء و نزدیک ساختن می‌آیند و جز در زمان متناهی به کار نمی‌روند و (استعمال این الفاظ) مخالف با (مفهوم) «قدم» (پیشینگی) و «ازلیّت» (دیرینگی) است و کلمه «لولا» مرکب از «لو» به معنی شرط و «لا» به معنی نفی است و از آن استفاده «تعلیق» می‌شود. (یعنی وجود امری معلّق و بسته به امر دیگری است که اگر این نمی‌بود آن دیگری نیز نمی‌بود.- م.) و منافی با جبریّت. (و وجوب الزامی ذات واجب الوجود است چه بود و نبود هیچ چیز در «بود» مطلق ذات بی‌چون تأثیری ندارد.- م.)
(47) یعنی به وسیله آن آلات و ابزار و وسایل که حواس و مشاعر ما هستند و با آفریدن آنها برای ما و تصویری که این وسایل به دست می‌دهند، خداوند بر خردها جلوه‌گر و شناخته می‌شود چه اگر این وسایل را نمی‌آفرید (امکان) شناخت او (برای ما) ممکن نبود.
(48) یعنی ما به وسیله همان وسایل و مشاعر استنباط می‌کنیم که ذات او به چشم نمی‌آید زیرا خردهای ما با مشاعر و حواس ما کامل شده و به

وسیله خردهایمان این استدلال را دریافته‌ایم که او دیدنی نیست. پس با آفریدن آلات و ادوات (حسّی و ادراکی) برای ما، او را از راه خرد شناخته‌ایم (و به نامرئی بودنش پی برده‌ایم.- م.)

نظام آید. «49» با خردها به باور داشتن خدا اعتقاد حاصل شود و به وسیله اقرار ایمان کامل گردد.
(1) دینی نیست جز با شناخت، و شناختی نیست جز به باور داشتن، و باوری نیست جز به پیراستگی یکتاپرستی «تجرید توحید» و یکتاپرستی‌ای نباشد جز با ناب سازی «اخلاص»، و ناب سازی با مانند انگاری «تشبیه» میسر نیست، و نفی (تشبیه) با اثبات صفات (افزون بر ذات) ممکن نباشد، و پیراستگی (تجرید) جز با دور انگاری تمام صفتها از او ممکن نگردد، و اثبات پاره‌ای از تشبیه موجب تمامی تشبیه شود و کمال یکتاپرستی (تنها) با نفی پاره‌ای تشبیهات و نه تمام آنها استوار نیاید، و اقرار نفی انکار باشد و اگر اندک انکاری در میان آید ناب سازی و اخلاصی در کار نیست.
(2) هر آنچه در آفریده وجود دارد در آفریننده‌اش نیست و هر چه وجودش در آفریده ممکن است در سازنده‌اش محال و ممتنع است. حرکت در او روا نیست. و تجزیه و ترکیب (گسستن و پیوستن) در او ممکن نیست و چگونه چیزی که او خود آن را به جریان درآورده بر او جریان یابد؟ و چگونه چیزی که او خود آن را آغاز کرده به او برگردد؟ و چگونه چیزی که خود آن را پدید آورده در او پدید شود؟ چه در این صورت ذاتش تفاوت پذیرد (و بیش و کم شود) «50» و کنه گوهرش چند بخش گردد و (این) مانع معنای ازلیّت (و همارگی) او باشد و همارگی را مفهومی جز به مفهوم نوپدیدی (حدوث) نماند «51» و جان آفرینی را مفهومی جز به معنی جان‌یابی نباشد. اگر برای او پشتی (و آینده‌ای) باشد پس پیش (و پیشینه‌ای) نیز خواهد بود و اگر فزونی و تمامی جوید (پس پیداست) که همراه نقصان و کاستی است. و چگونه کسی که «حدوث» و نو پدیدی در او ممتنع نیست شایسته نام ازل و همارگی باشد؟ و چگونه کسی که سالها و حالها او را دگرگون کند سزاوار «دوام و» جاودانگی باشد؟ و چگونه کسی که خود از (تأثیر) چیزها به دور نیست، چیزها را بیافریند؟ «52» در این صورت ابزار ساخته شده بر او استوار آید (و بر او چیره شود) «53» و از پس آنکه خود هدف و مقصود از رهنمایی بوده است تبدیل به دلیل و نشانه شود و صفاتش به صفات ممکنات پست‌تر همانند گردد

---

(49) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «انبط الدلیل» [انبسط الدلیل- دلیل گسترده شده است] آمده است.
(50) یعنی ذاتش با اختلاف اعراض بر آن مختلف گردد و حقیقتش تجزیه

شود.
(51) یعنی اگر دستخوش حرکت و سکون (جنبندگی و ایستایی) بود جسمی ممکن ذاتی است که خود شایسته حدوث ذاتی است و سزاوار ازلیّت (دیرینگی) ذاتی نمی‌باشد، پس معنای ازلیّت بر او باطل می‌گردد. این گفته و کلام پیش از آن به عنوان تحلیل گفته سابق است.
(52) در متن «من لا یمتنع من الاشیاء» است ولی در پاره‌ای نسخه‌های تازه [من لا یمتنع من الانشاء کسی که از آفرینش پذیری به دور نیست] آمده است.
(53) «ابزار بر او استوار آید» یعنی اگر در او این پدیده‌ها و دگرگونیها راه می‌یافت وی را علامت و نشانه‌ای مصنوع و ساخته شده می‌کرد که دلیل بر وجود سازنده دیگری غیر از اوست و (به این ترتیب) در صفات با غیر خود یعنی دیگر مصنوعات شریک می‌گشت.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 74
و با التزام به این امور محال مجال گفتار و استدلالی بجا نماند و پاسخی بر این پرسش نباشد «54» این بود مختصری از آن سخنرانی. «55»

«1» (1) از: پدری فنا پذیر و معترف به (چیره دستی) روزگار، «2» عمر به پایان برده و گردن به (فرمان) گیتی سپرده، بدگوی جهان و جایگزین در جایگاه مردگان که فردا به نزد آنان روان است.
به: فرزندی که آرزو خواه چیزی به دست نیامدنی است «3» و به راه آنان رود که هلاک شدند، آماج هر بیماری و گروگان (گذشت) روزها، و در تیررس آسیبها و بنده جهان، و سوداگر فریب خورده، و دستخوش هلاکتها، و اسیر مرگ و هم پیمان اندوهها، و همدم غمها، و هدف آفتها، و زمین خورده شهوتها و جانشین و بازمانده مردگان است. «4» (2) امّا بعد:
به راستی من از پشت کردن دنیا به خویش و هجوم روزگار بر خود و روی نمودن آخرت به خویشتن، به روشنی دریافتم که از یاد دیگران و توجّه بدان چه پشت سر نهاده‌ام بازمانم تا بدان جا که اندیشه خویشم از سودای دیگر مردم باز داشته و راه بر خود رأیی من بسته و از هوای نفس خویشم روگردان ساخته و حقیقت کارم را روشن نموده و مرا به کاری جدّی، که نه بازیچه است، کشانده و به پایه‌ای از راستی که آلوده به هیچ دروغی نیست برآورده.
(3) من تو را پاره‌ای از خود می‌دانم و بلکه همه وجودم می‌شمارم «5» تا بدان جا که اگر گزندی به تو رسد گویی به من رسیده و اگر مرگت برباید، مرا ربوده است و من به کار تو همان توجه را دارم که به کار خویش دارم. پس این نامه را به تو نوشتم که چه بمانم و چه درگذرم، به وسیله آن پشتیبانت باشم. «6»

_____

(54) یعنی در چنین گفته محالی جای استدلال نیست و این پرسش را به سبب آشکار بودن خطای آن پاسخی نباشد زیرا در این صورت او هم «ممکنی» مانند دیگر ممکنات می‌شد و دیگر «واجب الوجود» نمی‌بود.
(55) این سخنرانی در نهج البلاغه با اختلافات و افزونیهایی آمده و شیخ صدوق طاب ثراه تمام آن را در کتاب توحید و عیون اخبار الرضا از حضرت علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام، با اندک تفاوتی آورده است.
(1) درود بر آن دو یعنی درود بر آن دو بزرگوار، پدر و پسر.- م.
(2) یعنی معترف به قدرت و چیرگی روزگار و ناتوانی خویش در دست تحوّلات آن چنان که گویی دشمن پیکارجویی بر او تقدیر می‌راند.
(3) یعنی امید پایداری و بقا دارد که کسی بدان دست نخواهد یافت.
(4) این اوصاف از مقوله بیان نوعی است و مراد حضرت علیه السّلام نوع فرزندانی است که به سبب جوانی و کم تجربگی دستخوش آرزوهایند و در

معرض مهلکات قرار دارند و گر نه امام حسن علیه السّلام به سبب عصمت و با وجود ملکه تقوی مصداق این اوصاف نیست و غرض کلّی امام علیه السّلام هدایت و هشدار به نوع جوانان و فرزندان است امّا فرزند خود را طرف خطاب و اندرز قرار داده زیرا این اندرزگویی غیر مستقیم مؤثرتر از ملامت مستقیم است.
(5) یعنی تو همه چیز منی، زیرا وی جانشین و قائم مقام و وارث دانش و فضایل پدر بود.
(6) این نامه را از آن سبب به وی نوشت که پشتیبان و مؤیّد پسرش باشد و او در هر دو حالت، بقا یا رحلت پدر خویش، بدان رفتار کند.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 75
(1) پسر عزیزم! من تو را به پرهیزگاری خدا و همگامی با فرمان او و آبادانی دلت به یاد وی و دست در زدن به ریسمان او و توسّل به هر وسیله‌ای دیگر که میان تو با خداوند محکمتر باشد، سفارش می‌کنم.
(2) دلت را با پند زنده دار و آن را با پارسایی بمیران و با یقین نیرویش ده و با (یاد) مرگ «7» زبونش کن و به نابودی جهان معترفش ساز و به سیه‌کاریهای دنیا بینایش کن و از شدّت دستبرد روزگار و دگرگونی فاش و آشکارای شبان و روزانش بر حذر دار. اخبار گذشتگان را بر آن عرضه دار و آنچه پیش از او به (دیگر) مردم رسیده به یادش آر، در شهرها و ویرانه‌های (بجامانده) از آنان گردش کن و بنگر چه کردند و به کجا افتادند و از چه جایی دور شدند. به راستی در می‌یابی که از دوستان خویش دور شدند و به خانه بیکسی درآمدند. در خانه‌های (تهی مانده) ایشان بانگ برآور: هان! ای خانه‌های تهی! کجایند ساکنانتان؟ سپس بر فراز گورهاشان بایست و بگو: هان! ای پیکره‌های پوسیده و ای اندامهای از هم گسیخته! این خانه را که اکنون در آنید چگونه یافتید؟ (3) پسر عزیزم، دیری نپاید که تو نیز چون یکی از ایشان شوی، پس آرامگاه خود را اصلاح کن، و آخرتت را به دنیایت مفروش، و هر آنچه ندانی مگوی، و بر آنچه وظیفه‌ات نیست زبان مگشای، و اگر از گمگشتگی در راهی بیم داری گام درکش زیر خود داری از رفتن (بدان راه ناپیدا) و (احتراز) از سرگردانی گمراهی، بهتر از بر نشستن بر مرکب هراسهاست؛ و نیک فرمایی کن «8» تا خود اهل نیکی باشی، و به دست و زبانت نهی از منکر کن و در فاصله‌گیری از مرتکب آن به جدّ بکوش، و چندان که باید و شاید در راه خدا جهاد کن، و در راه خدا سرزنش هیچ ملامتگری در تو اثر نکند، و برای حق هر جا باشد، خود را به گردابها در افکن، و در دین فهم‌یابی کن، و خود را به پرشکیبی خوی ده «9» و در همه کارت به خدا پناه جوی که خود را به پناهگاهی محکم و دژی سرفراز پناه داده باشی، و از سر اخلاص هر چیزی را از پروردگارت بخواه که بخشش و دریغ (هر دو) به دست اوست، و از خدا خیرجویی «10»

بسیار کن و سفارش مرا نیک دریاب و از آن روی برمتاب «11» زیرا بهترین گفتار

---

(7) متن: «موّته بالزّهد و قوّه بالیقین و ذلّله بالموت» ن: [و امته بالزهادة و قوّه بالیقین و نوّره بالحکمة و ذلّله بذکر الموت- به زهدش بمیران و به یقینش نیرو ده و به حکمتش نور افزای و به یاد مرگش خوار ساز] و در پاره‌ای نسخه‌های تازه نیز به جای «بالموت» [للحق- برای حق] آمده است.
(8) «امر به معروف.»
(9) ن: [و عوّد نفسک التصبّر علی المکروه و نعم الخلق التصبر- خود را به پر شکیبی بر چیز ناخوشایند (خویش) خوی ده که بهترین خوی شکیبایی است].
(10) استخارة، در لغت به معنی تأمّل و درنگ در تصمیم به انجام کاری پیش از آغاز آن است تا بهترین صورت اختیار شود. (امّا اصطلاحا همان طلب خیر از خداوند است و مصداق متعارف آن استخاره به کلام اللّه مجید باشد.- م.)
(11) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لا تذهبنّ [عنها] صفحا» [و لا تذهبنّ منک صفحا- سرسری از آن مگذر]، آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 76
آن است که سود بخشد، و بدان، در دانشی که سود نبخشد خیری نباشد و از دانشی که گفته نیاید (و به کار بسته نشود) بهره‌ای نبرند. «12» (1) ای نوجوانم «13» چون دیدمت که (اینک) به سنّی رسیده‌ای «14» و دیدم که مرا سستی رو به فزونی نهاده زودتر سفارش خود را پیرامون پاره‌ای امور به تو کردم «15» مبادا مرگم پیش از آنکه آنچه در دل دارم به تو بگویم، در رسد یا رأیم بدان گونه که پیکرم کاستی گرفته کاهش یابد یا برخی چیرگیهای هوای نفس و فریبندگیهای دنیا (در رسیدن) به تو بر من پیشی گیرد و تو چون شتر مست رمخورده شوی. «16» همانا دل نوجوان چون زمین ناکاشته آماده‌ای باشد که هر بذری در آن افکنند بپذیرد و من پیش از آنکه دلت سخت شود و مغزت انباشته گردد به پرورش تو شتافتم تا تو کوشا به کار خود روی آوری و آنچه را در پی آزمودن آنی «17» از تجربه اندوختگان دریابی و به رنج جستجو نیفتی و (خود) از تجربه آزمایی معاف گردی و از این رهگذر آنچه بر سر ما آمده است به (دست) تو برسد و چه بسا آنچه برای ما تاریک بوده است بر تو روشن شود.
(2) ای نونهالم، هر چند من (ایّام) عمر آنان را که پیش از من بوده‌اند درنیافتم ولی در کردارشان نگریستم و در گزارش اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان گشتم تا همچون یکی از آنان شدم و حتّی به مدد آنچه از

کارهای ایشان به من رسیده چنان شدم که گویی عمری از آغاز تا پایان با آنان بسر برده‌ام، پس نقاط تیره و روشن آن را شناختم و سود و زیانش را دانستم و نخبه هر چیز را برای تو غربال کردم و گزیده آن را برایت فراهم ساختم و ناشناخته‌اش را از دسترس تو به دور افکندم. و شایسته آن دیدم که چون پدری مهربان به کار تو توجّه کنم و به پروردنت بپردازم تا تو با دل پاک و نیتی نیکو (بدان) روی آوری، و لازم دیدم نخست به آموزش قرآن و تفسیر آن «18» و قوانین و احکام و

---

(12) ن: [و لا ینتفع بعلم لا یحق تعلمه- از دانشی که آموزش آن شایسته نیست سودی نیاید (مانند سحر و شعبده و فالگیری و امثال آن]
(13) در تمام این موارد لفظ «یا بنیّ» آمده که علاوه بر تصغیر مفهوم تحبیب را نیز در بردارد و به معنی «ای پسرکم» است ولی از جهت تنوع به الفاظی که با بقیه گفتار بعد از خود متناسب به نظر رسید ترجمه شد.- م.
(14) ن: [انّی لمّا رأیت قد بلغنی سنّا- من چون دیدم که اینک سالمند شده‌ام.]
(15) این جمله در نهج البلاغه چنین آمده است: [بادرت بوصیّتی (الیک)] به جای (ایّاک) و [اوردت] خصالا [منها قبل ...] به جای «خصالا منهن ان یعجل بی‌اجلی».
(16) مراد آن است که جوان نونهال اگر در آغاز جوانی تربیت نشود و نیرویش در خدمت خرد به کار گرفته نشود به سوی خواهشهای نفسانی کشیده می‌شود و در این حال چون شتر مست رمخورده‌ای که رام کردن او دشوار است آرام ساختن و به راه آوردن چنان جوانی نیز دشوار می‌شود.
(17) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «بغیته و تجربته» [تعقّله و تجربته- در پی اندیشیدن و آزمودنی آنی] آمده است.
(18) ن: به جای «و انت مقبل بین ذی النقیّة و النیّة و ان ابدأک بتعلیم ...» [و انت مقبل العمر، مقتبل الدهر، ذو نیّة سلیمة و نفس صافیة و ان أبتدئک بتعلیم ...- و تو عمری در پیش داری و روزگار را تازه دریافته‌ای و دارای نیّتی سالم و نفسی پاکیزه هستی و اینکه با تو آغاز کنم به آموختن ...] و در پاره‌ای نسخه‌های کتاب به جای «ذو نیّة» [ذی الغئة] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 77
(بیان) حلال و حرام اسلام به تو بپردازم و از آن شاخه بدان شاخه‌ات نکشانم. آنگاه نگران شدم که آنچه از روی هواپرستی میانه مردم مایه اختلاف شده، همان گونه که بر خود آنها مشتبه شده است بر تو نیز مشتبه شود «19» و با آنکه خوش نداشتم تو را بر این اختلافات هشیار سازم دیدم محکم کردن کار تو را خوشتر از آن دارم که تو را در امری که بیم

هلاکت در آن می‌رود (چشم و گوش بسته) رها سازم و امید بدان بستم که خدایت در آن توفیق رهیابی دهد و به سر منزل مقصودت رهنمایی کند. من این سفارش خویش را به تو به تمامی بجا آوردم و بدین گونه کار را محکم کردم.
(1) ای نوباوه من، به راستی نزد من خوشتر از آن که اندرزم را به کار بندی، آن است که خدا را پرهیزگار باشی و بدان چه وظیفه واجب توست بسنده کنی و آنچه را پدران پیشین و شایستگان همکیشت بر آن عمر بسر آوردند به کارگیری، چه آنان همان گونه که تو در کار خویش می‌نگری از نگریستن به کار خود فروگذار نکردند و همان گونه که تو نیک اندیشه می‌کنی، نیک اندیشیدند و سرانجام بدان جا رسیدند که هر چه را دانسته‌اند به کار بندند و از آنچه بدان مکلّف نیستند خود داری ورزند. اگر نفس تو از پذیرفتن این راه، بی‌آنکه مانند آنها (همه چیز را) بدانی سر باز می‌زند (و می‌خواهی خود جستجو کنی) باید جستجوی تو از سر فهم و (بر قاعده) دانش اندوزی باشد نه از باب فرو شدن به گرداب شبهه‌ها و ستیزه‌جوییها. پس، پیش از جستجویت از خدای خویش مدد خواه و برای توفیق خود بدو روی آر و هر آلودگی‌ای را که تو را به اشتباه افکند و به بیراهت کشاند «20» به یک سو بنه و رها کن و چون یقین یافتی که دلت پاک شد و سر سپرده (و پذیرا) گردید و رأیت درست شد و آمادگی یافت و همّتت بر آن یکسره شد، بدان چه من برایت توضیح دادم بیندیش و اگر به نظر خودت چنان که باید و شاید برایت آمادگی فکر و اندیشه بهم نرسید «21» بدان که چون شبکوری باشی که به خبط و خطا می‌رود و جوینده دین آن نیست که خبط و خطا کند و (حق و باطل را) به هم بیامیزد. پس در این مورد خود داری و درنگ (از سپردن راه خطا) بهتر و سزاوارتر است «22» (2) به راستی آغاز و انجام آنچه در این باب با تو آغاز می‌کنم این است که من در برابر تو، خدای خویش و خدای تو و خداوندگار نیاکان پیشین و پسین «23» و پروردگار تمام آسمانیان و زمینیان را

_____

(19) ن: به جای «ان یلبسک ما» [ان یلتبس علیک ما ...] و پس از «اهوائهم»، [و آرائهم] و به جای «مثل الذی لبّسهم» [الذی التبس علیهم].
(20) ن: به جای «... ادخلت علیک شبهة و اسلمتک الی ...» [اولجتک فی شبهة او اسلمتک الی ...] (که از نظر مفهوم چندان تفاوتی ندارد.- م.)
(21) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «من فراغ فکرک» [و فراغ ...] آمده و برخی نیز [فراق] (به قاف) آورده‌اند.
(22) زیرا خود داری از پیمودن راه خطا و آمیختن حق با باطل در کار دین نزدیکتر به صواب است. (چون خود داری، ترک فعل است و ترک فعل هنگام محظورات که یکی نیز ناآشنایی به راه درست است بخشیده

می‌شود ولی پیمودن راه خطا، و لو به جهل، خطاست و معذور نمی‌باشد.- م.)
(23) ترجمه «آبائک الا لمن و الآخرین» است و مراد از پدران، پدر و اجداد و نیاکان هستند.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 78
بدان چه باید و چنان که شاید و آن گونه که او خود دوست می‌دارد و سزاست سپاس می‌گویم، و از او خواستارم که از سوی ما بر پیامبر، صلّی اللّه علیه و خاندانش و بر پیامبران الهی و فرستادگان خویش درود فرستد، (همراه) با درودی که همه آفریدگانش بدو فرستند، و نیز خواستاریم که نعمت خود را در توفیقی که به ما داده و درخواست ما را به اجابت قرین ساخته است، بر ما تمام کند زیرا به فضل و نعمت او کارهای نیک تمامی و کمال پذیرد.
(1) ای گرامی پسرم، سفارش مرا بفهم و بدان که جانستان خود همان جانبخش است و آفریننده همان میراننده و نابودگر همان گرداننده و درد آفرین خود همان درمان‌کننده است و (بدان) که دنیا جز بر آن گونه که خدای تبارک و تعالی آن را آفریده، از نعمتها و درد آزمایی و پاداش معاد یا آنچه او خواهد و ما ندانیم، استوار نباشد. پس اگر در این باره (فهم) چیزی بر تو دشوار آمد آن را بر نادانی خویش حمل کن زیرا تو در آغاز نادان آفریده شدی و سپس دانش یافتی، و چه بسیار چیزها که نمی‌دانی و رأیت در آن حیران و سرگردان و دیده‌ات بر آن نابیناست و سپس خواهی دید. به آن کسی که تو را آفرید و روزی بخشید و استوارت ساخت پناه جوی و باید آهنگ «24» او کنی و شیفته او باشی و از او پروا کنی. و بدان [ای جان پدر] که هیچ کس چنان که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پیام آوری کرده از سوی خدای تبارک و تعالی پیامگزاری نکرده است، پس وی را به پیشوایی [و رهبری راه رستگاری] بپذیر. من در اندرزگویی به تو کوتاهی نکردم و تو [هر چند بکوشی] بدان پایه که من در اندیشه کارت هستم خود در اندیشه خویش نیستی.
(2) و بدان ای نونهال من که به راستی اگر پروردگارت را شریکی بود فرستادگانش نزد تو آمده بودند و آثار ملک و قدرتش را دیده بودی و وصف و کردارش را شناخته بودی، ولی او، چنان که خود را وصف کرده، خدای یگانه است و هیچ کس با او در این مقام ضدّیّت نتواند و محاجّه نیارد، او آفریننده هر چیز است، و براستی او بسی والاتر از آن است که به دلی یا دیده‌ای در گنجد. چون تو این معنی را دریافتی همان کن که برای چون تویی با خردی مقدار و منزلتت و اندک بودن توانائیت و نیازمندی بسیاری که به او داری می‌سزد چونان کسی که در پی طاعت اوست و از او پروا دارد و از خشمش نگران است، زیرا او تو را جز به خوبی فرمان

ندهد و جز از زشتکاری بازت ندارد.
(3) ای پسرم، همانا من تو را از دنیا و حال و زوال آن و دگرگون کردن اهل جهان و خواستارانش آگاه کردم و تو را از سرای دیگر و آنچه برای خواستارانش آماده شده است خبر دادم، و برایت مثلها زدم. براستی داستان مردم دنیا به داستان مردمی ماند که مسافرند و در منزل سختی و قحطی گرفتار و به انواع بلیّات دچار، و آهنگ سرایی دارند از نعمتها سرشار و با آسایش بسیار. اینان رنج سفر و دشواری و خطر و جدایی از یاران و دوستان را متحمّل شوند و در خورد و خوراک سختیها

_____

(24) ن: به جای «تعمدّک» [تعبّدک ...- پرستش او کنی ...]

بینند تا به خانه فراخ و قرارگاه نعمت و آسایش خود رسند. اینان از هیچ یک از آن دشواریها رنجور نشوند و هزینه‌ای را که کرده‌اند به چیزی نشمارند و هیچ چیز آنان را خوشتر از این نیاید که به سر منزل مقصودشان نزدیک کند. (1) و داستان آنان که فریفته جهانند به داستان گروهی ماند که در منزلگاه نعمت و فراوانیند و آهنگ آن دارند که به منزلگاه قحط و سختی بروند و چیزی به دیده آنان ناگوارتر و هراسناکتر از جدایی از آنچه در آنند و از آن به دیگر منزل در جهش و روانند، نیست. من تو را به گونه گون نادانیهایت می‌کوبم (و سرزنش می‌کنم) تا تو خود را دانا نپنداری و اگر چیزی به تو رسید که معرفتی یافتی آن را (چندان) بزرگ نگیری زیرا دانا کسی است که دریابد آنچه می‌داند در برابر آنچه نمی‌داند اندک است و بدین سبب خود را نادان شمارد و به مدد آنچه دریافته است بر کوشش خود در جستن دانش بیفزاید و پیوسته جوینده و شیفته دانش باشد و از آن بهره گیرد و نسبت به دانشوران فروتن و دلسپرده باشد و نزد آنان خاموشی گزیند و از خطا بپرهیزد و از آن شرم دارد و اگر به چیزی بر خورد که نمی‌داند آن را انکار نکند، چه به نادانی خویش معترف است.
و به راستی، نادان کسی است که خود را بدان چه نمی‌داند دانا شمارد و به رأی خود بسنده کند و همواره از دانشمندان دوری گزیند و بر آنان خواری پسندد و کسی را که با او مخالفت کند بر خطا شمارد و آنچه از مسائل را نفهمیده گمراه‌کننده انگارد و هر گاه موردی از چیزهای نادانسته او برابر وی رخ دهد منکرش شود و آن را دروغ شمارد و از سر نادانی خویش گوید: من این را (حقیقی) نمی‌دانم و معتقد بدان نیستم و پندارم که وجود ندارد و کجا چنین چیزی باشد؟ و این به سبب اعتماد (ناروا) و شیفتگی به رأی خویش و کمی شناخت او بر نادانی خود باشد، و از آنچه به اشتباه بدان معتقد است دست بر ندارد و بدین سبب از آنچه ندانسته بهره‌مند نگردد و منکر حق شود و در نادانی سرگردان بماند و با تکبّر از

جستن دانش سربتابد.
(2) ای پسر عزیزم، سفارش مرا بفهم، و خود را ترازویی میان خویش و دیگران ساز (و ملاک قیاس گیر)، آنچه برای خود می‌خواهی برای دیگری بخواه و آنچه بر خود نمی‌پسندی بر دیگری مپسند، و همچنان که خوش نداری بر تو ستم رود خود بر کسی ستم مکن و همان گونه که دوست داری به تو نیکی شود به دیگران نیکی کن، و آنچه را از دیگران زشت می‌دانی از خود نیز زشت شمار، و از مردم بدان چه خواهی که از تو خرسند باشند خرسند باش، «25» و آنچه ندانی مگوی، بلکه همه دانسته‌هایت را نیز مگوی، «26» و آنچه خوش نداری در باره تو گوینده در باب دیگران مگو.
(3) و بدان که خود پسندی ضدّ درست‌فهمی و آفت خرد است و هر گاه به مقصد خود ره یافتی نسبت به پروردگارت بیش از پیش فروتن باش.

_____

(25) اگر مردم با تو معامله به مثل کردند از آنان خرسند باش و از ایشان چیزی بیش از آنچه به آنان داده‌ای مخواه.
(26) مراد این که ممکن است همه دانسته‌های تو صحیح نباشد پس فقط آن مقدار از دانسته‌هایت را بگو که به درستی آنها یقین قطعی داری.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 80
(1) و بدان که برابر تو راهی است دور و پردشواری و هراسهای سخت، و تو را گزیری نیست که نیک پیش بینی کنی و توشه خود را به اندازه و به سبکباری برگیری، پس بیش از توان خویش بر دوش مگیر که بر شانه‌ات سنگینی کند و سر بارت گردد و هر گاه از نیازمندان کسی یافتی که توشه تو را بر می‌دارد و آنگاه که خود نیازمند شوی به تو باز می‌گرداند او را غنیمت شمار و نیز (وجود) آن کس را که در حال توانگریت از تو وام ستاند غنیمت دان «27» و زمان باز پرداخت آن را روز تنگدستیت قرار ده. «28» (2) و بدان که گردنه سختی در پیش داری که ناگزیر تو را به بهشت یا دوزخ سرازیر می‌کند «29» سبکبار در آنجا نکوحالتر از گرانبار است «30» پس پیش از آنکه بدان (گردنه) در آیی پیشاهنگی برای خود گسیل دار، و بدان آن کس که گنجینه‌های سترگ دنیا و آخرت به دست اوست اجازه‌ات داده که از او به دعا بخواهی و بر عهده گرفته که پاسخت گوید و فرموده از او درخواست کنی تا به تو عطا کند و او مهربان است. میان خود و تو ترجمان (و واسطه‌ای) قرار نداده و از تو روی نپوشانده و تو را ناگزیر نساخته که به درگاه او واسطه‌ای آوری، و اگر بد کردی توبه را از تو باز نداشته است «31» و در بازگشتت (از گناه) تو را نکوهش نمی‌کند و در کیفرت شتاب نمی‌ورزد و چون دستخوش رسوایی شدی تو را رسوا نسازد و غرامت از تو باز نخواهد و تو را از رحمت نومید نگرداند و بگاه توبه بر تو

سخت نگیرد. خود داری از گناه را کار نیک دانسته و گناهت را یکی به حساب آورده و کار نیکت را ده شمرده، و در توبه و از سرگرفتن «32» (طاعت) را بر تو گشوده، و هر گاه بخواهی، فریاد و زمزمه‌ات را می‌شنود تا نیاز خود را به او عرضه داری و گزارش حال خود را به او حکایت کنی و از اندوههایت به درگاه او شکایت بری و در کارهایت از او مددجویی و رازهای خویش را که از مردم پنهان می‌داری به او بگویی. سپس کلیدهای گنجینه‌های خود را به دست تو سپرده، پس در خواهش پافشاری کن تا در رحمت به رویت گشوده شود که خود تو را رخصت خواهش فرموده، و هر زمان خواستی به دعا درهای گنجینه‌های او را بگشای و اصرار کن و اگر در پاسخگویی به تو دیر کرد، نومید مشو

---

(27) در این فرمایش تشویق به صدقه فرموده و مراد آن است که اگر مالت را به نیازمندان و درویشان انفاق کنی مزد و پاداش آن ذخیره‌ای می‌شود که روز قیامت بدان دست می‌یابی و چنان است که گویی آنان توشه تو را بر گرفته و بگاه نیازمندی در اختیارت گذاشته باشند.
(28) ن: به جای «و اجعل وقت قضائک فی یوم عسرتک» [... لیجمل قضاءه لک فی یوم عسرتک- تا باز پرداخت آن را به روز نیازمندی تو قرار دهد]
(29) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «مهبطک» [مهبطا بک] آمده است.
(30) ن: اضافه و تقدّم و تأخّری چنین دارد [... و المبطئ علیها اقبح حالا من المسرع و آن مهبطک بها لا محالة علی جنة او علی نار- و درنگ‌کننده در آن (گردنه) بد حال‌تر از شتابنده است و ...]
(31) ن: به جای «و لم یمنعک ان أسأت التوبة»، [... ان أسأت من التوبة- اگر بد کردی تو را از توبه باز نداشته]
(32) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «استیناف» [استیتاب- توبه‌جویی و پوزش خواهی] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 81
چه بخشش به اندازه خواهش است و بسا که پاسخگویی را دیر کند که خواهش را به درازا کشانی و بیشترت بخشد و چه بسا چیزی خواهی و به تو ندهد ولی دیر یا زود بهتر از آنت دهد یا آن را به خاطر چیزی دیگر که برای تو بهتر باشد از تو باز دارد، زیرا بسا چیزی خواهی که گرت دهد در آن نابودی دین تو باشد، و باید چیزی درخواست کنی که تو را سودمند افتد، جمالش برایت بماند و و بالش (از گردنت) برداشته شود، و مال برایت نماند و تو به سبب (داشتن) آن نمانی. به راستی، بزودی سرانجام پاداش نیک یا بد خویش را می‌بینی و یا خطابخش بزرگوار از تو در می‌گذرد.
(1) و بدان که تو را برای آخرت آفریده‌اند نه از بهر دنیا، و برای نیستی نه

برای جاودانگی، و بهر مردن نه برای زیستن، و اینکه تو در منزلی سپری و ایستگاه توشه‌گیری بر سر راه آخرت هستی.
به راستی، تو دنبال‌شده مرگی که گریزنده‌اش را هیچ روی رهایی نباشد و ناچار روزیت دریابد، از آن بر حذر باش که در حال گناهیت نگیرد که با خود می‌گفتی از آن توبه کنم و مرگ میان تو و توبه حایل شود که در این صورت خود را هلاک کرده باشی.
(2) ای نوجوان من، بسیار یاد مرگ باش و آنچه را در آن افتی و پس از مرگ بدان کشانده شوی بسیار به یاد آر و اجل را برابر خود دار تا به تو رسد و تو آن را (از پیش) دیده‌بانی کرده باشی مبادا به ناگاهت در رباید.
به دیگر سرای و آنچه از نعمت و عذاب دردناک در آن است بسیار بیندیش زیرا این (اندیشه) تو را به دنیا بی‌رغبت کند و آن را در چشمت خرد و حقیر نمایاند. با اینکه خدا تو را از (حال) دنیا آگاه کرده و دنیا نیز خود خویشتن را برایت توصیف کرده و بدیهایش را فاش ساخته است مبادا از آن رو که دنیا داران بدان تکیه می‌کنند و بر سر آن یک دیگر را می‌درّند، فریب خوری چه دنیا دوستان سگان پارس‌کننده و درندگان گزنده‌اند، بر یک دیگر بانگ کشند و نیرومندشان زبونشان را (بدرّد) و بزرگشان خردشان را بخورد. دنیا خواهان خود را از راه به بیراه کشانده و به کوره راهی انداخته‌اند و دیده از (دیدن) راه شایسته فرو بسته و در سرگردانی آن گم شده و در آشوبش غرق گشته‌اند و آن را پروردگار خویش ساخته‌اند. دنیا نیز آنان را به بازی گرفته و آنان هم با آن سرگرم بازی شده پیامدش را فراموش کرده‌اند.
(3) ای پسر عزیزم، مبادا زیادی عیبهای دنیا تو را زشت سازد، گروهی چهار پایانی هستند بسته و دسته‌ای دیگر رها شده، «33» خردهای خویش باخته و در بیابانی بی‌راه و نشان تاخته، سر بر چرا نهاده، حیران و آفت زده در درّه‌ای سنگلاخ و دشوار، بی‌شبانی که آنها را نگهبانی کند، سرگردانند.
اندک اندک تاریکی رخت بر بندد، گوئیا کاروان (به پایان راه) رسیده و زودا که شتابنده باز گردد. «34»

---

(33) یعنی اهل دنیا بر دو گروهند: گروهی چون اشترانی که بند بر پای دارند و ناتوانان هستند و گروه دیگر افسار گسیخته‌اند که هر بدی خواهند بکنند و آنان توانایان و مستکبرانند.
(34) ن: به جای «... ان یئوب» [یوشک من اسرع ان یلحق- زودا که شتابنده (به دنیا دوستی به این کاروان) بپیوندد و به جایگاه همیشگی فرود آید]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 82
(1) و بدان کسی را که باد پای شب و روز در زیر ران است، هر چند خود

نرود، می‌برند، «35» و خداوند جز ویرانی دنیا و آبادانی آخرت را نخواسته است.
(2) ای پسر جانم، اگر بدان مایه از دنیا که خدایت از آن بیزار خواسته بی‌رغبت باشی و خود را از آن باز داری، دنیا را سزد. و اگر اندرز مرا پذیرا نباشی یقین دان که هرگز به آرزویت نرسی و از اجلت وا نرهی که به راستی تو در راه کسانی هستی که پیش از تو بوده‌اند. پس در دنیا خواهی آرام باش و در کسب آن اندازه نگهدار که بسا دنیاجویی که به ربودن (مالی) انجامد و هر جوینده‌ای یابنده نیست و هر میانه روی نیازمند نباشد. «36» خود را از (آلودگی) به هر پستی، والاتر دار گرچه دلت را برباید زیرا هر چه از (عزّت نفس) خود مایه گذاری عوض ندارد. بنده دیگری مشو که خدایت آزاد ساخته. چه چیزی است در آن خیری که جز به شرّ به دست نیاید و چه آسایشی خیزد از مالی که جز به سختی بدان نرسند؟ (3) مبادا مرکبهای آز تو را بتازانند و به پرتگاههای هلاکت اندازند. اگر بتوانی میانه خود و خدا ولی نعمتی جز او نداشته باشی، چنان کن (آبروی خود را مریز و نعمت از غیر خدا مخواه) زیرا تو نصیب خویش را بیابی و سهم خود را بگیری و اندک (نعمتی) از جانب خدای تبارک و تعالی بیشتر و ارجمندتر از بسیاری است که از آفریدگان او باشد گرچه همه نعمتها از اوست، و هر چند خداوند مثل اعلی و نمونه والاست (ولی چون در مثل مناقشه نیست) اگر در آنچه از شاهان و فرودست‌تر از آنان، یعنی از گروه دونان بخواهی نیک بنگری می‌فهمی که اندک نصیبی از شاهان تو را سر بلندی فزاید ولی بسیاری که از دونان به تو رسد مایه ننگت آید. در کار خود میانه روی پیشه کن که پایان کارت ستوده آید و نباید چیزی از دین و آبروی خود را به هیچ بهایی بفروشی. و مغبون کسی است که در نصیب خود از خدا زیان کند. از دنیا همان را که نصیبت آید برگیر و آنچه را به دست نیاید واگذار و اگر چنین نتوانی کرد (دست کم) در تلاش آن آرام و کم تکاپو باش.
(4) از همنشینی با کسی که از (سوی) او بر دینت نگرانی بپرهیز و از سلطان دوری گزین و از نیرنگهای شیطان آسوده مباش که بگویی هر گاه ناروایی دیدم (از گناه) دست می‌کشم، زیرا قبله‌گرایانی که پیش از تو بودند و به راستی به رستاخیز نیز یقین داشتند همین گونه (به سبب سهل انگاری) هلاک شدند. اگر با یکی از آنان وارد گفتگوی فروش آخرت به دنیا می‌شدی دلش بدان رضا نمی‌داد، سپس شیطانش به دستان و فریب پندارهایی می‌نمود تا او را در برابر کالای

---

(35) در پاره‌ای نسخه‌ها آمده است: [و ان کان واقفا لا یسیر- گرچه خود ایستاده باشد و راه نرود] (ن: اضافتی چنین دارد: [فانّه یساربه و ان کان واقفا و یقطع المسافة و ان کان مقیما و ادعا- او را می‌برند هر چند خود

ایستاده باشد و راه می‌پیماید هر چند (به ظاهر) در اقامت و استراحت باشد].)
(36) ن: به جای «... کل مجمل بمحتاج» [... بمحروم- هر میانه روی بی‌نصیب].
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 83
پست دنیا به پرتگاه نابودی می‌افکند «37» و از شرّی به شرّ دیگرش می‌کشاند تا آنکه او را از رحمت خداوند نومید می‌ساخت و به حال دلسردیش می‌انداخت و راه مخالفت با اسلام و احکامش را بر او هموار می‌کرد. و اگر دلت جز دوستی جهان و نزدیکی به سلطان را نخواست و بر خلاف آنچه از آنت باز داشتم و راه درستت بود رفتی، پس (دست کم) زبان خود را نگهدار زیرا بر پادشاهان به هنگام خشم اعتمادی نیست «38» از اخبارشان مپرس و اسرارشان را باز مگو و در آنچه میان تو و آنان می‌گذرد (از پیش خود) مداخله مکن.
(1) خاموشی متضمّن سلامت از پشیمانی است و جبران آنچه به خاموشی از دست داده‌ای آسانتر از جبران چیزی است که به گفتارت از دست داده‌ای، و نگهداری آنچه درون ظرف است به بستن در آن است و نگهداری آنچه در دست خویش داری مرا خوشتر از آن که آنچه در دست دیگری است طلب کنی. سخنی باز مگو مگر از گفته (مردی) موثّق و گر نه دروغزن درآیی و دروغگویی خواری است. و تدبیر (معاش) به اندازه کافی بهتر از افزون‌طلبی به اسراف است. و اندوه «39» یأس و محرومی بهتر از خواهش بردن به نزد مردم، و پاکدامنی با میانه حالی «40» بهتر از شادمانی با تبهکاری است.
و مرد راز خود را بهتر نگاه می‌دارد: «41» بسا کوشنده‌ای که در آنچه زیانش رساند (می‌کوشد). هر که بسیار گوید، ناهنجار گوید و هر که بیندیشد بینا گردد. همنشین خوب از بهترین بهره‌هایی است که مرد می‌برد، پس با نیکان نشین تا از ایشان باشی و از بدان بگریز تا از آنان جدا باشی. بدگمانی بر تو چیره نشود زیرا میان تو و هیچ دوستی سازشی ننهد، هر چند گفته‌اند بدگمانی از دور اندیشی

---

(37) یعنی ابلیس همواره چیزهای حقیری از حطام دنیا به او نمایش می‌دهد تا از رحمت خداوند نومیدش سازد و او را از راه به در برد و پیروی او از ابلیس سرانجام به راهی مخالفت با اسلام می‌انجامد.
(38) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لا ثقة للملوک» [لا بقیة للملوک- پادشاهان چیزی را باقی نگذارند] آمده است.
(جلال الممالک این خصلت شاهان را در مثنوی «پادشاه و جام» چنین آورده است:

پادشهان را همه اینست حال‌سهل شمارند امور محال
با سر و جان همه بازی کنندتا همه جا دست درازی کنند. - م.)
(39) ن: به جای «حزن الیأس»، [مرارة الیاس- تلخی نومیدی] و در پاره‌ای نسخه‌های متن ما [حسن الیأس- خوبی نومیدی]
(40) در متن چنین است «العفّة مع الحرفة خیر من سرور مع الفجور» ولی ن: [الحرفة مع العفة خیر من الغنی مع الفجور- تنگدستی با پاکدامنی بهتر از توانگری با تبهکاری است]
(41) یعنی بهتر آن است که راز خود را به کسی نگویی زیرا تو خود نسبت به خویش راز نگه‌دارتر از دیگری هستی و اگر رازت را به کسی گفتی منتشر می‌شود و نباید جز خویشتن را سرزنش کنی، زیرا وقتی تو خود از نگهداری راز خویش عاجز بوده‌ای به طریق اولی دیگری در حفظ آن ناتوانتر از خود توست.
اذا ضاق صدر المرء عن سرّ نفسه‌فصدر الذی یستودع السرّ اضیق اگر سینه مرد برای نگهداری راز خودش تنگی کند* پس سینه آن کس که راز بدو سپرده شود تنگتر است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 84
باشد. (1) حرامخواری چه بد خوراکی است و ستمکاری بر ناتوان هرزه‌ترین ستم است و هرزگی چون نام خود (زشت و هرزه) است. شکیبایی بر ناخواه (و ناخوشایند) دل را نگاه دارد. «42» آنجا که مدارا سختگیری باشد سختگیری مداراست، «43» بسا که دارو درد باشد و درد، دارو- و بسا که غیر ناصح خیر خواه باشد و آنکه از او خیر و نصیحتی درخواست می‌شود دغلی کند. مبادا به آرزو تکیه کنی که آن دستمایه احمقان و باز دارنده از خیر دو جهان است. دلت را به پرورش پاک ساز چونان که هیمه به آتش پاک شود. چون هیمه‌گیر شبانه «44» و خاشاک سیل آورده مباش. «45» ناسپاسی نعمت فرومایگی است و همنشینی نادان شوم. خرد تجربه اندوزی است و بهترین آزموده‌هایت آن است که تو را پند دهد. و نرمخویی از کرم است. فرصت را پیش از آن که غصّه شود نکو دار. (2) تصمیم گرفتن از دور اندیشی باشد. سستی یکی از اسباب ناتوانی است. نه هر جوینده‌ای یابنده است و نه هر مسافری باز آینده. تباه کردن ره توشه از تبهکاری است و هر کاری را سرانجامی است. بسا اندکی که رونده‌تر (و با برکت‌تر) از بسیار است. آنچه بر تو تقدیر رفته به زودیت دریابد. بازرگان خطر جوی است و در (وجود) یاور خوارکننده (یا یار زبون و ناتوان) خیری نیست «46» در هیچ کاری به خود فریبی شب مسپار. کسی که بردباری ورزید «47» به سروری رسید و هر کس در پی فهمیدن رفت (بر دانش خود) بیفزود. دیدار با نکوکاران آباد سازی دلهاست. (3) چندان که روزگار با تو بسازد با آن بساز و مباد که مرکب

لجبازیت به سرکشی درآید، و اگر به گناهی آلوده شدی بیدرنگ به توبه‌اش بشوی و به آن که سپرده‌ایت سپرده خیانت مکن گرچه او به تو خیانت کرده باشد و رازش را فاش مکن گرچه رازت را فاش کرده باشد. به امید دریافت بیشتر نقد را به خطر مینداز و طلب کن که آنچه روزی توست به تو می‌رسد. به بزرگواری بگیر و به نیکویی بخشش کن و با مردم خوشگوی باش.

_____

(42) در متن «نقصّ للقلب- شکستگی یا فسردگی دل است» آمده و میان دو قلّاب افزوده است [ظاهرا، یعصم القلب- دل را نگاه می‌دارد] و چون معنی اخیر مناسبتر می‌نمود به همین صورت ترجمه شد.- م.

(43) مراد آن که اگر مقامی مستلزم سختگیری بود مانند مقام تأدیب و اجرای حدود، تبدیل آن به نرمش، سختگیری (و تجاوز به حقوق جمع) محسوب می‌شود و اعمال سختگیری در این مورد خود نرمش (و مدارا و مراعات مصلحت جمع) است (یا به تعبیر دیگر به قول سعدی:
ترحّم بر پلنگ تیز دندان‌ستمکاری بود بر گوسپندان. - م.)

(44) حاطب اللیل: کسی است که در تاریکی شب هیمه گرد آورد وتر و خشک و هموار و ناهموار را با هم برگیرد و کنایه از کسی است که در سخن خود خلط کند و درست و نادرست را به هم آمیزد.- م.

(45) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «غشاء السیل» [... السبیل- خاشاک سر راه] آمده است.

(46) در متن «معین مهین یا مهین- یاور خوارکننده یا زبون و ناتوان» آمده است.- م. در ن: بعد از این عبارت آمده است: [و لا فی صدیق ظنین- و نه در دوست متّهم به نفاق]

(47) در متن «من حلم ساد» و در پاره‌ای نسخه‌ها [من حکم ساد- هر کس حکمت اندوخت به سروری رسید]: آمده است.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 85

(1) به راستی چه سخن جامع و حکیمانه ایست که آنچه برای خود می‌خواهی برای مردم بخواهی و آنچه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران نپسندی. به راستی کم باشد که تو اگر بر کسی شتابزده (حکمی رانده باشی) از پشیمانی در امان مانی یا (با شتاب خود) بر او برتری یابی.

(2) بدان که وفای به پیمان و دفاع از خاندان از کرم است و روی بر تافتن نشانه دشمنی است و بهانه‌تراشی بسیار نشانه بخل است. و اگر با مهربانی از دادن چیزی به برادرت خود داری کنی «48» بهتر از آن است که با ترشرویی چیزیش دهی. نگهداشت پیوند خویشاوندی «49» از اکرام و بزرگواری است. هر گاه تو از خویشاوندی خود بگسلی دیگر کیست که به پیوند تو امیدوار باشد یا بدان اعتماد کند؟

خود داری (از معاشرت) گونه‌ای پیوند گسلی است. چون برادرت از تو برید تو خود را بر پیوند با او «50» وادار و چون از تو روی تافت خود را به مهربانی و احوالپرسی (از او) بگمار و چون خشک دستی کند، بر بخشش؛ و چون دوری کند، بر نزدیکی؛ و چون درشتی نماید، بر نرمی؛ و چون جرمی بر تو راند به پذیرفتن عذر او (ملزم دار) چنان که گویی تو بنده اویی و او ولی نعمت توست. و مبادا که این خوشرفتاری را بیجا بکار داری و یا ناشایسته‌اش بجا آری. هرگز دشمن دوستت را به دوستی مگیر تا با دوستت دشمنی کنی. فریبکاری مکن که خوی فرو مایگان است. با برادرت اندرز بیغرضانه گوی، خواه در نیک فرمایی باشد یا باز داشتن از ناپسند «51» و در هر حال با او یاوری کن و هر گونه گشت با او بگرد (و مدارا و همدردی کن). و کیفر برادرت را خواستار مباش گرچه خاکت بر دهان پاشد. به دشمنت نیکی کن که پیروزی بخش‌تر است «52» و با خوشخویی خود را از گزند مردم ایمن دار.
(3) جرعه خشم را فرو خور که من جرعه‌ای شیرین انجامتر و گوارا عاقبت‌تر از آن ندیدم. «53» برادرت را به صرف شکّ و گمان از پای میفکن و بدون گلایه و دلجویی (و اتمام حجّت) پیوند از او مگسل.
با هر که با تو درشتی کند نرمی کن که به زودی در برابرت نرم شود. چه زشت است بریدن پس از پیوستن، و جفا بعد از برادری، و دشمنی پس از دوستی، و خیانت به کسی که بهرت امانتداری کرده، و نومید کردن کسی که به تو امید بسته و پیمان‌شکنی با کسی که در پناه تو آمده است! اگر

---

(48) چه بسا امساک با خوشرویی بهتر از بخشش با ترشرویی است و فرموده خدای تعالی در سوره بقره آیه 263 ناظر بر این معنی است که «زبان خوش و پرده پوشی بهتر است از صدقه‌ای که آزاری در پی داشته باشد»
(49) صله رحم.
(50) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «احمل نفسک مع اخیک» [... من اخیک] آمده است.
(51) امر به معروف و نهی از منکر.
(52) ن: به جای «فانّه احری للظّفر» [فانّه احلی الظفرین- شیرین‌ترین پیروزی از دو پیروزی است] یعنی پیروزی توانایی انتقام و پیروزی عفو و توانایی بر احسان.
(53) «در عفو لذّتی است که در انتقام نیست».- م.

(رأی) گسیختن از برادرت بر تو چیره شد در دل خویش بقیه (و سر پلی) باقی گذار «54» که اگر روزی تغییر رأی دادی به مدد آن راه بازگشت

داشته باشی. (1) هر که تو را خوب پندارد پندارش را درست درآور. به اتکاء دوستی بین خود و دوستت حقّ آن دوست را تباه مکن، زیرا کسی که حقّش را تباه کنی برادر و دوست تو نیست. خاندانت به سبب وجود تو بدبخت‌ترین مردم نباشند «55» و به کسی که از تو روگردان است دل مبند و از کسی که دلبسته به توست، اگر شایسته آمیزش باشد، روی مگردان. مبادا برادرت در گسیختن پیوند با تو از تو در پیوستن آن نیرومندتر باشد «56» و نباید که در بدی کردن نیرومندتر از تو بر نیکی کردن باشد و بر بخل پر توان‌تر باشد از بخشش و عطای تو و بر تقصیر و کوتاهی تواناتر از تو باشد بر فضیلت و کرم. «57» ستم کسی که بر تو ستم راند به دیده‌ات گران نیاید زیرا او به زیان خویش و سود تو می‌کوشد. پاداش آن کس که دلشادت سازد این نیست که به او بدی کنی. روزی بر دو گونه است: یکی را تو بجویی و آن دیگری تو را بجوید و اگر تو به پیشبازش نشتابی خود به دست تو آید. «58» (2) ای پسرک من، بدان که روزگار را دگرگونیهاست و چونان کسی مباش که سرزنش بسیار دارد و عذرش نزد مردم کمتر است. چه زشت است فروتنی بگاه نیازمندی و جفا کاری بگاه بی‌نیازی! (3) به راستی بهره تو از دنیایت آن است که آخرت خویش را بدان آباد سازی، پس (مال دنیا را) در راه حق خرج کن و خزانه‌دار دیگری مباش. اگر بر آنچه از کفت رفته است بیتابی می‌کنی پس بر آنچه به دستت نیامده نیز بیتابی کن «59» و آنچه را بوده است بر آنچه نبوده دلیل گیر که امور همانند یک دیگرند. بر ولینعمت ناسپاسی مکن «60» زیرا ناسپاسی نعمت پست‌ترین ناسپاسی است.

---

(54) راه ارتباطی باقی گذار که اگر روزی به خوبی و خوشی بازگشت راه تجدید دوستی بر تو گشوده باشد.

(55) یعنی وجود تو مایه ننگ و بدبختی و سرشکستگی خانواده‌ات نباشد.- م.

(56) دستور نگهداشت دوستی است، یعنی اگر برادرت در صدد گسستن پیوند برآمد تو با حفظ آن با وی مقابله کن تا بر او غالب آیی و او در آنچه موجب پیوند گسلی است از تو در آنچه سبب حفظ پیوند است نیرومندتر نباشد.

(57) مراد این است که جهات منفی و نقایص او که منجر به گسیختن دوستی می‌شود بر نکات مثبت و صفات خوب تو که مایه حفظ دوستی است نچربد.- م.

(58) مراد از دو گونه روزی، روزی طالب و روزی مطلوب است. روزی طالب آن است که برای آدمی مقدّر شده و اگر تو به سوی آن نروی خود برایت خواهد رسید ولی روزی مطلوب آن است که سرچشمه‌اش حرص

به دنیاست (و پویندگی بسیار می‌طلبد.- م.)
(59) مراد آنست که بر آنچه از دست داده‌ای افسوس مخور زیرا افسوس بر از دست رفته مانند افسوس بر نایافتهای آینده است و از آنجا که نایافتها بی‌نهایت است افسوس خوردن بر آنها روا نیست و بنا بر این بیتابی بر «از دست رفته» و «نایافته» هر دو ناپسند است (با توجه به عبارت سابق به نظر می‌رسد مراد این باشد که چون دنیا مزرعه آخرت است، اگر بر حطام دنیایی که از دست داده‌ای افسوس می‌خوری و بیتابی می‌کنی پس به پاداش آخرتی که می‌توانستی با دستمایه دنیایی به کف آوری و به سبب قصور خود آن را از دست داده‌ای نیز افسوس بخور و بیتابی کن.- م.
(60) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و لا تکفرنّ ذا نعمة» [و لا تکفر نعمة- نعمت ناشناسی مکن] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 87
پوزش را بپذیر، و از آن کسان مباش که پند را نپذیرند مگر آنکه به گردنشان افتد (و به آن مجبور شوند) «61» زیرا خردمند از تربیت سود گیرد و چهارپایان جز به کتک پند نپذیرند. (1) از هر کس حقّ تو را شناخت، خواه والا باشد یا دون‌مرتبه، حقشناسی کن، و اندوههایی را که بر جانت درآید با تصمیم بر شکیبایی و نیک اعتقادی از خود دور ساز. هر که میانه روی را رها کند ستم کرده است. «62» چه نیکو بهره‌ای است قناعت برای مرد، رشک از بدترین همدمان آدمی است، در نومیدی تقصیر کاری است، «63» از بخل سرزنش آید، و یار سازگار باید، «64» و دوست آن است که در پشت سر راست گوید. هوی شریک با کوری است، «65» و خود داری (از انجام کاری) بگاه سرگردانی از توفیق است.
یقین چه نیکو غمزدایی است. سرانجام دروغ نکوهش است و سلامت در راستی است و سرانجام دروغ بدترین سرانجام است. بسا دوری که از نزدیک نزدیکتر است و بسا نزدیکی که از دور دورتر است. غریب کسی است که دوستی ندارد. (بنگر که) بدگمانی تو را از دوستی محروم نسازد. (2) هر که پرهیز و خویشتن داری کند تندرستی یابد و هر که از حق تجاوز کند به تنگنا افتد. و هر که اندازه خود نگهدارد پاینده‌تر ماند. چه نیکو خویی است کرم فزایی. پست‌ترین پستیها ستم بگاه زبردستی است، و آزرم سبب هر کار زیبایی، و محکمترین رشته و دستاویز پرهیزگاری است و محکمترین وسیله‌ای که بدان دست توانی زد آن وسیله‌ای است که میان تو و خدا باشد. هر کس گلایه‌ات را بپذیرد (و موجبش را بر طرف کند،) بر تو منّت نهد. «66» زیاده روی در سرزنش کردن آتش لجبازی را بر افروزد. چه بسا بیمار سختی که تندرستی یافت و تندرستی که بمرد. «67» بسا آنجا که طمع مایه هلاکت باشد نومیدی (و بی‌طمعی) دستاورد نجات آید. هر عیبی آشکار نگردد و به هر واجبی نتوان رسید، بسا بینا که

راه گم کند و بسا نابینا که به راستی ره یابد. نه هر که بجوید بیابد و نه هر که خود داری کند نجات یابد. بد کردن را به عقب افکن که هر گاه خواهی بدان توانی شتافت. اگر

---

(61) ن: [ممن لا تنفعه العظة اذا بالغت فی ایلامه- از آنان که اندرز سودشان ندهد مگر آنکه در نکوهششان سخت بکوشی و مبالغه کنی]
(62) یعنی افراط و تفریط از دو جهت خروج از اعتدال است و چون اعتدال نگاهداشت عدل است پس خلاف آن ظلم و ستم باشد.- م.
(63) مراد آن که نومیدی از رحمت خدا موجب سر باز زدن از انجام فرایض و سبب تقصیر در طاعت می‌گردد.- م.
(64) شایسته است که یار و رفیق مانند خویشاوندی شفیق باشد و آنچه در مورد خویشاوند نسبی مراعات می‌شود باید در مورد رفیق نیز مراعات شود.
(65) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «الهوی شریک العمی» [الهوی شریک العناء- هوی شریک با رنج و محنت است] آمده.
(66) یعنی کسی که گلایه تو را بپذیرد و از چیزی که سبب آن گله‌مندی شده دست بکشد و با کردار خود تو را خرسند سازد بر تو منّت نهاده است، و این که در پاره‌ای نسخه‌های تازه آمده است [یسرّک من اعتبک- تو را شادمان سازد] به جای «منّک ...» مؤیّد، همین معنی است.
(67) به گفته سعدی:
شخصی همه شب بر سر بیمار گریست‌چون روز شد او بمرد و بیمار بزیست. - م.

خواهی با تو نیکی کنند با دیگران نکویی کن. برادرت را با هر خصوصیّتی که دارد بپذیر و تحمّل کن. بسیار گلایه مکن که کینه را برانگیزد و به دشمنی سخت کشاند. از آن کس که امید داری پوزش پذیر و پوزش خواه. «68» گسستن از بیخرد برابر پیوستن با خردمند است. خود داری از شدّت و خشونت «69» از کرم است. هر که با زمانه در افتاد بر افتاد و هر که بر آن خرده گرفت (خود) در خشم شد. انتقام چه قدر به ستمکاران نزدیک است. پیمان گسل را آن شایسته‌تر که با او وفاداری نشود. «70» (1) لغزش آن کس که در پناه و امان است سخت‌ترین لغزشهاست. «71» درد دروغگویی زشت‌ترین دردهاست، مصرف بیحساب (اندوخته) بسیار را نابود کند «72» و میانه روی (صرفه‌جویی)، اندک را پر ثمر سازد. بیکسی خواری است. نیکی با پدر و مادر از خوش سرشتی است. «73» لغزشها همراه با شتاب است. در لذّتی که از پی آن پشیمانی آید خیری نباشد. خردمند آن است که تجربه‌ها بدو پند آموزد. رهیابی کوری را بزداید (و دل

را بینا کند). زبانت سخنگوی خرد توست. «74» با اختلاف، هماهنگی صورت نپذیرد. از (شرایط) خوش همسایگی (و حسن جوار) احوالپرسی از همسایه است. آن کس که میانه رود هرگز هلاک نشود، و آن کس که به دنیا بی‌رغبت باشد هرگز نیازمند نشود. درون هر مردی از برون او پیداست. «75» بسا کسا که کاوشگر مرگ خویش است. «76» اطمینان را با امید سودا مکن. نه هر چه از آن ترسند زیان دارد. بسا شوخی که به جدّ کشد. هر که از زمانه ایمن شود زمانه‌اش خیانت کند و هر که بر آن بزرگی فروشد خوارش سازد، و هر که با آن بستیزد

_____

(68) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «من رجوت اعتابه»، [من رجوت عتباه] آمده است.

(69) در متن «منع الحرم» است که اصلا به معنی استوار داشتن کاری و اجتناب از ضایع شدن آن و به مفهوم محکم کاری است و اینجا به معنی شدّت و خشونت آمده است ولی شاید «منع الحرم- حفظ خانواده» باشد.

(70) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «الّا یوفی له» [الّا یعفی له- او را نبخشایند] آمده است.

(71) مراد آن است که لغزش آن کس که به سلاحی مسلّح است و سپری برای حفظ خود دارد مثلا عالمی که به سلاح علم و سپر دانش مجهّز است سخت‌تر و بدتر از لغزشی کسی است که جاهل و بی‌سلاح و بی‌پناه است که گفته‌اند «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا».- م.

(72) (

«چو برگیری از کوه و ننهی به جای‌سرانجام روزی در آید ز پای» .- م.) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «یبیر الکثیر» [یدبر الکثیر- (نعمت) بسیار را برگرداند] و در پاره‌ای نسخه‌های تازه [یبید الکثیر و الاقتصاد ینمی الیسیر- بسیار را دور سازد و اقتصاد، اندک را برویاند]، آمده است.

(73) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «من کرم الطبیعة» [من اکرم الطباع- از بهترین سرشتهاست] آمده است.

(74) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «لسانک» [رسلک- فرستادگانت] آمده است. (در کتاب رسل الملوک، «سفیران»، ابن فرّاء، ص 40 تهران، 1363: «رسولک ترجمان عقلک- سفیر تو سخنگوی خرد توست» آمده است.- م.

(75) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «بیّن عن ...» [ینبئ عن ... برون هر مردی از درونش خبر می‌دهد] آمده است. (یا به گفته سعدی: «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ ضمیر» و به تعبیر قرآن کریم: یعرف المجرمون بسیماهم.- م.)

(76) یا به تعبیر دیگر: تیشه به ریشه خویش می‌زند و گورش را به دست

خود می‌کند.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 89
وی را به خاک افکند، و هر که بدان پناه جوید به تسلیمش دهد. (1) نه چنین است که هر که تیر اندازد بر نشان زند. «77» چون شهریار دگرگون شود روزگار دیگرگون گردد. «78» بهترین (فرد) خانواده است آن است که باری از دوشت بردارد. شوخی مایه کینه‌هاست. بسا که آزمند به دریوزه شود. سرآغاز دین درستی یقین است و تمامی اخلاص تو در پرهیزت از گناهان، و بهترین گفتار آن است که کردار تصدیقش کند، و سلامت در پایداری و راست رفتاری است و دعا کلید رحمت است. پیش از سفر از همسفر، و پیش از یافتن خانه از همسایه پرس‌وجو کن. از جهان در حال دل برکندن و کوچیدن باش. هر که بر تو نازش کند تحمّل کن، «79» و هر که از تو پوزش خواهد پوزش وی را بپذیر، و از مردم درگذر، و ناخوشایند کسی را بدو مرسان. از برادرت فرمان پذیر هر چند او از تو نافرمانی کند و با او پیوند نگهدار هر چند با تو جفا کند. نفس خود را به بخشش عادت ده و بهترین خوی را برای او بگزین زیرا خیر به عادت است. مبادا سخنی پلید بر زبان رانی یا کلامی خنده‌آور گویی هر چند از دیگری حکایت کنی. «80» پیش از آنکه از تو انصاف خواهند از جانب خود انصاف بده.
(2) از مشورت و کنکاش با زنان بپرهیز که سست رأی و ضعیف تصمیمند، و آنان را در پرده بدار «81» تا از دیدار به دور باشند و چشم فرو بسته بمانند که هر چه بیشتر پوشیده باشند برای تو و آنان نیکوتر است. «82» و بیرون رفتن آنان بدتر از آن نیست که افراد نامطمئنی را وارد بر آنها کنی (و میهمان ناشناس و بیگانه نامطمئن به خانه بیاری)، و اگر بتوانی (کاری کنی) که جز تو کسی را نشناسند، چنان کن و آن قدر به زن اختیار مده که از کار خود تجاوز کند که این (محدودیّت) به حال خود او بهتر و برای خاطر او آسایش بخش‌تر و برای زیبائیش دوام افزاتر است، زیرا زن نوگل خانه نگارست نه قهرمان ورزشکار، و در گرامیداشت او از آنچه مربوط به اوست تجاوز مکن و او را به طمع مینداز که از دیگری وساطت کند و به خاطر او با تو خشم آورد. تنها شدن با زنان را به درازا مکشان که تو را افسرده سازند یا از تو افسرده شوند و در برابر آنان اندکی خود داری و مناعت نشان ده که اگر دریابند تو از آنان نیرومندتری بهتر از آن است که دریابند تو مردی سست و بیحال هستی. «83» مبادا

---

(77) مراد ان است که بر گذشته تأسف مخور و اگر در کاری (تیرت به خطا رفت) و با شکست روبرو شدی مأیوس مشو زیرا قرار نیست هر تیری راست بر نشانه آید. ابو الطیّب (متنبّی) گوید:
نه هر که جویای مقام والاست بدان رسد و نه چنان است که همه مردان

کار آمد باشند.
(78) هشدار بر آن است که اگر شهریار در رأی و نیّت و کردار خود با مردم، از داد و بیداد، تغییری دهد و از یکی به دیگری گراید، زمانه نیز از نظر آمادگی آنها برای پذیرفتن داد یا بیداد بر آنها دگرگون شود.
(79) به تعبیر دیگر و به گفته حافظ: «چو یار ناز نماید شما نیاز کنید».- م.
(80) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «قذرا» [هذرا- کلام بیهوده و بیجا] آمده است (مراد گفتن سخنان خنده‌آور «و به اصطلاح امروز جوک‌های» بیهوده و خالی از عبرت و فایدت است.- م.)
(81) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «بحجبک» [بحجابک] آمده و در پایان جمله بعد از «خیر لک و لهنّ» عبارت [من الارتیاب- از مشکوک بودن] را اضافه دارد.
(82) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «بحجبک» [بحجابک] آمده و در پایان جمله بعد از «خیر لک و لهنّ» عبارت [من الارتیاب- از مشکوک بودن] را اضافه دارد.
(83) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «خیر من ان یظهرن منک علی انتشار،» [... ان یعثرن علیک علی انکسار- که بر سستی و شکستگی تو راه برند] آمده است و نیز در صدر جمله به جای «من نفسک بقیة من امساکک» فقط [من نفسک بقیة] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 90
غیرتمندی بیجا نشان دهی (و بدبینی نمایی) زیرا از این رهگذر آنان که درستند به نادرستی کشیده می‌شوند، ولی کار آنها را محکم گیر و اگر گناهی دیدی زود بر خرد و کلان منکر شمار. (امّا) مبادا که (زود) کیفر کنی «84» و گناه را بزرگتر سازی و پوزش خواهی را بی‌ارج داری. (1) بندگان را به نیکویی پرورش ده، و کمتر (بر آنان) خشم گیر و بیگناه (آنان را) بسیار سرزنش مکن، و اگر گناه یکی از آنان ثابت شد نکوهشی نیکو و مناسب کن که نکوهش همراه با گذشت برای کسی که خرد دارد مؤثرتر از زدن (و تنبیه بدنی) است و بر آنکه خرد ندارد نیز سخت مگیر و در قصاص او تخفیف ده. «85» برای هر یک از آنان وظیفه‌ای معین کن که مسئول آن باشد چه این روش مؤثّرتر است که کار را به یک دیگر وانگذارند. «86» خاندان خود را گرامی دار زیرا آنها شهبال تو هستند که بدانها پرواز کنی و ریشه تو هستند که به وجود آنها پایدار شده و به مدد ایشان بر مشکلات هجوم می‌آوری «87» و به یاری آنان پیروز می‌شوی، آنان یاران هنگام سختی تو هستند، پس کریمشان را گرامی دار و بیمارشان را بیمار پرسی کن و در کارهایشان شریک باش و در سختی دستشان را بگیر و در همه کار خود از خدا یاری جوی که او با کفایت‌ترین یار و مددکار است.

دین و دنیایت را به خدا می‌سپارم و از او خواستارم که در جهان و آخرت بهترین تقدیر را بر تو براند و السّلام علیک و رحمة اللّٰه.

(2) ای پسر عزیزم تو را به پرهیزگاری خدا در توانگری و بینوایی و گفتار حقّ در خرسندی و خشم و میانه روی در دولتمندی و درویشی و دادورزی بر دوست و دشمن و کردار در چستی و سستی و خشنودی از خدا در سختی و آسایش سفارش می‌کنم.
(3) ای پسر عزیزم، هر گزندی که در پی آن بهشت باشد گزند نیست و هر نکوحالی‌ای که پس از آن دوزخ آید نکوحالی نیست. هر نعمتی در برابر (نعمت) بهشت کوچک است و هر سختی و بلایی در برابر (بلای) دوزخ عافیتی باشد.

_____

(84) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «ایاک ان تعاقب فتعظم الذنب و تهوّن العتب» [ایاک ان تعاقب فیعظم الذنب و یمعون العتب- بپرهیز از آنکه عتاب و سرزنش تند کنی که گناه بزرگ شود و نکوهش خوار و بیمقدار گردد] آمده است.
(85) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «و لا تمسک من لا عقل له و خف القصاص» [و التمسّک بمن لا عقل له اوجب القصاص- گرفتن گریبان کسی که خرد ندارد موجب قصاص باشد] آمده و ظاهر آن است که «و لا تنکل من لا ...
الخ» باشد (که همان معنی سختگیری و عذاب دادن است.- م.).
(86) ن: به جای «و اجعل لکل امرئ منهم» [... لکل انسان من خدمک- هر یک از خدمتکارانت] و به جای «لا یتواکلوا» [لا یتواکلوا فی خدمتک- در خدمت تو کار را به یک دیگر وانگذارند]
(87) ن: به جای «و بهم تصول» [و یدک التی بها تصول- و دست تو هستند که با آن پنجه می‌افکنی]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 91
(1) پسر عزیزم، بدان هر که عیب خود را ببیند از عیب دیگران بپردازد، و هر که از جامه پرهیزگاری برهنه ماند هیچ جامه‌ایش نپوشاند، و هر که به داده خدا خرسند است بر از دست داده خود اندوه نخورد، و هر که پرده دیگری بدرد پردگیان خانه‌اش عیان شوند «1» (یا عیبهای درون خانه‌اش نمایان شود)، و هر که خطای خود را از یاد برد خطای دیگری را بزرگ شمارد، و هر که در کارها سخت درآید «2» نابود شود و هر که به گردابها «3» در افتد غرق شود و هر که شیفته رأی خود گردد گمراه شود و هر که از خرد خود بی‌نیازی نماید بلغزد، و هر که بر مردم بزرگی فروشد خوار شود، و هر که با دانشوران نشیند شکوه یابد، و هر که با بیمایگان درآمیزد

زبون شود، و هر که با مردم ستیزه کند دشنام شنود، و هر که به جایهای نامناسب رود متّهم گردد، و هر که شوخی کند سبک شود، و هر که چیزی را بسیار کند بدان شناخته شود، و هر که پر گوید پر خطا کند، و هر که خطا کند کم شرم شود، و هر که کم شرم شود کم پرهیز گردد، و هر که کم پرهیز شود دلش بمیرد، و هر که دلش بمیرد به دوزخ رود.
(2) ای پسر عزیزم، هر که به عیبهای مردم نگرد و آن را بر خود روا شمارد، به راستی احمق است؛ و هر که بیندیشد، عبرت گیرد و هر که عبرت گیرد، (از ناشایستها) کناره جوید، و هر که کناره جوید سالم ماند، و هر که شهوت را رها کند آزاد باشد، و هر که رشک را رها کند محبوب مردم باشد.
(3) ای پسر عزیزم، عزّت مؤمن بی‌نیازی او از مردم است، و قناعت مالی است که پایان نپذیرد، و هر که بسیار یاد مرگ کند به اندک مایه‌ای از دنیا خرسند شود، و هر که بداند سخن او (در شمار) کردار اوست، کم سخن گوید مگر در آنچه سودش دهد.
(4) ای پسر عزیزم، شگفتا از کسی که از کیفر بترسد (ولی از گناه) دست نکشد، و امید ثواب دارد و توبه نکند و کردار ننماید. ای پسر عزیزم، اندیشه روشنی آرد و بیخبری تیرگی، و نادانی گمراهی فزاید. نیکبخت آنکه از دیگری پند گیرد. ادب بهترین میراث است. و نیکخویی بهترین همنشین باشد. با گسستن پیوند خانوادگی (قطع رحم) پیشرفت و بالندگی نباشد و با تبهکاری توانگری صورت نبندد.
(5) ای پسر عزیزم، عافیت ده بخش است که نه بخش آن خاموشی است جز ذکر خدا و یک بخش ترک همنشینی با بیخردان است.
(6) ای پسر عزیزم، هر که به عصیان و نافرمانی از خدا در مجالس خود نمایی کند خداوندش زبون سازد و هر که دانش جوید دانا شود.

---

(1) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «عورات بیته» [عوراته- پردگیانش یا عیبهایش] آمده است.
(2) مراد آن است که به رنج و زحمت و تحمّل مشقّت و بدون اسباب و ابزار و تسهیلات دست به کاری زند.
(3) ن: به جای «الغمرات- ژرفابهای خطیر» [اللجج- گردابها]، (که به این وجه ترجمه شد.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 92
(1) ای پسر عزیزم، سرلوحه دانش خوشخویی و آسیب آن کج خویی است. و شکیبایی بر مصیبتها از گنجینه‌های ایمان است. و پاکدامنی زیور درویشی است، و سپاسداری زیور توانگری.
دیدار بسیار تنگدلی آرد، و آرامش و اعتماد پیش از آزمایش بر خلاف

احتیاط است، و خود پسندی مرد نشانه سستی خرد اوست.
(2) ای پسر عزیزم، بسا نگاهی که افسوس آرد و بسا سخنی که نعمت ببرد.
(3) ای پسر عزیزم، شرافتی برتر از اسلام نیست و کرمی گرامی‌تر از پرهیزگاری و دژی استوارتر از پارسایی نباشد و شفیعی مؤثّرتر از توبه و جامه‌ای زیباتر از لباس عافیت و سلامت و مالی فقرزدای‌تر از خرسندی به روزی نیست، و هر که به گذران روزانه اکتفا کند زود به آسایش رسیده و به آرامش دست یافته است.
(4) ای پسر عزیزم، آز کلید رنج و مرکب دشواری و انگیزه افتادن به کام گناهان است، و آزمندی هر عیبی بد را در بر دارد. برای ادب آموزی تو همان که از دیگری بد می‌دانی بس. «4» برادرت را بر تو همان حق است که تو را بر اوست. هر که بی‌عاقبت نگری به کارها درآید با گرفتاریها روبرو شود.
چاره‌جویی پیش از اقدام به کاری تو را از پشیمانی ایمن دارد. هر که رأیهای گونه‌گون را در نظر آورد جایگاههای خطا را بشناسد. شکیبایی سپری برابر نیازمندی است. بخل روپوش بیچارگی است. آز نشانه نیاز است. خیر رسان نادار بهتر از دارای بسیار بخش جفا کار است «5». هر چیز را خوراکی است و مرگ را آدمی زاده خوراک است.
(5) ای پسر عزیزم، هیچ گنهکاری را نومید مکن چه بسیار گناه آلوده‌ای که نیک انجام گشته و چه بسا نیک کرداری که در پایان عمر به تباهی گراییده و به دوزخ رفته است، و ما (از چنین بدانجامی) به خدا پناه می‌بریم.
(6) ای پسر عزیزم، چه بسا نافرمانی که نجات یافته «6» و چه بسا فرمانبرداری که سقوط کرده است.
هر که در پی راستی بکوشد سبکبار است و رهیابی او در مخالفت با نفس است. (گذشت) ساعتها عمر را بکاهد. وای بر ستمکاران از نیک‌داوری‌ترین داوران و دانای درون نهان‌کنندگان.
(7) ای پسر عزیزم، چه بد توشه‌ای است تجاوز به بندگان برای رستاخیز (انسان). در هر جرعه‌ای

---

(4) در اصل چنین است «و کفاک تأدیبا لنفسک ما کرهته من غیرک» و ظاهرا چنان که در نهج البلاغة آمده است باید [... لنفسک اجتناب ما تکرهه ... دوری تو از آنچه آن را بد می‌دانی] باشد.
(5) مراد آن است که آن کس که با وجود ناداری به خوشخویی و دوستی به مردم (اندک) خیری بی‌منّت رساند بهتر از کسی است که همراه با کج خلقی و تند خویی و منّت نهادن بخشش بسیار کند. (و آیه 263 سوره بقره که پیشتر در پا برگ ص 85 شرحش گذشت ناظر بر این معنی است) ولی

اگر «مکثر» را به معنی بسیار دارا بگیریم معنی جمله «وصول معدم خیر من جاف مکثر» چنین می‌شود: خیر رسان تهیدست بهتر از دارای خشک دست است.
(6) مراد آن است که با تغییر جهت و توبه دست از نافرمانی کشیده و نجات یافته است نه آنکه با استمرار معصیت رستگار شده باشد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 93
گلوشکنی و در هر لقمه‌ای گلوگیری است. هرگز به نعمتی نرسی جز به جدایی از نعمت دیگر. چه قدر آسایش به رنج، و تنگدستی به نعمت، و مرگ به زندگی، و بیماری به تندرستی نزدیک است! خوشا بر آنکو که کار و دانش، و دوستی و دشمنی، و گرفتن و ناگرفتن و سخن گفتن و خموشی و کردار و گفتار خود را ویژه خدا دارد و برای او ناب و سره سازد. و آفرین آفرین بر دانایی که کردار کند و بکوشد و از شبیخون مرگ بهراسد و آماده باشد و مهیّا گردد، اگرش پرسند اندرز گوید و اگرش وانهند خاموش ماند، سخنش درست باشد و خموشیش از درماندگی در پاسخ نباشد. وای بر کسی که به بلای محرومی (از رحمت حق) و خواری و نافرمانبرداری دچار است و آنچه را از دیگری بد می‌داند از خود نیک پندارد و آنچه را خود به جای آرد از مردم بد شمارد.
(1) ای پسر عزیزم، بدان که هر کس نرم سخن شود دوستیش واجب آید. خداوند تو را به رهیابیش توفیق دهد و به قدرت خویش اهل سر سپردگی خود سازد که او نیک بخش گشاده دست است.

«1» «آنچه از این سخنرانی در گنجایی این کتاب بود نوشتیم نه جز آن» (2) سپاس خدایی را که پندارها را از آنکه (در باره او) به چیزی جز هستی او ره یابند باز داشته «2» و خردها را به سبب فرابودن (ذاتش) از همانندی و همگونی، از این که ذات «3» او را در خیال آورند در پرده نگهداشته زیرا فراز همانندی و هم شکلی است، بلکه او همان (هستی محض است) که در ذاتش تفاوتی نیست و در کمالش چند پارگی به شماره بندی راه ندارد «4» از همه چیزها جداست نه به اختلاف جایها «5» و در همه چیزهاست نه به گونه آمیختگی (با آنها). دانش او به ابزار نیست که دانش جز به ذات او نباشد. میان او و دانسته‌اش دانشی جداگانه نیست که او (بدان دانش) به دانسته‌اش دانا باشد «6» اگر گفته شود «بود» به معنی دیرینگی هستی است «7» و اگر گفته شود

_____

(1) تمام این سخنرانی را کلینی رحمه الله در کتاب الروضة با اختلاف بسیار آورده است که ما در پا برگها به آنها اشاره کرده‌ایم ولی مصنّف رحمه الله، چنان که خود به روشنی گفته است. بخشی از آن را که در گنجایش کتابش بوده گزیده و آورده است.

(2) در متن «اعدم الاوهام- پندارها را تهیدست ساخته» و در الروضة [منع الاوهام- پندارها را باز داشته] آمده است.

(که وجه اخیر ترجمه شد و مراد آن است که پندارها و اوهام، هر چند بلند پروازی کنند به کنه ذات الهی راه نمی‌یابند و فقط همین قدر درمی‌یابند که او «هست» ولی هرگز نمی‌توانند بدانند که او «چیست».- م.)

(3) مراد از «ذات» کنه ذات الهی و حقیقت محض اوست که البته بر همه خردها پوشیده و مکتوم است.

(4) تبعیض و چند بخشی به صورتی که قابل شمارش باشد در صفات کمالیش نیست.- م.

(5) جدایی او از چیزها چنان نیست که او جایی باشد و دیگر چیزها جایی، هیچ جا نیست و همه جا هست.- م.

(6) علمش بیواسطه و مستقیم است و نیازی به ابزار و آموزگار ندارد زیرا تمام دانشها و دانسته‌ها از خود اوست و به تعبیر دیگر دانش و دانا و دانسته خود هموست.- م.

(7) مراد این که لفظ «بود» در مورد او به معنی «بوده بود» به کار می‌رود یعنی همواره و ازلی بوده است.- م.

«همیشه هست» به این معنی است که «نیستی» ندارد «8». پس منزّه و فراتر باد خدا از گفته آن کس که جز او را پرستد و پروردگاری جز او که بس والا و بزرگ است گیرد. او را سپاس داریم، چنان سپاسی که از آفریدگانش بر خود پسندد و پذیرش آن را بر خویشتن بایسته کرده است. (1) گواهی می‌دهم که خدایی جز او نیست، یکتاست و انبازیش نباشد. و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست. (این) دو گواهی گفتار را والا سازند و کردار را گرانمایه «9» دارند. هر (کفّه) ترازویی که این دو را از آن برگیرند سبک شود و هر (کفّه) ترازویی که این دو را در آن نهند سنگین گردد.
و دستیابی به بهشت و نجات از دوزخ و گذر بر پل صراط بدین دو (گواهی) باشد. شما به (این دو) گواهی به بهشت درآیید و با نماز به رحمت برسید. بر پیامبر خود درود بسیار فرستید (که) انّ اللّه و ملائکته یصلّون علی النّبیّ یا ایّها الّذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیما- «همانا، خدا و فرشتگانش به پیامبر درود می‌فرستند، ای مؤمنان [شما نیز] بر او درود بفرستید و سلام [و تسلیم] عرضه دارید. «10»» (2) ای مردم، به راستی شرفی برتر از اسلام نیست و کرامتی گرامی‌تر از پرهیزگاری و دژی پناه بخش‌تر از پارسایی و واسطه‌ای پذیرفته‌تر از توبه و لباسی آراسته‌تر از عافیت و نگهداشتی والاتر از سلامت نیست و مالی فقرزدای‌تر از خرسندی و قناعت نباشد. هر که به مقدار بسنده زیستن اکتفا کند آسایش (خود) را ترتیب داده است. و دلبستگی (به دنیا) کلید رنج است و مال اندوزی مرکب ناآسودگی، و رشک آسیب دین است، و آز موجب در افتادن به پرتگاه گناهان و مایه نومیدی؛ «11» سرکشی و ستم راننده (آدمی به کام) مرگ است، و حرص بسیار گرد آورنده تمام بدیهای عیبهاست. بسا طمعی که نومیدی آرد و آرزویی که دروغ آید و امیدی که به نومیدی گراید و تجارتی که به زیان انجامد. هلا، هر که بی‌پایان نگری خود را در کارها افکند با ناگواریهای رسواکننده روبرو شود. چه بد گردنبندی است وامداری «12» بر گردن مؤمن. ای مردم، به راستی گنجی سود آورتر از دانش و عزّتی سودمندتر از بردباری و تباری رساتر از تربیت نیست. و رنجی دردناکتر از خشم «13»

---

(8) یعنی هستی ازلی او عبارت از مقارنه با زمان ازلی به اعتبار حدوث زمان نیست بلکه به این معنی است که هستی او را آغازی نباشد و ذات والای او در گنجایی «زمان» نیاید و کلمه «کان- بود» دلالت بر زمان دارد. پس چنین تأویل توان کرد که «هستی ازلی او» یعنی هستی او که نیستی در آن ممتنع است (بر خلاف هستی موجودات که نیستی در آن محتمل و حتمی است.- م.) و شاید این معنی اخیر در بخش دوّم جمله بهتر روشن

شده باشد.
(9) در متن ما «تضعان العمل- کردار را گرانسنگ نمایند» و در الروضة [تضاعفان العمل- کردار را دو چندان کنند] آمده است.
(10) احزاب، 56.
(11) این مفاهیم پیشتر با عباراتی دیگر در سفارش امام به پسرش حسین علیهما السّلام نیز آمده است.
(12) در متن «بئست القلادة الدّین للمؤمن» و در الروضة [... القلادة قلادة الذنب للمؤمن- چه بد گردنبندی است گردنبند گناه برای مؤمن] آمده است.
(13) در متن ما «و لا نصب اوجع من الغضب» و در الروضة [و لا نسب اوضع من الغضب- هیچ بستگی پست‌تر از پیوستگی به خشم نیست] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 95
و جمالی آراینده‌تر از خرد و همدمی بدتر از نادانی و زشتی‌ای بدتر از دروغ نباشد، و هیچ نگهبانی نگهدارتر از خاموشی و هیچ غایبی نزدیکتر (و حاضرتر) از مرگ نیست.
(1) ای مردم، هر که به عیب خود نگرد از دیدن عیب دیگران بازماند «14» و هر که به روزی خداداد خرسند باشد بر آنچه در دست دیگری است افسوس نخورد و هر که تیغ ستم برکشد بدان کشته شود و هر که برای برادرش چاهی بکند خود در آن افتد و هر که پرده دیگری بدرد پردگیان خانه‌اش از پرده به در شوند «15» و هر که لغزش «16» خود را فراموش کند لغزش دیگران را بزرگ انگارد و هر که شیفته رأی خود باشد گمراه گردد و هر که به خرد خود بسنده کند بلغزد «17» و هر که بر مردم بزرگی فرو شد خوار شود و هر که با مردم بستیزد دشنام شنود و هر که با دانشوران درآمیزد شکوه یابد و هر که با فرومایگان نشیند کوچک شود و هر که آنچه تاب آن ندارد برگیرد، درماند «18».
(2) ای مردم، به راستی مالی پرسودتر از خرد نیست و فقری دشوارتر از نادانی و اندرزگویی شیواتر از خلوص (و دلسوزی) و خردی چون چاره‌جویی و عبادتی چون اندیشیدن و پشتیبانی ای محکمتر از رایزنی و تنهایی‌ای هراسناکتر از خودبینی و پارسایی‌ای چون خودداری «19» و بردباری‌ای «20» چون شکیبایی و خموشی نباشد.
(3) ای مردم در آدمی ده سرشت است که زبانش آنها را آشکار می‌کند: (زبان) گواهی است که از درون گزارش دهد، و داوری است که میان مردم داوری کند، و سخنگویی است که پاسخ دهد، و واسطه‌ای است که نیاز بدان برآید، و گزارشگری است که چیزها بدان شناخته شود، و فرماندهی است که به نیکی فرمان دهد، و اندرزگویی است که از زشت

(و ناشایست) باز دارد، و تسلّی بخشی است که غمها بدان آرام شود، و ستاینده‌ای «21» است که کینه‌ها بدان بر طرف شود، و گوشنوازی است که گوشها بدان فرا داده شود. «22» (4) ای مردم [به راستی]، دم فروبستن از سخن حکمت آمیز نیک نباشد چنان که در گفتار نابخردانه

---

(14) مراد آن است که چندان عیب در خود بیابد که از عیبجویی دیگران بازماند.- م.
(15) یا عیبها و پوشاندنیهایی که در خانه‌اش دارد آشکار شود.- م.
(16) در متن «زلّته» و در الروضة [زلله- لغزشهایش] آمده است.
(17) مراد توصیه به لزوم مشورت است چه خرد یکتن برای احتراز از لغزش بسنده نیست.- م.
(18) پاره‌ای از این عبارات پیشتر در سفارش امام به پسرش حسین علیهما السّلام نیز آمده است.
(19) در متن «لا ورع کالکفّ» و در الروضة [... کالکفّ عن المحارم- خودداری از حرام‌گشته‌ها] آمده است.
(20) در متن «لا حلم کالصّبر» و در الروضة [لا حکم کالصبر- هیچ حکمتی چون شکیبایی] آمده است.
(21) در متن «و حامد» و در الروضة [و حاضر] آمده است (به نظر می‌رسد ضبط متن مناسب‌تر است و مراد این است که چون به زبان خوش کسی را بستایند و از نیکوییهایش سخن گویند کینه‌اش از میان برود.- م.)
(22) در متن «و مونق یلهی الاسماع» و در الروضة [و مونق یتلذذ به- دلربایی است که از آن لذّت برند] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 96
نیز خیری نباشد. «23» (1) ای مردم، بدانید که هر که زبان خود را نگه ندارد پشیمان شود، و هر که نیاموزد نادان ماند، و هر که خود را به بردباری وادار نکند بردبار نشود «24»، و هر که مهار (نفس) خود را نکشد خردمند نیست، و هر که خردمند نیست خوار شود، و هر که خوار شود شکوهمندش نشمرند «25». هر که پرهیزگاری کند نجات یابد. هر که مالی را به ناشایستگی به دست آورد به رایگانش خرج کند «26». هر که به ستودگی (و زبان خوش) دست از ناشایست نکشد به سرزنش و نکوهش دست از آن کشد. هر که نشسته «27» بخشش نکند ایستاده «28» محرومش دارند. هر که ناسزاوارانه عزت جوید خوار شود و هر که با حق درافتد بیمقدار گردد. هر که دانش دین اندوزد شکوهمند شود و هر که بزرگی فرو شد کوچک گردد و هر که نیکی نورزد ستوده نشود.
(2) ای مردم، مردن به از زبونی و چابکی (و سخت کوشی) به از تن‌آسایی

و حساب خود داشتن به از کیفر کشیدن است، و گور بهتر از مستمندی و نابینایی بهتر از بسیاری نگاههاست. روزگار [دور روز است]: روزی به سود توست و روزی به زیانت، پس بر هر دو بشکیب که بدانهایت بیازمایند «29». ای مردم، شگفت‌ترین چیزی که در انسان است دل اوست «30» که آن را مایه‌هایی از حکمت و اضدادی مخالف است؛ اگر امیدواریش پیش آید، طمع خوارش سازد، و اگر طمعش بر افروزد، حرصش نابود کند و اگر نومیدی بر او چیره شود، افسوسش بکشد و اگر دستخوش خشم شود، غیظش سخت گردد و اگر به خرسندی نیکبخت شود، خویشتن داری را از یاد ببرد و اگر به هراس افتد، اندوه او

---

(23) سعدی با الهام از این حکمت گفته است:
دو چیز طیره عقل است دم فروبستن‌به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی. - م.
(24) مراد این است که بردباری از سرشتهای غریزی نیست بلکه باید با تمرین و تحمّل به صورت ملکه ثانوی در نهاد آدمی درآید.
(25) در الروضة اضافه دارد [و من لا یوقر یتوبّخ- هر که بی‌وقار شد سرزنش شود]
(26) مراد آن است که آن را بدون آنکه در دنیا و آخرت عوض و مزدی گیرد خرج کند (تعبیر دیگر: مال باد آورده را بادش برد.)
(27) یعنی آنگاه که بر سریر عزّت و دولت و توانایی نشسته است.
(28) یعنی آنگاه که در روز شمار به پای حساب ایستاده، یا آنگاه که خود برای رفع نیازی برابر دیگری به خواهش ایستاده است.
(29) در الروضة اضافه دارد [فاذا کان لک فلا تبطرو اذا کان علیک] ... و شاید این کسری در متن از قلم نسخه نویسان افتاده باشد. (در کلمات قصار نهج البلاغة چنین است: [... فاذا کان لک فلا تبطرو اذا کان علیک فاصبر- یا فاصطبر- پس اگر به سود تو بود شادمان مشو و چون بر زیان تو بود بشکیب- یا بردباری کن].)
(30) ن: [لقد علق بنیاط هذا الانسان بضمة هی اعجب ما فیه و ذلک القلب- به رگهای آدمی پاره گوشتی آویخته است که شگفت‌ترین اندام اوست و آن دل است]

را فرا گیرد و اگر آسودگی بسیار یابد، فریبش برباید و اگر نعمتی بر او نوبه نو رسد، عزتش را بگیرد و اگر مالی فراهم آورد، توانگریش به سرکشی انجامد، و اگر ناداریش بگزد، بلایش فرا گیرد و اگر مصیبتی به او رسد، بیتابی رسوایش کند و اگر گرسنگی کشد، ناتوانیش از پای درآورد. و اگر بسیار خورد، پرخواریش بفشارد؛ پس هر کمبودی به او زیان رساند و

هر زیاده روی و افراطی او را تباه کند.
(1) ای مردم، هر که کم کوشید خوار شد و هر که بخشش کرد سروری یافت و هر که مالش بسیار شد سر برافراخت و هر که بردباریش افزون شد، شرافتمند گشت و هر که در کنه ذات خدا اندیشید زندیق شد «31». کسی که از چیزی بسیار گوید به همان شناخته بشود و کسی که فراخ مزاحی کند بدان سبب سبک شود و کسی که بسیار خندد شکوهش برود. آبروی خانوادگی کسی که پرورش و ادب ندارد تباه گردد، به راستی برترین کار حفظ آبرو با صرف مال است. کسی که با نادان نشیند خردمند نباشد. هر که با نادان همنشینی کند آماده بگو واگو (و بد شنیدن) باشد. (هیچ) توانگری با ثروت خویش از مرگ نرهد و هیچ درویشی برای فقرش (از مرگ در امان نماند).
(2) ای مردم، به راستی دلها را نشانه‌یابهایی است که نفوس را از (پیمودن) راه تقصیرکاران به سویی دیگر می‌کشاند «32». تیز هوشی در فهم اندرزها نفس را به پرهیز از خطا فرا می‌خواند. گرایشهایی به هوی بر دلها خطور کند. (ولی) خرد (آدمی را از خطا) پرهیز دهد و باز دارد. در تجربه‌ها دانشی (تازه و) نو به نو باشد. عبرت گرفتن (آدمی) به رهیابی کشاند. آنچه از دیگری زشت می‌شماری برای ادب آموزی تو بس باشد «33» تو را بر برادر مؤمنت همان حقّ است که او را بر توست. هر کس به رأی خود بسنده کند (و خود رأیی ورزد) خویشتن را به مخاطره افکند. چاره اندیشی پیش از اقدام به کار، تو را از پشیمانی بیمه کند. هر که نظرهای گوناگون را پذیرا باشد مواضع و موارد خطا را بشناسد «34».
هر که از بسیار گویی باز ایستد خرد رأی او را عادلانه شمارد. هر که (دامان) شهوت خود را برچیند قدر و مرتبه‌اش را محفوظ دارد. هر که زبانش را نگهدارد مردم از او در امان باشند و خود به مرادش برسد. در دگرگونی احوال گوهر مردان شناخته شود. روزگاران رازهای نهفته را بر تو روشن سازد. آن کس که در ژرفای تیرگی غوطه‌ور است از درخشش آذرخشی جهنده سود نبرد «35». هر که به حکمت

---

(31) چون آدمی را نرسد که در کنه و گوهر ذات واجب الوجود بیندیشد که راه به جایی نمی‌برد و از این رو شیخ شبستری می‌گوید:
«در آلا فکر کردن شرط راهست‌ولی در ذات حق محض گناهست» .- م.
(32) در متن «تجری الانفس عن ...- نفسها را به سویی می‌راند، (و مصحّح متن احتمال داده‌اند که) شاید درست آن «تعرج الانفس ... نفسها را عروج می‌دهد» باشد (البته جمله متن هم صحیح و مفهوم است.- م.)
(33) به تعبیر سعدی: لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان که هر چه از آنانم ناپسند آمد خود نکردم.

(34) مضمون سه عبارت اخیر پیشتر نیز در سفارشهای آن حضرت به پسران خویش علیهم السّلام آمده است.
(35) مراد آن است که درخشش زودگذر برقی جهنده برای هدایت او کافی نیست و باید پرتوی مستمرّ و مداوم فرا راه خود داشته باشد. یا به این معنی است که کسی که در دریای ظلمت جهل و گناه غوطه می‌خورد از آیات و مواعظ (که به مثابه برقی جهانند) چیزی نمی‌بیند و نمی‌شنود و سودی نمی‌برد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 98
شناخته شد به دیده وقار و شکوهش بنگرند «36». (1) والاترین توانگری (و بی‌نیازی) رها کردن آرزوست.
شکیبایی سپر ناداری و آز نشانه نیاز و بخل روپوش بیچارگی است «37» و دوستی، خویشاوندی‌ای به دست آمده است، و خیر رسان تهیدست بهتر از بسیار دار خشک دست «38». و اندرز، جان پناه کسی است که آن را بپذیرد. هر که نگاهش را به نگریستن هر چیزی آزاد گذارد افسوس بسیار خورد «39».
و هر کس تنگخویی کند خاندانش از او دلگیر شوند. و هر که (به جایی) رسید گردن افراشت. «40» کم باشد که آرزو با تو راست گوید «41». فروتنی بر شکوه (و بزرگواری) تو بیفزاید. و گنجینه‌های روزی در پهنه اخلاق خوش نهفته است «42». و کسی که آرزم جامه در پوشاندش عیبش بر مردم پوشیده ماند، گفتار به اندازه دار که هر کس در گفتار جانب اعتدال نگهداشت تکلیفش سبک (و آسان) شد. رهیابی در مخالفت با نفس است. هر که روزگار را شناسد از آماده باش غافل نماند. (2) هان، که به راستی با هر جرعه نوشیدنی گلوشکنی «43» و با هر لقمه فرو بردنی گلوگیری است. به نعمتی نرسی مگر آنکه نعمتی دیگر را از دست بدهی. هر جانداری را خوراکی است و هر دانه‌ای را خورنده‌ای، و تو خود خوراک مرگ هستی «44».
(3) ای مردم، بدانید به راستی هر که بر روی زمین می‌خرامد به درون آن نیز کشانده می‌شود. و شب و روز را در ویرانگری عمرها کشاکش باشد.

---

(36) این عبارت نیز پیشتر در سفارشهای آن حضرت به حسنین علیهما السلام آمده است.- م.
(37) این عبارت نیز پیشتر در سفارشهای آن حضرت به حسنین علیهما السلام آمده است.- م.
(38) این عبارت پیشتر در سفارش آن حضرت به امام حسین علیهما السّلام آمده و مفهوم آن توضیح داده شده است و شاید هم مراد آن باشد که «تهیدست مهربان بهتر از توانگر جفا کار است» به پابرگ ص 92 رجوع

کنید.
(39) در الروضة بعد از این عبارت آمده است: [و قد اوجب الدهر شکره علی من نال سؤله و قلّ ما. ینصفک اللسان فی نشر قبیح او احسان- و به راستی روزگار سپاسگزاری از خود را واجب کرده است بر کسی که به درخواستش پاسخ داده، و کم باشد که زبان در انتشار بدی یا خوبی داد تو را بدهد.]
(40) یعنی کسی که به چیزی از اسباب شرف چون مال و دانش رسید غالبا برتری می‌یابد و مقامش بالا می‌رود و ممکن است این نظیر همان فرموده امام علیه السلام باشد که گفت: «من جاد ساد» و مراد آن است که جود و کرم غالبا مایه فخر و «استطالة» (سرافرازی) هستند (این در صورتی است که «استطاله» را به وجه مطلق به معنی سرفرازی به افتخار بگیریم ولی اگر به مفهوم «استطال علی» یعنی گردنکشی به تکبّر بگیریم همان می‌شود که ترجمه شده است.- م.)
(41) مراد آنکه آرزو به ندرت به حقیقت می‌پیوندد.- م.
(42) در الروضة بعد از این عبارت آمده است: [کم عاکف علی ذنبه فی آخر ایام عمره- چه بسا کسی که در پایان عمرش خود را از گناه باز داشته و گوشه اعتکاف گرفته است.]»
(43) گرفتن آب در گلو را به شکستن آن تعبیر کنند و گویند: آب در گلو شکست یا گلو شکن شد. و مراد آن است که نوشیدن هر جرعه یا فرو بردن هر لقمه حرام و ناروا نه تنها در جهان گلوگیر و گلو شکن است بلکه در رستاخیز هم گریبانگیر آدمی خواهد شد.- م.
(44) این بیان در سفارشهای آن حضرت به امام حسین علیهما السّلام ص 93 پیشتر هم آمده- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 99
(1) ای مردم، ناسپاسی نعمت فرومایگی است، و همنشینی با نادان شوم. نرمگویی از کرامت (اخلاق) است. از نیرنگ بازی بپرهیزید که خوی فرومایگان است. نه هر جوینده‌ای یابنده و نه هر سفر کرده‌ای باز آینده است. بدان کس کز تو روی بتابد دل مبند. بسا دوری که از نزدیک نزدیکتر است. پیش از (سپردن) راه از همراه پرس‌وجو کن و پیش از (گزیدن) خانه از همسایه «45». عیب نهفته برادرت را بپوشان از آن رو که وجود آن را در خود (نیز) می‌دانی «46». از لغزش برادرت به خاطر روزی که دشمنت بر تو چیره گردد، درگذر. هر که بر کسی خشم گیرد که توان زیان زدن به او را ندارد، اندوه خود افزاید و خویشتن را شکنجه دهد. هر که از پروردگارش بترسد ستمش را دهانه کشد. کسی که نیکی را از بدی باز نشناسد چنان چهارپایی باشد. به راستی نابود کردن توشه از تباهی باشد «47». وه چه کوچک است مصیبت (این سرا) در برابر بزرگی بیچارگی

فردا (در آن سرا).
با یک دیگر ناآشنا (و به هم بی‌اعتماد) نشدید مگر به سبب نافرمانیها و گناهانی که در شماست «48». چه قدر آسایش به رنج نزدیک است و چه قدر درماندگی و تنگدستی به دگرگونی «49». آن گزند و شرّی که پس از آن بهشت آید شرّ و گزند نباشد و آن خیر و خوشی‌ای که در پی خود دوزخ آرد خیر و خوشی نباشد. هر نعمتی در برابر (نعمت) بهشت حقیر و ناچیز است و هر بلا و آزمونی در سنجش با آتش دوزخ عافیت و سلامت است.
(2) به هنگام درست کردن درونها گناهان بزرگ رخ نمایند «50». پاکسازی (و ناب سازی) کردار از خود کردار دشوارتر است. پاکسازی نیّت از فساد بر اهل کردار دشوارتر از ادامه جهاد و پیکار است. آوخ اگر (به ملاحظه) تقوی نبود من زیرکترین (و سیاست بازترین) «51»

---

(45) در الروضه بعد از این عبارت آمده است: [الا و من اسرع فی المسیرا درکه المقیل- هان کسی که در راه شتاب ورزد بدو زیان رسد]
(46) در الروضة به جای «و استر عورة اخیک لما تعلمه فیک» [کما یعلمها- همچنان که او عیب تو را می‌داند] و در پاره‌ای نسخه‌ها [لما یعلمها] آمده و (ضمیر «ها» به «عورة- عیب نهفته» باز می‌گردد.- م.)
(47) مراد تباه کردن توشه آخرت است که از فساد عقیده حاصل آید. و اگر به معنی توشه دنیوی نیز گرفته شود به این مفهوم است که ضایع کردن توشه و نعمت دنیا، یعنی اسراف در شمار فساد و تبهکاری است.- م.
(48) مراد آنکه «تناکر- ناآشناییها و شما» با یک دیگر نتیجه نافرمانیها و گناهانتان است و گر نه چنان که خداوند فرموده با یک دیگر «تعارف- آشنایی و الفت» می‌یافتید که «مؤمنان با یک دیگر برادرند».- م.» در الروضة در صدر این جمله آمده است: [هیهات هیهات و ماتناکرتم ...- آوخ، آوخ ...]
(49) در الروضة و پاره‌ای نسخه‌های متن ما به جای «من التغییر» [من النعیم- به نعمت (و بهره‌گیری)] آمده و مراد از «تغییر» نیز سرعت دگرگونی احوال دنیاست.
(50) یعنی وقتی انسان بخواهد درون خود را از نیّتهای فاسد و اخلاق ناستوده پاک سازد و خود را درست کند آنگاه عیبهای بزرگی که در نفس و اخلاق ناشایست او نهفته است و خود پرده‌های غفلت (و چشم پوشی) بر آنها پوشانده بود آشکار می‌شود.
(51) کلمه «دهاء» به معنی تیز هوشی و مهارت و نیز به معنی مکر و نیرنگ بازی و سیاستمآبی است و اینجا مراد همین معنی اخیر است. در الرّوضة به جای «کنت ادهی العرب» [لکنت ادهی ... (که تأکید بیشتری

دارد)] آمده است و از سخنان آن حضرت علیه السّلام است که فرمود: «به خدا سوگند معاویه از من زیرک‌تر نیست ولی او نیرنگ می‌زند و فجور می‌کند و اگر کراهیّت مکر و نیرنگ نمی‌بود من سیاست بازترین مردم بودم ولی هر نیرنگ بازی فاجر و هر فاجری کافر است. و هر حیله‌گر نیرنگ بازی را پرچم و علامتی است که روز قیامت بدان شناخته شود. و خداوند از نیرنگ بازی مکّاران غافل نیست و از حیله‌گران چشم نپوشد ...»
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 100
فرد عرب بودم. بر شماست پرهیزگاری خدا در آشکار و نهان، «52» و سخن حقّ در حال خرسندی و خشم، و میانه روی در توانگری و درویشی، و دادگری با دوست و دشمن، و کردار در چالاکی و خستگی، و خشنودی از خدا در دشواری و آسایش. (1) هر که بسیار گوید بسیار خطا کند، و هر که بسیار خطا کند، بی‌آزرم گردد، و هر که بی‌آزرم شود کم پرهیز گردد، و هر که کم پرهیز گردد دلش بمیرد و هر که دلش بمیرد به دوزخ افتد. هر کس بیندیشد عبرت گیرد، و هر که عبرت گیرد (از گناه) کناره گیرد و هر که کناره گیرد سالم ماند. و هر که شهوتها را ترک گوید آزاد باشد. و هر که رشک را رها کند مردم او را دوست دارند. (2) عزّت مؤمن بی‌نیازی او از مردم است. قناعت مالی است که پایان نپذیرد. هر که بسیار یاد مرگ کند به اندک مایه‌ای از دنیا خشنود باشد. و هر که بداند سخن او در شمار کردارش محسوب می‌شود کم گوید مگر در آنچه او را سود بخشد. شگفتا از آن کس که از کیفر بترسد و (از گناه) باز نایستد، و امید پاداش دارد ولی توبه و کردار نکند. اندیشیدن روشنی، و بیخبری تیرگی آرد. و نادانی گمراهی است. [و] نیکبخت آن که از (سرنوشت) دیگری پند گیرد.
و تربیت بهترین میراث است. نیکخویی بهترین همنشین است. با گسستن پیوند خویشاوندی (و قطع رحم) پرورش (و فایده‌ای) نیست. و با تبهکاری بی‌نیازی نباشد. عافیت ده بخش دارد که نه بخش آن در خاموشی است، مگر به یاد کرد خدا، و یک بخش آن نیز ترک آمیزش با بیخردان است. (3) سر لوحه دانش مهربانی است و آسیب آن دژم خویی. شکیبایی بر مصیبتها از گنجینه‌های ایمان است. و پاکدامنی زیور درویشی است، و سپاسگزاری زیور توانگری. دیدار بسیار دلتنگی و ملال آرد. و اعتماد پیش از آزمایش خلاف احتیاط باشد. خود پسندی مرد دلیل ناتوانی خر اوست. هیچ گناهکاری را (از رحمت حق) نومید مساز، چه بسیار گناه آلوده‌ای که نیک انجام گشته و چه بسیار نکوکرداری که در پایان عمرش تبهکار و به دوزخ رهسپار شده است. دشمنی و تجاوز بر بندگان (خدا) بد توشه‌ای برای رستاخیز است. خوشا بر کسی که کار و دانش و دوستی و دشمنی و گرفتن و وانهادن و سخن و خاموشی و کردار و گفتارش تنها برای خداست. «53» مسلمان، مسلمان نیست مگر آنکه پارسا باشد، و پارسا نیست مگر

آنکه به جهان بی‌رغبت بود، و زاهد نیست مگر آنکه دور اندیش باشد، و دور اندیش نیست مگر آنکه خردمند بود، و خردمند نیست مگر آنکه از

---

(52) این سخن تا پایان خطبه در سفارش آن حضرت صلوات الله علیه به فرزندش امام حسین علیه السّلام ص 90 تا 93 آمده است و از این رو در الروضة بازگو نشده و آنجا بعد از این بیان آمده است: [ایها الناس ان الله عز و جل وعد نبیه محمدا صلّی اللّه علیه و آله الوسیلة و وعده الحق ... الخ]

(53) پاره‌ای از این عبارات با اندک تفاوتی پیشتر در سفارشهای آن حضرت علیه السّلام به ویژه در سفارش به امام حسین علیه السّلام نیز آمده است.

سوی خدا بیندیشد و برای سرای دیگر کردار کند. و درود خدا بر محمّد پیامبر و بر خاندان پاک او باد.

(1)

(2) حجامت تن را درست و سالم و خرد را استوار و پایدار سازد. (3) چیدن (موی) شارب از پاکیزگی و نیز سنّت (پیامبر) است. (4) عطر آمیزی سبلت «1» گرامیداشت دو فرشته گزارشگر و نیز از سنّت است. «2» (5) (مالیدن) روغن پوست را نرم کند و مغز و خرد را بیفزاید و شستنگاه (موضع وضو و غسل) را هموار کند و ژولیدگی را ببرد و رنگ را صفا دهد. «3» (6) مسواک زدن موجب خرسندی پروردگار و خوشبویی دهان و نیز از سنّت است. (7) سرشویی به گل خطمی پلیدی را ببرد و شوخها را پاک کند.
(8) شستشوی دهان و آب به بینی کشیدن هنگام وضو پاک‌کننده دهان و بینی است. (9) نوره تن را استوار و نیرومند و پیکر را پاکیزه سازد. (10) چیدن ناخن مانع بزرگترین بیماریهاست، روزی آورد و آن را افزون سازد. (11) ستردن موی زیر بغل بوی بد را ببرد و پاک‌کننده و از سنّت است. (12) شستن دو دست پیش از خوراک و پس از آن مایه افزونی روزی باشد. (13) شستشو در عیدها پاک‌کننده کسی است که در برابر خدای عزّ و جلّ نیاز خواهد، و پیروی از سنّت است. (14) شب خیزی تندرستی و مایه خرسندی پروردگار و رحمت‌یابی و به کار بستن اخلاق پیامبران است. (15) خوردن سیب موجب پاک شدن معده است. (16) خاییدن کندر دندانها را سخت سازد و بلغم و بوی دهان را ببرد. (17) نشستن و درنگ در مسجد پس از دمیدن سپیده تا برآمدن آفتاب از پیمودن زمین برای طلب روزی، مؤثرتر است. (18) خوردن به موجب نیروی دل نارساست و معده را نیز پاک می‌کند و دل را بپالاید و ترسو را دلیر و فرزند را نیکو گرداند. (19) خوردن بیست و یک دانه کشمش سرخ به ناشتا در هر روز هر بیماری جز بیماری مرگ را دور سازد. (20) آمیزش مرد مسلمان با همسر خویش در نخستین شب ماه رمضان مستحب است چه خداوند فرمود: أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ در شبهای روزه آمیزش شما با زنانتان حلال شد». «4» (21) انگشتری جز نقره به انگشت نکنید زیرا پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:
پاک نکند خداوند دستی را که در آن انگشتری آهنین است. «5» (22) هر که نامی از نامهای خداوند را بر

---

(1) در این مورد نیز لفظ «شارب» به کار رفته ولی مراد باقیمانده «شارب» است که اصل سبلت باشد چه «شارب» یا بخش آبنوش سبلت همان زوایدی است که در عبارت سابق چیدن آن از پاکیزگی و سنّت پیامبر

اکرم خوانده شده است.- م.
(2) اصل عبارت چنین است: الطیب فی الشارب کرامة للکاتبین- عطر در شارب گرامیداشت دو نویسنده است» و مراد از دو نویسنده دو فرشته‌ای هستند که کردار نیک و بد انسان را بنویسند.- م.
(3) این خبر با اندک اختلافی در خصال نیز آمده است. عبارت خصال و مکارم الاخلاق چنین است: [قال: الدهن یلین البشر و یزید فی الدماغ و یسهل مجاری الماء و یذهب بالقشف و یسفر اللون]
(4) بقره 187.
(5) در المکارم، از سکونی، از ابی عبد الله علیه السّلام آمده است که فرمود: پاک نکند خداوند دستی را که در آن انگشتری از آهن باشد. (شاهد: تفاوت دو حدیث، لفظ «خاتم حدید» در متن و «خاتم من حدید» در حدیث منقول از المکارم است.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 102
نگین خویش نقش کند باید (هنگام طهارت) آن را از دستی که بدان استنجا می‌کند به دست دیگر کند. (1) «6» هر گاه یکی از شما در آینه بنگرد باید بگوید: «سپاس خدای را که مرا آفرید و زیبایم پرداخت و نقشبندی کرد و صورتی نیکویم بخشید و در من آراست آنچه را که از دیگری بکاست و مرا به اسلام گرامی داشت.» «7» (2) هر که از شما به دیدار برادر مسلمانش رود برای او خود را بیاراید، چنان که برای بیگانه‌ای که می‌خواهد او را در بهترین وضع بیند می‌آراید. (3) روزه سه روز در هر ماه، و روزه ماه شعبان وسوسه سینه و غم و اندوه دل را می‌برد. (4) طهارت کردن با آب سرد بواسیر را ریشه کن می‌کند. (5) شستن جامه اندوه را ببرد و پاکسازی برای نماز باشد. (6) موی سپید را بر نکنید که نور است و هر که در اسلام مویش را سپید کند همان (سپیدی) در رستاخیز نور او باشد. (7) مسلمان جنب نخوابد و مگر با طهارت نخسبد و اگر آب نیابد با خاک تیمم کند، زیرا روح مؤمن (به هنگام خواب) به سوی خدای عزّ و جلّ برآید و خدایش بپذیرد و فرخندگیش بخشد و اگر مرگش در رسد او را در صورتی نیکو نهد و اگر اجلش نرسد آن روح را با فرشتگان امین خود به کالبدش برگرداند. (8) مسلمان به سوی قبله آب دهان نیفکند و اگر به سهو چنان کرد از خدا پوزش خواهد. (9) کسی به سجده‌گاه خود ندمد و نیز در خوراک و نوشابه و دعای آویخته بر خویش (تعویذش) «فوت» نکند. (10) کسی از شما بر سر راه سرگین نگذارد و از پشت بام در هوا و نیز در آب جاری پیشاب نریزد و هر که کرد و گزندی دید جز خویشتن را سرزنش نکند زیرا آب را آبزیانی و هوا را هوازیانی است. و اگر یکی از شما زهراب ریزد پیشاب به هوا نیفشاند و رو به باد نباشد، وارونه به پشت نخوابد، (11) «8» با بیحالی (و لمیدگی) و کوژ کردن پشت به نماز نایستد،

(12) بنده‌ای که در برابر خدا می‌ایستد باید از پریشان فکری بکاهد، چه (فقط) از نمازش همان را نصیب دارد که بدان توجّه کرده. یاد خدا را هیچ جا و در هیچ حالتی فرو مگذارید. هیچ یک از شما در نمازش رو به دیگر سوی نکند، زیرا چون بنده در نماز روی به جانبی گرداند خداوندش فرماید: ای بنده روی به من دار که برای تو بهتر است از آن که روی به دیگری داری. (13) آنچه ریزه سفره باشد بخورید که به اذن خدا برای هر کس آهنگ درمان بدان کند، درمان هر دردی باشد. (14) جامه کتانی بپوشید که جامه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بود وی جامه

---

(6) در المکارم آمده است «و قال علیه السّلام فی وصیته لاصحابه: من نقش خاتما و فیه اسماء اللّه فلیحوّله عن الید التی یستنجی بها الی المتوضأ- ... از دستی که استنجا می‌کند به دستی که طهارت می‌کند منتقل کند» و در کافی از ابی بصیر، از ابی عبد اللّه از امیر مؤمنان علیهما السّلام نظیر آن آمده است.
(7) متن دعای نگریستن به آینه این است: الحمد للَّه الّذی خلقنی فاحسن خلقی و صوّرنی فاحسن صورتی و زان منّی ما شان من غیری و اکرمنی بالاسلام.- م.
(8) (به اصطلاح روی شکم و دمر نخوابد.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 103
پشمین و موئین جز به علّتی (خاص) نمی‌پوشید. (1) «9» هر گاه یکی از شما غذایی بخورد و انگشتانی که با آنها خورده است بلیسد، خداوند عزّ و جلّ گوید: برکت خدا بر تو باد. (2) به راستی خداوند زیبایی را دوست دارد (و نیز خوش دارد) که نشانه نعمت خویش را بر بنده‌اش بنگرد. (3) پیوند خویشاوندی را به فرموده خدا نگهدارید، هر چند به سلام گفتنی باشد که فرمود: وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ ...- بپرهیزید از خدایی که به نام او پیمان می‌بندید یا سوگند می‌دهید، همچنین از گسستن پیوند خویشاوندان پروا کنید.» «10» (4) روز خود را به (گفتن) چنین و چنان (شد) و چنین و چنان کردیم سپری نسازید زیرا نگهبانانی با شما گمارده‌اند که آن را بر شما می‌نویسند. (5) خدای عزّ و جلّ را در هر جا یاد کنید. (6) بر پیامبر و خاندان او که خداوند بر او و بر ایشان درود فرستاده، درود فرستید که خداوند با یاد کرد و نگهداشت شما از او دعایتان را بپذیرد. (7) خوراکی داغ را بگذارید تا سرد شود و (خوردنش) ممکن گردد چه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله هنگامی که غذایی بسیار گرم برابرش نهادند گفت آن را بگذارید تا سرد شود و امکان (خوردن) بدهد، خداوند داغ بما نخوراند، برکت در سرد است و داغ را برکتی نباشد. (8) به فرزندانتان آنچه را خداوند به آنان (به داشتن آن) سود می‌رساند بیاموزید تا مرجئیان

«11» (مخالفان) بر آنان چیره نیایند. «12» (9) ای مردم زبانتان را نگهدارید و نیک سلام گویید، (10) امانتها را، گر چه به کشندگان پیامبر باشد، باز پردازید. (11) آنگاه که به بازار روید و هنگام سرگرمی مردم به داد و ستد، بسیار یاد خدا کنید که به راستی پوشاننده گناهان و مایه فزونی کارهای نیک (حسنات) است، و از بی‌خبران نباشید.
(12) چون ماه رمضان فرا رسد، بنده (حقّ) سفر ندارد «13» زیرا خداوند فرماید: فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ

---

(9) در کافی از امیر مؤمنان علیه السلام نیز مانند این روایت شده است و در مکارم، از جابر از حضرت ابی جعفر علیه السّلام آمده است که گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: از جامه‌های شما چیزی از جامه سپید بهتر نباشد پس آن را در زندگی بپوشید و مردگان خویش را نیز در همان کفن کنید.
(10) النساء 10
(11) مرجئه، از ارجاء به معنی تأخیر می‌آید زیرا آن گروه قایل بر تأخّر علی علیه السّلام در مقام خویش بودند. این کلمه بر (وعیدیان) نیز اطلاق می‌شود ولی در اینجا مراد همان گروه نخست است.
(12) در کافی از جمیل بن درّاج از حضرت ابی عبد الله علیه السّلام آمده است که گفت: «به فرزندان خود پیش از آن که مرجئیان در چیرگی بر آنها از شما پیشی گیرند حدیث آموزید. و فیض رحمه الله در وافی آن را یاد کرده و این توضیح را در دنبال آورده است: «یعنی فرزندانتان را در عنفوان جوانی و بلکه در اوایل ادراک و رسیدن به حدّ تمییز، احادیثی در آموزید که به شناخت امامان علیهم السّلام و پیروی (تشیّع) آنان راه یابند، پیش از آن که مخالفان آنها را بفریبند و به گمراهی خود درآرند چه از آن پس باز گرداندشان از راه دشوار خواهد بود.»
(13) یعنی سفر پس از دیدن ماه به منزله فرار از فرمان خداوند سبحان شمرده می‌شود و این با مقام پرستش و بندگی منافات دارد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 104
- پس هر کس از شما ماه را دید «14» (یا در آغاز ماه حاضر و مقیم بود) باید روزه بگیرد». «15» (1) در نوشیدن مستی آور (مسکر) و مسح روی پاپوش تقیّه روا نیست. (2) «16» مبادا در حقّ ما زیاده روی (غلوّ) کنید، فقط بگویید: ما بندگان پرورده‌ایم و (امّا) پیرامون فضل ما هر چه می‌خواهید بگویید.
(3) هر که ما را دوست دارد باید چون ما کردار کند و از پارسایی مدد جوید که به راستی در دنیا و آخرت بهترین مددکار است. (4) با بدگوی ما بهم ننشینید و نزد دشمنان ما را آشکارا مستایید که دوستی ما را اظهار

ولی خود را نزد سلطان خویش خوار سازید. (5) هماره با راستی باشید که مایه رستگاری است.
(6) بدان چه نزد خداست دل بندید و خرسندی و فرمانبرداری او را بجویید و بر این دو بشکیبید. (7) چه زشت است که مؤمن به بهشت درآید ولی پرده دریده باشد. (8) در روز پسین به سبب کرداری «17» که از پیش داشته‌اید ما را از شفاعت خود درمانده نکنید «18» و خود را در رستاخیز نزد دشمنتان رسوا نسازید. (9) خود را در پایگاهی که نزد خدا دارید به سبب دنیای دون دروغگو در نیارید. (10) بدان چه خدایتان فرموده چنگ در زنید. (11) میان هیچ یک از شما با آنچه (مشتاقانه) آرزویش می‌کند و دوست می‌دارد «19» (فاصله‌ای) نیست مگر آنکه پیامبر خدا در دم مرگ بر سر او آید، و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است و به خدا سوگند که او را مژده آید و چشمش روشن شود و دیدار را (به جان و دل) پذیرا گردد. (12) برادران ناتوان خود را خوار مشمارید، چه هر که مؤمنی را خوار شمارد «خدایش خوار سازد و روز رستاخیز آنان را با یک دیگر جمع نکند مگر آنکه توبه کند. (13) هر گاه مردی از نیاز برادر خویش آگاه باشد نباید به او زحمت درخواست بدهد، «20» (14) به دیدار هم روید و با هم مهربانی ورزید و به یک دیگر بخشش کنید و چونان منافق (دوروی) نباشید که (به آب و تاب و خودنمایی) آنچه نکند بگوید. (15) زناشویی کنید که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله گفت: هر کس خوش دارد بر روش من رود باید زناشویی کند زیرا زناشویی سنّت و روش من است، (16) فرزند خواهید که من به (افزونی تعداد)

---

(14) پیداست در آیه مبارکه فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ ... لفظ «شهد- دید» اطلاق کلی دارد بر مشاهده فردی یا یقین به حصول رؤیت هلال که با وجود شرایطی شرعی محقق می‌شود.- م.
(15) البقرة، 185.
(16) شرط وجوب تقیّه وجود حالت اضطرار و ناچاری است و در مورد ناچار بودن به نوشیدن مسکر و مسح از روی کفش، در حصول شرایط تقیّه اختلاف و ملخص کلام همان گونه که در نص آمده در هیچ یک از حالات، تقیه نوشیدن مسکر و مسح روی کفش جایز نیست.
(17) مراد اعمال زشت و اخلاق ناپسند است.
(18) در خصال «لا تعنونا- کار ما را دشوار نسازید» آمده ولی در متن «لا تعیونا- ما را به رنج میندازید و سربار ما نشوید» می‌باشد.
(19) مراد نعیم فردوس و ثواب آخرت است.- م.
(20) یعنی مؤمن باید بدون وادار شدن برادرش به درخواست که امری رنجبار و دشوار است خود نیاز او را برآورد.- م.

شما با دیگر امّتها رقابت دارم، (1) فرزندانتان را از شیر زن بدکاره و دیوانه باز دارید زیرا شیر واگیر است. (2) از خوردن پرنده‌ای که سنگدان و انگشتک و چینه‌دان و «کابرة» «21» ندارد بپرهیزید. (3) از خوردن گوشت درندگانی که دندان نیش و پرندگانی که چنگال «22» دارند بپرهیزید. (4) سپرز را نخورید چه آن از خونی تباه برآید. (5) سیاه نپوشید که جامه فرعون است. (6) از غده‌های گوشت پرهیز کنید که رگ خوره را بجنباند. (7) در دین قیاس نکنید که دین به قیاس در نیاید و مردمی آیند که در دین قیاس کنند و (در حقیقت) دشمنان دین باشند، نخستین کس که قیاس کرد ابلیس بود. «23» (8) کفش نرم زبانه‌دار «24» نپوشید که کفش فرعون است و نخستین کسی که کفش نرم زبانه‌دار پوشید همو بود. (9) با میخواران مخالفت کنید. (10) خرما بخورید که در آن درمان دردهاست. (11) از گفته پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله پیروی کنید که گفت: «هر که دری از دریوزگی بر خویش بگشاید خداوند دری از تنگدستی بر او گشاید.» (12) بسیار آمرزش خواهی کنید، که روزی می‌آورد. (13) هر چه توانید از کار نیک (خود) توشه فرستید که فردایش بازیابید. (14) از ستیزه‌جویی بپرهیزید که مایه شک است. (15) هر که به (درگاه) خدا نیازی دارد آن را در سه ساعت بخواهد: ساعتی از روز آدینه و ساعتی هنگام زوال آفتاب که نسیم بوزد و درهای آسمان را بگشایند و رحمت فرود آید و پرندگان به نغمه درآیند و ساعتی در پایان شب بگاه سپیده‌دمان که دو فرشته بانگ برآرند: آیا توبه کاری هست تا توبه‌اش را بپذیرم؟ آیا خواهنده‌ای هست تا به او بخشیده شود؟ آیا آمرزش خواهی هست تا او را بیامرزند؟ آیا نیازمندی هست؟ پس بانگ منادی خدای را پاسخ گویید. (16) روزی را میان سپیده دم تا دمیدن آفتاب بجویید که از در هم نوردیدن زمین (در جستجوی روزی) مؤثّرتر است و آن زمانی است که خدای جلیل و عزیز در آن ساعت روزیها را میان بندگانش پخش کند. (17) چشم را به راه گشایش بدارید و از رحمت خداوند نومید نشوید زیرا در انتظار گشایش بودن و آنچه مؤمن بر آن بپاید (دوام طاعت) خوشترین کارها در پیشگاه خداوند است. (18) پس از گزاردن دو رکعت صبح به خداوند توکّل کنید که خواسته‌ها را در آن زمان بخشند. (19) شمشیرها را به حرم (کعبه) نبرید و هیچ کس در برابر شمشیر نماز نکند زیرا قبله امانگاه است. (20) چون به حجّ روید پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را زیارت کنید که بدان مأمورید و ترکش جفا باشد. (21) بر آن قبرها که حقگزاری ساکنانشان بر شما لازم است فرود آیید و آنها را زیارت کنید و بر

---

(21) در خصال عبارت «و لا کابرة» نیامده است و این کلمه در کتابهای

لغت هم دیده نشد.
(22) مراد از چنگال انگشتان قوی خمیده و ناخنهای تیز محکم چون چنگال عقاب و کرکس و غیر آن است که اطلاق آن بر آنچه در انتهای پای ماکیان و کبوتر و دیگر پرندگان اهلی و خانگی قرار دارد صحیح نیست و در این مورد اصطلاحا کلمه «پنجه» به کار می‌رود.- م.
(23) آنجا که شیطان به جای سجده بر آدم به امر پروردگار، به آستان عظمت الهی عرضه داشت: مرا از آتش و او را از خاک آفریدی.- م.
(24) در اصل «ملسّن» و به معنی «زبان گونه و زبانه‌دار» است و مراد کفشی نرم و نوک تیز است که از نرمی و کشیدگی نوک چون زبان باشد.- م.

سر آنها روزی خواهید، زیرا آنان بدین زیارت شما شاد شوند. (1) باید مرد بر مزار پدر و مادر، پس از دعای به ایشان، نیاز جوید. (2) گناه اندک را کوچک مگیرید چون بر انجام گناه بزرگ توانایی ندارید، زیرا (گناه) کوچک نیز به شمار در آید و به بزرگ انجامد. (3) سجده را به درازا کشانید که هر که سجده را طول دهد فرمانبردار و رستگار است. (4) مرگ، و روز برآمدن از گورها و زمان قیامت در پیشگاه خدا را بسیار بیاد آرید تا (تحمّل) مصیبتها بر شما آسان شود. (5) هر که از (درد) چشم بنالد باید آیة الکرسی بخواند و (چون) به دل یقین داشته باشد که نیک می‌شود به راستی، ان شاء اللّه، درمان یابد. (6) از گناهان بپرهیزید که هیچ بلا و نقصان روزی نباشد مگر از گناه تا (بدان جا که) به خراش و آسیب بدنی و حوادث ناگوار کشد چه خداوند جلّ ذکره می‌فرماید: وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ- هر مصیبتی که به شما برسد از کار و کردار خودتان است، و او از بسیاری [گناهان] در می‌گذرد.» «25» (7) بر سر (سفره) خوراک خدای عزّ و جلّ را بسیار یاد کنید و (لقمه) از دهان به دور نیفکنید که نعمتی از نعمتهای الهی و رزقی از روزیهای اوست که سپاسداری و ستودنش بر شما واجب است. (8) پیش از آنکه نعمتها نابود (و زایل) شوند با آنها خوش برخورد باشید «26» زیرا آنها بروند و گواه رفتاری باشند که صاحبشان با آنها کرده است. (9) هر که به اندک روزی از جانب خداوند خرسند باشد خداوند نیز به اندک کرداری از او خشنود است. (10) از کوتاهی‌ورزیدن (تقصیر در عبادت) بپرهیزید چه آن روز که افسوس سودی نکند مایه افسوس باشد. (11) چون در نبرد با دشمن رویاروی شدید، کم گویید «27» و خدای عزّ و جلّ را بسیار یاد کنید و مگریزید که خدا را به خشم آرید و مستوجب غضب او شوید. (12) چون در نبردگاه کسی از برادرانتان را زخمی یا آسیب دیده یا گرفتار دشمن دیدید، خودتان به او کمک کنید. (13) تا بر کار نیک توان دارید، نیکی کنید

که (شما را) از مردنهای بد باز دارد. (14) هر که بخواهد بداند پایگاهش در پیشگاه خدا چگونه است باید بنگرد مقام خداوند به دیده او در برابر گناهان چون است. (15) بهترین چیزی که مرد در خانه خویش نگه می‌دارد گوسفند است، پس هر که در منزل خود گوسفندی داشته باشد فرشتگانش روزی یک بار تقدیس کنند و آن را که دو گوسفند دارد به هر روز دو بار و آن را که سه گوسفند است سه بار تقدیس کنند و خداوند فرماید: شما را برکت باد. (16) هر گاه مسلمانی مزاجش دستخوش ضعف شود، گوشت را با ماست «28» بخورد چه خداوند نیرو را در این دو نهاده است. (17) هر گاه آهنگ حج کنید خود به خرید پاره‌ای از

---

(25) الشوری، 30
(26) مراد آن است که از نعمتها حسن استفاده کنید و آنها را در راه خیر و حلال صرف کنید نه سوء استفاده و صرف در حرام.- م.
(27) رسم اعراب چنان بود که هنگام رویارویی با دشمن در شمردن اوصاف و شجاعتهای خود بسیار می‌گفتند و به اصطلاح «رجز» می‌خواندند، این اشاره ناظر بر لزوم کاستن از رجزخوانیهاست.- م.
(28) در متن «لبن» آمده که در لغت به معنی شیر است ولی اصطلاحا مراد «ماست» است و اعراب شیر ساده بسته نشده را غالبا «حلیب» گویند.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 107
حاجتهایتان بپردازید که خداوند تبارک و تعالی فرماید: وَ لَوْ أَرادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً- اگر اینان به راستی عزم رهسپاری داشتند برای آن تهیه و تدارکی می‌دیدند.» «29» (1) هر گاه یکی از شما در آفتاب نشیند پشت به خورشید کند زیرا درد درون را پدید کند. (2) چون به حج رفتید به خانه خدا بسیار بنگرید که خداوند یک صد و بیست نظر رحمت در خانه حرمت بنیان خویش دارد که شصت نظر از آن گردندگان (به دور حرم) و چهل نظر از آن نمازگزاران و بیست نظر از آن نگرندگان است. (3) برابر خانه کعبه به هر گناه خویش که به یاد دارید اعتراف کنید و برای گناهانی که به یاد ندارید بگویید:
«پروردگارا هر چه را تو از ما به یاد داری و ما خود فراموش کرده‌ایم بر ما بیامرز» «30» زیرا هر که در آنجا به گناهانش اعتراف کند و آنها را بر شمارد و یاد کند و از خدای عزّ و جلّ آمرزش طلبد خدا را سزد که آنها را بر او بیامرزد. (4) پیش از فرود آمدن بلا به دعا پیشدستی کنید زیرا درهای آسمان در شش مورد گشوده شود: هنگام آمدن باران و هنگام پیشروی (رزمندگان) و به وقت اذان و خواندن قران و دم غروب خورشید و بگاه سپیده‌دمان. (5) هر که کالبد مرده‌ای را پس از سرد شدن مسّ کند غسل

بر او واجب شود. (6) هر که مؤمنی را غسل دهد باید پس از کفن کردن او غسل کند و بعد از آن مرده را مسّ نکند که غسل بر او واجب شود. (7) «31» کفنها را بخور ندهید و بر مردگان خود جز کافور عطری نپاشید زیرا مرده مانند کسی است که احرام بسته باشد. (8) خانواده خود را به گفتن سخن نیک بر سر مرده فرمان دهید «32» زیرا فاطمه دخت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله چون پدرش علیهما السّلام درگذشت و دختران هاشمی بر او مرثیه خواندند، گفت: (چنین) سوگواری «33» را ترک گویید و دعا کنید. (9) مسلمان آینه برادر خویش است هر گاه لغزشی از برادر خود دیدید همه بر او هجوم نیاورید، او

---

(29) التوبة، 46

(30) عین عبارت استغفار چنین است: ما حفظته یا ربّ علینا و نسیناه فاغفره لنا.- م.

(31) در متن چنین است: [من غسّل مؤمنا فلیغتسل بعد ما یلبسه اکفانه «و لا یمسّه بعد ذلک» فلیجب علیه الغسل] (مصحح متن عربی 1335 ش- 1376 ق، آقای علی اکبر غفّاری در پا برگ آورده‌اند): [ای بعد ما یبرد قبل ان یغسّل] یعنی پس از آن که سرد شد و پیش از غسل، ولی ظاهر عبارت ناظر بر اشکال مسّ کالبد مرده حتی پس از غسل میّت است. در پابرگ صفحه 103 تحف العقول چاپ کتابفروشی اسلامیه تهران، 1400 ه. ق در ترجمه فارسی ایشان توضیحی به گونه دیگر و چنین داده‌اند که ظاهرا مقرون به صواب است: [این قسمت (یعنی مرده را پس از غسل هم مس نکند)، ظاهرا نسخه بدل بوده و اشتباها از ناسخ داخل متن شده چنان که در خصال صدوق هم نیست و ممکن است جزء متن هم باشد ولی خلاف اجماع است و بدان عمل نکرده‌اند.].

(32) در متن «مروا اهالیکم» آمده که به معنی امر کردن و واداشتن است و شاید «عزّوا- تعزیت و تسلیت گویید» باشد. (مراد آن که کلماتی خوب و مناسب تعزیت و طلب مغفرت برای مرده گویید یا او را دعا کنید و به خویشانتان سفارش کنید چنین گویند.- م.)

(33) در متن «حداد» است که به معنی ترک زینت و پوشیدن جامه سیاه به نشانه سوگواری است و در خصال به جای «اترکوا المداد»، «دعوا التعداد» آمده است: «... تمام دختران بنی هاشم به او (حضرت فاطمه علیها السّلام) کمک کردند پس به آنان گفت: «دعوا التعداد- این ترتیبات و وسایل (سوگواری) را وانهید»

را راهنمایی کنید و اندرزش گویید و به او نرمش نشان دهید. (1) از اختلاف بپرهیزید که موجب خروج از دین است. دادگر و میانه رو باشید و

به یک دیگر مهر بورزید و رحمت آرید. (2) هر که با چهار پایش سفر کند باید به آب و علف او آغاز کند. «34» (3) بر چهره چهارپایان (چوب و تازیانه) نزنید زیرا آنها پروردگار خود را تسبیح می‌کنند. هر که از شما در سفر راه گم کند یا بر خویشتن ترسد بانگ زند «یا صالح «35» اغثنی» ای صالح به فریادم برس زیرا در میان برادران جنّ شما کسی است که چون آن بانگ را بشنود پاسخ گوید و گمشده شما را راهنمایی کند و چهارپای او را نگهدارد، (4) هر کس از شما از شیر بر خود و چهار پا و رمه‌اش بترسد باید خطی گرد آن بکشد و بگوید: «اللّهم ربّ دانیال و الجبّ و کلّ اسد مستأسد احفظنی و غنمی» «36» بار الها، پروردگار دانیال و چاه و هر شیر شرزه، من و گوسفندم را نگهدار. (5) و هر کدامتان از غرق شدن بترسد باید بگوید: بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِیمٌ. «37» وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ «38» به نام خداوند، روان‌کننده و به ساحل رساننده آن که خدای من البتّه صاحب مغفرت و رحمت است. خدا را چنان که باید و شاید به عظمت نشناختند و اوست که روز قیامت، زمین در قبضه قدرت او و آسمانها در پیچیده به دست سلطنت اوست، آن ذات پاک یکتا منزّه و متعالی از شرک مشرکان است.» (6) و هر که از کژدم ترسد بخواند: سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِینَ «39»- در میان جهانیان، سلام بر نوح باد، ما چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم که او به حقیقت از بندگان با ایمان ما بود». (7) در روز هفتم برای نوزاد خود عقیقه «40» کنید (8) و هر گاه (نخستین بار) سر آنان را تراشیدید هموزن مویشان نقره

_____

(34) یعنی هم پیش از سفر آب و علف مرکبش را بدهد و هم هنگام ورود به هر منزلی ترتیب آب و علف آن حیوان را پیش از آسودن خود بدهد و آن را مقدّم بر خود دارد.- م.

(35) شاید مراد از «صالح» حضرت صالح پیغمبر علیه السّلام است و مناسبت موضوع «ناقه صالح» است که در کنف امان بود، و شاید مراد از «صالح» نام آن بنی جنّ نگهبان راههاست.- م.

(36) مراد دانیال نبی علیه السّلام از انبیاء بنی اسرائیل است که به روزگار بخت النّصر چنان که گفته‌اند در چاهی محبوس بود، و شیخ طوسی رحمة الله علیه در امالی خود از حضرت ابی عبد الله علیه السّلام روایت کرده است که «او در زمان سلطان ستمگر «عات» بود که وی را بگرفت و در چاهی افکند و درندگان را نیز با او به چاه انداخت ولی آنها به وی نزدیک نشدند ولی (آن جبّار) او را از چاه برنیاورد تا آنکه خدای عزّ و جلّ به یکی دیگر از انبیاء خود می‌فرمود که برای دانیال طعامی ببر، گفت:

پروردگارا دانیال کجاست؟ فرمود: چون از این دهکده بیرون شدی کفتاری به پیشت آید آن را دنبال کن که تو را به وی می‌رساند، پس کفتار او را بر سر آن چاه که دانیال در آن بود آورد پس خوراک را برایش فرو فرستاد و دانیال گفت: سپاس خدای را که هر که بدو اعتماد کرد سربار دیگری نشد. تا پایان گفته او ...»
(37) (بخشی از آیه 41 سوره هود.- م.)
(38) الزمر، 67 (و مجموع دعا ترکیبی از آن دو آیه شریف است.- م.)
(39) الصّافات، 79، 80 و 81
(40) گوسفند یا بزی که با شرایط خاص به روز هفتم تولّد نوزاد قربانی کنند.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 109
صدقه دهید که بر هر مسلمان واجب است «41» و پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله با حسن و حسین (علیهما السّلام) چنین فرمود. (1) هر گاه به سائلی چیزی دادید از او بخواهید که برای شما دعا کند چه دعای او در حق شما مستجاب می‌شود ولی در حق خودش پذیرفته نمی‌آید زیرا (این گونه متکدّیان) دروغ می‌گویند، (2) و کسی که چیزی به سائلی می‌دهد باید دست خود را به سوی دهان آرد و آن را ببوسد زیرا پیش از آنکه آن (صدقه) به دست سائل برسد خداوند آن را می‌گیرد، خدای تبارک و تعالی فرمود: وَ یَأْخُذُ الصَّدَقاتِ- و خدا صدقه‌ها را می‌گیرد.» «42» (3) شب هنگام صدقه دهید زیرا صدقه شبانه خشم پروردگار را فرو نشاند. (4) سخن خود را در شمار کردار خویش دانید پس، جز در مورد خیر، کم گویی پیشه کنید. (5) از آنچه خدایتان روزی کرده انفاق کنید که به راستی انفاق‌کننده [به دیده من] «43» همانند جهادگر در راه خداست. (6) هر که به گرفتن عوض (ثواب آخرت) یقین دارد انفاق می‌کند و وجدانش در این انفاق سخاوت می‌ورزد. (7) هر کس یقینی دارد و به شکّی برخورد باید بر یقین خویش بپاید زیرا شک یقین را نزداید و بنیادش را نشکند. «44» (8) گواهی ناحق ندهید. و بر سر سفره‌ای که در آن شراب نوشند ننشینید زیرا بنده نمی‌داند کی جانش را بستانند. (9) هر گاه یکی از شما به خوردن نشینید باید چون بنده (به دو زانوی ادب) نشیند و بر زمین بخورد و پا به روی پا نیفکند و چهار زانو ننشیند که چنین نشستن را خدا نپسندد و صاحبش را دشمن دارد. (10) شام پیامبران پس از تیره شدن «45» شب است. شام خوردن را ترک نگویید که ترک آن موجب خرابی تن گردد. (11) تب پیشاهنگ «46» مرگ و زندان خدا در زمین است، هر که از بندگانش را خواهد در آن بند می‌کند، و تب گناهان را بریزد همان گونه که کرک از کوهان شتر بریزد. (12) هیچ بیماری جز از درون تن نیست مگر زخم و تب که این دو بر تن درآیند. (13) گرمی تب را به گل بنفشه و آب سرد

بشکنید که گرمی

---

(41) یعنی این کار از سنّتهای اسلام است و بر مسلمان واجب است که آن را مراعات کند و تا جایی که ممکن باشد ترک آن شایسته نیست.
(42) بخشی از آیه 104 سوره توبه که تمام آن چنین است: أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَأْخُذُ الصَّدَقاتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ- آیا ندانسته‌اند که خداوند است که توبه بندگانش و نیز صدقه‌ها را می‌گیرد و او بسیار توبه پذیر مهربان است؟»
(43) در متن «فانّ المنفق فیّ- انفاق‌کننده در راه من، یا به دیده من» آمده ولی در خصال لفظ «فیّ» نیامده (و ظاهرا در متن زاید است.- م.)
(44) اصل «استصحاب» در فقه یعنی باقی گذاشتن و حکم به امری بر حالت اصلی خود، مگر آنکه به ثبوت خلافش یقین حاصل شود، بر همین پایه است.- م.
(45) «العتمة» زمانی است که شب کاملا تیره شده و هنگام شام خوردن انبیاء است. همچنین به ثلث اول شب نیز اطلاق می‌شود.
(46) «رائد و پیشاهنگ» کسی است که کاروانیان از پیش روانه می‌کنند تا منزلگاه آینده را ببیند یا آنچه بر آنها پوشیده است معلوم دارد و در اینجا مراد آن است که تب از فرا رسیدن مرگ خبر می‌دهد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 110
آن از دمای دوزخ است. (1) مسلمان به درمان نپردازد مگر آنکه بیماری به تندرستی او غالب آید: «47» (2) دعا قضای استوار گشته را بگرداند، پس آن را آماده دارید و به کار برید. (3) وضوی بعد از طهارت را ده حسنه باشد پس وضو سازید. (4) از تن‌آسایی بپرهیزید که هر کس تنبلی کند حق خدا را به جا نیاورده است. (5) بوی بد (تن) را با آب بزدایید و به (پاکیزگی) خود رسیدگی کنید که خداوند چرکینی بندگانش را که موجب نفرت همنشین آنها باشد دشمن دارد. (6) هیچ یک از شما در نماز با ریش خود بیهوده بازی نکند و نیز به هر چه او را در نماز سرگرم دارد نپردازد. (7) مبادرت به عمل خیر کنید، پیش از آنکه به کاری دیگر پردازید.
(8) نفس مؤمن از وی در رنج و مردم از او در آسایشند. (9) باید عمده سخن شما یاد کرد خدا باشد.
(10) از گناهان بپرهیزید زیرا روزی بنده‌ای که دست به گناه آلاید بند آید.
(11) بیماران خود را با صدقه دادن درمان کنید و داراییهایتان را با پرداخت زکاة حفظ کنید. (12) نماز دستمایه تقرّب هر پرهیزگاری (به خداوند)، و حج جهاد هر ناتوان «48» است. (13) شوهرداری نیکو، جهاد زن باشد. (14) فقر مرگ بزرگتر است. (15) کمی (عیال و) نانخور یکی از دو آسایش است. (16) اندازه نگهداشتن نیمی از زندگانی است.

(17) اندوه نیمی از پیری است. مردی که مقتصد (و میانه رو) باشد درویش نگردد (18) و مردی که مشورت طلبد نابود نشود. (19) احسان (و دستگیری مالی) روا نیست مگر به شخص خانواده‌دار و دیندار.
(20) هر چیزی را نتیجه‌ایست و نتیجه کار نیک سرعت رهایی (به روز رستاخیز) است. (21) کسی که به عوض گرفتن (اخروی) یقین دارد در بخشش گشاده دستی کند. (22) هر که هنگام مصیبت بر (زانوان یا) رانهای خود دست کوبد، پاداشش بکاهد. (23) برترین کردار مؤمن انتظار گشایش داشتن است. (24) هر که پدر و مادرش را اندوهگین کند نسبت به آن دو ناسپاسی کرده است. (25) روزی را با صدقه دادن درخواست کنید. (26) بلاهای گوناگون را با دعا دور سازید، (پس) پیش از رسیدن بلا بر دعا بپایید.
سوگند به آن که دانه شکافد و جاندار برآرد، بلا بر مؤمن شتابنده‌تر از سیل فروریزنده از فراز تپه به پایین یا دویدن استران تیزگام است. (27) سالم رستن از سختی بلا را درخواست کنید که سختی بلا، رفتن دین است. (28) نیکبخت آن است که از (سر گذشت) دیگری پند گیرد و (اگرش گویند) پذیرد. (29) خویشتن را به اخلاق نیکو بپرورید زیرا بنده با ایمان به خوشخویی خود به پایه روزه‌دار شب زنده‌دار رسد. (30) هر که دانسته، می بنوشد خدایش زهرابه چرکین دوزخ بنوشاند هر چند آمرزیدنی بوده باشد. (31) نذر کردن بر (ارتکاب) معصیت و سوگند بر قطع رحم روا نیست. (32) دعاکننده بی‌عمل

---

(47) زیرا درمان جز به دارو ممکن نیست و داروها اثر تهییجی و تحریکی دارند و سبب بیماریها و نارساییهایی دیگر می‌شوند و در احادیث آمده است «تا تحمّل بیماری توانید کرد از به کار بردن دارو اجتناب کنید» و «هیچ دارویی نیست مگر آنکه بیماری‌ای را برانگیزد» (و نیز از امیر مؤمنان علیه السّلام در نهج البلاغه آمده است «امش بدائک ما مشی بک- چندان که بیماریت با تو بسازد تو نیز با آن بساز و تحمّلش کن.- م.)
(48) مراد از ناتوان کسی است که به سببی توانایی رزمی و قدرت بر گرفتن سلاح و بیرون شدن به جهاد ندارد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 111
چون تیرانداز بی‌زه باشد. (1) زن باید برای همسرش عطر زند. (2) آن که برای دفاع از مال خود کشته شود شهید به شمار آید. (3) مغبون نه ستوده است و نه درخور هم سخنی. «49» (4) فرزند را با پدرش، و زن را با همسرش قسم نباشد. (5) «50» خاموش ماندن تا شب روا نیست مگر (خموشی) به یاد خدا.
(6) پس از هجرت بادیه‌نشینی نیست و پس از فتح (مکّه) هجرت موردی

ندارد. «51» (7) بدان چه نزد خدای عزّ و جلّ است روی آرید (و چشم بدان دارید) زیرا (این چشمداشت از خدا) موجب بی‌نیازی از آنچه در دست مردم است می‌شود. (8) خداوند پیشه‌ور امین را دوست دارد. (9) هیچ کرداری نزد خدا محبوبتر از نماز نیست، (10) کارهای دنیایی شما را از وقت نماز باز ندارد زیرا خداوند مردمانی را که به اوقات آن بی‌اعتنایی کنند نکوهش کرده و فرموده است: (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ) الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ- (وای بر آن نمازگزاران) آنان که از نمازشان غافلند» «52» یعنی (اوقات و ترتیبات آن را) فراموش می‌کنند. (11) بدانید که (حتّی) نیکوکاران دشمنانتان با یک دیگر ریا می‌کنند از این روست که خدای عزّ و جلّ به ایشان توفیق نمی‌دهد و جز کرداری را که (خالصانه و بی‌ریا) برای او باشد نمی‌پذیرد. (12) نکوکاری تباه نشود و گناه فراموش نگردد، إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ- بیگمان خداوند با پرهیزگاران و نیکوکاران است» «53». (13) مؤمن برادرش را سرزنش نکند و به او خیانت نورزد و متّهمش نسازد و وانگذاردش و از او بیزاری نجوید. (14) عذر برادرت را بپذیر و اگر (خود) عذری ندارد (تو) عذری برایش بجوی. (15) بر کندن کوهها آسانتر از دل کندن از ملک چند روزه است اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ- از خداوند مدد بجویید و شکیبایی کنید؛ زیرا که زمین از آن خداوند است، به هر کس از بندگانش که بخواهد به میراث می‌دهد و نیک سرانجامی از آن پرهیزگاران است» «54». (16) پیش از رسیدن وقت کاری بدان شتاب مکنید که پشیمان می‌شوید و (مبادا) زمان بر شما دراز بپاید که سنگدل گردید.
(17) بر ناتوانانتان رحمت آرید و از خدای عزّ و جلّ رحمت طلبید. (18) از غیبت بپرهیزید زیرا مسلمان از

---

(49) در متن «المغبون لا محمود و لا محاور» و در خصال «لا محمود و لا مأجور- نه ستوده است و نه مزددار» آمده است (مراد آن است که کسی که فریب خورده و بی‌دست و پاست و نمی‌تواند گلیم خود را از آب بیرون کشد و از تجربه‌ها پند نمی‌گیرد و با کسی نیز مشورت نمی‌کند و همواره آماده فریب خوردگی و مغبونی است نه ستودنی است و نه قابل معاشرت و هم سخنی و به ضبط خصال: [و نه در آخرت برای مغبونی خود مزدی می‌برد.- م.].)
(50) یعنی قسم فرزند تحت حضانت، بدون اجازه پدر و نیز قسم زن بدون رخصت شوهر مفید نیست.- م.
(51) یعنی باز گشتن به بلاد کفر و اقامت در آن بلاد پس از مهاجرت از آنها به مملکت اسلام. در روزگار ما (مصداقش مثلا) آن است که آدمی به

تحصیل دانش و کسب معلومات دینی اشتغال ورزد و سپس تحصیل را ترک گوید و از آن دور و با آن بیگانه شود.
(52) الماعون، 4 و 5
(53) النّحل، 128
(54) الاعراف، 128
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 112
برادرش غیبت نمی‌کند و حال آنکه خدا (ما را) از آن بازداشته و فرموده است: أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ- آیا هیچ کدام از شما خوش دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد، که البتّه از آن تنفّر دارید» «55». (1) مؤمن در حال قیام در نماز دست بر هم ننهد تا شبیه کافران شود. «56» (2) کسی از شما ایستاده آب ننوشد زیرا موجب دردی شود که درمانش نباشد، مگر خدایش شفا بخشد. (3) هر گاه کسی از شما در نماز جانوری گرفت آن را در خاک کند یا بزاق بر آن اندازد یا در جامه‌اش بپیچد تا از نماز بپردازد. (4) رو به پشت کردن کامل نماز را قطع می‌کند و هر کس چنان کرد باید نماز را با اذان و اقامه و تکبیر از نو گیرد. (5) هر کس ده بار قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و مانندش إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ و برابرش «آیة الکرسی» بخواند تا آفتاب برآید، مالش را از آنچه بیم دارد، بیمه کند. (6) و کسی که پیش از برآمدن آفتاب قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ بخواند، هر چند هم ابلیس بکوشد دستخوش گناه نشود. (7) از چیرگی وام «57» به خدای عزّ و جلّ پناه برید. (8) مثل اهل بیت (نبوّت) چون کشتی نوح است که هر که از آن واماند هلاک شد. «58» (9) بالا گرفتن جامه نظافتی برای نماز است، خدای تعالی فرماید: وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ- جامه خود را پاک دار» «59» یعنی دامن بالاگیر. (10) «60» قاشقی عسل شفاست، خداوند فرموده: ... يَخْرُجُ

---

(55) الحجرات، 12
(56) صدوق طاب ثراه در خصال از ابی بصیر و محمد بن مسلم از حضرت صادق و پدرانش علیهم السّلام آورده است که گفت: امیر مؤمنان صلوات الله علیه فرمود: مؤمن در حال ایستادن برابر خدای عزّ و جلّ دو دست بر هم ننهد مگر آنکه مانند کافران، یعنی مجوس گردد. و در دعائم الاسلام از جعفر بن محمد علیهما السّلام آمده است که گفت: هر گاه به نماز ایستادی دست راست بر چپ و دست چپ بر راست منه زیرا این تکفیر اهل کتاب است ولی هر دو دست را پایین افکن چه برای آنکه از نماز به خود نپردازی مناسب‌تر است و طحاوی در اختلاف الفقهاء از مالک نقل کرده است که دست بر روی دست نهادن در نمازهای نافله که قیامهای طولانی دارد صورت می‌گیرد ولی ترک آن مرا خوشتر است.

و نیز از لیث بن سعد روایت کرده است: فرو آویختن دو دست در نماز نزد من خوشتر است مگر آنکه قیام به درازا کشد.
(57) مراد زیادی وام و بدهی و تسلّط اندیشه باز پرداخت آن است که بر جان آدمی چیره می‌گردد و همّش را تمامی مصروف می‌دارد.- م.
(58) در متن چنین است «مثل اهل البیت سفینة نوح من تخلّف عنها هلک» از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به هر دو طریق خاصّه و عامّه مروی است که فرمود: «مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلّف عنها هلک- مثل اهل بیت من چون کشتی نوح است که هر که بر آن نشست برست و هر که از آن واماند هلاک شد.»
(59) المدثر، 4
(60) مراد از «بالا گرفتن دامن» آن است که دامن و قبا و هر جامه دیگر را کوتاه گیرید (نه آنکه جامه بلند بپوشید و به وقت ضرورت دامن آن را برچینید) حضرت امیر مؤمنان علیه السلام جای دیگر در نهج البلاغه می‌فرماید داشتن دامن کوتاه به طهارت و اقتصاد نزدیکتر است. جهت طهارتی آن است که دامن بلند به زمین کشیده و پلید می‌شود، امّا جهت مقرون بودن به اقتصاد در درجه اول کمتر مصرف کردن پارچه و سپس کم هزینه‌تر بودن شستشوی لباس کوتاه است و به علاوه اگر اقتصاد را به معنی اعتدال و توازن رفتار بگیریم دامن بلند داشتن و بر زمین کشاندن نشانه تکبّر و تفاخر و دامن کوتاه داشتن مظهر فروتنی و تعادل محسوب می‌شود.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 113
مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ ...- از شکمهای آنها شهدی رنگارنگ می‌تراود که در آن شفای مردم است» «61». (1) خوراکتان را با نمک آغاز کنید و هم بدان پایان دهید، اگر مردم خاصیّتی را که در نمک است می‌دانستند آن را بر پادزهر ترجیح می‌دادند، هر که خوراکش را به آن آغاز کند خداوند هفتاد بیماری را که جز خدا کسی نداند، از او دور دارد. (2) از هر ماه سه روز آن را روزه دارید که برابر روزه تمامی عمر باشد و ما دو پنجشنبه را، که چهارشنبه در میانشان است، روزه می‌داریم چه خداوند دوزخ را به روز چهارشنبه آفرید، پس از آن به خدای عزّ و جلّ پناه برید.
(3) هر که از شما نیازی دارد روز پنجشنبه پگاه به دنبالش رود زیرا پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گفت:
«بار الها بامداد پنجشنبه را بر امّتم فرخنده‌دار» و چون از خانه بیرون رود باید بخواند: إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ- تا آنجا که گوید- إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ «62» و «آیةَ الکرسی» و إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ و «فاتحة الکتاب» (سوره حمد) را بخواند که رفع نیازهای دنیا و آخرت در آنهاست. (4) بر شماست پوشیدن جامه درشت زیرا هر که

جامه‌اش (لطیف و) نازک است، دینش نازک است. (5) «63» هیچ یک از شما در حالی که جامه پیکرنما در بر دارد در برابر پروردگار خود عزّ و جلّ نایستد. «64» (6) به (درگاه) خدا توبه کنید و در (سلک) محبّت او در آیید که خداوند بسیار توبه‌کاران را دوست دارد و بسیار پاکیزگان را محبوب شمارد و مؤمن باز گردنده (از گناه) و بسیار توبه‌کار است. (7) هر گاه مؤمن به برادرش بگوید: افّ (لفظی که نشانه نفرت است) پیوند میان آنها بگسلد و اگر به او بگوید: تو کافری، یکی از آن دو کافر است «65» و او را نسزد که وی را متّهم کند و اگر متّهمش کند همان گونه که نمک در آب ناپدید شود ایمان میان آنها ناپدید

---

(61) النحل، 69

(62) آل عمران، 190 تا 194- (در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یک دیگر آمدن شب و روز، شگفتیهایی برای خردمندان است* کسانی که خداوند را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و بر پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند که پروردگارا این را بیهوده نیافریده‌ای، پاکا که تویی، ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار*، پروردگارا، هر کس را که به دوزخ در آوری، خوار و رسوایش ساخته‌ای و ستمکاران یاورانی ندارند، پروردگارا شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می‌خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم، پروردگارا گناهان ما را بیامرز و سیّئات ما را بزدای و ما را در زمره نیکان بمیران*، پروردگارا آنچه به پیامبرانت وعده داده‌ای به ما ببخش و ما را روز قیامت خوار و رسوا مگردان، که تو خلف وعده نخواهی کرد.)- م.

(63) در مکارم آمده است: «پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در سفارش خود به ابو ذر فرمود: ای ابا ذرّ! لباس ضخیم و جامه درشت بپوش تا سرکشی به درونت راهی نیابد.»

(64) در مکارم از حضرت ابی عبد اللَّه علیه السّلام آمده است که گفت: پدرم را دو جامه زبر بود که نماز خود را در آن دو جامه می‌خواند و اگر نیازی داشت نیز همانها را می‌پوشید و نیازش را از خدا می‌طلبید» و نیز از آن حضرت علیه السّلام نقل شده است: «به راستی اگر بر پیکر جامه نرم پوشند سرکشی کند»

(65) یعنی یا اتّهام به کفر صحّت دارد که متّهم کافر است و یا صحّت ندارد که در این صورت متّهم خود، به سبب اتّهام ناروایی که به برادر ایمانی خویش بسته، کافر است.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 114

گردد. (1) در توبه برای هر کس که آهنگ آن کند، باز است؛ پس به درگاه خداوند «نصوح وار» توبه کنید شاید پروردگارتان از بدیهای شما چشم

پوشد. (2) چون پیمانی بستید بدان وفا کنید. (3) هیچ نعمت و زندگانی خوشی از هیچ قومی زایل نشده مگر به سبب گناهانی که مرتکب آنها شده‌اند چه خداوند بر بندگان ستمگر نیست و اگر نعمت را با دعا استقبال کنند زایل نمی‌شود و اگر بلاها برایشان نازل شود یا نعمتها از دستشان برود و آنان با نیّت پاک به درگاه خداوند بنالند و سستی و اسراف نکنند «66» (4) (خداوند) هر تباه‌شده‌ای را برای ایشان اصلاح کند و هر چه را از دست داده‌اند به آنان باز گرداند. (5) اگر مسلمانی تنگدست شد از پروردگارش (به دیگری) شکایت نکند ولی به (درگاه خود) او شکایت برد زیرا کلید کارها و چاره آنها در آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست به دست (قدرت) اوست و الحمد للّه ربّ العالمین، پروردگار عرش بزرگ هموست. (6) چون بنده‌ای از خواب برخیزد پیش از برخاستن (از بستر) باید بگوید: «خدا مرا از (نیاز بردن به) بندگان بس، او مرا بسنده و کافی است و او بهترین وکیل و پشتیبان است». (7) هر گاه یکی از شما شب برخاست، به اطراف آسمان بنگرد و بخواند إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ ...- تا آنجا که فرماید- ... لاَ تُخْلِفُ الْمِیعادَ «67». (8) سر کشیدن (و نگریستن) به درون چاه زمزم بیماری را درمان کند، پس از آب آن چاه در آن سمت که حجر الاسود است بنوشید. (9) چهار رود از بهشتند: فرات و نیل و آمودریا و ریگ دریا (که دو رودند). (10) «68» مسلمان با فرماندهی که بر اجرای حکم (الهی) امین نیست و فرمان خدای عزّ و جلّ را در سپاه اجرا نمی‌کند، به جهاد نرود و اگر برود و (در چنان نبردی) بمیرد در تضییع حق ما و ریختن خون ما، یاور دشمن ماست و مردنش چون مردن به روز جاهلی است. (11) یاد کردما- خاندان رسالت- شفای هر تباهی و بیماری و درمان وسوسه گناه، و دوست داشتن ما خرسندی پروردگار است. (12) پذیرنده فرمان و رونده راه و مذهب ما فردا در باغ فردوس با ماست، و منتظر فرمان ما چون کسی است که در راه خدا به خون خود درغلتد، (13) هر که هنگام نبرد ما حاضر باشد و بانگ ما را بشنود و ما را یاری نکند خداوندش با بینی به آتش افکند، «69» (14) آنگاه که مردم رستاخیز کنند و راهها تنگ و بسته

---

(66) مراد از سستی، قصور در عبادت و سستی در شکرگزاری و مراد از اسراف، زیاده روی و بی‌بند و باری در صرف نعمت است.)
(67) پیشتر نیز این آیات کریمه که آیات 190 تا 194 سوره آل عمران است آمده و در پا برگ ص 113 ترجمه شده است.
(68) فرات در عراق، و نیل در مصر، و سیحون و جیحون (آمودریا و ریگ دریا) در بلخ هستند (آسیای میانه) و در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «نهران- دو رود» [مهران] که نام موضعی است آمده. این رودها از لحاظ پرسودی

چنانند که به رودهای بهشتی مانند و گویی از فردوس سرچشمه گرفته‌اند (و گر نه) رودهای پر آب زمین منحصر به این چهار رود نیستند.
(69) یعنی به سر دوزخش نگون کند.- م.

باشد ما در بهشت هستیم و ما در حطّه‌ایم «70» (یعنی دری که مردم از آن در بهشت فرود آیند) و همان «باب السّلام» است که هر که در آن درآید نجات یابد و هر که از آن جا ماند هلاک و نابود شود. (1) خداوند عزّ و جلّ (ابواب رحمت) را به وجود ما گشود و هم به ما پایان دهد و هر چه (از بلیّات) را که خواهد به (وجود) ما محو کند و به ما روزگار سخت را دور راند و به ما باران فرو فرستد. «71» (2) شما را به خدا مبادا فریبنده‌ای فریبتان دهد. هر گاه که قائم ما قیام کند، آسمان بارانش را ببارد و زمین گیاهش را برویاند و کینه از دلهای بندگان برود و درندگان و چهارپایان با هم سازش کنند (و گرگ و میش بهم بسازند) تا آنجا که زنی (تنها) از عراق به شام رود و جز بروی سبزه و گیاه گام ننهد «72» و سبدش بر سرش باشد «73» و درنده‌ای به او آزار نرساند و او از آن درنده نترسد. (3) اگر بدانید در زیستن شما میان دشمنانتان و در شکیبایی شما بر آزارهایی (که می‌بینید و ناروایی‌هایی) که می‌شنوید چه (پاداشی) نهفته است چشمهایتان آرام و قرار گیرد (و روشن شود.) (4) چون مرا از دست دهید، چیزها پس از من خواهید دید که هر یک از شما از بیداد و تجاوز و خود پسندی و خوار شماری حقّ خدا و بیم بر جان خود آن بیند که آرزوی مرگ کند، پس چون چنین شد «همه به ریسمان خدا چنگ در زنید و پراکنده نشوید» و بر شکیبایی و نمازگزاری و تقیّه بپایید و بدانید خدای عزّ و جلّ دشمن دارد که بندگانش (هر لحظه) تغییر رنگ (و عقیده) دهند. (5) از (راه) حق و اهل آن روی مگردانید زیرا هر که دیگری را به جای ما گزیند نابود شود و دنیا (به عنوان مزرعه آخرت) از دستش برود و گناهکارانه از آن بیرون شود. (6) هر گاه یکی از شما به خانه خود درآید باید به خانواده‌اش سلام گوید «74» و اگر خانواده‌ایش نباشد باید بگوید: «سلام بر ما از پروردگارمان- السّلام علینا من ربّنا» و هنگامی که وارد خانه می‌شود قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

---

(70) در حدیث است «کسی را که (خدا) به تن بیمار کند، این بیماری به منزله (حطّه) یا ریزشگاه اوست. یعنی تقصیرات و گناهان او را از او بریزد» و معنی این سخن که امامان علیهم السّلام «باب حطّة» هستند یعنی آنان باب بازگشت به سوی خدا و راه سیر به جانب اویند.
(71) از آن رو که امامان علیهم السّلام مقصود از هستی و ایجادند.
(72) یعنی سراسر زمین سبز و خرّم می‌شود چنان که به گفته فردوسی: «بدستی زمین خالی از سبزه نیست».- م.

(73) مراد آن که سفرهای سخت و راههای صعب و دور و دراز از فرط سهولت مثل رفتن از خانه به بازار می‌شود که زنان به سادگی و سهولت سبد بر سر هر روز این کار را تکرار می‌کنند و صلح و عدالت روی زمین را فرا می‌گیرد.- م.
(74) خدای تعالی فرماید: وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها- بر اهل آن (خانه) سلام گویید» و نیز فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً- و چون وارد هر خانه‌ای شدید بر خویشتن سلام دهید که تحیّت الهی است و مبارک و پسندیده است.» سوره نور، 61
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 116
بخواند که این فقر را دور می‌کند. (1) به کودکان خود نماز بیاموزید و چون به هشت سالگی رسیدند آنها را مسئول آن دانید (و مراقبت و باز خواست کنید). (2) خود را از نزدیکی به سگها پاک بدارید، و هر که به سگ، بی‌رطوبت سایشی یابد باید بر جامه‌اش آب فشاند و اگر سگ رطوبت داشت باید جامه خود را بشوید. (3) هر گاه حدیثی از ما شنیدید و نفهمیدید آن را به ما برگردانید و در باره آن درنگ کنید و چون حقیقت بر شما روشن شد آن را بپذیرید و سخن پراکنان شتابزده نباشید. (4) آن که زیاده رفته (باید) به ما برگردد و آنکه عقب مانده (نیز باید) به ما برسد، «75» (5) هر که به ما دست آویزد (به هدف) برسد و هر که از ما عقب ماند نابود شود. (6) هر که راهی جز راه ما پیماید لگدکوب شود. (7) دوستداران ما را فوجهایی از رحمت خداست و دشمنانمان را فوجهایی از خشم خدا. (8) راه ما و فرمان ما درست (و رهنما) است. (9) در پنج (مورد) سهو (در نماز) روا نیست: وتر (نماز یک رکعتی نافله) و دو رکعت نخست هر نماز واجب که باید در آنها حمد و سوره بخواند، نماز صبح، نماز مغرب و هر نماز دو رکعتی واجب دیگر، هر چند در سفر باشد. (10) خردمند بی‌طهارت قرآن نخواند تا برای آن تطهیر کند.
(11) چون در نماز باشید پس از هر سوره حقّ آن را از رکوع و سجود (خوب) ادا کنید. (12) مرد در حالی که پیراهن را بر یک شانه افکنده باشد نماز نمی‌خواند چه این از کارهای قوم لوط است. «76». (13)) برای مرد، نماز با یک طاقه پارچه که دو طرفش را بر گردن بندد و یا پیراهن درشت‌بافی که تکمه آن را ببندد روا باشد. (14) مرد بر صورت (عکس و نقاشی) و فرشی که بر آن نقش صورت باشد نماز نگزارد، ولی جایز است که صورت زیر دو پایش قرار گیرد (به نحوی که دیده نشود) یا پوششی بر آن افکنند. (15) مرد، سکّه‌ای سیمین که بر آن نقش صورتی باشد در جامه خود گره نزند و نماز بخواند، ولی جایز است که سکه نقره در همیان یا در کیسه‌ای باشد به شرط آن که پدیدار باشد (یا کیسه در روی لباس باشد نه درون آن). (16) مرد، نه بر توده گندم و نه جو و نه هر چیزی

خوراکی و نه بر

---

(75) در نهج البلاغه آمده است: «نحن النّمرقة الوسطی بها یلحق التالی و الیها یرجع الغالی- ما پشتی‌ای هستیم در میانه (که از دو جانب بر آن تکیه دهند و اعتماد کنند) آنکه وامانده خود را به آن تکیه‌گاه برساند و آن که تجاوز کرده و تند رفته به جانب آن تکیه‌گاه باز گردد» این از آن روست که روش ایشان علیهم السّلام طریق صحیح و راه درست دین و صراط مستقیم است و ایشان خود راهها و رهبرانی هستند که به فطرت حنیفی که اساس ادیان بر آنها نهاده شده است می‌رسند و می‌رسانند و همه مردم به پیروی از آن فطرت خوانده شده‌اند به مصداق «فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم، و لکن اکثر الناس لا یعلمون- پاکدلانه روی به دین بیاور، این فطرت الهی است که مردمان را بر وفق آن آفریده است؛ در آفرینش الهی تغییری راه ندارد؛ این دین استوار است، ولی بیشترینه مردم نمی‌دانند» الرّوم، 30- پس امامان علیهم السّلام به خلوص فطرت قیام کردند و پایه آموزشهای خود را بر آن نهادند و از هیچ عاطفه معمولی یا آموزش بشری هر چند اندک هم بوده باشد تأثیر نپذیرفتند، از این روی کسی که در دین خود زیاده روی و غلوّ کرده و از حدود لازم شرعی الهی تجاوز نموده است، نجاتش با رجوع به روش امامان و پناه بردن به زیر سایه ایشان میسّر خواهد شد.

(76) در حدیث آمده است: «بر یک شانه افکندن (یا حمایل ساختن) پیراهن کار جابران است.»

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 117

نان سجده کند. (1) هر یک از شما خواهد تخلیه کنید باید بگوید: «بسم الله اللّهمّ امط عنّی الاذی و اعذنی من الشیطان الرجیم- به نام خدا، بار الها این آزار (پلیدی) را از من بزدای و مرا از (گزند) شیطان رجیم پناه ده» و چون نشست باید بگوید: «اللّهمّ ارزقنی الحلال و جنّبنی الحرام- بار الها مرا روزی حلال مرحمت فرمای و از حرام به دور دار» زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: هیچ بنده‌ای نیست مگر آنکه بر او فرشته‌ای گماشته تا چون مدفوعی نهد گردنش را خم کند تا بر آن بنگرد و در این هنگام سزاست که از خداوند حلال خواهد، چه آن فرشته گوید: ای آدمیزاد این است آنچه بر آن حرص می‌زدی! بنگر از کجایش (و چگونه‌اش) گرفتی و به کجا کشیده (و چگونه شده) است! (2) آدمی، تا نام خدا نبرد وضو نسازد و پیش از آن که دست به آب زند گوید: «بسم اللّه اللّهمّ اجعلنی من التوّابین و اجعلنی من المتطهّرین- به نام خدا، بار الها مرا در شمار توبه‌کاران و نیز در ردیف پاکیزگان قرار ده» و چون از وضو بپردازد بگوید:

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انّ محمدا عبده و رسوله- گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست که یکتاست و انبازی ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستاده اوست، در این جا آدمی شایسته آمرزش شود.
(3) هر که با شناخت حقّ نماز، آن را بگزارد خداوندش بیامرزد. (4) آدمی نماز نافله (مستحب) را به هنگام نماز واجب نخواند و (واجب) را ترک نکند مگر به عذری (موجّه) تا هر گاه ممکن شد آن را به جای آرد. «77» زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ- آن کسانی که پیوسته بر نماز خویشند» «78» هم آنانند که هر چه (نماز) در شب از ایشان فوت شود روزش قضا کنند و آنچه روز از دست بدهند به شب قضا گزارند. نافله را بگاه قضای نماز واجب مگذارید، نخست به نماز واجب (یا قضای واجب) بپردازید سپس هر چه خواهید نماز نافله واجب مگذارید، نخست به نماز واجب (یا قضای واجب) بپردازید سپس هر چه خواهید نماز نافله کنید. (5) نمازگزاری در دو حرم (حرمین شریفین مکّه و مدینه) برابر هزار نماز باشد. (6) درهمی که آدمی در راه حجّ بپردازد برابر هزار درهم باشد. (7) آدمی باید در نمازش سر سپرده (و خاشع) باشد زیرا هر که در نماز به خدا سرسپرده (و خاشع) باشد هنگام نماز با چیزی بازی نکند. (8) «79» قنوت در هر نماز دوگانه پیش از رکوع و در رکعت دوم است مگر در نماز جمعه که در آن دو قنوت است یکی پیش از رکوع نخست و دیگری پس از رکوع در رکعت دوم و قرائت نماز جمعه در رکعت نخست پس از «الحمد» سوره «جمعه» و (در رکعت دوم) «اذا جاءک المنافقون» است. (9) پس از دو سجده بنشینید تا اندامهایتان آرام گیرد، آنگاه برخیزید که این کار ماست. (10) چون یکی از شما به نماز آغاز کند دستها را تا برابر سینه بالا آرد.
هر گاه یکی از شما برابر خداوند (به نماز) برخیزد به اندازه جایز بایستد و پشت راست نگهدارد و

_____

(77) و اگر قضای نماز بر خودش ممکن نشد وصیّت کند که نمازهای قضایش را بخوانند.
(78) المعارج، 23
(79) در متن چنین است و در خصال آمده است [فان من خشع قبله للَّه خشعت جوارحه- هر که دلش به خدا سر فرود آرد دیگر اندامهایش نیز خشوع ورزند.]

خم نشود. (1) «80» چون یکی از شما نماز را به پایان آرد به دعا دو دست را به آسمان بردارد و راست نگهدارد، ابن سبا گفت: «81» ای امیر

مؤمنان آیا خداوند در همه جا نیست؟ فرمود: چرا، گفت: پس از چه رو دستهایمان را به آسمان برداریم؟ فرمود: وای بر تو! آیا نخوانده‌ای: وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ- در آسمان مایه روزی شماست و نیز آنچه به شما وعده داده‌اند»؟ «82» روزی را جز از محلّ آن از کجا طلب می‌کنی؟ و آن همان است که خداوند در آسمان وعده فرموده است.
(2) نماز بنده‌ای پذیرفته نیست مگر آنکه از خدا بهشت خواهد و از آتش دوزخ بدو پناه برد و از او بخواهد با حورعین همسرش کند. (3) چون یکی از شما به نماز پردازد نماز بدرود خواند. (4) «83» لبخند نماز را نشکند امّا قهقهه آن را بشکند. (5) چون خواب بر دل درآمد (مصداق خفتن حاصل است) و (تجدید) وضو واجب شود. (6) هر گاه در حال نماز خواب به چشمت درآمد، نماز را بشکن و بخواب زیرا تو ندانی (در حال خواب آلودگی) چه گویی و شاید چیزی به زیان خویش گویی (و به جای دعا در حق خود نفرین کنی). (7) هر که ما را به دلش دوست دارد و به زبانش یاری کند و همراه ما پیکار کند، در بهشت با ما، و همرتبه ما باشد. (8) هر که ما را به دلش دوست دارد (ولی) به زبانش یاری نکند و همراه ما نجنگد، از این مقام درجه‌ای پایین‌تر باشد. و هر که ما را به دلش دوست دارد

_____

(80) یعنی به قدری که معمول و جایز است بایستد و تمام قامت و ستون فقراتش را راست نگاهدارد و قوز نکند (تقریبا حالتی نزدیک به ایستادن خبردار نظامی ولی بدون تصنّع.- م.)
(81) مراد عبد اللّه بن سباست که به کفر بازگشت و اظهار غلوّ نمود. وی در آغاز از یاران امیر مؤمنان علیه السّلام و از کسانی بود که مردم را بر ضدّ عثمان بر انگیخت و بر او شوراند تا آنجا که گفتند این کار را به اشاره علی علیه السّلام کرده است و گفته‌اند از سخنان او که بدان مردم را برانگیخت این بود که: «هر نبیّی را وصیّی باشد و علی وصیّ محمّد صلّی اللّه علیه و آله است» سپس گفت: محمد خاتم انبیاء و علی خاتم اوصیاء است و هر که بر او ستم ورزد وصیّت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را به کار نبسته و بر ضدّ وصیّ پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله برخاسته و کار امّت را (به ناحق) به دست گرفته است. سپس بدیشان گفت: عثمان خلافت را به ناحق غصب کرده در حالی که وصیّ پیامبر خدا این (علی علیه السّلام) است. پس بدین کار قیام کنید و بجنبید و سلسله جنبانی کنید و فرمانروایان خود را از پا درآرید و امر به معروف و نهی از منکر را آشکار سازید» گویند او مدّعی شد که علی علیه السّلام خداست، حضرت علی علیه السّلام سه بار «به سبب این گفته» از او خواست که توبه کند ولی او از ادّعای خویش دست برنداشت پس او را به آتش سوزانید. کسی به

اسناد خود از عبد الله بن سنان، از پدرش و او از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرده است که عبد الله بن سبا ادّعای نبوت می‌کرد و مدّعی بود که امیر مؤمنان علیه السّلام خداست- که البته خدای تعالی برتر از این سخنان باشد- این مطلب به اطلاع امیر مؤمنان علیه السّلام رسید که او را بخواند و بازجویی کرد و وی بدان اقرار نمود و گفت: آری تو همویی و در ضمیر من چنان آمده است که تو خدایی و من پیامبرم. امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: وای بر تو که شیطان تسخیرت کرده مادرت به عزایت بنشیند از این سخن باطل برگرد و توبه کن. ولی او امتناع کرد پس وی را زندانی فرمود و سه روز از او خواست توبه کند امّا وی توبه نکرد پس سرانجام او را سوزاند. پاره‌ای از معاصران ما وجود «ابن سبا» را منکر شده‌اند. (بنگرید: مرتضی العسکری، عبد الله بن سبأ.- م.)

(82) الذاریات، 22.

(83) نمازی که گویی نماز خداحافظی است و دیگر در این جهان او را امکان نمازگزاری نیست.- م.

و زبانش یاریمان نکند او هم با ما در بهشت باشد. و هر که در دلش ما را دشمن دارد و به دست و زبانش بر ضدّ ما یاری کند در پایین‌ترین مرتبه دوزخ باشد. و هر که ما را به دل دشمن دارد و با زبانش بر ضدّ ما یاری کند ولی به دستش کاری به زیان ما نکند در مرتبه بالاتری از دوزخ باشد، و هر که ما را به دل دشمن دارد ولی به دست و زبان کاری بر ضدّ ما نکند او نیز در دوزخ باشد. (1) بهشتیان به منازل شیعیان ما چنان نگرند که انسان به اختران آسمان می‌نگرد. (2) «84» چون از سوره‌های تسبیح چیزی بخوانید بگویید: «سبحان ربی الاعلی- منزه است پروردگار والای من» (3) [و چون بخوانید] «انّ الله و ملائکته یصلّون علی النّبی- به راستی خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند» خواه در نماز یا جز آن، بر پیامبر صلوات بسیار فرستید. (4) در بدن اندامی کم‌سپاس‌تر از چشم نیست، در پی خواست آن نروید که شما را از یاد خداوند عزّ و جلّ باز دارد. (5) هر گاه (سوره) «و التّین» را بخوانید [در پایانش] بگویید: «و نحن علی ذلک من شاهدین- ما بر این از گواهانیم». (6) [هر گاه بخوانید «قولوا آمنّا باللّه- بگویید به خدا ایمان آوردیم»]، بگوئید: «آمنّا بالله- به خدا ایمان آوردیم،- تا آنجا که بدین گفته او برسید-: وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ*- و ما مر او را تسلیم‌شدگانیم» «85» (7) هر گاه بنده‌ای در آخرین تشهّد نماز واجب بگوید: «اشهد ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له و انّ محمدا عبده و رسوله و انّ السّاعة آتیة لا ریب فیها و انّ اللّه یبعث من فی القبور»- گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست، یکتاست و شریکی ندارد، و این محمد بنده و فرستاده اوست، و این که ساعت (قیامت) بیگمان فرا

رسنده است، و این که خداوند مردم را از گورها بر می‌انگیزد» و سپس مبطل نمازی از او سرزند «86»، نمازش درست است. (8) خداوند عزّ و جلّ به کرداری گرانتر از رفتن برای نماز، عبادت نشده است. «87» (9) خیر را در گردن اشتران و پاشنه آنها که می‌روند و می‌آیند بجویید. «88» (10) «نبید» را از آن رو نوشابه خواندند که از «طائف» کشمشی برای پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله آوردند و فرمود که آن را بخیسانند و در آب زمزم که ناگوارا بود بریزند چه می‌خواست از تلخی آن بکاهد، امّا (شما) چون دیری بماند آن را ننوشید (که مسکر است). (11) هر گاه مردی برهنه شود شیطان به او بنگرد و در او دل بندد، پس خود را بپوشانید. (12) مرد را روا نیست که ران خود را عریان کند و در میان مردم نشیند. (13) هر کس چیزی بدبوی

---

(84) مراد آنکه پایگاههای شیعیان ما در بالاترین مراتب بهشت و بر فراز منازل دیگر بهشتیان است.- م.
(85) البقرة، 131
(86) (در متن: «احدث حدثا» آمده ولی البته منحصر به حدث نیست:) و ناظر بر هر مبطلی از مبطلات نماز است.
(87) مراد آن که آهنگ نماز کردن و آمادگی برای آن با تمام شرایط صحت نماز از طهارت ظاهر و باطن و احتراز از غصب و لزوم خلوص نیت و غیره به تفصیل، اقدامی سخت و به همان نسبت با ارزش است.- م.
(88) شاید مراد امام علیه السّلام از «صادرة و واردة- رونده و آینده» خرید و فروش اشتران باشد (و شاید مراد تجارت سالم است که آن زمان حمل و نقل بازرگانی بیشتر با شتر انجام می‌یافت.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 120
خورد «89» به مسجد نزدیک نشود. (1) سجده‌گزار باید در نماز تهیگاه خود را بالا گیرد. (2) هر که آهنگ غسل کند باید نخست دو دست را (از آرنج به پایین) بشوید. (3) هر گاه نماز فرادی (به تنهایی) می‌خوانی قرائت و تکبیر و تسبیح آن را به گوش خود برسان. «90» (4) هر گاه از حالت نماز در آمدی از جانب راستت حرکت کن. (5) از دنیا توشه پرهیزگاری برگیرید که این بهترین توشه‌ای است که از آن بر می‌گیرید. (6) هر که دردی را که بدان گرفتار شده سه روز از مردم نهان دارد و (فقط) به خدا شکایت کند، بر خداست که او را از آن درد شفا بخشد. (7) دورترین بنده از (عنایت) خدا آن است که همّتش صرف شکم و میان پایش باشد. (8) مرد به سفری نرود که از آن بر دینش بیمناک باشد. «91» (9) در دعا چهار چیز را به گوش برسان: صلوات بر پیامبر و خاندان او، درخواست فردوس از پروردگارت، پناه بردن از دوزخ به او و درخواست حور عین از او. (10)

چون مرد از نماز خود بپردازد باید بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله صلوات فرستد و از خداوند درخواست بهشت کند و از دوزخ بدو پناه برد و از او درخواست کند که حور عین را به همسریش درآرد، «92» زیرا هر که بر پیامبر صلوات نفرستد دعایش برگردد و کسی که درخواست بهشت کند بهشت آن را بشنود و گوید: پروردگارا آنچه بنده‌ات درخواست بدو عطا فرما، و هر که از گزند دوزخ بدو پناه برد دوزخ گوید: پروردگارا بنده‌ات را از آنچه پناه جست پناه ده، و هر کسی که حور عین درخواست کند حور عین بشنوند و گویند: به بنده‌ات آنچه درخواست کرد ببخش.
(11) آوازه‌خوانی شیون ابلیس بر بهشت است. (12) هر گاه یکی از شما آهنگ خفتن کرد دست راست را زیر گونه راست نهد و بگوید: «بسم اللّه وضعت جنبی للّه علی ملّة ابراهیم و دین محمد و ولایة من افترض اللّه طاعته، ما شاء اللّه کان و ما لم یشاء لم یکن- به نام خدا، پهلویم را برای خدا بر زمین نهادم بر آیین ابراهیم و دین محمد و ولایت آن که خداوند فرمانبرداری از او را واجب فرموده است، آنچه خدا خواهد باشد و آنچه نخواهد نباشد.» هر که هنگام خفتن چنین گوید از دزد و غارتگر و آوار در امان ماند و فرشتگان برایش آمرزش خواهند تا بیدار شود. (13) و هر که هنگام رفتن به بستر قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند، خداوند پنجاه هزار فرشته بر او بگمارد که به شب او را نگهبانی کنند. (14) هر گاه یکی از شما آهنگ خفتن کرد پهلو بر زمین ننهد مگر آنکه این دعا را بخواند: «اعیذ نفسی و اهلی و دینی و مالی و ولدی و خواتیم عملی و [ما] خوّلنی ربّی «93» و رزقنی بعزّة اللّه عظمة اللّه و جبروت اللّه و سلطان اللّه و رحمة اللّه و رأفة اللّه و غفران اللّه و قوّة اللّه و قدرة اللّه و لا اله الّا اللّه و ارکان اللّه و صنع اللّه و جمع اللّه و برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و بقدرته علی ما یشاء من شرّ السّامّة و الهامّة

---

(89) چون سیر و پیاز که بوی مأکول آن موجب نفرت دیگران می‌شود.
(90) مراد آن است که به طور جهر و رسا خوانده شود چندان که به گوش خود نمازگزار برسد.- م.
(91) مراد سفری است که در آن بیم گناه و ارتکاب محرّمات و بالمآل از دست دادن دین انسان باشد.- م.
(92) این درخواست پیشتر در ص 118 نیز آمده است.
(93) در متن چنین است و در خصال [و ما رزقنی ربّی و خوّلنی ...] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 121
و من شرّ الجنّ و الانس و من شرّ ما ذرأ فی الارض و ما یخرج منها و من شرّ ما ینزل من السّماء و ما یعرج فیها و من شرّ کل دابّة انت آخذ بنا صیتها

انّ ربّی علی صراط مستقیم و هو علی کلّ شیء قدیر و لا حول و لا قوّة الّا باللّه- خود و خاندان و زن و مال و فرزندان و سرانجام کارم را و آنچه خدایم داده و آنچه پروردگارم بخشیده و روزی فرموده است پناه دهم به عزّت خدا، و بزرگی خدا، و جبروت خدا، و تسلّط خدا، و رحمت خدا، و مهربانی خدا، و آمرزش خدا، و نیروی خدا، و توانایی خدا، و به لا اله الّا اللّه، و ارکان خدا، و صنع خدا، و جمع خدا و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله، و به توانایی‌اش بر آنچه خواهد، از گزند زهرداران و نیشداران کشنده و از شرّ جنّ و انس و از گزند آنچه در زمین نهاده و از آن برآید و از گزند زهرداران و نیشداران کشنده و از شرّ جنّ و انس و از گزند آنچه در زمین نهاده و از آن برآید و از گزند آنچه از آسمان فرود آید و آنچه بدان بالا رود و از گزند هر جانوری که لگامش به دست توست (خدایا)، همانا خداوندگارم بر راه راست است و او بر هر چیزی تواناست و تکیه و نیرویی نیست مگر به خداوند». زیرا پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله حسن و حسین را بدین گونه دعا بندی می‌فرمود و رسول خدا، صلّی اللّه علیهم اجمعین، ما را نیز بدان دستور داده است. (1) ما گنجوران دین خدا و چراغهای فروزان دانشیم. هر گاه پرچمداری از ما درگذرد، پرچمداری دیگر پدید آید؛ کسی که از ما پیروی کند گمراه نشود و کسی که منکر ما گردد هدایت نیابد و کسی که بر ضدّ ما به دشمنمان یاری دهد رستگار نشود و کسی که ما را واگذارد یاری نشود پس به طمع کالای گذرنده دنیا از ما دست نکشید زیرا هر که دنیا را بر ما رجحان داد، «94» افسوسش فردا بس بزرگ باشد و این معنی گفته خداست که: أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ کُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِینَ- تا مبادا کسی بگوید وا حسرتا در آنچه در کار خداوند فروگذار کردم؛ و به راستی که از ریشخندکنندگان [اسلام و قرآن] بودم.» «95» (2) کودکانتان را از چربی (و چرک) «96» بشویید زیرا شیطان چرک را بو کند و کودک در بستر بهراسد و دو (فرشته) موکّل نویسنده نیز در آزار باشند. (3) شما را از زنان (بیگانه) همان دیدار نخست (جایز) است، پس دنبال آن را نگیرید و از پی (هوس) نروید و از فتنه بپرهیزید. (4) میگسار معتاد چون با خدای عزّ و جلّ برخورد چون بت‌پرستی با او برخورد کند. حجر بن عدی «97» گفت: ای امیر مؤمنان میگسار معتاد کیست؟ گفت: آن که هر گاهش

---

(94) یعنی خود را بر ما مقدم داشت و حق ما را غصب کرد.
(95) الزمر، 56
(96) در متن غمر است که چربی و بوی زهم گوشت باشد (و مراد انواع چرک و کثافت است.) و در حدیث هم آمده:
هیچ کس از شما با دست چرب و چرکین شب نخسبد.

(97) حجر بن عدیّ رحمه الله از قبیله کنده و از یاران امیر مؤمنان علیه السّلام و بلکه از خاصّان آن حضرت بود تا روزگار زیاد بن ابیه در کوفه اقامت داشت، زیاد او و یارانش را بگرفت و به زندان افکند و سپس ایشان را، که چهار تن بودند، روانه دربار معاویة بن ابی سفیان کرد تا آنکه به مرج عذراء (روستایی واقع در ناحیه غوطه دمشق به فاصله چند میلی آن شهر) رسیدند و در زندان آنجا افتادند. فرستادگان معاویه (علیه اللعنة و الهاویة) نزد ایشان آمدند و به آنان گفتند ما مأموریم به شما پیشنهاد کنیم که از «علی» بیزاری جویید و او را لعن کنید که اگر چنین کردید شما را رها سازیم و اگر امتناع کردید شما را بکشیم و امیر المؤمنین! (معاویه) را عقیده بر آن است که خون شما، به شهادت اهل سرزمین خودتان که بر ضد شما داده‌اند، حلال است ولی با این همه این را می‌بخشد. پس از «این مرد» (علی علیه السّلام) بیزاری جویید تا آزاد شوید، گفتند: ما هرگز چنین نکنیم، پس دستور دادند که آنان را به زنجیر کشند و کفنهایشان را نیز آوردند و آنان تمام شب را به اقامه نماز پرداختند و چون صبح در آمد یاران معاویه (علیهم اللعنة و الهاویة) گفتند:
ای گروه ما دیشب شما را دیدیم که نماز را به درازا کشانده و به نیکویی دعا می‌کردید، اینک به ما بگویید که سخن (و نظر) شما در باره عثمان چیست؟ گفتند: او نخستین کسی است که هنگام حکومت، جور و بیداد ورزید و کار به ناحق کرد. گفتند: امیر المؤمنین! (معاویه) به راستی در حق شما آگاهتر است (و شما را درست شناخته است) پس آنها را به صف کردند و گفتند: آیا (سرانجام) از «این مرد» (علی علیه السّلام) بیزاری می‌جویید؟ پاسخ دادند: نه، بلکه ما بر دوستداری او استواریم. پس هر یک از مأموران یکی از ایشان را به دم تیغ گرفت. حجر به مأموران گفت: رخصتم دهید دوگانه‌ای بگذارم که به خدا سوگند من هرگز وضویی نگرفته‌ام مگر آنکه پس از آن (حتما) نمازی خوانده باشم.
(این درخواست مسبوق به وضویی بوده که از پیش داشته است). گفتند: نماز بخوان. پس نماز کرد و چون پایان داد گفت: من هرگز نمازی کوتاهتر از این نخوانده بودم و اگر نمی‌پنداشتند که از بیم مرگ نماز را طول می‌دهم خوش داشتم که بیشتر از این نماز را ادامه دهم. پس هدبة بن فیاض اعور با شمشیر آخته به سوی او رفت، پس شانه‌هایش بلرزید.
(هدبه) گفت: نه، پنداشتی که چون از مرگ بی‌پروایی نشان دهی ما تو را آزاد می‌گذاریم؟ از دوستت (علی علیه السّلام) بیزاری جوی! گفت: چرا از مرگ پروا نکنم در حالی که گورم را کنده و کفنم را گسترده و شمشیر را به روی خود آخته می‌بینم؟ ولی به خدا سوگند با وجود بیم مرگ حتمی هرگز سخنی که پروردگارم را به خشم آرد نخواهم گفت (و به مولای متقیان لعن نخواهم فرستاد و دست از دامان ولایش نمی‌کشم) سپس

هدبه او را- که خرسندی و بهشت خدا ارزانیش باد- بکشت. کشتن او بر دلهای مسلمانان سخت گران آمد و معاویه (علیه الهاویه) را بدین کار نکوهش کردند.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 122
بیابد بنوشد. (1) هر که مستی آوری بنوشد، چهل شب نمازش پذیرفته نیاید. (2) هر که به مسلمانی سخنی گوید و قصد آبروریزی او را داشته باشد خداوندش در لجنزار دوزخ زندانی کند تا از آنچه گفته عذر خواهد. (3) دو مرد با یک دیگر و دو زن با هم در یک بستر نخوابند و هر که چنین کند تنبیه و تعزیر بر او واجب آید. (4) کدو بخورید زیرا در مغز بیفزاید و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله (خوردن) آن را خوش داشت.
(5) پیش و پس از غذا ترنج بخورید که خاندان محمد صلّی اللّه علیه و آله آن را می‌خوردند. (6) گلابی دل را روشن کند و به اذن خداوند دردهایش را آرام بخشد. (7) چون مردی به نماز ایستد ابلیس بیاید و به او بنگرد و از این که بیند رحمت خدا او را در برگرفته، رشک برد. (8) بدترین امور نو درآمدهای «98» آنهاست.
(9) بهترین امور آن است که خرسندی خدای عزّ و جلّ در آن باشد. (10) هر که بنده دنیا شود و آن را بر آخرت رحجان دهد خود را بد فرجام سازد. (11) اگر نمازگزار می‌دانست که چه اندازه رحمت خدا او را در بر گرفته است دست از نماز نمی‌کشید و خوش نداشت که (هرگز) سر از سجده بردارد. (12) مبادا در کردار (نیک) تأخیری روا دارید، تا می‌توانید بدان بشتابید. (13) آنچه روزی (نصیب) شماست با وجود ناتوانی شما به دستتان می‌رسد و آنچه را به زیان شما (مقدر) است نمی‌توانید به چاره دورش سازید. (14) امر به معروف و نهی از منکر کنید. (15) چون مرد پا در رکاب نهد، بگوید: ... سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما

---

(98) یعنی آنچه در کتاب و سنّت و اجماع معروف نباشد (و در واقع مراد بدعتها است.) و در خبر آمده است که از امور نودرآمد «به اصطلاح امروز (من درآورده).» بپرهیزید.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 123
کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ- پاکا کسی که این را رام ما ساخت و ما را بر آن توانا نبودیم و ما به [درگاه] پروردگارمان روی می‌آوریم.» «99» (1) چون یکی از شما به سفر رود باید بگوید: «اللّهم انت الصّاحب فی السّفر و الحامل الظّهر و الخلیفة فی الاهل و المال و الولد- بار الها، تویی رفیق راه و پشتیبان و جایگزین خانواده و دارایی و فرزند» (2) و چون به منزلی درآید گوید: «اللّهمّ انزلنا منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین»- بار الها، ما را در منزلی فرخنده فرود آر که تو بهترین میزبانانی ...».

«100» (3) و چون برای کاری به بازارها روید بگویید: «اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له و انّ محمدا عبده و رسوله صلّی اللّه علیه و آله، اللّهمّ انّی أعوذ بک من صفقة خاسرة و یمین فاجرة و أعوذ بک من بوار الایّم- گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست، یکتاست و او را شریکی نباشد و گواهی می‌دهم که محمّد بنده و فرستاده اوست، صلوات خدا بر او و خاندانش باد، بار الها، من از سودای زیانبخش و سوگند دروغ تو را پناه گیرم و (نیز) از کسادی ریشه خشکان (و زندگی برانداز) به تو پناه برم». «101» (4) کسی که پس از عصر در انتظار وقت نماز (مغرب) نشیند (چون) زیارت‌کننده خداست و بر خداوند عزّ و جلّ است که زائر خود را گرامی دارد و هر چه درخواست کند به او به بدهد. (5) حج‌گزار و عمره‌گزار مهمان سررسیده خدایند و بر خداوند است که مهمان خود را گرامی دارد و او را غریق آمرزش کند. (6) هر کس به کودکی که عقل (و تمییز) ندارد، مستی آوری بنوشاند خدایش در لجن زار دوزخ زندانی کند تا بر آنچه کرده عذری آورد. (7) صدقه سپری بزرگ و پرده محافظ مؤمن در برابر دوزخ است (و حتی) برای کافر (نیز) موجب نگهداری مال است و به او زود عوض داده شود و بیماری را از تنش دور سازد (ولی) او را در آخرت بهره‌ای نباشد. (8) با زبان است که دوزخیان سرنگون شوند و هم با زبان است که خفتگان در گور شایسته نور شوند، پس زبانهایتان را نگهدارید و آنها را به ذکر خدا مشغول دارید. (9) هر که صورتگری کند روز قیامت مسئول آن صورتهاست. (10) هر گاه (کسی) خاشاکی از (چشم یا جام و ظرف) شما بر گرفت باید به او بگویید: خداوند از تو نیز هر چه را خوش نداری بزداید. (11) هر گاه یکی از شما از گرمابه به درآمد و برادرش به او گفت: حمّامت خوش، باید پاسخ گوید: خدا خاطرت را خوش دارد و اگر به او گفت: خدایت به سلامت زنده دارد، باید در جواب گوید: خدا تو را به سلامت زنده دارد و به سرای جاوید رساند. (12) درخواست کردن پس از ستایش باشد، (نخست) خدا را سپاس گویید و سپس نیازهای خود را از او بخواهید (حتما) پیش از (عرض) درخواست او را بستایید. (13) ای خواهشمند! آنچه نمی‌شود و حلال نباشد (به دعا) مخواه.

---

(99) الزخرف، 13- 14

(100) به تقریبی مأخوذ است از آیه شریفه 29 سوره مبارکه المؤمنون.

(101) (در متن «بوار الایّم» آمده که «بوار» کسادی است و «ایّم» زن بی‌شوهر باشد که کنایه از بی‌فرزندی و عقیمی و کور اجاقی است و در اینجا به خشکاندن ریشه و زندگی براندازی که با «کسادی» مناسبتر است ترجمه شد.- م.) و در پاره‌ای نسخه‌ها «بواء الاثم- کیفر گناه» آمده که پیداست تصحیف شده است.

(1) هر گاه مردی را به داشتن پسری نوزاد شاد باش گویید به او بگویید: خدا این بخشیده خود را بر تو فرخنده دارد و به نوجوانی رساند و خوشرفتاری او را بهره‌ات سازد. (2) چون یکی از شما از مکّه بازآید بر دو چشم و دهانش بوسه زن که بر حجر الاسود که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله آن را بوسیده، بوسه زده و سجده‌گاه و پیشانی او را (نیز) ببوس و چون به او شادباش گویی کنید، بگویید: خداوند تو را بپذیرد و کوشش تو را قدر نهد و هزینه‌ای را که در این راه کرده‌ای جبران فرماید و این سفر را آخرین سفر تو به خانه کعبه نسازد. «102» (3) از فرومایه دوری گزینید که فرومایه از خدای عزّ و جلّ نترسد.
(4) به راستی خداوند در نگریست و ما را برگزید و شیعیان ما را برای ما برگزید که به ما یاری کنند و به شادی ما شادمان و به اندوه ما اندوهگین شوند و اموال و جانهای خود را در راه ما ببخشند، ایشان از ما هستند و روی به ما دارند، (5) کسی از شیعیان ما نیست که به کاری که از آنش باز داشته‌ایم نزدیک شود و در حالی جان به جان آفرین می‌سپارد که پیش از مرگ به بلیّه‌ای دچار شده باشد که با گذراندن آن (آزمون و کشیدن آن سختی) از گناهان خویش یکسره پاک شده باشد خواه در مالش یا در جانش یا در فرزندش تا دوستدار ما را (پروردگار را) در حالی ملاقات کند که هیچ گناهیش نباشد، و اگر چیزی از گناهان با او مانده باشد مرگش چندان دشوار آید تا (این رنج دم مردن) گناهان او را پاک سازد. (6) مرده شیعه ما صدیق شهید است، امر ما را به راست شمرده و به خاطر ما دوستی کرده و (نیز) به خاطر ما دشمنی ورزیده و در تمام این احوال قصدش خرسندی خدا بوده و به خداوند و پیامبرش ایمان داشته است. (7) هر که راز ما را فاش سازد خدایش تیزی و تندی آهن بچشاند. «103» (8) پسران نوزاد خود را به روز هفتم ختنه کنید و گرما و سرما شما را از این (سنّت) باز ندارد زیرا ختنه باعث پاکیزگی تن است و به راستی زمین از پیشاب مرد نامختون به درگاه خدا بنالد.
(9) مستی چهار گونه است: مستی جوانی «104» و مستی دارایی و مستی خواب «105» و مستی سلطنت.
(10) خوش دارم که مؤمن هر پانزده روز یک بار به نوره سنّت گزارد. ماهیان را کمتر بخورید چه بدن را آب کند و بلغم افزاید و تنگ نفس آرد.
(11) جرعه جرعه نوشی شیر درمان هر دردی جز مرگ است.
(12) انار را با پیه‌اش بخورید که آن شستشوی معده و زنده سازی دل است و وسواس ابلیس را نیز ببرد.
(13) کاسنی بخورید که هیچ بامدادی نباشد مگر آنکه قطره‌ای از قطره‌های بهشت بر کاسنی نشیند. (14) آب

(102) یعنی طول عمرت مرحمت فرماید تا دیگر بار به زیارت خانه خدا موفّق شوی.- م.
(103) مراد این است که در جهان دستخوش دم تیز تیغ شود زیرا هر کس راز اهل بیت را به روزگار خلیفگان ستمگر افشا کرد خود به شمشیر کشته شد.
(104) در متن «سکر الشباب» و در خصال «سکر الشراب- مستی می» آمده است.
(105) شاید مراد از مستی خواب، مستی خواب غفلت باشد. و شاید مراد مستی خواب عمیق است و از این رو سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمده است که برای آنکه به خواب عمیق نرود نماز نافله شب را دو رکعت می‌خواند و اندکی می‌خفت و پیش از آنکه خوابش سنگین شود به نافله قیام می‌فرمود و تمامی شب را در حالت خواب و بیدار بسر می‌برد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 125
باران بنوشید که پاکساز تن و دورکننده بیماریهاست، خدای عزّ و جلّ فرماید: ... وَ یُنَزِّلُ عَلَیْکُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِیُطَهِّرَکُمْ بِهِ وَ یُذْهِبَ عَنْکُمْ رِجْزَ الشَّیْطانِ ...- از آسمان آبی بر شما بارید تا شما را پاک کند و پلیدی شیطان را از شما بزداید». «106» (1) سیاه‌دانه درمان هر دردیست جز مسمومیّت.
(2) گوشت گاو بیماری‌زا ولی شیر و روغنش درمان است. (3) زن باردار چیزی بهتر از خرمای تازه نخورد و به چیزی بهتر از آن خوراک آغاز نکند که خداوند فرموده است: وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا- خرمابن را بجنبان تا خرمای تازه بر تو فرو ریزد.» «107» (4) کام فرزندان خود را با خرما بردارید، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله با حسن و حسین (علیهما السّلام) چنین کرد. (5) هر گاه یکی از شما آهنگ هماغوشی با همسرش کرد شتاب نورزد و چندان درنگ کند که او هم چون وی (آماده) گردد. (6) هر گاه یکی از شما زنی دید که او را خوش آمد نزد همسر خود رود چه او نیز همان (ویژگی) را که وی در دیگری دیده است دارد و نباید شیطان را به دل خویش راه دهد و باید دیده از آن (زن بیگانه) بردارد، و اگر همسری نداشت دو رکعت نماز گزارد و خدا را حمد بسیار گوید.
(7) هر گاه یکی از شما آهنگ هماغوشی با همسرش کرد کم سخن گوید که گفتار بدان هنگام لالی آورد.
(8) هیچ یک از شما به درون عورت زنش ننگرد که مایه پیسی شود. (9) هر گاه یکی از شما آهنگ هماغوشی با همسرش کند باید بگوید: «اللّهم انّی استحللت فرجها بامرک و قبلتها بامانک فان قضیت منها ولدا فاجعله ذکرا سویّا و لا تجعل للشّیطان فیه شرکا و نصیبا- بار الها به راستی من

عورت او را به فرمان تو بر خود حلال کردم و به امانت تو او را پذیرفتم و اگر فرزندی از او (برایم) مقدّر فرموده‌ای وی را پسری درست اندام فرمای و شیطان را در (نطفه) وی شرکت مده و نصیبی مفرمای». (10) تنقیه از آن چهار (درمانی) است که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گفتنیها را پیرامون آنها گفته است (که) بهترین درمانی که می‌کنید تنقیه است و آن شکم را بزرگ کند و درد درون را بزداید و پیکر را نیرو بخشد. (11) بنفشه در بینی بچکانید، زیرا پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گفت: اگر مردم می‌دانستند در بنفشه چه خواصّی است آن را جرعه جرعه می‌نوشیدند. «108» (12) هر گاه یکی از شما آهنگ هماغوشی

---

(106) الانفال، 11
(107) مریم، 25
(108) بدانید که انسان، در کاربرد آنچه امامان علیهم السّلام پیرامون خواصّ پاره‌ای گیاهان گفته‌اند و حتی در تمام سخنانی که در مورد پزشکی و درمانها فرموده‌اند، باید به آب و هوا و جایگاهها و مزاجهای گوناگون توجّه و دقّت داشته باشد و آنچه متناسب با آب و هوای مکّه و مدینه گفته شده ممکن است در اقلیم و آب و هوایی دیگر مناسب نباشد. مثلا این که گفته‌اند عسل درمان همه دردهاست درست است ولی معنایش دردی ناشی از سردی مزاج است. و نیز شستشوی با آب سرد را که برای التیام بواسیر روایت کرده‌اند از این روست که این بیماری از گرمی است و همچنین دیگر موارد. رک: سفینة البحار، مجلّد دوّم ص 78، گفته مشایخ در این باب. (به هر حال به مصداق «هیچ عامی نیست مگر آنکه خاصّی و استثنایی در آن باشد» و نیز به لحاظ ضرورت و فواید استشاره که آن هم از اوامر قرآنی و فرموده‌های پیامبر اکرم و امامان صلوات اللّه و سلامه علیهم است، بهتر است انسان حتی المقدور خود سرانه به درمان خویش نپردازد و حتما با پزشک مشورت کند.- م.)

با همسرش کند باید زمان ماه نو و نیز نیمه‌های ماه خود داری کند که شیطان در این دو هنگام فرزند جوید. (1) از حجامت در چهارشنبه و آدینه بپرهیزید زیرا چهارشنبه همواره نحس است و دوزخ بدان روز آفریده شده و در روز آدینه نیز ساعتی است که هر که در آن حجامت کند بمیرد. (2)

منشور علی علیه السّلام به (مالک) اشتر هنگامی که او را به ولایت مصر و اطراف آن گماشت

«1» به نام خداوند بخشنده مهربان (3) این است آنچه بنده خدا، علی امیر مؤمنان در فرمان خود به مالک اشتر پسر حارث «2» هنگام گماشتن او بر مصر، بدو فرمان داده تا در گرد آوری خراج آن (سرزمین) و جهاد با دشمن و بهسازی (زندگی مادّی و معنوی) مردم و آبادانی آنجا بکوشد.
(4) او را فرمان دهد به پرهیزگاری خدا و مقدّم شمردن طاعت او و پیروی از فرائض و سنّتهایی که خداوند در کتاب خویش بدانها فرمان داده است که جز با پیروی آنها کسی نیکبختی نیابد و جز با انکار و تباه سازی آنها کسی به بدبختی نیفتد، و این که خدای را به دست و دل و زبانش یاری کند، زیرا او بر عهده گرفته است که یاوران خود را یاوری دهد چه او نیرومند با عزّت است. او را فرماید که از خواهشهای نفس خود بکاهد زیرا نفس به بدی امر بسیار دهد مگر آن که پروردگارم رحم آرد چه پروردگارم آمرزنده مهربانی است. و اینکه هنگام اشتباهات به کتاب خدا اعتماد کند زیرا بیان هر چیز در آن آمده و هدایت و رحمت برای گروه مؤمنان است. و اینکه خرسندی خدا را بجوید و

---

(1) گزیده این منشور در نهج البلاغة و دعائم الاسلام با اختلافی آمده است. (از آنجا که این فرمان بسیار مشهور و معروف است و بارها نیز به فارسی ترجمه شده از بیان موارد اختلاف و فزونیهای متن با ضبط نهج البلاغة که از ظاهر ترجمه هم به خوبی پیداست خود داری می‌شود. ولی آنجا که مطلبی در متن از حیث مضمون با نهج البلاغة مطابق ولی از لحاظ لفظ متفاوت است به اختلاف لفظ در پابرگ اشاره می‌شود، ان شاء الله.- م.)
(2) مالک بن حارث اشتر نخعی از مردم یمن و از یاران بزرگ امام علیه السّلام، مردی سخت بزرگوار و دلاور بود. آورده‌اند چون طرمّاح بر معاویه درآمد معاویه بدو گفت: به پسر ابی طالب بگو: من لشکریانی به شماره دانه‌های ارزن کوفه گرد آورده و اینک آهنگ پیکار او دارم. طرمّاح پاسخ داد: علی علیه السّلام را خروسی شکافته چشم است که آن همه دانه‌ها را برگیرد و معاویه از این گفته او درهم شد. (مالک را از آن رو «اشتر» گفته‌اند که چشمش به ضربه شمشیر شکافته بود. در عظمت شأن او همین بس که مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السّلام در پیام خود به مصریان مالک را بدین گونه معرفی کرده است: «همانا من شمشیری از شمشیرهای خدا را به سوی شما فرستادم که نه ضربت آن خطا دارد و نه تیزی آن کند می‌شود، پس اگر شما را فرمان کوچ کردن دهد کوچ کنید، و

اگر شما را فرماید که بمانید پس بمانید، چه او جز به فرمان من پیشروی و عقب‌نشینی نمی‌کند و شما را به وجود او بر خود برگزیدم. (یعنی شما را در استفاده از وجود او بر خود ترجیح داده خویشتن را از مصاحبت چنان گرامی وجود همراه و همدمی محروم داشتم)- ترجمه تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 99».- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 127
پیرامون (برانگیختن) خشم او نگردد و بر نافرمانی خود اصرار نورزد زیرا پناهگاهی از خداوند جز به درگاه خود او نیست.
(1) سپس ای مالک بدان! من تو را به سرزمینهایی گسیل داشته‌ام که پیش از تو دولتهایی از دادگر و بیدادگر بر آنها گذاشته است و به راستی مردم به کارهای تو، همان گونه که تو در کارهای فرمانروایان پیش از خود می‌نگریستی، می‌نگرند و همان (سخنان) را که تو پیرامون آنان می‌گفتی، در باره تو خواهند گفت. و به راستی نیکوکاران بدان چه خدا به سود آنان بر زبان بندگانش بگذراند شناخته شوند.
پس باید گرامی‌ترین اندوخته‌ها به دیده تو، اندوخته کار نیکی باشد که مقصود از آن فراهم آوردن (و الفت دادن) رعیّت خود و رعایت (حال) آنهاست. پس هوای خود را در اختیار خویش گیر و عنان نفس را از آنچه بر تو حلال نیست بازکش که کشیدن لگام نفس، انصاف با آن است آنجا که نفس را خوش یا ناخوش آید. (2) بر مهر و محبّت به مردم و لطف و احسان بدیشان دل بگمار و مبادا نسبت به آنان چونان درنده‌ای خون آشام باشی که خوردنشان را غنیمت شماری زیرا آنان دو دسته‌اند: یا به دین با تو برادرند و یا به آفرینش برابر، که دچار لغزشهایی شوند و سستیهایی بنمایند و به عمد یا خطا خلافهایی از دستشان برآید. پس همان گونه که تو چشمداشت عفو و گذشت از خداوند داری نسبت به ایشان عفو و چشم پوشی کن زیرا تو زبر دست آنانی و آن که تو را ولایت بخشید زبر دست توست و خداوند بالادست آن کس است که به تو ولایت داد، از آن رو که قرآن او را به تو آموخته و تو را به سنّت پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله، به شرحی که در این منشور خود برایت نوشته‌ایم، بیان ساخته است.
(3) هرگز نفس خود را به جنگ با خدا مگمار زیرا تاب کیفر او را نداری و از عفو و مهربانی او بی‌نیاز نیستی. هرگز از گذشتی پشیمان مشو و از کیفر دادنی مناز و تا راه (و چاره‌ای) داری به تندی (و قدرت نمایی) مشتاب، و هرگز مگو که من فرماندارم و فرمان رانم و (باید) فرمانم اطاعت شود زیرا این (پندار مایه) تیرگی دل و سستی در دین و فتنه انگیزی است. پس، از دچار آمدن به بدبختی، به خداوند پناه بر. و هر گاه قدرت سلطه‌ای که داری تو را خوش آمد و (پندار) شکوه و غروری در سرت افکند به عظمت ملک (و ملکوت) خدا که برتر از توست و قدرتِ او

بر خودت بنگر که در برابر آن بر خود هیچ نیرویی نداری، زیرا این تأمّل سرکشی تو را فرو نشاند و از تندی تو بکاهد و خرد از دست رفته‌ات را به تو باز آرد. مبادا در بزرگی خداوند (با او) همسری کنی و در جبروت او خود را بدو مانند پنداری چه خداوند هر جبّاری را زبون کند و هر خیالباف متکبّری را خوار سازد.
(4) حقّ خدا را به انصاف بده و (نیز) حقّ مردم را از جانب خود و ویژگان و خانواده و دوستانت از رعیّت خویش، به انصاف ده که اگر چنین نکنی ستم کرده باشی و هر کس بر بندگان خدا ستم کند، خدا در جانب بندگانش دشمن او خواهد بود و هر کس را خدا دشمن دارد، برهانش را باطل کند و رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 128
تا (از ستم) باز نایستد و توبه نکند در جنگ با خداست و هیچ عاملی در دگرگون ساختن نعمت خدا و تسریع انتقام او مؤثّرتر از ایستادگی بر ستم نیست چه خدا فریاد ستمدیدگان را می‌شنود و در کمین ستمگران است و هر کس چنین باشد در دنیا و آخرت گروگان هلاکت است.
(1) باید محبوبترین کارها نزد تو آن (کاری) باشد که در (اجرای) حقّ میانه‌گیرتر و در دادگری شاملتر و توده مردم را فراگیرتر «3» است زیرا خشم عامّه مردم خرسندی خاصّان را از بین ببرد ولی ناخرسندی خاصّان به خشنودی عامّه مردم بخشیده شود (و نادیده گرفته شود) و هیچ یک از افراد رعیت بر حاکم در حال آسایش، پر هزینه‌تر و در گرفتاری، کم‌کمک‌تر و به انصاف، بی‌رغبت‌تر و در خواهش، پافشارتر و در برابر بخشش، کم‌سپاستر و به هنگام منع و دریغ، عذر ناپذیرتر و در برابر ناگواریها، سست‌شکیب‌تر از خاصّان (و نزدیکان) نیست؛ (در حالی که) ستون (و بنیان) دین و جامعه مسلمانان و نیروی آماده در برابر دشمنان را عامّه مردم تشکیل می‌دهند. پس باید توجّه تو معطوف به آنان باشد. و به اموری که منفعتش عام و سرانجامش نیک باشد تکیه کنی. و نیرو (و تکیه‌گاهی) جز به خداوند نیست.
(2) باید دورترین افراد رعیّت از تو و منفورترین آنان به دیده تو کسی باشد که بیشتر عیبجویی مردم کند، چه مردم را عیبهایی است که زمامدار بر پوشاندن آنها شایسته‌تر است. پس، از آنچه بر تو پنهان مانده پرده بر مگیر و چندان که توانی عیب‌پوشی کن تا خدا نیز آنچه را تو می‌خواهی از مردم پوشیده ماند، بپوشاند.
(3) عقده هر کینه‌ای را از مردم (در دل خویش) بگشای و از خود دستاویز هر انتقامی را بگسل و پوزش را بپذیر و در مورد اشتباه، اجرای حدود را دست به دست کن (و به تأخیر انداز) و آنچه را که درستیش بر تو روشن نیست نادیده گیر و هرگز به تصدیق گفته سخن چین مشتاب که سخن چین، گرچه خود را به ناصحان مانند کند، دسیسه باز است.

(4) در مشورت خود بخیل را شرکت مده که از احسان ناتوان و محرومت سازد «4» و از فقرت بترساند و نه ترسو را (به مشورت گیر) که کارها را بر تو دشوار نمایاند (و ناتوانیت را جلوه دهد) و نه آزمند را که مال اندوزی ستمگرانه را به دیده‌ات بیاراید. به راستی بخل و ستم «5» و آز سه خوی مختلفند که بدگمانی به خداوند آنها را در نهاد اشرار گنجانده است. یقین دان که بدترین وزیران تو آن است که وزیر بدکاران بوده و در گناهان آنها شرکت داشته و کارگزار آنها بر بندگان خدا بوده است. نباید چنین کسانی را از نزدیکان خود سازی و در مسئولیّت خویش شریک گردانی چنان که شریک دیگر

---

(3) در ن: به جای «اجمعها للرّعیة» [اجمعها لرضی الرعیة- برای جلب خرسندی مردم جامعتر] آمده. (که مناسبتر است و مراد آن است که آن کاری بهتر است که عام المنفعه‌تر باشد.- م.)
(4) در ن: به جای «یخذلک عن الفضل» [یعدل بک عن الفضل- که از احسانت باز دارد] آمده است.
(5) در ن: به جای «جور» [جبن- ترس] آمده (که با فحوای عبارت مناسبتر است.- م.)

حاکمان گشتند و آنان را تباه کردند و به پرتگاههای بد کشاندند، (1) به ظاهر سازی آنان برابر خویش فریفته مشو زیرا آنان یاوران گنهکاران و برادران ستمگران و چکیده هر طمع و دغلکارند و تو جانشینان بهتری برای آنان در اختیار داری که آموزش (و تخصّص) و کار بری آنان را دارند، کسانی که کارها را وارسی کرده و نیک و بد آنها را به تجربه شناخته‌اند. «6» ایشان (هزینه و) بارشان بر تو سبکتر و یاری و کمکشان برای تو بهتر است و در دوستی به تو صمیمانه ترند و به غیر تو کمتر گرایش دارند، نه به ستمکاری در ستمش کمک کرده و نه گنهکاری را در گنهش یاری داده‌اند و با دیگری (چنان) همگامی‌ای که متضمّن درازدستی بر مسلمانان و معاهدان (اهل کتاب) باشد نداشته‌اند.
پس ایشان را به خاصّگی (و ندیمی) پنهان و آشکار خود برگزین. و سپس (از میان ایشان) کسی باید نزد تو مقرّب‌تر باشد که زبانش به اظهار تلخی حقّ گویاتر و بر ناتوانان دادگرتر و در کارهایی که خدا بر دوستانش نپسندد و از هوای نفس تو سرزند، با تو کمتر هم نظر «7» باشد هر چند تو را خوش یا ناخوش آید. زیرا به راستی، ایشانند که تو را بر سر حقّ نگهدارند و بدان چه سودش به تو رسد بینا گردانند. با پارسایان و راستان و خردمندان و مردم با دودمان «8» بپیوند و بدیشان بیاموز و عادتشان ده که بسیارت نستایند و بیهوده بدان چه نکرده‌ای دلشادت ندارند که زیاده‌ستایی

خود پسندی آرد و به (تکبّر و) خود فریفتگی کشاند و پذیرش آن (چاپلوسی) موجب دشمنی خداوند است.
(2) مبادا نکوکار و بدکار به نزد تو در یک طراز باشد که این مایه دلسردی نکوکاران از نکوکاری و دلگرمی بدکاران بر تبهکاری است. پس بر هر یک از ایشان همان را روا دار که او خود بر خویشتن بایسته کرده است تا «9» خدایت بدان (رفتار) سود بخشد و تو (نیز) یارانت را بدان (کردار) سود رسانی.
(3) سپس بدان که چیزی بیشتر از احسان زمامدار به رعیّت خویش و کاستن هزینه‌هایی «10» که بر آنها مقرّر است و کم آزردن آنان در مواردی که (زمامدار) حقّی بر آنها ندارد، موجب خوش‌گمانی او به ایشان نمی‌شود. پس در این (زمینه) کاری شاید که خوش‌گمانی تو را نسبت به رعیّت فراهم آرد زیرا خوش‌گمانی، رنج (مراقبتی) طولانی را از تو بردارد. به راستی کسی به خوش‌گمانی تو سزاوارتر است که آزمایشی خوب از تو دیده و کسی به بدگمانی تو سزاوارتر است که آزمایشی بد

---

(6) در ن: به جای عبارت اخیر «کسانی که کارها را ...» آمده است: [... و لیس علیه آصارهم و اوزارهم، ممن لم یعاون ظالما علی ظلمه و لا آثما علی اثمه- بی‌آنکه بار سنگین وزر و وبالهای آنان بر دوش او باشد، کسی که نه ظالمی را در ستمش یاوری کرده و نه گنهکاری را در گنهش یاری داده است.]
(7) در ن: به جای «اقلّهم لک مناظرة» [... لک مساعدة- کم یاری‌تر به تو] آمده است.
(8) مراد از «ذوی الاحساب» که در متن آمده «اهل بیوتات صالحه» یعنی مردم خوشنام خانواده‌دار آبرومند و غرض آن است که از همنشینی با اوباش و مردمی که دودمانی صالح و متقی ندارند، بپرهیز.- م.
(9) به تعبیر شعری:
«با بدان بد باش و با نیکان نکوجای گل، گل باش و جای خار، خار». - م.
(10) مئونات- هزینه‌ها، و در اینجا مراد عوارض و مالیاتهایی است که حاکم بر عهده مردم نهاده است.- م.

به او داده‌ای. پس بر توست که این آزمونگاه را به سود و زیان خود بشناسی تا بصیرت تو را در خوشرفتاری بیفزاید و همراه با (ثوابی) که خداوند در معاد برایت واجب ساخته است، آزمایشهای خوبت را نزد توده مردم افزون کند.
(1) روش خوبی را که سران این امّت به کار برده‌اند و مایه الفت (و همبستگی مردم و امور جامعه) شده و کار مردم بدان استوار گشته است،

در هم مشکن و هرگز روش تازه‌ای که بدان سنتهای (نیک) گذشته زیانی رساند پدید نیاور که پاداش آن سنّتها از آن سنّت گذارانش باشد و گناه شکستن آنها بر گردن تو افتد.
(2) پیرامون نگهداشت آنچه مردم کشور تو بدان سامان یافته‌اند و بر قرار داشتن سنّتهایی که پیش از تو موجب قوام کار مردم بوده است، بسیار با دانشمندان گفتگو کن و با فرزانگان به مذاکره بنشین زیرا این (روش) حقّ را پایدار و باطل را دور سازد و دلیل و نمونه (حسن نیّت تو) را کافی است چه سنّتهای خوب همان راه فرمانبرداری خدا باشد.
(3) آنگاه، بدان که مردم چند طبقه‌اند؛ نه دسته‌ای بدون پاره‌ای دیگر کارش سامان می‌یابد و نه برخی از گروهی دیگر بی‌نیازند. اینان عبارتند از: سپاهیان خدا، نویسندگان عمومی و خصوصی، قاضیان عدالت، کارمندان (اهل) انصاف و مدارا، جزیه پردازان ذمّی و (خراجگزاران) مسلمان، بازرگانان و صنعتگران و طبقه فرو دست که از نیازمندان و مستمندانند. و خداوند برای هر یک سهمی نام برده و در کتاب خود یا سنّت پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله نصیبی مقرّر داشته و (این) پیمانی است که نزد ما محفوظ (و مورد احترام و اعتماد) است.
(4) سپاهیان به فرمان خدا، پناه مردم و زینت زمامداران و عزّت دین و وسیله امنیّت و آسایشند و مردم جز به (وجود) آنان نپایند. آنگاه سپاهیان را پایندگی نباشد جز بدان چه خدا برای آنها از خراج (مالیات) بدیشان رسانده تا به (مدد) آن برای جهاد با دشمنان خود نیرو گیرند و بدان دلگرم باشند و نیازشان را تأمین کند، (5) آنگاه این دو گروه (سپاهیان و مؤدّیان مالیّات) نپایند مگر به (وجود) گروه سوّمی که قاضیان و کارمندان و نویسندگانند که در کارها حکم دهند و انصاف را آشکار کنند و منافع را گرد آورند و در امور کلّی و جزئی امین باشند. (6) و این همه را پایداری نیست مگر به (وجود) بازرگانان، و صنعتگران که منافع را جلب کنند و بازارها را پر رونق دارند و مردم را از تهیه نیازمندیها به دست خود، که تهیه آنها جز از بازرگانان ساخته نیست، بی‌نیاز سازند. (7) سپس طبقه نیازمندان و درماندگانند که سزاوار کمک هستند و در عایدات الهی سهمی گسترده دارند و هر یک را تا حدّ اصلاح وضع معاشش بر زمامدار حقّی است. (8) و زمامدار جز با همّت‌ورزیدن و یاری جستن از خداوند و گماشتن نفس خود به پایبندی حقّ و شکیبایی در آنچه بر او دشوار یا آسان است، از عهده انجام این تکالیف که خدا بر عهده‌اش نهاده، برنیاید. (9) از سپاهیانت آن کس را به فرماندهی بگمار

که به نظر خودت، در حقّ خدا و پیامبر او و امام تو، خیرخواه‌تر و پاکدامن‌تر و شکیباتر و داناتر و با تدبیرتر باشد؛ کسی که دیر به خشم آید و زود

پوزش خواهد، به ناتوانان مهر ورزد و بر زورمندان سخت گیرد؛ کسی که زور (و قدرت) او را بر نینگیزد و سستی وی را از پا در نیاورد. (1) سپس به دودمانداران و صاحبان خانمانهای صالح و سوابق خوب بپیوند و آنگاه با رادمردان و گشاده دستان و بلندنظران (بیامیز) که اینان سرچشمه‌های فیّاض بزرگواری و منابع احسانند و به خوشبینی به خداوند و ایمان به تقدیر او رهبرند. (2) سپس چونان پدری که از پسرش دلجویی کند به کارشان برس و مبادا کاری که در جهت پشتیبانی (و تقویت مادّی و معنوی) ایشان کرده‌ای به نظرت بزرگ آید و (نیز) مبادا لطفی را که بدیشان تعهّد کرده‌ای، هر چند اندک باشد، خرد و نادیده بگیری زیرا این رفتار (پدرانه) مایه خیر خواهی و خوشبینی آنان نسبت به تو می‌شود. پس رسیدگی به کارهای خرد و ظریف ایشان را به اتّکای پرداختن به کارهای مهمّ و بزرگ آنان وامگذار چه در کارهای خرد و ظریف، لطف تو را جایی و در کارهای بزرگ و چشمگیر نیز پایگاهی است که (در هر دو مورد) از آن بی‌نیاز نیستند.

(3) باید گزیده‌ترین سرداران سپاهت کسی باشد که با سربازان یاری و همپایگی کند، و در بخشش از (امکانات) خود بر آنها برتری داشته باشد و به آنان و خانواده‌هایشان که در پشت سر گذاشته‌اند (یا باز ماندگانشان، پس از شهادت) گشایش و آسایش رساند تا در جهاد با دشمن یک دله شوند و سپس پیاپی از سوی خود به آنها اعلام کن که ایشان با ایثار و از خود گذشتگی خویش پیش تو بس عزیز و ارجمندند و متوجه گشایش (حال و معاش) آنها باش و آن را با خوشرفتاری و توجّه و مهربانی ثابت کن زیرا مهربانی تو به آنها دلهایشان را به مهر تو می‌کشاند. (4) و به راستی بهترین آرام بخش (دل و) دیده زمامداران گسترش «11» عدالت در کشور و بروز محبّت مردم است، و محبّت مردم پدید نیاید مگر آنکه دلشان (از کینه نسبت به حکومت) پاک باشد. و خیر خواهی آنان راست نیاید مگر آنکه به حمایت از زمامدارانشان علاقه‌مند باشند و سنگینی بار دولت بر شانه ایشان کم باشد و ایّام حکومتشان را دیر نشمارند «12». (5) سپس سپاهیانت را تنها به بهره غنیمتهایی که میانشان تقسیم می‌کنی وامگذار، بلکه همراه با هر غنیمت سهمی برابر آن (از بیت المال) که خدا برایشان مقرّر فرموده به آنان بده تا یاری آنها را جلب کنی و این موجبی برای بازگشت آنها (به جبهه جهاد) و یاری دادن به خدا و دینش باشد. و دلاوران را امتیاز بده که در غایت آمالت هم آرمان تو باشند و با بخشش (به آنها) خیر خواهی (خود را) نشان ده و یکایک ایشان را نیک بستای و به

---

(11) در ن، به جای «استفاضة العدل» [استقامة العدل- برقراری عدالت] آمده است.

(12) مراد آن است که از آنجا که ایّام رنج و محنت معمولا درازتر از لحظات شادی و خوشی به نظر می‌آید، به سبب ظلم و جور زمامدار، ایّام حکومت او به نظر مردم ستمزده طولانی نیاید و به انتظار پایان آن روزگار تلختر از زهر دقیقه شماری نکنند.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 132
لطف، احوالشان را بپرس و دلاوریهایی را که در هر نبرد کرده‌اند ستایش کن زیرا یاد آوری بسیار تو از کارهای خوب (و قهرمانیهای) آن دلاوران (سپاهیان) دلیر را تهیج و (افراد) گریزان را (نیز) اگر خدا بخواهد، تشویق (به پیکار و دلیری) کند. (1) سپس از گماشتن بازرسانی امین و حقگوی نزد مردم فروگذاری مکن تا آزمون (و حسن خدمت) هر اخلاصمند آزمایش داده‌ای از ایشان را ثبت کنند و آنان اعتماد یابند که تو به حسن خدمتشان آگاهی. (2) سپس قدر خدمت هر کس را بدان و دستاورد کسی را به حساب دیگری مگذار و در پاداش و ارج نهادن به کار کسی کوتاهی مکن و به هر کس به اندازه خدمتش پاداش ده و بهره‌ای از آفرین خویش را بدو مخصوص ساز. شرافت (و تشخّص) کسی تو را بر آن ندارد که خدمت ناچیزی از او را بزرگ شماری (3) و نیز فرو دستی کسی موجب آن نشود که خدمت بزرگ او را خرد شماری. و اگر کسی بگاه حسن خدمت خود دستخوش نقص و دردی شد و یا به عارضه‌ای دچار گشت نباید آن (عارضه) را مایه تباهی و بی‌ارجی خدمت او بدانی، زیرا عزّت (و تسلّط و غلبه) از آن خداست، آن را به هر که خواهد دهد و سرانجام (نیکو) پرهیزگاران راست.
(4) و اگر یکی از سپاهیان و تکاوران نیروی ضربتی (در نبرد) با دشمن تو به شهادت رسید (در سرپرستی) خانواده‌اش مانند وصیّ مهربان مورد اعتمادی جانشین او باش تا اثر از دست دادن او بر آن خانواده پدید نیاید زیرا این روش دل پیروانت را به تو جلب می‌کند و احساس فرمانبرداری از تو را آگاهانه در می‌یابند و برای دست‌یازیدن به جانبازیهای سخت در راه حکومت تو آماده می‌شوند.
(5) پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را در باره مشرکان سنّتها (و قانونهایی) بود و ما را نیز پس از او قانونهایی است، این قانونها و فرمانها در حقّ ستمکاران و آنان که (به دروغ) رو به قبله ما دارند و نام دین ما را بر خود نهاده‌اند اجرا شد، و خدا به گروهی که می‌خواست هدایتشان کند فرمود:
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا- ای مؤمنان از خداوند و پیامبر و اولی الامرتان اطاعت کنید، و اگر به خداوند و روز باز پسین ایمان دارید، هر گاه

در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، آن را به [کتاب] خدا و [سنّت] پیامبر عرضه بدارید که این بهتر و نیک انجام‌تر است.» «13» و نیز فرمود: .. وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطانَ إِلَّا قَلِيلًا- و اگر آن را به پیامبر و اولی الامر عرضه می‌داشتند، آنگاه اهل استنباط ایشان به [مصلحت] آن پی می‌بردند، و اگر

---

(13) النساء، 59

بخشش و رحمت الهی بر شما نبود، جز عدّه‌ای اندک شمار، همه از شیطان پیروی می‌کردید». «14» پس رجوع به خدا، به کار بستن آیات صریح کتاب اوست و رجوع به پیامبر به کار بستن سنّت (و فرمان) جامع مورد اتفاق و دور از پراکندگی اوست. و ما خاندان پیامبر خداییم که نصّ «محکم» کتابش را در یابیم و «متشابه» آن را تمیز دهیم و «ناسخ» را از «منسوخی» که خداوند تکلیفش را برداشته، بازشناسیم.

(1) در باره (افراد) دشمنت چنان رو که دیدی ما در مورد دشمنانی که مانند آنانند رفتیم، و پیاپی گزارش هر پیشامدی را به ما بنویس، این فرمان کلّی ماست و (در موارد دشوار باید) از خداوند یاوری خواسته شود.

(2) سپس در مورد قضاوت میان مردم با نیّتی خوب بنگر زیرا قضاوت (درست) در ستاندن داد مظلوم از ظالم و گرفتن حقّ ناتوان از توانا و اجرای حدود خدا بر پایه سنّت و برنامه آنهاست که عباد و بلاد خدا بدان اصلاح شوند. (3) پس برای قضاوت میان مردم برترین رعیّت خود را در نظر خویش و زبده‌ترین آنان را در دانش و بردباری و پرهیزگاری و سخاوت برگزین، از آن مردان که کارها در تنگنایش نگذارد و دادخواهان به خشمش نیارند و در لغزش پافشاری نکند و هر گاه حق را باز شناخت از بازگشت به آن سرنتابد و نفسش پیرامون طمع نگردد و بی‌تحقیق و تأمّل بدان چه در آغاز به ذهنش می‌رسد بسنده نکند، در مورد شبهه‌ها آگاهتر و در استناد به برهانها تواناتر و از مراجعه دادخواهان نستوه‌تر و بر کشف حقیقت امور شکیباتر و بگاه روشن شدن حکم قاطع‌تر باشد، از آنان که چرب زبانی به غرورش نیفکند و گزافه‌گویی «15» (از حق) منحرفش نسازد و گوش به تبلیغ (و جنجال) ندهد. (4) پس مقام قضاوت خود را به چنین کسی واگذار و (البته) اینان اندکند. سپس به قضاوت او بسیار رسیدگی کن و در حقّ او چنان دست گشاده دار که نیازش رفع شود و از آن (در زندگانی) کمک گیرد و حاجتش به مردم کم شود، و چنان منزلت و مقامی نزد خویش بدو بخش که هیچ یک از نزدیکانت یارای طمع‌ورزی (در ربودن آن مقام از او) نکند تا بدین وسیله از توطئه دولتمردان نزد تو بر

ضدّ خویش ایمن باشد. در محضر خود او را نیک احترام گذار و نزدیک خویش بنشان و قضاوتش را امضاء و حکمش را تنفیذ کن دستش را نیرو ده و دستیارانش را از اقران برگزیده او، از فقیهان و پرهیزگاران و خیرخواهان خدا و خیر اندیشان نسبت به بندگان خدا که می‌پسندی، قرار ده تا در آنچه بر او شبهه آلود است با ایشان گفتگو کند و در آنچه نمی‌داند از دانش آنان بهره جوید و ایشان، به خواست خدا، گواهان قضاوت او میان مردم باشند.
(5) سپس (وظیفه تو) برگزیدن آگاهان و حاملان (گزارشگران) اخبار (قضایی) است که «16» قاضیان

---

(14) النساء، 83
(15) در ن، به جای «اغراق» « [اغراء- ترغیب و تشویق و فریفتن] آمده است.
(16) در متن «ثمّ حملة الاخبار لاطرافک قضاة تجتهد فیهم نفسه» است (که خالی از تشویش نیست.- م.) و در پاره‌ای نسخه‌ها [حملة الاختیار] و در پاره‌ای [حمّل الاختیار] آمده است و گفته‌اند صحیح آن «ثم اختیار حملة الاخبار لاطرافک قضاة تجتهد فیه نفوسهم» است (که در ترجمه این وجه اختیار شد.- م.) و در دعائم الاسلام [و اختر لاطرافک قضاة تجهد فیهم نفسک] آمده که اختلاف بسیاری با متن دارد و باید منتظر نسخه صحیحی بود که ضبط درست عبارت را آورده باشد. (البته اگر «حملة الاخبار» را به معنی خبرگزاران قضایی بگیریم با توجه به دنباله عبارت که شامل نهی از اختلاف آراء قضات اطراف و اکناف مملکت است مفاد عبارت می‌تواند چنین باشد که «با توجه به وجود گزارشگرانی که اخبار گوشه و کنار مملکت، و از جمله اخبار احکام قضایی را به دیگر نقاط می‌رسانند، باید در انتخاب قضات بلاد شخصا بکوشی که یک دست و همطراز باشند و احکامشان با یک دیگر اختلاف نداشته باشد و پشت به حکم خدا و سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نکنند زیرا صدور احکام مختلف و انتشار آنها به وسیله ناقلان اخبار در پهنه یک کشور اسلامی باعث تفرقه و تبعیض و بی‌اعتمادی مردم به امر قضاوت می‌شود». و الله علیم.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 134
اطراف مملکت، و خود دارای (ملکه) اجتهادند و اختلاف رأی ندارند و به حکم خدا و سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پشت نمی‌کنند زیرا اختلاف در حکم موجب تباه سازی عدالت و خطری برای دین و سببی از اسباب پراکندگی است و خداوند بیان کرده چه بیاورند و چه بپردازند و فرموده آنچه را ندانند به کسی رجوع کنند که خداوند دانش قرآنش را بدو سپرده و از او خواسته که نگهبان حکمش باشد. (1) همانا اختلاف قاضیان آن است

که بین خود سر به طغیان برآرند و بی‌توجّه به (نظر) آن کس که خداوند ولایت او را واجب ساخته هر یک خود سرانه رأیی دهند که کار دین و دینداران با چنین روشی به اصلاح و نیکی نینجامد. ولی بر حاکم (قاضی) است که به موجب قانون و سنّتی که در دست دارد داوری کند و چون از آن درماند داوری را به شایستگانش رجوع دهد و اگر دسترسی به داور شایسته‌ای نداشت با دیگر فقیهان مسلمین رایزنی و مباحثه کند و حق ندارد آن را به دیگری واگذارد. (2) و دو قاضی ملّت اسلام را نشاید که در اختلاف حکم خود پافشاری کنند، و آن را به ولیّ امر بین خود (امام) رجوع ندهند تا او طبق دانشی که خداوندش آموخته داوری کند و هر دو به داوری او، چه موافق و چه مخالف نظر ایشان باشد، رضا دهند. در این باره نیک نظر (و دقّت) کن زیرا این دین (و آیین داوری) روزگاری به دست تبهکاران اسیر بوده است و به هوای نفس با آن رفتار می‌شده و دنیا را بدان می‌خواسته‌اند. به قاضیان شهرهای خود بنویس تا هر حکمی را که در حقّ و ناحقّ بودنش اختلاف دارند به تو ارجاع دهند، سپس آن احکام را بررسی کن و هر چه را موافق کتاب خدا و سنّت پیامبر او و دستور امام توست امضاء کن و آنان را به (قبول و اجرای) آن وادار و هر چه بر تو مشتبه شد، فقیهانی را که نزدت هستند گرد آر و با ایشان در میان گذار آنگاه آراء فقیهان مسلمان حاضر بر هر چه قرار گرفت همان را امضاء کن زیرا هر حکمی که مورد اختلاف رعیّت است به امام ارجاع می‌شود و بر امام است که از خدا یاری جوید و در برپاداری حدود و واداشتن رعیّت به فرمان خدا بکوشد، و نیرویی جز به خداوند نباشد.
(3) سپس به کارهای کارمندان خود بنگر و آنان را بر (پایه) آزمودگی به کار گمار و کارهایت را از سر بخشندگی و هواخواهی بدیشان مسپار، زیرا بخشندگی و هواخواهی شخصی سرچشمه انواع

ستم و خیانت و ناگزیر ساختن مردم (به تحمّل کارمندان ناشایسته) است و کارها به دغلی (و نااهلی) راست نیاید. (1) کارمندانت را از میان اهل پرهیزگاری و دانش و سیاست برگزین و از بین آنان (نیز) مردم آزموده و با حیا از خاندانهای صالح و سابقه‌دار را منظور دار که اینان اخلاقی بزرگوارانه‌تر و آبروهایی درست‌تر و آزمندیهایی کمتر و عاقبت نگریهای بیشتر از دیگران دارند، و باید در کاری که بر عهده گرفتی (امور کشور داری) یاوران تو باشند. سپس وظایف آنان را توسعه ده و حقوقشان را افزون ساز که این موجب توانایی ایشان بر اصلاح حال (و معاش) خود و سبب بی‌نیازی آنها از دست درازی به چیزهایی است که در اختیار دارند و نیز اگر خلاف فرمان تو روند یا در امانتت خیانت کنند حجّت تو بر ضدّ آنان تمام است (و بهانه‌ای برای اختلاس ندارند.) (2) سپس کارشان را بازرسی

کن و دیده‌بانهایی درست و وفادار بر ایشان بگمار، زیرا بازرسی پنهانی تو از کارهای ایشان سبب واداشتن آنان به امانتداری و مدارای با رعیّت است. (3) و در مورد دستیارانت نیز هشیار باش، اگر یکی از آنان دست به خیانتی گشود و گزارشهای بازرسانت در آن باب موافق یک دیگر در آمد به این گواهیها اکتفا کن و او را کیفر بدنی ده و آنچه از کار خود اندوخته از او بستان و سپس او را به مقام خواری فروکش و داغ خیانتش برنه و ننگ تهمت بر گردنش بند.
(4) به آنچه (حال) خراجگزاران را بهبود بخشد با دلبستگی رسیدگی کن «17» زیرا اصلاح خراج (مالیّات) و بهبود خراجگزاران مایه بهبود وضع دیگران است و دیگران جز به آنان سامان نیابند، چه تمام مردم وظیفه خوار خراج و خراجگزارانند. (5) و باید نظر تو به آبادانی زمین بیش از علاقه تو به دریافت خراج باشد زیرا به دست آوردن (خراج) جز به عمران و آبادانی صورت نپذیرد و هر که آباد ناکرده خراج خواهد، شهرها را ویران کند و بندگان (خدا) را هلاک سازد و کارش جز چندی اندک نپاید. (6) پس خراجگزاران همه شهرهایت را نزد خویش فرا آور و به آنان بفرمای که از حال سرزمین خود و موجبات بهبود کار خویش و تسهیلات خراجشان آگاهت سازند سپس از کار آگاهان (و کارشناسان) دیگر نیز بخواه که به تو گزارش دهند و اگر (مردم) از سنگینی (مالیّات و خراج) یا علّتی از قبیل کم آبی و خشکسالی یا غرق و آب گزشدن زمین یا سوختگی (و بی‌قوّتی زمین) بر اثر تشنگی یا آفت‌زدگی شکایت کردند باید تا آنجا که امید داری خدا کارشان را بهبود بخشد به ایشان تخفیف دهی. (7) و اگر از تو برای بهبود (و تقویت) آنچه به هزینه خود در توان دارند کمکی خواستند به آنها کمک کن زیرا این کمک تو به بهبودشان انجامد. پس مبادا مقدار تخفیفی که در مالیّات آنان داده‌ای بر تو گران آید زیرا این تخفیف اندوخته‌ای است که (مردم) دیگر بار به صورت آبادانی سرزمین و آراستگی (آبادیهای) ولایتت به تو باز می‌گردانند و افزون بر این تو ستایش و

---

(17) در ن، به جای «و تفقّد ما یصلح اهل الخراج» [و تفقّد امر الخراج بما یصلح اهله- به کار خراج چنان به دلبستگی رسیدگی کن که حال خراجگزاران بهبود یابد] آمده است.

حسن نیّت «18» و بهره دهی آنان را همراه با موجباتی که خدا جلب (محبّتشان) «19» را بدان آسان کند، به دست آورده‌ای. زیرا خراج با سختگیری و رنج دادن (به مردم) به دست نمی‌آید با آنکه این قرار دادی است که بدان تکیه داری و اگر پیشامدی رخ داد به آنان اعتماد توانی کرد و از ما زاد نیرویشان به سبب آسایشی «20» که برای آنها فراهم

ساخته‌ای و عدالت و مدارایی که آنان را بدان خو داده‌ای، اندوخته‌ای و (نیز) از شناخت آنان نسبت به عذر خود، در صورت بروز پیشامدی که (برای رفعش) به ایشان متّکی هستی، استفاده خواهی برد و آنان به دلخواه خویش آن را بپذیرند. (1) به راستی آبادانی (کشور) موجب می‌شود که هر باری بر آن بنهی تاب آورد، و ویرانی هر سرزمینی به فقر و ناداری ساکنانش می‌کشد و ناداری مردم ناشی از زیاده روی «21» فرمانروایان (در خراجگیری) و بدگمانی آنها به دوام (دولت و روزگار) خویش و کم بهرگی از عبرتهاست. (2) پس در ولایتی که به تو سپرده‌اند چون کسی عمل کن که خوش دارد ستایش مردم و ثواب خداوند و خرسندی امام را ذخیره (راه خود) سازد، و لا قوّة الّا باللّه (نیروئی جز از خداوند نباشد.) (3) سپس در کار نویسندگانت بنگر و حال هر یک از ایشان را دریاب که چه نیازمندیهایی دارند و برای ایشان مقامها و پایه‌هایی مقرّر دار و بهترین آنان را بر (تصدّی) کارهای خود گمار و نامه‌های خود را که حاوی نقشه‌ها و رازهای توست ویژه آن (دبیری) کن که روشهای نیک ادب را بهتر گرد آورد و برای گفتگو در کارهای سترگ شایستگی دارد و صاحبنظر و خیر اندیش و هوشمند است، و از دیگران رازدارتر است، کسی باشد که بزرگداشت (و قدرشناسی) تو بدمستش نسازد و بر خود نبالد و در خلوت بر تو گستاخی نراند و در آشکار جسارت نمایی نکند، از رساندن نامه‌های رسیده از اطراف (مملکت) تو و نوشتن پاسخهای مناسب به جای تو غفلت نورزد و در آنچه به نام تو می‌گیرد و می‌دهد کوتاهی نکند و پیمان نامه‌هایی را که به سود توست سست ننگارد و از گسستن آنچه به زیان تو بسته‌اند وانماند، و از ارزش (و پایه) خود در کارها بی‌خبر نباشد زیرا کسی که مایه و پایه خویش نشناسد (البته) در شناخت ارزش و پایه دیگری نادانتر خواهد بود. (4) جز این، آنچه

---

(18) در متن «حسن نیّاتهم» و در پاره‌ای نسخه‌ها [... نیّتهم] و درن، [مع استجلابک حسن ثنائهم و تبحّجک باستفاضة العدل فیهم معتمدا فضل قوتهم بما زخرت عندهم- علاوه بر این، حسن ستایش مردم را به دست آورده‌ای و برای گسترش عدالت در میان آنان سرافراز شده‌ای و به قدرتمندی آنان به لحاظ اندوخته‌ای که نزد ایشان داری پشتگرم می‌شوی] آمده است.
(19) (مراد تسهیل موجبات جلب دوستی مردم از سوی خداست.- م.) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «جلبهم» [حلیّهم] آمده است.
(20) در متن «من الجمام» و در پاره‌ای نسخه‌ها فقط [الجمام]، و درن، [من اجمامک- از راحت رسانی تو] آمده است.
(21) در ن، به جای «اسراف الولاة» [لا شراف انفس الولاة علی الجمع- برای توجه نفس فرمانروایان به مال اندوزی] آمده است.

از نامه‌ها و مجموعه دفاتر هزینه و دفاتر سپاهت باشد به دفتر نویسانی که خودت در گزینش آنان کوشیده باشی واگذار زیرا آنان سران دستگاه (اداری) تو هستند و برای تو سودمندتر و برای مردم سود افزاترند. (1) وانگهی، نباید آنان را تنها به تشخیص خود و از روی علاقه شخصی (و ساده دلی) و خوش‌گمانی به ایشان برگزینی، زیرا این دولتمردان خود را به ظاهر سازی و خدمتگزاری خویش «22» در چشم زمامداران نیک نمایانند ولی فراسوی آن (ظاهر آراسته و خدمتگزار نما) خیر اندیشی و امانت نیست. بلکه آنان را بر اساس خدمتی که به صالحان پیش از تو کرده‌اند بیازمای. پس به هر کدام که در میانه عامّه مردم نیکنامتر و به نجابت و امانت شناخته‌تر است توجّه کن زیرا این کار، به راستی، نشانه‌ای از خیر اندیشی تو در حقّ خدا و (خیر خواهی) نسبت به کسی است که کارش را به ولایت تو سپرده است. (2) سپس به آنان بفرمای که حکومت به نیکی رانند و سخن به نرمی گویند و برای هر یک از کارهایت رئیسی از آنان برگزین که نه کارهای بزرگ بر او گران آید و نه بسیاری کارها پریشانش سازد، آنگاه به حالاتشان، که بر تو نهان است رسیدگی کن و به امور آنان که پیامگزارانشان نزد تو می‌آیند (3) و حاجتمندانشان بنگر و ببین حکمرانی آنان بر چه مداری است و چه اندازه از سرپرست و امام و حجّت خویش شنوایی دارند، زیرا سرپیچی و سلطه‌طلبی و گردنفرازی شیوه بسیاری از دفتر نویسان (و کارگزاران دیوانی) است مگر آنکه خدا بازشان دارد، و مردم را گزیری نیست که در پی رفع نیازمندیهای خود روند و هر عیبی که (هنگام مواجهه با مردم) در دفتر نویسانت باشد و تو از آن چشم پوشی کنی به گردن خودت افتد و (در عوض) هر فضیلتی هم داشته باشند به حساب می‌آید و همراه آن تو را در این باب نزد خداوند ثوابی نیکو باشد. (4) سپس به بازرگانان و پیشه‌وران توجّه کن و (دیگران را) به نیکخواهی آنان سفارش فرمای، خواه آنان که مقیم حضرند و خواه آنان که سرمایه خود را به اطراف پراکنده (و در سفرند) یا به نیروی دست خویش پیشه‌ورند، چه اینان سر چشمه سودها (و در آمدها) و فراهم آورنده آنها در کشورند، از خشکی و دریا و دشت و کوه و نیز از آن جایها که دیگر مردم در آنها گرد نیایند و سرزمینهایی که (جز بازرگانان) جرأت ندارند بدانها گام نهند، مانند کشورهای دشمن تو که از توجّهات الهی دارای صنایعی شده‌اند. (5) سپس به ایشان احترام گذار و راههایشان را ایمن ساز و حقوقشان را محفوظ دار که آنان مردمی سلیمند که از گزندشان هراسی نباشد و مسالمت‌جویانی هستند که از آشوبشان پرهیزی لازم نیاید. خوشترین مرادشان آنکه امنیّت پایدار و زمامدار بر قرار باشد، پس به کارشان چه در مرکز و چه در اطراف مملکت خویش، به مهربانی رسیدگی کن. ولی با

وجود این بدان که در (نهاد) بسیاری از اینان (خوی) تنگ نظری سخت و خشکدستی زشت و سودپرستی محتکرانه و بی‌انصافی در معاملات وجود دارد و این مایه زیانمندی همه مردم و عیب بر زمامداران است، پس

---

(22) در ن، به جای «خدمتهم» [حسن خدمتهم- خوش خدمتی خویش] آمده است.

از احتکار جلوگیری کن که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله از آن منع فرموده. (1) و باید خرید و فروش سودایی آسان و به ترازویی درست و نرخهایی باشد که به هیچ یک از دو طرف، فروشنده و خریدار، ستم نشود. پس هر کس بعد از نهی و منع گرد احتکار گردید او را بازداشت کن و بدون زیاده روی کیفرش ده زیرا پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله (خود) چنین کرد.

(2) سپس، خدا را! خدا را! در باره طبقه فرو دست که از بیچارگان و بینوایان و نیازمندان و سختی کشیدگان و زمینگیرانند، زیرا این طبقه قانعان و نیازمندانی «23» هستند که تن به دریوزگی ندهند. خدا را در حق این گروه، همان گونه که از تو حفظ حقوق خود را در باره آنان خواسته است، پاس دار و سهمی از غلّات زمینهای املاک اسلامی را در هر شهر برای آنها مقرّر گردان که دور مانده‌ترین فرد ایشان را همان حقّی است که نزدیکترین آنها راست و تو رعایت حقّ همه اینان را بر گردن داری و مبادا توجّه «24» (به دیگر کارها) تو را از پرداختن به اینان باز دارد که تو به بهانه پرداختنت به کارهای بسیار «25» مهمّ در تباه ساختن (حقّی) کوچک معذور نیستی. پس عنایتت را از ایشان برمگیر و چهره بر آنان درهم مکش و برای خدا تواضع کن، تا خدایت والایی بخشد (3) و با ناتوانان فروتنی کن و بدانان بنما «26» که در این کار بدیشان نیازمندی. (4) در کار آنان که دستشان به تو نرسد (یا گزارش وضعشان را به تو نرسانده‌اند) و چشمها در ایشان به خواری بنگرد و دولتمردان کوچکشان شمارند، دلجویانه رسیدگی کن و معتمدان خود را از اشخاص خدا ترس و فروتن بر کار ایشان موظّف گردان «27» تا وضع آنان را به تو گزارش دهند. آنگاه خود با آنان چنان رفتار کن که آن روز که به دیدار خداوند نایل آیی روسپید باشی زیرا اینان بیش از دیگران نیازمند عدل و انصافند و تو باید در ادای حق هر یک از ایشان نزد خداوند (وظیفه‌ات را انجام داده و) معذور باشی. (5) یتیمان و زمینگیران و سالخوردگان را که بیچاره و درمانده‌اند و دست سؤال نیز پیش نیارند در عهده (حمایت) خویش گیر و برای ایشان مقرّری خوار باری معین کن که بندگان خدایند و با رها ساختن آنان (از پریشانی) و تعیین و تنظیم خوراک و حقوقشان به خدا تقرّب جوی

زیرا کارها با درستی نیّت مقرون به اخلاص شود (و محضا للّه انجام گیرد.) (6) سپس، به راستی دل همه مردم یا پاره‌ای از آنان؛ تنها به صرف آنکه نیازشان را برآری، بی‌آنکه خود نیازهایشان را رویاروی تو باز گویند، آرام نمی‌یابد و این (رویارویی با نیازمندان

---

(23) «المعتز» مأخوذ از آیه شریفه 36 سوره حج است «... و اطعموا القانع و المعترّ ...» و مراد از معترّ کسی است که به نیازمندی پیش آید ولی دریوزگی و سؤال نکند.- م.
(24) درون، به جای «نظر» [بطر- نخوت و غرور] آمده است. (ولی با توجه به دنباله جمله ضبط متن مناسبتر به گمان می‌رسد.- م.)
(25) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «الکثیر المهمّ» [الکبیر المهمّ- بزرگ اهمیت] آمده است.
(26) در متن «اربهم» و در نسخه‌ای [ارئهم- به ایشان ارائه کن و نشان بده] آمده است.
(27) در اینجا لفظ «فرّغ» به کار رفته و مراد موظّفانی هستند که منحصرا تمام وقت و همّت خود را صرف شناسایی و گزارش حال مستمندان کنند.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 139
و شنیدن دردهای آنان) بر زمامداران گران می‌آید و (البته) حق، به تمامی سنگین (و تلخ) است ولی خداوند برای آن اقوامی که خواستار و جویای سرانجام «28» (نیک) هستند و خویشتن را به شکیبایی وامی‌دارند و به راستی وعده خدا در حقّ صابران و شکیبایان مطمئنند این بار (سنگین حق) را سبک می‌سازد، پس تو نیز از آنان باش و از خدا یاری خواه. (1) بخشی از وقت خود را به حاجتمندان و (دادخواهان) اختصاص ده که به تمامی وجود متوجّه آنان گردی و دل و ذهن خود را وقف ایشان کنی، (2) سپس به آنها اجازه ورود نزد خویش بده که در مجلسی با ایشان بنشینی تا خداوندی را که به تو سروری داده فروتنی کرده باشی. (3) و سپاهیان و یاران و نگهبانان و پاسبانان خود را از ایشان دور کن و با آنان در مجلس خود به تواضع بنشین و در سخن گفتن و چهره خود نرمش و ملاطفت بنما تا هر کدام از آنان بی‌لکنت زبان با تو سخن گویند زیرا من از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که بارها می‌فرمود: «امّتی که در میانشان حقّ ناتوان از توانا، بی‌لکنت زبان گرفته نشود مقدّس (و خجسته) نیستند». (4) پس درشتخویی و کند زبانی (و آداب نشناسی) آنان را تحمّل کن و تنگدلی و گنده دماغی را از خود دور ساز تا خدا کرانه‌های رحمتش را بر تو بگسترد و ثواب فرمانبردارنش «29» را بر تو واجب کند. (5) پس هر چه می‌بخشی به آسانی (و بی‌منّت) بخش و در مقام خود داری (و عدم امکان

بخشش) به دلجویی و فروتنی پوزش خواه که خداوند فروتنان را دوست دارد. (6) و باید گرامی‌ترین یاورانت نزد تو آن کس باشد که با ناتوانان نرمخوتر و خوش رفتارتر و مهربانتر است، ان شاء اللّه.
(7) سپس (افزون بر این) برخی دیگر از کارهای توست که باید خود به آنها بپردازی، یکی از آنها پاسخگویی (به نامه‌های) کارگزاران توست که دبیرانت از آن درمانند. و دیگری گذراندن کارها و رفع نیازمندیهای مردم در (همان زمان) گزارش ایشان به توست «30» و نیز از آن جمله آگاهی بر بودجه‌ای است که به دبیران و خزانه‌دارانت، از آنچه در اختیار دارند، می‌رسد. در این موارد سستی مکن و تأخیر روا مدار و برای هر یک از این کارها سرپرستی بگمار تا بر متصدیان آنچنان نظارت کند که تو دل و خاطر آسوده داری، (8) و باید هر کاری را امضا می‌کنی پس از اندیشه و تأمّل با خود، و مشاوره با سرپرست آن، بی‌ملاحظه و شرم او (از سویی) و بی‌اصرار او در مخالفت با تو (از سوی دیگر) باشد. (9) سپس کار هر روز را همان روز بگذران زیرا هر روزی را کاری مخصوص به خود باشد. (10) پیش خود بهترین وقتها را برای آنچه میان تو و خداوند می‌گذرد (لحظات خاصّ عبادت) مقرّر ساز و

---

(28) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «عاقبة» [عافية] آمده است.
(29) ن: به جای «ثواب اهل طاعته» [ثواب طاعته- پاداش طاعتش را.].- م.
(30) ن: به جای «فی قصصهم» [یوم ورودها علیک بما تحرج به صدور اعوانک- در همان روز مراجعه به توست، کارهایی که انجام آنها حوصله دستیارانت را تنگ می‌کند.]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 140
این اوقات را بزرگ و گرامی دار، گرچه همه اوقات تو، در صورت درستی نیّت، «31» با خدا می‌گذرد و مردم از آن در سلامتند و باید در گزیده‌ترین آن فرصتها که خالصانه به پرداخت دین خود به درگاه خدا می‌پردازی به انجام فرائضی که ویژه اوست مشغول شوی، (1) پس در شبانه روز خود بخشی از (نیروی) بدنی خویش را در آنچه واجب (و فریضه) است، تقدیم خدا کن زیرا خدا (وجوب) نماز نافله را مخصوص پیامبر خویش، و نه دیگر آفریدگانش کرد و فرمود: وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً- و بعضی از شب بیدار و متهجّد باش (نماز نافله بخوان) که نماز شب خاصّ توست، باشد که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده (شفاعت) بگمارد». «32».
پس این امری است که خداوند ویژه پیامبر خود فرموده و او را بدان گرامی داشته و دیگری را در بر نمی‌گیرد و برای دیگران مستحبّ است

زیرا خداوند فرماید: ... وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَإِنَّ اللّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ- هر کس (داوطلبانه) به راه خیر و نیکی شتابد (و کار خوبی را به وجه مستحبّ انجام دهد) خدا قدردان و آگاه است» «33» (2) پس آنچه را موجب نزدیکی تو به خدا و کرم اوست بسیار بجای آر «34» و فرایض خدا را کامل و بی‌کم و کاست «2»، به هر اندازه تنت را به رنج افکند، ادا کن.
(3) چون به امامت نماز برای مردم پردازی نه (از فرط تطویل و کندی نماز) موجب رنجش و بیزاری (نمازگزاران) شو و نه (از فرط تقصیر و شتابزدگی) حقّ نماز را تباه ساز. «36» زیرا بسا در میان مردم کسی باشد که بیمار است یا او را کاری (ضرور) است. و من خود از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله، هنگامی که به یمن گسیلم می‌فرمود، پرسیدم: چگونه با ایشان نماز گزارم؟ گفت: «با آنان همچون ناتوانترین فردشان نمازگزار و با مؤمنان مهربان باش».
(4) پس از این، مبادا پوشیدگی خود را از مردم به دراز کشانی چه پوشیده بودن زمامداران از مردم بخشی از فشار و (سبب) کم اطّلاعی از کارهاست، و رخ نهفتن (رشته) آگاهی آنان را از آنچه در بیرون می‌گذرد قطع می‌کند و در نتیجه بزرگ، به دیده ایشان کوچک، و کوچک بزرگ و زیبا زشت، و زشت زیبا می‌نماید و حق به باطل می‌آلاید و البتّه زمامدار هم بشری است (همچون دیگران) که کارهایی را که مردم از او پوشیده می‌دارند نمی‌داند و گفتار نیز نشانه‌ای ندارد که راست و دروغش باز شناخته شود تا از آمیختگی «37» (حقّ و باطل) در پشت پرده پنهانکاری مصون باشد. (5) و بیگمان

---

(31) ن: به جای «اذا صحّت النیّة» [اذا صلحت فیها النیّة- اگر در آن نیّت صالحانه باشد.]
(32) الاسری، 79
(33) البقره، 158
(34) ن: به جای «و وفّر» [و وفّ- ایفا کن]
(2) ن: به جای «غیر مثلوب» [غیر مثلوم- نامخدوش]
(36) مطلوب، حد وسط و میانه روی در امامت نماز است.
(37) در متن «الادخال ...» و در پاره‌ای نسخه‌ها [الادغال فی الحقوق- دغلکاری در حقوق آمده است که وجه اخیر درست‌تر به نظر می‌رسد.- م.

تو یکی از این دو کس باشی: یا کسی هستی که نفست سخاوتمندانه به ادای حقّ می‌پردازد (که در این صورت) چرا با انجام حقّ واجب روی (از مردم) نهان کنی و با وجود خوی کریمانه در پرده مانی؟ و یا به امساک و خود داری از ادای حق گرفتاری (که در این صورت)، مردم چون از بخشش

تو نومید شوند به زودی (از تو دور شوند) و درخواستی از تو نکنند، با آنکه بیشتر درخواستهای مردم از تو مانند شکایت از ستم و داد خواهی هزینه (و رنجی) برایت ندارد.
(1) گذشته از این، زمامداران را یاران ویژه و محرمان رازهایی باشند که در نهادشان خودپسندی و دراز دستی و کم انصافی نهفته است، پس تو ریشه آنان را با قطع انگیزه این چیزها از پیرامون خود بزن و به هیچ یک از خادمان «38» و خویشانت زمینی به اقطاع مده و قرار دادی به او مسپار «39» که مایه زیان همسایگانش در حقابه یا کار مشترک (و سهم مشترک) شود که اینان بار هزینه خود را برگردن دیگران نهند و به جای تو فایده گوارا برند ولی ننگ دنیا و آخرت نصیب تو آید. (2) ترا شاید که چون کارها را به داوریت آرند، در حکم خویش عدالت را مراعات کنی. در اجرای حق برای آنان که پابند آنند، چه دور و چه نزدیک، پایداری کن و در این باره شکیبا باش و آن را به حساب خدا گذار و با خویشاوندان و نزدیکانت نیز در هر درجه‌ای که باشند همچنین کن و هر چند بر آنان گران آید به فرجام حق بنگر که سرانجامش پسندیده است (3) هر گاه مردم (در موردی) بر تو گمان ستمکاری بردند بی‌دریغ عذرها (و دلایل اقدام) خود را بر ایشان روشن کن و با روشنگری خویش بدگمانی آنان را از خود دور ساز زیرا (با) این کار هم خود را (به لزوم توضیح به مردم) خو داده و هم به مردم نرمش نشان داده‌ای و این بیان عذر (و ارائه دلیل هر اقدام) تو را به نحوی ساده و زیبا به هدفی که در پایبند کردن مردم به حق داری می‌رساند.
(4) هرگز صلح مورد رضایتی را «40» که دشمنت به تو پیشنهاد می‌کند رد مکن زیرا صلح مایه آسایش سپاهیان و آسودگی خاطر تو از اندوهها و آرامش مملکت توست ولی هشیار و بر حذر باش که هنگام پیشنهاد صلح به دشمنت نزدیک شوی «41» زیرا بسا باشد که دشمن نزدیکی جوید تا غافلگیر کند. پس دوراندیش باش و بر سر هر راه هجوم هولناکی که از جانب او می‌شود سنگر بگیر و در همه کارها به خدا اعتماد کن (5) و اگر میان تو و دشمنت ماجرایی گذشت که پیمان صلحی بستی یا تعهّدی با او کردی، به پیمان خود وفادار باش و عهدت را به امانت رعایت کن و خود را

---

(38) در متن «من خشمک» و درن: [من حاشیتک- از اطرافیانت]
(39) در متن «لا تعتمدنّ فی اعتقاد عقدة» و درن: [و لا یطمعنّ منک فی اعتقاد ... مبادا کسی در باره تو به این طمع افتد که ...]
(40) ن: به جای «فیه رضی» [و للّه فیه رضی- صلحی که در آن رضای خداست- صلح خدا پسندانه]
(41) ن: به جای «الحذر من مقاربة عدوّک فی طلب الصلح» «الحذر من عدوّک بعد صلحه- از دشمنت پس از صلح او بپرهیز»

سپر و پاسدار تعهّد خویش ساز زیرا هیچ یک از فرایض خدای عزّ و جلّ در شمول اتّفاق نظر مردم، علی رغم تفرقه و تفاوت ادیانشان، مسلّمتر از بزرگداشت پیمانداری (و وفای به عهد) نیست و علاوه بر مسلمانان، (حتّی) مشرکان نیز به سبب تجربه‌های (تلخ و) خیمی که از نیرنگبازی و پیمان‌شکنی اندوخته بودند، در میان خود پایبند به پیمان شده بودند. (1) پس هرگز در امان خود دغلی مکن و پیمان خود را مشکن «42» و با دشمنت نیرنگ مباز زیرا کسی جز نادان بر خداوند گستاخی نکند (2) و به حقیقت، خدا از سر مهر، پیمان و امان خویش را مایه ایمنی بندگان قرار داده و آن را حریمی ساخته که در پناهش آرام گیرند و از جوارش بهره جویند، پس در آن نه فریبکاری و نه ظاهر سازی و نه دغلبازی است. «43» (3) مبادا تنگنا (و دشواری) کاری که پیمان الهی تو را پایبند آن ساخته بر آنت دارد که در پی گسستن پیمان برآیی زیرا شکیبایی تو بر تنگنایی که امید گشایشش را داری و نیک فرجامی آن بهتر از پیمان شکستنی است که از فرجام آن بیمناک باشی و گرفتار باز خواست الهی شوی و راه بازگشتی در دنیا و آخرتت نداشته باشی.
(4) از خون و خونریزی به ناحق بپرهیز زیرا هیچ چیزی انتقام انگیزتر و بدانجامتر و نعمت‌زدای‌تر و نوبت پایان دهنده‌تر از خونریزی به ناحق نیست و خداوند (در قیامت) داوری میان مردم را، در باره ریختن خون یک دیگر، خود آغاز می‌کند. (5) سلطنت خود را با ریختن خون ناحق حراست مکن «44» که این کار (بر عکس) آن را سست و پوسیده و نابود می‌سازد. «45» مبادا خود را در معرض خشم خدا درآری زیرا خداوند برای خونخواه کسی که مظلومانه کشته شده تسلّط مقرّر داشته است. خداوند فرموده: ... وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً- و هر کس مظلومانه کشته شود، به راستی که برای ولیّ و وارث او حقّ و حجّتی مقرّر داشته‌ایم، ولی او هم نباید در [قصاص] قتل زیاده روی کند، زیرا که [مقتول و کسانش از سوی شرع] یاری شده است» «46». (6) تو در قتل عمد هیچ عذری به پیشگاه خدا و (نیز) نزد من نداری که (بی‌چون و چرا) در قتل عمد، قصاص به تن باشد (7) و هر گاه گرفتار (قتل) به خطا شدی و تازیانه یا دستت به هنگام کیفری از اختیارت بیرون شد- و گاه باشد که یک مشت یا بیشتر سبب قتلی شود- مبادا غرور حکومتت

---

(42) ن: به جای «لا تخفر بعهدک» [لا تخیسن- خیانت مکن].
(43) در ن، بعد از این عبارت زیادتی به این شرح آمده است: [و لا تعقد عقدا تجوّز فیه العلل و لا تعولنّ علی لحن قولٍ بعد التأکید و التوثقة- و

هرگز پیمانی مبند که در آن ابهامی که موجب تأویل و بهانه‌تراشی باشد راه یابد و هرگز پس از تأکید و استوار کاری خود را دستخوش سخنان چند پهلو مکن].
(44) در ن: به جای «فلا تصونّ سلطانک» [فلا تقوینّ ... نیرومند مکن].
(45) در ن: به جای «فإنّ ذلک یخلقه و یزیله» آمده است [فان ذلک ممّا یضعفه و یوهنه بل یزیله و ینقله- که این از موجباتی است که آن را سست و ناتوان و حتی نابود و به دیگری منتقل می‌کند].
(46) الاسری، 33.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 143
تو را از پرداخت خونبهای مقتول که حقّ مسلّم اولیاء دم اوست، و بدان وسیله باید به خدا تقرّب جست، باز دارد.
(1) زنهار از خود پسندی و اعتماد بدان چه تو را به خود خواهی و ستایش پسندی کشاند زیرا این به دیده ابلیس از مطمئن‌ترین فرصتهایی است که بدان هر چه را (نتیجه) نیکی نیکوکار «47» باشد نابود سازد.
(2) مبادا به احسانی که بر رعیّت خود کرده‌ای بر آنان منّت گذاری یا در آنچه کرده‌ای گزافه نمایی کنی یا وعده‌ای دهی و بدان وفا نکنی یا با زبان خود بر مردم تندی کنی زیرا منّت نهادن احسان را باطل کند «48» و خلف وعده موجب نفرت گردد و خداوند، که ستایشش گرانقدر است، فرمود: كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ- نزد خداوند بس منفور است که چیزی را بگویید که انجام نمی‌دهید» «49» (3) مبادا در کارها پیش از فرا رسیدن زمانشان شتاب‌ورزی یا هنگامی که زمانشان رسید (در انجام آنها) سهل انگاری کنی و چون حقیقت را ندانی لجاجت کنی و آنگاه که (حقیقت) روشن شد سستی نشان دهی، پس هر کاری را در وقت خود انجام ده و هر کرداری را در جای خود به جای آر.
(4) مبادا (برای خود) سودجوییهایی بیش از آنچه مردم در آن برابرند بکنی یا در آنچه مربوط به توست علاقه نشان دهی ولی در آنچه مربوط به مردم و (اهمیّتش) بر همگان واضح است غفلت‌ورزی، زیرا آن (حکومت) را از تو برای دیگران باز گیرند و به زودی برابرت پرده از کارها به سویی رود (و خداوند) با جبروت و عظمت خویش نمایان شود و داد ستمدیدگان از ستمگران گرفته شود. (5) سپس هنگام افروختگی خشم و دژم خویی و بر آشفتگی دست و تندی زبانت بر خود مسلّط باش و از همه اینها با خویشتن داری از خشم و تأخیر تجاوز (دست و زبان) به دور باش. و چون چنین زمینه (خشمی) برایت فراهم شد دیده به آسمان بردار تا خشمت فرو نشیند و زمام اختیارت را به دست آری و هرگز چنین تسلّطی بر خود نیابی مگر آنکه بسیار به یاد معاد (و بازگشت خود به سوی پروردگار) باشی.
(6) سپس بدان که در این منشور مطالبی از هر گونه به صورتی گرد آمده

که من در رهنمایی تو کوتاهی نکرده‌ام تا اگر خداخواهان رهنمائیت باشد و توفیقت دهد هر آنچه را از ما دیده‌ای به یاد آری و این حکومت تو حکومتی دادگر و عدالت‌گستر شود و نیز به یاد سنّتهای ممتاز یا اثر پیامبرت صلّی اللّه علیه و آله، یا فریضه‌هایی که در کتاب خداست باشی و بدان چه دیدی ما خود بدان عمل

_____

(47) در ن، به جای «احسان المحسن» [احسان المحسنین- نیکی نکوکاران] آمده است.
(48) در ن، بعد از این عبارت آمده است [و التزیّد یذهب بنور الحق- گزافه نمایی نور حقیقت را می‌برد].- م.
(49) الصفّ، 3
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 144
کردیم، اقتدا کنی (1) و در پیروی آنچه در منشور خود با تو عهد کرده‌ام و با کمال اعتقاد حجّت را بر تو تمام نموده‌ام سخت بکوشی تا اگر هواپرستی کردی عذر و بهانه‌ایت نباشد. (2) پس جز خداوند کسی ما را از کردار بد باز نمی‌دارد و جز خداوند، جلّ ثناءه، نیز کسی ما را توفیق خیر نمی‌بخشد (3) و به حقیقت در ضمن فرمانهایی که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به صورت سفارش به من فرمود، سفارش به نماز و زکاة و مراعات بندگان (و زیر دستان) بود و من نیز فرمان خود را با تو به همین (سفارش) پایان می‌دهم و لا حول و لا قوة الّا باللّه العلیّ العظیم. «50»
(4) من از درگاه خداوند و از توانایی او در بر آوردن هر آرزویی مسألت دارم که من و تو را بر آنچه موجب خرسندی اوست و عذری که در پیشگاه او و آفریدگانش روشن است همراه با نام نیک در میان بندگان (خدا) و یادگاری نیکو در بلاد و تمامی و کمال نعمت و افزونی عزّت توفیق دهد و از او (خواستارم) که عاقبت من و تو را به سعادت و فیض شهادت پایان بخشد. ما به درگاه او مشتاقیم، و درود و سلامی فزون از حدّ بر پیامبر خدا و خاندان پاک و پاکیزه او باد.
(5)

«1» (6) سپاس خدای را که پدید آورنده آفریدگان و آفریننده سپیده‌دمان و جان دهنده مردگان و برانگیزاننده به گور خفتگان است. گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست و شریک ندارد و گواهم که محمد صلّی اللّه علیه و آله بنده و فرستاده اوست.
(7) ای بندگان خدا، به راستی برترین دستاویزی که توسّل‌جویان به خدا، که یادش شکوهمند است، بدان دست یازند ایمان به خدا و پیامبرانش و به آنچه از جانب خدا آوردند (8) و جهاد در راه اوست که بلندای تارک اسلام است (9) و کلمه اخلاص (توحید) که سرشت (انسان و کلّ هستی) است. (10) و بر پا داشتن نماز که (بنیاد) ملّت است (11) و پرداختن زکاة که واجب مقرّر است (12) و روزه ماه رمضان که سپری نگهدارنده (جسم و جان) است (13) و حجّ خانه (کعبه) و عمره که هر دو فقر را بزدایند و گناه را بریزانند و فردوس را موجب آیند. (14) و صله رحم که مایه فزونی دارایی و درازی عمر «2» و افزایش شماره (خاندان) است (15) و صدقه پنهان که پوشاننده لغزشها و فرونشاننده (آتش) خشم پروردگار تبارک و تعالی است (16)، و صدقه آشکار که مرگ بد را دور می‌ساز (17) و احسانگریها که (آدمی را) از سقوطها (و به خاک افتادنهای) بد حفظ می‌کند.
(18) در ذکر خدا، که یادش شکوهمند است، سرشار و فیض بار باشید که بهترین یاد کرد و (مایه)

---

(50) نیرو و توانی جز به (اراده) خدای والای بزرگ نیست.
(1) بخشی از خطبه دیباج با عنوان [و من خطبة له علیه السلام] در صفحه 329 و بخشی دیگر در صفحه 89 نهج البلاغه مرحوم فیض الاسلام آمده است ولی تمامی خطبه را فاقد است.- م.
(2) در متن «و منسأة فی الاجل- تأخیر اجل» آمده است که مراد درازی عمر و یا بهتر، پر برکت بودن آن است هر چند اجل مسمّی کوتاه باشد.- م.

رستن از دورویی و موجب دوری از دوزخ است و صاحب خود «3» را هنگام هر خیری که خدای عزّ و جلّش روزی کرده به یاد خدا می‌آورد و در زیر عرش آوایی دارد. (1) «4» بدان چه به پرهیزگاران وعده داده شده دل بندید زیرا وعده خدا راست‌ترین وعده‌هاست و هر چه وعده داده همانسان که وعده فرموده درآید. (2) به راه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله ره جویید که بهترین راه است و به روش او رفتار کنید که والاترین

روشهاست. (3) قرآن خدای تبارک و تعالی را بیاموزید که نیکوترین سخن و رساترین پند است و آن را دریابید که نوبهار دلهاست «5» (4) و از پرتو قرآن درمان جویید که درمان هر درد درون سینه‌هاست و آن را خوب بخوانید که بهترین داستانهاست، وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ- چون قرآن قرائت شود همه گوش بدان فرا دهید و خاموش باشید که مورد لطف و رحمت حق قرار گیرید» «6» و چون به دانستن آن راه بردید، آنچه از آن آموختید به کار بندید، باشد که رستگار شوید.
(5) ای بندگان خدا، بدانید دانایی که بر خلاف دانش خود کردار کند چون نادان سرگردانیست که از بیهوشی نادانی خویش نرسته، بلکه حجّت (بر ضدّ چنان دانایی) بزرگتر و او خود نزد خدا سرزنش را سزاوارتر است و دریغ و حسرت بر این دانای دست شسته از دانش خود بادوامتر است که بسان همان نادان سرگردان در وادی نادانی خویش گشته و هر دو سرگردان و بی‌حاصل و گمراه و فریب خورده و بی‌بهایند، هر چه در آنند (و می‌کنند) تباه و هر آنچه کرده‌اند بیهوده است.
(6) ای بندگان خدا، تردید نکنید که به شک افتید، و شک نیارید که کافر شوید و کافر نشوید که پشیمان گردید. خود را دست کم و ارزان نگیرید که سهل انگاری کنید، و کم ارجی شما را به راه ستمکاران کشاند و به هلاکت رسید. چون حق بر شما درآمد و آن را شناختید در آن سستی نورزید که به زیانی آشکار زیانمند شوید.
(7) ای بندگان خدا، به راستی خیر اندیش‌ترین مردم نسبت به خویش فرمانبردارترین ایشان نسبت به پروردگارش، و خود فریب‌ترین آنها نافرمانترین مردم نسبت به خداست.
(8) ای بندگان خدا، آنکو خدا را فرمان برد به ایمنی و خرّمی بیاساید و آنکو خدا را فرمان نبرد نومید و پشیمان گردد و سلامت نیابد.
(9) ای بندگان خدا، از خداوند یقین خواهید که یقین سرلوحه دین است و از او عافیت جویید که عافیت بزرگترین نعمت است، و آن را برای دنیا و آخرت غنیمت شمارید و از آن (یقین) توفیق

---

(3) مراد، ذاکر است.- م.
(4) یعنی ذکر خداوند بازتابی دارد و صدای ذکر ذاکر در زیر عرش پروردگار می‌پیچد.- م.
(5) یعنی همان گونه که بهار تمامی طبیعت را زنده می‌کند فهم قرآن تمامی دلها را بیدار و زنده می‌سازد.- م.
(6) الاعراف، 204

طلبید که بنیانی استوار است، (1) و بدانید بهترین چیزی که به دل پیوندند یقین است (2) و بهترین (مظهر) یقین پرهیزگاری است (3)، و برترین کارهای درست تصمیمهای بحق است و بدترین آنها نو آورده‌هایشان، و هر نو آوری بدعت «7» است و هر بدعتی گمراهی است و با بدعتهاست که سنّتها ویران شود. (4) زیان برده کسی است که در دینش زیان کند، (5) و بر آن کس رشک باید برد که دینش درست و یقینش نیک و استوار باشد. (6) نیکبخت آن که از (سرگذشت) دیگری پند گیرد و بدبخت آن که فریب هوای خویش خورد.
(7) ای بندگان خدا، بدانید که اندک خود نمایی شرک است (8) و پاکسازی کردار یقین است (9)، و خواهش نفس (آدمی را) به دوزخ کشاند (10) و همنشینی با بیهوده‌گرایان قرآن را از یاد ببرد و شیطان را پیش آورد (11) و تأخیر موسم حج «8» کفر افزایی است. (12) و کارهای گنهکاران خشم خدا را فرا آرد و خشم خدای (آدمی را) به دوزخ کشاند، (13) و گفتگو با زنان بلا آرد و دلها را از راه بگرداند، (14) و نظر بازی با آنان نور دیده دلها را برباید (15) و چشم‌چرانی دامهای شیطان است (16) و همنشینی با سلطان آتشها برافرزود.
(17) ای بندگان خدا، راست بگویید که خدا با راستان است و از دروغ به دور مانید که دور از ایمان است و راستگو بر فراز پایگاه رستگاری و بزرگواری قرار دارد و دروغزن در لبه پرتگاه نابودی و هلاکت است. (18) حقگو باشید تا بدان (حقیقت شعاری) شناخته شوید و آن را به کار بندید تا در شمار اهلش باشید، (19) و امانت را به کسی که شما را امین خود دانسته باز پردازید، (20) و رابطه خویشاوندی را با آن که از شما بریده پیوند دهید (21) و به آن که از شما دریغ کرده احسان کنید، (22) و چون پیمانی بستید وفا کنید، (23) و چون به داوری نشستید داد ورزید، (24) و چون ستم دیدید بشکیبید، (25) و اگر بر شما بدی رفت همانسان که دوست دارید شما را ببخشایند، ببخشایید و درگذرید. (26) به نیاکان مبالید و ... وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمانِ ...- یک دیگر را به لقبهای بد مخوانید. پس از ایمان، پرداختن به فسق، بد رسمی است.» «9» (27) با یک دیگر شوخی مکنید و به هم خشم نورزید و فخر نفروشید و از یک دیگر غیبت نکنید ... أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً ...- آیا هیچ کدام از شما خوش دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟» «10» (28) بر یک دیگر حسد نورزید که حسد ایمان را چنان آتش که هیزم را بخورد و به کام درکشد، (29) و به هم کین‌توزی مکنید که کینه‌ورزی بنیاد کن است.
(30) (رسم) سلام (گفتن) را در جهان آشکار و رایج کنید و شادباش را به نکوترین صورت به گوینده‌اش

(7) مراد از «بدعت» روش و آیین تازه‌ای است که بر خلاف سنّتهای پسندیده پیشینیان و به ویژه خلاف «سنّت» رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله باشد و گر نه هر نو آورده‌ای که موجب اصلاح و پیشرفت و هماهنگ با مبادی و مبانی باشد مذموم نیست.- م.
(8) «نسیء تأخیر تاریخ حج از موسم واقعی و مقرّر الهی است که رسم دوران جاهلی بود و شرحش پیشتر در پا برگ صفحه 40- 41 همین کتاب آمده است.- م.
(9) الحجرات، 11
(10) الحجرات، 12
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 147
پاسخ گویید. (1) به بیوگان و یتیمان مهربانی کنید (2) و به مردم ناتوان و ستمدیده و (نیز) آنان که در راه خدا بدهکار شده‌اند و آن که در راه درمانده است و دریوزه‌گر و بندگان زیر فرمان و آن که دستش پینه بسته است و بیچارگان رحمت آرید (3) و به ستمدیده یاری دهید (4) و حقوق واجب را بپردازید (5) و چنان که باید با نفسهای خویش در راه خدا پیکار کنید زیرا او سخت کیفر است، و در راه خدا جهاد کنید.
(6) میهمان را بنوازید، (7) و وضو به نیکی سازید (8) و نمازهای پنجگانه را به هنگام خود بخوانید و مراقبت کنید که آنها را در پیشگاه خدای عزّ و جلّ شأن و مقامی است ... وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً [فهو خير له] فَإِنَّ اللَّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ- و هر که به راه خیر و نیکی بشتابد (و نافله بخواند) [این کار برای خودش نیک است] و خداوند قدرشناسی داناست» «11» (9) ... تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ ...- به یک دیگر در نیکوکاری و تقوی کمک کنید، نه بر گناه و ستمکاری» «12»، و ... اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ- از خداوند چنان که سزاوار پروای اوست، پروا کنید و جز در مسلمانی نمیرید» «13» (10) ای بندگان خدا، بدانید که آرزو «14» خرد را ببرد و وعده خلافی نماید و غفلت انگیزد و سبب حسرت آید، پس آرزو را ناراست گیرید که فریب است و آرزوجوی زیر بار (گناه و لغزش یا وهم و پندار) است. (11) در میان بیم و امید «15» (به طاعت خدا) کردار کنید. (12) اگر خوشایندی به شما رسید سپاسگزار باشید و آن را با خوشدلی دیگری فراهم آورید، زیرا خداوند به مسلمانان اجازه (خوشی و) خوش انجامی داده است و آن کس را که (نعمتها را) سپاس دارد افزونی (نعمت) ارزانی داشته است. (13) به راستی من (مطلوبی) چون بهشت ندیدم که طالبش خفته باشد و (منفوری) چون دوزخ ندیدم که گریزانش در خواب (و غافل) باشد و هیچ سوداگر (سود برنده‌ای را ندیدم) که بیش از آن کس سود برد که دستاورد

امروز را اندوخته فردایی سازد که هر نهانی در آن آشکار گردد. (14) همانا کسی را که حق سود نبخشد باطل زیانش زند و کسی که هدایت به راه راستش نیارد، گمراهی زیانمندش کند. «16» و کسی را که یقین سود نبخشد شک زیان رساند. (15) و به راستی شما را فرمان است که رخت (از این سرای) بر بندید «17» و توشه را نیز به شما نموده‌اند. (16) هلا! به راستی، دنیا پشت

---

(11) البقرة، 158
(12) المائدة، 2
(13) آل عمران، 102
(14) مراد آرزوهای دور و دراز واهی و باطل و خیال پردازیهای بی‌پایه است که به لفظ «امل» آمده و شامل «امید» که از آن به لفظ «رجاء» تعبیر می‌شود نیست.- م.
(15) مراد بیم از عذاب و امید به ثواب است.- م.
(16) زیرا بین «راه» و «بیراه» طریق دیگری نیست و آنچه جز رهیابی باشد، تمام گمراهی است. و در ن، به جای «تضرّه الضلالة» [یجرّ به الضلّال الی الرّدی- گمراهی به پستیش کشاند] آمده است.
(17) در متن «أمرتم بالظّعن- مأمور کوچیدن و رحیلید» آمده است.- م.

کرده و اعلام از جا کنده شدن نموده، (1) هلا! به راستی، آخرت روی آورده و اعلام فرا رسیدن کرده «18» (2) هلا! که امروز، روز آمادگی و فردا (روز) پیشی گرفتن است و به راستی، پیشی گرفتن (دستیابی) به بهشت است و پایانه دیگران دوزخ، (3) هلا! به راستی شما در روزهای مهلتی «19» هستید که از پس آن مرگی است که شتابان می‌تازد. پس هر کس در روزهای عمر خود پیش از فرا رسیدن اجلش، برای خدا به اخلاص کار کند از کردارش سود بیند و مرگ به او زیانی نزند (4) و هر کس در روزهای مهلت خود کاری نکند مرگ زیانش رساند و کارش سود نبخشد.
(5) ای بندگان خدا، برای استوار سازی دین خویش با خواندن نماز به هنگام و پرداخت زکات به موقع خود و زاری و سرسپردگی (به درگاه خدا) و صله رحم و بیم از معاد و بخشش به دریوزه‌گر و گرامیداشت زن و مرد ناتوان «20» و آموختن قرآن و کردار به آن و راستی گفتار و وفای به پیمان و پرداختن امانتی که به شما سپرده‌اند، زارمندانه به خدا پناه برید.
(6) دلبسته پاداش خداوند باشید و از عذاب او بترسید و در راه خدا به مال و جان خویش جهاد کنید و از دنیا چندان توشه اندوزید که خویشتن را (در آخرت) تأمین کنید. (7) کار نیک کنید تا آن روز که هر کس کار نیکی از پیش فرستاده به عاقبت نیکو دست یابد، شما نیز پاداش نیک بینید. (من)

سخن (گفتنی) خود را می‌گویم و از خدا برای خود و شما آمرزش می‌طلبم.
(8)

اما بعد:
(9) به راستی، مکر و فریب در دوزخند «1»، پس از خدا بیم دارید و از تندی و قدرتش پروا کنید. به راستی خدا پس از آنکه حجّت خود را بر بندگانش تمام کرده و بیمشان داده، از آنان نمی‌پسندد که نادانسته (مرکب گناه را) به جولان درآرند و فریب خورده (نردبان خطا را) پلّه پلّه بپیمایند «2» (10)، از این رو

---

(18) در ن. به جای «قد ادبرت و آذنت بالانقلاع الا و انّ الآخرة قد اقبلت و آذنت باطّلاع» [قد آذنت بوداع و الآخرة قد اشرفت باطّلاع- اعلام بدرود کرده و آخرت در شرف در آمدن است] آمده است.
(19) در ن، به جای، «مهل» [امل- آرزوی بقا و استمرار زندگی] آمده است.
(20) در متن «اکرام الضعفة [و الضّعیف]- گرامیداشت ناتوانان و [ناتوان]» است، ولی پاره‌ای نسخه‌ها [اکرام الضعیفة و الضعیف] ضبط کرده‌اند (که چون درست‌تر به نظر رسید به همین گونه ترجمه شد.- م.)
(1) مراد آنکه اهل مکر و فریب دوزخی هستند.- م.
(2) «استدراج» در لغت به معنی بالا رفتن از درجه‌ای به درجه دیگر است و نیز به معنی فریفتگی هم آمده است.
استدراج خداوند با بنده آن است که هر چند بنده خطایی را از سر گیرد خدا نعمتش را نو به نو بیفزاید و پوزش خواهی را از یادش ببرد تا اندک اندک او را گرفتار سازد. خداوند تعالی فرماید: «سنستدرجهم من حیث لا یعلمون- به زودی آنها را به عذاب و هلاکت می‌افکنیم از جایی که فهم آن نمی‌کنند.» الاعراف، 182: برخی مفسّران گفتند که یعنی آنها به نعمت و ملک و مال مغرور و غافل و هواپرست می‌شوند پس تدریجا مستحقّ عقاب خدا شوند. این معنی «استدراج» است. رک: قرآن مجید، ترجمه الهی قمشه‌ای. «کلبی گفت: استدراج آن است که عمل بد بر ایشان آراید، پندارند نیکی است، و همی کنند، تا آنگه که شومی آن عمل به ایشان رسد و هلاک شوند ... ابن عباس گفت: هر گه که گناهی کنند نعمتی برایشان تازه کند و بیفزاید و در آن غرّه شوند، از فعل بد وانایستند و استغفار نکنند، و عذر نخواهند، تا ناگاه عقوبت رسد به ایشان، و هلاک شوند. رک: کشف الاسرار و عدة الابرار، ج 3، ص 802.- م.

تاختن (بیحاصل)، بنده او را گمراه کند تا وفاداری به پیمان (خود با خدا) را

از یاد ببرد و پندارد که کاری خوب کرده و پیوسته همچنان در گمان و امید و ناآگاهی از خبری که به او رسیده بسر می‌برد و در کار خود گره بر گره می‌بندد و در مهلتی که با خدا پیمان دارد، خویشتن را به کوششی تمام هلاک می‌سازد و با گنهکاران می‌نشیند و با مؤمنان، در طاعت خدا می‌ستیزد و آشفته‌کاری خوش‌گذرانان را می‌ستاید، (1) اینان گروهی هستند که دلهاشان سرشار از شبهه است و به دروغ بر دیگران سرافرازی و دراز دستی می‌کنند و می‌پندارند که این همه در راه نزدیکی به خداست و این از آن روست که کار به مراد نفس می‌کنند و سخن حکیمان را نابخردانه و کوردلانه دگرگون ساخته و منحرف کرده‌اند و به ریا شهرت و آبرو می‌جویند، بی‌آنکه راههای درست را بپیمایند و نشانه‌هایی فرا روی دارند و سمت‌نمایی معلوم آنان را به مقصد و آبشخوری که قصد فرود آمدن در آن دارند رهنمون باشد، تا آنگاه که خداوند پاداش رفتارشان «3» را بر ایشان آشکار سازد و آنان را از زیر چادرهای غفلت به درآورد، به استقبال تیره‌بختی روند و بدان چه باید روی آرند، پشت کنند و از آرزوهایی که بدان رسیده و کامهایی که گرفته‌اند و مرادهایی که بدان نایل شده‌اند سودی نبردند و این همه و بال گردنشان شود و از آنچه می‌جستند گریزان شوند.
(2) به راستی من شما را از این لغزشگاه برحذر می‌دارم و به پرهیزگاری خدا که (هیچ چیز) جز آن سودمند نیاید فرمان می‌دهم که (انسان) اگر راستگوست باید با نیّت خوب از (تقوای) خود بهره گیرد. (3) «4» همانا بینا (و بینادل) کسی است که بشنود و بیندیشد و بنگرد و (به دیده دل) ببیند و از عبرتها سود گیرد و راه کوبیده هموار روشنی را بپیماید و از پرتگاه هواپرستی دوری کند و از سرنگون شدن به راه کور (دلان) کناره گیرد و گمراهان را بر تباهی نفس خود با کجرفتاری در (باره) حق و کج گفتاری و دگرگونی در صداقت و راستی کمک نکند، (و در همه این احوال) نیرو و مددی جز از خداوند نباشد.
(4) آنچه به شما گفته می‌شود (به دیگران) باز گویید و بدان چه برایتان روایت می‌شود (از گفته‌های مردان خدا) سر فرود آرید، و آنچه را به شما تکلیف نکرده‌اند بر دوش خود منهید، زیرا پس آیند

---

(3) در نسخه‌ها به جای «ثواب سیاستهم» [جزاء معصیتهم- کیفر نافرمانیشان] آمده. (که شاید مناسبتر باشد.- م.)
(4) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فلینتفع بنفسه ان کان صادقا علی ما یجنّ ضمیره» [فلینتفع بتقیّته ان کان صادقا علی ما یجنّ ضمیره- از تقیه خود، در صورتی که به آنچه وجدانش بدان گرایش دارد می‌اندیشد، صادقانه بهره گیرد] آمده است.

هر چه به دست آورید و بر زبان رانید و آهنگ رسیدن به آن کنید به گردن شماست. (1) از شبهه بپرهیزید که برای فتنه بنیاد شده است، (2) و قصد هموار کردن کارها را داشته باشید و میان خود در گفتار و کردار خوب باشید (3) و برای خدا سرسپردگی (و فروتنی) کنید و ترس و تواضع (نسبت به او) را پیشه سازید (4) و نیز در میان خود به فروتنی و انصاف و بخشش و فروخوردن خشم رفتار کنید که این سفارش خداوند است. مبادا به یک دیگر رشک ورزید و با هم کین‌توزید که این دو کار یادگار روزگار جاهلی است ... وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ- هر کس بنگرد که برای فردا چه پیش اندیشی کرده است؛ و از خداوند پروا کنید، زیرا که خداوند به آنچه می‌کنید آگاهست» «5» (5) ای مردم به یقین بدانید که خداوند هر چه بنده سخت کوشی کند و چاره‌جویی بسیار نماید و رنج برد، بیش از آنچه در ذکر حکیم (و لوح قدیم) برایش مقدّر فرموده مقرّر ندارد. و ضعف و بیچارگی آدمی هر قدر باشد مانع آن نیست که به آنچه در لوح محفوظ برایش نوشته‌اند (و رزق مقسوم مقدّر خود) برسد.
(6) ای مردم هیچ کس به مهارت و استادی خویش ذرّه‌ای (بر روزی خود) نیفزاید و به نادانی خود ارزنی «6» از آن نکاهد، پس هر کس این را بداند و به کار بندد در سودیابی از پر آسایش‌ترین مردم است، و هر کس آن را وانهد در زیان بردن بیش از دیگر مردم دچار و گرفتار باشد. (7) بسا نعمت یافته‌ای که با احسان (پروردگار بر خویش) مغرور و غافلگیر شود و بسا گرفتاری، در نظر مردم، که خدایش چنان گرفتار ساخته (تا اجرش را بیفزاید). (8) ای کسی که از مستی (غرور) سرشار و بهره‌دار هستی! بیدار شو و از بیخبری به هوش آی و از شتاب دنیاطلبی باز ایست و بدان چه از سوی خدای تبارک و تعالی در رسد (اجل محتوم) بیندیش که در آن وعده خلافی نباشد و گریزی از آن نیست و گزیری ندارد، آنگاه فخر (و تکبّرت) را به سویی نه و از خودستایی دست‌کش و به خود آی و گور و آرامگاهت را فرایاد آر که گذر تو بر آن است و سرنوشتت بدان جا کشاند.
(9) هر چه دهی همان ستانی و هر چه بکاری همان بدروی و هر چه کنی همان با تو کنند و هر چه از پیش فرستی فردا ناگزیر به همان دست‌یابی.
(10) پس باید توجّه بدان چه اندرزت دادند تو را سود بخشد و آنچه را شنیدی و وعده‌ات داده‌اند (در وجدان و دل خویش) نگهداری که به هر حال در میان دو کیفیّت (و وضع) در پیچیده‌ای و باید یکی از آنها را به کار بندی: یا از خدا فرمان بری و آنچه را شنیدی به کارگیری یا بدان چه دانستی، حجّت خدا بر تو تمام شده (و مورد باز خواست او باشی.)
_____

(5) الحشر، 18
(6) در اصل «نقیر» است که دانه‌ای بسیار خرد باشد و در فارسی اصطلاحا به دانه خشخاش و ارزن و حبّه خردل تعبیر کنند که مراد از آن «بی‌نهایت خرد و کوچک» است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 151
(1) زنهار، زنهار! کوشش، کوشش، که کسی «چون [خداوند] دانا آگاهت نمی‌کند». «7» به راستی از امور مهمّی که خداوند در قرآن کریم (و ذکر حکیم) بیان فرموده که برای آنها خرسند شود و هم برای آنها خشم آورد و بدانها پاداش نیک دهد و نیز بدانها کیفر راند، این است که آدمی هر چند زیبا گفتار و آراسته صفات و از دیگران فاضلتر باشد و از جهان برود و با پروردگارش با یکی ازین چند خصلت که از آن توبه نکرده باشد رویاروی شود، مؤمن نیست: شرک به خدا در عبادت واجب او «8» به هلاک افکندن خویش برای ارضاء خشم خود، یا آن که به زبان کاری را تعهّد کند ولی در عمل خلاف آن رفتار کند، یا با بدعت‌گذاری در دین خویش نیازی «9» را که به مردم دارد پیش ببرد، یا خوش دارد که مردم او را به کار نیک ناکرده‌اش بستایند، یا در میان مردم دورو و دو زبان باشد، و زورگویی و بزرگی فروشی کند. و بدان [و بدین بیندیش] که هر نمونه‌ای دلیل همانند خود است.
(2) به راستی همّت چهار پایان مقصور بر شکم آنهاست (3) و ددان را همّت صرف تجاوز و ستم است (4) و همّت زنان مصروف به زیور دنیا و فساد در آن است. (5) به راستی مؤمنان دلسوز و (به درگاه خدا) زبون و ترسانند.
(6)

(7) از آن کسان مباش که کار ناکرده به آخرت امیدوارند و به دراز آرزویی امید توبه دارند «1»، در باره دنیا به زبان چون زاهدان سخن گویند ولی به کردار چون شیفتگان (بدان) رفتار کنند، اگر از آن بخشندشان سیر نگردند و اگر بر آنان دریغ دارند قناعت نورزند، از سپاسگزاری بر آنچه به دست آورده‌اند درمانده و در پی فزونی آینده‌اند، (هر یک از آنها) مردم را (از بدی) باز دارد ولی خود (از آن) دست برندارد و آنچه خود نکند به مردم امر کند، نیکان را (به زبان) دوست دارد ولی به کردارشان عمل نکند، و بدان را دشمن دارد ولی خود در شمار آنان باشد، به سبب بسیاری گناهانش از مرگ بیزار (و هراسان) است ولی (با این همه) در زندگی دست از گناهان نکشد، با خود گوید: تا چند عمل کنم و رنج برم؟ آیا (نه بهتر آنکه) به آسودگی بنشینم و آرزو کنم! او آرزوی آمرزش دارد ولی به نافرمانی ادامه می‌دهد. چندان عمر یافته که باید هر (شخص) فهمیده‌ای (با چنین عمری) متنبّه شود. در باره عمر گذشته‌اش گوید: اگر کردار می‌کردم و رنج می‌بردم مرا بهتر می‌بود ولی همچنان عمر را بی‌پروا تباه می‌کند و سرگرم دنیاست. چون بیمار شود از تقصیر در کردار

---

(7) لا ینبّئک مثل خبیر» الفاطر، 15

(8) مراد از شرک در عبادت واجب حق تعالی، ریا کاری در عبادت است زیرا ریا کار عبادت برای خلق می‌کند نه برای حق و مثلا نماز را برای خوشامد مردم می‌خواند نه برای تقرّب به خدا و به این صورت در عبادت خود دیگران را نیز شریک خداوند سبحان قرار می‌دهد.- م.

(9) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «جاحة الی الناس» فقط [حاجته- کارش را پیش ببرد] آمده است.

(1) در ن، به جای «یرجو التوبة» [یرجئ التوبة- توبه را به تأخیر می‌افکند] آمده. (که مناسبتر است.- م.)

خود پشیمانی خورد و چون تندرست باشد آسوده و مغرور ماند. (1) کار (عبادت) را به تأخیر اندازد. تا از عافیت نصیب دارد خود پسند است و چون به بلایی دچار آید نومید می‌شود، به صرف گمانی مغلوب هوای نفس خویش است و (به کار برای آخرت) با وجود یقین (بدان) دست نیازد. از روزی، بدان چه دادندش قناعت نورزد و به سهمی که برایش تضمین شده اعتماد ندارد و بدان چه بر او واجب آمده عمل نکند. او از خود در رشک است. اگر توانگر شود سرمستی و آشوب کند و اگر درویش گردد نومید و

سست شود. او از گناه آکنده و از نعمت سرشار است و افزون طلبد و سپاس ندارد. از مردم، آنچه به وی مربوط نیست به تکلّف بخواهد و خود را بیش از آنچه هست بنمایاند. اگر مورد شهوتی فراز آید به دلگرمی توبه در آن افتد و نداند که چه پیش آید، هوسش سیری نپذیرد و ترسش (از گناهی) بازش ندارد. سپس (افزون بر این همه) به هنگام درخواست اصرار ورزد و به گاه کردار کوتاهی کند، در گفتار فراز آید و در رفتار کاستی گیرد، امید سود کاری را دارد که نکرده و از کیفر جرمی که کرده آسوده است، به بهره‌جویی از آنچه از دنیا ناپایدار است مبادرت ورزد و سودگیری از آنچه را پایدار است (و اجر اخروی دارد)، نادانسته فرو گذارد. از مرگ می‌ترسد ولی از فوت (فرصت کار نیک) هراسی ندارد. گناه (اندک) دیگری را بسیار و (گناه) افزون خود را اندک شمارد، طاعت خود را بسیار و از آن دیگری را اندک پندارد. (2) زبان طعنه‌اش در حقّ مردم دراز است ولی نسبت به خویش چرب زبان و خودستاست. به گاه عافیت و رضایت امانت پرداز است و بگاه خشم و گرفتاری خیانتکار، هر گاه عافیت یابد پندارد که توبه کرده است و چون گرفتار آید پندارد کیفرش داده‌اند. روزه را پس اندازد و به خفتن شتاب کند، شب را به نماز نایستد و روز را روزه ندارد. شب را سپری کند و بیخوابی (در عبادت) نکشیده در اندیشه (رسیدن) صبح باشد و روز را به شب رساند و روزه ناگرفته به امید شام باشد. از زیر دست خود به خدا پناه برد ولی از زبر دست خویش به (درگاه) او پناه نجوید. «2» مردم را به پیش خود بایستاند و خود برابر پروردگارش برپا نایستد. «3» خفتن با توانگران نزد او خوشتر از نمازگزاری با بینوایان باشد، از اندک (و کمبود نعمت) به خشم آید و بر (نعمت) افزون نافرمانی کند. به سود خود بر دیگری منع و دریغ روا دارد ولی به سود دیگری بر خود دریغ نورزد (و ایثاری نکند) خوش دارد که از او فرمان برند و سر از اطاعتش نپیچند و (از مردم) بهره گیرد ولی سودی نرساند. دیگری را رهنمایی کند (ولی) خود به بیراهه رود. از آفریدگان در باره امور غیر الهی (و کارهای خلاف شرع) خود بیم دارد (ولی) از پروردگارش در باره (حقوق) آفریدگان او نمی‌هراسد. (منکر و) ناپسند را نیک و پسندیده دارد و

---

(2) مراد آنکه از گزند مردم و زیر دستان خود (یا عموم مخلوق که مادون خدایند) به خدا پناه می‌برد ولی از خشم زیر دست و ما فوق خویش که خداوند تبارک و تعالی است به درگاه خود او پناه نمی‌برد و دست به دامان رحمتش نمی‌زند.- م.

(3) مراد آنکه مردم را به احترام خود وامی‌دارد ولی خود حرمت حق بجای نیارد و به درگاه او به نماز نایستد.- م.

(معروف و) پسندیده را بد و ناپسند شمارد. «6» نعمتهای پروردگارش را سپاس ندارد و او را بر فزونی نعمت شکر نگزارد، امر به معروف و نهی از منکر نکند، سراسر عمر در اشتباه است، اگر بیمار شود اخلاص ورزد و توبه کند و چون تندرست باشد سنگدلی کند و (بر سر معصیت) باز گردد. «7» او همواره به زیان (آخرت) خود باشد نه به سود خویش. نمی‌داند که کردارش به کجا می‌انجامد، و تا کی و تا کجا (یش می‌کشاند)!. بار الها ما را از (خشم) خودت بر حذر دار (و تو ای شنونده! این اندرزها را) حفظ کن و به خاطر سپار و هر وقت خواهی (از گمراهی و غرور) باز گرد.
(1)

(2) پس از حمد و سپاس خدا فرمود: «1» به راستی پرهیزگاران در جهان همان صاحبان فضیلتهایند، گفتارشان راست و پوشاکشان میانه روی «2» و رفتارشان فروتنی است. سر به فرمان خدا سپرده و از آنچه خدای عزّ و جلّ بر آنان حرام کرده چشم پوشیده‌اند. گوش به دانش (سودمند) فرا داده‌اند. در حال گرفتاری و آزمون همانند حال آسودگی و خوشی به قضای الهی خرسندند. اگر مهلتها (و عمرهای) مقدّری که خدا بر آنان نوشته نمی‌بود از شوق ثواب و بیم عقاب چشم بهم زدنی جانشان در کالبدشان درنگ نمی‌کرد. آفریدگار به دیده آنان (بس) بزرگ (و بزرگوار) و هر چه دیگر، جز او، در نظرشان خوار و بیمقدار است. با بهشت چنانند که گویی آن را دیده و در نعمتش غوطه‌ورند «3» و با دوزخ چنانند که گویی آن را دیده و در آن به رنج اندرند. دلهاشان اندوه‌دار و (وجودشان) بی‌آزار و پیکرهاشان نزار و نیازمندیهایشان سبک (و کم مقدار) و نفسهایشان پاک و پرهیزگار و یاورپشان به اسلام بزرگ (و بسیار) است. روزی چند شکیبایی کنند و از پی آن آسایش جاودانه و پرسود یابند که پروردگار کریمشان ارزانی می‌دارد. دنیا خواستشان و آنان نخواستندش و در جستجویشان به تکاپو در افتاد و آنان عاجز و درمانده‌اش ساختند. شب هنگام (به نماز) بر پا ایستند و آیات قرآن را به آرامی و اندیشه باز خوانند. «4» دلشان را بدان اندوهگین دارند و آن را درمان درد خویش گردانند «5» و غمهایشان را (به سبب جدایی از مبدء) برانگیزند و بر گناهان خویش زار بگریند و زخمهای دل

_____

(6) سنایی گوید:
ای مسلمانان خلایق کار، دیگر کرده‌اندوز سر بیحرمتی معروف، منکر کرده‌اند. - م.
(7) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «عاد» [نسی- از یاد ببرد] آمده است.
(1) این بیانات در نهج البلاغة (زیر عنوان «پاسخ به همّام») نیز با اندک اختلافی آمده است.
(2) یعنی شعار و دثارشان اعتدال و میانه روی است و از افراط و تفریط به دورند.- م.
(3) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «منعّمون» [متّکئون- (در نعمتش) آرمیده‌اند] آمده است.
(4) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «یرتّلونه ترتیلا» [یتلونه ترسّلا- به آرامی و شمرده تلاوت کنند] آمده است.

(5) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و یستثیرون به دواء دائهم» [و یستشیرون] و در پاره‌ای نسخه‌های تازه [و یستشفعون]- به مشورت گیرند (و اندرزش را به کار برند) و به درمان درد خویشش شفیع آرند (یا واسطه درمان درد خویش سازند) آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 154
ریششان به درد آید. (1) چون به آیه‌ای که در آن تشویقی است بگذرند بدان دل سپارند و جانشان از شوق سر برآرد و پندارند که آن وعده را فرا روی خود (عیان) دارند و چون به آیه‌ای که در آن بیمی است بگذرند آن را به گوش دل خویش بشنوند و پندارند که (طنین) دم برآوردن و دم فرو کشیدن دوزخ در بن گوش آنان است. آنان کمر (طاعت) دو تا کرده و (به سجود) پیشانیها و کفها و سر انگشتان بر زمین نهاده از خدای بزرگ آزادی خویش را (از عذاب رستاخیز) درخواست دارند.
(2) امّا به روز، فرزانگان و دانایان و نکوکاران و پرهیزگارانند و بیم (از خدا) آنان را چون چوبه تیر تراشیده و نزار کرده، هر بیننده‌ای که بدیشان بنگرد بیمارشان پندارد و گوید: آشفته عقلند. در صورتی که آنگاه که به یاد بزرگی خدای تعالی و شدّت قدرت اویند، همراه با یاد مرگ و هراسهای قیامت، نگرانی و اندیشه‌ای بزرگ با نهاد با این گروه آمیخته و این نگرانی دلهایشان را از جا کنده و هوششان را آشفته و ربوده و خردشان را از سر به در کرده است. و چون از این رهگذر نگرانند، با کردارهای خوب به درگاه خدا شتابند، به اندک (عبادت) خرسند نشوند و بسیارش را نیز (به درگاه او) فزون نشمارند. خویشتن را (به کوتاهی) متّهم دارند و از کردار خود نگرانند. هر گاه یکی از آنان را به پاکی بستایند از آنچه در حقّش گویند بهراسد و گوید: من بر (حقیقت) خویش داناتر از دیگرانم و پروردگارم به من داناتر از خود من است. بار الها مرا بدان چه گویند به باز خواست مگیر و از آنچه پندارند بهترم فرما، و بر آنچه از من نمی‌دانند مرا بیامرز که تو دانای نهانهایی.
(3) نشانه هر یک از آنان این است که او را بینی: در دین نیرومند است و با آرامی (ظاهر) بیمی (در دل) دارد و ایمانی در حدّ یقین و علاقه‌ای شدید به دانش و نرمشی هوشمندانه و بخششی دلسوزانه و فهمی در فقه و دانشی بردبارانه و اعتدالی در توانگری و خشوعی در عبادت و آراسته نمایی «6» (و آبرو داری ای) در تنگدستی و شکیبایی‌ای در سختی و ترحّمی بر دستاورد «7» (خویش از توشه آخرت) و بخشندگی‌ای در حق (دیگران) و مدارای در کسب. در پی روزی حلال است و بر رهیابی چالاک و از طمع پرهیزگار و بر نکوکاری پایدار و بگاه شهوت خویشتن دار. ستایش آن کس که او را نمی‌شناسد فریبش ندهد و حساب کار خود را از دست ننهد و کند کاری نکند، برای کار (دنیوی) خود بی‌شتاب است. کردار

نیکو کند و با این همه (از تقصیر طاعت) بیم دارد. شام کند و همّتش صرف سپاسگزاری (خدا) باشد، و بامداد کند و همّتش مصروف یاد خدا باشد. شب را به پرهیز بگذراند و شادمانه به صبح آرد. از غفلتی که از آن پرهیزش داده‌اند بپرهیزد و به فضل

---

(6) در متن «تجملا» آمده که مراد همان حفظ آبرو و رخسار به سیلی سرخ نشان دادن است و در پاره‌ای نسخه‌ها [تحملا فی فاقة- شکیبایی و بردباری در فقر] آمده است.
(7) رحمة للمجهود- به معنی ترحّم و دلسوزی بر دسترنج و محصول کوشش خود که به مفهوم احتراز از تبذیر و حیف و میل دستاوردهایی است که جنبه مادّی دارد و نیز مراد از «مجهود» دستمایه و توشه آخرت است که دلسوزانه از آن نگهداری می‌کند و با عملی خلاف سرمایه و اندوخته آخرتش را به باد نمی‌دهد.- م.

و رحمتی که بدو بخشیده‌اند شادمانی کند، (1) اگر نفس سرکش در ارضای خواهش ناپسندی بر او تنگ گیرد مراد نفس را اجابت نکند. شادی او در آن است که (ناشایستی را که) از آن حذر باید کرد.
بجا نیاورده و آرامش (دل و) دیده‌اش در (نعمت آخرت است) که زوال نیابد و بی‌میلی او بدان چیزی است که فنا پذیرد. حلم را به علم و علم را به عمل درآمیزد. او را بینی که به دور از تنبلی و هماره فعّال و کوشاست، آرزویش نزدیک «8» (و بر آمدنی) و لغزشش اندک، دلش خاشع و نفسش قانع، جهلش نهان «9» و کارش آسان، دینش (از دستبرد شیطان) در امان و شهوتش مرده، خشمش فرو خورده و خلقش پاک و تابناک است. رازی را که بدو سپرده‌اند حتّی با دوستان باز نگوید و گواهی (حق) را حتّی به سود دشمنان کتمان نکند. هیچ کاری به ریا نکند. و هیچ (کردار و طاعتی) را به ملاحظه شرم (از طعنه دیگران) وانهند. (مردم را) به خیر او امید است و از گزند او ایمنی باشد. اگر هم (به ظاهر و مثلا از روی تقیّه) در زمره غافلان باشد، در شمار ذاکران (و آنان که هماره به یاد خدایند) نوشته شود. «10» (2) از کسی که بر او ستم کرده بگذرد و به آن کس که از او دریغ ورزیده ببخشد و با آن کس که از او گسسته بپیوندد، حلمش پایان نیابد و از آنچه مایه آراستگی اوست در نماند، دشنامش (از زبان) دور است و گفتارش نرم، نیرنگ ندارد «11» و احسانش بسیار و کردارش نیکو، خیرش رسنده و شرّش گریزنده است. در زلزله‌ها (ی حوادث و مصائب) متین و با وقار و بر ناگواریها صبور و بردبار و در آسایش (و امنیّت و نعمت) سپاسگزار است. بر آن کس که دوستش ندارد ستم نراند و به خاطر آن کس که دوستش می‌شمارد گناه نکند. آنچه او را نیست ادّعا نکند و حقّی

را که بر (گردن) اوست منکر نشود، پیش از آنکه بر او گواه گیرند خود به حق اعتراف کند و هر چه را به عهده نگهبانی او سپرده‌اند تباه نسازد «12»، لقب زشت بر کسی ننهد و تجاوز و تعدّی نکند و همّت بر آن نبندد، همسایه را نیازارد و در مصیبتها (بر گرفتاران تیر) سرزنش نبارد.
به سوی درستکاری شتابان (و تیز پرواز) و امانت پرداز است. از زشتیها (به دور) و کند سیر است.

---

(8) مراد اینکه آرزوهای خام و دور و دراز و صعب الوصول ندارد.- م.
(9) (مراد اینکه زمام خویش را به دست جهل نمی‌دهد و میدانی برای خود نمایی و یکّه تازی جهلش باز نمی‌گذارد.- م.) در کافی به جای «متغیّبا جهله» [منفیّا جهله- جهلش به دور رانده شده] آمده (که شاید مناسبتر باشد.- م.) و در ن، پس از این دارد: [منزورا اکله- خوراکش اندک است]
(10) زیرا هر چند به ظاهر (و از روی تقیّه) به لب ذاکر نباشد ولی ذکر خدا را دل دارد («لبش خموش و دلش در خروش و در غوغاست».- م.) این عبارت در امالی صدوق [و ان کان فی الذّاکرین لم یکتب فی الغافلین] آمده (و در ن، چنین است: [ان کان فی الغافلین کتب فی الذّاکرین و ان کان فی الذّاکرین لم یکتب من الغافلین- اگر در میان بیخبران باشد در شمار ذاکران نوشته شود و اگر هم در میان آگاهان و ذاکران باشد (البتّه) از شمار غافلان به حساب نیاید.].)
(11) در ن، به جای «غائبا مکره» [غائبا منکره و حاضرا معروفه- ناپسندش غایب و پسندیده‌اش حاضر و آماده است] آمده.
(12) در ن، اضافه دارد [لا ینسی ما ذکّر- آنچه را به یادش آرند فراموش نکند]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 156
امر به معروف و نهی از منکر کند. در دنیا به نادانی درنیاید «13» و از (راه) حق به در نشود. (1) اگر خموش است از خموشی غم ندارد و چون بخندد به قهقهه بانگ برنیارد، بدان چه دارد قانع است. «14» خشمش به سرکشی واندارد و هوای (نفس) بر او چیره نیاید و بخل مغلوبش نکند، بدان چه از آن او نیست طمع نورزد. با مردم بیامیزد و خاموش ماند تا سلامت اندوزد و بپرسد تا دریابد. در (گفتار و کردار) خیر (چندان) گوش نخواباند که از ادای آن درماند «15». و سخن بر آن پایه نراند که (رأی خود را) بر دیگری تحمیل کند. اگر بر او تجاوزی رود بشکیبد تا خداوند جلّ ذکره برایش انتقام گیرد. نفسش از او در رنج (و ناگواری و نومیدی است) و مردم از او در (آسایش و) امیدوارند «16». خود را برای آخرتش به رنج افکند و مردم را از خود به آسایش رساند. از هر که دوری کند برای دشمن داشتن «17» (کردار زشت) آن کس و پاک نگهداشتن خود است و

نزدیکیش، به هر کس نزدیک شود، از سر نرمی و مهربانی است. دوری گزیدنش از تکبّر و بزرگی فروشی و نزدیک‌شدنش از فریبکاری و فسونباری نیست بلکه به نیکان پیش از خود اقتدا کند و پیشوای نکوکاران پس از خود باشد.
(2)

سخنرانی امام (علی) علیه السّلام که در آن از ایمان و کفر و پایه‌ها و شاخه‌های آن دو یاد کرده است

«1» (3) به راستی، خدا همه چیز را آغازید و آنچه از آنها را خواست برای خود برگزید و آنچه را دوست داشت ویژه خود ساخت. از آنچه دوست داشت یکی آن که ایمان را پسندید و آن را از نام خود باز گرفت «2» و به هر کسی از آفریدگانش که دوست داشت بخشید، سپس آن را بیان کرد و راههایش

_____

(13) در ن، به جای «لا یدخل فی الدنیا بجهل» [و لا یدخل فی الباطل- به باطل درنیاید] آمده است.
(14) در کافی به جای «بالّذی له» [بالذی قدّر له- به آنچه برایش مقدّر شده] آمده است.
(15) در متن چنین است: «لا ینصت للخیر لیعجز به» ولی در کافی «لا ینصت للخبر لیفجر به- گوش به خبر ندهد برای آنکه در جایی دیگر بازش گوید» آمده. (که با توجه به عبارت پیشین مناسبتر به نظر می‌رسد و مراد آن است که استراق سمع و خبر چینی نکند.- م.)
(16) در متن «رجاء» و در ن، [فی راحة- در آسایش] آمده است.- م.
(17) در ن، به جای «بغضّ و نزاهة» [زهد و ...- بی‌رغبتی و ...] آمده است.
(1) این خطبه در کافی ج 2، ص 49 با اختلافاتی در پاره‌ای از موارد آمده و شریف رضی رحمه الله نیز آن در نهج البلاغة آورده است.
(2) در متن «فاشتقّه من اسمه- از نام خودش مشتق ساخت» آمده است. خداوند تبارک و تعالی در سوره حشر آیه 23 فرماید: هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ «الْمُؤْمِنُ» الْمُهَیْمِنُ ...- اوست خدایی که غیر او خدایی نیست، فرمانروای قدوّس سلام «مؤمن» مهیمن پیروزمند جبّار صاحب کبریاست؛ پاک و برتر است خداوند از آنچه برای او شریک بی‌انگارند» در اینجا مراد از اشتقاق، تنها ریشه گرفتن (صرفی) نامی از نام دیگر نیست بلکه مراد ریشه گرفتن حقیقی از حقیقت دیگر است که به اشتقاق اسم از اسم تعبیر و معنی شده است چنان که در حدیث معراج آمده است که «خدای تعالی به من فرمود: ای محمّد برای تو نامی از نامهای خود مشتق ساختم که من «محمودم» و تو محمّد (و مراد این است که حقیقت محمّدی از حقیقت الهی و ربوبی گرفته شده.- م.) و نیز برای علی نامی از نامهای خود جدا کردم که من «اعلی» هستم و او «علی» همچنین برای فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام، پس تمام ایشان هیاکل نوری از پرتو خدای تعالی جلّ اسمه هستند. امّا ایمان عبارت از

پیوندی باطنی میان خدا و بنده اوست که بنده بدان خدای را بندگی کند و به او تقرّب جوید و به مدد آن از هلاکت برهد و از گمراهی به راه آید و از ظلمت به در شود، و آن را در خارج آثاری باشد که بر اعضای و اندامهای فرد مؤمن از کارهای صالحانه و کردارهای نیک آشکار شود. پس ایمان درختی را ماند که رستنگاه آن در دل است و شاخسارهای آن از اعضاء و اندامها سر بر زند و میوه آن درخت، اخلاق پسندیده و خویهای والا و کردارهای نیک و دیگر صفات نیکو چون رادی و دلاوری است و عدل نیز از میوه‌های همان درخت است چنان که بخل و ترس و ستم نیز از نتایج و میوه‌های (شجره فاسده) کفر است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 157
را برای هر پی سپاری که بدان درآید آسان ساخت و چهار ستونش را بر ضدّ هر کس که با آن پهلو زند «3» استوار داشت و آن را مایه عزّت هر کس که به دوستیش گیرد (1) و امانگاه هر کس که بدان درآید ساخت و وسیله رهیابی هر کس که بدان اقتدا کند، و زیور هر کس که بدان آراسته شود قرار داد، و دین هر کس که آن را کیش خود سازد، نمود و دستاویز هر کس که بدان پناه جوید، و ریسمان هر کس که بدان چنگ آویزد، و برهان هر کس که بدان سخن گوید، و شرافت هر کس که آن را بشناسد، و فرزانگی هر کس که آن را بر زبان راند، و نور هر کس که از آن پرتو یابد، و حجّت هر کس که آن را دستمایه حجّت خود گیرد، و پیروزی هر کس که بدان احتجاج (و استدلال) کند، و دانش هر کس که آن را بیاموزد، و حدیث هر کس که آن را باز گوید، و حکم هر کس که (طبق آن) داوری کند، و مایه بردباری هر کس که حادثه‌ایش رسد، «4» و خرد هر کس که تدبیری کند، و فهم هر کس که بیندیشد، و یقین هر کس که خرد ورزد، و بینایی هر کس که تصمیمی گیرد، و نشانه هر کس که فراستی دارد، (2) و عبرت هر کس که پند پذیرد، و رستگاری هر کس که بدان بگرود، و دوستی خدایی برای هر کس که شایسته آن شود، «5» و وسیله نزدیکی هر کس که گام فرانهد، و تکیه‌گاه هر کس که توکّل کند، و آسایش هر کس که (کارش را) به خدا واگذارد، و آبروی هر کس که احسان کند، و خیر هر کس که (به نکوکاری) شتابد، و سپر هر کس که صبر پیشه کند، و جامه (و شعار) هر کس که پرهیزگار شود و تطهیر هر کس که راه یابد، و امنیّت هر کس که اسلام آورد و نیز جان راستگویانش ساخت.
پس ایمان ریشه و اصل حقّ است، و ریشه حق را راه (به) رستگاری باشد و وصفش نکویی و کرامتش بزرگواری. (3) پس ایمان روشن‌ترین برنامه «6» (و راه) است که نور افکن فروزان و چراغهای تابان

---

(3) در متن «من جانبه- هر کس که با آن پهلو زند» آمده (و مراد کسی

است که با دیگری رقابت و رویارویی کند.) و در کافی [لمن حاربه- هر کسی با او پیکار کند] و در ن، [علی من غالبه- بر ضدّ هر کس که بر آن چیرگی جوید و بخواهد از پایش درآرد] آمده است (و شاید این (ضبط اخیر) روشنتر باشد.- م.)
(4) در کافی به جای «لمن حدّث» [لمن جرّب- هر کس که آزمود] آمده است.
(5) در کافی به جای «و مودّة من الله لمن صلح» [و تودة لمن أصلح و زلفی لمن اقترب- و آرامش برای هر کس به اصلاح گراید و وسیله نزدیکی به خدا برای هر کس که تقرّب جوید] آمده است.
(6) در ن، به جای «منهاج» [مناهج- برنامه‌ها] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 158
دارد و هدفش والا و میدان مسابقه‌اش هموار و آسان است «7» است. مسابقه دهندگان را گرد آورد که به رقابت یک دیگر مسابقه دهند، یاوران دیرین و قهرمانان یکّه سوار دارد. نور افکن آن کارهای خوب است و پاکدامنی چراغهایش و مرگ پایانش، دنیا میدان مسابقه آن است و قیامت قرارگاه (اجتماع) مسابقه دهندگانش و بهشت جایزه‌اش و دوزخ جزای (عقب ماندگان) آن و پرهیزگاری ساز و برگش و نیکوکاران قهرمانانش.
پس به مدد ایمان به کارهای خوب راه یابند و به کارهای خوب، فهم دین رونق یابد و به فهم دین از مرگ بهراسند «8» و به مرگ دنیا پایان یابد و از پس دنیا آخرت در رسد «9» (و به ازای آن باشد) و به قیامت بهشت را دریابند (1) و بهشت مایه افسوس دوزخیان است. و دوزخ پند پرهیزگاری «10» و پرهیزگاری پایه احسان است. «11» پرهیزگاری هدفی است که هر که از پی آن رود هلاک نشود و هر که به کارش بندد پشیمان نگردد زیرا به پرهیزگاری، کامجویان کامیاب شوند و به نافرمانی، زیانکاران زیان بینند.
پس باید هوشمندان (از ناشایست) دست بدارند و پرهیزگاران به یاد دارند.
(2) ایمان بر چهار ستون (استوار) است: بر شکیبایی و یقین و عدل و جهاد.
(3) شکیبایی بر چهار بخش قرار دارد: بر شوق و بیم و زهد و مراقبت.
پس هر که مشتاق بهشت است شهوتها را به فراموشی سپارد و هر که از دوزخ بیمناک است از حرام دست کشد و هر که در دنیا زهد ورزد (و بدان بی‌میل باشد) مصیبتها بر او آسان شود و هر که مراقب (و گوش به زنگ) مرگ است به (انجام) کارهای خیر بشتابد.
(4) یقین بر چهار بخش نهاده شده: بر تیزهوشی دقیق و عاقبت‌سنجی درست و پند پذیری از عبرتها «12» و (توجّه) به روش گذشتگان. پس هر که تیز هوش است پایان کار را نیک بسنجد و هر که پایان را بسنجد، (نشانه‌های) عبرت را بشناسد و هر که عبرت‌شناس است روش (و سنّت

درست) را شناخته و هر کس روش‌شناس است گویی با گذشتگان زندگی به سر برده (و تجربه آموخته است).

---

(7) در ن، به جای «منهاج» [مناهج- برنامه‌ها] آمده است.
(8) در ن، به جای «فبالایمان یستدلّ علی الصالحات و بالصالحات یعمر الفقه و بالفقه یرهب الموت» [و بالصالحات یستدلّ علی الایمان. و بالایمان یعمر العلم و بالعلم یرهب الموت- به کارهای نیک پی به ایمان برده شود و به ایمان، دانش فزونی گیرد و به دانش و فهم از مرگ بهراسند] آمده است.
(9) یعنی نصیب آخرت انسان در برابر و به ازای اعمالی است که در دنیا کرده. در ن، و برخی نسخه‌های کافی آمده است [تحوز الآخرة- یعنی به سبب اعمال نیک و اخلاق پسندیده سعادت آخرت حفظ می‌شود]
(10) در کافی به جای «موعظة التقوی» [موعظة المتقین- پند آموز پرهیزگاران] آمده است.
(11) در کافی به جای «و التقوی سنخ الاحسان» [... سنخ الایمان- بنیاد ایمان] آمده است.
(12) در کافی به جای «موعظة العبرة» [معرفة العبرة- شناخت عبرتها] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 159
(1) عدل بر چهار بخش قرار دارد: بر فهم ژرف و دانش سرشار و نکویی حکم «13» و گلزار بردباری «14».
پس هر که (نیک و ژرف) بفهمد تمام رموز دانش را تفسیر کند و هر که به حکم (درست) بینش یابد گمراه نشود «15» و هر که بردباری کند در کار خود کاستی نیارد و در میان مردم به ستودگی زید.
(2) جهاد بر چهار بخش قرار دارد: امر به معروف، نهی از منکر، پایداری در جبهه‌ها و دشمن داشتن فاسقان.
(3) پس هر که امر به معروف کند پشتیبان مؤمن شده «16» و هر که نهی از منکر کند کافران را «17» زبون ساخته (4) و هر که در جبهه‌ها پایداری کند وظیفه‌ای را که بر عهده داشته انجام داده (5) و هر که فاسقان را دشمن دارد به خاطر خدا خشم آورده است و هر که برای خدا خشم آورد خدا نیز برای او (بر دشمنانش) خشم گیرد. این است ایمان و پایه‌ها و بخشهای آن.
(6) کفر بر چهار ستون قرار دارد: بر فسق (سرپیچی از طاعت) و سرکشی (تجاوز از حدود دین) و شکّ و شبهه (ترجیح باطل به خیال باطل و تصویر غیر واقع به صورت واقع) (7) ازین میان فسق چهار شاخه دارد: جفا کاری، کوردلی، غفلت و گردنکشی. (8) پس هر که جفا کند حق مؤمن

را خوار ساخته و فقیهان را دشمن داشته و بر گناه بزرگ اصرار ورزد. (9) و هر که کوردل شود، یاد خدا را فراموش کند و بی‌آزرمی خوی او شود و با آفریدگارش بستیزد و شیطان همواره بر او پای فشارد و تأثیر گذارد. (10) هر که غافل ماند بر خود جنایت کند و دگرگونه (و ناهنجار) شود و گمراهی خود را رهیابی شمارد و آرزوهای (باطل) او را بفریبند و چون کار از کار بگذرد و پرده از پیش او برگیرند افسوس خورد «18» و از جانب خدا بدو آن رسد که (هرگز) حساب (و تصوّر) نمی‌کرد. (11) هر که از فرمان خدا سرکشی کند (و استکبار نماید و بزرگی فروشد) به شک افتد و هر که به شک دچار آمد خداوند بر سرش فراز آید و سپس به قدرت و شوکت خویش خوارش کند و به

_____

(13) در متن «زهرة الحکم» به معنی شکوفه و به مفهوم شکوفایی حکم آمده و ممکن است «زهرة الحکم، به ضمّ زاء و به معنی نیکویی حکم» خوانده شود.
(14) در متن «روضة الحلم» آمده و مراد از بردباری در اینجا خود داری از تندروی در قضاوت و دستخوشی خشم است (یا چنان که در نهج البلاغه در توصیف قاضی شایسته آمده مراد بردباری و تحمّل مراجعه اطراف دعوی است.) در ن، به جای «روضة» [رساخة الحلم- رسوخ بردباری] آمده که به معنی خوی و ملکه است و از آن به رسوخ تعبیر شده زیرا خصوصیّت ملکه ذهنی، رسوخ و دوام آن در ذهن است.
(15) در ن، [فمن فهم علم غور العلم و من علم غور العلم صدر عن شرائع الحکم- پس هر که بفهمد، ژرفای دانش را دریابد و هر که ژرفای دانش را بداند حکم به آیین درست و نیکو راند (و گمراه نشود)] آمده است.
(16) در ن، به جای «شدّ ظهر المؤمن» [شدّ ظهور المؤمنین- مؤمنان را پشتیبانی کرده] و به جای «الکافرین» [المنافقین- دورویان] آمده است.
(17) در کافی به جای «ارغم انف الکافرین» [ارغم انف المنافق و امن کیده- منافق را زبون و مکرش را خنثی و بی‌زیان کرده] آمده که در ن، [ارغم انف المنافقین] است.
(18) در کافی [الحسرة و الندامة- افسوس خورد و پشیمانی برد] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 160
جلال خود خرد و حقیرش سازد، به همان گونه که در زندگی خویش تقصیر ورزیده و به پروردگار کریمش غرور آورده است.
(1) غلوّ (و گزافه‌طلبی) بر چهار بخش است: خرده‌گیری و ستیزه‌جویی و کجدلی و سرسختی. (2) پس هر که خرده‌گیری کند (و در پی اوهام بخواهد موشکافی نماید) به حق راه نیابد و جز غرقه شدن در گردابها بهره‌ای نبرد.

از فتنه‌ای به درنیاید مگر آنکه گرفتار فتنه‌ای دیگر شود. «19» او در کار آشفته‌ای فرو رفته است. «20» (3) و آنان که با یک دیگر بستیزند و دشمنی ورزند در میانشان شکست و جدایی افتد «21» و کارشان در طول لجاجت تباه شود. (4) و هر که کجدل شد خوبی را بد شمارد و بدی را خوب داند و مستانه سرمست گمراهی باشد، (5) و هر که سرسختی و عناد ورزد راههای (رستگاریش) ناپیدا و کارش پیچیده شود «22» و به تنگنا افتد، و هر که جز به راه مؤمنان رود «23» سزایش آنکه از دین خود دست کشد (و محروم ماند).
(6) شک بر چهار شاخه قرار دارد: بر جدال «24» و ترس و تردید و خود باختگی. (7) اهل جدال به کدامیک از نعمتهای پروردگارت جدال کنند؟ «25» (8) هر کس از (واقعیتی) که فرا روی دارد بترسد نگونسار شود (9) و هر که در دین خود تردید کند (و در راه حق گام بر ندارد) گذشتگان از او پیش افتند و آیندگان بدو برسند و زیر سم شیاطین خرد شود (10) و هر که (خود را ببازد) و به هلاکت (و بیهودگی) در دنیا و آخرت گردن نهد و در هر دو سرای هلاک و نابود شود، و هر که از آن (بیهودگی) نجات یابد (بیگمان) به مدد یقین بوده باشد.
(11) شبهه بر چهار بخش نهاده شده است. بر دلبستگی به آرایش و وسوسه نفس و توجیه کجی و جلوه دادن باطل به صورت حق. و این از آن روست که آرایش از حقیقت نمایی جلوگیری می‌کند و وسوسه نفس (آدمی را) به سوی شهوت بجهاند «26» و کژی (و نادرستی) صاحب خود را بسیار منحرف سازد و آراستن باطل به صورت حق (از) سیه‌کاریهایی است که روی هم انباشته شود. این

---

(19) به اصطلاح و تداول عامّه «از چاله بیرون نیامده به چاه افتد- م.».
(20) در کافی اضافه دارد [و انخرق دینه- دینش از هم بگلسد]
(21) در کافی به جای این عبارت آمده است [و من نازع الرأی و خاصم شهر بالفشل- هر آن کسان که با رأی درست و افکار عامه بستیزند و دشمنی ورزند به شکست زبانزد گردند] و در پاره‌ای نسخه‌های کافی [... بالعثل- حماقت] آمده است.
(22) در ن، به جای «و من شاق اعورّت علیه طرقه و اعتراض علیه امره» [... و عرت علیه طرقه و اعضل]
(23) در کافی [اذا لم یتبع سبیل المؤمنین- اگر از راه مؤمنان پیروی نکند] آمده است.
(24) در ن، به جای «علی المریة» [علی التماری- بر تجادل برای اظهار قدرت جدل] آمده است.
(25) در ن، اضافه بر این دارد: [و من جعل المراء دیدنا لم یصبح لیله- و

هر که جدال را عادت و پیشه خود سازد از شام شک به صبح یقین درنیاید]
(26) در کافی [تقحّم علی الشّهوة- به شهوت برانگیزد] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 161
است (توضیح) کفر و ستونها و بخشهای آن.
(1) نفاق بر چهار ستون قرار دارد: بر هوی و سستی (در دین) و کینه و آز.
(2) از این میان، هوی بر چهار بخش است: ستم و تجاوز و شهوت، و نافرمانی. «27» (3) پس هر که (بغی و) ستم کند (غائله‌ها و) گرفتاریهایش افزون شود و (مردم) او را تنها گذارند و (دشمنانش) بر او پیروز گردند، (4) و هر که تجاوز کند از فرجام بدش ایمن نماند و دلش آرام نگیرد، (5) و هر که خود را از شهوت بدور ندارد در گرداب افسونها در افتد و در آن غوطه‌ور شود، (6) «28» و هر که نافرمانی کند به عمد، بی‌عذر و دلیلی گمراه شده است.
(7) امّا بخشهای سستی در دین: هیبت (هراس) و فریب و تأخیر (سهل انگاری) و آرزوست. (8) و این از آن روست که هراس و هیبت (آدمی را) از حق باز دارد، (9) و فریفتگی به دنیای زودگذر (موجب) کوتاهی (در کار) آینده (و آخرت) است، (10) و تأخیر (و سهل انگاری در امر دین) نگونساری در (قعر) کوری دل را در بر دارد، (11) و اگر آرزو (ی باطل) نمی‌بود انسان حساب وضعی را که دارد می‌دانست و اگر حساب وضعی را که در آن بسر می‌برد می‌دانست از هول و هراس سکته می‌کرد.
(12) امّا بخشهای کینه (و حقد) عبارت است از: تکبّر و فخر و حمیّت (جانبداری به ناحق) و تعصّب (ریشه‌گرایی).
(13) پس هر که استکبار ورزد (و بزرگی فرو شد) تیره بخت شود (14) و هر که فخر کند (و به خود ببالد) فجور کند، (15) و هر که جانبداری (به ناحق) کند (بار گناهش) سنگین شود، (16) و هر که گرفتار تعصّب شود ستم کند. و چه بد است که (آدمی) در میان تیره بختی و فجور و سنگینی بار (گناه) بسر برد.
(17) و بخشهای آز: شادی (سبکسرانه) است و خوش‌گذرانی و لجبازی و افزون‌جویی. «29» (18) پس شادی در پیشگاه خدا ناپسند است (19) و خوش‌گذرانی خودپرستی است (20) و لجبازی بلایی است که آدمی را ناگزیر به کشیدن بار گناهان سازد (21) و افزون‌جویی (نوعی) لهو و لعب و سرگرمی است که آدمی آنچه را خوب است (آخرت را) با آنچه بد است (دنیا و حکام زیاده آن) تعویض کند.

---

(27) در کافی به جای «عصیان» [طغیان- گردنکشی] آمده است.
(28) در متن چنین است: «و ذلک انّ ... و الاغترار بالعاجل تفریط الآجل و المماطلة مورّط فی العمی و لولا الامل ِعلم الانسان حساب ما هو فیه ...»

ولی در کافی چنین آمده است [و ذلک بأنّ ... و المماطلة تفرّط فی العمل حتّی یقدّم علیه الاجل و لولا الامل علم الانسان حسب ما هو فیه- و این از آن روست ... و تأخیر و تعلّل قصور در کردار است تا اجل فرا رسد و اگر آرزو نمی‌بود انسان حساب (یا قدر) چیزی را که در آن است می‌دانست]. (یعنی قدر دنیا را که مزرعه آخرت است و فرصتی را که به او داده‌اند برای اندوختن توشه اخروی می‌شناخت و در کاشتن بذر طاعت و عبادت تأخیر روا نمی‌داشت.- م.)
(29) در متن «تکبّر- بزرگی فروشی» است ولی در کافی [التکاثر- افزون‌طلبی] آمده که ظاهرا درست‌تر است (زیرا «تکبّر» در بند قبل جزو شاخه‌های کینه شمرده شده و به علاوه «افزون‌جویی» با «آز» که منشأ آن است مناسبت بیشتری دارد از این رو بر اساس نقل کافی ترجمه شد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 162
(1) پس این است نفاق و ستونها و بخشهای آن. و خداوند که ذکر و یادش بسی والاست بر بندگان خود مسلّط و فرمانروای مطلق است که نیرویش استوار و قدرتش محکم و برکتش سرشار و حکمتش تابان و حجتش پیروز و دینش سره و سخنش حق و نیکرفتاریهایش پیشاپیش رسیده و نسبتش صافی و ترازوهایش بهنجار و عادلانه و رسالتهایش (یکی پس از دیگری) رسیده و نگهبانانش حاضر و آماده‌اند.
(2) سپس (خداوند) بد کاری را گناه شمرد و گناه را فتنه و فتنه را پلیدی و نکوکاری را غنیمت و بازگشت (از گناه و جلب خرسندی خود را) توبه «30» و توبه را پاکساز دانست. (3) پس هر که توبه کند، هدایت شود و هر که فریفته و مفتون (دنیا) شود گمراه گردد و تا به درگاه خداوند توبه نبرد و به گناهش اعتراف نکند و به بهشت باور نیارد (همچنان گمراه بماند). بر حسب مشیّت خدا جز هلاک‌شونده (ای که سزایش هلاکت است) کسی هلاک نشود.
(4) خدا را، خدا را، چه قدر آنچه نزد اوست وسیع و گسترده و همه‌گیر است، از توبه (پذیری) و رحمت و نوید و بردباری بزرگوارانه (ذات مقدسش)، و چه قدر آنچه او راست ناگوار است، از کیفرها «31» و دوزخ و عزّت (بی‌نیازی و بیزاری و بی‌اعتنایی به نااهلان) و توانمندی و کوبندگی شدید! پس هر که به طاعت خدا کامیاب و پیروز شود کرامت خدا را برگزیده و هر که هماره در نافرمانی خداست انتقام و خیم او را بچشد. و آنجاست پسین سرای فرجام.
(5)

«1» (6) به راستی این دلها ظرفهایی هستند و بهترین آنها آن است که گنجاتر و نگهدارنده‌تر باشد. آنچه می‌گویمت از من (فراگیر و) به دل بسپار.
(7) مردم سه گروهند: دانشمندی ربّانی، و دانشجویی بر راه رستگاری، و سفلگانی گول و بیحاصل که دنباله رو هر بانگی باشند و به هر بادی بگردند. از پرتو دانش روشنی نگیرند تا راه (به حقیقت) برند و به پایه محکمی پناه نیاورند که نجات یابند.
(8) ای کمیل «2» دانش بهتر از مال است، دانش تو را پاسبانی می‌کند و تو مال را پاسبانی کنی، خرج

_____

(30) در کافی به جای «جعل الحسنی غنما و العتبی توبة» [و جعل الحسنی عتبی و العتبی التوبة- نکوکاری را مایه رضای خود قرار داده و (طریق) رضایت‌طلبی را (همراه با بازگشت بالمرّة از گناه)، توبه قرار داده است].
(31) در متن «و ما انکر ما لدیه من الانکال» و در کافی [و ما انکل ما لدیه من الانکال- چه رنج افزاست آنچه از کیفر نزد اوست؟!] آمده است.
(1) این بیانات در خصال و در نهج البلاغه نیز با اندک تفاوتی باز گفته آمده است.
(2) کمیل از یاران بزرگ امیر مؤمنان علیه السّلام و از مردم یمن بود. بزرگواری و ارج این بزرگمرد چنان بود که بانوان هم در سراپرده‌های خویش از آن گفت و گو می‌کردند و دوست و دشمن بدان اعتراف داشتند. ذهبی گوید:
«کمیل بن زیاد بن نهیک بن هیثم نخعی از علی علیه السّلام و جز او روایت کرده. وی با علی علیه السّلام در پیکار صفّین حاضر بود. مردی شریف و فرمانش نافذ و خود مورد اعتماد و پارسا بود و با وجود تشیّع خویش (که مستلزم ملازمت و مصاحبت دائم با امام علیه السّلام بود) حدیث کم دارد. حجاج که خدایش لعنت کناد او را بکشت 83 ه.» تنقیح المقال.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 163
کردن و بخشیدن مال را نابود می‌کند «3» ولی دانش با بخشیدن (و نشر دادن) افزونی یابد. دانش حاکم و مال محکوم است.
(1) ای کمیل بن زیاد! دانا دوستی آیینی است که (مردم) بدان می‌گروند و انسان (دانشمند) بدان در زندگیش فرمان پذیری (دیگران) و پس از مرگش یاد کرد زیبا (و نیکنامی) به دست آرد. «4» (2) سود مال با نابودی (اصل) آن از بین می‌رود. مال اندوزان گر چه (به صورت) زنده‌اند (به

معنی) مرده‌اند، و دانشمندان تا روزگار بپاید جاوید و پاینده‌اند. عین وجودشان ناپدید می‌شود (ولی) نمودار آثارشان در دلها موجود است. (3) هان! به راستی اینجا- اشاره به سینه خود فرمود- دانش انبوهی است که دانش اندوزانی برای آن نیافتم. بلی، فراگیرنده‌ای غیر امین یافتم که ابزار دین را در طلب دنیا بکار برد، از حجتهای خدا، به زیان دوستان او کمک گیرد و از نعمت خدا برای نافرمانیهای (نسبت به) او مدد جوید، یا کسی که مطیع (و دلسپرده) حاملان علم حقّ است امّا بینائی (و هوشمندی سرشاری) در درک رموز و دقائق آن ندارد، با نخستین شبهه‌ای که به او رخ نماید در دل گرفتار شک شود. بار الها، نه این و نه آن، «5» یا آن کس که غرقه لذّت و پایبند شهوت است و یا آن که آزمند و فریفته مال اندوزی و پس اندازی است. این دو (هیچ یک) از نگهبانان دین و بینادلان و تعیین‌کنندگان نیستند، مانندتر به اینان چهارپایان چرنده‌اند. این چنین است که دانش به مرگ حاملان خود (دانشمندان راستین) بمیرد.
(4) بار الها! «6» بلی، زمین (هرگز) از امامی که قائم خداست تهی نماند، خواه پیدا و شناخته باشد یا بیمناک و ناپیدا «7» تا حجتها و دلایل خدا باطل نشود و راویان قرآنش از بین نروند. و آنان کجایند؟!

---

(3) در ن، به جای «تفنیه» [تنقصه- آن را می‌کاهد] آمده است.
(4) در ن، به جای «محبة العالم دین یدان به، به یکسب الانسان ...» [العلم دین یدان به، به یکتسب الانسان- دانش، دینی است که مردم بدان بگروند، بدان آدمی در زندگیش فرمان پذیری (دیگران را) به دست آرد ...] آمده است. این دانش دوستی از آن روست که دانش شبیه‌ترین چیزها به دین است. در میان قوم خود چون نبی در میان امت خویش است و اطاعت از دارنده دانش (یعنی از دانشمند) در زندگی او، و ستودن و یاد خیر او پس از مرگش بر دینداران واجب است.
(5) یعنی نه این گروه توانایی حمل بار دانش را دارند و نه آن گروه شایسته امانتداری آن هستند.- م.
(6) «اللّهم بلی- آری، بار الها، یا پروردگارا» در اینجا از باب استثناء است و بیان بعدی را که خاصّ است از حکم کلّی و عام قبلی مستثنی می‌سازد یعنی با آنکه دانش به مرگ دانشمند می‌میرد ولی امامانی هستند که هماره زنده و جاویدند و بار امانت علم الهی را بر سینه می‌کشند و نگهبان آنند.- م.
(7) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «او خائفا مغمورا» [او خائفا مفردا- یا ترسان و تنها] آمده (و مراد ائمه اطهار به روزگار تقیّه و حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشریف است.- م.)

(1) آنان به شمار اندکند و به ارج بس بزرگ. به (وسیله) آنان خداوند حجتهای خود را نگهدارد تا به اقرانشان بسپارد و (بذرش) را در دل امثالشان بکارد. دانش آنان را به (درک) حقایق ایمان جهانده و با روح یقین در آمیخته‌اند و آنچه را نعمت خوارگان دشوار شمارند (یعنی زهد را) بر خود آسان گیرند و بدان چه نادانان از آن در هراسند (مرگ و یاد آخرت) مأنوس و آرامند. با پیکرهائی در دنیا می‌زیند که جانها (ی والا) یشان به عالم بالا آویخته است. «8» ای کمیل آنان امینان خدا در میان آفریدگانش و جانشینان او در زمینش و چراغهای تابان در بلادش و فراخوانندگان به دین اویند. وه چه مشتاق دیدارشان هستم. از خداوند برای خودم و تو آمرزش خواهم.
(2)

«1» (3) ای کمیل هر روز را به نام خدا آغاز کن و نامش را بیار و بگو «لا حول و لا قوّة إلّا بالله» و بر خدا توکّل کن و ما را به یاد دار و نام‌مان را بیار و بر ما درود فرست و آن را بر خود و هر چه مورد توجه توست بگردان تا ان شاء الله آن روز در امان باشی.
(4) ای کمیل به راستی خداوند رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله را پرورش داد و او علیه (الصّلوة) السّلام مرا بپرورد و من مؤمنان را پرورش دهم و آداب (دین و دانش) را برای گرامی‌شدگان به ارث نهم.
(5) ای کمیل هیچ دانشی نیست مگر آنکه من بگشایمش و افتتاحش کنم و هیچ رازی (از رازهای علوم) نیست مگر آنکه (امام) قائم علیه السّلام (راز بودن) آن را به پایان رساند (و مجهولش را معلوم سازد).
(6) ای کمیل (گزیده) دودمانی هستند (عترت رسول اللَّه علیهم الصلاة و السّلام) که از یک دیگرند (و در پی یک دگر آیند)، و خدا نیک شنوای بسیار داناست.
(7) ای کمیل (دیانت و فقاهت را) جز از ما مگیر تا از ما باشی.
(8) ای کمیل هیچ حرکت (و عملی) نیست مگر آنکه تو به شناخت (حکم) آن نیازمندی.
(9) ای کمیل چون خوراک خوری نام خدا بیار که با نام او دردی زیان نرساند و در آن درمان هر بدی «2» و گزندی باشد.
(10) ای کمیل با دیگران خوراک خور و بر سر طعام بخل نورز، زیرا هرگز تو چیزی به مردم روزی

_____

(8) به تعبیر دیگر: به پیکر در سرای خاک با دیگران آمیخته و جان در اوج عالم پاک آویخته دارند.- م.
(1) تمامی این سفارش در بشارة المصطفی، تألیف محمد بن علی طبری رحمه الله آمده و مؤلّف (این کتاب) رحمه الله فقط خلاصه سفارش را آورده است.
(2) در پاره‌ای نسخه‌ها و نیز در بشارة المصطفی به جای «من کلّ الاسواء» [من کلّ الادواء- هر بیماری] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 165
ندهی و خدا به این کار تو را پاداش شایان دهد. با آن کس که با تو به خوردن نشسته خوشخوی باش و جای همنشینت را (بر سر سفره) باز کن و خدمتکارت را (از سر سفره) مران. «3» (1) ای کمیل چون خوراک خوری، خوردنت را چندان طول ده تا همراهت سیر شود و جز تو هم از آن

بهره گیرد.
(2) ای کمیل چون از خوردن بپرداختی خدا را بدان چه به تو روزی داده سپاس گوی و آواز حمدت را بلند برآر تا دیگری هم حمد گوید و بدین، پاداش تو نیز افزون شود.
(3) ای کمیل معده‌ات را از خوراک سنگین (و انباشته) «4» مکن و جایی هم برای آب در آن بگذار و میدانی هم به باد بده «5» و تا تو را (هنوز) اشتهائی است دست از خوردن بدار که اگر چنین کنی خوراک بر تو گوارا گردد و تندرستی در کم خوری و کم نوشی است.
(4) ای کمیل برکت در مال کسی است که زکاة دهد و با مؤمنان همیاری کند و صله ارحام بجای آرد.
(5) ای کمیل به خویشاوند مؤمنت بیش از آنچه به دیگر مؤمنان می‌دهی بده و به ایشان مهربانتر و دلسوزتر باش و به مستمندان صدقه ده.
(6) ای کمیل دریوزه‌گر را محروم مدار گرچه به نیم حبّه انگور یا خرما باشد زیرا صدقه نزد خدا بروید (و نموّ کند).
(7) ای کمیل نکوترین زیور مؤمن فروتنی است، و زیبایی او پاکدامنی، و شرفش دین‌شناسی، و بزرگواریش ترک مجادله و بگو مگو باشد.
(8) ای کمیل در هر صنفی گروهی بالاتر از گروه دیگرند، پس از مناظره با دون‌مرتبگان آنان، هر چند به تو بد گویند، بپرهیز و بردباری کن و از آن کسانی باش که خداوند چنین وصفشان کرده است:
... وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً- ... و چون نادانان ایشان را مخاطب سازند، سلیمانه پاسخ دهند» «6» (9) ای کمیل در هر حال حق بگو و با پرهیزگاران دوستی کن و از فاسقان دوری گزین و از منافقان کناره گیر و با خائنان همنشینی مکن.
(10) ای کمیل در خانه ستمگران را مکوب که با آنها در آمیزی و همکار شوی و مبادا آنها را بزرگ

---

(3) در متن «و لا تتّهم خادمک- خدمتکارت را متّهم مکن» آمده ولی در پاره‌ای نسخه‌ها [و لا تنهرنّ خادمک- خدمتگزارت را (از سر سفره) دور مران] است (که با توجه به موضوع «آداب سفره» این ضبط مناسبتر به نظر رسید و چنین ترجمه شد.- م.)
(4) در متن «لا توقرنّ- سنگین مکن» و در پاره‌ای نسخه‌ها [لا توفّرنّ- به فراوانی انباشته مکن] آمده است.
(5) مراد این است که راه نفسی برای خود باز گذار و چندان معده را انباشته مکن که نفست بند آید، و بگفته سعدی «نه در سفره غذای کس ماند و نه در معده جای نفس».- م.
(6) الفرقان، 63

شماری (و احترام‌گزاری) و در مجالسشان شاهد مناظری باشی که خدا را بر تو خشمگین سازد و اگر به حضور در مجالسشان ناچار شدی پیوسته بر ذکر خدا باش و به او توکّل کن و از گزندشان به خدا پناه بر و چشم از آنان برگیر و بر زمین افکن و به دل کردار آنان را بد شمار و چنان «سبحان الله» گوی که آوایت را به گوششان برسانی زیرا تو بدین وسیله (به تأیید الهی) تأیید شوی و از گزندشان برهی.
(1) ای کمیل به راستی خوشایندترین چیزی که بندگان، پس از اقرار به (وحدانیّت) خدا و (حقانیّت) اولیاء او به درگاهش نمونه آرند، آبرو داری و بردباری و شکیبایی است.
(2) ای کمیل تنگدستی خود را به مردم منما و برای رضای خدا با عزّت و پرده پوشی بر آن بشکیب.
(3) ای کمیل پروایی نیست که رازت را به برادرت بازگویی، (امّا) برادرت کیست؟ برادرت آن کس است که در سختی تو را به حال خود نگذارد و در (کشاکش) جرم (و گرفتاری) از تو کناره نگیرد و تو را وانگذارد تا اینکه (ناگزیر شوی) از او در خواستی کنی و در کارت تنهایت رها نکند تا تو به او اعلام (نیاز) کنی. و اگر (چنین برادری) گرایش به گمراهی دارد و تو را نیز بدان می‌خواند او را اصلاح کن.
(4) ای کمیل مؤمنان برادرند و به دیده هر برادری چیزی از برادرش گرامی‌تر نباشد.
(5) ای کمیل اگر برادرت را دوست نداری (و شرط دوستی و ایثار با او به جای نیاری) برادرش نباشی زیرا مؤمن (و برادر ایمانی ما) کسی است که سخن ما را بگوید (و به عقیده ما معتقد باشد) پس هر که تخلف ورزد (و از هم‌عقیده‌گی و دوستی حقیقی با ما واماند) در باره ما مقصّر است و هر که در باره ما مقصّر است با ما نیست و هر که با ما نباشد در پایین‌ترین مرتبه دوزخ جا دارد.
(6) ای کمیل هر که درد (ولایت ما) را در سینه دارد «7» از آن دم زند. پس هر کس که از ما دم زد (و درد محبت ما را به تو باز گفت) و فرمانت داد که آن را پوشیده داری مبادا (بر نااهل) آشکارش سازی که افشای آن توبه بردار نیست و چون توبه (در این مورد پذیرفته) نیست سرانجام کار با لهیب آتش باشد.
(7) ای کمیل افشای راز آل محمّد [صلوات اللَّه و سلامه علیهم] پذیرفته نیست و از کسی تحمّل نمی‌شود. آنچه را با تو (به راز) گویند جز با مؤمن موقن «8» (که ایمانش به حدّ یقین رسیده) مگوی.

---

(7) در متن: «مصدور- سینه ریش» آمده و مراد آن است که هر که

سینه‌اش سرشار از محبّت و دلش در گرو کار ما باشد نمی‌تواند از جوشیدن سینه مالامال از محبّت و اسرار خود جلوگیری و تقیّه دائم کند و آن را ابراز ندارد، و در پاره‌ای نسخه‌ها [مصدود- منع شد] آمده است (و مراد کسی است که از اظهار عقیده منع شده و به اصطلاح امروز گرفتار سانسور عقیده باشد.- م.)، پس اگر عقیده‌اش را ابزار کرد شنونده مؤمن مأمور و موظّف است که آن را پوشیده و پنهان نگهدارد.
(8) در متن: «مؤمنا موقنا» و در پاره‌ای نسخه‌ها [مؤمنا موفّقا- مؤمن با توفیق] و در پاره‌ای دیگر [مؤمنا موقفا- مؤمن دل آگاه گام استوار] و در بشارة المصطفی نیز به همین وجه اخیر آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 167
(1) ای کمیل به گاه هر سخنی بگو: «لا حول و لا قوة الّا باللَّه- هیچ تکیه‌گاه و نیرویی جز به خداوند نیست» تا (آن سختی) بر طرف شود و به گاه هر سختی بگو: «الحمد اللّه- سپاس ویژه خدای راست» تا (نعمتت) افزون گردد و چون روزیهایت دیر رسید از خدا آمرزش طلب (و بگو استغفر الله) تا در آنها گشایشیت پدید آید.
(2) ای کمیل به ولایت (و دوستداری) ما خود را از اینکه شیطان در مال و فرزندانت با تو شریک شود، نجات بخش.
(3) ای کمیل به راستی که (ایمان) ثابت و عاریت دارد، پس بپرهیز از اینکه از عاریت گیران باشی. ایمان را آن سزد که پایدار باشد (تا به مدد ایمان استوار) در راهی روشن بروی که تو را به کژی نکشاند و از راهت به در نبرد.
(4) ای کمیل در (انجام) فرض (و واجب) سهل انگاری، و در نافله (و مستحب) سختگیری نباشد.
(5) ای کمیل به راستی گناهانت بیش از کارهای خوب و بیخبریت بیش از ذکرت هست و (با این همه) نعمتهای خدا بر تو بیش از کردار تست.
(6) ای کمیل تو از نعمتهای خداوند و عافیتهای الهی تهی و (بی‌بهره) نیستی، پس در هیچ حال خود را از ستایش و تسبیح و تقدیس [و سپاسگزاری] و یاد او تهی و فارغ مگذار.
(7) ای کمیل از آنان مباش که خداوند (در حقّشان) فرمود: ... نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ ...- خدا را فراموش کردند و خدا هم [تیمار] خودشان را از یادشان برد» «9» (8) ای کمیل مهم آن نیست که (فقط) نماز بگزاری و روزه‌گیری و صدقه دهی، مهمّ آن است که نماز با دلی پاک و کرداری خدا پسندانه و خشوعی درست همراه باشد و بنگر (ی) که در چه (مکان و لباسی) نماز می‌گزاری و بر چه (زمین و سجده گاهی) می‌گزاری (که) اگر از راه درست و حلالش نباشد پذیرفته نیست.
(9) ای کمیل از زبان آنچه در دل است برآید «10» و دل به خوراک بپاید،

سپس بنگر که دل و تنت چه می‌خورند که اگر حلال نباشد خداوند تسبیح گویی و سپاسگزاری تو را نپذیرد.
(10) ای کمیل بفهم و بدان که ما رخصتی در ترک امانت پردازی به هیچ یک از مردم نداده‌ایم، پس هر که رخصت (و اجازه‌ای) در این باب از ما روایت کند بیجا گفته و گناه کرده و به سبب دروغی که ساخته سزایش دوزخ است.
(11) سوگند می‌خورم که از پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله ساعتی پیش از رحلتش شنیدم که سه بار

_____

(9) الحشر، 19
(10) در متن «ینزح من القلب» و در بشارة المصطفی [اللسان یبوح من القلب- زبان راز دل را باز می‌گوید] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 168
به من فرمود: «ای ابا الحسن! امانت را به نیکوکار و تبه‌کار بازده، چه بیش باشد و چه کم، حتی نخ و سوزنی (امانی) را».
(1) ای کمیل جهاد نیست مگر با (حضور) امام عادل، و (دریافت) غنیمت (جنگی)، «11» روا نیست مگر از امام فاضل.
(2) ای کمیل اگر پیامبری ظهور نمی‌کرد و در روی زمین مؤمنی پرهیزگار بود، به (ابتکار و) دعوت خویش، درست یا نادرست، «12» به سوی خدا می‌پرداخت، بلکه به خدا سوگند، اگر نادرست هم بود (دعوتش را می‌کرد) تا خدایش بدان وظیفه منصوب دارد و شایسته آتش گرداند.
(3) ای کمیل دین از آن خداست و خداوند از هیچ کس بر پا کردن (و پرچمداری) دینی را نمی‌پذیرد مگر آنکه پیامبر (رسول) یا نبیّ یا وصیّ باشد.
(4) ای کمیل (وظیفه هدایت) «13» نبوّت است و رسالت و امامت و پس از آن مقامی نیست مگر دوستداران پیرو یا سرگردانان «14» بدعت گذار، همانا خداوند از پرهیزگاران (عبادت و طاعتشان را) می‌پذیرد.
(5) ای کمیل به راستی خداوند کریم و بردبار و بزرگوار و مهربان است، ما را به اخلاق خویش رهنمایی کرده و فرموده آن را به دست آوریم و مردم را بر آن واداریم. ما آن (وظیفه) را بی‌خلاف و تأخیر ادا کردیم و بی‌دورویی و نفاق به اجرا در آوردیم و بی‌تکذیب (و ناباوری) به راستش شمردیم و بی‌تردیدش پذیرفتیم.

_____

(11) در متن «و لا نفل» آمده (که با صدر جمله مناسب است.- م.) ولی در بشارة المصطفی [و لا نقل] آمده است (که اگر تصحیف نسّاخ نباشد و در ذیل جمله بجای «من امام فاضل» [عن] ... باشد مراد از آن «نقل

روایت» تواند بود که با عبارت «از امام فاضل» هم مناسبتی دارد.- م.)
(12) ضبط متن چنین است: «لکان فی دعائه الی اللّه مخطئا او مصیبا، بل و اللّه مخطئا حتی ینصبه ...» که خالی از تعقیدی نیست و شاید [... الی اللّه مخلصا، مصیبا او مخطئا- در دعوت به سوی خدا، درست یا نادرست، مخلص باشد. یا الی الله مخطئا او مصیبا بل و للّه مخلصا- در دعوت خود به سوی خدا، به راه درست یا طریقتی نادرست بوده ولی نسبت به خداوند مخلص باشد] بوده باشد. و روی هم رفته به نظر می‌رسد مراد از عبارت به صورتی که در متن آمده این باشد که «اگر پیامبری هم وجود نداشت و زمان فترت و فاصله بین پیامبران به درازا می‌کشید و فقط در روی زمین و در میان آفریدگان یک مؤمن پرهیزگار هم وجود می‌داشت همین مؤمن متقی به سائقه فطرت ایمان و ملکه تقوی، خواه درست در جاده‌ای هموار و مستقیم یا نادرست و از طریق باری که راهی پر پیچ و خم، به هر صورت مردم را به سوی خدا دعوت می‌کرد و اگر در دعوتش خطایی هم بود و احیانا راه سنگلاخی را می‌پیمود همچنان بدان ادامه می‌داد تا خداوند او را به وظیفه دعوت گمارد و وی را شایسته آن سازد. و به عبارت دیگر «زمین هرگز از حجّت، خواه نبیّ یا داعی خالی نمی‌ماند».- م.
(13) یعنی آنچه نبیّ و رسول و امام به آن قیام می‌کنند.
(14) در متن «عامهین» و در پاره‌ای نسخه‌ها [ضالّین- گمراهان] و در بشارة المصطفی به جای «الّا موالین متّبعین أو عامهین مبتدعین» [الّا متولّین و متغلّبین و ضالّین و معتدّین] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 169
(1) ای کمیل به خدا سوگند من منّت کش نیستم تا (در ازای منت کشیدن و چاپلوسی من، مردم) فرمانم برند و آرزو برآرنده نیستم تا (مردم در برابر برآورده شدن آرزوهایشان) نافرمانیم نکنند و به خوراک اعراب علاقه‌ای ندارم تا امیری مؤمنان را ویژه من سازند و بدانم بخوانند. «15»
(2) ای کمیل آن کس که از دنیای فانی بهره‌ای برد بهره‌اش نابودشونده و پشت‌کننده است ولی ما از آخرتی بهره‌مند هستیم که پایدار و پابرجاست.
(3) ای کمیل به راستی هر کسی را سرنوشت به آخرت می‌انجامد و آنچه ما از آخرت مشتاق آنیم خرسندی خدا و درجات والای بهشت است که هر کس پرهیزگار باشد آن را به میراث می‌برد.
(4) ای کمیل هر که (کاری کند) که در بهشت مأوی نگزیند او را (پیشاپیش) به عذابی دردناک و رسوایی دایمی خبر ده.
(5) ای کمیل من خدا را بر توفیق او (که به من ارزانی فرموده)، و به هر حال سپاس می‌گزارم، (اینک) هر گاه خواستی برخیز «16»
(6)

(7) این است منشوری که بنده خدا، علی، امیر مؤمنان هنگامی که محمّد بن ابی بکر را به ولایت مصر گماشت بر او مقرر داشت.
(8) او را دستور است که پرهیزگاری خدا کند و در آشکار و نهان سر به اطاعت او فرود آرد و در خلوت و جلوت (و سفر و حضر) خدا ترس باشد، با مسلمانان نرم رفتاری و با تبهکاران سختگیری کند و با ذمّیان عدالت ورزد و داد ستمدیده را بدهد و بر ستمگر دشوار گیرد و بر مردم ببخشاید و تا می‌تواند احسان کند. و خداوند احسانگران را پاداش دهد و بزهکاران را عذاب کند.
(9) و او را فرمان است تا مردم را در قلمرو ولایت خود به فرمانبرداری و جماعت بخواند که در این امر آنان را عافیت و پاداش بزرگ چندان باشد که اندازه‌اش را ندانند و کنه (و گوهر ارزشمندش) را نشناسند. و او را دستور است تا به نرمی بال رحمت خود را بر آنان بگشاید و در مجلس خویش

_____

(15) مراد آنکه من برای آنکه مردم فرمانم برند از آنان منّت نمی‌کشم و تملّقشان نمی‌گویم و برای آنکه نافرمانیم نکنند آرزوهای خام و طعمهای نامشروعشان را بر نمی‌آورم و به اصطلاح: نه «باج و آجیل» می‌دهم و نه می‌خورم».- م.
(16) مراد آنکه سخنم با تو تمام شد و رخصت داری بروی.- م.
(1) محمد بن ابو بکر در سال حجّة الوداع دیده به دنیا گشود و به سال 83 هجری در روزگار خلافت علی علیه السّلام، در مصر که از جانب امیر مؤمنان ولایت آن خطّه بدو سپرده شده بود به قتل رسید. مردی بزرگوار بود و پایگاهی والا داشت و از خاصّان و نزدیکان امیر مؤمنان علیه السّلام بود. کشی روایات بسیاری که دلالت بر بزرگواری او دارد آورده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 170
همه را یکسان نشاند و به یک چشم بنگرد و دور و نزدیک (خویش و بیگانه) را در حقوق برابر شمارد. و او را فرمان است که در میان مردم به دادگری حکومت کند و عدالت را برقرار دارد و از هوای نفس پیروی نکند و در کار خدا پسندانه از سرزنش هیچ ملامتگری نهراسد زیرا خداوند با کسی است که او را پرهیزگاری کند و فرمانبرداری از او و امرش را مقدّم بر دیگران دارد.
(1) سپس بعد از عزیمت او نامه‌ای به مصریان نوشت که ما آن را مختصر کردیم و عبید اللّه بن ابی رافع «4» (دبیر امیر المؤمنین علیه السّلام)

نوشت: (2) از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به محمد بن ابی بکر و مردم مصر. سلام بر شما اما بعد:
نامه‌ات «1» به من رسید و آنچه خواسته‌ای بیان کنی دریافتم و از اهتمام و دلبستگیت بدان چه تو را ناگزیر است و مسلمانان جز بدان بهبود نیابند، شادمان شدم و یقین کردم آنچه تو را بر این مکاتبه واداشت نیّت نیک و رأی پاک و خالصانه توست.
(3) اما بعد، بر توست (پایداری) بر تقوای الهی در ایستادن و نشستن و پنهان و آشکارت و چون میان مردم به داوری نشینی با آنان فروتنی کن و با ایشان خوشرفتار و خوشروی باش و همه را یکسان بنگر و یکسان بهره رسان تا بزرگان در جانبداری تو از خودشان طمع نبندند و ناتوانان از عدالت تو نومید نشوند. (4) و (بر توست) که از خواهان (مدّعی) دلیل و بیّنه خواهی و بر خوانده (مدّعی علیه) است که سوگند خورد. (5) «2» و هر که با برادرش سازش کرد سازش او را امضا (و تنفیذ) کن مگر آنکه (زمینه) سازش چنان باشد که حلالی را حرام یا حرامی را حلال سازد. (6) فقیهان و راستگویان و وفاداران و حیاپیشگان و پارسایان را بر فاجران و دروغزنان و خیانتکاران برگزین (و رجحان ده). (7) و باید صالحان نیکو کار برادرانت باشند و فاجران خیانتکار دشمنان تو، زیرا به دیده من بهترین برادرانم آنانند که بیشتر خدا را یاد کنند و سخت‌تر از او پروا دارند. و امیدوارم که تو ان شاء اللَّه از آنان باشی.
(8) من شما «3» را به تقوای الهی در آنچه مسئول آنید و از آنچه بدان گرایشی دارید سفارش می‌کنم

---

(4) عبید اللَّه بن ابی رافع از یاران امیر مؤمنان علیه السّلام و بلکه از خاصّان و نزدیکان آن حضرت- سلام اللَّه علیه بود. او راست کتاب قضایا امیر المؤمنین علیه السّلام و کتاب تسمیة من شهد مع علی بن ابی طالب علیه السّلام. وی از همرزمان جنگهای جمل و صفّین و نهروان بود. برادرش علی بن ابی رافع نیز از نیکمردان شیعه و دبیر علی علیه السّلام بود که حدیث بسیار محفوظ داشت و کتابی در فنون فقه گرد آورد. پدرش ابراهیم ابی رافع بنده‌ای آزاد شده و از موالی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله بود و در جنگهای علی علیه السّلام حضور داشت و در کوفه خزانه دار امام علیه السّلام بود.
(1) خطاب به محمد بن ابی بکر است و سپس امام علیه السّلام مردم مصر را مخاطب قرار می‌دهد و دیگر بار به محمد بن ابی بکر تجدید خطاب می‌فرماید و تا پایان نامه مخاطب چند بار تغییر می‌کند. این کار را در علم بدیع «صنعت التفات» توجّه از غایب به مخاطب و تغییر مخاطب گویند.- م.

(2) قاعده معروف فقهیه: البیّنة علی المدّعی و الیمین علی من انکر.- م.
(3) (خطاب به مردم مصر است). این بخشی از نامه‌ای است که امام علیه السّلام نگاشته و برای محمد بن ابی بکر فرستاده است و فرموده که آن را بر مردم مصر بخواند، چنان که مفید در امالی خود، ص 152، چاپ اول، آورده و ابن الشیخ نیز در امالی خود ص 16 با اسناد به ابی اسحاق الهمدانی نقل کرده که گفت: چون امیر مؤمنان علیه السّلام محمد بن ابی بکر را به ولایت مصر و اطراف آن گماشت نامه‌ای بدو نوشت و فرمود که آن را بر مردم مصر بخواند و بدان چه در نامه سفارش فرموده است عمل کند و نامه چنین بود: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم از بنده خدا امیر مؤمنان علی بن ابی طالب به مردم مصر و محمد بن ابی بکر سلام بر شما ... تا پایان.» آنچه در متن آمده همان گونه که مصنّف رحمه الله خود اشاره کرده مختصری از آن نامه است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 171
(1) چه خداوند در کتاب خود فرمود: کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَةٌ- هر کس در گرو کردار خویش است» «4» و نیز فرمود: ... وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَی اللَّهِ الْمَصِیرُ- خدا شما را از خویش بر حذر می‌دارد، و بازگشت همه به سوی خداست.» «5» و فرمود: فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ. عَمَّا کانُوا یَعْمَلُونَ- سوگند به پروردگارت که از همگی آنها خواهیم پرسید* از آنچه می‌کرده‌اند» «6». پس بر شماست که بر تقوای الهی بپایید زیرا (ملازمت تقوی و پرهیزگاری) چندان خیر و خوبی فراهم آرد که هیچ چیز دیگر چنان گرد نیارد و بدان (تقوی) به چنان خیری از دنیوی و اخروی دست یابند که جز با آن به دست نیاید، خداوند فرمود: وَ قِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا: ما ذا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ؟ قالُوا: خَیْراً لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِینَ- و به پرهیزگاران گویند پروردگارتان چه نازل کرده است؟ گویند [آنچه نازل کرده است] خیر است؛ برای نیکوکاران در این دنیا نیکی است و سرای آخرت بهتر است و چه نیکو سرایی است خانه پرهیزگاران» «7» (2) ای بندگان خدا! بدانید که پرهیزگاران خیر دنیا و آخرت را بردند، با مردم دنیا در دنیای ایشان شریکند ولی دنیاداران در آخرت آنان مشارکتی ندارند. خدای عزّ و جلّ فرمود: قُلْ: مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ؟ ...- بگو چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش پدید آورده و رزق پاکیزه او را حرام کرده است؟ ... تا پایان آیه». «8» در دنیا به بهترین صورت سکونت گزیدند و بهترین و حلالترین گونه‌ای که باید خورد، خوردند.
(3) و بدانید ای بندگان خدا! که چون شما خدا را پرهیزگاری کردید و حقّ پیامبر خود را در باره خاندانش پاس داشتید، او را به نکوتر صورتی عبادت کرده و به بهتر گونه‌ای یاد کردید و به بهتر وجهی شکرش نمودید و بهترین

بردباری و سپاسگزاری را به کار بردید و به بهترین مجاهده کوشیدید،

---

(4) المدثر، 38
(5) آل عمران، ذیل آیه 28
(6) الحجر، 92 و 93
(7) النحل، 30
(8) الاعراف، 32، بقیه آیه شریفه چنین است: ... قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا خالِصَةً یَوْمَ الْقِیامَةِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ- بگو اینها در زندگانی دنیا برای مؤمنان [و نامؤمنان] است و در روز قیامت نیز خاصّ مؤمنان است؛ بدینسان آیات خود را برای اهل معرفت به روشنی بیان می‌کنیم».- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 172
هر چند دیگران (ممکن است) نماز را طولانی‌تر از شما بخوانند و بیش از شما روزه گیرند و صدقه دهند زیرا شما نسبت به خداوند وفادارتر و برای دوستداران (و اولیاء) خدا و آن کس که از خاندان پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله ولیّ امر شماست خیرخواهترید.
(1) ای بندگان خدا! از مرگ و نزدیکی و اندوه و رنج و دشواری واپسین دمهای آن بر حذر باشید و ساز و برگ آن را آماده دارید زیرا مرگ وضعی مهمّ پیش آورد، «9» (برای نکوکاران) با خیری (در رسد) که شرّی همراه ندارد و (برای تبهکاران) با شرّ و گزندی (در رسد) که هرگز خیری همراه آن نباشد.
پس چه کس به بهشت نزدیکتر از آنکو برایش کار کند و چه کس به دوزخ نزدیکتر از آنکو خود را سزاوار دوزخ سازد؟! (2) هنگامی که نفسهایتان با شما بستیزد بسیار یاد مرگ کنید چه من شنیدم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرمود: «نابودکننده لذّتها «10» را بسیار یاد کنید» و بدانید پیامد مرگ برای کسی که خدایش نیامرزد و مشمول رحمتش نسازد، از خود مرگ بسی دشوارتر است.
(3) ای محمد «11»! بدان که من تو را به سرپرستی مردم مصر که به دیده خودم بزرگترین سپاهیانم هستند، گماشتم و تو را سزد که بر خویشتن بترسی و برای دینت در این مهم بر حذر باشی هر چند (این زمامداری) جز ساعتی از روز نباشد. (4) اگر توانستی پروردگارت را به بهای خرسندی یکی از خلقش به خشم نیاوری، پس چنان کن زیرا خداوند به جای دیگران است ولی در هیچ چیزی امکان جانشینی خدا نیست. «12» بر ستمگر سخت بگیر و دستش را (از تجاوز) ببند و با اهل خیر نرمی کن و آنان را به خود نزدیک ساز و محرمان و برادران خود قرارشان ده.
(5) سپس بنگر که نمازت چگونه است، زیرا تو پیشنمازی و هیچ پیشنمازی

نیست که بر گروهی نماز بخواند و در نمازشان تقصیری باشد مگر آنکه گناه ایشان همه در تقصیر نماز، بر گردن او باشد ولی از پاداش ایشان چیزی کم نشود. (6) «13» پس به وضو توجّه کن که مایه تمامی و کمال نماز است و هر که را وضو (و طهارت، درست) نباشد نماز نباشد. (7) و بدان که تمام اعمال تو تابعی از نماز توست (8) و بدان که هر که نماز را فرو گذارد و ضایع دارد نسبت به دیگر احکام اسلام، غیر از نماز فروگذارتر است.
(9) ای مردم مصر «14»! اگر توانید گفتارتان کردارتان را و پنهانتان آشکارتان را تأیید کند و (یکسان باشد) و زبانتان بر خلاف کارهایتان نباشد، چنان کنید. (10) پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «من بر

_____

(9) در متن «یأتی بامر عظیم» و در پاره‌ای نسخه‌های تازه [یفجأکم بامر عظیم- به حادثه مهم و بزرگی غافلگیرتان کند] آمده است.
(10) «هادم اللذّات- ویرانگر لذتها» کنایه از مرگ است.
(11) تجدید خطاب به محمد بن ابی بکر است.- م.
(12) یعنی خدا جانشین همه کس و جبران‌کننده همه چیز است ولی هیچ کس و هیچ چیز جای خدا را نمی‌گیرد و جبران خشم خدا نمی‌کند.- م.
(13) مراد اینکه ثواب نماز از آن خود مأمومان و گناه تقصیر و خطای مأمومان در نماز بر گردن پیشنماز است.- م.
(14) تجدید خطاب به مردم مصر.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 173
امّتم خواه مؤمن یا مشرک باکی ندارم، چه مؤمن را خداوند به ایمانش نگهدارد و مشرک را هم خوار سازد و نابود کند ولی من بر شما از منافق (دوروی) خوشزبان بیم دارم که آنچه را خوب می‌شمارید همان گوید ولی آنچه را شما زشت می‌دانید انجام می‌دهد.» و این پنهان نیست. (1) و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هر که را به نظر خود کردارهای خوبش خوش آید و اعمال بدش بد نماید، چنان کسی به حقیقت مؤمن است.» (2) و نیز حضرتش صلّی اللّه علیه و آله می‌فرمود: «دو ویژگی در منافق جمع نشود: حسن رفتار و دانش در سنّت» (3) ای محمّد بن ابی بکر! بدان بهترین فقه (و دانش دینی) پارسایی در دین خدا و کردار به اطاعت خداست. خدا ما و تو را به شکر و ذکر خود و ادای حق خویش و کردار به طاعتش یاری دهد که او شنوای نزدیک است.
(4) و بدان که دنیا خانه امتحان و گرفتاری و نابودی است و آخرت سرای باقی ماندن و پاداش گرفتن. پس اگر بتوانی آنچه را باقی و پایدار است بدان چه فانی است بیارایی، «15» همچنان کن. (5) خداوند به ما بصیرتی از آنچه بینیم و فهمی بر آنچه دریابیم نصیب فرماید تا از (انجام) آنچه

بدانمان دستور فرموده کوتاهی نکنیم و بدان چه ما را از آن باز داشته دست نیازیم، زیرا ناگزیری بهره خود را از دنیا بستانی و (در عین حال) به بهره اخروی نیازمندتری. (6) اگر دو کار با یک دیگر برایت پیش آمد که یکی مربوط به آخرت و دیگری متعلّق به دنیا بود نخست کار وابسته به آخرت را آغاز کن.
(7) اگر توانی به خیر دلبستگی بسیار داشته باشی و به نیّت پاک بدان پردازی، چنان کن زیرا خداوند، هر گاه بنده‌اش دوستدار نیکی و نکوکاران باشد، به اندازه نیّت (و قصد) آن بنده به او اعطا فرماید و اگر نتواند خیری بکند (همان قدر که نیّت خیر داشته) ان شاء الله مانند کسی باشد که کار خیر کرده است.
(8) دگر باره من تو را به پرهیزگاری خدا سفارش می‌کنم و سپس به هفت خصلت که جامع فضایل اسلامند توصیه می‌نمایم: از خدا بترس و از مردم در کار الهی مهراس زیرا بهترین گفته آن است که کردار، صدقش را نشان دهد. (9) در یک امر دو گونه قضاوت مران که کارت پریشان گردد و از (جادّه) حق بلغزی. (10) برای عامّه مردمت آنچه را برای خود و خانواده‌ات می‌خواهی بخواه و آنچه را برای خود و خانواده‌ات نمی‌پسندی بر آنان نیز مپسند. (11) بر حجّت الهی بپای و رعیّت خود را اصلاح کن «16» و به سوی حق به تالابها اندر شو (و دل به دریا زن) و در کار خدا پسندانه از سرزنش هیچ ملامتگری پروا مکن و سر برافراز. (12) و اگر مرد مسلمانی از تو مشورت خواست او را دلسوزانه رهنمایی کن و خود را نمونه و الگوی مسلمانان دور و نزدیک (و خویش و بیگانه) قرار ده وَ أْمُرْ

---

(15) یعنی بتوانی سرای آخرتت رای با توشه‌ای از خیرات که در مهلت دنیا آماده کرده‌ای آباد کنی و بیارایی.- م.
(16) در امالی به جای «و الزم الحجّة عند اللّه و اصلح ...» [فانّ ذلک اوجب للحجة و اصلح للرعیّة- زیرا این حجّت را، شایسته‌تر و رعیّت را، اصلاح بخش‌تر است] آمده است.

بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ. وَ اصْبِرْ عَلی ما أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ- و امر به معروف و نهی از منکر کن) و بر مصیبتی که تو را فرا رسد شکیبایی کن که این از کارهای سترگ است» «17» و السّلام علیک و رحمة الله و برکاته.
«18» (1)

(2) من شما را از دنیا برحذر می‌دارم زیرا دنیا شیرین و خرّم و سرشار از لذّتهاست و (نعمتهای) نقد را خوشایند و خوشنما می‌سازد و پربار از آرزوها «1» و آراسته به فریبندگی است. امّا شادی و نعمتش «2» را دوامی نیست و بر اندوه دردناکش امانی نباشد. فریبنده، زیان رساننده، نابودشونده، پایان پذیر، آدمیخوار و هلاکت بار است. اگر باری فریفتگان و شیفتگانش را به آرزویی برساند بیش از آن نباشد که خداوند سبحان فرماید: کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِیماً تَذْرُوهُ الرِّیاحُ وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ مُقْتَدِراً- چنین زندگانی دنیا را مثل زن که ما آب بارانی از آسمان نازل کنیم و به آن گل و گیاه زمین آمیزد و سرانجام خرد و خوار شود که بادها پراکنده‌اش کنند، و خداوند بر هر کاری تواناست». «3» (3) با آنکه هیچ کس از دنیا دلشاد نشد مگر آنکه از پس آن (شادی) اشکی تلخ فرو بارید، و از آسایش آن روی خوشی ندید مگر آنکه از سختی آن به (ادبار و) پشت کردن دنیا گرفتار آمد. و باران سرشاری نعمتش بر او قطره‌ای نبارید «4» مگر آنکه خروش سیل بلایش بر او نهیب زد. «5» بدان گاه که بامداد پیروزمند برخاسته بود شامش به ناکامی و ناگواری انجامید و اگر یک سویش برای کسی خوشگوار و شیرین گشت دیگر سویش تلخ و

---

(17) سوره لقمان، بخشی از آیه 17.- م.
(18) درود بر تو و رحمت خدا، و برکتهایش از آن تو باد.- م.
(1) در ن، به جای «عمّرت بالآمال» [و تحلّت بالآمال- آراسته به آرزوها] آمده است.
(2) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «لا تدوم حبرتها» [لا تدوم خیرها- خیرش نپاید] آمده است.
(3) الکهف، 45
(4) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لم تطلّه» [... تظلّه- سایه‌ای نیفکند] آمده است که در این صورت باید فاعل مقدّر آن «سحاب» باشد چه ابر سایه می‌افکند.- م.
(5) در ن، [و لم تطلّه فیها دیمة رخاء الّا هتنت (به جای هتفت) علیه مزنة بلاء- مگر آنکه سیل بلایش بر او سرازیر شد]. (که اگر وجه درست «هتفت» که در متن آمده، باشد اشاره است به آیه شریفه 31 سوره القمر که می‌فرماید:
إِنَّا أَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ صَیْحَةً واحِدَةً فَکانُوا کَهَشِیمِ الْمُحْتَظِرِ- ما بر آنان بانگ

مرگباری یگانه فرو فرستادیم و همه مانند گیاه خشک شدند.»- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 175
مرگبار «6» گردید. و اگر کسی (شبی) لختی در پناه آسودگیش آرمید بامدادانش به ترسناکترین هراس افکند. «7» (1) پر فریب است و هر چه در آن است جمله فریب باشد. فانی است و هر که بر پهنه آن است (نیز) مردنی است. در هیچ یک از توشه‌های آن خیری نیست مگر تقوی. (2) هر که از دنیا (نصیبی) کم یافت افزونش را طلبید که تأمینش کند و هر که افزون یافت، برایش نماند و زود زوال پذیرفت. بسا کسا که بدان تکیه زد و (دنیا) ناگهانش گزندی دردناک رساند و چه بسا دلبسته‌ای بدان که به خاک هلاکش افکند و (بسا) خویشتن داری محتاط را که بفریفت و چه بسا والایی شکوهمند را که خوار و بیمقدار، و متکبری با نخوت را که گرسنه و نادار ساخت و چه بسا تاجداری را که دست و دهان بسته نگونسار نمود. (3) سلطنتش خواریست «8» و زندگیش تیرگی و گوارایش دهان سوز و شیرینش تلخ.
زنده‌اش آماج مرگ و تندرستش دستخوش بیماری و سرافرازش در معرض سرنگونی. و ملکش ربوده (و مسلوب) و عزیزش ذلیل (و مغلوب) و ایمنش درهم کوفته (و منکوب) و پناه‌جویش تاراج دیده (و محروب)؛ و از پس این همه، رنج واپسین دمهای مرگ و ناله‌های آن و هراس در شدن به جهانی دیگر و ایستادن برابر حاکمی که دادگر است که لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى- سرانجام بدکاران را بر وفق کار و کردارشان جزا دهد و نیکو کرداران را به پاداش نیکو [بهشت] جزا دهد». «9» (4) آیا شما (اینک) در خانه‌های آنان که پیشتر و بیشتر از شما زیستند و آثاری روشنتر و افرادی آماده‌تر و و جمعیّتی انبوهتر و عنادی سخت‌تر از شما داشتند، بسر نمی‌برید؟. دنیا را با پرستشی (شیفته‌وار) می‌پرستیدند و آن را با رجحانی (فزون از حدّ) بر هر چیز دیگر برگزیدند. سپس به خواری از آن کوچیدند. آیا (شما نیز) این را برگزیدید؟ یا به همین مشتاق و آرزومندید؟ و آیا بر همین دل بسته‌اید؟ خداوند فرماید: مَنْ كانَ يُرِيدُ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زِينَتَها نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِيها وَ هُمْ فِيها لا يُبْخَسُونَ. أُولئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فِيها وَ باطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُونَ- هر کس زندگانی دنیا و تجمّل آن را بخواهد، حاصل اعمالشان را در همین دنیا به تمامی به آنان می‌دهیم، و در آن کم و کاستی نخواهند دید* اینان کسانی هستند که در آخرت نصیبی جز آتش دوزخ ندارند و هر چه در دنیا کرده‌اند بر باد رفته و کردارشان باطل شده است». «10» (5) پس (دنیا) بد خانه‌ایست برای کسی که از آن نهراسد «11» و در آن بر بیم نباشد. و بدانید- هر چند خود می‌دانید- که شما ناگزیر دنیا را ترک می‌کنید و به راستی دنیا همچنان است که

(6) در اصل «فاوبی- وبا خیز شد».
(7) در ن، به جای «فی اخوف خوف» [علی قوادم خوف- بر پیشامدهای خوفناک] آمده است.
(8) در ن، به جای «ذلّ» [دول- نوبتی و گذرنده] و در پاره‌ای نسخه‌ها [زلّ- لغزش] آمده است.
(9) النّجم، 31
(10) هود، 15، 16
(11) در ن، به جای «لم یتهیّبها» [لم یتّهمها- آن را متهم نکند و بدان بدگمان نباشد] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 176
خداوندش وصف فرموده: لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِینَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ- بازیچه و سرگرمی، و زیور و فخر فروشی در میان شما و افزون‌طلبی در اموال و اولاد است». «12» (1) پس در جهان از آنان که در هر تپّه‌ای نشانی بر پا داشتند و کارگاههایی بر آوردند که شاید جاودانه بمانند «13»، و نیز از آنان که گفتند: مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً- از ما نیرومندتر در جهان کیست؟» «14» عبرت گیرید و از برادران خود که دیدید چگونه آنان را (با مرکب چوبین) به گور بردند و سواره خوانده نشدند و فرودشان آوردند و میهمانشان نگفتند و میان آرامگاه جایشان دادند «15» و از خاک بر آنان کفن پوشاندند و با استخوان پوسیدگانشان همسایه کردند، پند آموزید. (2) باری آنان همسایگانی هستند که دعوتی را پاسخ نگویند و (گزند و) ستمی را از خود باز ندارند و دید و بازدیدی نکنند. برد بارانی باشند که کینه‌هایشان از بین رفته و ناشناسانی که دشمنیهایشان نابود شده، از صدمه هجوم آنان بیمی، و به دفاعشان امیدی نیست. چنانند که گویی هرگز نبوده‌اند، بدان گونه که خدای سبحان فرماید: فَتِلْکَ مَساکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِیلًا وَ کُنَّا نَحْنُ الْوارِثِینَ- این خانه‌های (ویران) آنهاست که پس از آنان جز اندکی مسکون نبوده است، و ما خود وارثانیم». «16» روی زمین را با درونش عوض کردند (و جابجا شدند) و فراخنا به تنگنا دادند و خانواده‌مندی را به غربت (و بی‌خویشاوندی) و روشنایی را به تیرگی تبدیل کردند. همان گونه که به دنیا آمده بودند، عریان و برهنه پا، از آن بیرون شدند. تنها با اعمال خود از دنیا کوچ کردند و به زندگانی باقی و جاودانگی ابدی پیوستند. خدای تبارک و تعالی فرماید: کَما بَدَأنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ، وَعْداً عَلَیْنا إِنَّا کُنَّا فاعِلِینَ- همچنان که آفرینش نخستین را آغاز کرده‌ایم آن را باز می‌گردانیم، این وعده بر عهده ماست و ما انجام دهنده آنیم.» «17»

(12) الحدید، 20
(13) اشاره است به دو آیه شریفه 128 و 129 سوره الشعراء: أَ تَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ. وَ تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ- آیا در هر بلندی بنایی از سر بازیچه می‌سازید* و کوشکهای [استوار] می‌سازید به امید آنکه جاویدان بمانید؟».
(14) (فصّلت، 15)
(15) در ن، [و من الصّفیح اجنان- از کف زمین قبرهایشان ساختند] آمده است.
(16) القصص، 58.
(17) الأنبیاء، 104
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 177
(1)

سخنرانی آن حضرت علیه السّلام، آنگاه که گروهی بر یکسان بخشی او از بیت المال خرده گرفتند

امّا بعد:
(2) ای مردم، به راستی ما پروردگار و معبود و ولی نعمت خود را سپاس داریم که بی‌توان و نیروی ما (به دادن این همه نعمت) بر ما منّت نهاد و تفضّلی فرمود تا ما را بیازماید که سپاسگزاریم یا ناسپاس. پس هر که سپاسگزاری کرد افزونش بخشید و هر که ناسپاسی کرد عذابش فرمود. و گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست، یکتاست و شریکی ندارد و یگانه و بی‌نیاز است. و گواهی دهم که محمّد بنده و فرستاده اوست که او را از سر رحمت بر بندگان و شهرها و جانداران و چهار پایان مبعوث فرمود، (بعثت او) صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نعمتی است که (خداوند) به ما ارزانی داشته و منّت و تفضّلی است که بر ما نهاده است.
(3) ای مردم، بهترین مردمان از نظر مقام نزد خداوند و گرانقدرترین ایشان، فرمانبردارترین ایشان از اوامر الهی و آن کس است که بیشتر عمل به طاعت خدا کند و از روش پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فزونتر پیروی نماید و قرآن خدا را (با بکار بستن آن) بیشتر زنده دارد. هیچ یک از خلق خدا را به دیده ما مزیّتی نیست مگر به طاعت خدا و پیامبرش و پیروی کتاب او و روش پیامبر وی صلّی اللّه علیه و آله. این است کتاب خدا در میان ما و منشور پیامبر خدا در روش او در بین ما که جز نادانی مخالف و لجوج این (حقیقت) را نادیده نگیرد که از جانب خداست.
(4) خداوند عزّ و جلّ فرماید: یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ- هان ای مردم همانا ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را به هیأت اقوام و قبایلی در آورده‌ایم تا با یک دیگر انس و آشنایی یابید، بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خداوند پرهیزگارترین شماست» «1» پس هر که تقوای خدا ورزد شریف و گرامی و دوست داشتنی است و همچنین باشند اهل طاعت او و طاعت پیامبرش (که) خداوند در کتاب خود فرماید: إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ- اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد و خداوند آمرزگار مهربان است». «2» (و نیز) فرمود «فرمان خدا و رسول را اطاعت کنید و اگر از (فرمان) آنان روی گردانید (و کافر شوید بدانید) همانا کافران را هرگز دوست نخواهد داشت» «3» ...

---

(1) الحجرات، 13
(2) آل عمران، 31

(3) مفاد عبارت از آیه 32، سوره آل عمران گرفته شده است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 178
(1) ... سپس (مولای متّقیان علیه السّلام) به آهنگی رسا بانگ برداشت: ای گروه مهاجران و انصار! و ای توده مسلمان! آیا با اسلام خود بر خدا و پیامبرش منّتی دارید؟ اگر راست خواهید خدا و پیامبرش را بر شما منّت باشد.
(2) آنگاه گفت: هان، به راستی ما بر هر کس که روی به قبله ما دارد و ذبیحه ما (یعنی حیوانی را که به آیین ما ذبح شده) می‌خورد و شهادت می‌دهد که خدایی جز خداوند نیست و محمّد بنده و پیامبر اوست، احکام قرآن را اجرا می‌کنیم و بهره‌های اسلام را بدو می‌رسانیم.
هیچ کس را جز به تقوای خدا و طاعت او، برتری نیست. خدا ما و شما را از پرهیزگاران و دوستان و دوستداران خود، «که نه ترسی بر (سرانجام) ایشان است و نه غمنده می‌شوند،» «4» قرار دهد.
(3) سپس گفت: هان، به راستی این دنیا که شما آرزومند و شیفته آنید و آن هم (به نوبه خود) شما را پند می‌دهد و (به سویی) پرتاب می‌کند، خانه (واقعی) شما و منزلی که برای (درنگ در) آن آفریده شده‌اید و بدان دعوت گشته‌اید نیست. (4) هان! که جهان برای شما نماند و شما بدان نپایید.
مبادا نقد بودنش شما را بفریبد. به درستی از آن بر حذر داشته شدید و برایتان توصیف شده و شما آن را آزمودید و خود سرانجامش را نمی‌پسندید. پس خدایتان رحمت کناد، (برای رسیدن) به آن منازل خویش که فرمان یافته‌اید آبادش کنید، پیشی گیرید. آن منازل چنان آبادند که هرگز ویران نشوند و چنان پایدارند که نابود نگردند. خداوند شما را بدانها تشویق و دعوت کرده و پاداش شما را در آنها قرار داده است.
(5) ای گروههای مهاجران و انصار و شایستگان دین خدا، در آنچه در قرآن خدا بدان توصیف شدید و بدان (وصف و شایستگی) نزد پیامبر خدا پایگاه در افزودید و بر سر آن جهاد کردید، تأمّل کنید و بنگرید در چه (مزیّتی) بر یک دیگر برتری یافتید! به خاندان و نژاد؟ یا به کردار و طاعت؟ (6) خدایتان رحمت کناد، با خویشتنداری و پاسداری از کسانی که خدا برای نگهبانی قرآن خود برای شما گماشته، نعمتهای خدا را بر خود کامل کنید.
هان، به راستی پس از آنکه سفارش خداوند را بکار بستید و تقوای الهی یافتید، شما را کاهش چیزی از دنیاتان زیان نرساند. (و بر عکس) پس از آنکه آنچه از تقوی را که به شما فرموده‌اند ضایع گذارید، هر چه از امور دنیایی خود حفظ کنید سودیتان نبخشد. پس ای بندگان خدا! بر شماست که تسلیم فرمان او باشید و به قضای او خرسند شوید و بر بلا (و آزمونش) بشکیبید.

(7) امّا این درآمد بیت المال (برای همگان است) و کسی را بر کسی در آن امتیاز و اختصاصی نیست. خداوند عزّ و جلّ قسمت هر کس را از آن معیّن کرده. این مال خداست و شما بندگان

_____

(4) «لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» عبارت کلام اللَّه مجید است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 179
مسلمان خدایید و این (نیز) قرآن خداست که بدان اعتراف داریم و بر (صدق) آن گواهیم و بدان تسلیم آوردیم و این منشور و پیمان پیامبر ماست که در برابرمان قرار دارد، آن را بپذیرید (و بدان گردن نهید)- (1) خدایتان رحمت کناد- هر کس این را نمی‌پسندد هر گونه خواهد روی برگرداند زیرا آن کس که به فرمانبرداری از خدا عمل کند و به حکم خدا حکومت راند بیمی بر او نباشد (و از کسی نهراسد) اؤلئک الّذین لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ*- آنانند که هرگز بیمی بر آنان نباشد و اندوهگین نشوند» «5» و أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ*- و هم آنانند که رستگارانند» «6» از خداوند، پروردگار معبودمان مسألت داریم که ما و شما را شایسته طاعت خود سازد و ما و شما را بدان چه نزد اوست دلبسته و مشتاق دارد. آنچه را شنیدید گفتم و برای خود و شما از خدا آمرزش می‌طلبم.
(2)

(3) چون برخی از همراهان آن حضرت دیدند معاویه با طرفداران خود چه رفتاری می‌کند و (چه) مال فراوانی به آنان می‌دهد- از آنجا که مردم دنیا دوستند- به امیر مؤمنان علیه السّلام گفتند این مال (خزانه) را اعطا کن و به اشراف و کسانی که بیم مخالفت و انشعابشان می‌رود بیشتر بخش تا چون کارت به نحو دلخواه سامان یافت آنگاه به همان بهترین روش عادلانه‌ای که در میان رعیت داشتی، و تقسیم برابرانه باز گردی. «1» (4) پس گفت: آیا از من می‌خواهید که پیروزی و یاوری (پاره‌ای از همراهانم) را به بهای ستم بر مسلمانانی که به سرپرستی و ولایت آنها گماشته شده‌ام، فراهم آرم؟ به خدا سوگند! تا در زمانه داستانسرایی باشد و تا در آسمان اختری از پس اختر دیگر روان است (و تا ستارگان و افلاک در گردشند) گرد آن نگردم. اگر مال مسلمانان از آن خودم هم می‌بود بین ایشان برابرانه تقسیم می‌کردم، چه رسد به اینکه این مال از آن خود ایشان (و متعلّق به عامّه مسلمانان) است. (5) سپس

---

(5) ذیل بسیاری از آیات شریفه از جمله آیات: 38 و 62 و 112 و 262 و 274 و 277، سوره بقره و 170، آل عمران و 69، مائدة و 35، الاعراف و 62، یونس و 13، الاحقاف.- م.

(6) ذیل بسیاری از آیات شریفه از جمله آیات: 5، بقره و 104، آل عمران و 8 و 157، الاعراف و 88، التوبة و 51، النّور و 38، الرّوم و 5، لقمان و 9، الحشر و 16، التغابن.- م.

(1) شیخ ابو علی، ابن الشیخ در کتاب امالی خود، ص 121، این بیانات را با اندک اختلافی آورده است که به پاره‌ای از آن تفاوتها اشاره می‌کنیم.

دیری دم فرو بست و آنگاه گفت: هر که را مالی باشد مبادا تباهش کند، زیرا پرداختن مال نابجا «2» (و بی‌سبب) تبذیر و اسراف «3» که آوازه و نام صاحب خود را نزد مردم بلند کند ولی در پیشگاه خداوند پایینش آرد. (1) «4» هیچ کس مال خود را به ناحق و بر نااهل صرف نکند جز اینکه از سپاسگزاری ایشان محروم گردد و خیرش نصیب دیگری شود. و اگر از آن قبیل افراد کسی همراه او بماند و اظهار دوستی و سپاسگزاری «5» کند فقط از راه چاپلوسی و دروغ است. و از آن رو به رفیقش نزدیکی می‌کند که چیزهایی که پیشتر می‌گرفت همچنان بستاند. و اگر رفیقش را پای بلغزد (و بر زمین ذلّت افتد) و به کمک او و پاداش (بخششهای خود) به او نیازمند شود، وی بدترین دوست و درد آفرین‌ترین قرین و همنشین باشد.

زبانزد جاهلان است تا وقتی که بر جاهلان نعمت بارد، و نسبت به خدای خود دریغ ورزد، چه بهره‌ای پست‌تر و بیمقدارتر از چنین بهره‌ای است؟
و چه احسانی هدرشده‌تر و کم‌سودتر از این گونه احسان است؟ (2) پس هر که را خداوند مالی داد باید بدان صله رحم کند و به نیکویی مهمانی دهد و درویش و اسیر را (از بند بینوایی و اسیری) آزاد سازد و به بدهکاران و ره‌ماندگان و فقیران و مهاجران کمک کند و خود را به (کسب) ثواب و (تأدیه) حقوق وادارد زیرا با این خصلتها شرافت دنیا را به دست آرد و به مزایای آخرت هم برسد. «6»
(3)

(4) جابر بن عبد اللَّه انصاری گوید: ما در بصره با امیر مؤمنان علیه السّلام بودیم. چون از پیکار مخالفان آسوده شد در دیرگاه شب به ما سرکشی کرد و فرمود: در باره چه گفتگو می‌کنید؟
گفتیم: در نکوهش دنیا. فرمود: ای جابر دنیا را بر چه (پایه و از چه زاویه‌ای) نکوهش

---

(2) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فی غیر وجهه» [فی غیره] و در امالی [غیر حقّه- بدون استحقاق] آمده است.
(3) (در تداول عامّه «تبذیر» را «ریخت و پاش» و «اسراف» را «ولخرجی» گویند و مراد از تبذیر یا پاشاندن آن است که مالی که بی‌سبب و بی‌قاعده و حساب صرف شود چون بذری که در شوره‌زار پاشند فاقد نتیجه دنیوی و اخروی است. و این «حیف و میل» یکی از مواردی است که اصل تسلیط در مالکیّت را محدود و مشروط می‌کند و از این حیث همسنگ قاعده «لا ضرر» است که آن هم از قواعد محدودیّت و مشروطیّت سلطه مالکیّت است.- م.)
(4) در امالی به جای «و هو یرفع ذکر صاحبه فی الناس و یضعه عند اللَّه» [و هو و ان کان ذکرا لصاحبه فی الدّنیا و الآخرة فهو یضیّعه عند اللَّه- و این هر چند موجب شهرت و نامداری صاحب خود در دنیا و در آخرت هم بشود (امّا) در پیشگاه خدا تباه و بی‌ارزش می‌سازد] آمده است.
(5) در امالی به جای «و کان خیره لغیره. فان بقی معه منهم من یریه الودّ و یظهر له الشّکر» [و کان لغیره ودّهم، فان بقی معه من یظهر له الشّکر- دوستیشان برای دیگری است، پس اگر کسی با او بماند که دوستش بدارد (و) اظهار سپاسگزاری کند ...] آمده است.
(6) در امالی به جای «فانّه یحوز بهذه الخصال شرفا فی الدنیا ...» [فانّ الفوز بهذه الخصال شرف مکارم الدّنیا ...
پس به راستی رسیدن به این خصلتها شرف بزرگواریهای دنیاست ...] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 181
می‌کنی؟ «1» ....
(1) آنگاه خدا را سپاس گفت و بر او ستایش کرد و فرمود: اما بعد:
مردمانی که دنیا را نکوهش می‌کنند و بی‌میلی و زهد در آن را به خود می‌بندند به چه چیز توجه دارند؟ دنیا برای آن کس که به راستی دریابدش منزل راستی و برای آن کس که از آن فهم و پند آموزد، خانه عافیت و

برای آن کس که از آن توشه (آخرت) برگیرد سرای ثروت (و بی‌نیازی) است.
سجده‌گاه پیامبران خدا و فرودگاه وحی او و نمازگاه فرشتگان و باشگاه یاران و بنگاه دوستداران اوست، و در آن رحمت (خدا را) به دست آرند و بهشت را به سود برند. (2) پس ای جابر، کیست که دنیا را نکوهش کند؟ با آنکه (دنیا) به فرزندان خویش اعلام کرده و ندا رسانده که سپری‌شونده است و خود را به صفت فانی (و نابودشونده) توصیف کرده و با آزمون خود بلا را نمایش داده و به شادمانی خود شادمانی را برانگیخته، برای ترساندن و تشویق، (شب هنگامی) به مصیبت و اندوه رفته و بامدادانی به نعمت و عافیت باز آمده است، (فقط) گروهی، بگاه پشیمانی، نکوهشش کنند.
به همگان، به درستی خدمت نموده «2» و بدانان یادآوری کرده تا به یاد دارند و اندرز داده تا پند گیرند و بیم داده تا بترسند و تشویق کرده تا دلبسته شوند. (3) پس ای نکوهشگر دنیا که هم بدان فریفته‌ای! کی دنیا نزد تو شایسته نکوهش بوده و کی تو را به خود فریفته است؟ با به خاک کردن پدران پوسیده استخوانت؟ یا به گور نمور سپردن مادرانت؟ چه بسیار بیمارانی را که به دست خود پرستاری کردی و به کف خود دوا دادی، برایشان نسخه دارو گرفتی و پزشکان را بر سرشان خواندی و به مقصود خود نرسیدی و نیازت برنیامد (و شفا نیافتند). دنیا خود را بدان برایت نمایش داد و با (نشان دادن)

_____

(1) شیخ طوسی در مجلس هفتم از امالی خود این بیانات را با تفاوت بسیاری آورده که به پاره‌ای از آنها در پابرگ اشاره می‌کنیم: از جابر بن عبد اللّه روایت شده که گفت: وقتی امیر مؤمنان علیه السّلام در میان گروهی از اصحاب بود و من هم جزو آنان بودم، سخن از دنیا و رفتار آن با اهل خود به میان آمد. شخصی آن را نکوهید و در مذمّت دنیا همه راهها را پیمود (و داد سخن داد). پس امیر مؤمنان فرمود: ای نکوهشگر دنیا آیا تو دنیا را متّهم می‌کنی یا دنیا (ست که باید) تو را متّهم کند؟ گفت: ای امیر مؤمنان من آن را متّهم می‌کنم. فرمود: در چه چیزش نکوهش می‌کنی؟ آیا برای آن کس که به راستی دریابدش، دنیا منزل راستی نیست؟ .... تا پایان سخن.- محمد بن طلحة در مطالب السؤول ص 51، چاپ اوّل و مفید در الارشاد، به تفاوت عبارت آن را روایت کرده‌اند.
(2) در مطالب السؤول از «و راحت بفجیعة- به مصیبت و اندوه رفته تا اینجا چنین آمده است [فان راحت بفجیعة فقد غدت بمبتغی و ان اغضرت بمکروه اشفرت بمشتهی، ذمّها رجال یوم النّدامة و مدحها الآخرون، حدّثتهم فصدّقوا و ذکرتهم فذکّروا- پس اگر (شام) به درد و مصیبت رفته بامداد به خرسندی باز آمده و اگر به ناگواری رخ نهفته به گوارایی چهره نموده.

مردمی به روز پشیمانی نکوهشش کنند و دیگرانش بستایند. با ایشان سخنها گفت و باورش کردند و چیزها یاد آور شد که به یاد آوردند] و در امالی [فابتکرت بعافیة و راحت بفجیعة فذمّها رجال فرطوا غداة النّدامة و حمدها آخرون اکتسبوا فیها الخیر- صبحگاهان به عافیت و تندرستی آمده و شامگاهان به مصیبت و درد رفته.
مردمی که به بیراه رفتند بگاه پشیمانی نکوهشش کردند و آنان که در آن کسب خیر نمودند مدحش گفتند] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 182
حال آن بیمار حال فردای خودت را به تو نمود که دوستانت سودیت نرسانند و فریادت به جایی نرسد، آنگاه که به فرا رسیدن مرگ، نشانه‌های بیماری شدّت یابد و سوزشهای دل دردمندت افزون شود، آن دم که ناله سودی ندهد و شیون (مرگ را) دور نسازد. (جانستان) تنگ را سخت بکشد و گلو را بفشارد. گوش به فریاد ندهد و از دعا نهراسد. (1) آوخ از بسیاری اندوه (و حسرت) بگاه سر رسید مهلت (و فرا رسیدن مرگ)! سپس او را بر تابوتی چوبین بر سر چهار دست ببرند و در گورش نهند و به خوابی دراز و قبری تنگش بسپرند. توان و توانایی رفته، و رشته عمر گسیخته و مهرورزانش به دور افکنده، و مهربانانش از او گسسته، یاران نزدیکش نشوند و دیدارکنندگان نزدش نیارامند و خانه‌اش نظمی نیابد. اثری از او نماند و خبری از وی باز نیاید. وارثانش صبحدم بشتابند و مرده ریگش را تقسیم کنند و نابودی (و هلاک) سر در پی او نهد و گناهان در برش گیرند. اگر کار خیری کرده (و توشه‌ای) از پیش فرستاده نیک کرده است و اگر کار بد انجام داده فرجامی تباه دارد. «3» چگونه پایداری دنیا کسی را سود بخشد که پایانه او مردن و دیدارگاهش گور است، و همین پند را بس.
(2) بس است ای جابر با من بیا! ... با او رفتم تا به گورستان رسیدیم. آنگاه فرمود: ای خاک‌نشینان و ای آوارگان (شما رفتید و دیگران) خانه‌های (شما) را مسکن خود ساختند و میراثها را تقسیم کردند و همسرها را به زناشویی بردند. این است خبری که ما داریم، ... شما چه خبر دارید؟ ...
آنگاه دیری مرا به حال خود گذاشت (و خاموش ماند) و سپس سر برداشت و فرمود: سوگند بدان کسی که آسمان را افراشت تا بر فراز شد و زمین را گسترد تا پهناور گشت اگر به این گروه (مردگان) اجازه سخن داده شود بگویند: ما بهترین توشه را پرهیزگاری یافتیم. آنگاه فرمود: ای جابر اگر خواهی برگرد.
(3)

(4) مردی نزد آن حضرت علیه السّلام آمد و به او عرض کرد: مردمی برآنند (و گویند) که به راستی بنده (خدا) چون مؤمن باشد زنا نکند و چون مؤمن باشد شراب ننوشد و چون مؤمن باشد ربا

---

(3) بیگمان سعدی با الهام از همین الفاظ و مفاهیم و توجّه به همین بیانات عبرت‌آموز است که گوید:
ناگهان بانگ در سرای افتدکه فلان را محلّ وعده رسید
دوستان آمدند تا دم گورقدمی چند و باز پس گردید
و ان کزو دوست‌تر نمی‌داری‌مال و ملک و قباله برد و کلید
آن که پیوسته با تو خواهد بودعمل توست و نفس پاک و پلید
نیک درياب و بد مکن زنهارکه بدو نیک باز خواهی دید. - م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 183
نخورد و (نیز) چون مؤمن باشد خون به ناحق نریزد. این (سخن) بر من گران است و سینه‌ام از (قبول) آن تنگ شده تا آنجا که پندارم (چرا باید) این بنده‌ای را که نماز می‌خواند و مرا به خاک می‌سپارد و من او را به خاک می‌سپارم «1» به سبب گناهی کوچک که از او سر زده بی‌ایمان شمارم؟
(1) امام علیه السّلام فرمود: برادرت به تو راست گفته، همانا من از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: خداوند آفریدگان را سه طبقه آفرید و ایشان را در سه پایگاه جا داد و این است بیان خداوند در این باب: فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ- یکی اصحاب یمین، و چه حال دارند اصحاب یمین و [دیگری] اصحاب شمال، و چه حال دارند اصحاب شمال و [سوّمین] سابقان که پیشتازانند. اینانند که مقرّبند» «2»
(2) امّا آنان که خدای عزّ و جلّ از ایشان به عنوان پیش افتادگان مقدّم یاد کرده است همانا پیغمبران مرسل و غیر مرسلند که خداوند در آنان پنج روح نهاده: روح القدس، و روح ایمان، و روح نیرو، و روح خواستاری، و روح کالبد. (3) پس به روح القدس پیامبران مرسل مبعوث شدند و به روح ایمان خدا را پرستیدند و چیزی را با او شریک نساختند و به روح نیرو با دشمن خویش پیکار کردند و اسباب زیست خود را فراهم ساختند و به روح خواستاری لذّت خوردن و نوشیدن و همسری با زنان حلال را دریافتند «3» و به روح کالبدی جنبیدند و رشد کردند. (4) آنان آمرزیده‌اند و از لغزششان گذشت شده، سپس (خداوند) فرمود: تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ

الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ- اینان پیامبرانی هستند که بعضی را بر بعضی برتری بخشیده‌ایم؛ از آنان کسی هست که خداوند با او سخن گفته است؛ و بعضی را مرتبتی بلند ارزانی داشته است؛ و عیسی بن مریم را معجزات آشکار دادیم و او را به

---

(1) این خبر را محمد بن حسن صفّار در بصائر الدرجات روایت کرده و آن کتاب از مآخذ معتبری است که کلینی و دیگران رضوان الله علیهم از آن نقل کرده‌اند و همچنین کلینی (این خبر را) خود در کافی، باب کبائر ج 2 ص 281، با جزئی تفاوتی در پاره‌ای موارد روایت کرده است. از جمله آن تفاوتها یکی همین عبارت است که در کافی به جای «انّ هذا العبد الّذی یصلّی و یوارینی و اواریه» [... یصلّی صلاتی و یدعو دعائی و یناکحنی و اناکحه و یوارثنی و اوارثه- که نماز چون نماز من می‌خواند و دعا چون دعای من می‌کند و با من تزویج می‌کند و من با او زناشویی می‌کنم و از من ارث می‌برد و من از او ارث می‌برم] آمده است و در بصائر نیز همین گونه نقل شده و شاید این ضبط درست‌تر باشد.
(2) الواقعه، 8 و 9 و 10.
(3) در پاره‌ای نسخه‌ها و نیز در کافی به جای «نکحوا الحلال من النساء» [من شباب النساء- از زنان جوان] آمده است.

روح القدس نیرو بخشیدیم». «4» آنگاه در باره همه آنان فرمود: «و ایّدهم بروح منه- و آنان را به روح خود تأیید کرد» «5». می‌فرماید: آنان را بدان (ویژگی) گرامی داشت و بر دیگرانشان «6» برتری داد، پس آنانند که آمرزیده‌اند.
(1) سپس اصحاب جانب راست را یاد کرد که ایشان خود مؤمنان راستینند و در آنان چهار روح نهاد: روح ایمان، و روح نیرو، و روح خواستاری (و شهوت)، و روح پیکر، و بنده مؤمن این چهار روح را به تمامی داراست تا دستخوش حالاتی شود. (2) (پرسنده) عرض کرد: آن حالات کدام است؟ علی علیه السّلام فرمود: اما نخستین آنها همان است که خدا فرمود: وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً- و برخی از شما به حدّ اعلای پیری و فرتوتی باز برده شود، چندان که پس از دانستن [بسیاری چیزها] چیزی نداند». «7» پس تمام روحهای چنین کسی بکاهد ولی چنان نباشد که از محدوده ایمان «8» بیرون افتد زیرا خداوند با او چنین کرده و به پست‌ترین مرحله عمرش رسانده «9» چندان که وقت نماز را نشناسد و توان ادای نماز را به شب و تاب روزه را به روز ندارد. (البته) این کاهشی است در روح ایمان ولی، اگر خدا خواهد- ان شاء الله، بدو زیانی نرساند. «10» (3) و روح شهوت و خواستاری او نیز بکاهد و اگر

زیباترین دختران آدم بر او گذر کند وی بدو دل نبندد. «11» و روح پیکر در او بماند و با آن بجنبد و افتان و خیزان برود تا مرگش فرا رسد و این به حال خوشی است، خداست که با او چنین کرده و هر آینه حالتهای گوناگونی در نیرومندی و جوانی او بدو دست دهد که آهنگ گناه کند و روح نیرو او را بر آن دلیر سازد و روح شهوت آن را برایش بیاراید و روح پیکر او را پیش راند تا در گناهش اندازد و

_____

(4) البقره، 253
(5) المجادلة، 22
(6) در کافی به جای «علی سواهم» [علی من سواهم- بر هر که جز آنان] آمده است.
(7) الحج، 5
(8) در کافی به جای «من الایمان» [من دین اللَّه- از دین خدا] آمده است.
(9) در کافی به جای «و رادّه الی ارذل العمر» [هو الّذی ردّه الی ارذل العمر- اوست آنکه وی را به پست‌ترین مراحل عمر باز گردانده] آمده است.
(10) (یعنی اجر ایمانش را نکاهد، زیرا این نسیان و پریشانی حواس و ناتوانی جسمی به اختیار خود او نبوده و حکم بیمار را دارد که بر او حرجی نیست و مؤمن را ان شاء الله از این بابت گناهی ننویسند.- م.) در متن عبارت به «ان شاء الله» تمام می‌شود ولی در کافی به اضافه دارد: [و منهم من ینتقص منه روح القوة فلا یستطیع مهار عدوّه و لا یستطیع طلب المعیشة و منهم من ینتقص منه روح الشهوة ... الخ- از پاره‌ای از آنان روح قوت کاسته شود و نتواند با دشمن جهاد کند و در کسب معاش تلاش نماید، از پاره‌ای دیگر روح خواستاری بکاهد ...»
(11) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «ما حنّ» [ما یحنّ- میل نمی‌کند] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 185
چون دست به گناه زند از ایمان جدا گردد «12» و ایمان (نیز) از او دور شود و هرگز باز نیاید یا (باز نگردد، مگر آنکه) توبه کند. «13» و اگر توبه کند و به ولایت (امامان علیهم السّلام) معترف باشد خدا توبه‌اش را بپذیرد و اگر به گناه باز گردد و اعتقاد به ولایت را ترک گوید خدایش به آتش دوزخ درافکند.
(1) اما (مراد از) شومها، همان یهود و نصارایند، خداوند سبحان می‌فرماید: الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ- اهل کتاب او را می‌شناسند به همان گونه که فرزندانشان را می‌شناسند.

البتّه گروهی از آنان دیده و دانسته حق را پنهان می‌دارند حق از سوی پروردگارت [نازل شده] است، هرگز از دو دلان مباش». (2) «14» پس چون آنچه را می‌شناختند انکار کردند خداوندشان بدان گرفتار کرد و روح ایمان را از آنان ربود و در کالبدشان (فقط) سه روح را جای داد: روح نیرو و روح شهوت و روح پیکر. آنگاه ایشان را به (شمار) چهار پایان پیوست و فرمود: إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ- آنان جز همانند چهار پایان نیستند. «15» زیرا جانور چهارپا به روح نیرو بار بردارد «16» و به روح شهوت علف خورد و به روح پیکر راه رود.
پرسنده به آن حضرت عرض کرد: دلم را زنده کردی. «17»

---

(12) در کافی به جای «تفصّی من الایمان و تفصّی الایمان منه» [نقص منه الایمان و تفصّی الایمان منه- از ایمان او بکاهد و ایمان از او دور شود] آمده است.
(13) در کافی به جای «فلیس بعائد ابدا او یتوب» [فلیس یعود فیه حتّی یتوب- در (وجود) او باز نگردد تا توبه کند] آمده است.
(14) البقرة، 146 و 147
(15) الفرقان، 44
(16) در کافی به جای «الدّابة تحمل» [الدابّة انّما تحمل] آمده است.
(17) در کافی پس از «احییت قلبی» [... باذن اللّه یا امیر المؤمنین- ای امیر مؤمنان به اذن خدا دلم را زنده کردی] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 186
(1)

سفارش آن حضرت علیه السّلام به زیاد بن نضر «1»، هنگامی که او را در سفر صفّین به پیشقراولی گماشت

(2) هماره به هر شام و بام از خدا بپرهیز و بر خود از فریب بترس «2» و نفس را از بلا ایمن مدان و بدان که اگر از آنچه دوست می‌داری، از بیم گزندش، خویشتن‌داری نکنی هوسها (ی نفسانی) ترا در زیان بسیار افکند تا از آن دست‌کشی پس جلوی خود را بگیر و از ستم و گمراهی و گردنکشی و تجاوز باز ایست. (3) من تو را به فرماندهی این سپاه گماشتم پس آنان را زبون مشمار و بر ایشان دراز دستی مکن زیرا بهترین (فرد) شما پرهیزکارترین (شخص) شماست. از دانای آنان فراگیر و نادانشان را آموزش ده و بر بیخردشان بشکیب زیرا تو با کسب دانش و خودداری از آزار و (گریز از) نادانی خیر را به دست آوری.
(4) سپس نامه‌ای بر دنبال فرستاد که در آن وی را (چنین) سفارش داد و پرهیز و هشدار فرمود:
بدان که جلوداران لشکر دیده‌بانان آنهایند و گشتیهای دیده‌بانان جلوداران آنها هستند. چون تو از سرزمین خود بیرون شدی و به (مرز) دشمن نزدیک گشتی بی (احساس) خستگی و (بیدرنگ) گشتیها را در هر ناحیه (به ویژه) در پاره‌ای درّه‌ها و درختزارها و کمینگاهها و به هر سو بفرست تا دشمن بر شما ناگهان نتازد و در کمین شما نباشد. «3» واحدها و هنگهای لشکر را از صبح تا شب راه مبر مگر برای آماده سازی «4» که اگر امری ناگهانی رخ داد یا ناخوشی پیش آمد شما در آماده باش پیشدستی کرده باشید. (5) و هر گاه بر سر دشمنی در آمدید یا دشمنی بر سر شما درآمد «5» باید

---

(1) زیاد بن نضر حارثی (که او را ابن نصر هم گفته‌اند) از یاران امیر مؤمنان علیه السّلام بود که هنگام لشکرکشی به صفّین حضرت او را به طلایه داری گماشت و این طلایه مرکب از دوازده هزار تن بود. هنگامی که (امام علیه السّلام) او را روانه ساخت سفارشی به او فرمود که مؤلّف رحمة اللّه در متن آورده است. زیاد به امام علیه السّلام عرض کرد: «ای امیر مؤمنان سفارش فرمودی و من سفارش تو را حفظ می‌کنم و پرورده پرورش تو هستم، رستگاری و نجات در اجرای فرمان تو و گمراهی در تباه ساختن منشور و پیمان توست» امام علیه السّلام روز پیکار صفّین او را به فرماندهی مذحج و اشعریان به ویژه یمانیان گماشت. در ن، به جای «زیاد بن نضر» [شریح بن هانی] آمده است. (در کتاب وقعة صفّین، نصر بن مزاحم، ص 121، «زیاد بن النصر» آمده که فرماندهی بخشی از سپاه را به عهده داشت و شریح بن هانی فرمانده گروه دیگری بود و آورده است که این نصایح به زیاد شده است، امّا در مسیر پیشروی، شریح با زیاد

همکاری نمی‌کرد و او گزارش وضع را خدمت امام عرض کرد و امام به هر دوی آنها این نامه را مرقوم فرمود.
(2) در ن، به جای «خف علی نفسک الغرور» [.. علی نفسک الدّنیا الغرور- بر نفس خود از دنیای فریبا بترس] آمده است.- م.
(3) تا مطمئن شوید دشمن در آن نقاط کمین نگرفته باشد که بر شما شبیخون زند و غافلگیرتان کند.- م.
(4) مراد از «تعبیه یا آماده سازی» تمرین و مشق و به اصطلاح امروز «تعلیمات صحرایی» و «مانور» است.- م.
(5) مراد اینکه هنگام موضع‌گیری و استقرار قوا از نظر مکانی در محلّی مسلط و بالا دست دشمن یا فرودست و در تیررس او قرار گرفتید و یا از نظر زمانی در موضع‌گیری بر دشمن تقدم یافتید یا دشمن بر شما مقدم بود.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 187
برابر تپّه‌ها و دامنه کوهها یا میان نهرها موضع گیرید تا سنگر جان پناه و راه گریزی داشته باشید.
و باید پیکار از یک سو یا از دو سو باشد. دیده‌بانان خود را در قلّه کوهها و فراز تپه‌ها و دهانه نهرها بگمارید تا شما را دیده‌بانی کنند و دشمن از خطر جایی یا پناهگاهی بر شما نتازد. (1) هر گاه در محلّی فرود آیید همه با هم منزل کنید و چون آهنگ کوچیدن کردید یک جا بکوچید. چون شب فرا رسید و شما در جایی منزل کرده باشید گرد لشکر را با نیزه‌ها و سپرها حصار کشید و تیر اندازان خود را در پناه سپرها مستقرّ کنید تا فریب نخورید و غافلگیر نشوید. (2) تو خود لشکرت را نگهبانی کن و مبادا به خواب عمیقی روی و بیارامی مگر به اندازه «چرتی» یا به صورت خواب و بیدار. سپس باید بر همین وضع بمانی و عادت کنی تا به دشمن رسی (3) و بر توست که در (آغاز کردن به) جنگ درنگ کنی و مبادا شتاب‌ورزی مگر آنکه نوبت (حمله) تو شود (و فرصت مناسبی به دستت افتد) و مبادا به جنگ مبادرت کنی مگر آنکه بر تو حمله آرند یا فرمان من (دایر بر آغاز حمله) به تو برسد.
و السّلام علیک و رحمة اللَّه.
(4)

«1» (5) سلیم بن قیس «2» به او عرض کرد: به راستی، من از سلمان و ابا ذرّ و مقداد شنیدم که چیزهایی پیرامون تفسیر قرآن و احادیث و روایاتی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باز می‌گویند و سپس از شما هم تصدیق گفته آنان را شنیدم (ولی) در دست مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث و روایاتی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دیدم که با آنها مخالفت دارد. آیا این مردم به عمد (بر پیغمبر) دروغ می‌بندند و قرآن را به نظر (و دلخواه) خود تفسیر می‌کنند؟ (6) امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: پرسشی (مناسب) کردی، پس پاسخ (آن) را نیک بفهم. به راستی، در دست مردم (هم) حق هست و (هم) باطل، و راست و دروغ، و ناسخ و منسوخ و عامّ و خاصّ و محکم و متشابه و محفوظات درست یا توهّمی. در زندگانی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه هم بر او دروغ بسیار بستند تا جایی که حضرتش به سخنرانی برخاست و فرمود: «ای مردم دروغسازان بر من افزون شده‌اند، هر کس به عمد بر من دروغ بندد نشیمنش بر آتش باشد.» و همچنین بعد از (رحلت) او (دروغها) بر او بستند.
(7) آنان که برایت حدیثی گویند چهار گروهند که پنجمی ندارند:

---

(1) این روایت را کلینی رحمة الله علیه در کافی باب اختلاف الحدیث (ص 62) و صدوق رحمه الله در خصال و رضی رحمه الله در نهج البلاغه آورده‌اند.
(2) سلیم بن قیس هلالی، علّامه رحمه الله در الخلاصة از عقیقی آورده است: سلیم از یاران امیر مؤمنان علیه السّلام بود (و چون) حجّاج به قصد کشتنش به جستجوی او پرداخت وی به خانه ابان بن ابی عیاش پناه برد و آنگاه که زمان مرگش فرا رسید به ابان گفت: تو را بر گردن من حق (حیات) است و اینک مرگ من در رسیده ای برادرزاده من امر (ولایت) پس از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله چنین و چنان بوده، و کتابی به او داد. کسی جز ابان از گفته سلیم روایت نکرده است. ابان در حدیثش گوید: سلیم شیخی پارسا بود و نور از چهره‌اش می‌تافت.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 188
مردی دوروی (منافق) که اظهار ایمان کند و متظاهر به اسلام است نه (چیزی را) گناه می‌شمارد (و نه از گناه می‌ترسد) و نه پروایی دارد که به عمد بر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله دروغ بندد، اگر مردم می‌دانستند که به راستی و دروغزنی منافق است سخنش را نمی‌پذیرفتند و باورش نمی‌کردند ولی (مردم با خود) گویند: او همصحبت پیامبر خدا صلّی اللّه

علیه و آله بوده و او را دیده و از (زبان خود) او شنیده است، از این رو بی‌آنکه حالت منافقین را بدانند از او اخذ حدیث کردند (و سخنش را پذیرفتند). خدای عزّ و جلّ از منافقان آنچه را بایستی خبر داده «3» و به سزاوارتر صورتی آنان را توصیف فرموده و گفته است: إِذا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ- چون ایشان را بنگری، بدنهای ایشان تو را به شگفت آورد و چون سخن گویند به سخنانشان گوش دهی» «4» اینان پس از او (پیامبر صلّی اللّه علیه و آله) پراکنده شدند و دیری زیستند (و بر نفاق خود باقی ماندند) و با پیشوایان گمراهی که با (به کار گرفتن) ناحق و دروغ، دعوت‌کنندگان به دوزخند رفت و آمد کردند و بدانها نزدیکی جستند، پس آنان را به کار و حکومت و قضاوت گماشتند و بر گردن مردم سوار کردند و به مدد آنان جهانخواری نمودند. «5» (1) و تو میدانی مردم همراه پادشاهان، دنیا

_____

(3) در کافی به جای «بما اخبر» [بما اخبره- بدان چه آن را خبر داده] و در ن، [اخبرک الله بما اخبرک- خدا تو را بدان چه خبرت داده خبردار کرده است] آمده است.

(4) المنافقین، 4

(5) مانند ابو هریره که در منتها درجه زبونی و پستی بود و پاره‌ای از عمر خود را در بی‌چیزی و فقر به خدمتگزاری در خانه‌ها گذراند، تن به مزد می‌داد تا شکمش را سیر سازد و چون اسلام آورد خود را به فقرای (معروف به اصحاب) صفّه بست و چنان که بخاری در صحیح نقل کرده با صدقه‌های مسلمانان می‌زیست. وی چنان که در الاصابة آمده است از آن رو همواره ملازم پیامبر خدا (صلّی اللّه علیه و آله) بود که شکمش را سیر و کمبودش را جبران کند (در گرانجانی و سماجت و پررویی او همین بس که به نوشته سعدی در گلستان، کثرت دیدار زحمت افزای او از پیامبر اکرم به درجه‌ای بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با آن اخلاق کریم که هرگز نمی‌خواست خاطری را به قدر ارزنی آزرده سازد ناگزیر شد به او بفرماید: کمتر به دیدارم بیا تا محبّت به تو افزون شود- زرنی غبّا تزدد حبّا.- م.) او به همین حال زار و سماجت و وقاحت به زندگانی تلخ خود ادامه داد تا خلیفه دوّم روی کار آمد و او را مورد توجّه قرار داد و به سال 21 هجری به حکومت بحرین گماشت ولی پس از دو سال به سبب خیانت عزلش کرد و پولهایی را که از اموال مسلمانان اختلاس کرده بود از او پس گرفت و به وی گفت: من تو را در حالی که نعلین در پا نداشتی به ولایت بحرین فرستادم آنگاه به من گزارش دادند که تو اسبهایی به بهای یک هزار و ششصد دینار خریده‌ای! و او را با تازیانه چندان زد که بدنش خونین شد و به همان وضع فلاکت بار پیشین خود بازگشت و داغ خیانت و اختلاس بر

پیشانیش خورده بود، تا آنکه دور خلافت به خلیفه سوّم رسید. ابو هریره به او پیوست و از دستیاران و یاران او گشت و شروع به ساختن احادیثی در فضایل وی نمود (از جمله) گفت: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر پیامبری را دوستی بسیار نزدیک (و خلیل) از امّت خود باشد و خلیل من عثمان است» که ذهبی جعل این حدیث را از زشتکاریهای ابو هریره شمرده است. و احادیث دیگری جز این که در فضل عثمان و امویان به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بست و چون روزگار عثمان سپری شد و خلافت به امیر مؤمنان (علیه السّلام) رسید ابو هریره گریزان به شام رفت و دمش را به دم معاویه (علیه الهاویه) بست و برای خرسندی خاطر وی به ناحق پرداخت و به نقل روایات خود ساخته از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به مردم شام مشغول شد از جمله می‌گفت: پیامبر فرمود: «خداوند سه کس را امین وحی خود ساخت: من و جبرئیل و معاویه را!» و نیز چنان که خطیب در تاریخ خود آورده به ایشان می‌گفت: «پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تیری به معاویه داد و به او فرمود:
این تیر را نگهدار تا در بهشت مرا باز بینی!» و همچنین در فضل معاویه و امویان و صحابه، پی در پی حدیث می‌تراشید و به این وسیله به معاویه تقرّب می‌جست و او هم کوشش (خباثت آمیز) او را پاس داشته و مقامش را افزون ساخت و خلعت خز به او در پوشاند و اموال بسیاری نثارش کرد. چون سال جماعة فرا رسید ابو هریره با ولی نعمت خود پسر هند جگر خوار (معاویه) به عراق آمد و چون انبوهی مردم را دید به دو زانو نشست و چند بار بر سر طاسش کوفت و گفت:
«ای مردم عراق آیا می‌پندارید من بر خدا و رسول دروغ می‌بندم و خود را به آتش دوزخ می‌سوزانم؟ به خدا سوگند، (به گوش خود) از پیامبر خدا (صلّی اللّه علیه و آله) شنیدم که می‌فرمود: «هر پیامبری را حرمی است و مدینه هم حرم من است، هر کس در آن حادثه آفرینی کند لعنت خدا و فرشتگان و تمامی مردم بر او باد» (ابو هریره) سپس گفت: خدا را گواه می‌گیرم که علی در آن (شهر) حادثه‌آفرینی کرده است. چون گفته‌های ابو هریره به گوش معاویه رسید به وی جایزه داد و گرامیش داشت و ولایت مدینه را بدو سپرد. مصحّح گوید: مطلب تا اینجا از کتاب ابو هریرة تألیف حضرت علامه بزرگوار حاج سید عبد الحسین شرف الدین که سایه‌اش پاینده باد (اینک به رحمت حق پیوسته.- م.) گرفته شده است.
دانشی مرد گرانقدر علّامه امینی در کتاب الغدیر، ج 11 ص 30، به نقل از تاریخ طبری، ج 6 ص 132، آورده است که «معاویه چهار صد هزار دینار از بیت المال به سمرة بن جندب داد تا برای مردم شام در خطبه چنین در فشانی کند که گفته خدای تعالی به این عبارت: وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یُشْهِدُ اللّهَ عَلی ما فِی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصام وَ إِذا

تَوَلّی سَعی فِی الْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیها وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللّهُ لاَ یُحِبَّ الْفَسادَ- و کسی از مردمان هست [مانند اخنس بن شریق که یکی از منافقان بود (و خود همین ابو هریره.- م.)] که سخنش در باره زندگانی دنیا تو را به شگفتی می‌اندازد، و خداوند را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد، و حال آنکه بسیار کینه‌توز است* و چون دست یابد می‌کوشد که در این سرزمین فتنه و فساد بر پا کند و زراعت و دام را نابود می‌کند، و خداوند فساد را دوست ندارد» (البقرة، 204 و 205)، در باره علی بن ابی طالب (علیه السّلام) نازل شده است! و نیز این فرموده خداوند که وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ- و نیز از مردمان کسی هست که در طلب خشنودی خدا از سر جان برمی‌خیزد (مانند شبی که علی علیه السّلام به جای پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله خوابید، لیلة المبیت)» (البقرة، 207)، در حقّ ابن ملجم مرادی (شقاوت‌پیشه) نازل شده است!!. او (پیشنهاد معاویه را) پذیرفت و این دو آیه را بر همین اساس بی‌پا روایت نمود و پس از او نیز زیاد را بر بصره مسلّط ساخت که هشت هزار تن از مردم را در آن شهر بکشت. فیض رحمه اللّه در الوافی گوید: عتایقی در شرح خویش بر نهج البلاغة از مدائنی آورده است که وی در کتاب الاحداث گوید: معاویه به دست نشاندگان خود بخشنامه نوشت که مردم را به روایت گویی در فضایل صحابه فراخوانند و هیچ خبری را که کسی در باره (حضرت) ابو تراب (علی علیه السّلام) نقل می‌کند ترک نکنند مگر آنکه به نقیض و بر ردّ آن خبری در باره صحابه برای من بسازند، به این ترتیب بسیاری اخبار ساختگی و عاری از حقیقت (از کارخانه دروغسازی و حدیث‌تراشی آنان) روایت شد تا آنها را بر منابر باز گویند. ابن ابی الحدید آورده است که معاویه به یکی از صحابه (پیامبر صلّی اللّه علیه و آله) مال هنگفتی داد تا حدیثی در نکوهش علی علیه السّلام جعل کند و آن را (اینجا و آنجا) باز گوید و وی چنین کرد. از ابن عرفه معروف به نفطویه روایت شده است که بیشتر احادیث ساختگی در فضایل صحابه در روزگار بنی امیّه و برای تقرّب به آنان که می‌پنداشتند با جعل چنین احادیثی بنی هاشم را منکوب می‌سازند، ساخته و پرداخته شده است.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 189

پرستند «6» و دنیا هدف غایی آنان است که در طلبش تکاپو می‌کنند مگر کسی که خدایش پاک

---

(6) در کافی و خصال و نهج البلاغة و کتاب سلیم به جای «انّ الناس مع الملوک اتباع الدّنیا» [و انّما الناس مع الملوک و الدّنیا- همانا مردم همراه پادشاهان و با دنیایند] آمده است.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 190

نگهدارد. این (وصف) یکی از آن چهار بود.
(1) دوّمی: مردی است که چیزی از پیامبر خدا شنیده ولی غلط دریافته و به صورت درستش حفظ نکرده است. (امّا) به عمد هم دروغ نگفته است، آن شنیده و دست اوست، بدان عمل می‌کند و می‌گوید: من این را از پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم و اگر مردم می‌دانستند که او غلط دریافته از او نمی‌پذیرفتند و اگر خودش نیز می‌دانست که غلط آموخته آن را رد می‌کرد و به کار نمی‌بست. این بود دوّمی.
(2) و سوّمی: مردی است که [از] پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیده که چیزهایی را فرمان داده و سپس نهی کرده است (ولی) او از نهی آن آگاه نشده یا چیزی را (زمانی) نهی و سپس به همان امر فرموده ولی او فرمان (بعدی) را ندانسته. منسوخ را فرا گرفته و ناسخ را به یاد نسپرده است. اگر مردم می‌دانستند که آن منسوخ است آن را ترک می‌کردند و خود او نیز آن را ترک می‌کرد. این بود سوّمین مرد (حدیث گوی).
(3) و چهارمی: مردی است که بر خدا و پیامبرش دروغ نمی‌بندد و از ترس خدا و برای بزرگداشت پیامبر او صلّی اللَّه علیه و آله دروغ را دشمن دارد و غلط هم فرا نگرفته و از یاد نیز نبرده است بلکه هر چه شنیده به درستی حفظ کرده و به همان صورت خود باز گفته، نه بدان افزوده و نه از آن کاسته، ناسخ را حفظ کرده و به کار بسته و منسوخ را شناخته و ترک کرده است. زیرا فرمان پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله همانند قرآن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمانی می‌داد که بمانند قرآن، دو حالت داشت: کلام عامّ و کلام خاصّ. و به درستی که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا- آنچه پیامبر شما را دهد آن را بپذیرید و آنچه شما را از آن باز دارد، از آن دست بدارید» «7» و کسی بود که گفته او را می‌شنید و نمی‌فهمید و نمی‌دانست مراد خدا و پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله از آن چیست «8» ولی (همان را عینا) نفهمیده حفظ می‌کرد و تمام اصحاب پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله چنین نبودند که از او پرسش کنند (و مرادش را خوب) بفهمند. کسانی هم بودند که می‌پرسیدند ولی (پاسخ را) را نمی‌فهمیدند تا آنجا که خوش داشتند عربی بیابانی یا تازه واردی یا شخصی ذمّی (به حضور پیامبر) بیاید و بپرسد تا (پاسخ را) بشنوند و بفهمند. «9»

---

(7) الحشر، 7
(8) در کافی و خصال چنین آمده [فیشتبه علی من یعرف و لم یدر ما عنی الله و رسوله- پس بر کسی که نمی‌فهمد مشتبه می‌شود و نمی‌داند مقصود خدا و پیامبرش از آن چیست]
(9) یعنی با توجه به نوع بیانی که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله مناسب

با طاقت ذهن و درک و فهم آن صحرانشین یا تازه وارد یا ذمّی می‌فرمود، پاسخ پرسشی را که در نظر داشتند خود طرح کنند یا جوابی را که یک بار شنیده ولی نفهمیده بودند، دوباره بشنوند و بفهمند.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 191
(1) (ولی) من هر روز یک بار به حضورش می‌رسیدم و با من خلوت می‌فرمود و هر چه می‌خواستم در آن خلوت از او می‌پرسیدم، اصحاب او همه می‌دانستند که با دیگری جز من چنین نمی‌کند، و چه بسا که خود به خانه من می‌آمد و هر گاه من به منازل او می‌رفتم با من خلوت می‌کرد و زنان خود را از آنجا روانه می‌فرمود و جز من کسی نزدش نبود. هر وقت پرسش می‌کردم به من پاسخ می‌داد و هر وقت پرسشهایم تمام می‌شد و خاموش می‌گشتم آنگاه او آغاز سخن می‌کرد. (2) هیچ آیه‌ای بر او نازل نشد نه در شب و نه در روز و نه در (پیرامون) آسمان و زمین و نه دنیا و آخرت و نه بهشت و دوزخ و نه کوه و دشت و نه نور و ظلمت مگر آنکه آن را بر من فرو خواند و به من املاء کرد تا آن را به دست خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاصّ و عامّ آن را با بیان اینکه در کجا نازل شده و در باره چه آمده تا روز قیامت، به من آموخت. «10»
(3)

« (که) آن را مختصر کردیم» (4) کمیل بن زیاد گفت: از امیر مؤمنان علیه السلام پرسیدم: پایه‌های اسلام کدامند؟
فرمود: پایه‌های اسلام هفت است:
نخستین آنها، خرد است که شکیبایی را بر آن نهاده‌اند.
و دوّمین، آبروداری و راست گفتاری. «1» و سوّمین، تلاوت قرآن به درستی در جای خود.
و چهارمین، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا.
و پنجمین، حقّ خاندان محمّد صلّی اللّه علیه و آله و شناختن ولایت ایشان.
و ششمین، حقّ برادران و جانبداری از آنان.
و هفتمین، حسن همجواری با مردم.
(5) (کمیل گوید) عرض کردم: ای امیر مؤمنان، بنده گرفتار گناه می‌شود و از آن آمرزش می‌خواهد، حدّ آمرزش خواهی چیست؟ فرمود: ای پسر زیاد، (حد استغفار) توبه است.
عرض کردم: همین؟
فرمود: نه!

_____

(10) از همین روست که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «انا مدینة العلم و علی بابها- من شهر دانشم و علی دروازه آن شهر است. و چه درست ترجمه کرده و نیکو سروده است شاعر درست اعتقاد، حکیم ابو القاسم فردوسی:
«درست این سخن گفت پیغمبر است‌که من شهر علمم علیّم در است». - م.
(1) از آنجا که راستگویی سبب آبرومندی است امام علیه السلام این دو را خصلت واحدی شمرده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 192
عرض کردم: پس چگونه است؟ (1) فرمود: هر گاه بنده دچار گناه شود (باید) با جنباندن بگوید: استغفر الله- از خدا آمرزش می‌طلبم.
عرض کردم: (مراد) از جنباندن چیست؟
فرمود: (جنباندن) دو لب و زبان، به قصد آنکه حقیقت در پس آن باشد.
عرض کردم: حقیقت چیست؟
فرمود: راستی به دل و (اینکه گناهکار) در ضمیر خود (عهد کند) به گناهی که از آن آمرزش خواسته باز نگردد.
کمیل عرض کرد: اگر چنین کردم از آمرزش‌جویان هستم؟

فرمود: نه! کمیل عرض کرد: پس این چگونه باشد؟
فرمود: زیرا تو هنوز به اصل (استغفار) نرسیده‌ای.
کمیل عرض کرد: پس اصل آمرزش‌جویی چیست؟
فرمود: برگشت به توبه (پایدار) از گناهی که از آن آمرزش خواسته‌ای که آن نخستین درجه عابدان است. (2) و ترک گناه، و آمرزش خواهی (استغفار) یک نام برای شش معنی است: اوّل، پشیمانی بر آنچه گذشته. دوّم، تصمیم همیشگی بر باز نگشتن بدان (گناه). و سوم، اینکه حقوق آفریدگانی را که در میان تو و ایشان حقی است بپردازی. و چهارم، اینکه حق خدا را در هر واجبی بپردازی. و پنجم، اینکه گوشتی را که از ناروا و حرام بر تنت روییده آب کنی تا پوست به استخوان خود بچسبد و سپس گوشت نو در میان آنها برآید. و ششم، اینکه همان گونه که لذّتهای گناهان را به تنت چشانده‌ای درد طاعتها را نیز به او بچشانی.
(3)

آنچه در گنجایی این کتاب بود از آن نگاشتیم «1» (4) این است آنچه علی بن ابی طالب بدان وصیّت کرده است: به مؤمنان این گواهی را سفارش کرده که خدایی جز خداوند نیست، یکتاست و شریکی ندارد و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست، او را به راهنمایی و دین حق فرستاده تا بر تمامی ادیانش برجستگی دهد هر چند مشرکان را بد آید و خدا بر محمّد درود و سلام فرستد. سپس به راستی «نماز و نیایش من و زندگی و مرگ من، در راه خدا، پروردگار جهانیان است* که شریکی ندارد و به همین [راه و روش] فرمان یافته‌ام و من نخستین مسلمانانم.» «2»

---

(1) کلینی آن را در فروع کافی، باب صدقات النبی، ص 248، ج 2، روایت کرده است.
(2) درج آیه 162 و 163 سوره انعام: قُلْ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 193
(1) سپس ای حسن! من تو و همه فرزندان و خاندان خود و هر یک از مؤمنان را که نامه‌ام بدو رسد، به تقوای پروردگارتان و (اینکه) از دنیا نروید مگر آنکه مسلمان (مانده) باشید سفارش می‌کنم (2) «همگی به رشته الهی در آویزید و پراکنده نشوید» «3» زیرا من شنیدم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرمود: «سازش (و اتّحاد) میانه مردم برتر از جمله نماز و روزه باشد» و به راستی، نابودکننده و براندازنده دین «4» همانا اختلاف میانه مردم است و نیرویی جز به خدا نباشد. به خویشاوندان خود توجّه کنید و پیوند با آنان را نگهدارید تا خدا حساب را بر شما آسان کند.
(3) خدا را، خدا را، در حقّ یتیمان که در حضور شما تباه نشوند (و با بودن شما احساس بی‌سرپرستی نکنند) «5» که من به تحقیق شنیدم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: «هر که یتیمی را در کفالت گیرد تا بی‌نیاز شود خداوند به این کردار بهشت را بر او واجب سازد، همان طور که برای خورنده مال یتیم آتش دوزخ را واجب کرده است.» (4) خدا را، خدا را در حقّ قرآن! مبادا دیگران در فهم آن «6» بر شما پیشی گیرند.
(5) خدا را، خدا را، در حقّ همسایگان! زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در باره آنان چندان سفارش کرد و همچنان سفارش اکید می‌فرمود که ما پنداشتیم آنان را وارث (نیز) خواهد کرد.
(6) خدا را، خدا را، در باره خانه پروردگارتان که تا زنده‌اید آن را خالی از

خودتان (زایران بیت الله) نگذارید. زیرا اگر (حج) ترک شود مهلت نیابید. و کمترین سود کسی که آهنگ آن کند این است که (گناهان) گذشته‌اش آمرزیده شود.
(7) خدا را، خدا را، در خصوص نماز که بهترین کردار و ستون دین شماست.
(8) خدا را، خدا را، در باره زکاة که آتش خشم پروردگارتان را فرو نشاند.
(9) خدا را، خدا را، در مورد روزه ماه رمضان که روزه آن ماه سپری (در برابر) دوزخ است.
(10) خدا را، خدا را، در حقّ درویشان و بینوایان، آنان را در زندگی خود شریک کنید.
(11) خدا را، خدا را، در خصوص جهاد با دارایی و جانها و زبانهایتان، پس همانا دو مرد جهاد کنند، امام رهبر بر حق یا مطیع و پیرو رهبری او.
(12) خدا را، خدا را، در حق خانواده پیامبرتان، مبادا هیچ گاه در حالی که می‌توانید از ایشان دفاع کنید در میان شما ستم کشند.

---

(3) در ج آیه 103 سوره آل عمران- وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا.- م.
(4) در کافی به جای «.... و الصّوم و انّ المبیرة و هی الحالقة ...» [... و الصّیام و انّ المبیرة الحالقة ...- و روزه است. و نابودکننده و براندازنده ...] آمده است.
(5) در کافی پیش از «لا یضیّعوا بحضرتکم» [لا یغیّروا افواههم- لب برنچینند] آمده است.
(6) در کافی به جای «الی العلم به» [الی العمل به- در بکار بستن آن] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 194
(1) خدا را، خدا را، در باب (آن گروه از) اصحاب پیامبرتان که بدعتی نگذاشتند و بدعتگذاری را پناه ندادند، زیرا پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله سفارش آنان را فرموده و بدعتگذار، از آنها و جز آنها، و نیز پناه دهنده (و مشوّق) بدعتگذاران را لعن کرده است.
(2) خدا را، خدا را، در حقّ زنان و مملوکانتان، زیرا واپسین سخنی که پیامبر شما بر زبان راند این بود: « (مراعات) دو ناتوان را به شما سفارش می‌کنم: زنان و مملوکان» (3) نماز، نماز، نماز، در (اجرای فرایض) خدا از سرزنش هیچ ملامتگری نهراسید تا هر کس را که قصد (آزار) تان کند یا به شما ستم رساند از شما باز دارد. «7» با مردم چنان که خدا فرمانتان داده، به نیکی سخن گویید، امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که خداوند بدانتان را بر شما سرپرستی (و زمامداری) دهد و آنگاه (هر چه بر

ضدّ آنان) دعا کنید از شما مستجاب نشود.
(4) ای فرزندان من، بر شماست که بر بهم پیوستگی و بخشش به هم و شتافتن به کمک یک دیگر «8» بپایید و از گسستن و پشت به هم کردن و پراکندگی بپرهیزید، «در نیکی و پارسایی همدستی کنید نه در گناه و ستمکاری، و از خدا پروا کنید که خداوند سخت کیفر است». «9» خدا شما اهل بیت را حفظ کند و (حرمت و فرمانبری از) پیامبرتان را در میانه شما نگهدارد. «10» شما را به خدای می‌سپارم و بر شما درود می‌فرستم و رحمت و برکات خدا را (برایتان) مسألت دارم ...
سپس پیوسته می‌گفت: «لا اله الّا الله» تا در گذشت.
(5)

(6) ای مردم، بدانید که کمال دین (در) طلب دانش و بکار بستن آن است. و به راستی دانش جستن بر شما از مال خواهی واجب‌تر است، زیرا مال (دنیا) میان شما تقسیم گشته و برایتان ضمانت شده است. «1» عادلی آن را میان شما تقسیم کرده و ضمانتش فرموده، و به زودی با رساندن آن به شما وفا کند، و دانش برای شما نزد اهلش ذخیره است و شما به خواستن آن از ایشان مأمورید. پس در طلبش بروید (7) و بدانید که بسیاری مال موجب فساد دین و سبب سختی دلها گردد و بسیاری دانش

_____

(7) در کافی به جای «یکفکم من ارادکم» [یکفیکم الله من اذاکم- خداوند شما را از (گزند) کسی که آزارتان رساند حمایت می‌کند] آمده است.
(8) در متن «علیکم یا نبیّ بالتّواصل .. و التّبادر» آمده و مراد از «تبادر» همان شتافتن در کمک متقابل به یک دیگر است.- م.
(9) المائده 2- تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ.- م.
(10) در کافی به جای «فیکم نبیّکم» [نبیّکم فیکم] آمده است.
(1) اشاره به گفته خدای تعالی نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا- ما زیست مایه‌شان را در زندگی دنیا در میانشان تقسیم کرده‌ایم» الزخرف، 32 و نیز مراد امام علیه السلام از «ضمانت شده» اشاره به گفته خدای عزّ و جلّ است که فرماید: وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی اللَّهِ رِزْقُها- هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر آنکه روزیش بر خداست» هود، 6، رک: وافی
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 195
و کردار به آن سبب اصلاح دین و وسیله (رفتن) به بهشت شود. و پرداختها مال را بکاهد و دانش با خرج کردنش بپالاید و بیفزاید. پس خرج کردن دانش پراکندنش در میان نگهبانان و راویان آن است.
(1) و بدانید که ملازمت با دانش و پیروی از آن آیینی است که خداوند بدان پرستش و دینداری شود (و پذیرفتن) و به فرمان دانش رفتن موجب به دست آوردن حسنات (و کردارهای پاداش آفرین) شود و سیّئات (و اعمال کیفر آفرین) را بزداید و اندوخته مؤمنان باشد و مایه سر بلندی آنان در زندگانی و یاد خیرشان پس از مرگ شود. (2) به راستی دانش را فضیلتهای بسیار است که (در عالم تمثیل)، سرش، فروتنی است و چشمش، برکناری از حسد و گوشش، فهم و زبانش، راستی و حافظه‌اش، بررسی و دلش، خوش نیّتی و خردش، شناخت اسباب امور و دستش،

مهربانی و همّتش، سلامت و پایش، دیدار دانشمندان و حکمتش، پارسایی و قرارگاهش، رستگاری و جلودارش، عافیت و مرکبش، وفا و سلاحش، نرمی سخن و شمشیرش، خرسندی و کمانش، سازگاری و سپاهش، گفتگو با دانشمندان و داراییش، ادب و اندوخته‌اش، پرهیز از گناهان و توشه‌اش، احسان و جایگاهش، سازش و رهنمایش، هدایت و یارش، همنشینی با نیکان. «3»
(3)

«1» (4) علی علیه السّلام فرمود: نیکی کردن و پنهان داشتن کردار نیک و شکیبایی بر بلاهای سخت و نهان داشتن مصیبتها، از گنجهای بهشت است.
(5) و همو علیه السّلام گفت: نیکخویی بهترین همنشین است و سرآغاز دفتر مؤمن خوشخویی او باشد.
(6) و فرمود علیه السّلام: زاهد نسبت به دنیا کسی است که حرام صبرش را نرباید و حلال از شکرش باز ندارد.
(7) (علی علیه السّلام) به عبد اللّه بن عبّاس نوشت: «2» امّا بعد:
به راستی، یافتن چیزی که از دست آدمی به در نرود وی را شادان می‌سازد و از دست رفتن چیزی که بازش به دست نتوان آورد او را ناگوار می‌آید، پس باید شادمانی تو به چیزی از آخرت که به دست می‌آوری و افسوست بر چیزی از آخرت که از کف می‌دهی باشد. هر چه از دنیا به دست آوری بدان بسیار شاد مشو و در اندوه آنچه از دنیا از کف دهی پر افسوس مخور، باید تمام

---

(3) در کافی به جای «صحبة الاخیار» [محبّة الاخیار- دوستی نیکان] آمده است.
(1) آنچه در این بخش آمده در کتب علما و مؤلّفان خاصّه چون خصال و کافی و امالی و کشف الغمّة و مناقب و کنز الفوائد و نهج البلاغة و ارشاد المفید و امثال آنها و نیز در کتب نویسندگان عامّه چون حلیة الاولیاء و مناقب ابن جوزی و مطالب السئول و مانند آنها آمده است که ما در صورت اختلاف (لفظ) به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم.
(2) این نوشته با اندک تفاوتی در نهج البلاغة آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 196
توجّه تو معطوف به آنچه بعد از مرگ است باشد.
(1) (علی) علیه السّلام در نکوهش دنیا گفت: آغازش رنج است و پایانش نابودی، در حلالش حساب است و در حرامش بازخواست (و عقاب)، هر که در آن تندرست شود (بی‌پروا) بیاساید و هر که در آن بیمار شود دست پشیمانی برهم ساید. «3» هر که در آن توانگر شود به فتنه و بلا دچار آید و هر که در آن مستمند شود به غم و اندوه گرفتار آید، هر که (در طلبش) بکوشد آن را نیابد «4» و هر که از تکاپوی آن باز نشیند (دنیا خود) نزدش آید و هر که را با چشمداشت بر آن نگرد کور سازد و هر که را به دیده عبرتش بنگرد بینش دهد (و کور دلی را از او دور سازد) «5».
(2) و گفت علیه السّلام: دوستت را چندان به اندازه دوست دار که بسا

روزی دشمنت شود و دشمنت را چندان به قاعده دشمن دار که بسا روزی دوستت شود. «6» (3) و گفت علیه السّلام: هیچ توانگری‌ای چون خرد، و هیچ فقری سخت‌تر از جهل نباشد.
(4) و گفت علیه السّلام: ارزش هر انسانی (بسته) به آن چیزی است که نیکو انجام دهد.
(5) و گفت علیه السّلام: هیبت با ناکامی و شرم با بی‌نصیبی همراه است و حکمت گمشده مؤمن است که باید آن را بجوید گر چه در دست مردمی بد باشد.
(6) و گفت علیه السّلام: اگر حاملان علم، دانش را چنان که شایسته آن است حمل کنند، خدا و فرشتگان و آفریدگان فرمانبردارش آنان را دوست دارند. ولی (افسوس که) آنان (بار علم را) در طلب دنیا به دوش کشیدند و خدا آنان را دشمن گرفت و نزد مردم خوار گشتند.
(7) و گفت علیه السّلام: برترین عبادت شکیبایی و خاموشی و انتظار گشایش «7» است.
(8) و گفت علیه السّلام: به راستی، نکبتها (و بدبختیها) را سرانجامی است که ناگزیر بدان پایان یابند. پس اگر بر یکی از شما چیره آمد باید بدان سر فرود آرد و صبر کند تا بگذرد زیرا بکار بستن چاره به هنگام روی آوردن نکبتها بر وخامتشان بیفزاید.
(9) حضرتش علیه السّلام به مالک اشتر فرمود: ای مالک این سخن را از من بشنو و به یاد دار. ای مالک، مردانگی آن کس که یقینش سست باشد کم بهاست. و هر که دل به طمع بندد خویشتن را خوار کند. و هر که سختی حال (و تنگدستی) خود را فاش کند به خواری رضا داده و هر که دیگری

---

(3) ن، این جمله را ندارد. شاید مراد از «من صحّ فیها امن و من مرض فیها ندم» آن باشد که «هر که در دنیا درستکاری کرد و صحّت عمل داشت در آخرت بیاساید و هر که در جهان نادرستی و کردار بیمار گونه نمود که مستلزم رخوت و سستی و کاهلی در عبادات و طاعات است، به آخرت پشیمانی خورد».- م.
(4) در کنز الفوائد به جای «فاتته» [فاتنه- فریفته‌اش کند] آمده است.
(5) در ن، با تقدّم و تأخّر آمده است.- م.
(6) مراد آن است که در دوستی یا دشمنی اندازه نگهدار و در هیچ یک از حالات محبّت یا عداوت در رفتار خود با دوست یا دشمنت از جادّه اعتدال تجاوز مکن.
(7) «انتظار الفرج» برای شرح این تعبیر رک: به پابرگ ص 45

را به رازش آگاه سازد خود را نزد خویشتن خوار کرده و هر که زبانش بر

او فرمان راند (و اختیارش به دست زبانش باشد) خود را هلاک ساخته. آزمندی کشتارگر قدر و منزلت است. (1) هر که به دو چیز متفاوت دل بندد (دلش) از هر دو محروم گردد. (2) «8» بخل ننگ است. (3) و ترس کاستی است. (4) و پارسایی سپر است. (5) و شکر ثروت است، (6) و صبر، شجاعت است. (7) درویش در شهر خویش بیگانه است. «9» (8) ناداری هوشمند را از حجّت آوردن لال می‌کند. (9) چه خوب همنشینی است خرسندی. (10) ادب، آراسته لباسهای نو به نو است. (11) پایه مرد به خرد اوست، و سینه خردمند گنجینه راز او. (12) پایداری (در دین) دور اندیشی است. (13) و اندیشه آیینه‌ای است پاک و روشن. (14) و بردباری سرشتی است فضیلت آمیز. (15) و صدقه دارویی است شفابخش (و بیماری‌زدای). (16) کردارهای مردم در این (جهان) زودگذرشان در (سرای) آینده آنان برابر چشمانشان باشد. (17) عبرت‌گیری بیم دهنده‌ای صالح است. (18) گشاده‌رویی دام «10» دوستی است.
(19) و گفت علیه السّلام: شما در مهلتی هستید که از پس آن مرگ است و همراهتان آرزویی است که از کردار بازتان دارد. «11» پس مهلت را غنیمت شمرید و مرگ را شتابان دریابید و آرزو را دروغ دانید و از کردار توشه اندوزید. آیا رهایی (از مرگ) یا پناه‌گیری یا فرار از آن ممکن است؟ و آیا گذرگاه و پناهگاه و ملجئی هست یا نه؟ تا کی دروغ پردازید؟! (20) و فرمود علیه السّلام: شما را به تقوای خدا سفارش می‌کنم که برای جوینده امیدوار، سعادت و برای بر گریزنده پناه‌جو تکیه‌گاه است. (21) تقوی را شعار باطن سازید. و خدا را با اخلاص یاد کنید تا بدان وسیله بهترین زندگی را دریابید و به مدد آن راه رستگاری را بپیمایید. (22) به دنیا چون بی‌رغبتی جداشونده بنگرید زیرا (دنیا) سکونت گزیده دائم را بیرون راند و خوشگذران آسوده را گزند رساند، بدان چه از آن گذشته امیدی نیست که پشت می‌کند و آینده آن نیز معلوم نیست که انتظارش کشیده شود. آسایش آن به سختی گراید و بقایش به فنا انجامد. شادیش آمیخته به اندوه است و درنگ در آن به ناتوانی و سستی کشاند.

---

(8) در متن: «من اهوی الی متفاوت خذلته الرّغبة» و در کنز الفوائد [... متفاوت الامور- امور متفاوت] و در ن، [من اوما الی متفاوت خذلته الحیل- هر که در صدد به دست آوردن چیزهای متفاوت برآید (و به اصطلاح بخواهد به یک دست چند هندوانه بردارد) تدبیر و چاره‌جوییهایش به ناکامی انجامد] آمده است.
(9) در ن، به جای «فی بلده» [فی بلدته] آمده است. (به گفته سعدی:
منعم به کوه و دشت و بیابان غریب نیست‌هر جا که رفت خیمه زد و بارگاه ساخت

و ان را که بر مراد جهان نیست دسترس‌در زاد و بوم خویش غریب است و ناشناخت.» - م.
(10) در ن، به جای «... فخّ ...» [... حبالة ... تور شکار و ماهیگیری] آمده است.
(11) یعنی به آرزو یافتن مجال بیشتر طاعت امروز را به فردا می‌اندازید و عملی صالحانه را که هم اکنون باید کرد نمی‌کنید.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 198
(1) و فرمود علیه السّلام: به راستی، خود بزرگ بینی از جبروت نمایی است و جبروت نمایی از نازفروشی و نازفروشی از تکبّر؛ (2) و به راستی، شیطان دشمنی است حاضر که وعده باطل به شما دهد. (3) به راستی، مسلمان برادر مسلمان است پس یک دیگر را وامگذارید و نام زشت بر هم ننهید.
(4) به راستی، احکام دین یکی و راههایش (راست و) به هدف رساننده است، هر که بدان عمل کند به هدف رسد و هر که از آن جدا ماند نابود شود و هر که آن را رها کند به گمراهی از دین به در شود.
(5) مسلمان چون سخن گوید دروغزن نباشد و چون وعده دهد خلف نکند و چون امانتیش سپارند خیانت نکند.
(6) و فرمود علیه السّلام: خرد یار مؤمن؛ و بردباری وزیرش، و مدارا پدرش، و نرمخویی برادر اوست.
(7) خردمند را سه چیز، بایسته است: به شأن خود بنگرد و زبانش را نگهدارد و زمانش را بشناسد. (8) هان! به راستی، بینوایی از نوع بلاست و سخت‌تر از بینوایی بیماری تن است و سخت‌تر از بیماری تن بیماری دل باشد. (9) هان! به راستی، گشایش مالی از نعمتهاست و بهتر از گشایش مالی تندرستی، و برتر از تندرستی تقوای دل باشد.
(10) و فرمود علیه السّلام: مؤمن را سه ساعت است: ساعتی که در آن با پروردگارش به راز و نیاز پردازد، و ساعتی که در آن به حساب خویش رسد «12» و ساعتی که در آن نفسش را با کامهای حلال و زیبنده واگذارد. و خردمند را نشاید که جز در سه مورد قد برافرازد و اقدامی کند: اصلاحی برای معاشش و گامی برای معادش یا لذّتی در غیر حرامش. «13» (11) و فرمود علیه السّلام: بسا کسا که از استمرار و ادامه احسان (خداوند) پلّکان گناه را بپیماید (و نعمت‌گیر و غافلگیر شود) «14» و بسا کسا که از گنه‌پوشی (خدا) بر خویش فریب خورد و بسا کسا که به ستایش (و گفتار نیک دیگران در باره خود) فریفته شود، و خداوند بنده را به چیزی همچون مهلت دادن به او گرفتار نکند. خدای عزّ و جلّ فرماید: ... إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً- ... همانا به آنان مهلت می‌دهیم که تا سرانجام بر گناهان خود بیفزایند ...» «15» (12) و فرمود علیه السّلام: باید در دلت

نیاز به مردم و بی‌نیازی از آنان را (با هم) گرد آوری. نیازت به آنها در خوشگویی و گشاده‌رویی تو (متجلّی می‌گردد) و بی‌نیازیت از آنها در پاکی آبرو و بقای

_____

(12) در متن «و ساعة یحاسب فیها نفسه» و در امالی، ابن الشیخ نیز چنین است ولی در ن، [و ساعة یوم معاشه- و ساعتی که معاشش را بهبود می‌بخشد] آمده است.
(13) در حدیث آمده است: «لا یکون العاقل ظاعنا الّا فی ثلاث: تزود لمعاد او مرمّة لمعاش او لذة غیر محرم- خردمند جز در سه مورد آهنگ کار نکند: توشه‌اندوزی برای معاد یا اصلاح معاش یا (برخورداری از) لذت حلال»
(14) کم من مستدرج بالاحسان الیه- استدراج (یا نعمت‌گیر کردن) آن است که خداوند نعمت خود را بر کسی ادامه می‌دهد و او پاس نمی‌دارد و به عصیان می‌پردازد و نمی‌داند که این احسان اتمام حجّتی بر اوست. معنی استدراج پیشتر نیز توضیح داده شده است. ص 148
(15) آل عمران؛ بخشی از آیه 178.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 199
عزّتت می‌باشد.
(1) و فرمود علیه السّلام: خشم نگیرید و به خشم نیاورید. «16» سلام را آشکار دارید «17» و سخن را پاکیزه (و گوارا) سازید.
(2) و فرمود علیه السّلام: گرانمایه هر گاه مورد مهر قرار گیرد نرم می‌شود و فرومایه هر گاه لطفی بیند سخت‌دل شود.
(3) و فرمود علیه السّلام: آیا شما را از فقیه واقعی آگاه نکنم؟ (فقیه واقعی) کسی است که به مردم اجازه نافرمانی خدا ندهد و از رحمت خدایشان نومید نکند و از مکر خدا (در صورتی که مکر ورزند) ایمنشان نسازد و از قرآن به دگر چیز نپردازد. (4) در عبادتی که در آن شناخت (و فقه) نباشد، خیری نیست و در دانشی که در آن اندیشه‌ای نباشد خیری نبود و در قرآن خواندنی که در آن تفکّر (و تأمّلی) نباشد خیری وجود ندارد.
(5) و فرمود علیه السّلام: به راستی، چون خداوند مردم را (به محشر) گرد آورد منادی‌ای میان آنها ندا دهد که ای مردم، به راستی، نزدیکترین شما به خدا امروز آن کس است که از او بیشتر ترسیده و محبوبترین شما نزد خدا آن کس است که نسبت به او خوش کردارتر بوده و والامقام‌ترین شما در پیشگاه او کسی است که به شوق پاداشی که نزد اوست بیشتر کار کرده، و به راستی، گرامی‌ترین شما بر او پرهیزگارترین شماست. «18» (6) و فرمود علیه السّلام: در شگفتم، مردمی که از خوراک به خاطر بیم گزندش می‌پرهیزند از بیم دوزخ از گناهان نمی‌پرهیزند. «19»
(7) و در شگفتم، چرا کسی که بندگان را به مال خود می‌خرد، آزادگان را

با احسان به آنان نمی‌خرد تا مالک (دلهای) ایشان شود. (8) سپس فرمود: به راستی، (حقیقت) نیکی و بدی شناخته نمی‌شود جز به مردم (نیک و بد)، پس اگر خواهی نیکی را شناسی «20» نیکی کن تا اهلش را بشناسی و اگر خواهی بدی را دانی، بدی کن تا اهلش را بشناسی.
(9) و فرمود علیه السّلام: به راستی، بر شما از دو چیز همی ترسم: درازی آرزو و پیروی هوی. امّا درازی آرزو آخرت را از یاد ببرد و امّا، پیروی هوای (آدمی را) از حق باز دارد. (10) به بصره مردیش در باره «برادران» پرسید (که چند دسته‌اند). فرمود: برادران دو دسته‌اند: برادران مورد اعتماد و برادران

---

(16) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و لا تفضبوا» [و لا تغصبوا- غصب نکنید] آمده و شاید (با توجّه به دنباله کلام) [لا تعضبوا- (رشته محبّت را) قطع نکنید] باشد.
(17) مراد آن است که رسم سلام را رایج و آشکار دارید و نیز سلام را فاش و به صدای رسا ادا کنید.- م.
(18) «انّ اکرمکم علیه اتقاکم» تعبیری دیگر از آیه شریفه 13 سوره الحجرات است که فرماید: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ.- م.
(19) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لا یحتمون» [لا یحتمی- نمی‌پرهیزد] آمده است.
(20) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «... اردت ان تعرف الخیر» [.. ان تعمل الخیر- نیکی کنی] آمده است (که نباید درست باشد زیرا در تمام عبارت مسأله «شناخت نیکی و خیر» مطرح است.- م.)

خوشباشگویی. (1) امّا برادران مورد اعتماد، پناهگاه (و دست) و بال «21» و خانواده و مالند «22» پس اگر به برادری در حدّ اطمینان کامل اعتماد داری مال و دست (یاری) خود را نثارش کن و با دوست صافی او دوست صافی و با دشمنش دشمن باش و رازش را پنهان دار و عیبش را بپوش و نکوییش را آشکار کن. ای پرسنده! بدان که به راستی آنان از گوگرد سرخ «23» کمیابترند، (2) امّا برادران خوشباشگویی (کسانی هستند) که تو از (دیدار) آنان لذّت خود را می‌بری، پس لذّت خود را از آنان قطع مکن و بیش از آن هم از ضمیرشان (همدلی و همدردی) توقّع مدار و همان اندازه خوشرویی و شیرین‌زبانی که نثار تو می‌کنند تو نیز نثارشان کن.
(3) و فرمود علیه السّلام: دشمن دوستت را به دوستی مگیر که به دوستت دشمنی کرده باشی.
(4) و فرمود علیه السّلام: به صرف گمانی از برادرت مبر و بی‌گلایه از او

(پیوند) مگسل. «24» (5) و فرمود علیه السّلام: شایسته است مسلمان از رفاقت با سه کس بپرهیزد: هرزه «25» و احمق و دروغگو. امّا هرزه، کار خود را برایت بیاراید و خوش دارد که تو چنو باشی و به تو در کار دین و معادت کمکی نکند. پس همدوشی «26» با او جفا و سخت‌دلی است و دیدار و رویارویی تو با او ننگی است بر تو. (6) امّا احمق، تو را به خیری رهنمون نشود و امید نیست هر چه هم بکوشد «27» بدی را از تو بگرداند و بسا خواهد سودیت رساند ولی زیانت بخشد. پس مرگش به از زیستن و سکوتش بهتر از سخن گفتن و درویش بهتر از نزدیکی اوست. (7) اما دروغگو، به راستی که با وی زندگی بر تو گوارا نباشد، سخنت را به دیگران گوید و سخن دیگران را به تو باز آورد. تا داستانی (جعلی) را به پایان آرد و قصّه‌ای همچنان به دنبالش کشاند تا آنجا که (اگر) راست هم گوید باور نشود، میان

---

(21) در متن «جناح- بال» آمده که البته در مورد آدمی مراد از «بال» همان دست است و در تداول عامه نیز «دست و بال» مترادف آیند چنان که گویند «دست و بالم بند است» یا «زیر دست و بال فلان را گرفت».- م.
(22) صدوق این فرموده را در خصال روایت کرده و به جای «فهم الکهف و الجناح و الاهل و المال» [فهم الکفّ و الجناح و الاصل و الاهل و المال- ایشان کف (دست) و بال و ریشه و خانواده و مالند] آورده است.
(23) گوگرد سرخ یا «کبریت احمر» ماده‌ای سخت کمیاب است که هر چیز نادر را بدان قیاس کنند. سنائی گوید:
«مالداران توانگر کیسه درویش دل‌در جفا درویش را از غم توانگر کرده‌اند.
سر ز کبر و بخل بر گردون اخضر برده‌اندنان خود بر سائلان کبریت احمر کرده‌اند.» .- م.
(24) مراد آن است که اگر به سبب رنجشی قصد جدایی از دوستت را داری پیش از گسستن پیوند دوستی رنجش خود را بدو باز گوی و گلایه دوستانه کن شاید توضیحی داشته باشد و عذری موجّه آورد یا پوزشی خواهد که دوستی شما پایدار بماند.- م.
(25) کلینی رحمه الله در کافی ج 2، ص 639 این روایت را نقل کرده و به جای «الفاجر» [الماجن الفاجر- بیشرم هرزه] آورده است.
(26) در کافی به جای فمقارنته» [... مقاربته- نزدیکی با او] آمده است.
(27) در کافی به جای «و لو جهد ...» [و لو اجهد نفسه- هر چند خود را خسته کند] آمده است.

مردم دشمنی افکند و در سینه‌ها کینه‌ها بکارد. «28» از خدا بترسید و خود را بپایید.
(1) و فرمود علیه السّلام: بر تو باکی نیست که با خردمند همنشین باشی و گرچه از کرمش بر نخوری ولی از خردش سود بری و (البتّه) از اخلاق بدش بپرهیز و (به هیچ روی) همنشینی مردم کریم را رها مکن که گر چه از خردش سود نبری ولی با خرد خود از کرم او بهره‌گیری. و با تمام نیرو از فرومایه احمق (که نه کرم دارد و نه خرد) به شدت بگریز.
(2) و فرمود علیه السّلام: صبر بر سه گونه است: صبر (یا شکیبایی) بر مصیبت و صبر (یا استقامت) بر فرمانبرداری و صبر (یا خودداری) از گناه.
(3) و فرمود علیه السّلام: هر که تواند خود را از چهار چیز باز دارد و او را سزد که هرگز ناگواری نبیند. عرض شد: آنها کدامند؟ فرمود: شتاب و لجبازی و خودپسندی و سستی.
(4) و فرمود علیه السّلام: امور بر سه گونه‌اند: فرایض «29» و فضایل «30» و معاصی «31». (5) امّا فرایض به امر و خواست و رضا و علم و تقدیر الهی (مقرّر) است، بنده آنها را انجام دهد و به وسیله آنها از عذاب خداوند برهد. (6) امّا فضایل، امر خدا نیستند، ولی به خواست و رضایت و علم و تقدیر اویند، بنده آنها را انجام دهد و بر آنها پاداش یابد. (7) امّا معاصی، مورد امر و خواست و رضایت خدا نیستند ولی به علم و تقدیر اویند که آنها را به وقت خود مقدّر فرموده، پس بنده به اختیار خویش آنها را انجام می‌دهد و خدایش بدان سبب به کیفر رساند زیرا بنده را از ارتکاب آنها بازداشته ولی او خود باز نایستاده است. «32» (8) و فرمود علیه السّلام: ای مردم، خدا را در هر نعمتی حقّی است، هر کس (حقّ) آن را بجای آرد افزونش کند و هر که (در ادای حقّ نعمت) کوتاهی کند خود را به خطر زوال نعمت و تعجیل مجازات افکنده است. پس باید همان گونه که خداوند شما را از گناهان ترسان می‌بیند بر (زوال) نعمت (نیز) نگران بیند.
(9) و فرمود علیه السّلام: هر که تنگدست شد و نپنداشت که این (تنگدستی و شدّت) از (لطف و) حسن نظر خداوند به اوست آرزویی را (که پاداش اخروی است) ضایع کرده است (10) و هر که گشایش

---

(28) در کافی به جای «یغری بین الناس بالعداوة فینبت الشّحناء فی الصدور» [یفرق بین الناس بالعداوة فینبت السّخائم فی الصدور- به دشمنی میانه مردم تفرقه اندازد و بذر کین‌توزی را در سینه‌ها بکارد] آمده است.
(29) واجبات و تکالیف شرعی.- م.
(30) مستحبات یا کارهایی که در شمار واجبات شرعی نیست ولی انجام

آنها فضیلت‌بخش است و پاداش اخروی دارد.- م.
(31) نافرمانیها و گناهان.- م.
(32) یعنی گناهان افراد به خلقت تکوینی قهری اجباری و الزامی و قطعی الصّدور آفریده نشده که حتما و بالفطره انجام گیرد بلکه به خلقت تقدیری و به اندازه‌سنجی است که اختیار بشر در انتخاب کلّ یا جزء و ارتکاب یا پرهیز، در آن مؤثّر است.- م.

مالی یافت و نپنداشت که این نوعی غافلگیری در نعمت از جانب خداست از هراس انگیز چیزی (تغییر نعمت و تعجیل نقمت و مکر خدا) غافل و آسوده خیال مانده است. «33» (1) و فرمود علیه السّلام: ای مردم، از خداوند یقین را درخواست کنید و از او عافیت جویید، زیرا والاترین نعمتها عافیت است و بهترین چیزی که در دل پایدار شود یقین است. مغبون (و زیان دیده) آن کس است که در دینش مغبون (و بی‌نصیب) شده باشد، و بر آن کس رشک برند که یقینش نیکو گشته است.
(2) و فرمود علیه السّلام: آدمی مزه ایمان را نیک نچشد مگر آنکه بداند آنچه که بر سرش آمده (خواه تیر حوادثی که به او اصابت کرده یا سهم نعمتهایی که به او رسیده) نمی‌بایست خطا می‌رفت و آنچه به خطا رفته (و به او اصابت نکرده) نمی‌بایست به او می‌رسید «34» (3) و فرمود: علیه السّلام: مؤمن به بلایی گرفتار نشود که از محروم ماندن از سه خصلت بر او دشوارتر باشد. پرسیدند: آنها کدامند؟ فرمود: همراهی با دیگران بدان چه در تصرّف دارد، و انصاف‌ورزی و حق دادن به دیگران از سوی خود، و ذکر بسیار از خداوند. هان! (هشیار باشید) به شما نمی‌گویم که (خدا را فقط به زبان ذکر کند و) سبحان الله و الحمد لله (گوید) بلکه (مرادم) یاد کردن از خداست (در عمل) در آنچه بر او حلال کرده و (نیز) به یادداشتن خداست در آنچه بر او حرام کرده است.
(4) و فرمود علیه السّلام: هر که از دنیا بدان چه او را بس است راضی باشد، کمترین چیزی که دارد وی را کفایت می‌کند و هر که از دنیا بدان چه او را بس است راضی نباشد در دنیا چیزی نباشد که او را بسنده کند.
(5) و فرمود علیه السّلام: مردن! نه پستی؛ و خودداری! نه خودباختن و حسرت بردن «35»؛ و دنیا دو روز است: روزی به سود تو و روزی به زیانت، اگر به سود تو بود شادان مشو و اگر به زیانت بود اندوه مخور! «36» زیرا بدین هر دو آزمایش می‌شوی.

---

(33) در ن، این عبارت با تقدیم و تأخیری آمده است. (رک: به پا برگ ص 148 در توضیح استدراج.)
(34) مراد آن است که قائل به تقدیر و مشیّت کامل و رحمت شامل الهی

باشد و چون استاد البشر، خواجه نصیر الدّین طوسی بگوید:
«جز حق حکمی که حکم را شاید نیست«هست» ی که ز حکم او برون آید نیست.
هر چیز که «هست» آنچنان می‌بایدآن چیز که آن چنان نمی‌باید نیست». - م.
(35) در ن، به جای «التّبلّد و لا التّجلّد» [و التقلّل و لا التّوسّل- به اندک راضی شدن، و نه دست به دامان این و آن شدن] آمده است. (و مراد آن است که مردن را بر پستی و خودداری را بر خود باختن و خودفروختگی رجحان باید داد.- م.)
(36) در ن، به جای «فلا تحزن» [فاصبر- شکیبایی کن] آمده و جمله به همین کلمه پایان می‌یابد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 203
(1) و فرمود علیه السّلام: به هر که خواهی احسان کن تا اسیر تو باشد.
«37» (2) و فرمود علیه السّلام: چاپلوسی و حسد از اخلاق مؤمن نیست مگر در طلب دانش.
(3) و فرمود: علیه السّلام: پایه‌های کفر چهار است: شیفتگی «38» و هراسیدن «39» و ناخرسندی و خشم.
(4) و فرمود علیه السّلام: شکیبایی کلید یافتن است. و کامیابی پیامد شکیبایی است و هر حاجتخواه را وقتی است که تقدیر بجنباندش.
(5) و فرمود علیه السّلام: زبان ترازویی است که نادانی سبکش کند و خرد سنگینش سازد.
(6) و فرمود علیه السّلام: هر که به ناحق ارضا و شفای دل (کینه‌توز) جوشان خواهد خدایش به حق (تلخکامی) خواری چشاند.
(7) و فرمود علیه السّلام: هر که استخاره کند «40» سرگردان نشود و هر که استشاره کند «41» پشیمان نگردد.
(8) و فرمود علیه السّلام: سرزمینها به وطن دوستی آباد است.
(9) و فرمود علیه السّلام: سه چیزند که هر که بر آنها مواظبت کند نیکبخت شود. چون نعمتی بر تو پدید آید خدا را سپاس گوی، و چون روزیت دیر رسد از خدا آمرزش جوی، و چون دشواریت پیش آمد بسیار بگوی «لا حول و لا قوة إلّا باللّه» «42» (10) و فرمود علیه السّلام: دانش سه گونه باشد: دانش فقه برای دین، و دانش پزشکی برای تن، و دانش نحو برای زبان.
(11) و فرمود علیه السّلام: (نگهداشت) حقّ خدا در تنگدستی، خرسندی و شکیبایی است و (نگهداشت) حقّ او در فراخدستی سپاسگزاری و ستایش است.
(12) و فرمود علیه السّلام: ترک خطا آسانتر از پوزش‌طلبی است. و چه

بسا ساعتی شهوت که اندوهی دراز از پی دارد. و مرگ رسوایی دنیاست (که) در خود برای هیچ اندیشمندی شادی، و برای هیچ خردمندی لذّتی باقی نگذاشته.

_____

(37) شیخ علاء الدّوله سمنانی با الهام از همین کلام والاست که گوید:
«صد خانه اگر به طاعت آباد کنی‌به زان نبود که خاطری شاد کنی
گر بنده کنی به لطف آزادی رابهتر که هزار بنده آزاد کنی». - م.
(38) مراد از «رغبة» شیفتگی و دلدادگی به دنیاست.- م.
(39) غرض از «رهبة» ترس و هراس از مخلوق به جای پروای از خالق است.- م.
(40) «استخاره» خیر جستن از خداوند است.- م.
(41) «استشاره» مشورت خواهی از مؤمنان و برادران و خبرگان امور باشد.- م.
(42) هیچ جنبش و نیرویی جز به- نیرو و یاری- خدا نیست.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 204
(1) و فرمود علیه السّلام: دانش زمامدار است و کردار راننده و رکابدار و نفس (مرکبی) سرکش و چموش و گسیخته افسار.
(2) و فرمود علیه السّلام: بدان چه از آن امید نداری امیدوارتر باش تا آنچه بدان امیدواری، زیرا موسی علیه السّلام بیرون شد که برای خانواده‌اش آتش آرد (ولی) خداوند با او سخن گفت و پیامبر شده بازگشت. و ملکه سبا (بلقیس به مرادی دیگر) بیرون شد (ولی) در بر سلیمان علیه السّلام مسلمان (و صاحب ایمان) گشت. و جادوگران فرعون برای آنکه نزد او عزیز شوند (به مبارزه با موسی علیه السّلام) بیرون آمدند ولی مؤمن بازگشتند.
(3) و فرمود علیه السّلام: مردم به فرمانروایان خود مانندەترند تا به پدرانشان.
(4) و فرمود علیه السّلام: ای مردم! آن کس که از گفته باطل دیگران در حقّ خود دلگیر شود خردمند نیست و آن کس که از ستایش نادان در باره خود خرسند شود فرزانه نباشد. مردم فرزندان (و حاصل) کردار نیکی هستند که می‌کنند و ارزش هر مردی (بسته) به همان کاری است که خوب انجام می‌دهد. سخن دانسته گویید تا ارزشهای شما آشکار شود.
(5) و فرمود علیه السّلام: خدا رحمت کند مردی را که پروردگارش را در نظر آرد و از گناهش دوری جوید و با هوای نفسش بستیزد و آرزویش را دروغ شمارد. از تقوی بر نفسش زمامی زند و از ترس پروردگارش لگامی نهد و آن را با مهارش به فرمانبرداری کشاند و با دهانه کشیدنش از سرکشی باز دارد، دیده به معاد بردوزد، و هر لحظه مرگ را انتظار دارد،

هماره اندیش و به شب بیخواب، دل از دنیا برکنده و برای آخرت کوشنده باشد. شکیبایی را مرکب نجات خود و تقوی را ساز و برگ وفات و داروی [درد] دل پر سوز و گداز خویش سازد، عبرت گیرد و بسنجد و از دنیا و مردم آن به تنهایی گراید، برای دین‌فهمی و گام استواری (در راه دین) بیاموزد. دلش از یاد معاد سنگین بار باشد. بستر (گرم و نرم) خود را برچیند و بالشش را به دور افکند. رغبتش بدان چه نزد خداست «43» عظیم و بسیار و ترسش از خدا سخت استوار باشد، کمتر از آنچه در نهان دارد نشان دهد و (در گفتار) به کمتر از آنچه می‌داند بسنده کند. اینان (مؤمنان راستین) سپرده‌های خدا در بلاد اویند و به وسیله اینان از بندگانش دفع بلا شود، اگر یکی از ایشان بر خدا تعهّدی کند خدایش انجام دهد، و آخرین دعوت و سخنشان این است که الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ- ستایش و سپاس مر خدای را که پروردگار جهانیان است.» (6) و فرمود علیه السّلام: روزی به نابخردی بسته و بی‌نصیبی به خردمندی گماشته و بلا به شکیبایی

_____

(43) مراد ثواب آخرت است.- م.

پیوسته باشد. «44» (1) آن حضرت علیه السّلام به اشعث «45» در تسلیت بر (مرگ) برادرش عبد الرحمن، فرمود: اگر بیتابی کنی حقّ عبد الرحمن است که ادا کرده‌ای و اگر بشکیبی حقّ خداست که بجای آورده‌ای، با این (تفاوت) که اگر بشکیبی قضا بر تو گذشته و تو ستوده‌ای و اگر بیتابی کنی (همان) قضا بر تو رانده شده و تو نکوهیده‌ای. «46» پس اشعث گفت: «انّا للّه و انّا الیه راجعون- ما از آن خداییم و به سوی او بازگشت‌کنندگانیم». امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: آیا می‌دانی که تأویلش چیست؟ اشعث عرض کرد: تو پایان دانش و نهایت آنی (و علم قرآن به تمامی نزد توست) (2) امام علیه السّلام فرمود: چون بگویی «انّا للّه- ما از آن خداییم» اعتراف به ملک خداست و چون بگویی «انّا الیه راجعون- ما به سوی او بازگشت‌کنندگانیم» اقرار به نابودی (و فناپذیری) خود است.

(3) روزی (حضرتش) سوار شد و گروهی پیاده با او می‌رفتند. امام علیه السّلام به ایشان فرمود: آیا نمی‌دانید که پیاده رفتن همراه سواره مایه فساد آن سوار و موجب خواری پیاده است؟ بازگردید! «47»

_____

(44) ابو شکور بلخی با الهام از این حکمت است که گوید:

«دانش و خواسته است نرگس و گل‌که به یک جای نشکفند بهم

هر که را دانش است خواسته نیست‌وانکه را خواسته‌ست دانش کم». - م.

(45) ظاهرا مراد اشعث بن قیس، مکنّی به ابو محمد است که وی را در شمار اصحاب پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله یاد کرده‌اند و پس از پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله از دین برگشت و در ماجرای شکست مرتدان کندی در «نجیر» اسیر شد ولی ابو بکر او را بخشود و خواهرش ام فروة را که از یک چشم نابینا بود (و اشعث پیشتر او را نامزد کرده بود) به همسری وی داد و فرزندی به نام محمد برایش بیاورد. اشعث ساکن کوفه و پدر زن عمر بن عثمان بود و والی عثمان بر آذربایجان شد. امیر مؤمنان علیه السّلام پس از فتح بصره با نامه‌ای وی را فرا خواند که راهی شد و به خدمت علی علیه السّلام شرفیاب آمد و در صفّین نیز حضور یافت ولی سپس خارجی و ملعون گشت. ابن ابی الحدید گوید: هر فسادی در روزگار خلافت امیر مؤمنان علیه السّلام روی می‌داد و هر آشوبی پدید می‌آمد، ریشه‌اش از اشعث و طرحش زیر سر او بود، و هموست که در ریختن خون پاک امیر مؤمنان علیه السّلام همکاری نمود و دخترش جعدة نیز امام حسن علیه السّلام را مسموم کرد و پسرش محمد، در ریختن خون امام حسین علیه السّلام شرکت جست.
(46) در نهج البلاغة آمده است که (امام علیه السّلام) او را بر مرگ پسرش تسلیت داد و فرمود: [یا اشعث ان تحزن علی ابنک فقد استحقّت (منک) ذلک الرّحم و ان تصبر ففی اللّه من کلّ مصیبة خلف. یا اشعث ان صبرت جری علیک القدر و انت مأجور و ان جزعت جری علیک القدر و انت مأزور (یا اشعث) ابنک سرّک و هو بلاء و فتنة و حزنک و هو ثواب و رحمة]- ای اشعث اگر بر (مرگ) پسرت اندوه خوری این دلسوزی تو شایسته است و اگر شکیبا باشی، نزد خدا هر مصیبتی را پیامدی (و پاداشی) است. ای اشعث اگر بشکیبی قضا و قدر بر تو گذشته و تو اجر برنده‌ای و اگر بیتابی کنی (همان) تقدیر بر تو گذشته و تو گناه کرده‌ای. (ای اشعث) پسرت (هنگام به دنیا آمدن) شادت نمود در حالی که او (برایت) بلا و فتنه بود و (با مرگش) اندوهگینت ساخت در حالی که (برایت) مایه ثواب و رحمت است.
(47) تفصیل این حکایت مربوط به عزیمت امیر مؤمنان علی علیه السّلام به صفّین است که دهقانان انبار به استقبال حضرتش آمدند و پیاده در رکابش به دویدن پرداختند و حضرتش آنان را نهی فرمود. رک پیکار صفّین، چاپ دوّم، ص 199- 200- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 206
(1) و فرمود علیه السّلام: کارها بر سه گونه‌اند: کاری که درستی آن بر تو روشن است، پس آن را دنبال کن «48» و کاری که بی‌راهی در آن بر تو واضح است، پس از آن دوری گزین و کاری که (حکمش) بر تو مشکل است، به عالمش مراجعه کن. «49» (2) روزی جابر به او عرض کرد: ای

امیر مؤمنان (امروز چگونه‌ای و) چگونه صبح کردی؟ (امام) علیه السّلام فرمود: صبح کردیم در حالی که (از سویی) نعمت بیشمار خدا و (از دیگر سو) گناهان بسیار ما را در بر گرفته، و ندانیم که آیا بر (نکوییها) و زیباییهایی که از ما زبانزد (دیگران ساخته) شکرگزاریم یا بر پوشاندن زشتیهایی که از ما سر زده است سپاس داریم.
(3) (حضرتش) علیه السّلام عبد اللّه بن عبّاس را بر مرگ نوزادش تسلیت داد و فرمود: هر آینه مصیبتی که بر دیگری افتد و تو اجرش را بری در نظر من خوشتر از مصیبتی است که بر تو رسد و دیگری اجرش را برد، پس اجر از آن تو باد نه برای تو (دیگران را)، و عزا به تو نیکو باد و نه عزاداری بر تو، و خداوند چونان که او را از (بابت) تو عوض مرحمت کرده عوض او را به تو بدهد. «50» (4) به (امام) علیه السّلام عرض شد: توبه نصوح چیست؟ فرمود: پشیمانی به دل و آمرزش‌طلبی به زبان و عزم جزم بر اینکه (آدمی به راه گناه) بر نگردد. «51» (5) و فرمود علیه السّلام: شما به قدرت «52» آفریده و بی‌اختیار «53» پرورده شده‌اید «54» و در آغوش گور خواهید رفت «55» و خاک خواهید شد و به محشر تنها زنده می‌شوید و حساب پس می‌دهید. (6) خدا

---

(48) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فاتّبعه» [فارتکبه- انجامش ده] آمده است.
(49) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فردته الی عالمه» [فرده الی عالمه- به عالمش واگذار] آمده است.
(50) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «عوّضک الله عنه» [... منه] آمده است.
(مراد اینکه: مصیبتی (چون مرگ) که دیگری را ببرد و ثواب (تحمّل اندوه) آن به تو برسد در نظر من خوشتر از مصیبتی است که خود ترا ببرد و اجر تحمّلش به دیگری (که بازمانده توست) برسد. پس اجر (شکیبایی بر مصیبت) از آن تو باد نه به سبب شکیبایی بر فقدان تو از آن دیگری (که بازمانده توست)، و عزا (بر فقدان دیگری) تو را نیکو باد نه عزاداری بر فقدان تو (دیگری را) و خداوند همان گونه که فرزند از دست رفته‌ات را (به خاطر شکیبایی تو در ماتم او) از بابت این رفتار و عکس العمل تو عوض مرحمت می‌کند عوض و جانشین او را نیز به تو بدهد، «یا عوض و پاداش این تحمّل و شکیبایی بر مصیبت او را به تو مرحمت فرماید».- م.
(51) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «القصد علی ان لا یعود» [العهد علی ... با خود عهد کردن یا بر خود واجب شمردن ...] آمده است.
(52) یعنی به قدرت خدا.- م.
(53) یعنی بی‌اختیار خود.- م.
(54) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «مربوبون اقتسارا» [مربوبون انتشارا- به

پراکندگی (و بذرافشانی او) پرورده شده‌اید] آمده است.
(55) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «مضمّنون اجداثا» [و مضمّون احداثا- نو پیوسته و غیر ازلی (یعنی حادث) هستید] آمده است
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 207
رحمت کند بنده‌ای را که چون گناه کرد اعتراف کند و بترسد «56» و کردار نماید و بر حذر شود «57» و بشتابد «58» و عبرت داده شود و عبرت گیرد و بازش دارند «59» و باز ایستد و پاسخ گوید «60» و باز آید «61» و بازگردد «62» و توبه کند و پیروی نماید و بی‌انحرافی گام بر جای گام امامش نهد و در طلب «63» بکاود و به گریز «64» نجات یابد و از اندوخته «65» بهره گیرد و نهادش را پاک سازد و آماده رستاخیز باشد و برای روز کوچیدن و زاد راه و حال نیاز و جای بینوایی خود از توشه مدد گیرد و پیشاپیش برگ عیشی به سرای درنگ خود فرستد. پس ساز و برگی برای خود آماده سازید. (1) آیا برخورداران از طراوت جوانی انتظاری جز دوران پیری می‌کشند و آنان که در خرّم رویی تندرستیند چشمداشتی جز بلاهای ناگهانی بیماری دارند و آنان که در ایّام مهلت «هستی» اند انتظاری جز غافلگیری «نیستی» و فرا رسیدن وفات و نزدیکی مرگ دارند؟ (2) و فرمود علیه السّلام: بپرهیزید از خدا، بسان پرهیز کردن کسی که برای گسستن (از دنیا) دامن برچیده (و از علایق مادّی مجرّد گشته) و سخت کوشا کمر بسته «66» و در مهلت (عمرش برای توشه‌اندوزی) شتاب کرده و در وحشتکده (دنیا) دل واپس داشته و نگران بوده «67» و در روی آوردن بلا «68» و پایان سرنوشت «69» و انجام بازگشت نگریسته است. خدا برای انتقام (از عاصیان) و یاری (به مطیعان) بس است و بهشت برای ثواب و پاداش کفایت است و دوزخ برای شکنجه و کیفر بسنده است و قرآن خدا برای حجّت آوردن و مجاب کردن خصم کافی است.
(3) مردی او را از سنّت و بدعت و فرقت (تکروی) و جماعت پرسید. امام علیه السّلام فرمود: امّا

_____
(56) یعنی: از خدا بترسد.- م.
(57) یعنی: از گناه برحذر باشد.- م.
(58) یعنی به کار خیر بشتابد- م.
(59) یعنی: اولیاء و انبیاء و ناصحان از گناه بازش دارند و محرّمات را به او بفهمانند.- م.
(60) یعنی: مسئول باشد.- م.
(61) یعنی: به راه حق بازآید.- م.
(62) یعنی: از جادّه معصیت باز گردد.- م.
(63) یعنی: در طلب دانش و فضیلت و کسب ثواب بکاود.- م.

(64) یعنی: به گریز از معصیت نجات یابد.- م.
(65) یعنی: از اندوخته معرفت و یا ذخیره آخرت بهره گیرد.- م.
(66) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «... تجریدا. و جدّ تشمیرا» [.. تجریدا، و وحّد تشمیرا- و در دامن برچیدن خود تنها و بیهمتاست] آمده است.
(67) در ن، به جای «اشفق فی وجل» [و بادر عن وجل- در وحشتگاه به کردار شتافته] آمده است.
(68) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «کرّة الموئل» [کثرة المال- بسیاری مال.] آمده که ظاهرا خطای نسّاخ است.
(69) (در پاره‌ای نسخه‌ها به جای عاقبة المصیر [«عاقبة الصبر- سرانجام شکیبایی] آمده.) و در ن، [عاقبة المصدر] است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 208
سنّت (صحیح) همان سنّت (و روش) پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله است. و امّا بدعت، هر چیزی است که بر خلاف آن (سنّت) باشد. «70» و تکروان، اهل باطلند گرچه به شمار افزون باشند و جماعت، حق‌پرستانند گرچه به شمار کم باشند. (1) و فرمود علیه السّلام: «71» بنده (باید) جز به پروردگارش امید نبندد و جز از گناهش نترسد و هر گاه از عالم پرسشی کنند که نداند شرمش نیاید که بگوید: «اللَّه اعلم» (خدا داناترست). «72» نسبت صبر با ایمان چون نسبت سر با پیکر است.
(2) مردی به حضرتش عرض کرد: سفارشیم فرمای. امام علیه السّلام فرمود: سفارشت کنم که هرگز کار خیر (خود) را بسیار ندانی.
(3) دیگری عرض کرد: سفارشیم فرمای: امام علیه السّلام فرمود: به خود تلقین فقر مکن و نوید طول عمر مده.
(4) و فرمود علیه السّلام: دینداران را نشانه‌هایی است که بدانها شناخته شوند: راستی گفتار و پرداختن امانت و وفای به عهد و صله ارحام و مهربانی به ناتوانان و کم فرمان پذیری از زنان «73» و بذل احسان و نکویی اخلاق و وسعت حلم و پیروی علم و آنچه موجب نزدیکی به خداست، خوشا بر آنان و خوش سرانجامی (ایشان).
(5) و فرمود علیه السّلام: بنده آرزو دراز ندارد جز آنکه کردار را از یادش ببرد. «74» (6) و فرمود علیه السّلام: آدمی زاده شبیه‌تر چیزی به ترازوست که یا به نادانی سبک شود و یا به دانش سنگین گردد.
(7) و فرمود علیه السّلام: دشنام دادن به مؤمن فسق است و جنگیدن با او کفر و حرمت مالش، همچنان حرمت خونش باشد.
(8) و فرمود علیه السّلام: خون و مالت را به برادرت، و عدل و انصافت را به دشمنت، و خوشرویی و احسانت را به همگان ارزانی دار. بر مردم سلام کن تا بر تو سلام کنند.
(9) و فرمود علیه السّلام: سروران مردم در دنیا، سخاوتمندانند و در

آخرت، پرهیزگاران.

---

(70) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «... فما خالفها» [.. فمن خالفها- (امّا بدعتگذار هر) کسی است که بر خلاف آن باشد] آمده است.
(71) در متن «صلّی اللّه علیه و آله» به جای «علیه السّلام» آمده است و شاید «صلوات اللّه علیه» بوده باشد.
(72) در کافی از حضرت ابی عبد اللّه (صادق) علیه السّلام آمده است که «فرمود: عالم را سزد که چون چیزیش پرسند و نداند گوید: اللّه اعلم (خدا داناترست) و غیر عالم را نسزد که چنین گوید». ج 1، ص 42 (زیرا عالم را بهره‌ای از علم باشد و به این اعتبار رواست که بگوید خدا از من عالمتر است. ولی نادان را نسزد که چنین گوید چون با گفتن این عبارت که «خدا عالمتر است» برای خود ادّعای علمی کمتر از علم خدا کرده است.
(73) در کافی به جای «قلّة مؤاتاة للنّساء» [قلّة المراقبة ...- کم توجّهی] آمده است.
(74) مراد آنکه دراز آرزویی و طول امل و به ویژه آرزوی داشتن عمر کافی و فرصتهای احتمالی آینده برای طاعت و توبه موجب می‌شود که بنده کردار برای آخرت را از یاد ببرد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 209
(1) و فرمود علیه السّلام: چیزها بر دو گونه‌اند: چیزی که از آن دیگری است و در گذشته روزی من نشده و در آینده هم آرزویش را ندارم و چیزی که اگر آسمان را به زمین دوزم تا زمانش نرسد، نصیبم نگردد. پس برای کدامین یک از این دو عمر خود را تلف کنم؟ (2) و فرمود علیه السّلام: به راستی، مؤمن چون بنگرد عبرت گیرد و چون خاموش ماند بیندیشد، و چون سخن گوید ذکر کند، و چون توانگر شود سپاس گوید و چون سختی و شدّتیش رسد بشکیبد، او زود رضا و دیر خشم است، از خدا به (نعمت) کم خرسند است و به (محرومی) بسیار خشم نیارد، با اراده خیر به حدّ (و نهایت مطلوب) نیّتش (که به مراتب بیش از آن است) نرسد، آهنگ خیر بسیار دارد و (فقط) به پاره‌ای از آن (توانایی می‌یابد) و عمل می‌کند و بر آنچه از کار خیر که از دست داده افسوس می‌خورد که چرا نکرده است.
(3) و منافق، چون بنگرد سرگرم (و سر به هوا) است و چون خاموش ماند در بیخبری است و چون سخن گوید یاوه بافد و چون توانگر شود سرکشی کند و چون به سختی افتد زبونی نماید، زود خشم و دیر رضاست، از (نعمت) کم خدا در خشم شود و زیادش خرسندش نسازد، آهنگ شرّ بسیار دارد (و فقط مجال انجام) برخی از آن را می‌یابد و بر آن شرارت که از کفش رفته (و نتوانسته انجام دهد) افسوس می‌خورد که چرا نکرده است.
(4) و فرمود علیه السّلام: دنیا و آخرت دو دشمن جنگنده و دو راه

جداشونده‌اند، هر که دنیا را دوست بدارد و از پی آن رود آخرت را دشمن دارد و با آن بستیزد، مثل آن دو مثل خاور و باختر است و رهرو میان آن دو به یکی از آنها نزدیک نمی‌شود، مگر آنکه (به همان اندازه که به یکی نزدیک شده) از آن دیگری دور شود.
(5) و فرمود علیه السّلام: هر که از وعید (تهدید به عذاب) بترسد، دور (یعنی پاداش آخرت) به او نزدیک شود (6) و هر که از خوراک دنیا سیر نشود هر آنچه گرد آورد او را بسنده نباشد، (7) و هر که برای دنیا بکوشد (دنیا) از دستش برود، و هر که از آن کناره جوید (دنیا خود) نزدش آید. به راستی، دنیا سایه‌ای است که تا مدّتی مقرّر گسترده است. خدا رحمت کند بنده‌ای را که (چون) سخن حکیمانه‌ای را بشنود به دل سپارد و (چون) به راه رستگاری دعوت شود فراز آید و دست به دامن رهبری نجاتبخش زند و نجات یابد، خالصانه ره سپارد و صالحانه کردار کند، ذخیره‌ای [از پیش] فرستد و از آنچه پرهیز داده شده دوری کند، تیری بر هدف زند [و جایزه‌ای به دست آرد]، با هوای خویش بستیزد و آرزو را دروغ شمارد، شکیبایی را مرکب نجات و تقوی را ساز و برگ وفات سازد، راه هموار و جادّه روشن را بپیماید و فرصت را غنیمت داند و بر مرگ پیشدستی کند و از کردار توشه برگیرد.
(8) امام علیه السّلام به مردی فرمود: شما چگونه‌اید؟ گفت: امیدواریم و بیمناک. پس حضرتش فرمود: کسی که به چیزی امید دارد، بجویدش و کسی که از چیزی بیم دارد از آن بگریزد. من
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 210
نمی‌دانم ترس مردی که شهوتی بدو رو نماید و او به سبب بیمش از آن دست نکشد چه معنایی تواند داشت! و نمی‌دانم امید مردی که بلایی بر او نازل شود و او به خاطر امیدی که (به حسن عاقبت) دارد بر آن نشکیبد چگونه امیدی تواند بود! «75» (1) امام علیه السّلام: به عباية بن ربعی «76» که از ایشان پرسیده بود «استطاعتی» که ما بدان برخیزیم و بنشینیم و کار کنیم چیست؟ فرمود: تو از توان (و استطاعت) پرسیدی، آیا آن را بدون خدا داری یا همراه با خدا؟ عباية خاموش ماند، آنگاه امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: اگر می‌گفتی «توانایی» را همراه با خدا دارم می‌کشتمت و اگر می‌گفتی بدون خدا (و از پیش خود) داری (باز هم) می‌کشتمت. «77» عباية عرض کرد: پس چه باید بگویم؟ امام علیه السّلام فرمود: بگو آن را از خدایی داری که به غیر تو نیز داده است و اگر آن را به تو داده از عطای الهی است و اگر از تو گرفته بلا و آزمایشی از سوی او بوده است. اوست مالک (مطلق) آنچه به تو داده و هموست توانای (مطلق) بر آنچه تو را بر آن توانایی بخشیده.
(2) اصبغ بن نباتة «78» گوید: شنیدم امیر مؤمنان علیه السّلام می‌فرمود:

من حدیثی به شما بازگویم که شایسته است هر مسلمانی آن را حفظ کند. آنگاه حضرتش علیه السّلام رو به او کرد و فرمود: خدا هیچ بنده مؤمنی را در این دنیا کیفر ندهد جز آنکه (کیفر این جهانی) بهتر و آبرومندانه‌تر از آن است که بازش در قیامت کیفر فرماید، و خدا بر هیچ بنده‌ای در دنیا پرده‌پوشی نکند و از او نگذرد جز آنکه (عفو این جهانی) بهتر و آبرومندانه‌تر از آن است که به قیامت از او درگذرد. (3) سپس حضرتش علیه السّلام فرمود: گاه خداوند بنده مؤمنی را در تنش یا مال یا فرزندان یا خانواده‌اش بلایی دهد و این آیه را تلاوت فرمود: ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ- آنچه مصیبت به شما می‌رسد همه از دست اعمال زشت خود شماست در صورتی که خدا از بسیاری (از اعمال

_____

(75) مراد اینکه امید به حسن عاقبت باید موجب شکیبایی بر بلا و بیم از سوء عاقبت موجب پرهیز از شهوات شود و گر نه صرف امید و بیم بدون تأثیر بر اعمال آدمی او را سودی ندهد.- م.

(76) عباية بن عمرو بن ربعی اسدی، از یاران امیر مؤمنان و امام حسن علیهما السّلام بل از نزدیکان و زبده افراد مورد اعتماد آن دو امام علیهما السّلام بود.

(77) چون تصوّر داشتن توانایی همراه و همسنگ با توانایی خدا شرک است و نیز تصور داشتن توانایی از خود در برابر توانایی خدا انکار توانایی مطلق ذات قادر متعال است و مشرک و منکر خدا هر دو مستحقّ قتلند.- م.

(78) اصبغ بن نباتة مجاشعی از خاصّان امیر مؤمنان علیه السّلام بود و پس از آن حضرت عمرش ادامه یافت. (وی از راویان معتبر است) و منشور امیر مؤمنان علیه السّلام را به مالک اشتر، هنگام گماشتن او به ولایت مصر، و نیز سفارش امیر مؤمنان علیه السّلام به پسرش محمّد حنفیه را روایت کرده، در پیکار صفّین امیر «شرطه خمیس- فرمانده گارد پنجم» بود. وی پیری شریف و پارسا و عابد و از ذخائر علی علیه السّلام بود که تا پای جان با امام بیعت کرده بود و از شهسواران مردم عراق شمرده می‌شد و هنگام وفات سلمان رضی الله عنه نزد او بود. گریستن او در درگاه امام علیه السّلام- که پس از ضربه ابن ملجم ملعون دستاری زرد بر سر پیچیده و چندان خونش رفته بود که رنگ رخسارش به رنگ دستار به زردی گراییده بود- و شرفیابی او خدمت آن حضرت مشهور است.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 211

بد) گذشت می‌کند» «79» و سه بار دستش را به هم برآورد و گفت «و از بسیاری گذشت می‌کند».

(1) و فرمود علیه السّلام: آغاز پیوند گسلی پرده‌افکنی است. بر هیچ کس

که تنگدل باشد فسوس مخور. «80» زشت‌ترین مکافات مجازات با بدکرداری است. «81» (2) و فرمود علیه السّلام: آغاز خودپسندی مرد (مرحله) تباهی خرد اوست. هر که زبانش را نگهدارد ایمن ماند. هر که خلقیّاتش را نیکو نسازد گزندش افزون شود. هر که بدخو شود خاندانش را تنگدل سازد. (3) بسا سخنی که نعمتی را ببرد. سپاسگزاری بازدارنده فتنه است. (4) آبروداری اساس مردانگی است. (5) شفیع گنهکار فروتنی اوست. (6) اصل دور اندیشی درنگ بگاه شبهه است. (7) گنجینه‌های روزی در گستردگی اخلاق (و گشاده خویی) است.
(8) و فرمود علیه السّلام: مصیبتها برابرانه میان مردم تقسیم شده است. (9) تا باب توبه باز است از (بخشودگی از) گناه خویش نومید مباش. (10) رهیابی در مخالفت با شهوت است. (11) پایانه آرزوها مرگ است. (12) نگریستن به بخیل دل را سخت کند. (13) نگریستن به احمق دیده را تار کند. (14) سخاوت (از) هوشمندی و لئیمی (از) غافل‌نمایی است.
(15) و فرمود علیه السّلام: فقر، مرگ بزرگتر (از مرگ جسمانی) است. (16) کمی عیال یکی از دو فراخدستی و نیمی (از) زندگی است. (17) و غم نیمی از پیری است. (18) مردی که میانه‌روی کند نادار «82» نشود، (19) و مردی که رایزنی کند نابود نگردد. (20) احسان روا نیست مگر به صاحب خاندان یا دیندار.
(21) نیکبخت آن کس که از سرگذشت دیگری پند آموزد. (22) و مغبون نه ستوده است و نه مزدی دارد. (23) نیکی کهنه نشود و گناه فراموش نگردد.
(24) و فرمود علیه السّلام: احسان کنید تا ستایش به دست آرید. (25) سپاسگزاری را شعار خود سازید تا [خردمندان] به شما انس گیرند (26) و زیاده‌گویی را کنار گذارید تا بیخردان از شما دور شوند، (27) همنشین را گرامی دارید تا باشگاه شما آبادان ماند (28) و از آنان که با شما آمیزش دارند پشتیبانی کنید تا به

---

(79) الشوری، 30
(80) در ن، در باب المختار من حکم امیر المؤمنین علیه السّلام، ص، 1172، فیض الاسلام آمده است: [و لا تأمنّ ملولا- از دلتنگ و رنجیده ایمن مباش] (که از لحاظ مفهوم روشنتر از عبارتی است که در متن آمده و ترجمه شده است.- م.)
(81) در متن «احد الیسارین» است و یسار به معنی روزی فراخی و توانگری آمده و نیز کنایه از دست است. به معنی اول مراد آن است که کمی عائله و نانخور نوعی روزی فراخی و گشایش مالی است زیرا آدمی یا درآمد بسیار دارد که به راحتی صرف عائله خویش می‌کند یا نانخور کم

دارد که با درآمد محدود می‌تواند آنها را کفایت دهد و آسوده نگهدارد. و به معنی دوّم مراد آن است که کم عیالی یکی از دو دست آدمی است که به یکی تحصیل روزی کند و به دیگر دست خانواده کوچکش را آسوده نگه می‌دارد. از این رو در ترجمه «یسار» «فراخدستی» که متضمن هر دو مفهوم تواند بود اختیار شد.- م.
(82) در ن، به جای ما عال امرؤ- (به سبب) کثرت نانخور نادار نشود» [ما اعال .... بی‌انصافی نکند] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 212
همسایگی شما دل بندند (1) و داد مردم را از خود بدهید تا به شما اعتماد کنند. (2) هماره با اخلاق برجسته باشید که موجب سرافرازی است و از اخلاق پست بپرهیزید که والا را پست سازد و بزرگواری را نابود کند.
(3) و فرمود علیه السّلام: قناعت کن تا عزت یابی.
(4) و فرمود علیه السّلام: شکیبایی سپر ناداری است و آز نشانه نیاز است و آراسته‌نمایی اجتناب از زبونی است و پند پناهگاه هر کسی است که بدان پناه جوید.
(5) و فرمود علیه السّلام: هر که را دانش جامه در پوشاند عیبش از مردم نهان ماند.
(6) و فرمود علیه السّلام: حسود را زندگانی نیست. و شاهان را دوستی نباشد. و دروغزن را مردانگی نیست.
(7) و فرمود علیه السّلام: برای بقای عزّت خود به تنهایی بیاسای «83»
(8) و فرمود علیه السّلام: هر غالب یا هر عزیزی «84» که زیر نفوذ قرار گیرد خوار است.
(9) و فرمود علیه السّلام: دو چیز مردم را هلاک کند: بیم فقر و افتخارجویی.
(10) و فرمود علیه السّلام: ای مردم! از دنیا دوستی بپرهیزید که مایه هر خطا و در هر بلا و همراه هر فتنه و موجب هر مصیبت است.
(11) و فرمود علیه السّلام: خیر به تمامی در سه خصلت گرد آمده: نگریستن و خموشی و سخن.
پس هر نگریستنی که عبرت‌آموز نیست بی‌توجّهی است و هر خموشی‌ای که در آن اندیشه نیست بیخبری است و هر سخنی که در آن یادآوری (و ذکر حقّ) نیست بیهوده‌گویی است. پس خوشا بر کسی که نگریستنش عبرت، و خموشیش اندیشه و سخنش ذکر است، و بر خطای خود بگرید و مردم از گزندش در امان باشند. «85» (12) و فرمود علیه السّلام: شگفتا این آدمی! به دریافت آنچه از دستش نرود (و برایش ماندنی باشد) شاد است و بر از دست شدن آنچه بازنیابد غمگین است و اگر می‌اندیشید به راستی بینا می‌شد و می‌دانست که تدبیر (کار و حال) او شده و روزی او

مقدّر (و معلوم) است و (با درک این واقعیّت) بدان چه (کسبش آسان و) میسّر است بسنده می‌کرد و بدان چه دشوار (و غیر ممکن) است نمی‌پرداخت. «86»

---

(83) مراد آنکه در لحظات آسایشت تنهایی را ترجیح ده تا عزّتت باقی بماند و از آمیختن بسیار در مجالس انس با مردم احتیاط کن تا عزّت و وقارت که معمولا در چنان مجالسی خفیف می‌شود باقی و پایدار ماند.- م.
(84) عزیز در لغت به معنی مسلّط و غالب و چیره و صاحب عزّت است.- م.
(85) در معانی الاخبار، باب 202، ج 2 [و امن النّاس شرّه- مردم را از گزند خود آسوده دارد] آمده است.
(86) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لاقتصر علی ما تیسّر و لم یتعرّض لما تعسّر» [... یتعسّر .. و یتیسّر ...- ... آسان می‌شود ... و دشوار می‌گردد] آمده است (مراد از آنچه تحصیلش دشوار و غیر ممکن است، کمال مطلوب نعمتهای مادّی دنیاست که پایانی ندارد و «حدّی» نمی‌شناسد.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 213
(1) (امام علیه السّلام) هنگامی که در بازارها می‌گشت و مردم را اندرز می‌داد، فرمود: ای گروه بازرگان! پیش از سودا (از خدا) خیر بخواهید و با آسان‌گیری (در معامله) برکت جویید و با خریداران کنار بیایید و به بردباری آراسته شوید و از سوگند باز ایستید و از دروغ دوری کنید و از ستم (و اجحاف و گران فروشی و کم فروشی) «87» بیزار باشید «88» و به مظلومان انصاف دهید و گرد ربا نگردید و پیمانه و ترازو را درست و تمام بکار گیرید و از مال مردم کم نگذارید «و در زمین به فساد نپردازید». «89» (2) از حضرتش علیه السّلام پرسیدند: از آنچه خداوند آفریده کدامین بهتر است؟ فرمود: سخن.
پرسیدند از آنچه خدا آفریده کدامین زشت‌تر است؟ (باز) فرمود: سخن و سپس افزود: به سخن است که رویها سپید شود و (هم) به سخن است که رویها سیاه گردد. «90» (3) و فرمود علیه السّلام: خیر گویید تا بدان معروف شوید و خیر کنید تا شایسته آن باشید.
(4) و فرمود علیه السّلام: چون بلایی فرا رسد اموالتان را فدای جانهایتان کنید و چون هجومی سرازیر شد (و مورد حمله کافران قرار گرفتید) جانهایتان را فدای دینتان سازید. و بدانید نابود شده آن کس باشد که دینش نابود شده و جنگ زده و غارت دیده آن کس است که دینش ربوده شده.
هان! پس از بهشت فقری نیست و پس از دوزخ توانگری‌ای نباشد. «91»
(5) و فرمود علیه السّلام: بنده مزه ایمان را نچشد مگر آنکه دروغ- به شوخی و جدّی- را ترک گوید (6) و فرمود علیه السّلام: سزاست مرد

مسلمان از دوستی با دروغگو دوری کند، زیرا وی چندان دروغ بافد که (اگر) راستی هم گوید باور نشود.
(7) و فرمود علیه السّلام: بزرگترین گناه به ناحق بردن مال مردی مسلمان باشد.
(8) و فرمود علیه السّلام: هر که از قصاص بترسد، از ستم بر مردم دست بردارد.
(9) و فرمود علیه السّلام: ستمگری مانندهتر از حسود به ستمکش ندیدم. «92»

---

(87) (گرانفروشی و کم فروشی و بد فروشی، یعنی فروختن جنس بد و «بنجل»، هر سه از مقوله اجحاف و ستم در معامله است.- م.)
(88) در پارهای نسخهها به جای «و تجافوا عن الظلم» [تخافوا ...- بترسید] آمده است.
(89) ذیل چند آیه شریفه از قبیل: البقرة 60 و الاعراف، 74 و هود، 85 و الشعراء، 26 و العنکبوت، 36 و چنان که پیداست امیر مؤمنان علیه السّلام اجحاف در معامله را همسنگ «افساد فی الارض» آورده نهی فرموده است.- م.
(90) مراد، روسیاهی و روسپیدی در آخرت است و در روایات آمده که دروغگویان به رستاخیز با رویی سیاه برانگیخته شوند هر چند به فطرت سفید پوست باشند و راستگویان با رویی سپید در محشر حاضر آیند، هر چند به خلقت سیاه پوست بوده باشند.- م.
(91) مراد آنکه پس از آنکه آدمی شایسته رفتن به بهشت شد دیگر فقر و نیازی برایش مفهوم ندارد و پس از آنکه آدمی سزاوار دوزخ گردید توانگریش بکار نیاید و نجاتش ندهد.- م.
(92) حسود از آنجا که بر خود ستم میکند «ستمگر» است ولی چنان مینمایاند که بر او ستم رفته و به سبب محرومیّت از نعمتی که دیگری دارد ستمکش است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 214
(1) و فرمود علیه السّلام: ستمکار و یاور او در ستمگری و راضی شده و تن داده «93» به ستم هر سه شریکند.
(2) و فرمود علیه السّلام: صبر دو گونه است: صبری بگاه مصیبت (که) نیکو و زیباست و بهتر از آن صبری است در برابر آنچه خدا بر تو حرام کرده، (3) و ذکر دو گونه است: یاد خدا بگاه مصیبت (که) نیکو و زیباست و برتر از آن یاد کرد خداست در برابر آنچه [خدا] بر تو حرام کرده تا مانع انجام آن باشد.
(4) (امام) علیه السّلام (به دعا) گفت: بار الها! مرا نیازمند هیچ یک از بدان

آفریدگانت مساز و هر نیازی که بر من مقرّر داشتی (که به وسیله یکی از آفریدگانت برآورده شود) حوالت به خوشروترین و سخی‌ترین و خوشگوترین و کم منّت‌گذارترین آنان ده.
(5) و فرمود علیه السّلام: خوشا بر کسی که در فرمانبرداری خدا با مردم خوگیرد و مردم بدو خو گیرند (و الفتشان بر پایه طاعت خدا باشد).
(6) و فرمود علیه السّلام: به راستی، از حقیقت ایمان آن است که بنده راستگویی را شیوه خود سازد چندان که از دروغ، آنجا که سودی هم برایش دارد، نفرت داشته باشد. و مرد نباید به زبان خود دانشش را بر شمارد (و به دانش خودستایی کند).
(7) و فرمود علیه السّلام: امانت را باز پردازید گرچه به کشنده فرزند پیامبران باشد. «94» (8) و فرمود علیه السّلام: تقوی بنیاد ایمان است.
(9) و فرمود علیه السّلام: هان! زبونی در راه فرمانبرداری خدا به عزّت نزدیکتر است از همکاری در نافرمانی خدا. «95» (10) و فرمود علیه السّلام: مال و فرزندان دست کشت دنیایند و کردار نیک کشت آخرت است و خداوند برای مردمی هر دو را گرد آورده است.
(11) و فرمود علیه السّلام: در تورات در دو صحیفه نوشته است: یکی اینکه، هر که بر دنیا اندوه خورد به قضای الهی ناخرسند شده (12) و هر مؤمنی که از مصیبت وارد شده بر خود با دشمن دینش

---

(93) «الرّاضی بالظّلم» تعبیری واحد برای دو مصداق است: نخست کسی که خود تن به ظلم داده و قبول ستم کرده است و دوّم کسی که شاهد ظلم بر مظلومی بوده و توانایی دفع ظلم داشته ولی دل و دست و زبانش بر آن وضع رضایت داده و به هیچ یک از این اندامها رفع ستم از مظلوم نکرده و به کمک او نشتافته است و بدین لحاظ ظالم محسوب می‌شود.- م.
(94) در کنز الفوائد به جای «قاتل ولد الأنبیاء» [قاتل الأنبیاء- کشنده پیامبران] آمده است.
(95) مراد آنکه زبونی (ظاهری) در راه طاعت خدا از عزّتی (ظاهری) که در نتیجه همکاری با گناهکاران در معصیت حاصل شود به عزّت واقعی نزدیکتر است و در حقیقت آن زبونی ظاهری عزّت واقعی و باطنی است و این عزّت دروغین، زبونی حقیقی و جاودانی.- م.

شکایت گوید از پروردگار خویش به دشمن شکایت برده. (1) و هر که به دولتمندی به طمع مالی که او راست خضوع کند دو سوّم دینش از دست رفته. «96» (2) و هر که (کتاب خدا) را خوانده و مرده و به دوزخ رفته (بیگمان) از آن کسانی بوده که آیات خدا را به مسخره گرفته بوده است.

(3) و فرمود علیه السّلام: در صحیفه‌ای دیگر آمده است: هر که مشورت نکند پشیمان شود (4) و هر که (خود را وقف) مال اندوزی کند (و آن را بر هر چیز دیگر ترجیح دهد) هلاک است، (5) و فقر مرگ بزرگتر باشد.
(6) و فرمود علیه السّلام: زبان آدمی (نمایانگر) مغز اوست. و خرد او (معرّف) دینش و مردانگیش بسته به وضعی است که خود را در آن می‌نهد (و لیاقتی که نشان می‌دهد). (7) و روزی تقسیم شده است، و روزگار به نوبت و بیدوام است، (8) و مردم تا به آدم (علیه السّلام) همه یکسان و برابرند.
(9) امام علیه السّلام به کمیل بن زیاد فرمود: آرام باش، خود را شهره مساز و خود را نهان دار که زبانزد نشوی، یادگیر تا بدانی، و خاموشی گزین تا سالم مانی. وقتی که (خدا) دینش را به تو فهمانیده بر تو عیبی نیست که مردم را نشناسی و آنان تو را نشناسند. «97» (10) و فرمود علیه السّلام: فرزانه نیست کسی که با آن کس که ناگزیر به همزیستی با اوست همزیستی و مدارا نکند.
(11) و فرمود علیه السّلام: چهار چیز است که اگر در باره آنها مهمیزکشان به تک بتازید «98» هنوز کم رفته‌اید: نباید کسی جز به پروردگارش امیدوار باشد، و جز از گناهش بترسد. و اگر نمی‌داند، هرگز شرم نکند که بگوید: نمی‌دانم. و چون نداند، هرگز از آموختن (سر نپیچد و) خود بزرگ پنداری نکند.
(12) به عبد اللّه بن عباس نوشت:
امّا بعد:
آنچه به کارت آید بجوی و آنچت به کار نیاید رها کن، زیرا وانهادن آنچت به کار نیاید متضمّن دریافت آنچت به کار آید باشد و همانا تو بر آنچه پیش فرستادی درآیی نه بر آنچه بر جای نهادی، «99» آنچه را فردا (ی قیامت) باز خواهی دید چنان بساز که خواهی بازش بینی. و السّلام.

---

(96) زیرا خضوع و سر سپردگی به غیر خدا، انجام عملی برای غیر اوست و بزرگ پنداشتن مال (و منعمی غیر از خدا) ضعف در یقین است (و به این گونه دو جزء از ایمان دینی که عبارت از «عمل به ارکان» و «اعتقاد به دل» است از بین می‌رود.- م.) و جز «اقرار به زبان» (که جزء سوّم ایمان است.- م.) باقی نمی‌ماند.
(97) مراد آنکه اگر دین خدا را نیک فهمیده باشی گمنامی و بی‌شهرتی بر تو عیبی نباشد و با داشتن فهم دین نیاز نداری که سرشناس و مشهور باشی.- م.
(98) در متن «لو ضربتم فیهنّ اکباد الابل- که در راه آنها (ران) بر جگرگاهها (و گرده‌های) شتر بکوبید» آمده که کنایه از «به تک تاختن»

است. در ن، [لو ضربتم الیها آباط الابل لکان لذلک اهلا- که اگر برای به دست آوردن آنها (با پاشنه‌های خود) زیر بغلهای شتران بزنید (و به شتاب برانید) سزاوار است]
(99) مراد اینکه تو بر خوانی که با از پیش فرستادن توشه معنوی به سرای جاوید در آن جهان گسترده‌ای وارد خواهی شد نه بر سر سفره‌ای از اندوخته مادّی که در این دنیا به جا نهاده‌ای.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 216
(1) و فرمود علیه السّلام: بهترین چیزی که مردم بدان دلهای دوستانشان را الفت دهند و کینه از دل دشمنانشان دور کنند خوش برخوردی بگاه دیدار آنان و احوالپرسی بگاه غیبتشان و خوشرویی بگاه حضور آنهاست.
(2) و فرمود علیه السّلام: بنده مزه ایمان را نچشد مگر آنکه بداند آنچه بایدش برسد خطا نشود و آنچه نبایدش برسد بدو نخواهد رسید.
(3) و فرمود علیه السّلام: پروردگارا! چه سخت بدبخت است کسی که آنچه از ملک و سلطنت تو ندیده نسبت بدان چه از ملک و سلطنت تو دیده به چشم و دلش (بس) بزرگ نیاید «100» و بدبخت‌تر از او آن که (مجموع) آنچه از ملک و سلطنت تو دیده و یا ندیده در کنار بزرگی و جلال ذات (بیچون) تو به چشم و دلش (بس) خرد ننماید.
(4) و فرمود علیه السّلام: به راستی، دنیا فنا و رنج است و دگرگونی و عبرت است، از نشانه‌های فنایش این که روزگار را بینی تیر در کمان نهاده و زه کشیده، تیرهایش خطا و زخمهایش شفا ندارد.
تندرست را به تیر بیماری و زنده را به تیر مرگ بزند. و از (نشانه‌های) رنجش این که مرد آنچه نخورد گرد آرد و آنچه را در آن (جاودانه) مسکن نکند بسازد، سپس نزد خدا رود، نه مالی با خود برد و نه ساختمانی منتقل کند. و از (نشانه‌های) دگرگونیهایش «101» این که می‌بینی آن کس که (امروز) بر او رشک برند (فردا) مورد ترحّم شود و آن کس که (اینک) مورد ترحّم است (فردا) در موضع رشک قرار گیرد (و دم به دم عزیز، ذلیل و ذلیل، عزیز شود) میانشان «102» جز نعمتی که زایل شده و فقر و فاقه‌ای که نازل گشته فرقی نباشد و از عبرتهایش «103» این که مردی در شرف دستیابی به آرزوی خویش است که (ناگهان) مرگش در می‌رباید. نه آرزویی برآید و نه آرزو خواهی برجا ماند.
سبحان [اللّه] چه قدر شادیش فریبنده و سیر آبیش تشنگی افزا «104» و سایه‌اش زودگذر است! چنان که گویی آنچه دنیا را بود هرگز نبوده است و گویا آنچه بودنی بود، بوده و گذشته است [و] به راستی،

---

(100) در متن: «من لم یعظم فی عینه و قلبه ما «رأی» من ملکک و سلطانک فی جنب ما «لم تر» عینه و قلبه من ملکک و سلطانک- کسی که

آنچه از ملک و سلطنت تو دیده در چشم و دلش نسبت به آنچه از ملک و سلطنت تو به چشم و دلش ندیده بزرگ نیاید.» ولی با در نظر گرفتن این حقیقت که آنچه از ملک و سلطنت خدا به چشم و دل بندگان در نمی‌گنجد بسی بزرگتر و شکوهمندتر از آن اندازه‌ای است که به چشم و دل و درک و فهم محدود آدمی در می‌گنجد و نیز با توجه به بخش دوّم عبارت که مجموع دیده‌ها و نادیده‌های بشری را در جنب بزرگی و جلال ذات الهی خرد و ناچیز می‌شمرد، به نظر می‌رسد در بخش اوّل متن افعال «لم تر- ندیده» با «رأی- دیده» جابجا شده باشد. از این رو با توجه به این احتمال ترجمه شد.- م.
(101) در امالی شیخ به جای «غیرها» [عبرها- عبرتهای آن] آمده است.
(102) در امالی شیخ به جای «بینهم» [بینهما- میان آن دو] آمده است.
(103) در امالی شیخ (اینجا بر عکس) به جای «عبرها» [غیرها- دگرگونیهایش] آمده است.
(104) چون آب دریا که به سبب شوری هر چه بیشتر بیاشامند تشنگی را فزونتر کند.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 217
همان خانه آخرت است که منزل اقامت و سرای درنگ و (جایگاه) بهشت و دوزخ است. دوستداران خدا با شکیبایی به پاداش رسند و با کردار به آرزوی خود (نائل آیند).
(1) و فرمود علیه السّلام: از محبوبترین وسیله‌ها (برای نزدیکی) به خدا (نوشیدن) دو جرعه است:
یکی جرعه خشمی که با بردباریش فرو خوری و (دیگری) جرعه غمی که با شکیباییش بنوشی. (2) و از محبوبترین راهها (برای نزدیکی) به خدا (ریختن) دو قطره است: یکی قطره اشکی در دل شب و دیگری قطره خونی در راه خدا. (3) و از محبوبترین گامها به (سوی) خدا دو گام است: گام مردی مسلمان که صف (جهادی) را در راه خدا محکم سازد «105» و (دیگری) گامی در (راه) صله رحم [و این یک] از گامی که برای استحکام «106» صف (جهادی) برداشته شود برتر است.
(4) و فرمود علیه السّلام: دوست، برای برادر خود دوست (واقعی) نیست مگر آنکه وی را در بدبختی و غیبت (و نیز) پس از وفاتش حامی و نگهبان باشد.
(5) و فرمود علیه السّلام: به راستی دل جاهلان را طمعها برباید و آرزوها به گرو گیرد «107» و ترفندها در بند کشد. «108» (6) و فرمود علیه السّلام: در (وجود) هر که خصلتی از خصلتهای نیک استوار شود (می‌توانم) از دیگر چیزهایش درگذرم ولی از بیخردی و بیدینی (نمی‌توانم) چشم پوشم زیرا رفتن دین رفتن امنیّت است و با هراس، زندگی صورت بندند و

نبودن خرد، نبودن زندگی است و (بیخرد) [جز] در شمار مردگان به قیاس نیاید. «109» (7) و فرمود علیه السّلام: کسی که خود را در معرض تهمت قرار دهد نباید بدگمان به خویش را سرزنش کند. و هر که راز خویش نگه دارد اختیارش را به دست دارد.
(8) و فرمود علیه السّلام: خدا شش گروه را به (سبب) شش (خصلت) عذاب کند: عرب را به تعصّب و دهگانان (تیولدار) «110» را به تکبّر و امیران را به ستم و فقیهان را به حسد و بازرگانان را به

---

(105) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «... یشدّ» در هر دو مورد [... یشهد- گام مرد مسلمانی که در صف جهاد (در راه خدا) حضور یابد] آمده است.
(106) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «... یشدّ» در هر دو مورد [... یشهد- گام مرد مسلمانی که در صف جهاد (در راه خدا) حضور یابد] آمده است.
(107) در کافی به جای «ترهنها المنی» [ترتهنها المنی- گرومند کند] آمده است.
(108) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «تستعلقها» [تستقلقها- مضطرب کند و از جا بکند] و در پاره‌ای دیگر [تستغلقها- بی‌اراده و ناگزیر سازد] آمده است. (ر ک: مرآة العقول، کتاب العقل و الجهل).
(109) در متن چنین است «... من استحکمت فیه خصلة من خصال الخیر اغتفرت ما سواها و لا اغتفر فقد عقل و لا دین، لانّ مفارقة الدّین مفارقة الامن و لا حیاة مع مخافة و فقد العقل فقد الحیاة و لا یقاس [الّا] بالاموات» و در کافی، ج 1 ص 27 چنین آمده [عن امیر المؤمنین علیه السّلام: من استحکمت «لی» فیه خصلة من خصال الخیر «احتملته علیها» و اغتفرت «فقد» ما سواها ... فلا یتهنّأ بحیاة مع مخافة ...- از امیر مؤمنان علیه السّلام: هر که یک خصلت از خصال خیر در او استوار باشد و به من بنماید به خاطر همان خصلت او را بپذیرم و بر همان خصلتش بشناسم و از نداشتن دیگر خصالش چشم پوشم ... (و پایان عبارت هم چنین است؛) ... و زندگی همراه با هراس گوارا نباشد.]
(110) مراد از دهقان، کشاورز ساده نیست بلکه در گذشته دهقانان طبقه‌ای از اشراف بودند که زمینداران بزرگ و عمده مالکان را تشکیل می‌دادند و چون درآمدشان از طریق زمینداری و کشاورزی تأمین می‌شد بعدا عنوان دهقان به همه کشاورزان اطلاق گردید.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 218
خیانت و روستاییان را به نادانی.
(1) و فرمود علیه السّلام: ای مردم! از خدا بپرهیزید زیرا صبر بر تقوی و پرهیزگاری آسانتر از (تحمّل) و صبر بر عذاب خداست.
(2) و فرمود علیه السّلام: زهد در دنیا (و بی‌رغبتی به آن) کوتاه کردن

دامنه آرزو و شکر هر نعمت و خود داری از هر چیزی است که خدا حرام کرده باشد.
(3) و فرمود علیه السّلام: چون چیزها به همسری یک دیگر در آمدند (و ملازم یک دیگر گشتند) تنبلی و ناتوانی به هم آمیختند و فقر از «111» آن دو بزاد.
(4) و فرمود علیه السّلام: هان! به راستی، روزها سه روزند: روزی که گذشت و امیدی بدان نداری، و روزی که اینک هست و ناگزیر (به گذراندن) آنی، «112» و روزی که بیاید و از آن ایمن نیستی. پس دیروز پند است و امروز غنیمت و فردا (را) ندانی از آن کیست. دیروز گواهی است پذیرفته گفتار، و امروز امینی است امانت پرداز، و فردا شتابانت در رسد که زود کوچاننده است، دراز غیبتی است که تو نزدش نارفته خود به نزدت آید. (5) ای مردم! بقاء پس از فناست و درست این که ما وارث پیشینیان خودیم و وارثانی از پس خود داریم. پس آنچه را بدان در خواهید شد (سرای آخرت را با تقدیم چیزی (از این سرای) که از آن می‌کوچید اصلاح و آباد کنید. راه خیر را بپیمایید و از کمی رهسپارانش از پیمودن آن نهراسید و نیک همپایی خدا را در آن راه با خویشتن به یاد آرید. هان! امروز روز عاریتها و فردا روز بخششهاست، و همانا ما شاخساران ریشه‌هایی هستیم که خود از میان رفته و درگذشته‌اند، پس شاخه‌ها را پس از نابود شدن ریشه‌ها بقایی نباشد. (6) ای مردم! اگر شما دنیا را بر آخرت بگزینید، در (قبول) کالای پست و بی‌بهایش به او زود پاسخ داده‌اید و مرکب آرزوهایتان را تا دورترین پایانه تاخته‌اید، سرانجام آبشخورش شما را به پشیمانی کشاند و (طعم) آنچه را با امتهای نابوده شده و قرنهای گذشته، از دگرگون ساختن حالات و نمونه‌دادنها (ی عبرت آموز) کرده به شما (نیز) بچشاند.
(7) و فرمود علیه السّلام: نماز وسیله تقرّب هر پرهیزگاری (به خدا) است و حجّ جهاد هر ناتوانی (از جهاد) است، (8) و هر چیزی را زکاتی باشد و زکاة تن (هم) روزه است، (9) و بهترین کردار مردم چشمداشت گشایش الهی است «113» (10) و دعاکننده بی‌عمل چون تیر اندازی بی‌زه است، (11) و هر که به پاداش یقین دارد به بخشش دست گشاید؛ (12) با صدقه دادن روزی بطلبید، و داراییهای خود را با زکاة بیمه

---

(111) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «... منهما ...» [... بینهما ...- در میانه آن دو] آمده است.
(112) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لا بدّ منه» [لا تدمّنه- آن را متوقف نتوانی ساخت و دوام نخواهی داد] آمده است.
(113) («انتظار الفرج» رک: به پابرگهای ص 45 و ص 196)

کنید، (1) و مردی که میانه‌روی کند درویش نشود، و اندازه نگهداشتن نیمی از زندگی است (2) و اظهار محبّت نیمی از خرد، (3) و اندوه نیمی از پیری، (4) و کمی نانخور یکی از دو گونه فراخدستی، (5) و هر که پدر و مادر را غمگین سازد به آن دو ناسپاسی کرده (6) و هر که به هنگام مصیبت دست بر زانو زند اجر خود را کاسته؛ (7) و احسان، احسان بجا نباشد مگر به خانواده‌مند یا دیندار. (8) و خدا به اندازه مصیبت صبر هم می‌دهد. «114» (9) هر که اندازه نگهدارد خدایش روزی فزاید (10) و هر که اسراف کند خدایش محروم سازد. (11) امانتداری جلب روزی کند و خیانت ناداری به بار آرد، (12) اگر خدا صلاح مورچه را می‌خواست به او بال نمی‌داد.
(13) و فرمود علیه السّلام: متاع دنیا خاشاکی است بی‌ارزش و مرده ریگش خاکی است خشکیده، قناعت در آن به قدر ضرورت بهتر از مال اندوزی است و دل برکندن از آن اطمینان بخش‌تر از دل بستن و آسودن در آن، توانگر بسیار دارش محکوم به نیازمندی است، هر که از آن چشم پوشد از آسایش برخوردار شود و هر که خوبروئیش را پسندد «115» به سزای آن دو دیده‌اش (از دیدن زشتیهای آن) نابینا گردد و هر که شادمانی از آن را به دل سپارد «116» دلش پر از غمهایی شود که بر صحنه قلبش چون کره‌ای که بر روی طشتک کره‌گیری بر قصد، پایکوبی کند. تشویشی اندوهگینش کند و تشویشی به خود مشغولش سازد. «117» چنین است تا گلوگاهش را بگیرند و دو شاهرگش را بزنند و در برابر قضا، پیکری واخورده شود که پایان دادن به عمرش بر خدا آسان و به گور نهادنش بر نیکان سهل است. «118» همانا مؤمن بر این دنیا به دیده عبرت نگرد و ناگزیر به اندازه (رفع) نیازمندی شکم قوتی به دست آرد «119» و گفتار در باره آن را به گوش نفرت بشنود. «120» (14) و فرمود علیه السّلام: بردباری بیاموزید زیرا بردباری دوست و وزیر مؤمن، و دانش راهنما، و

---

(114) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای: «و الله ینزل الصّبر علی قدر المصیبة» [... ینزل الرزق ... روزی را به اندازه مصیبت فرو فرستد] آمده است.
(115) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «من راقه رواؤها» [من راقه زبرجها- هر که را آراستگی و درخشندگیش خوش آید] و در پاره‌ای دیگر [من ناقه رواها- هر که را به دیدارش نیاز افتد] آمده است.
(116) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «من استشعر شعفها» [من استشعف بروائها- هر که از خوش سیمائیش دلشاد شود] و در پاره‌ای نسخه‌های دیگر و نیز در ن، [و من استشعر الشعف بها- هر که شادمانی از آن را به دل راه دهد.] آمده است. گزیده این بیانات با تفاوتهایی در نهج البلاغة آمده

است.
(117) در پاره‌ای نسخه‌ها [همّ یعمّره و همّ یسفّره- تشویشی پیرش کند و تشویشی براندش] آمده است.
(118) در ن، به جای «هیّنا علی اللَّه مداه و علی الابرار ملقاه» [هیّنا علی الله فناؤه و علی الاخوان القاؤه- نابودیش بر خدا، و به گور افکندنش بر برادران آسان است] آمده است.
(119) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «یقتات» [بقیات] آمده که تصحیف نسّاخ است.
(120) در ن، به جای «و یسمع فیها باذن النفث- به گوش تف افکندن (که نشانه کمال نفرت است) در آن بشنود» [و یسمع فیها باذن المقت و الایغاض- به گوش خشم و دشمنی (گفتار) در باره آن را می‌شنود] آمده است که شاید همین وجه درست باشد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 220
مدارا برادر، و عقل یار، و شکیبایی سردار سپاه اوست.
(1) به مردی که در ژنده‌پوشی (و چرکین‌نمایی یا خشکه پارسایی) از حدّ گذرانده بود فرمود: ای فلان! آیا گفته خدا را نشنیده‌ای که «و امّا بنعمة ربّک فحدّث- امّا نعمت پروردگارت را بازگو (و نشان ده که اظهار نعمت حق شکر منعم است»؟ به خدا سوگند اینکه آثار نعمت خدا را بر خود به عمل منتشر کنی (و به دیگران نشان دهی) نزد او خوشتر از آن است که به زبان منتشر کنی.
(2) و به پسرش (امام) حسن علیهما السّلام فرمود: تو را سفارش می‌کنم به تقوای الهی و بر پا داشتن نماز به وقت آن و پرداخت زکاة در جای آن. و سفارشت کنم به بخشودن گناه و فروخوردن خشم و صله رحم و بردباری در برابر نادان و آموختن علم دین و تحقیق در کار و مواظبت بر قرآن و خوش همسایگی و امر به معروف و نهی از منکر و پرهیز از تمام هرزگیها در هر چیز که در آن نافرمانی از خدا باشد.
(3) و فرمود علیه السّلام: دنیا به چهار (کس) برپاست: به عالمی که دانش خود را بکار بندد، و به توانگری که احسانش را به دیگران رساند، و به نادانی که از آموختن سر نتابد و به درویشی که آخرتش را به دنیای دیگر کس نفروشد. و هر گاه عالم علم خود را بیکار گذارد و توانگر از احسان خودداری کند و نادان از فراگرفتن علم سرپیچد و درویش آخرتش را به دنیای دگر کس فروشد، وای بر همه ایشان.
(4) و فرمود علیه السّلام: هر که تواند خود را از چهار چیز باز دارد او را سزد که هرگز بدی نبیند.
عرض شد: ای امیر مؤمنان آن چهار کدامند؟ فرمود: شتاب، و لجبازی و خودبینی و سستی.

(5) و فرمود علیه السّلام: ای بندگان خدا! بدانید پرهیزگاری دژی است استوار و بدکاری قلعه‌ایست سست و ناپایدار که ساکنانش را نگهبانی نکند و پناهندگانش را محفوظ ندارد. هان! با پرهیزگاری است که نیش زهرآگین خطاها کنده شود، و با صبر بر طاعت خداست که به پاداش خداوند نایل آیند و با یقین است که به نهایت مقصود رسند. ای بندگان خدا! به راستی، خداوند وسیله نجات «121» دوستدارانش را از ایشان دریغ نداشته چه آنان را بدان رهنمون گشته است و به خاطر نافرمانیهایشان آنان را از رحمت خود نومید نساخته تا توبه کنند و به سویش باز گردند.
(6) و فرمود (علیه السّلام): کم‌گویی فرزانگی است، و خموشی سلامت، و رازداری بخشی از نیکبختی.
(7) و فرمود علیه السّلام: کارها تا بدان جا زبون (و محکوم) تقدیرند که از تدبیر گزند آید. «122»

_____

(121) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «نجاتهم» [تجارتهم- بازرگانی (سودآور) ایشان (یعنی دنیا دادن و آخرت خریدن] آمده است.
(122) در ن، [تذلّ الامور للمقادیر حتّی یکون الحتف فی التدّبیر- کارها چندان رام و پیرو احکام تقدیرهایند که در تدبیر تباهی است] و نیز جایی دیگر از آن [یغلب المقدار علی التّقدیر حتّی تکون الآفة فی التدبیر- قضا و قدر (الهی) بر حسابگری (بنده) غالب می‌آید چندان که از تدبیر و (چاره‌جویی انسان) گزند خیزد.]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 221
(1) و فرمود علیه السّلام: مردانگی مرد کامل نیست مگر وقتی که دین فهم باشد و در معاشش میانه‌روی کند و بر دشواریهایی که بر او درآید بشکیبد و تلخکامی از جانب برادرانش را بر خود گوارا داند.
(2) از امام علیه السّلام پرسیدند: مردانگی چیست؟ فرمود: (آنکه) در نهان کاری نکنی که در عیان از آن شرمنده باشی.
(3) و فرمود علیه السّلام: آمرزش‌طلبی با ادامه (و اصرار بر گناه، خود) گناه تازه‌ایست.
(4) و فرمود علیه السّلام: شناخت خدایی را که می‌پرستید در دلهای خود جا دهید تا جنبشی که به اندامها برای عبادت آن کس که (به دل) می‌شناسیدش می‌دهید شما را سود بخشد.
(5) و فرمود علیه السّلام: آن که دینش را مایه نانخوری سازد بهره‌اش از دین همان باشد که می‌خورد.
(6) و فرمود علیه السّلام: ایمان سخنی است پذیرفتنی «123» و کرداری عمل‌شدنی و شناختی به خرد یافتنی «124» (7) و فرمود علیه السّلام: ایمان بر چهار پایه استوار است: توکّل بر خدا، و واگذاری (کار خود) به

خدا، و تسلیم به فرمان خدا، و رضا به قضای خدا؛ و پایه‌های کفر چهار است: شیفتگی (به دنیا) و هراس (از مخلوق) و خشم و شهوت. «125» (8) و فرمود علیه السّلام: هر که در دنیا زهد ورزد و بر خواری آن بیتابی نکند و برای کسب عزّت در آن به رقابت نپردازد؛ خدا، بی‌هدایت (از جانب) خلق، او را رهنماست و بی‌آموختن او را بیاموزد و حکمت را در دلش جای دهد و بر زبانش بگذراند.
(9) و فرمود علیه السّلام: به راستی، خدا را بندگانی باشند که به اخلاص درونی با او سودا کنند و خداوند به قدرشناسی ویژه‌ای از ایشان قدردانی کرده است. آنانند که روز قیامت دفترهای اعمالشان به پاکی گذرد و چون در پیشگاه او ایستند آن (دفتر) ها را به سودشان از رازهایی انباشته است که با او در میان گذاشته‌اند. «126» (10) و فرمود علیه السّلام: اخلاقتان را رام نکوییها کنید و به بزرگواریها بکشانید و خود را به بردباری عادت دهید و بر تقدیم (احسان و) ایثاری که نفستان شما را از آن باز می‌دارد «127» بشکیبید. و با

---

(123) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای مقبول «مقول- سخنی است گفته شده یا گفت» آمده است.
(124) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «بالمعقول» [... بالعقول- شناختی است به خردها] آمده است.
(125) در کافی، ج 2، ص 47 و 289 با تقدیم و تأخیر آمده است.
(126) مراد راز و نیازهای شبانه و نیز طاعات و حسنات و صالحات باقیاتی است که در نهان و بی‌ریا کرده و از پیش به سرای آخرت فرستاده‌اند.- م.
(127) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و اصبروا علی الایثار علی انفسکم فیما تجمدون عنه» [... فیما تحمدون عنه ...- و بر ادامه ایثار بدان چه به سبب آن ستوده می‌شوید بشکیبید] آمده است.

مردم موی به مو خرده مگیرید «128» و با بی‌توجّهی به کارهای پست و مسائل جزئی قدر خود را بالا برید. (1) هنگامی که نتوانید تمام امیدی را که ناتوانی به شما بسته است برآورید، دست کم با آبروی خود و (حدّاقل) کمک (ممکن) به او اندک رمقش را نگهدارید. «129» (2) آنچه را از شما نهان است (و در غیابتان رخ داده) بسیار پی‌جویی نکنید که (بر اثر این اصرار به کشف همه چیز) نهان داشتنیهای از شما افزون شود. «130» (3) از دروغ خودداری کنید زیرا که دون‌پایه‌ترین خویها و بدترین نوع ناشایست و گونه‌ای از پستی است، و خود را با چشم‌پوشی از موشکافی و با بی‌اعتنایی به وارسی دقیق و جزء به جزء ارجمند دارید.
(4) و فرمود علیه السّلام: این که مرگ را مهلتی است مقرّر، خود بس که

(مرگ آدمی را چون) دژ (و جان پناهی) باشد. زیرا هیچ یک از مردم نیست مگر اینکه همراه او از سوی خدا نگهبانانند که او را از آنکه در چاهی افتد، یا دیواری بر سرش ریزد، و یا درنده‌ای گزندش رساند نگهدارند و چون مهلتش سپری شود، میانه او و مرگش را رها کنند.

_____

(128) به اصطلاح، مته به خشخاش نگذارید.- م.
(129) مراد آنکه اگر خود ندارید که حاجت مستمند ناتوانی را برآورید از آبرو و جاه خود نزد دیگران استفاده کنید و از آنان برای او کمک بگیرید که اندک رمقش باقی ماند.- م.
(130) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فیکثر غائبکم» [... فیکبر ...- تا غایب پیش شما بزرگ شود و دل بدان مشغول دارید] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 223
(1)

آنچه از دخترزاده پاک گهر پیامبر (صلّی اللَّه علیه و آله) حسن بن علی علیهما السّلام روایت شده است

اشاره

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم (2) از امام سبط «1» پرهيزگار، ابى محمد حسن بن على صلوات اللَّه عليهما و رحمته و بركاته در توضيح اين معانى روايائى است كه به صورت پاسخهاى او به پرسشهايى كه امير مؤمنان عليه السّلام از او فرموده يا ديگرى از آن حضرت پرسيده، در موضوعهاى گوناگون آمده است. «2» (3) به آن حضرت عليه السّلام گفتند: زهد چيست؟ گفت: دلبستگى به تقوى و دل برگرفتن از دنيا.
(4) گفتند: حلم چيست؟ گفت: فرو خوردن خشم و خويشتن دارى.
(5) گفتند: كار بجا «3» چه باشد؟ گفت: رد كردن بدى با خوبى.
(6) گفتند: شرف چيست؟ گفت: احسان به قبيله و اقران و تحمّل جرم و گناه آنان.
(7) گفتند: ياورى دليرانه (و پايمردى) چه باشد؟ گفت: حمايت پناهنده و صبر در نبردها و گام (مددكارى) فرا نهادن بگاه سختى.
(8) گفتند: بزرگوارى چيست؟ گفت: اينكه بر آنچه بايد دهى عطايى نيز در افزايى و از جرم بگذرى.
(9) گفتند: مردانگى چيست؟ گفت: نگهداشت دين و حفظ عزّت نفس و نرم جانبى (و تواضع) و تعهّد احسان و پرداخت حقوق و محبّت به مردم به قصد دوستيابى.
(10) گفتند: كرم چيست؟ گفت: بخشش پيش از خواهش و اطعام در قحطى.
(11) گفتند: فرومايگى چه باشد؟ گفت: خرده‌بينى و دريغ‌ورزى از اندک.
(12) گفتند: پستى چيست؟ گفت: اندک بخشى و ناهنجارگويى.
(13) گفتند: جوانمردى چيست؟ گفت: بخشيدن در خوشى و در سختى.

---

(1) سبط نواده دخترى را گويند.- م.
(2) صدوق رحمه الله بخشى از آن را در معانى الاخبار ص 113 و ابو نعيم در حلية الاولياء، ج 2 ص 36 آورده و ابن صبّاغ در فصول المهمة ص 164 و ابن كثير در تاريخ خود، ج 8 ص 39 و بستانى در دائرة المعارف، ج 7 ص 39 نيز آن را نقل كرده‌اند.
(3) «السّداد»- اقدام بجا و مناسب.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 224
(1) گفتند: بخل چه باشد؟ گفت: آنچه را در دست خود بينى (و نگهدارى) مايه شرف پندارى و آنچه را انفاق كنى تلف شده شمارى.
(2) گفتند: برادرى چيست؟ گفت: همراهى برادروار در سختى و آسايش.

(3) گفتند: ترس چه باشد؟ گفت: گستاخی بر دوست و گریز از دشمن.
(4) گفتند: توانگری چیست؟ گفت: خرسندی به قسمتی که نصیب افتاده، هر چند کم باشد.
(5) گفتند: نیازمندی چیست؟ گفت: آزمندی نفس به هر چیز.
(6) گفتند: نیک بخشی (جود) چه باشد؟ گفت: بخشش دسترنج خود.
(7) گفتند: پس کرم چیست؟ گفت: خویشتن‌داری و پیمانداری در سختی و خوشی.
(8) گفتند: دلیری چیست؟ «4» گفت: هماوردی با زورمندان قویدست.
(9) گفتند: نیرومندی چیست؟ گفت: شدّت زورآوری و ستیزه «5» با نیرومندترین مردمان.
(10) گفتند: خواری چیست؟ گفت: ترسیدن بگاه راستی (و ابراز حقیقت)
(11) گفتند: ساده‌لوحی چیست؟ گفت: مبارزه تو با فرمانده خود و آن کس که می‌تواند به تو زیان رساند. «6» (12) گفتند: والایی چیست؟ گفت: بجا آوردن زیبا و ترک نازیبا.
(13) گفتند: دور اندیشی چیست؟ گفت: دوام وقار و بردباری «7» و نرمش با فرماندهان و خویشتن‌داری از تمام مردمان.
(14) گفتند: شرف چیست؟ گفت: همراهی با دوستان و نگهداری همسایگان.
(15) گفتند: بی‌نصیبی چیست؟ گفت: از دست دادن بهره‌ای که به تو پیشنهاد شده است.
(16) گفتند: تهی مغزی چیست؟ گفت: پیروی از دونان و همنشینی با گمراهان.
(17) گفتند: درماندگی در سخن چیست؟ گفت: ریش به بازی گرفتن و (دم به دم) سینه صاف کردن هنگام سخن.
(18) گفتند: دلاوری چیست؟ گفت: هم نبردی با یلان و پایداری در پیکار (مردان).
(19) گفتند: دردسرافزایی چیست؟ گفت: سخن گفتن تو در چیزی که به تو مربوط نباشد.
(20) گفتند: کم عقلی چیست؟ «8» گفت: نابخرد در (صرف) مال و خوارکننده آبروی خویش (کم عقل

---

(4) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «الجرأة» [الجزاء- مجازات] آمده (که مناسبتی ندارد.- م.)
(5) در پاره‌ای نسخه‌ها به به جای «منازعة» [و مقارعة- سرکوب] آمده است.
(6) در تاریخ ابن کثیر [معاداتک امامک و رفعک علیه کلامک-

دشمنی‌ورزیدن تو با امام خود و بانگ برداشتن تو به روی او] آمده و در معانی الاخبار از برادر بزرگوارش امام حسین علیهما السّلام [معاداتک امیرک و من یقدر علی ضرّک و نفعک- دشمنی‌ورزیدن تو با فرماندهت و کسی که می‌تواند زیانیت زند یا سودیت رساند] آمده است.
(7) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «طول الأناة» [.. الاناءة] آمده است.
(8) در تاریخ ابن کثیر به جای «و ما السفاه؟ .... المتهاون بعرضه» [و ما السید ... المتهاون فی عرضه] آمده است (که اگر السیّد به معنای سرور و سیادت باشد با دنباله عبارت متعارض است و اگر السّید به معنای بزکلان، و گرگ، و شیر بیشه باشد هیچ یک مناسبتی ندارد و ظاهرا اشتباه نسّاخ است.- م.)

باشد) (1) گفتند: فرومایگی چیست؟ گفت: خوشگذرانی (و پرداختن) مرد به خویشتن و واهشتن و (بی‌توجّهی) به همسر خود. «9» (2)

«1» (3) ای مردم، به راستی، هر که به خدا اخلاص ورزد و گفته او را به رهبری گیرد، به روشی که درست‌ترین طریقه باشد راه می‌برد و خدایش توفیق رهیابی دهد و سرانجام نیکش مدد کند. زیرا پناهنده به جوار خداوند آسوده و محفوظ است و دشمنش ترسان و زبون. (4) پس با بسیاری ذکر، به خداوند پناه جویید و با پرهیزگاری از خدا پروا کنید و به اطاعت به خدا نزدیک شوید که او خود (به شما) نزدیک و پاسخگوست. خدای تبارک و تعالی فرمود: وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ- و چون بندگانم (در باره من) از تو پرسند، (بگو) من نزدیکم، هر که مرا خواند دعای او را اجابت کنم پس به فرمان من گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند» «2». (5) پس از خدا اجابت طلبید و به او بگروید زیرا شایسته نیست کسی که بزرگی خدا را دریافته (دیگر) خود را بزرگ پندارد چه بزرگی آنان که قدرت خدا را دریافتند این است که فروتنی کنند و [بزرگواری] آنان که از حلال خدا بهره‌مند شدند این است که [برای او] زبونی کنند و سلامت آنان که دانستند قدرت خدا چیست، در این است که سر تسلیم به او بسپارند و پس از حصول شناخت دیگر خود را گم نکنند و پس از رهیابی (دگر باره) گمراه نگردند. «3» (6) و به علم یقین بدانید که شما پرهیزگاری را نخواهید فهمید مگر آنکه وصف هدایت را دریابید «4» (7) و هرگز

---

(9) در دائرة المعارف عبارت «فما اللّؤم؟ قال احراز المرء نفسه و اسلامه عرسه» [فما اللّوم؟ قال احتراز المرء نفسه و بذله عرسه- نکوهش آور چیست؟ گفت؟ نگهداری مرد از مال خود و وانهادن عیال خود] و در تاریخ ابن کثیر [فما اللّوم؟
احتراز المرء نفسه و بذله ....- ... مواظبت مرد از خویشتن در حرز امان و وانهادن ...] آمده است.
(1) مضمون این خبر در روضة الکافی از امیر مؤمنان علیه السّلام در خطبه‌ای که در «ذی قار» ایراد فرمود روایت شده است «و شگفت نیست که این سخنان به یک دیگر شبیه بوده باشد زیرا آبشخور هر دو کلام از یک سرچشمه و چاه است و هر دو از یک دلو ریخته شده است.» این تعبیر سید رضی رحمه اللّه در نهج البلاغة است آنجا که این گفته امیر مؤمنان علیه السّلام را نقل می‌کند که «سنگ غصبی در سرا (ی کسی) موجب ویرانی آن سرایست» و پس از آن می‌افزاید: «این بیان از پیامبر اکرم

صلّی اللّه علیه و آله نیز روایت شده و شگفت نیست که این سخنان به یک دیگر شبیه بوده باشد ...»
(2) البقرة، 186
(3) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و لا ینکروا انفسهم بعد المعرفة و لا یضلّوا ...» [و لا ینکرون انفسهم بعد المعرفة و لا تضلّنّ ...- .... هرگز گمراه نگردند] آمده است.
(4) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «حتّی تعرفوا صفة الهدی» [حتّی تعرفوا بصبغة الهدی- تا به رنگ و جلوه هدایت شناخته شوید] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 226
به پیمان خدا نیک چنگ در نخواهید زد مگر آنکه کسانی را که از آن دست برداشته‌اند بشناسید (1) و هرگز قرآن را به درستی چنان که سزاست، نخواهید خواند مگر آنکه کسانی را که تحریفش کرده‌اند بازدانید. (2) پس چون این همه را دانستید، بدعت و زورگویی را تشخیص می‌دهید. و دروغ بستن بر خدا و تحریف را می‌بینید و در می‌یابید آنکه سرنگون شد چگونه در افتاد، (و هشیار می‌شوید تا) آنان که خود چیزی نمی‌دانند شما را به نادانی نکشانند. این (دریافت) را از شایستگانش در خواهید که آنان نور ویژه‌ای هستند که (فقط) از ایشان پرتو گرفته شود و پیشوایانی هستند که باید از ایشان پیروی کرد. (3) زندگی بخشی به دانش و مرگ نادانی بدانهاست و هم آنانند که بردباری و تحملشان شما را بر جهل (مخالفانشان) «5»، و فرمان منطقشان از کم گوئیشان، و آشکارشان از نهانشان آگاه می‌سازد، با حق مخالفت نمی‌ورزند و در آن (با یک دیگر) اختلاف ندارند و از خداوند برای آنان سنّتی بازمانده «6» و حکم الهی در حقّ آنان روان شده و به راستی، در این امر تذکار و هشداری است برای یادآوران و چون آن را شنیدید با خردی عملی و بکاربستن، پایبند آن شوید «7» و تنها به بازگفتن آن اکتفا نکنید که راویان قرآن بسیارند و رعایت‌کنندگانش اندک، و خداوند مددرسان است.
(4)

(ما به اندازه نیاز پاره‌ای از آن را نقل کردیم) (5) معاویه مردی را ناشناس وار فرستاد تا از امیر مؤمنان علیه السّلام مسائلی را که امپراتور روم از (خود) وی پرسیده بود باز پرسد. چون آن مرد به کوفه درآمد و با امیر مؤمنان علیه السّلام سخن گفت، حضرتش او را بیگانه تشخیص داد و بازجویی فرمود، و او به حقیقت امر اعتراف کرد. «1» پس

---

(5) در متن: «... اخبرکم حلمهم عن جهلهم» حلمشان شما را از جهلشان آگاه می‌کند» ولی به سیاق عبارت پیداست که ضمیر «جهلهم» به کلمه مقدّر محذوفی از قبیل «مخالفان یا دشمنان» رجوع دارد و معنی آن اینکه: حلمشان شما را به میزان جهل مخالفانشان آگاه می‌سازد. یا عبارت به صورت «عن عدم جهلهم- از عدم جهلشان» بوده و لفظ «عدم» ساقط شده، یا «جهدهم- از کوشش آنان» بوده و به «جهلهم» تصحیف شده است. در الروضة چنین آمده است [هم عیش العلم و موت الجهل، یخبرکم حکمهم عن علمهم و ظاهرهم عن باطنهم- حکمشان شما را از علمشان و آشکارشان از نهانشان آگاه می‌کند ...]
(6) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «من اللَّه سنّة» [... سبقة- جایزه مسابقه‌ای] آمده است.
(7) در روضة الکافی به جای «و اعقلوه اذا سمعتموه» [اعقلوا الحق- ملازم و پایبند حق باشید] آمده است.
(1) صدوق رحمة الله علیه این روایت را در خصال با اسناد، از حضرت ابی جعفر علیه السّلام، و طبرسی در احتجاج و فتّال نیشابوری در الروضة، هم از آن امام علیه السّلام، و راوندی در الخرائج نقل کرده آورده‌اند که گفت: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السّلام در میدان بود و مردمی انبوه، برخی نامستعدّ و برخی آماده پیکار، پیرامونش گرد آمده بودند، مردی نزدش آمد و گفت: سلام بر تو ای امیر مؤمنان و رحمت و برکات خداوند. امیر مؤمنان (علیه السّلام) به دو چشم گشوده (خیره) در او نگریست و سپس فرمود: و بر تو باد سلام و رحمت و برکات خداوند، (امّا) تو کیستی؟ عرض کرد: من مردی از افراد رعیّت و مردم سرزمین تو هستم. فرمود: نه تو از رعایای من و نه از مردم سرزمین منی و اگر از این پیش حتّی یک بار هم به من سلام گفته بودی هرگز از دیده‌ام پنهان نمی‌ماندی و از خاطرم فراموش نمی‌شدی.
عرض کرد: ای امیر مؤمنان مرا امان بده. امیر مؤمنان (علیه السّلام) فرمود: آیا از لحظه‌ای که وارد این منطقه شدی تا کنون با کسی سخن

گفته یا درگیرشده‌ای؟ گفت: نه. فرمود: پس باید از جنگجویان حریف باشی. گفت: آری، فرمود:
آن گاه که جنگ بار سنگین خود را فرو نهاده (و جنگجوی خصم فتنه‌ای نکرده باشد) پروایی نیست. عرضه داشت:
من مردی هستم که معاویه‌ام ناشناس‌وار به حضورت فرستاده تا پرسشهایی را که (امپراتور روم) ابن اصفر، از او کرده است- و به او پیغام داده: اگر تو شایستگی حکومت و جانشینی محمد صلّی اللَّه علیه و آله را داری به این پرسشهای من پاسخ می‌دهی و اگر چنین کنی من سفیری را همراه با جائزه‌ای نزدت می‌فرستم- ولی معاویه پاسخی نداشت و سخت نگران شد و مرا به خدمت تو گسیل کرد، از تو باز پرسم. امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: خداوند پسر (هند) چگرخواره را بکشد ... تا پایان خبر با تفاوتی اندک.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 227
امیر مؤمنان (علیه السّلام) فرمود: خداوند پسر (هند) چگرخواره را بکشد که چه قدر گمراه است و چه قدر مردمی که با اویند گمراهند، خدایش بکشد. کنیزی را آزاد ساخت که بهتر می‌بود او را به همسری می‌گرفت. (1) میان من و این امّت خداوند داور باشد، با من قطع رحم کردند و مقام والای (ولایتم) را کوچک شمردند و روزگارم را ضایع کردند. (2) (سپس فرمود) حسن و حسین و محمد را نزدم آورید، ایشان را خواندند. پس حضرتش علیه السّلام فرمود: ای برادر شامی این دو (حسنین علیهما السّلام) پسران پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله هستند و این یک (محمد حنفیّه) پسر من است از هر کدام خواهی مسائلت را باز پرس. شامی گفت: از این، یعنی (امام) حسن علیه السّلام می‌پرسم. «2» (3) سپس گفت:
میان حق و باطل (فاصله) چند است؟ و میان آسمان و زمین چند؟ و میان خاور و باختر چند؟
و این لکّه ماتی که در ماه است از چیست؟ و رنگین کمان چیست؟ و کهکشان چیست؟ و نخست چیزی که بر روی زمین برآمد چیست؟ و نخست چیزی که روی آن به جنبش درآمد چیست؟ و آن چشمه ساری که روانهای مؤمنان و مشرکان در آن مأوی گزینند کدام است و (مؤنّث یا) ماده گون کیست؟ و آن ده چیز که یکی از دیگری سخت‌ترند، کدامند؟ (4) (امام) حسن علیه السّلام گفت: ای برادر شامی، (فاصله) میان حقّ و باطل چهار انگشت است. آنچه به چشم خود بینی حقّ است و (حال آنکه) به گوش خود باطل بسیار شنوی. «3» و میان آسمان و زمین به اندازه رسیدن بانگ داد خواهی ستمدیده و دامنه دید فاصله است «4» و هر که جز

(2) در خصال آمده است: [یعنی الحسن (ع) و کان صبیّا فقال له الحسن علیه السلام: سلنی عمّا بدا لک؟ فقال الشّامی:
کم بین الحق ... الخ.- حسن علیه السّلام که کودکی بود. پس حسن علیه السّلام به او فرمود: آنچت در بایست از من بازپرس. پس شامی گفت: میان حق ... تاپان روایت] (البتّه) در این گفته که: «او کودکی بود» جای سخن باشد زیرا حضرت امام حسن علیه السّلام در آن ایام سی سالگی را پشت سر نهاده بود.
(3) به عبارت دیگر مشهودات عیان و حسّی، حقّ است ولی بسیاری از مسموعات و شنیده‌ها باطل تواند بود و از این رو گفته‌اند: «لیس الخبر کالمعاینة- شنیدن کی بود مانند دیدن».- م.
(4) یعنی اندازه‌گیری آن ممکن نیست.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 228
این گوید به راست مشمار. (1) و میان خاور و باختر یک روز گردش خورشید راه است. به خورشید بنگر آن‌گاه که برآید و هم بدان بنگر آن‌گاه که فرو رود، و هر که جز این گوید باور مدار. (2) امّا این کهکشان، همان آبراههای آسمان است که جایگاه ریزش سیلاب بر نوح علیه السّلام بوده «5» (3) و امّا رنگین کمان (یا قوس قزح- به ضمّ سین)، «قزح» مگو که شیطان باشد. ولی آن قوس (کمان) خداست و سبب امان از غرق باشد. «6» (4) امّا آن لکّه‌ها که در ماه است؛ به راستی، پرتو ماه همچون نور خورشید بود و خداوندش محو و مات کرده و در قرآنش فرمود: فَمَحَوْنا آیَةَ اللَّیْلِ وَ جَعَلْنا آیَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً- و آن‌گاه پدیده شب را محو، و پدیده روز را روشن گرداندیم» «7» (5) اما نخست چیزی که بر روی زمین برآمد و عیان شد درّه ظلمات بود. (6) و امّا نخست چیزی که بر روی زمین به جنبش درآمد (و بر آن برست) خرمابن بود. (7) و امّا چشمه‌ساری که روانهای مؤمنان در آن مأوی گزیند چشمه‌ای است که آن را «سلمی» «8» گویند. (8) و اما آن چشمه که روانهای کافران در آن مأوی گزیند چشمه‌ای است که آن را «برهوت» «9» خوانند. (9) امّا زن نما، انسانی است که معلوم نباشد زنی است یا مردی، پس باید تا زمان بلوغ منتظر ماند، اگر زن باشد دو پستانش برآید و اگر مرد باشد ریشش بروید «10» ور نه گویندش تا بر دیوار پیشاب ریزد، اگر زهرابش بر دیوار افشانده شود مرد باشد و اگر چون شتر واپس ریزد زن است. (10) و امّا آن ده چیز که هر یک از دیگری سخت‌ترند:
پس چیزی که خدایش (به فطرت) سخت آفرید، سنگ است و سخت‌تر از سنگ آهن، و نیرومندتر

(5) عبارت متن «مهبط الماء المنهمر ...- ریزشگه آب سیل آسا» اشاره به فرموده خدای عزّ و جلّ در سوره القمر آیه 9، 10، 11، 12 است: كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنا- تا آنجا که فرماید- فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمِرٍ- پیشتر از اینان قوم نوح بنده ما (نوح) را تکذیب کردند ...- ما، درهای آسمان را گشودیم و سیلابی از آسمان فرو ریختیم.
(6) رنگین کمان یا قوس قزح خطوطی منحنی و متوازی رنگین زرد و سبز و سرخ است که در آسمان پدیدار شود. قزح را جدا از قوس نیاورند و نگویند «قوس- و- قزح» و منصرف نیز نیست زیرا اسم شیطان است. ابن عبّاس رضی اللّه عنه گوید: رنگین کمان نتیجه شکست پرتوهای نور بر قطرات آب یا بخار است و در سویی از فلک که برابر خورشید واقع شده باشد (هنگام گذشتن ابر و باقی بودن قطرات باران در فضا) رؤیت می‌شود.
(7) الاسراء، 12
(8) حموی گوید: سلمی به فتح سین چون سکران، نام کوهی است که در باختر آن درّه‌ای است که آن را «رک» گویند و در آن درختان خرما و چاههای آب است و گرد آن را صخره‌ها فرا گرفته، آبش گوارا و بر زبر آن سنگلاخی است که «الراء» خوانندش و میان آن تا «فید» چهار میل فاصله، بر سمت راست راهی است که به مکّه می‌رود و تا نزدیکی شام کشیده می‌شود. و نیز گفته‌اند «سلمی» جایی باشد به نجد و أطم، در طائف.
(9) برهوت- بر وزن جبروت- درّه‌ای است در یمن، یا چاهی در حضرموت و گویند: نام شهری باشد که در آن چاهی است که بویی سخت ناخوش و گندناک دارد. و شاید «سلمی» و «برهوت» نمودارهایی جزئی از بهشت و دوزخ باشند.
رک: آنچه فیض رحمه الله در کتاب خویش به نام مرآة الآخرة نگاشته است.
(10) در خصال آمده است: [فإنه ینتظر به فان کان ذکرا احتلم و ان کانت انثی حاضت و بدا ثدیها- پس منتظر می‌مانند اگر مرد باشد محتلم می‌شود و اگر زن باشد حائض گردد و پستانش برآید]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 229
از آهن آتش، و پر توان‌تر از آتش آب، و تواناتر از آب ابر، و توانمندتر از ابر باد، و پرنیروتر از باد فرشته (گماشته بر آن)، و زورمندتر از آن فرشته، ملک الموت (عزرائیل که پیک مرگ است) و سخت‌تر از ملک الموت، (خود) مرگ است (که او را نیز در رباید) و نیرومندتر از مرگ، فرمان خداوند باشد «11» (1) مرد شامی گفت: گواهی دهم که تو پسر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله هستی و علی وصیّ محمد است، سپس این پاسخها را نوشت و نزد معاویه برد و او آنها را برای «ابن اصفر» «12»-

(امپراتور روم) فرستاد که چون به دست او رسید گفت: من برآنم که این (پاسخ) از خود معاویه نیست و چنین پاسخی جز از معدن نبوّت و رسالت نتواند بود. «13»
(2)

(3) حسن بن ابی حسن بصری «1» به (امام) ابی محمد حسن بن علی علیهما السّلام نامه نوشت (که): ...
امّا بعد، شما گروه هاشمیان سفینه‌های دریا شکاف (نجات) بر گردابهای متلاطم و نشانه‌های نور افکن نامدار (در تیرگیهای جهل) یا چون کشتی نوح علیه السّلام هستید که گروندگان در آن نشستند و سر سپردگان (به حق) در آن نجات یافتند. ای زاده پیامبر خدا من این نامه را (از آن رو) به حضورت

---

(11) در خصال آمده است: [... الحجر، و اشدّ من الحجر الحدید یقطع به الحجر و اشد من الحدید النار تذیب الحدید و اشد من النار الماء یطفیء النار و اشد من الماء السحاب یحمل الماء و اشد من السحاب الریح و اشد من الریح الملک الذی یرسلها و اشد من الملک، ملک الموت الّذی یمیت الملک و اشد من ملک الموت، الموت الذی یمیت ملک الموت و اشد من الموت امر اللّه الّذی یمیت الموت- سخت‌تر چیزی که خدایش آفرید سنگ است و سخت‌تر از آن آهن است که سنگ را بدان ببرّند و سخت‌تر از آهن آتش است که آهن را بگدازد و سخت‌تر از آتش آب است که آن را خاموش کند و سخت‌تر از آب ابر است که آن را برگیرد و سخت‌تر از ابر باد است که آن را بر دارد و سخت‌تر از باد فرشته‌ای است که آن را براند و سخت‌تر از آن فرشته، ملک الموت (فرشته مرگ- عزرائیل) است که آن فرشته را بمیراند و سخت‌تر از ملک الموت (خود) مرگ است که ملک الموت را نیز بمیراند و سخت‌تر از مرگ فرمان خداست که (هم) مرگ را (نیز) بمیراند]. و همین گونه در الاحتجاج و الروضة و الخرائج با اندکی اختلاف آمده است.
(12) «ابن اصفر» لقب امپراتور روم است و از آن رو آنان را «بنو اصفر یا زردرویان» گفته‌اند که نیای نخستین آنان زرد رخساره بوده است و او چنان که جزری آورده است: روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم بود. (به نظر می‌رسد «ابن اصفر یا زرد چهره زاده» از نوع کنیه عامّی باشد که عرب که خود بیشتر سیه‌چرده بودند به رومیان داده باشند و مناسبت آن پریدگی رنگ و مهتابی گونه بودن رومیان است.- م.)
(13) در خصال به اضافه آمده است: [فکتب الیه ابن الاصفر یا معاویة لم تکلّمنی بغیر کلامک و تجیبنی بغیر جوابک أقسم بالمسیح ما هذا جوابک و ما هو الّا من معدن النبوّة و موضع الرّسالة و امّا انت لو سألتنی درهما ما اعطیتک- ابن اصفر (شهریار روم) بدو نوشت: ای معاویه چرا با سخنی جز

سخن خودت با من گفت و گو کردی و پاسخی که نه جواب توست به من بازگفتی. سوگند به مسیح که این پاسخ از آن تو نیست و جز از معدن نبوّت و موضع رسالت برنیامده، امّا تو، اگر درهمی هم از من درخواست کنی نخواهمت داد.]
(1) حسن بن یسار غلام آزادشده زید بن ثابت برادر سعید و عمارة، معروف به حسن بصری که از رؤسای قدریان و منحرف‌شدگان از راه امیر مؤمنان علی علیه السّلام بود که در خانه خود بنشست و به امام علیه السّلام یاری نداد.
ابن ابی العوجاء از شاگردان اوست. وی به سال 110 در هشتاد سالگی بمرد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 230
نوشتم که ما را در معنای «قدر» اختلاف است و در (مفهوم) استطاعت (یا توانمندی) حیرانیم. ما را بر آنچه عقیده تو و رأی پدرانت علیهم السّلام است آگاه فرما زیرا دانش شما از (همان سنخ) دانش خداست و شما حجت و گواهان بر مردمید و خدا حجت و گواه بر شماست، دودمانی هستید پی در پی از یک دیگر برآمده و خداوند بسیار شنوای بسیار داناست.
(1) پس (امام) حسن علیه السّلام چنین پاسخش داد:
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم نامه‌ات به من رسید و اگر آنچه از سرگردانی خود و سرگردانی آنان که پیش از تو درگذشتند یاد کردی نمی‌بود من تو را آگاه نمی‌کردم. امّا بعد (از این مقدمه): هر که به قدر، چه نیک و چه بد، ایمان ندارد و معتقد نیست که خداوند آن را می‌داند به یقین کافر است. و هر که نافرمانیها را به خدا حوالت می‌دهد (و بر او می‌بندد) به یقین تبهکار است. به راستی خدا به زور و اکراه اطاعت نشود و به نافرمانی مغلوب نگردد و بندگان را در ملکوت خویش فرو نگذاشته و سر خود رها نکرده است بلکه اوست مالک (مطلق) آنچه بدیشان داده و توانای (مطلق) بر آنچه آنان را به انجام آن توانایی بخشیده، بلکه ایشان را فرمان داده که به اختیار رفتار کنند و (از گناهان) نهی فرموده تا (هم به اختیار) از آن بپرهیزند. پس اگر به فرمانبرداری فرمانش را بپذیرند مانعی نباشد و اگر به گناه گرایند و خدا خواهد که بر ایشان منّت نهد و مانعی میانه آنان و گناه بگمارد، چنان کند ولی اگر مانعی بر سر راه گناه آنان ننهد، او نیست که ایشان را به زور بدان کار واداشته و او نیست که ایشان را به ناخواست خودشان ناچار بدان ساخته باشد. بلکه بر آنان منت نهاده که بیناییشان داده و شناختشان درفزوده و پرهیز داده و امر فرموده و نهی کرده است. آنان را به سرشت وادار به اجرای فرمان خود نساخته که چون فرشتگان باشند و بر آنچه از آن نهیشان فرموده نیز مجبور نکرده است.
حجّت رسا از آن خداست که اگر اراده کند همه شما را هدایت فرماید.

«2» درود بر آنکه از هدایت پیروی کند- و السّلام علی من اتّبع الهدی. «3»
(2)

(3) بدانید که خدایتان بیهوده نیافریده و سرخود رها نکرده است. مهلتهای عمر شما را نوشته و روزیهایتان را در میانه شما قسمت کرده تا هر خردمندی پایگاه خود را بشناسد و بداند آنچه برای او مقدّر شده است به وی می‌رسد و آنچه از آن او نیست نصیبش نخواهد آمد، هزینه دنیاتان

_____

(2) این روایت را مجلسی در بحار، ج 4 ص 122 به نقل از کتاب العدد القویّة لدفع المخاوف الیومیة، تألیف شیخ فقیه رضی الدین علی بن یوسف بن مطهّر حلّی آورده و نیز کراجکی در کنز الفوائد ص 171، چاپ اول با اندک تفاوتی لفظی نقل کرده است.
(3) برای توضیح بیشتر مفهوم «استطاعت- توان» و شرح «جبر و تفویض و اختیار» رک: به نامه امام هادی علیه السّلام که با استشهاد به شواهد قرآنی و استدلال تفصیلی در اواخر همین کتاب آمده است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 231
را تأمین کرده و شما را برای عبادت خویش آسایشی داده و به سپاسگزاری تشویق فرموده و نماز را بر شما واجب ساخته و به پرهیزگاری سفارشتان نموده و تقوی را وسیله نهایی خرسندی خویش قرار داده است. (1) تقوی باب هر توبه و سرآمد هر حکمت و (مایه) شرافت هر کاری است. از پرهیزگاران هر که کامیاب شود، به پرهیزگاری است که چنان توفیق یافته است. خداوند تبارک و تعالی فرماید: إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ مَفازاً- بیگمان پرهیزگاران را رستگاری است» «4» و فرموده: وَ یُنَجِّی اللَّهُ الَّذِینَ اتَّقَوْا بِمَفازَتِهِمْ، لا یَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ- و خداوند کسانی را که پرهیزگاری ورزیده‌اند به رستگاریشان برهاند، چنان که عذابی به آنان نرسد و اندوهگین هم نشوند» «5». (2) پس ای بندگان خدا پرهیزگاری خدای کنید و بدانید که هر که خدا را پرهیزگار باشد خدایش از میان (امواج) فتنه راه برگشاید و گامش را در کارش استوار سازد و (موجبات) رهیابی او را فراهم آرد و حجّتش را پیروزمند و رویش را سپید کند و دلخواهش را به او ببخشد و (همراه) با کسانی (باشد) که خدا بدیشان نعمت داده (یعنی) با پیامبران و راستان و شهیدان و نیکان، که چه نیکو یاران و همراهانی باشند.
(3)

(4) خدا را سپاس گفت و ستایش کرد و بر محمد، پیامبر و خاندانش صلوات فرستاد، «1» سپس گفت: هر که مرا می‌شناسد، می‌شناسد و هر که نمی‌شناسد (بداند) منم حسن، فرزند پیامبر خدا، منم فرزند رسول مژده رسان و بیم دهنده، منم فرزند برگزیده به رسالت، منم فرزند آن کس که فرشتگانش صلوات فرستند، منم فرزند آن کس که امّت به وجودش شرف یافت، منم فرزند آن کس که جبرئیل از سوی خدا نزدش سفیر بود، منم فرزند آن کس که به رحمت بر جهانیان مبعوث شد [صلّی اللّه علیه و آله اجمعین]. (5) معاویه نتوانست دشمنی و حسد خود را بپوشاند، از این رو (به طنز) گفت: ای حسن! اینک خرمای تازه را برای ما توصیف کن. «2» گفت: آری ای معاویه! باد بارورش کند و خورشیدش بدماند و بیاماساند و ماهش رنگ آمیزد و گرمایش بپزاند و نسیم شبش خنک و گوارا سازد. (6) سپس

---

(4) النبأ، 31
(5) الزمر، 61
(1) این روایت را راوندی در الخرائج، و طبرسی در الاحتجاج با اندک تفاوتی آورده‌اند.
(2) معاویه که از تأثیر این بیانات فصیح و روشنگر که چون جویباری بر زبان امام حسن علیه السّلام جاری بود در میان بسیاری از مردم که تا آن زمان بیخبر و تحت تأثیر تبلیغات او و عمّالش بودند بیم داشت و از حسد و کین به خود می‌ژکید با طرح پرسشهای معترضه و خنک قصد داشت به اصطلاح امروز با «پارازیت» انداختن در خطبه امام علیه السّلام از تأثیر ژرف آن بکاهد ولی امام با پاسخگویی به همین پرسشهای بی‌مزه او نشان داد که هرگز از جواب، و لو به پرسش بی‌معنی و معترضه، باز نمی‌ماند و هیچ حجّتی برای معاویه باقی نمی‌گذارد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 232
بر سر سخن خود رفت و گفت: منم فرزند آن کس که دعایش مستجاب است، منم فرزند آن کس که نسبت به پروردگارش چون دو سر کمان (نزدیک) و یا نزدیکتر بود، منم فرزند آن شفیع که سخنش را بپذیرند، منم زاده مکّه و منی، منم فرزند آن کس که قریش ناخواسته تسلیمش شد.
منم فرزند آن کس که پیروش نیکبخت شود و رهاکننده‌اش بدبخت گردد.
منم فرزند آن کس که زمین برایش پاک‌کننده و سجده‌گاه قرار داده شد، منم فرزند آن کس که اخبار آسمانی پیاپی برایش می‌رسید. منم فرزند

آنان که خدا پلیدی را از ایشان بزدوده و به «طهارت» پاکشان نموده است. (1) پس معاویه گفت: ای حسن! پندارم (هنوز) نفست به خلافت‌طلبی با تو در پیکار است (و هنوزت سودای خلافت در سر). گفت: وای بر تو ای معاویه! خلیفه راستین کسی است که به روش پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله رود و به طاعت خدا عمل کند، «3» به جان خودم که ما پرچمهای هدایت و مشعلهای تقواییم ولی تو ای معاویه از آنان هستی که سنّتهای پیامبر را از میان بردند «4» و بدعتها را زنده کردند و بندگان خدا را به بردگی خویش گرفتند و دین خدا را بازیچه شمردند پس موقعیّتی که تو از آن بهره‌مندی از میان برود و نابود شود و تو اندکی زنده مانی و آثار سوئش بر تو جاودان بماند.
(2) ای معاویه به خدا سوگند که خداوند دو شهر آفریده یکی به خاور و دیگری به باختر که نام آن دو جابلقا و جابلساست و خداوند بر آن دو شهر هیچ کس جز جدّ من پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را به رسالت مبعوث نکرده است. (3) آن‌گاه معاویه گفت: ای ابا محمد ما را از شب قدر خبر ده. گفت:
آری، از این گونه پرسشها در میان آر؛ به راستی، خداوند آسمانها را هفت و زمینها را هفت و آدمی را هفت و جن را هفت (گونه) آفریده، پس باید (شب قدر) را از شب بیست و سوم تا بیست و هفتم جست. آن‌گاه حضرتش علیه السّلام از جای برخاست.
(4)

(5) امام علیه السّلام فرمود: هیچ مردمی با هم مشورت نکنند مگر آنکه به رهیابی خویش رهنمون شوند. «5» (6) و فرمود علیه السّلام: فرومایگی این است که سپاس نعمت نگزاری.
(7) و حضرتش علیه السّلام به یکی از فرزندان خود فرمود: ای پسرک من با هیچ کس برادری مکن مگر آنکه بدانی کدام جایها می‌رود و از کدام جایها می‌آید (و ریشه‌اش در کجاست)، و چون نیک از حالش آگاه شدی و معاشرتش را پسندیدی به این شرط با او برادرانه دوستی کن که (در میانه

---

(3) مراد امام این بود که من خلافت و جانشینی نبیّ اکرم را به تو وانهادم بلکه آنچه تو به مردم فریبی و غصب و سوء استفاده از محظوراتی که اطراف مرا احاطه کرده به دست آورده‌ای فقط حکومت است و خلافت راستین الهی و امامت شرعی همچنان با ماست.- م.
(4) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «ابار» [اباد- دور ساخت] آمده است.
(5) مراد اینکه مشورت در میانه خود موجب رهیابی است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 233
شما) گذشت از لغزش و برابری و همدردی در تنگدستی روا باشد.
(1) و فرمود علیه السّلام: نه همچون پیروزمندی در طلب (روزی) سخت کوش و نه چون سپرافکنده‌ای در برابر سرنوشت به قضا و قدر پشتگرم باش زیرا جست و جوی فزونی نعمت از سنّت است و آسان‌گیری در طلب (روزی) نیز از عفّت است (امّا) نه عفّت مانع روزی است و نه حرص رساننده و فزاینده آن است، روزی به قسمت است و حرص‌ورزی (به منزله) بکار بردن گناه است.
(2) و فرمود علیه السّلام: خویشاوند کسی است که دوستی و محبّت او را نزدیک آدمی ساخته گرچه نژاد و تبارش دور باشد، و بیگانه کسی است که از دیدگاه دوستی دور است هر چند تبار و نژادش نزدیک باشد. هیچ چیز از دست به پیکر نزدیکتر نیست (ولی) به راستی، چون دست بشکند و فاسد شود آن را می‌برند و داغ می‌کنند. «6» (3) و فرمود علیه السّلام: هر که به نیک‌گزینی خداوند پشتگرم باشد آرزو نمی‌کند در وضعی جز آنکه خدا برایش برگزیده و اختیار فرموده قرار گیرد.
(4) و فرمود علیه السّلام: ننگ آسانتر از دوزخ است. «7» (5) و فرمود علیه السّلام: خیری که (هرگز) شرّی در آن نیست شکر بر نعمت و صبر بر ناگواریهاست.

(6) حضرتش علیه السّلام به بیماری که بهبود یافته بود فرمود: خدایت یاد کرد پس او را یاد کن و از تو درگذشت پس سپاسش دار.
(7) و حضرتش علیه السّلام هنگام صلح با معاویه فرمود: به خدا سوگند ما از مردم شام برنگشتیم [بی‌گمان و پشیمانی، ولی به راستی، (وقتی) ما با شامیان پیکار می‌کردیم] «8» با راست دلی و شکیبایی (شما) بود امّا آن راست دلی و صداقت به دشمنی، و آن شکیبایی به بی‌تابی تبدیل شد و شما «9» در بسیج خود «10» به پیکار صفّین دینتان را بر دنیا مقدم می‌داشتید و امروز چنان شدید که دنیاتان را

_____

(6) در پاره‌ای نسخه‌ها به «تحسم» [یتمیّز- جدا می‌شود] آمده است.
(7) (در پاره‌ای نسخه‌ها عبارت «العار اهون من النّار» در دو سطر بعد آمده. ظاهرا مراد آن است که تحمّل خفت و ننگ عذاب گذرای این جهانی آسانتر از تحمّل آتش پایدار دوزخ در آن جهان است. یا برای توصیف محسوس و ملموس شدّت عذاب اخروی چنین بیانی فرموده و مراد آن است که با تمام آنکه ننگ و عار در این جهان بسی سخت و گران است باز در مقام مقایسه، آسانتر از عذاب دوزخ و رسوایی آخرت است و این مضمون پیشتر در بیانات امیر مؤمنان علیه السّلام نیز در همین کتاب آمده است.- م.)
(8) (مراد از پیکار با شامیان در صفّین است.- م.) پاره‌ای نسخه‌ها این عبارت بین دو قلاب را ندارد.
(9) مراد مردم کوفه‌اند که چون معاویه نامه‌ای متضمن درخواست صلح خدمت امام حسن علیه السّلام فرستاد حضرتش در کوفه بر منبر رفت و بر مردم کوفه خطبه خواند.- م.
(10) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فی منتدبکم» [فی مبدئکم- در آغاز کردنتان] آمده است

را بر دینتان مقدم می‌دارید. «11» (1) و فرمود علیه السّلام: من کسی را نمی‌شناسم که میان خود و پروردگارش (پاره‌ای) بیخردی نداشته باشد. «12» (2) او را گفتند: در تو (گونه‌ای) بزرگی نمایی باشد! حضرتش علیه السّلام فرمود. (نه) بلکه در من عزّت باشد که خداوند فرموده است: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ- عزّت خدای راست و پیامبر را و مؤمنان را» «13»

(حضرتش علیه السّلام در وصف برادری صالح که او را بود فرمود)

«1» (4) او به دیده من از بزرگترین مردم بود و اساس بزرگ آمدن او به دیده من خردی دنیا به دیده او بود. از تسلّط جهل برون و آزاد بود، دست دراز نمی‌کرد مگر آن‌گاه که به (رساندن) سودی اطمینان داشت، لب به شکوه نمی‌گشود و خشمگین و تنگدل نمی‌شد، بیشتر ایّام عمرش خاموش بود و چون لب به سخن می‌گشود بر تمامی گویندگان و زبان آوران پیشی می‌گرفت. ضعیف و مستضعف (حق ربوده) بود «2» (امّا) بگاه جدّ و لزوم شیری شرزه می‌نمود، «3» چون با دانشمندان گرد می‌آمد بر شنیدن شیفته‌تر از گفتن بود و چون وادار به گفتن می‌شد (و ضرورت اقتضای سخن می‌کرد) بر سکوت نمی‌پایید (و لب می‌گشود)، آنچه نمی‌کرد نمی‌گفت و آنچه نمی‌گفت می‌کرد، چون دو کار

---

(11) برای اطلاع از متن کامل این خطبه (که اینجا با تلخیص و ایجازی مخلّ آمده است) رک: اسد الغابة ج 2 ص 13 و الملاحم، ابن طاوس رحمه الله، ص 142

(12) عبارت متن چنین است: «ما اعرف احدا الّا و هو احمق فیما بینه و بین ربّه» شاید مراد آن باشد که هر کسی میان خود و پروردگارش گاه دستخوش بیخردیهایی می‌شود. یا غرض آن است که هر کسی نسبت به آن رابطه واقعی که میان او و پروردگارش برقرار است و نظر عنایتی که خالق به مخلوق دارد چنان که باید و شاید و خردمند را سزد، آگاه نیست.- م.

(13) المنافقون، 8

(1) کلینی رحمه الله در کافی از (امام) حسن بن علی علیهما السّلام به صورتی مفصّل‌تر روایت کرده و رضی رحمه الله در نهج البلاغه از امیر المؤمنان علیه السّلام چنین آورده و گوید: مرا در گذشته برادر الهی این چنین بود. ابن میثم گوید:

ابن مقفّع این فصل را در ادب خود ذکر کرده و به (امام) حسن بن علی علیه السّلام نسبت داده و گفته‌اند آن «برادر صالح» که بدو اشاره شد ابو ذرّ غفاری بوده و نیز گفته‌اند عثمان بن مظعون بوده است. (پایان گفته ابن میثم). بعید نیست که مراد (امام حسن علیه السّلام) پدرش امیر المؤمنان (علی) علیه السّلام بوده و به مصلحتی چنین تعبیر کرده است.

(زیرا این صفات والا در کمتر کسی جز پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علیه السّلام جمع تواند بود. و بکار بردن عنوان «برادر» از لحاظ رابطه اخوّت عامّ اسلامی است که بین تمام مسلمانان منجمله پدر و پسر نیز برقرار

است.- م.)
(2) «کان ضعیفا مستضعفا- ناتوان و ناتوان نگهداشته شده بود» که کنایه از تواضع و نرمگویی و خوش اخلاقی او تواند بود.
(3) که کنایه از استحکام و صلابت او در اعتقاد به ذات الهی و ترک چاپلوسی در کار دین و اظهار حق است و لفظ «جدّ» پس از آوردن کلمه «ضعف» اشاره بدین معنی دارد. و شاید مراد دلیری در جنگ و شجاعت باشد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 235
به او پیشنهاد می‌شد که نمی‌دانست کدام یک نزدیکتر به (رضای) پروردگار اوست می‌نگریست که کدام یک نزدیکتر به دلخواه خود اوست و با همان مخالفت می‌کرد، هیچ کس را به کاری که بر نظایر آن عذری توان داشت سرزنش نمی‌کرد.
(1) و فرمود علیه السّلام: هر که رفت و آمد به مسجد را ادامه دهد یکی از این هشت (بهره) را برد: نشانه‌ای استوار (از دین)، و برادری باز یافته، و دانشی نو به نو، و رحمتی در انتظار، و سخنی که به راه راستش رهنمون آید، یا از هلاکش برهاند، و ترک گناهان از شرم، یا از ترس از خدا.
(2) (چون) پسریش نصیب شد و قریشیان به شادباش او آمده بودند گفتند: این شهسوار بر تو مبارک باد، حضرتش فرمود: این چه سخنی است شاید شهسوار نباشد، جابر به او عرض کرد: پس ای فرزند پیامبر خدا چه بگوییم؟ حضرت علیه السّلام فرمود: هر گاه یکی از شما پسری آورد و به مبارکبادش رفتید بگویید: بخشنده را سپاس دار و خدا این بخشیده را بر تو مبارک گرداند، خدایش به جوانی رساند «4» و نکوکاری او را نصیبت فرماید.
(3) او را از مردانگی پرسیدند (که چیست) حضرتش علیه السّلام فرمود: اینکه مرد دریغش آید بر دین خود (که چیزی از آن بکاهد) و اصلاح مال است (به نیامیختن حرام و پرداختن زکات) و بر پا داشتن حقوق (و فرایض).
(4) و فرمود علیه السّلام: بیناترین دیده‌ها آن است که ره به خیر گشاید و شنواترین گوشها آنکه ذکر (حق) را بشنود و از آن سود جوید و سالمترین دلها آن دل که از شبهه‌ها پاک باشد.
(5) مردی از وی خواست که ضمیرش را بخواند. «5» (امام) علیه السّلام فرمود: مبادا مرا بستایی که من خود را بهتر می‌شناسم یا مرا دروغگو شماری که دروغگو شمرده را رأی و عقیده‌ای نماند، یا از کسی نزد من غیبت کنی، آن مرد به وی گفت: اینک رخصت فرما تا بروم. حضرت فرمود: آری، اگر خواهی برو.
(6) و فرمود علیه السّلام: به راستی، هر که خواهان عبادتی (به سزاست)

خود را برای انجام آن پاک (و آماده) سازد. (7) هر گاه مستحبّات به واجبات زیان رساند (و مانع انجام فرایض شود) آنها را ترک کنید. (8) یقین پناهگاه سلامت است. (9) هر که دوری راه سفر را به یاد آرد (با توشه گرفتن) آماده شود.
(10) خردمند به کسی که از او رهنمایی مشفقانه خواهد دغلی نکند. میان شما و پند (پذیری) پرده عزّت (و خود بزرگ بینی) مانع است.

---

(4) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «اشدّه» [رشده- بلوغش] آمده است. کلینی در کافی، ج 2 ص 86 فروع، این روایت را آورده است.
(5) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «یخیله» [یعظه] آمده (ولی ضبط متن با مضمون روایت مناسب‌تر است.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 236
(1) دانش دستاویز بهانه را از دانش طلبان گسسته است. «6» از هر که شتابان چیزی خواهند مهلت طلبد و هر که را مهلتی باشد به بهانه‌تراشی و تأخیرش گذراند.
(2) و فرمود علیه السّلام: ای بندگان خدا! پرهیزگاری خدای را (پیشه) کنید و در طلب بکوشید و در برابر گریز (گاه و راه نجاتی) باشید و پیش از انتقامهای عمر گسل (و مرگ) ویرانگر لذّتها، به شتاب دست به کار شوید زیرا نعمت دنیا نپاید و از گزند امانی نباشد و از بدیهایش جلوگیری نتوان.
فریبی است میاندار (و مانع کردار) و ستونی است کج (و نااستوار). پس ای بندگان خدا از عبرتها پند گیرید و از گذشته‌ها عبرت پذیرید و از نعمت بحرامی باز ایستید «7» و از پندها سود جویید. پس خدا خود تنها نگه دارد و یاور بس، و قرآن خود بس که حجّت‌آور پیروزمند و طرف غالب باشد و بهشت پاداش و ثواب را بس و دوزخ شکنجه و کیفر را کفایت است.
(3) و فرمود علیه السّلام: هر گاه یکی از شما با برادر خود دیدار کند باید محلّ نورخیز «8» پیشانی او را ببوسد.
(4) (امام) علیه السّلام: روز عید فطری بر گروهی گذشت که بازی می‌کردند و می‌خندیدند. بر سرشان در ایستاد و گفت: به راستی، خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه خلق خود ساخته تا با طاعت او در جلب خرسندیش بر یک دیگر پیشی گیرند. مردمی پیشی گرفتند و کامیاب شدند و دیگران کوتاهی کردند و عقب مانده ناکام گشتند. شگفتا و بس شگفتا از (حال) بازیگر خندان بدان روز که نکوکاران را پاداش دهند و بیکارگان در آن زیان برند. به خدا سوگند چون پرده برگیرند نیک بدانند که نکوکار در گرو نکوکاری خویش است و تبهکار گرفتار بدکرداری خود. آن‌گاه برفت.

---

(6) در تمام نسخه‌های متن چنین است «قطع العلم عذر المتعلّمین» (و

مراد آن است که اگر کسی به راستی طالب دانش باشد، اهمیت و جاذبه دانش هیچ عذری برای تنبلی و نیاموختن طالبان علم باقی نگذاشته است.- م.) ولی در ن، [قطع العلم عذر المعلّلین- دانش عذر بهانه تراشان و دست به دست‌کنندگان را بریده است] آمده.
(7) «و ازدجروا بالنعیم» مراد آن است که از تباه کردن نعمت و از دست دادن مهلت طاعت و عبادتی که در این جهان به شما داده شده و خود نعمت و فرصتی مغتنم است بازایستید.- م.
(8) مراد موضع سجده در پیشانی است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 237
(1)

آنچه از پسر دخت پیمبر، شهید جانباز (امام) حسین علیه السلام روایت شده است

اشاره

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم از امام پرهيزگار، پسر دخت پيمبر، شهيد ابى عبد الله حسين بن على عليهما السّلام روايتهاى طولانى در اين معانى آمده است.
(2)

از سخنان اوست علیه السّلام (در امر به معروف و نهی از منکر که از امیر مؤمنان علیه السّلام نیز روایت شده است.)

(3) ای مردم! از آنچه خدا دوستدارانش را بدان پند داده پند گیرید، همچون بدگویی او از کاهنان یهود، آنجا که فرماید: لَوْ لا یَنْهاهُمُ الرَّبّانِیُّونَ وَ الْأَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ- چرا علمای ربّانی و احبار آنان را از گفتار گناه آلودشان نهی نمی‌کنند؟» «1» و فرماید: لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ- الی قوله- لَبِئْسَ ما کانُوا یَفْعَلُونَ- کافران بنی اسرائیل لعنت شدند- تا آنجا که فرماید- چه قدر آنچه کردند بد و ناشایست بود» «2» به راستی خداوند ایشان را نکوهش کرد زیرا از ستمکارانی که میانشان بودند کار زشت و فساد بسیار می‌دیدند ولی به طمع بهره‌ای که از آن ستمگران می‌بردند و از بیم آنکه بی‌نصیب بمانند، ایشان را باز نمی‌داشتند با اینکه خدا می‌فرماید: فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ- و از مردم نترسید و از من بپروا کنید» «3» و فرموده: الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ- مردان و زنان مؤمن دوستان یک دیگرند که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند». «4» (4) خدا از آنجا به امر به معروف و نهی از منکر به عنوان فریضه‌ای از سوی خود آغاز سخن کرده که آگاه بوده است چون این فریضه ادا گردد و برپاداشته شود تمام فرایض و

---

(1) (بخش اوّل) آیه 63 سوره المائدة (که بقیه ان چنین است: ... وَ أَکْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما کانُوا یَصْنَعُونَ- اینکه آنها را از گفتار گناه آلود ... رشوه خوارپشان نهی نمی‌کنند؟ چه بد است کار و کردارشان».- م.)
(2) آیات 78 و 79 سوره المائدة که تمام آن چنین است: لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ. کانُوا لا یَتَناهَوْنَ عَنْ مُنکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما کانُوا یَفْعَلُونَ- کافران بنی اسرائیل به زبان داود و عیسی بن مریم از آن لعنت کرده شدند که نافرمانی خدا نموده و از حکم حق سرکشی می‌کردند. آنها هیچ گاه از کار زشت خود دست بر نمی‌داشتند و چه بد بود آنچه می‌کردند».- م.
(3) المائدة، 44
(4) التوبة، 71
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 238
واجبات دیگر، از آسان و دشوار، برپاداشته شوند (1) و این از آن روست که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است همراه با ردّ مظالم و مخالفت با ستمکار و تقسیم درآمد (بیت المال) و غنیمتهای جنگی و گرفتن زکات (و صدقات) از جای خود و صرف آن به جای خود. (2) سپس

شما، ای گروه به هم پیوسته، گروهی هستید نامور به دانش و نامدار به نکویی، معروف به خیر خواهی، و به لطف خدا در دل مردم شکوهمند هستید. شرافتمند و دولتیار از شما پروا کند و ناتوان گرامیتان دارد و آن کس که بر او دست مزیّتی ندارید شما را بر خویش رجحان دهد. هر گاه حاجتمندان از رسیدن به نیاز خود محروم مانند شما را واسطه آرند و شما به شکوهی «5» چون شوکت شهر یاران و بزرگواری بزرگان در راه گام بر می‌دارید. آیا این همه از آن رو نیست که شما به پایگاهی رسیده‌اید که مردم از شما امید دارند تا به حقّ خدا قیام کنید؟ و اگر از قیام به بیشتر حقوق الهی کوتاهی ورزید حقّ امامان را خوار شمرده‌اید. (3) امّا (در خصوص) حقّ ناتوانان (باید گفت) آن را تباه ساخته‌اید ولی آنچه را حقّ خود پندارید خواسته و بدان دست یافته‌اید، نه مالی پراکندید و نه جانی را در راه جان آفرین به خطر افکندید و نه برای خدا با گروهی در افتادید. شما از خدا آرزوی بهشت و همجواری پیامبران و امان از عذابش را دارید. ای کسانی که چنین آرزویی از خداوند دارید من بر شما از آن ترسم که انتقامی از انتقامهای خدایی بر سرتان فرود آید، چه شما از کرامت الهی به پایگاهی رسیدید که بر دیگران برتری یافتید. آنان که به خداشناسی معروفند بسیارند امّا (از مردم) بزرگداشتی نمی‌بینند ولی شما را به خاطر خدا در میان مردم ارجی است، و با آنکه برای شکسته شدن برخی از پیمانهای پدران خود به هراس می‌افتید و نگران می‌شوید، به چشم می‌بینید که پیمانهای الهی شکسته شده ولی نمی‌هراسید، و در حالی که عهد (و ولایت) پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله خوار شمرده «6» شده است و کوران و لالان و زمینگیران در همه شهرهای (جهان اسلام) وانهاده مانده‌اند و بر آنها ترحّمی نمی‌شود، شما به اندازه شأن و پایگاهی که از آن برخوردارید کاری نمی‌کنید و نه بدان کس که (در این جهت) کار می‌کند مددی می‌رسانید «7»، و با چرب‌زبانی و سازش پیش ستمکاران خود را آسوده می‌سازید، تمام اینها از آن چیزهاست که خداوند شما را مأمور به جلوگیری (فردی) و همیاری با دیگران در جلوگیری از آنها فرموده و شما (بکلّی) از ادای (این فریضه) غافلید. مصیبت بر شما از همه مردم بزرگتر است که اگر (نیک می‌نگریستید) در می‌یافتید «8» که در نگهداشت

---

(5) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «بهیبة الملوک» [بهیئة ...- بسان] آمده است.

(6) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «محقورة» [مخفورة- حراست شده] آمده (که درست نیست.- م.)

(7) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «تعینون»، [تعنون- توجّهی می‌کنید] آمده است.

(8) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «تشعرون» [یسمعون- می‌کوشیدند] و [تسمعون- می‌کوشیدید] آمده (که وجه اوّل بیگمان تحریف است.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 239
پایگاه علما «9» کوتاهی کردید و در معرض بلا قرار گرفتید، و این از آن روست که گردش امور و اجرای احکام به دست عالمان به خداوند است که بر حلال و حرامش امینند «10» و این پایگاه از شما گرفته شده است و این سلب منزلت (و خلع ید علمی از شما) انجام نیافته مگر به سبب پراکندگی و جدایی شما از حق و اختلافتان در سنّت پیامبر بعد از دلیل روشن. (1) اگر بر آزار شکیبا بودید و در راه خدا تحمّل به خرج می‌دادید امور خدا با شما، به دست شما در می‌آمد و (احکام او) از (جانب) شما صادر می‌شد و مرجع همگان قرار می‌گرفتید، ولی شما خود ستمکاران را در پایگاه خویش جای دادید و زمام امور (حکومت) خدایی را به دست (پلید) آنان سپردید تا به شبهه کارها کنند و به راه شهوتها روند. گریز شما از مرگ و خوش آمدنتان از زندگی، که به هر حال از شما جدا می‌شود، آنان را بر تسلّط بر این مقام گستاخ کرد. شما ناتوانان را به چنگال آنها سپردید که برخی را بنده و مقهور کنند و پاره‌ای را درمانده از (تأمین حد اقلّ) زندگانی و مغلوب سازند. مملکت را سر خود «11» (و به رأی و دلخواه خویش) زیر و زبر کنند و به پیروی از تبهکاران و جسارت بر خدای جبّار، رسوایی هوسرانیهایشان را به دل خویش هموار دارند (و از آنها پروا نکنند.) به هر شهری سخنرانی زبان باز (و نعره‌پرداز) «12» بر منبر دارند و تمام سرزمین اسلام، بی‌دفاع زیر پایشان افتاده، و دستشان در آن همه جا باز است و مردم برده وار در اختیار آنانند، دست ظلمی را که بر سرشان خورد دور نتوانند کرد. برخی زورگوی سرسختند و بر ناتوان به سختی حمله برند، و پاره‌ای فرمانروایی هستند که مبدأ و معاد (و خدا و قیامتی) نمی‌شناسند. (2) شگفتا! و چرا در شگفت نباشم که زمین از آن ستمگری دغل پیشه و باجگیری ظالم و حاکمی (شرور) است که بر مؤمنان رحم نیارد، پس خدا در کشاکشی که ما داریم، حاکم و به حکم خود در مشاجره‌ای که میان ماست داور باد.
(3) بار الها! تو خود می‌دانی آنچه از ما برآمده از سر رقابت در سلطنت و میل به افزودن کالای دنیا نبوده است بلکه از آن روست که پرچم دین تو را افراشته بینیم و اصلاح را در کشورت آشکار کنیم و بندگان ستمدیده‌ات را امانی دهیم تا به فرایض و سنّتها و احکامت عمل شود. (4) پس اگر شما (مردم) ما را یاری نکنید و به ما حق ندهید قدرت ستمگران همچنان بر سر شماست و آنان به خاموش کردن نور پیامبرتان می‌پردازند. خداوند ما را بس که بدو توکّل می‌کنیم و به او روی می‌آوریم و بازگشت هم به سوی اوست.

(9) مراد از «العلماء» معصومانند علیهم السّلام که امام علیه السّلام فرموده: «نحن العلماء- ماییم آن عالمان» (بحق و دانایان واقعی به اسرار الهی و رازهای رهبری و پیشوایی امّت به صراط مستقیم، و دیگران بیشتر عالم نمایانند.- م.)
(10) مراد ائمّه معصوم علیهم السّلامند که امین حلال و حرام خداوند تا روز قیامت هستند.
(11) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «بآرائهم»، [بآرائکم- با آراء (و فتاوی غلط) شما] آمده است.
(12) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «یصقع»، [یسقع- که نعره بر می‌آورد] آمده است (و مراد از سخنرانان زبان باز نعره‌پرداز همانا «وعّاظ السّلاطین» باشند که سخن به سود آنان گویند.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 240
(1)

(2) من شما را به تقوای خدا سفارش می‌کنم و از روزهای (انتقام) او پرهیز می‌دهم و (نشانه‌ها و) پرچمهای او را برای شما برمی‌افرازم. گوئیا آن (واقعه) هراس انگیز، با پیش در آمدی خوفناک و در رسیدنی ناآشنا و مزه‌ای ناگوار در رسیده و مکیدن خون را، به دلهایتان آویخته و میان شما و کردار نیک حایل شده است. (3) پس (به مدد نعمت) تندرستی در چند صباح عمر خود چنان در کردار شتاب کنید که گویی ناگهان بر شما شبیخون زند و شما را از روی زمین به درونش کشاند و از فرازش به فرودش افکند و از جمع انس و الفتش به وحشت جدایی و تنهائیش دراندازد و از فضای گشاده و روشنش به ظلماتش براند و از فراخنایش به تنگنایش جای دهد. آنجا که از هیچ خویشاوندی دیدار نکنند و به بیمار پرسی بیماری نروند و فریادی را پاسخ نگویند. خداوند ما و شما را بر هراسهای آن روز هولناک یاری دهد و ما و شما را از شکنجه آن برهاند و پاداش شایان خود را بر ما و شما واجب فرماید. (4) ای بندگان خدا، اگر همین (دنیا) پایان میدان مسابقه (زندگی) شما و منزل نهایی شما می‌بود، می‌سزید که انسان در آن به کاری پردازد که اندوه او را بزداید و او را از دنیا کنار بکشاند و او به کوشش خود در رهایی‌جویی از جهان بیفزاید. پس چگونه (چنین نباشد) که آدمی پس از این جهان در گرو دستاورد خویش است و به حسابرسی بازش دارند، نه وزیری باشدش که او را نگهدارد و نه پشتیبانی که از او حمایت کند، در این روز است که هیچ کس را که از پیش ایمانی نداشته یا با داشتن ایمان کار خیری نکرده است، نوایمانی سودی ندهد، قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ- بگو در انتظار (عذاب) بمانید که ما نیز منتظر (مجازات دادن) هستیم.» «1» (5) شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم زیرا خدا ضمانت داده که کسی را که پرهیزگاری او کند از آنچه ناخوش باشدش بدان چه او را خوش آید انتقال دهد و از آنجا که خود هرگز گمان نبرد و حساب نکند روزی رساند. (6) مبادا تو از کسانی باشی که به سبب گناهان بندگان خدا بر سرنوشت آنان بیمناک است ولی از سزای گناه خویش غافل است و خاطری آسوده دارد، زیرا خدای تبارک و تعالی در باره بهشتش نیرنگ نمی‌خورد و آنچه (از نعیم آخرت) نزد اوست جز به طاعت و فرمانبرداری از او به دست نیاید، ان شاء اللّه.

---

(1) الانعام، 158

(1)

نامه آن حضرت علیه السّلام (به کوفیان، آن‌گاه که به کوفه رفت و از آنان نسبت به خود بی‌یاوری دید)

«1» (2) امّا بعد:
ای گروه (کوفیان) نابودی و مرگتان باد! درین هنگام که ما را به فریادرسی خود خواندید شتابان به فریادتان رسیدیم. شمشیری را که از آن ماست هم به روی خود ما برکشیدید و آتشی را که ما بر دشمنان خود و شما گیرانده بودیم بر خود ما افروختید و به زیان اولیاء و دوستان خود یک دل و همدست شدید و دستیار دشمنانتان گشتید، بی‌آنکه عدالتی در میان شما برقرار کنند یا شما آرمانی بدانها داشته باشید و بی‌آنکه بدعتی از ما سر زده و به ناهنجار، رأی سست و خطایی از ما صادر شده باشد. (3) هان، چه نکبتها که بر شما رسد! ما را وانهادید «2» در حالی که هنوز شمشیرها در نیام است و خاطرها آسوده است و رأی ما برنگشته، ولی شما چون همپروازی ملخها بر آن شتافتید و چون پیاپی درآمدن پروانگان (بر سر شمع) از پس یک دیگر فرو ریختید. نابودی و آوارگی از آن طاغوتها و گردنکشان امّت و راندگان احزاب و دور افکنان قرآن و وسوسه پذیران دم شیطان و تحریف‌کنندگان کلام حقّ و خاموش‌کنندگان مشعل سنّتها و پیوند دهندگان زناکاران به دودمان «3» و مسخره‌کنندگانی که قرآن را پاره پاره کردند. «4» (4) به خدا سوگند که به راستی، این واگذشتن نامردانه در میان شما زبانزد همگان است و رگ و ریشه شما بر آن رسته و بیخهای وجودتان بر آن (نامروّتی) استوار شده. پس شما برای باغبان «5» خود پلیدترین میوه گلوگیر خاردار و گواراترین میوه خوشگوار برای رباینده زور گویید. (5) هلا، نفرین خدا بر پیمان‌شکنانی که پیمانها و سوگندها را پس از استواری آن و با آنکه خدا

---

(1) مورّخان و سیره نگاران آورده‌اند: چون مردم حلقه‌وار از هر سو پیرامون امام حسین (علیه السّلام) گرد آمدند حضرت بیرون آمد تا با آنان سخن گوید و ایشان را دعوت به سکوت فرمود ولی از مراعات سکوت خودداری کردند تا آنکه به ایشان فرمود: وای بر شما! سبب چیست که خاموش نمی‌شوید تا سخن مرا بشنوید؟ در حالی که من شما را به راه رستگاری فرا می‌خوانم، هر که از من اطاعت کند از ره یافتگان است و هر که از من فرمان نبرد از هلاک‌شدگان باشد و اینک همه شما از فرمان من سرتافته‌اید و به سخنم گوش نمی‌دهید، به راستی که شکمهایتان انباشته از حرام است و حرامخوری بر دلهایتان نقش بسته، وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید؟ آیا به سخن من گوش نمی‌دهید؟! پس یاران عمر بن سعد به سرزنش یک دیگر پرداخته گفتند: به او گوش فرا دهید، پس (امام)

حسین علیه السّلام برخاست و فرمود:
نابودی و مرگ بر شما ... تا پایان- سید ابن طاوس در اللّهوف و طبرسی در الاحتجاج، این روایت را آورده‌اند.
(2) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «ترکتمونا»، [کرهتمونا و ترکتمونا- ما را بد شمردید و ترک ما کردید] آمده است.
(3) مراد معاویه است که زیاد بن ابیه را با شهادتی فضیحت بار به پسری ابو سفیان و برادری خود ملحق ساخت.- م.
(4) در اصل «عضین» آمده که به معنی چند پاره کردن است (که اشاره به وقعه صفّین و داستان بر نیزه کردن پاره‌های قرآن به اشاره عمر و عاص از سوی معاویه تواند بود یا مراد پذیرفتن پاره‌ای از قرآن و ترک پاره‌ای دیگر است.- م.) یا مراد مشرکانند که گفته‌های خود را به کذب و سحر و کهانت و شعر تقسیم کردند، و گویند «عضین» در زبان قریش «سحر» باشد. (که دو احتمال اخیر بعید می‌نماید.- م.)
(5) در پاره‌ای نسخه‌ها [شجا للنّاظر- گلوگیر نگهبان و بیننده] آمده و درست همان «الناطر- باغبان و دشتبان» است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 242
را بر آن ضامن و گواه گرفتند، بشکنند.
(1) هلا، (به هوش باشید)، آن زنازاده پسر زنازاده «6» ما را بر سر دوراهه (انتخاب) شریعت، یا خواری «7» قرار داده و چه دور است پست منشی از ما، «8» خدا و پیامبر او و جمله مؤمنان و دامانهای پاکی (که ما را در خود پرورده) و طبعهای غیرتمند، و آزاده مردم سر بلند این را نپذیرند که ما (ذلّت) فرمانبرداری از فرومایگان را بر (افتخار) جانبازی رادمردان ترجیح دهیم. «9» (2) و (اینک) من با این تنی چند افراد خاندان و عشیره‌ام به پیش می‌تازم، با آنکه دشمن سر سخت و پرشمار است و یاوران دست از یاوری کشیده‌اند، هلا! دیری نگذرد، مگر چندان که بر اسب سوار شوند، که آسیاب جنگ به گردش درآید «10» و گردنها فرو آویزد.
(3) این است عهدی که پدرم علیه السّلام با من نهاده، پس شما کار خود را فراهم آرید و سپس دست بکار شوید و مهلت ندهید. من به خداوند که پروردگار من و شماست توکّل کردم و هیچ جانداری نیست مگر آنکه زمام و سرنوشتش به دست اوست، به راستی پروردگارم بر راه راست باشد.
(4)

. (هنگامی که امپراتور فرستاده‌ای نزد او و یزید بن معاویه گسیل داشت و در ضمن خبر مفصّلی آمده که ما به اندازه نیاز، مختصری از آن را آوردیم)
(5) وی «1» را از کهکشان و آن هفت چیز که خداوندشان برون از رحم آفریده است، پرسید. (امام) حسین علیه السّلام بخندید، عرض کرد: چه چیزت به خنده افکند؟ (حضرت) علیه السّلام فرمود: زیرا تو پرسشهایی کردی که در برابر گستردگی دامنه دانش جز خاشاکی بر پهنه دریا نباشد.
(6) امّا کهکشان، کمان خداست. «2» و آن هفت (چیز) که در درون رحم آفریده

---

(6) مراد از زنازاده پسر زنازاده، عبید الله بن زیاد بن ابیه است.- م.
(7) طبری در الاحتجاج به جای «الملّة و الذّلّة»، [الفلّة و الذلّة- گریز و خواری] آورده است و در روایت ابن طاوس [السلّة و الذلّة- شمشیر کشی و یا خواری] آمده است.
(8) «الدنیئة» (در کلام معروف و بلند حضرت سید الشهداء علیه السّلام که فرمود: «هیهات منّا الدنیئة» است) و در پاره‌ای نسخه‌های تازه [الذلّة- خواری] آمده است.
(9) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «و ان نؤثر»، [من ان نؤثر- از اینکه ترجیح دهیم] آمده است.
(10) در اللّهوف اضافه دارد [و تقلق بکم قلق المحور- و گردش گردونه‌اش شما را درهم پیچاند]
(1) مراد اینکه فرستاده امپراتور روم از امام حسین علیه السّلام پرسید.
(2) شاید مراد از اینکه «کهکشان کمان خداست» این است که همان گونه که کمان و کوچکی و بزرگی آن نشانه توانمندی و قوّت بازوی کماندار است، کهکشان نیز در عالم مقایسه حسّی با تمام عظمتش به مثابه کمانی در دست قدرت پروردگار و مظهری کوچک از مظاهر قدرت و قوّت و عظمت لا یتناهی الهی است. یا به تعبیر دانش کیهان‌شناسی امروز و بر اساس تئوری انشتین که قائل به وجود قوس منحنی مارپیچ کاینات کیهانی است شاید اشاره امام علیه السّلام به همین کمان منحنی مجموعه کاینات است که آفریده دست قدرت پروردگار است. و العلم عند الله تبارک و تعالی.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 243
شده‌اند «3»: نخستین آنها آدم (ابو البشر) و سپس حوّاست، و آن کلاغ (که قابیل بن آدم دفن برادرش هابیل را از او آموخت)، و گوسفند قربانی

ابراهیم علیه السّلام، و ناقه خدا (ماده شتر حکایت صالح نبی)، و عصای موسی علیه السّلام (که به فرمان خدا اژدهایی شد)، و آن پرنده که عیسی بن مریم علیه السّلام او را برآورد.
(1) سپس او را از (قرارگاه) روزیهای بندگان پرسید. (امام) علیه السّلام فرمود: روزیهای بندگان در آسمان چهارم است که خداوندش به تقدیر فرو فرستد و هم به تقدیر خود گشایش دهد و روزی فراخی رساند.
(2) سپس او را پرسید که روانهای مؤمنان به کجا گرد آیند؟ فرمود: به زیر صخره‌ای در بیت المقدس به شب آدینه (گرد آیند) و آنجا عرش فرودین خداست که از آنجا زمین را بگستراند و هم به سوی آن نقطه در هم نوردد‌ش و از آنجا بر آسمان برافرازد. (3) امّا روانهای کافران در این سرای پست (دنیا) در حضر موت، بدان جا که پشت شهر یمن است گرد آیند، آن گاه خداوند آتشی از خاور و آتشی از باختر برانگیزد که میان آنها دو باد است و همه مردم به سوی همان صخره بیت المقدس به حشر برانگیخته شوند و در جانب راست آن صخره بدارندشان، و بهشت برای پرهیزگاران جلوه نمایی کند، و دوزخ به جانب چپ آن صخره در ژرفای زمین باشد و «فلق» «4» و «سجّین» «5» (دو جایگاه هولناک آتشزای دوزخی) در آن است و مردم به جمله از گرد آن صخره پراکنده شوند، هر که را بهشت واجب باشد از پیش آن صخره به فردوس درآید و آنکه را دوزخ سزد از پیش همان صخره به درون دوزخ درافتد. «6»
(3)

(4) از حضرتش پرسیدند: جهاد سنّت (رسول) است یا فریضه (الهی)؟ (امام) علیه السّلام فرمود:
جهاد چهار گونه است: دو جهاد فریضه (و واجب الهی) است و جهاد دیگر سنّتی است که جز

_____

(3) مراد تولد طبیعی است که اعمّ از برآمدن از رحم انسان و چهار پایان یا تخمدان پرندگان و خزندگان است.- م.
(4) در معانی الاخبار از حضرت ابی عبد الله (صادق) علیه السّلام منقول است که: «الفلق» شکافی است ژرف در دوزخ که در آن هفتاد هزار بیغوله است و هر بیغوله را هفتاد هزار دخمه و به هر دخمه هفتاد هزار مار سیاه که اندرون هر ماری هفتاد هزار کژدم جرّاء سمّی است که دوزخیان ناگزیر بر آن بگذرند. و در تفسیر قمی آمده است: مغاکی است به دوزخ که دوزخیان از شدّت لهیب آن به آتشگاهی دیگر پناه آورند. یک بار «فلق» از درگاه الهی درخواست که رخصتی فرماید تا نفسی برآرد و خداوند اجازت فرمود و آن مغاک هولناک دمی برآورد چنان که تفش (حتّی) دوزخ را نیز بسوزاند.
(5) «سجّین» درّه‌ای است در دوزخ، و در پاره‌ای نسخه‌ها «سجّیل» آمده که آن نیز درّه‌ای است به دوزخ، یا سنگی یا گلی است تفیده که از آتش دوزخ گداخته باشد.
(6) مجلسی رحمه الله در بحار، ج 4 ص 123 نیز این روایت را نقل رده و پس از آن گوید: پیداست که این خبر خلاصه خبری است که پیشتر (در بحار) (و در صفحه 226 کتاب حاضر نیز) آمده و نام یکی از دو امام سبط صلوات الله علیهما با دیگری اشتباه شده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 244
به فریضه بدان دست نیازند و جهادی نیز (تنها) سنّت است. (1) امّا آن دو جهاد که فریضه‌اند: یکی جهاد آدمی با نفس خویش است «1» در باز داشتن نفس از نافرمانیهای نسبت به خدا که بزرگترین جهاد است، و دیگری پیکار (و جهاد) با کافرانی که هم مرز شمایند «2» که آن نیز فریضه است. (2) امّا آن جهاد که سنّتی است که جز به فریضه بدان دست نیازند، جهاد با دشمن است که بر تمام امّت واجب است و اگر آن جهاد را ترک کنند عذاب بر آنها درآید و این عذاب تمام امّت را در برگیرد و آن جهاد، بر امام سنّت است و تعریفش آن است که امام با امّت بر سر دشمن تازد و با دشمنان جهاد کند. (3) امّا جهادی که فقط سنّت است، برپاداشتن هر

سنّت (نبوی) است که انسان بر پای دارد و در برپا نگهداشتن و برآوردن و زنده کردن آن مبارزه کند. پس سعی و عمل در راه آن بهترین اعمال است زیرا زنده داشتن سنّت است، و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هر کس سنّت و قانون نیکی را بنیان گذارد پاداشش از آن اوست و نیز از ثواب همه آنان که تا روز قیامت بدان عمل می‌کنند بهره می‌برد بی‌آنکه از ثواب خود آنان چیزی کاسته شود.» «3»

---

(1) کلینی در فروع کافی، ج 1 ص 329 این روایت را از حضرت ابی عبد اللّه (الصّادق) علیه السّلام آورده و نیز در التهذیب ج 2 ص 42 از آن امام علیه السّلام آمده است و در هر دو مرجع به جای «... فجهاد الرّجل نفسه» [فمجاهدة الرّجل نفسه- مبارزه مرد با نفس خود] آمده است.
(2) اشاره به آیه 123 سوره التوبة: قاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفَّارِ- ای مؤمنان با کسانی از کفّار که نزدیک شما هستند کارزار کنید.- م.
(3) فریضه: آن است که خداوند در قرآن خود به آن امر داده و تأکید کرده و انجامش واجب است. و سنّت آن روشی است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سنّت نهاده و به آن درجه از تأکیدی که فریضه دارد نیست و ممکن است یا واجب و یا مستحب باشد. جهاد با نفس در بسیاری از مواضع در قرآن آمده، از جمله گفته خداوند سبحان است که فرماید:
وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ- و در راه حق مجاهده (و مبارزه با نفس را) ادا کنید»- (الحج، 78) و نیز گفته اوست: وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا- و آنان که در راه ما جهد و کوشش کردند به راههای خود هدایت می‌کنیم»- (عنکبوت، 69) و غیر آن، و همچنین در باره جهاد با دشمنی که نزدیک است و بیم زیانی از جانب او می‌رود خدای سبحان فرماید: قاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفَّارِ- با هر که از کفّار که به شما نزدیک است شروع به جهاد (و پیکار) کنید»- (التوبة، 123) و همچنین است هر جهادی با دشمن، و خدای تعالی فرموده: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ- پس مشرکان را هر جا یابید بکشید»- (التوبة، 5) و دیگر آیات مشابه آن، این جهاد است که فرض و واجب است و سنّت جز بدان بر پا نمی‌ماند. امّا جهادی که انجامش بر امام سنّت است آن است که امام بعد از تجهیز سپاه به گونه‌ای که از گزند دشمن ایمن باشد بدان آغاز کند و بر مردم تکلیف نشده که پیش از صدور فرمان امام بدان دست زنند، امّا چون امام فرمان دهد آن‌گاه بر ایشان واجب می‌شود و در شمار آن چیزهایی در می‌آید که خداوند بر مردم فرض و واجب فرموده، پس این آن سنّتی است که به فریضه بر پا داشته می‌شود و واجب می‌آید. امّا چهارمین نوع جهاد که فقط سنّت است اجرایش با مردم است که هر سنّتی را که از میان رفته و متروک شده خواه واجب یا مستحب، (به مجاهده و کوشش) زنده کنند و

کوشش در این راه در واقع جهاد و نبرد با مخالفان آن سنّت است. (این شرحی است که فیض- رحمه الله- پیرامون توضیح این حدیث در الوافی آورده است.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 245
(1)

ای مردم، از این بیدینان که خدا را به خود مانند سازند و با گفته کافران اهل کتاب هم آوازی کنند بپرهیزید. بلکه (یقین دانید) او خداوند است و او را مانندی نیست و او بسیار شنوای نیک بیناست، دیده‌ها او را درنیابند و او دیده‌ها را دریابد، و اوست لطیف آگاه. یگانگی و شکوهمندی را ویژه خود ساخته، و خواست و اراده و نیرو و دانش را به هر چه بودنی است برگذارانده. هیچ هماوردی برای او، در هیچ امری از امورش نیست و هیچ همتایی برابرش نباشد، و هیچ ضدّی که با او ستیزه کند وجود ندارد، و هیچ همنامی که به او ماند نباشد. کارها در برش نگیرد و حالها بر او نگذرد و حوادث بر او درنیاید و توصیف‌کنندگان هرگز کنه بزرگی او را وصف نتوانند و اندازه توانایی و شکوهش در دلها درنگنجد، زیرا او را در میان چیزها هیچ مانندی نیست و خردمندان با همه خردهای خویش «1» او را درنیابند و اندیشمندان با تمام اندیشه خود به (ذات) او ره نیابند جز آنکه با یقین به غیب (تنها) گواه هستی او شوند، چه او با هیچ صفتی از صفات آفریدگان به توصیف نمی‌آید و اوست یگانه بی‌خلل بی‌نیاز، «2» و هر آنچه به پندار درآید، او جز آن باشد. پروردگار نباشد آنکو به فرود پندارس درآید (و و هم و ادراک بشری یارای در برگیری او را داشته باشد) و معبود نباشد آنکو در محدوده هوا یا غیر هوا هستی گزیند. او در همه چیزها باشد (امّا) نه بودنی «3» که حصاری بر او کشیده باشد (و محدودش سازد)، و از همه چیز جدا باشد (امّا) نه چنان جدایی که از آنها دور و نهان بود. توانا (ی مطلق) نیست آنکو در برابرش ضدّی باشد یا همتایی با او همسری کند. دیرینگی او بر اثر دیرینه روزگاری (و گذشت زمان بر او) نیست و توجّه به او منحصر بر نگرش به سویی نباشد، بر خردها پوشیده است همانسان که از دیده‌ها نهان است و از آسمانیان مستور است همان گونه که از زمینیان نهفته است، نزدیکی او کرامت وی و درویش اهانت اوست. مکان (و لفظ) «در» او را در برنمی‌گیرد و زمان (و لفظ) «آن گاه» او را به وقتی نمی‌گنجاند و (کلمه) «اگر» او را به شمول در نمی‌آورد. بالا بودن او بدون فرازنشینی است و آمدنش بدون جابه‌جا شدن، نابوده را بود کند و بود را نابود، و غیر او را در آن واحد این دو صفت نباشد. نصیب اندیشه در ادراک او فقط بدان حدّ است که به «بودن» او یقین یابد و تنها به «هستی» او راه یابد نه به وجود صفتی (زاید بر هستی او که بر ذات او حمل توان کرد). صفتها همه به او توصیف می‌شوند نه او به صفتها، و شناختها (همه) از (پرتو) او شناسا گردد نه آنکه او به شناختها (ی محدود ما) شناسایی شود. پس این است آن خدا که همنامی ندارد، پاک و منزّه (و مجرّد و مطلق)

است، چیزی بمانندش نیست و اوست بسیار شنوای بسیار بینا.

_____

(1) در تمام نسخه‌ها «بالبابها» آمده که درست آن باید «بالبابهم» باشد.
(2) «صمد» را غالب مفسّران «بی‌نیاز» و پاره‌ای «بی‌رخنه و توپر» تفسیر کرده‌اند و به این مفهوم اخیر مراد آن است که تمامی ملأ است و خلأپذیر نمی‌باشد.
(3) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لا کینونة» [لا کینونیّة- تکوین پذیری] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 246
(1)

حضرتش هنگام سفر به کربلا فرمود: به راستی این دنیا سخت دگرگونه و ناآشنا شده و خیرش از آن رخت بربسته و از آن جز رطوبتی، چون نمی که در ته ظرفی مانده، و جز زندگانی پستی چون چریدنی و بال آور، باقی نمانده است. آیا به عیان نمی‌بینید که حق را بکار نبندند و از باطل دست نکشند؟ چندان که مؤمن را سزد که به استقبال مرگ و دیدار خدا سخت راغب باشد. به راستی مردم دنیاپرستند و دین (فقط) بر سر زبان ایشان است «1»، آن را تا آنجا که دستمایه تأمین زندگی ایشان است بچرخانند و چون به آزمونی گرفتار آیند دینداران (راستین) اندکند.
(2) امام (علیه السّلام) به مردی که نزد او از دیگری غیبت می‌کرد فرمود: ای فلان، زبان از غیبت فرو بند که غیبت خورش سگان دوزخ باشد.
(3) مردی در حضور او گفت: احسان اگر بر ناسزاوارش صرف شود، تباه شده و به هدر رفته است.
(امام) حسین علیه السّلام فرمود: چنین نیست، بلکه احسان مانند رگبار بارانی است که بر نکوکار و بدکار فرو بارد.
(4) و فرمود علیه السّلام: خدا توان کسی را نگیرد مگر آنکه (به همان اندازه) بار طاعتی را از دوش او بردارد و نیروی او را نکاهد مگر اینکه زحمتی را از او برگیرد. «2» (5) و فرمود علیه السّلام: برخی خدا را به شوق (بهشت) پرستند، این پرستش بازرگانان و سوداگران است، و گروهی خدا را از ترس پرستند، این پرستش بردگان است، و گروهی خدا را از روی سپاسگزاری پرستند که این پرستش آزادگان و برترین نوع پرستش است.
(6) مردی با او چنین آغاز سخن کرد: چگونه‌ای؟ خدایت عافیت دهد. امام علیه السّلام فرمود: سلام گفتن پیش از سخن گفتن است، خدا ترا عافیت دهد. آن‌گاه حضرت علیه السّلام ادامه داد و فرمود: به کسی اجازه ورود (در جایی یا در سخنی) ندهید مگر آنکه سلام گفته باشد.
(7) و فرمود علیه السّلام: نعمت‌گیر کردن بنده به وسیله خداوند آن است که نعمت فراوان و مستمرّ به او رساند و سپاسگزاری را از او بگیرد.
(8) چون عبد اللّه بن زبیر، عبد اللّه بن عبّاس را به یمن تبعید کرد «3» (امام علیه السّلام) به (ابن عبّاس) نوشت: اما بعد، به من خبر رسید که ابن زبیر تو را به طائف تبعید کرده است. خداوند بدین کار نام

---

(1) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لعق علی السنتهم»، [لغو علی السنتهم- بیهوده‌ای بر زبانشان] آمده است.

(2) تعبیری از آیه 286 سوره بقره: لا یُکَلَفُ اللّهُ نَفْساَ إِلّا وُسْعَها: خداوند کسی را مکلّف نکند مگر به قدر توانایی او.- م.
(3) این تبعید پس از قتل مختار، تنها کسی که به خونخواهی امام سبط جانباز (حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام) قیام کرد، انجام گرفته است. از این رو چنین نامه‌ای نمی‌تواند از امام سبط، امام حسین علیه السّلام باشد و شاید از فرزند طاهر او حضرت سجّاد علی (بن حسین) سلام اللّه علیه بوده باشد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 247
تو را بلند ساخت و گناهت را بریخت، و به راستی، که صالحان را به بلاها بیازمایند، و اگر فقط در طلب پاداش کارهایی باشی که خوشایندت بوده (و هیچ ناگواری برایت در برنداشته) پاداشت کم باشد. «4» خداوند ما و ترا وادار به بردباری هنگام بلا و آزمون و سپاسگزاری بر نعمت کند و ما و ترا هرگز به سرزنش دشمن حسود گرفتار نفرماید. و السّلام.
(1) مردی نزد حضرتش آمد و از او مالی خواهش کرد. امام علیه السّلام فرمود: به راستی، درخواست مال روا نیست مگر برای پرداخت هزینه‌ای بسیار ضرور یا فقری به خاک نشاننده یا تأدیه تعهّدی ناگزیر (چون دیه و غرامت و کفالت). آن مرد عرض کرد: من جز برای (پرداخت) یکی از اینها نیامده‌ام. پس فرمود که صد دینارش بدهند.
(2) به پسرش علی بن حسین علیهما السّلام فرمود: ای پسرک من، بپرهیز از اینکه بر کسی که جز خدای عزّ و جلّ در برابر تو یاوری ندارد ستم کنی.
(3) مردی از او معنی این گفته خدا را پرسید که: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ- امّا نعمت پروردگارت را بازگو» «5». حضرتش علیه السّلام فرمود: خداوند او را (یعنی رسول اکرم را) امر فرمود تا آنچه در دینش به او نعمت مرحمت کرده (به مردم) باز گوید.
(4) مردی از انصار خدمتش آمد و می‌خواست از او مالی خواهش کند. پس حضرتش به او فرمود:
ای برادر انصاری آبرویت را از طرح این خواهش مالی نگهدار و نیاز خود را در نامه‌ای (به من) بنویس و من، به راستی، آنچه تو را خرسند سازد خواهمت داد. وی در نامه نوشت: ای ابا عبد الله فلانی را بر من پانصد دینار است و اصرار برگرفتن آن دارد، با او گفت و گو فرما که مرا مهلتی دهد.
چون (امام) حسین علیه السّلام این نامه را بخواند درون خانه‌اش رفت و کیسه‌ای که در آن هزار دینار بود آورد و به وی فرمود: با پانصد دینار وام خود را بپرداز و پانصد دینار دیگر را صرف مدد معاش خود ساز، (5) و درخواست خود را جز نزد یکی از این سه کس مبر: مردی دیندار، یا صاحب مروّت و یا صاحب تبار. امّا دیندار، برای حفظ دیانت خود نیازت را بگزارد،

و امّا صاحب مروّت، از مردانگی خویش شرم دارد (که رفع نیازت را نکند)، و صاحب خاندان، می‌داند که تو با این خواهش آبرویت را مایه گذاشته و به گرو او سپرده‌ای و آبرویت را از اینکه تو را بی‌رفع نیازت برگرداند، حفظ می‌کند.
(6) و فرمود علیه السّلام: برادران چهار گونه‌اند: برادری که سودش از آن تو و خود اوست، و برادری که (سودش) از آن توست، و برادری که زیانش از آن توست و برادری که (سودش) نه از آن توست و نه نصیب خود او. معنی این بیان را از وی پرسیدند. حضرتش علیه السّلام فرمود: برادری که

_____

(4) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لقلّ الاجر»، [لقاء الاجر- پاداش دیدن] آمده است.
(5) الضّحی، 11
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 248
سودش شامل تو و خود او می‌شود، برادری است که مرادش از دوستی‌ورزیدن خود نگهداشت (اصل) دوستی است و منظورش از برادری کردن نابود سازی (اساس) برادری (و رسم اخوّت) نیست. پس این برادر هم به سود توست و هم به سود خویش زیرا چون (شرط) برادری به تمامی ادا شود زندگی هر دو گوارا باشد و اگر دوستی به دوگانگی کشد (زندگی) هر دو تباه شود. برادری که فقط سودش از آن توست، برادری است که خود را از حالت چشمداشت و طمع در تو به حالت شیفتگی و دلدادگی به تو درآورده و چون شیفته دوستی است به دنیا طمعی نمی‌ورزد پس چنین برادری همه چیز خود را به فراوانی و گشاده دستی صرف تو می‌کند. «6» برادری که به زیان توست، برادر گونه‌ای است که چشم به راه گرفتاریهای توست و دلش با تو راست نباشد و بین مردم بر تو دروغ می‌بندد و به دیده حسد بر تو می‌نگرد، پس لعنت (خدای) یگانه بر او باد. و برادری که نه به سود توست و نه به سود خویش آن است که خدایش سرشار از حماقت ساخته و او را بکلّی از رحمت خود دور داشته است، او را بینی که خود را بر تو ترجیح دهد و بدان چه تو داری بر تو بخل ورزد و رشک برد.
(1) و فرمود علیه السّلام: از نشانه‌های خوشنامی و نیکبختی همنشینی با خردمندان است و از نشانه‌های اسباب نادانی مجادله با غیر اهل کفر «7» (و ستیزه با مسلمانان و مؤمنان) است و از نشانه‌های دانا نقّادی و بررسی او بر حدیث خود و دانش او به حقایق فنون رأی و نظر است.
(2) و فرمود علیه السّلام: به راستی، مؤمن خداوند را نگهدار خویش گرفته و گفتارش را آئینه (و نصب العین) خود ساخته است. باری در صفت مؤمنان بنگرد و دگر بار در وصف زورگویان دقّت کند «8»، پس او خود به

خود از سوی خویش غرق در لطیفه‌ها (ی الهی) است و با نفس خویش آشناست (و خود خویشتن‌شناس) و از هوشمندی خود به (مرحله) یقین رسیده و به سبب پاکی خویش قدرتمند و مطمئن است.
(3) و فرمود علیه السّلام: از آنچه موجب پوزشخواهی شود بپرهیز، زیرا مؤمن نه بد کند و نه پوزش خواهد و منافق هر روز بد کند و (هر دم) پوزش خواهد.
(4) و فرمود: علیه السّلام: سلام را هفتاد حسنه (و پاداش نیک) باشد، شصت و نه حسنه از آن

---

(6) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فهذا موفر علیک»، [موفور علیک- بر تو بسیار بارنده است] آمده.
(7) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لغیر اهل الکفر» [لغیر اهل الکفر- با غیر اهل اندیشه (بی‌فکران)] آمده (که با مضمون صدر عبارت مناسب‌تر به نظر می‌رسد.- م.)
(8) یعنی قرآن را که کلام خداست چون آینه‌ای فرا روی دارد و به توصیفی که خداوند از مؤمنان و جبّاران و نیکان و بدان در آن فرموده بنگرد و خود را به وصف مؤمنان و صالحان بیاراید و از خصال زورگویان و بدان دوری گزیند.- م.

سلام دهنده و یک حسنه از آن پاسخ گوینده آن است.
(1) و فرمود علیه السّلام: بخیل کسی است که در سلام کردن بخل ورزد.
(2) و فرمود علیه السّلام: کسی که در نافرمانی خدا به کاری شتابد «9»، آنچه را امید دارد، بیشتر از دست بدهد و بدان چه از آن می‌پرهیزد زودتر گرفتار آید. «10»

---

(9) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «من حاول امرا بمعصیة الله»، [من حاول امرءا بمعصیة الله- کسی که در راه معصیت خدا از مردی به حیله چیزی خواهد، یا مردی را به راه معصیت خدا در اندازد] آمده است.
(10) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «اسرع لما یحذر»، [اسرع لمجی ما یحذر- به آمدن آنچه از آن می‌پرهیزد شتاب ورزد] آمده است.

(1)

آنچه از امام زین العابدین علی بن حسین علیهما السّلام روایت شده است

اشاره

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم از امام، سرور عابدان، على بن حسين عليهما السّلام در تفصيل اين معانى روايت شده است (2)

اندرز آن حضرت علیه السّلام (به گروه یاران و پیروان خویش و یاد آوری به ایشان که هر روز آدینه بیان می‌فرمود)

«1» (3) ای مردم پرهیزگاری خدای کنید و بدانید که به سوی او بازمی‌گردید، و هر کس آنچه کردار نیک و بد کرده برابر خود یابد، هر چند خوشتر آن دارد که میان او و آن (کردار بد به قیامت) فاصله‌ای بسیار دور باشد، «خداوند شما را از خود پرهیزانده (و از عقاب خویش برحذر داشته است) «2»».
(4) وای بر تو ای آدمیزاده غافل، که از تو غافل نباشند، به راستی که مرگت شتابنده‌ترین چیزها به سوی توست و به درستی که (هم اینک) شتابان به سویت روی آورده، تو را می‌جوید و نزدیک است که در ربایدت (آن‌گاه به یک لحظه) به حقیقت عمرت به سر آمده و فرشته جانستان جانت را گرفته باشد و تنها به گورت رفته باشی و جانت به (کالبد) تو باز گردد و بی‌خواست تو دو فرشته نکیر و منکرت بر سرت درآیند تا از تو بازپرسی کنند و به سختی به آزمونت گیرند. هان، نخستین چیزی که از تو واپرسند، از پروردگار توست که او را می‌پرستیدی و پیامبری که برایت فرستاده شد و دینی که بدان گرویده بودی و کتابی که می‌خواندی و امامی که از او پیروی می‌کردی و اینکه عمرت را در

_____

(1) کلینی این روایت را در الروضة و صدوق در امالی، با تفاوتهایی در چند مورد آورده‌اند که ما برای مزید فایده به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم.
(2) اشاره به ذیل آیه 28 سوره آل عمران وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ- خداوند شما را از خویش برحذر می‌دارد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 251
چه کار تمام کردی و مالت را از کجا درآوردی و به چه راه خرج کردی.
«3» پس احتیاط کن و مواظب خود باش و پیش از امتحان و پرسش و آزمون پاسخ را آماده دار، اگر مؤمنی آگاه به دین خویش و پیروی راستین و دوستدار اولیاء خدا باشی، خداوند حجّت خود را به تو تلقین فرماید و زبانت را به پاسخی درست گویا سازد و جوابی نیکو دهی و بهشت و خرسندی خدا را مژده یابی و فرشتگانت به مهربانی و خرّمی پذیره آیند. و اگر چنین نباشی، زبانت از تردید به لکنت افتد و دلیلت درهم شکند و از پاسخ و امانی و به دوزخی بودن خبرت دهند و گماشتگان عذاب با سفره‌ای آماده از گدازه جوشان و لهیب دوزخ پذیرایت گردند.
(1) ای آدمیزاده، بدان که فراسوی این (باز پرسی)، روز رستاخیز است که بزرگتر و هراس انگیزتر و دردناکتر است «آن روز که مردم جمله گرد آیند و آن روز که (همه چیز) آشکار است (و مردم تمام کردارهای خود و جزای

آن را عیان بینند)». «4» خدا در آن روز پیشینیان و پسینیان را گرد آورد، روزی که در صور بدمند و گورها زیر و زبر شود (و هر که درون آنهاست برآید). این است روز رستاخیز، آن‌گاه که دلها در گلوگاهها به خفقان تپد و جانها به لب رسد و دم فرو خورد. «5» آن روز است که در آن از لغزشی (هم) در نگذرند و از کسی به جای مجازات، تاوان نپذیرند و از احدی معذرت نشنوند و کسی را در آن امکان توبه‌ای فرا روی نباشد و جز پاداش خوش کرداری و سزای بدکاری (چیزی در میان) نیست. پس هر که از مؤمنان بوده و به قدر ذرّه‌ای کار نیک کرده (پاداش) آن را بیابد و هر که (گرچه) از مؤمنان بوده (ولی) در این دنیا به قدر ذرّه‌ای شر کرده (سزای) آن را بیابد.
(2) پس ای مردم، از گناهان و نافرمانیها که خدایتان از آنها نهی کرده و در کتاب راست گفتار و بیان گویای خود شما را از آنها پرهیز داده، بر حذر باشید و از مکر (غافلگیری) و نابودی‌گری خداوند «6»، (3) هنگامی که شیطان نفرین شده شما را به شهوتها و لذّتهای این دنیا می‌خواند، ایمن نباشید، زیرا خداوند می‌فرماید: إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ- پرهیزگاران هر گاه خیالی شیطانی عارضشان شود، یاد خدا کنند و آن‌گاه دیده‌ور شوند» «7». دل خود را آکنده از ترس خدا کنید و آنچه را خداوند در بازگشت شما به نزد خود از پاداش نیک وعده حتم داده به یاد

---

(3) در امالی به جای «فیما انفقته» [فیما اتلفته- در چه راهیش تلف کردی؟] آمده است.
(4) اشاره به گفته خدای عزّ و جلّ در سوره هود آیه 103: ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ- آن روزی است که در آن مردم گرد آیند و آن روز گردهم آمده است.»
(5) اشاره به گفته خدای تعالی در آیه 19 از سوره المؤمن است که فرماید: وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ کاظِمِینَ- ایشان را از روز قیامت [بس نزدیک] بیم ده، آن‌گاه که جانها به گلوگاهها رسد، و غصّه خویش فرو برند»
(6) در اصل «مکر اللَّه و تدمیره- مکر و ویرانگری خدا» و در امالی [مکر اللَّه و شدّة اخذه و تدمیره- مکر خدا و سختگیری و بازخواست شدید و نابودگری او] و در الروضة [مکر اللَّه و تحذیره و تحدیده- مکر خدا و برحذر داشتن و محدود کردن او شما را] آمده است.
(7) الاعراف، 201
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 252
آرید همان گونه که آنچه را از کیفر سختش که قاطعانه شما را از آن بیم

داده (به یاد می‌آورید)، زیرا هر که از چیزی بترسد از آن پروا کند و هر که از چیزی پروا کند بکلّی آن را ترک گوید. (1) «8» از غافلان دلبسته به شکوفایی زندگی دنیا نباشید، آنان که بر زشتکاریهای خود نیرنگها بازند [و به راستی خدای تعالی فرموده است: أَ فَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئاتِ] أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَما هُمْ بِمُعْجِزِينَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلى تَخَوُّفٍ- آیا کسانی که بدسگالی کرده‌اند ایمنند از اینکه خداوند ایشان را [ناگهان] به زمین فرو برد؟ یا از جایی که پی نبرند عذابی بر آنان فرستد؟* یا [خداوند] در گرماگرم گشت و گذارشان فروگیردشان و گزیر و گریزی ندارند؟* یا ایشان را در عین ترس و لرز فرو گیرد؟» «9» پس از آنچه خدا با ستمکاران کرده و در کتاب خویش بیان نموده و شما را از آن پرهیز داده بپرهیزید، و از اینکه پاره‌ای از آنچه در کتاب خود به گروه ستمگران وعده کرده و شما را از سرگذشت دیگران عبرت آموخته، بر شما نیز نازل شود، ایمن نباشید زیرا نیکبخت آن است که از (سرگذشت) دیگری پند گیرد. (2) و به درستی، خداوند در کتاب خود آنچه را با گروه ستمگرانی که از مردم آبادیهایی پیش از شما بودند کرده به گوشتان رسانده است، آنجا که فرموده «10»: وَ أَنْشَأنا بَعْدَها قَوْماً آخَرِينَ- و قومی دیگر پس از آنان پدید آوردیم» «11» و فرمود:
فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ- پس هنگامی که عذاب ما را احساس کردند آن‌گاه بود که از آن دیار گریختند» «12» و فرمود: لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى ما أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ- (در آن حال به آنها خطاب شد) مگریزید و به مهد ناز و نعمت و خانه و کاشانه‌تان باز گردید، باشد که از شما بازخواست شود» «13» و چون عذاب بر سر آنها آمد: قالُوا يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ- گفتند وای بر ما که به راستی ما ستمکار بودیم» «14». ای مردم، اگر بگویید: در واقع مراد خداوند از اینان مشرکانند، (چنین نیست) و چگونه چنین باشد؟ در حالی که خود می‌فرماید: وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ- و ترازوهای

---

(8) در پاره‌ای نسخه‌ها و نیز در امالی به جای «ترکه» [نکله- آن را رد کند و سخت روی بتابد] آمده است.
(9) النحل، 45 تا 47
(10) نسخه‌ها در اینجا افتادگی دارد و در الروضة آمده است [و کم قصمنا من قرية ظالمة- و انّما عنى بالقرية اهلها حيث يقول: و أنشأنا ... الخ- و چه بسیار از شهرهای ستمگر را که درهم شکستیم- و مراد از «شهرهای ستمگر»، مردم ستمگر آنانند. تا آنجا که فرماید و (قومی دیگر به جای آنها)

بیافریدیم .... و در امالی آمده است [و کم اهلکنا من قریة ...] و عبارت آیه در تمام نسخ قرآن غیر از عبارتی است که در امالی آمده و شاید امالی نقل به معنی کرده باشد زیرا «قصمنا» به معنای «اهلکنا» است.
(11) الأنبیاء، 11
(12) الأنبیاء، 12
(13) الأنبیاء، 13
(14) الأنبیاء، 14
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 253
راست و درست را در روز قیامت در میان نهیم، و بر هیچ کس ستمی نرود و اگر عملی هموزن دانه خردلی باشد آن را در حساب آریم و ما خود حسابرسی را کفایت کنیم.» «15» (1) ای بندگان خدا بدانید که برای مشرکان ترازویی نمی‌نهند و نامه اعمالی نمی‌گشایند بلکه بی‌حساب و به صورت گروهی راهی دوزخ شوند و ترازو نهادنها و نامه‌های اعمال برای مسلمانان است. پس ای بندگان خدا، از خدا بپرهیزید و بدانید که خدای تعالی (دلبستگی) به شکوفایی و دلربایی دنیا را از هیچ یک از دوستداران خود خوش ندارد و آنان را به دنیا و شکوفایی نقد و ظاهر خرّمش تشویق نکرده و به راستی دنیا را خلق کرده و مردم آن را آفریده تا آنان را (در بوته آزمایش دنیا) بیازماید تا کدام برای آخرت خود کرداری خوبتر دارند. به خدا سوگند که من در این باب برای شما مثلها زدم و آیاتی برای آنان که اندیشه و تأملی دارند نقل کردم، پس ای مؤمنان از آن گروهی باشید که می‌اندیشند و تأمّل می‌کنند و لا قوة الّا باللّه (نیروی نیست جز به مدد خداوند). (2) و از زندگی نقد دنیا بدان چه خداوند شما را به بی‌میلی نسبت بدان خوانده بی‌میل باشید زیرا خداوند می‌گوید- و گفته خدا حق است- که: إِنَّما مَثَلُ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ مِمَّا یَأْکُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعامُ حَتَّی إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها، أَتاها أَمْرُنا لَیْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ. «16»- همانا داستان زندگانی دنیا همانند داستان آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم و رستنیهای خاک از آنچه مردمان یا چارپایان می‌خورند، با آن درهم آمیخت، [و انبوه شد] تا آنجا که زمین گل و شکوفه‌هایش را بر آورد و آراسته گشت، و سپس اهلش گمان کردند که مهار کار در دست آنان است، [آن گاه] فرمان ما در شب یا روز در رسید و آن را چون محصول درو شده گرداندیم، گویی که دیروز هیچ چیز نبوده است؛ بدینسان آیات خود را برای اندیشه و زبان روشن و شیوا بیان می‌کنیم». «17» (3) و به دنیا «18» به دلبستگی تکیه نکنید که خداوند به محمد صلّی اللّه علیه و آله فرمود: وَ لا

(15) الأنبياء، 21. نسخه‌ها در اینجا نیز افتادگی دارد و در الروضة و الامالی آمده است [فَما زالَتْ تِلْکَ دَعْواهُمْ حَتَّی جَعَلْناهُمْ حَصِیداً خامِدِینَ (الأنبیاء، 15) و ایم اللّه انّ هذه لعظة لکم و تخویف ان اتّعظتم و خفتم، ثمّ رجع الی القول فی الکتاب علی اهل المعاصی و الذّنوب فقال: وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذابِ رَبِّکَ لَیَقُولُنَّ یا وَیْلَنا إِنَّا کُنَّا ظالِمِینَ (الأنبیاء، 46)- «و همچنان سخنانشان این است که تا آنکه آنان را همچون [گیاه] دروشده پژمرده گردانیم». سوگند به خدا که اگر اندرز پذیرید و بترسید این (خود) پند و ترسی برای شماست، آن‌گاه به نقل گفتار قرآن پیرامون نافرمانان و گناهکاران برگشت و گفت: «و چون شمّه‌ای از عذاب پروردگارت به آنان برسد خواهند گفت: وای بر ما که مردمی ستمکار بودیم.»
(16) یونس، 24
(17) متن در اینجا نیز افتادگی دارد و در الروضة و الامالی آمده است [فکونوا عباد اللّه من القوم الّذین یتفکّرون- پس ای بندگان خدا، از آن گروهی باشید که فکر می‌کنند]
(18) (ظاهرا عبارتی از این قبیل «... و به آنان که در دنیا ستم کردند ...» از متن افتاده است زیرا در آیه‌ای که شاهد آمده می‌فرماید: «به آنان که ستم کردند دل مبندید ...» و موضوع دلبستگی و تکیه کردن به خود دنیا در جمله بعدی آمده است و اینجا سخن از نهی دلبستگی به ظالمان در دنیا می‌رود.) در امالی و الروضة آمده است [... الی زهرة الحیاة الدنیا: به شکوفایی و طراوت زندگی دنیا ...]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 254
تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ- به ستم پیشگان گرایش نیابید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید» «19». و به این دنیا و آنچه در آن است که چونان کسی که آن را سرای جاودانی و جایگاه وطن‌گیری خود گرفته، به دلبستگی تکیه نکنید زیرا دنیا منزلگه کوچ و گذرگاه و آزمونگاه کردار است، پس پیش از سپری شدن روزهای مهلت آن، پیشتر از آنکه خدا اجازه ویرانیش را بدهد، توشه‌ای از کردار نیک برگیرید که همان کس که آن را از نخست آباد کرده و آغاز نهاده ویرانش کند چه او خود صاحب اختیار میراث خویش است.
(1) از خداوند مسألت دارم که به ما و شما در برداشتن توشه تقوی و زهد در دنیا یاری فرماید و خداوند ما و شما را از زاهدان و دل برگرفتگان از نقد زندگی این دنیا و مشتاقان به پاداش آینده آخرت قرار دهد. به راستی که ما از آن او هستیم و به او زنده‌ایم، و السّلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته (سلام بر شما و رحمت و برکتهای خداوند نثارتان باد).
(2)

«1» (3) خداوند توطئه ستمگران و تجاوز حسودان و سختگیری زورگویان را از ما و شما جلو گیرد. ای مؤمنان مبادا طاغوتان (و سرکشان) و پیروان آنان که شیفتگان دنیایند و دل در گرو آن نهاده‌اند راه شما را بزنند، آنان که خود فریب خورده دنیایند و بدان کالای پوسیده و خس و خاشاک که فردا نابود می‌شود روی دارند. از آنچه از دنیا که خداوند از آنتان بر حذر داشته بپرهیزید و بدان چه شما را بدان بی‌رغبت خواسته و خوانده بی‌رغبتی ورزید. و بدان چه در این دنیاست چونان کسی که آن را دار قرار و خانه پایدار شمرده تکیه نکنید. «2» به خدا سوگند هر آنچه در این دنیاست (خود) برای شما دلیلی بر ضدّ آن باشد، از آرایشهایش گرفته تا گردش روزگارش و دگرگونی و انقلابش و عبرتهایش و بازیگریهایش با دوستدارانش، به راستی دنیا گمنام فرودست را بر فراز کشاند و نامدار فرادست

---

(19) هود، 113

(1) کلینی در الروضة با اسناد خود از ثمالی روایت کرده که گفت: در صحیفه‌ای که در آن سخنان زهد آموزی از گفتار علی بن حسین علیهما السّلام بود (این بیانات را) خواندم و آن را باز نوشتم و سپس حضور علی بن حسین علیهما السّلام رسیدم و آنچه را بر نوشته بودم به پیشگاهش تقدیم کردم. آن را از خود شناخت و (عباراتش را) تصحیح فرمود،و در آن صحیفه چنین نوشته شده بود: بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم- کفانا اللَّه .... تا پایانش. مفید هم در مجلس بیست و سوم در امالی خود به اسناد آورده است.

(2) در الروضة و الامالی به جای «رکون من أعدّها دارا و قرارا» [رکون من اتّخذها دار قرار و منزل استیطان- دلبستگی و اعتماد آن کس که آن را سرای درنگ و جایگاه توطّن خود گرفته است] آمده است.

را زیر دست نشاند و فردا مردمانی را به دوزخ براند. پس در همین (نکته) برای هشیار «3» دل آگاه عبرتی و آزمایشی و موجب بازدارنده‌ای است. (1) پس این رویدادها که هر روز و هر شب برای شما پیش می‌آید از تیره فتنه‌ها «4» و حوادث نوبه نو و روشهای ستمگرانه و ناگواریهای روزگار و هراسناکی سلطان و افسونگری شیطان، دلها را از آهنگ خود باز دارد «5» و از (فیض بردن از) هدایت موجود «6» (و امام و رهنمای حاضر) و شناختن اهل حقّ مانع آید، مگر اندک کسانی که خداوند عزّ و جلّشان نگه

می‌دارد، و هیچ کس دگرگونی روزگار و تغییر حالات و نتیجه گزند فتنه‌هایش را به درستی نداند مگر آنکه خدایش نگهدارد و به راه هدایت رود و جادّه میانه (و راست) را بپیماید، سپس در این رهسپاری از زهد و پارسایی مدد جوید و بسیار بیندیشد و از عبرتها پند گیرد و (از گناه) بازایستد و به خرّمی و طراوت زودگذر دنیا بی‌علاقه باشد و از لذّتهای آن چشم پوشد و به نعمت جاودانه آخرت رغبت ورزد و تمام کوشش خود را برایش بکار برد و نگران مرگ، و دشمن همزیستی با گروه ستمگران باشد. در این صورت به جهان با دیده‌ای روشن «7» و نظری تیز و حقیقت شکاف بنگرد و به فتنه‌های نو به نو و بدعتهای گمراه‌کننده و ستم شاهان ستمکار با دلی بینا و آگاه نظر کند. (2) به جان خودم شما از کارهای گذشته دورانهای پیشین چندان فتنه‌های انبوه و آلودگیهای آنها را پشت سر گذاشته‌اید که برای کناره جستن از گمراهان و بدعتگزاران و اهل جور و فساد به ناحق در زمین، بتوانید از آن دلیل گیرید. پس از خدا یاری جویید و به طاعت او و فرمانبرداری از آنکو «8» فرمانبرداری از او شایسته‌تر از فرمان بردن از کسی است که (اینک) پیرویش می‌کنند «9» و فرمانش را می‌برند، بازگردید.
(3) پس زنهار، زنهار، پیش از پشیمانی و افسوس و رفتن بدان سرای به پیشگاه خداوند و ایستادن در برابر او (به حساب، چاره‌ای اندیشید). به خدا سوگند که هرگز هیچ مردمی از آبشخور نافرمانی خدا جز به سوی عذاب او روانه نشدند و هرگز مردمی دنیا را به آخرت ترجیح ندادند مگر آنکه سرانجامشان سیاه و سرنوشتشان تباه شد. شناخت خدا «10» و عمل به طاعت او جز دو همزاد

_____

(3) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لمنتبه» [لمتنبّه- تنبیه شده و عبرت آموخته] آمده است.
(4) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «مظلمات الفتن» [ملمّات الفتن- فتنه‌های ناگوار] و در امالی [مضلّات الفتن- فتنه‌های گمراه‌کننده] آمده است.
(5) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لتثبط القلوب»، [المبطة القلوب- بازدارنده دلها] و در پاره‌ای دیگر و نیز در امالی [لیذر القلوب عن تنبیهها- که دلها را از هشیارشدنشان باز می‌دارد] آمده است.
(6) در متن «عن موجود الهدی» که اضافه صفت به موصوف است و در امالی [عن وجود الهدی- از وجود هدایت] آمده است.
(7) در پاره‌ای نسخه‌ها و نیز در الروضة به جای «بعین نیّرة»، [بعین قرّة- به دیده‌ای آرام گرفته و بی‌اضطراب] آمده است.
(8) مراد خود امام سجّاد علیه السّلام است.- م.
(9) مراد حاکم جائر زمان است.- م.

(10) در پاره‌ای نسخه‌ها و نیز در مجالس مفید به جای «و ما العلم بالله» [و ما العزّ باللّه- قایل بودن و متکی بودن به سلطه و عزّت خدا] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 256
هماغوش نیستند، (1) پس هر که خدا را بشناسد از او بترسد و این بیم او را بر عمل بر فرمانبرداری از خدا وادارد و صاحبان معرفت و پیروانشان کسانی هستند که خدا را شناختند و هر کرداری را از بهر او کردند و بدو دل بستند، و خداوند فرماید: إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ- از (میان) بندگان خدا تنها دانشوران از او خوف و خشیت دارند». «11» در این دنیا چیزی را به بهای نافرمانی خدا نطلبید و فقط به طاعت خدا بپردازید و روزهای (مهلت) آن را غنیمت شمارید و بدان کوشید که فردایتان از عذاب خدا نجات بخشد، زیرا این (رفتار) پیامد (بدش) کمتر و به عذر نزدیکتر و به نجات امیدافزاتر است. پس فرمان خدا و فرمانبرداری از او و اطاعت از کسی را که خداوند اطاعت از او را واجب شمرده، بر همه کارهای دیگر مقدّم دارید و کارهایی را که از (قبیل) فرمانبرداری از طاغوتان (و سرکشان) و فریفتگی به رونق دنیا، در برابر فرمان خدا و فرمانبرداری از او، و اطاعت از اولی الامر (و امام و فرمانروای بر حقّ) خودتان به شما پیشنهاد می‌شود، ترجیح ندهید. و بدانید که شما بردگان خدایید و ما با شماییم، فردا سروری بر ما و شما حاکم است که شما را (در دادگاه عدل به پای میز محاکمه) بایستاند و به پرسش و باز خواست گیرد، پس قبل از بازداشت و بازپرسی و حضور در پیشگاه پروردگار جهانیان، بدان روز که هیچ کس جز به اجازه او سخن نگوید، پاسخ را آماده کنید و بدانید که خداوند سخن هیچ دروغگویی را تصدیق نمی‌کند و هیچ راستگویی را دروغزن نمی‌شمارد و عذر موجّه و بجا را رد نمی‌کند و عذر غیر موجّه و بیجا را نمی‌پذیرد. بلکه خداوند با فرستادن پیامبران و اوصیای پس از پیامبران بر آفریدگان خود حجّت (قاطع) دارد. پس به پرهیزگاری خدا بپردازید و از اصلاح خود «12» و فرمانبرداری خدا و اطاعت از آن کس که در (کار طاعت خدا) بر شما ولایت دارد (و امام بر حقّ شماست) استقبال کنید، (و بدان روی آرید) باشد که نادم و پشیمانی، از قصوری که دیروز در راه خدا ورزیده و چیزی از حقّ خدا را ضایع کرده است پشیمان شده باشد. «13» از خدا آمرزش خواهید و به درگاهش توبه کنید که او توبه را می‌پذیرد و از گناهان در می‌گذرد و آنچه می‌کنید می‌داند، و از دوستی با نافرمانان و یاوری به ستمکاران و همدمی با فاسقان بپرهیزید. از فتنه آنان برحذر باشید و از پهنه (پلیدی و نفوذ) آنها دوری کنید. و بدانید، به راستی، هر که با اولیاء خدا مخالفت کند و به آیینی جز دین خدا بگرود و در برابر فرمان ولّی خدا خودسری کند در آتشی شعله‌ور باشد، (آتشی) که

پیکرهایی را در کام کشد [که روانهایشان به در رفته] «14» (و از انسانیّت واقعی به دورند) و بدبختی بر (صاحبان) آنها چیره شده است [و ایشان مردگانی باشند که گرمای آتش را درنیابند]. «15» پس ای بینادلان عبرت گیرید و خداوند را بر این

---

(11) الفاطر، 28
(12) در الروضة به جای «استقبلوا من اصلاح انفسکم»، [... فی اصلاح انفسکم- در اصلاح ... یا به اصلاح خود روی آورید]
(13) در الروضة به جای «من حق اللّه»، [... من حقوق اللّه- (و حقّی) از حقوق الهی را] آمده است.
(14). آنچه دو جا بین دو قلاب [] آمده در حاشیه پاره‌ای از نسخه‌ها مذکور است و در الروضة آمده است [فهم موتی لا یجدون حرّ النّار و لو کانوا احیاء لوجدوا مضض حرّ النّار- آنان مردگانی هستند که سوزش آتش را در نمی‌یابند و اگر زنده می‌بودند سوزش گرمای آتش را احساس می‌کردند]. (ظاهرا مراد این است که این دل مردگان با وجود داشتن حیات صوری و حیوانی در این نشئه مادّی چنان مرده‌ای هستند که مشاعر و روح معرفت و تمیز از پیکرشان رخت بر بسته و از این رو سوزش آتشی را که بر اثر خودسری خویش بالفعل در آنند احساس نمی‌کنند و اگر به واقع زنده زنده‌دل بودند و اندکی شعور بیدار و احساس زنده می‌داشتند، سوزش گرمای این آتش را که خود بر خویشتن افروخته‌اند ادراک می‌کردند. و یا آنکه اگر دلشان زنده و هشیار می‌بود همانند مؤمنان که به گفته حضرت مولای متقیان علیه السّلام «چنانند که گویی دمای دوزخ را هم در این جهان احساس می‌کنند» آنان نیز پیشاپیش تف دوزخ را که بالقوّه نصیب گنهکاران است حس می‌کردند و طبعا از گناه و خودسری دست می‌کشیدند.- م.)
(15). آنچه دو جا بین دو قلاب [] آمده در حاشیه پاره‌ای از نسخه‌ها مذکور است و در الروضة آمده است [فهم موتی لا یجدون حرّ النّار و لو کانوا احیاء لوجدوا مضض حرّ النّار- آنان مردگانی هستند که سوزش آتش را در نمی‌یابند و اگر زنده می‌بودند سوزش گرمای آتش را احساس می‌کردند]. (ظاهرا مراد این است که این دل مردگان با وجود داشتن حیات صوری و حیوانی در این نشئه مادّی چنان مرده‌ای هستند که مشاعر و روح معرفت و تمیز از پیکرشان رخت بر بسته و از این رو سوزش آتشی را که بر اثر خودسری خویش بالفعل در آنند احساس نمی‌کنند و اگر به واقع زنده زنده‌دل بودند و اندکی شعور بیدار و احساس زنده می‌داشتند، سوزش گرمای این آتش را که خود بر خویشتن افروخته‌اند ادراک می‌کردند. و یا آنکه اگر دلشان زنده و هشیار می‌بود همانند مؤمنان که به گفته حضرت

مولای متقیان علیه السّلام «چنانند که گویی دمای دوزخ را هم در این جهان احساس می‌کنند» آنان نیز پیشاپیش تف دوزخ را که بالقوّه نصیب گنهکاران است حس می‌کردند و طبعا از گناه و خودسری دست می‌کشیدند.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 257
(نعمت) که شما را هدایت کرده سپاس گزارید. و بدانید که شما از زیر (تأثیر) نیروی خدا به زیر هیچ نیرویی که جز قدرت او باشد در نتوانید شد و خداوند کردارتان را می‌نگرد و سپس به سوی او برانگیخته می‌شوید. از اندرز سود برید و به تربیت نیکان پرورش یابید.
(1)

رساله آن حضرت علیه السّلام معروف به رساله حقوق

اشاره

«1» (2) بدان، خدایت رحمت کناد، که خدا را بر تو حقوقی است که در هر حرکتی که صورت دهی و هر سکونی که بر آن بمانی و به هر جایی درآیی و هر اندامی را بجنبانی و هر وسیله‌ای را بکارگیری تو را فرا گرفته است و پاره‌ای از آن حقوق مهمتر و بزرگتر از پاره‌ای دیگر است. (3) بزرگترین حقوق که خداوند تبارک و تعالی برای خویش بر تو واجب کرده «حقّ اللّه» است که ریشه تمام حقوق است و دیگر حقوق بجمله از آن منشعب شده. (4) آن گاه حقوق تو را، از سر تا پایت، به تفاوت اندامهایت بر خودت واجب ساخته است. پس برای چشمت بر تو حقّی قرار داده و گوش را بر تو حقّی نهاده

_____

(1) صدوق این رساله را در الخصال با تفاوتی آورده و در (من لا یحضره) الفقیه (که از این پس در پابرگهای مربوط به این رساله، برای اختصار، عبارت «در آن دو» اشاره به این دو کتاب است) نیز از ابی حمزه ثمالی آمده است که: «گفت:
این رساله علی بن حسین علیهما السّلام به یکی از اصحاب خویش است» و محدّث نوری رحمه اللّه در المستدرک، ج 2، ص 274 از التّحف نقل کرده و بعد از آن گوید: «گفتم: سید علی بن طاوس در فلاح السائل که گفت: ما با اسناد خود در کتاب الرسائل از محمد بن یعقوب کلینی به اسناد او که به سرور ما (امام) زین العابدین علیه السّلام می‌رسد، روایت کردیم که فرمود: «فامّا حقوق الصّلاة فان تعلم انّها وفادة ...- امّا حقوق نماز این است که بدانی آن وسیله ورود به درگاه ...» و سپس به همان سیاق که در کتاب تحف العقول (کتاب حاضر) آمده روایت را نقل کرده است و از اینجا معلوم می‌شود که این خبر شریف که به حدیث حقوق معروف است در الرسائل کلینی به آن نحوی که در التّحف مروی است روایت شده نه بدان گونه که اینک در الفقیه، و الخصال موجود است و برای هر کس که با احادیث آشنایی دارد روشن است که صورت مروی در (من لا یحضره) الفقیه، و الخصال مختصرشده آن چیزی است که در التّحف آمده و احتمال تعدّد خبر نیز به غایت بعید می‌نماید (و بر عکس) اتّحاد خبر از آنجا تأیید می‌شود که نجاشی در شرح حال ابی حمزة گفت: «و او راست رساله حقوق از علی بن حسین علیهما السّلام. خبر داد ما را احمد بن علی و گفت: خبر داد ما را حسن بن حمزه و گفت: حدیث کرده ما را علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن الفضیل، از ابی حمزه، از (حضرت) علی بن حسین علیهما السّلام، و این سلسله سند بالاتر و درست‌تر از طریق اسناد

صدوق رحمه الله در الخصال است ...» تا پایان آنچه وی رحمه اللّه گفت. ما به پاره‌ای از موارد اختلاف عبارات در پابرگها اشاره کردیم.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 258
و برای زبانت حقّی و برای پایت بر تو حقّی است و برای شکمت بر تو حقّی و برای عورتت نیز بر تو حقّی (تعیین فرموده است). این هفت اندام توست که با آنها کار می‌کنی. (1) آن گاه (خداوند) عزّ و جلّ برای اعمالت نیز بر تو حقوقی مقرر داشته، پس برای نمازت بر تو حقّی قرار داده و برای روزه‌ات بر تو حقّی و برای زکاتت بر تو حقّی و برای قربانیت بر تو حقّی و برای همه اعمال (عبادی دیگر) ت بر تو حقّی معیّن کرده است. (2) سپس دامنه حقوق از تو به دیگران، (یعنی) صاحبان حقوق واجب بر تو گسترده شود، و واجب‌ترین آنها بر تو حقوق پیشوایان توست و سپس حقوق رعیّت تو و سپس حقوق خویشانت، این است حقوقی که دیگر حقوق از آنها سرچشمه گیرد. (3) حقوق پیشوایانت سه گونه است: واجب‌ترین آنها بر تو حقّ کسی است که تو را به سلطه (و توانمندی شرعی) اداره می‌کند. سپس آنکه به دانش آموختن تو را می‌پرورد و سپس آنکه به مالکیّت تو را اداره می‌کند «2»، و هر مدیر و سرپرستی امام (و پیشوا) است. (4) و حقوق رعیّت تو (که به نوعی زیر سرپرستی تو هستند) سه گونه است: واجب‌ترین آنها حقّ کسی است که تو به سلطه و فرمانروایی بر او سرپرستی داری، سپس حقّ کسی است که به دانش آموختن بر او سرپرستی داری چه نادان رعیّت (و زیر سرپرستی) داناست، و سپس حقّ زیر دستت که به زناشویی و یا از «3» طریق بردگی در اختیار توست و بر او سرپرستی داری. (5) و حقوق خویشانت بسیار است و مربوط به اندازه نزدیکی پیوند خویشاوندی است. واجب‌ترین آنها حقّ مادر توست، سپس حقّ پدرت و آن‌گاه حقّ فرزندت و سپس حقّ برادرت (6) و پس از آن به ترتیب حقّ هر که نزدیک و نزدیکتر است که نزدیکتر را اولویّت باشد، سپس حقّ آزادکننده، ولی نعمت توست و آن گاه حقّ آزادشده توست که ولی نعمت اویی، سپس حقّ کسی که به تو نیکی کرده باشد، و سپس حقّ اذانگوی نمازت و بعد حقّ پیشنمازت، آن‌گاه حقّ همنشینت، و بعد حقّ همسایه‌ایت، آن گاه حقّ شریکت، سپس حقّ داراییت، و بعد حقّ بدهکارت که از او مطالبه می‌کنی و آن گاه حقّ طلبکارت که از تو مطالبه کند، سپس حقّ ندیمت، سپس حقّ طرفت که بر تو ادعایی دارد، آن‌گاه حقّ طرفت که تو بر او ادعایی داری، سپس حقّ مشورت‌کننده با تو و آن‌گاه حقّ کسی که تو با او مشورت می‌کنی، سپس حقّ اندرزخواه از تو، سپس حقّ اندرزگویت، سپس حقّ آن کس که از تو بزرگسالتر است، آن‌گاه حقّ آن کس که از تو خردسالتر است، سپس حقّ سائل (که) از تو (مالی درخواست کند)، سپس حقّ کسی که تو از او (مالی) درخواست کنی،

سپس حقّ کسی که از دست او بر تو بدی رفته است؛ به گفتار یا کردار، یا اظهار شادمانی او بر آن بدی؛ به گفتار یا کردار، آگاهانه یا ناآگاه، سپس حقّ تمام همکیشانت، آن‌گاه حقّ کافران ذمّی (که در پناه اسلام آمده‌اند) «4»، سپس حقوقی که بر حسب علل اوضاع و احوال و تغییر

---

(2) مراد «سلطان» و «معلّم» و «مالک برده» است.- م.
(3) در اصل «ما ملکت من الایمان» و در الخصال بدون «من» آمده است.
(4) در اصل «ثمّ حقّ ملّتک عامّة» ثمّ حقّ اهل الذّمّة» و در خصال، و ... الفقیه [ثمّ حقّ اهل ملّتک علیک، ثمّ حقّ اهل ذمّتک- سپس حق همکیشانت بر تو، سپس حق اهل ذمّه‌ات].
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 259
موجبات پدید آید. پس خوشا بر کسی که خدایش بر ادای حقوقی که بر او واجب ساخته یاری کند و توفیقش دهد و استوارش دارد.
(1) 1. امّا بزرگترین حقّ خدا این است که او را بپرستی و چیزی را با او شریک ندانی که چون با پاکدلی چنین کردی خدا بر عهده گرفته است که کار دنیا و آخرتت را خود کفایت کند و آنچه از آن (دو؛ دنیا و آخرت) «5» بخواهی برایت نگهدارد (و تأمین کند).
(2) 2. امّا حقّ نفس خودت بر تو این است که او را به تمامی به فرمانبرداری خدا گماری و به زبانت، حقّش را بپردازی و به گوش خود، حقّش را (بدهی) و به چشمت، حقّش را (بسپاری) و به دستت، حقّش را (واگذاری) و به پایت، حقّش را (بدهی) و به شکمت، حقّش را (برسانی) و به عورتت، حقّش را بپردازی و بر این (ادای حق) از خدا یاری‌جویی.
(3) 3. امّا حقّ زبان این است که آن را از دشنامگویی گرامی‌تر داری و به نکوگفتاری عادتش دهی و بر ادب وادارش کنی و در کامش نگهداری «6» مگر به جای نیاز و سود بخشی برای دین و دنیا، و آن را از زیاده‌گویی مبتذل کم فایده که با کم سودیش از زیانش نیز ایمنی نیست، بازداری، (زبان) گواه خرد و دلیل بر آن است و آراستگی خردمند به خرد خوشرفتاری او در حقّ زبان خود «7» باشد. و لا قوّة الّا باللّه العلیّ العظیم (هیچ نیرویی جز به خداوند والای بزرگ نیست).
(4) 4. و امّا حقّ گوش این است که از هر چیز چنان پاکش داری که آن را راهی به دل خودسازی (و آن را نگشایی) مگر برای (شنیدن) سخن خوبی که در دلت خیری پدید آورد یا اخلاق والایی بدان کسب کنی، زیرا گوش دروازه سخن به سوی دل است که معانی گوناگونی را که متضمن خیر یا شرّ است به آن می‌رساند. و لا قوّة الّا باللّه (و نیرویی جز به خدا نیست).
«8» (5) 5. و امّا حقّ چشمت این است که آن را از آنچه بر تو حلال نیست فروبندی و مبتذلش نسازی (و بکارش نبری) مگر برای جای

عبرت‌آموزی که دیده‌ات را بدان بینا کنی یا به وسیله آن از دانشی

_____

(5) در اصل «منها» ولی پیداست که باید [منهما- از آن دو، یعنی از دنیا و آخرت] باشد.
(6) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «اجمامه» [اجماعه- جمع آوردن آن] و در پاره‌ای [حلّه بالآداب و اجمامه- آراستنش به ادب و نگهداشت آن] و در الخصال و من لا یحضره الفقیه پس از: «و تعویده الخیر- عادت دادنش به نکوگویی» چنین آمده [و ترک الفضول الّتی لا فائدة فیها و البرّ بالنّاس و حسن القول فیهم- و ترک پر گفتنی که سودی در آن نیست و نکویی با مردم و خوش گفتاری در باره ایشان]
(7) مراد این است که خوشرفتاری با زبان یعنی خوب بکار بردن و استعمال صحیح و به جای آن، دلیل آراستگی خردمند به زیور عقل است.- م.
(8) در آن دو (کتاب: خصال و ... فقیه) آمده است [تنزیهه عن سماع الغیبة و سماع ما لا یحلّ سماعه- پاک داشتن آن از شنیدن غیبت و شنیدن آنچه شنودنش حلال نیست]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 260
بهره‌مند شوی زیرا چشم دروازه عبرت‌آموزی است. «9» (1) 6. و امّا حقّ دو پایت این است که با آنها جز به سوی آنچه بر تو حلال است نروی و آنها را مرکب خود در گامسپاری به راهی که خوارکننده رهسپار خویش است نسازی، زیرا پا بارکش (پیکر) توست و تو را در راه دین می‌برد و پیش می‌اندازد. و لا قوّة الّا باللّه (و نیروی جز به خداوند نیست). «10» (2) 7. و امّا حقّ دستت این است که آن را بر چیزی که بر تو حلال نیست دراز نکنی «11» تا به سبب دست‌درازی بر حرام در آخرت دچار مجازات خدا شوی و در این جهان نیز به سرزنش مردم گرفتار آیی، و آن را از چیزهایی که خداوند بر آن واجب کرده فرو نبندی ولی آن را با فروبستن از بسیاری چیزها که (حتّی) برایش مباح است و گشاده داشتن آن در بسیاری از مواردی که بر آن واجب نیست (ولی مستحبّ است)، شکوهی در افزای، و چون دست تو در این جهان بر (حرام) بسته ماند و (به حلال و مستحبّ) شرف افزود (و کریم و بخشنده شد) پاداش نیک در سرای باقی بر آن واجب آید.
(3) 8. و امّا حقّ شکمت این است که آن را ظرف کم و بیش از حرام نسازی «12» و از حلال هم به اندازه‌اش دهی و از حدّ نیروبخشی به مرز شکمخوارگی «13» و فقدان مردانگیش نکشانی و هر گاه گرفتار گرسنگی و تشنگی شد آن را نگهداری زیرا پرخوری پرخواره را به تخامه شدن کشاند که تنبلی افزا و مایه بازماندن و دور شدن از هر کار خیر و

کریمانه است، و نوشیدنی که نوشنده را به مستی رساند مایه خواری و نادان سازی و از بین برنده مردانگی است.
(4) 9. و امّا حقّ عورتت، نگهداری آن است از آنچه بر تو حلال نیست و کمک و تقویت آن نگهداشت، با چشم پوشی (از نامحرم) زیرا (چشم فروبستن) مددکارترین یاوران (در جلوگیری از شهوت) است، و (با) بسیار یاد کردن از مرگ و تهدید نمودن خود از (عذاب) خداوند و ترساندن نفس از اوست، که عصمت و پاکدامنی و تأیید از خداست. و لا حول و لا قوّة الّا باللّه (هیچ جنبش و نیرویی نیست مگر به خدا) «14»

_____

(9) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «تستفید بها علما»، [تعتقد بها علما- که به وسیله آن دانشی را در حیطه تصرف آری و بدان اعتقاد یابی] آمده است.
(10) در آن دو کتاب آمده است [فبهما تقف علی الصّراط فانظر ان لا تزلّ بک فتروی فی النّار- و ایستادن تو بر (پل) صراط بدانهاست، پس بنگر که پایت تو را نلغزاند که به دوزخ در افتی].
(11) در آن دو کتاب فقط همین عبارت را دارد [ان لا تبسطها الی ما لا یحلّ لک].
(12) در آن دو کتاب آمده است [ان لا تجعله وعاء للحرام و لا تزید علی الشّبع- ... و بر سر سیری در نیفزایی]
(13) «تهوین» خوار شدن به خاطر شکم است که از آن به شکمخوارگی تعبیر شود و چنان است که آدم شکم پرست در برابر خواهش شکم خوار و بی‌طاقت باشد و به هر پستی و دنائتی برای ارضای شکم خود تن دهد.- م.
(14) در آن دو کتاب آمده است [و حقّ فرجک ان تحصنه عن الزّنا و تحفظه من ان ینظر الیه- و حق عورتت آن است که از زنا مصونش داری و از اینکه بدان بنگرند بپوشانیش]

(1)

(2) 10. امّا حقّ نماز این است که بدانی نماز روی آوردن به درگاه خداست و تو در نماز برابر خداوند ایستاده‌ای، پس چون این را دانستی ترا شاید که چون زبون دلداده پارسای ترسان امیدوار بیچاره زاری‌کننده‌ای در نماز بایستی که (بنده) با آرامگیری «15» و سربزیری «16» و سر سپردگی اندامها و نرمی و فروتنی (و خاکساری) به تمام وجود، آنکه را برابرش ایستاده بزرگ می‌دارد و از دل به درگاه او به خوبی راز و نیاز می‌کند و (تو) از او می‌خواهی که گردنت را از قید خطاهایی که فرایت گرفته‌اند و گناهانی که به پرتگاه نابودیت می‌کشانند رها سازد. و لا قوّة الّا باللّه (و نیرویی جز به خدا نیست). «17» (3) 11. و امّا حقّ روزه این است که بدانی روزه پرده‌ای است که خداوند بر زبان و گوش و چشم و عورت و شکمت افکنده تا بدان تو را از آتش بپوشاند «18» و همچنین در حدیث آمده است: «روزه سپری در برابر دوزخ است». پس اگر اندامهایت را در آن پرده آرام داری (و بدان در پوشانی)، امیدوار شوی که محفوظ بمانی و اگر آنها را رها کردی که در پرده خود آشفتگی کنند (و تجاوز نمایند) و تو خود اطراف آن پرده را بلند کنی و بدان چه نباید نگریست به نظر شهوت انگیز سرکشی و به نیرویی خارج از مرز پرهیزگاری خدا سر بر آری، در امان نیستی که آن پرده دریده شود و از آن برون افتی. و لا قوّة الّا باللّه (نیرویی جز به خدا نیست).
(4) 12. و امّا حقّ صدقه (زکات) این است که بدانی این صدقه پس انداز توست نزد پروردگارت و سپرده‌ای است که (استردادش) نیاز به گواه آوری ندارد «19» و چون این را بدانی بدان چه در نهان امانت سپاری بیشتر از آنچه آشکارا امانت می‌سپاری اعتماد کنی و تو را سزد که آنچه قصد داری آشکارا به امانت نهی در نهان به خداوند بسپری و به هر حال موضوع بین تو و او پنهان ماند، و بر آنچه بدو امانت داده‌ای از گوشها و چشمها بر او به گواه‌گیری مدد مخواه که گویی این

---

(15) در آن دو کتاب آمده است [.. بالسّکون و الوقار و تقبل علیها بقلبک و تقیمها بحدودها و حقوقها- ... با آرامش و وقار، و به دل خویش بدان روی آورده‌ای و نماز را با تمام شرایط و واجباتش به پا می‌داری]
(16) در متن «بالسّکون و الاطراق» و در پاره‌ای نسخه‌ها [... مع الاطراق- ... با سربزیری] آمده است.
(17) در متن تحف العقول، اینجا ذکری از «حق حج» نشده ولی در الخصال، و ... الفقیه آمده است [و حقّ الحجّ ان تعلم انّه وفادة الی ربّک و

فرار من ذنوبک به قبول توبتک و قضاء الفرض الذی اوجبه اللّه علیک- و حقّ حج این است که بدانی حج، رهسپاری به سوی خدا و فرار تو از گناهان خویش است و بدان توبه‌ات پذیرفته شود و انجام فریضه‌ای است که خدا آن را بر تو واجب کرده است]
(18) در آن دو کتاب بعد از «من النّار» آمده است [فان ترکت الصّوم خرقت ستر اللّه علیک- پس اگر روزه را ترک کردی پرده خدا را بر خویش دریده‌ای]
(19) یعنی روز قیامت نیازی به آوردن گواه ندارد چنان که در خبر آمده است «صدقه پیشتر از آنکه به دست سائل رسد در دست خداوند قرار گیرد»
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 262
گواهان در نظر تو بیشتر از (خود او) مورد اعتمادند و چنین می‌نماید که تو «20» به بازپس‌گیری امانتت از او اعتماد نداری. سپس به دادن صدقه بر هیچ کس منّت منه زیرا که آن (صدقه) برای خود توست و اگر بر کسی به دادن آن منّت‌گذاری ایمن مباش که به روز زار همان کس که بر او منّت نهاده‌ای بیفتی (و خود مستحقّ صدقه‌گیری شوی) زیرا این دلیل است که تو آن (صدقه) را (پس اندازی) برای خود نخواسته‌ای چه اگر آن را برای خود می‌خواستی هرگز بر دیگری منّت نمی‌نهادی. و لا قوّة الّا باللّه (و نیرویی نیست جز به خداوند). «21» (1) 13. امّا حقّ قربانی این است که از انجام آن، خالصانه قصد (نزدیکی) به خدا و رحمت و پذیرفتن او را داشته باشی و برای جلب نظر دیگر بینندگان نباشد. پس اگر چنین باشی، سختگیر خودنما و ظاهرساز نیستی و به راستی آهنگ (نزدیکی) به خدا را داری. و بدان که خدا را بدان چه آسان و میسّر است بخواهند (و رضایش را بجویند) و بدان چه دشوار است نخواهند همچنان که خداوند هم از آفریدگان خود (انجام تکلیف) آسان را خواسته و (تکلیف شاقّ) و دشوار بر آنها ننهاده است. و نیز فروتنی برای تو شایسته‌تر از ریاست مآبی است زیرا فزون‌گرایی (و زحمت) و پرخرجی در نهاد ریاست مآبان است امّا در فروتنی و خاکساری نه فزون گرایی (و زحمتی) است و نه هزینه‌ای بر می‌دارد. زیرا این دو خصلت (فروتنی و خاکساری) موافق آفرینش و هر دو در سرشت طبیعی موجودند. «22» و لا قوّة الّا باللّه (و نیرویی جز به خداوند نیست). «23»

(2) 14. امّا حقّ اداره‌کننده تو به حکومت (حقّ فرمانروا و پیشوای تو) این است که بدانی تو برای او وسیله آزمایش (او نزد خدا) شدی و او به خاطر تسلّطی که خداوندش بر تو داده به وسیله تو آزمایش می‌شود، و اینکه خیر خواه او باشی و با او نستیزی که به راستی دستش بر تو گشوده است، و سبب نابودی خود و هلاک او نگردی. نسبت به او (چندان) زیر دستی و نرمش کن که خرسندی او را، بدان حد که زیانش به تو نرسد و (در عین حال) زیانی به دین تو نزند، به دست

_____

(20) در متن «لا کأنّک- نه چنان که گوئی تو» آمده که مخلّ مفهوم است و در پاره‌ای نسخه‌ها [کأنّک] آمده (که در ترجمه ترجیح داده شد.- م.)
(21) در آن دو کتاب بعد از «الاشهاد- گواه‌گیری»، [علیها- بر آن] آمده و بعد از «استودعه علانیة- آشکارا به امانت گذاری»، [و تعلم انّها تدفع عنک البلایا و الاسقام فی الدنیا و تدفع عنک النّار فی الآخرة- و بدانی که صدقه بلاها و بیماریها را در دنیا، و آتش دوزخ را در آخرت از تو دور می‌کند] آمده است.
(22) زیرا خداوند ما را از عنصر فرودین و خاک آفریده است.- م.
(23) در آن دو کتاب آمده است [... ان ترید به اللّه عزّ و جلّ و لا ترید به الّا التعرّض لرحمة اللّه و نجاة روحک یوم تلقاه- ... که از آن خدای عزّ و جلّ را بخواهی و جز شمول رحمت خدا را بر خویش و نجات روح خود را در روزی که با او ملاقات کنی نخواهی]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 263
آری و در این مورد از خدا یاری‌جویی. در سلطه با او رقابت مکن و به مخالفتش برنخیز، زیرا اگر چنین کردی او را ناسپاسی کرده و پاس خود را نیز نداشته‌ای و خویشتن را دستخوش ناروائیهای او ساخته‌ای و او را هم از جانب خود عرضه هلاک کرده‌ای و شایسته است که تو به زیان خود مددکار وی شوی و در هر چه با تو کند «24» شریک (و همراه) او باشی. و لا قوّة الّا باللّه. (و نیرویی نیست جز به خدا) «25» (1) 15. و امّا حقّ آنکه به علم آموزی اداره‌ات کند (یعنی استاد علم آموزت) بزرگداشت اوست و حفظ احترام مجلس او و نیک گوش دادن به گفتارش و رو کردن (و توجّه) به او و یاری دادن به وی به سوی خودت تا بتواند دانشی را که نیاز داری به تو بیاموزد، بدین گونه که ذهن خود را کاملا مصروف او سازی و فهمت را به او پردازی و پاکدلانه به (گفته) او دل دهی و چشمت را به روشنی تمام، با ترک لذّتها و کاهش شهوتها (و آرزوهایی غیر از تحصیل دانش) بر

او دوزی. و اینکه بدانی در هر چه به تو آموزد باید فرستاده (و نماینده) او باشی که آن را به نادانان برسانی و بر توست که این رسالت را از جانب او به بهتر گونه‌ای به آنان برسانی و در ادای رسالتش به وی خیانت نکنی و چون آن (رسالت) را بر عهده گرفتی به نیابت او بپردازی. و لا حول و لا قوّة الّا باللّه. (و جنبش و نیرویی نیست مگر به خدا) «26» (2) 16. و امّا حقّ سرپرست تو به مالکیّت (مالک و آقای تو) مانند حقّ همان حکمروای توست جز اینکه این یک مالکیّتی (بر تو) دارد که آن یک ندارد. فرمانبرداری از او در هر کم و بیشی بر تو واجب است مگر آنکه این فرمانبرداری تو را از وجوب ادای حقّ خداوند بیرون برد و میان

---

(24) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فیما اتی الیک»، [فیما یأتی الیک من سوء- در هر بدی که به تو می‌رساند] آمده است.
(25) در آن دو کتاب آمده است [و حق السلطان ان تعلم- الی قوله-: من السلطان. و بعده: و انّ علیک ان لا تعوض لسخطه فتلقی بیدیک الی التهلکة و تکون شریکا له فیما یأتی الیک من سوء- و حق سلطان این است که ... تا آنجا که گوید- به خاطر تسلّطی که خداوند بر تو داده. و بعد از آن آمده است: و بر تو واجب است که خود را در معرض خشم او نیاوری که خود را به دست خویش به مهلکه افکنی و در آن بدی که به تو رسد با (این رفتار خود) شریک او شده باشی]
(26) در آن دو کتاب پس از «و الاقبال علیه- رو کردن و توجه به او» آمده است [و ان لا ترفع علیه صوتک و لا تجیب احدا یسأله عن شیء حتّی یکون هو الّذی یجیب و لا تحدّث فی مجلسه احدا و لا تغتاب عنده احدا و ان تدفع عنه اذا ذکر عندک بسوء و ان تستر عیوبه و تظهر مناقبه و لا تجالس له عدوّا و لا تعادی له ولیّا و اذا فعلت ذلک شهدت لک ملائکة اللّه بانّک قصدته و تعلّمت علمه للّه جلّ اسمه لا للنّاس- و اینکه صدایت را بر او بلند نکنی و پاسخ کسی را که از او پرسشی کرده نگویی تا او خود جوابگو باشد و در مجلسش سخن نگویی و از کسی نزد او غیبت نکنی و اگر او را به بدی یاد کنند از وی دفاع کنی و عیبهایش را بپوشانی و نیکیهایش را اظهار داری و با دشمنش ننشینی و با دوستش دشمنی نورزی و چون چنین کردی فرشتگان خدا گواهی دهند که تو قصدی الهی داشته و دانش را از استاد به خاطر خداوند که نامش والاست فراگرفته‌ای نه برای مردم.]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 264
تو و حقّ او و حقّ آفریدگان مانع شود، پس چون حقّ خدا را گزاردی به حقّ وی (مالکت) بازمی‌گردی و به ادای آن می‌پردازی، و لا قوّة الّا باللّه (نیرویی جز به خداوند نیست) «27»

(1) 17. و امّا حقوق رعیّت تو که بر آنان حکومت داری این است که بدانی تو به فزونی نیرویت بر ایشان آنان را به زیر سرپرستی گرفتی و ناتوانی و خواری آنان ایشان را زیر سرپرستی تو درآورده، پس چه شایسته است کسی که ناتوانی و خواریش تو را از او بی‌نیاز ساخته چندان که وی را رعیّت تو کرده و حکمت را بر او روا ساخته، به غلبه و نیرو از تو سرنتابد و بر آنچه از تو او را بزرگ و دشوار آید جز [به خداوند] به رحمت و حمایت خواهی و بردباری، یاری نجوید. و چه سزاوار است برای تو که چون دانستی خدایت به مدد این تسلّط و نیرو که بر دیگران چیره آمده‌ای چه (نعمتی) به تو بخشیده خدا را سپاسگزار باشی که هر شکر گزارد خدایش بدان نعمت که بدو بخشیده در افزاید. و لا قوّة الّا باللّه. (و نیرویی جز به خدا نیست) «28» (2) 18. و امّا حقّ رعیّت تو در دانش (رعایای مملکت علم و دانش آموزان تو) این است که بدانی خدا با دانشی که به تو داده و گنجینه حکمتی که به تو سپرده تو را (سرپرست و خزانه‌داری) برای آنان قرار داده است و اگر در این سرپرستی که خدایت داده نیک از عهده بر آیی و برای ایشان چون گنجور مهربانی باشی که خیر خواه مولای خود در بین بندگان اوست، و (خزانه‌دار) بردبار خدا خواهی باشی که چون نیازمندی بیند از اموالی که در اختیار اوست به وی بدهد، سرپرستی راستین و خادمی امین (و در خور انتظار) هستی و گر نه به او خائن و به خلقش ظالمی و دستخوش سلب (نعمت) او و غلبه وی (بر خودت) گشته‌ای. «29»

---

(27) در آن دو کتاب آمده است: [... حق سائسک بالملک فان تطیعه و لا تعصیه الّا فیما یسخط اللّه عزّ و جلّ فانّه لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق- حق مالکت این است که از او فرمان بری و نافرمانیش نکنی مگر در آنچه خدای عزّ و جلّ را به خشم آورد که فرمانبرداری از مخلوقی در زمینه نافرمانی از خالق روا نباشد.]
(28) در آن دو کتاب آمده است [فان تعلم انّهم صاروا رعیتک لضعفهم و قوّتک فیجب ان تعدل فیهم و تکون کالوالد الرّحیم و تغفر لهم جهلهم و لا تعاجلهم بالعقوبة و تشکر اللّه عزّ و جلّ علی ما اولاک و علی ما اتاک من القوّة علیهم- [... این است که بدانی ایشان به سبب ناتوانی خویش و نیرومندی تو رعیّتت گشته‌اند. پس واجب است که در میان آنان عدالت‌ورزی و چون پدری مهربان باشی و نادانی آنها را ببخشایی و در مجازاتشان شتاب نکنی و از خدای عزّ و جلّ بدین برتری که تو را داده و

نیرویی که بر آنان یافته‌ای سپاسگزاری کنی]
(29) در آن دو کتاب آمده است [... انّ اللّه عزّ و جلّ انّما جعلک قیّما لهم فیما اتاک من العلم و فتح لک من خزائنه فان احسنت فی تعلّم الناس و لم تخرق بهم و لهم تضجر علیهم زادک اللّه من فضله و ان انت منعت الناس علمک او خرقت بهم عند طلبهم العلم منک کان حقّ علی اللّه عزّ و جلّ ان یسلبک العلم و بهاءه و یسقط من القلوب محلّک- اینکه خدای عزّ و جلّ با دانشی که به تو داده و خزائنش را بر تو گشوده تو را قیّم و سرپرست آنها قرار داده، پس اگر در آموزش مردم خوب از عهده برآیی و با ایشان درشتی نکنی و مضایقه‌ای نورزی خدا بفضل خود علم بیشترت دهد ولی اگر مردم را از دانش خود محروم داشتی یا با آنان درشتی کردی هنگامی که از تو درخواست آموزش دانش نمودند، حق است بر خدای عزّ و جلّ که آن دانش را از تو باز گیرد و رونق آن را سلب فرماید و پایگاه تو را در دلها ساقط کند]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 265
(1) 19. و امّا حقّ رعیّتی که به زناشویی مالک اویی (زنت که به نکاح تو در آمده) این است که بدانی خداوند او را مایه آرامش و همدم و پرستار تو ساخته و همچنین بر هر یک از شما (زن و شوهر) واجب است که خداوند را به وجود همسرش سپاس گذارد و بداند که این نعمتی است که خدا به او بخشیده و واجب است که با نعمت خدا خوشرفتاری کند و او را گرامی دارد و با او سازگاری کند و هر چند حقّ تو بر زنت سخت‌تر و فرمان‌پذیری از تو، در هر چه خوش داری یا نمی‌پسندی، تا جایی که گناه نباشد، بر او لازمتر است ولی او را نیز حقّ مهربانی دیدن و همدمی است و حق دارد آرامش و آسایشش در برآوردن کامی که بر آوردنش ناگزیر است، تأمین شود و این (حقّی) بس بزرگ است. و لا قوّة الّا باللّه. (و نیرویی جز به خدا نیست). «30» (2) 20. و امّا حقّ رعیتی که به ملکیّت زیر دست (و مملوک) توست، این است که بدانی به راستی او آفریده پروردگار توست و گوشت و خون تو را دارد «31» و تو (فقط) مالک و اختیار دار او شده‌ای نه اینکه به جای خدا تو او را آفریده باشی و نه اینکه تو برایش گوش و چشم نهاده باشی و نه اینکه روزی رسان او تویی، بلکه تنها خداست که این همه را به کفایت خویش انجام داده و سپس او را بیگار تو ساخته و تو را امین او قرار داده و او را به تو سپرده است تا خدا را در مورد او مراعات کنی و به روش خداپسندانه با او رفتار کنی. پس باید از آنچه خود می‌خوری به او بخورانی و از آنچه خود می‌پوشی به او بپوشانی و او را به کاری بیش از توانش وانداری و اگر او را نخواستی خود را از مسئولیّت الهی نسبت به او بیرون آری و با دیگری عوضش کنی و آفریده خدا را شکنجه نکنی. و لا قوّة الّا باللّه. (نیرویی نیست جز به

خداوند) «32»

---

(30) در آن دو کتاب آمده است [و حقّ الزّوجة ان تعلم انّ اللَّه عزّ و جلّ جعلها لک سکنا و انسا و تعلم انّ ذلک نعمة من اللَّه تعالی علیک فتکرمها و ترفق بها و ان کان حقّک علیها اوجب فانّ لها علیک ان ترحمها لأنّها اسیرک و تطعمها و تکسوها فاذا جهلت عفوت عنها- و حق زنت این است که بدانی خدای عزّ و جلّ او را مایه آرامش و همدمی تو قرار دارد و بدانی که این نعمتی است از سوی خدای تعالی بر تو، پس او را گرامی داری و با وی سازگار باشی و هر چند حقّ تو بر او واجب‌تر است ولی او نیز حق دارد که به وی مهربانی کنی چه او در بند همسری توست، و به وی خوراک و پوشاک دهی و اگر جهالتی کرد از او درگذری]

(31) در متن «انّه خلق ربّک و لحمک و دمک- و گوشت و خون توست» که این دو معطوف به «خلق» هستند یعنی گوشت و خون تو همچون ایشان و از آنان نیز همچون از آن تو آفریده پروردگار است.

(32) در آن دو کتاب آمده است [و امّا حق مملوکک فان تعلم انّه خلق ربّک و ابن ابیک و امّک و لحمک و دمک و لم تملکه لانّک صنعته من دون اللَّه و لا خلقت شیئا من جوارحه و لا اخرجت له رزقا و لکنّ اللَّه عزّ و جلّ کفاک ذلک ثمّ سخّره لک و ائتمنک علیه و استودعک ایّاه لیحفظ لک ما تأتیه من خیر اللَّه فاحسن الیه کما احسن اللَّه الیک و ان کرهته استبدلت به و لم تعذب خلق اللَّه عزّ و جلّ و لا قوّة الّا باللَّه- و امّا حقّ برده تو این است که بدانی او آفریده پروردگارت و فرزند پدر تو (آدم ابو البشر) و مادرت (حوّا) است و گوشت و خون توست و تو مالک او نشده‌ای از آن رو که به جای خدا تواش آفریده‌ای، تو نه چیزی از اندامهایش را آفریده‌ای و نه روزی او را می‌رسانی بلکه خدای عزّ و جلّ تو را از اینها بسنده کرده و سپس او را مطیع تو و تو را امین او ساخته و وی را به تو امانت سپرده تا هر نیکی که در حق او کنی به حسابت نگهدارد، پس به او نیکی کن همچنان که خداوند به تو نیکی کرده است و اگر او را نخواستی با (برده) دیگری تعویضش کن، و آفریده خدای عزّ و جلّ را شکنجه مده. و نیرویی جز به خداوند نیست].

(1) 21. حق مادرت این است که بدانی او تو را چنان برداشته که کسی دیگری را بدان گونه برنگیرد و از میوه دل خود تو را چنان خورانده که هیچ کس دیگری را بدان‌سان نخوراند و به راستی تو را به گوش و چشم و دست و پای و پوست و تمام اندامهایش (به تمام وجود خود) نگهداری کرده و بدین نگهداری به خوشرویی و دلشادی مواظبت در پیوسته و هر ناگواری و درد و گرانی و نگرانی (دوران بارداری را) تحمّل کرده چنان که دست تطاول (آفات) را از تو دور ساخته و تو را بر زمین نهاده و خرسند بوده است که تو سیر باشی و او خود گرسنه ماند و تو جامه پوشی و او برهنه باشد و تو را سیراب کند و خود تشنه ماند و تو را در سایه دارد و خود زیر آفتاب باشد و با بیچارگی خود تو را نعمت بخشد و با بیخوابی خود تو را لذّت خواب چشاند و شکمش ظرف هستی تو بوده و دامنش پرورشگاهت و پستانش چشمه نوشت و جانش نگهدارت، سرد و گرم دنیا را برای تو و به خاطر تو چشیده است پس به قدرشناسی از این همه او را سپاس‌گزار، و این قدردانی را نتوانی جز به یاری و توفیق خداوند. «33» (2) 22. و امّا حقّ پدرت این است که بدانی او ریشه (هستی) توست و تو شاخسار (درخت وجود) اویی و اگر او نمی‌بود تو هم نبودی، پس هر گاه در خود چیزی دیدی که پسندیدی «34» بدان که سرچشمه آن نعمت بر تو، پدرت باشد (و آن را از پدرت داری) و خدا را بستای و به همان اندازه سپاسش دار [و لا قوّة الّا باللّه]. (و نیرویی جز به خداوند نیست).
(3) 23. و امّا حقّ فرزندت (این است که) بدانی او از توست و در این جهان به نیک و بد خویش وابسته

---

(33) در آن دو کتاب به جای «لا یحمل» [حیث لا یحتمل] و به جای «اطعمک» [و اعطتک- تو را بخشید] و به جای «ما لا یطعم» [ما لا یعطی- آنچه نبخشید] ... و به جای «و انّها وقتک بسمعها و ...» و [و وقتک بجمیع جوارحها- و به تمام اندامهایش از تو نگهداری کرد] و به جای «فرضیت ان تشبع و تجوع هی ...» [و لم تبال ان تجوع و تطعمک] و [تعطش و تسقیک و تعری و تکسوک و تضحی و تظلّک و تهجر النّوم لاجلک و وقتک الحرّ و البرد لتکون لها فانّک لا تطیق شکرها الّا بعون اللّه و توفیقه- و پروای آن نداشته که خود گرسنه ماند ولی تو را سیر کند و تشنه باشد و تو را سیراب کند و برهنه باشد و ترا بپوشاند و در آفتاب ماند و ترا در سایه دارد و به خاطر تو از خواب خود بگذرد و تو را از گرما و سرما در امان دارد و خود را بدانها در افکند. پس همانا تو را توان سپاسگزاری از او نباشد مگر

به یاری و توفیق خدا] آمده است.
(34) در آن دو کتاب به جای «... فی نفسک» [... من نفسک- از خود] و به جای «ما یعجبک» [ممّا یعجبک- از آنچه تو را پند آمد] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 267
به توست و تو با پرورش خوب و رهنمایی او به راه پروردگارش و کمک به او در فرمانبرداری «35» وی (هم) در باره خودت و (هم) در حقّ او مسئول هستی و بر (اساس) این مسئولیّت پاداش بری و کیفر بینی، پس در کار فرزند چنان کسی عمل کن که کارش را در این دنیا به حسن اثر بیاراید و تو به سبب حسن رابطه فیما بین و سرپرستی خوبی که از او کرده‌ای و نتیجه‌ای الهی که از او گرفته‌ای نزد پروردگارت معذور باشی. و لا قوّة الّا باللّه. (و نیرویی جز به خداوند نیست.) (1) 24. و امّا حقّ برادرت، (این است که) بدانی او دست توست که آن را (به کار) می‌گشایی و پشت توست که به او پناه می‌بری و (مایه) غلبه توست که بدو اعتماد می‌کنی و نیروی توست که با آن هجوم آوری. پس او را سلاح نافرمانی خدا و دست افزار تجاوز بر حقّ «36» خدا مگیر و از یاری به او در کار خودش و یاوری به او در برابر دشمنش و حایل شدن میان او و شیطانهایش و نصیحت پردازی و روی آوردن بدو برای خرسندی خدا، در صورتی که مطیع خدا باشد؛ و به نیکویی از او پذیرفته آید، خود داری مکن و گر نه باید خدا نزد تو بر او مقدّمتر و از وی گرامیتر باشد. «37»
(2) 25. و امّا حقّ کسی که به تو نعمت آزادی از بردگی داده «38» این است که بدانی او مال خود را در (راه آزادی) تو پرداخته و تو را از خواری بردگی و هراس آن درآورده و به عزّت آزادگی و آرامش آن رسانده و از اسارت غلامی آزادت کرده و حلقه‌های (زنجیر) بندگی «39» را از (دست و پایت) گشوده و نسیم عزّت (اختیار داری خود را) بر تو دمیده و از زندان اختیاری برونت آورده و سختی را از تو دور رانده و زبان عدالت را بر تو گشاده و تمام دنیا را برایت مباح (و

---

(35) در آن دو کتاب به جای «علی طاعته فیک و فی نفسه فاعمل فی امره عمل المتزّین بحسن اثره علیه ...» آمده است [علی طاعته، فاعمل فی امره عمل من یعلم انّه مثاب علی الاحسان الیه متعاقب علی الاساءة الیه- بر طاعت او، پس در کار او چنان کسی کار کن که می‌داند وی بر نیکو کاری به او پاداش گیرد و با بد رفتاری در حق او کیفر بیند].
(36) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «للظّلم بحقّ اللّه» [للظّلم بخلق اللّه- برای ستمرانی به خلق خدا] آمده است.
(37) در آن دو کتاب آمده است [ان تعلم انّه یدک و عزّتک و قوّتک ...] [لظلم خلق اللّه و ...] [لا تدع نصرته علی عدوّه و النّصیحة له فان اطاع

الله و الّا فلیکن اللّه اکرم علیک منه و لا قوّة الّا باللّه]- [این است که بدانی او دست و مایه عزّت و چیرگی و نیروی توست ...] [برای ستمرانی بر خلق خدا و ...] [... یاری به او را بر ضد دشمنش وامگذار و از نصیحت به او دریغ مدار، در صورتی که اطاعت خدای کند و گر نه باید خدا نزد تو گرامیتر از او باشد و نیرویی جز به خداوند نیست]
(38) مراد مولا و آقایی است که اسیری را بخرد و او را با این آزاد سازی به «ولاء» خویش در آورد. لفظ «مولا» دو معنی متغایر دارد و بر آزادکننده و نیز بر غلام آزاد شده هر دو اطلاق می‌شود.- م.
(39) در آن دو کتاب آمده است [... و فکّ عنک قید العبودیّة و اخرجک من السّجن و ملّکک نفسک و فرّغک لعبادة ربّک و تعلم انّه اولی الخلق فی حیاتک و موتک و انّ نصرته علیک واجبة بنفسک و ما احتاج الیه منک و لا قوّة الّا باللّه- ... و بند بندگی را از تو گشوده و از زندان برونت آورده و تو را مالک خودت ساخته و برای پرستش پروردگارت آسوده گذاشته و بدانی که او در زندگی و مرگت سزاوارترین مردم به ولایت بر توست و یاری دادن تو به او (با تمام) وجودت و آنچه او بدان نیاز دارد، بر تو واجب است و نیرویی جز به خداوند نیست]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 268
آزاد) کرده و تو را مالک خویشت ساخته و از اسارت رهایت کرده و برای پرستش پروردگارت آسودگی بخشیده و در این راه کاهش مال خود را تحمّل کرده است. پس باید بدانی که او بعد از خویشاوندانت، از همه مردم در زندگی و مرگت به تو نزدیکتر است و به یاری و یاوری و همکاری تو در راه خدا سزاوارترین مردم است. پس تا او نیازی دارد خود را بر او ترجیح مده. «40» (1) 26. و امّا حقّ برده آزاد کرده تو این است که بدانی خدا تو را پشتیبان و نگهبان و یاور و پناهگاه او ساخته و او را وسیله و سببی میان تو و خودش قرار داده و سزاست که تو را (به سبب او) از دوزخ دور سازد و در (خوشرفتاری) تو با او، تو را پاداش آخرت باشد «41» و در دنیا نیز اگر خویشاوندیش نباشد، به جبران آنکه مالت را بر او خرج کرده و پس از پرداخت مالت به حفظ حقّش نیز اقدام کرده‌ای، میراث بردن از او بر تو رواست و اگر حقّش را مراعات نکنی «42» بیم آن می‌رود که میراثش بر تو گوارا نباشد. «43» و لا قوّة الّا باللّه. (نیرویی جز به خدا نیست) (2) 27. و امّا حقّ کسی که به تو احسان کرده این است که او را سپاس داری و احسانش را یاد کنی و گفتاری نکو در باره او بپراکنی و میان خود و خدای سبحان خالصانه دعایش کنی، پس اگر به راستی چنین کردی او را در نهان و عیان سپاس داشته‌ای، آن‌گاه اگر عوض دادن به او برایت میسّر شد او را عوض دهی و گر نه هماره در صدد جبران باشی و خود را منتظر فرصت آن نگاهداری. «44» (3) 28. امّا حقّ اذانگو (ی تو) این است که بدانی او تو

را به یاد پروردگارت می‌اندازد و تو را به (دریافت)

---

(40) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «ما احتاج الیک» [ما احتاج الیک احدا (یعنی: وحدک.)- آنجا که تنها به شخص تو نیاز دارد] آمده است.
(41) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «ثواب منه» [ثوابک منه- پاداش تو از او] آمده است.
(42) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فان لم تقم بحقّه»، [فان لم تخفه- پس اگر از او (از خدا) نترسی] آمده است.
(43) در آن دو کتاب آمده است: [و امّا حقّ مولاک الذی انعمت علیه (به جای «مولاک الجاریة علیه نعمتک») فان تعلم انّ اللّه عزّ و جلّ جعل عتقک له وسیلة الیه (به جای «جعلک حامیة علیه و واقیة و ناصرا و معقلا و جعله لک وسیلة و سببا بینک و بینه») و حجابا لک من النار (به جای «فبالحریّ ان یحجبک عن النار») و انّ ثوابک فی العاجل میراثه اذا لم یکن له رحم مکافاة لما انفقت من مالک، و فی الآجل الجنّة (به جای «فیکون فی ذلک ثواب منه فی الآجل و یحکم لک بمیراثه فی العاجل اذا لم یکن له رحم مکافأة لما انفقته من مالک علیه و قمت به من حقّه ...»- و امّا حقّ آزاد کرده‌ای که به او نعمت (آزادی) داده‌ای این است که بدانی خدای عزّ و جلّ این آزاد سازی او را وسیله (تقرّب تو) به خود و پرده‌ای برای تو در برابر دوزخ قرار داده و پاداش تو در دنیا، در صورتی که خویشاوندیش نباشد، به جبران آنکه مالت را برایش پرداخته‌ای میراث بردن از او، و در آخرت نیز بهشت است]
(44) در آن دو کتاب به جای «و تنشر له»، [و تکسبه المقالة الحسنة- ذکر خیری برایش تحصیل کنی] آمده است، و به جای «... الله سبحانه، فانّک اذا فعلت»، [... و بین اللّه تعالی فاذا فعلت ...- ... و بین خدای تعالی، پس اگر چنین کردی] و به جای «ثمّ ان امکن مکافأتة بالفعل کافأته و الّا کنت مرصدا له موطّنا نفسک علیها ...» [ثمّ ان قدرت علی مکافأته یوما کافأته- ... سپس اگر روزی توانایی عوض دادن داشتی او را عوض دهی ...]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 269
بهره‌ات (از عبادت) فرا می‌خواند و از بهترین یاوران تو در انجام فریضه (نمازی) است که خداوند بر تو واجب ساخته، پس در این (خدمت) او را همچون کسی که به تو احسان کرده سپاس‌گزار.
و اگر در (امور) خانه خود از او اندوهی به دل داری «45» نباید در کار الهی وی (اذانگویی) به او بدبین باشی و (باید) بدانی که او بی‌تردید نعمتی از خدا بر توست، پس با سپاسگزاری از خداوند، با نعمت خدا به هر حال خوشرفتاری کن. و لا قوّة الّا باللّه. (و نیرویی نیست جز به خداوند). «46»
(1) 29. و امّا حقّ پیشنمازت این است که بدانی او سفیر میان تو و خدا و

نماینده‌ات در پیشگاه پروردگار توست و از جانب تو سخن گوید و تو از جانب او سخن نگویی و برای تو (خدا را) بخواند و تو برای او نخوانی «47» و برای تو درخواست کند و تو برای او درخواست نکنی و (امر) مهمّ ایستادن در برابر خدا و درخواست از او را برایت کفایت (و نیابت) کرده و تو در این امر او را نیابت نکرده‌ای. پس اگر در این وظیفه او را تقصیری باشد بر عهده خود اوست نه تو و اگر گناهی باشدش تو شریک گناهش نیستی و او را (در نماز) بر تو برتری نیست. «48» پس او خود را نگهبان تو ساخته و نمازش را سپر نماز تو کرده و باید بر این سپاسش داری. و لا حول و لا قوّة الّا باللّه. (و هیچ جنبش و نیرویی نیست جز به خداوند).
(2) 30. و امّا حقّ همنشین این است که با او نرمخویی و نرم رفتاری کنی و در گفت و گوی با او جانب انصاف نگاهداری و اگر خواستی (هنگام مجالست) به کاری دیگر پردازی در امر (بی‌اعتنایی) و چشم بر گرفتن از او مبالغه نکنی و چون با وی به سخن درآیی از بیان خود قصد فهماندنش را داشته باشی، و اگر تو به دیدارش رفتی و کنارش نشستی، برخاستن نیز به اختیار توست ولی اگر او به کنار تو آمده و نشسته اختیار برخاستن هم با اوست، و تو جز با اجازه او برنخیزی (و مجلس را برهم نزنی). و لا قوّة الّا باللّه. (و نیرویی نیست جز به خداوند).

_____

(45) (فرض این است که مؤذّن ضمنا خدمات خانه‌ات را نیز انجام دهد و مباشر بعضی امور خانه‌ات هم باشد.- م.) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و ان کنت فی بیتک مهتّما لذلک»، [... متّهما ...- (به او) بدگمانی ...] آمده است.
(46) در آن دو کتاب به جای «فان تعلم ...» [ان تعلم] و به جای «مذکّرک بربّک و داعیک» [مذکّر لک ربّک عزّ و جلّ وداع لک ...] و به جای «و افضل اعوانک ...»، [و عونک ...] و به جای «علی قضاء الفرائضة التی افترضها اللّه» [علی قضاء فرض اللّه ...] و به جای «فتشکره علی ذلک شکرک للمحسن الیک»، [فاشکره علی ذلک شکر المحسن الیک ...] آمده است (که با وجود تفاوت عبارت با مفهوم متن مطابق است.- م.)
(47) در آن دو کتاب پس از این جمله چنین آمده است [و کفاک هول المقام بین یدیّ اللّه عزّ و جلّ فان کان نقص کان به دونک و ان کان تماما کنت شریکه و لم یکن له علیک فضل فوقی نفسک بنفسه و صلاتک بصلاته فتشکر له علی قدر ذلک (به جای «علی ذلک»)- و هراس ایستادن در برابر خدای عزّ و جلّ را برایت کفایت کرده، پس اگر کارش نقصی داشته باشد از آن اوست نه تو و اگر تمام باشد تو با او شریکی و او را بر تو برتری نیست پس خود را نگهبان تو و نمازش را نگهبان نماز تو ساخته، پس بر این سپاسش دار.]

(48) مراد اینکه فضیلت و ثواب امام و مأموم در نماز جماعت از حیث نمازگزاری یکسان است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 270
(1) 31. و امّا حقّ همسایه، نگهداشت اوست چون در غیبت باشد و گرامیداشت او چون به حضرت آید و یاوری بدو در هر دو حال (غیبت و حضور)، عیبی از او را پی‌گیری مکن و از بدی که او راست کاوش منما که بر آن آگاه شوی و اگر به ناخواه خود و بی‌رنجی بر آن آگه شدی باید بر آنچه دانسته‌ای چون دژی استوار و پرده‌ای عیب‌پوش بپایی که اگر نیزه‌ها به کاویدن دلی که (از آن راز آگه شده و) آن را در خود پیچیده پردازند، بدان نرسند. از آنجا که نداند (و انتظار ندارد) به سخنی بر ضدّ او گوش مسپار «49» و به هنگام سختی او را وامگذار و بگاه نعمت بر او رشک مبر. (تو را سزد که) از خطایش درگذری و لغزشش را ببخشی، و اگر با تو جهالتی کرد بردباریت را از او دریغ مدار و از (راه) سازگاری با او بیرون مشو. (باید) دشنام (دیگران) را از او بگردانی و دغلی ناصح نمایی را با او باطل سازی و با او به معاشرتی کریمانه آمیزش کنی. و لا حول و لا قوّة الّا باللّه. (و جنبش و نیرویی نیست جز به خداوند). «50» (2) 32. و امّا حقّ هم صحبت این است که چندان که راهی می‌یابی و توانی با احسان با او همصحبتی کنی و گر نه دست کم به انصاف با او رفتار کنی و او را به اندازه‌ای که گرامیت می‌دارد، ارجمند شماری و همان گونه که تو را نگه می‌دارد نگاهش داری، و در هیچ گرامیداشتی در میانه شما بر تو پیشی نجوید و اگر پیشدستی کرد، جبرانش کنی و تا آنجا که شایستگی دارد در دوستی او کوتاهی نورزی. خود را بر آن داری که خیر خواه و نگهدار و یاور او در فرمانبرداری پروردگارش، و کمک او به خویشتن در اینکه نافرمانی پروردگارش نکند، باشی. سپس [(باید) بر او] رحمتی باشی نه زحمتی. و لا قوة الّا بالله. (و نیرویی نیست جز به خدا). «51»

---

(49) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لا تستمع- گوش مسپار»، [لا تسمع- مشنو] آمده است.
(50) در آن دو کتاب به جای «حق الجار» ... و «کرامته شاهدا»، [... حقّ جارک ...] و [اکرامه شاهدا] و به جای «نصرته و معونته فی الحالین جمیعا ...»، [... و نصرته اذا کان مظلوما ...] و به جای «و لا تبحث له عن سوء [ة] لتعرفها فان عرفتها منه عن غیر ارادة منک و لا تکلّف ...»، [فان علمت علیه (یا فیه) سوءا سترته علیه ...] و [ان علمت انّه یقبل نصیحتک نصحته فیما بنیک و بنیه و لا تسلّمه عند شدیدة و تقیل عترته و تغفر ذنبه و تعاشره معاشرة کریمة و لا قوة الّا باللّه- حق همسایه است ... و گرامی داشتن او در حضور و یاری به او چون مظلوم افتد ...

پس اگر بر بدی از او آگاه شدی بر او بپوشانی و اگر بدانی نصیحت تو را می‌پذیرد، بین خود و خداوند (در نهان) اندرزش دهی و در سختی او را وانگذاری و از خطایش درگذری و گناهش را ببخشی و کریمانه با او آمیزش کنی.
و لا قوة الّا باللَّه.] آمده است.
(51) در آن دو کتاب به جای «... بالفضل ما وجدت الیه سبیلا»، [امّا حقّ الصاحب فان تصحبه بالتّفضّل ...] و به جای «و الّا فلا اقلّ من الانصاف»، [و الانصاف ...] و به جای «و لا یسبقک فیما بینک و بینه الی مکرمة»، [و تکرمه کما یکرمک و لا تدعه یسبق الی مکرمة] [فان سبق کافأته و تودّه کما یودّک و تزجره عمّا یهمّ به من معصیته و کن علیه رحمة و لا تکن علیه عذابا ...- امّا حقّ هم صحبت این است که به احسان و انصاف با او هم‌صحبتی کنی]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 271
(1) 33. و امّا حقّ شریک این است که اگر غایب باشد کار او را خود کفایت کنی و اگر حاضر باشد با او برادرانه کار کنی و «52» سر خود بدون توجه به رأی و صوابدید او تصمیم نگیری و به تصمیم خود بدون رایزنی با او عمل نکنی و مالش را برایش نگهداری و کم یا بیش در آن خیانت نورزی «53»، چه به ما رسیده است: «تا دو شریک به یک دیگر خیانت نکرده‌اند، دست خدا بر سر ایشان است» و لا قوّة الّا باللَّه. (و نیرویی نیست جز به خدا).
(2) 34. و امّا حقّ دارایی این است که آن را جز از راه حلال به دست نیاوری و جز به راه حلالش صرف نکنی و آن را بیجا خرج نکنی و از راههای درستش به نادرست منتقل نسازی و چون خداوندش داده است جز در راه خدا و آنچه وسیله نزدیکی به خداست قرارش ندهی و در صورتی که خود بدان نیاز داری به کسی که بسا از تو سپاسگزاری (هم) نکند (بیهوده‌اش) ندهی، و سزاست که آن را به بهای ترک طاعت پروردگارت، پس از خود، به میراث ننهی که به وارث کمک کرده باشی تا در راه طاعت پروردگارش بهتر از تو آن مال را به مصرف رساند و بهره نهایی آن را ببرد و بار گناه و افسوس و پشیمانی با پیامدهایش بر دوش تو بماند. و لا قوّة الّا باللَّه. (و نیرویی نیست جز به خداوند) «54» (3) 35. امّا حقّ بستانکاری که طلبش را از تو بخواهد «55» این است که اگر مالداری به او بپردازی و کارش را به راه اندازی و بی‌نیازش کنی و او را سر ندوانی و از امروز به فردایش نکشانی زیرا پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «تأخیر ادای دین از جانب توانگر ستم است»، و اگر تنگدستی وی را به خوش گفتاری خرسند سازی و از او به نیکی مهلت خواهی و او را به

[و همچنان که او تو را گرامی می‌دارد گرامیش داری و نگذاری در هیچ موردی در گرامیداشت بر تو پیشی گیرد و اگر پیشدستی کرد جبرانش کنی و همچنان که او دوستت دارد او را دوست بداری و در آنجا که آهنگ گناهی کرد بازش داری و بر او رحمت باش و زحمت مباش ...،] آمده است.
(52) در آن دو کتاب به جای «... ساویته ...»، [... و ان حضر رعیته ...] و به جای «و لا تعزم علی حکمک دون حکمه ...»، [و لا تحکم دون حکمه ...] و به جای «... و تنفی عنه خیانته ...»، [و لا تخنه ...]- [... و چون حاضر باشد مراعات حالش را بکنی و بدون نظر و حکم او حکم نکنی ... و به او خیانت نکن ...] آمده است.
(53) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «تنفی عنه خیانته»، [تتقی خیانته- از خیانت به او بپرهیزی] آمده است.
(54) در آن دو کتاب به جای «... حق المال ...»، [اما حقّ مالک ...] و به جای «... الّا فی حلّه و لا تحرّفه عن مواضعه و لا تصرفه عن حقائقه و لا تجعله اذا کان من اللّه الّا الیه و سببا الی اللّه و لا تؤثر به علی نفسک من لعلّه لا یحمدک ...»، [الّا فی وجهه و لا تؤثر علی نفسک من لا یحمدک ...] [... فاعمل فیه بطاعة ربّک و لا تبخل به فتبوء بالحسرة و النّدامة مع السعة (و در الخصال: مع التبعة). و لا قوّة ...- امّا حقّ دارایی تو ... مگر به راهش و کسی را که ناسپاسگزار توست بر خود ترجیح مده ... و با آن مال به طاعت پروردگارت بکوش و در مورد آن بخالت مکن که (بخل) با امکان گشاده دستی برایت افسوس و پشیمانی آورد. (و در الخصال: با پیامدها)] آمده است.
(55) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «الغریم الطالب لک»، [... الغریم المطالب لک- بستانکاری که باز خواه توست] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 272
لطف و خوشی از خود برگردانی و با بردن مالش، بدرفتاری بدو را نیز میفزای که این پستی است. و لا قوّة الّا باللّه (و نیرویی نیست جز به خدا).
«56» (1) 36. و امّا حقّ معاشر تو. «57» این است که او را نفریبی و با وی دغلی در کار نیاری و به او دروغ نگویی و غافلش نسازی و نیرنگش نزنی و چون دشمنی که ملاحظه طرف خود را نمی‌کند به کارشکنی او نپردازی و اگر به تو اطمینان کرد تا آنجا که توانی برایش بکوشی و بدانی که مغبون کردن کسی که (به تو) اعتماد کرده مانند ربا خوردن است «58» و لا قوّة الّا باللّه. (و نیرویی نیست جز به خدا).
(2) 37. امّا حقّ طرفی که مدّعی توست این است که اگر در آنچه ادّعا می‌کند او را بر تو حقی است دلیلش را نشکنی و واخواهی او را باطل نسازی و به سود او با خود طرف شوی (کلاهت را قاضی کنی) و بر ضدّ خود حکم کنی و بی‌گواهی گواهان خودت گواه حقّ او باشی، زیرا این حقّ

خدا بر توست، و اگر آنچه ادّعا می‌کند باطل است با او نرمی کنی و بیمش (از خدا) دهی و به دینش سوگند دهی (و بخواهی که دین را مراعات کند) و با یادآوری از خدا تندی او را بکاهی و (خود) دست از پرگویی و نارواگویی بکشی که (این دو) دشمنت را از تو دور نسازد بلکه تو را به گناه او گرفتار سازد و تیغ دشمنیش را بر تو تیز کند چه ناروا گویی شرّ به بار آرد و خوشگویی ریشه شرّ را براندازد و لا قوّة الّا باللّه. (و نیرویی نیست جز به خداوند) «59» (3) 38. و امّا حقّ طرفی که تو بر او ادّعایی داری این است که اگر آنچه ادّعا می‌کنی حقّ توست در گفت و گو برای بیان مدّعا (و در مطالبه خود از او) لطیف و آرام باشی، چه شنیدن ادّعا (از خواهان) بر گوش خوانده، دشوار و گران می‌آید؛ و دلیل خود را با نرمی به او بفهمانی و به او مهلت دهی و بیانی روشن و لطیف‌ترین نرمشها را بکارگیری و کشمکش او با بگو مگوی خود،

_____

(56) در آن دو کتاب به جای «... مؤسرا افیته و کفیته و اغنیته و لم تردده و تمطله ...»، [و امّا حق غریمک الذی یطالبک فان کنت مؤسرا اعطیته و ان کنت معسرا ارضیته بحسن القول ...»- امّا حق بستانکارت که از تو باز می‌خواهد این است که اگر داری به او باز پردازی و اگر نداری با خوش گفتاری خرسندش سازی ....] آمده است.

(57) در اصل، خلیط: کسی که با انسان آمیزش و معاشرت دارد و ندیم و شریک و همنشین اوست و مانند اینها (یعنی رفیق خانه و گرمابه و گلستان است).- م.

(58) در آن دو کتاب افزون بر این آمده است [و تتّقی اللّه تعالی فی امره- و در کار او از خدای تعالی بپرهیزی]. در حدیث آمده است که: «غبن المسترسل سحت» و «غبن المسترسل ربا» (مغبون کردن آن کس که (به آدمی) اعتماد کرده، حرام خواری است) و (مغبون کردن آن کس که اعتماد کرده رباخواری است).

(59) در آن دو کتاب به جای «و الشاهد له بحقّه دون شهادة الشّهود، فانّ ذلک حقّ اللّه علیک و ان کان ... رفقت به و روّعته و ناشرته بدینه ...» آمده است [... کنت شاهده علی نفسک و لم تظلمه و أوفیته حقّه و ان کان ما یدّعیه باطلا رفقت به و لم تأت فی امره غیر الرّفق و لم تسخط ربّک فی امره. و لا قوّة ...- و بر زیان خود گواه او باشی و بر او ظلم نکنی و حقش را بپردازی، و اگر آنچه ادّعا می‌کند باطل است با او مدارا کنی و در کارش جز نرمی بکار نبری و در باره او پروردگارت را خشمگین نسازی. و لا قوّة الّا باللّه.]

تو را از دلیل آوردنت باز ندارد چندان که دلیلت از دستت برود و نتوانی

جبرانش کنی و به جایی برسی. و لا قوّة الّا باللّه. (و نیرویی نیست جز به خدا) «60» (1) 39. و امّا حقّ کسی که از تو رایزنی خواهد (و چاره جوید) این است که اگر رأی درستی به خاطرت رسید در نصیحت (و خیراندیشی) برای او بکوشی و هر چه می‌دانی به مشورتش بفهمانی و بگویی که اگر تو به جای او بودی چنان می‌کردی و این از آن روست که او از سوی تو مهربانی و نرمی بیند زیرا نرمش رمندگی را از میانه بردارد و سختگیری به جای همدلی، رمندگی آرد. و اگر در کار او نظری بر خاطرت نگذرد ولی دیگری را بشناسی که به رأی او اعتماد داری و او را برای رایزنی خودت می‌پسندی وی را به او معرّفی و رهنمایی کنی، و در حقّ او کوتاهی نورزی و از خیر اندیشی برایش فروگذار نکنی. و لا قوّة الّا باللّه. (و نیرویی نیست جز به خدا). «61» (2) 40. و امّا حقّ کسی که تو از او رایزنی خواهی (و چاره‌جویی) این است که او را در نظر ناموافقی که بر سبیل مشورت به تو دهد متّهم نکنی، «62» زیرا مردم در زمینه آراء متفاوتند و نظرهای مختلف دارند. و اگر به رأی او بدگمانی مختاری، امّا متّهم ساختن او که به دیده تو شایسته رایزنی بوده است بر تو روا نیست و نیز از آنجا که نظر خود را به خوبی به تو ارائه کرده و به نیکویی مشورت داده سپاسگزاری از او را فرومگذار. و اگر نظری موافق خواست تو داد خدا را سپاس دار و آن رأی را با سپاسمندی از برادرت بپذیر و منتظر فرصتی باش که اگر او از تو مشورتی خواهد و چاره‌ای جوید همان گونه به او پاداش دهی و لا قوّة الّا باللّه. (و نیرویی نیست جز به خدا).
(3) 41. امّا حقّ اندرز خواه این است که به اندازه‌ای که می‌بینی شایستگی و توانایی پذیرفتن دارد (خیرخواهانه) اندرزش دهی (و گونه‌ای سخن گویی) و از راهی درآیی که به گوشش خوش آید و به اندازه‌ای که عقلش توان دریافت دارد با او سخن گویی زیرا هر عقلی را نوعی از سخن در خور است که آن را (بهتر) بفهمد و دریابد، و باید روش تو مهربانی باشد. و لا قوّة

---

(60) در آن دو کتاب به جای «و امّا حقّ الخصم المدّعی علیه فان کان ما تدّعیه حقّا ...» آمده است [و حقّ خصمک الّذی تدّعی علیه ان کنت محقّا، کنت فی دعواک اجملت مقاولته و لم تجحد حقّه و ان کنت مبطلا فی دعواک اتقیت اللّه جلّ و عزّ و تبت الیه و ترکت الدّعوی ...- و حقّ طرفی که تو بر او ادعایی داری این است که اگر محق باشی، در دعوایت به خوش گفتاری مباحثه کنی و حقّ او را (نیز) انکار نکنی و اگر ادّعایت باطل است از خدای عزّ و جلّ بپرهیزی و به درگاهش توبه کنی و دعوی را ترک گویی.]
(61) در آن دو کتاب آمده است: [و حقّ المستشیر ان علمت له رأیا حسنا

اشرت علیه و ان لم تعلم له ارشدته الی من یعلم- و حق مشورت‌کننده با تو این است که اگر رأی خوبی به نظرت رسید به مشورتش بازگویی و گر نه او را نزد کسی که می‌دانی (و چاره‌شناس است) راهنمایی کنی.]
(62) در آن دو کتاب بعد از این عبارت آمده است: [و ان وافقک حمدت اللّه تعالی.- و اگر نظری موافق خواست تو داد خدای تعالی را حمد گویی.]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 274
الّا باللّه. (و نیرویی نیست جز به خدا) «63» (1) 42. و امّا حقّ اندرزگو این است که نسبت به او فروتنی کنی و به او دل دهی (و زلال اندرزش را به دلت بنوشانی) و گوش بدو فراداری تا اندرزش را بفهمی، سپس بدان بیندیشی، اگر در اندرزگویی راه درست پیموده خدا را بر آن سپاس داری و از او بپذیری و قدر اندرزش را بدانی، و اگر توفیق درستگویی نیافته با او مهربان باشی و او را متّهم نکنی و بدانی که در خیر اندیشی برای تو کوتاهی نورزیده امّا اشتباه کرده است، «64» مگر آنکه به دیده تو شایسته بدگمانی باشد که (در این صورت) به هر حال به هیچ سخن او (وقعی مگذار و) وزن و ارزشی مده. و لا قوّة الّا باللّه. (و نیرویی نیست جز به خدا) (2) 43. و امّا حقّ سالخورده این است که سالخوردگی او را احترام گذاری و اگر از پیشگامان در اسلام باشد اسلامش را با مقدّم دانستن وی تجلیل کنی و از موضع‌گیری در برابر او بگذری و در راه بر او سبقت نگیری و پیشاپیش وی راه نسپری «65» و با او نادانی نکنی و اگر وی با تو نادانی‌ای کرد بردباری کنی و او را به خاطر حقّ (تقدّم در) اسلام و سالخوردگیش، گرامی داری زیرا حقّ سالخوردگی به اندازه حقّ اسلام است. و لا قوّة الّا باللّه. (و نیرویی نیست جز به خدا) «66» (3) 44. و امّا حقّ خردسال، مهربانی با اوست و پرورش و آموزش او و گذشت از او و چشم پوشی بر او و نرمی با او و کمک به وی و پرده‌پوشی بر لغزشهای کودکانه اوست که موجب توبه او شود، و کنار آمدن با او و اجتناب از تحریک کردن او زیرا این (روش) به رشد وی نزدیکتر است. «67»

---

(63) در آن دو کتاب آمده است: [و حق المستنصح ان تؤدّی الیه النّصیحة و لیکن مذهبک الرحمة و الرفق به- و حقّ اندرزخواه این است که خیرخواهانه اندرزش دهی و باید روش تو مهربانی و دلسوزی به او باشد.]
(64) در آن دو کتاب آمده است [و حقّ النّاصح ان معین له جناحک و تصغی الیه بسمعک فان اتی بالصّواب حمدت اللّه تعالی و ان لم یوافق رحمته و لم تتّهمه و علمت انّه أخطأ و لم تؤاخذه بذلک الّا ان یکون مستحقّا للتّهمة ...- و حق اندرزگوی این است که به او فروتنی کنی و گوش بدو فرا دهی، اگر درست گوید خدای تعالی را سپاس داری و اگر درست نباشد با او مهربانی کنی و وی را متّهم نسازی و بدان که (فقط) اشتباه کرده است و

او را بر این اشتباه باز خواست نکنی مگر آنکه سزاوار اتّهام باشد ...]
(65) در الخصال به جای «و لا تؤمّه» [من امّ یؤمّ- کسی که پیشگامی را شاید، از پس او می‌روند] آمده است.
(66) در آن دو کتاب آمده است: [و حقّ الکبیر توقیره لسنّه و اجلاله لتقدّمه فی الاسلام قبلک و ترک مقابلته عند الخصام و لا تسبقه الی الطّریق و لا تتقدّمه و لا تستجهله و ان جهل علیک احتملته و اکرمته لحقّ الاسلام و حرمته- و حق سالخورده، احترام نهادن به اوست به خاطر سنّش و گرامیداشت اوست به خاطر تقدّمش در اسلام بر تو و ترک طرف شدن با او و اینکه در راه از او پیش افتی و پیشاپیش وی بروی و با او نادانی کنی و اگر او نادانیی با تو کرد تحمّل کنی و او را به خاطر اسلام و حرمتش گرامی داری]
(67) در آن دو کتاب آمده است [حقّ الصغیر رحمته فی تعلیمه و العفو عنه و السّتر علیه و الرفق به و المعونة له- حق خردسال مهرورزی در آموزش اوست و گذشت از او و چشم‌پوشی بر او و مدارا با او و کمک با او]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 275
(1) 45. و امّا حقّ سائل (بینوای خواهنده) این است که اگر به راستی او یقین داری «68» و بر رفع نیاز او توانا هستی به او بدهی و برای (سپری شدن بلای بینوایی) که بر او نازل شده دعا کنی و در انجام در خواستش به او کمک کنی، و اگر در راستی او شک داری و بدگمانی نسبت به او در دلت راه یافته اما بدان یقین نداری، از نیرنگ شیطان در امان نیستی که خواسته است تو را از نصیب ثوابت باز دارد و میان تو و (این وسیله) نزدیکی تو به پروردگارت حایل شود (در این صورت) چشم از او فروپوش و به خوشی جوابش کن و اگر بر نفس خود در کار او چیره آمدی و با آنکه در ضمیر تو چنان گمانی گذشته بود چیزیش بخشیدی (مانعی ندارد) که این کار بجایی است. «69» (2) 46. و امّا حقّ مسئول (کسی که از او چیزی خواهند) این است که اگر چیزی داد با سپاسگزاری و قدردانی احسان از او پذیرفته شود و اگر چیزی نداد او را معذور دانند. «70» به او خوش گمان باش و بدان که اگر دریغ کرد مال خود را دریغ کرده و گرچه ظالم باشد او را در (حفظ) مال خود سرزنشی نیست که «به راستی، آدمی بسی ظالم و ناسپاس است». «71» (3) 47. و امّا حقّ کسی که خداوند به وسیله او و به دست او تو را شاد ساخته این است که اگر او خود قصد شادسازی تو را داشته نخست خدا را بستایی و سپس او را به اندازه‌ای که سزد سپاس داری و او را به سبب تقدّم در آغاز کردن پاداش دهی و (یا) در مقام پاداش دادن به او باشی، و اگر قصد آن را نداشته (و ناخودآگاه شادت کرده) خدا را بستایی و سپاس داری و بدانی این از جانب خداست که تو را بویژه از

آن شادمانی بهره‌مند داشته است و او را (هم) از آنجا که یکی از اسباب نعمتهای خدا بر تو شده دوست بداری و از آن پس خیرش را بخواهی زیرا اسباب نعمتها برجا باشند و هر چند خود قصد نداشته باشند برکت هستند. و لا قوّة الّا باللّه (و نیرویی نیست جز به خدا) «72» (4) 48. و امّا حقّ آن کس که (دست) قضا به وسیله او، به گفتار یا کرداری، با تو بد کرده این است که

---

(68) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «تیقّنت صدقه» [تهیّأت صدقة- اگر صدقه‌ای آماده داری] آمده است ولی به قرینه عبارت بعدی «و ان شککت فی صدقه» همان ضبط متن درست‌تر است.- م.
(69) در آن دو کتاب آمده است [حقّ السّائل اعطائه علی قدر حاجته- حق سائل آن است که به اندازه نیازش به او بدهند]
(70) در آن دو کتاب آمده است: [حق المسئول ان اعطی فاقبل منه بالشکر و المعرفة بفضله و ان منع فاقبل عذره- حق آن کس که از او چیزی خواهند، اگر داد با سپاسگزاری و قدرشناسی از فضل او بپذیر و اگر دریغ داشت عذرش را قبول کن.]
(71) درج ذیل آیه 34 سوره ابراهیم: إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ.
(72) در آن دو کتاب آمده است: [حقّ من سرّک للّه تعالی ان تحمد اللّه اوّلا ثم تشکره- حق آن کس که برای خدای تعالی تو را شادمان کرده این است که نخست خدا را بستایی و سپس او را سپاس داری]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 276
اگر به عمد بوده بهتر آن باشد که از او درگذری تا (ریشه کدورت) کنده شود و با چنین مردمی به ادب (الهی) رفتار کرده باشی زیرا خداوند می‌فرماید: وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولئِکَ ما عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ- الی قوله- لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ- و هر کس بعد از ستمی که دیده است، انتقام گیرد، اینانند که بر آنان ایرادی نیست ...- تا آنجا که فرماید- و هر کس که شکیبابی و گذشت پیشه کند، بیگمان این از کارهای سترگ است.» «73» و نیز خدای عزّ و جلّ فرماید: وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ- و اگر خواستید کسی را مکافات کنید، نظیر آنچه مکافات دیده‌اید، مکافات دهید؛ و اگر شکیبایی [و خویشتنداری] ورزید، بدانید که این شیوه برای شکیبایان بهتر است.» «74» این در مورد عمد است و اگر به عمد نباشد به قصد انتقامگیری از او بروی ستم مکن تا او را به عمد بر خطایی که کرده است کیفر داده باشی (بلکه) با او مهربانی کن تا به نرمترین صورتی که توانی به او پاسخ داده باشی. و لا قوّة الّا باللّه. (و نیرویی نیست جز به خدا). «75» (1) 49. امّا حقّ تمام همکیشان تو حسن نیّت و مهربانی و مدارا با کجرفتارانشان و دل به دست آوردن و اصلاح

آنهاست و سپاسگزاری از خوشرفتاران با خویش و با تو، زیرا خوبی کردن او با خویش چنان است که با تو هم خوبی کرده باشد چون از آزردن تو باز ایستاده و زحمتی به تو نداده و خود را از (زیان رساندن به) تو نگهداشته، پس همه را مشمول دعای خودساز و با یاوری خود به همه مدد رسان و برای همه نسبت به خود مقامی منظور دار، سالخورده آنان را به جای پدر و خردسالشان را به جای فرزند و میانسالشان را به جای برادر خود گیر و هر کدام نزدت آمدند با لطف و مهربانی از آنان دلجویی کن و به کارشان برس. و با برادر (دینی) خود به همان حقوقی که برادر را بر برادرش واجب آمده در پیوند. «76»

---

(73) الشوری، 41 تا 43
(74) النّحل، 126
(75) در آن دو کتاب آمده است: [و حقّ من اساءک ان تعفو عنه و ان علمت انّ العفو یضرّ انتصرت، قال اللَّه تعالی: وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولئِکَ ما عَلَیْهِمْ مِنْ سَبِیلٍ- و حق آن کس که به تو بد کرده است این است که از او درگذری و اگر دانستی که گذشت زیانبخش است از وی انتقام بگیری. خداوند تعالی فرمود: هر کس پس از ظلمی که بر او رفته به انتقام یاری طلبد بر چنین کسانی مؤاخذه‌ای نباشد.]
(76) در آن دو کتاب آمده است: [و حقّ اهل ملّتک اضمار السّلامة و الرّحمة لهم و الرّفق بمسیئهم و تألّفهم و استصلاحهم و شکر محسنهم و کفّ الأذی عنهم و تحبّ لهم ما تحبّ لنفسک و تکره لهم ما تکره لنفسک و ان تکون شیوخهم بمنزلة ابیک و شبابهم بمنزلة اخوانک و عجائز هم بمنزلة امّک و الصّغار بمنزلة اولادک- و حق همکیشانت حسن نیّت و مهربانی با آنان و مدارا با بدرفتارشان و دل به دست آوردن و اصلاح ایشان و سپاسگزاری از نیکوکارشان و خودداری از گزند به آنان است و اینکه آنچه برای خود می‌پسندی برای آنان بپسندی و آنچه را بر خود نمی‌پسندی بر آنان نیز نپسندی و اینکه پیر مردانشان به جای پدر و جوانانشان به جای برادر و پیرزنانشان به جای مادر و خردسالانشان به جای فرزندان تو باشند.]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 277
(1) 50. و امّا حقّ ذمّیان، حکم در باره آنان این است که آنچه خدا از آنان پذیرفته بپذیری و به آن ذمّه و عهدی که خدا برای آنها مقرّر داشته وفا کنی «77» و در آنچه از خود خواهند و آنچه بدان مجبورند بدانشان حواله کنی و در رفتاری که میان تو [و ایشان] می‌گذرد به حکم خدا عمل کنی و باید رعایت این (نکته) که آنها در پناه تو و ذمّه خدا و پیمانداری او و پیمان پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله هستند، میانه تو و ستم بر آنان حایل شود

(و از ستم بر آنان بازت دارد) زیرا به ما رسیده است که فرمود: «من ظلم معاهدا کنت خصمه»- هر کس بر پیمان بسته‌ای ستم کند من طرف و دشمن او باشم» پس از خدا بپرهیز. و لا حول و لا قوّة الّا باللّه. (و جنبش و نیرویی نیست جز به خداوند). «78» (2) این پنجاه حقّ است که تو را در برگرفته و به هیچ حال از حیطه شمول آنها بیرون نتوانی رفت و رعایت آنها بر تو واجب است، و لازمست که به پرداخت آنها عمل کنی و در این کار از خداوند جلّ ثناؤه کمک بخواهی و لا حول و لا قوّة الّا باللّه و الحمد للّه رب العالمین. (و جنبش و نیرویی نیست جز به خداوند، و ستایش خاصّ پروردگار جهانیان است).
(3)

(4) به راستی، نشانه زاهدان، (بی‌میلان) به دنیا و مشتاقان به آخرت ترک هر همنشین و دوست، و پس زدن هر رفیقی است که آنچه ایشان خواهند نخواهد. هان، به راستی، آن که برای پاداش آخرت بکوشد همان کسی است که به خوشی نقد این جهان بی‌رغبت است و ساز و برگ مرگ را آماده کرده، و پیش از پایان مهلت و رسیدن آنچه از دیدنش گزیری نیست به کار پرداخته و پرهیز را پیشاپیش چاره هلاک ساخته است؛ زیرا خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صالِحاً فِيما تَرَكْتُ- آن گاه که یکی از ایشان را فرا رسد، گوید: پروردگارا مرا به دنیا باز گردانید* باشد که در آنچه فروگذار کرده‌ام، کاری شایسته پیش گیرم ...» «1» باید هر یک از شما امروز خود را در این دنیا چنان قرار دهد که گویی عمر دوباره یافته و از کوتاهی در کردار نیک برای روز نیازش (قیامت) پشیمان است.
(5) ای بندگان خدا، بدانید هر که از شبیخون ترسد از بستر (نرم) برخیزد و از خواب خوش بگذرد و از بیم چیره شدن اهل دنیا (بر خویش) از پاره‌ای خوراک و نوشابه‌ها خود داری کند، پس وای بر تو ای آدمیزاده! از بیم غافلگیری پروردگار غلبه و چیرگی، و بازخواست دردناک او و شبیخونش

---

(77) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و تفی» [و کفی- کفایت کنی] آمده است.
(78) در آن دو کتاب آمده است: [و حقّ اهل الذمّة ان تقبل منهم ما قبل اللّه تعالی منهم و لا تظلمهم ما وفوا اللّه عزّ و جلّ بعهده- و حق ذمّیان این است که آنچه خدای تعالی از ایشان پذیرفته بپذیری و چندان که به پیمان خدای عزّ و جلّ وفا دارند بدیشان ستم نکنی.]
(1) مؤمنون، 99- 100
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 278
بر نافرمانان و گناهکاران با مرگهای ناگهانی شب و روز، چنان شبیخونی که راه نجات و پناهگاه و گریزگاهی ندارد. (1) پس ای مؤمنان، از شبیخون خدا چنان که پرهیزگاران می‌ترسند، بترسید، زیرا خداوند می‌فرماید: ذلِکَ لِمَنْ خافَ مَقامِی وَ خافَ وَعِیدِ- این (آرامش) برای کسی است که از ایستادن [در محشر به هنگام حساب] در پیشگاه من بترسد، و از هشدار من بهراسد» «2». پس از رونق و شکوه دنیا و فریبها و گزندهای آن بترسید و سرانجام زیانبخش گرایش به آن را به یاد آرید زیرا آرایش آن فتنه و مهرورزیدن بدان گناه است.

(2) و بدان! وای بر تو ای آدمیزاده که شکمبارگی «3» و پرخوری و سرمستی و فریفتگی به ملک (اعمّ از مالداری یا حکومت) از چیزهایی است که (آدمی را) از کردار باز می‌دارد و کند رفتار می‌کند و یاد خدا را فراموشش می‌سازد و از نزدیک بودن مرگ غافلش می‌دارد چنان که گویی گرفتار جهاندوستی از مستی می عقل باخته است. (3) به راستی مرد خدا اندیش از او می‌ترسد و برای او کردار می‌کند که نفس خود را تمرین دهد و به گرسنگی آموخته کند تا به انباشتگی میل نکند، و اسبان را برای مسابقه (نیز) این چنین لاغر میان کنند. «4» (4) پس ای بندگان خدا، از خدا بپرهیزید چون پرهیز آرزومند به پاداش او و ترسان از کیفر او.
به درستی که در پیشگاه خداوند حجّت با شما تمام شده و بهانه از کفتان به در رفته که او شما را (هم) تشویق کرده و (هم) بیم داده است، ولی شما نه بدان پاداش ارجمندش که تشویقتان کرده مشتاقید و کردار می‌کنید و نه از کیفر شدید و شکنجه دردناکش که شما را از آن ترسانده می‌ترسید.
(5) به درستی، خداوند در کتاب خود به شما خبر داده است که: فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِهِ وَ إِنَّا لَهُ كاتِبُونَ- هر کس که از کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، در برابر کوشش او ناسپاسی نخواهد شد و ما نویسنده [کار و کردار] او هستیم». «5» سپس در کتابش برای شما مثلها زده و آیاتی آورده تا از رونق و جلوه زندگی دنیا بپرهیزید و فرموده است: إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ- به حقیقت اموال و فرزندان شما مایه آزمون [و دردسر] ند، و

---

(2) ابراهیم، 14
(3) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «قسوة البطنة و كظّة الملأة»، [نشوة البطنة و فترة الميلة- سرمستی شکمخوارگی و بیماری پراشتهایی] آمده است.
(4) تضمير الخيل: روش برنامه ریزی خوراک و تعلیف اسب مسابقه است که طبق برنامه‌ای چهل روزه نخست پروارش کنند و آن‌گاه از علف بازش دارند تا لاغر میان و ساخته بدن شود. (و مراد آن است که برای مسابقه در راه آخرت نیز باید پیکر را که مظهر نفس امّاره است نزار و آماده ساخت که به گفته سعدی:
اسب لاغر میان به کار آیدروز میدان نه گاو پرواری و نیز گوید:
اندرون از طعام خالی دارتا درو نور معرفت بینی. - م.)
(5) الأنبياء، 94

پاداش بیکران فقط نزد خداست». «6» پس خدا را پرهیزگاری کنید و

(سخنش را) بشنوید و فرمان پذیرید، از خدا پروا کنید و از اندرزهای الهی پند گیرید. (1) من جز این ندانم که سرانجام نافرمانیها به حقیقت، بسیاری از شما را نزار کرده «7» و باز هم نافرمان از آنها نمی‌پرهیزد، و به دینش زیان رسانده و باز هم آنها را بد نمی‌دارد. آیا این بانگ رسای الهی را نمی‌شنوید که آنها را عیب می‌داند و حقیر می‌شمارد و می‌فرماید: اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكاثُرٌ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَباتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطاماً وَ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ سابِقُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ- (الا ای هوشیاران) بدانید که زندگانی دنیا به حقیقت بازیچه و سرگرمی، و زیور و فخر فروشی در میان شما و افزون‌طلبی در اموال و اولاد است، همانند بارانی که کشاورزان (دانه به خاک پوشاننده) را گیاه (رسته بر اثر) آن خوش آید، سپس پژمرده شود و آن را زرد شده بینی، سپس خرد و ریز شود؛ و در آخرت، هم عذابی شدید هست و هم آمرزش و خشنودی از جانب خداوند؛ و زندگانی دنیا جز مایه فریب نیست* (الا ای بندگان خدا) به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که فراخنایش به قدر پهنه آسمان و زمین است بشتابید که برای اهل ایمان به خدا و پیمبرانش آماده شده، این بخشش الهی است که به هر کس خواهد ارزانیش دارد و خداوند دارای بخشش و بخشایش بیکران است.» «8» و فرموده: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ- ای مؤمنان از خداوند پروا کنید و هر کس بنگرد که برای فردای (قیامت) چه پیش اندیشی کرده است؛ و از خداوند پروا کنید، زیرا به آنچه می‌کنید آگاه است* و همانند کسانی که خداوند را فراموش کردند، مباشید که خداوند هم [تیمار] خودشان را از یادشان برد، اینانند که نافرمانند» «9» (2) ای بندگان خدا، از خدا بپرهیزید و بیندیشید و بدان چه برای آن آفریده شده‌اید (عبادت) عمل کنید زیرا خدا شما را بیهوده نیافریده و بیکاره وانگذاشته، خود را به شما شناسانده و پیامبرش را به سوی شما گسیل داشته و کتابش را بر شما فرو فرستاده که حلال و حرامش و نیز حجتها و امثالش در آن است، پس از خدا بپرهیزید که پروردگارتان بر شما حجّت آورده و فرموده است: أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِساناً وَ شَفَتَيْنِ وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ- آیا به او دو چشم عطا نکردیم؟* و زبان و دو

---

(6) التغابن، 15

(7) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «قد نهکته» [لقد هلکته- به حقیقت او را هلاک ساخته] آمده است.
(8) الحدید، 20 و 21
(9) الحشر، 18- 19
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 280
لب (برای گفتار) به او ندادیم؟* و دو راه (خیر و شر، و بهشت و دوزخ) را به او ننمودیم؟» «10» این حجّتی بر شماست پس چندان که توانید خدای را پرهیزگاری کنید زیرا نیرویی جز به خدا و توکّلی نیست مگر بر او. و صلّی اللّه علی محمد [نبیّه] و آله (خداوند بر محمد [پیامبر خود] و خاندانش درود فرستد.)
(1)

(2) خدا ما و تو را از فتنه‌ها نگهدارد و بر تو از دوزخ رحمت آرد، به راستی تو امروز به حالی افتاده‌ای که سزاست هر که بدین حالت بیند دلش بر تو بسوزد، به حقیقت (بار) نعمتهای خدا که به تو تنی سالم و عمری دراز بخشیده بر دوشت سنگین شده، حجّتهای خدا بر ضد تو استوار است که کتابش را بر تو فرو خوانده و فهم دینش را به تو آموخته و با سنّت پیامبرش محمد صلّی اللّه علیه و آله نیک آشنایت کرده و در برابر هر نعمتی که به تو ارزانی داشته و هر حجّتی که برابرت نهاده بر تو وظیفه‌ای واجب فرموده که مراد اوست. و مرادش جز این نیست که میزان سپاسگزاری تو را در آن باره بیازماید و فضل خود را بر تو آشکار کند «2» و فرموده است: لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی

---

(10) البلد، 8- 10

(1) محمد بن مسلم بن عبد الله بن شهاب زهری، چنان که از زندگینامه‌ها بر می‌آید از کسانی بود که از امیر مؤمنان و فرزندانش علیهم السّلام روی تافتند. پدرش مسلم با مصعب بن زبیر، و جدش عبید الله به روز بدر با مشرکان بود و او خود همچنان عامل مروانیان بود تا روزگارشان سرآمد. هشام بن عبد الملک وی رای به معلّمی فرزندان خود گماشت و بدو دستور داد که احادیث رای به فرزندانش املا کند و او چهار صد حدیث بدیشان آموخت. (خواننده گرامی)، خود نیک آگاهی کسی که پنجاه سال به بنی امیّه خدمت کرده است ارزش علمش در چه پایه‌ای و حدیثش از چه دستی تواند بود! پیداست تمام این حدیثهایی که او املا کرده است از آن شماری است که امویان رای خوش می‌آمده و در آنها هیچ چیزی در باره فضل علی علیه السّلام و فرزندانش نبوده است و از همین روست که دانشمندان وابسته بدیشان وی رای ستوده و بیش از حدّ شایستگیش بالا برده‌اند تا آنجا که این حجر از افزونی دانشی که او گسترده اظهار شگفتی می‌کند! به نقل صاحب تنقیح المثال (عبد الله مامقانی) رحمة الله، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از جریر بن عبد الحمید، از محمد بن شیبه روایت می‌کند که گفت: دیدم زهری و عروة بن زبیر در مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نشسته‌اند و از علی علیه السّلام یاد کرده هر دو به بدگویی پرداختند. علی بن حسین علیه السّلام آگاه شد و بیامد و بر سرشان ایستاد و فرمود: امّا تو ای عروه، پدر من پدرت رای به دادگاه عدل الهی کشاند و حکم داور منّان به سود پدر من و زیان پدر تو جاری شد. و امّا تو ای زهری، اگر در مکّه می‌بودی پایه کرامت (دروغین) تو را نشانت می‌دادم. در رجال

شیخ طوسی و علّامه و ابن داود و تفرشی آمده است که «او دشمن (اهل بیت اطهار) است» و از سید بن طاوس در التحریر الطاوسی حکایت شده که «سفیان بن سعید و زهری هر دو دشمن و مورد اتهامند». با تأمّل در نامه امام (سجّاد) علیه السّلام نیز صدق گفتار، (در باره زهری) معلوم می‌شود.
(2) در پاره‌ای نسخه‌ها آمده است: [... فرض لک فی کلّ نعمة انعم بها علیک و فی کلّ حجّة احتجّ بها علیک الفرض فما قضی الّا ابتلی شکرک- بر هر نعمتی که به تو داده و هر حجتی که بر تو آورده فریضه‌ای بر تو واجب داشته تا شکرگزاری تو را بیازماید.]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 281
لَشَدِیدٌ- اگر شکر نعمت به جای آرید بر نعمت شما می‌افزایم و اگر ناسپاسی کنید، به راستی عذاب من بسیار سخت است» «3» (1) پس بنگر فردا که در پیشگاه خدا ایستی چگونه مردی باشی، آن دم که خدا از نعمتهای خویش (که به تو ارزانی داشته) باز پرسدت که چگونه پاس داشتی؟ و از حجّتهای خود پرسدت که آنها را چگونه گذراندی؟ و هرگز مپندار که خدا عذری از تو بپذیرد و به تقصیر تو (در طاعت) خرسند باشد. هیهات هیهات که چنین نیست. او در کتاب خویش علما را مسئول دانسته آنجا که فرماید:
لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لا تَکْتُمُونَهُ- باید (حقایق قرآن) را برای مردم بیان کنید و آن را پنهان نسازید» «4» (2) و بدان که کمترین چیزی را که پنهان داشتی و سبکترین باری که بر دوش داری این است که با وحشت ستمگر خو گرفتی (و با او همدمی کردی) و راه گمراهی را آن دم که به او نزدیک شدی و آن لحظه که دعوتش را پذیرفتی، هموار کردی. وه چه می‌ترسم (بر تو) که فردا همراه با خائنان گرفتار گناه خود باشی و از آنچه برای کمک به ستمکاران گرفته‌ای به بازپرسی کشانندت، زیرا تو چیزی را از کسی که آن را به تو بخشیده گرفته‌ای که از آن تو نیست و به کسی نزدیک شده‌ای که حقّ هیچ کس را نپرداخته و تو نیز از راه نزدیکیت به او از باطلی جلوگیری نکرده‌ای. تو کسی را که با خدا در جنگ بوده دوست داشته‌ای، (3) آیا نه چنین است که (حاکمان جائر) با دعوت از تو، آن‌گاه که تو را (به همکاری) فرا خواندند، تو را محوری برای گرداندن چرخ ستمگریها ساختند و تو را پلی برای عبور به سوی بلارسانیهایشان، و نردبان گمراهی خویش قرار دادند و مبلّغ تباهکاری و رهنورد راه خطای خود کردند؟ در تو نسبت به علمای راستین (آل محمد) ایجاد شکّ کردند و دل نادانان را به وسیله تو شکار کردند و گزیده‌ترین وزیران و نیرومندترین دستیارانشان هم به اندازه تو فساد آنها را آراستگی و صلاح وانمود نکرد و (مردم را) از خاصّ و عامّ بسویشان نکشید؟ در برابر آنچه از تو گرفتند چه بسیار کم مزدت دادند (و

به چه بهای ناچیزی وجدانت را خریدند) و چه اندک (خانه‌ای) در جهان برایت آباد کردند و چگونه (خانه آخرتت را) ویران کردند. پس مراقب نفس خود باش که دیگری آن را برایت مراقبت نکند، و چون مردی مسئول به حسابرسی از خود پرداز.
(4) بنگر که سپاست از آن کس که تو را به نعمتهای (بیدریغ) خویش در خردی و بزرگیت پرورده چگونه و بر چه پایه است. وه چه می‌ترسم که تو از آنان باشی که خداوند در کتابش فرماید: فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هذَا الْأَدْنى وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنا- از پس آنان جانشینانی [ناصالح] آمدند که کتاب آسمانی را از پیشینیان فرا ستاندند [ولی] متاع زندگی دنیوی را طلب کردند

_____

(3) ابراهیم، 7
(4) آل عمران، 187

و ادّعا کردند که به زودی آمرزیده خواهیم شد.» «5» (1) تو در سرای درنگ نیستی، (بلکه) در خانه‌ای هستی که آهنگ کوچ در داده است، آدمی از پس همسالانش چه قدر می‌زید؟ خوشا بر آنکو در دنیا بیمناک باشد، و بدا بر آنکو بمیرد و گناهانش پس از او بماند. «6» (2) بپرهیز، که نیک آگاه شدی، و بشتاب که مهلت محدودیت داده‌اند. به راستی، تو با کسی داد و ستد داری که نادان نیست و به حقیقت، آن که نگهبان (و مراقب) توست غافل نیست. آماده شو، که به آغاز کردن سفری طولانی نزدیک شده‌ای و گناهت را درمان کن که بیماری سختی به جانت راه یافته است.
(3) مپندار که مراد من توبیخ و پرخاش و سرزنش کردن به توست، ولی می‌خواهم که خداوند (وجدان) از دست رفته‌ات را زنده کند و آنچه از دینت را که در پرده (دنیا دوستی) پنهان شده به تو باز گرداند و گفته خدا را در کتابش فرا یادت آرم که فرمود: وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ- یادآوری کن زیرا یادآوری مؤمنان را سود بخشد» «7» (4) تو خاطره همسالان و اقرانت را که درگذشته‌اند از یاد برده‌ای و پس از آنها چون قوچ شکسته شاخی بجا مانده‌ای. بنگر که آیا آنان همچون تو گرفتار شدند و آیا ایشان به چنین پرتگاهی که تو افتاده‌ای در افتادند؟ یا آنکه می‌بینی کار خیری را که آنها فرو گذاشتند تو فرا یاد آوری «8» و چیزی (از علوم الهی) را که نداشتند دریافتی؟ بلکه (تفاوت این است که) تو را منزلتی دست داد که در دل عوام جا گرفتی و به دورت گرد آمدند و از رأیت پیروی کردند و به فرمان تو عمل کردند. اگر تو چیزی را حلال شمردی (آنان هم) حلالش دانستند و اگر حرام خواندی، حرامش گرفتند در صورتی که تو از این شایستگی برخوردار نیستی امّا علاقه و میل آنان به دانشی که نزد تو

سراغ می‌کنند و نیز از دست رفتن دانشمندانشان و غلبه نادانی هم بر تو و هم برایشان، و ریاست دوستی و دنیاطلبی تو و ایشان آنان را به تو پشتگرم ساخته (و سبب شده است که به تو روی آرند) آیا توجّه نمی‌کنی که خود گرفتار چه جهل و غروری هستی و بر اثر آن مردم به چه فتنه و بلایی دچار شده‌اند؟، به حقیقت، تو آنها را به بلا درافکنده و فریفته‌ای و از کسب ثوابشان باز داشته‌ای، همه شیفته آنند که در علم به پایه تو برسند و بدان چه تو دریافته‌ای دست یابند، ولی با دست تو به دریایی که ژرفایش پیدا نیست و بلایی که اندازه‌اش تخمین زده نمی‌شود در افتادند. خدا به داد ما و تو برسد، و هو المستعان.

---

(5) الاعراف، 169
(6) مراد عالم خطا کاری است که بد آموزیهای وی حتّی بعد از مرگش موجب گمراهی عدّه‌ای شود.- م.
(7) الذّاریات، 55
(8) در پاره‌ای نسخه‌ها [ام هل تری ذکرت خیرا علموه علموه و عملت شیئا جهلوه- یا، آیا می‌بینی کار خیری را که دانستند یاد کردی و آنچه را (آنان) در نیافتند (تو به نیروی دانش خود دریافتی) و عمل کردی] و در پاره‌ای دیگر: [ام هل تراه ذکرا خیرا عملوه و ...- یا، آیا می‌بینی که خیری کردند و ذکری (نیک) بجا گذاشتند ...] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 283
(و هموست که به کمک خواهندش).
(1) امّا پس از این (اندرز و مقدّمه)، از هر چه در آنی روی بتاب تا بدان نکوکارانی بپیوندی که در جامه‌های ژنده خود به خاک رفتند، و شکمشان به پشتشان چسبید، و میان ایشان با خداوند حجابی نیست و دنیا ایشان را نفریفت و خود فریفته دنیا نشدند، دل سپردند و خواستند و بیدرنگ به آن پیوستند. اگر دنیا در دل تو که سالخورده و دانشمند و دم مرگی این قدر جا کرده، پس جوان نورسی که در شناخت جهان نادان و در رأی خود ناپخته و عقلش فساد پذیر است چگونه ایمن ماند؟ ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم. به که باید اعتماد کرد؟ و به که باید گلایه برد؟ ما درد دل خود و آنچه را در تو می‌بینیم به خدا شکوه کنیم و مصیبتی را که از جانب تو به ما رسیده نزد خدا به حساب آریم.
(2) بنگر که سپاسگزاریت بر نعمتهای آن کس که تو را در خردی و بزرگی پرورده چگونه است و چگونه آن کس را که به برکت دینش تو را میان مردم خوشنام (و مطلوب) ساخته بزرگ می‌داری و چگونه از (خلعت دانش و) لباس آن کس که با در پوشاندن آن بر اندامت تو را میان مردم پوشیده (و آبرومند) ساخته نگهداری می‌کنی، و نزدیکی و دوریت با آن کس که تو

را فرموده نسبت به او نزدیک و فروتن باشی چگونه و تا چه حدّ است. (3) تو را چه شده که از خلسه (و چرتت) بیدار نمی‌شوی و از لغزشت توبه نمی‌کنی تا بگویی: به خدا سوگند، من حتی یک جا هم برای خدا به زنده سازی دین او یا پاکسازی باطلی نپرداختم، این است سپاسگزاری تو از کسی که بردن این بار (دانش) را از تو خواسته «9» است. چه قدر می‌ترسم که تو از زمره چنان کسانی باشی که خداوند تعالی در کتابش فرموده: أَضاعُوا الصَّلاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا- نماز را ضایع گذاشتند و شهوتها را پیروی کردند و به زودی (کیفر) گمراهی را خواهند یافت» «10» (خداوند) تو را حامل کتابش ساخته و دینش را به امانت به تو سپرده و تو آن را تباه کردی، پس خدایی را می‌ستاییم که ما را از آنچه تو را بدان گرفتار کرد عافیت بخشود. و السّلام.
(4)

(5) فرمود علیه السّلام: خرسندی به قضای ناخواسته والاترین درجه‌های یقین است.
(6) و فرمود علیه السّلام: هر که خود را ارجمند شمارد دنیا را پست انگارد.
(7) به حضرتش عرض شد: گرانقدرترین مردم کیست؟ امام علیه السّلام فرمود: آنکه دنیا را مایه ارزش خود نداند.

_____

(9) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «من استحملک»، [من استعملک- کسی که تو را به کار (نگهبانی دانش) گماشته] آمده است.
(10) مریم، 59
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 284
(1) مردی در حضورش گفت: بار الها مرا از آفریدگانت بی‌نیاز دار. «1» حضرتش علیه السّلام فرمود:
چنین نیست، زیرا مردم به یک دیگر وابسته‌اند. ولی بگو: بار الها مرا از آفریدگان «شرورت» بی‌نیاز دار.
(2) و فرمود علیه السّلام: هر که به قسمتی که خدایش داده قانع باشد همو «2» بی‌نیازترین مردم است.
(3) و فرمود علیه السّلام: هیچ کرداری که با تقوی انجام شود کم (ارج) نیست، و چگونه چیزی که خدایش بپذیرد کم بها تواند بود؟ (4) و فرمود علیه السّلام: از دروغ بپرهیزید، چه خرد و چه بزرگ و چه به جدّ و چه هزل، زیرا اگر آدمی دروغ کوچکی گفت بر گفتن بزرگش نیز گستاخ شود. «3»
(5) و فرمود علیه السّلام: همین یاوری الهی تو را بس که بینی دشمنت در دشمنی با تو راه نافرمانی از خدا را می‌پیماید.
(6) و فرمود علیه السّلام: تمام خیر آن است که انسان خود را نگهدارد.
(7) (امام سجّاد) علیه السّلام به یکی از فرزندانش فرمود: ای پسرک من، خدا مرا برای تو پسندید و تو را برای من نپسندید، سفارش مرا به تو کرد و سفارش تو را به من نکرد، تو باید (هر چند) به آوردن اندک ارمغانی باشد با من خوشرفتاری کنی.
(8) مردی از وی پرسید: زهد چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: زهد (بی‌میلی به دنیا) ده بخش است، «4» بالاترین درجه‌های زهد کمترین مدارج پارسایی و بالاترین مدارج پارسایی پایینترین درجات یقین و بالاترین درجات یقین کمترین درجه‌های خرسندی (و قناعت) است. و به راستی (تعریف کامل) زهد در آیه‌ای از کتاب خدا آمده است: لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما

فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ- تا هرگز بر آنچه از دست شما رود اندوه نخورید و به آنچه به شما رسد دلشاد نگردید.» «5» (9) و فرمود علیه السّلام: خواستن نیازها از مردم مایه خوارزیستی و از بین بردن حیا و کاهش شکوهمندی (آدمی) است و همان فقر حاضر باشد، و کم خواستن نیازها از مردم همان بی‌نیازی

_____

(1) در پاره‌ای از نسخه‌ها به جای «عن خلقک»، [من خلقک] آمده است.
(2) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فهو»، [کان- او (بی‌نیازترین مردم) باشد] آمده است.
(3) کلینی آن را در الکافی، ج 2 ص 338 آورده و پس از آن آورده است: [اما علمتم أنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قال: ما یزال العبد یصدق حتّی یکتبه اللّه صدیقا و ما یزال العبد یکذب حتّی یکتبه اللّه کذابا- آیا نشنیده‌اید که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گفت: مادام که بنده راست گوید خدایش راستگو نویسد و مادام که بنده دروغ گوید، خدایش دروغزن نویسد؟]
(4) کلینی آن را در الکافی، ج 2 ص 129 به اسناد خود از هاشم بن برید، از پدرش روایت کرد که مردی از علی بن حسین علیهما السّلام در باره زهد پرسید، فرمود: عشرة اشیاء ...- ده چیز است ... تا پایان حدیث، و در ص 62 نیز از آن امام علیه السّلام آورده است: «و فیه عشرة اجزاء ...- و در آن ده بخش است ...» صدوق هم در الخصال همین گونه آورده است.
(5) الحدید، 23

(و توانگری) موجود است.
(1) و فرمود علیه السّلام: به راستی، محبوبترین شما در پیشگاه خدا خوش‌کردارترین شماست و به راستی، بزرک‌کردارترین شما در پیشگاه خدا مشتاقترین شما به آن چیزی است که نزد خداوند است. و به راستی، رستگارترین شما از عذاب خدا ترسنده‌ترین شما از خداست، و به راستی، نزدیکترین شما به خدا گشاده‌روترین و خوشخوترین شماست، به راستی پسندیده‌ترین شما در درگاه خدا نعمت بخش‌ترین «6» شما بر خانواده خویش است و به راستی گرامی‌ترین شما بر خدا «7» پرهیزگارترین شماست.
(2) حضرتش علیه السّلام به یکی از پسرانش فرمود: ای پسرک من، پنج کس را در نظر دار و با آنان همنشین و هم سخن و همراه مشو. گفت: پدر جانم آنها کیانند؟ «8» (3) (حضرت) علیه السّلام فرمود:
مبادا با دروغزن همنشین شوی که وی همچون سراب است، دور را نزدیک و نزدیک را به تو دور نمایاند (4) و مبادا با فاسق (بدکاره) همنشین شوی

که تو را به لقمه‌ای یا به کمتر از آن بفروشد (5) و مبادا با بخیل همنشین شوی که تو را بدان گاه که به مال سخت نیازمندی واگذارد (6) و مبادا با بیخرد همنشین شوی که چون خواهد سودیت رساند زیانت زند (7) و مبادا با آنکه از خویشانش گسیخته (و قطع رحم کرده) همنشین شوی که من او را در کتاب خدا نفرین شده یافتم. «9» (8) و فرمود علیه السّلام: به راستی شناخت و کمال دینداری مسلمان سخن ناگفتن پیرامون چیزی است که به او ربطی ندارد و کم جدل کردن و بردباری و شکیبایی و خوشخویی اوست. «10»

---

(6) در الکافی و من لا یحضره الفقیه نیز چنین است امّا در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «اسبغکم علی عیاله»، [اشعاکم- کوشنده‌ترین شما ...] آمده است.
(7) «... اکرمکم علی اللّه ...» تعبیری دیگر از مضمون آیه شریفه إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ.- م.
(8) در الکافی، ج 2، ص 641 آمده است: [یا أبت من هم؟ عرّفنیهم- پدر جان، کیانند؟ آنها را به من معرّفی کن]
(9) کلینی رحمه الله در الکافی، ج 2 ص 641 این روایت را نقل کرده، در آن کتاب آمده است [فانّی وجدته ملعونا فی کتاب اللّه عزّ و جلّ فی ثلاثة مواضع: قال اللّه عزّ و جلّ: فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ، أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ. و قال عزّ و جلّ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ. و قال فی البقرة: الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ- به راستی من او را در سه جای کتاب خدای عزّ و جلّ نفرین شده یافتم. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «شما (منافقان) اگر از فرمان خدا و اطاعت قرآن روی بتابید تا در زمین فساد و قطع رحم کنید باز هم امید (نجات) دارید؟ همین منافقانند که خدا آنها را لعن کرده و گوش و چشمانشان را (از شنیدن و دیدن حق) کر و کور گردانید. (سوره محمد، 22). و خدای عزّ و جلّ فرمود: «کسانی که پس از پیمان بستن با خدا عهد خدا را می‌شکنند و هم آنچه را خدا امر به پیوند آن کرده می‌گسلند و در روی زمین فساد و فتنه می‌کنند اینانند که لعنت و بد فرجامی دارند. (الرعد، 25) و در سوره بقره آیه 27 فرمود:
«کسانی که عهد خدا را پس از محکم بستن می‌شکنند و آنچه را خداوند امر به پیوند آن کرده می‌گسلند و در زمین و میان اهل آن فساد می‌کنند به حقیقت زیانکارانند» و نیز بنگرید به الأنفال، 56]
(10) صدوق رحمه اللّه در الخصال و کلینی رحمه الله در الکافی، ج 2 ص 240 این روایت را نقل کرده‌اند. در این دو کتاب آمده است: [انّ المعرفة

بکمال دین المسلم- به راستی شناخت کمال دینداری مسلمان ...]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 286
(1) و فرمود علیه السّلام: آی آدمیزاده تا وقتی خود پند آموز خویشی و چندان که در اندیشه حسابکشی از خود باشی و بیم و پرهیز شعار و دثارت باشد، همواره به خیر (و عافیتی). (2) ای آدمیزاده، تو می‌میری و برانگیخته می‌شوی و در پیشگاه خدای عزّ و جلّ به پایت دارند، پس پاسخی برای او آماده کن «11» (3) و فرمود علیه السّلام: برای هیچ قریشی و عرب، نژادی جز فروتنی نماند و ارجی جز به پرهیزگاری و کرداری جز به (اخلاص) نیّت و عبادتی جز به دانش نباشد. (4) هان، ناخوشایندترین مردم نزد خداوند کسی است که خود را پیرو روش امامی داند (ولی) از کردار او پیروی نکند.
(5) و فرمود علیه السّلام: مؤمن کسی است که دعایش یکی از این سه نتیجه را ببخشد: یا برایش ذخیره گردد، یا در دنیا برآورده شود و یا بلایی را که می‌خواهد به او برسد، از او بگرداند.
(6) و فرمود علیه السّلام: به راستی، منافق دیگران را (از گناه) نهی کند و خود (از آن) باز نایستد، و دیگران را (به کار نیک) امر دهد و خود نکند. چون به نماز ایستد به هر سو رو کند «12» و چون به رکوع رود بیدرنگ (گوسفندوار) بر زمین لمد و چون به سجده درآید بیدرنگ (چونان مرغی که چینه بردارد) سر برآرد «13»، روزه ماه رمضان را روزه ناگرفته به شام رساند و اندیشه‌اش همه خوردن شام باشد و شام را بی‌شب زنده داری (و تهجّد) به بام آرد و همه در اندیشه خفتن باشد. (7) و (امّا) مؤمن، کردارش را با بردباری در آمیزد، بنشیند تا بیاموزد و گوش فرا دهد تا ایمن ماند «14»، از (رازی که) به امانت بدو سپرده‌اند (حتی) با دوستانش هم سخن نگوید و گواهی حق را از بیگانگان نیز دریغ ندارد و پنهان نکند. و کار حق را به خودنمایی نیامیزد و به ملاحظه شرم (از دیگران) آن را ترک نکند، اگر او را بستایند و پاکش شمارند بیم کند «15» و از آنچه (در باره او) نمی‌دانند از خدا آمرزش خواهد «16» و نادانی آن کس که او را نمی‌شناسد زیانی به او نرساند. «17» (8) حضرتش علیه السّلام بیماری را که بهبود یافته بود بدید، به او فرمود: (شفای) پاک‌کننده از

---

(11) در امالی آمده است: [ابن آدم انّک میت و مبعوث بین یدی الله]
(12) مراد اینکه به همه چیز دیگر غیر از خود نماز توجّه دارد و فکرش مشغول بدانهاست.- م.
(13) یعنی رکوع و سجودش را نه به آداب و طمأنینه بلکه شتابان پایان دهد.- م.
(14) کلینی آن را در الکافی، ج 2 ص 231 چنین آورده است: [یصمت

لیسلم و ینطق لیغنم، لا یحدث امانته الاصدقاء و لا یکتم شهادته من البعداء- الی ان قال- لا یغرّه قول من جهله و یخاف احصاء ما عمله- خاموشی گزیند تا ایمن ماند و سخن گوید تا سودی برد، از امانتش با یاران هم سخن نگوید و شهادتش را از دوران (و بیگانگان) نیز نپوشاند (و دریغ ندارد)- تا آنجا که گوید- گفته آن کس که او را نمی‌شناسد وی را مغرور نسازد و از بر شمردن آنچه می‌کند پروا نماید.]
(15) مراد اینکه اگر مردم او را بیهوده بستایند و پاک و طاهرش شمارند از اینکه دستخوش غرور و ستایش نابجا و خوش‌گمانی دیگران بدون استحقاق شده باشد، پروا کند.- م.
(16) یعنی از اعمال بدی که در نهان کرده و مردم از آنها اطلاعی ندارند امّا بین خود و خدایش معلوم است از خداوند آمرزش خواهد.- م.
(17) یعنی جهل مردم بر گناهان و معایب او وی را دستخوش غرور نکند و در معرض گزند به ایمان قرار ندهد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 287
گناهان بر تو گوارا باد، به راستی که خدا تو را یاد آورد، پس او را یاد آورد، و از تو درگذشت پس سپاسش دار.
(1) و فرمود علیه السّلام: پنج (سخن حکمت آمیز) است که اگر (در پی آنها به تک بتازید و) مرکبهای خود را از فرط ساختن نزار کنید «18» بر مانند آنها دست نخواهید یافت. (2) هیچ بنده‌ای نترسد مگر از گناه خود. و امیدوار نباشد مگر به پروردگار خویش. (3) نادان را شرم نیاید که اگر چیزی از او پرسند و نداند آن را فرا گیرد. (4) نسبت صبر با ایمان چون نسبت سر با پیکر است. هر که را صبر نیست ایمان نیست.
(5) و فرمود علیه السّلام: خدا می‌فرماید: ای آدمیزاده به آنچه تو را داده‌ام خرسند باش تا زاهدترین مردم باشی. (6) ای آدمیزاده، بدان چه بر تو واجب کردم عمل کن تا عابدترین مردم باشی. (7) ای آدمیزاده، از آنچه بر تو حرام کرده‌ام بپرهیز تا پارساترین مردم باشی.
(8) و فرمود علیه السّلام: چه بسا کسی که به خوبگویی مردم در باره خودش فریفته شد و چه بسا کسی که بر اثر حسن پرده پوشی (خداوند بر گناهانش) مغرور گشت و چه بسا کسی که از نعمت فزایی (خداوند بر خویش) غافلگیر شد.
(9) و فرمود علیه السّلام: بدا بر کسی که یکانهایش بر دهگانهایش بیش آید- مراد از یکانها، بدیها (و گناهان است که یک یک به شمار آید) و مراد از دهگانها، خوبیها (و حسنات است که در دفتر اعمال هر یک را ده نویسند).
(10) و فرمود علیه السّلام: به راستی، دنیا کوچیده و پشت کرده و آخرت به راه افتاده و روی آورده است و هر یک را فرزندانی است، پس شما از فرزندان آخرت باشید. و از فرزندان دنیا نباشید. از آنان باشید که به دنیا

رغبتی ندارند و شیفته آخرتند، زیرا بی‌میلان به دنیا زمین را سفره و خاک را بستر و کلوخ را بالش و آب را عطر گرفتند و معاش را از دنیا چون تکّه دم قیچی برگرفتند (و افزون‌طلبی نکردند و به همان ریزه‌خواری قناعت ورزیدند). (11) بدانید هر که دلداده بهشت است به تحصیل حسنات شتابد و از شهوت دور ماند «19» و هر که از دوزخ هراسد به پوزش خواهی گناهانش به درگاه خداوند شتابد و از حرام دست بدارد. هر که به دنیا بی‌رغبت است دشواریهای دنیا بر او آسان آید و بر او ناگوار نباشد. (12) و به راستی، خداوند عزّ و جلّ را بندگانی باشند که دلهاشان به آخرت و پاداش آن در آویخته و چون کسانی هستند که بهشتیان را در بهشت، جاودان و برخوردار از نعمت،

_____

(18) این گفتار از امیر مؤمنان علیه السّلام نیز آمده است و در پاره‌ای نسخه‌ها اضافه دارد [لو دخلتم فیهنّ لا بعتموهنّ- اگر به سودای خرید آنها به بازارها روید جایی آنها را نتوانید خرید- یعنی ارزش این حکمتها به پول سنجیده نمی‌شود].
صدوق آن را در الخصال از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده ولی در آن کتاب عبارت [لأنضیتموهنّ- مرکبها را از فرط تاختن نزار کنید] نیامده است.
(19) کلینی در الکافی، ج 2 ص 132 با اندک تفاوتی این را آورده است.

دیده و نیز دوزخیان را در دوزخ، گرفتار عذاب، مشاهده کرده‌اند. آنانند که گزندهایشان از مردم به دور است و این از آن روست که دلهایشان از بیم خدا به مردم نپردازد، چشمشان از حرام فرو پوشیده و نیازشان به مردم ناچیز و مختصر است. اندک معاشی را که همان قوتشان باشد از خدا پذیرفته‌اند و به سبب طول افسوس روز قیامت چند روزی کوتاه (در این جهان) شکیبایی کردند.
(1) مردی به حضرتش عرض کرد: من از آن رو که تو رهسپار راه خدایی بسیار دوستت دارم.
آن حضرت علیه السّلام لختی سر به زیر افکند و سپس گفت: بار الها، به تو پناه می‌آرم از اینکه (مردم) مرا به خاطر تو دوست بدارند و تو خود مرا دشمن داشته باشی. سپس به او فرمود: من نیز تو را برای همان کس که مرا به خاطرش دوست داری، دوست می‌دارم.
(2) و فرمود علیه السّلام: به راستی خداوند، بخیل گدای سمج را دشمن دارد.
(3) و فرمود علیه السّلام: بسا فریفته مغروری که سرگرم بازی و خنده است، می‌خورد و می‌نوشد و نمی‌داند که باشد خشمی از جانب خدا

دریابدش و به آتش دوزخش افکند. «20» (4) و فرمود علیه السّلام: به راستی، از اخلاق مؤمن انفاق به اندازه تنگ معاشی و گشاده دستی به قدر فراخ معاشی و حق دادن به مردم از سوی خود و پیشدستی کردن در سلام گفتن به ایشان است.
(5) و فرمود علیه السّلام: مؤمن را سه چیز نجاتبخش است: باز داشتن زبانش از مردم و از غیبت کردن از آنان و واداشتن خود به آنچه در آخرت و دنیایش سود دهد، و بسیار گریستن بر گناهان خویش.
(6) و فرمود علیه السّلام: نگریستن مؤمن به چهره برادر ایمانی خود از راه دوستی و محبّت به او، عبادت است.
(7) و فرمود علیه السّلام: سه خصلت در مؤمنان باشد که هر مؤمنی را در پناه خدا و زیر عرش او به روز قیامت بدارد و خدایش از هراس آن روز بزرگ ایمن فرماید: هر که به مردم همان دهد که خود از ایشان خواهد، و مردی که دستی و گامی فرا ننهد مگر آنکه بداند آن را در راه فرمانبرداری یا نافرمانی خدا نهاده، و مردی که بر برادرش عیبی نگیرد مگر آنکه آن عیب را از خود دور کرده باشد. و برای مرد بس است که عیب‌گیری (و عیب زدایی) از خود، او را از عیبجویی مردم باز دارد.
(8) و فرمود علیه السّلام: چیزی نزد خدا پس از شناخت او، محبوبتر از باز داشتن شکم و عورت (از حرام) نیست. و نیز هیچ چیز نزد خدا خوشتر از آن نیست که از او خواهش شود.
(9) امام (سجّاد) به فرزندش محمد علیهما السّلام فرمود: هر که از تو خیر خواست به او خیر کن که اگر شایسته‌اش باشد بجا کرده‌ای و اگر او را نشاید (که خیر بیند) تو را سزد (که خیر کنی). «21»

---

(20) «یصلی بها نار جهنّم» در پاره‌ای نسخه‌ها [یصله بها فی نار جهنّم- که از آن طریق در آتش دوزخش کشاند] آمده است.
(21) کلینی در الروضة به جای «و ان لم یکن باهل ...» آورده است: [و ان لم یکن اهله کنت انت اهله- و اگر او اهل آن (خیر دیدن) نباشد تو اهل آن (خیر کردن) هستی ...]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 289
و اگر مردی از سوی راستت تو را دشنام داد و سپس به سوی چپت آمد و از تو پوزش خواست، عذرش را بپذیر. «22» (1) و فرمود علیه السّلام: مجالس صالحان فرا خواننده (و مشوّق انسان) به نیکی است «23» و آداب «24» دانشمندان سبب افزونی خرد، و اطاعت از اولی الامر موجب کمال عزّت، و سود رسانی از مال کمال مردانگی است «25» و رهنمایی مشورت خواه گزاردن حقّ نعمت، و خود داری از آزار رسانی کمال خرد است و در آن آسایش دنیا و آخرت باشد. «26» (2) چون علی بن حسین

علیهما السّلام این آیه را تلاوت می‌کرد که: وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّهِ لا تُحْصُوها- اگر نعمت خدا را به شمارید به شمار در نتوانید گنجاند» «27» می‌فرمود: منزّه است آن کس که شناخت ادراک خود را به کسی نداد مگر همان اندازه که بداند او را درک نتواند کرد، و خداوند عزّ و جلّ همین مقدار آگاهی عارفان را با نارسایی شناختشان از او پاس داشت و این شناخت نارسایی (و درک عدم ادراک) را به عنوان سپاسگزاری آنها (از خودش) قرار داد، همان گونه که علم دانایان را به اینکه (هرگز) او را ادراک نتوانند کرد، ایمانشان قرار داد. زیرا خود می‌دانست که اندازه گنجایی فهم بندگان برای خود آنان قابل ادراک است و از آن حد در نتوانند گذشت (که بدانند که نمی‌دانند). «28» (3) و فرمود علیه السّلام: منزّه است آن کس که اعتراف به نعمت خود را ستایش خویش قرار داده و منزّه است آن کس که اعتراف به ناتوانی از سپاسگزاریش را سپاس شمرده است.

_____

(22) مراد این که پوزش کسی را که لحظه‌ای پیش گزندی به تو رسانده و به دشنامت آزرده، بیدرنگ بپذیر.- م.

(23) در الکافی به جای «مجالس الصّالحین»، [مجالسة الصالحین- همنشینی با صالحان] آمده است.

(24) در متن «آداب العلماء» آمده ولی شاید مناسب‌تر آن باشد که [ادآب العلماء- زحمت افزای دانایان بودن] خوانده شود که مراد التزام صحبت و استفاده مصرّانه از محضر دانشمندان است.- م.

(25) در الکافی به جای «طاعة ولاة الامر»، [طاعة ولاة العدل- فرمانبرداری از فرمانروایان دادگر (و اولی الامر بر حق)] و به جای «استنماء المال»، [استثمار المال- بهره‌برداری از مال] آمده است.

(26) «بیانات امام علیه السّلام متضمن تشویق به معاشرت و همدمی با مردم و استفاده از هر فضیلتی است که در شایستگان و اهل آن فضیلت وجود دارد و نیز منع از گوشه‌گیری و انزواطلبی و مردم گریزی است که این دو سرچشمه نفاق است و نهال وسواس و کج خیالی را در دل می‌کارد و موجب محرومیت از سیراب شدن از آبشخور زلال کامل محمّدی و رسیدن به مقام شایسته ستوده است و مایه ترک بسیاری از فضایل و خیرات و از دست رفتن سنّتهای شرعی و رسم نمازهای جمعه و جماعت و بسته ماندن درهای مکارم اخلاقی می‌گردد.» (الوافی).

(27) ابراهیم، 34- بیضاوی در تفسیر این آیه گوید مراد از لا تُحْصُوها این است که آنها را در حصار ذهن خود نتوانید آورد و یارای آن ندارید که حتی انواع کلّی آنها را بشمارید چه رسد به اجزاء و افراد آنها، زیرا نعمتها بی‌پایانند. (و به گفته سعدی: «در هر نفس دو نعمت موجود است و بر هر

نعمت شکری واجب.
از دست و زبان که برآیدکز عهده شکرش بدر آید؟.» - م.)
(28)
«تا بدان جا رسید دانش من‌که بدانم همی که نادانم.» - م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 290
(1)

آنچه از امام (باقر) ابی جعفر بن علی علیهما السّلام روایت شده است

اشاره

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم از امام كاشف علم خدا و دانش پيامبر او، ابى جعفر محمد بن على عليهما السّلام در تفصيل اين معانى روايت شده است (2)

سفارش امام علیه السّلام به جابر بن یزید جعفی

«1» (3) از امام علیه السّلام روایت شده است که به او فرمود: ای جابر پنج رفتار را از مردم زمانت نسبت به خویش غنیمت شمار: (و آن پنج این است) اگر حاضر باشی تو را نشناسند «2» و اگر غایب باشی سراغت را نگیرند «3» و اگر در انجمنی باشی «4» با تو مشورت نکنند و اگر سخنی گویی گفته‌ات را نپذیرند «5» و اگر زنی (از نوع خودشان) خواستگاری کنی به همسریت ندهند. (4) و پنج رفتار را (در برابر ایشان) به تو سفارش می‌کنم: اگر بر تو ستم رفت، تو ستم مکن. و اگر به تو خیانت کردند، تو خیانت مکن. و اگر تکذیبت کنند خشمگین مشو. و اگر بستایندت شاد مشو. و اگر نکوهشت کنند بی‌تابی مکن. و بدان چه در باره تو گویند بیندیش، اگر (درست باشد و تو) خود را سزاوار آنچه گفته‌اند دیدی (بدان که) مصیبت افتادن تو از چشم خدای عزّ و جلّ، به سبب خشم گرفتنت از شنیدن حقیقت، بر تو مصیبتی بس بزرگتر از آن است که بیم داری از چشم مردم بیفتی؛ و اگر جز آنچه گفته‌اند باشی، این ثوابی است که تو بی‌آنکه تنت رنجی برده باشد به دست آورده‌ای.

_____

(1) جعفی- منسوب به جعف بن بن سعد العشیرة بن مذحج، نیای قبیله‌ای در یمن. وی، جابر بن یزید بن الحرث بن عبد یغوث الجعفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السّلام بود و سالهای پیاپی به حضرت ابی جعفر (باقر) علیه السّلام خدمت کرد و به سال 128 هجری در روزگار امام صادق علیه السّلام در گذشت.

(2) مراد اینکه از فرط فروتنی و خموشی و بی‌آزاری تو و پرهیزت از خودنمایی تو را نشناسند و به عبارت دیگر اگر در میان نامردمان گمنام باشی خود غنیمت است.- م.

(3) که بخواهند تو را نیز در معاصی خود شریک کنند.- م.

(4) مراد انجمنی است که برای کاری لغو یا گناهی فراهم آمده باشد.- م.

(5) یعنی چون سخنت باب طبع نااهلان نباشد آن را نپذیرند.- م.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 291

(1) و بدان که تو دوستدار ما نباشی مگر آنکه (چنان شوی) که اگر تمام همشهریانت دوره‌ات کنند و بگویند: تو مرد بدی هستی این (سخن) اندوهگینت نکند و اگر گویند: تو نیک مردی هستی این (سخن نیز) دلشادت نکند، ولی خود را برابر کتاب خدا بدار (و در آن آئینه بنگر) اگر (دیدی) رهسپار راه قرآنی و آنچه را (قرآن) نخواسته نمی‌خواهی و بدان چه خواسته راغبی، و از آنچه بیم داده می‌ترسی، گام استوار دار و مژده‌ات باد

که آنچه در باره تو گویند زیانیت نرساند. و اگر (دیدی) از قرآن جدایی، (دیگر) به چه چیز خود می‌بالی؟ به راستی، مؤمن سخت متوجّه جهاد با نفس خویش است تا بر خواهش نفس چیره آید. یک بار کژی آن را راست کند و از راه دوستی خدا با خواهش نفس مخالفت ورزد و دیگر بار نفس پشتش را به خاک رسانده وی از خواهش نفس پیروی کند (ولی) خدایش دست گیرد و از جا بلندش کند و نیرو یابد و خدا از لغزشش بگذرد و او فرایاد آرد و به دامن توبه و ترس (از خدا) گراید، پس بینا دلی و معرفتش در افزاید، زان رو که خدا ترسیش در افزوده، و این است که خدا فرماید: إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ- پرهیزگاران هر گاه خیالی شیطانی عارضشان شود، یاد [خدا] کنند، و آن‌گاه دیده‌ور شوند.» «6» (2) ای جابر، اندک روزی خداداد را بسیار شمار که از عهده شکرش بدر توانی آمد، و فرمانبرداری بسیار خود را از خداوند اندک شمار تا نفس خود را خوار داری و خود را در خور گذشت درآری.

و شرّ نقد حاضر را با دانشی که در دسترس (تو) است از خویش دور کن و دانش موجود را با کردار خالصانه بکار بر، و در کردار خالصانه به مدد بیدار دلی بسیار، از غفلت بزرگ بپرهیز، و بیدار دلی بسیار را با درست ترسی (از خدا) به دست آر. و از دل بستن به آلودگی نهانی (و ژرف) «7» به زندگانی حاضر (دنیوی) بر حذر باش و به رهبری خرد از گزافه‌کاری (و بی‌پروایی) هوا (ی نفس) خود را نگهدار و هنگام چیرگی هوی با رهجویی (و هدایت‌طلبی) از دانش، باز ایست. و کردار خالصانه را پس انداز روز پاداش ساز. و با پرهیز از آز در پهنه قناعت منزل گزین «8» و آزمندی کلان را به کار بستن قناعت دور بران و شیرینی زهدورزی را با کوتاه کردن آرزو به دست آر (و به مذاق جان بچشان) و موجبات (و ریشه‌های) طمع را با سرمای نومیدی (از احسان دیگران) قطع کن (و بخشکان) و راه خودبینی را با خویشتن‌شناسی بربند و با واگذاری (همه چیز خود

---

(6) الاعراف، 201

(7) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «خفیّ التزیّن- خود آرایی نهانی» که در متن آمده، [خفیّ الرّین- پلیدی و آلودگی نهانی] آمده است (که چون با عبارت تناسب بیشتری داشت همان گونه ترجمه شد. و مراد آن است که اگر بضرورت به دنیا آلوده‌شده‌ای در نهان و سویدای دل چنین آلودگی را دوست مدار.- م.)

(8) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و انزل ساحة القناعة باتّقاء الحرص»، [و انزل ساعة القناعة بالقاء الحرص- با دور راندن آز، ساعت (فرخنده) قناعت را بر خود فرود آر] آمده است.

به خدا) به آسایش ضمیر خویش دست یاب و آسودگی تن را در آسایش (و آرامش) دل بجوی و با کاستن از خطا به دل آسودگی نایل شو و بر اثر افزایش یاد خدا در خلوتها، خود را شایسته نازکدلی (و رقّت قلب) ساز و بادوام اندوه (و توجّه) نور دل را فراهم آر و با بیمی راستین از شیطان بپرهیز. (1) و مبادا که امیدی دروغین در بندی، که تو را در بیمی راستین افکند. در برابر خدای عزّ و جلّ خود را به راست کرداری بیارای و با شتاب (و آمادگی پیش از وقت) در انتقال (از این دنیا) خود را نزد او محبوب گردان. (2) مبادا (در کار طاعت) تأخیر روا داری زیرا هلاک‌شوندگان در این دریا غرقه شوند (3) و مبادا دستخوش غفلت شوی که در آن سنگدلی باشد. (4) و مبادا آنجا که عذری نداری سستی کنی که پشیمانان بدان پناه برند. با پشیمانی سخت و آمرزش‌طلبی بسیار از گناهان گذشته (ات) برگشت خواه و با بازگشتی شایسته به درگاه خدا خود را در معرض رحمت و نجاتش قرار ده، و برای بازگشت، شایسته است از دعای پاکدلانه و مناجات در دل شبهای تیره مدد خواهی. (5) با زیاد انگاشتن روزی کم و کم شمردن طاعت بسیار به سپاسگزاری بزرگ دست یاب، و افزونی نعمت را با سپاس بزرگ به دست آور، و دستیابی به (توفیق) سپاس بزرگ بسته به ترس از زوال نعمت است. و با کشتن طمع در خود پایداری عزّت را بجو و خواری طمع را به مدد عزّت نومیدی (از خیر دیگران) از خود دور ساز، و عزّت نومیدی (از مردم زمانه) را با همّت بلند به کف آر، و با کوتاه کردن آرزوها (ی دور و دراز) از دنیا توشه «9» برگیر و بگاه هر فرصتی به رسیدن به مقصود بشتاب «10»، (6) و هیچ امکانی چون روزهای فراغت همراه با تندرستی نباشد. (7) مبادا بدان چه اطمینان نداری اعتماد کنی زیرا که بدی را، درنده‌خویی اعتیاد آوری، چون اعتیاد (آدمی) به غذا باشد.
(8) و بدان که به راستی، دانشی چون سلامت‌جویی نیست. و سلامتی چون سلامت دل نباشد.
(9) و خردمندی‌ای چون مخالفت با خواهش نفس نیست، (10) و ترسی چون ترسی که بازدارنده (از گناه) باشد نیست، (11) و امیدی چون امیدی که مددکار (خیر) باشد نیست، (12) و فقری چون فقر دل نباشد، و هیچ بی‌نیازی‌ای چون بی‌نیازی نفس نیست و قوّتی چون چیرگی بر هوی نباشد، (13) و نوری چون نور یقین نیست (14) و نعمتی چون عافیت نباشد و عافیتی چون همدستی توفیق نیست. (15) و شرافتی چون بلند همّتی نباشد. (16) و زهدی جز کوته‌آرزویی نیست، (17) و حرصی چون رقابت در درجات (دنیوی) نباشد، (18) و عدالتی چون انصاف نیست (19) و تجاوزی چون ستمگری نباشد، و ستمی چون همگامی با هوای نفس نیست. (20) و طاعتی چون ادای واجبات نباشد. (21) و ترسی چون اندوه نیست، (22) و مصیبتی چون بیخردی نباشد، و هیچ کم خردی‌ای چون کم یقینی

نیست، و هیچ کم یقینی‌ای چون (خدا)

---

(9) مراد توشه آخرت است.- م.
(10) مراد احسان و کار خیر و طاعتها و عبادتها است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 293
ناترسی نیست، و ناترسیدنی چون کم اندوهی بر بی‌پروایی نباشد. (1) و مصیبتی چون ناچیز شمردن گناهت و خشنودیت از حالی که داری نیست، (2) و فضیلتی چون جهاد نباشد و هیچ جهادی چون پیکار با هوای نفس نیست و نیرویی چون جلوگیری از خشم نباشد. (3) مبادا بگاه امکان فرصت (خیر) را از دست بدهی زیرا این میدانی است که (ناپیمودنش) برای رهسپارانش زیان به بار آرد.
(4)

سخنی دیگر از امام علیه السّلام به جابر

(5) روزی بیرون شد و (به جابر) می‌فرمود: «1» ای جابر: من امروز اندوهگین و دلگیر برخاستم؛ گفتم:
فدایت شوم اندوه و دلگیریت از چیست؟ آیا این همه برای دنیاست؟ (امام) علیه السّلام فرمود: نه، جابر، ولی اندوه و اندیشه آخرت است. حقیقت پاک ایمان به دل هر که درآید او را از توجّه به هر گونه آرایش دنیا باز دارد، زیرا آرایش شکوفایی دنیا به راستی، همان بازی و سرگرمی باشد و به راستی که سرای آخرت همان زندگی (جاودانی و واقعی) است.
(6) ای جابر به راستی، مؤمن را نشاید که به شکوفایی دنیا دل بندد و اطمینان کند. بدان که فرزندان دنیا همه اهل بیخردی و غرور و نادانیند و فرزندان آخرت جمله مؤمنان و کردارکنندگان پارسایند و اهل دانش و فقه و مرد اندیشه و عبرت‌گیری و آزمون دهی هستند که از ذکر خدا تنگدل نمی‌شوند.
(7) ای جابر بدان که پرهیزگاران همان بی‌نیازانند، اندک مایه‌ای از دنیا آنان را بی‌نیاز داشته و مخارجشان کم است، اگر کار خیری را فراموش کردی به یادت آرند و اگر انجامش دهی به تو کمک کنند، شهوتها و لذّت‌جوییهای خود را پس پشت افکنده و طاعت پروردگارشان را فرا روی داشته‌اند.
دیده را به راه خیر و به دوستداری دوستان خدا دوختند و ایشان را دوست داشتند و به آنان گرویدند و از ایشان پیروی کردند.
(8) خود را در دنیا چنان منزل ده که گویی ساعتی در آن منزل داری و سپس از آن می‌کوچی، یا چنان مالی که به خواب بینی و بدان شاد و مسرور شوی و سپس از خواب (بیدار و) هشیار شوی «2» و در دستت چیزی نباشد. من از آن رو برایت مثلی زدم که نیک بیندیشی و اگر خدایت توفیق دهد بکارش بندی. (9) ای جابر آنچه از دین خدا و حکمت او به تو سپردم «3» حفظ کن. و خیر خواه

---

(1) کلینی این روایت را در الکافی ج 2 ص 133 از ابی عبد الله المؤمن، از جابر چنین آورده است: «قال: دخلت علی ابن جعفر علیه السّلام، فقال: یا جابر و اللّه انّی لمحزون و انّی لمشغول القلب .... الخ- گفت: بر (حضرت) ابی جعفر علیه السّلام در آمدم، فرمود: ای جابر به خدا من واقعا اندوهگین و به راستی، دل نگرانم ... تا پایان روایت».
علی بن عیسای اربلی نیز با تفاوتی آن را در کشف الغمّة روایت کرده است.

(2) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «انتبهت»، [استنبهت- هشیار شوی] و در الکافی و کشف الغمّة [استیقظت بیدار شوی] آمده است.
(3) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «ما استودعک»، [ما استودعتک- امانت داری آن را از تو خواستم] و در الکافی و الکشف، [ما استرعاک- آنچه را که مراقبت و رعایت تو را بر آن خواستم] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 294
خود باش و ببین خدا را در زندگی تو چه پایگاهیست، و پیمان (و بازخواست از) تو نزد او هنگام بازگشت همچنین است. (1) بنگر، اگر دنیا به دیده تو [جز] این هم باشد «4» که برایت توصیف کردم، از آن روی به جانب سرایی بگردان که (توجّه) امروزه (بدان) موجب کسب خرسندی (خدا) ست «5»، پس چه بسا حریصی به کاری از کارهای دنیا دست یابد و چون بدان رسد (همان کار) گردنگیر و موجب بدبختی او شود، و چه بسا کسی که در انجام کاری از کارهای آخرت اکراه دارد (ولی) بدان برسد و به همان سبب نیکبخت شود.
(2)

: (3) مردی از شیعیان حضرتش پیرامون جنگهای امیر مؤمنان صلوات اللَّه علیه از وی پرسید (امام باقر) علیه السّلام به او فرمود: خداوند محمد صلّی اللَّه علیه و آله را با پنج شمشیر فرستاد «1» سه شمشیر همواره آخته است و به نیام نرود تا جنگ ساز و برگ خود را فرو نهد (و پایان یابد)، و هرگز جنگ پایان نیابد تا بدان دم که خورشید از باختر خود برآید «2»، و آن روز که خورشید از باختر خود بردمد همه مردم بیاسایند. پس در آن روز لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً- برای کسی که از پیش ایمان نیاورده باشد، یا با ایمانش خیری حاصل نکرده باشد، ایمان آوردنش سودی ندارد». «3» و شمشیری که در کف

_____

(4) «یعنی (حتّی) اگر دنیا نزد تو [جز] آن چیزی است که من برایت وصف کردم و تو به دنیا اطمینان کرده (و در آن دل آسوده‌ای باز هم) بر تو واجب است که رویت را از آن به جانب سرایی گردانی که پروردگارت را در آن خرسند سازی. مراد اینکه به پیکرت، در دنیا و به جانت، در آخرت (متوجّه آن) باشی، و در گسستن بند از گردن خویش و جلب خرسندی پروردگارت نسبت به خود بکوشی تا مرگت فرا رسد. در پاره‌ای نسخه‌ها لفظ [جز] نیامده و بنا بر این در معنی عبارت نیازی به تکلّف نیست. (نقل از الوافی)»

(5) عبارت متن چنین است: «و انظر فان تکن الدنیا عندک علی «غیر» ما وصفت لک فتحوّل عنها الی دار المستعتب الیوم- که اگر چنان که در نسخه‌ها آمده «غیر» زاید باشد، معنی آن چنین می‌شود: بنگر اگر دنیا نزد تو چنین است که برایت توصیف کردم، روی از آن به جانب سرایی بگردان که توجّه امروزه بدان موجب کسب خرسندی (خدا) است.

و شاید عبارت مثلا چنین بوده: «... ما وصفت لک [فبها و الّا ...] فتحوّل عنها ...- اگر دنیا نزد تو جز آن است که برایت وصف کردم، [بسیار خوب خود دانی و هر چه خواهی کن، و گر نه] از آن روی بگردان ...».- م.

(1) کلینی در فروع الکافی ج 1 ص 329 این روایت را به اسناد خود از منقری، از حفص بن غیاث، از (حضرت) ابی عبد اللَّه علیه السّلام روایت کرده است که گفت: مردی از دوستان ما در باره جنگهای امیر مؤمنان پرسید. پس فرمود:

خداوند محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را با پنج شمشیر فرستاد ... الخ. شیخ الطائفه نیز در التهذیب ص 46، مجلد دوم و صدوق رحمه الله در الخصال نیز آورده‌اند. در (صحّت) حدیث منقری گفت‌وگویی نیست و حفص (هم) از

قضات عامّه است.
(2) فیض رحمه الله در الوافی گوید: شاید مراد از برآمدن خورشید از باختر، کنایه از فرا رسیدن ساعت واپسین جهان در رستاخیز و قیامت باشد.
(3) (الانعام، بخشی از آیه 158)- «کسبت فی ایمانها خیرا» یعنی روزی که هیچ کس را ایمانی که از پیش نیاورده باشد یا ایمان آورده ولی در دوران ایمان خود خیری کسب نکرده باشد، سوی نبخشد. (الوافی)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 295
نگهداری می‌شود، و دیگری شمشیری که در نیام است «4» آن را دیگران کشند و فرمانش به دست ماست.
(1) امّا آن سه شمشیر آخته:
شمشیری بر سر مشرکان عرب است، خدای عزّ و جلّ فرماید: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ. فَإِنْ تابُوا- ای آمنوا- وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَإِخْوانُكُمْ فِی الدِّينِ- مشرکان را هر جا که یافتید بکشید و به اسارت بگیریدشان و محاصره‌شان کنید و همه جا در کمینشان بنشینید» «5». «پس هر گاه توبه کردند- یعنی ایمان آوردند- و نماز به پا داشتند و زکات دادند» «6» در این صورت برادر دینی شمایند. اینانند که از اینان جز کشته شدن یا دخول در اسلام پذیرفته نشود و همان گونه که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله مقرّر داشت، اموالشان غنیمت جنگی است و فرزندانشان اسیرند که او خود (هم) اسیر گرفت و (هم) بخشید و (هم) عوض (و فدیه) پذیرفت (و آزاد کرد).
(2) شمشیر دوم (آخته) بر ذمّیان است. خدای سبحان فرمود: وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً- به مردم خوشزبانی کنید» «7». این آیه در باره اهل ذمّه فرود آمده بود که آن را گفته (بعدی) خدا نسخ کرده (که فرماید): قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ- با اهل کتابی که به خداوند و روز بازپسین ایمان ندارند و حرام داشته خدا و پیامبرش را حرام نمی‌گیرند و دین حق نمی‌ورزند، کارزار کنید تا به دست خویش و خاکسارانه جزیه بدهند.» «8» پس هر کدام در کشور اسلامند جز جزیه یا کشته شدن از آنها پذیرفته نمی‌شود و اموالشان غنیمت جنگی و فرزندانشان اسیرند، و چون جزیه را بر خود پذیرفتند اسیر کردنشان بر ما حرام و اموالشان محترم گردد و همسری با زنانشان «9» بر ما حلال باشد و هر کدام در سرزمینی هستند که با ما در جنگ است، اسیر کردن و بردن مالشان بر ما حلال و همسری با آنان بر ما حرام است و جز دخول در کشور اسلام و پرداخت جزیه یا کشته شدن چیزی از آنها پذیرفته نمی‌شود.

(4) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «سیف مکفوف»، [سیف ملفوف- شمشیری در نیام پیچیده] آمده است.
(5) التوبه، 5
(6) التوبه، 11
(7) البقرة، 83
(8) التوبة، 30
(9) در الکافی و التهذیب به جای «مناکحهم»، [مناکحتهم- ازدواجشان] آمده است. (مفهوم عبارت این است که ازدواج مرد مسلمان با زن ذمّی جایز است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 296
(1) شمشیر سوّم بر مشرکان غیر عرب چون ترکان «10» و دیلمیان و خزریان «11» است. خداوند عزّ و جلّ در آغاز سوره‌ای که در آن کافران را یاد کرده پس از آنکه داستانشان را حکایت فرموده گوید: فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتَّی إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِداءً حَتَّی تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها- آنها را گردن بزنید تا آن گاه که ایشان را به زانو درآورید [و در دست شما اسیر شوند] آن گاه بندهایشان را سخت استوار کنید؛ و پس از آن یا منّت نهید [و رها کنید بدون فدیه] یا فدیه بستانید [و رها کنید] تا کارزار بارهای [سلاح] خود را فرو گذارد.» «12» و امّا اینکه «فامّا منّا بعد» یعنی بعد از اسیرشدنشان، و «امّا فداء» یعنی مبادله فدیه (و عوض مالی) میان ایشان و مسلمانان اینانند که از ایشان، تا وقتی که در کشور محاربند، هرگز جز کشته شدن یا مسلمان شدن پذیرفته نشود و ازدواجشان «13» بر ما حلال نیست.
(2) و امّا شمشیری که باید نگهداشت، شمشیر بر شورشگران (ضدّ حکومت اسلام) و کج‌فهمان (اهل تأویل) است. خدا فرماید: وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما- صلحا- فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ- و اگر دو گروه از مؤمنان با هم به پیکار برخیزند، میان آنان سازش دهید، و اگر یکی از آنها بر دیگری تعدّی کرد، پس با آنکه تعدّی پیشه کرده است کارزار کنید، تا آنکه به سوی امر الهی باز آید.» «14» (3) چون این آیه فرود آمد پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: به راستی، پس از من کسی باشد که بر سر تأویل (و جلوگیری از استنباط شخصی نادرست و کج‌فهمی) قرآن بجنگد، همچنان که من بر سر تنزیل (و اعلام وحی قرآن) جنگیدم. از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پرسیدند: او کیست؟ فرمود: پینه زننده بر نعلین «15»- یعنی امیر مؤمنان علیه السّلام- (4) و عمّار بن یاسر گفت: من زیر این پرچم همراه با

(10) در الکافی و التهذیب به جای «کالتّرک ...»،- [... یعنی الترک ...] آمده است.
(11) خزر، نسلی از مردمند که چشمان تنگ دارند.
(12) سوره محمد (ص)، 4
(13) در الکافی و التهذیب به جای «نکاحهم»، [مناکحتهم] آمده است.
(14) الحجرات، 9- این آیه در جنگ مسلمانان، اساس کار و دلیل وجوب جنگ با شورشگران (ضد حکومت اسلام) است، و امیر مؤمنان علیه السّلام جنگ با «ناکثین» و «قاسطین» و «مارقین» (یعنی عهدشکنان و بیدادگران و از دین برگشتگان را که به ترتیب بر «اصحاب جمل» و «اهل صفّین در صف معاویه» و «اصحاب نهروان» اطلاق می‌شود) بر همین آیه بنیاد نهاد و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله هنگامی که به عمّار بن یاسر فرمود: «تو را گروه شورشگر می‌کشند» به همین موضوع توجّه داشت.
(15) در روایتی آمده است که هنگام این بیان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله امیر مؤمنان علیه السّلام در کنار همان مجلس نعلین پیامبر اکرم را که بدو سپرده بود وصله می‌فرمود، یا سرگرم پینه زدن بر نعلین خویش بود. و نیز روایت است که نعلین آن حضرت به سبب وصله خوردن بسیار سنگین شده بود.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 297
پیامبر خدا سه بار «16» جهاد کردم و این چهارمین جهاد (من) است. «17» به خدا اگر ما را چندان بزنند که به نخلستانهای هجر «18» برانند ما می‌دانیم که ما بر حقّیم و آنان بر باطلند، و روش امیر مؤمنان علیه السّلام در باره آنان (که با او جنگیدند) همان گونه بود که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله، هنگامی که مکّه را گشود، با اهل آن رفتار فرمود، زیرا فرزندانشان را به اسیری نگرفت و فرمود: هر که در خانه‌اش را به روی خود ببندد در امان است، و هر که سلاحش را بر زمین نهد در امان است. امیر مؤمنان علیه السّلام نیز در روز (جنگ) بصره فرمود در میان لشکر جار زدند که فرزندانشان را اسیر نگیرید و مجروحانشان را تمام‌کش نکنید «19» و در پی گریختگان نروید، و هر که در خانه‌اش را بست در امان است و هر که سلاحش را بر زمین نهاد (و تسلیم شد) در امان است.
(1) و شمشیری که در نیام است، آن شمشیری است که بدان قصاص گیرند. خدای عزّ و جلّ فرماید:
النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَیْنَ بِالْعَیْنِ ...- جان در برابر جان و چشم در برابر چشم ... (قصاص دارد) «20» آن شمشیر را اولیاء مقتول برکشند و فرمانش با ماست.
اینهاست شمشیرهایی که خداوند محمّد صلّی اللّه علیه و آله را با آنها

فرستاد، هر که (همه) آنها یا یکی از آنها را منکر شود یا چیزی از روشها و احکام آنها را منکر شود در واقع بدان چه خداوند تبارک تعالی بر پیامبر خدا محمد صلّی اللّه علیه و آله نازل فرموده کافر شده است.
(2)

یک اندرز

(3) روزی گروهی از شیعیان در حضورش بودند و (امام باقر علیه السّلام) آنان را اندرز می‌داد و (از معاصی) بر حذر می‌داشت، ولی آنان بی‌اعتنا و سرگرم کار خود بودند. این وضع حضرتش را به خشم آورد، پس لختی سر به زیر افکند و سپس سر برداشت و رو بدانها فرمود و گفت: اگر گوشه‌ای از سخن من بر دل یکی از شما نشسته بود به راستی، از بیم مرده بود. هان ای سایه‌های بیجان و ای مگسهای سرگردان در تاریکی «1» گویا شما چوبهای واداشته بر دیوار و بتهای تراشیده

---

(16) جنگ بدر و جنگ احد و جنگ حنین.
(17) مراد پیکار صفّین است که طبق پیش بینی پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله، عمّار به دست «شورشگران ضدّ اسلام- یعنی فئة الباغیة» شهید شد.- م.
(18) هجر، شهری در یمن و نیز نام سرزمینی در بحرین (که نخلستانهای بسیار داشته و خرمای آن معروف و فراوان بوده چنان که در مثل آمده است «خرما به هجر بردن و زیره به کرمان آوردن»- م.). ویژگی هجر در این عبارت به سبب بعد مسافت یا زیادی و انبوهی نخلستانهای آن است و احتمال می‌رود بیشتر مراد همان بعد مسافت باشد.
(19) در متن «لا تدفّقوا علی جریح» و در پاره‌ای نسخه‌ها: [لا تذیعوا علی جریح- به ریختن تمام خون مجروح نپردازید] و در الکافی و التهذیب: [لا تجهزوا علی جریح] آمده است و «الاجهاز علی جریح» به معنای تمام کش کردن مجروح و تسریع مرگ اوست.
(20) المائدة، 45
(1) متن: «ذبابا بلا مصباح- مگسهای بی‌چراغ» و مراد از آن، تشبیه بیخبران به مگسانی است که در تاریکی، بدون هدف خود را به این سو و آن سو می‌زنند.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 298
از چوبید. «2» آیا زر ناب را از سنگ به دست نمی‌آرید؟ آیا از نور فروزان پرتو نمی‌گیرید؟ آیا مروارید از دریا بر نمی‌آرید؟ پاکیزه سخن را از هر که گوید، هر چند خود بدان عمل نکند «3»، بپذیرید. زیرا خداوند می‌فرماید: الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللَّهُ- همان کسانی که سخن را بشنوند و نیکوترش را پیروی کنند، اینانند که خداوند هدایتشان کرده است ...». «4» (1) وای بر تو، ای فریب خورده! آیا آن کس را که (دنیای) فانی را به او می‌دهی و او به تو (سرای) باقی را

می‌دهد ستایش نمی‌کنی؟ یک درهم نابود می‌شود و در برابرش ده تا هفتصد (درهم که) چندین برابر آن است از گشاده دستی کریم باقی گرفته می‌شود، خدا بگاه پاداش تو را می‌دهد. «5» اوست که به تو می‌خوراند و می‌نوشاند و تو را می‌پوشاند و تندرستی می‌بخشد و کفایتت می‌کند و تو را از رقیبان مراقب پوشیده می‌دارد، آنکه تو را به شب و روز حفظ می‌کند و بگاه بیچارگیت پاسخت می‌گوید و در آزمون تو قصد رشد و رهیابیت را دارد. گویا تو شبهای گرسنگیها و بیمناکت را فراموش کردی که او را خواندی و پاسخت گفت، و با احسانی که به تو فرمود سپاسش را واجب ساخت و تو او را در زمره کسانی که باید شکرشان کرد، از یاد بردی و در آنچه فرمود مخالفت ورزیدی. (2) وای بر تو که دزدی از دزدان گناهی. هر چه شهوت یا ارتکاب گناهی به تو پیشنهاد شود بدان شتابی و با نادانی خویش بدان مبادرت کنی و مرتکبش شوی. گوئیا تو در برابر دیده خدا نیستی، یا آنکه خداوند در کمین تو نیست. ای آرزوخواه بهشت چه قدر خوابت دراز و مرکبت کند و همّتت سست است، (3) بار الها، (شگفتا) از این خواستار با آن درخواست! ای دوزخ گریز، چه تند مرکبت را به سوی آن می‌تازانی و چه زود خود را در آن می‌افکنی. به این گورها بنگرید که چون سطرهایی در پناه خانه‌ها رقم خورده (و صف بسته‌اند)، نشانه‌گذاری (صاحبان) آنها به هم نزدیک و آرامگاهشان در کنار یک دیگر است ولی دیدارشان بسی دور است. آباد کردند و ویران ساختند، خو گرفتند و جدا شدند، جا گزیدند و پریشان گشتند و نومید شدند و کوچیدند. که شنیده‌ست آواره‌ای دور نزدیک و نزدیکی دور؟ و آبادی ویران و آرامی در هراس و ساکنی پریشان و نومیدی کوچنده؟ جز همان خفتگان گور؟

_____

(2) در متن «و اصنام مریدة» و در پاره‌ای نسخه‌ها، [و اصنان مربذة- بتهای پوک و بیفایده] آمده است. حضرت علیه السّلام، از لحاظ بی‌حاصل بودن آنان را به چوبهایی که بر دیوار تکیه داده شده و بتهایی که از چوب تراشیده‌اند تشبیه فرموده است گرچه به اندام خوش‌تراش و به گفتار چرب زبان باشند.

(3) به گفته سعدی:

«مرد باید که گیرد اندر گوش‌ور نوشته‌ست پند بر دیوار». - م.

(4) الزّمر، 18

(5) اشاره به گفته خدای تعالی در سوره بقره آیه 261 است: مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ- داستان کسانی که اموالشان را در راه خدا می‌بخشند همچون دانه‌ای است که هفت خوشه می‌رویاند و در هر خوشه یک صد دانه؛ و خداوند برای هر کس که بخواهد

(پاداشش را) چند برابر می‌کند و خداوند گشایشگر داناست»
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 299
(1) ای که فرزند سه روزی: روزی که در آن زادی، و روزی که به گورت درون روی، و روزی که از آن به جانب پروردگارت برون آیی، وای چه بزرگ روزی است! ای خوش پیکران و ای اشتران زانو زده گرد چشمه‌ساران، از چیست که من پیکرتان را شاداب و آبادان و دلتان را فسرده و ویران می‌بینم؟
هان به خدا اگر آنچه را باید دیدار کنید به چشم ببینید بیگمان می‌گویید: یا لَيْتَنا نُرَدُّ وَ لا نُكَذِّبَ بِآياتِ رَبِّنا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ- کاش ما را (به دنیا) باز می‌گرداندند و دیگر آیات پروردگارمان را انکار نمی‌کردیم و از مؤمنان می‌شدیم». «6» و آن شکوهمند گوینده فرمود: بَلْ بَدا لَهُمْ ما كانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ- آری آنچه در گذشته پنهان می‌داشتند بر آنان آشکار شد و اگر باز گردانده می‌شدند، بیشک به همانچه از آن نهی شده بودند بر می‌گشتند و آنان دروغگو هستند» «7»
(2)

(3) فرمود علیه السّلام: با منافق به زبانت سازگاری کن ولی مؤمن را خالصانه دوست بدار. و اگر یهودی‌ای با تو همنشین شد با او خوشرفتاری کن.
(4) و فرمود علیه السّلام: آمیزه هیچ چیزی به دگر چیز بهتر از آمیختن حلم با علم نیست.
(5) و فرمود علیه السّلام: کمال به تمامی، فهم اندوزی در دین و بردباری بر ناگواری و اندازه داری هزینه زندگانی است.
(6) و فرمود علیه السّلام: به خدا سوگند که متکبّر با خداوند در ردای (عزّت) او کشاکش دارد.
(7) روزی (حضرت) علیه السّلام به حاضران محضرش گفت: مروّت چیست؟ هر یک سخنی گفتند. آن‌گاه امام علیه السّلام فرمود: مروّت آن است که طمع نکنی تا خوار شوی، و تکدّی نکنی تا نادار شوی، و بخل نورزی تا دشنام شنوی، و نادانی نکنی تا محکوم گردی. عرض کردند: چه کسی بر این توانایی دارد؟ امام علیه السّلام فرمود: کسی که دوست دارد (به عزّت)، چون مردمک در دیده (و به دلپذیری)، چون مشک در میان عطرها و امروزه به مقام جانشین (رسول خدا) باشد.
(8) روزی مردی نزد حضرتش گفت: بار الها، ما را از همه آفریدگانت بی‌نیاز فرمای. (حضرت) ابو جعفر علیه السّلام فرمود: چنین مگوی، ولی بگو: بار الها ما را از بدان آفریدگانت بی‌نیاز دار، چه مؤمن از برادر خود بی‌نیاز نتواند بود.
(9) و فرمود علیه السّلام: به حقّ قیام کن و از آنچه سودیت ندهد (و به تو مربوط نیست) کناره گزین، و از دشمنت بپرهیز، و (حتّی) با دوستت نیز، از هر گروهی باشد، جانب احتیاط نگهدار، مگر امینی که از خدا بترسد. با تبهکار همنشین مشو و او را بر راز خویش آگاه مساز و در کار خود

---

(6) الانعام، 27
(7) الانعام، 28 رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 300
(فقط) با کسانی مشورت کن که از خدا می‌ترسند.
(1) و فرمود علیه السّلام: رفاقت بیست ساله (خود نوعی) خویشاوندی است.
(2) و فرمود علیه السّلام: اگر توانی با کسی معامله نکنی جز آنکه تو را بر او (فضل و) احسانی باشد، پس چنان کن.
(3) و فرمود علیه السّلام: سه چیز، به دنیا و آخرت، از بزرگواریهاست: آن

کس را که بر تو ستم کرده ببخشی، با آنکه از تو گسسته بپیوندی و چون بر تو جهالتی رود بردباری کنی.
(4) و فرمود علیه السّلام: ستم سه گونه است: ستمی که خدایش نمی‌آمرزد، و ستمی که خدایش می‌آمرزد، و ستمی که خدا از آن نگذرد. و ستمی که خدایش نیامرزد شرک به خداست، امّا ستمی که خدایش بیامرزد ستم آدمی بر خویشتن باشد در آنچه میان او و خدا بگذرد «8»، و امّا ستمی که خدا از آن نگذرد ستمی است که بندگان در معامله با یک دیگر کنند. «9» (5) و فرمود علیه السّلام: هیچ بنده‌ای نیست که از کمک به برادر مسلمان خود و کوشش در برآوردن نیاز او، خواه برآورده شود یا نشود، خودداری کند مگر آنکه خود به کوشش در رفع نیازی دچار شود که برایش گناه دارد و مزدیش نیارد. و هیچ بنده‌ای نیست که از خرجی در راه خرسندی خدا بخل ورزد مگر آنکه به خرجی چند برابر آن در طریق خشم خدا ناچار گردد.
(6) و فرمود علیه السّلام: در هر قضای الهی مؤمن را خیری باشد.
(7) و فرمود علیه السّلام: خدا را از اینکه مردم در خواهش از یک دیگر پافشاری کنند بد آید، ولی اصرار در خواهش از خودش را دوست دارد. خدا که یادش شکوهمند است، خوش دارد که از او خواهش شود و آنچه نزد اوست درخواست گردد.
(8) و فرمود علیه السّلام: هر که را خداوند پند آموز خویش نساخته هرگز پندهای دیگر مردمش سودی ندهد.
(9) و فرمود علیه السّلام: هر که را ظاهر گرانسنگ‌تر از باطن باشد، ترازویش سبک آید.
(10) و فرمود علیه السّلام: چه بسا کسی که به دیگری برخورد و به او بگوید: «خدا دشمنت را سرنگون کند»، و او را جز خدا دشمنی نباشد.
(11) و فرمود علیه السّلام: به سه کس سلام نگویند: به رهسپار نماز جمعه، به رونده به دنبال جنازه و بدان که در گرمابه باشد. «10»

_____

(8) مراد کوتاهی در عبادت است زیرا عبادت موجب اعتلای روح به درجات رفیع می‌شود و کوتاهی در آن ستمی است که انسان در طاعتی که بین او و خدا باید بگذرد [و ثوابی که باید بدان برسد]، به خویشتن روا می‌دارد.- م.
(9) مراد اینکه اگر مردم در معامله با یک دیگر اجحاف کنند، خدا از اجحاف‌کننده نمی‌گذرد مگر آنکه رضایت طرف مغبون و ستمدیده جلب شود و او از حق خود صرف نظر کند. و گویند مغبون به روز حساب عین حق خود را مطالبه کند و چون ستمگر در قیامت عینی ندارد که تسلیم مغبون کند همچنان مخلّد در عذاب بماند.- م.

(10) یعنی در این سه مورد که از امور بسیار مفید و ضرور است و مؤمن باید به شتاب هر چه تمامتر به آنها برسد روا نیست حتی به اندازه سلام و علیکی او را از رسیدن و انجام آنها بازداشت.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 301
(1) و فرمود علیه السّلام: دانشمندی که از علمش بهره برند برتر از هفتاد هزار عابد است. «11» (2) و فرمود علیه السّلام: بنده دانشمند نیست مگر آنکه بر زبر دست خود (در دانش) رشک برد و زیردست خود را خوار شمرد.
(3) و فرمود علیه السّلام: آنکه خدا را فرمان نبرد، خدا را نشناخته است و این دو بیت را خواند:
تعصی الاله و انت تظهر حبّه‌هذا لعمرک فی الفعال بدیع
لو کان حبّک صادقا لأطعته‌انّ المحبّ لمن احبّ مطیع تو به نافرمانی خدا پردازی و آن‌گاه اظهار خدا دوستی می‌کنی؟ به جان خودت که این کرداری شگفت است اگر دوستیت صادقانه بود بیگمان فرمانش را می‌بردی زیرا عاشق از آن کس که دوستش می‌دارد فرمان می‌برد.
(4) و فرمود علیه السّلام: مثل نیازمند شدن به نو دولت مانند درهمی است که در دهان افعی باشد، تو را بدان (درهم) نیازمند است و از گزند (افعی) در خطری.
(5) و فرمود علیه السّلام: سه خصلت است که صاحبشان نمیرد تا نتیجه بدشان را ببیند: ستمکاری، قطع رحم و سوگند دروغ که پیکار با خداست. راستی که زود پاداش‌ترین طاعت، صله رحم است و راستی که (هر چند) گروهی بدکار باشند ولی (چون) صله رحم کنند (و با هم پیوند نگاهدارند) اموالشان بیفزاید و ثروتمند شوند. و راستی که سوگند دروغ و قطع رحم خانه‌ها را ویران و تهی از خانمانشان کند.
(6) و فرمود علیه السّلام: هیچ کرداری جز به شناخت پذیرفته نشود و هیچ شناختی جز به کردار نباشد. هر که شناخت یافت به کردار راه برد و هر که شناخت ندارد کرداری نیارد.
(7) خدا برای نکوکاری شایستگانی از خلق خود را قرار داده، آنان را احساندوست نموده و نکوکاری را محبوبشان ساخته و احسان‌جویان را روی به سوی ایشان داشته و روا کردن نیاز اینان را بر آنان آسان فرموده است، چنان که باران را برای زمین بیحاصل به آسانی (روان) کرده تا آن را زنده کند و به اهلش جان دهد. و به راستی خدا از خلق خود (برخی) را دشمن احسان قرار داده که خصم نیکی و احسانند و نکوکاری را بر آنان ناگوار ساخته است، و احسان‌جویان را از آنکه رو به سوی آنان

---

(11) سعدی با الهام از این حکمت والا گوید:

دی شیخ ما به مدرسه آمد ز خانقاه‌بشکست عهد و صحبت اهل طریق را
گفتم: میان عابد و عالم چه فرق بودتا اختیار کردی از آن این فریق را
گفت: آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج‌وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را. - م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 302
آرند باز داشته و آنان را نیز از نیکو کاری مانع شده چنان که باران را از زمین بیحاصل باز داشته تا آن را تباه و ساکنانش را نابود کند، و (با این همه) آنچه را خدا می‌بخشاید بیش از اینهاست.
(1) و فرمود علیه السّلام: دوستی خود را در دل برادرت از سنجش دوستی او در دل خود بشناس.
(2) و فرمود علیه السّلام: ایمان، دوستی است و دشمنی. «12» (3) و فرمود علیه السّلام: شیعیان ما نیستند مگر آنان که نسبت به خدا پرهیزگارند و او را فرمان برند و به نشانه‌ای جز فروتنی و سر سپردگی و پرداخت امانت و بسیاری یاد خدا و روزه‌داری و نمازگزاری و نیکو کاری به پدر و مادر و وارسی همسایگان نیازمند و مستمندان و وامداران و یتیمان، و راستی گفتار و تلاوت قرآن و باز داشتن زبان از مردمان جز به گفتار نیک، شناخته نشوند و ایشان در هر چیزی امین قوم و قبیله خود باشند.
(4) و فرمود علیه السّلام: چهار چیز از اندوخته‌های نیکی هستند: نهان داشتن نیاز، و پنهان دادن صدقه، و پنهان داشتن درد، و نهان داشتن مصیبت.
(5) و فرمود علیه السّلام: هر که زبانش راست است کردارش پاک است و هر که نیّتش خیر است روزیش فزونتر (از غیر) است و هر که با خانواده خود خوشرفتار است عمرش بسیار است.
(6) و فرمود علیه السّلام: از تنبلی و تنگدلی بپرهیز که این دو کلید هر بدی باشند. هر که تنبلی کند حقّی را نپردازد و هر که تنگدل شود بر (تحمّل) حق نشکیبد.
(7) و فرمود علیه السّلام: هر که در راه خدا و بر اساس ایمان به خدا، برادری به دست آرد و برای خرسندی خدا در برادری با او وفاداری کند، پرتوی از نور و امانی از عذاب خدا و حجّتی به دست آورده که روز قیامت، همراه با عزّتی پاینده و یادی فزاینده، به مدد آن پیروز آید، زیرا مؤمن نسبت به خدای عزّ و جلّ نه پیوسته است نه گسسته. به آن حضرت علیه السّلام عرض کردند: «نه پیوسته است نه گسسته» را معنی چیست؟ فرمود: به او چنان پیوسته نیست که خود او باشد و از او چندان گسسته نیست که جز او باشد. «13» (8) و فرمود علیه السّلام: مرد را همین خود فریبی بس که عیب دیگر مردم را ببیند و از آن خود را نبیند یا چیزی را بر دیگری عیب گیرد «14» که خود توانایی ترکش را ندارد یا همنشین خود را

بدان چه

---

(12) یعنی دوستی برای خدا و به خاطر خدا، چنان که در احادیث آمده است.
(13) مراد اینکه اتّصال مؤمن نسبت به پروردگار سبحان، به صفات است نه به ذات یعنی از لحاظ اتّصاف به صفات ربّانی و تخلّق به اخلاق یزدانی است ولی انفصالش به لحاظ انفصال ما هوی مخلوق از خالق خویش، به ذات است نه صفات. زیرا مؤمن هرگز از صفات الهی منفکّ نشود. در حقیقت این بیان امام باقر علیه السّلام تخصیص و نگرشی از این سو، یعنی از دیدگاه خصوصیّات مؤمن، به مفهوم کلام والای مولای متّقیان علی علیه السّلام در خطبه «اخلاص توحید» در تنزیه خدای تعالی است که: مع کل شیء لا بمقارنة و غیر کل شیء لا بمزایلة- با همه چیز است نه به همسنگی و غیر از هر چیز است نه به جدایی مطلق.- م.
(14) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «او یعیب غیره»، [او یعیر غیره- بر دیگری عار شمارد] آمده است.

سودیش ندهد بیازارد.
(1) و فرمود علیه السّلام: فروتنی آن است که (انسان) به نشستن در جایی فروتر از شأنش رضا باشد، و به هر کس برخوردی سلام گویی «15» و هر چند بر حق باشی کشمکش را رها کنی.
(2) و فرمود علیه السّلام: مؤمن برادر مؤمن است، نه دشنامش دهد و نه از او دریغ ورزد و نه بر او بدگمان شود.
(3) (امام) علیه السّلام به پسرش فرمود: نفس خود را بر حق شکیبا دار زیرا هر که از آنچه حق دارد محروم ماند، بی‌استحقاق دو چندانش دهند.
(4) و فرمود علیه السّلام: هر که را دژ خویی «16» نصیب آمد ایمان از او روی پوشاند.
(5) و فرمود علیه السّلام: به راستی، خداوند دشنامگوی بی‌آزرم را دشمن دارد.
(6) و فرمود علیه السّلام: به راستی، خدا را کیفرهایی باشد بر دل و تن: (چون) تنگی معیشت و سستی در عبادت. و هیچ بنده‌ای به کیفری بزرگتر از سنگدلی مجازات نشود.
(7) و فرمود علیه السّلام: چون روز قیامت شود منادی ندا برآرد: کجایند بردباران؟ گروهی از مردم به پا خیزند. آن‌گاه ندا برکشد: کجایند شکیبایان؟ گروهی دیگر از مردم به پا خیزند. (راوی گوید) گفتم:
فدایت شوم مراد از «بردباران» و «شکیبایان» کیانند؟ (امام) علیه السّلام فرمود: مراد بردباران بر انجام واجبات و شکیبایان بر ترک محرّماتند.

(8) و فرمود علیه السّلام: خدا می‌فرماید: ای آدمیزاده از آنچه بر تو حرام کرده‌ام دوری کن تا از پارساترین مردم باشی.
(9) و فرمود علیه السّلام: بهترین عبادت نگهداشتن شکم و عورت است.
(10) و فرمود علیه السّلام: چهره خرّم و گشادگی رخسار مایه جلب دوستی و نزدیکی به خداست، و ترشرویی و دژم چهرگی موجب دشمنی و دوری از خداست.
(11) و فرمود علیه السّلام: دستاویزی برای من و وسیله‌ای نزد من نزدیکتر به آنچه «او» دوست دارد، از دستی نیست که به احسان گشوده شده و دست دیگری که به دنبالش آید تا آن را نگهدارد و بپرورد، زیرا دریغ‌ورزی (دستهای) بعدی زبان سپاسگزاری از (دستهای کریم) نخستین را قطع

---

(15) در پاره‌ای از این عبارات صنعت التفات، که از صنایع بدیعی است، ملاحظه می‌شود. یعنی بخش اوّل عبارت به صیغه سوّم شخص غایب است و سپس جمله به صیغه مخاطب تمام می‌شود و این از آن روست که تأثیر کلام در وجه خطاب بیشتر است، یا آنکه مخاطب فی المثل این ویژگی را داشته که چون به کسی کوچکتر از خود می‌رسیده انتظار سلام از او داشته و یا در گرفتن حق خود کشمکش و ستیزه می‌کرده و امام علیه السّلام خواسته است ضمن بیان اندرزی عامّ و کلّی اختصاصا او را متوجه آن معایب خویش نیز بسازد.- م.
(16) در متن «من قسم له الخرق» است و «خرق» به معانی: سست عقلی، ضعف رأی، نادانی، حمق، ناسازگاری و دژ خویی آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 304
می‌کند. «17» و دلم به من اجازه نمی‌دهد که نخستین نیازمندیها (ی مردم) را (که برای برآوردنش به من روی آورده باشند) رد کنم.
(1) و فرمود علیه السّلام: حیا و ایمان به یک ریسمان پیوسته‌اند، چون یکی برود دیگری نیز از پی آن برود.
(2) و فرمود علیه السّلام: به راستی، این دنیا را نکوکار و تبهکار (هر دو) به دست آرند (ولی) به راستی، خدا این دین را جز به شایستگان ویژه‌اش نبخشد. «18» (3) و فرمود علیه السّلام: «ایمان» اقرار است و کردار. «19» و «اسلام» اقرار است بی‌کردار. «20» و فرمود علیه السّلام ایمان آن است که در دل باشد و اسلام آن است که وسیله (جواز) زناشویی با یک دیگر و میراث بردن از یک دیگر و حفظ جان است. ایمان شامل اسلام است و اسلام شامل ایمان نیست.
(4) و فرمود علیه السّلام: کسی که بابی از هدایت آموزش دهد او را اجری مانند آن کس است که بدان عمل کند و از اجر هیچ کدام از آنان

کاسته نشود. و هر کس بابی از گمراهی آموزش دهد او را بار گناهی مانند آن کس است که بدان کار کند و از گناهان هیچ یک از آنان کم نشود.
(5) و فرمود علیه السّلام: چاپلوسی کردن و رشک بردن، جز در طلب دانش، از اخلاق مؤمن نیست. «21» (6) و فرمود علیه السّلام: عالم را شاید که چون چیزی از او پرسند و نداند بگوید: خدا داناتر است، و جز عالم را نرسد که چنین گوید. «22» و در خبر دیگری آمده است: (غیر عالم) بگوید: نمی‌دانم، تا در دل پرسنده شکّی نیفکند.

---

(17) ظاهرا مراد تداوم و پیاپی آوردن احسان و عمل صالح است و در حدیثی دیگر که «الآبی» از حضرت صادق علیه السّلام ذکر کرده است فرمود: «هیچ چیزی نزد من شادی فزای‌تر از دستی نیست که دست دیگرش به دنبال آید، زیرا دریغ‌ورزی دستهای بعدی زبان سپاسگزاری از دستهای (کریم) پیشین را قطع می‌کند»
(18) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لا یعطیه اللَّه الّا اهل خاصته»، [لا یعطیه الّا اهل اللّه خاصة- که جز به ویژگی به شایستگان خدا داده نشود] آمده است.
(19) مراد اقرار به زبان و کردار به ارکان است.- م.
(20) مراد از اقرار، تنها به بیان شهادتین است که نشان اسلام آوردن باشد.- م.
(21) این روایت در همین کتاب (ص 203) از حضرت امیر مؤمنان علیه السّلام آمده است.- م.
(22) کلینی رحمه الله در الکافی، ج 1 ص 42، از ابی عبد الله (صادق) علیه السّلام، و برقی در المحاسن، ص 206 از یکی از آن دو (امام بزرگوار) آورده‌اند و نیز در الکافی در خبری دیگر از محمد بن مسلم، از حضرت ابی عبد الله (صادق) و در المحاسن از یکی از آن دو (امام) حضرت باقر یا صادق علیهما السّلام آمده است که فرمود: اگر از یکی از شما چیزی پرسند که نداند باید بگوید: نمی‌دانم و نباید بگوید: «خدا داناتر است- اللّه اعلم» که این سخن در دل پرسنده شکی می‌اندازد (که شاید وی علمی کمتر از علم خدا دارد) و اگر کسی که مورد پرسش قرار گرفته بگوید:
نمی‌دانم، پرسنده بر او چنین گمانی نمی‌برد. (این روایت در همین کتاب، ص 208 از حضرت امیر مؤمنان علیه السّلام نیز آمده است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 305
(1) و فرمود علیه السّلام: نخستین کسی که به عربی زبان گشود اسماعیل پسر ابراهیم علیهما السّلام بود که سیزده سال داشت و (پیش از آن) به زبان پدر و برادرش سخن می‌گفت، پس او نخستین کسی است که به این

زبان سخن آغازید و هم او «ذبیح» است.
(2) و فرمود علیه السّلام: آیا شما را به چیزی آگاه نکنم که چون به کارش بندید (شرّ) سلطان و شیطان از شما دور شود؟ ابو حمزه عرض کرد: بلی، به ما بفرمای تا به کارش بندیم. (امام) علیه السّلام فرمود: بر شماست که بامدادان صدقه دهید تا ابلیس را روسیاه کند و خشم سلطان ستمگر را در آن روز از شما برشکند. و بر شماست دوستی در راه خدا و مهرورزی «23» و کمک به یک دیگر در کردار نیک که این (رفتار) ریشه آن هر دو (تبهکار) را قطع کند. و در آمرزش‌جویی پافشاری کنید که محوکننده گناهان است.
(3) و فرمود علیه السّلام: به راستی، این زبان کلید هر نیک و بدی است. پس مؤمن را شاید که همان گونه که بر سیم و زرش (قفل و) مهر می‌نهد بر زبانش نیز مهر (سکوت و کم‌گویی) زند «24» زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «خدا رحمت کند مؤمنی را که زبان خود را از هر بدی باز دارد چه این صدقه‌ای است که او به خود داده است» «25» سپس (امام) علیه السّلام افزود: هیچ کس تا زبانش را در بند نکشد از گناهان سالم نماند.
(4) و فرمود علیه السّلام: از (انواع) غیبت گفتن آن است که در باره برادرت چیزی بگویی که خداوند آن را پوشیده و مستور داشته، امّا پروایی نیست که عیبهایی را که آشکارا دروست، چون تندی و شتابزدگی، بازگویی. و بهتان این است که عیبی را که در برادرت نیست به او ببندی. «26» (5) و فرمود علیه السّلام: حسرت زده‌ترین مردم به روز رستاخیز بنده‌ای است که عمل عادلانه‌ای

_____

(23) در پاره‌ای از نسخه‌ها به جای «التّودد»، [المودّة- دوستی و مهربانی] آمده است.
(24) کلینی رحمه الله در الکافی، ج 2 ص 114 به اسناد خود از ابی بصیر آورده است که گوید: از (امام) ابی جعفر علیه السّلام شنیدم که فرمود: ابو ذرّ رحمه الله می‌گفت: ای دانش پژوه، این زبان کلید نیک و کلید بد است. پس همان گونه که بر زر و اوراق (بهادار) خود قفل می‌زنی بر زبانت نیز قفل و مهر زن. سبط طبرسی رحمه الله نیز در مشکاة الانوار از محاسن امام علیه السّلام آن را روایت کرده و محدّث نوری رحمه الله نیز در المستدرک از کتاب عاصم بن حمید آن را نقل کرده است.
(25) در الکافی، ص 114، از علی بن ابراهیم با اسنادش، از حلبی رفع اللّه مقامه آمده است که گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «زبانت را نگهدار که این (خصلت حفظ زبان) صدقه‌ای است که تو به خود دهی و سپس فرمود: بنده حقیقت ایمان را در نیابد مگر آنکه زبانش را

چون گنجینه‌ای محفوظ دارد.» وی گوید مراد از لفظ «ها» در این گفته «فانّها صدقة تصدّق بها» یعنی «امساک و نگهداری زبان» و سبب مؤنث آوردن آن به تأویل «خصلة الامساک» است.
(26) کلینی رحمه الله در الکافی، ج 2 ص 358، این روایت را به اسنادش از (امام) صادق علیه السّلام، و صدوق نیز در معانی الاخبار از آن حضرت علیه السّلام آورده‌اند.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 306
را توصیف کرده ولی خود خلاف آن را به کار بسته باشد. «27» (1) و فرمود علیه السّلام: بر شماست که به پارسایی و کوشایی و راستگویی بپایید و امانت را به صاحبش، خواه نکوکار باشد یا تبهکار، باز پردازید که اگر (در مثل) قاتل علی بن ابی طالب علیه السّلام امانتی به من سپارد به وی باز پردازمش. «28» (2) و فرمود علیه السّلام: صله ارحام کردارها را بپالاید و اموال را بیفزاید و بلا را بگرداند و حساب را آسان کند، و عمر را فزون سازد. «29» (3) و فرمود علیه السّلام: ای مردم، به راستی، شما در این دنیا آماج تیرهای اجل هستید، و هیچ یک از شما روزی نو از عمر خویش را جز با سپری شدن روزی دیگر از مهلتش در پیش نگیرد، کدامین لقمه‌ایست که گلوگیر نباشد؟ یا کدام جرعه‌ایست که در گلو نشکند؟ آنجای را که بدان می‌روید به وسیله این جا که از آن می‌کوچید اصلاح و آباد کنید، زیرا امروز غنیمت (خیر) است و فردا را ندانی از آن کیست!. مردم جهان مسافرانند و در سرای دیگر گره از بار خویش باز کنند. (نیاکان و) ریشه‌های ما از بین رفتند و ما شاخسارهای آنانیم. شاخه را پس از قطع ریشه چه بقایی باشد؟ کجایند آنان که از ما دیرزی‌تر و بلند آرزوتر بود؟! ای آدمیزاده آنچه نتوانی از خود بازش داری تو را در گرفت و آنچه باز نیاید (عمرت) از دستت برفت. زیستن بی‌هدف را زندگی مشمار، تو را چه نصیبی (از آن) است جز آنکه به مرگت بکشاند و به اجلت نزدیکتر کند؟ چنان که گویا تو دوستی از دست رفته و سایه‌گونه‌ای نابودشده‌ای. تو خود را باش و از جز آن بگذر و از خدا مدد خواه تا یاریت دهد. «30» (4) و فرمود علیه السّلام: هر که احسان چنان کند که با او کرده‌اند، پاداشی سربه‌سر داده و هر که دو چندان کند سپاسگزاری کرده و هر که سپاس گزارد، کریم است. و هر که بداند هر احسانی کند به خود کند (و ذخیره دیگر سرای خود اندوزد) مردم را ناسپاس نشمرد و بیش مهری آنان را نخواهد.
سپاسمندی دیگران را بر آنچه خود به خویشتن کرده و با آن آبرویت را نگهداشته‌ای از آنان مخواه و بدان که نیاز خواه آبرویش را از خواهش آوری به نزد تو حفظ نکرده است پس تو آبرویت را از رد کردن (و دریغ داشتن بر) او نگاهدار.

(5) و فرمود علیه السّلام: به راستی، خداوند بنده مؤمن خود را با آزمون مورد لطف قرار دهد همان گونه که سفر کرده با فرستادن رهاوردی به خانواده‌اش لطف کند، و او را از گزند جهان حمایت کند همان گونه که پزشک از بیمار حمایت کند.

---

(27) کلینی رحمه الله در الکافی، ج 2 ص 200، این روایت را با اسنادش از (امام) صادق علیه السّلام آورده است.
(28) از امام صادق علیه السّلام نیز بیانی نزدیک به همین مضمون در لزوم امانت پردازی در همین کتاب ص 380 آمده است.- م.
(29) کلینی رحمه الله در الکافی، ج 2 ص 150 این روایت را آورده است. «کردارها را بپالاید» یعنی اعمال را در کسب ثواب بپرورد و پاکیزه و پذیرفتنی سازد.
(30) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «یعنک»، [یغنک- تا بی‌نیازت سازد] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 307
(1) و فرمود علیه السّلام: خداوند دنیا را به دوست و دشمن خود (یکسان) بدهد ولی دینش را جز به دوست خود ندهد. «31» (2) و فرمود علیه السّلام: به راستی، شیعه علی علیه السّلام آنانند که در ولایت و سرپرستی ما با هم گذشت دارند و در دوستی ما با یک دیگر دوستند و برای زنده داشتن (و پویایی) امر ما از هم دیدار کنند «32»، هر گاه خشمگین شوند ستم نرانند و هر گاه خشنود شوند زیاده روی نکنند، برکت همسایگان (درویش) و مایه آرامش معاشران (خویشند).
(3) و فرمود علیه السّلام: تنبلی به دین و دنیا زیان رساند.
(4) و فرمود علیه السّلام: اگر گدا می‌دانست در گدایی چه (خفّتی) است هرگز کسی از کسی دریوزگی نمی‌کرد و اگر آنکه از او دریوزه شود می‌دانست در دریغ از دریوزه‌گر چه (مکروهیّتی) است هرگز کسی از کسی دریغ نمی‌ورزید.
(5) و فرمود علیه السّلام: به راستی، خدا را بندگانی باشند فرخنده حال و توانگر، خوش زیند و مردم در کنار آنان خوش زیند و ایشان در میان بندگانش چون بارانند. و (نیز) خدا را بندگانی باشند نفرین شده و بی‌خیر که نه خود زندگانی کنند و نه مردم در کنارشان زندگانی خوشی دارند و اینان در میان بندگانش چون ملخ باشند که بر چیزی در نیایند مگر آنکه نابودش کنند.
(6) و فرمود علیه السّلام: بهترین چیزی که خواهید مردم به شما گویند به مردم بگویید، زیرا خداوند نفرین گوی نکوهشگر نیش زننده به مؤمنان و دشنام ده بی‌آبرو و گدای سمج را «33» دشمن دارد، و با حیای بردبار

پاکدامن پارسا را دوست دارد.
(7) و فرمود علیه السّلام: به راستی خدا آشکارا گفتن سلام را دوست دارد.

_____

(31) کلینی در الکافی، ج 2 ص 215، این روایت را با اسنادش از مالک بن اعین آورده است که گفت: شنیدم ابا جعفر می‌گوید: ای مالک به راستی خداوند ... الخ.
(32) کلینی در الکافی، ج 2 ص 263، این روایت را از (حضرت) ابی جعفر، از امیر مؤمنان علیهما السّلام نقل کرده و به جای «لاحیاء امرنا، الّذین اذا غضبوا ...»، [فی احیاء امرنا و الّذین ان غضبوا ...- هر گاه گزندی سخت خورند] آورده است.
(33) «السّائل الملحف» یعنی گدای اصرارکننده و سمج، که عملش موجب خشم پروردگار است زیرا وی از خدای توانگر کریم روی تافته و به فرومایه‌ای که خود نیازمند است روی آورده. شاعر گوید:
اللّه یبغض ان ترکت سؤاله‌و بنو آدم حین یسأل یغضب خداوند اگر تو ترک خواهش از او کنی به خشم آید و آدمیزاده از اینکه از او خواهشی شود خشمگین گردد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 308
(1)

آنچه از امام صادق جعفر بن محمد علیهما السّلام روایت شده است

اشاره

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم از امام صادق، ابو عبد الله جعفر بن محمد صلوات اللَّه عليهما در تفصيل اين معانى روايت شده است (2)

«1» (3) روایت شده است که آن حضرت علیه السّلام فرمود: ای عبد اللَّه، به حقیقت، ابلیس دامهایش را در این سرای فریب گسترده و مقصودش از آن جز (به دام انداختن) دوستان ما نیست، (ولی) به راستی، آخرت به دیده آنان چندان شکوهمند (و گرامی) است که هیچ چیزی را به جای آن نخواهند. سپس فرمود: خوشا، خوشا بر دلهایی که سرشار از نور تابان است و به راستی، دنیا نزدشان چون گرزه ماری ژیان و دشمنی بیزبان، به خدا انس دارند وز آنچه شادخواران بدان خو گرفته‌اند گریزانند، آنان به راستی یاران منند که از برکت ایشان هر فتنه‌ای بر طرف و هر بلایی دور شود.
(4) ای پسر جندب، بر هر مسلمانی که ما را شناسد سزاست که به هر روز و شب کردارش را فراروی آرد و به حساب خود برسد. اگر دید نکو بوده بر آن بیفزاید و اگر دید گناه بوده از آن آمرزش خواهد تا روز رستاخیز رسوا نشود. خوشا بر بنده‌ای که بر خطاکارانی که از نعمتها و زیورهای دنیا بهره‌مندند رشک نبرد. خوشا بر بنده‌ای که آخرت جوید و برای آن بکوشد، خوشا بر آنکه آرزوهای دروغین سرگرمش نکند. سپس (امام) علیه السّلام فرمود: خدا رحمت کناد گروهی را که چراغ و نور افشان بودند، با کردارهای (نیک) خویش و صرف منتهای کوشش خود (مردم را) به سوی ما خواندند، اینان نه از آن کسانند که راز ما را فاش کنند.
(5) ای پسر جندب، به راستی، مؤمنان آنانند که از خدا بترسند و از اینکه هدایتی که نصیبشان

_____

(1) عبد اللَّه بن جندب بجلی کوفی، موثّقی والامقام از اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السّلام و از متواضعان آرام دل بود و وکالت حضرت ابی ابراهیم (کاظم) و ابی الحسن (رضا) علیهما السّلام را به عهده داشت و چنان که در اخبار آمده پارسا مردی بود که نزد این دو امام همام پایگاهی والا داشت و چون در گذشت- خدایش رحمت کناد- علی بن مهزیار در این سمت جانشین وی شد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 309
آمده از کفشان برود نگران باشند. هر گاه خدا و نعمتهایش را یاد کنند بترسند «2» و نگران شوند و چون آیات خدا بر آنان خوانده شود از بیان نفوذ قدرت او ایمانشان در افزاید و بر پروردگارشان توکّل کنند.
(1) ای پسر جندب، دیری است که (خانه) نادانی آبادان و بنیانش پرتوان شده و این از آن روست که دین خدا را به بازی گرفتند تا بدان جا که

(حتّی) آن کس از آنان که به نزدیکی با خدا تظاهر می‌کند به نظر خود (و در دل) جز آن را خواهد، و آنان ستمکارانند.
(2) ای پسر جندب، اگر شیعیان ما (شیعه) راستین بودند فرشتگان با آنان دست می‌دادند و ابر (رحمت) بر سرشان سایه می‌افکند و به درخشندگی روز می‌درخشیدند و از فراز سر و از زیر گامهایشان روزی می‌خوردند «3» و هر آنچه از خدا می‌خواستند می‌دادشان.
(3) ای پسر جندب، در حقّ گنهکارانی که اهل دعوت شمایند، جز نیک مگو. و (همه) برای توفیق آنان به خداوند دلگرم باشید و مسألت کنید که توبه آنها پذیرفته آید. پس هر که ما را بخواهد و دوست بدارد و با دشمن ما دوستی نورزد و آنچه را می‌داند بگوید و از گفتن آنچه نمی‌داند یا در آن اشکال (و ابهامی) دارد دم فرو بندد «4»، در بهشت باشد.
(4) ای پسر جندب، آنکه (تنها) بر کردار خود تکیه دارد هلاک است. «5» و آنکه بر گناهان گستاخ است و (با وجود این گستاخی) به رحمت خدا امید دارد، نجات نمی‌یابد. گفتم: پس چه کس نجات می‌یابد فرمود: آنان که بین بیم و امیدند، گویی دلشان از شوق پاداش و بیم کیفر در چنگال پرنده‌ای است.
(5) ای پسر جندب، هر کس دلشاد شود که خدایش با حورعین همسری دهد و تاج نور بر تارکش نهد باید برادر مؤمن خود را دلشاد کند.
(6) ای پسر جندب، از خواب شب و سخن گفتن به روز بکاه. در پیکر (آدمی) چیزی کم‌سپاس‌تر از دیده و زبان نیست، زیرا مادر سلیمان به سلیمان علیه السّلام گفت: ای پسرک من از خواب بپرهیز که تو را آن روز که مردم به کردارهای خود نیازمندند، تهیدست کند. «6» (7) ای پسر جندب، به راستی، شیطان را دامهایی است که بدانها شکار کند، پس از دامها و تله‌های او اجتناب کنید. عرض کردم: ای پسر پیامبر خدا، آنها کدامند؟ (8) فرمود: امّا تله‌های او، جلوگیری از

---

(2) یعنی از احتمال تبدیل نعمت به نقمت و امکان سوء عاقبت بترسند.- م.
(3) یعنی غرق در نعمتهای آسمانی و زمینی بودند.- م.
(4) به گفته حافظ: «یا سخن دانسته گو ای مرد بخرد یا خموش».- م.
(5) مراد آن است که علاوه بر تکیه به عمل خود باید توکّل به لطف و عفو الهی نیز داشته باشد.- م.
(6) مراد روز رستاخیز است که همه کس به ارائه اعمال خود برای رسیدن به پاداش نیازمند است. بقیّه این عبارات شامل آنچه مربوط به زبان می‌شود در متن ناتمام مانده است.- م.

نیکی با برادران است و امّا دامهای او، به خواب ماندن هنگام نمازگزاریهایی است که خدا واجبشان کرده است. (1) هان، به راستی که خداوند به پرستشی همانند گامسپاری در راه نیکویی به برادران و دیدار ایشان پرستیده نمی‌شود. وای بر غافلان از نمازها و خفتگان در خلوتسراها، ریشخند زنان به خدا و آیات او به روزگار ضعف دین، أُولئِکَ- الّذین- لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ ... یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ- آنانند [کسانی که] ایشان را در آخرت بهره‌ای نیست و خدا (از خشم) با آنها سخن نگوید [و به نظر رحمت] در قیامت بدانها ننگرد و (از پلیدی گناه) پاکیزه‌شان نگرداند و آنان را عذابی دردناک خواهد بود.» «7» (2) ای پسر جندب، هر که شب را به روز رساند و اندیشه‌ای جز آزاد کردن گردن خود نداشته باشد «8»، امر بزرگ را (که متضمّن پاداشی بزرگ است) خوار داشته و به اندک سودی «9» از جانب پروردگارش دل بسته است. و هر که با برادرش دغلی ورزد و او را کوچک کند و با او گردنکشی نماید خدایش در دوزخ جا دهد. و هر که بر مؤمنی رشک برد، همان گونه که نمک در آب حل شود، ایمان در دلش آب گردد.
(3) ای پسر جندب، گامسپار در برآوردن نیاز برادرش چونان گامزن میان صفا و مروه باشد، و برآورنده نیاز برادر چون به خون خفته در راه خدا به روز «بدر» و «احد» باشد. و خدا هیچ امّتی را عذاب نفرموده مگر آن گاه که به حقوق برادران نیازمندشان بی‌اعتنایی کرده‌اند.
(4) ای پسر جندب، به گروه پیروان ما برسان و به ایشان بگو: هرگز مذهبها (و راههای) گوناگون شما را به خود نکشانند، به خدا سوگند که جز به پارسایی و سخت کوشی در جهان و همیاری برادران در راه خدا به دوستی ما دست نتوان یافت و هر که بر مردم ستم کند شیعه ما نیست.
(5) ای پسر جندب، به راستی پیروان ما به چند خوی شناخته شوند: به سخاوت و به بخشش بر برادران و به اینکه شبانه‌روز پنجاه رکعت نماز گزارند. شیعیان ما، چون سگ زوزه بر نیارند و چون کلاغ طمع ندارند و با دشمن ما همسایگی نکنند و گر چه از گرسنگی بمیرند از بدخواه ما گدایی نکنند. شیعیان ما، مارماهی نخورند و بر «پای موزه» «10» مسح نکشند و نماز را اوّل ظهر بخوانند و

_____
(7) آل عمران، 77
(8) یعنی در اندیشه دیگر مسلمانان نباشد و فقط بخواهد گلیم خود را از آب بیرون کشد.- م.
(9) در الوافی به جای «الرّبح الحقیر»، [الوتح الحقیر- اندک مایه‌ای ناچیز] آمده است.
(10) «لا یمسحون علی الخفّین» مراد کفش و پای موزه‌ای است تیماجی

و نسبتا نازک که در خراسان قدیم و بخارا به آن «مسحی» می‌گفته‌اند و به نظر شادروان دکتر احمد علی رجائی در کتاب لجهه بخارایی کفش چسبکی بوده که مسح بر روی آن را جایز می‌شمرده‌اند و ایشان کلمه «تسبیح» را در شعر سعدی محرّف همین لفظ «مسحیّ» دانسته و شعر را این گونه خوانده است:
«دلقت به چه کار آید و «مسحیّ» و مرقّع‌خود را ز عملهای نکوهیده بری دار». - م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 311
مستی آور ننوشند. گفتم: فدایت شوم، آنان را کجا یابم؟ فرمود: در قلّه کوهها و کنار شهرها. و چون به شهری درآمدی (از مردم) سراغ کسی را گیر که با ایشان همسایگی نمی‌کند و ایشان با او مجاورت نمی‌کنند «11»، همان کس مؤمن است. چنان که خدا فرمود: وَ جاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعى- از دورترین نقاط شهر مردی شتابان فرا رسید.» «12» به خدا سوگند که او «حبیب درودگر» بود «13» به تنها.
(1) ای پسر جندب، همه گناهان آمرزیده شود جز ناخرسندی همکیشانت. و همه نکوکاریها پذیرفته آید جز آنچه به ریا باشد.
(2) ای پسر جندب، در راه خدا دوستی کن و به ریسمان محکم (دین) دست در زن و به مدد هدایت خود را نگهدار تا کردارت پذیرفته آید زیرا خداوند می‌فرماید: الّا من آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى- مگر آنکو به خدا ایمان آرد و کردار نیک دارد و آن‌گاه به راه راست رود ...» «14» پس چیزی جز ایمان پذیرفته نشود، و ایمان جز به کردار نباشد، و کردار جز به یقین درست نیاید و یقین جز به سرسپردگی صورت نپذیرد، و ارزیابی همه به رهیابی است. پس هر که ره یافت کردارش قبول شود و پذیرفته به ملکوت برآید وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ*- و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت کند» «15» (3) ای پسر جندب، اگر دوست داری که با (خدای) جلیل در سرای او همسایگی کنی و در کنار او به فردوس مسکن گیری باید دنیا نزدت خوار باشد و مرگت را پیش چشم بداری. و چیزی برای فردا (ی دنیاییت) پس انداز نکنی، و بدان آنچه پیش فرستی از آن توست و آنچه برجای نهی به زیانت باشد.
(4) ای پسر جندب، هر که خود را از دستاورد خویش (که دستمایه آخرت است) محروم دارد، آن را برای دیگری اندوخته و هر که از خواهش نفسش پیروی کند از دشمنش فرمان برده. هر که به خدا اعتماد دارد خداوند آنچه را در کار دنیا و آخرتش وی را به خود مشغول می‌دارد کفایت کند و هر چه را از او غایب است برایش حفظ فرماید. به راستی آنکو برای هر بلایی شکیبی و برای هر نعمتی سپاسی آماده ندارد، درمانده است. هر سختی را سهولتی در پی باشد. خود را در هر

(11) پیداست که مراد امام علیه السّلام در دولت فسق و روزگار غلبه کفر است. (و گر نه در عهد اسلام مؤمنان همه با یک دیگر مجاورت و مصاحبت و تعاون در خیر دارند.- م.)
(12) یس، 20
(13) مراد درودگری است به نام «حبیب» که به روایت سوره مبارکه یس، از دورترین نقاط شهر (انطاکیه شام) پس از آنکه رسولانی (یا خود حضرت عیسی علیه السّلام) به آن شهر در آمدند و مورد تکذیب کافران قرار گرفتند، شتابان فرا رسید و گفت: «ای مردم از من بشنوید و رسولان خدا را پیروی کنید.» و او خود مردی مؤمن و صالح بود.
(14) از ذیل آیه 82 سوره طه گرفته شده که فرماید: وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی.- م.
(15) البقرة، 213
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 312
بلایی در مورد فرزند و مال یا هر مصیبتی «16» شکیبا دار، زیرا باشد که (خدا) عاریت خود را بگیرد و بخشش خود را بازپس ستاند تا بدان وسیله شکیبایی و سپاس تو را بیازماید. (1) چندان به خداوند امیدوار باش که (این امید) تو را به نافرمانی او نکشاند و چندان از او بیم دار که (این بیم) تو را از رحمت او نومید نسازد. (2) به گفته نادان و ستایش او فریفته مشو که بزرگنمایی کنی و گردن افرازی و به کرده‌ات خودپسند شوی، زیرا برترین کار عبادت و فروتنی است. (3) مال خود را تباه مکن که به اصلاح مال دیگری که پس از خود به جای می‌گذاری بپردازی. «17» (4) بدان چه خدایت روزی کرده قانع باش. و جز بدان چه خود داری منگر. و آنچه را به دست نتوانی آورد آرزو مکن. زیرا هر که قناعت ورزد سیر شود و هر که قناعت نکند سیری ندارد. و بهره‌ات را از آخرتت برگیر. (5) و در توانگری بدمست مباش و در درویشی بیتاب مشو (6) و سخت دل و ترشروی مباش که مردم از نزدیکی تو بیزار باشند و زبون مباش که هر که تو را شناسد خوارت شمارد. با زیر دست خود ستیزه مکن و زیر دستت را به ریشخند مگیر و در کاری با شایستگان آن کشمکش مکن و از بیخردان فرمان مبر. و زیر (پای) هر کس خوار مباش. و به بسندگی احدی اعتماد مکن. «18» و در برابر هر کاری درنگ کن تا (راه) درون شدن و برون آمدن از آن را، پیش از آنکه در آن وامانی و پشیمان شوی نیک بشناسی. (7) دلت را چون خویشاوندی ساز که با او مشارکت می‌کنی «19» و عملت را چون پدری قرار ده که از او پیروی می‌کنی و نفست را دشمنی گیر که با او جهاد می‌کنی و عاریه‌ای دان که بر می‌گردانی. از آنجا که تو را پزشک نفس خویش ساخته‌اند و نشانه تندرستی را به تو آموخته‌اند و

بیماری را معلومت ساخته‌اند و دارو را نشانت داده‌اند، پس بنگر با نفس خود چه می‌کنی (و چه درمانش می‌کنی). (8) اگر ترا بر کسی دست نعمتی باشد با بسیار منّت نهادن و بسیار گفتن آن تباهش مدار، ولی نعمتی بهتر از آنش به دنبال آر، زیرا این به دیده اخلاق، تو را زیباتر و به آخرتت پاداش افزاتر است. (9) بر خموشی بپای، خواه دانا باشی یا نادان، تا بردبار شمرده شوی زیرا خموشی زیورت نزد دانایان و پوششت نزد نادانان باشد.
(10) ای پسر جندب، همانا، عیسی بن مریم علیه السّلام به یارانش گفت: «آیا به نظر شما اگر یکی از شما بر برادرش بگذرد و ببیند جامه‌اش اندکی از شرمگاه او را نمودار ساخته آیا همه آن را عریان می‌کند یا آنچه را عیان شده می‌پوشاند؟ گفتند: ما جامه را بر آن بر می‌گردانیم. گفت: هرگز، بلکه

---

(16) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «أو رزیّة»، [او ذرّیّة- یا فرزندان] آمده است.
(17) یعنی برای آنکه مالی به میراث نهی و میراث‌خواران را توانگرتر کنی از توشه آخرت که مال حقیقی خود توست مکاه و اصلاح این را به تباهی و نابودی آن مخواه.- م.
(18) یعنی نگویی چون من فلان کس را دارم، مرا بس. بلکه فقط اگر خدا را داشته باشی همو تو را بس که «حسبنا الله و نعم الوکیل».- م.
(19) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «تشارکه»، [تتنازله- که با او مدارا می‌کنی] آمده است.

تمامش را عریان می‌کنید «20»- (البته) دریافتند که این مثلی بوده که برای آنها زده است- او را گفتند:
ای روح اللّه این چگونه است؟ گفت: (باری) یکی از شما بر پوشاندنی برادرش آگاه می‌شود، ولی آن را نمی‌پوشاند. (1) به حقیقت به شما می‌گویم که بدان چه می‌خواهید جز با ترک شهوت نتوانید رسید و بدان چه امید دارید جز با بردباری بر آنچه خوش ندارید دست نمی‌یابید. (2) از یک نگاه (ناپاک) هم بپرهیزید زیرا همان یک نگاه بذر شهوت را در دل بکارد و برای فریفتن نگرنده بس باشد. خوشا بر آنکه چشمش را در دل نهاد و بینشش را در چشم خود قرار نداد. «21» (3) به عیبهای مردم بسان ارباب (بزرگ) ننگرید و عیبهای خود را به صورت بندگان (خرد و حقیر) در نظر نیاورید. همانا مردم دو گروهند: گرفتار و زشتکار. پس بر گرفتار رحمت آرید و بر رستگاری خدای را سپاس گزارید.» (4) ای پسر جندب، با کسی که از تو گسسته بپیوند و به آنکه از تو دریغ داشته بخشش کن و با آنکه به تو بدی کرده نکویی کن و بر آنکه تو را دشنام گفته سلام گوی و با آنکه بر

تو ادعایی دارد انصاف ورز و کسی را که به تو ستم کرده ببخشای همچنان که دوست داری ببخشایندت، ببخشایش الهی را بر خود به دیده عبرت نگر، آیا نبینی که آفتابش بر نیکان و بدان (یکسان) تافته و بارانش بر نکوکاران و خطاکاران (برابر) باریده است؟ (4) ای پسر جندب، در برابر دیدگان مردم صدقه مده که نیکت شمارند زیرا اگر چنین کنی مزدت همان باشد که گرفتی، ولی چنان کن که اگر با دست راستت بخشیدی دست چپت از آن آگاه نشود زیرا آن (کس) که برای او در نهان صدقه می‌دهی، بدان روز که آگاهی مردم از صدقه دادن تو زیانیت نرساند، (یعنی قیامت) به عیان در برابر دیده همگانت پاداش دهد. (5) صدا آهسته دار زیرا پروردگارت به نهان و عیان همه آگاه است، پیش از آنکه از او چیزی خواهید آن را می‌داند. (6) هر گاه روزه داری از کسی غیبت مکن. و روزه را با ستم میالایید. و چون کسی مباش که برای نمایش به مردم روزه گیرد (آنان که) رخسار را تیره گون و سرها را ژولیده و دهانها را خشکیده نمایند تا مردم بدانند که ایشان روزه دارند.
(7) ای پسر جندب، نیکی به تمامی فراروی تو و بدی به تمامی برابر توست. (امّا) هرگز (کلّ کامل) نیکی و بدی را جز به آخرت نبینی زیرا خدای عزّ و جلّ تمام نیکی را در بهشت و تمام بدی را در دوزخ نهاده است چه آن دو جاودانه‌اند. بر آن کس که خدایش هدایت بخشیده و به ایمان گرامیش داشته و رهیابیش را به وی الهام فرموده و خردیش داده که نعمتهای او را بشناسد و حکمتیش در افزوده که کار دین و دنیایش را چاره کند، واجب است که خود را بر آن دارد که خدای را سپاس گزارد و ناسپاسیش نکند، و خداوند را به یاد دارد و فراموشش نکند و از خدای فرمان برد و نافرمانیش

---

(20) یعنی اینک به زبان می‌گویید که به نظر شما باید عیب برادر را پوشاند ولی در عمل آن گونه که من شما را می‌شناسم چنان نمی‌کنید و عیب او را آشکار می‌سازید.- م.
(21) یعنی بصیرت قلبی یافت و تنها به مشهودات عینی اکتفا نکرد و همه چیز را به چشم جان دید.- م.

نکند، از بهر دیرینه (دولتی) که (حقّ) تنها بر او خوشبین بوده و نوین نعمتی که پس از آفرینش او به وی ارزانی داشته و شایان پاداشی که به او وعده داده و عنایتی که تکلیفی برتر از توان او، که از انجام دادنش درماند، به وی نفرموده و ضمانت کرده که او را یاری دهد تا برداشتن باری را که بر عهده دارد بر وی آسان کند و او را به یاری خواستن بر انجام همان اندک تکلیفی که به او فرموده فراخوانده و با این همه وی از آنچه «او» فرمانش

داده روی گردان و از انجامش ناتوان است.
(1) به راستی، ردای بی‌اعتنایی به آنچه میان او و پروردگارش می‌گذرد در بر، گردن به هوای نفس در چنبر، از پی شهوتها راه سپر، دنیا به دیده‌اش از آخرت برتر، و با این حال آرزوی باغهای فردوسش در سر است و کسی را که به کردار تبهکاران در افتاده، طمع‌ورزی به پایگاه نیکان نیامده است.
(2) ای پسر جندب، خدای عزّ و جلّ در یک وحی خویش فرماید: «به راستی، من نماز کسی را پذیرم که به بزرگواریم سر فرود آرد و برای من خود را از شهوتها باز دارد و روزش را به یاد من سپارد و بر آفریدگانم بزرگی نفروشد و گرسنه را سیر کند و برهنه را بپوشاند و به آسیب دیده مهربانی کند و به آواره جای دهد و از او میزبانی کند. «22» چنین کسی است که پرتوش چون خورشید بتابد، در تاریکی به او نور دهم و در نادانی بدو بردباری بخشم، به چیره‌دستی خود در امانش دارم و فرشتگانم را به پاسداریش گمارم، مرا بخواند و پاسخش گویم، از من بخواهد و عطایش کنم. نمونه این بنده نزد من چون نمونه باغهای بهشت است که بر میوه‌هایش (میوه‌ای) پیشی نگیرد و حالش دگرگونی نپذیرد» (3) ای پسر جندب، اسلام (خود به خود) برهنه است و جامه‌اش از آزرم باید و زیورش از وقار شاید و مردانگیش کردار نیک باشد و ستونش پارسایی. هر چیزی را شالوده‌ای است و شالوده اسلام دوستداری ما اهل بیت است.
(4) ای پسر جندب، به راستی خدای تبارک و تعالی را بارویی است از نور، در پیچیده به زبرجد و پرند، آراسته به پرنیان و دیبا، این بارو در میان دوستان و دشمنان ما کشیده می‌شود و آن گاه که مغزها بجوشد و دلها به گلوگاه آید و جگرها از طول درنگ (در قیامت) بپزد، دوستداران خدا را به این بارو در آورند و آنان در امان و پناه خدا باشند، و در آن ایشان را هر چه دل خواهد و دیده‌ها از دیدنش لذّت برند «23»، ارزانی است. و دشمنان خدا را عرق دهان بسته و ترش بند (دل) گسسته و بدان چه خدا برایشان آماده کرده بنگرند و بگویند: ما لَنا لا نَری رِجالًا کُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ- ما را چه شده که مردانی را که از بد کرداران می‌انگاشتیم (در دوزخ) نمی‌بینیم؟» «24» پس دوستداران خدا به ایشان بنگرند و بر آنان بخندند، و این است مصداق گفته خدای عزّ و جلّ: أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ

---

(22) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و یؤوی الغریب»، [و یواسی الغریب- به غریب کمک رساند] آمده است.
(23) درج کلام قرآن است: ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ- الزخرف، 71.- م.
(24) سوره ص، 62

زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ- آیا آنان را به ریشخند گرفته‌ایم یا چشمان (ما) بر آنها نمی‌افتد؟» «25» و نیز گفته او: فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرائِكِ يَنْظُرُونَ- حال امروز مؤمنان به کافران می‌خندند* که بر اورنگها می‌نگرند». «26» و کسی نماند که به مؤمنی از دوستان ما (هر چند) با گفتن کلمه‌ای کمک کرده باشد مگر اینکه خداوند بی‌حساب به بهشتش در آورد.
(1)

«1» (2) ابو جعفر گفت: (امام) صادق علیه السّلام به من فرمود: به راستی، خدای عزّ و جلّ در قرآن مردمی را به افشای رازها سرزنش کرده است. به وی عرض کردم: فدایت شوم، کجا فرموده است؟ گفت: این فرموده او که: وَ إِذا جاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذاعُوا بِهِ- هر گاه (خبر) امری که مایه آرامش

---

(25) سوره ص، 63
(26) المطففین، 35 و 34
(1) ابو جعفر، محمد بن علی بن نعمان کوفی که نزد ما به «صاحب الطّاق» یا «مؤمن الطّاق» معروف است و مخالفان آن نام را گردانده و «شیطان طاق» خوانند. وی صرّافی در محلّ «طاق المحامل- (ظاهرا کجاوه سرا)» در کوفه بود که زر و سیم را برای محک زدن به عیار سنجی نزدش می‌بردند و بر همان عیاری که او می‌گفت درمی‌آمد، از این رو شیطان طاقش می‌خواندند (یعنی از فرط زیرکی و دهاء او را اعجوبه و به کنایه شیطانی در کار معیّری می‌دانستند، و چون ساکن محلّ طاق بوده شیطان طاق خوانده شده است.- م.) وی از یاران امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام بود.
او که خدایش رحمت کناد، ثقه، متکلّم، هوشمند، بسیاردان، تیزبین و حاضر جواب بود. از ابی خالد کابلی آورده‌اند که گفت: «ابا جعفر، صاحب الطّاق را دیدم در گلستان نشسته و مردم (بند) چادرش را بریده بودند (و مانعی در مراوده با او نداشتند) و او عادت داشت که مردم از او بسیار پرسند و وی همه را پاسخ گوید، به او نزدیک شدم و گفتم: به راستی، (حضرت) ابو عبد اللّه (صادق) علیه السّلام ما را از سخن گفتن (بسیار) نهی فرموده گفت: و به تو هم فرمود که این را به من نیز بگویی؟ گفتم: نه به خدا، ولی به من فرمود که با کسی سخن نگویم. گفت: پس برو و همان دستوری را که به تو فرموده اطاعت کن. سپس خدمت ابی عبد اللّه علیه السّلام آمدم و ماجرای صاحب الطّاق و آنچه بدو گفتم و نیز گفته او را خدمتش عرض کردم که گفت: برو و همان دستوری را که به تو فرموده اطاعت کن، (حضرت) ابو عبد اللّه علیه السّلام تبسّمی فرمود و گفت: ای ابا خالد، صاحب الطّاق با مردم سخن می‌گوید و از عهده آنها بر می‌آید و بال می‌گشاید و حجّت آنان را می‌شکند ولی تو را اگر بال ببرّند (و نوکت را بچینند) پرواز نتوانی ... تا پایان» او را با ابو حنیفه حکایاتی است که مورّخان و سیره‌نگاران نقل کرده‌اند، از جمله اینکه: چون (امام) صادق

علیه السّلام رحلت فرمود ابو حنیفه مؤمن طاق را دید و به او گفت: امامت بمرد؟ گفت: آری، امّا امام تو از آنان است که دیده به راه دارند و منتظرند تا بدان روز معلوم (که با آنها حسابها رود،) [یعنی از کسانی است که تا روز قیامت بدو مهلت داده شده است و مقصودش شیطان بود.] وی را کتابهایی است از جمله کتاب الامامة و کتاب الرّد علی المعتزلة فی امامة المفضول» و کتاب فی اثبات الوصیّة و جز اینها.
اینکه گویند «طاق» نام قلعه ایست به طبرستان که محمد بن نعمان معروف در آن سکونت داشته، اشتباه است. امّا شاید اصل وی از آنجا بوده ولی وی رحمه الله، چنان که از مباحث او با ابو حنیفه و امثال وی پیداست ساکن کوفه بوده است.
(برای آشنایی بیشتر با شرح حال و آثار او رجوع فرمایید به فلاسفه شیعه، شیخ عبد الله نعمه، ترجمه مرحوم سید جعفر غضبان، 1367 تهران، ص 105- 106.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 316
یا نگرانی است به ایشان برسد، منتشرش می‌سازند» «2» (1) سپس فرمود: کسی که راز ما را به زیان ما فاش کند چون کسی باشد که بر ما شمشیر کشیده است، خدا رحمت کند بنده‌ای را که علم پنهان داشتنی ما را بشنود و آن را زیر پای خود به خاک (کتمان) بسپارد. (2) به خدا سوگند که من به (احوال) بدان شما از دامپزشک به (احوال) چهارپایان آگاه‌ترم، آن بدان شما که قرآن جز به ناهنجار نخوانند و نماز جز به دیرگاه (یا پشت صف) نگزارند و زبانشان را نگه ندارند. (3) بدان که چون حسن بن علی علیهما السّلام نیزه خورد و مردم بر (سر حکومت) او اختلاف کردند، کار (ظاهر) را به معاویه واگذاشت و شیعه بر او چنین سلام گفتند: سلام بر تو ای خوارساز مؤمنان! (حضرتش) علیه السّلام گفت: «من نه خوارساز مؤمنانم که عزیزکننده ایشانم. چون دیدم که شما را (با هواداران معاویه) یارای پایداری نیست کار را واگذاشتم تا من و شما در میان آنان بمانیم، همچنان که آن دانای فرزانه کشتی را عیبناک کرد تا برای سرنشینانش بماند «3»، کردار شخص من با شما چنان است تا در میان آنان بمانیم.» (4) ای پسر نعمان من سخنی (به راز) با یکی از شما بگویم و او از قول من آن را (به هر جا) باز گوید، و به این سبب من نفرین کردن بر او و بیزاری خود را از او روا شمارم. زیرا پدرم می‌فرمود:
«چه چیزی است که بیش از تقیّه چشم نگران را از بیقراری بیندازد (و آرامش بخشد)؟ به راستی، تقیّه سپر مؤمن است «4» و اگر تقیّه نبود خدا پرستش نمی‌شد» و خداوند عزّ و جلّ فرمود: لا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ، وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً- نباید مؤمنان کافران را به جای اهل ایمان دوست گیرند و

هر که چنین کند از (لطف و ولایت) خداوند بی‌بهره است، مگر آنکه از آنان به نوعی تقیّه کنید» «5» (5) ای پسر نعمان از کشمکش بپرهیز که کردارت را بی‌ثمر کند، و از ستیزه بپرهیز که هلاکت سازد و از بسیاری درگیری و طرف شدن (با مردم) بپرهیز که تو را از خدا دور کند. (6) سپس فرمود: به راستی، آنان که پیش از شما بودند خاموشی می‌آموختند و شما سخن گفتن می‌آموزید، هنگامی که یکی از ایشان آهنگ پرستش محض می‌کرد ده سال پیشتر از آن آموزش خموشی می‌یافت و اگر آن را خوب فرا می‌گرفت و بدان می‌پایید آن گاه به عبادت ویژه می‌پرداخت و گر نه می‌گفت: من نه

---

(2) النساء، 83
(3) اشاره به قضیه همراهی حضرت موسی علیهما السّلام با رفیق جوانمردش که مفسران گویند حضرت الیاس یا «خضر» است و امام حسن علیه السّلام در اینجا به عنوان «دانای فرزانه» از او یاد فرموده است. و شکستن قسمتی از کشتی بینوایان، تا به عنوان کشتی سالم به مصادره سلطانی جابر که هر کشتی سالمی را مصادره می‌کرد، در نیاید.
رک: سوره مبارکه الکهف آیات شریفه 60 تا 83.- م.
(4) زیرا به وسیله آن (تقیّه) بنیان و ریشه‌های اسلام حفظ شود. کلینی این روایت را به نقل از محمد بن عجلان در الکافی آورده است.
(5) آل عمران، 28
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 317
شایسته این مقام باشم که آرزو دارمش. (1) به راستی هر که از (شیعیان) از هرزه‌درایی دم فرو بندد و در حکومت باطل، بر آزار شکیبایی کند نجات می‌یابد و همانان برگزیدگان نجیب و دوستان حقیقی (خدا) یند و همانان مؤمنانند. (2) همانا منفورترین افراد شما نزد من رازگستران و آنانند که با (کوله‌باری از) سخن‌چینیها گام می‌زنند، آنان که بر برادران خویش حسد ورزند، نه آنها از منند و نه من از آنانم. به راستی، دوستان من کسانی هستند که سر به فرمان ما سپرده‌اند و در همه کار از ما پیروی می‌کنند. سپس فرمود: به خدا اگر یکی از شما تمام زمین را انباشته از زر تقدیم آستان خدا کند و سپس بر مؤمنی حسد برد آن زر همان شود که به دوزخش بدان داغ کنند.
(3) ای پسر نعمان، رازگستر ما مانند قاتل ما که ما را به شمشیر بکشد نیست، بلکه او را گنه بزرگتر است، بلکه او را گنه بزرگتر است، بلکه او را گنه بزرگتر است. «6» (4) ای پسر نعمان، هر که حدیثی به زیان ما روایت کند از آنان باشد که ما را به عمد کشته باشد نه به خطا.
(5) ای پسر نعمان، هر گاه دولت ستم برپاست، برو و از آن کس که از او

پروا داری به خوشامدی استقبال کن زیرا تعرّض‌کننده به چنان دولتی قاتل خویشتن است «7» و خود را به هلاکت افکنده باشد. همانا خدا می‌فرماید: وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ- خود را به دست خویش به کام هلاک میفکنید» «8» (5) ای پسر نعمان، ما خاندانی هستیم که همواره شیطان کسی را در میان ما در آورد که نه از ماست و نه اهل آیین ما، و چون او را برآورد و مردم به وی توجّه کنند، شیطان فرمانش دهد که بر ما دروغ بندد، و هر گاه یکی برود دیگری بیابد.
(6) ای پسر نعمان، از هر که پرسشی علمی شود و (چون نداند) بگوید: نمی‌دانم حقّ دانش را ادا کرده است. مؤمن تا نشسته است کینه‌ای دارد و چون برخاست کینه‌اش برود. «9» (7) ای پسر نعمان، به راستی عالم نمی‌تواند تو را از هر چه می‌داند آگاه کند، زیرا آن راز خداست که به رازش، به جبرئیل علیه السّلام سپرده و جبرئیل علیه السّلام به راز، به محمد صلّی اللّه علیه و آله سپرده و محمد صلّی اللّه علیه و آله به راز، به علی علیه السّلام سپرده و علی علیه السّلام به رازش، با حسن علیه السّلام گفته و حسن علیه السّلام نزد حسین علیه السّلام به راز نهاده و حسین علیه السّلام

---

(6) امام علیه السّلام برای تأکید این عبارت را سه بار مکرّر فرموده است.
(7) این در صورتی است که اصول اسلام و بنیان دین و ضروریّات آن (به واسطه تقیّه) باقی بماند و گر نه تقیّه جایز نیست بلکه (چنان که شیخ طوسی- رحمه الله- و دیگران گویند) حرام است و دیگر از مقوله تقیّه محسوب نمی‌شود.
(8) البقره، 195
(9) مراد اینکه مؤمن یا اصلا کینه‌ای به دل راه نمی‌دهد و یا آنکه اگر به ضرورت طبیعت بشری گاهی در مجلسی بر اثر گستاخی و زیاده‌روی نادانی، کینه‌ای بر دلش غالب آمد بیدرنگ و به محض آنکه از جای برخیزد کینه‌اش از میان می‌رود.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 318
به راز، با (زین العابدین) علی علیه السّلام باز گفته و علی علیه السّلام به رازش به محمد (باقر) سپرده و محمد (باقر) علیه السّلام آن را بدان کس که رازدارش دانسته سپرده است، شتاب نکنید، به خدا سوگند این امر «10» سه بار نزدیک شده بود ولی شما آن را (پیش از وقت) پخش کردید و خدا آن را به تأخیر انداخت. به خدا شما را رازی نمانده مگر آنکه دشمنتان بدان از خودتان آگاه‌تر است.
(1) ای پسر نعمان، مواظب خود باش که تو از من نافرمانی کردی! راز مرا فاش مکن، زیرا مغیرة بن سعید «11» بر پدرم دروغ بست و راز او را

فاش کرد و خدا تیزی آهن را به او چشانید. و

---

(10) (مراد تحقّق حکومت ظاهری امامان بر حق علیهم السّلام است.- م.) مجلسی قدّس سرّه در بحار، در کتاب الغیبة، از شیخ طوسی رحمه الله با اسنادش از ابی بصیر نقل می‌کند که گفت: به او عرض کردم: آیا این کار را مهلتی است که جانمان بیاساید و آن را به پایان رسانیم؟ فرمود: بلی، ولی شما آن را افشا کردید و خداوند بدان مدّت در افزود. و نیز با اسناد خود از ابی حمزه ثمالی گوید که گفت: به ابی جعفر (باقر) علیه السّلام عرض کردم: علی علیه السّلام می‌فرمود:
«تا هفتاد (سال) بلاست» و می‌فرمود: «پس از آن بلا آسایش است» امّا آن هفتاد گذشت و ما آسایش (به دنبالش) ندیدیم. ابو جعفر علیه السّلام فرمود: ای ثابت، به راستی خداوند همان هفتاد سال را برای (ظهور) امر معیّن کرده بود ولی چون حسین علیه السّلام شهید شد خشم خدا بر مردم زمین نیرو گرفت و آن را یک صد و چهل سال به تأخیر انداخت و ما از آن با شما سخن گفتیم و شما حدیث راز نهان ما را افشا کردید و از آن پرده برگرفتید پس خداوند دیگر بارش به تأخیر افکند و این بار علم و وقتش را نزد ما ننهاد. و یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ- خداوند هر چه را خواهد (از احکام یا حوادث عالم) محو و هر چه را خواهد اثبات می‌کند و اصل کتاب (آفرینش حوادث مشیّت اوست و) نزد اوست.» (الرعد، 39).
ابو حمزه گفت: من این سخن را به ابی عبد الله (صادق) علیه السّلام باز گفتم و آن امام علیه السّلام فرمود: همچنین بود.
(11) او از دروغزنان غلوّکننده چون بنان و حارث شامی و عبد الله بن عمر حرث و ابو الخطاب و حمزة بن عمار بربری و صائد نهدی و محمد بن فرات و مانند آنان بود که ایمانی عاریتی داشتند و از ایشان باز پس گرفته شد. آنان حدیثهایی وارد کتب حدیث می‌کردند تا آنجا که امامان علیهم السّلام فرمودند: آنچه بر خلاف گفته پروردگارمان و سنّت پیامبرمان بر ضدّ ما می‌سازند، نپذیرید و آنچه از ما نقل می‌کنند نپذیرید مگر آنکه موافق قرآن و سنّت باشد. از قاضی مصر، نعمان بن محمد بن منصور، معروف به ابو حنیفه مغربی متوفای 363، از دعائم الاسلام آورده‌اند که او داستان غلوّکنندگان روزگار امیر مؤمنان علیه السّلام و سوزاندن ایشان را به آتش، ذکر کرده و سپس گفت: از این پیش، از دوران امامان علیهم السّلام که فرزندان او بودند، کسانی بودند که ذکر احوالشان به درازا می‌کشد، چون مغیرة بن سعید که نخست از یاران ابی جعفر محمد بن علی علیهما السّلام و از مبلّغان و داعیان او بود و سپس شیطان وی را لغزاند، تا آنجا که گوید: مغیرة و یارانش تمام محارم را حلال دانستند و مباح شمردند و شرایع را فرو گذاشتند و ترک کردند و به کلی از زیور اسلام برهنه گشتند و از تمام

پیروان حق و شیعیان امامان فاصله گرفتند. و ابو جعفر علیه السّلام آشکارا آنان را لعن فرمود و از آنان اظهار بیزاری نمود ... الخ.
روایات پیرامون دروغزنی او و اینکه بر (حضرت) ابی جعفر (باقر) علیه السّلام دروغ می‌بست بسیار است و در روایتی از (حضرت) ابی عبد الله (صادق) علیه السّلام مروی است که می‌فرماید: «مغیرة بن سعید در دروغ بستن بر پدرم تعمّد داشت و کتاب اصحاب او را می‌گرفت و از آنجا که طرفداران او خود را در زمره اصحاب پدرم درآورده بودند کتابهای اصحاب راستین پدرم را می‌گرفتند و به مغیرة می‌دادند و مغیرة مطالبی از کفر و زندقه در آن کتابها می‌گنجاندند و به پدرم نسبت می‌داد و سپس آنها را به یاران خویش باز می‌گرداند و به ایشان دستور می‌داد که میان شیعیان پخش کنند. پس هر چه مبالغه و غلوّ در کتابهای اصحاب پدرم باشد همانهاست که مغیرة بن سعید در کتابهایشان گنجانده است.» و در روایتی دیگر آمده است که ابو جعفر (باقر) علیه السّلام فرمود: آیا می‌دانی که مثل مغیرة به که ماند؟ راوی گفت: عرض کردم: نه. امام علیه السّلام فرمود: مثل او به بلعم باعور ماند. عرض کردم: بلعم کیست؟ آن (حضرت) علیه السّلام فرمود: همان که خداوند عزّ و جلّ فرمود: الَّذِی آتَیْناهُ آیاتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطانُ فَکانَ مِنَ الْغاوِینَ- (ای رسول ما بخوان بر این مردم قوم یهود حکایت) آن کس (بلعم باعور) را که ما آیات خود را به او اعطا کردیم، از آن آیات به عصیان سرپیچید، چنان که شیطان او را تعقیب کرد و از گمراهان گردید. (الاعراف، 175) (بلعم در آغاز صالح و مستجاب الدّعوه بود و به روایت تورات حتّی مرتبه نبوّت داشت ولی اسیر شیطان شد و به جای دعای خیر سه بار نیّت نفرین کرد که هر سه بار خداوند زبانش را به خیر بگرداند ولی خود به سبب همین سوء نیّت ملعون شد.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 319
ابو الخطاب بر من دروغ بست «12» و رازم را فاش کرد و خدایش تندی آهن چشانید. و هر که راز ما را پنهان نگاهدارد خداوند در دنیا و آخرتش بیاراید و نصیبش را به او ببخشد و از سوز آهن و تنگنای زندان در امانش دارد. (1) بنی اسرائیل دچار قحطی شدند تا رمه‌ها و فرزندانشان نابود گشتند، موسی بن عمران علیه السّلام خداوند را به دعا خواند و خداوند فرمود: ای موسی آنان آشکارا زنا کردند و ربا خوردند و کنیسه‌ها را آباد کردند (امّا) زکات ندادند. «13» عرض کرد: بار الها به رحمت خود بر آنها مهربانی فرما زیرا ایشان بیخردند. خداوند به او وحی فرمود: من پس از چهل روز از آسمان باران فرستم و آنان را بیازمایم پس آنان این مناجات را پراکندند و افشا کردند و (در نتیجه) چهل سال باران بر آنان بند آمد، و شما نیز کارتان (به ظهور) نزدیک شده بود ولی آن را در مجالس خود فاش

کردید.

---

(12) ابو الخطاب، محمد بن مقلاص، ابی زینب اسدی کوفی بزّاد است که کینه ابو ظبیان نیز داشت و غلوّکننده‌ای ملعون بود. وی در آغاز کار از یاران ابی عبد الله (صادق) علیه السّلام بود ولی به همان بلای مغیرة دچار آمد و از دین روی تافت و کافر شد. روایات بسیار در نکوهش و لعن او آمده و قاضی نعمان آورده است که او از آنان بود که تمام محارم را حلال شمردند و دست پیروان خود را در ارتکاب آنها آزاد گذاشتند و هر تکلیف واجبی که ادایش برایشان سنگین می‌آمد نزد او می‌آمدند و می‌گفتند: ای ابا الخطاب آن را بر ما سبک ساز، و او هم دستور ترک آن فریضه را بدیشان می‌داد تا آنجا که تمام فرایض را رها کردند و تمام محارم را حلال شمردند. وی برایشان مباح ساخت که به یک دیگر شهادت دروغ دهند و گفت: هر که امام را بشناسد هر چه بر او حرام شده برایش حلال گردد. ماجرای او را به جعفر بن محمد علیهما السّلام باز گفتند و حضرتش چاره‌ای نتوانست جز آنکه او را لعن فرمود و از او اظهار بیزاری کرد و یاران خویش را گرد آورد و همگان را بر آن آگاه ساخت و به تمام شهرها نامه فرستاد و بیزاری خود را از او و لعن بر او را باز گفت. ماجرای او بر حضرت ابی عبد اللّه (صادق) علیه السّلام بس گران افتاد و حضرت را نگران و بیمناک ساخت.
حضرت صادق علیه السّلام گذشته از لعنت دعا کرد که تیزی آهن (لبه شمشیر) نصیب او گردد و خداوند دعای امام را اجابت فرمود و عیسی بن موسای عبّاسی، والی کوفه وی را بکشت. برای آگاهی بیشتر به کتاب رجال ابو عمر کشّی رحمه الله رجوع کنید.
(13) مراد اینکه چون آبادانی کنیسه‌ها جنبه تظاهر و ریا داشت و در اطراف کنیسه بازارها بر می‌آوردند و به کسب و کارشان رونق می‌دادند و به قصد خودنمایی آنها را آباد کردند ولی از پرداخت زکات و صدقه که باید پنهانی و محضا للّه باشد و طبعا جایی برای خودنمایی در آن نیست سرباز زدند.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 320
(1) ای ابا جعفر «14» شما را به دیگر مردم چه کار؟ دست از مردم بدارید و هیچ کس را بدین «امر» دعوت نکنید «15» به خدا سوگند اگر تمام ساکنان آسمانها [و زمین] گرد آیند تا بنده‌ای را که خدا می‌خواهد رهنماییش کند گمراه کنند، نمی‌توانند گمرهش کنند. دست از مردم بدارید و کسی از شما نگوید که (این) برادر من است، و (این) عموی من است، و (این) همسایه من است (و به این موجبات او را وارد جرگه شیعیان کند) زیرا خدای عزّ و جلّ چون خیر بنده‌ای را بخواهد (نخست) روحش را پاک

کند و بدین طریق هیچ سخن پسندیده‌ای به گوشش نرسد مگر آنکه آن را به خوبی دریابد و هیچ کلام ناپسندی را نشنود مگر آنکه ناروایش داند و سپس کلمه‌ای (پاک) به دلش افکند که کارش را بدان فراهم آرد.
(2) ای پسر نعمان اگر خواهی برادرت با تو دوستی‌ای به صفا داشته باشد، با او شوخی مکن و به کشمکش میرداز و بر او مباهات مفروش و ستیزه مجوی و دوستت را بر راز خود آگاه مساز مگر آن راز که اگر دشمنت هم از آن آگاه شود زیانیت ندهد، زیرا چه بسا باشد که دوست روزی دشمن گردد.
(3) ای پسر نعمان، بنده مؤمن نباشد مگر آنکه سه سنّت در او باشد: سنّتی از خدا و سنّتی از پیامبر او و سنّتی از امام. امّا سنّتی که از خدای عزّ و جلّ می‌بایدش، این است که بسیار راز پوش باشد که خداوند جلّ ذکره فرماید: عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً- اوست دانای (راز) پنهان که هیچ کس را از غیب خود آگاه نمی‌سازد». «16» و امّا آنچه از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌باید، این است که با مردم مدارا کند و با اخلاق شایسته با ایشان رفتار نماید، و امّا آنچه از امام بایدش، شکیبایی در سختی و شدّت است تا خداوند گشایشی به او برساند.
(4) ای پسر نعمان، بلاغت به تندی زبان و یاوه‌گویی بسیار نیست بلکه به درست رساندن معنی و درست آوردن برهان است.

---

(14) مراد ابو جعفر محمد بن نعمان، راوی این روایت است.- م.
(15) یعنی در روزگار و دوران شدّت لزوم تقیّه و پنهانکاری از تبلیغ آشکار برای دین حق و مذهب شیعه خود داری کنید.
امام علیه السّلام این بیان را در زمان سختی و شدّت فشار بر مؤمنین در دولت عبّاسیان فرمود و حاصل کلام اینکه اگر (در چنان شرایطی هم) خدا نظر عنایتش بر هدایت کسی باشد هیچ کس نمی‌تواند او را گمراه کند و همین طور هر کسی را خداوند نخواهد به راه آید هیچ کس نتواند به راه آورد. کلینی در الکافی، ج 2 ص 312 این روایت را از ثابت بن سعید آورده و در آنجا آمده است [لا تدعوا احدا الی امرکم، فو اللّه لو انّ اهل الارضین اجتمعوا علی ان یهدوا عبدا یرید اللّه ضلالته ما استطاعوا علی ان یهدوه و لو انّ اهل السموات و اهل الارضین اجتمعوا علی ان یضلّوا عبدا ...- هیچ کس را به این امر پنهان خود (تشیّع) دعوت نکنید، به خدا سوگند اگر تمام مردم زمین گرد آیند تا بنده‌ای را که مشیّت خدا بر گمراهی او قرار گرفته هدایت کنند به راهنمایی او توانایی نیابند و اگر تمام اهل آسمانها و مردم زمینها برای گمراه‌کردن بنده‌ای همدست شوند که ...]
(16) الجنّ، 26

(1) ای پسر نعمان هر که نزد دشنامگوی «17» بر دوستان خدا نشیند از خدا نافرمانی کرده و هر که خشمی را که به خاطر ما در او پدید آمده، به سبب آنکه نمی‌تواند کاری کند فرو خورد، در آن پایگاه والا (ی آخرت) با ماست. و هر که روزش را با فاش کردن راز ما آغاز کند خداوند تیزی آهن (برّان) و تنگی زندان را بر او مسلّط سازد. «18» (2) ای پسر نعمان دانش را برای سه کار مخواه: (نه) برای آنکه بدان خودنمایی کنی، و نه برای آنکه بدان فخر فروشی و نه برای آنکه جدال کنی. و نیز برای سه چیز وامنه: میل به نادانی و بی‌رغبتی به دانش و شرم از مردم. دانش چون چراغ زیر حباب و سرپوش محفوظ است.
(3) ای پسر نعمان، به راستی خدای عزّ و جلّ چون خیر بنده‌ای را خواهد نقطه‌ای سپید در دلش نهد و دل در جستجوی حق به تکاپو درآید، سپس او شتابان‌تر از پرنده‌ای که به سوی آشیانه پرد روی به اندیشه و عقیده شما آرد.
(4) ای پسر نعمان، به راستی خداوند دوستی ما- خاندان نبوّت- را از آسمان، از گنجینه‌های زیر عرش، همچون خزانه‌های زر و سیم (بر دلها) فرود آرد و آن را جز به اندازه فرو نیاورد و جز به بهترین آفریدگان ارزانی نفرماید، و راستی که او را ابری چون ابر باران‌زاست و هر گاه خدا خواهد هر یک از آفریدگانش را که دوست دارد بدان ویژگی بخشد اجازه فرماید تا همان گونه که ابر باران می‌بارد آن ابر (محبّت) فرو بارد و (همه کس حتّی) جنین نیز در شکم مادرش از آن نصیب یابد.
(5)

«1» (6) امّا بعد:
از پروردگارتان عافیت خواهید. نرمش و وقار و آرامش و آزرم و کناره‌جویی از آنچه نیکانتان از آن برکنارند، بر شما واجب است. بر شماست که با اهل باطل مدارا کنید، ستم را از سوی آنان بر خود هموار شمارید و از هماره ستیزی با آنان بپرهیزید. از آنجا که به همنشینی و آمیزش و کشاکش با آنان ناگزیرید، آنگاه که با آنها نشینید و آمیزید و بگومگویی کنید، تقیّه را که خدا بدان فرمانتان داده در میان نگهدارید. هر گاه گرفتار آنان شوید شما را بیازارند و ناخوشایندی شما را در چهره‌هایتان بخوانند، و اگر نه این بود که خدا گزند آنها را از شما دور داشته بر شما می‌تاختند؛ «2» دشمنی و کینه‌ای که از شما به دل دارند بیشتر از آن است که به شما اظهار می‌دارند. انجمنهای شما و انجمنهای آنان

_____

(17) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «سابّ»، [سبّاب- بسیار دشنامگو] آمده است.
(18) یعنی گرفتار دم شمشیر و اسیر زندان شود.- م.
(1) این نامه گزیده‌ایست از آنچه کلینی رحمه الله در الروضة به اسنادش از حضرت ابی عبد الله (صادق) علیه السّلام روایت کرده که حضرت آن را به اصحاب خود نوشت و فرمود که آن را مطالعه کنند و در آن نیک بنگرند و دقّت کنند و بکارش بندند و ایشان آن را در سجده‌گاههای خانه‌های خویش نهاده و پس از پایان نماز به آن می‌نگریستند.
(2) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لسطوا بکم» [لبطشوا بکم- به سختی به شما حمله می کردند] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 322
یکی است، (1) و به راستی بنده‌ای که خداوند او را به سرشت، در اصل آفرینش مؤمن آفریده است نمیرد مگر آنکه شرّ را به دیده او ناخوشایند فرموده و از آن به دورش داشته باشد و هر که را خداوند شرّ را به دیده‌اش ناخوشایند ساخته و از آن دورش داشته، از اینکه به جرگه کبر و بزرگی فروشی در آید ایمنش نموده است. پس نرمخوی و خوش خلق و خوشرو شود و وقار و آرامش و سر سپردگی اسلامی و ملکه پرهیز از محرّمات و کناره‌جویی از موجبات خشم خدا در او پدید آید و خداوند مهرورزی به مردم و مدارا و ترک مردم گریزی و دشمنیها را نصیب او فرماید و با این (خویهای بد) و اهل آنها هیچ پیوندی ندارد. (2) و به راستی، بنده‌ای که خدایش در اصل آفرینش، به سرشت کافر آفریده است نمیرد تا

آنکه دوستدار شرّ شود و به آن نزدیک گردد. پس چون دوستدار شرّ شد و به آن نزدیکی جست به بزرگی فروشی و ستمگری گرفتار آید و سخت دل و دژخوی و ترشروی شود، دشنامش آشکار و آزرمش اندک گردد و خداوند پرده‌اش را برگیرد، مرتکب کارهای حرام شود و از آنها دست نکشد و به نافرمانیها پردازد و طاعت (خدا) و طاعتگران را دشمن دارد. پس فاصله میان حال مؤمن و کافر بسیار است. از خداوند در خواست عافیت کنید و در طلبش به درگاه او روی آرید، و لا حول و لا قوّة الا بالله (هیچ جنبش و نیرویی جز به خدا نباشد).
(3) دعا بسیار کنید زیرا خداوند از بندگانش آن دوست دارد که به دعا بخوانندش. و به راستی، به بندگان مؤمنش وعده پاسخگویی داده است و خداوند روز قیامت دعای مؤمنان را برای آنان چون کرداری قرار دهد که سهمشان را در بهشت بیفزاید. چندان که توانید در هر ساعت از ساعتهای شب و روز ذکر خدا بسیار کنید چه خدا فرموده است که او را بسیار یاد کنید و خداوند به یاد مؤمنانی باشد که ذکر او کنند، هیچ یک از بندگان مؤمنش او را یاد نکند مگر آنکه او هم آن بنده را به خیر یاد فرماید.
(4) بر شماست که مراقب و مواظب (ادای) نمازها و به ویژه نماز میانه «3» باشید و برای خدا به نماز ایستید «4»، همان گونه که خود در کتاب خویش به مؤمنان پیش از شما فرموده است. بر شماست که مستمندان مسلمان را دوست بدارید زیرا هر کس آنان را خوار شمارد و به آنها بزرگی فروشد از (راه) دین خدا لغزیده و خداوند او را خوار سازد و منفور دارد. پدر ما پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گفت: «پروردگارم مرا به دوستی مستمندان (به ویژه) مسلمانانشان امر فرموده است». بدانید هر کس یکی از مسلمانان را خوار شمارد، خداوند به نفرت و خواری دچارش کند تا مردم به بدتر گونه‌ای

---

(3) به نظر بیشتر مفسّران مراد از نماز میانه، نماز صبح است که در سپیده‌دم و میان شب و روزش گزارند. سبب تأکید امام علیه السّلام بر مواظبت ویژه نسبت به گزاردن نماز صبح ملازمت وقت آن با خواب نوشین و سنگین بامدادی است که باید برای غلبه بر وسوسه شیطان و برخاستن از بستر مجاهدت شود.- م.
(4) خدای تعالی در سوره بقره آیه 238 فرماید: حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطی وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِینَ- بر نمازها (ی پنجگانه) مواظبت کنید، به ویژه نماز میانه، و فروتنانه در برابر خدا (به نماز) بایستید.»
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 323
منفورش شمارند، پس در باره برادران مستمند مسلمان خود از خدا پروا کنید چه بر شما حق دارند که دوستشان بدارید زیرا خداوند دوستداری آنها

را به پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله امر فرموده است و هر که کسی را که خداوند به دوستداری او فرمان داده دوست ندارد به راستی از خدا و پیامبرش نافرمانی کرده است و هر که در حال نافرمانی از خدا و پیامبرش بمیرد [او] در حالی مرده که از گناهگاران بوده است. «5» (1) از بزرگ نمایی و تکبّر بپرهیزید زیرا بزرگی ردای خداست و هر که با خدا در ردای (عزّت و عظمت) او بستیزد خدایش در هم شکند و روز قیامت خوارش کند.
(2) مبادا بر یک دیگر بیاشوبید که این از سرشت نیکان نیست، زیرا هر که بر آشوبد خدا آشوبش را بر ضدّ خودش گرداند و یاری خدا از آن کسی گردد که بر او شوریده‌اند. و هر که را خدا یاری دهد غالب آید و پیروزی از جانب خدا نصیبش شود.
(3) مبادا بر یک دیگر رشک برید زیرا به راستی ریشه کفر رشک است. «6» (4) مبادا به زیان مسلمانی ستمدیده کمک کنید که خدا را به زیان شما بخواند و نفرینش در باره شما پذیرفته شود، زیرا پدر ما، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: «به راستی، نفرین مسلمان ستمدیده پذیرفته شود.» (5) مبادا نفسهایتان به چیزی که خدا بر شما حرام کرده آزمند شود زیرا هر که سدّ چیزهایی را که خدا در دنیا بر او حرام کرده بشکند، خدا بین او و بهشت و نعمت و کرامتش که برای بهشتیان پایدار و جاودانه است تا ابد حایلی افکند.
(6)

(7) پی‌جویی بسیار «2» مایه جدایی است. انتقاد «3» مایه دشمنی است. کم صبری رسوایی است. آشکار کردن راز سقوط است. سخاوت هوشمندی است. پستی غافل نمایی است. «4»

---

(5) در متن «و مات علی ذلک مات [و هو] من الغاوین» و در پاره‌ای نسخه‌ها [... و مات علی ذلک مات من الغاوین- ... و در آن حال بمیرد، در شمار گناهگاران مرده است].- م.
(6) زیرا شیطان نخستین کسی است که حسد ورزید، پس کافر شد و خداوند او را از بهشت بیرون راند.
(1) به معنی در پراکنی و گوهرافشانی، چون سراسر سخنان گهربار و حکمت فزای است.- م.
(2) مراد از «استقصاء» موشکافی و پی‌جویی بسیار در کنه هر کاری است که در تداول عامّه به «متّه بر خشخاش نهادن» تعبیر می‌شود.- م.
(3) مراد انتقادی است که جنبه عیبجویی داشته و به قصد خودنمایی انتقادکننده باشد نه انتقادی که بدون تظاهر و جنجال و از روی خیر خواهی و به قصد اصلاح صورت گیرد.- م.
(4) مراد اینکه اگر کسی از گرفتاری و نیازمندی برادرش آگاه باشد ولی تغافل کند و خود را بی‌خبر نشان دهد و نخواهد با درد او آشنا شود و به وی کمکی کند، از لئامت و پستی باشد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 324
(1) سه چیز است که هر که بدانها دست آویزد به مقصود دنیا و آخرت نایل آید: به خدا پناهد، به قضای خدا خرسند باشد و به خدا گمان خوش دارد.
(2) سه چیز است که هر که در آنها کوتاهی کند ناکام گردد: بهره‌جویی از کریم گشاده دست، همنشینی با عالم و دلجویی از چیره دست. «5» (3) سه چیز است که محبّت آرد: دین، فروتنی و بخشش.
(4) هر که از سه چیز بیزار شد به سه چیز دیگر رسد: هر که از شرّ بیزار شد به عزّت رسد، و هر که از بزرگ نمایی بیزار شد به بزرگواری رسد، و هر که از بخل بیزار شد به شرافت رسد.
(5) سه چیز دشمنی آرد: دورویی، ستم و خودپسندی.
(6) هر که در او یکی از این سه ویژگی نباشد نجیب نیست: آن که خردی ندارد که وی را بیاراید، یا توانگری (و قدرتی) ندارد که بی‌نیازش سازد، یا دودمانی که یاریش دهد.
(7) سه چیز است که مرد را زبون سازد: رشک، سخن چینی و سبکسری.

(8) سه کس جز به سه جا شناخته نشوند: بردبار جز بگاه خشم، دلیر جز بگاه پیکار و برادر جز به هنگام نیاز (به او) شناخته نشود.
(9) سه چیز است که در هر که باشد، هر چند روزه گیرد و نماز گزارد، منافق است: هر که چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده دهد خلف وعده کند و چون امانتیش سپارند خیانت ورزد.
(10) از میان مردمان از سه کس بپرهیز: خائن، ستمکار و سخن چین، زیرا هر که به سود تو خیانت کند به زیانت (نیز) خیانت ورزد و هر که که بخاطر تو ستم کند بر تو (نیز) ستم خواهد کرد و هر که سخن دیگران را نزدت آرد از تو (نیز) سخن به دیگران خواهد برد.
(11) امانت‌دار امین نیست مگر آنکه بر سه چیزش امین سازند و آنها را پاس دارد: بر اموال و اسرار و عورتها. و اگر دو تا را پاس دارد و یکی را فروگذارد، امین نباشد.
(12) با احمق مشورت مکن، و از دروغزن یاری مخواه، و به دوستی دل آزرده «6» اعتماد مدار، زیرا دروغزن دور را به تو نزدیک و نزدیک را به دیده است دور می‌نمایاند و احمق خود را برای تو به رنج افکند ولی مرادت را درنیابد و دل آزرده در هر چه بدو اعتماد کنی ناکامت کند و هر چند به او پیوسته باشی از تو بگسلد.
(13) چهارند که از چهار دیگر سیر نشوند: زمین از بارش و دیده از نگرش، ماده از نر و عالم از دانش.
(14) چهار چیز پیری زودرس آرند: خوردن گوشت خشکیده به آفتاب، و نشستن بر جای نمناک و

---

(5) متن «استمالة السّلطان»، یعنی دلجویی و جلب مهربانی سلطان و چیره دست در صورتی جایز است که متضمّن خیری برای مسلمانان یا دفع شرّی از ایشان باشد.- م.
(6) در متن «لا تثق بمودّة ملول» و در پاره‌ای نسخه‌ها [بمودّة ملوک- به دوستی شاهان] آمده است.

بالا رفتن از پلّکان و هماغوشی با پیر زنان.
(1) زنان سه گروهند: یکی به سود توست، و یکی هم ترا سود و هم زیان دارد و یکی به زیان توست و سودیت ندارد آن که به سود توست همسری است دوشیزه، امّا آن که تو را هم سود و هم زیان دارد زنی است بیوه، و امّا آن که به زیان توست و سودیت نیارد زنی است که از دیگری فرزندی به دنبال دارد.
(2) سه چیز اگر در کسی باشد او را سروری دهد: فرو خوردن خشم، و گذشت از بدکار و صله رحم به جان و مال.

(3) سه چیز را سه چیز دیگر ناگزیر است: اسب بادپای را سکندری خوردن، و شمشیر برّان را کند شدن و بردبار را لغزیدن.
(4) شیوایی سخن در سه چیز باشد: به معنی مطلوب نزدیک شدن، و از کلام بیهوده دوری جستن و با لفظ اندک معنی بسیار رساندن.
(5) رستگاری در سه چیز است: (اینکه) زبانت را از زیان زدن به خود باز داری «7» و در خانه خویش در گنجی «8» و بر خطایت پشیمان شوی.
(6) نادانی در سه چیز است: در عوض کردن دوستان و ابراز مخالفت بی‌دلیل و تجسّس در آنچه سودی ندارد.
(7) سه چیز است که در هر کس باشد به زیان اوست: مکر، پیمان‌شکنی و تجاوز: و این است گفته خدا که: وَ لا یَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ- و بدسگالی جز به صاحب آن باز نمی‌گردد» «9».
فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ مَکْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْناهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِینَ- پس بنگر که پایان مکرشان چه شد، که ایشان و قومشان را همگی، نابود کردیم» «10» و فرمود عزّ و جلّ: فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ- و هر که پیمان شکند هر آینه بر زیان خود شکسته باشد.» «11» و فرمود: یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّما بَغْیُکُمْ عَلی أَنْفُسِکُمْ مَتاعَ الْحَیاةِ الدُّنْیا- ای مردم بدانید که سرکشی‌تان به زیان شماست؛ بهره‌وری (کوتاهی از) زندگانی دنیاست.» «12»» (8) سه چیز مرد را از جستجوی پایگاههای والا باز دارد: کوتاهی همّت، کم چارگی و سستی رأی.

_____

(7) به تعبیر دیگر: نگذاری زبان سرخ سر سبزت را بر باد دهد.- م.
(8) متن «یسعک بیتک» یعنی خانه‌ات گنجایش تو را داشته باشد، و مراد این است که به آنچه داری خرسند باشی و پا از گلیم خود درازتر نکنی و نیز ممکن است مراد این بوده باشد که بیشتر ملازم خانه باشی و در زمان لزوم تقیّه به جاهایی نروی که در مظانّ تهمت قرار گیری.
(9) الفاطر، 43
(10) النّمل، 51
(11) الفتح، 10
(12) یونس، 23
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 326
(1) دور اندیشی در سه چیز است: خدمتگزاری به توانمند، «13» فرمانبرداری از پدر و فروتنی در برابر سرور.
(2) انس (و آرامش) در سه چیز است: در زن سازگار، فرزند خوشرفتار و دوست با صفای وفادار.
(3) هر که را سه چیز روزی دهند به سه چیز دیگر رسد که بزرگترین توانگریست: قناعت بدان چه دهند، نومیدی و دل برکندن از آنچه در دست

مردم است و ترک افزون‌طلبی.
(4) راد جز به سه چیز راد نباشد: مالش را در حال توانگری و درویشی به سخاوت ببخشد، آن را به مستحق بپردازد و بداند سپاسی که در برابر آن دریافت می‌کند «14» بیش از آن است که پرداخته است.
(5) سه چیز است که مرد را در آنها عذری نباشد: «15» مشورت با خیر خواه، مدارای با حسود و دوستیابی از میان مردم.
(6) خردمند تا در سه چیز کمال نیابد خردمند شمرده نشود: از جانب خود حق دیگران را در حال خرسندی و خشم به انصاف بدهد، بر مردم آن پسندد که بر خود می‌پسندد و هنگام لغزش بردباری بکار برد.
(7) نعمتها جز پس از سه چیز «16» ادامه نیابد: شناخت آنچه خدای سبحان را در آن نعمتها شاید، سپاسگزاری بر آنها و کوشش و رنج در (کسب و جلب) آنها. «17» (8) سه چیزند که هر که گرفتار یکی از آنها شد آرزوی مرگ کند: فقری پیاپی و مستمرّ، محرومیّتی رسواکننده و دشمنی چیره.
(9) هر که به سه چیز دل نبندد به سه چیز گرفتار آید: هر که به سازگاری دل نبندد به بی‌یاوری گرفتار شود و هر که به خوبی میل نکند به پشیمانی دچار شود و هر که به دوست فزودن علاقه ندارد به زیانمندی گرفتار آید.
(10) سه چیز است که پرهیز از آنها بر هر کسی واجب است: همراهی با بدان و گفتگوی با زنان و همنشینی با بدعتگذاران.
(11) سه چیز بر کرم مرد دلالت دارد: نیکخویی، فرو خوردن خشم و فرو پوشیدن چشم.
(12) هر که به سه چیز اعتماد کند فریب خورده است: ناشدنی را باور دارد، بدان چه اعتماد نشاید

---

(13) مراد کسی است که به حق توانمند و ولیّ امر باشد و در غیر این صورت خدمتگزاری به توانمند مشروط به شرط اضطرار است.- م.
(14) در پاره‌ای نسخه‌ها بجای «اسدی الیه»، [یسدی الیه] آمده است.
(15) یعنی عذر و بهانه‌ای برای ترکش ندارد.- م.
(16) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «الّا بعد ثلاث»، [الّا بثلاث- مگر به سه چیز] آمده است.
(17) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و التّعب فیها»، [و لا یعیب فیها- در آنها عیب نگیرد] آمده است.

تکیه کند و در آنچه از او نیست طمع بندد.
(1) سه چیز است که هر که آنها را بکار بندد دین و دنیایش را تباه کند: آن که گمان بد کند، گوش به هر کس فرا دهد و زمام اختیارش را به دست

زنش سپارد.
(2) بهترین پادشاه آن است که بدو سه خصلت داده باشند: مهربانی، گشاده دستی و دادگری.
(3) پادشاهان را کوتاهی در سه چیز پسندیده نباشد: در نگهداری مرزها، در رسیدگی به دادخواهیها و در به‌گزینی نیکان برای کارها.
(4) سه عادت برای پادشاهان بر یاران و رعیتشان واجب است: فرمانبرداری از ایشان، خیر خواهی برای آنان در غیاب و حضورشان و دعا برای پیروزی و صلاح (ایشان).
(5) سه چیز برای خاصّ و عامّ بر پادشاهان واجب است: پاداش دادن به نکوکار تا بر رغبتش در نکوکاری بیفزاید، چشم‌پوشی از گناهان بدکار تا توبه کند و از گمراهی «18» خود برگردد، و گرد آوردن تمام آنان با احسان و انصاف.
(6) سه چیز است که هر یک از شاهان آن را کوچک شمارد و در آن سستی ورزد برایش گران تمام شود: گمنام کم فضلی که از مردم کناره گرفته، و دعوت‌کننده به بدعتی که امر به معروف و نهی از منکر را سپر خود ساخته، و مردم شهری که سر کرده‌ای برای خود گزیده‌اند که مانع اجرای حکم سلطان در باره آنان شود.
(7) خردمند هیچ کس را سبک نشمارد و سزاوارترین کسان که نشاید ایشان را سبک شمرد سه گروهند: دانشمندان، سلطان و برادران؛ زیرا هر که دانشمندان را سبک شمارد، دینش را تباه کند و هر که سلطان را ناچیز انگارد، دنیایش را تباه نموده و هر که برادران را سبک شمارد، مردانگیش را تباه کرده است.
(8) نزدیکان سلطان را سه طبقه یافتیم: طبقه‌ای موافق خیر که این طبقه بر خود و سلطان و مردم مایه برکتند، طبقه‌ای که هدف نهاییشان حفظ دستاوردهای خودشان است، این طبقه نه ستوده است و نه نکوهیده بلکه به نکوهش نزدیکتر است و طبقه‌ای موافق شرّ که این طبقه بر خود و سلطان شوم و نکوهیده‌اند.
(9) سه چیز است که همگان را بدان نیاز است: امنیّت، عدالت و فراوانی نعمت. «19» (10) سه چیز زندگی را تیره کند: سلطان ستمکار، همسایه بدجوار و زن بیخرد هرزه گفتار.
(11) سکونت جز به سه چیز خوش نباشد: هوای پاک، آب گوارای فراوان و زمین نرم حاصلخیز.
(12) سه چیز پشیمانی را به دنبال آورد: به خود بالیدن، بزرگی فروختن و ستیزه در تسلّط جستن.

---

(18) در پاره‌ای نسخه‌ها بجای «عن غیّه»، [عن عتبه- از نکوهیدگی خود]

آمده است.
(19) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «الخصب»، [الحضب- آتش هماره فروزان، یا الحضب یا الحضب که به معنی صدای کمان و دامنه کوه است] آمده (که ضبط متن صحیح‌تر از همه اینها به نظر می‌رسد.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 328
(1) سه چیز در آدمیزاد سرشته است: حسد، حرص و شهوت.
(2) هر که یکی از این خصلتهای سه‌گانه را دارد هر یک از آن سه در شکوهمندی و وقار و جمالش منتظم شود و آن سه پارسایی یا بخشش یا شجاعت است.
(3) هر که را سه خصلت نصیب شده باشد کامل است: خرد، زیبایی و شیوایی سخن.
(4) بر سه کس رقم سلامت زده‌اند تا به پایان کار خود رسند: زن باردار تا نهادن بار خود، و پادشاه تا عمرش به سرآید و غایب تا باز گردد.
(5) سه چیز ناکامی آرد: پافشاری در خواهش، غیبت کردن و ریشخند زدن.
(6) سه چیز پیامد ناپسند دارد: حمله ناهنگام قهرمان در نبرد هر چند نصیب پیروزی آرد، نوشیدن دارو بدون درد، گر چه تندرستی بخشد و درگیری با سلطان گرچه خواهنده به نیازی که از او دارد کامیاب شود.
(7) سه عادت است که همه کس خود را در آن درستکار خواند: دینی که بدان اعتقاد دارد و هوای نفسی که بر او غلبه دارد و چاره‌جوییهایی که در کارهایش کند.
(8) مردم همگی سه طبقه‌اند: سرورانی که فرمانشان برند و اقرانی که با هم برابرند و مردمی که دشمن یک دیگرند.
(9) قوام دنیا بر سه چیز است: آتش و نمک و آب.
(10) هر کس که به ناحق سه چیز را خواهد از سه چیز دیگر به حق محروم شود: هر که دنیا را به ناحق خواهد به حق از آخرت محروم گردد و هر که به ناحق ریاست طلبد به حق از فرمانبرداری محروم شود و هر که مالی را به ناحق خواهد به حق از ماندن آن مال در نزد خویش محروم گردد.
(11) سه چیز است که اقدام بدانها از مرد دوراندیش نسزد: نوشیدن زهر برای آزمایش هر چند از گزندش برهد، فاش کردن راز به خویشاوند حسود گر چه از زیانش بجهد و سفر دریا گر چه توانگریش بدهد.
(12) مردم هر شهری از سه چیز که در کار دنیا و آخرت خود بدان پناه گیرند، بی‌نیاز نیستند و اگر این سه را ندارند فرومایه و نابخردند: فقیهی دانشمند پارسا، امیری نیکوکار فرمانروا و پزشکی مورد اعتماد و آگاه.
(13) دوست به سه خصلت آزموده شود، اگر آنها را دارد دوست صافی (در همه حال) است و گر نه دوست (ایّام) خوشی است نه دوست

(روزگار) ناخوشی: (و آن سه اینکه) از او مالی بخواهی، یا مالی به امانتش سپاری یا در موردی ناگوار شریکش باشی.
(14) اگر مردم از سه چیز در سلامت باشند از سلامتی فراگیر برخوردارند: زبان بد و دست بد و کار بد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 329
(1) اگر در برده زرخرید یکی از این سه خصلت نباشد نگهداریش برای صاحبش آسایشی در برندارد: دینی که هدایتش کند، یا ادبی که اداره‌اش کند، یا ترسی که بازش دارد.
(2) مرد در اداره خانه و خانواده‌اش نیازمند است خود را به سه خصلت بیاراید گر چه این خصال در سرشت او نباشد: رفتاری خوش، گشاده دستی‌ای به اندازه و غیرتی همراه با خویشتن‌داری. «20» (3) هر صنعتگری از (داشتن) سه خصلت ناگزیر است تا بدان خریدار یابد و آن اینکه: در کارش چیره‌دست و استاد باشد و در آن حقّ امانت را بپردازد و رضایت هر کس را که کاریش فرماید به دست آرد.
(4) سه چیز است که هر که گرفتار یکی از آنها شد سرگردان شود: نعمتی از دست رفته و زنی فاسد و از دست دادن دردناک دوستی.
(5) دلیری را بر سه منش نهاده‌اند که هر یک را فضیلتی است که آن دیگری را نباشد: از خود گذشتگی بی‌دریغ، خواری ناپذیری و نامجویی. و اگر (هر سه) در دلیر به تمامی گرد آید قهرمانی باشد که کسش راه نبندد و در پایمردی به روزگار خود نامور شود و اگر در یکی از آنها بهره‌اش بیشتر باشد دلیریش در آن (فضیلت) که فزونتر دارد بیشتر و گامش استوارتر است.
(6) پدر و مادر را بر فرزند سه حقّ واجب است: سپاسگزاری از ایشان به هر حال، اطاعت از آنان در هر چه به او فرمایند یا او را نهی کنند که معصیت خدا نباشد و خیر خواهی برای آنان در آشکار و نهان.
(7) فرزند را بر پدر خویش سه حقّ واجب است: به‌گزینی مادر او، نام نیکو نهادن بر او و کوشش بسیار در پرورش او. «21» (8) برادران در میان خود به سه چیز نیازمندند، اگر آنها را بکار بندند (بر برادری بپایند) و گر نه از یک دیگر جدا شوند و دشمن هم گردند و آنها عبارتند از: انصاف با یک دیگر، مهربانی با هم و دور کردن حسد.
(9) هر گاه خویشاوندی بر سه پایه استوار نیاید خویشان در معرض خواری و سرزنش دشمنان درآیند و آن سه عبارتند از: ترک حسد در میانه خود تا چند دسته نشوند و کارشان پریشان نگردد، حفظ پیوستگی تا آنان را به راه الفت کشاند «22» و همکاری تا عزّت همه را در برگیرد.

---

(20) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «بتحصّن»، [بتحسّن- با نیک انگاری] آمده.

(مراد از غیرت با خویشتن داری این است که اگر بر عیال خود غیرتمند است که دیگران بر او ننگرند خود نیز به عیال دیگران ننگرد.- م.)
(21) در پاره‌ای نسخه‌ها آمده است [و تحب للولد علی والدته (و در پاره‌ای «علی والده») ثلاث خصال: اختیاره لوالدته و تحسین امّه و ....- ... نیکو داشت مادرش و ...]
(22) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «حادیا لهم» [حاویا لهم- در برگیرنده ایشان باشد] آمده و محتمل است که [هادیا- راهنمای ایشان باشد] بوده باشد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 330
(1) شوهر در آنچه میان او با همسرش گذرد از سه چیز بی‌نیاز نیست: همراهی با او تا همراهی متقابل و محبّت او را بدست آرد، خوشخویی با او و بکار بردن (فنون) دلجویی از او به صورتی که در چشمش زیبا آید و گشایش فزایی در زندگی او.
(2) زن در آنچه میان او با شوی دلخواهش می‌گذرد از سه خصلت بی‌نیاز نیست که عبارتند از:
پاک داشتن خویش از هر پلیدی تا دل شوهر بر اعتماد بدو در هر خوش و ناخوش اطمینان یابد، نگهداری و پرستاری از وی تا اگر لغزشی از زن سرزد به مهربانی در او نگرد و اظهار عشق به شوی با خوشزبانی و دلربایی و زیبانگاری خود در چشم او.
(3) احسان جز به سه ویژگی کامل نباشد: در ادایش شتاب ورزید، بسیارش را کم شمردن و منّت‌گذاری بر آن را وانهادن.
(4) شادمانی در سه خصلت است: در وفاداری، حق نگهداری و به مدد خیزی در گرفتاری.
(5) بر درست اندیشی به سه چیز راه برند: خوش برخوردی (با قضیه)، خوب شنیدن (مسأله) و نیکو پاسخ گفتن.
(6) مردان سه گونه‌اند: خردمند، بیخرد و بدکار. با خردمند اگر سخن گویند، پاسخ دهد و اگر زبان گشاید، درست گوید و اگر بشنود، به حافظه سپارد، و بیخرد چون سخن گوید، شتاب ورزد و چون گفتگو کند، خود را ببازد، و چون به کار زشتیش خوانند، چنان کند، و بدکار را اگر امین گیری، به تو خیانت کند و اگر سخنی، باوی گویی زشتت سازد.
(7) برادران سه گونه‌اند: یکی چون غذایی است که هماره بدان نیاز است و آن خردمند باشد، و دوّمی بمنزله بیماری است و آن بیخردی باشد و سوّمی بجای داروست و آن زیرک هوشیار باشد.
(8) سه چیز نشانه خرد عامل خویش است: فرستاده بر پایگاه فرستنده‌اش و هدیه بر ارزش هدیه دهنده‌اش و نوشته بر ارج نویسنده‌اش.
(9) دانش سه ویژگی دارد: نشانه‌ایست استوار، فریضه‌ایست عدالت

شعار و روشی است پایدار.
(10) مردم سه گروهند: نادانی که از آموختن سرمی‌تابد، دانشمندی که از دانش خود سبکبار شده (و آن را وانهاده) «23» و خردمندی که برای دنیا و آخرتش کار می‌کند.
(11) با سه چیز بیگانگی نباشد: خوبی پرورش، بی‌آزاری و دوری جستن از شکّ.
(12) روزگار سه روز است: روزی که گذشت و باز نیاید، روزی که مردم در آن بسر می‌برند و سزد که غنیمتش شمرند و فردایی که در آن به دستاورد خود امید دارند.
(13) هر که را سه خصلت نباشد ایمان سودی ندهد: شکیبی که نادانی نادان را بدان پاسخ دهد، پرهیزی که از خواستن محارم بازش دارد و خویی که بدان با مردم سازگاری کند.

_____

(23) یعنی به دانش خود عمل نمی‌کند و از این رهگذر همچون نادان است که از آغاز دانشی نداشته.- م.

(1) سه چیز است که در هر که باشد ایمانش کامل است: هر گاه به خشم آید، خشم او را از راه حق بدر نبرد، چون خشنود شود، خشنودی به باطلش نکشاند و چون توانایی یافت، ببخشاید.
(2) سه خصلت است که دنیا دار را بدانها نیاز است: آسایش، چندان که به سستی نکشد و گشایش، همراه با قناعت و دلیری، بدون تنبلی.
(3) سه چیز است که خردمند را نشاید در هر حالشان از یاد برد: نابودی جهان، دگرگونی احوال (زمان) و آسیبهای بی‌امان.
(4) سه چیز است که هرگز جمله را در یک تن به کمال نبینی: ایمان، خرد و اجتهاد (در دانش).
(5) برادران سه گونه‌اند: آن که به جای خویش (با برادرش) همراهی کند، دیگری آن که به مال خود همراهی کند، و این دو در دوستی راستند و دیگری آن که از تو دستمایه زندگانی گیرد و تو را برای پاره‌ای لذّتها خواهد، او را در خور اعتماد مشمار.
(6) بنده‌ای حقیقت ایمان را به کمال نرساند مگر آنکه در او سه خصلت باشد: دانش در دین، نیکو اندازه نگهداشتن در زندگانی و شکیبایی بر ناگواریها. و لا قوّة الّا باللّه العلیّ العظیم (هیچ نیرویی جز به خدای والای بزرگوار نیست.)
(7)

گفتار امام علیه السّلام در توصیف محبّت به اهل بیت (نبوّت) و توحید و ایمان و اسلام و کفر و فسق

اشاره

(8) مردی بر امام درآمد و حضرتش علیه السّلام پرسید: این مرد از چه کسانی است؟ وی (خود در پاسخ) عرض کرد: از دلدادگان و دوستداران شما. جعفر (صادق) علیه السّلام فرمود: خدا بنده‌ای را دوست نمی‌دارد مگر آنکه او را دوستدار خود سازد، و کسی را دوستدار خود نسازد مگر آنکه بهشت را بر او واجب فرماید. سپس به وی فرمود: تو از کدام دوستان مایی؟ آن مرد خاموش ماند (9) و سدیر «1» عرض کرد: ای پسر پیامبر خدا، دوستان شما چند گونه‌اند؟ فرمود سه طبقه‌اند: طبقه‌ای که ما را در عیان دوست دارند و در نهان دوستمان ندارند، و طبقه‌ای که ما را در نهان دوست دارند و در عیان دوست ندارند و طبقه‌ای که در نهان و عیان ما را دوست دارند، و ایشان گروه طراز والا باشند، زلال گوارا (ی حقیقت) نوشیدند و تفسیر قرآن را دانستند و از فصل خطاب و سبب اسباب

---

(1) سدیر، بروزن شریف، ابن حکیم بن صهیب صیرفی از اصحاب حضرت سجّاد و باقر و صادق علیهم السّلام، امامی مذهبی ستوده و دوستدار اهل بیت علیهم السّلام که حضرت صادق علیه السّلام برای او و عبد السّلام بن عبد الرحمن که هر دو در زندان بودند دعا فرمود و آزاد شدند و امام علیه السّلام فرمود: سدیر معجونی از همه رنگ است. یعنی از گزند مخالفان بر او باکی نباشد زیرا وی می‌تواند از باب تقیّه خود را به رنگ آنها درآورد و چنان بر آنها پوشیده ماند که به تشیّع نشناسندش و تقیّه واجب را بخوبی مراعات می‌کند. وی و حنان بن سدیر صیرفی از اصحاب (امام) صادق و (امام) کاظم علیهم السّلام بودند. این مطلب در صحیفة الجعفریّة چنین آمده ولی ظاهرا کسی که امام علیه السّلام برای رهاییش از زندان دعا فرموده شدید بن عبد الرحمن بوده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 334
آگاه شدند. باری ایشان طراز والایند، فقر و بی‌چیزی و بلاهای گوناگون شتابان‌تر از تاختن اسب بر سر ایشان بتازد، سختی و تنگدستی در برشان گیرد و بلرزند و دچار فتنه شوند و زخمدار و بریده سر در هر سرزمین دور بیفتند، به برکت آنان خدا بیمار را شفا دهد و نادار را توانگر کند و به وسیله ایشان شما پیروز شوید و باران گیرید و روزی یابید و آنان به شماره، کمترین افراد و به منزلت و اهمیّت نزد خدا بزرگترین مردمند. طبقه دوم که طراز پایینند ما را در آشکار دوست دارند و به روش پادشاهان می‌روند. زبانشان با ماست و شمشیرشان بر ضدّ ما. طبقه سوّم که طراز میانه‌اند ما را در نهان دوست دارند ولی آشکارا را اظهار دوستی

نمی‌کنند. به جان خودم اگر ما را (فقط) در نهان (براستی) دوست می‌داشتند بی‌آنکه آشکارا اظهار دوستی کنند، روزه‌داران به روز و نمازگزاران شب بودند، اثر پارسایی را در رخسارشان می‌دیدی و اهل سازگاری و فرمانبرداری بودند.
(1) آن مرد عرض کرد: من از دوستداران شما در عیان و نهانم. جعفر (صادق) علیه السّلام فرمود:
دوستان ما در نهان و عیان نشانه‌هایی دارند که بدان شناخته می‌شوند. آن مرد عرض کرد: آن نشانه‌ها کدام است؟ (امام) علیه السّلام فرمود: چند خصلت است، نخست آنکه یکتاپرستی را چنان که باید شناخته‌اند و دانش یکتاشناسی را نیک آموخته‌اند، و پس از آن بدان چه ذات و صفات اوست ایمان دارند، سپس حدود ایمان و حقایق و شروط و تفسیر آن را دانسته‌اند. سدیر عرض کرد:
ای فرزند پیامبر خدا، نشنیده بودم که ایمان را بدین شرح توصیف فرموده باشی. فرمود: آری، ای سدیر، پرسنده را نرسد تا نداند ایمان به کیست، بپرسد که ایمان چیست؟ سدیر عرض کرد: ای فرزند پیامبر خدا، اگر صلاح می‌دانی بیانی را که فرمودی تفسیر فرمای. (حضرت) صادق علیه السّلام فرمود: هر که پندارد خدا را به انگاشتن دلها می‌شناسد مشرک است. و هر که پندارد خدا را به نام بی‌معنی را با هم می‌پرستد، به راستی، شریکی با خدا قرار داده است، و هر که پندارد [معنی] را نه به دریافت بلکه به توصیف می‌پرستد در حقیقت حواله بر ناپدید کرده است، و هر که پندارد صفت و موصوف را (با هم) می‌پرستد، به راستی، یکتایی را ابطال کرده چه صفت غیر از موصوف است، و هر که پندارد موصوف را به صفت می‌افزاید همانا بزرگ را کوچک کرده (و بی‌نهایت را در نهایت گنجانده) و هیچ یک خدا را چنان که حقّ سنجش اوست نسنجیده‌اند. «2» (2) عرض شد: پس

---

(2) بدان که حقیقت هر یک از چیزهایی که در عالم کون تکوین یافته همان «عین» اوست که در خارج (از ذهن ما) وجود دارد. پس مثلا حقیقت «زید» همان عین انسانی موجود در خارج است و همان است که بخودی خود از هر چیز دیگر تمیز دارد و به‌غیر خود آمیخته نمی‌شود و در این حالت هیچ یک از امور او با (حقیقت کلّی) دیگری مشتبه نمی‌شود. سپس ما پاره‌ای معانی (یا مفاهیم) را از او جدا می‌کنیم و به ذهن خویش انتقال می‌دهیم و به این وسیله حال «چیزها» را می‌شناسیم و در امر آنها می‌اندیشیم، همچون معانی «انسان» و «بلند قامت» و «جوان» و «سپیدرنگ» و جز آن، و اینها مفاهیمی کلّی هستند که چون گرد آیند و بهم پیوندند گونه‌ای از تمیز ذهنی را بدست دهند که ما بدان بسنده کنیم و این معانی که ما بدانها

دست یافته‌ایم و از «عین» خارجی گرفته‌ایم آثار روابطی هستند که آن عین خارجی را به نوعی ارتباط و اتّصال به ما پیوند داده، چنان که مثلا زید با شکل و رنگ خود، به دیده ما و با صدا و گفتارش، به گوش، و با پوستش، به دست ما مربوط شده و ما از او صفت بلندی قامت و سخنگویی و نرمی پوست و امثال آن را به اندیشه درمی‌یابیم. پس در مثل، زید را انواعی از ظهور است که به گونه‌ای به ما منتقل می‌شود و این را «صفات» نامیده‌اند. امّا «خود» زید و هستی ذات او به هیچ رو به اذهان ما منتقل نمی‌شود و از جای خود بیرون نمی‌آید و هیچ راهی برای شناخت و دریافت او نداریم جز آنکه فقط همان عین خارجی او را مشاهده کنیم و در اذهانمان نیز جز اندیشیدن به اوصاف کلّی او (برای شناختنش) کاری نمی‌کنیم. پس این را بفهم و در آن نیک بنگر. از این بیان معلوم می‌شود که اگر ما مثلا خود زید را در خارج مشاهده کنیم و «خود» او را به صورتی مشهود بیابیم او نزد ما شناخته‌شده‌ای است که «حقیقت» او را از دیگر چیزها تمیز داده‌ایم و او را در واقع چنان «یگانه» کرده‌ایم که با غیر خود اشتباه نمی‌شود. سپس هر گاه صفات او را یکی پس از دیگری شناختیم شناخت خود را نسبت به او و دانش خویش را به احوال او کامل کرده‌ایم. اما اگر خود او را مشاهده نکنیم و برای شناختنش از صفات او توسّل جوییم از او جز اموری کلّی نتوانیم شناخت که موجب تمیز «کامل» او از دیگری، و یکتایی خود او (با ویژگیهایش) نمی‌شود، چنان که اگر مثلا «خود» زید را ندیده باشیم و فقط دانسته باشیم که او انسانی سپید رنگ و بلند قامت و خوش برخورد است او در این صفات (با دیگران) مشترک می‌ماند تا آنکه «خود» او را ببینیم و سپس آنچه از صفات او دریافته‌ایم بروی تطبیق می‌دهیم. و این است معنی گفته امام علیه السّلام که: «شناخت «خود» حاضر قبل از صفت اوست، و شناخت صفت غایب پیش از «خود» او» (یعنی حاضر را نخست می‌بینیم و سپس توصیف می‌کنیم، ولی در مورد غایب، نخست وصفش را می‌شنویم و سپس «خود» او را می‌بینیم و آن اوصاف را بر او منطبق می‌کنیم.- م.) از اینجا همچنین آشکار می‌شود که یکتاشناسی خدای سبحان، چنان که باید و شاید، آن است که نخست «عین- خود» او شناخته شود سپس برای تکمیل ایمان به او، صفاتش شناخته آید. نه اینکه صفات و افعالش شناخته شود و حقّ یکتاشناسی او چنان که باید ادا نگردد. از آنجا که خدای تعالی از هر چیز بی‌نیاز است و همه چیز قائم به اوست، صفاتش نیز قائم به اوست و همه چیز از قبیل زندگی و دانش و قدرت و آفرینش و روزی رسانی و زنده سازی و تقدیر و هدایت و توفیق و امثال آن همه از برکات صفات اوست، پس همه قائم بدو و بنده اویند و از هر جهت نیازمند بدویند.

پس راه حقیقی شناخت این است که نخست «خود» او شناخته شود و

سپس صفاتش شناخته شود و آنگاه از شناخت صفات به خصوصیّات آفریدگانش راه یافته شود نه بر عکس، و اگر ما خدا را به وسیله‌ای غیر از «خودش» بشناسیم او را به حقیقت نشناخته باشیم (که به گفته مولانا جلال الدّین: آفتاب آمد دلیل آفتاب.- م.) و اگر چیزی از آفرینش او نه بوسیله شناخت «خودش» بلکه از طریق دیگر بشناسیم این شناختی که برای ما حاصل شده جدا از خدای تعالی و ناپیوسته بدوست و این «دیگری» (هر چه باشد) در ارزیابی وجود و هستی نیازمند به (واجب الوجود) است. پس واجب است که بیش از هر چیز خداوند سبحان شناخته شود و سپس هر آن چیزی که نیازمند به اوست شناخته آید تا معرفت و شناختی چنان که باید و شاید حاصل شود. و این است معنی گفته امام علیه السّلام که: «تعرفه و تعلم علمه ... الخ- او را می‌شناسی و علمش را می‌دانی» یعنی خود را به شناخت ادراکی نه شناخت توصیفی می‌شناسی، و (تازه) این حق یکتاشناسی و تمیز او نباشد. و تو خود را نیز از طریق شناخت خدا می‌شناسی زیرا «تو» اثری از آثار (قدرت) او هستی و نه در ذهن و نه در خارج از ذهن از «وجود» او بی‌نیاز نیستی و خود، خویشتن را از طریق خودت نمی‌شناسی که خویش را بی‌نیاز از او دانی و از سر ناآگاهی خدایی دیگر غیر از «اللّه» (سبحانه و تعالی) برای خودپنداری و می‌دانی که آنچه در «خویشتن» توست برای خدا و به سبب خداست که در هیچ حالی از او بی‌نیاز نیستی. (شاید آوردن ضمیر راجع به «نفس خویشتن»، به صیغه مذکر (در متن عربی) از جهت اکتساب تذکیر به سبب اضافه است). و امّا اینکه فرمود: «تعلم علمه- دانش او را می‌دانی» ممکن است که معنی مقلوب باشد یعنی «او را به دانش می‌دانی و می‌شناسی» یا از نوع مفعول مطلق نوعی باشد «تعلمه علما (ما)- با نوعی دانش او را در می‌یابی» یا مراد علم ذاتی، یا مطلق صفت علم خدای تعالی باشد.
و امّا اینکه فرمود: «کما قالوا لیوسف ... الخ» مثالی است برای شناخت کسی که خود با مشاهده خویشتن به خویش معرفت یافته نه به وسیله‌ای غیر از خود از قبیل معانی و صفات و امثال آن.
و همچنین فرموده او که: «اما تری اللّه یقول: ما کان لکم ... الخ- آیا نبینی که خدا فرماید: شما را نرسد که ...» مثال دیگری است که امام علیه السّلام زده و آن را به مسأله نصب امام تأویل فرموده که ایجاد «عین» آن درخت پاکیزه از افعال خدای سبحان است نه غیر او. روند حدیث برای بیان است که خدای سبحان چنان که باید و شاید به غیر از خود شناخته نمی‌شود و اگر شناختی به او حاصل آید در واقع شناختی است که از خود او به ذاتش حاصل شده و تمام (چیزهای دیگر) غیر از او هم به وسیله او شناخته شوند و این همان روندی است که صدوق در کتاب توحید به دو طریق از عبد الاعلی، از (حضرت) صادق علیه السّلام آورده است که فرمود: هر که

پندارد خداوند را به حجاب، یا به صورت، یا به مثال شناخته است مشرک باشد زیرا حجاب و صورت و مثال غیر از «خود» اوست و به راستی، او یگانه یکتاست. پس چگونه کسی که پندارد او را به وسیله «غیر او» شناخته دم از یکتاشناسی تواند زد. به حقیقت آن کس خدا را شناخته که خدا را (هم) به خدا شناخته باشد و هر که این گونه او را نشناخته باشد «او» را نشناخته بلکه «غیر او» را شناخته- تا آنجا که (امام علیه السّلام) فرماید- آفریده چیزی درنیابد مگر به وسیله خدا و شناخت به خدا (نیز) حاصل نیاید مگر به خدا. تا پایان حدیث.
از تمام آنچه گذشت معنی گفته امام علیه السّلام روشن می‌شود که: «هر که پندارد- تا آنجا که فرماید- چنان که حقّ سنجش اوست نسنجیده‌اند» و فرموده او که: «هر که پندارد خدا را به گمان دلها می‌شناسد مشرک باشد» از این روست که او مثالی را که در دل خود ایجاد کرده می‌پرستد در حالی که آن مثال «عین» خدا نیست و معنی فرموده او که «هر که پندارد خدا را به نام می‌شناسد ... الخ» این است که چنین کسی در خدای تعالی گمان حدوث برده است. و فرموده او: «هر که پندارد نام و معنی را با هم پرستد ... الخ» از آن روست که نام غیر از معنی و مفهوم است و فرموده او: «هر که پندارد خدا را به صفت می‌پرستد نه به ادراک احاله به غایب کرده باشد» یعنی او خدایی را که غایب است اثبات و ستایش می‌کند در صورتی که خدای تعالی هرگز از آفریدگانش غایب نیست و خود فرماید: أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ- أَلا إِنَّهُمْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ- آیا (همین حقیقت) که خدا بر همه موجودات عالم پیداً گواهست از برهان کفایت نمی‌کند؟- هان بدانید که کافران از لقای خدای خود در شک و انکارند و باز بدانید که او بر هر چیز چیره است. (فصّلت، 53 و 54) و بیان این پیشتر گذشت. و فرموده او که:
«و هر که پندارد صفت و موصوف با هم می‌پرستد یکتاپرستی را ابطال کرده» از باب همین ادّعای او دائر بر مغایرت صفت و موصوف است.
و فرموده او که: «هر که پندارد که موصوف را به صفت می‌افزاید، بزرگ را کوچک شمرده ... تا پایان» از آن روست که او می‌پندارد خدای سبحان را از صفاتی چون آفرینش و زندگی بخشی و میراندن و روزی رساندن می‌شناسد و این صفتها ناگزیر صفات افعال خدا هستند (نه صفات ذات سبحان او) پس به راستی بزرگ را کوچک شمرده زیرا خدای سبحان «خود» بزرگتر و عظیم‌تر از فعلی است که منسوب به اوست و به این ترتیب خدا را چنان که باید سنجید نسنجیده‌اند. فرق بین شناخت او از طریق افزودن موصوف به صفت و شناخت او به صفت نه به ادراک این است که نخستین ادعا می‌کند که خدا را با مشاهده صفتش مشاهده کرده و دوّمی مدّعی است که خدا را با توصیفی که از صفت او به عمل آمده

شناخته و مراد از صفت در فرض اوّل صفات فاعلی قایم به اوست چون برخاستن و در فرض دوّم مراد بیان و وصفی است که پندارنده بیانش می‌کند خواه از صفات خدای تعالی باشد یا چنان نباشد. برای مغایرت صفت و موصوف معنی دقیقتری از آنچه گذشت نیز وجود دارد که مقتضی بسط کلام است و در این مختصر نمی‌گنجد.
(از افادات استاد علّامه حاج سید محمد حسین طباطبایی تبریزی، رحمه اللّه)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 335
راه یکتاپرستی چیست؟ امام علیه السّلام فرمود کاوشگری و تحقیق ممکن و رهجویی فراهم است، به راستی شناخت «خود» حاضر پیش از صفتش و شناخت صفت غایب پیش از «خود» او صورت گیرد. (1) گفتند: چگونه «خود» حاضر را پیش از صفتش بشناسیم؟ فرمود: او را می‌شناسی و به گونه‌ای از دانشش در می‌یابی «3» و خودت را نیز به وسیله او می‌شناسی و خود را به وسیله خود و از پیش خود نمی‌شناسی و می‌دانی که به راستی هر چه در اوست از آن او و مختصّ به اوست «4» چنان که (برادران یوسف) به یوسف گفتند: إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ؟ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی- آیا تو خود یوسفی؟ گفت آری: من یوسفم و این برادر (ابوینی) من است.» «5» پس یوسف را به خود او شناختند و به وسیله دیگری نشناختندش و از پیش خود و به پندار دل ایجادش نکردند. نبینی که خداوند می‌فرماید: ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها- شما را نرسد که از پیش خود درخت آن (باغهای بهشت) را برویانید.» «6» می‌فرماید شما حق ندارید از پیش خود امامی بگمارید و او را به هوای نفس و اراده دلخواه خود بر حق بخوانید. (2) سپس (امام) صادق علیه السّلام فرمود: سه کسند که «در قیامت خدا با آنها سخن نگوید» «7» و به ایشان ننگرد «و از پلیدی پاکشان نسازد و آنان را عذاب دردناک خواهد بود.» «8» هر که درختی را برویاند که خدایش نرویانده، یعنی کسی که امامی را که خدا نگماشته برگمارد یا امامی را که خدا گماشته است انکار کند، و کسی که بپندارد این دو کس را در اسلام سهمی باشد، با اینکه خدا فرموده است: وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ- و پروردگارت هر چه خواهد بیافریند و برگزیند؛ اختیاری برای آنان نیست.» «9»»

---

(3) توضیح این بیان «و تعلم علمه- که ترجمه تحت اللفظی آن چنین است: «علمش را می‌دانی» پیشتر در پابرگ 333 و 334 (از افادات علّامه طباطبائی) آمده است.
(4) در متن آمده است: تعرفه و تعلم علمه و تعرفه نفسک به و لا تعرف نفسک بنفسک من نفسک. و تعلم انّ ما فیه له.

برخی چنان که در پابرگ صفحه 333 اشاره شد، «های» ضمیر در «فیه» را راجع به «نفسک» دانسته‌اند و گفته‌اند که شاید به اعتبار اضافه «نفس» به «ک» که مذکر است ضمیر عائد به «نفس» در «فیه» به صیغه مذکر آمده است و گر نه «فیها» گفته می‌شد. و نیز گفته‌اند تواند بود که «فیه» به معنی «فی کونک یا فی وجودک- در هستی تو، یا در وجود تو» بکار رفته باشد. امّا چنان که پیداست جمله «و تعلم انّ ما فیه» معطوف به «تعلم علمه» است و مراد از هر دو ضمیر مذکّر غایب در «فیه» و «علمه» ذات سبحان است جلّ جلاله.

(5) یوسف، 90

(6) النّمل، 60

(7) مأخوذ از آیه 174 سوره بقره که فرماید: لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ.- م.

(8) مأخوذ از آیه 174 سوره بقره که فرماید: لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ.- م.

(9) القصص، 69.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 336

(1)

(امام) علیه السلام فرمود: مفهوم شرح ایمان، اقرار و سرسپردگی به خداست با اقراری متواضعانه «10» و نزدیکی جستن به او و انجام دادن آگاهانه هر واجبی برای او، از بزرگ و کوچک، از حدّ یکتاشناسی و آنچه فرو دست آن است تا آخرین باب فرمانبرداری به ترتیب (از بالا به پایین)، همه همراه (و به موازات) و پیوسته به هم. هر گاه بنده‌ای آنچه را بر او واجب است به گونه‌ای که به او رسیده و بهمان شرحی که ما توصیفش کردیم انجام دهد، مؤمن و شایسته صفت ایمان و سزاوار پاداش است. و این از آن روست که معنی عبارت «ایمان» اقرار است و معنی اقرار، باور داشتن به فرمانبرداری. پس از این (مقدّمه) ثابت شد که همه گونه فرمانبرداری از کوچک و بزرگش به یک دیگر همانند و مقرونند و مؤمن از شمول و صف ایمان بیرون نرود مگر با ترک آنچه بدان شایسته وصف «مؤمن» گشته است. و به راستی که (اطلاق) نام و معنای ایمان با انجام فرایض پیوسته و ترک معصیتهای بزرگ و پرهیز از آنها بایسته و شایسته گردد. و اگر (کسی) طاعتهای کوچک را ترک کند و معصیتهای خرد را مرتکب شود از (شمول) ایمان بیرون نیست و تا وقتی که چیزی از طاعتهای بزرگ را ترک نکرده و چیزی از معصیتهای بزرگ را مرتکب نشده ترک ایمان نکرده است و تا آنگاه که چنین نکرده (هنوز) مؤمن باشد زیرا خدا می‌فرماید: إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً- چنان که از گناهان بزرگی که شما را از آن نهی کرده‌اند دوری گزینید ما از دیگر بدیهای شما درگذریم و شما را به مقامی نیکو و بلند در آوریم.» «11» یعنی آمرزش آنچه کمتر از گناهان بزرگ باشد، و اگر او مرتکب یکی از معصیتهای بزرگ شود برای تمام معصیتهای خود، از خرد و کلان، بازخواست گردد و برای همه کیفر بیند و عذاب کشد.
این است شرح ایمان و وصف آن مؤمنی که به وجوب سزاوار پاداش است.
(2)

امّا معنی شرح اسلام، عبارتست از اقرار به هر طاعتی که حکمش روان است و انجام دادن آن.
پس اگر اقرارکننده به هر طاعتی، به ظاهر اعتراف کند، بی‌آنکه به دل بدان اعتقاد داشته باشد سزاوار نام اسلام باشد و مستوجب دوستداری ظاهری است و گواهیش نافذ است و ارث می‌برد و آنچه مسلمانان راست برای او نیز هست و آنچه بر مسلمانان است بر او نیز باشد. «12» این است شرح اسلام. و فرق میان مسلمان و مؤمن این است که مسلمان به راستی وقتی مؤمن است که در باطن نیز بدان چه به ظاهر ابراز اعتقاد می‌کند اطاعت ورزد و اگر در ظاهر چنان نماید (فقط) مسلمان

_____

(10) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «بذلّ الاقرار»، [بذلک الاقرار- بدان اقرار] آمده است.
(11) النساء، 31
(12) یعنی از جهت حقوق و تکالیف با دیگر مسلمانان برابر است.- م.

است. ولی اگر در ظاهر و باطن به سر سپردگی و تقرّبی آگاهانه چنان کند مؤمن است. پس بنده (تواند) مسلمان باشد. (و مؤمن نباشد) و نمی‌تواند مؤمن باشد مگر اینکه مسلمان باشد.
(1)

(2) (انسان) به پنج سبب از کارهایی که شبیه یک دیگر و شناخته شده‌اند از ایمان بدر رود: کفر، شرک، گمراهی، فسق و ارتکاب گناهان بزرگ.
(3) معنی کفر هر آن معصیتی باشد که از راه سرپیچی و انکار و سبک شمردن و سستی در هر (تکلیفی) از خرد و کلان سر از فرمان خدا تافته شود و مرتکب آن کافر و مصداق و معنای کفر است.
هر کس، از هر کیش و گروهی باشد، پس از آنکه بدین شرح معصیتی ورزد به راستی کافر است.
(4) و معنی شرک هر معصیتی باشد که کسی سر تافتن از فرمان خدا را کیش و آیین خود سازد.
چنین کسی مشرک است و خواه آن معصیت کوچک باشد یا بزرگ بهر صورت مرتکبش مشرک است. «13» (5) و معنی گمراهی، نادانی به تکلیف واجب است، و آن این است که (کسی) یکی از طاعتهای بزرگ را که بنده جز به آنها شایسته ایمان نیست، با وجود آمدن بیان و استدلال بر آن، ترک کند و ترک‌کننده نه از سر انکار و اعتقاد به انکار و سرپیچی از آن، بلکه از روی سستی و بیخبری و پرداختن به چیزی دیگر آن را ترک کرده باشد. چنین کسی گمراه و منحرف از راه ایمان و نادان به آن و بیرون شده از آن است و تا وقتی بدین صفت که وصفش کردیم باقی است همچنان سزاوار نام و مصداق گمراهی است. اگر از روی هواپرستی به گونه‌ای از گونه‌های نافرمانی، از راه سرپیچی و سبک شماری و سستی گراییده است (در این صورت) کفر کرده و اگر از راه تأویل و تقلید و تسلیم رضا شدن به گفته پدران و گذشتگانش، به اعتقاد بدان گراییده شرک آورده است، «14» و کم باشد که انسان در گمراهی درنگ کند و هوای نفسش او را به دامان برخی از آنچه وصف کردیم نکشاند. «15»
(6) و معنی فسق هر معصیتی از نافرمانیهای بزرگ است که مرتکب آن انجام دهد یا برای لذّت و شهوت و شوق غالب (بر نفس) بدان در آید، این فسق است و مرتکبش فاسق و به سبب فسق از ایمان بدر رفته است و اگر آن را ادامه دهد تا به حدّ سهل انگاری و سبک شماری (تکالیف و واجبات) کشد واجب آید که از جهت سهل انگاری و سبک شماری، کافر شمرده شود.

---

(13) این نوعی از «شرک» است ولی نه به معنای مصطح معروف آن.
(14) این نیز نوعی شرک است.
(15) یعنی گمراه سرانجام به کفر یا شرک کشانده خواهد شد.- م.

(1) و معنی مرتکب گناهان بزرگ که ایمانش با ارتکاب آنها تباه گردد این است که کسی بدون سرپیچی و کیش گرفتن (گناه) و نه از روی لذّت و شهوت بلکه از سر جانبداری یا خشم به غرقابه گناهان بزرگ در افتد و دست درازی بسیار کند و دشنام گوید و بکشد و اموال (مردم) را بگیرد و مانع ادای حقوق (به حق‌دار) شود و جز اینها، از گناهان بزرگی که مرتکب به سببی غیر از لذّت‌جویی انجام می‌دهد. و از این شمار است: سوگند دروغ و رباخواری و جز آنها که مرتکب آنها را برای لذّت‌جویی (جسمانی) انجام نمی‌دهد [و] میخواری و زنا و بازی سرگرم‌کننده (و بازدارنده از ذکر خدا و عبادت) که مرتکب تمام این کارها تباه‌کننده ایمان خویش است و به سبب ارتکاب گناهان بزرگ از ایمان بدر آمده ولی از این جهت مشرک و کافر و گمراه نیست، بلکه از روی نادانی به نوعی که ما وصفش کردیم جهالت ورزیده است. و اگر میلش به گونه‌های دیگری که ما مرتکبان آنها را تعریف کردیم بکشد (البتّه) از طراز آنها خواهد شد.
(2)

پاسخ آن حضرت علیه السّلام در باره زندگانی بندگان (خدا) و راههای درآمد

پرسنده‌ای از او پرسید و گفت: راههای زندگانی بندگان (خدا) که در آنها مالی بدست آرند و با یک دیگر داد و ستد کنند و راههای هزینه آنها چند است؟ (امام) علیه السّلام فرمود: تمام راههای زندگانی از انواع معاملات میان مردم که بدان کسب و کار کنند چهار گونه داد و ستد است. عرض کرد: آیا تمام این چهارگونه حلالند یا تمام حرام یا پاره‌ای حلال و برخی حرامند؟ (امام) علیه السّلام فرمود: بسا که در تمام این چهار گونه جهتی حلال و جهت دیگری حرام باشد، همه این انواع نامگذاری شده و جهات شناخته‌شده‌ای دارند. نخستین جهت از این جهات چهارگانه کارمندی و کارپردازی یک دیگر است. نخست کارمندی حکمرانان و کارمندان حکمرانان است تا برسد به پایین‌ترین آنان که همه آنها در مورد کسی که بکار گماشته شده بابی از ابواب (و نوعی) از کارمندی محسوب می‌شود. سپس بازرگانی در تمام انواع خرید و فروش با یک دیگر، سپس صنعتهاست به تمام گونه‌هایش، آنگاه اجاره‌ها (و کارمزدیها) ست از هر دست اجاره‌ای که بدانها نیاز باشد و تمام این انواع از سویی حلال باشد و از دیگر سویی حرام. و از جانب خدا بر بندگان واجب شده که در این معاملات از راههای حلال در آیند و سودا به حلال کنند و از راههای حرام آن دوری نمایند.
(3)

تفسیر معنی کارمندیها «1» یا تصدّی مشاغل حکومت

(کارمندی) دو روی دارد: یکی از آن دو کارمندی حکمرانان عادل است، یعنی کارمندی کسانی که خداوند به «ولایت» و قبول خدمت آنان بر مردم و کارگزاری مأموران و کارمندی کارگزارانشان تا پایین‌ترین رده آنان امر فرموده و این بابی از ابواب «ولایت» و خدمتگزاری است از دیدگاه کسی که بدان سمتها گماشته شده است. و روی دیگر از کارمندی، خدمتگزاری به فرمانروایان ستمکار و

_____

(1) در متن «ولایات» آمده که به معنی کارمندیها و کارگزاریها و تصدّی هر گونه مشاغل دولتی است.- م.

کارگزاری والیان آنهاست تا پایین‌ترین رده آنها که بابی از ابواب تصدّی اموری است که بر عهده گرفته. (1) پس نوع حلال کارمندی، خدمتگزاری به فرمانروای عادل است که خداوند به شناختن و (قبول) کارمندی او و خدمتگزاری به او در ولایت وی و در خدمت والیانش و کارگزاران کارمندانش، در همان جهتی که خداوند فرمانروای دادگر را مأمور داشته، بدون افزودن یا کاستن از آنچه خدا فرو فرستاده، و بی‌تحریف و تجاوز از امر الهی، فرمان داده است. پس اگر فرمانروایی دادگر بود از این جهت خدمتگزاری و یاری و همکاری با او در فرمانروایی وی و همچنین تقویت او حلال است (و در آمدهای حاصل از این راه نیز) حلال شده و کسب با آنها هم حلال است. و این از آن روست که در «ولایت» و خدمتگزاری فرمانروای دادگر و کارگزارانش هر حق و عدلی زنده می‌شود و هر ستم و جور و فسادی کشته می‌شود و از این رهگذر کسی که در تقویت حکومت او بکوشد و در فرمانروایی دستیارش باشد، کوشنده در راه طاعت خدا و نیرو بخش دین اوست.

(2) و امّا نوع حرام «ولایت» و کارگزاری (و کارمندی) «2»، خدمت به فرمانروای ستمگر و کارگزاری کارمندان اوست، از آن که رئیس است گرفته تا پیروان فرمانروا و زیر دستان او و از کارمندان کارگزارانش تا پایین رتبه‌ترینشان در هر بابی از ابواب تصدّی مشاغل مردمی که بر آنها گماشته است. کارگزاری برای آنها حرام است و کسب درآمد از راه کارمندی ایشان حرام شده است و هر که کم یا بیش چنان کند در عذاب است زیرا هر خدمتی در جهت کمک به آنها (انجام گیرد) معصیتی بزرگ از گناهان بس بزرگ است و این از آن روست که کارگزاری حاکم ستمگر متضمّن پایمالی کامل حق و زنده کردن کامل باطل و ابراز ظلم و ستم و

فساد و ابطال کتابهای (آسمانی) و کشتار پیامبران و مؤمنان و ویرانی مساجد و تبدیل سنّت خدا و قوانین اوست. پس از این رو کار کردن برای آنها و یاری به ایشان و کسب در آمد از آنان حرام است مگر به سبب ناچاری مانند «ضرورت» در خوردن خون و مردار.
(3)

امّا تفسیر بازرگانیها

در بیان همه نوع داد و ستد و گونه‌های حلال از اقسام بازرگانیها که فروشش بر فروشنده روا یا نارواست و همچنین خریدش بر خریدار روا یا نارواست.
(4) تمام چیزهایی که بدانها فرمان رسیده، هر آنچه خوراک مردم و مایه قوام کار (زیستن) ایشان در راههای درست است، و بی‌آن بر پا نمانند، آنچه می‌خورند و می‌آشامند و می‌پوشند و نکاح می‌کنند و برده می‌گیرند و بکار می‌برند که ملک ایشان است و بکار بردنش از جهت تمام منافعی که برایشان دارد و بدون آن پایدار نمی‌مانند بر ایشان رواست. هر چه به هر جهتی از جهات به صلاحشان باشد، خرید و فروش و نگهداری و بکار بردن و بخشیدن و عاریه دادن همه اینها حلال است.

---

(2) اینجا مراد از «ولایت» تصدّی کار حکومتی است که عامل آن را «والی» گویند.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 340
(1) امّا گونه‌های حرام داد و ستد، هر چه در آن فساد است و از آن نهی شده از لحاظ خوردن و آشامیدن و کسب و نکاح و برده‌گیری و نگهداری و بخشیدن و عاریه دادنش، یا چیزی که به سبب وجه فسادی که دارد انجام می‌شود چون فروش به ربا یا فروش مردار و خون و گوشت خوک یا گوشت درندگان از اقسام درندگان یا پرندگان وحشی، یا پوستشان، یا می، و یا چیزی از انواع نجس همه اینها حرام و حرام شده است، زیرا خوردن و نوشیدن و پوشیدن و مالک شدن و نگهداشتن و تصرّف در آنها به هر صورتی از صورتها، به خاطر فسادی که دارند نهی شده است، پس تصرّف در این فساد حرام است و همچنین فروش هر چه بدان بازی کنند و هر چه از آن نهی شده، از چیزهایی که به وسیله آنها به غیر خدا نزدیکی جویند یا به هر گونه معصیتی که کفر و شرک بدان نیرو گیرد (دست یازند)، یا هر بابی از بابها که بابی از بابهای گمراهی بدان نیرو گیرد یا بابی از بابهای باطل را تقویت کند، یا بابی که حق بدان سست شود، این همه حرام و حرام شده است، فروش و خرید و نگهداشتن و مالک شدن و بخشیدن و عاریه دادن و هر گونه تصرف در آن حرام است مگر در حالی که «ضرورت و» ناچاری بدان فرا خواند.
(2)

امّا تفسیر مزدوریها

«1» (3) به مزدوری دادن انسان خود یا برده خود یا کسی را که به خویشاوندی سرپرست اوست یا چهارپایش یا جامه‌اش را به صورتی حلال از انواع اجاره، آن است که خود را یا خانه یا زمین یا چیزی را که در ملکیّت دارد به کاری که به نوعی از انواع برای او سودبخش است به اجاره دهد یا خود و فرزند و برده و مزدورش را بکار گمارد بی‌آنکه وکیل فرمانروا یا کارگزار فرمانروا «2» شود، ولی مانعی ندارد خود یا فرزند یا خویشاوند یا برده‌اش را یا کسی را که وکیل مزدور کردن اوست به کسی که برای مزدورگیری اجیر (و مأمور استخدام) شده به مزدوری دهد زیرا (در این حال) ایشان گماشتگان آن اجیر (یا مأمور) هستند، از پیش خودش، و کارمندان فرمانروا نیستند. مانند باربری که بار معیّنی به جای معیّنی می‌برد و آن بار را که بردنش بر او جائز است بر (پشت) خود، یا برده یا چارپایش می‌نهد یا دیگری را به مزدوری می‌گیرد که این کار را خود یا برده یا خویشاوند یا مزدور دیگری که مزدور او شده انجام دهد. اینها گونه‌هایی از انواع مزدوریها (و اجاره‌ها) ست که بر هر کسی از مردم حلال است، شاه «3» یا رعیّت یا کافر یا مؤمن، و مزدوریش حلال و درآمد از این راهها حلال است.

_____

(1) «اجارات»

(2) مراد از فرمانروا در اینجا «والی جائر» و فرمانروای ستمکار است نه والی و حاکم عادل.- م.

(3) در متن «ملکا او سوقة برده یا رعیّت» و در پاره‌ای نسخه‌ها [ملکا او سوقة- شاه یا رعیّت] آمده است. که به قرینه کلمه رعیّت به صنعت تضادّ و مراعات نظیر مناسبتر است و نیز عبارت آخر همین بخش که «شاه یا رعیّت» آمده، از این رو همین گونه ترجمه شد.- م.

(1) امّا گونه‌های حرام از انواع مزدوری، مانند آن کسی که خود را برای حمل چیزی که خوردن و نوشیدن و پوشیدنش بر او حرام است به مزدوری دهد یا خود را برای ساختن چنان چیز یا نگهداشتن آن مزدور کند که مساجد را به قصد زیان رسانی ویران کند یا کسی را به ناحق بکشد یا عکسها و بتها و سازها و تارها و می و خوکان و مردار و خون را حمل کند یا چیزی از انواع فساد را که غیر از جهت مزدوری هم بر او حرام است مرتکب شود. هر چیزی که به گونه‌ای بر انسان نهی شده، مزدوری در آن یا برای آن یا بخشی از آن یا برای آن حرام است مگر برای کسی که دیگری را به

مزدوری گرفته سودمند باشد مانند آن که کسی مزدوری گیرد تا مرداری را بردارد و خود و دیگران را از گزند (عفونت) آن برهاند و آنچه شبیه این باشد. و فرق میان «کارگزاری» و «مزدوری» هر چند هر دو در برابر مزد انجام می‌گیرد این است که معنی کارگزاری آن است که انسان کارمند حکمران یا کارمندان حکمران می‌شود و امر کسی دیگر را بر گردن می‌گیرد و در سرپرستی و تسلّط و اجرای امر و نهی جانشین او می‌شود تا برسد به رئیس یا جانشین وکیلان (و مأموران) او در امر او و تقویت او و با یاری به وی و استحکام بخشیدن به مبانی حکمرانی او و گرچه دون‌پایه‌ترین کارمند باشد، (کارگزار) حکمران بر کسی است که او را به کار می‌گمارد و خود به منزله حکمرانان بزرگ است که متصدّی حکمرانی بر مردمند که هر که را خواهند بکشند و هر چه ظلم و فساد خواهند بروز دهند.

(2) اما (معنی) مزدوری (و اجاره) چنان که ما تفسیر کردیم این است که انسان خود یا آنچه را پیش از مزدوری مالک آن است به اجاره می‌دهد، پس او مالک ما یملک خود است زیرا او پیش از اجاره دادن به دیگری، ولایت امر (و اختیار داری) خود و ما یملک خود را به کسی که او را مزدوری (یا مالش را به اجاره) گرفته است نداده. ولی حکمران مالک چیزی از امور مردم نیست مگر بعد از آنکه متصدّی کارشان شود و سرپرستی بر آنها را از آن خود سازد. «4» و هر که خود یا ما یملک خود یا کسی را که تحت ولایت اوست «5» به مزدوری دهد یا مالش را به اجاره دهد، از کافر یا مؤمن یا شاه یا رعیّت، به شرحی که گفتیم در مواردی که اجاره جائز است، عملش حلال و درآمد آن نیز حلال شده است.

(3)

امّا شرح صنعتها

هر گونه صنعتی از صنایع که بندگان فرا گیرند یا به دیگران بیاموزند مانند نویسندگی و حسابداری

_____

(4) حاصل آنکه فرق بین «اجاره» و «ولایت» (مزدوری یا اجاره دهی با کارگزاری یا کارمندی» این است که مورد اجاره ناگزیر باید در ملکیّت انسان باشد و موجر قبل از اجاره بر آن تسلّط داشته باشد بر خلاف «ولایت» یا کارگزاری که انسان قبل از تصدّی آن بر آن تسلّطی ندارد. گر چه عبارت چندان رسا نیست و شاید حذف و افتادگی در آن باشد.
(به عبارت دیگر: فرق بین «مزدور» با «کارمند» همان فرق بین «ولیّ» با «والی» است.- م.)
(5) (اینجا مراد از «ولایت» سرپرستی و اختیار داری است، چون ولایت پدر و جدّ پدری بر فرزند و نواده و ولایت مالک بر مملوک و امثال آن اعمّ از ولایت قهری یا اکتسابی که صاحب این حق را «ولیّ» گویند.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 342
و بازرگانی و زرگری و چرمسازی و ساختمان و بافندگی و لباسشویی و دوزندگی و ساختن انواع صورتها که نمونه جانداران نباشد و انواع ابزارهای گوناگون که مردم بدان نیازمندند و متضمّن سود و پایدار ماندن آنها و مایه رسیدن به تمام نیازمندیهای ایشان است، ساختن و آموختن و اشتغال بدانها برای خود یا دیگری حلال است و گرچه از این صنعتها و این ابزارها برای انواعی از فساد و اقسام گناهان (احتمالا) استفاده شود و کمکی به باطل بر ضدّ حق گردد، در ساختن و آموختنش پروایی نباشد. مانند (آموزش) نویسندگی که (ممکن است) به صورتی از انواع فساد از قبیل تقویت کمک به کارگزاری حکمرانان ناحق «6» بکار رود و همچنین است کارد و شمشیر و نیزه و کمان و جز آنها از انواع ابزارهایی که هم در جهات صلاح، هم در جهات فساد بکار می‌رود و کمک هر دو تواند بود، آموختن و فراگرفتن و مزد ستاندن بر آن و در آن و اشتغال بدان و در آن برای هیچ یک از مردمان که در او جهات صلاح باشد مانعی ندارد (1) ولی بر همگان حرام است که در آن تصرّفی کنند تا در جهت فساد و زیان بکار رود و بر آموزنده و فراگیرنده آنها گناه و بازخواستی نیست زیرا در آنها رجحانی نسبت به منافع، در جهات صلاح و پایندگی و بقای نوع مردم وجود دارد. و گناه و بازخواست (فقط) بر آن کسی است که آنها را در راههای فساد و حرام بکار می‌گیرد و این از آن روست که خداوند صنعتی را که تمامش حرامکاری است و فساد محض از آن خیزد چون ساختن بربطها (تارها) و

نی‌ها و شطرنج و هر ابزار بازی و صلیبها و بتها را حرام کرده است و آنچه مانند اینهاست از ساختن نوشابه‌های حرام و آنچه از آن به دست آید و در آن فساد محض باشد و در آن هیچ گونه مصلحتی نباشد و خیری از آن حاصل نشود که آموختن و فرا گرفتن و بکار بردن و مزد گرفتن بر آن و هر گونه تصرّفی در آن از هر نوع حرکتی تمام حرام است مگر اینکه صنعتی باشد که بکار صنعتهای (دیگر که حلالند) بیاید «7» گرچه در آن تصرّفی شود و نتیجه‌ای در نوعی از انواع معاصی از آن به دست آید، و شاید چون وجه صلاحی در آن است آموختن و فراگرفتن و بکار بردنش حلال شده ولی در مورد کسی که آن را در غیر وجه حق و حلال بکار می‌برد حرام است.

این بود شرح و بیان راه کسب معاش بندگان (خدا) و آموختن تمام راههای درآمد به ایشان.

(2)

(3) امّا راههای خرج کردن اموال در تمام گونه‌های حلال که بر مردم در مورد تمام هزینه‌های مقرّر واجب است، بیست و چهار راه باشد: هفت راه از آنها ویژه مصارف خود شخص است، و پنج راه مربوط

---

(6) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «من وجوه الفساد من تقوية معونة ولاة ولاة الجور»، [من وجوه الفساد، تقوية و معونة لولاة الجور ...- از انواع فساد برای تقویت و کمک به حکمرانان ناحق ...] آمده است.
(7) مانند صنعت الکل سازی که محصولش در صنایع دیگر و پزشکی و نیز به عنوان سوخت و وسیله خنک کردن و غیره بکار می‌رود.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 343
به کسی است که انسان خود را ملزم به پرداخت هزینه او کرده است (و واجب النفقه اوست) و سه راه که برای پرداخت دین (الهی) ملزم شده و پنج راه برای انواع صله‌ها (و جایزه‌ها) و چهار راه که انسان برای احسان و انعام صرف مال می‌کند (1) امّا آنچه برای خود او لازمست: هزینه‌هایی است که برای شخص خود می‌کند و عبارت است از: هزینه خوراک و نوشابه و پوشاک و هماغوشی و خدمتکار و آنچه به مزدور برای رفع نیازی چون مرمّت اسباب زندگی یا حمل یا نگهداری آنها پردازد و آنچه در زندگی نیازمند آن است چون خانه یا ابزاری که برای کمک به (تسهیل) زندگی بدان نیاز است.
(2) و امّا راههای پنجگانه برای کسی که هزینه او بر انسان واجب است: صرف مال بر فرزند و پدر و مادر و همسر و بنده است که در حال سختی و آسودگی بر او لازم است.
(3) و امّا راههای سه‌گانه که از واجبات دینی است: زکات واجب است که پرداختش در هر سال وجوب دارد و حج واجب و (مخارج) جهاد در هنگام و زمان خود.
(4) و امّا راههای پنجگانه از انواع صله‌ها (و جوایز) مقرر: هدیه به بالادست خود و صله به خویشاوند و صله به مؤمنان و تبرّع در انواع صدقه‌ها و احسان و آزاد کردن بنده است.
(5)

آنچه خوردنش بر انسان حلال است

امّا آنچه خوردنش بر انسان حلال است و از زمین روید سه گونه است (6) یکی از آن گونه‌ها همه دانه‌هاست، از گندم و جو و برنج و نخود و جز آنها از انواع حبوب و دانه‌های روغنی، چون کنجد و جز آن. هر گونه از دانه‌ها که غذای تن انسان است و به آدمی نیرو بخشد خوردنش حلال است و هر چیزی که در آن زیانی برای تن انسان باشد خوردنش، جز در حال ناچاری، حرام است.
(7) دسته دوم میوه‌هایی که از زمین برمی‌آید و غذا و نیرو و سود آدمی در آن است، خوردنش حلال و آنچه خوردنش گزندی به آدمی زند حرام است.
(8) و دسته سوّم تمام سبزیها و گیاهان و هر سبزی که از زمین روید «8» و حاوی سود و غذای انسان باشد خوردنش حلال و آنچه از اقسام سبزیها که خوردنش به انسان زیان رساند مانند سبزیهای سمّی و کشنده چون «خرزهره» و جز آن از انواع سمهای کشنده، خوردنش حرام است.
(9)

امّا آنچه از گوشت جانوران که خوردنش حلال است

گوشت گاو و شتر و گوسفند و هر جانور غیر اهلی حلال گوشت و هر جانوری که نیش و چنگال ندارد و آنچه از گوشتهای پرندگان حلال باشد، هر پرنده‌ای که چینه‌دان دارد، خوردنش حلال است و هر کدام چینه‌دان ندارد حرام باشد. و از خوردن انواع ملخ منعی نیست.

_____

(8) مراد انواع قارچها و گلسنگها و گیاهان بی‌ریشه چون ریواس و امثال آن است.- م.

(1)

امّا آنچه از تخم (پرندگان) خوردنش حلال است

هر تخمی که دو سرش متفاوت (و بیضوی) است خوردنش حلال و هر کدام دو سرش برابر باشد خوردنش حرام است.
(2)

آنچه از شکار دریا خوردنش حلال است

از انواع ماهی آنچه پوست زبر دارد «9» خوردنش حلال است و آنچه پوست زیر ندارد خوردنش حرام است.
(3)

همه گونه نوشابه که زیادش تغییری در عقل پدید نیاورد (و مستی ندهد) نوشیدنش مانعی ندارد و هر چه زیادش تغییری در عقل پدید آورد اندکش نیز حرام است.
(4)

آنچه از پوشاک که رواست

هر چه از زمین بروید پوشیدن و نماز گزاردن در آن رواست و پوشیدن پوست و پشم و موی و کرک هر حیوان حلال گوشت که تذکیه «10» شده باشد مانعی ندارد و هر چند پشم و موی و پر و کرک از مرده تذکیه شده (مذبوح) یا از جاندار گرفته شده باشد. «11»
(5)

چهار گونه است: نکاح با میراث (بردن)، نکاح بی‌میراث، نکاح به تملّک و نکاح به حلال کردن مالک مملوک خود را بر دیگری. «12»

_____

(9) از آنجا که سبب احساس زبری در پوست ماهی وجود فلس است، اعم از فلس‌های درشت و مرئی و فلسهای ریز و نامرئی (و میکروسکوپی) که چون در خلاف جهت قرارگرفتن آنها دست بر پوست ماهی کشیده شود احساس زبری می‌شود توان گفت که ماهیهای فلس‌دار حلال و بی‌فلس حرامند.- م.

(10) مراد از «تذکیه» ذبح شرعی است و در مورد حیوانات آسیب دیده و زخمی آن است که پیش از مرگ حیوان به آن برسند و با آداب شرعی سرش را ببرند چنان که خون کافی از بدن حیوان خارج شود. بیان امام علیه السّلام مأخوذ از آیه شریفه سوم از سوره مائده است که فرماید: إِلَّا ما ذَکَّیْتُمْ ...

(11) مراد این است که خواه اوّل حیوان را ذبح کرده و سپس پشمش را چیده باشند یا در زندگی حیوان پشم چینی کرده باشند.- م.

(12) مراد از نکاح با میراث، نکاح به عقد دائم است که طرفین از یک دیگر ارث می‌برند و نکاح بی‌میراث نکاح منقطع یا متعه است که طرفین از یک دیگر ارث نمی‌برند و سوّمی تملّک عین کنیز است و چهارمی استفاده از منفعت کنیز است که مالکش او را برای تمتّع در اختیار دیگری می‌گذارد.- م.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 345

(1)

امّا مالکیتها و خدمات حلال

شش گونه است: مالکیّت غنیمت و مالکیّت خریداری و مالکیّت میراث و مالکیّت به بخشش و مالکیت به عاریه و مالکیّت به اجاره.
اینهاست انواع حلال و آنچه برای انسان رواست که از مال خود خرج کند و به راههای حلال به مصرف برساند و آنچه تصرّف و نقل و انتقال در آن به صورت واجب و مستحب رواست.
(2)

از آنچه ذکر کردی دریافتم که علاقمندی مواردی را که خدا بدانها راضی است بفهمی و بدانی من سهم ذی القربی (خویشاوندان) را از آن موارد چگونه برمی‌دارم. و (نیز) درخواستت را دائر بر اینکه تو را بر تمام آن موارد آگاه کنم دریافتم. پس به دل گوش‌دار و به خرد بنگر و سپس پیش خود انصاف ده که فردا برابر پروردگارت که به تو امر و نهی فرموده چگونه (باید) قرار گیری که برایت ایمنی بخش‌تر باشد. خدا به ما و تو توفیق مرحمت کند.
(3) بدان که خداوند، پروردگار من و پروردگار تو، چیزی را نادیده نگرفته وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا- و پروردگارت فراموشکار نیست» «1» و چیزی را در قرآن فروگذار نکرده و همه چیز را یکایک بیان فرموده است. به راستی، آنچه خدای تبارک و تعالی در باره گرفتن مال خود بیان کرده روشن‌تر از آن نیست که تقسیمش را در راههایی که باید (صرف شود) توضیح داده است. «2» زیرا خداوند چیزی از این قبیل در هیچ جایی از قرآن نیاورده مگر آنکه از پی آن راههای مصرفش را بیان فرموده باشد و این دو (درآمد و هزینه اموال الهی) را از یک دیگر جدا نساخته است. مالی را برای کسانی فرض و واجب فرموده که سهمشان هرگز زایل نشود، چنان که اموالی را نیز برای کسانی مقرّر داشته که عنوانشان زایل می‌شود. زیرا از پیر کهنسال به سبب سالخوردگی (فرض روزه) زایل می‌شود و (حقّ زکات) از مسکین به علّت توانگر شدن بعدی او (ساقط می‌شود) و (سهم) آواره با رسیدن او به شهر خود (زایل می‌گردد) و یا آنکه در باره حج از جهت تعلیم به توکید امر شده و از آنچه (در حال احرام نباید مرتکب شوند نهی شده است. (تمام) این احکام از کسی که جبرا او را از انجام آنها باز دارند ساقط می‌شود. «3» خداوند عزّ و جلّ در باره صدقات (و زکات)، یعنی نخستین مالی که خداوند راههای هزینه آن را مقرر داشته فرماید: إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکِینِ وَ الْعامِلِینَ

---

(1) مریم، 64
(2) یعنی این دو مطلب: وصول و توزیع اموال الهی در قرآن از یک درجه صراحت و توضیح برخوردارند.- م.
(3) عبارت متن چنین است: «و مع توکید الحجّ مع ذلک بالامر به تعلیما و بالنّهی عمّا رکب ممّن منعه تحرّجا» و شاید مراد منع ارتکاب پاره از محرّمات ویژه حال احرام باشد.- م.

عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ وَ الْغارِمِينَ وَ فِی سَبِيلِ اللّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ- زکات فقط برای تهیدستان و بینوایان و کارگزاران آن و دلجویی‌شدگان و بردگان (ی که می‌خواهند باز خرید شوند) و وامداران و هزینه در راه خدا و در راه درماندگان است.» «4» (1) خداوند موارد مصرف زکات را به پیامبر خود اعلام فرموده و جز به ایشان نمی‌رسد. آنان را هر جا خواسته در این طبقه‌بندی چنان که خواسته قرار داده است و خداوند جلّ جلاله پیامبر خود و خویشان او را از (دریافت) صدقه‌های اموال مردم و پلیدی آنها باز داشته است؛ این است راههای (هزینه) زکات.
(2) امّا غنیمتها، به راستی چون روز بدر شد پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گفت: هر کس (دشمنی را) بکشد او را چنین و چنان است و هر کس اسیری گیرد او را از غنایم این گروه چنین و چنان باشد، زیرا خداوند به من مژده داده است که مرا بر آنان پیروز کند و سپاهشان را نعمت (و غنیمتی) برایم سازد. چون خداوند مشرکان را شکست داد و غنیمتهای جنگی گرد آمد یکی از انصار برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، تو به ما فرمان پیکار با مشرکان دادی و ما را بر آن برانگیختی و فرمودی:
هر کس اسیری را دستگیر کند او را چنین و چنان است و هر کس (دشمنی را) را بکشد او را چنین و چنان رسد. به راستی، من دو دشمن را کشتم و بر آن گواه دارم و اسیری نیز به چنگ آوردم. پس ای پیامبر خدا آنچه را بر خویش واجب شمرده‌ای به ما بده، آنگاه بنشست. پس از او سعد بن عبادة «5» برخاست و گفت: ای پیامبر خدا چیزی از قبیل ترس از دشمن یا بی‌رغبتی به آخرت و بی‌میلی به کسب غنیمت جلوی ما را نمی‌گرفت که ما هم مانند دیگر رزمندگان غنیمتی برگیریم ولی ما ترسیدیم که اگر از اطراف تو دور شویم کسانی از سپاه مشرکان متوجّهت شوند و چون تو را (تنها) در معرض هلاک بینند بر تو هجوم آرند و گزندی به وجودت رسانند. اگر به این گروه (از رزمندگان) آنچه می‌خواهند بدهی دیگر مسلمانان نصیبی از غنیمت نمی‌برند، و آنگاه نشست. (3) سپس یکی دیگر از انصار برخاست و همچنان گفت و نشست و هر یک از آنان سه بار گفته خود را تکرار کرد.

---

(4) التوبة، 60
(5) سعد بن عبادة، یکی از اصحاب و از انصار خزرجی و یکی از برگزیدگان شب «عقبه» و پرچمدار انصار به روز بدر بود. پرچمداری مهاجران با امیر مؤمنان علیه السّلام با او بود. سعد، سیّدی آبرومند و بخشنده بود و قومش به سروری و ریاست او اعتراف داشتند. هموست که از بیعت با ابو بکر سر تافت و از مدینه بیرون آمد و دیگر به آن شهر باز نگشت تا در حوران واقع در سرزمین شام در عهد خلافت ابو بکر (و برخی

گویند به دوران خلافت عمر) کشته شد. پسرش قیس بن سعد از یاران امیر مؤمنان و پسرش ابی محمد از یاران امام حسن علیهما السّلام بود. معاویه خواست او را بفریبد که امام حسن علیه السّلام را ترک کند ولی نتوانست و ناچار از او مأیوس گردید.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 347
پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روی از آنان برگردانید، و خدای عزّ و جلّ این آیه را فرو فرستاد: یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ- از تو (حکم) انفال «6» را پرسند «7»» و انفال نامی فراگیر بود برای آنچه آن روز بدست آورده بودند، مانند گفته خدا: ما أَفاءَ «8» اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ*- آنچه خدا (به صورت فیء) از اموال اهل آبادیها عاید پیامبرش گرداند» «9» و نیز: و أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ- و هر چه از غنیمت که به دست آورید». «10» سپس فرمود: قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ- بگو که «حکم تقسیم انفال» مختص به خدا و رسول (او) است». «11» خداوند آن را از دست ایشان بیرون کشید و آن را برای خود و پیامبرش قرار داد، سپس فرمود: فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ- پس از خدا بپرهیزید و (در این گونه امور از خلاف و نزاع و تفرقه دوری کنید) بلکه اگر اهل ایمانید، به صلح و مسالمت بین خودتان بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید». «12» (1) پس چون پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله پای به مدینه نهاد خداوند این آیه را نازل فرمود: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلی عَبْدِنا یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ- و بدانید که هر چه به شما غنیمت رسد، پنج یک آن خاصّ خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و بیچارگان و در راه سفر ماندگان است، اگر به خدا و به آنچه بر بنده خود (محمد صلّی اللّه علیه و آله) در روز فرقان، روزی که دو سپاه (اسلام و کفر در جنگ بدر) روبرو شدند فرو فرستادیم ایمان آورده‌اید». «13» امّا این که فرمود: «از آن خداست» چنان است که کسی می‌گوید: «این از آن خداست و برای توست» که سهم ویژه‌ای برای خدا از آن کنار گذاشته نمی‌شود.
(2) پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله غنیمتی را که به دست آورده بود به پنج بخش تقسیم کرد و سهم خدا را برای خود برداشت تا نامش را بدان زنده نگهدارد و پس از خود به ارث گذارد، و سهمی

---

(6) انفال، جمع نفل، در لغت به معنی زیاده از مطلوب و بیش از حدّ وظیفه مقرّر باشد و «نافله» نیز به همین معنی است. «انفال» آن چیزهایی است که خداوند (علاوه بر درآمدهای حاصل از معاملات) از راههای حلال نصیب امّت اسلام ساخته و در اصطلاح انفال به معنی غنیمت

جنگی است. (اصطلاحا انفال عبارت است از غنیمتهایی که بدون پیکار از دشمنان به دست مسلمانان افتد و نیز زمینهای خراب بی‌مالک و معادن و بیشه‌ها و فراز کوه و کف رودها و ارث کسی که وارث ندارد و تیول شاهان و هر چه بی‌رنج و کار مردم حاصل شود.)
(7) الانفال، 1
(8) لفظ «فیء» نیز «غنیمت و سایه» است و اصل آن به معنی «رجوع» باشد و در معنی غنیمت و سایه نیز مفهوم بازگشت وجود دارد. و گفته‌اند: مالی که از کافران گرفته می‌شود به دو گونه است، یا بدون جنگ و کشتار و درگیری نظامی و تاختن مرکب (لشکر کشی) به دست می‌آید یا با بکار بردن اینها. نوع اول را «فیء» و نوع دوّم را «غنیمت» گویند.
(9) الحشر، 7
(10) الانفال، صدر آیه 41، عبارت آیه چنین است: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ ... تا پایان آیه»
(11) الانفال، 1
(12) الانفال، 1
(13) الانفال، 41
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 348
به خویشاوندان خود از فرزندان عبد المطّلب داد، و سهمی برای یتیمان مسلمان نهاد و سهمی برای بیچارگانشان و سهمی برای مسلمانانی که در راه سفر غیر تجارتی وامانده بودند گذاشت. این روز بدر بود و چنین بود راه تقسیم غنیمتهایی که با شمشیر زدن به دست آمده بود.
(1) اما آنچه بی‌تاخت و تاز اسب سواران و جمّازه‌رانان (و لشکر کشی) به دست آید، (داستانش این است): هنگامی که مهاجران به مدینه آمدند انصار نیمی از خانه‌ها و نیمی از داراییهای خود را به ایشان دادند. مهاجران در آن هنگام نزدیک به صد مرد بودند. و چون پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بر بنی قریظه و بنی نضیر «14» پیروز شد و اموالشان را گرفت، حضرتش صلّی اللّه علیه و آله به انصار فرمود:

---

(14) بنو قریظه و بنو نضیر دو قبیله یهودی در مدینه بودند که میان ایشان با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله عهد و پیمان بود ولی عهدشکنی کردند. بنو قریظه عهد و پیمان خود را در جنگ خندق به سال پنجم هجری شکستند و از دسته‌هایی بودند که مزاحم مسلمانان شدند و چون پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از آن جنگ بپرداخت با بعضی اصحاب خود بر سر آنان درآمد و چند شبانه روز آنها را در محاصره گرفت تا مردی از قبیله اوس که هم پیمان آنها بودند، یعنی سعد بن معاذ بر آنان دست یافت. سعد جمعی را بکشت و گروهی را اسیر کرد. خداوندِ تعالی در باره ایشان این آیه را

نازل فرمود: وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ صَياصِيهِمْ وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقاً وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيارَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُها وَ كانَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً- و آن گروه از اهل کتاب را که از آنان (احزاب/ گروه مشرکان همدست) پشتیبانی کردند از برج و باروهاشان و در دلشان (از شما مسلمانان) ترس افکند تا آنکه گروهی از آنها را به قتل رسانیدید و گروهی را اسیر کردید* و شما را وارث سرزمین و خانه‌ها و اموال آنها کرد و نیز سرزمینی را که هیچ بر آن قدم (به جنگ) ننهاده بودید نصیب شما گردانید و خدا بر هر چیزی تواناست.» (الاحزاب، 26 و 27).
امّا بنو نضیر، هنگامی که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به میان آنها آمده بود تا برای پرداخت دیه دو نفر از بنی عامریان که همسایه پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله بودند و عمر بن امیّه ضمیری (یکی از یاران رسول اکرم) آنها را کشته بود، کمکی از ایشان بگیرد توطئه کردند و هنگام بازگشت او از «بئر معونة» سنگی از فراز دژ بر سرش افکندند که خدایش حفظ کرد و از خیانت آنان آگاه شد. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به مدینه باز آمد و محمد بن مسلم را نزد آنان فرستاد و پیغام داد که از خانه‌های خود بیرون آیند و از آن سرزمین کوچ کنند ولی آنان نپذیرفتند پس پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله چند شبانه روز ایشان را در محاصره گرفت تا بدین دستور گردن نهادند و پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله با آنان مصالحه فرمود به این شرط که پاره‌ای اموال خود را به اندازه‌ای که بار اشتران توانند کرد با خویش ببرند و باقیمانده اموال از آن پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله باشد. پس پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله آنها را از خانه‌ها و سرزمینشان تبعید کرد و متصّدی اخراج آنها محمد بن مسلمه بود.
آنان از بازار مدینه عبور کردند و در شهرهای مختلف پراکنده شدند. در سوره حشر آیاتی در باره آنان نازل شده است.
پس اموال و املاکشان به غنیمت پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله درآمد و ملک شخص او شد. خدای تعالی این غنیمت را که از نوع غنایمی که با جنگ و کشتار و تسلّط حاصل می‌شود نبود، به شخص پیامبر خود ارزانی داشت. خداوند پیامبر را بر ایشان و آنچه در اختیار داشتند چیره و مسلّط فرمود پس این امر به خودش واگذار شده بود و هر گونه می‌خواست به مصرف می‌رساند و آن را مانند غنیمتی که بر اثر جنگ و پیکار گرفته و دستاوردهایی که با اعمال قهر و قدرت به دست آورده باشد تقسیم نمی‌فرمود. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله آن را تنها میان مهاجران تقسیم کرد و جز به دو تن از انصار یعنی سهل بن حنیف و سماک بن ابی خراشه، به سبب فقر این دو، به دیگر انصار چیزی از آن نداد. گفته‌اند:
مقداری از آن صدقه او بود که در اختیار اولاد فاطمه علیه السّلام باقی

ماند. این رویداد به سال چهارم هجری نبوی بوده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 349
اگر می‌خواهید مهاجران را از خانه‌ها و داراییهای خودتان بیرون کنید، و من این اموال را فقط میان آنها تقسیم می‌کنم، و اگر می‌خواهید اموال و خانه‌هایتان را که در اختیار آنها گذاشته‌اید همچنان به ایشان واگذارید و من این غنیمت را بین شما با ایشان قسمت می‌کنم. انصار گفتند: آن مال را فقط بین ایشان تقسیم کن و خانه‌ها و اموال ما نیز همچنان در اختیار آنان بماند. پس خدای تبارک و تعالی این آیه را فرستاد: ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْهُمْ- یعنی یهود قریظة- فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ.- آنچه را خدا از مال آنها- یعنی یهودیان بنی قریظه- به رسم غنیمت به پیامبر خود داد (متعلّق به رسول است) که شما (سپاهیان اسلام) بر آن هیچ اسب و اشتری نتاختید (و آزار کارزار نکشیدید) «15»» چه بنی قریظه در مدینه نزدیکتر از آن بودند که نیازی به لشکرکشی و تاخت و تاز بر سر آنان باشد. سپس خداوند فرمود: لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ- خاصّ فقیران مهاجران است که از خانه و کاشانه‌هایشان و ملک و اموالشان به دیار غربت رانده شدند، و در طلب بخشش و خشنودی خداوندند و (دین) خداوند و پیامبر او را یاری می‌دهند؛ اینان به حقیقت راستگویانند». «16» (1) پس خداوند این اموال را به ویژه برای کسی مقرر داشت که از قریش همراه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مهاجرت کرده و راست گفته بود. و دیگر مهاجران عرب و همراهان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را نیز از این شمار بیرون کرده زیرا (در همان آیه) می‌فرماید: الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ- کسانی که از خانه‌های خود بیرون رانده شدند و دستشان از اموالشان کوتاه گردید» زیرا قریشیان (مکّه) خانه و اموال مسلمانانی را که از آن شهر مهاجرت می‌کردند می‌گرفتند و دیگر اعراب با مهاجران چنان رفتاری نداشتند. (2) سپس مهاجرانی را که خمس (پنج یک) بر ایشان مقرر داشت ستود و با «راستگو» خواندن آنها، ایشان را از نفاق و دورویی تبرئه فرمود، آنجا که گوید: أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ- آنان، همان راستگویانند» نه دروغگویان. آنگاه انصار را ستود و نکوکاری و محبّت آنان را نسبت به مهاجران یاد کرد و مقدّم داشتن ایشان را بر خویشتن و اینکه در دل خود هم درخواستی در این باره نداشتند و از آنچه به آنها یعنی به مهاجران داده شده بود و به ایشان نصیبی نرسیده بود تنگدل نبودند، همه را یاد فرمود و به خوبی ایشان را ستود و فرمود:
وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ- و کسانی که پیش از آنان در

سرای اسلام (مدینه) جای گرفتند و ایمان را پذیرفتند، و کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده‌اند، دوست می‌دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل

---

(15) الحشر، 6
(16) الحشر، 8
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 350
خود احساس نیاز نمی‌کنند؛ و (آنان را) و لو خود نیازمندی داشته باشند، بر خود برمی‌گزینند، و کسانی که از آزمندی نفس خویش در امان مانند، هم آنان رستگارانند.» «17» (1) و در حقیقت (در این میان) مردانی نیز بودند که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پیروی کردند ولی مسلمانان به سبب اموالی که از آنها به غنیمت گرفته بودند آنها را دلخون و انتقامجو ساخته بودند و دلشان لبریز از خشم بود، (این افراد) پس از آنکه اسلامشان بخوبی پا گرفت پیش خود از آنچه در ایام شرک داشتند توبه طلبیدند (و استغفار کردند) و از خدا خواستند که کینه دلهایشان را نسبت به آنان که پیشتر از ایشان ایمان آورده بودند بزداید و برای آنها نیز طلب آمرزش کردند چندان که عقده دلهایشان گشوده شد و با همانها برادر شدند. خداوند اینان را که چنین گفتند به ویژه ستود و فرمود: وَ الَّذِینَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْإِیمانِ وَ لا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا، رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ- و آنان که پس از آنها آمده‌اند گویند پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت دارند، بیامرز، و در دلهای ما نسبت به مؤمنان کینه‌ای مگذار، پروردگارا تویی که بسیار رئوف و مهربانی» «18» پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به همه مهاجران قریش به اندازه نیازشان که می‌دید عطا فرمود زیرا آن مال، خمس داده نشد که برابر تقسیم شود و به هیچ یک از مهاجران قریش نیز چیزی از آن نداد مگر به دو تن از انصار که نام یکی سهل بن حنیف «19» و نام دیگری ابو دجانة،

---

(17) الحشر، 9
(18) الحشر، 10
(19) سهل بن حنیف بن واهب انصاری اوسی، از اصحاب پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله که در جنگ بدر و دیگر غزوات حضور داشت. وی در آغاز اسلام در نخستین سال هجرت شبانه بتهای (چوبین) قوم خود را شکست و آنها را نزد زن مسلمان بی‌شوهری از انصار آورد و به او گفت: اینها را بگیر و هیزم مطبخ کن. امیر مؤمنان علیه السّلام پس از مرگ او این واقعه را با شگفتی نقل می‌فرمود. روایت کنند که او در «عقیه» حضور یافت و از

نمایندگان دوازده‌گانه‌ای بود که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در شب «عقبه» آنها را انتخاب فرمود. وی از کسانی بود که در روز احد، آنگاه که دیگر مردم گریختند، به پایمردی در کنار پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله ایستادند و به جان خود با او بیعت کردند و آن روز با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله زیر باران تیر قرار گرفتند و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله (به مطایبه) می‌فرمود: «سهل» را هدف بگیرید که او هدفی سهل (و آسان) است. او از اصحاب امیر مؤمنان علیه السّلام بود که به حضرتش مراجعه کرد و همچنان در صحبت امام بود تا به خلافت با امیر مؤمنان (علیه السّلام) بیعت شد و چون امام علیه السّلام به جانب بصره رفت وی را به عنوان والی مدینه در آن شهر بگماشت. سپس وی را والی فارس فرمود ولی مردم فارس او را بیرون کردند که امام علیه السّلام زیاد را به آن سامان گسیل فرمود و وی مردم را راضی کرد و مصالحه نمودند و خراج گزاردند. سپس سهل در صفّین در رکاب علی علیه السّلام حضور یافت و او با برادرش عثمان بن حنیف از افراد شرطه سپاه (دژبانی ارتش) بود. وی پس از آنکه همراه امام علیه السّلام از صفّین بازگشت در کوفه درگذشت. وی محبوبترین کسان امیر مؤمنان بود چندان که امام علیه السّلام در مرگش بی‌تابی کرد و فرمود: «اگر کوه «جبل» هم مرا دوست گیرد، در هم غلتد و فرو ریزد» (مراد امام علیه السّلام این بود که اگر جبل هم مرا دوست گیرد فرو ریزد چه رسد به این یار از دست رفته که نامش «سهل» (به معنی دشت) بود.) امام علیه السّلام او را در کفنی از برد سرخ سیاه گونه پوشانید و پنج نماز بر او خواند و بیست و پنج تکبیر گفت، بدین گونه که نمازی بر او می‌خواند و پنج تکبیر می‌گفت و سپس جنازه را اندکی می‌بردند و بر زمین می‌نهادند و دیگر بار بر او نماز می‌خواند و پنج تکبیر دیگر می‌گفت و تا مرقدش چنین فرمود و گفت: «اگر هفتاد بار هم بر او تکبیر می‌خواندم شایسته آن بود».

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 351

سماک بن خرشه «20» بود که از حق خود به سبب نیازمندی شدیدی که این دو داشتند عطایی فرمود.

(1) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از اموال بنی قریظه و بنی نضیر که به رنج تاخت و تاز به دستش آمده بود، هفت باغستان را برای خویش نگاهداشت زیرا برای فدک «21» هم رنج تاخت و تازی در کار نبود.

---

(20) ابو دجانة، سماک بن خرشة بن بوذان انصاری خزرجی از اصحاب پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بود، وی در بدر و احد و تمام غزوات دیگر حضور یافت و قهرمان دلیری بود و دستاری سرخ داشت که در جنگ بدان شناخته می‌شد. وی در جنگ احد چنان پیکار کرد که در قلب سپاه دشمن

رخنه برد. پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله شمشیری به دست گرفته بود و فرمود: کیست که حق این شمشیر را ادا کند. تنی چند برخاستند ولی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از دادن آن شمشیر به ایشان خودداری فرمود. آنگاه ابو دجانه برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا، حقّ آن چیست؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: حقّش آن است که چندانش بزنی که کج شود (یا داغ شود). عرض کرد: من حقّش را ادا خواهم کرد. آنگاه حضرتش شمشیر را به او مرحمت فرمود و وی خم شد و دستاری سرخ را که در ساق موزه خود نهاده بود بیرون کشید و بر سر بست و به رجزخوانی پرداخت. ابو دجانه دلاوری بود که هنگام رجزخوانی در جنگ گردن می‌افراشت و میان دو صف جنگجویان می‌خرامید. پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله وقتی خرامیدن او را دید فرمود: «این گونه راه رفتنی است که خداوند آن را مگر در چنین جایگاهی خوش ندارد». ابو دجانه گرم پیکار شد و به هیچ یک از مشرکان بر نمی‌خورد مگر اینکه در دم وی را می‌کشت تا آنکه شمشیرش را بر فرق سر «هند» دختر عتبة بالا برد ولی شمشیر را از روی سر او کنار گرفت و گفت: دیدم کسی مردم را به شدت به جنگ بر می‌انگیزد از این رو به سویش تاختم و چون شمشیر آخته را به رویش کشیدم دریافتم او زنی است ولی شمشیر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را گرامی‌تر از آن دیدم که زنی را با آن بزنم. ابو دجانه از قهرمانان مشهور به دلاوری بود. وی دلیری خود را در پیکار یمانه در اواخر سال یازدهم نیز به ظهور رسانید و آنچنان بود که مسیلمة بن حبیب حنفی- معروف به مسیلمه کذّاب- و گروه او به باغی در آمدند و در را بستند و در آن حصار گرفتند. ابو دجانه به مسلمانان گفت: مرا در سپری بگذارید و آن سپر را با نیزه‌هایتان بالا برید و مرا بر سر آنان به باغ در اندازید. او را همین گونه بالا بردند تا فراز دیوار رفت و چون شیری بر حصاریان تاخت و به جنگ پرداخت، سپس براء بن مالک را نیز همان گونه بر سر دیوار رساندند و او نیز به درون باغ رفت و از داخل بر در حصار به جنگ پرداخت تا در را گشود و مسلمانان وارد شدند و به سخت‌ترین پیکار پرداختند تا مسیلمه کشته شد و ابو دجانه و «وحشی» (قاتل حمزة بن عبد المطلب- که بعد اسلام آورده بود) در کشتن او شرکت داشتند. مسلمانان هرگز جنگی مانند آن نکرده بودند در این پیکار بسیاری از نامداران مهاجران و انصار و فضلای صحابه به شهادت رسیدند.
گویند ابو دجانه هم در این پیکار پس از آن دلاوریها و آزمونهای بزرگ کشته شد و گویند پس از آن پیکار بزیست و همراه امیر مؤمنان علیه السّلام در نبرد صفّین نیز شرکت جست.
(21) فدک، روستایی از روستاهای یهودی‌نشین نزدیک خیبر بود که میان آن دو کمتر از یک منزل راه فاصله بود و از اموالی است که خداوند به صورت

«فیء» به پیامبر خود داده است زیرا مردم فدک چون از آنچه مسلمانان با خیبریان کردند آگاه شدند کسی نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرستادند و درخواست کردند که به آنان اجازه فرماید خود به سلامت بروند و اموال خویش را برای او بگذارند، و چنین کردند و این به سال هفتم هجرت و پس از فتح خیبر بود. این روستا از آن پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بود و هیچ کس در مالکیّت آن با او مشارکت نداشت. پس حکم «فیء» از آن زایل گشت و حکم «انفال» را یافت. وقتی این آیه نازل شد که وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ- حق خویشاوندان را بپرداز» پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السّلام بخشید و فدک در دست او بود تا پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله رحلت فرمود و ابو بکر آن را از فاطمه علیها السّلام گرفت و همچنان (در غصب) ماند تا دور خلافت به عمر بن عبد العزیز رسید و او آن را به محمد بن علی علیها السّلام باز پس داد و فدک در اختیار اولاد فاطمه (علیهم السّلام) قرار گرفت و از آن استفاده می‌کردند و در آن سالها بهبودی در معیشتشان حاصل شد تا آنکه عمر بن عبد العزیز درگذشت و یزید بن عبد الملک آن را از کف ایشان ربود. دیگر بار سفّاح آن را به حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السّلام بازگرداند، سپس منصور غصبش کرد، آنگاه مهدی بازش گرداند، دیگر بار هادی آن را در ربود و سپس مأمون بازش گرداند و فدک در عهد مأمون و معتصم و واثق در دست اولاد علی علیه السّلام بود تا معتضد آن را از ایشان گرفت و مکتفی آن را به تصرف در آورد و گویند آخرین بار مقتدر آن را باز پس داد.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 352

(1) امّا خیبر «22» در فاصله سه روز راه از مدینه قرار داشت و از اموال یهود بود که (مسلمانان) با

---

(22) خیبر نام محلّی است مشتمل بر دژها و مزارع و نخلستانهای بسیار در فاصله سه روز راه از مدینه به سوی شام در سمت چپ مسافر (رهسپار به شام) و گویند به زبان یهود به معنی دژ است و ساکنان آن همه یهودی بودند و مشهورترین دژهای آن هفت دژ بود به نامهای: ناعم، قموص، کتیبة، نطاة، شق، وطیح و سلالم. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنجا را به سال هفتم به دست علی بن ابی طالب علیه السّلام فتح کرد. وی سباع بن عرفطه انصاری را بر مدینه گماشته و دستور فرموده بود جز کسانی که آهنگ جهاد دارند همراهش از مدینه بیرون نیایند. با این کیفیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بسیج کرد و عزیمت فرمود تا به خیبر رسید. کارگران خیبری که صبحگاهان با بیل و زنبیل بیرون آمده بودند به او برخوردند و چون او را دیدند (با خود) گفتند: به خدا قسم اینان محمد و

سپاه اویند، و به دژهای خود گریختند. گویند (یهودیان) اموال و خانواده خود را در دژ کتیبه نهادند و ذخایر خود را در دژ ناعم نهفتند و رزمندگان و جنگجویان را در دژ نطاة گرد آوردند. پس چون پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله یقین یافت که یهودیان سر جنگ دارند اصحاب خویش را موعظه فرمود و اندرز گفت و بر جهاد تشویق و به کسب ثواب ترغیب کرد و نوید داد که هر که صبر پیشه کند پیروزی و غنیمت یابد.
آنگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله چند شبانه روز خیبر را در محاصره گرفت. یهودیان از دژهای خود سپاه اسلام را زیر باران تیر گرفته بودند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هر روز پرچم را به یکی از اصحاب خود می‌سپرد و او را روانه پیکار می‌فرمود ولی کسی دژ را نمی‌گشود و بدون آنکه فتحی نصیبش شود بازمی‌گشت. آنگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شب هنگامی فرمود: به خدا سوگند فردا پرچم را به مردی سپارم که هجوم آورست و گریز نشناسد، خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند، و خداوند این دژ را به دست او بگشاید. مردم آن شب را مشتاقانه به صبح رساندند و با خویش می‌گفتند: فردا پرچم را به کدامین کس خواهد سپرد؟ چون صبح شد، سپیده دمان بر درگاه خیمه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گرد آمدند. آنگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از خیمه خویش به در آمد و فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ عرض شد: از درد چشم نالان است. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: کسی را بفرستید که او را بیاورد. پس مسلمة بن اکوع نزد او رفت و دستش را گرفت و عصاکش او شد تا او را حضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رساند و او مبتلا به چشم دردی سخت بود و چشمانش را با پارچه‌ای از برد قطری بسته بود. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سر او را در دامان خویش نهاد و آب دهان مبارک بر دست خود افشاند و بر دیدگان رنجور او کشید و او از آن بیماری شفا یافت. سپس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله زرهی آهنین بدو در پوشاند و شمشیرش، ذو الفقار را بر کمرش بست و پرچم را به او سپرد و به سوی دژ روانه‌اش کرد و فرمود: برو، که خدا این دژ را بر تو بگشاید و تا خداوند بر دست تواش نگشوده باز مگرد.
(علی علیه السّلام) در آن روز هشت تن از سران یهود از جمله مرحب یهودی را که در میان خیبریان کس از او دلیرتر نبود بکشت و دیگران به دژ گریختند. بیت:
«علی بدان صبحگاه که شمشیر ستبرش را برکشید، با کشتن مرحب از اسلام پاسداری کرد» علی علیه السّلام یک تنه در خیبر را از جای بکند و آن را در برابر تیرها سپر خود ساخت و سپس چون پلی بر روی خندقش نهاد تا مسلمانان به دژ در آمدند و بر حصاریان تاختند و آن را تسخیر کردند و پیروز شدند. خداوند مال فراوانی به مسلمانان به غنیمت بخشید که از آن

جمله گنجی نزد کنانة بن ربیع بن ابی الحقیق، یکی از سران یهود خیبر و انباشته از زر و درّ و گوهر بود، و پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله امر فرمود تمام آن اموال را گرد آوردند و پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله با زنان اسیرشان از جمله صفیّه دختر حیی بن اخطب یهودی همسر کنانة بن ربیع به درستی و خوبی رفتار فرمود. و چون آن اموال خیبر تقسیم شد مسلمانان مزه سیری را چشیدند و به رفاهی رسیدند که پیش از آن بدان نرسیده بودند تا آنجا که عبد الله بن عمر گفت: «ما تا وقتی خیبر را فتح کردیم رنگ سیری ندیده بودیم» سپس پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله به یهودیان خیبر دستور فرمود که با اموال خود به کار پردازند به این شرط که نیمی از درآمد آن متعلق به مسلمانان باشد.
پس خیبر برای مسلمانان «فیء» (و غنیمت جنگی) بود، بر خلاف فدک که ملک خالصه پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله بود زیرا با لشکر کشی به دست نیامده بود.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 353
لشکرکشی بر آن تاختند. و جنگی در آن واقع شد. از این رو (پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله) آن را مانند غنائم بدر تقسیم کرد، و خدای عزّ و جلّ فرموده: ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ کَیْ لا یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیاءِ مِنْکُمْ وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا- آنچه خدا از اموال اهل آبادیها به صورت (فیء) عاید پیامبرش گرداند خاصّ خداوند و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و به راه ماندگان است، تا در میان توانگران شما دستگردان نشود، و آنچه پیامبر شما را دهد آن را بپذیرید و آنچه شما را از آن باز دارد، از آن دست بدارید ...» «23» (1) و علی بن ابی طالب صلوات اللَّه علیه گفت: ما به حکم این آیه که آغازش آموزش و پایانش تهدید «24» است «25» سهم خمس خود را دریافت می‌کردیم تا پنج یک (خمس غنائم) شوش و جندی شاپور «26» به نزد عمر رسید و من و دیگر مسلمانان و عباس نزد او بودیم، عمر به ما گفت: به راستی،

---

(23) الحشر، 7
(24) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «تحرّج»، [تخرّج] آمده است.
(25) مراد امام علیه السّلام از تهدید این است که در پایان آیه هفتم از سوره الحشر می‌فرماید: ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ- و از خدا بترسید که عقاب خدا بسیار سخت است.- م.
(26) این دو شهر در نواحی فارس بودند که مسلمانان در دوران خلافت عمر به سال هفدهم آنها را فتح کردند و سببش آن بود که چون مسلمانان رامهرمز و شوشتر را فتح کردند و هرمزان را اسیر نمودند با فرمانده خود،

ابی سبرة بن ابی رهم به دنبال فراریان تا شوش تاختند که شهریار برادر هرمزان بر آن شهر حکومت داشت. مسلمانان آن شهر را احاطه کردند و چندین بار به جنگ پرداختند و آنها را در محاصره گرفتند و سپس دروازه را شکستند و وارد شهر شدند، مشرکان سلاح افکندند و بانگ برداشتند: صلح، صلح. مسلمانان پس از اینکه آن شهر را به نیروی جنگی تسخیر کردند این درخواست را پذیرفتند و آنچه را به غنیمت گرفته بودند تقسیم کردند. چون ابو سبره کار شوش را پایان داد با سپاه خود همراه زر بن عبد الله کلیب حرکت کرد تا به جندی شاپور فرود آمد و مردمانش را در محاصره گرفت و به پیکار پرداختند.
یکی از افراد سپاه اسلام پیشنهاد امانی نوشته با تیری به سوی آنان روانه کرد. مسلمانان سرگرم نبرد بودند که ناگهان حصاریان خود دروازه‌ها را گشودند و به بازارهایشان در آمدند. مسلمانان سبب را پرسیدند. گفتند: شما خود امان نامه‌ای برای ما افکندید و ما هم پذیرفتیم و پرداخت جزیه را قبول کردیم. مسلمانان گفتند: ما چنان نکرده‌ایم و از یک دیگر پرسیدند چه کسی چنین امان نامه‌ای فرستاده است؟ در آن میان معلوم شد بنده‌ای به نام مکثف که اصلش از همان شهر بوده چنان کرده است. مردم شهر گفتند: از جانب شما امان نامه‌ای به سوی ما افکنده شده و ما تفاوتی بین بنده و آزاد نمی‌شناسیم. ما پیشنهاد شما را پذیرفتیم و دیگر تغییری در نظر خود نمی‌دهیم. مراتب را به عمر نوشتند، عمر آن امان را تنفیذ کرد و خود نیز آنان را امان داد و سپاهیان اسلام از آن شهر بازگشتند.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 354
پیاپی به شما خمس اموال رسیده و آنها را مرتبا دریافت کرده‌اید به طوری که امروز دیگر شما را بدان نیازی نیست و سایر مسلمانان نیازمند و محتاجند، شما حقّ خود را در این مال از پیش (به عنوان سلف) به ما وام دهید تا از نخستین چیزی که در آینده برای مسلمانان برسد آن وام را به شما بپردازم. (1) من از دادن پاسخ به او خودداری کردم زیرا بیم داشتم چون آن را به عنوان وام سلف درخواست می‌کند اگر اصرار کنم همان چیزی را که در باره حق بزرگتر ما، یعنی میراث پیامبرمان صلّی اللّه علیه و آله که بر سر آن به او اصرار کردیم گفته است، در مورد خمس متعلق به ما نیز بگوید. امّا عباس به او گفت: ای عمر حق ما را نادیده مگیر زیرا خداوند آن را استوارتر از حق ارثی که بین ما مقرر داشته، ثابت فرموده است. عمر گفت: و شما از هر کس دیگر شایسته‌ترید که به مسلمانان ارفاق و مهربانی کنید، و مرا واسطه کرد. پس عمر آن اموال را دریافت نمود. سپس (علی علیه السّلام) فرمود: به خدا سوگند (دیگر) مالی به آنها نرسید که ما دریافت کنیم تا آنکه (عمر) به خدا پیوست (و بمرد) و بعد از او هم ما نتوانستیم حق خود را بگیریم. (2) آنگاه علی علیه السّلام افزود:

به راستی خداوند صدقه (و زکات) را بر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله حرام کرده و به جای آن سهمی از خمس برای او نهاده است، و زکات را به ویژه بر خانواده او حرام کرد نه بر قوم و تبار ایشان (که قریش باشند) و از خمس سهمی برای خردسال و کهنسال و مرد و زن و درویش و حاضر و غایب آنها مقرر داشت و این سهم را از آن رو بدیشان داد که خویشاوندان پیامبر خود هستند و این سهام از ایشان زایل نمی‌شود. سپاس خداوندی را که او را از ما و ما را از او قرار داد. پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از خمس به هیچ کس جز ما و هم پیمانان و وابستگان ما چیزی نداد زیرا آنها نیز از مایند و از سهم خود به مردمی هم که میان او با ایشان حرمتی بود، از راه کمک به تقویت روابطی که در میانه وجود داشت، چیزی بخشید.
(3) اینک به درستی، من آنچه را خداوند در باره مصرف این غنیمتهای چهارگانه روشن ساخته و آنچه را با فرمان خود در باره آنها وعده داده و با بیان شافی و برهان روشن بیان کرده و وحی بر آن نازل شده و پیامبر مرسل بدان عمل کرده است، به تو آموختم. پس هر که گفته خدا را تحریف کند یا پس از آنکه آن را شنید و فهمید دگرگون سازد گناهش به گردن خود اوست و خدا در آن مورد طرف دعوی اوست. و السّلام علیک و رحمة الله و برکاته.
(4)

برهان آوری امام علیه السّلام بر صوفیان هنگامی که بر او درآمدند و کوشش برای کسب روزی (و تلاش معاش) را نهی می‌کردند.

(5) سفیان ثوری نزد امام ابی عبد الله (صادق) علیه السّلام آمد و بر تن امام جامه‌هایی سپید که (از
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 355
ظرافت و پاکی) به پرده روی سپیده تخم‌مرغ می‌مانست دید «1» به آن حضرت عرض کرد: به راستی، این جامه تو نباشد. (1) حضرت علیه السّلام به او فرمود: از من بشنو و آنچه را می‌گویم به دل بسپار که اگر بر سنّت (و ملازمت) حق بمیری و بر بدعت نمیری برایت در دنیا و آخرت خیر است.
من (باید) تو را آگاه کنم که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله در دوران تنگی و سختی «2» بسر می‌برد، ولی وقتی دنیا روی آورد (و رفاه و فراوانی نعمت باشد) سزاوارترین مردم به بهره‌گیری از نعمتهای دنیا نیکان جهانند نه بدکارانش، و مؤمنان آنند نه منافقانش، و مسلمانانش باشند نه کافرانش. ای ثوری چرا (پوشیدن جامه نرم و پاکیزه را بر من) ناروا شمردی؟ به خدا سوگند، بر من- که چنینم می‌بینی- از آن زمان که به عقل رسیدم، صبح و شامی نگذشته که در مالم حقّی باشد که خدایم فرموده به مصرف معلومش رسانم و آن را به همان مصرف نرسانده باشم.
(2) (راوی) گوید: سپس مشتی زاهدنما «3» که مردم را دعوت می‌کردند همگی، همچون آنان باشند و به روش آنها سختی کشند (و نظافت و آسایش را ترک گویند) گفتند: در واقع این دوست ما از سخن تو دلگیر شد و از این رو دلیلی به خاطرش نرسید (که پاسخت گوید ولی ما را دلیلهایی است).
امام علیه السّلام فرمود: شما دلیلهای خود را بیاورید. گفتند: دلیلهای ما از قرآن است. (حضرت) علیه السّلام فرمود: آنها را بیان کنید که (ادلّه قرآنی) شایسته‌ترین چیزی است که پیروی شود و بدان عمل باید کرد.
گفتند: خدای تبارک و تعالی در مقام بیان رفتار پاره‌ای از یاران پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله می‌فرماید: وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ- و دیگران را بر خویش مقدّم می‌دارند، هر چند خود به همان چیز نیازمند باشند و آنان که از آزمندی نفس خویش در امان مانند هم آنان رستگارانند.» «4» پس (خداوند) کردار ایشان را ستود و در جای دیگر فرمود: وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً- و خوراک را با وجود دوست داشتنش به فقیر و یتیم و اسیر اطعام کنند» «5» و ما به همین دو آیه اکتفا می‌کنیم.
آنگاه یکی از حاضران مجلس گفت: ما ندیده‌ایم که شما خود به خوراک

خوب بی‌میلی نشان دهید و با این حال به مردم دستور می‌دهید که از مال خود دست کشند تا شما از آن بهره‌مند شوید.
(3) حضرت ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمود: از سخنانی که سودی ندارد بگذرید، همه به من بگویید: آیا

---

(1) کلینی رحمه اللّه این روایت را در الکافی ج 1 ص 345 از فروع آورده و در آن به جای «غرقی البیاض» [غرقی البیض- پرده تخم مرغ] و در پاره‌ای نسخه‌ها نیز [غرقی البیاض] آمده است.
(2) در الکافی به جای «مقفر جشب»، [مقفر جدب- تنگی و خشکسالی] آمده است.
(3) در الکافی به جای «ممّن یظهر التّزهّد»، [یظهرون الزّهد- که اظهار زهد می‌کردند] آمده است.
(4) الحشر، 9
(5) (الدّهر)، الانسان، 8
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 356
به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن آگاهی دارید؟ (و آیا می‌دانید) که هر کس گمراه شده از (همین بی‌اطلاعی و از) همین جا به بیراهه رفته است؟ و هر که از این امّت هلاک گشته از این راه به هلاکت افتاده است؟ گفتند: پاره‌ای را می‌دانیم ولی همه‌اش را نمی‌دانیم. امام علیه السّلام (به خود اشاره فرمود و) گفت: از اینجاست که آگاه می‌شوید «6» و همچنین است احادیث پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله. (1) امّا این که گفتید خداوند در کتاب خود ما را از حال مردمی آگاه کرده که آنان را به خاطر نیکوکاریهایشان (به صورت ایثار و از خودگذشتگی مطلق) ستوده است، این کار (در آن زمان) روا بوده و از آن بازداشته نشده بودند و پاداش ایشان بر خداست. ولی (بعد) خدای جلّ و تقدّس به خلاف آنچه آنان بدان عمل کردند فرمان داده و امر خدا ناسخ کردار آنان شده است. خدای تبارک و تعالی از روی مهرورزی به مؤمنان «7» و توجّه و عنایت ویژه‌اش به این که مایه زیانمندی خود و خانواده‌هایشان نشوند آن (درجه از ایثار) را نهی کرده، چه در میان آنها ناتوانان و کودکان خردسال و پیران از کار افتاده و کهنسال سالخورده وجود دارند که بر گرسنگی نمی‌شکیبند.
پس اگر من گرده نان خود را به صدقه دهم و نان دیگری هم جز آن نداشته باشم ایشان از دست می‌روند و از گرسنگی می‌میرند. «8» پس از اینجاست که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده: پنج دانه خرما، یا پنج گرده نان یا چند دینار و درهمی که انسان دارد و می‌خواهد صرف (راه خدایش) کند، بهتر آن است که (نخست) به مصرف پدر و مادرش برساند و در درجه دوّم خرج خود و نانخورهای خویش کند و در درجه سوم به

خویشاوندان و برادران مؤمنش برساند و در درجه چهارم به همسایگان مستمندش دهد و در درجه پنجم در راه خدا به مصرف رساند که اجرش از همه (این موارد) کمتر است. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در باره یکی از انصار که هنگام مرگ خود پنج یا شش تن از بندگانش را آزاد ساخت و جز آنها چیزی نداشت و او را فرزندانی خردسال بودند، فرمود: «اگر مرا (از این اقدام او) آگاه کرده بودید نمی‌گذاشتم وی را در گورستان مسلمانان به خاک سپارید. چند کودک خردسال را گذاشته تا از مردم گدایی کنند!».
(امام علیه السّلام) سپس گفت:
پدرم برایم حدیث کرد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: (هزینه را) بدان کس آغاز کن که نانخور توست و به ترتیب (اولویّت) نزدیکتر و نزدیکتر.

---

(6) امام علیه السّلام اشاره به وجود شریف خود فرمود، یعنی دانش شما به پاره‌ای از آنچه در قرآن آمده، از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن، اگر راست بگویید، همچنان از ناحیه اهل بیت نبوّت است (که ما هستیم) و در الکافی به جای «من هاهنا اوتیتم»، [فمن هنا اتیتم- پس از اینجا گرفته‌اید] آمده است و مرحوم فیض در بیان این مطلب گوید:
«اتیتم» بر بنای مفعول یعنی: بلا از همین (نادانی به احکام قرآن و جهل به ناسخ و منسوخ) بر شما وارد شده و آنچه گرفتاری گریبانتان را گرفته است از همین روست.
(7) در الکافی به جای «رحمة للمؤمنین»،- [رحمة منه للمؤمنین- رحمتی از جانب او برای مؤمنان] آمده است.
(8) این کار در حکم قتل نفس و حرام است در صورتی که صدقه دادن مستحبّ است و روا نیست به خاطر انجام کاری مستحبّ مؤمن مرتکب کار حرامی شود.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 357
(1) گذشته از این بیانی است که قرآن در ردّ سخنان شما بدان گویاست و به صورتی واجب از جانب خدای عزیز و حکیم نهی کرده و فرماید: الَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً- و کسانی که چون انفاق کنند، اسراف نمی‌کنند و بخل نمی‌ورزند و در میان این دو اعتدالی هست» «9» آیا نمی‌بینید که خداوند تبارک و تعالی آن کاری را که شما مردم را بدان فرا می‌خوانید و نیز مسرفان را سرزنش کرده و در چند آیه از قرآن می‌فرماید: «به راستی، (خدا) مسرفان را دوست ندارد» «10» وی مردم را از اسراف نهی کرده و از بخل نیز بازداشته است و به برقرار کردن حدّ اعتدالی میان این دو امر فرموده است. (مؤمن) نباید تمام داراییش را بدهد و سپس از خدا درخواست روزی کند که به اجابت نرسد.

(2) به موجب حدیثی که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسیده است: «دعای دسته‌هایی از امّتم مستجاب نشود: مردی که بر ضدّ پدر و مادرش دعایی کند، مردی که بدهکاری مالش را برده و او بروی گواه نگرفته، «11» مردی که بر زنش نفرین کند در حالی که خدا اختیار طلاقش را به دست خود او قرار داده، و مردی که در خانه نشیند و بگوید: پروردگارا روزی مرا عطا کن و خود در طلب روزی بیرون نرود که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: ای بنده من، آیا من با بخشیدن تندرستی در چهار رکن بدنت راه تحصیل روزی و سفر در زمین را به رویت نگشودم؟ تو باید بین خودمان در پیروی از فرمان من دائر بر لزوم کسب روزی معذور باشی تا سربار خانواده خود نشده باشی و من اگر خواستم به تو روزی دهم و اگر خواستم بر تو تنگ گیرم و آنگاه است که نزد من معذوری «12» و مردی که خداوند مال بسیاری نصیب او سازد و او (تمامش) را انفاق کند و به (درگاه) خدا روی آرد که پروردگارا روزیم ده، خداوند می‌فرمایدش: آیا به تو روزی فراوانی ندادم؟ چرا چنان که فرمودم در مصرف کردن آن میانه‌روی نکردی؟ و چرا با آنکه تو را از زیاده روی نهی کرده بودم اسراف کردی؟
و (بالاخره) مردی که در مورد قطع رحم دعا کند.
(3) سپس خدا به پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله آموخت که چگونه انفاق کند و این بدان سبب بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله یک اوقیّة «13» زر داشت و خوش نداشت که شب نزدش بماند و آن را به صدقه داد و صبح خود چیزی در بساط نداشت، سائلی بیامد و درخواست مالی کرد و او چیزی نداشت که به وی بدهد. سائل او را سرزنش کرد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که بسیار مهربان و دلسوز بود از اینکه چیزی ندارد که به سائل دهد سخت اندوهگین شد. پس خداوند پیامبر خود صلّی اللّه علیه و آله

---

(9) الفرقان، 67
(10) الانعام، 141 و الاعراف، 31
(11) در الکافی علاوه بر «... و لم یشهد علیه» آمده است: [فلم یکتب علیه و لم یشهد علیه- سندی بر او ننوشته و گواهی بر او نگرفته]
(12) در الکافی به جای «و انت معذور عندی»، [و أنت غیر معذور عندی- و ترا نزد من عذری نباشد] آمده است.
(13) اوقیّة، واحد وزن و جزئی از رطل است برابر 12 درهم، و هموزن 3502/ 28 گرم.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 358
را بدین فرمان ادب آموخت و فرمود: وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً- و دستت را (از شدّت بخل) بر

گردنت مبند، و نیز بسیار گشاده‌اش مدار که ملامت زده و حسرت زده نشینی» «14» (خداوند) می‌فرماید: به راستی، بسا مردمی که از تو چیزی بخواهند و عذرت را نپذیرند، پس اگر تمام داراییت را به دیگران بخشی خود به زیان مالی دچار شوی. (1) اینها احادیث پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله هستند که قرآن نیز آنها را تصدیق دارد (و مطابق با قرآنند) و قرآن را نیز اهل آن که مؤمنان باشند تصدیق دارند. چون هنگام مرگ ابو بکر به او گفتند:
وصیّت کن. گفت: به یک پنجم (مال خود) وصیت می‌کنم و یک پنجم نیز زیاد باشد زیرا به راستی خداوند به یک پنجم (خمس) راضی شده. «15» پس به همان یک پنجم وصیت کرد با اینکه خدای عزّ و جلّ اختیار یک سوّم مالش را هنگام مرگ به دستش داده بود «16» و اگر می‌دانست وصیّت به یک سوم برایش بهتر است بدان وصیت کرده بود.
(2) سپس بعد از او کسی که شما به فضل و پارساییش اعتراف دارید، سلمان است و (دیگری) ابو ذرّ، که خدا از آن دو خرسند باد، سلمان چون سهم خود را می‌گرفت مصرف یک سالش را تا سر رسید سال آینده‌اش بر می‌داشت. به او گفتند: ای ابا عبد اللّه (سلمان) تو با این زهدی که داری چنین می‌کنی؟ و نمی‌دانی که امروز یا فردا خواهی مرد؟ پاسخش این بود که گفت: چرا شما به همان اندازه‌ای که از مرگم می‌ترسید به زندگیم امید ندارید؟ ای بیخبران آیا نمی‌دانید که نفس، وقتی زندگانی صاحبش، به اندازه‌ای که به معاش خود تکیه کند، تأمین نباشد با او در طاعت کاهلی کند و چون زندگانیش تأمین شد آرام گیرد (3) امّا ابو ذرّ، که خدا از او خرسند باد، چند ماده شتر و چند گوسفند داشت که شیرشان را می‌دوشید و هر گاه خانواده‌اش میل به خوردن گوشت می‌کردند یا مهمانی به او می‌رسید از آنها یکی را سر می‌برید و اگر می‌دید ساکنان آبشخوری که اغنام وی در آن می‌چریدند نیاز شدید دارند از اشتران و گوسفندان «17» خود به اندازه‌ای که میل گوشتخواری آنها را فرونشاند برای ایشان می‌کشت و میانشان قسمت می‌کرد و خود سهمی به اندازه هر یک از آنان، و نه بیشتر از آن، برمی‌داشت. از اینان زاهدتر کیست؟ با اینکه پیامبر خدا در باره (زهد) آنان آنچه باید گفته شود فرمود، البته کارشان بدان جا نرسید که هیچ نداشته باشند و به وضعی درآیند که شما به مردم دستور می‌دهید که کالاها و چیزهای خود را دور بریزند و دیگران را بر خود و نانخورهای خود ترجیح دهند.

---

(14) الاسری، 29
(15) مراد این که خداوند تبارک و تعالی چون حق خود را از مال توانگران معیّن فرمود به خمس آن راضی شد و چهار پنجم را برای مصرف خود و

خانواده‌شان باقی گذاشت که گرفتار تنگدستی و سختی در معاش نشوند.- م.
(16) وصیّت در ثلث دارایی جایز است و ما زاد بر ثلث نافذ نباشد چه موجب اضرار و تضییع حقوق ورّاث است.
(17) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «او من الشّیاة»، [او من الشّاة- یا از گوسفند، به صیغه مفرد] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 359
(1) ای جماعت (صوفیان مدّعی ترک دنیا) بدانید که شنیدم پدرم از پدرانش علیهم السّلام روایت کرد که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله روزی گفت: «من از چیزی چندان تعجب نکردم به اندازه‌ای که از ذات مؤمن در شگفت شدم که اگر پیکرش را در سرای دنیا به قیچی تکّه تکّه کنند برای او خیر است و اگر مالک همه روی زمین از خاور تا باختر آن شود باز هم برایش خیر است، «18» و هر چه خدای عزّ و جلّ با او کند برایش خیر باشد.» (2) ای کاش می‌دانستم آنچه امروز برایتان شرح دادم در شما اثر کرده یا بیشتر برایتان بگویم، آیا شما نمی‌دانید که خداوند جلّ اسمه در آغاز کار بر مؤمنان واجب فرموده بود که یک تن از ایشان با ده تن از مشرکان هماوردی کند و حق نداشت که از برابر آنان بگریزد و هر کس به آنها پشت می‌کرد جایگاهش در آتش بود، سپس از فرط مهربانی برایشان این تکلیف را از آنان بگردانید و فرمان آمد که یک تن از مؤمنان با دو تن از مشرکان هماوردی کند و این تخفیفی از (جانب) خدای عزّ و جلّ برای مؤمنان «19» بود و حکم دو مرد برابر ده مرد را نسخ فرمود.
(3) نیز به من بگویید آیا وقتی قاضیان بر مردی از شما که می‌گوید من زاهد و نادارم پرداخت مخارج زنش را واجب می‌شمارند، به او ستم می‌کنند؟ اگر بگویید: این ظلم است، بر مسلمانان ظلم کرده‌اید و اگر بگویید: (نه) بلکه این عدل است، خودتان را محکوم کرده‌اید، و آنجا که صدقه کسی را که می‌خواهد هنگام مرگ به بینوایان صدقه‌ای دهد می‌طلبید، خواستار بیش از یک سوّم دارایی او هستید. «20» (4) به من بگویید اگر تمام مردم چنان که شما می‌خواهید زاهد باشند و نیازی به کالای دیگرانشان نباشد پس کفّاره سوگندها و نذر و صدقه‌های زکات واجب از شتر و گوسفند و گاو و جز آنها از طلا و نقره و خرما و کشمش و دیگر چیزهایی که زکاتش واجب است به چه کسی داده شود؟ اگر کار چنان باشد که شما می‌گویید هیچ کس را نسزد که چیزی از دارایی دنیا را نگهدارد و باید همه را، هر چند خود بدان سخت نیاز داشته باشد، تقدیم کند. پس بد راهی در پیش گرفته‌اید «21» و مردم را هم بدان می‌کشانید و این از روی نادانی به (مفادّ) کتاب خدای عزّ و جلّ و روش پیامبر او صلّی اللّه علیه و آله است که کتاب منزل نیز آن را تصدیق می‌کند و (بسی

ناشایست است) که شما با جهالت خود و عدم توجه به شگفتیهای قرآن و تفسیر آن از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی، آنها را رد می‌کنید.

_____

(18) مراد اینکه ملازمه‌ای با فقر و درویشی ندارد و توانگری حتی در حدّ مالکیت سراسر روی زمین منافی ایمان مؤمن نیست. زیرا در هر حال ایمانش تقویت می‌شود. در فقر به صبرش می‌افزاید که مقوّی ایمان است و در توانگری خیراتش افزون می‌شود که فزاینده ایمان است.
(19) در متن «علی المؤمنین» و در الکافی [... للمؤمنین] آمده است (که در ترجمه ترجیح داده شد.)
(20) در متن «حیث تریدون صدقة من تصدّق علی المساکین» و در الکافی [حیث یردّون صدقة ...- آنجا که ردّ صدقه می‌کنند ...] آمده است.
(21) در الکافی به جای «ذهبتم الیه» [ذهبتم فیه- که در آن رفتید] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 360
(1) شما به من از سلیمان بن داود علیه السّلام بازگویید، آنگاه که از خداوند ملک (و مکنتی) خواست که پس از او هیچ کس را نسزد و خداوند جلّ اسمه آن را به وی بخشید و او علیه السّلام حق می‌گفت و بدان عمل می‌کرد (آیا ناحق می‌خواست و خواهشی بیجا داشت)؟ به علاوه ما ندیدیم که خدا آن (در خواست) را نه بر وی و نه بر مؤمنی دیگر نکوهش کند، (2) و داود علیه السّلام نیز پیش از او ملک (و مکنت) و سلطنتی نیرومند داشت. (3) سپس یوسف پیامبر علیه السّلام آنگاه که به شهریار مصر گفت: اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ- مرا بر خزائن این سرزمین بگمار، که من نگهبانی کاردانم «22»» و کارش بدان جا رسید که اختیاردار سرزمین آن شهریار و اطراف آن تا یمن شد و مردم برای رفع قحط و غلایی که بدان دچار شده بودند از نزد او خوراک می‌بردند و او علیه السّلام نیز حق می‌گفت و به حق کار می‌کرد و ما ندیدیم که کسی این را بر او عیب گیرد.
(4) سپس ذو القرنین، بنده‌ای که خدا دوست بود و خدا هم او را دوست می‌داشت، اسباب مکنت را برایش آماده کرد و خاور و باختر زمین را به تملّک او درآورد، او نیز به حق می‌گفت و کار به حق می‌کرد.
(5) پس ای جماعت، به آدابی که خدای عزّ و جلّ به مؤمنان فرموده پرورش یابید و به امر و نهی خدا بسنده کنید، و آنچه را بر شما اشتباه شده از آن آگاه نیستید وانهید و علم را به راهش واگذارید تا مزد برید و نزد خدای تبارک و تعالی معذور باشید و در جستجوی دانش ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آیات قرآن و بازشناسی آنچه خدا حلال کرده یا حرام

فرموده باشید زیرا این آگاهی شما را به خدا نزدیکتر و از جهالت دورتر سازد. نادانی را به نادانان واگذارید چه نادانان بسیارند و دانایان اندک و به راستی، خداوند فرماید: وَ فَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ- فرا دست هر صاحب دانشی دانشمندی است» «23»
(6)

(7) فرمود علیه السّلام: خودشناسی مرد آن است که خود را به چهار طبیعت و چهار ستون و چهار پایه بشناسد. پس طبیعتهای چهارگانه او: خون و صفرا و باد و بلغم باشد و ستونهایش: خرد است و از خرد فهم و حافظه برآید، و پایه‌هایش نور است و آتش و روح است و آب. و صورتش خمیره سرشت اوست. پس به نور بینا شده و به آتش بخورد و بیاشامد و هماغوشی کند، و به روح بجنبد.
و مزه چشیدن و خوردن را به آب دریابد، این است بنیاد صورت «1» او.

---

(22) یوسف، 55
(23) یوسف، 76
(1) مراد از صورت در هر دو مورد، چهره و رخسار نیست بلکه منظور هیأت کلّی و شکل و شمایل جمیع پیکر آدمی است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 361
(1) هر گاه خردش را پشتوانه‌ای از نور باشد، دانشمند و صاحب حافظه و هوشمند و با فهم است و بداند در چه هست و از کجا رسدش و برای چه اینجاست و به کجا روانست، با پاکدلی در یکتاشناسی و اعتراف به طاعت. گاه نفسی (یا خونی) گرم در وجودش در گردش است و گاه سرد و فسرده. چون گرمی بر او در آید شرّ انگیزد و سرمستی کند و آزمند شود و بکشد و بدزدد و شادمانی کند و به سرور آید و به هرزگی و زنا و دست درازی پردازد. و اگر سرد باشد، غمگین گردد و اندوهناک شود و فروماند و پژمرده شود و فراموش کند، اینها عوارضی است که بیماریها از آن خیزد و آغاز آن جز بر اثر خطایی نباشد که مرتکب شود و موافق بیماری آید، از خوردن یا نوشیدن، در آن زمان که نابهنگام باشد، و به همراه آن خوراک یا نوشابه که مایه خطاست خود موجب دردی از انواع بیماریها گردد.
(2) سپس (امام) علیه السّلام پس از این بیان سخنی دیگر فرمود: به راستی، انسان چنین برآمده که می‌خورد و می‌آشامد و به وسیله گرمی (با انرژی خود) کار می‌کند و به وسیله باد (و انتقال امواج) می‌بیند و می‌بوید و به وسیله آب (به دستیاری بزاق) لذّت خوراک و نوشابه را در می‌یابد، و به وسیله روح می‌جنبد. و اگر در معده‌اش گرمی نبود خوراک و نوشابه درونش گواریده نمی‌شد و اگر باد «2» نبود آتش معده بر افروخته نمی‌شد و تفاله از شکمش به در نمی‌آمد و اگر روح نبود «3» رفت و آمدی نداشت و اگر سردی آب نبود آتش معده (و حالت اسیدی و اکسیداسیون) معده او را می‌سوزاند و اگر نور نبود بینایی و خرد نداشت.

و گل صورت (ترکیبی) اوست و استخوان در پیکرش به جای درخت در زمین باشد و موی بر اندامش به جای گیاه در زمین است و پی در کالبدش به جای پوست در درخت باشد و خون در پیکرش به جای آب در زمین و زمین را جز به آب قوامی نباشد و پیکر آدمی را جز به خون قوامی نباشد. و مغز چربی و کف خون است.
(3) پس انسان این چنین برای کار دنیا و امر آخرت آفریده شده و چون خداوند بین این دو را فراهم آورده است زندگانی او در زمین چنین شده زیرا از مقام آسمانی به (پایگاه) دنیا در افتاده است و چون خداوند میان این دو جدایی افکند این جدایی مرگ باشد که آنچه آسمانی است به آسمان بازگردانده شود. پس زندگانی در زمین است و مرگ (رهگشایی) در آسمان، و این از آن روست که میان جان و تن جدایی افتد و جان و نور به نیروی (مجرّد) نخستینش باز گردد و تن وانهاده شود که از مقام دنیاست. و به راستی کالبد در دنیا تباه شود زیرا باد آب را بخشکاند و گل خشک شود و نرم گردد و بپوسد و هر یک به عنصر نخستین خود باز گردد. و روان با دم زدن بجنبد و دم زدن

_____

(2) مراد از باد، همان چیزی است که در دانش امروز به گاز اکسیژن شناخته می‌شود و جزء اصلی عناصر مرکبه هواست که موجب سوخت و ساز در بدن آدمی می‌شود.- م.
(3) مراد از روح در اینجا همان است که حکما از آن به «روح حیوانی» یا «نیروی محرّک بدن» تعبیر کرده‌اند و غیر از روح به معنی روان است که مفهومی کلّی‌تر و جامعتر دارد.- م.

را جنبش از باد باشد، (1) آنچه از (گونه) دم زدن مؤمن است به سبب نوری است که خرد پشتیبانیش کند و آنچه از (گونه) دم‌زدن کافر باشد آتشی است که شیطنت پشتیبانیش کند، پس این گونه‌ای از آتش و آن نمودگاری از نور است. و مرگ برای بنده مؤمن نعمتی از خداست و بر کافر انتقام و عذاب است. (2) خداوند را دو گونه کیفر است: یکی از روح و دیگری از چیرگی مردم بر یک دیگر.
آنچه از سوی روح است بیماری و درویشی باشد، و آنچه از نوع چیرگی دیگران است انتقام باشد و این است معنی گفته خدای عزّ و جلّ: وَ كَذلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضاً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ- و بدینسان بعضی از ستمکاران (مشرکان) را بر برخی دیگر به خاطر کار و کردارشان سلطه دهیم» «4» از گناهان (که دستاورد خودشان است.) پس آنچه از گناه روح است کیفرش بیماری و درویشی است و آنچه از چیرگی (افراد بر یک دیگر) است همان انتقام است. و همه اینها کیفر مؤمن در دنیا و شکنجه او

در این جهان است. و امّا کافر انتقامش در دنیاست و شکنجه بدش در آخرت است. و این نباشد جز به سبب گناه، و گناه از شهوت خیزد و از ناحیه مؤمن خطا و فراموشی باشد و از آن رهگذر که چیزی (از عبادات) را خوش ندارد یا بی‌طاقتی کند. و آنچه از جانب کافر است تعمّد و انکار و تجاوز و حسد باشد، و این است معنی گفته خدای عزّ و جلّ: كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ- ... به انگیزه رشکی که در دل دارند، خوش دارند که شما را پس از ایمانتان کافر گردانند.» «5»
(3)

(4) کسی که خردمند نیست به خوبی نگراید «1». و کسی که نداند خردمند نشود. کسی که می‌فهمد بزودی نجابت یابد. و کسی که بشکیبد پیروز شود. دانش سپر است. و راستی عزّت (و چیره دستی) است. و نادانی خواری است. و فهم بزرگواری است. و گشاده دستی کامیابی است. و خوشخویی وسیله دوستیابی است. اشتباهات بر آن کس که به زمانه خود داناست، هجوم نیارد. و دور اندیشی چراغ گمان است. و خداوند دوستدار کسی است که او را بشناسد و دشمن آن کس که به تکلّف گراید. خردمند آمرزنده است و نادان فریبکار. (5) اگر خواهی گرامیت دارند نرمخو باش و اگر خواهی خوارت شمارند درشتی کن، هر که اصلش کریم باشد دلش نرم است و هر که عنصرش سخت باشد سخت دل است. (6) هر که کوتاهی کند به پرتگاه درافتد. و هر که از پایان بترسد از آنچه نداند باز ایستد.

و هر که نادانسته به کاری بشتابد. بینی خود را بریده باشد. «2» و هر که نداند نفهمد، و هر که نفهمد

---

(4) الانعام، 129

(5) البقره، 109

(1) کلینی آن را در الکافی ج 1 ص 26 روایت کرده و در آنجا به جای «لا یصلح ...»، [لا یفلح من لا یعقل- آنکه خرد نورزد رستگار نشود] آمده است.

(2) بریدن بینی نشانه‌ای از کمال توهین و مذلّت بوده و اینجا کنایه از آن است که آدمی خود را خوار کرده باشد.- م.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 363

سالم نماند، و هر که سالم نماند گرامی نشود و هر که گرامی نشود پایمال «3» گردد و هر که پایمال شود «4» سزاوار سرزنش باشد و هر که چنین باشد شایسته‌تر آن است که پشیمان شود. (1) اگر توانی (رفتاری داشته باشی) که شناخته (و زبانزد) نشوی همان کن، و بر تو زیانی نباشد که مردمت نستایند. تو را، در صورتی که نزد خدا ستوده باشی زیانی نکند که نزد مردم نکوهیده باشی. (2) به راستی امیر مؤمنان علیه السّلام می‌فرمود: «در زندگی خیری جز برای یکی از این دو (گونه) مرد نیست: مردی که هر روز کار نیکی در فزاید و مردی که با توبه برای مرگش «5» تدارکی بیند». (3) اگر توانی از خانه خویش برون نیایی (و با نااهلان نیامیزی) همان کن؛ و در صورت بیرون آمدن، بر تو واجب است که غیبت نکنی و دروغ نگویی و حسد نورزی و ریا و ظاهر سازی نکنی و تملّق

نگویی. صومعه مسلمان همان خانه اوست که نفس و دیده و زبان و عورت خود را در آن بازداشت می‌کند. (4) به راستی هر که نعمت خدا را به دل بشناسد پیش از آنکه سپاسش را بر زبان آرد مستوجب فزونی نعمت از جانب خدا باشد.
(5) سپس (امام) علیه السّلام فرمود: چه بسا فریب خورده به نعمتی که خدایش ارزانی فرموده است و چه بسا کسی که به پرده‌پوشی خدا بر خویش غافلگیر شده و چه بسا کسی که بر ستایش مردم نسبت به خود فریفته شده است. (6) به راستی، من برای هر یک از افراد این امّت که حقّ ما را نشناخته‌اند امید نجات دارم، جز برای سه کس: همنشین سلطان ستمگر، صاحب هوای نفس و فاسق آشکار. (7) دوستی برتر از ترس است. به خدا سوگند کسی که دنیا را دوست بدارد و دوستدار غیر از ما باشد خدا را دوست ندارد، و هر که حقّ ما را بشناسد و ما را دوست بدارد در واقع خدا را دوست می‌دارد. (8) به دنبال باش و سر کرده مباش. (9) پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر که بترسد زبانش در بند است. (10)

(11) امام صلوات اللَّه علیه فرمود: هر که از پیش خود منصفانه به مردم حق دهد مردم راضی باشند که او داور دیگران شود.
(12) و فرمود علیه السّلام: آنگاه که روزگار، زمانه ستم و مردمش اهل نیرنگ باشند اعتماد به هر کسی درماندگی است. «1» (13) و فرمود علیه السّلام: چون بلا بر بلا فزاید (نشانه) رهایی از بلا باشد.
(14) و فرمود علیه السّلام: اگر خواهی بدانی که دوستت در دوستی چه قدر درست است او را به

---

(3) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «تهضّم» در هر دو مورد، [یهضم- مورد ظلم و ستم قرار گیرد] آمده است.
(4) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «تهضّم» در هر دو مورد، [یهضم- مورد ظلم و ستم قرار گیرد] آمده است.
(5) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «یتدارک منیّته بالتّوبة»، [... سیّئته بالتّوبة- گناهش را به توبه جبران کند] آمده است.
(1) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فالطّمأنینة الی کلّ احد عجز» [فلا طمأنینة الی کل احد- پس به هر کسی اعتماد نباشد] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 364
خشم آر، اگر بر دوستی تو استوار ماند برادر (و دوست واقعی) توست و گر نه دوست نیست.
(1) و فرمود علیه السّلام: به دوستی کس اعتماد مکن مگر آن که سه بارش به خشم آورده باشی.
(2) و فرمود علیه السّلام: به دوستت اعتماد مطلق مکن زیرا زمین خوردن و از پای درآمدن «2» بر اثر دلباختگی و اعتماد همه جانبه را درمان و جبرانی نباشد.
(3) و فرمود علیه السّلام: اسلام درجه‌ای است و ایمان درجه‌ای است روی اسلام و یقین درجه‌ای روی ایمان «3» و آنچه مردم بدان رسند کمتر از حدّ یقین است.
(4) و فرمود علیه السّلام: برکندن کوهها آسانتر از برکندن دلها از جای خویش است.
(5) و فرمود علیه السّلام: ایمان در دل است و یقین الهامات اشراقی.
(6) و فرمود علیه السّلام: میل به دنیا مایه غم «4» و اندوه (بیمرّ) و بی‌میلی به دنیا مایه آسایش دل و پیکر باشد.
(7) و فرمود علیه السّلام: راحت زندگانی در داشتن خانه‌ای اجاره‌ای «5»

و نانی خریدنی است. «6» (8) حضرت علیه السّلام به دو مرد که در حضورش با یک دیگر نزاع می‌کردند فرمود: هان! به راستی، هر کس به ستم پیروزی‌ای به دست آرد به خیر نرسد و هر که به مردم بدی کند نباید چون با او بدی کردند بدش آید.
(9) و فرمود علیه السّلام: پیوند برادران به هنگام حضر، دیدار از هم و بگاه سفر، نامه‌نگاری به یک دیگر است.
(10) و فرمود علیه السّلام مؤمن جز به سه خصلت نیک نشود: فهم در دین، اندازه‌داری نیکو در زندگانی و بردباری بر ناگواری.
(11) و فرمود علیه السّلام: بر مؤمن، عورتش چیره نگردد و شکمش او را رسوا نسازد.
(12) و فرمود علیه السّلام: همنشینی بیست ساله (به منزله) خویشاوندی است.
(13) و فرمود علیه السّلام: احسان نسزد مگر نسبت به کسی که عیالوار یا دیندار است. و چه کم کسی باشد که احسان را سپاس دارد.
(14) و فرمود علیه السّلام: به راستی، مؤمن امر به معروف و نهی از منکر شود و پند پذیرد، یا نادان

---

(2) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «صرعة الاشتر سال»، [سرعة الاسترسال- سرعت دلباختگی را ...] آمده است
(3) در متن چنین است و در الکافی آمده [و التقوی علی الایمان درجة و الیقین علی التقوی درجة- و تقوی یک درجه بالای ایمان و یقین یک درجه بالای تقوی است]
(4) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «تورث الغمّ و الحزن»، [... النقم و الحزن- نقمت و اندوه] آمده است.
(5) زیرا نقل مکان از خانه اجاره‌ای آسانتر از تعویض خانه ملکی است و مستأجر هر گاه از درنگ در خانه‌ای به سببی دلزده شود خانه‌ای دیگر اجاره می‌کند. در فرهنگ عامّه نیز آمده است: «اجاره‌نشین خوش‌نشین باشد».- م.
(6) زیرا تهیه نان خانگی، از دستاس کردن گندم و خمیرگیری و پختن نان به تنور، کاری سخت دشوار و برای بانوان رنج آور است ولی خرید نان به هیچ یک از این زحمات نیازی ندارد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 365
آموزش یابد ولی آنکه صاحب تازیانه و شمشیر باشد (تربیت) نپذیرد. «7»
(1) و فرمود علیه السّلام: به راستی، کسی امر به معروف و نهی از منکر کند که سه خصلت دارد:
خود بدان چه امر می‌کند دانا و از آنچه نهی می‌کند آگاه است، در آنچه امر

می‌کند عادل «8» و در آنچه نهی می‌کند نیز عادل است، دوستانه امر می‌کند و به مهربانی نهی می‌نماید.
(2) و فرمود علیه السّلام: هر که از سلطان ستمکار درخواست فضل و احسانی کند و از او بلایی بیند، مزدی بر آن نیابد و شکیبایی بر آن نصیبش نیاید.
(3) و فرمود علیه السّلام: خداوند نعمتهایی به گروهی داد و سپاسش نداشتند، پس همان نعمتها و بال و سربارشان شد، و گروهی را به مصیبتهایی آزمود و شکیبایی کردند و بلا برای ایشان نعمت گردید.
(4) و فرمود علیه السّلام: اصلاح وضع همزیستی و سازگاری مردم با یک دیگر پیمانه پریست «9» که دو سومش هوشمندی و یک سومش نادیده گرفتن (و چشم پوشی از خطای دیگران) است.
(5) و فرمود علیه السّلام: انتقام‌ورزی با بینوایان چه قدر زشت است.
به او عرض شد: مردانگی چیست؟ حضرت علیه السّلام فرمود: (این است که) خدا تو را در آنجا که نهیت کرده نبیند و در آنجا که فرمانت داده ناپیدایت نیابد.
(6) و فرمود علیه السّلام: هر کس را که به تو نعمت داد سپاس دار و به هر که سپاست داشت نعمت بخش زیرا هر گاه سپاس باشد نعمت را زوالی نیست و اگر ناسپاسی شد نعمت نماند. سپاسگزاری مایه افزونی نعمت و ایمنی از فقر است.
(7) و فرمود علیه السّلام: از دست شدن نیاز (و فوت حاجت) بهتر از درخواست (رفع) آن از ناشایستگان است. بدتر از مصیبت کج خویی (و بیتابی) در برابر آن است.
(8) مردی از وی خواست چیزیش بیاموزد که مایه رسیدن به خیر دنیا و آخرت، و مختصر باشد.
حضرتش علیه السّلام فرمود: دروغ مگو.
(9) از او پرسیدند: بلاغت (رسایی سخن) چیست؟ حضرتش علیه السّلام فرمود: کسی که چیزی داند سخنش در باب آن کم باشد و به راستی از آن رو بلیغش خوانده‌اند که به آسان‌ترین کوشش به مقصودش برسد.
(10) و فرمود علیه السّلام: وام، اندوه شب و خواری روز است.

---

(7) زیرا غالبا نصیحت در زورمندان تأثیری ندارد و هر قدرتمند و سلطانی مغرور است مگر آنکه به ندرت ملازم حق و ملزم پیروی از آن باشد.
(8) مراد از عادل، در اصطلاح فقهی این است که خود هرگز مرتکب گناهان بزرگ نمی‌شود و بر ارتکاب گناهان کوچک نیز اصراری نمی‌ورزد و نخست عیب خود را اصلاح می‌کند و سپس منصفانه به امر و نهی دیگران می‌پردازد.- م.

(9) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «ملّ مکیال»، [علی مکیال- بر پیمانه‌ایست] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 366
(1) و فرمود علیه السّلام: هر گاه کار دنیایت خوب (و به مراد) شد به (درستی) دینت گمان بر.
(2) و فرمود علیه السّلام: به پدرانتان نیکی کنید تا پسرانتان به شما نیکی کنند، و از زنان مردم دامن پاک دارید تا زنانتان پاکدامن باشند.
(3) و فرمود علیه السّلام: هر که خائنی را امانتدار امانتی کند، او را نزد خدا ضمانتی نباشد.
(4) امام علیه السّلام به حمران بن اعین فرمود: ای حمران به آن بنگر که در توانمندی، زیر دست توست و به آن که زبر دست توست منگر زیرا این بیشتر موجب قناعت تو به نصیب خدا داده‌ات باشد و شایسته‌تر است که موجب فزونی (نعمت) از سوی خدای عزّ و جلّ شود. و بدان که نزد خدا کردار مستمرّ اندک بر پایه یقین بهتر از کردار بسیار (ولی) بی‌یقین است. و بدان که هیچ پارسایی‌ای سودمندتر از پرهیز از محارم الهی و خودداری از آزار و غیبت مؤمنان نیست، و هیچ خوشی‌ای گواراتر از خوشخویی نباشد، و هیچ مالی سود آورتر از قناعت به اندک کافی نیست، و هیچ جهلی زیانبخش‌تر از خودبینی نیست.
(5) و فرمود علیه السّلام: شرم بر دو گونه است، یکی از ناتوانی است و دیگری از (سر) نیرومندی و اسلام و ایمان است.
(6) و فرمود علیه السّلام: ترک حقوق خواری کشیدن است و به راستی که مرد در این باره نیازمند به دروغ شود.
(7) و فرمود علیه السّلام: هر گاه از شمار گروهی مردی سلام گوید از (جانب همه) کفایت باشد و هر گاه یکی از میان گروهی پاسخ سلام گوید از دیگران کفایت کند. «10» (8) و فرمود علیه السّلام: سلام گفتن مستحبّ است و پاسخش واجب. «11» (9) و فرمود علیه السّلام: به هر که پیش از سلام گفتن سخنی آغاز کند پاسخ نگویید. «12» (10) و فرمود علیه السّلام: به راستی، کمال شادباش گویی «13» برای مقیم دست دادن است و کمال سلام بر مسافر در آغوش گرفتن یک دیگر.
(11) و فرمود علیه السّلام: به یک دیگر دست دهید که کینه را از میان می‌برد.
(12) و فرمود علیه السّلام: از خداوند به نوعی، هر چند اندک باشد بپرهیز و میان خود و او پرده‌ای، هر چند نازک باشد بیاویز.

---

(10) در الکافی، از غیاث بن ابراهیم از آن حضرت علیه السّلام نقل شده و به جای «اذا سلّم الرّجل من الجماعة» [... من القوم واحد] و به جای «ردّ

واحد من القوم» فقط [... ردّ واحد] آمده است.
(11) کلینی آن را از حضرت ابی عبد الله علیه السّلام این گونه روایت کرده که گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:
«السّلام تطوّع و الرّد فریضة- سلام داوطلبانه به دلخواه باشد و پاسخ واجب»
(12) در الکافی به جای «من بدء بکلام قبل سلام»، [من بدء بالکلام قبل السّلام ...] آمده است.
(13) در الکافی به جای «انّ التّحیّة»، [انّ من تمام التحیّة- همانا از تمامی و کمال شادباش ...] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 367
(1) و فرمود علیه السّلام: هر کس بگاه خشم و رغبت و ترس و شهوت خویشتن دار باشد خدا پیکرش را بر آتش حرام کند.
(2) و فرمود علیه السّلام: عافیت نعمتی است سبک گام «14» که چون باشد فراموش ماند و چون از میان برود به یاد آید.
(3) و فرمود علیه السّلام: خدای را در توانگری دادن، نعمت تفضّل و زیاده بخشی است و در تنگدستی نصیب کردن، نعمت پاکسازی (از گناه).
(4) و فرمود علیه السّلام: خدای را بر بنده خویش چه بسیار نعمتهاست که آرزویش را هم نداشته و چه بسیار آرزو خواهی که دیگری به آرزویش رسیده و چه بسیار مخلوقی که به مرگش شتابد ولی در دریافت بهره‌اش کندی کند. «15» (5) و فرمود علیه السّلام: درمانده است آنکو برای هر بلایی صبری آماده ندارد و برای هر نعمتی سپاسی مهیّا و برای هر تنگی و سختی‌ای امیدی خوش. هنگام هر بلا و گزندی که به فرزند یا مالت رسد خویشتن را شکیبا دار زیرا به راستی، خداوند عاریت و بخشش خود را باز می‌ستاند تا سپاسگزاری و بردباری تو را بیازماید.
(6) و فرمود علیه السّلام: هیچ چیز نیست مگر آنکه آن را اندازه‌ای باشد. عرض شد: اندازه یقین کدام است؟ امام علیه السّلام فرمود: اینکه از چیزی نترسی.
(7) و فرمود علیه السّلام: مؤمن را سزد که در او هشت خصلت باشد: هنگام فتنه‌های لرزاننده با وقار و هنگام بلا بردبار و هنگام آسایش سپاسگزار باشد، بدان چه خدایش روزی فرموده قناعت کند و بر دشمنانش هم ستم نراند و بر دوستانش گرانبار نباشد «16»، پیکرش از او در رنج «17» و مردم از او در آسایش باشند.
(8) و فرمود علیه السّلام: به راستی، دانش مؤمن را دوست باشد و بردباری و زیرش و شکیبایی سپهسالارش و مهربانی برادرش و نرمش پدرش.
(9) ابو عبیده «18» عرض کرد: برایم دعا فرما که خداوند روزیم را به

دست بندگان ننهد. (امام) علیه السّلام فرمود: خدا چنین برایت نخواسته و (مشیّت او) جز این نیست که روزی بندگان را در

---

(14) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «نعمة خفیفة»، [نعمة خفیّة- نعمتی پنهانی است] آمده است.
(15) یعنی در گامسپاری به سوی هلاک تیزرو ولی در کسب ثواب سست گام و کندرو است.- م.
(16) در الکافی به جای «و لا یتحمّل الاصدقاء»، [لا یتحامل للاصدقاء- دشواری و زیانی برای دوستانش نباشد] و در پاره‌ای نسخه‌ها، [و لا یتعامل للاصدقاء] آمده است.
(17) یعنی اندامش را با ادای فرایض و عبادات و خدمت به خلق به رنج افکند، یا به تعبیر شعری نظامی مصداق:
«رنج خود و راحت یاران طلب» باشد.- م.
(18) ظاهر آن است که مراد ابو عبیده حذّاء، زیاد بن عیسای کوفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السّلام است که در زمان (حضرت) صادق علیه السّلام در گذشت.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 368
دست یک دیگر نهاده است. ولی از خدا بخواه که روزی تو را به دست بندگان نیکش بسپارد که این به راستی خوشبختی است و به دست بندگان بدش ننهد که این به راستی بدبختی است.
(1) و فرمود علیه السّلام: عمل‌کننده بی‌بصیرت مانند رونده به بیراهه است، و شتابش در رفتن جز بر دوری او از مقصد نیفزاید.
در تفسیر فرموده خدای عزّ و جلّ که: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ- از خداوند چنان که سزاوار پروای اوست پروا کنید «19»» فرمود: (یعنی) اطاعت شود و نافرمانی نشود، و به یاد ماند و فراموش نگردد، و سپاسش دارند و ناسپاسیش نکنند.
(2) و فرمود علیه السّلام: هر که خدا را بشناسد از او بترسد و هر که از خدا بترسد از دنیا دل برکند.
(3) و فرمود علیه السّلام: ترسان کسی است که بیم، زبانی برایش باقی نگذاشته که بدان سخن گوید. «20» به آن حضرت علیه السّلام عرض شد: گروهی معصیت می‌کنند و می‌گویند: ما امید (رحمت و توبه) داریم و همچنان ادامه می‌دهند تا مرگشان در رسد. امام علیه السّلام فرمود: اینان گروهی هستند که ترجیح می‌دهند عمر در آرزوها بسر آرند، دروغ می‌گویند و امیدی ندارند. «21» به راستی، هر که آرزوی چیزی دارد، آن را بجوید و هر که از چیزی بترسد، از آن بگریزد.
(4) و فرمود علیه السّلام: ما کسی را که خردمند و دانا و فهمیده و

دین‌شناس و بردبار و سازگار و شکیبا و راست گفتار و وفادار باشد دوست داریم. به راستی خداوند پیامبران علیهم السّلام را به مکارم اخلاقی ممتاز گردانید، هر که از آن مکارم برخوردار است باید خدا را سپاس گزارد و هر که از آنها بی‌بهره است باید به درگاه خدا زاری کند و آنها را از او بخواهد.
عرض شد: مکارم اخلاق کدامست؟ امام علیه السّلام فرمود: پارسایی و قناعت و شکیبایی و سپاسگزاری و بردباری و آزرم و گشاده دستی و دلیری و غیرتمندی و راست گفتاری و نیکو کاری و امانت پردازی و یقین و خوشخویی و مردانگی است.
(5) و فرمود علیه السّلام: از استوارترین حلقه‌های ایمان آنست که در راه خدا دوست بداری و در راه خدا دشمن داری و در راه خدا بدهی و در راه خدا خود داری کنی.
(6) و فرمود علیه السّلام: پس از مرگ جز سه خصلت (و توشه) در پی آدمی نیاید: صدقه‌ای که خداوند در زندگی بر دست او گذارنده (و به وسیله او پرداخته) که پس از مرگش نیز باقی و به سود او جاری است، روش درستی که بدان عمل شود و فرزند صالحی که برایش دعا کند.
(7) و فرمود علیه السّلام: به راستی که یک دروغ، هر گاه پس از وضوی نماز باشد، وضو را بشکند و

_____

(19) آل عمران، 102
(20) یعنی از ترس زبانش بند آمده و از بیم خدا یارای آن ندارد که به ناروا و ناسزا گشاید.- م.
(21) در الکافی به جای «کذبوا لیس یرجون»، [کذبوا لیسوا براجین- دروغ گفتند، امیدوار نیستید] آمده است.

روزه را باطل سازد. عرض شد: آیا ما دروغ می‌گوییم؟ امام علیه السّلام فرمود: نه آن دروغ بیهوده، بلکه دروغ بر خدا و پیامبر او و امامان صلوات اللّه علیهم است (که مبطل وضو و روزه باشد). سپس فرمود: به راستی روزه داشتن فقط پرهیز از خوردن و آشامیدن نیست. چنان که مریم علیها السّلام گفت: إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً- من برای خدای مهربان روزه‌ای نذر کردم»، «22» یعنی سکوتی (نذر کردم)، پس زبانهای خود را نگهدارید و چشمانتان را بر هم نهید و بر یک دیگر رشک مبرید و با هم ستیزه نکنید زیرا همان گونه که آتش چوب را می‌خورد، رشک و حسد ایمان را می‌خورد.
(1) و فرمود علیه السّلام: هر که (بخواهد) به خداوند چیزی را که نیاموخته بیاموزد عرش او بلرزد. «23» (2) و فرمود علیه السّلام: به راستی، خدا دانسته که گناه برای مؤمن بهتر از خودبینی است و اگر نه چنین بود هرگز

مؤمنی به گناه دچار نمی‌شد.
(3) و فرمود علیه السّلام: هر که بدخوی شود خود را شکنجه دهد.
(4) و فرمود علیه السّلام: نکویی چون نام خود (نیکو) است و هیچ چیز برتر از نیکوکاری جز پاداش آن نباشد و نکوکاری هدیه‌ایست از جانب خداوند به بنده خویش، و نه چنان است که هر که بخواهد به مردم نکویی کند تواند کرد، و نه هر کس که بدان رغبتی دارد به انجامش تواند رساند و نه هر که را بر آن توانایی باشد توفیق و رخصت آن بود. پس هر گاه خداوند بر بنده‌ای منّت گذارد رغبت نکوکاری و توانایی و رخصت آن را یک جا به وی مرحمت فرماید و اینجاست که نیکبختی به تمامی رسد و بزرگواری برای خواهان و خواسته فراهم شود.
(5) و فرمود علیه السّلام: جز به (وسیله‌ای) مانند سپاسگزاری بر آنچه دلخواهست نتوان فزود و جز به (دارویی) چون شکیبایی از آنچه ناخواه و ناخوشایند است نتوان کاست.
(6) و فرمود علیه السّلام: ابلیس را سپاهی سخت‌تر از زنان و خشم نباشد.
(7) و فرمود علیه السّلام: دنیا زندان مؤمن، و شکیبایی دژ جانپناه وی و بهشت جایگاه اوست. و دنیا بهشت کافر، و گور زندانش و دوزخ قرارگاه اوست.
(8) و فرمود علیه السّلام: خداوند یقینی را که شکّی در آن نیست مانندهتر از مرگ به شکّی که یقینی در آن نباشد نیافریده است.
(9) و فرمود علیه السّلام: هر گاه دیدید بنده‌ای به رسیدگی به گناهان مردم پرداخته و گناه خود را فراموش کرده بدانید که به راستی گرفتار مکر (و غافلگیر شدن) گشته است.

---

(22) مریم، 26
(23) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «من اعلم اللَّه ما لم یعلم»، [... ما لا یعلم- آنچه نمی‌داند] آمده است (و مراد از این بیان امام علیه السّلام آنست که هر گاه جاهلی و حتی عالمی که چیزکی خوانده ولی آن را خوب نفهمیده یا غیر از طریق تعلیمات الهی از جایی دانشی دست و پا کرده بخواهد در برابر خدا به اظهار علم پردازد و لحیه بجنباند عرش خدا از این گستاخی او بلرزد.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 370
(1) و فرمود علیه السّلام: روزه خوار سپاسگزار را مزدی چون روزه‌دار حساب شمار است و تندرست سپاسگزار را مزدی چون بیمار بردبار.
(2) و فرمود علیه السّلام: آن را که دانا نیست نسزد که نیکبختش شمارند. و کسی را که مهربان نیست نسزد که بستایندش و کسی را که بردبار

نیست نزیبد که کاملش انگارند. و نشاید بر آنکو از سرزنش دانایان و نکوهش ایشان بر خود نپرهیزد خیر دنیا و آخرت امید برند، و خردمند را سزد که راستگو باشد تا به گفتارش بگرایند، و سپاسگزار باشد تا مستوجب فزونی (خرد) شود.
(3) و فرمود علیه السّلام: تو را نشاید خائنی را که آزموده‌ای امین سازی و ترا نرسد که کسی را که بدو امانتی سپرده‌ای متّهم کنی.
به وی عرض شد: گرامی‌ترین مردم نزد خدا کیست؟ (امام) علیه السّلام فرمود: هر که بیشتر یاد خدا کند و به طاعت او بیشتر عمل کند. (راوی گوید): عرض کردم: منفورترین مردم نزد خدا کیست؟
(امام) علیه السّلام فرمود: آن که خدا را متّهم کند. عرض کردم: آیا کسی باشد که خدا را متّهم کند؟
(امام) علیه السّلام فرمود: آری، کسی که از خدا خیر خواسته و خیری که به او رسیده ناخواستش افتاده و خشم گرفته، پس این گونه خدا را متّهم ساخته است. عرض کردم: دیگر چه کسی؟ فرمود:
آن که از خدا شکایت کند. عرض کردم: آیا کسی از خدا شکایت کند؟ (امام) علیه السّلام فرمود:
آری، کسی که گرفتار بلایی شده و بیش از آنچه به او رسیده اظهار کند. عرض کردم: دیگر چه کسی؟
(امام) علیه السّلام فرمود: کسی چون بخشندش سپاس ندارد و چون گرفتار شود نشکیبد. عرض کردم: پس گرامی‌ترین مردم نزد خدا کیست؟
(امام) علیه السّلام فرمود: آن کس که چون (نعمتی) بخشندش سپاس گزارد و چون گرفتار کنندش بشکیبد.
(4) و فرمود علیه السّلام: تنگدل «24» را دوستی و حسود را بی‌نیازی نباشد. و مطالعه بسیار در حکمت خرد را بارور کند.
(5) و فرمود علیه السّلام: ترس از خدا (نشانه) علم را بس و غرور به خود (نمودگاری) جهل را بس.
(6) و فرمود علیه السّلام: بهترین عبادتها شناخت خدا و سرسپردگی به اوست.
(7) و فرمود علیه السّلام: یک عالم برتر از هزار عابد و هزار زاهد و هزار کوشنده (در عبادت) است.
(8) و فرمود علیه السّلام: هر چیزی را زکاتی است و زکات دانش آن است که به شایستگانش آموزند.
(9) و فرمود علیه السّلام: قاضیان چهار گونه‌اند، سه دوزخی و یک بهشتی: مردی که دانسته قضاوت به ستم کند، در دوزخ است؛ و مردی که نادانسته قضاوت به ستم کند، او (هم) در دوزخ است؛ و مردی که نادانسته قضاوت به حق کند، او نیز دوزخی است؛ و مردی که دانسته قضاوت به حق

(24) در متن «لیس لملول صدیق» و در الخصال [لیس للملک صدیق- پادشاه را دوستی نباشد] و در امالی شیخ [... للملوک ...- پادشاهان را] آمده است.

کند که این یک در بهشت است.
(1) در باره صفت عدالت مرد از او پرسیدند. امام علیه السّلام فرمود: هر گاه چشمش را از محارم بپوشاند و زبانش را از گناهان و دستش را از ستمها باز دارد.
(2) و فرمود علیه السّلام: هر چه را خداوند از بندگان در پرده استتار نگهداشته (تکلیفش) از آنان ساقط است تا وقتی که آن را بشناسند.
(3) امام علیه السّلام به داود الرّقی فرمود: اگر دستت را تا آرنج به کام اژدها فرو کنی برای تو بهتر از آن است که از نو دولتی «25» حاجت بخواهی.
(4) و فرمود علیه السّلام: برآمدن حاجتها از (درگاه) خداست، و اسباب آن پس از خدا، بندگانند که نیازمندیها به دستشان برآورده شود. پس چون خداوند حاجتی را (بدین وسیله) برآورد آن را با سپاسگزاری از خداوند بپذیرید و از هر کدام از شما دریغ داشتند (آن محرومی را) با رضا و تسلیم و شکیبایی از خدا بپذیرد چه بسا امید است که آن محرومی برای شما بهتر باشد زیرا خدا به مصلحت شما داناتر است و شما خود آگاه نیستید.
(5) و فرمود علیه السّلام: خواهش کردن آدمیزاده از آدمیزاد فتنه‌ایست، اگرش عطا کند (خواهشگر) کسی را سپاس گوید که (در واقع) وی آن را به او عطا نکرده و اگر محرومش دارد کسی را نکوهش کند که (به واقع) اویش محروم نداشته است. «26» (6) و فرمود علیه السّلام: خداوند کمال هر خیر و احسانی را در آسان بخشی «27» قرار داده است.
(7) و فرمود علیه السّلام از آمیزش با فرومایگان بپرهیز زیرا آمیزش با فرومایگان به خیری نینجامد. «28» (8) و فرمود علیه السّلام: مرد از یک خواری کوچک و ناچیز بیتاب شود و همین (بیتابی) او را به خواری بزرگی افکند.
(9) و فرمود علیه السّلام: سودمندترین چیزها برای مرد آن است که خود در جستن عیب خویش بر دیگر مردم پیشی گیرد. و پررنج‌ترین چیز پنهان داشتن تنگدستی خویش است، و بی‌ارزش‌ترین چیز اندرزگویی به کسی است که آن را نپذیرد و همسایگی با آزمند. آسودگی بخش‌ترین آسایشها بریدن امید از مردم است. تنگدل و پریشان مباش. نفست را با تحمّل وجود مخالفی که زبر دست

(25) در پاره‌ای نسخه‌ها در عبارت «من لم یکن له و کان- کسی که چیزیش نبود و اینکش باشد»، [... فکان- پس دارا شد] آمده است (که این جمله به «نودولت» و «نوکیسه» و «تازه به دوران رسیده» تعبیر می‌شود.- م.)
(26) زیرا عطا و منع، هر دو از جانب خداست و اشخاص فقط واسطه و وسیله عطا یا منع هستند.- م.
(27) در متن «جعل کلّ خیر فی التّزجیة» و در پاره‌ای نسخه‌ها [... الترجیة- امیدوار بودن] آمده است. (مراد از عبارت متن آن است که خیر وقتی کامل و دلپذیر است که بی‌منّت و تأخیر و تعلّل و به آسانی ادا شود. و به عبارت دیگر به گفته حافظ: «دولت آن است که بی‌خون دل آید به کنار».- م.)
(28) در پاره‌ای نسخه‌های تازه به جای «لا تؤدّی الی خیر»، [... لا تؤول الی خیر- واگرد به خیری نمی‌شود] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 372
توست و بر تو برتری دارد رام کن که به راستی تو به برتری او اقرار و اعتراف کرده‌ای تا با او مخالفت نورزی. هر کس به برتری هیچ کس اعتراف نکند خود بین به رأی خویش است. و بدان آن کس که در پیشگاه خدا اظهار خواری نکند عزّتی ندارد و آن را که به خدا فروتنی نکند والایی نباشد.
(1) و فرمود علیه السّلام: به دست کردن انگشتری «29» از سنّت است.
(2) و فرمود علیه السّلام: محبوبترین دوستانم نزد من کسی است که مرا بیشتر به عیبهایم آگاه کند.
(3) و فرمود علیه السّلام: دوستی جز با شرایط آن صورت نبندد، پس در هر کس آن شرایط یا برخی از آنها بود دوست باشد و گر نه او را به چیزی از دوستی منسوب مدار: نخست این که نهان و آشکارش با تو یکی باشد، دوم این که زیبایی تو را زیبایی خود و زشتی تو را زشتی خود بیند، و سوم این که رسیدن به مقام و مال او را با تو دیگرگون نکند، و چهارم این که چیزی را که تواند از تو دریغ ندارد، و پنجم، که جامع همه این خصلتهاست، این که هنگام گرفتاری تو را رها نکند.
(4) و فرمود علیه السّلام: خوشرفتاری با مردم یک سوم خرد باشد.
(5) و فرمود علیه السّلام: خنده مؤمن تبسّم است. «30» (6) و فرمود علیه السّلام: مرا چه تفاوت که امانت به خائنی سپارم یا به بی‌توجّهی که آن را گم می‌کند حضرت علیه السّلام به مفضّل «31» فرمود: شش خصلت را به تو سفارش می‌کنم که به شیعیانم برسانی: (مفضّل گوید) عرض کردم: ای سرور من، آنها کدامند؟ حضرت علیه السّلام فرمود: پرداخت امانت به هر که تو را امین گرفته. و این که آنچه بر خود پسندی بر

برادرانت پسندی. و بدان که کارها را سرانجامی باشد پس از پیامدها برحذر باش. و به راستی کارها را ناگهانیها باشد پس (از غافلگیر شدن) بر حذر باش. مبادا به کوهی بالا روی که بر شدن بر آن آسان و فرود آمدنش دشوار باشد. هرگز به برادرانت وعده‌ای مده که انجامش در اختیار تو نباشد.
(7) و فرمود علیه السّلام: سه چیز است که خداوند در مورد آنها هیچ یک از مردم را معاف نداشته است: نیکویی با پدر و مادر، خواه هر دو نیک باشند یا بد. وفای به عهد نسبت به نکوکار و تبهکار.
و پرداخت امانت به امانت سپار، نکوکار و بدکار.
(8) و فرمود علیه السّلام: من به سه کس که سزاوار رحمند رحم کنم: عزیزی که پس از عزّت دچار ذلّت شده، و توانگری که پس از بی‌نیازی گرفتار نیازمندی شده، و دانایی که خانواده او و جاهلان

_____

(29) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لبس الخاتم»، [لباس الخاتم] آمده است.
(30) یعنی مؤمن هرگز به قهقهه که نشانه بیخبری و غفلت از یاد خدا و بی‌توجّهی به آخرت است بانگ بر نمی‌دارد و اگر خواست بخندد به تبسّمی اکتفا می‌کند.- م.
(31) ابو عبد الله، مفضّل بن عمر جعفی کوفی از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام و بلکه از شیوخ و کبار اصحاب امام صادق علیه السّلام و از نزدیکان و محرمان و معتمدان آن حضرت، از فقیهان صالح بود. وی صاحب رساله معروف توحید المفضّل است که از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 373
خوارش می‌شمارند. «32» (1) و فرمود علیه السّلام: هر که دلش به دنیا دوستی درآویزد به سه خصلت پایبند زیان شود: اندوهی که به پایان نیاید، و آرزویی که بدان نرسد، و امیدی که بر آن کامیاب نگردد.
(2) و فرمود علیه السّلام: مؤمن بر (سرشت) دروغ و خیانت آفریده نشده است. و دو خصلت در منافق (دوروی) جمع نشود: رفتار و سیمای نیکو «33» و آگاهی در سنّت.
(3) و فرمود علیه السّلام: مردم چون دنده‌های شانه برابرند. و مرد به برادرش فزونی پذیرد. «34» و در دوستی با کسی که تو را هم مصلحت با خود نبیند خیری نباشد.
(4) و فرمود علیه السّلام: فقه (دانش و فهم درست در دین) از زیورهای ایمان است و بردباری زیور فقه، و مدارا زیور بردباری، و نرمش زیور مدارا، و همواری زیور نرمش.
(5) و فرمود علیه السّلام: هر یک از دوستانت که سه بار بر تو خشم

گرفت و ناروایی در باره تو نگفت، او را برای خویش اندوخته‌ای آماده گیر.
(6) و فرمود علیه السّلام: روزگاری بر مردم درآید که در آن چیزی کمیاب‌تر از برادری همدم و کسب درهمی حلال نباشد.
(7) و فرمود علیه السّلام: هر که خود را در جایی که شایسته تهمت باشد قرار دهد نباید کسی را که به او بدگمان شود سرزنش کند. و هر که رازش را پنهان دارد اختیارش به دست خودش باشد و هر سخن که از دو کس درگذرد فاش شود. «35» کار برادر خود را به بهترین صورت محتمل آن حمل کن و سخنی را که از دهان برادرت برآید تا وقتی که می‌توانی محمل خیری برای آن بیابی به بدی تفسیر مکن (و به معنی بد مگیر). برادران راستین و درست را نگهدار که ایشان ذخیره دوران آسایش و سپر ایّام بلایند. در سخن خویش با آنان که از خدا می‌ترسند مشورت کن. دوستانت را به اندازه تقوای ایشان دوست بدار. از زنان بپرهیز و از خوبانشان (نیز) بر حذر باش، اگر شما را فرمان به خوبی دهند با ایشان مخالفت کنید تا در قبول بدی به شما طمع نورزند.
(8) و فرمود علیه السّلام: منافق چون از خدا و پیامبرش سخنی بازگوید، دروغ بافد و اگر با خدا و پیامبرش عهدی کند پیمان شکند و اگر مالی یابد در مالش به خدا و پیامبرش خیانت کند، و این

---

(32) این بیان پیشتر از گفته پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله، در کلمات قصار آن حضرت آمده است.
(33) در متن «سمت حسن» به معنی راه و جاده و نیز منظر و هیأت اهل خیر باشد و اینجا مراد آرامش و وقار و خوبی راه و روش و آراستگی هیأت و منظر است. وقتی گویند فلانی «حسن السّمت» است یعنی رفتارش در همه کارها زیبنده است.
(34) یعنی کسی که دارای دوستانی باشد تنها و یگانه نیست بلکه به شماره دوستانش متعدد و متکثّر است.
(35) شاعر گوید:
کلّ سرّ جاوز الاثنین شاع‌کلّ علم لیس فی القرطاس ضاع هر رازی که از دو کس تجاوز کند فاش شود و هر دانشی که به نگارش درنیاید تباه و گم شود.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 374
است معنی گفته خدای عزّ و جلّ: فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ- ... او نیز به خاطر آنکه وعده خویش را با خداوند خلاف کرده بودند و به خاطر آنکه دروغ می‌گفتند، تا روزی که به لقای او (و پای حساب برسند، به دنبال آن، (داغ) نفاق بر دلهایشان نهاد)» «36» و گفته او: وَ إِنْ یُرِیدُوا خِیانَتَکَ فَقَدْ خانُوا اللَّهَ مِنْ

قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ- و اگر آهنگ خيانت به تو كردند بدان كه ازين پيش هم نسبت به خداوند خيانت روا داشته‌اند، آنگاه شما را بر آنان پيروز كرد، و خداوند دانای فرزانه است.» «37» (1) و فرمود عليه السّلام: برای رسوايی مرد همين بس كه جامه‌ای پوشد كه او را انگشت نما كند يا سوار مركب مشهوری شود. (راوی می‌گويد:) عرض كردم: مركب مشهور كدامست؟ (امام) عليه السّلام فرمود: ابلق. «38» (2) و فرمود عليه السّلام: هيچ يک از شما حقيقت ايمان را در نيابد مگر آنكه بيگانه‌ترين مردم را نسبت به خويش برای خدا دوست بدارد و نزديكترين مردم را به خود برای خدا دشمن دارد.
(3) و فرمود عليه السّلام: خداوند به هر كسی نعمتی دهد و او آن را به دل بشناسد و بداند كه نعمت بخش او خداست سپاسش را گزارده هر چند زبانش را نجنبانده باشد. و هر كه بداند خدا كيفر بخش گناهان است در واقع آمرزش خواسته هر چند بر زبان نياورده باشد. و (اين آيه را) خواند: إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ ...- تا پايان آيه- و اگر آنچه (از اغراض خير و شرّ) در دل داريد آشكارا و يا مخفی كنيد ...» «39» (4) و فرمود عليه السّلام: دو خصلت هلاكت‌بارند «40»: به رأی خود فتوی دهی يا ندانسته به دينی درآيی.
(5) امام عليه السّلام به ابی بصير «41» فرمود: ای ابا محمد، از مردم تفتيش عقيده مكن كه بی‌دوست مانی.

_____

(36) التوبة، 77
(37) الانفال، 71
(38) مراد اين است كه به قصد تظاهر و خودنمايی لباسی پوشد يا مركبی نشيند كه به سبب غير عادی بودن آن انگشت نما شود و انظار را به خود جلب كند و گر نه خودنمايی منحصر به سوار شدن بر مركب ابلق نيست و هر چه به قصد خودنمايی صورت گيرد مشمول همين حكم است.- م.
(39) البقرة، 284 (بقيه آيه شريفه چنين است: ... يُحاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ اللّٰهُ عَلى كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ- ... خداوند آن را با شما محاسبه خواهد كرد؛ آنگاه هر كس را كه بخواهد می‌آمرزد و هر كس را كه بخواهد به عذاب دچار می‌كند و خداوند بر هر چيزی تواناست.».- م.)
(40) تقدير كلام چنين است: اتّق خصلتين ..- از دو خصلت هلاكت‌بار بپرهيز: از اين كه به رأی خود ...
(41) يحيی بن ابی القاسم اسحاق اسدی كوفی كه دو كنيه داشت: ابو بصير و ابو محمد، در گذشته به سال 150 هجری.
امامی مذهب موثّق عادل از اصحاب اجماع و از خواصّ ياران امام صادق و امام باقر عليهما السّلام است. گروهی از علما رساله‌ای در شرح حال او

پرداخته‌اند و صاحب تنقیح المقال به تفصیل در باره او سخن گفته است و گویند: وی دایی شعیب عقرقوفی بود.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 375
(1) و فرمود علیه السّلام: گذشت زیبا گونه آن است که بر گناه کیفر نکنی و شکیبایی زیبا آن است که در آن شکایت نباشد.
(2) و فرمود علیه السّلام: چهار چیز است که اگر در کسی باشد مؤمن است هر چند از سر تا پایش گناه باشد: راستی، شرم، خوشخویی و سپاسگزاری.
(3) و فرمود علیه السّلام: مؤمن نباشی مگر آنکه بیمناک و امیدوار باشی، و بیمناک و امیدوار نباشی مگر آنکه برای (پرهیز) از آنچه بیم داری و (رسیدن) بدان چه امید داری عمل کنی.
(4) و فرمود علیه السّلام: ایمان به ظاهر آرایی و آرزوداری نیست بلکه چیزی است خالصانه به دلها که اعمال گواه راستی آن باشد.
(5) و فرمود علیه السّلام: چون مرد از سی سالگی بگذرد کلانسال «42» است و چون از چهل سالگی بگذرد پیر. «43» (6) و فرمود علیه السّلام: مردم در توحید (و یکتاشناسی خدا) سه گونه‌اند: اثبات‌کننده و نفی‌کننده و شبیه آورنده. «44» پس نفی‌کننده، باطل انگار (و منکر) است و اثبات‌کننده مؤمن و شبیه‌آورنده مشرک.
(7) و فرمود علیه السّلام: ایمان اقرار است و کردار نیّت. «45» و اسلام (فقط) اقرار است و کردار.
(8) و فرمود علیه السّلام: حشمت (و ملاحظه و آزرم) را در میان خود و برادرت به یکسو منه و چیزی از آن را بر جای گذار زیرا از میان رفتن حشمت و آزرم به منزله رفتن شرم باشد و بقای آزرم به منزله بقای دوستی است.
(9) و فرمود علیه السّلام: هر که به برادر خود بزرگی فروشد از پیوند او محروم ماند و هر که او را غمناک کند احترامش را برد.

_____

(42) کهل، در عربی.
(43) شیخ، در عربی. (نام و زمان تقریبی ادوار سنین عمر آدمی به عربی به ترتیب چنین است: رضیع شیرخوار، (از ولادت تا حدود دو سالگی)، طفل کودک یا خردسال (از دو سالگی تا حدود نه و یازده سالگی)، صبیّ نوجوان (از ده سالگی تا بلوغ)، شاب (یافتی) جوان (از بلوغ تا حدود سی سالگی، با این تفاوت که از لفظ شاب بیشتر ویژگیهای جسمانی و طراوت و شادابی را در نظر آرند و از لفظ فتی به خصوصیات روحی جوانان از دلاوری و غیرتمندی و جرات و جوانمردی توجه کنند.)، کهل کلانسال (یا بزرگسال، از سی سالگی تا پنجاه سالگی تقریبا)، شیخ پیر (یا شیب سپید

موی، آنگاه که موی به طور طبیعی به سپیدی گراید و از پنجاه تا هفتاد سالگی باشد)، عجوز کهنسال (دوران عجز و ناتوانی جسمانی، از هفتاد تا هشتاد سالگی)، هرم فرتوت (دوران ضعف و رسیدن به پایان راه زندگی).- م.)
(44) در متن «مثبت و ناف و مشبّه» آمده است.
(45) مراد از نیّت، اخلاص و اعتراف آگاهانه قلبی است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 376
به او عرض کردند: حضرتت به عقیق «46» (رفتی) و خلوت گزیدی و تنهایی ترا خوش آمد.
(امام) علیه السّلام فرمود: اگر شیرینی تنهایی را بچشی حتّی از نفس خویش هم بهراسی. سپس (حضرتش) علیه السّلام فرمود: کمترین فایده‌ای که بنده تنهایی یابد آسوده ماندن از سازش با مردم است.
(1) و فرمود علیه السّلام: خداوند دری از دنیا را بر بنده‌ای نگشود مگر آنکه دو چندان از درهای آزمندی را بر او بگشود. «47» (2) و فرمود علیه السّلام: مؤمن در دنیا بیگانه است، از خواری آن بیتابی نکند و در راه چیرگی بر آن با اهل دنیا رقابت نورزد. به او عرض کردند: راه آسایش کدامست؟ (حضرتش) علیه السّلام فرمود: مخالفت با هوای نفس. عرض کردند: بنده کی آسایش یابد؟ فرمود: هنگام نخستین روزی که به بهشت درآید.
(3) و فرمود علیه السّلام: خداوند برای منافق و فاسق، سیمای نیک و دانش دین و خوشخویی را هرگز فراهم نیارد.
(4) و فرمود علیه السّلام: مزه آب، زندگی است، و مزه نان نیرو است و سستی و نیروی تن از پیه قلوه‌ها باشد «48»، و جای عقل در مغز است و جای خشونت و ظرافت در دل.
(5) و فرمود علیه السّلام: حسد دو نوع است: حسدی از سر فتنه و حسدی از روی غفلت، امّا حسد غفلت چنان است که وقتی خداوند به فرشتگان فرمود: إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً قالُوا أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ- من گمارنده جانشینی در زمینم، گفتند: آیا کسی را در آن می‌گماری که در آن فساد می‌کند و خونها می‌ریزد، حال آنکه ما شاکرانه تو را نیایش می‌کنیم و تو را به پاکی یاد می‌کنیم» «49» یعنی آن خلیفه را از ما قرار بده و این سخن را از روی حسد بر آدم و از سر فتنه و ردّ و انکار نگفتند (بلکه ناآگاهانه و از سر غفلت چنین سخنی از زبانشان برآمد) و نوع دوم حسد آن است که بنده را به کفر و

---

(46) عقیق نام موضعی است (و گویند رودی است که از کنار مدینه

می‌گذرد). در پاره‌ای نسخه‌ها [العفیفة- بانوی پاکدامن] آمده و گویند ممکن است مراد از «عقیق» نام یکی از همسران حضرت باشد. (از آنجا که سخن از انزوا و تنهایی مطلق است و بیان امام صادق علیه السّلام بر همین مفهوم ناطق، و این معنی با حضور دیگری خواه «عفیفة» و خواه «عقیق» تحقق نمی‌یابد، همان نام موضع و خلوتگاه رجحان دارد.- م.)
(47) یعنی آزمندی بر نگهداشت آنچه بدان رسیده و آزمندی در کسب آنچه به او نرسیده است (به عبارت دیگر بر یافته و نایافته، هر دو حریص شود.- م.)
(48) یعنی سستی و نیروی بدن مربوط به قلوه‌هاست. در حدیث آمده است: «هیچ یک از شما بر پشت در گرمابه نخوابد، زیرا (حرارت کف حمّامهای قدیم که از زیر گرم می‌شد) پیه کلیه‌ها را آب می‌کند» و در حدیثی دیگر آمده است:
«اعتیاد هر روزه آدمی پیه کلیه‌ها را آب می‌کند»، مکارم الاخلاق.
(49) البقرة، 31

شرک می‌کشاند، و آن حسد ابلیس است در جوابگویی به خدا و سرتافتن از سجده‌گزاری بر آدم علیه السّلام.
(1) و فرمود علیه السّلام: مردم در خصوص «قدرت» «50» بر سه گونه‌اند: مردی که می‌پندارد کار به او واگذاشته شده و خداوند را در تسلّطش سست می‌شمارد و چنین کسی هلاک شده است. و مردی که می‌پندارد خداوند بندگان را به گناه مجبور کرده و به چیزهایی که طاقتش را ندارند مکلّف ساخته و خدا در حکم خود ظلم کرده است، چنین کسی نیز هلاک شده است. و دیگری مردی که معتقد است خداوند بندگان را به اندازه تواناییشان مکلّف فرموده و تکلیفی فوق توانشان بر آنها ننهاده، و آدمی اگر نیک کند (باید) خدا را سپاس دارد و اگر بد کند (باید) از خدا آمرزش طلبد، پس چنین کسی مسلمان راستین و رسیده (به حقیقت) است.
(2) و فرمود علیه السّلام: به راستی، خداوند توانگر ستمکار را دشمن دارد.
(3) و فرمود علیه السّلام: خشم دل حکیم را نابود کند. و کسی که اختیاردار خشمش نباشد اختیاردار عقلش نیست.
(4) فضیل بن عیاض «51» گفت: (حضرت) ابو عبد الله علیه السّلام به من فرمود: آیا می‌دانی خسیس (شحیح) کیست؟ گفتم: همان بخیل است. حضرتش علیه السّلام فرمود: خسّت از بخل شدیدتر است زیرا بخیل از آنچه در اختیار خود دارد دریغ ورزد و خسیس (شحیح) بر آنچه در دست

(50) مراد توان و استطاعت است، و مسأله جبر و تفویض و اختیار یعنی مقامی بین این دو مقام به رأی امام صادق علیه السّلام به تفصیل در رساله امام هادی علیه السّلام در ص 466 به بعد (و این خبر در ص 467)- م. آمده.
(51) ابو علی، فضیل بن عیاض بن مسعود بن بشر تمیمی فندینی، زاهد مشهور و یکی از مردان طریقت. در ابیورد از شهرهای خراسان متولد شد و گویند در سمرقند به دنیا آمد و در ابیورد پرورش یافت. از اصحاب امام صادق علیه السّلام و موثقی بلند پایگاه بود و گفته‌اند با این منزلت مردی عامی بود. وی در آغاز کارش عیّاری بود که میان ابیورد و سرخس راهزنی می‌کرد و سبب توبه‌اش این شد که به کنیزکی عشق می‌ورزید و هنگامی که برای رسیدن به او از دیواری بالا می‌رفت شنید کسی این آیه را تلاوت می‌کند: أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ- آیا برای آنان که ایمان آورده‌اند وقت آن نرسیده است که دلهایشان به یاد خدا سر سپارد؟» گفت: پروردگارا آن زمان رسیده است، و از آنجا منصرف شد و شب را در ویرانه‌ای به سر آورد که گروهی در آن گرد آمده بودند. برخی می‌گفتند. کوچ کنیم و برخی می‌گفتند: تا صبح درنگ کنیم که فضیل بر سر راه ایستاده است و ما را غارت کند. پس فضیل توبه کرد و ایشان را ایمن ساخت و خود از سروران بزرگ شد و به کوفه درآمد و در آنجا به استماع حدیث پرداخت. سپس به مکّه رفت و آنجا مجاور ماند تا به سال 187 درگذشت و قبرش همان جاست. او را سخنان و اندرزهای مشهوری است و فرزندی، که به علی بن فضیل موسوم و در زهد و عبادت برتر از پدر خویش است. وی پارسا جوانی از صالحان بود و از معدود کسانی است که عشق خداوند آنها را جوانمرگ کرد و چندان از زندگی خود کامی نیافت و این چنان افتاد که وی روزی در مسجد الحرام در کنار آب زمزم بود و شنید خواننده‌ای این آیه را می‌خواند: وَ تَرَی الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفادِ سَرابِیلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ وَ تَغْشی وُجُوهَهُمُ النَّارُ. (ابراهیم، 49 و 50)- در آن روز گنهکاران را بینی که به هم بسته گرفتار بندها هستند* تن پوشهایشان از قطران است و آتش چهره‌هایشان را می‌پوشاند» پس صیحه‌ای بزد و جان به جانان سپرد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 378
مردم و دست خود دارد خسّت می‌ورزد (و هر دو را دریغ دارد) تا بدان جا که چیزی در دست مردم نبیند مگر آنکه آرزو کند به حلال یا حرام از آن خودش باشد (تا همچنان نگهدارد و بر مردم دریغ ورزد)، نه سیر می‌شود و نه از آنچه خدا روزیش کرده بهره‌ای می‌برد (و انفاقی می‌کند).
(1) و فرمود علیه السّلام: بخیل کسی است که از راه غیر حلال مالی به دست آرد و نابجا خرجش کند.

(حضرت) علیه السّلام: به یکی از شیعیانش فرمود: چه شده است که برادرت از تو شکایت می‌کند؟ عرض کرد: از من شکایت می‌کند که حقّ خود را به تمامی از او گرفته‌ام. امام علیه السّلام تند نشست و سپس فرمود: گویا (پنداری) که وقتی تمام حقّ خود را از او گرفته‌ای با وی بدی نکرده‌ای؟ آیا دیدی که خداوند از مردمی حکایت کند که از بدی حساب می‌ترسند؟ آیا می‌ترسند که خداوند در حسابرسی بر آنها جور کند؟ نه، ولی می‌ترسند که حسابی تمام از آنها بکشد، پس خدا آن را بد حسابکشی نامیده است. پس هر که تمام حقّ خود را مطالبه کند بد کرده است. «52»
(2) و فرمود علیه السّلام: زیاد حرامخواری «53» روزی را بکلّی نابود کند.
(3) و فرمود علیه السّلام: بد خویی نکبت و تنگدستی «54» است.
(4) و فرمود علیه السّلام: ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است و تقوی درجه‌ای برتر از آن و پاره‌ای (از مراتب ایمان) برتر از پاره‌ای دیگر، «55» چه بسا بر زبان مؤمن چیزی باشد که خداوند بدان تهدید به دوزخ نفرموده است. خدا فرماید: إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً- اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی شده‌اید پرهیز کنید، سیّئات شما را می‌زداییم و شما را به جایگاهی شایسته درمی‌آوریم» «56» و دیگری کسی است که تیز فهم‌تر است و برخوردش با گناهان شدیدتر، و این هر دو «مؤمن» هستند. و یقین یک درجه بالاتر از تقوی است و به راستی در

_____

(52) مراد آن است که مؤمن در مطالبه و دریافت حقّ خود از برادر مؤمنش باید مدارا و ملاحظه و ارفاق و گذشت داشته باشد. اولا در مطالبه آن زیاد پافشاری نکند و بر برادرش سخت نگیرد و ثانیا هنگام دریافت حقّ خود نیز اصرار نکند که همین دم می‌خواهم و تمام و کمال می‌خواهم و باید نقد و تا یک شاهی آخر باشد. البته در مقابل بر مدیون نیز اخلاقا و شرعا فرض است که تمام این موارد را از جانب خود مراعات کند و حقّ برادر مؤمنش را با کمال ادب و رفق و به تمامی تا آخرین دینار ادا کند. این مدارا و گذشت و خوش حسابی دو طرفه موجب دوام دوستی و برادری ایشان خواهد بود.- م.
(53) «السّحت- حرام خوردن و آنچه کسبش حرام است». در پاره‌ای نسخه‌ها [الصّخب] و در پاره‌ای دیگر [السّخب] آمده است که به معنی صیحه و فریاد و برخورد اصوات است.
(54) «سوء الخلق نکد» و «نکد» تنگدستی در زندگی است و به سکون و فتح و کسر کاف، به معنی تنگخویی و به ضمّ کاف به معنی بی‌خیری و ناخن خشکی نیز آمده است.
(55) یعنی ایمان درجات مختلف دارد که برخی بالاتر از برخی دیگر است.

(56) النساء، 31
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 379
میانه مردم چیزی سخت‌تر از یقین تقسیم نشده «57» و پاره‌ای از مردم در یقین از دیگران محکمترند و پاره‌ای در مصیبت بردبارتر و بر فقر و بیماری و ترس شکیباتر، و این همه از یقین است.
(1) و فرمود علیه السّلام: به راستی، توانگری و چیره‌دستی در گردشند و چون به جایگاه توکّل رسند در آن مأوی گیرند.
(2) و فرمود علیه السّلام: نیکخویی از دیانت است، و روزی را بیفزاید.
(3) و فرمود علیه السّلام: خوی دو گونه است: یکی خویی به نیّت و دیگری به سرشت. عرض کردند: کدام یک برتر است؟ حضرتش علیه السّلام فرمود: به نیّت، زیرا صاحب سرشت بر خمیره‌ای سرشته شده و جز آن نتواند بود ولی صاحب نیّت خود را از روی قصد به (خوی) طاعت واداشته و بر آن شکیبایی کرده است، پس این برتر باشد.
(4) و فرمود علیه السّلام: شتاب بهم پیوستن دلهای نیکان، هنگامی که یک دیگر را ملاقات کنند، هر چند به زبان خویش اظهار دوستی نکنند، مانند شتاب آمیزش آبهای آسمان به آب رودخانه‌هاست.
و به راستی دوری دل تبهکاران از یک دیگر، هنگامی که با هم ملاقات کنند، هر چند به زبان اظهار دوستی کنند، مانند دوری چهار پایان از مهرورزی به یک دیگر است، هر چند در یک آخور علوفه خورند.
(5) و فرمود علیه السّلام: سخاوتمند کریم کسی است که مالش را در حقّ خدا صرف کند.
(6) و فرمود علیه السّلام: ای اهل ایمان و رازداران (اهل بیت) هنگامی که فراموشکاران در غفلتند شما بیندیشید و به یاد خدا باشید.
(7) مفضّل بن عمر «58» گفت: از ابی عبد الله علیه السّلام در باره «حسب» پرسیدم: حضرتش علیه السّلام فرمود: (حسب) مال است.
عرض کردم: پس کرم چیست؟ حضرت علیه السّلام فرمود: تقوی.
عرض کردم: پس سروری و بزرگواری چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: سخاوت. وای بر تو، آیا ندیدی حاتم طائی «59» چگونه به سروری قوم خود رسید؛ آنکه از دیدگاه موضع دودمانی، نژاده‌ترین فرد قوم نبود.
(8) و فرمود علیه السّلام: مردانگی دو گونه است: مردانگی در حضر و مردانگی در سفر. امّا مردانگی

---

(57) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و لم یقسم»، [و لم یقم- اقامه نشده] و در الکافی [و ما قسم فی الناس شیء اقلّ من الیقین- بین مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده] آمده است.
(58) مفضّل بن عمر معروف است و شرح حالش پیشتر گذشت.

(59) حاتم بن عبد اللّه طائی، سخاوتمندی بود که در جود و کرم بدو مثل زده‌اند و مردی دلیر و شاعر نیز بود. اخبار حاتم در کتابهای اغانی و عقد الفرید و المستظرف و دیگر کتب آمده است. پسرش عدی بن حاتم از اصحاب پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و از خواصّ اصحاب امیر مؤمنان علیه السّلام بود و شرح حالات و گفتار او در حضور معاویه پس از شهادت حضرت علی علیه السّلام مشهور و در زندگینامه‌ها و تاریخها نگاشته شده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 380
در حضر، تلاوت قرآن است و حضور در مساجد و همنشینی با نیکان و مطالعه در فقه و دین‌شناسی.
امّا مروّت و مردانگی در سفر، بخشش از توشه و شوخی و خوش طبعی در آن مواردی که خدا را به خشم نیارد (برای رفع اندوه و خستگی همسفران) و کم مخالفت کردن با آن که همسفر توست و ترک داستانسرایی بر ضدّ ایشان پس از آنکه از آنان جدا شدی.
(1) و فرمود علیه السّلام: بدان که اگر ضارب علی علیه السّلام و قاتل او به من امانتی سپارد یا از من اندرزی خواهد یا با من مشورتی کند و من این درخواست را از او بپذیرم (شرط) امانت را به او ادا کنم. «60» (2) سفیان گفت: به ابی عبد الله علیه السّلام عرض کردم: آیا رواست که کسی که خود را به پاکی بستاید؟ فرمود: آری، اگر ناگزیر شود، آیا گفته یوسف را نشنیدی که (گفت): اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ- مرا بر خزائن این سرزمین بگمار، که من نگهبانی کاردآنم «61». و گفته آن بنده صالح را که (گفت): أَنَا لَکُمْ ناصِحٌ أَمِینٌ- من برای شما ناصحی امینم» «62» (3) و فرمود علیه السّلام: خداوند به داود علیه السّلام وحی فرمود: ای داود، تو خواهی و من خواهم.
پس اگر به آنچه من خواهم اکتفا کنی هر چه تو خواهی به قدر کفایتت دهم و اگر نخواهی جز آنچه خودت خواهی، تو را در (بدست آوردن) آنچه خواهی به رنج افکنم و (نتیجه) همان باشد که من خواهم. «63» (4) محمد بن قیس «64» گفت: از ابی عبد اللّه علیه السّلام در باره دو گروه از اهل باطل که با یک دیگر در پیکارند پرسیدم که آیا به آنان اسلحه بفروشم؟ (امام) علیه السّلام فرمود: اسلحه دفاعی چون زره و خفتان و کلاهخود و مانند آن بفروش.
(5) و فرمود علیه السّلام: چهار (کارند) که در چهار (مورد) پاداش آفرین نباشند: خیانت و اختلاس (از غنیمت مسلمانان) و دزدی و ربا که نه در حج و نه در عمره و نه در جهاد و نه در زکات پاداش بخش نباشند «65»

---

(60) امام محمد باقر علیه السّلام نیز در مورد لزوم ردّ امانت چنین بیانی

دارند. ر ک: ص 306 همین کتاب.
(61) یوسف، 55
(62) الاعراف، 68
(63)
«گر زمین را به آسمان دوزی‌ندهندت زیاده از روزی» پس چه بهتر آنکه جز خواست من نخواهی.- م.
(64) محمد بن قیس، نام دو تن از اصحاب امام صادق علیه السّلام است. یکی محمد بن قیس بجلی از ثقات و صاحب کتاب قضایا امیر المؤمنین علیه السّلام، و دیگری محمد بن قیس اسدی از فقهای امام باقر و صادق علیهما السّلام و از برجستگان طایفه (شیعه) که علم به حلال و حرام و فتاوی و احکام از ایشان تحصیل می‌شد و آنان اصحاب اصول مدوّن و تصنیفات مشهورند. و نیز محمد بن قیس، ابی نصر اسدی کوفی، شخصیّتی از معاریف عرب در کوفه که از خواصّ عمر بن عبد العزیز و سپس یزید بن عبد الملک بود و یکی از این دو او را برای مبادله اسیران جنگی به روم فرستاد و او را نیز کتابی است.
(65) (مراد آنکه حج و عمره و جهاد و زکاتی را که با مال حاصل از خیانت و اختلاس و دزدی و ربا انجام شود ثوابی نباشد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 381
(1) و فرمود علیه السّلام: خداوند دنیا را به دوست و دشمن بدهد ولی ایمان را جز به برگزیدگان آفریدگانش ندهد.
(2) و فرمود علیه السّلام: هر که با وجود داناتر از خودی مردم را به (اطاعت و تقلید) خود خواند بدعتگذاری گمراه است.
(3) به او عرض کردند: وصیّت لقمان چه بود؟ (امام) علیه السّلام فرمود: در آن سخنان شگفت بسیار بود و شگفت‌تر از همه آنها این که به پسرش گفت: چندان از خدا بترس که (پنداری) اگر نکوکاری تمام آفریدگان را به درگاه او بری باز هم عذابت کند و چندان به او امیدوار باش که (گویی) اگر گناه تمام جهانیان را مرتکب شده باشی باز به تو رحمت آورد. سپس (حضرت) ابو عبد الله (صادق) علیه السّلام فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دلش دو نور است: نور بیم و نور امید، که اگر این را سنجند بر آن فزون نیاید و اگر آن را سنجند بر این افزون نباشد.
(4) ابو بصیر گفت: «66» از (حضرت) ابی عبد الله علیه السّلام در باره ایمان پرسیدم. (امام) علیه السّلام فرمود: ایمان به خدا آن است که او را نافرمانی نکنند. عرض کردم: پس اسلام چیست؟ (حضرتش) علیه السّلام فرمود: هر که چون ما عبادت کند و چون ذبیحه کردن ما ذبح کند (مسلمان است).
(5) و فرمود علیه السّلام: کسی کلمه‌ای در باب هدایت نگوید مگر آنکه

پاداشی همسنگ پاداش آن کس که بدان عمل کرده بیابد و کلمه‌ای در جهت گمراهی نگوید مگر آنکه گناهی چون گناه آن کس که بدان عمل کند بر او باشد.
(6) به امام عرض کردند: مسیحیان می‌گویند، شب میلاد در بیست و چهارم کانون (دسامبر) است.
حضرتش علیه السّلام فرمود: خلاف می‌گویند، بلکه در نیمه حزیران (ژوئن) است که در آن روز چون نیمه آذار (مارس) روز و شب برابر می‌شود. (یعنی میلاد مسیح در اعتدال خریفی است) (7) و فرمود علیه السّلام: اسماعیل پنج سال از اسحق بزرگتر بود و ذبیح (اللّه) همان اسماعیل علیه السّلام بود، آیا گفته ابراهیم علیه السّلام را نشنیدی که: رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ- پروردگارا مرا (فرزندی) از صالحان ببخش» «67» همانا از خداوند درخواست کرد که پسری از صالحان نصیبش فرماید، پس در سوره الصّافات (خداوند) فرماید: فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِیمٍ- ما او را به پسری بردبار مژده دادیم» «68» یعنی اسماعیل. سپس فرمود: وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ- و او را مژده دادیم به اسحاق پیغمبری از صالحان» «69» و هر که ادعا کند که اسحاق بزرگتر از اسماعیل است

---

(66) یحیی بن ابو القاسم که شرح حالش پیشتر گذشت.
(67) الصّافات، 100
(68) الصّافات، 101
(69) الصّافات، 112

در واقع آنچه را خداوند در قرآن نازل فرموده تکذیب کرده باشد.
(1) و فرمود علیه السّلام: چهار چیز از اخلاق پیامبران علیهم السّلام است: نکوکاری، گشاده دستی، شکیبایی بر ناگواری و قیام به حقّ مؤمن.
(2) و فرمود علیه السّلام: مصیبتی را که بر آن صبرت داده‌اند و بر اثر آن پاداش الهی بر تو واجب آید، مصیبت مشمار زیرا به راستی مصیبت آن است که چون مصیبت رسیده هنگام رسیدنش شکیبایی نکند از مزد و پاداش آن محروم شود.
(3) و فرمود علیه السّلام: به راستی، صله رحم و نیکوکاری حساب را آسان کنند و (آدمی را) از گناهان باز دارند پس با برادران خویش صله رحم بجای آرید و به برادرانتان احسان کنید هر چند به سلامی خوش یا پاسخ سلامی باشد.
(4) سفیان ثوری گفت: بر (حضرت) صادق علیه السّلام در آمدم «70» و به او عرض کردم: به من سفارشی فرما که پس از تو حفظش کنم.
حضرت علیه السّلام فرمود: آیا (نیک) حفظش می‌کنی؟

عرض کردم: آری ای زاده دخت پیامبر خدا، «71» بر من منّت افزای. (امام) علیه السّلام فرمود: ای سفیان، دروغگو را مروّت نیست و حسود را آسایش نباشد. و پادشاه را دوستی نبود. و متکبّر را رفیقی نه، و بدخوی را آقایی و سروری نباشد. سپس (امام) علیه السّلام از سخن باز ایستاد. عرض کردم: ای پسر دخت پیامبر خدا، بیشم فرمای. (امام) علیه السّلام فرمود: ای سفیان، به خدا اعتماد کن تا خداشناس باشی. و بدان چه تو را روزی کرده خرسند باش تا توانگر باشی. رفاقت (با دیگران) چنان کن که با تو رفاقت می‌کنند تا ایمانت بیفزاید، و با بدکار رفاقت مکن که تبهکاریت آموزد.
و در کار خود با کسانی مشورت کن که از خدای عزّ و جلّ می‌ترسند. آنگاه (حضرت) علیه السّلام از کلام باز ایستاد. عرض کردم: ای پسر دخت پیامبر خدا بیشترم بفرمای. (حضرتش) علیه السّلام فرمود: ای سفیان، هر که عزّتی (و تفوّقی) خواهد بی (لوازم) سلطنت و کثرتی خواهد بی (داشتن) یاران زیاد و شکوهی بی‌دارایی، باید از ذلّت نافرمانی از خدا به عزّت فرمانبرداری از او منتقل شود. «72» آنگاه (حضرتش) علیه السّلام از سخن خود داری کرد. عرض کردم: ای پسر دخت پیامبر خدا، بیشتر از اینم در افزای. (حضرتش) علیه السّلام فرمود: ای سفیان، پدرم علیه السّلام مرا به سه چیز ادب آموخت «73» و از سه چیز باز داشت. امّا آن سه که بدانها ادبم آموخت این بود که به من

_____

(70) صدوق این روایت را در خصال با تفاوت الفاظ آورده است که بدانها اشاره می‌کنیم.
(71) خصال به جای «یا ابن بنت رسول الله» در اینجا و آنچه بعد از این آمده [یا ابن رسول الله- ای پسر پیامبر خدا] آورده است
(72) در خصال به جای «عزّا بلا سلطان و کثرة بلا اخوان و هیبة بلا مال فلینقل من ذلّ معاصی اللّه»، [... عزّا بلا عشیرة و غنی بلا مال و هیبة بلا سلطان فلینتقل من ذلّ معصیة الله.- عزتی بی‌عشیره و تبار و توانگری ای بی‌مال و شکوهی بی‌چیرگی و درازدستی، باید از ذلّت نافرمانی از خدا منتقل شود ...] آمده است.
(73) در خصال به جای «ادّبنی ابی علیه السّلام»، [امرنی والدی علیه السّلام- پدرم علیه السّلام فرمانم داد] آمده است.

فرمود: ای پسرک من، هر که رفیق بد گیرد به سلامت نماند. و هر که سخنش را مهار نکند پشیمان شود. و هر که جایهای بد رود متّهم گردد. عرض کردم: ای پسر دخت پیامبر خدا، پس آن سه چیز که از آنها بازت داشت چه بود؟ (امام) علیه السّلام فرمود: از این که با حسود بر نعمت و

سرزنش‌کننده بر مصیبت (دیگران) یا سخن چین رفاقت کنم مرا نهی کرد.
(1) و فرمود علیه السّلام: شش (صفت) در مؤمن نباشد: سخت‌گیری، بی‌خیری، رشک، لجاجت، دروغ و تجاوز.
(2) و فرمود علیه السّلام: مؤمن میان دو بیم قرار گرفته: (بیم از) گناه رفته که نمی‌داند خدا در باره آن با او چه می‌کند و (بیم از) عمر باقی مانده که نمی‌داند در آن چه موجبات هلاکی به دست می‌آورد. پس او شب را به روز نیارد و روز را به شب نرساند مگر آنکه هماره بیمناک باشد و جز همین بیم او را اصلاح نکند.
(3) و فرمود علیه السّلام: هر کس به اندک روزی خدا داد خرسند باشد خدا هم اندک عمل او را بپذیرد و هر کس به اندکی درآمد حلال قانع است هزینه‌اش سبک و کسبش پاک و فراسوی حدّ ناتوانی (و فقر) باشد.
(4) سفیان ثوری گفت: بر (حضرت) ابی عبد اللّه علیه السّلام در آمدم و عرض کردم: ای پسر پیامبر خدا، شب را چگونه به روزی رساندی؟ (امام) علیه السّلام فرمود: به خدا محزون و دلباخته‌ام.
عرض کردم: چه چیزی محزونت کرده و چه چیز دلت را مشغول داشته؟ (امام) علیه السّلام به من فرمود: ای ثوری، به راستی، هر که را دین پاک خدا به دل درآمد از آنچه جز اوست بازش دارد.
ای ثوری، دنیا چیست؟ و امید می‌رود چه باشد؟ آیا دنیا جز خوراکی است که آن را می‌خوری یا جامه‌ای که آن را می‌پوشی یا مرکبی که سوارش می‌شوی؟ به راستی مؤمنان اطمینان (و دلبستگی) به دنیا ندارند و از (لحظه) گام نهادن به آخرت ایمن نیستند. دنیا سرای فنا و آخرت سرای بقاست و اهل دنیا، اهل بیخبری. به راستی، اهل تقوی کم هزینه‌ترین مردم دنیا و پرک‌مک‌ترین ایشانند، اگر (طاعت را) فراموش کنی به یادت آرند و اگر به یادت آرند نیک آگاهت کنند. در دنیا چنان درآی (و بزی) که گویی در منزلگاهی موقّت بار افکنده‌ای و از آن کوچ خواهی کرد یا چون مالی که به خواب بیابی و چون بیدار شوی چیزی از آن در دستت نباشد. چه بسیار آزمند به کاری که چون در رسدش بدبختش کند و چه بسیار رهاکننده کاری که چون آیدش نیکبختش کند. «74» (5) به او گفتند: دلیل بر (هستی خدای) یکتا چیست؟ (حضرتش) علیه السّلام فرمود: آن نیازی که در آفریدگان است.

---

(74) کلینی مضمون این خبر را در الکافی، ج 2 ص 123، از جابر، از (حضرت) علی بن حسین علیه السّلام روایت کرده (و قسمت اخیر حدیث ملهم از آیه شریفه 216 سوره بقره است که فرماید: وَ عَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ ...- چه بسا چیزی که خوش ندارید در حالی که برای شما خیر است.- م.)

(1) و فرمود علیه السّلام: مؤمن نیستند مگر آنکه بلا را نعمت و خوشی را مصیبت شمارید.
(2) و فرمود علیه السّلام: دارایی، (داشتن) چهار هزار (درهم) است و دوازده هزار درهم گنج «75» است و بیست هزار درهم از راه حلال گرد نیاید، و دارنده سی هزار (درهم) هلاک است «76» و آن کسی که صد هزار درهم دارد از شیعیان ما نباشد. «77» (3) و فرمود علیه السّلام: نشانه درستی یقین مرد مسلمان آن باشد که مردم را به بهای خشم خدا خشنود نسازد و آنها را بدان چه خدا روزیش رسانده نستاید و ایشان را بدان چه خداوندش محروم داشته سرزنش نکند زیرا آزمندی آزمند روزی او را به سویش نکشاند و ناخواستن ناخواه برنگرداندش. و اگر یکی از شما چنان که از مرگ می‌گریزد از روزی خود بگریزد روزیش او را دریابد «78» همان گونه که مرگ او را دریابد.
(4) و فرمود علیه السّلام: کسی از شیعیان ما باشد که آوازش از حدّ شنود خود فراتر نرود و فربهیش جز از راه گوشش نباشد «79» و ما را آشکارا نستاید «80» و با دشمن ما نپیوندد و با دوست ما نستیزد و با آن کس که از ما عیب گوید همنشینی نکند. مهزم «81» عرض کرد: پس با این گروه شیعه نما چه کنم؟ «82» (امام) علیه السّلام فرمود: در مورد اینان، آزمایش و بازشناسی و نزول بلا «83» آمده است، به اینان قحطی نابودکننده و طاعون کشنده رسد و دچار اختلافی شوند که پراکنده گردند. شیعه ما آن کسی است که چون سگ زوزه نکشد «84» و چون کلاغ طمع نورزد و اگر از گرسنگی بمیرد دست گدایی دراز نکند. عرض کردم: چنین کسی را کجا بجویم؟ امام علیه السّلام فرمود: در کرانه‌های

---

(75) یعنی داشتن ثروتی در حدود چهار هزار درهم (نقره) دارایی و معقول است و گرد آوری دوازده هزار درهم مصداق «کنز» و مال اندوزی و گنج کردن است که در قرآن نهی شده.- م.
(76) یعنی دستخوش مهلکات و در معرض هلاک دنیوی و اخروی است.
(77) ظاهرا شاید مراد اندوختن پول نقد راکد و بیکار باشد، و اللّه علیم.- م.
(78) در الکافی، ج 2، ص 57 به جای «فانّ رزقه ...» [فانّ الرّزق- پس به راستی، روزی مقدّر را ...] آمده است.
(و مفهوش آن است که همان گونه که مرگ مقدّر و حتمی است روزی هم مقدّر و حتمی است.- م.)
(79) مولوی گوید:
«آدمی فربه شود از راه گوش‌جانور فربه شود از حلق و نوش» یعنی آدمی

با شنیدن علم و حکمت و فقه روحش فربه می‌شود و رشد می‌کند و اینجا مراد آن است که فربهی شیعیان ما فربهی جسمانی نیست بلکه فربهی و بهره‌مندی روح و رشد روحانی است.- م.
(80) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لا یمتدح بنا معلنا»، [و لا یمتدح؛ بمعاملنا] آمده (و این نهی مربوط به دوران لزوم تقیّه است.- م.)
(81) مهزم بن ابی برزه اسدی کوفی، از اصحاب امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السّلام.
(82) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «المتشیّعة»، [الشیعة- شیعه] آمده است.
(83) در الکافی علاوه بر این آمده است [و فیهم التبدیل- و در آنان تبدیل (نعمت به نقمت- م.) باشد]
(84) «هریر الکلب- زوزه سگ» و این آوایی است بجز پارس کردن که سگ از بیتابی در برابر سرما برآورد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 385
زمین، آنانند که زندگی ناچیزی دارند و خانه بدوشند، آنان که چون حاضر باشند شناخته نشوند «85» و چون غایب گردند احوالشان را نپرسند و چون بیمار گردند عیادت نشوند و چون خواستگاری کنند کس به آنها زن ندهد و چون ناروایی بینند اغماض کنند و اگر نادانی با آنان به تندی سخن گوید در پاسخش (لفظ) سلام گویند و چون نیازمندی به ایشان پناه جوید به او مهربانی کنند و بگاه مرگ غمگین نباشند، و دلهایشان با یک دیگر اختلافی ندارد هر چند آنان را در شهرهای مختلف بینی. «86» (1) و فرمود علیه السّلام: هر که خواهد خدایش عمر دراز دهد کارش را استوار کند و هر که خواهد گناهش بکاهد پرده خود را فرو آویزد و هر که خواهد بلند آوازه شود امر خود را در گمنامی گذارد.
(2) و فرمود علیه السّلام: سه خصلتند که عمل بدانها برای بنده (از هر چیز دیگر) دشوارتر است:
انصاف دادن مؤمن از پیش خود، ترجیح دادن مرد برادرش را بر خویشتن و در هر حال به یاد خدا بودن. به او گفتند: معنی یاد خدا در هر حال چیست؟ حضرتش علیه السّلام فرمود: یعنی چون آهنگ نافرمانی کند خدا را به یاد آرد تا میان او معصیت مانع گردد.
(3) و فرمود علیه السّلام: (تلفظ) همزه (به تأکید) در قرآن زیادی است. «87» (4) و فرمود علیه السّلام: از شوخی بپرهیزید زیرا دشمنی فزاید و کینه به بار آرد و (در واقع) دشنامی کوچکتر باشد.
حسن بن راشد «88» گفت: ابو عبد الله علیه السّلام فرمود: هر گاه ناگواری به تو رسید از آن به هیچ یک از مخالفان شکایت مبر ولی با یکی از برادرانت حکایت کن که یکی از این چهار فایده را از دست نمی‌دهی: یا به تمامی (کارت را) کفایت کند و یا به (سبب) مقام (خود) به تو کمک دهد،

یا دعایی مستجاب (در حقّ تو کند) و یا به رای (خود) مشورتی (به تو دهد).
(5) و فرمود علیه السّلام: بازار گرد مباش و چیزهای خرده ریز را خودت مخر زیرا برای مرد نژاده و دیندار پسندیده نیست که چیزهای خرد را خود بخرد مگر در سه چیز خرید ملک و برده و شتر.
(6) و فرمود علیه السّلام: در چیزی که به تو مربوط نیست سخنی مگوی و از پرگویی در آنچه به تو مربوط است و سودیت دارد نیز خود داری کن تا جایی برای بیانش بیابی. چه بسا گوینده‌ای که سخن مفیدی را نابجا گفته و به رنج افتاده است. با بیخرد و با بردبار مجادله مکن چه بردبار بر

---

(85) یعنی از فرط فروتنی و آرامی و به سبب دوری از تظاهر شناخته نشوند.- م.
(86) از امام صادق علیه السّلام در بیانات ایشان به ابن جندب در ص 310 قریب به این مضمون گذشت.- م.
(87) در نسخه‌ها به جای «الهمز» [الهمزة] آمده و مراد تأکید همزه است. رک: به کتاب رجال نجاشی «شرح حال ابان بن تغلب» (که بهترین قاری قرآن بود و گوید: انّما الهمز ریاضة- تلفظ همزه به تأکید زحمتی است».- م.)
(88) حسن بن راشد از موالی بنی عبّاس، بغدادی و کوفی، از اصحاب امام صادق علیه السّلام بود که روزگار امام کاظم علیه السّلام را هم درک کرد و از ایشان نیز روایت کرده است. و نیز ممکن است مراد حسن بن راشد طفاوی از اصحاب امام صادق (علیه السّلام) باشد که مردی بسیار دانشمند بود و کتاب النّوادر از اوست.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 386
تو چیره آید و بیخرد تو را خوار سازد. هر گاه برادرت غایب شد از او به بهترین صورتی یاد کن که دوست داری اگر تو از او غایب شوی بدان گونه یادت کند زیرا کار همین است. کار را چنان کار آن کس کن که می‌داند پاداش احسانش را می‌گیرد و بر نابکاریهایش باز خواست می‌شود.
یونس «89» به وی عرض کرد: دوستداری من از شما و شناختی که خداوند نسبت به حقّ شما به من داده مرا خوشتر از ملک سراسر دنیاست. یونس (خود گوید پس از این بیان) آثار خشم را در وجود امام علیه السّلام دیدم و سپس فرمود: ای یونس، ما را با قیاسی نادرست قیاس گرفتی، دنیا و آنچه در آن است چیست؟ آیا نه جز سیر شدن شکمی و پوشاندن عورتی است؟ در حالی که تو به دوستداری ما به زندگی جاوید دست یافته‌ای.
(2) و فرمود علیه السّلام: ای شیعه آل محمد، به راستی از ما نیست کسی که هنگام خشم خویشتن‌دار نباشد و در همنشینی با همنشین خود و

رفاقت با رفیق خویش و سازش با کسی که با او سازش کند و مخالفت با کسی که با او مخالفت می‌ورزد، خوب نباشد. این شیعه آل محمد، چندان که توانید از خدا بپرهیزید، و لا حول و لا قوة الّا باللّه.
(3) عبد الاعلی «90» گفت: در مدینه در انجمنی بودم و در باره جود (و بخشندگی) سخن گفتند و پر گفتند. در آن میان مردی که کنیه‌اش ابو دلین «91» بود گفت: (جواد) به راستی، جعفر است و هر آینه اگر او نبود ... (وی دستش را مشت کرد) «92». (چندی بعد) ابو عبد اللّه علیه السّلام به من فرمود: آیا تو با مردم مدینه همنشینی می‌کنی؟ عرض کردم: آری. امام علیه السّلام فرمود: پس آنچه با تو گویند به من نیز برسان. این داستان را برایش باز گفتم. امام علیه السّلام فرمود: وای بر ابو دلین که مثل او چنان

---

(89) ظاهرا، ابو علی یونس بن یعقوب بن قیس بجلی کوفی از اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السّلام، موثّقی مورد اعتماد از ارباب اصول مدوّن و از برجستگان رؤسای طایفه شیعه است که علم به حلال و حرام و احکام و فتاوی از ایشان گرفته شده و او را کتابی است. وی وکیل حضرت ابی الحسن (امام رضا) علیه السّلام بود. مادرش منیة دختر عمار بن ابی معاویه دهنی، خواهر معاویة بن عمّار بود وی که خدایش رحمت کناد در روزگار امام رضا علیه السّلام در مدینه در گذشت و حضرت ابو الحسن (امام) رضا علیه السّلام تمام وسایل کفن و دفنش را برایش فرستاد.
(90) عبد الاعلی از موالی آل سام، از اصحاب امام صادق علیه السّلام بود که امام اجازه مناظره و سخن گفتن به او مرحمت کرده بود زیرا وی در اوج و حضیض و فراز و نشیب بیان مهارت داشت و چندین خبر حاکی است که امام علیه السّلام او را به همخوارگی در غذای عادی خود و خوراکی که به حضرتش هدیه می‌شد دعوت فرموده بود. و ممکن است راوی عبد الاعلی بن اعین عجلی از موالی کوفی ایشان و از اصحاب امام صادق علیه السّلام باشد و گفته‌اند این هر دو یک تنند.
(91) ابو دلین، در پاره‌ای نسخه‌ها «ابا دکین» به تصغیر آمده و گویند: ابن دکین است، یعنی فضل بن دکین مکنّی به ابو نعیم.
وی از بزرگان محدثین پیشین اسلام است و هر دو طایفه (خاصّه و عامّه) از او روایت کرده‌اند. به سال 130 متولّد شد و به بغداد آمد و در محلّه رمیله سکونت گزید و اصحاب حدیث (حدیث‌گرایان) اطرافش گرد آمدند و همان جا برایش منبری نهادند که بر آن رفت و شروع به موعظه و اندرز و روایت حدیث برای مردم کرد و به سال 210 در کوفه درگذشت.
(92) ظاهرا این حرکت را به نشانه تعریضی به ساحت سخاوت امام علیه السّلام انجام داده است.- م.

پری است که بادی بر آن بگذرد و به پروازش در آرد. «93» (1) سپس فرمود: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر احسانی صدقه است و بهترین صدقه آن است که از روی بی‌نیازی باشد، «94» به (احسان بر) نانخورت آغاز کن. و دست زبرین (یعنی دست صدقه دهنده) بهتر از دست زیرین (گیرنده صدقه) است. خدا را بر کسی که به اندازه گذران معاش خود مالی نگهدارد سرزنشی نباشد. آیا پندارید خدا بخیل است و آیا ذاتی را بخشنده‌تر از ذات الهی می‌بینید؟ به راستی بخشنده با سروری آن کس است که حقّ خدا را به جای خود صرف کند و بخشنده آن نیست که مالی به ناروا به دست آرد و نابجا صرف کند. هلا، که من به خدا، امیدوارم که خدا را در حالی ملاقات کنم که آنچه را بر من حلال نیست نگرفته باشم و هیچ حقّی از خدا بر من تعلّق نگرفته باشد مگر آن که آن را ادا کرده باشم و هرگز شبی نگذارنده باشم که خدا را در آن شب حقّی در مالم بوده و آن را نپرداخته باشم. «95» (2) و فرمود علیه السّلام: پس از گرفتن از شیر، شیرخوارگی نباشد «96» و دو روزه وصل بهم نباشد «97» و یتیمی پس از احتلام نیست «98» و سکوت یک روز تا به شب روا نیست «99» و پس از هجرت بیابان گردی نباشد «100»

---

(93) شاید مراد این است که او از سبکی و خواری چون پری است که به هر باید به پرواز درآید و از هر موجی پیروی کند و از پرتو دانش کسب نور نکند و به رکن استواری پناه نجوید.
(94) جزری در باره «بهترین صدقه» گوید: «عن ظهر غنی- که از پشت بی‌نیازی باشد» یعنی ما زاد بر توانگری. و گفته شده است آنچه بیش از مصرف عیال و نانخور آدمی باشد. کلمه «ظهر- پشت» در این مورد برای افاده اشباع کلام و تمکین آمده است چنان که پشتوانه صدقه‌اش، پشتی نیرومند از دارایی باشد. (پایان گفته جزری). نظیر این است عبارت «خیر الصدقة ما ابقیت غنیّ- بهترین صدقه آن است که با پرداخت آن باز هم خود غنی و توانگر بمانی» یعنی بعد از پرداخت آن برای خود و عیالت مالی باقی ماند. پس مراد از «ظهر غنی» نفس غنی و بی‌نیازی است ولی برای توضیح و بیان به «ظهر» اضافه شده چنان که گویند «ظهر الغیب» و مراد خود «غیب» است. این گونه اضافه اضافه بیانی است که قصد تأکید از آن شده همان گونه که در «حق الیقین» و «دار الآخرة» ملاحظه می‌شود.
(95) این بیان امام علیه السّلام در ردّ بر فقیر نمایی صوفیان ص نیز گذشت.
(96) یعنی اگر کودکی پس از آنکه از شیر گرفته شد شیر زن دیگری را بخورد در این مورد حرمت رضاعی حاصل نمی‌شود چه این رضاع بعد از

فطام است. (شیر خوردنی که موجب حرمت می‌شود شیری است که به اندازه و شروط معیّن شرعی و به دفعات مکرّر متوالی از یک زن شیر دهنده تا حدّ سیر شدن کودک شیرخواره در هر نوبت و در همان اوان رضاع که مدّتی مشخّص است، تا دو سالگی کودک و محکم شدن استخوانهایش انجام گیرد.- م.)
(97) یعنی روزه پیوسته بدون افطار تا چند روز، جایز نیست.
(98) یعنی اگر جوانی پس از بلوغ پدرش را از دست بدهد، یتیم خوانده نمی‌شود (و یتیم هم چون بالغ شود دیگر مصداق یتیم و احکام آن نخواهد بود.- م.)
(99) روزه از سخن گفتن و به اصطلاح «اعتصاب کلام» به عنوان عبادت روا نیست و فضیلتی هم ندارد و در حدیث آمده است «روزه سکوت جایز نیست».
(100) «لا تقرّبّ بعد الهجرة»- پس از هجرت پیوستن به بلاد کفر و اقامت در آنها بدون عذر موجّه حرام است و در خبر است که: «من الکفر التقرب بعد الهجرة- پس از هجرت پیوستن به بلاد کفر یا بیانگردی کفر است» و بعید نیست مراد از این کلام معنی عامّی شامل هر موردی بر حسب زمان و مکان باشد و از این رو گفته‌اند: تقرّب بعد از هجرت در زمان ما این است که انسان به تحصیل دانش پردازد و سپس آن را ترک کند و با دانش و دانشجویی بیگانه شود.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 388
و بعد از فتح «101» (مکّه) مهاجرت نباید و طلاق پیش از نکاح نباشد و آزاد کردن بنده پیش از مالک‌شدنش نباشد و فرزند را با وجود پدر سوگند نیست «102» و نه (سوگند) بنده با وجود مالک او و نه زن با وجود شوهر او و نذر بر معصیت روانیست و سوگند بر قطع رحم جایز نباشد.
(1) و فرمود علیه السّلام: (ممکن نیست) کسی، گرچه بختش یار و مساعدت ایامش دستیار باشد، به خوشکامی رسد مگر آنکه از خلال پاره‌ای ناگواریها باشد. «103» هر که به انتظار کمال مطلوب آینده فرصت نقد را از دست بدهد روزگار همان فرصت را از او برباید. «104» زیرا از خصوصیات روزگار فرصت ربایی است و روش زمانه از دست رفتن فرصتهاست.
(2) و فرمود علیه السّلام: احسان زکات نعمتهاست. و شفاعت زکات مقام، و بیماریها زکات تن‌هاست، و گذشت زکات پیروزی. و هر چیز را که زکاتش را بپردازند از ربودنش در امان مانند.
(3) حضرتش علیه السّلام بگاه مصیبت می‌فرمود: «سپاس خدایی را که مصیبتم را در دینم ننهاد و سپاس خدایی را که اگر اراده می‌فرمود مصیبتم بس بزرگتر از آنچه هست می‌بود و سپاس خدای را بر امری که خواست

باشد و بود.» (4) (امام) علیه السّلام گفت: خداوند می‌فرماید: هر که شخص سرگردانی را از سرگردانیش رهایی بخشد من او را ستوده «105» خوانم و در بهشت خویش جایش دهم.
(5) و فرمود علیه السّلام: چون دنیا به گروهی روی آورد نیکیهای دیگران را هم به ایشان در پوشاند و چون پشت کند نیکیهای خودشان را هم از ایشان برباید. «106» (6) و فرمود علیه السّلام: مرد نکوکاریها و اهل نعمتها باشید. «107» بر نکوییها پاداش دهند و از نعمتها باز پرسی شود (که با آنها چه کردید)

_____

(101) شاید مراد از «الفتح» فتح مکه باشد یا مطلق «فتح» است که معنی عام از آن اراده شده و ناظر بر مجموع فتوحات اسلامی است.
(102) مراد نفی صحّت سوگند فرزند با وجود پدر است که اصلا واقع نمی‌شود یا مراد نفی لزوم است که واقع می‌شود ولی الزامی نمی‌آورد.
(103) شاید مراد این است که زندگی خوشکامانه جز پس از تحمّل رنج و مشقت و گذر از ناگواریها نصیب کسی نمی‌شود.
(104) شاید مراد این است که هر فرصتی (برای کار خیر.- م.) بیابد و از آن استفاده نکند و منتظر زمانی شود که کمال مطلوب را به نحو اتمّ انجام دهد همان فرصت هم از دست او می‌رود و هرگز به کمال مطلوب نمی‌رسد.
(105) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «سمّیته»، [اسمّیه- می‌خوانم] آمده (که در ترجمه همین وجه اختیار شد.- م.) و به جای «حمیدا» [جهیدا- کوشنده] آمده است.
(106) پیشتر ضمن کلمات مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام بیانی متضمّن این معنی گذشت.
(107) در متن: کونوا بنات الخیرات و أبناء النّعم دختران خیرات و پسران نعمتها باشید، تعبیری است که مفید ملازمه است یعنی همواره با نکوکاریها و نعمتها همراه باشید.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 389
(1)

آنچه از (حضرت) ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام روایت شده است

اشاره

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم از امام كاظم امين ابى ابراهيم، كه كنيه ابى الحسن نيز دارد، موسى بن جعفر عليهما السّلام در تفصيل اين معانى روايت شده است (2)

سفارش امام علیه السّلام «1» به هشام «2» و توصیف وی از خرد

اشاره

(3) به راستی خدای تبارک و تعالی به اهل خرد و فهم در کتاب خویش مژده داد و فرمود: فَبَشِّرْ

_____

(1) کلینی این روایت رای در باب یکم الکافی با تفاوتهایی که به آنها اشاره می‌کنیم آورده است، و روایت در متن «الجامعة لابواب الخیر و الفلاح» مذکور است.
(2) هشام، ابو محمد (یا ابو الحکم) هشام بن حکم بغدادی کندی از موالی بنی شیبان و از کسانی است که همه اصحاب مذهب در وثوق و بزرگی مقام و بلندی پایگاه او نزد امامان علیهم السلام اتفاق نظر دارند. او رای با مخالفان در باب اصول و جز آن گفتگوهای بسیار است. وی در صحبت (حضرت) ابی عبد الله (صادق) و سپس در خدمت (حضرت) ابی الحسن موسی علیهما السلام بود و از یاران گرامی حضرت ابی عبد الله علیه السلام به شمار می‌آمد و پایگاه والایش نزد آن حضرت به آن درجه بود که چون زمانی که هنوز نوجوان بود و خط عارضش نادمیده بود به خدمت آن حضرت آمد و شیوخ شیعه از قبیل حمران بن اعین و قیس الماصر و یونس بن یعقوب و ابی جعفر احول و دیگران در خدمت (امام علیه السلام) حضور داشتند حضرتش او رای برکشید و با آنکه همه آنان از او مسن‌تر بودند وی رای بر آنان برتری داد و چون حضرت ابو عبد الله دید این عمل بر اصحابش گران آمد فرمود: «این، یاور ما به دل و به زبان خویش است.» او رای اصلی بود و کتابهای بسیار داشت و اصحاب از او می‌آموختند. زادگاهش به کوفه بود و در واسط نشو و نما یافت و در بغداد بازرگانی می‌کرد و کرباس می‌فروخت و در دار السلام بغداد، به کرخ در کوی «درب الجنب» منزل داشت و در اواخر عمرش به کوفه نقل مکان کرد و ساکن «قصر وضاح» شد و به سال 179 در روزگار رشید در حال استتار در گذشت. پنهان شدن او رای در مناظرات داستانی مشهور است. امام رضا علیه السلام بر او رحمت فرستاد.
ابن ندیم در الفهرست در باره او گوید: «وی از متکلمان شیعه و نزدیکان (به ائمه) بود» و کسی است که (حضرت) صادق علیه السلام در حقش دعا کرد و فرمود: من در باره تو همان رای گویم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حق حسان گفت و فرمود: «همواره به روح قدسی مؤید باش که ما رای به زبان خویش یاری دادی» (ابن ندیم افزاید) «اوست که باب سخن در باره امامت رای گشود و مذهب شیعه رای بپیراست» و راه حجت آوردن در آن رای هموار کرد و «در فن کلام استادی ماهر و حاضر

جواب بود» وی در آغاز از یاران جهم بن صفوان بود و سپس به موجب دلائل و به حکم نظر درست قایل و معتقد به امامت گردید. «وی به برمکیان بسیار نزدیک و ملازم یحیی بن خالد بود و مجالس و مباحث کلامی و عقیدتی ارزشمند داشت» سپس به امام صادق علیه السّلام ارادت پیوست و ملازم آن حضرت شد.
«وی اندکی پس از نکبت برامکه (تباهی حال برمکیان) در گذشت، و گویند در خلافت مأمون وفات یافت» اصحاب عامّه در باره او طعن گفته‌اند و در اخبار از باب اعتقاد به «تجسّم» او را نکوهیده‌اند ولی اصحاب خاصّه در جهت منزّه شمردن ساحت او از این اتّهام به دفاع برخاسته‌اند و روایاتی در ستودگی او آمده است که دلالت بر بزرگواریش دارد. (عبارت داخل گیومه نقل از النّدیم است.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 390
عِبادِ. الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ- پس آن بندگان را (به لطف و رحمت من) مژده ده. آن بندگانی که چون سخن را بشنوند بهترینش را پیروی کنند، آنان هستند که خدا آنها را (به لطف خاصّ خود) هدایت فرموده و هم آنان به حقیقت خردمندانه» «3» (1) ای هشام بن حکم، به راستی، خدای عزّ و جلّ حجّتها را به وسیله خرد بر مردم تمام کرد «4» و با بیان کامل بر ایشان روشن ساخت و با دلیل آنان را به پروردگاری خود راه نمود و فرمود: وَ إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ- و خدای شما یکتاست، نیست خدایی مگر او که بخشاینده مهربانست» «5» إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ ...- تا آنجا که فرماید- لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ- به راستی، در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز و ...
نشانه‌های روشنی است برای گروهی که خرد می‌ورزند». «6» ای هشام، خدای عزّ و جلّ از این (امور) دلیلی بر شناخت خود آورده که این همه را مدبّری (چاره‌گر) باشد، پس فرمود: وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ- و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما (در گردون) مسخّر ساخت و ستارگان را به فرمان خویش مسخّر کرد، در این کار نشانه‌های (قدرت خدا) برای اهل خرد پدیدار است.» «7» و فرمود: حم. وَ الْکِتابِ الْمُبِینِ إِنَّا جَعَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ- حم. سوگند به کتاب روشنگر. ما آن را به هیأت قرآنی عربی پدید آوردیم، باشد که تعقّل کنید» «8» و فرمود: وَ مِنْ آیاتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَیُحْیِی بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ- و از جمله آیات او این است که برق را (به شیوه‌ای) بیم‌انگیز و امیدانگیز به شما می‌نمایاند و از آسمان آبی فرو می‌فرستد و با آن

(3) الزّمر، 18
(4) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «اکمل للنّاس»، [اکمل النّاس- مردم را کامل کرد] آمده است.
(5) البقرة، 163
(6) البقرة، 164 (تمامی آیه شریفه چنین است: ... وَ النَّهارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِما یَنْفَعُ النَّاسَ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فِیها مِنْ کُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِیفِ الرِّیاحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ- و در کشتی‌ای که برای بهره‌وری مردم در دریا روان است، و آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده است و بدان زمین را پس از پژمردنش زنده داشته و جانورانی که در آن پراکنده است، و در گردش بادها و در ابری که بین آسمان و زمین آرمیده است، برای مردمی که می‌اندیشند، شگفتیهاست»)
(7) النّحل، 12
(8) الزّخرف، 1 و 2 و 3
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 391
زمین را پس از پژمردنش زنده می‌دارد؛ بیگمان در این امر برای خردورزان مایه‌های عبرت است.» «9» (1) ای هشام، (خداوند) سپس خردمندان را پند داد و به آخرت تشویقشان کرد و فرمود: وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ، أَ فَلا تَعْقِلُونَ- و زندگانی دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست و همانا سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا نمی‌اندیشید؟» «10» و فرمود: وَ ما أُوتِیتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَمَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ زِینَتُها وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ وَ أَبْقی أَ فَلا تَعْقِلُونَ- و آنچه به شما داده شود بهره زندگانی دنیا و پیرایه آن است و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارترست، آیا خرد نمی‌ورزید» «11» (2) ای هشام، سپس (خداوند) عزّ و جلّ کسانی را که به عذاب او نمی‌اندیشند ترساند و فرمود: ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِینَ. وَ إِنَّکُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَیْهِمْ مُصْبِحِینَ. وَ بِاللَّیْلِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ- سپس (بعد از نجات لوط و اهلش) دیگران را (که بدکار بودند) نابود کردیم. و خود شما بر (آثار) آنان بامدادان می‌گذرید.
و نیز شامگاهان، پس آیا تعقّل نمی‌کنید» «12» (3) ای هشام سپس (خداوند) بیان کرد که خرد همراه دانش است و فرمود: وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما یَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ- و این مثلها را برای مردم می‌زنیم و جز دانشمندان کسی در باره آنها تعقّل نمی‌کند» «13» (4) ای هشام سپس (خداوند) کسانی را که خرد نمی‌ورزند نکوهش کرد و فرمود: وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَیْنا عَلَیْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ- و چون ایشان را گویند از آنچه خداوند

نازل کرده است پیروی کنید، گویند خیر، ما از آنچه نیاکانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم. آیا اگر نیاکانشان چیزی نیندیشیده و راهی نیافته باشند (باز هم، از آنان پیروی می‌کنند)؟» «14» و فرمود: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ- همانا بدترین جنبندگان از نظر خداوند، ناشنوایان گنگ (از شنیدن حق) هستند که در نمی‌یابند.» «15» و فرمود: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ [لا يعقلون]- و اگر از ایشان پرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است گویند خداوند؛ بگو سپاس خدای را؛ ولی

---

(9) الرّوم، 24
(10) الانعام، 32
(11) القصص، 60
(12) الصافات، 136 و 137 و 138
(13) العنكبوت، 43
(14) البقرة، 170
(15) الانفال، 22 و مانند آن است گفته خدای تعالی در سوره بقره، آیه 44 و 171 و سوره یونس، آیه 42 و سوره فرقان، آیه 46 و سوره الحشر، آیه 14.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 392
بیشترینه آنان، [تعقّل نمی‌کنند]» «16» (1) سپس (خداوند) اکثریّت (گمراه) را نکوهش کرد و فرمود: وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ- و اگر از اکثر مردم این سرزمین پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند» «17».
و فرمود: وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ- و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند» «18» و اکثرهم لا یشعرون- و بیشترشان نمی‌فهمند» «19» (2) ای هشام، سپس (خداوند) اقلیّت (رهروان حق) را ستود و فرمود: وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ- و اندکی از بندگانم سپاسگزارند» «20» و فرمود: وَ قَلِيلٌ ما هُمْ- و ایشان (به واقع) اندک شمارند» «21» و فرمود: وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ- و همراه او جز اندکی ایمان نیاورده بودند» «22» (3) ای هشام، سپس (خداوند) خردمندان را به نیکوترین گونه‌ای یاد کرد و به زیباترین زبوری بیاراست و فرمود: يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ- او به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد و به هر کس که حکمت بخشیده باشند، بیشک خیر بسیارش داده‌اند، و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد.» «23» ای هشام، به راستی، خداوند می‌فرماید: إِنَّ فِي ذلِكَ لَذِكْرى لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ- بیگمان در این برای کسی که صاحبدل باشد، پندآموزی است» «24» یعنی خردی دارد. و

فرمود: وَ لَقَدْ آتَيْنا لَقْمانَ الْحِكْمَةَ- و هر آينه لقمان را حكمت داديم» «25» يعنى فهم و خرد بخشيديم.
(4) اى هشام، به راستى، لقمان به پسرش گفت: «براى حق فروتنى كن (وزير فرمانش باش) تا

---

(16) اين آيه بيست و پنجم از سوره لقمان است و عبارت اخير آن بايد بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ- بلكه بيشتر آنها نمى‌دانند» باشد، همان گونه كه در پاره‌اى نسخه‌هاى الكافى نيز ضمن روايت آمده است و شايد در متن از روى سهو و غفلت راوى يا اشتباه نسخه‌نويسان به صورت «لا يعقلون» نوشته شده است.
(17) الانعام، 116
(18) الانعام، 37، و مانند آن است گفته خداى تعالى: بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ سوره النحل، آيه 75 و آيه 101 و سوره الأنبياء، آيه 24 و و سوره النّمل، آيه 61 سوره لقمان، آيه 25 و سوره الزّمر، آيه 29 و همچنين گفته خداى تعالى: بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ سوره العنكبوت، آيه 63 و گفته خداى تعالى: وَ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ سوره المائده آيه 103
(19) از مضمون آيات قرآنى گرفته شده ولى عين اين عبارت در قرآن مجيد نيامده است.
(20) السّباء، 13
(21) سوره ص، 24
(22) هود، 41
(23) البقرة، 269 و مانند آن است گفته خداى تعالى در سوره آل عمران آيه 190 و سوره الرعد آيه 19 و سوره ص آيه 29 و سوره الزّمر آيه 18 و سوره المؤمن آيه 57
(24) سوره ق، 38
(25) لقمان، 38
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 393
خردمندترين مردم باشى. «26» اى پسرك من، به راستى، دنيا دريايى ژرف است كه جهانى بسيار (از مردم) در آن غرقه‌اند، بايد كشتى تو در آن تقواى الهى و پر از بار ايمان باشد «27» و بادبانش توكّل و ناخدايش خرد و راهنمايش دانش و لنگرش شكيبايى.
(1) اى هشام، براى هر چيز دليل و راهنمايى است و دليل خردمند انديشه است و دليل انديشيدن خموشى است، و هر چيز را مركبى است و مركب خردمند «28» فروتنى است. و همين نادانى تو را بس كه بر مركبى نشينى كه از آن منعت كرده‌اند.
(2) اى هشام، اگر جوزى به دست تو باشد و مردم گويندت كه مرواريدى

در دست داری (این سخن) تو را که خود می‌دانی به راستی آن جوزی بیش نیست، سودی ندهد و اگر به دستت مرواریدی باشد و مردم گویندت که جوزی است تو را که خود می‌دانی به راستی مروارید است، زیانی نرساند.
(3) ای هشام، خداوند پیامبران و رسولان خویش را بر بندگانش گسیل نفرمود مگر برای آنکه از جانب خدا خرد ورزند، پس (از بندگان) آنان که نیکوتر پذیرفته شوند کسانی باشند که خدا را بهتر شناخته‌اند و به فرمان خدا داناترند و خردشان بهتر است و خردمندترینشان «29» آنانند که والاترین پایگاه دنیا و آخرت را دارند.
(4) ای هشام، هیچ بنده‌ای نیست مگر آنکه زمام او را فرشته‌ای به دست گرفته. پس تواضعی نمی‌کند مگر آنکه خدایش والامقامتر گرداند و تکبّری نکند مگر آنکه خدایش پست گرداند. «30» (5) ای هشام، به راستی خدا را بر مردم دو حجّت است: حجّتی آشکار و حجّتی نهان. حجّت آشکار فرستادگان و پیامبران و امامانند و امّا حجّت نهان و درونی خرد باشد.
(6) ای هشام، به راستی، خردمند کسی است که حلال از سپاسگزاری بازش ندارد و حرام بر شکیبایی و خودداریش چیره نیاید.
(7) ای هشام، هر که سه چیز را بر سه چیز چیره سازد گویی به هوای (نفسش) در ویرانگری خرد

_____

(26) در الکافی افزون بر این دارد: [و انّ الکیّس لدی الحق یسیر- و هوشمند در برابر حق رام و هموار است] آمده است.
(27) در متن «الدنیا بحر عمیق ... فلتکن سفینتک فیها ... و حشوها الایمان» آمده و ظاهر آن است که ضمیر در «فیها» به «الدنیا» و ضمیر در «حشوها» و بعد از آن به «سفینة» بر می‌گردد. ولی در پاره‌ای نسخه‌ها [سفینتک منها] آمده است و به جای «حشوها- محموله درون آن» [و جسرها- و پل آن] ایمان است.
(28) در الکافی در هر دو مورد این عبارت به جای «العاقل» [العقل- خرد] آمده که فصیح‌تر است و ترجمه آن چنین می‌شود: [هر چیزی را دلیلی است و دلیل خرد اندیشه است و دلیل اندیشه خموشی، و هر چیزی را مرکبی است و مرکب خرد فروتنی است]- م.
(29) در الکافی به جای «اعقلهم»، [اکملهم عقلا- کاملترین آنها از نظر خرد] آمده است.
(30) یعنی هر چه بیشتر فروتنی کند خداوند مقامش را بالاتر برد و هر چه تکبّر کند خدا پست‌ترش فرماید. و مراد از فرشته‌ای که زمام چنین کسی را به دست گرفته همان نیرو و گرایشی تواند بود که به تواضع یا تکبّرش می‌کشاند.- م.

خویش کمک کرده است. با دراز آرزویی پرتو اندیشه‌اش «31» را تاریک کند و با زیاده‌گویی نکات حکمتش را محو سازد و با شهوتهای نفسانی نور عبرت را خاموش کند، گویی برای ویران کردن پایه‌های خردش با هوای نفسش همکاری کرده و هر که خردش را ویران کند دین و دنیایش بر او تباه شود.
(1) ای هشام، در صورتی که تو خردت را از فرمان خدا منصرف داشته و از هوای نفست در چیرگی بر خردت پیروی کرده باشی چگونه کردارت نزد خدا پاک و خالصانه آید؟ (2) ای هشام، شکیبایی بر تنهایی نشانه نیروی خرد است، هر که از جانب خدا بیندیشد از مردم دنیا و دلبستگان بدان کناره گیرد و بدان چه نزد پروردگار است دل بندد (و خداوند) در وحشت انیس او و در تنهایی یار اوست و توانگری او در تنگدستی و عزّت‌یابی او در بی‌نیازی (از دیگران) باشد.
(3) ای هشام، آفریدگان بر اطاعت خدا گماشته شده‌اند «32» و نجاتی جز به طاعت نیست و طاعتی جز به دانش و دانشی جز به آموزش نباشد و آموزش به خردورزی و اندیشیدن بستگی یابد «33» و دانش جز از دانایی ربّانی به دست نیاید و شناختن دانا به خرد حاصل شود.
(4) ای هشام، کرداری اندک از خردمند پذیرفته است و (در درگاه حق) دو چندان (به حساب آید) و کردار بسیار از اهل هواپرستی و نادانی مردود است.
(5) ای هشام، به راستی، خردمند به اندک مایه‌ای از دنیا که همراه خرد باشد خرسند است ولی به اندک مایه حکمت که با دنیا همراه باشد قناعت نورزد و از این رو سودایش سود آور است.
(6) ای هشام، اگر آن اندازه که تو را بسنده است بی‌نیازیت دهند کمترین چیز دنیا تو را بس باشد و اگر به اندازه‌ای که تو را بسنده است بی‌نیازیت ندهند هیچ چیزی در دنیا نباشد که بی‌نیازت کند.
(7) ای هشام، خردمندان افزون بر قدر ضرورت دنیا را هم وانهادند چه رسد به گناهان. ترک دنیا از فضایل است و ترک گناهان از واجبات باشد.
(8) ای هشام، خردمندان در دنیا زهد ورزیدند و دلداده آخرت شدند زیرا دانستند که دنیا خواهان است و خواسته شده، و آخرت (نیز) خواهان و خواسته شده (و رابطه طالب و مطلوبی در میان است)، پس هر که آخرت خواهد دنیایش بخواهد تا روزی خود را از آن برگیرد و هر که دنیا خواهد آخرتش بخواهد تا مرگش فرا رسد و دنیا و آخرتش را بر او تباه کند. «34»

---

(31) در الکافی به جای «نور فکره»، [نور تفکّره- نور اندیشیدنش را] آمده است.

(32) در الکافی به جای «نصب الخلق لطاعة اللّه»، [نصب الحقّ- حق برای طاعت خدا گماشته شده] آمده است.
(33) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «یعتقد- گره می‌خورد و بستگی می‌یابد»، [یعتقل- به بند درکشیده شود، و پایبند گردد] آمده است.
(34) یعنی وقتی دنیا کسی را که خواهان آخرت است برای کسب روزی بخواهد به همان اندک روزی مقسوم و محتوم دنیوی اکتفا کند و فزونی نجوید و آن روزی مکتسب دنیوی را به مصداق «دنیا مزرعه آخرت است» صرف کسب ثواب اخروی کند ولی کسی که دنیا خواه است به خواهش و کشش آخرت توجه نکند و سرگرم مال اندوزی و دنیادوستی بماند تا مرگش در رسد و دنیا و آخرتش هر دو را بر او تباه کند زیرا با مرگ خود دنیا را به تمامی از دست بدهد و چون بذر خیری نیز نکاشته و توشه‌ای به آخرت نفرستاده، آخرتش هم تباه باشد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 395
(1) ای هشام هر که توانگری‌ای بی‌دارایی و آسودگی دل از (درد) حسد و سلامت دین خواهد باید از درگاه خدا به زاری بخواهد که خردش را کامل کند. پس هر که خرد ورزید بدان چه او را بسنده باشد قناعت کند و هر که بدان چه او را بسنده است قناعت کند بی‌نیاز گردد و هر که بدان چه او را بسنده است قناعت نکرد هرگز روی بی‌نیازی نبیند.
(2) ای هشام، به راستی خدای عزّ و جلّ از گروه صالحان حکایت کند که گفتند: رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ- بار پروردگارا، پس از آنکه هدایتمان کردی، دلهایمان را مگردان، و رحمتی از سوی خویش به ما ارزانی دار که تو بخشنده‌ای» «35» چون دانستند که دلها به سوی باطل کج می‌شوند و به (حالت) کوردلی و هلاک خود بازمی‌گردند. به راستی، هر که (با کمک و) از سوی خدا خرد نورزد از خدا نترسد و هر که از جانب خدا خرد نورزد دلش به شناخت او، بدان گونه که پایدار باشد و بیناییش در فزاید و حقیقتش را به دل دریابد، پایبند نشود. و هیچ کس چنان نخواهد شد مگر آنکه گفتارش با کردارش راست آید و نهانش با عیانش موافق باشد زیرا خداوند رهنمونی به باطن نهفته خرد نفرموده «36» مگر از راه ظاهر و گویای آن (که گوش و زبان باشد). «37» (3) ای هشام، امیر مؤمنان علیه السّلام می‌فرمود: هیچ چیزی که خدا را بدان بندگی کنند «38» برتر از خرد نباشد، و خرد مرد کامل نباشد تا چند خصلت گوناگون در او گرد نیاید: کفر و شرّش «39» در بند و همگان از او در امان باشند و هدایت و خیر را از او خواهان «40»، زیاده مالش (بر نیازمندان) نثار شده و پراکنده و زیاده گفتارش در کف (اختیار) مانده، بهره‌اش از دنیا همان قوت روزانه‌اش باشد و تا عمر دارد از دانش‌طلبی سیر نشود، خواری همراه با خدا نزدش خوشتر از عزّت با غیر

او، و فروتنی نزدش خوشتر از اشراف مآبی باشد. اندک نیکی و احسان دیگری را (بر خود) بسیار

---

(35) آل عمران، 8
(36) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لم یدلّ»، [لا یدل- رهنمایی نمی‌کند] آمده است.
(37) یعنی به بیان شعری شادروان ملک الشعراء بهار: «درستگویی فرع درستی عقل است» و اینکه در مثل آورده‌اند:
الظاهر دلیل علی الباطن- پیدا نشان از پنهان دارد، ناظر بر همین حقیقت است. پس خردمند کردارش خردمندانه و گفتارش مطابق کردار است.- م.
(38) در الکافی به جای «ما من شیء عبد اللّه به»، [ما عبد اللّه بشیء ...- خدا بندگی و عبادت نشود به چیزی برتر از ...] آمده است.
(39) یعنی کفر در اعتقاد و شرّ در گفتار و کردار را که همه اینها از بیخردی است (در بند عقل و ایمان کشد). در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «مأمونان» [مأمون- در امان مانده] آمده است.
(40) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «مأمولان»، [مأمول- آرزو شده] آمده است. «الرشد و الخیر»، یعنی رشد و رهیابی در اعتقاد و خیر در گفتار (و کردار)، و این همه ناشی از خرد باشد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 396
و احسان بسیار خود را (بر دیگران) اندک بشمارد. همه مردم را بهتر از خود داند و خود را پیش خود بدتر از همه خواند. و این کمال کار است.
«41» (1) ای هشام، هر که زبانش راست است کردارش پاک است و هر که نیّتش ستوده باشد روزیش فزوده باشد و هر که با دوستان و خانواده‌اش خوشرفتار است طول عمرش بسیار است.
(2) ای هشام، حکمت را به نادانان میاموز که (هر دو) بر آن ستم کنید و از شایستگانش دریغ مدار که به آنان ستم کنی.
(3) ای هشام، همچنان که (دنیاپرستان) حکمت را برای شما وانهادند شما دنیا را به آنها وانهید. «42» (4) ای هشام، آن را که مردانگی نباشد دین نباشد و آن را که خرد نباشد مردانگی نباشد، و گرانقدرترین مردم کسی است که دنیاداری را برای خود قدر و منزلتی نداند. هان که به راستی بهای پیکرهای شما جز بهشت نباشد پس آنها را به چیزی دیگر نفروشید. «43»
(5) ای هشام، به راستی، امیر مؤمنان علیه السّلام می‌فرمود: «در فراز مجلس نباید جز مردی نشیند که در او سه خصلت باشد: هر گاه از او پرسشی کنند (به درستی) پاسخ گوید و هر گاه مردم از کلام فرومانند او به سخن درآید و نظری دهد که به مصلحت اهل مجلس باشد، پس اگر کسی که هیچ یک از این خصلتها را ندارد بالانشینی کند احمق باشد» «44»

و حسن بن على عليهما السّلام فرمود: «هر گاه نيازهايى داريد آنها را از شايستگانش بخواهيد» به او عرض كردند: اى پسر

---

(41) يعنى ملاک كمال و درستى كار در اين كه آدمى كامل و تمام عقل شمرده شود اين است كه به همگى اين خصلتها موصوف باشد. (الوافى)
(42) در الكافى اينجا به اضافه آمده است: [يا هشام، انّ العاقل لا يكذب و ان كان فيه هواه- اى هشام خردمند دروغ نگويد هر چند دلخواهش باشد]
(43) صاحب الوافى در اينجا سخنى از استادش، رحمهما اللّه، نقل كرده، گويد: اين از آن روست كه پيكرها روز به روز در كاهش (و فرسودگى) هستند زيرا نفس (يا روان) از پيكرها روى به جهان ديگر دارد. پس اگر نفس نيكبخت باشد غايت جهد و كوشش آن در اين دنيا و گسستگى آن از زندگى جسمانى رهسپارى به سوى خداوند سبحان و نعمتهاى بهشتى است چه در راه هدايت و پايدارى گامزن است و چنان باشد كه گويى نفس (روحانى) پيكر (جسمانى) خود را به بهاى بهشت فروخته و با خداى تعالى سودا كرده و خداى عزّ و جلّ او را براى همين آفريده است و اگر نگون‌بخت باشد نهايت كوشش و پايان مهلت و عمرش منجر به نزديكى به شيطان و عذاب دوزخ است زيرا در راه گمراهى گام نهاده و گويى پيكرش را به بهاى تحصيل شهوتهاى گذرا و لذّتهاى حيوانى فروخته كه (در آخرت) آتشهاى سوزان دردناكى مى‌شوند كه امروز از دسترس حواسّ ظاهر اهل دنيا پوشيده و نهفته است ولى به روز رستاخيز بروز و ظهور خواهند كرد و آمده است كه: «برّزت الجحيم لمن يرى- دوزخ بدان كس كه بيناست رخ نمايد» و اين سودايى است كه با شيطان كرده و باطل‌گرايان در اينجا زيان بينند. (بهاى پيكر، در ص 398 نيز آمده است.- م.)
(44) در الكافى آمده است [انّ من علامة العاقل ان يكون فيه ثلاث خصال: يجيب اذا سئل ... انّ امير المؤمنين عليه السّلام قال: «لا يجلس فى صدر المجلس الّا رجل فيه هذه الخصال الثلاث او واحدة ...- از نشانه‌هاى خردمند آن است كه در او سه خصلت باشد: هر گاه از او پرسند پاسخ دهد ... به راستى امير مؤمنان عليه السّلام فرمود، «بر بالاى مجلس جز مردى ننشيند كه در او اين سه خصلت يا يكى از اينها باشد ... تا پايان روايت»]

پيامبر خدا، شايستگانش كيانند؟ فرمود: «آنانند كه خدا در كتاب خويش داستان زده و ياد كرده و فرموده است: إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ*- همانا صاحبدلان يادآور شوند.» «45» فرمود: آنها خردمنداند» و على بن حسين عليهما السّلام فرمود: همنشينى با صالحان موجب صلاح است و پرورش‌يابى «46» از دانشمندان مايه فزونى خرد است، و فرمانبردارى از

حاکمان عادل کمال عزّت (و تسلّط) است و بهره‌گیری (درست) از دارایی کمال مردانگی است، و رهنمایی مشورت خواه پرداخت حقّ نعمت (صاحبنظری) است و خودداری از آزار کمال خرد و مایه آسایش تن در دنیا و آخرت است.
(1) ای هشام، خردمند با آن کس که از تکذیبش بیم دارد سخن نگوید و از هر کس که از دریغش بیم دارد درخواست نکند و آنچه را بر آن توانایی ندارد وعده ندهد و آنچه را به سبب امیدواریش بدان سرزنش و سرکوفته شود آرزو نکند «47» و به آنچه بیم درماندگی در آن بر خود برد گام فرا ننهد. «48» و امیر مؤمنان علیه السّلام به یارانش سفارش می‌فرمود و می‌گفت: شما را به خدا ترسی در نهان و عیان، و عدالت در خرسندی و خشم، و کسب (حلال و ثواب) در درویشی و توانگری سفارش می‌کنم و این که با کسی که از شما گسسته بپیوندید و از آن که بر شما ستم کرده بگذرید و با آن که از شما دریغ ورزیده مهربانی کنید. «49» و باید نگریستنتان عبرت، و خموشیتان فکر، و گفتارتان ذکر و سرشتتان رادی باشد، «50» زیرا بخیل به بهشت و رادمرد به دوزخ در نیاید.
(2) ای هشام، خدا رحمت کند کسی را که چنان که باید از خدا شرم دارد و سر و آنچه را در سر دارد نگهدارد و شکم و آنچه را در آن جا دهد (از حرام) نگهدارد. «51» و مرگ و پوسیدگی (این پیکر جسمانی) را یاد آرد، و بداند بهشت در درون ناگواریهاست «52» و دوزخ در درون شهوتها (و خواهشها).

---

(45) الزّمر، 18
(46) در الکافی به جای «و ادب العلماء»، [و آداب العلماء] آمده که توضیحش در مواعظ امام سجّاد علیه السّلام گذشت.
(47) مراد این که خردمند نباید چیزی را که شایسته آن نباشد و آمادگی دریافتش را ندارد آرزو کند.
(48) در الکافی به جای «و لا یتقدّم علی ما یخاف العجز عنه»، [و لا یقدم علی ما یخاف فوته بالعجز عنه] آمده است یعنی، به انجام کاری پیش از وقتش اقدام نکند از بیم آنکه چون هنگامش در رسد با ناتوانی از انجام آن از دستش بدهد.
(49) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و تعطفوا» [و تعطوا- ببخشید] آمده (که با مفاد عبارت مناسبتر است.- م.)
(50) در پاره‌ای نسخه‌ها آمده است [و ایّاکم و البخل و علیکم بالسّخاء- از بخل بپرهیزید و به سخاوت گرایید]
(51) یعنی باید آنچه از اوهام و افکار در سر دارد حفظ کند و بروز ندهد، و ممکن است مراد از «آنچه در سر دارد» اندامهایی چون چشم و گوشش و

دیگر اعضا باشد که باید آنها را از حرام باز دارد. مراد از «آنچه در شکم جا دهد» خوراک و نوشابه‌هاست که باید حرام نباشد.
(52) این سخن مشهور و بین هر دو گروه (عامّه و خاصّه) معروف است و از پیامبر و اهل بیت او صلوات اللَّه علیهم به تواتر رسیده است. و مراد آن است که رسیدن به بهشت متضمن گفتارها و کردارهایی است که نفس معمولا آنها را خوش ندارد و هر که آنها را بکار بندد داخل بهشت شود و دوزخ در پیچیده به لذّتهای نفسانی و خواهشهای آن است و هر که آن لذّتها را بدو رساند و خواهشهایش را برآورد داخل دوزخ گردد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 398
(1) ای هشام هر که خود را از (ریختن) آبروی مردم باز دارد خدا از لغزش او به روز قیامت درگذرد و هر که خشمش را از مردم باز دارد خدا خشم خود را به روز قیامت از او باز دارد.
(2) ای هشام، خردمند دروغ نگوید گر چه دلخواهش باشد.
(3) ای هشام، بر قبضه شمشیر پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله (این نوشته) یافت شد: به راستی سرکش‌ترین مردم «53» بر خدا کسی است که جز زننده خود را بزند و جز کشنده «54» خود را بکشد و هر که به دوستداری کسی غیر از مولایان (و امامان راستین) خود چنان که خدا بر پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله فرو فرستاده، بپردازد کافر باشد. و هر که بدعتی نو آورد یا بدعتگزاری را پناه دهد خدا هیچ انصرافی و هیچ عوضی را به روز قیامت از او نپذیرد.
(4) ای هشام، برترین چیزی که پس از شناخت، بنده به وسیله آن به خدا نزدیکی جوید نماز است و احسان به پدر و مادر و ترک حسد و خود بینی و به خود بالیدن.
(5) ای هشام روزگاری را که فراروی توست اصلاح کن و بنگر آن چه روزی است، پاسخش را آماده دار که در بازداشت و باز خواست هستی، و از زمانه و اهل آن پندگیر زیرا زمانه دراز است (و برای تو) کوتاه. پس چنان عمل کن که گویی پاداش عملت را به چشم می‌بینی تا بیشتر بدان دل بندی. از جانب خدا (و از فیض الهی) خرد ورز «55» و در دگرگونی روزگار و احوال آن بنگر «56» زیرا آنچه از دنیا بیاید مانند همان چیزی است که گذشته (و گذشته و آینده‌اش به هم ماند) پس از (گذشته) عبرت آموز. و علی بن حسین علیهما السّلام فرمود: «به راستی، هر آنچه آفتاب بر آن دمد از باختران و خاوران زمین، از دریا و بیابان و دشت و کوه آن، به دیده دوستی از دوستداران خدا و اهل معرفت حقّ خدا چون برگشت سایه باشد- سپس فرمود علیه السّلام- آیا آزاد مردی نیست که [این] باز جویده- یعنی دنیا- را به خواستارانش وانهد؟ جانهای شما را بهایی جز بهشت نباشد پس آن را جز بدان (بها) نفروشید «57» زیرا هر که از (نعمتهای) خدا

(فقط) به دنیا خشنود شود در واقع به چیزی پست خشنود شده است.
(6) ای هشام، به راستی، همه مردم ستارگان را می‌بینند ولی جز کسی که مسیرها و منازل آنها را بداند بدانها رهنمایی نشود (و مسیر خود را تشخیص ندهد)، همچنین شما حکمت را می‌خوانید

---

(53) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «اعتی الناس»، [اعنی الناس- معترض‌ترین مردم] و در پاره‌ای [و اعقّ الناس- نافرمانترین مردم] آمده است.
(54) مراد از کشنده «قاتل» در اینجا کسی است که قصد قتل و آهنگ کشتن دیگری کند و به او هجوم آورد.- م.
(55) در متن «و اعقل عن اللّه» است و چون گویند کسی «عقل عن اللّه- از خدا خرد ورزید» یعنی معرفت از او باز یافت و خردش (به فیض الهی) بدان جا رسید که دانش را از خداوند دریافت و این از آن رو باشد که دانش را از کتاب خدا و سنت پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله فرا گیرد.
(56) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و انظر»، [فانظر- پس بنگر] آمده است.
(57) این مطلب در ص 396 نیز آمده است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 399
ولی جز کسی از شما که آن را بکار بندد بدان رهنمایی نیابد.
(1) ای هشام، به راستی، مسیح علیه السّلام به یارانش گفت: «ای بندگان بدی، بلندی درخت خرما شما را می‌ترساند و خار و دشواری بالا رفتن از آن را به یاد می‌آورید ولی گوارایی و شیرینی میوه و سودهای آن را فراموش می‌کنید، همچنین رنج کار آخرت را به یاد می‌آورید و موعد سر رسیدش به نظرتان طولانی می‌آید ولی فیضی را که از نعمت و پرتو و میوه آن نصیبتان می‌شود فراموش می‌کنید. (2) ای بندگان بدی، گندم را پاک کنید و پاکیزه سازید و به نرمی آردش کنید تا مزه‌اش را بیابید و خوراکش بر شما گوارا باشد، همچنین ایمان را سره سازید و کاملش کنید تا شیرینی آن را دریابید و از سرانجامش سود برید. به حق به شما می‌گویم: اگر چراغی یابید که به روغن، در شبی تار برافروزد از نورش بهره گیرید و بوی زنده‌اش مانع شما نشود، همچنین شما را سزد که حکمت را نزد هر که یافتید فرا گیرید و بی‌علاقگی وی (در آموزش آن) مانع فراگیری شما نشود. (3) ای بندگان دنیا، به حق به شما می‌گویم: به شرافت آخرت جز با ترک آنچه دوست دارید نرسید، و برای توبه کردن انتظار فردا را نکشید زیرا تا فردا، روزی و شبی مانده است و قضای الهی «58» در این دو در رسد و بگذرد. (4) به حق به شما می‌گویم: به راستی، کسی که وامی از مردم برگردن ندارد آسوده‌تر و کم‌اندوه‌تر از کسی است که وامی به گردن دارد هر چند (وام خود را) نیکو پردازد، و همچنین

هر که گناهی ندارد آسوده‌تر و کم‌اندوه‌تر از کسی است که گناه کرده هر چند خالصانه توبه کند و باز گردد. و به راستی گناهان کوچک، ناچیز از دامهای ابلیس است، آنها را به دیده شما ناچیز و کوچک نمایاند تا گرد آیند و فزون شوند و شما را فرا گیرند. (5) به حق به شما می‌گویم: مردم در حکمت (و دانش) دو گونه‌اند: مردی آن را به گفتار استوار (و نیک) گوید و با کردار تصدیقش کند و مردی (دیگر) به گفتار نیکو گوید و با کردار بدش تباه کند، پس میان این دو چه قدر فاصله است! خوشا بر دانایان با کردار و بدا بر دانایان به (صرف) گفتار. (6) ای بندگان بدی، مسجدهای پروردگارتان را زندانی برای پیکرها و پیشانیهای خود سازید و دلهایتان را خانه‌های پرهیزگاری کنید و دلهای خویش را جایگاه شهوتها نکنید. به راستی، بیتابترین شما هنگام بلا دنیا دوست‌ترین شماست و شکیباترین شما بر بلا بی‌رغبت‌ترین شما به دنیاست. (7) ای بندگان بدی، مانند بازهای رباینده و روباهان فریبنده و گرگان حیله‌گر و شیران درنده نباشید که آنچه آنها با شکار دریده خود کنند شما با مردمان همان کنید، گروهی را بربایید و گروهی را بفریبید و با گروهی نیرنگ‌بازید. (8) به حق به شما می‌گویم: پیکر را نه همین (فساد) بس که برونش درست و درونش فاسد باشد؟ همچنین پیکرهای شما را (نه همین تباهی بس) که خوشایندتان هستند و دلهایتان فاسد است؟ شما را سودی ندهد که پوستهایتان را پاکیزه سازید و دلهایتان چرکین باشد. چون غربال نباشید که آرد نرمه خوب را بیرون دهد و نخاله را

---

(58) کنایه از مرگ است هر صبح و شام و گاه و ناگاه در رسد.

نگاهدارد، و همان گونه شما از زبانهایتان (سخن) حکمت (و دانش) برآرید و دغلی در سینه‌هایتان بماند. ای بندگان دنیا، مثل شما چون چراغ است که برای مردم می‌تابد و خود را می‌سوزاند. ای بنی اسرائیل، در مجالس علما به انبوه گرد آیید گر چه به دو زانو تنگ هم نشینید «59»، زیرا خدا دلهای مرده را به پرتو حکمت (و دانش) زنده کند چنان که زمین مرده را به باران تند زنده می‌کند» «60» (1) ای هشام، در انجیل نوشته است: «خوشا بر مهرورزان به یک دیگر، آانند که در روز قیامت مهربینانند، خوشا بر اصلاح‌کنندگان میان مردم، آانند که روز قیامت مقرّبانند، خوشا بر پاکدلان آانند که روز قیامت (از آتش) پرهیز یافتگانند، خوشا بر فروتنان در دنیا، آانند که روز قیامت به تختهای شاهی برآیند.» «61» (2) ای هشام، کم گویی حکمتی است بزرگ، پس بر شماست (مراعات) خموشی، زیرا شیوه‌ای نیکو و (متضمّن) کم‌گناهی و سبکباری از گناهان است. در بردباری را استوار دارید که درش شکیبایی است. و به راستی خدای عزّ و جلّ

بسیارخند بی‌سبب و پرسه زن بی‌هدف را «62» دشمن دارد. بر فرمانروا واجب است که چون چوپان باشد و از رعیّت خویش بیخبر نماند و بر آنها بزرگی نفروشد. از خدا در نهانهای خویش شرم دارید همچنان که در عیان از مردم شرم می‌کنید. و بدانید که یک کلمه از حکمت گمشده مؤمن است، «63» پس بر شماست که دانش را پیش از آن که برگیرندش (و از میان برود) دریابید، و برگرفتن دانش از میانه همان ناپدید شدن دانشمندان از میان شما باشد.
(3) ای هشام، آنچه از دانش (تاکنون) نیاموختی بیاموز و آنچه آموختی به نادان درآموز. دانا را برای دانشش بزرگ دار و ستیزه با او را فروگذار و نادان را برای نادانیش کوچک شمار ولی دورش مران بلکه به خود نزدیکش کن و به او بیاموز.
(4) ای هشام، به راستی، هر نعمتی که از عهده شکرش بدر نیامدی چون گناهی باشد که بدان بازخواست شوی. و امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: «به راستی خدا را بندگانی باشند که از بیمش دلهایشان شکسته است و (این بیم) زبانشان را بسته، با اینکه زبان آورانی خردمندند. با کردارهای نیک به درگاه خدا پیش روند، بیش (خود) را افزون نشمارند و به (کردار) اندکشان از خود خشنود نباشند. در پیش خود خویش را بد پندارند ولی به راستی هوشمندان و نیکوکارانند.»

---

(59) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و لو جثّوا علی الرّکب»، [حبوا علی الرکب- سوار بر چهارپایان تاخت کنید] آمده.
(60) برخی از این تعلیمات در بخش «اندرزهای مسیح علیه السّلام» در همین کتاب در ص 523 تا ص 537 آمده است.
(61) این بیان در بخش «اندرزهای مسیح علیه السّلام در انجیل و جز آن» در همین کتاب به تفصیل ص 523. آمده.
(62) در متن «المشّاء إلی غیر ارب- بسیار رونده بی‌مقصد» آمده (که اصطلاحا آن را پرسه زدن گویند) و در پاره‌ای نسخه‌ها [الی غیر ادب- بدون آموختن و عبرت‌گیری، و بی‌ادبانه] آمده است.
(63) یعنی اگر یک کلمه حکمت و دانش در جایی یافت شود مؤمن باید چون گمشده خویش به دنبال آن برود و در طلبش بکوشد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 401
(1) ای هشام، آزرم از ایمان است و ایمان در بهشت و دهان دریدگی «64» از درشتخویی است و درشتی در دوزخ.
(2) ای هشام، سخنگویان سه گروهند: سود برنده و سالم و پرگوی یاوه‌سرا. سودبرنده ذکر گوی خداست و سالم همان خموش است ولی پرگوی یاوه‌سرا کسی است که به باطل فرو شود. به راستی، خداوند

بهشت را بر هر هرزه‌درای دریده دهان بی‌آزرمی که از آنچه گوید و گویندش پروایی ندارد، حرام کرده است. ابو ذرّ، رضی اللَّه عنه، می‌گفت: «ای دانش پژوه به راستی این زبان کلید نیکی و کلید بدی است، پس همان گونه که بر زر و سیمت مهر و قفل می‌نهی بر دهانت نیز مهر برزن» (3) ای هشام، چه بد بنده‌ای است بنده‌ای که دوروی و دو زبان باشد، برادرش را در پیش رویش به چرب زبانی بستاید و در پشت سر بخورد. «65» اگر به او نعمتی دهند بر وی حسد برد و اگر گرفتار شود واگذاردش. به راستی زودپاداشترین نیکی احسان است و زود کیفرترین بدی تجاوز. و به راستی بدترین بندگان خدا کسی است که از هرزه‌درایی او همنشینی با او را ناخوش داری، و آیا چیزی جز آنچه مردم به زبان خویش درو کرده‌اند آنان را به دوزخ سرنگون کند؟ از حسن اسلام مرد ترک سخن بیهوده از جانب اوست.
(4) ای هشام، مرد مؤمن نیست مگر اینکه بیمناک امیدوار باشد و بیمناک امیدوار نیست مگر بدان چه بیم و امید دارد عمل کند.
(5) ای هشام، خدای عزّ و جلّ فرماید: به عزّت و شکوه و بزرگی و قدرت و آبرو و بزرگواری مقامم سوگند، هیچ بنده‌ای نباشد که مراد مرا بر خواهش خود رجحان دهد مگر آنکه او را در پیش خود بی‌نیاز سازم و به اندیشه آخرتش افکنم و در پیشه‌اش «66» کفایتش دهم و آسمانها و زمین را ضامن روزیش گردانم و خود در پشت تجارت (و سود) هر تاجری باشم. «67» (6) ای هشام، خشم کلید هر بدی است، و کاملترین مؤمنان در ایمان نیکخوترین آنهاست. چون با مردم آمیزش کنی اگر توانی با کسی نیامیزی مگر آن که تو را بر او دست احسان و خدمتی باشد، «68» پس چنان کن.
(7) ای هشام، بر توست مراعات نرمش زیرا نرمش فرخنده و تندخویی شوم است. به راستی،

---

(64) «البذاء» به معنی فحش است و «البذیء» بیخردی است که در سخن گفتن بی‌شرم و دریده دهان باشد.
(65) «در پشت سر کسی را خوردن» کنایه از غیبت کردن از اوست چه به فرموده قرآن: غیبت گفتن از برادر چون خوردن گوشت او باشد.- م.)
(66) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «ضیعته» [صنعته- صنعتش] آمده است.
(67) یعنی پشتوانه او باشم و از او حمایت کنم.
(68) یعنی فقط با کسی بیامیز که به سبب پیشدستی در احسان و امکان خدمت تو را بر او برتری باشد.

نرمش و نیکخویی و نیکوکاری خانه‌ها را آباد کند و روزی را بیفزاید.

(1) ای هشام، فرموده خداست که: هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلّا الْإِحْسانُ؟- آیا پاداش (نیکویی و) احسان جز احسان است «69»» این (حکم) در (باره) مؤمن و کافر و نکوکار و گنهکار، همه جاری است. هر که را احسان کردند باید آن را پاداش دهد و پاداش دادن (شایسته) آن نیست که با او همان کنی که او با تو کرده است تا برتری خود را نشان داده باشی (زیرا) اگر تو همان احسانی را که با تو کرده با او کنی باز او را در آغاز کردن به احسان بر تو برتری باشد. «70» (2) ای هشام، داستان دنیا به مار ماند که دست سودن بر آن نرم است و درونش سمّ کشنده، بزرگسالان خردمند از آن دوری کنند و کودکان خردسال به دستش گیرند.
(3) ای هشام، در فرمان برداری از خدا شکیبا باش و در (خود داری) از نافرمانی نسبت به خدا نیز شکیبایی ورز، زیرا دنیا همان ساعتی است (که در آنی)، تو را بر آنچه از آن رفته نه شادی باشد نه اندوه و بر آنچه از آن نیامده آگه نیستی. پس بر همان ساعتی که در آنی شکیبا باش چنان که گویی در خوشی و نیک حالی (و مورد رشک دیگران) هستی. «71» (4) ای هشام، داستان دنیا به آب دریا ماند که تشنه هر چه از آن نوشد تشنگیش در فزاید تا او را بکشد. «72» (5) ای هشام، از بزرگی نمایی بپرهیز زیرا هر کس در او هموزن دانه‌ای بزرگی نمایی باشد به بهشت در نیاید. بزرگی ردای خداوند است و هر که بر سر ردای او با او کشاکش کند خداوندش به رو در دوزخ نگونسار کند.
(6) ای هشام، از ما نیست هر کس که هر روز به حساب خود نرسد (تا) اگر نکو کرده بر آن بیفزاید و اگر بد کرده از خدا آمرزش خواهد و به درگاهش توبه آرد.
(7) ای هشام، دنیا به شکل زنی کبود چشم بر مسیح علیه السّلام مجسّم شد، به او فرمود: چند شوهر کرده‌ای؟ گفت: بسیار، فرمود: و همه طلاقت دادند؟ گفت: نه، بلکه همه را کشتم. مسیح

---

(69) الرّحمن، 60
(70) از این رو باید در پاداش به احسان بیش از آنچه گرفته‌ای بپردازی تا فضل تقدّم دیگری را در احسان با افزون بخشی خود پاداش داده و با او برابری کرده باشی.
(71) (یعنی به دمی که در آنی خرسند و قانع باش و آن را برای کار خیر و توشه‌اندوزی آخرت غنیمت شمار.) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «قد اغتبطت»، [قد احتبطت- بر آماسیده‌ای و فربه‌شده‌ای] آمده است (که تعبیری خالی از تکلّف نیست.)
(72) ابو حامد محمد غزالی در کیمیای سعادت چنین آورده است: «عیسی علیه السّلام می‌گوید: مثل جوینده دنیا چون مثل خورنده آب دریاست، هر

چند بیش خورد تشنه‌تر می‌شود، می‌خورد، می‌خورد تا هلاک شود و هرگز آن تشنگی از وی بنشود. (کیمیای سعادت، چاپ هفتم، به تصحیح احمد آرام، ص 68).- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 403
علیه السّلام فرمود: پس وای بر شوهران باقیمانده‌ات، چگونه از گذشتگان عبرت نگیرند. «73» (1) ای هشام، به راستی تابندگی پیکر در چشم است، اگر چشم تابناک باشد تمام پیکر از آن پرتو گیرد، و به راستی تابش روح از خرد است، پس چون بنده خردمند باشد به پروردگار خویش آگاه باشد و اگر به پروردگارش آگاه باشد در دینش بینا باشد و اگر به پروردگارش نادان باشد دینی برای او نماند. و همچنان که پیکر جز به جان زنده نماند دین نیز جز به نیّت راستین نپاید و نیّت راستین جز به خرد نماند.
(2) ای هشام، به راستی کشت در دشت هموار بروید و در سنگسار نروید، همچنین حکمت در دل فروتن آباد و بارور گردد و در دل متکبّر زورگو آباد نشود زیرا خداوند فروتنی را ابزار خرد و تکبّر را ابزار نادانی ساخته است. آیا نمی‌دانی هر که سر به سقف کوبد سرش را بشکند و هر که سر به زیر آرد سقف بر او سایه افکند و در برش گیرد؟ همچنین است هر که به پیشگاه خدا فروتنی نکند خدایش فرو کشد و هر که به خدا فروتنی کند خدایش برکشد.
(3) ای هشام، چه زشت است درویشی پس از توانگری و گناهکاری پس از پارسایی و زشت‌تر از این آنکه پرستشگر خدا پس از چندی پرستش خدا را رها کند.
(4) ای هشام، در زندگی خیری جز به دو کس را نباشد: شنوایی نگهدار و دانایی با گفتار. «74» (5) ای هشام، در میان بندگان (خدا) چیزی برتر از خرد بخش نشده. خفتن خردمند برتر از شب بیداری بیخرد است. و خداوند پیامبری را برنینگیخته مگر آنکه خردش برتر از کوشش همه کوشندگان باشد. و بنده‌ای واجبی از واجبات خدا را بجای نیاورده مگر آنکه از جانب او خردمند گشته. «75» (6) ای هشام، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر گاه مؤمن را خموش دیدید به نزدیک و درآیید زیرا او حکمت فرا دهد. و مؤمن کم سخن است و پرکار، و منافق بسیارگوی است و کم‌کار.
(7) ای هشام، خدای تعالی به داود علیه السّلام وحی فرمود: به بندگانم بگوی، عالمی فریفته به دنیا را میان من و خودشان قرار ندهند زیرا ایشان را از یاد من و از راه دوستی من و راز و نیاز با من باز می‌دارد، اینان راهزنان بندگان من باشند، به راستی کمترین کاری که با ایشان کنم آن باشد

---

(73) ابو حامد محمد غزالی این روایت را چنین آورده: «در خبر است که

عیسی علیه السّلام، دنیا را دید در مکاشفات خویش، در صورت پیرزنی، گفت: چند شوهر داری؟ گفت: در عدد در نیاید از بسیاری. گفت: بمردند یا طلاق دادند؟
گفت: نه! که همه را بکشتم. گفت: پس عجب از این احمقان دیگر، می‌بینند که با دیگران چه می‌کنی، وانگه در تو رغبت می‌کنند و عبرت نمی‌گیرند!» کیمیای سعادت، به تصحیح احمد آرام، ص 76 و در جای دیگر از همان کتاب گوید: «دنیا را روز قیامت بیاورند بر صورت عجوزه‌ای زشت سبز چشم و دندانهای وی بیرون آمده ...».- م.
(74) یعنی حکمت و دانشی را که می‌شنود خوب فرا گیرد و به خاطر سپارد، یا رازی را که با او گویند حفظ کند و چون سخن گوید از سر دانایی گوید.- م.
(75) یعنی خدا را به منتهای تعقّل و خردی که خدایش بخشیده شناخته است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 404
که شیرینی دوستی خویش «76» و راز و نیاز با خودم را از دلهایشان برکنم.
(1) ای هشام، هر که را به گمان خود بزرگ آید فرشتگان آسمان و زمین لعنت کنند و هر که بر برادرانش بزرگی فروشد و برایشان گردن فرازد در واقع با خدا رویارویی کرده است. و هر که (مقامی) را ادّعا کند که ندارد در جهتی غیر از رهیابی خود به دشواری افتاده است. «77» (2) ای هشام، خداوند به داود علیه السّلام وحی فرمود: ای داود یارانت را بر حذر دار و از شهوت‌پرستی بیم ده «78» زیرا آنان که دل به شهوتهای دنیا در آویخته‌اند دلهایشان از (یاد) من در پرده (غفلت) ماند.
(3) ای هشام، زنهار تو را از تکبّر بر دوستان من و گردنفرازی به دانش خودت که خدایت دشمن دارد و پس از دشمن داشتن او دنیا و آخرتت سودیت ندهد. در دنیا چنان کسی باش که به خانه‌ای، نه از آن خود، نشسته و هر دم انتظار کوچ دارد.
(4) ای هشام، همنشینی با دینداران شرف افزای دنیا و آخرت است و رایزنی با خردمندان فرخندگی و برکت و رهیابی و توفیقی از جانب خداست. پس اگر خردمند خیر خواه به مشورت راهیت نمود «79» مبادا خلاف آن کنی که در آن هلاک باشد.
(5) ای هشام، از آمیزش و خو گرفتن با مردم بپرهیز مگر آنکه در بین ایشان خردمندی و بی‌آزاری بیابی، پس بدو خوگیر و از دیگران بگریز چنان که از درندگان شکاری می‌گریزی. و خردمند را سزد که چون کاری کند از خدا شرم دارد و اگر به تنهایی نعمتیش دهند دیگری را با خود در کار (استفاده از آن نعمت) شریک کند. و هر گاه با دو کار روبرو شدی که

ندانستی کدام بهتر و درست‌تر است بنگر کدام به هوای نفس تو نزدیکتر است، پس با همان مخالفت کن زیرا آن کار بیشتر درست است که با هوا و دلخواه نفس تو سازگار باشد. (6) مبادا حکمت را فرا چنگ آری «80» و با سپردن به

---

(76) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «محبّتی»، [عبادتی- بندگی خود] آمده است.
(77) در متن چنین است: «فهو [ا] عنی لغیر رشده» و در پاره‌ای نسخه‌ها [اعنی لغیره- رنجی برای دیگری فراهم کرده] آمده است و شاید در اصل [فهو لغیّ لغیر رشدة- پس او بدون رهیابی گردنکش است] بوده و در عبارت دو تصحیف رخ داده است.
(78) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و انذر» [فأنذر- پس بیم ده] و در پاره‌ای [و نذّر] آمده است.
(79) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فاذا اشار علیک ...» [فاذا استشار- هر گاه رایزنی کرد] آمده است.
(80) (در اصل: «و ایّاک ان تغلب الحکمة ...» آمده است.) مجلسی رحمه اللّه گوید: «گویا، در این عبارت حذف و وصلی رخ داده، اگر به صیغه مجهول «تغلب علی الحکمة» خوانده شود به این معنی است که به وسیله کسی که شایستگی آن را ندارد به زور از تو گرفته شود، و اگر به صیغه معلوم «تغلب» خوانده شود یعنی از کسی که شایستگی ندارد دریغ گردد، و ممکن است که «تفلت» باشد که به معنی سخن بی‌اراده گفتن است و مفهوم آن اینکه نادانسته و ناخواسته کلامی از حکمت بگویی که ضایع شود» در پاره‌ای نسخه‌های منقول از این کتاب چنین آمده است: [و ایّاک ان تطلب الحکمة و تضعها فی الجهّال- مبادا حکمت را بجویی و در میان جاهلانش ضایع کنی]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 405
جاهلان تباهش سازی. هشام گفت: به او عرض کردم: اگر مردی را که خواستار آن است بیابم ولی فهمش توان درک آنچه به وی می‌آموزم نداشته باشد (چه کنم)؟ (امام) علیه السّلام فرمود: در خیر خواهی (و حکمت آموزی) به وی مهربانی کن (و سخن به قدر فهمش گوی)، اگر دلتنگ و ملول شد خود را به فتنه میفکن (و بیش زحمت مده) و از رد کردن (حکمت و دانش) از جانب متکبّران بر حذر باش زیرا دانش خود، کسی را که هشیار نمی‌شود نشان می‌دهد. «81» (1) عرض کردم:
اگر کسی که عقلش به پرسش آن رسد نیابم (چه کنم)؟ (امام) علیه السّلام فرمود: جهل او را از پرسش غنیمت شمار تا از فتنه گفتار (و آموختن حکمت به نااهل) و نیز از فتنه ردّ (حکمت از جانب متکبّر) هر دو

در امان باشی. (2) و بدان که خداوند فروتنان را به اندازه فروتنی خودشان بالا نبرد بلکه به اندازه بزرگی و شکوه خویش بالا برد. و بیمناکان را به اندازه بیمشان (از دوزخ) ایمنی ندهد بلکه به اندازه کرم وجود خویش ایمنی بخشد. و اندوهگینان را به اندازه اندوهشان گشایش ندهد «82» بلکه به اندازه دلجویی و مهر خود مرحمت فرماید. پس تو را چه گمان است به دلجویی مهربانی که حتی با کسی که دوستان او را می‌آزارد دوستی می‌کند چه رسد به کسی که به خاطر او آزار می‌کشد، و تو را چه گمان است به توبه پذیر مهربانی که از دشمن خود توبه پذیرد تا چه رسد به کسی که خشنودی او را جوید و دشمنی خلق را به خاطر او به جان خرد و برگزیند.
(3) ای هشام، هر که دنیا دوست شد بیم آخرت از دلش برود. به بنده‌ای دانشی ندهند که به دنیا دوستی خود بیفزاید مگر آنکه دوریش از خدا فزونتر و خشم خدا بر او بیشتر شود. «83» (4) ای هشام، به راستی، خردمند آگاه کسی است که آنچه تاب آن را ندارد رها کند. و درستی بیشتر در مخالفت با هوای نفس است. و هر که آرزویش دراز شود کردارش بد (و ناساز) شود.
(5) ای هشام، اگر مسیر مرگ را بینی از آرزو بازت دارد.
(6) ای هشام، از طمع بپرهیز، و تو را از آنچه در دست مردم است نومیدی باید. و طمع از آفریدگان را (در دل خود) بکش، زیرا طمع کلیدی است برای خواری «84» و خرد ربودگی و تباهی «85» مردانگیها و

---

(81) در متن «فانّ العلم یدلّ علی من لا یفیق» و در پاره‌ای نسخه‌ها، [فان العلم یذلّ علی ان یحمل علی من لا یفیق- زیرا دانش از اینکه به کسی که هشیار نمی‌شود حمل و آموخته گردد، خوار می‌شود] و در پاره‌ای به جای «یحمل- حمل می‌شود» [یجلی- جلوه‌گر شود] آمده است.
(82) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لم یفرج المحزونین»، [لم یفرح ... شادی نبخشد] آمده است (که شاید با عبارت مناسبتر باشد.- م.)
(83) یعنی اگر بنده‌ای که علمش داده‌اند به جای افزودن بر زهد خویش بر دنیا دوستی خود بیفزاید به همان اندازه از خداوند دورتر شود.- م.
(84) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «مفتاح للذّل» [مفتاح الذّل- کلید خواری] آمده است.
(85) در متن «اختلاق المروّات- زندگی و کهنگی مردانگیها» و در پاره‌ای نسخه‌ها، [اخلاق ... ژنده کردن] آمده است.

دریدن (پرده) آبرو و از دست رفتن دانش. و بر توست که به پروردگارت پناه آوری و به او توکّل کنی، و با نفست پیکار کن تا آن را از خواهشهایش

باز داری زیرا این (پیکار) مانند جهاد با دشمنت بر تو واجب است. (1) هشام گفت: به او عرض کردم: با کدام دشمنان جهاد واجب‌تر است؟ امام علیه السّلام فرمود: با (آن دشمن) که به تو نزدیکتر و با تو دشمن‌تر و برایت زیانبخش‌تر است و بزرگترین دشمنی را با تو کند و خود با وجود آنکه به تو نزدیک است از همه به دیده‌ات نهان‌تر است و همان که دشمنانت را بر ضدّت برانگیزد «86» و او «87» ابلیس است که به وسوسه افکنی در دلها گماشته باشد، با اوست که باید به سختی دشمنی‌ورزی. «88» او نباید در پیکارش برای هلاکت تو از تو در پایداریت در جهاد با او شکیباترین (و پرطاقت‌تر) باشد، زیرا او در توانمندی خود از تو سست‌پایه‌تر است و با وجود همه بدیهایش از تو کم‌زیانتر. «89» اگر تو به خدا پناه بری به راه راست رهنمون شوی.
(2) ای هشام، کسی را که خدا سه چیز کرامت فرمود مورد لطف قرار داد: خردی که از رنجی که از هوای نفس حاصل آید جلوگیری کند و دانشی که رنج نادانی را از او بازدارد و توانگری‌ای که بیم درویشی را از او دور کند.
(3) ای هشام، از این دنیا و مردم آن بپرهیز زیرا مردم در آن چهار گروهند: مردی در هم کوفته و هماغوش هوی، و دانشجویی قرآن خوان «90» که هر چه دانشش بیفزاید تکبّرش افزون شود و با قرآن خواندن و دانش خود بر زیردست خویش گردنفرازی خواهد، و عابدی نادان که زیر دست خود را در عبادت کوچک شمارد و دوست دارد که او را بزرگ شمارند و شکوهمند انگارند. و صاحب بینشی دانا و آگاه به راه حق که قیام به آن را دوست می‌دارد (ولی) ناتوان یا مغلوب است و نمی‌تواند بدان چه می‌داند عمل کند و از این رو اندوهناک و غمگین است، (و تازه) او بارزترین نمونه (خردمندان) زمانه خود و موجّه‌ترین ایشان است.
(4) ای هشام، خرد و سپاهش را بشناس و نادانی و سپاهش را (نیز) بشناس تا از ره یافتگان باشی. هشام گفت: عرض کردم: فدایت شوم، ما جز آنچه خود به ما شناساندی نشناسیم.
(5) (امام) علیه السّلام فرمود: ای هشام، به راستی، خداوند خرد را آفرید و او نخستین آفریده‌ای

---

(86) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و من یحرّض»، [من یحرض- آن که آزمند می‌کند] و در پاره‌ای، [و یحرص من أعدائک- و از دشمنانت (کسانی را) بر تو آزمند می‌کند] آمده است (که خالی از تکلّف نیست.- م.)
(87) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و هو»، [فهو- پس او] آمده است.
(88) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فلتشتدّ» [فلتشد- باید کمربندی] آمده است.

(89) یعنی صبر و استقامت تو در نبرد با شیطان تو را از او نیرومندتر می‌سازد. و اگر در مبارزه با او پایداری کنی او با تمام نیرویش از تو ضعیف‌تر است و گزندش به تو کمتر از آسیبی است که تو با مقاومت خود بدو توانی زد.- م.
(90) «متعلّم مقری» در پاره‌ای نسخه‌ها، [... متقرّی- کسی که نمایش می‌دهد و وانمود می‌کند که قرآن می‌خواند] آمده است.

بود که خداوندش از آنچه وابسته به روح است، «91» از سوی راست عرش، «92» از نور خود «93» بیافرید.
پس به او فرمود: بگرد، برگشت. (1) آنگاه او را فرمود: روی آر، پس روی آورد. پس خدای عزّ و جلّ فرمود تو را [بزرگ] آفریدم و بر تمام آفریدگانم گرامیت داشتم. «94» آنگاه بیخردی را از دریای تلخ تیره آفرید، و به او فرمود: بگرد، پس برگشت. سپس او را فرمود: روی آر، (ولی) روی نیاورد. آنگاه فرمودش:
بزرگی فروختی، و لعنتش فرمود. آنگاه برای خرد هفتاد و پنج سپاه قرار داد. چون «بی‌خردی» دید خداوند چگونه «خرد» را گرامی داشت و چه بخشیدش دشمنی (و کینه) او را در دل گرفت.
آنگاه «بیخردی» گفت: پروردگارا این آفریده‌ای که چون منش آفریدی و گرامیش داشتی و نیرویش بخشیدی و من ضدّ اویم و نیرویی ندارم، آنچه سپاه او را بخشیدی به من نیز عطا کن. خدای تبارک و تعالی فرمود: آری، امّا اگر از این پس از من نافرمانی کنی تو و سپاهت را از جوار رحمت خود برون رانم. گفت: رضا دادم. پس خداوند هفتاد و پنج سپاهش بخشید.
(2) در شمار هفتاد و پنج سپاهی که به خرد بخشید یکی «خیر» بود که وزیر «خرد» است و «شرّ» را بر ضدّ آن داد که وزیر «بیخردی» است.

سپاهیان خرد/ سپاهیان بیخردی/ تعبیر متن عربی 1- ایمان/ کفر/ (الایمان الکفر) 2- راست شمردن/ دروغ شمردن/ (التّصدیق التّکذیب) 3- پاکدلی/ دورویی/ (الاخلاص النّفاق) 4- امید/ نومیدی/ (الرّجاء القنوط) 5- دادگری/ بیدادگری/ (العدل الجور)

---

(91) یعنی خرد نخستین آفریده از وابستگان به روح در شهر بنیه (و ساختمان وجود) آدمی است که همه به فرمان پروردگار در آن متمرکز شده‌اند و سلطان در پایگاه فرماندهی، عقل است و همو اوّل و سر کرده و سر آغاز است و سپس سپاهش یکی پس از دیگری گرد آمدند تا کمال خرد برای آدمی حاصل شد.
(92) «عن یمین العرش» از راست عرش یعنی از نیرومندترین و شریف‌ترین سوی عرش الهی.
(93) «من نوره» یعنی از نور ذات خود. معنی مجموع این بیان در اوایل کتاب در سخنان پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله جزو حکم و اندرزهای آن حضرت صلوات الله علیه آمده است. هر که خواهد بدان جا مراجعه کند.
(94) فرموده امام علیه السّلام که: آفریده‌ای بزرگتر و گرامی‌تر از خرد نباشد، از آن روست که هر چیزی قائم به خرد است پس از همه آفریدگان گرامی‌تر باشد. و در مقابل، بی‌خردی سرچشمه بدیهاست پس قابلیّت هر بدی را دارد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 408
6- خرسندی/ خشم/ (الرّضا السّخط) 7- سپاس/ ناسپاسی/ (الشّکر الکفران 8- امید گسستن (از خلق)/ طمع بستن (به خلق)/ (الیأس الطّمع) 9- توکّل/ آز/ (التّوکّل الحرص) 10- سازگاری/ درشتی/ (الرأفة الغلظة) 11- دانش/ نادانی/ (العلم الجهل) 12- پاکدامنی/ پرده‌دری/ (العفّة «95» التهتّک) 13- بی‌میلی به دنیا/ دنیاگرایی/ (الزّهد الرّغبة) 14- نرمخویی/ درشتخویی/ (الرّفق الخرق) 15- ترس (از خدا)/ دلیری گستاخانه/ (الرّهبة الجرأة) 16- فروتنی/ بزرگی فروشی/ (التّواضع التّکبر) 17- آرام رفتاری/ شتابزدگی/ (التؤدة العجلة) 18- بردباری/ پرخاشگری/ (الحلم السّفه) 19- خموشی/ پرگویی/ (الصّمت الهذر) 20- پذیرش‌جویی/ گردنفرازی/ (الاستسلام الاستکبار) 21- فرمان پذیری/ زورگویی/ (التّسلیم التّجبّر) 22- بخشایش/ کینه‌توزی/ (العفو الحقد) 23- مهربانی/ سنگدلی/ (الرحمة القسوة) 24- یقین/ شک/ (الیقین الشّک) 25- شکیبایی/ بیتابی/ (الصّبر الجزع) 26- گذشت/ انتقام/ (الصّفح الانتقام) 27- بی‌نیازی/ نیازمندی/

(الغنی الفقر) 28- اندیشیدن/ بی‌فکری/ (التفکّر اللّهو) 29- بیاد داشتن/ فراموشی/ (الحفظ النسیان) 30- بهم پیوستن/ از هم گسستن/ (التّواصل القطیعة) 31- قناعت/ شکمبارگی/ (القناعة الشّره) 32- گشاده‌دستی/ دریغ‌ورزی/ (المواساة المنع)

---

(95) در متن الفقه آمده، تصحیح از اصول کافی، ج 1، ص 24

33- دوستی/ دشمنی/ (المودّة العداوة) 34- وفاداری/ خیانت/ (الوفاء الغدر) 35- فرمانبرداری/ نافرمانی/ (الطاعة المعصیة) 36- فروتنی/ گردنکشی/ (الخضوع التطاول) 37- سلامت/ بلا/ (السّلامة البلاء) 38- فهم/ کودنی/ (الفهم الغباوة) 39/ شناخت/ انکار/ (المعرفة الانکار) 40- سازش/ ناسازگاری/ (المداراة المکاشفة) 41- پاک باطنی/ نیرنگ زنی بهم/ (سلامة الغیب المماکرة) 42- رازداری/ افشاگری/ (الکتمان الافشاء) 43- نیکو کاری با پدر و مادر/ ناسپاسی و نافرمانی از آنان/ (برّالوالدین «96» العقوق) 44- حقیقت‌ورزی/ ریا کاری و خوش ظاهر نمایی/ (الحقیقة الرّیاء «97») 45- نکویی/ ناپسندی/ (المعروف المنکر) 46- پنهانکاری/ راز پراکنی/ (التقیّة الاذاعة) 47- دادورزی/ ستمگری/ (الانصاف الظّلم) 48- خودداری/ حسد/ (التّقی «98» الحسد) 49- پاکیزگی/ پلیدی/ (النّظافة القذر) 50- شرم/ بیشرمی/ (الحیاء القحة) «99» 51- میانه روی/ زیاده روی/ (القصد الاسراف) 52- آسایش/ رنج/ (الرّاحة التّعب) 53- همواری/ دشواری/ (السّهولة الصّعوبة) 54- تندرستی و امنیّت/ آشوب/ (العافیة البلوی) 55- اعتدال/ فزون‌طلبی/ (القوام المکاثرة)

---

(96) با توجه به اصول کافی، ج 1، ص 25 تصحیح شد. متن: فقط البرّ.

(97) متن: التّسویف، در الکافی به جای «التسویف»، [الریا- ریا کاری و ظاهرنمایی] آمده (که مناسبتر و متضادّ با «حقیقت‌کاری» است و همان گونه ترجمه شد.- م.)

(98) در پاره‌ای نسخه‌ها، [النفی] آمده که ظاهرا تصحیف شده است.

(99) «القحة، وقاحت» و در پاره‌ای نسخه‌ها، [القیحة] و در الکافی و الخصال، [الخلع- بی‌آزرمی] آمده است.

56- دانش/ هوس/ (الحکمة الهوی) 57- سنگین منشی/ سبکسری/ (الوقار الخفّة) 58- نیکبختی/ بدبختی/ (السّعادة الشّقاء) 59- توبه/ اصرار بر گناه/ (التوبة الاصرار) 60- خویشتن داری و دقت/ سهل انگاری/ (المحافظة التهاون) «100» 61- خداخوانی/ سرپیچی از دعا/ (الدّعاء الاستنکاف) 62- فعّالیّت/ تنبلی/ (النّشاط الکسل) 63- شادمانی/ اندوه/ (الفرح الحزن) 64-

همگرایی/ پراکندگی/ (الالفة الفرقة) 65- جوانمردی/ تنگ نظری/ (السّخاء البخل) 66- سرسپردگی/ خودبینی/ (الخشوع العجب) 67- سخن به دل نهفتن/ سخن چینی/ (صون الحدیث «101» النمیمة) 68- آمرزش خواهی/ فریفتگی/ (الاستغفار الاغترار) 69- زیرکی/ حماقت/ (الکیاسة الحمق) «102» (1) ای هشام، این خصال (خرد) جز در نبیّ یا وصیّ یا مؤمنی که خداوند او را به ایمان آزموده گرد نیاید. «103» و امّا دیگر مؤمنان هیچ یک از این حال بیرون نیستند که از پاره‌ای از سپاه خرد بهره دارند تا خردشان کمال یابد و از چنگ سپاه نادانی برهند و در آن هنگام در بلندترین پایگاه با پیامبران و اوصیاء علیهم السّلام باشند. خدا ما و شما را به فرمانبرداری خویش توفیق دهد.
(2)

از آن امام علیه السّلام روایت شده است که فرمود: نماز نافله برای هر مؤمنی وسیله نزدیکی به

_____

(100) در پاره‌ای نسخه‌ها، [المخالفة- نقیض «المحافظة»] آمده است.
(101) در پاره‌ای نسخه‌ها [صدق الحدیث- راست گفتاری] آمده است.
(102) پیداست تعدادی که به تفصیل آمده و با «خیر و شر» (70) می‌شود کمتر از آن است که به اجمال در آغاز گفته شده (یعنی 75) (و شاید بقیّه از قلم کاتبان افتاده باشد.) در الکافی تا هفتاد و هشت شماره نام برده شده ولی پاره‌ای مکرّر است: (اضافات کتاب کافی عبارت است از: مؤاسات- منع. صدق- کذب. حق- باطل. امانت- خیانت.
شهامت- بلادت. صلاة- اضاعه. صوم- افطار. جهاد- نکول. حج- نبذ المیثاق. ستر- تبرّج. تهیئه- بغی. برکة- محق. و در عوض شماره‌های 22 و 24 و 28 و 48 و 66 این کتاب را ندارد.- م.)
(103) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لا تجمع»، [لا تجتمع- جمع نگردیده] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 411
خداست. (1) و حج جهاد هر ناتوان (از پیکار) است. (2) و هر چیزی را زکاتی است و زکات تن روزه‌های مستحبّ باشد. (3) و برترین عبادت پس از شناخت (و معرفت خدا) انتظار گشایش است. (4) و هر که پیش از ستایش بر خدا و صلوات بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دعا کند چون کسی است که بی‌کمان تیر افکند. (5) و هر که را به عوض گرفتن یقین باشد در بخشندگی دست گشاده دارد. (6) و مردی که میانه‌روی کند از حق منحرف نشود. (7) و تدبیر نیمی از زندگانی باشد. (8) و مردم دوستی نیمی از خرد باشد. (9) و بسیاری اندوه پیری آرد. (10) و شتابزدگی بدخویی است. (11) و کمی نانخور یکی از دو آسایش است.
(12) و هر که پدر و مادرش را اندوهگین سازد به آنان ناسپاسی کرده. (13) و هر که بگاه مصیبت دست بر زانو کوبد و یا دست بر دست زند اجرش بکاهد. و مصیبتی که برای مصیبت دیده جز با شکیبایی و استرجاع (گفتن انّا للّه و انّا الیه راجعون) بگاه صدمه دیدن مستوجب پاداش نشود، مصیبت نباشد. «1» (14) و احسان جز بر دیندار یا خانواده‌دار احسان نباشد. (15) و خداوند کمک را به اندازه مخارج فرو فرستد و شکیبایی را به اندازه مصیبت دهد. (16) و هر که میانه روی کند و قناعت ورزد نعمت بر او بپاید. و هر که (مال) بیجا پاشد و زیاده‌روی کند نعمتش زوال یابد.

(17) و امانت پردازی و راستی روزی آرند. و خیانت و دروغ (آدمی را) به ناداری و دورویی کشانند. (18) و هر گاه خدا بد ذرّه‌ای «2» را خواهد دو بالش برویاند که بدان به پرواز درآید و پرندگانش بخورند. (19) و احسان در نظر مؤمن برای احسانگر، جز به سه شرط احسان نباشد: کوچک شمردن، پوشیده داشتن و زود رساندش. پس هر کس احسان خود را به مؤمن کوچک شمارد برادر مؤمنش را (که مورد احسان بوده) بزرگ داشته و هر که احسان خود را بزرگ شمارد برادرش را (که احسان دیده) خرد شمرده است. و هر که احسانی را که کرده است پوشیده دارد کردارش ستوده شود و هر که در انجام وعده‌ای که داده شتاب ورزد عطایش را گوارا «3» کرده است.
(20)

از گفتار آن حضرت علیه السّلام (با رشید که در خبری طولانی آمده و ما (پاره‌ای از آن را) به اندازه نیاز نقل کردیم)

(21) (امام کاظم علیه السّلام) نزد او (هارون الرشید) آمد و وی به سبب سخنانی که به دروغ بر ضدّ (امام علیه السّلام) به وی گفته بودند آهنگ دستگیری او را داشت، پس طوماری دراز بدو داد که در آن روشها (و عقاید) زشتی به شیعیان امام (علیه السّلام) نسبت داده بودند، [آن را بخواند] و سپس فرمود: ای امیر مؤمنان، ما اهل خاندانی هستیم که گرفتار دروغ بستن دیگران بر خویشیم و پروردگار ما بسیار آمرزنده و بسیار خطاپوش است، و نخواسته رازهای بندگانش را جز به هنگام

_____

(1) یعنی مصیبتی که با شکیبایی و استرجاع بر آن پاداش دهند مصیبت شمرده نمی‌شود و خود نوعی نعمت است

(2) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «الذّرّة»، [النّملة- مورچه] آمده است (که شاید مناسبتر باشد.- م.)

(3) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فقد هنئ»، [هنوء- گوارایی (به وجه مصدری)] آمده است.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 412

حسابرسی فاش فرماید یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ- آن روز که دارایی و پسران سود ندهد مگر آنکه کسی که دلی پاک و پیراسته (از شک و شرک) به نزد خداوند آورد» «1» (1) سپس فرمود: پدرم از پدرش، از علی، از پیامبر صلوات اللَّه علیهم مرا باز گفت: هر گاه که خویشاوند به خویشاوندی برخورد جنبشی (و کششی) در میان آید و سپس آرام گیرد، و اگر امیر مؤمنان چنان (مصلحت) بیند که با من خویشاوندانه برخورد و به من دست دهد، همان کند (که سزاست، رشید) در این هنگام از تخت خود به زیر آمد و دست به سوی (امام) موسی علیه السّلام دراز کرد و دستش را بگرفت. سپس او را به سینه‌اش فشرد و در آغوش گرفت و در جانب راست خویش بنشاند و گفت: گواهی دهم که تو راستگویی و پدرت راستگوست و نیایت راستگو و پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله راستگویست. آنگاه که تو در آمدی من به سبب گزارشهایی که از تو به من رسانده بودند از همه کس نسبت به تو کینه‌ورتر و خشمناکتر بودم ولی چون بدان گونه سخن گفتی و دست به دستم دادی آن (کینه) از من دور گشت و خشمم بر تو تبدیل به خرسندی شد. (وی) لختی خاموش شد، (2) سپس به (امام علیه السّلام) گفت: می‌خواهم در باره عبّاس و علی (علیه السّلام) از تو پرسشی کنم (که) چرا علی (علیه السّلام) به میراث پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله شایسته‌تر از عبّاس شد؟ با آنکه

عبّاس عموی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله، و چون پدر او بود. (امام) موسی علیه السّلام به او فرمود: مرا (از این پاسخ) معاف دار. (رشید) گفت: به خدا سوگند که معافت ندارم، پاسخم ده. فرمود: اگر معافم نمی‌داری امانم ده. گفت: امانت دادم. (امام) موسی علیه السّلام فرمود: راستی این است که کسی که توانایی هجرت داشت و (به وقت ضرورت) هجرت نکرد از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ارث نمی‌برد، پدرت عبّاس «2» ایمان آورد ولی هجرت نکرد و به راستی که علی علیه السّلام هم ایمان آورد و هم (بگاه خود) هجرت کرد، و خداوند فرمود: الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یُهاجِرُوا ما لَکُمْ مِنْ وَلایَتِهِمْ مِنْ شَیْءٍ حَتَّی یُهاجِرُوا- آنان که ایمان آورده‌اند لیکن مهاجرت نکرده‌اند شما از دوستی (و توارث) آنان برخوردار نمی‌شوید، مگر آنکه هجرت کنند» «3» رنگ از چهره هارون پرید و دگرگون شد (3) و گفت: چرا شما خود را به علی که پدرتان هست نسبت نمی‌دهید و به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله که نیای (مادری) شماست نسبت می‌دهید؟ (امام) موسی علیه السّلام فرمود:
به راستی، خداوند مسیح، عیسی پسر مریم علیه السّلام را به خلیل خود ابراهیم علیه السّلام به واسطه مادرش، مریم بکر پاکدامن که بشری دست بدو نسایيده بود، نسبت داد و در فرموده خود که: وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ وَ زَکَرِیَّا

_____
(1) الشعراء، 88 و 89
(2) مراد از «اباک العبّاس- پدرت عباس» پدر بزرگ است که اطلاقا به پدر تعبیر می‌شود.
(3) الانفال، 72
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 413
وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ- و داود و سلیمان و ایوب و موسی و هارون را که از فرزندان او (ابراهیم) بودند (هدایت نمودیم) و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم و نیز زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس را که همگی از شایستگان بودند.» «4» او را تنها از طریق مادرش به ابراهیم علیه السّلام نسبت داد همان گونه که داود و سلیمان و ایّوب و موسی و هارون علیهم السّلام را از طریق پدران و مادرانشان نسبت داد، برای اینکه فضیلت و پایگاه والای عیسی علیه السّلام تنها به مادر اوست و این گفته خدا در داستان مریم علیها السّلام است که فرمود، إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ- به راستی خداوند تو را پذیرفته و پاکیزه داشته و بر زنان جهانیان (همزمان خویش) برتری بخشیده است» «5» به (زادن) مسیح، بی‌واسطه بشری. و همچنین پروردگار ما

فاطمه علیها السّلام را برگزید و پاکیزه ساخت و او را بر زنان جهانیان به دادن حسن و حسین، دو سرور جوانان اهل بهشت، مزیّت مرحمت فرمود.
(1) هارون- در حالی که پریشان شده و از آنچه شنیده بود تبه حال و منقلب گشته بود- گفت:
از کجا می‌گویید: در انسان از سوی پدران یا مادرانشان فسادی باشد اگر خمسی را که باید به شایستگانش نرساند؟ «6» (امام) موسی علیه السّلام فرمود: ای امیر مؤمنان این پرسش را هیچ یک از سلاطین جز تو نپرسیده است و تیم وعدی «7» و بنی امیّه نیز نپرسیده‌اند و هیچ یک از پدران من مورد چنین پرسشی قرار نگرفته‌اند، پس تو هم کشف و بیان آن را از من مخواه. گفت: اگر به من خبر دهند که جایی آن را کشف و بیان کردی از امانی که به تو داده‌ام باز خواهم گشت. (امام) موسی علیه السّلام فرمود: تو را این حق باشد.
(2) (هارون) گفت: به راستی، زندقه در (جهان) اسلام فزونی گرفته و این زندیقانی که گزارشهای ایشان به ما می‌رسد همان وابستگان شمایند، زندیق نزد شما اهل بیت کیست؟ (امام) علیه السّلام فرمود: زندیق آن است که بر خدا و پیامبرش ردّه گوید و هم آنانند که با خدا و پیامبرش مبارزه کنند.
خداوند فرماید: لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ ... الی آخر الآیة- قومی نیابی که به خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشند و با کسانی که با خداوند و پیامبر او مخالفت می‌ورزند، دوستی کنند، و لو آنکه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خاندانشان باشند .... تا پایان آیه» «8» اینان همان ملحدانند که

---

(4) الانعام، 85 و 86
(5) آل عمران، 42
(6) یعنی اگر کسی مال خود را به پنج بخش نکند و یک پنجم مالش را که «خمس» است به شایستگان آن ندهد از جانب پدر یا مادر در نطفه او خللی باشد. (و به گفته فردوسی، «پژوهنده را راز با مادر است».- م.)
(7) مراد از تیم وعدی، ابو بکر و عثمان هستند که نخستین از قبیله تیم و دیگری از عدیّ بود.- م.
(8) المجادلة، 22
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 414
از یکتاپرستی به الحاد بازگشته‌اند.
(1) آنگاه هارون گفت: از نخستین کسی که ملحد و زندیق شد مرا بازگوی. (امام) موسی علیه السّلام فرمود: نخستین کسی که در آسمان

ملحد و زندیق شد ابلیس لعین بود که تکبّر کرد و بر برگزیدهٔ و دوست خدا، آدم صفی علیه السّلام فخر فروخت، (چه) آن لعین گفت: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ*- من از او بهترم، مرا از آتشی آفریده‌ای و او را از گلی» «9» پس از فرمان پروردگارش سرتافت و ملحد شد، و الحاد تا قیام قیامت در نژاد او به ارث ماند. هارون گفت: آیا ابلیس را نژاد و فرزند باشد؟ (امام) علیه السّلام فرمود: آری، آیا گفتهٔ خدا را نشنیدی (که فرماید) إِلَّا إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً- ... مگر ابلیس که از جنّیان بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید؛ آیا شما او و زاد و رودش را به جای من به دوستی می‌گیرید؟ و حال آنکه ایشان دشمنان شما هستند؛ ستمکاران (مشرک) بد جانشینی (به جای خدا) دارند آنان را در هنگام آفرینش آسمانها و زمین و آفرینش خودشان گواه نگرفتم و من آن نیستم که گمراه‌کنندگان را به یاری بگیرم» «10» زیرا که آنان به زرق و برقها و دروغهایشان فرزندان آدم را گمراه می‌کنند و (به ظاهر) گویند: لا اله الّا اللّه، همچنان که خداوند بدین گفته خود وصف فرموده است: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ؟ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ- و اگر از ایشان پرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است گویند خداوند؛ بگو سپاس خدای را؛ ولی بیشترینه آنان نمی‌دانند.» «11» یعنی آنان این سخن را جز به تلقین و عادت و به زبان نگویند و هر که آگاهی (و عقیده) ندارد گر چه شهادت دهد شک‌کننده و حسود و بدخواه است و از این روست که عرب گویند: «هر که چیزی را نداند با آن دشمنی ورزد و هر که دستش بدان نرسد بر آن عیب بندد و از آن روی گرداند» زیرا او نادان و ناآگاه است.
(امام علیه السّلام با ابی یوسف قاضی «12» نیز گفتگویی مفصّل دارد که اینجا محلّ ذکرش نیست)

_____
(9) الاعراف، 12 و سوره ص، 76
(10) الکهف، 49 و 50
(11) لقمان، 25
(12) ابو یوسف، یعقوب بن ابراهیم بن حبیب، پسر خنیس بن سعد صحابی انصاری کوفی، قاضی القضات و از علمای دولت رشید بود وی با ابی حنیفه رفاقت داشت و از پیروان او بود و از او روایت کرده و بر مذهب او بود ولی در بسیار جایها با او مخالفت کرده وی را از اصحاب رأی و قیاس شمرده است. گویند او نخستین کسی است که به لقب «قاضی القضات» ملقّب شد و در بغداد قضاوت می‌کرد و در سال 166 هنگام رفتن

«الهادی» به گرگان این منصب را یافت و تا سال 182 که وفات یافت این مقام را داشت. تولد او به سال 113 ه. بود. و گویند او نخستین کسی است که امتیاز میان جامه علما و دیگر مردم را بر قرار کرد. حکایاتی از احوال او در تاریخ ابن خلکان و خطیب بغدادی آمده است. قبرش در سمت شرقی صحن مطهّر کاظمین در زمین بغداد است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 415
(1) آنگاه رشید (پس از استماع این بیانات امام علیه السّلام) گفت: به حقّ پدرانت (التماس دارم) سخنان جامعی برای آنچه ما در جریان کار خویش داریم خلاصه فرمایی. «13» (امام) علیه السّلام فرمود: خوب، و دوات و کاغذی آوردند و نوشت:
«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. همه امور ادیان «14» چهار است:
1- امری که در آن اختلافی نیست و آن امری است که به ضرورت مورد اتّفاق امّت است که بدان ناگزیرند.
2- اخبار مورد اتفاق که هدف نهایی است و هر شبهه‌ای را بر آنها عرضه دارند (و بسنجند) و هر پیشامدی را از آن دریابند، و مورد اجماع (و اتّفاق نظر) امّت است.
3- امری که احتمال شکّ و انکار در آن رود، که راه (تشخیص) آن توضیح خواستن «15» از متخصّص است برای کسانی که دلیلی بر آن خواهند، از آیات قرآن (که تفسیرش) مورد اتّفاق است و سنّتی که همه بدان معتقدند و اختلافی در آن نیست.
4- یا، سنجش (و قیاسی «16») که خرد عادلانه و مناسبش شناسد و خاصّه و عامّه امّت را شک و انکار آن نرسد. «17» و این دو امر از توحید (که والاترین امور است) و پایین‌تر آن، تا برسد به یک خراش در تن «18»

---

(13) یعنی: تو را به حق پدرانت سوگند می‌دهم و خواهش می‌کنم سخنان جامعی در نهایت اختصار برای گذراندن امور جاری، (به وجه شرعی) بیان فرمایی.
(14) در متن و در اختصاص مفید و بحار الانوار، «امور الادیان» آمده است که شاید از جهت تعمیم و خاتمیّت دیانت اسلام بر جمیع ادیان الهی باشد و شاید از جهت شمول و احتوای احکام اسلامی مخصوص پیروان دیگر ادیان که در سرزمین اسلامند چون جزیه و نکاح و بیع و غیره به لفظ جمع «ادیان» اطلاق شده است.
(15) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «استیضاح»، [استنصاح- خیرطلبی و نصیحت‌جویی] آمده است.
(16) مراد از «قیاس تعرف العقول عدله» سنجش عقلانی است که عدل و صحّت آن از دیدگاه فرزانگان خاصّه و عامّه مقبول باشد و در شمار منابع

چهارگانه استنباط احکام یعنی: قرآن و سنّت و عقل و اجماع، از آن تعبیر به «عقل» شده است نه قیاس صوری منطقی که امام صادق علیه السّلام آن را در کار احکام دین نهی فرموده است.- م.
(17) این روایت را مفید رحمه اللّه تا اینجا در الاختصاص چنین روایت کرده و مجلسی، قدّس سرّه نیز در (البحار بدین گونه نقل کرده است: پس نوشت: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. امور ادیان دو امر است: یکی امری که در آن اختلافی نیست و به ضرورت مورد اتّفاق امّت است که ناگزیر به آنند و اخبار بر آنها اتّفاق دارد، هر شبهه‌ای را به آنها عرضه دارند و هر پیشامدی را بدانها استنباط کنند. و دیگری امری است که احتمال شکّ و انکار در آن رود، که راهش توضیح خواستن از خبرگان بر آن است. پس هر چیز که دلیل‌جویانش از قرآن یا سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، که مورد اختلاف نباشد، بر آن اتّفاق کنند یا به سنجشی که خرد آن را عادلانه داند دریابند، راه ردش بر کسی که بر این حجّتها توضیحی خواهد بسته باشد و قبول و اقرار و گراییدن بدان بر او واجب است و آنچه هنوز برای دلیل‌جویانش از قرآن ثابت نشده (ولی) بر تفسیر آن اجماع باشد یا از سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که خلافی در آن نیست و یا سنجشی عقلانی که خاصّه و عامّه را در آن شکّ و انکاری نباشد، این دو امر چنین هستند ... تا پایان روایت»
(18) در الاختصاص به جای «و ارش الخدش»، [الی ارش الخدش] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 416
و بالاتر از آن (مثلا تا قتل نفس را شامل می‌شود.) این است (میزانی) که امر دین بر آن عرضه و سنجیده شود. پس (باید) هر چه را برهانش برایت ثابت است بگزینی و هر چه را صحّتش بر تو پوشیده است «19» رد کنی. پس هر که یکی از این سه «20» را آورد همان حجّت رسایی است که خداوند در گفته خود به پیامبرش بیان فرمود که: قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ فَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعِينَ- بگو (ای پیامبر) حجّت رسا و روشن از آن خداوند است؛ و اگر می‌خواست همه شما را هدایت می‌کرد» «21» (خداوند) آن حجت رسا را به نادان می‌رساند و او با وجود نادانی خود آن را می‌فهمد همچنان که دانا به دانش خود آن را می‌داند. زیرا خدا عادل است و زور نمی‌گوید و بر آفریدگان خود بدان چه می‌دانند حجّت می‌آورد و آنها را بدان چه می‌دانند دعوت می‌کند نه بدان چه نمی‌دانند و نمی‌شناسند. پس رشید جایزه‌ای تقدیم آن حضرت کرد و او را برگردانید و خبر مفصّل است. «22»
(1)

کوته‌سخنانی از آن حضرت علیه السّلام که در این معانی روایت شده است.

(2) فرمود علیه السّلام: بر آن کس که از جانب خدا خرد ورزد (و عقلش به فرمان حق باشد) سزاست که خدا را در روزی رسانی کندکار نپندارد و در گذراندن قضایش متّهم نسازد (و بر او گمان بد نبرد).
(3) مردی گفت: او را از یقین پرسیدم. حضرتش علیه السّلام فرمود: (موقن- کسی که ایمانش در حدّ یقین باشد) توکّل (فقط) بر خدا کند و به خدا تسلیم شود و به قضای خدا رضا دهد و (همه کار خود را) به خدا واگذارد.
(4) عبد الله بن یحیی «1» گفت: در دعا به او نگاشتم «الحمد للَّه منتهی علمه- سپاس خدای را به نهایت درجه علمش» (امام) علیه السّلام (در پاسخم) نوشت: نباید بگویی «نهایت علمش» چه علم او را نهایت و پایانی نیست، ولی بگو: «منتهی رضاه- غایت خشنودیش» «2»

_____

(19) در الاختصاص به جای «غمض علیک صوابه»، [غمض عنک ضوءه- روشنیش بر تو پوشیده است و روشن نیست] آمده است.
(20) ظاهرا مراد از «این سه»: قرآن و سنّت و قیاس عقلانی است (یعنی سنجشی که درستی آن مورد قبول خرد باشد و از آن «به عقل» تعبیر می‌شود.- م.)
(21) الانعام، 149
(22) تمامی خبر در الاختصاص مفید، رحمه اللَّه آمده است.
(1) عبد الله بن یحیی کاهلی اسدی کوفی، برادر اسحاق بن یحیی از برجستگان اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام بود و او را کتابی است.
(2) صدوق رحمه اللَّه این روایت را در کتاب توحید، باب علم به اسناد خود از کاهلی، از حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام روایت کرده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 417
(1) مردی در باره (معنی جواد) گشاده دست کریم، از او پرسید. (امام) علیه السّلام فرمود: سخن تو دو صورت دارد. اگر در باره آفریدگان می‌پرسی، به راستی، (جواد) کسی است که هر چه از خدا بر او واجب آمده بپردازد و بخیل (تنگ نظر) کسی است که از پرداخت حق واجب الهی دریغ ورزد. و اگر منظورت آفریدگار است، او اگر بدهد جواد و گشاده دست است و اگر دریغ کند (باز هم) جواد و کریم است زیرا او گرت دهد چیزی عطایت کند که از آن تو نیست و اگر دریغ کند چیزی را دریغ کرده که از آن تو نیست.

(2) به یکی از شیعیان خود فرمود: ای فلان، از خدا پروا دار و حق بگو گرچه هلاکت در آن باشد که نجات تو در همان حقگویی است. «3» ای فلان، از خدا پروا دار و باطل را رها کن گرچه نجات تو در آن باشد که هلاک تو در همان باطل‌گرایی است.
(3) وکیل «4» او به وی گفت: به خدا سوگند به تو خیانت نکردم. (امام) علیه السّلام فرمود: خیانت و تضییع (حیف و میل بی‌سوء نیّت) تو برای من یکسان است ولی برای تو بدترین این دو خیانت است.
(4) و فرمود علیه السّلام: بپرهیز که از صرف مالی در راه طاعت خدا دریغ‌ورزی پس دو چندانش را در راه معصیت خرج کنی.
(5) و فرمود علیه السّلام: مؤمن چون دو کفّه (متعادل) ترازو باشد هر چه در ایمانش فزایند در بلا (و آزمونش) بیفزایند.
(6) (امام) علیه السّلام هنگامی که بر سر گوری حضور «5» یافت فرمود: به راستی، چیزی «6» که پایانش این باشد سزد که از آغازش مورد بی‌مهری قرار دهند، و به راستی، چیزی «7» که آغازش این باشد سزد که از سرانجامش بهراسند.
(7) و فرمود علیه السّلام: هر که در (کنه ذات) خدا سخن گوید هلاک شود و هر که ریاست جوید هلاک شود و هر که خود بینی بر او در آید (و فراگیردش) هلاک شود.
(8) و فرمود علیه السّلام: دستاورد دنیا و دین هر دو دشوار شد. دستاورد دنیا را هر چه دست یازی بینی که تبهکاری در ربودنش بر تو پیشی گرفته است. و امّا دستاورد آخرت را، یارانی برای خود

---

(3) مراد اینکه اگر حقگویی به ظاهر موجب هلاک تو گردد یا در دنیا به نابودیت کشاند موجب نجات اخروی تو خواهد بود و بر عکس باطل گرایی اگر در دنیا کامیابت سازد و از هلاکت ظاهری نجاتت دهد موجب هلاک اخروی تو گردد.
(4) وکیل، به معنی نماینده و کارگزار است و اینجا مراد کسی است که به نمایندگی امام مسئول جمع کردن و امانتداری وجوه مسلمین از خمس و سهم امام و صدقات و ردّ مظالم و دیگر سپرده‌های مردم است که باید آنها را به موقع خود به امام تقدیم کند.- م.
(5) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «حضره»، [حفره- که آن را حفر می‌فرمود] آمده است.
(6) مراد دنیاست که پایانش مرگ است.- م.
(7) مراد آخرت و عالم برزخ است که با به گور نهادن آدمی آغاز می‌شود.- م.

نیابی که به دسترسی بدانت کمک دهند.
(1) و فرمود علیه السّلام: چهار (کار) از وسوسه شیطانی باشد: خاک خوردن و تیله کردن خاک (برای قمار) و ناخن به دندانها چیدن و ریش خائیدن. و سه (چیز) دیده را روشن کند: به سبزه نگریستن و به آب روان نگریستن و به روی زیبا نگریستن.
(2) و فرمود علیه السّلام: خوش همسایگی (تنها) خود داری از آزار (بر همسایه) نیست بلکه خوش همسایگی شکیبایی بر آزار (دیدن از همسایه) است.
(3) و فرمود علیه السّلام: ملاحظه میان تو و برادرت (نباید بکلّی) از بین برود، چیزی از آن باقی گذار زیرا رفتن آن در واقع برخاستن شرم از میانه باشد.
(4) (امام) علیه السّلام به یکی از پسرانش فرمود: ای پسرک من، مبادا خداوند تو را در معصیتی بیند که از آنت باز داشته و مبادا خداوند تو را در طاعتی که بدان امرت فرموده باز نیابد. و بر توست که بکوشی. و خود را از کوتاهی در عبادت و تقصیر طاعت خدا بدور مدان، زیرا بنده خدای را چنان که حقّ بندگی اوست پرستش نکند. (5) و از شوخی بپرهیز زیرا نور ایمانت را ببرد و مردانگیت را سبک کند. (6) و از تنگدلی و تن آسانی بپرهیز زیرا این هر دو تو را از بهره‌های دنیا و آخرتت باز دارند.
(7) و فرمود علیه السّلام: چون جور (و زور) بر حق چیره باشد برای هیچ کس روا نیست که به دیگر کس گمان نیک برد مگر آنکه او را (به یقین) به نیکی شناسد.
(8) و فرمود علیه السّلام: بوسه بر دهان نهادن جز برای همسر و فرزند خردسال نباشد.
(9) و فرمود علیه السّلام: بکوشید که وقت شما چهار ساعت «8» باشد: ساعتی برای مناجات با خدا، و ساعتی برای کار زندگانی و ساعتی برای آمیزش با برادران و معتمدان، که عیبهای شما را به شما بفهمانند و در درون با شما پاکدل باشند، و ساعتی هم که در آن برای لذّتهای غیر حرام خلوت کنید و بدین ساعت برای انجام امور آن سه ساعت دیگر توانایی یابید. (10) به خود تلقین ناداری و درازی عمر مکنید، زیرا هر که به خود تلقین فقر کند تنگ نظر گردد و هر که به خود نوید طول عمر دهد آزمند شود. (11) برای نفس خود از دنیا بهره‌ای قرار دهید به آن اندازه که آنچه خواهش حلال کند و به مردانگی خللی نرساند و زیاده روی در آن نباشد به او بدهید و به این وسیله بر انجام امور دین یاری جویید (و نیرو یابید) زیرا روایت شده است که «از ما نیست آنکو دنیایش را برای دینش (یکسره) وانهد یا دینش را برای دنیایش فرو گذارد» (12) و فرمود علیه السّلام: دانش دین خدا (فقه) آموزید که فقه (و فهم دین) کلید بینایی و کمال

عبادت و سبب رسیدن به پایگاههای والا و مراتب شکوهمند در دین و دنیاست. و برتری فقیه بر عابد چون برتری خورشید بر ستارگان باشد، و هر که فهم دین نیابد خداوند هیچ کرداری را از او

---

(8) مراد از ساعت، نوبت است که خود شامل چند ساعت معادل یک بیست و چهارم شبانه روز می‌شود.- م.

نپسندد.

(1) (امام) علیه السّلام به علی بن یقطین «9» فرمود: کفّاره خدمتگزاری به سلطان احسان به برادران است.

(2) و فرمود علیه السّلام: هر چه مردم گناهان تازه‌ای مرتکب شوند که پیشتر نمی‌کردند خداوند بلاهای تازه‌ای بر آنها وارد کند که حساب نمی‌کردند.

(3) و فرمود علیه السّلام: هر گاه پیشوا عادل باشد خود پاداش دارد و بر توست که سپاسش داری و هر گاه ستمکار باشد خود گناه دارد و بر توست که بشکیبی.

(4) ابو حنیفه «10» گفت: در روزگار ابی عبد اللَّه صادق علیه السّلام به حج رفتم. چون به مدینه رسیدم

---

(9) علی بن یقطین بن موسی از موالی بنی اسد اصلا از کوفه و ساکن بغداد، از اصحاب (امام) صادق و (امام) کاظم علیهما السّلام بود. شیخ در فهرست گوید: «علی بن یقطین رحمه الله، موثقی والارتبه بود که نزد (حضرت) ابی الحسن [موسی بن جعفر علیهما السّلام] در طائفه (شیعه) مقامی بزرگ داشت. پدرش یقطین از داعیان برجسته بود. مروان در صدد دستگیری او بود و او با پسر خود، همین علی بن یقطین بگریخت. خدایش رحمت کناد. وی در کوفه به سال 124 متولد شد و مادرش همراه او و برادرش، عبید بن یقطین به مدینه گریخت و چون دولت هاشمیان به روی کار آمد یقطین از نهانگاه خارج شده و مادر علی (دو پسر خود) علی و عبید را باز گرداند. یقطین همچنان در خدمت سفّاح و ابی جعفر منصور بود و با وجود این اظهار تشیّع می‌کرد و قایل به امامت بود و فرزندش نیز چون پدر بود. وی که خدایش رحمت کناد اموال شرعی را خدمت (حضرت) ابی عبد الله (امام) جعفر صادق می‌رساند و جاسوسان این خبر را به منصور و مهدی گزارش دادند، ولی خداوند گزند آن خلیفگان را از او بگرداند. علی بن یقطین در مدینة السلام بغداد به سال 182 در سن 57 سالگی درگذشت و ولیعهد، محمد بن رشید (امین) بر او نماز گزارد، و پدرش پس از وی به سال 185 وفات یافت. علی بن یقطین را کتابهایی است از جمله

کتاب ملاحم که حاوی پرسشهایی از امام صادق علیه السّلام است، و کتاب مناظره شکاکی در خدمت امام. پایان» وفات علی بن یقطین در ایّامی اتفاق افتاد که (حضرت) ابی الحسن علیه السّلام در زندان هارون زندانی بود و پس از درگذشت علی بن یقطین چهار سال دیگر در زندان بسر برد. علی بن یقطین را نیز مسائلی از حضرت ابی الحسن علیه السّلام است که از ایشان اجازه خواسته است که خدمت سلطان را ترک کند ولی امام علیه السّلام به او اجازه نداده و فرموده است «چنین مکن زیرا با وجود تو در این خدمت ما را (پشتگرمی و) انسی و برادرانت را عزّتی است و باشد که خداوند به وسیله تو شکسته‌ای را ترمیم کند و آتش گزند مخالفان را از دوستان خویش دور فرماید. ای علی کفّاره (و جبران) خدمتگزاریهای شما به (سلطان) احسان به برادران خویش است. علی بن یقطین به (حضرت) ابی الحسن علیه السّلام ضمانت سپرد که هر دوستدار (اهل بیت) را که نزدش آید گرامی دارد و حضرت ابو الحسن علیه السّلام نیز سه چیز را بر او ضمانت فرمود: هرگز سقف زندان بر سرش سایه نیفکند، دم شمشیری بر او فرود نیاید و هرگز روی فقر نبیند.

(10) ابو حنیفه، نعمان بن ثابت زوطی یکی از امامان چهارگانه (عامّه)، جدش از ایرانیان و از موالی تیم اللّه بن ثعلبه بود که او را از بردگی آزاد ساخت. ابو حنیفه از ایرانی‌زادگان به سال 80 ه. در کوفه متولّد شد و پوست فروشی داشت و خز می‌فروخت. وی صاحب رأی و قیاس و فتاوی معروفی در فقه است و چون نصّی در قرآن و سنّت نمی‌یافت به قیاس عمل می‌کرد چنان که گویند او در امور معاش خود نیز قیاس می‌کرد و او نخستین کسی در اسلام است که (در فقه) قیاس را بکار بست. وی متّهم به رواشمردن جعل حدیث بر موافقت مذهب خویش است و پاره‌ای او را از مرجیان شمرده‌اند که می‌گویند معصیت با وجود ایمان زیان ندارد. و گویند چهار صد یا بیش از این تعداد حدیث را از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله انکار کرده گفت: اگر رسول اللّه مرا باز می‌یافت بسیاری از گفته‌هایم را می‌گرفت.

خطیب در تاریخ بغداد پاره‌ای از آنها را نقل کرده است و بی‌اطّلاعی وی را به قواعد عربی بر او عیب شمرده. وی به سال 150 ه. در گذشت و اتّفاق را به روز وفات او شافعی چشم به جهان گشود. او را در مقبره خیزران در بغداد به خاک سپردند. وی نزد عامّه به «امام اعظم» معروف و مشهور است و شرف الملک، ابو سعد محمد بن منصور خوارزمی مستوفی مملکت سلطان ملکشاه سلجوقی بر گور او بارگاه و گنبدی بنا کرد و مدرسه‌ای بزرگ در جوار آن برای حنفیان بساخت و گویند کسی که دستور بنای آن ساختمان را داد الب ارسلان محمد، پدر سلطان ملکشاه بود و امیر ابو سعد یاد شده نیابت وی را در این کار به عهده داشت.

در اخبار آمده است: ابو حنیفه روزی برای شنیدن حدیث خدمت امام صادق علیه السّلام رفت و آن حضرت علیه السّلام بر عصایی تکیه فرموده بیرون آمد. ابو حنیفه گفت: ای زاده پیامبر خدا هنوز به چنان سنّی نرسیده‌ای که نیازی به عصا باشد. فرمود: همچنین است ولی این عصای پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله است و خواستم از آن تبرّک جویم. ابو حنیفه به سوی عصا جهید و او را گفت: ای پسر پیامبر خدا ببوسمش؟ (امام) علیه السّلام آستین از ساعد خویش بالا زد و گفت: تو دانی که این (اشاره به ساعد خود) پوست و موی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، آن را نبوسی و عصا را ببوسی؟!

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 420

به خانه او در آمدم و در دالان به انتظار اجازه ورود نشستم. ناگاه کودک نوپایی بیرون آمد. به او گفتم: ای پسر، غریبی چون به شهر درآید کجا قضای حاجت می‌کند؟ گفت: آرام باش، سپس نشست و پشت به دیوار داد و آنگاه گفت: از کناره نهرها و محوطه زیر درختها و سایه‌گاههای مساجد و میان جاده و راهگذر دور شو و پشت دیواری بنشین و جامه بالا گیر و رو به قبله و پشت به قبله مدار و هر جا خواهی گذار. از آنچه از این کودک شنیدم به شگفت آمدم و به او گفتم: نامت چیست؟ گفت: من موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالبم. به او گفتم: ای پسر بچه، گناه از سوی کیست؟ (حضرتش) علیه السّلام فرمود: به راستی، گناهان (در عالم فرض) از سه حال بیرون نیست. یا از خدا (گمان رود) که (البته) از او نیست زیرا سزا نباشد که پروردگار بنده را بر چیزی که (به اراده خود) مرتکب نشده عذاب دهد. و یا از خدا و بنده هر دو باشد که (البته) چنین نیست و سزا نباشد که شریک نیرومند بر شریک ضعیف ستم کند و یا از بنده است که (البته) هم از اوست، اگرش خدا ببخشاید به بزرگواری و کرم خود بخشوده و اگر کیفرش دهد بنده را به گناه و جرم خودش کیفر فرموده: ابو حنیفه گفت: امام صادق علیه السّلام را دیدار ناکرده برگشتم، زیرا بدان چه شنیدم به حاجتی که داشتم رسیدم.

(1) ابو احمد خراسانی (از حضرتش) پرسید: کفر پیشتر است یا شرک «11» (امام) علیه السّلام فرمود:

تو را بدان چه کار، مرا با تو عهدی نیست (و قرار نیست) که تو با مردم وارد (مباحث) کلامی شوی.

(ابو احمد گوید:) عرض کردم: هشام بن حکم «12» مرا گفت از شما باز پرسم. پس (امام) علیه السّلام

---

(11) کلینی در الکافی، ج 2 ص 385، این روایت را از موسی بن بکر واسطی، و عیاشی در تفسیرش آورده که گوید:

از (حضرت) ابی الحسن موسی علیه السّلام پرسیدم: کفر و شرک کدام پیشترند؟ ... تا پایان روایت.
(12) در تفسیر عیاشی نیز چنین است ولی در الکافی [هشام بن سالم] آمده است. (شرح حال هشام پیشتر ص 389 گذشت.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 421
فرمود: به او بگو: کفر پیشتر است و نخستین کسی که کفر ورزید ابلیس بود أَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرِینَ- سر کشید و کبر ورزید و از کافران شد» «13» و کفر یک چیز است (امّا) شرک یکی را ثابت می‌کند و (آنگاه) دیگری را با او شریک می‌شمارد.
(1) (امام) علیه السّلام دو مرد را دید که به یک دیگر دشنام می‌دهند. پس فرمود: آغازگر ستمکارتر است، و گناه خود او و گناه رفیقش، تا وقتی که ستمدیده تجاوز نکرده باشد، به گردن اوست.
(2) و فرمود علیه السّلام: روز قیامت هاتفی بانگ برآرد: هان هر که را بر خدا مزدی است برخیزد و کسی برنخیزد مگر آن کس که گذشت کرده و (مردم را) سازش داده باشد که مزدش بر خداست.
(3) و فرمود علیه السّلام: سخاوتمند، نیکخویی در پناه حمایت خداست و خدا او را وانهد تا به بهشتش درآرد. و خداوند پیامبری نفرستاده مگر آنکه سخاوتمند باشد. و پدرم همواره مرا به سخاوت و نیکخویی سفارش می‌فرمود تا رحلت کرد.
(4) سندی بن شاهک که رشید او را به زندانی کردن (امام) موسی علیه السّلام گماشته بود، گوید: چون مرگ او در رسید گفتم: اجازه فرما منت کفن کنم «14». (امام) علیه السّلام فرمود: ما خاندانی هستیم که (باید هزینه) نخستین حجّ و مهر بانوان و کفنهایمان از پاکترین اموال خودمان باشد.
(5) (امام) علیه السّلام به فضل بن یونس «15» فرمود: خیر را ابلاغ کن و خیر بگو و امّعة (من

---

(13) البقرة، 34
(14) یعنی اجازه فرما هزینه تکفین شما بر عهده من باشد.- م.
(15) فضل بن یونس کاتب بغدادی، که شیخ او را از اصحاب (امام) کاظم علیه السّلام شمرده و گفته است: «اصلا از کوفه بود و به بغداد منتقل شد. از موالی واقفی است. پایان». نجاشی او را موثّق دانسته و کشّی از کمال اخلاص او نسبت به امام کاظم (علیه السّلام) روایت کرده گوید: به خط محمد بن حسن بن بندار قمی در کتابش دیدم که نوشته است علی بن ابراهیم از محمد بن سالم مرا حدیث کرد و گفت: چون مولای من [موسی بن جعفر علیه السّلام] را نزد هارون می‌بردند هشام بن ابراهیم عباسی

نزدش آمد و به او گفت: ای سرور من براتی برای من به فضل بن یونس نوشته‌اند که از او خواسته شده کار مرا راه اندازد. پس ابو الحسن سواره آهنگ او کرد و پرده‌دار نزد وی آمده گفت: ای آقای من، ابو الحسن موسی علیه السّلام بر در ایستاده است. گفت: اگر راست گفته باشی تو آزادی و بر سر آزادی چنین و چنانت جایزه باشد. آنگاه فضل پا برهنه بیرون روید تا به امام رسید و بر پایش افتاد و بر آنها بوسه داد و سپس استدعا کرد که (امام) به درون تشریف آورد. (امام) به او فرمود: (نخست) نیاز هشام بن ابراهیم را بر آر و او آن را انجام داد و سپس عرض کرد: ای سرور من غذا آماده است با طعام خوردن با من مرا مفتخر فرما و گفت: بیارید. مجموعه‌ای آوردند که غذاهای سرد در آن بود و (امام) ابو الحسن (علیه السّلام) دست خود را در آن غذای سرد می‌گرداند و می‌فرمود: در غذای سرد دست توان گرداند، چون آن را بردند و غذای گرم آوردند (امام) ابو الحسن علیه السّلام فرمود: داغ دست را بسوزاند (یا باز دارد- که کنایه از استحباب دست نکردن درون غذای داغ است تا آنکه سرد شود و در حدیثی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در همین کتاب آمده است: غذای داغ نخورید که خدا غذای داغ به ما نداده است.- م.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 422

چنویم گو) مباش «16» عرض کردم «امّعة» چیست؟ فرمود: مگو من با مردمم و چون یکی از مردمم (یعنی همرنگ همه و ابن الوقت مباش) زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای مردم همانا دو راه مشخص وجود دارد: «17» راه خیر و راه شر. نباید راه شر نزد تو محبوبتر از راه خیر باشد. «18» (1) آورده‌اند که (حضرتش علیه السّلام) به مردی روستایی زشترو بگذشت و به او سلام کرد و نزدش فرود آمد و دیری با او گفتگو فرمود و سپس به او گفت که آیا اگر نیازی پیش آیدش (آن روستایی) برای او انجام می‌دهد. به امام عرض کردند: ای پسر پیامبر خدا نزد این (چنین زشترو مردی) می‌نشینی و سپس از او رفع نیاز خود را می‌خواهی در حالی که او به تو نیازمندتر است؟

(امام) علیه السّلام فرمود: او بنده‌ای از بندگان خدا، و به حکم قرآن برادر ما و در سرزمین خدا همسایه ماست، بهترین پدر، (یعنی) آدم علیه السّلام جامع نسبت و سر دودمان ما و برترین ادیان، اسلام، دین ماست و شاید روزگار ما را نیازمند او کند و ما را بیند- پس از آنکه بر او بالیدیم «19»- (روزی) در برابرش تواضع می‌کنیم. سپس (امام) علیه السّلام گفت:

نواصل من لا یستحق وصالنامخافة ان نبقی بغیر صدیق ما با آن کس که شایستگی هم پیوندی ما را ندارد می‌پیوندیم از بیم آنکه مبادا بی‌یار و یاور بمانیم.

(2) و فرمود علیه السّلام: دریوزگی جز در سه چیز روا نیست: در خونی که

(پرداخت دیه آن) در عهده بیچاره‌ای است. «20» یا وامی سنگین یا نیازی به خاک نشاننده. «21» (3) و فرمود علیه السّلام: یاری تو به ناتوان از بهترین صدقه‌هاست.

---

(16) «امّعة» گویند در اصل «انّی معک- من با تو همراهم» (یا «انّی معه- من با اویم» بوده و این لفظ از آن تعبیر برخاسته است چون «حمد له» و «بسمله» و «حیعله» که به ترتیب از «الحمد للّه» و «بسم الله» و «حیّ علی خیر العمل» گرفته شده است و در ترجمه به «من چنویم گویی» برگردانده شد.- م.)
(17) نجد، راه آشکار و مرتفع است و گفته او علیه السّلام «هما نجدان- آن دو راه مشخص» ظاهرا اشاره به فرموده خدای تعالی است در سوره البلد، آیه 10 که فرماید: وَ هَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ- آن دو راه آشکار را به او نمودیم.»
(18) یعنی یا حق است یا باطل و ما بین حق و باطل هر چه باشد باطل است پس نباید تو به اهل حق بگویی من با شمایم و به باطل‌گرایان نیز بگویی با شمایم زیرا که این، خود همرنگ سازی با همه و ابن الوقتی باطل است.- م.
(19) «بعد الزّهو علیه» و «زهو» تکبّر و فخر فروشی و بخود بالیدن باشد. شاعر گوید: «لا تهین الفقیر علّک ان- ترکع یوما و الدهر قد رفعه- درویش را خوار مدار شاید روزی به زیر آمده و دو تا شوی و روزگار او را برکشد.»
(20) «دم منقطع» خونی که قاتل را برای پرداخت دیه آن به خونخواهان مالی در کف نباشد.
(21) «حاجة مدقعة» یعنی فقری که به اصطلاح آدمی را به خاکستر سرد و خاک سیاه نشانده و این نشان از بدترین فقر و ناداری است، و مدقع کسی باشد که به خاک چسبیده و چیزی ندارد که پیکر خود را از خاک جدا کند (به تعبیر دیگر درویش زمین پلاس آسمان جل و مراد کلّی آن است که دریوزگی جز در این سه مورد که سخت نادر است، روا نیست.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 423
(1) و فرمود علیه السّلام: در شگفت شدن نادان از دانا بیش از شگفت‌زدگی دانا از نادان است.
(2) و فرمود علیه السّلام: مصیبت بر شکیبا یکی است و بر بیتاب دو چندان.
(3) و فرمود: شدّت ستم را آن کس داند که بر ضدّ او حکم رفته است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 424
(1)

آنچه از امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام روایت شده است

اشاره

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم از امام همام ابى الحسن على بن موسى الرضا عليه السّلام در تفصيل اين معانى روايت شده است.
(2)

پاسخ امام علیه السّلام به مأمون در جوامع شریعت هنگامی که وی گردآوردن آنها را از امام درخواست کرد.

(3) روایت شده است «1» که مأمون فضل بن سهل ذو الرّیاستین «2» را نزد امام رضا علیه السّلام فرستاد و به

---

(1) صدوق رحمه الله این روایت را در العیون از (طریق) عبد الواحد بن محمد بن عبدوس، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان، و از (طریق) حمزة بن محمد بن احمد، از ابی نصر قنبر بن علی بن شاذان، از پدرش، از فضل بن شاذان، و از (طریق) ابی محمد جعفر بن نعیم شاذان، از عمویش، از فضل بن شاذان آورده است.
(2) این فضل بن سهل همان وزیر مأمون و کارگزار با تدبیر اوست که به «ذو الرّیاستین- صاحب دو ریاست» ملقّب بود، زیرا وزارت و سپهسالاری را با هم عهده‌دار بود. وی زردشتی بود و به دست مأمون یا یحیی بن خالد برمکی در سال 190 ه. اسلام آورد و از برکشیدگان خاندان برمکی بود. وی عالم و فاضل و از آگاه‌ترین مردم به دانش نجوم بود و بیش از همه در احکام نجومی خود صائب بود و گویند یکی از احکام صائب نجومی او حکمی بود که در باره خودش استخراج کرد. وی اظهار تشیّع می‌کرد و هموست که در خصوص ولایتعهدی (حضرت) ابی الحسن (امام) رضا علیه السّلام به مأمون مشورت داد. و چون مأمون از ولیعهد کردن (امام) پشیمان شد تحمّل وجود فضل بر او گران آمد و به وی حیله زد و به آهنگ سفر عراق از مرو بیرون آمدند و مأمون توطئه‌ای پرداخت تا غالب سعودی سیاه با گروهی دیگر ناگهان در حمام سرخس به سال 203 او را بکشتند. صدوق در العیون اخباری در نکوهش او آورده که گوید وی دشمن (امام) رضا علیه السّلام بود. برادرش ابو محمد حسن بن سهل همان کسی است که به مشارکت طاهر بن حسین ذو الیمنین بغداد را محاصره کرد و امین مخلوع محمد پسر زبیده، برادر مأمون را به سال 198 بکشت و به مذهب امامی منسوب بود و پس از برادرش عهده‌دار وزارت شد و او نیز به نجوم آگاه بود. گفته‌اند: اوست که به محاسبه نجومی کشته شدن برادر خود را به وی اطلاع داده بود. وی به سال 236 در گذشت و دخترش، پوران، همان است که به همسری مأمونش داد و مالی هنگفت (در آن عروسی) صرف کرد که هیچ کس چنو نکرده است.
ذو الرّیاستین و برادرش از مردم سرخس از شهرهای خراسان بودند و هموست که (امام) ابو الحسن رضا علیه السّلام کتاب الحباء و الشرط را در حق او و برادرش نگاشته است. پرسش وی از (امام) رضا علیه السّلام از مسائل نجوم در باره آفرینش شب و روز خواهد آمد.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 425
آن حضرت گفت: دوست دارم (مطالبی) از حلال و حرام و واجبات و سنّتها برایم گردآوری زیرا تو حجّت خداوند بر آفریدگانش و معدن علم و دانشی. (1) (امام) رضا علیه السّلام دوات و کاغذی خواست و به فضل فرمود: بنویس:
بسم اللَّه الرحمن الرحیم ما را این گواهی بس که خدایی جز خداوند نیست، یکتا و بی‌نیاز است، همسر و فرزندی نگرفته است، بسیار دانا، شنوا، نیرومند، برجا، پایدار، رخشنده و دانایی است که نادانی ندارد و توانایی است که ناتوان نشود، بی‌نیازی است که نیازمند نگردد، دادگری است که بیداد نکند، همه چیز را بیافرید، هیچ چیز مانند او نباشد، نه مانند و نه ضدّ و نه همگون و نه همتایی باشدش، (و گواهیم) بر این که محمّد بنده و فرستاده و امین و برگزیده آفریدگان او، سرور فرستادگان و خاتم پیامبران و بهترین جهانیان است. پیامبری پس از وی نیاید و به آیینش تغییر و تبدیلی (راه) نیابد. و به راستی، هر چه محمد صلّی اللَّه علیه و آله آورده است حقیقت آشکار است، به او و به آنچه پیش از او فرستادگان و پیامبران و حجّتهای خداوند آورده‌اند باور داریم. و به کتاب راستین او باور داریم که لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ- که در اکنون یا آینده‌اش، باطل در آن راه نمی‌یابد، فرو فرستاده‌ای از سوی (خداوند) فرزانه ستوده است» «3» و (گواهیم) بر این که [کتاب او] بر تمام کتابها مسلّط است و اینکه از آغاز تا پایانش (تمام) حق است و به محکم و متشابه و خاصّ و عامّ و وعده و تهدید و ناسخ و منسوخ و اخبار آن، که هیچ یک از آفریدگان مانند آن (کتاب) را نتوانند آورد، ایمان داریم. (2) و (گواهیم) بر این که رهنما و حجّت پس از او، بر مؤمنان و سرپرست امور مسلمانان و سخنگوی قرآن و دانا به احکام آن، برادر و جانشین و وصیّ او و کسی که مقامش نسبت به او چون مقام هارون نسبت به موسی بود، علی بن ابی طالب علیه السّلام، امیر مؤمنان و امام پرهیزگاران و پیشوای آبرومندی روسفیدان، شهریار گروندگان و بهترین وصیّت‌شدگان پس از پیامبران است. و پس از او حسن و حسین علیهما السّلام، یکی از پس دیگری تا به امروز، خاندان پیامبر و داناترین ایشان به قرآن و سنّت و دادگرترینشان به داوری و شایسته‌ترین آنها به امامت در هر دوره و زمانند. و (گواهیم) بر این که ایشان دستاویز استوار و پیشوایان هدایت و حجّت بر مردم دنیایند تا آنگاه که خداوند زمین و آنچه را در آنست به میراث برد «4» که او بهترین وارثان است. و (گواهیم) بر این که هر کس با ایشان مخالفت ورزد گمشده گمراه‌کننده و ترک‌کننده حقّ و هدایت است، و ایشان تعبیرکنندگان قرآن و سخنگویان از جانب پیامبر در بیانند. هر کس بمیرد و آنها را نشناخته و به نام خودشان و به نام پدرانشان آنان

را دوست نداشته و از ایشان پیروی نکرده باشد به مردن (عهد)

---

(3) فصّلت، 42
(4) یعنی تا قیامت که وظیفه میراث‌داری مردم بر زمین تمام می‌شود.- م.

جاهلیّت (چون بت‌پرستان) مرده است. و (گواهیم) بر این که دین آنها پارسایی و پاکدامنی و راستی و درستی و کوشندگی و امانت‌پردازی، به نکوکار و تبهکار، طول سجود و نماز شب و پرهیز از محارم و چشمداشت گشایش با شکیبایی و خوش همنشینی و خوش همسایگی و احسان پراکنی و خودداری از آزار، و گشادگی رخسار و خیر خواهی و مهربانی با مؤمنان است.
(1) وضو، چنان که خداوند در قرآن فرموده است، شستن روی و دو دست و مسح سر و دو پایست، یک بارش واجب و دو بار برای کامل کردن است، و هر که (از دو بار) افزون کند گناه کرده است و مزد نبرد. و وضو را جز باد و پیشاب و غایط و خواب و جنابت نشکند. و هر که بر روی پاپوش مسح کشد با خدا و پیامبر و قرآنش مخالفت کرده است و وضویش روا نباشد و این از آن روست که علی علیه السّلام در مسح بر پاپوش با دیگران مخالفت فرمود. عمر به او گفت: من پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را دیدم که (بر پای پوش، کفش و موزه و مسحی) مسح می‌کند. علی علیه السّلام فرمود: پیش از نزول سوره مائده یا پس از آن (دیدی)؟ گفت: نمی‌دانم. علی علیه السّلام فرمود: «ولی من به درستی می‌دانم که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از آن گاه که سوره مائده نازل شد دیگر بر دو پاپوش خویش مسح نکشید.» (2) غسل کردن از جنابت و دیدن رؤیای بلوغ (احتلام) و حیض، و غسل بر کسی که مرده را لمس کرده است واجب است. و غسل روز آدینه و دو عید (قربان و فطر) و در آمدن به مکّه و مدینه، غسل زیارت و غسل احرام (حجّ) و روز عرفه و نخستین شب ماه رمضان و شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوّم آن «5» سنّت و مستحبّ است.
(3) نماز واجب: ظهر چهار رکعت، و عصر چهار رکعت و مغرب سه رکعت و عشاء آخر «6» چهار رکعت و صبح دو رکعت است. پس، این هفده رکعت باشد و سنّت (نافله) سی و چهار رکعت که از آن میان هشت رکعت پیش از ظهر و هشت رکعت بعد از ظهر و چهار رکعت پس از مغرب و دو رکعت نشسته پس از شام پسین- که یک رکعت شمرده می‌شود- و هشت رکعت در سحر و سه رکعت «وتر» «7» و دو رکعت پس از «وتر» است. «8» نماز در اوّل وقتهاست. «9» و برتری (نماز) جماعت بر نماز

---

(5) این سه شب از شبهای مبارک قدر است.- م.
(6) عشاء آخر- شام پسین.- م.
(7) یک دو رکعتی و یک نماز یک رکعتی نخستین به نیّت شفع و آخری را به نیّت «وتر» گزارند.
(8) دو رکعت بعد از «وتر» نافله صبح است.
(9) یعنی نماز در اوّل وقت خود گزارده شود. و در العیون [و الصلاة فی اوّل وقتها افضل- نمازگزاردن در اوّل وقتش افضل (و بهتر است)] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 427
فرادی (به تنهایی) به هر رکعت دو هزار رکعت است. «10» پشت سر تبهکار نماز نگزار. «11» و جز به اهل (مذهب) ولایت اقتدا مکن. و در (پوششی که از) پوست مردار و پوست درندگان (باشد) نماز مگذار. (حدّ) کوته کردن نماز چهار فرسنگ، که یک فاصله رفت و آمد چاپار باشد، «12» و برابر دوازده میل است. هر گاه نماز را (به قصر و) کوته بخوانی (باید) روزه را نیز بشکنی. قنوت در چهار نماز است: در صبح و مغرب و عشاء «13» و روز جمعه و نماز ظهر «14» و هر قنوتی پیش از رکوع و پس از قرائت (حمد و سوره) باشد. و نماز میّت پنج تکبیر دارد. نماز میّت سلام ندارد زیرا سلام دادن در رکوع و سجود است و نماز میّت را رکوع و سجودی نباشد. گور میّت را چهار گوشه سازند و گرده شتری بر نیارند. «15» و بسم اللّه الرّحمن الرّحیم را در نماز با سوره فاتحه قرآن (الحمد) بلند خوانند.
(1) زکات واجب در هر دویست درهم (نقره) پنج درهم است و در کمتر از این مقدار واجب نشود. و هر چه بیش از این باشد در هر چهل درهمی یک درهم است و به آنچه کمتر از (نصاب) چهل‌ها باشد «16» چیزی تعلق نمی‌گیرد و (زکات) را جز به معتقدان به ولایت و اهل شناخت (شیعه امامی) ندهند. و در هر بیست دینار (زر) نیم دینار باشد. و خمس (پنج یک) «17» تمام مال یک بار است و ده یک (زکات عشر) «18» از گندم و جو و خرما و کشمش و هر یک از حبوباتی که از زمین برویند

---

(10) در العیون به جای «الفی رکعة- هزار رکعت»، [اربع و عشرون- بیست و چهار رکعت ...] آمده است.
(11) در العیون به جای «و لا تصلّ خلف فاجر»، [و لا صلاة خلف فاجر- نماز پشت سر و به امامت فاجر، نماز نیست] آمده است.
(12) «برید جائیا و برید ذاهبا» برید (که به معنی چاپار و پست و ظاهرا لغتی فارسی است، و مراد مسافتی است که چاپار می‌پیماید.- م.) چهار فرسنگ و برابر با دوازده میل است. پس کوتاه کردن نماز در هشت

فرسنگ است: چهار فرسنگ به رفتن و چهار فرسنگ به آمدن، اگر در یک روز انجام شود و اگر در یک روز انجام نشود لازم است که تنها به رفتن هشت فرسنگ تمام باشد. (هر فرسنگ تقریبا برابر شش کیلومتر است پس حد شرعی قصر نماز 48 کیلومتر یکسره در رفتن یا 24 کیلومتر در رفت و 24 کیلومتر در برگشت است.- م.)
(13) در متن «القتمة» آمده است که یک سوّم از آغاز شب، پس از رفتن شفق است. یعنی آنگاه که اعراب پس از عشاء آخر اشتران خویش را از چراگاه گرد می‌آورند. و در اینجا مراد نماز عشاء است.
(14) در متن «و صلاة الظّهر» به همین صورت آمده و مراد نماز ظهر معنی عام آن است که شامل ظهر و عصر می‌شود و در پاره‌ای نسخه‌ها [صلوات الظّهر- نمازهای ظهر] آمده (که بیشتر بر معنی شمول نمازهای ظهر و عصر، زیر نام نمازهای نیم روزی دلالت دارد.- م.)
(15) «لا یسنّم» یعنی بالا آورده و گرده‌سان نمی‌شود. و گویند: «چون گرده شتر گرده برنیار» (در اصطلاح بنایان به گرده ماهی تعبیر می‌شود.- م.)
(16) در پابرگ متن آمده است: «الاربعینات» یعنی از غلّات چهارگانه.
(17) مراد از «خمس» پنج یک، عامّ است که شامل تمام اقسام آن می‌شود و در لغت: اسم حقی است که بر مال تعلق می‌گیرد و در موارد معیّنی به مصرف رسانده می‌شود.
(18) «و العشر من الحنطة ... بیان گونه‌ای از اقسام زکات مال است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 428
هر گاه آب خود به خود بر آن گذرد به پنج وسق «19» برسد در آن دیه یک باشد و اگر با دلو و چرخ (و دستگاه) آبش دهند نیم عشر (زکات) دارد، (و) برای نادار و دارا (پرداختش یکسان است) و از دیگر حبوبات یک مشت و دو مشت (زکات) برآید. زیرا خداوند هیچ کسی را جز به اندازه تواناییش تکلیف نفرموده و بنده بر بیش از توان خود مکلّف نشده است. و وسق، شصت صاع، و صاع، شش رطل است که چهار مدّ باشد و مدّ دو رطل و یک چهارم به رطل عراقی است. امام صادق علیه السّلام فرمود: (صاع) نه رطل عراقی و شش رطل مدینه است.
(1) زکات فطر برای هر سری از کوچک و بزرگ، آزادمرد یا بنده واجب است و مقدارش از گندم نیم صاع و از خرما و کشمش یک صاع «20» است. و روا نیست که جز به معتقدان به ولایت (شیعه امامی) داده شود، زیرا (پرداخت) واجب است. «21» (تبصره) بیشترین مدّت حیض ده روز و کمترین مدّتش سه روز است. مستحاضه غسل کند و نماز خواند. و حائض نماز نخواند و قضایش را هم نگزارد. (امّا) روزه را (در زمان حیض) نگیرد ولی (به روزهای دیگر) قضایش را بگیرد.

(2) ماه رمضان را با دیدن (هلال) آن روزه گیرند و با دیدن هلال (شوّال) افطار کنند. نماز تراویح «22» در جماعت روا نیست. روزه داشتن سه روز از هر ماه (مستحب) است، و روزه پنجشنبه از دهه آخر (هر ماه) و روزه ماه شعبان نیکوست و سنّت باشد. و پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «شعبان ماه من و رمضان ماه خداوند است» و اگر قضای (روزه) ماه رمضان را به صورت پراکنده بگیرد پاداش دارد. «23»

---

(19) پنج وسق تقریبا برابر 285 من تبریز است که از قرار هر من 3 کیلوگرم، 855 کیلوگرم می‌شود.- م.
(20) در العیون به جای «من الحنطة نصف صاع و من التّمر و الزبیب صاع» [من الحنطة و الشعیر و التّمر و الزّبیب صاع و هو اربعة امداد- از گندم و جو و خرما و کشمش یک صاع است که چهار مدّ باشد] آمده است.
(21) حقّ واجب باید حتما به شایستگانش پرداخت شود.- م.
(22) «تراویح» جمع ترویح و بر اطلاق نامی است برای جلسه، سپس نام هر نوبت نشستن و آسودن مردم بعد از هر چهار رکعت نماز شبهای رمضان را به این نام خوانده‌اند و نیز خود رکعتهای آن را «تراویح» گفته‌اند چه نمازگزار پس از هر چهار رکعت می‌آساید. گزاردن تراویح به صورت جماعت بدعتی است که نه در زمان پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله و نه در ایّام ابو بکر و نه در آغاز دوران عمر، مرسوم بوده ولی چنان که در روایت آمده عمر آن را معمول داشت و مردم هم از او پیروی کردند.
(23) در یکی از نسخه‌ها به اضافه آمده است [و صوم رجب هو شهر اللَّه الاصمّ و فیه البرکة- و روزه ماه رجب که همان ماه خداست، و در روزه داشتنش برکت باشد.]

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 429

(1) حجّ خانه خدا برای کسی که راه و توانایی بر آن دارد واجب است، و راه، داشتن توشه و مرکب باشد «24» و حج جز حجّ تمتّع روا نیست و «افراد» و «قران» که عامّه می‌کنند روا نیست «25» و احرام پیش از میقات روا نیست. خداوند فرماید: وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ- و همه اعمال حجّ و عمره را برای خدا به پایان رسانید». «26» و برای قربانی، تخم کشیده روا نیست زیرا ناقص است ولی پیچانده تخم (اخته) رواست.
(2) جهاد همراه با امام عادل (واجب) است. و هر که در دفاع از مال و بنه و جان خویش پیکار کند و کشته شود شهید است. و کشتن هیچ یک از کافران در سرزمینی که تقیّه در آن جاری است روا نیست مگر آنکه وی کافر یا شورشگر (بر ضدّ اسلام) باشد و این در صورتی است که بر جان خویش پرهیز نکنی. «27» (احکام متفرّقه) خوردن مال مردم خواه از مخالفان باشد یا از دیگران روا نیست. و تقیّه در سرزمین تقیّه (به جای

خود) واجب است. و بر کسی که برای رفع ظلمی از خویش از روی تقیّه سوگندی خورد، پروایی نباشد.
(3) طلاق مطابق سنّت بر همان گونه‌ایست که خدای عزّ و جلّ و سنّت پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله یاد کرده و طلاق بر خلاف سنّت روا نیست و هر طلاقی که مخالف قرآن واقع شود طلاق نباشد. و هر نکاحی که بر خلاف سنّت صورت گیرد نکاح نباشد. بیش از چهار زن آزاد را (به عقد دائم) گرد میاور. و هر گاه زنی را سه بار طبق سنّت طلاق دهند بر این شوهر حلال نیست. مگر آنکه شوهری دیگر گرفته باشد. و امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: از زنان سه طلاقه بپرهیزید زیرا شوهر دارند. «28»

---

(24) در العیون آمده است [و السبیل، الزاد و الرّاحله مع الصّحة- و راه، توشه داشتن و مرکب است با تندرستی].
(25) حج بر سه گونه است: حج مفرد- یعنی از عمره، و قران (یا قارن)- یعنی حجّی که مقرون به سیاق قربانی باشد و (حج و عمره مقرون بی‌فاصله از یک دیگر)، و حج تمتع- یعنی حجّی که در میانه عمره و حج، تمتّع جوید. و لفظ «تمتّع» از آن رو آمده است که بین عمره و حج، تمتّع و لذّت بردن از آنچه به سبب احرام بستن حرام بوده ضمن پیوستن عمره‌اش به حجّ بر حاجی حلال شود، چنان که آن دو شرعا چیز واحدی باشند پس اگر در بین آن دو تمتّعی حاصل شود چنان باشد که در حجّ حاصل شده». حجّ تمتّع چنان که در احادیث و سنن آمده بهترین نوع حجّ است.
(26) البقره، 196
(27) در العیون به جای «اذا لم تحذر علی نفسک»، [اذا لم تخف علی نفسک و علی اصحابک- در صورتی که بر جان خویش و یارانت نترسی] آمده است.
(28) دار العیون به جای «اتّقوا المطلّقات ثلاثا»، [اتّقوا تزویج المطلّقات ثلاثا- از نکاح زنان سه طلاقه خود بپرهیزید] آمده است (و مراد تجدید نکاح شوهر پیشین با زن سه طلاقه سابق خود است قبل از آنکه آن زن شوهر دیگری کرده و از او هم طلاق گرفته باشد که این شوی دوّم را محلّل گویند.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 430
(1) صلوات فرستادن بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در همه جا باید، هنگام وزش بادها و عطسه و جز آن، و دوستداری دوستان خدا و دوستدارانشان و دشمنی با دشمنانش و بیزاری از آنها و پیشوایانشان «29» (تولّا و تبرّا).
(2) و نیک‌رفتاری با پدر و مادر، گر چه مشرک باشند، (در شرکشان) از آنها فرمان مبر «30» (ولی) در دنیا با ایشان به خوبی همزیستی کن زیرا خداوند می‌فرماید: ... اشْکُرْ لِی وَ لِوالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی

أنْ تُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُمَا- ... برای منَ و پدر و مادرت سپاس بگزار که سیر و سرانجام به سوی من است و اگر تو را وادارند چیزی را که بدان علم نداری شریک من گردانی از آن دو فرمان مبر ...» «31». (3) امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:
« (والدین مشرک) برای آنان (یعنی برای فرزندان مسلمان خود) روزه نگرفتند و نماز نخواندند ولی آنان را به نافرمانی خدا دستور دادند و (فرزندان) از آنها اطاعت کردند، سپس فرمود: شنیدم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرمود: هر که بر خلاف فرمانبرداری از خدای عزّ و جلّ از آفریده‌ای فرمان برد کافر شده و معبودی جز خدا گرفته است.» (4) ذبح تو دلی همان ذبح مادرش باشد. «32» (5) گناهان پیامبران از گناهان کوچک است و به خاطر پیامبری بر آنان بخشوده می‌شود.
(6) مقررات ارث بر طبق فرمان خداست و عول (کاهش) «33» در آن نیست و با وجود پدر و مادر و فرزند هیچ کس دیگر ارث نبرد مگر شوهر و زن. و آن که سهمی مفروض دارد از آن که سهمی ندارد سزاوارتر (به میراث بردن) است و عصبة (ردّ ما زاد) از دین خدا نیست. «34»

_____

(29) در العیون به جای «و حبّ اولیاء و اولیائهم و بغض اعدائه ...»، [و حبّ اولیاء الله واجب و کذلک بغض اعداء اللّه ...- و دوستداری دوستان خدا واجب است و همچنین دشمنی با دشمنان خدا] آمده است.
(30) در العیون به جای «و برّ الوالدین و ان کانا مشرکین فلا تطعهما ...»، [و برّ الوالدین واجب و ان کانا مشرکین فلا طاعة لهما فی معصیة اللّه و لا لغیرهما فانّه لا طاعة لمخلوق فی معصیة الله- و نیک رفتاری با پدر و مادر واجب است و اگر مشرک باشند فرمانبرداری از آن دو، و غیر از آن دو، در راه معصیت خدا روا نیست زیرا در معصیت خدا از هیچ آفریده‌ای نباید فرمان برد] آمده است.
(31) لقمان، 14 و 15
(32) در صورتی که برّه تودلی (و جنین چارپایان) را پس از ذبح مادرش مرده از شکم او درآورند سر بریدن برّه لازم نیست و اگر زنده برآورند باید به نوبه خود ذبح شود.- م.
(33) عول: در لغت به معنی جور و انحراف از حق است و در اصطلاح نقصان و کاهشی مخصوص در سهم ارث به سبب زیادتی کلّ ارث «فرض» باشد.
(34) عصبة: در لغت خویشاوندان (پدری) مرد باشند زیرا آنها وی را در بر گرفته‌اند. پدر از جانبی و پسر از جانبی و همچنین عمو و نیز برادر و دیگر خویشان (پدری). اینجا مراد کسانی هستند که به سبب زیادتی میراث مرد از «فرض» ارث ورثه، ما زادِ ما ترک او را می‌برند. شیعه به دلیل عمومیّت

آیه: وَ أُولَوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ* و اجماع اهل بیت (علیهم السّلام) این (انحصار به عصبه، یعنی ردّ ما زاد از سهام مفروض به خویشان پدری مرد از طبقه دوّم) را باطل می‌دانند و زیادتی فروض میراث را به دختر و دختران و خواهر و خواهران (بر اساس طبقات ارث بران، الاقرب فالاقرب) می‌پردازند. (برای آگاهی بیشتر به مبحث «عول و تعصیب» در کتب فقهی مراجعه شود.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 431
(1) عقیقه «35» برای نوزاد پسر و دختر به روز هفتم است. روز هفتم سرش را بتراشند و روز هفتم نامش گذارند و هم به روز هفتم هموزن مویش، طلا یا نقره صدقه دهند.
(2) کارهای بندگان خدا به آفرینش تقدیری است نه آفرینش تکوینی. نه به جبر و نه به اختیار (به هیچ یک به تنهایی) معتقد مباش «36»، (3) خداوند عزّ و جلّ بی‌گناه را به جرم گنهکار باز خواست نکند و پسران و کودکان را به گناه پدران عذاب ندهد که فرموده است: وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى*- هیچ کس بار گناه گنهکار دیگری را به دوش ندارد» «37» و أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعى- اینکه برای انسان هیچ چیز نیست مگر آنچه کوشیده است» «38» و خداوند می‌آمرزد و ستم نمی‌کند. و خدا فرمانبرداری از کسی را که می‌داند بر بندگان ستم می‌کند بر انسان واجب نفرماید و کسی از بندگانش را که می‌داند کافر می‌شود و به جای او شیطان را می‌پرستد، به رسالت برنگزیند و برنیارد. (4) و به راستی، اسلام غیر از ایمان است. هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نباشد. «39» دزد در حالی که مؤمن باشد دزدی نمی‌کند، و نوشنده می در حالی که مؤمن باشد می ننوشد و در حالی که مؤمن باشد کسی را که خداوند ریختن خونش را حرام کرده به ناحق نکشد. آنان که سزاوار حدّ (شرعی) هستند نه مؤمنند و نه کافر. خداوند مؤمنی را که به راستی بدو وعده بهشت و جاودانگی در آن داده است به دوزخ نبرد، و هر که به سبب دورویی یا فسق یا گناهی بزرگ، دوزخ بر او واجب آمده با مؤمنان برانگیخته نشود و از آنان نباشد. و دوزخ جز کافران را در برنگیرد. و هر گناهی که مرتکبش بدان سبب دوزخی شود، فسق است. «40» هر که «41» شرک آورد و کفر کند و دورویی ورزد یا گناهی از گناهان بزرگ را مرتکب شود [فاسق] است. شفاعت برای شفاعت خواهان رواست. (5) و امر به معروف و نهی از منکر به زبان واجب است.
(6) و ایمان انجام واجبات و دوری کردن از محرّمات است، ایمان شناخت به دل و اقرار به زبان و کردار به اندامهاست.

---

(35) قربانی مخصوص به مناسبت روز هفتم تولّد نوزاد.- م.

(36) اشاره به بیان مشکل‌گشای امام صادق علیه السّلام که فرمود: نه جبر و نه تفویض بلکه امری بین این دو.- م.
(37) الانعام، 164 و الاسری، 15 و الفاطر، 18 و الزّمر، 7 و النجم، 38
(38) النجم، 39
(39) یعنی فقط مسلمانند- چنان که در العیون آمده- نه مؤمن و نه کافر (به ایشان اطلاق می‌شود.)
(40) در متن «فهو فاسق- او فاسق است» آمده و درست آن [فسق] است که شاید نسخه نویسان خطا نوشته باشند.
(41) در متن خبر «من- هر که» محذوف است یا ممکن است از قلم نسخه‌نویسان افتاده باشد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 432
(1) و تکبیر در (عید) قربان به دنبال ده نماز است که از ظهر روز قربان آغاز می‌شود (2) و در (عید) فطر (از پی) پنج نماز است که از مغرب شب (عید) فطر آغاز می‌شود.
(3) زائو بیست روز بی‌نماز باشد و نه بیشتر از آن «42» و اگر پیش از آن پاک شد نماز بخواند و گر نه تا بیست روز درنگ کند سپس غسل کند و عمل مستحاضه را به جای آرد «43».
(4) با اعتقاد به عذاب قبر و نکیر و منکر و رستاخیز پس از مرگ و حساب و میزان و صراط، ایمان آورند، و بیزاری جستن از پیشوایان گمراهی و پیروانشان، و دوستداری دوستان خدا (شرط ایمان است)، (5) و حرام بودن بیش و کم می- و هر مستی آوری خمر است- و آنچه بسیارش مستی آورد اندکش نیز حرام است. و بیچاره می ننوشد که او را می‌کشد. «44»
(6) و تحریم هر حیوان درنده که دندان نیش دارد و هر پرنده که چنگال دارد و تحریم سپرز (طحال) زیرا خون (بسته شده) است و جری «45» (ماهی مارسر) و طافی «46» (ماهی مرده در آب) و مارماهی و زمّیر «47» (ماهی تیغ پشت) و هر چه پوست زبر ندارد. و از پرندگان آنچه چینه‌دان ندارد «48» و از تخم پرندگان، خوردن هر چه دو سویش متفاوت باشد حلال و آنچه دو سویش برابر باشد حرام است. (7) و دوری از گناهان بزرگ که عبارتند از: کشتن کسی که خدا ریختن خونش را حرام کرده، و نوشیدن می، و عاق‌شدگیها از جانب پدر و مادر و گریز از پیشروی (در جهاد) و خوردن مال یتیمان به ستم، و خوردن مردار، و خوردن خون و گوشت خوک، و قربانی برای غیر خدا بدون ضرورت به آن، و رباخواری و حرامخواری پس از علم به حرام بودن آن. و قمار و کم فروشی در ترازو یا پیمانه و متّهم کردن زنان پاکدامن شوهردار، و زنا، و همجنس گرایی مردان، و گواهیهای ناحق، و دلسردی از روح الهی، و ایمنی از مکر خدا، و نومیدی از رحمت خدا، و یاری به ستمکاران و پشتگرمی به ایشان، و

سوگند دروغ، و نپرداختن بدهی بدون تنگدستی، و بزرگی فروشی، و کفر، و اسراف و ریخت و پاش، و خیانت، و پنهان داشتن گواهی، و سرگرمیهایی که (آدمی را) از یاد خدا باز می‌دارد چون، آواز و تار زنی، و اصرار بر ارتکاب گناهان

---

(42) در العیون به جای «و النّفساء تقعد عشرین یوما»، [و النفساء لا تقعد عن الصلاة اکثر من ثمانیة عشر یوما- زائو بیش از هجده روز از نماز باز نماند] آمده است.
(43) یعنی مثل مستحاضه پارچه‌ای برگیرد.- م.
(44) یعنی می سبب هلاکت بیچاره میخواره می‌شود.
(45) «جری» ماهی یا آبزی دراز و نرم‌پوستی که استخوانی جز استخوان سر و سلسله فقرات ندارد و فاقد فلس است (و سرش به مار ماند و البتّه غیر از «مارماهی» است که در همین عبارت به لفظ فارسی نامش آمده است.- م.)
(46) «طافی» هر ماهی در آب مرده که چون روی آب می‌آید و زیر و بالا می‌شود به نام «طافی» خوانده شده است.
(47) نوعی ماهی است که یک رده تیغ (نه به گونه بالک) بر پشتش برآمده (و زهرآگین است) و گویند بیشتر در آب شیرین باشد. در پاره‌ای نسخه‌ها [الزّمار] آمده است.
(48) شرحش پیشتر در صفحه 343 گذشت.

کوچک. پس اینها اصول دین است. و الحمد للَّه ربّ العالمین و صلّی اللَّه علی نبیه و آله و سلّم تسلیما.
(1)

عمران صابی در مجلس بزرگی که مأمون در آن سخنگویان ادیانی مخالف اسلام را گرد آورده بود (و امام رضا علیه السّلام) همگی را مغلوب فرموده بود، از امام پرسشهایی کرد. این خبر طولانی و آن مجلس مشهور است، ما به اندازه اقتضای این کتاب بخشی از آن را ذکر کردیم. «1» (2) عمران صابی به او گفت: به من بگو که ما خدا را به حقیقت الهیش یکتاشناسیم «2» یا به وصف یکتایش دانیم «3»؟
(امام) رضا علیه السّلام به او گفت: به راستی، آن پرتو یگانه آغازین «4»، آن نخستین هستی، یکی است نه انبازی برای اوست و نه چیزی با او «5»: یکتاست و دوّمینی با او نیست. نه معلوم است و نه مجهول «6»، نه محکم و نه متشابه و نه یاد شده و نه فراموش گشته «7» و نه «چیز» است که نام چیزی از تمامی چیزها «8» بر او نهاده آید. آن سرآغاز به خود پایدار است. پرتویست بی‌نیاز از غیر خود. نه «از وقتی» بوده و نه «تا وقتی» باشد. نه بر چیزی ایستاده و نه به چیزی پوشانده «9» و نه

_____

(1) صدوق تمام این روایت را در کتاب عیون اخبار الرّضا علیه السّلام آورده است و این از مناظرات و احتجاجات آن حضرت بر صاحبان ادیان گوناگون و دارندگان آراء سرگردان‌کننده چون جاثلیق (رهبر کاتولیک)، از سران مسیحیان و رأس الجالوت، از رؤسای یهودیان و هیربد بزرگ، از سران زردشتی و عمران صابی، از رؤسای صابئیان است که مشتمل بر پرسشهای آن گروه و پاسخهای (امام) رضا علیه السّلام است. این مجلس در حجّت آوری (امام) بر عمران صابی به درازا کشید تا وقت نماز شد. (امام) رضا علیه السّلام به نماز برخاست و پس از نمازگزاری به مجلس خویش باز آمد و از عمران خواست که هر چه خواهد بپرسد. عمران به پرسیدن دیگر شبهه‌های خود پرداخت و (امام) رضا علیه السّلام پاسخش فرمود و عمران در پایان مجلس اسلام آورد و شهادتین گفت. در این کتاب پاره‌ای از شبهه‌ها و پاسخ آنها به ایجاز و اختصار آمده است و ما تمامش را با شرح برخی از استادان محقق خود در آخر این کتاب (مراد متن عربی کتاب است.) آورده‌ایم (هر که خواهد به متن عربی کتاب تحف العقول با تصحیح و اعراب‌گذاری علی اکبر غفاری چاپ 1376 ق: از صفحه 516 به بعد مراجعه فرماید.)
(2) در العیون به جای «نوحّده» در هر دو جا [یوحّد- یکتا شمرده می‌شود] و در پاره‌ای نسخه‌ها در هر دو جا [یوجد- یافت می‌شود] آمده است.
(3) در العیون به جای «نوحّده» در هر دو جا [یوحّد- یکتا شمرده می‌شود]

و در پاره‌ای نسخه‌ها در هر دو جا [یوجد- یافت می‌شود] آمده است.
(4) در العیون به جای «انّ النّور البدیء»، [انّ الله المبدئ- همانا خداوند آغازگر] آمده است.
(5) در العیون به جای «الکون الاوّل واحد لا شریک له و لا شیء معه، [الکائن الاول لم یزل واحدا لا شیء معه- بوده نخستین همواره یکتا که چیزی با او نیست] آمده است.
(6) نزد ما از جهت کنه ذاتش معلوم نیست که حقیقتش را بشناسیم و نه چنان مجهول است که وجودش را (به استدلال عقلی) نشناسیم.
(7) در العیون به جای «و لا منسا»، [و لا منسیّا] آمده است.
(8) در العیون به جای «من الاشیاء کلّها»، [من الاشیاء غیره- از چیزها، غیر او] آمده است.
(9) در العیون به جای «و لا علی شیء قام و لا الی شیء استتر و لا فی شیء استکن»، [و لا بشیء قام و لا الی شیء یقوم و لا الی شیء استند- نه به چیزی بر پا شده و نه به چیزی می‌ایستد و نه به چیزی تکیه داده ...] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 434
در چیزی نهفته است. گوینده از آنچه در خاطرش گذرد، چون تابش یا نمودگار یا شبح یا سایه، تعبیری که «او» را در برگیرد نیابد زیرا «او» پیش از آفرینش بود، در حالی که چیزی جز «او» در آن حال نبود «10» و «حال» نیز در همین وضع است. «11» به راستی، اینها صفاتی پدید شده و ترجمان (و تعبیری) از پندارگر است تا خود بفهمد. «12» ای عمران آیا فهمیدی؟ عرض کرد: آری.
(1) (امام) رضا علیه السّلام فرمود: بدان که پندار و خواست و اراده یک معنی دارد که به سه نام آمده است. نخستین پندار و خواست و اراده او حروفی بودند که آنها را بنیاد هر چیز و روشنگر هر مشکلی قرار داد، و در پنداشت خویش معنایی جز همان (معانی) متناهی مقرّر نداشت و آنها را هستی نبود زیرا پنداشته به پندار بودند و خداوند بر پندار پیشی داشت از آن رو که پیش از او و با او چیزی نبود و پندار بر حروف پیشی داشت و حروف پدید آمده به پندار بودند، و پندار بود و پیش از خدا مذهبی نبود و پندار ناشی از خدا جز (ذات) خداست. از این رو کار (و آثار) هر چیزی جز (ذات) او شد و حدّ (یا تعریف) هر چیزی غیر از (خود) آن است و صفت هر چیزی غیر از خود موصوف است و تعریف هر چیزی غیر از «خود» تعریف شده است، چه به راستی، حروف همان الفاظ جدا جدایی هستند که بر خویش استوارند و جز بر خود دلالت نمی‌کنند، پس آنگاه که آنها را با یک دیگر ترکیب کنی و (مجموعه) حروفی (به صورت کلمه) از آنها گردآوری بر دیگر چیزها جز خود از (قبیل) نامها و صفتها دلالت کنند.

(2) و بدان که به راستی، صفتی بی‌موصوف و نامی بی‌معنی و تعریفی بی‌تعریف تعریف‌شده‌ای نباشد و نامها و صفتهای همگی بر کمال و هستی دلالت کنند و بر احاطه (و فراگیری مطلق) دلالت ندارند همچنان که بر هستی از جهت (صورت آن) که چهار گوشگی و گردی و سه گوشگی (و امثال آن) است دلالت کنند. زیرا خداوند را به نامها و صفتها شناسند نه به حدّ واقع (و کنه ذات) و چیزی از این (تعریفها) به خداوند درنیاید و (تعلّق نگیرد) تا آنکه آفریدگانش او را بشناسند چنان که خود را می‌شناسند و اگر صفاتش بر او دلالت نداشت و از نامهایش بر او راه نمی‌بردند پرستش مردم منحصر به همان نامها و صفتهای او، بدون معنای او، می‌بود و اگر چنین می‌بود لازم می‌آمد که پرستیده یگانه‌ای جز خداوند باشد زیرا صفاتش جز «خود» اوست. «13»

---

(10) در العیون به جای «قبل الخلق فی الحال الّتی لا شیء فیها غیره و الحال ایضا فی هذا الموضع فانّما هی صفات محدثة ...»، [قبل الخلق اذ لا شیء غیره و ما اوقعت علیه من الکل فهی صفات مستحدثة ... و بر همه به چیزهایی که دست‌یابی همان صفات پدید آمده حدوث پذیر است] آمده است.
(11) یعنی حتّی همین «حال» هم که گوییم: «در حالی که» پیش از آفرینش نبود تا ظرفی فرض شود که خداوند (نعوذ باللّه) مظروفش باشد.- م.
(12) در العیون به جای «... من متوهّم لیفهم»، ... [یفهم بها من فهم- که آن که فهم می‌کند به وسیله آنها بفهمد] آمده است.
(13) یعنی چون صفات الهی غیر از ذات منزّه و مجرّد سبحانی است، مردم صفات را که به عقلشان در می‌گنجد می‌پرستیدند نه صاحب صفات را که ذات منزّه و مجرّد خداوند و فوق گنجایش ذهن و وهم بشری است و این یا شرک و یا «دگرپرستی و غیر از خداپرستی» می‌شد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 435
(1) عمران گفت: به من بگو آیا پندار، آفریده است «14» یا ناآفریده؟
(امام) رضا علیه السّلام فرمود: بلکه آفریده ایست ساکن که به حال سکون درک نشود و از این رو آفریده باشد که «چیز» است پدید آمده، و خداوند پدیدش کرده و چون نام «چیزی» دارد آفریده باشد. و به راستی، خدا هست و آفریدگان او، و چیز سوّمی جز این دو نیست و آفریده بسا که ساکن باشد (و در حالت کمون) و بسا که متحرک، و (متحرّک) در رفت و آمد است و گرد آینده و معلوم و متشابه، و هر چه بر آن نام «چیز» نهاده شود همان آفریده باشد.
(2)

«1» (3) چون (امام) علی بن موسی (الرّضا) علیه السّلام در مجلس مأمون «2» که گروهی از علمای عراق و خراسان در آن گردِ آمده بودند حضور یافت، مأمون گفت: مرا از معنی این آیه آگاه کنید: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا ... تا پایان آیه- سپس ارث دادیم کتاب را به کسانی از بندگان خود که برگزیدیم ...» «3» علما گفتند: مراد خدا تمامی امّت است.
مأمون (به امام رضا علیه السّلام) گفت: ای ای ابا الحسن تو چه می‌گویی؟
(امام) رضا علیه السّلام فرمود: من چنان که آنان گفتند نمی‌گویم، بلکه گویم: مقصود خدای تبارک و تعالی از این (برگزیدگان) خاندان پاک (عترت پیامبر) علیهم السّلام هستند.
مأمون گفت: چگونه مقصود، آن خاندان است نه دیگر امّت؟
(امام) رضا علیه السّلام فرمود: اگر مراد همه امّت باشند باید همگی به بهشت روند زیرا خداوند (به دنبال آن) فرماید: فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ- ... پس برخی از ایشان ستمکار در حق خویش، و بعضی از ایشان میانه رو، و بعضی از ایشان پیشتاز در نیکوکاریها به اذن الهی است؛ این همانا فضل بزرگ است» «4» سپس همه را بهشتی قرار داده «5» و فرموده است عزّ و جلّ: جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها*- بهشتهای عدنی که وارد

---

(14) در العیون آمده است [أ لا تخبرنی عن الابداع خلق هو؟- آیا از نو آوری مرا آگاه نکنی که آفریده است؟ ...]
(1) صدوق در المحاسن و در العیون این روایت را با تفاوتی نقل کرده که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم.
(2) در العیون اضافه دارد [«در مجلس مأمون» به مرو- در شهر مرو]
(3) الفاطر، 32.
(4) الفاطر، 32
(5) در العیون به جای «جعلهم کلّهم فی الجنّة ...»، [... جمعهم کلّهم فی الجنة ...- تمامشان را در بهشت گرد آورد] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 436
آن می‌شوند». «6» (1) پس وراثت ویژه خاندان پاک (عترت پیامبر) است نه دیگران. آن‌گاه (امام) رضا علیه السّلام گفت «7»: ایشان همان کسانند که خداوند در قرآن وصفشان کرده و فرماید: إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً- همانا خداوند می‌خواهد که از شما

اهل بیت هر پلیدی (احتمالی شک و شبهه) را بزداید و شما را چنان که باید و شاید پاکیزه بدارد» «8» و هم آنانند که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله (در باره ایشان به امّت) فرمود: «به راستی، من در میان شما دو چیز گرانمایه «9» کتاب خدا و خاندانم- اهل بیت خود- را به جای می‌گذارم، هرگز از هم جدا نشوند تا در حوض (کوثر) به من برسند» بنگرید پس از من در حقّ آنها چه می‌کنید، ای مردم بدانها چیزی نیاموزید زیرا ایشان از شما داناترند.
(2) علماء گفتند: ای ابا الحسن ما را آگاه کن آیا «عترت» (خاندان) همان «آل» هستند یا جز «آل»؟
(امام) رضا علیه السّلام فرمود: همان «آل» هستند.
علماء گفتند: این پیامبر خداست (صلّی اللّه علیه و آله) که از او خبر رسیده که فرمود: « (همه) امّتم آل منند» و اینان (همه) اصحاب اویند که بر اثر خبری مستفیض (فیض بخش معنی و معروف) که ردّش ممکن نیست گویند: «آل محمد، امّت او هستند».
(امام) رضا علیه السّلام فرمود: به من بگویید آیا صدقه بر آل محمد حرام است؟
گفتند: آری.
(حضرتش) علیه السّلام فرمود: آیا بر امّت هم حرام است؟
گفتند: نه (امام) علیه السّلام فرمود: این فرق است میان «آل» و «امّت».
وای بر شما کجا رفتید؟ آیا ندانسته از قرآن چشم پوشیدید یا خود گروهی هستید که زیاد بیراه می‌روید «10» آیا ندانستید که این روایت «11» چنان که پیداست در باره برگزیدگان هدایت یافته است نه دیگران؟

_____

(6) الفاطر، 33- در العیون قسمتی دیگر از آیه شریفه نیز آمده است: [یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ* ...-] که در آن با دست‌آورنجنهای زرّین داخل می‌شوند ...
(7) (این بیان امام ظاهرا در پاسخ به پرسش مقدّری است که از ایشان شده است.- م.) و در العیون آمده است: [فقال المأمون: من العترة الطاهرة؟ فقال الرضا علیه السّلام: هم ...- پس مأمون گفت: آن خاندان پاک کیانند؟ (امام) رضا علیه السّلام فرمود: ایشان همان کسانند ...] (و پرسش مقدّر همین تواند بود.- م.)
(8) الاحزاب، 33
(9) «ثقلین» که به همین مناسبت این خبر مشهور به «حدیث ثقلین» شده است.- م.
(10) مضمون استفهام مأخوذ از آیه 5، سوره الزخرف است که فرماید: أَ فَنَضْرِبُ عَنْکُمُ الذِّکْرَ صَفْحاً أَنْ کُنْتُمْ قَوْماً مُسْرِفِینَ.

(11)َ در العیون به جای «انّما وقعت الرّوَایة فی الظّاهر ...»، [وقعت الوراثة و الطّهارة- به راستی وراثت و طهارت بر ایشان قرار گرفته نه دیگران ...] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 437
گفتند: ای ابا الحسن از کجا می‌گویی؟
(امام) علیه السّلام فرمود: از گفته خدا: لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَ إِبْراهِیمَ وَ جَعَلْنا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْکِتابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ- و به راستی نوح و ابراهیم را به رسالت فرستادیم و در زاد و رود آن دو نبوّت و کتاب آسمانی را قرار دادیم، آن‌گاه بعضی از آنان ره یافته و بسیاری از آنان نافرمانند. «12»» پس نبوّت و کتاب در ره یافتگان نهاده شد نه در فاسقان، آیا ندانید که نوح از پروردگارش درخواست کرد؟ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُ- پس گفت: پروردگارا پسرم از خانواده من است البته وعده تو نیز راست و درست است» «13» و این از آن رو بود که خدا به وی وعده فرموده بود که او را با خانواده‌اش نجات دهد، و پروردگارش تبارک و تعالی به او فرمود:
إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ- او (در حقیقت) از خانواده تو نیست زیرا او را عملی بسیار ناشایسته است پس از من چیزی مخواه که به (حقیقت) آن آگاهی نداری، من ترا پند می‌دهم که مبادا از نادانان باشی» «14» (1) مأمون گفت: آیا خداوند خاندان (عترت) را بر دیگر مردم برتری داده است «15»؟
(امام) رضا علیه السّلام فرمود: به راستی، خداوند چیره دست با جبروت، خاندان عترت (و طهارت) را در (آیات) محکمات کتاب خود برتری داده است. «16» مأمون گفت: این در کجای کتاب خداست؟ (امام) رضا علیه السّلام گفت: در فرموده خدای تعالی که: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ- به راستی خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید اینان بعضی زاد و رود بعضی دیگر هستند ...» «17» و نیز در جای دیگر فرمود: أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً- یا مگر به خاطر آنچه خداوند از لطف خویش (به بعضی از) مردمان بخشیده به آنان رشک می‌برند؟ ما به خاندان ابراهیم کتاب آسمانی و نبوّت داده‌ایم و به آنان فرمانروایی بزرگی بخشیده‌ایم» «18». آن‌گاه

_____
(12) الحدید، 26
(13) هود، 45

(14) هود، 46
(15) در العیون اضافه دارد [... فی محکم کتابه- در آیات محکم کتابش] (و با توجه به پاسخ امام علیه السّلام بدین پرسش که می‌فرماید: «در آیات محکمات کتاب خود» این اضافات که در العیون آمده بر ضبط متن که فاقد آن است رجحان دارد.- م.)
(16) در العیون [انّ اللَّه عزّ و جلّ قد ابان فضل العترة- به راستی خدای عزّ و جلّ برتری و فضل این عترت را آشکارا بیان فرموده] آمده است.
(17) آل عمران، 33 و 34
(18) النساء، 54 (در این استدلالات برهانی به این آیه دو بار استناد شده، اینجا که بار اوّل است از جهت اختصاص «کتاب و حکمت» به آل ابراهیم مورد استناد امام علیه السّلام قرار گرفته است.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 438
پس از آن روی سخن را به دیگر مؤمنان فرموده گوید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ- ای مؤمنان از خداوند و پیامبر و اولو الامرتان اطاعت کنید» «19» یعنی همان کسانی را که کتاب و حکمت به میراثشان رسیده «20» و به سبب این دو (موهبت) محسود دیگران شدند به گفته خداوند: أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً- یا مگر به خاطر آنچه خداوند از لطف خویش به (بعضی از) مردمان بخشیده به آنان رشک می‌برند؟ ما به خاندان ابراهیم کتاب آسمانی و نبوّت داده‌ایم و به آنان فرمانروایی بزرگی بخشیده‌ایم» «21» یعنی حقّ فرمانبرداری از برگزیدگان پاک. و «ملک» در اینجا حقّ و امتیاز فرمانبرداری از ایشان است.
(1) علماء گفتند: آیا خدای تعالی (اصطفاء- برگزیدگی) را در قرآن تفسیر کرده است؟
(امام) رضا علیه السّلام فرمود: برگزیدگی (و اصطفاء) را در ظاهر (قرآن) علاوه بر باطن آن در دوازده جا تفسیر کرده است: (2) 1. نخستین جا گفته خداست: وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ- و رهطک المخلصین- و خاندان خویشاوندت را هشدار ده- و تیره و تبار مخلصت را» «22» که در قرائت أبیّ بن کعب «23» چنین است

---

(19) النساء، 59
(20) در العیون به جای «الّذین اورثهم الکتاب»، [الذین قرنهم بالکتاب- کسانی که قرینشان داشت با کتاب] آمده است.
(21) النساء، 54 (تجدید استناد امام علیه السّلام به این آیه که چند سطر پیش نیز بدان استشهاد فرمود اینک از لحاظ بعد دیگر آن یعنی اثبات ملک

و فرمانروایی برگزیدگان و اولی الامر است و مراد اولی الامری است که مؤیّد به کتاب و حکمت باشند.- م.)
(22) الشعراء، 214
(23) ابی بن کعب بن قیس انصاری خزرجی، مکنّی به ابی المنذر و نیز ابی الطّفیل از فضلای صحابه و سیّد القرّاء (رئیس درست‌خوانان قرآن از لحاظ لفظ و اعراب) بود که وحی را می‌نوشت. در بدر شرکت کرد و در عقبه با هفتاد تن دیگر حضور داشت و با پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله بیعت کرد و میان او و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل برادر خواندگی جاری شد. او از دوازده نفری است که خلافت را بر ابو بکر ناروا شمردند و خواستند او را از منبر پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله به زیر کشند. وی پیشاهنگی و نشستن ابو بکر را به جای پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله سخت زشت شمرد و به او گفت: ای ابو بکر، منکر حقّی که خداوند آن را برای دیگری مقرر فرموده مشو و نخستین کسی مباش که از وصیّت پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله نافرمانی کنی، و اوّلین کسی مباش که با فرمان او برخوردی مخالف داشته باشی، پس حق را به شایسته‌اش برگردان تا ایمن مانی و به گردنکشی خود ادامه مده که پشیمان گردی و به توبه پرواز تا گناهت سبک شود و به این کار که خداوند برای تو مقرر نفرموده نپرداز که و بال کردارت را خواهی دید، چه به زودی از این وضعی که در دنیا داری جدا خواهی شد و به سوی پروردگارت رهسپار می‌شوی و از تو به سبب آنچه کرده‌ای بازخواست می‌فرماید و پروردگارت نسبت به بندگان خود ستمکاره نیست. وی، رحمه الله در روزگار عمر وفات یافت و عمر در مرگ او گفت: «امروز سرور و سیّد مسلمانان در گذشت».
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 439
و در مصحف عبد الله بن مسعود «24» هم ثبت است. پس چون عثمان به زید بن ثابت «25» دستور داد قرآن را گرد آورد این آیه را پنهان کرد. «26» هنگامی که خداوند عزّ و جلّ بدین کلمه قصد «آل» (تیره و تبار با اخلاص) را فرموده پایگاهی والا و فضیلتی بزرگ و شرفی سترگ (برای ایشان علیهم السّلام) است. این یکی (از آن موارد دوازده‌گانه).
(1) 2. و آیه دوّم در برگزیدگی (و اصطفاء) گفته خداوندست که فرماید: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً- همانا خداوند می‌خواهد که از شما اهل بیت هر پلیدی (احتمالی/ شک و شبهه) را بزداید، و شما را چنان که باید و شاید پاکیزه بدارد «27» و این برتری

---

(24) ابو عبد الرّحمن، عبد اللَّه بن مسعود بن عامل بن حبیب هذلی، صحابی گرانقدر و والامقام از فقهای صحابه و یکی از حافظان قرآن بود. قرائتی از قرآن و نقل سنّت از اوست. روایت شده که وی هفتاد سوره

قرآن را مستقیما از دهان (مبارک) پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله آموخته و بقیه را از (حضرت) امیر مؤمنان علی علیه السلام (فرا گرفته است) در لیلة الجن که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به هر دو قبله (مسجد الاقصی و مسجد الحرام) نماز گزارد همراه ایشان بود. وی در بدر و احد و خندق و بیعة الرضوان و دیگر مشاهد همراه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله حضور داشت و پس از پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله) در یرموک شرکت جست. عمر او را به کوفه فرستاد تا بر مردم آنجا قرآن خواند و شرایع و احکام را به ایشان بیاموزد و به ساکنان آنجا نوشت: «من عمّار بن یاسر را به فرمانروایی و عبد الله بن مسعود را به آموزگاری و وزارت فرستادم و این دو از برگزیدگان اصحاب پیامبر خدا، از شرکت‌کنندگان در بدر هستند. از آن دو فرمان برید و سخنشان را به گوش گیرید که من با اعزام عبد اللّه (بن مسعود) نزد شما (در واقع) شما را بر خود ترجیح دادم:» عبد الله دانش بسیاری بدیشان آموخت و گروه بیشماری از آنان فهم دین و فقه یافتند. او از کسانی بود که بر سر جنازه ابو ذرّ حضور یافتند و او را کفن و دفن کردند. و نیز از کسانی بود که خلافت را بر ابو بکر ناحق و ناروا دانستند و همچنین انکار او بر سوّمین (خلیفه) و ماجرای زدن و اهانتی که بر او رفته در کتابهای سیر و تاریخ نگاشته شده است. وی به سال 32 ه. در گذشت و زبیر بن عوامّ بر او نماز خواند و در بقیع به خاک سپرده شد. او را برادری بود که عتبه مسعودش می‌خواندند و در اسلام سابقه‌ای قدیم داشت لیکن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی نکرده است، وی در خلافت عمر در گذشت.
(25) ابو خارجه، زید بن ثابت بن ضحاک اشعری انصاری، دبیر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و برادر برید بن ثابت. از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله قرآن شنیده و هنگامی که به مدینه آمد یازده ساله بود و به روز «بغات» شش ساله بود که در آن روز پدرش ثابت بن ضحاک کشته شد. پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله روز «بدر» او را کم سن و سال شمرد ولی در «احد» شرکت جست و گویند در «احد» نیز شرکت نکرد و نخستین شرکتش در پیکار خندق بود. پس از پیامبر صلی اللّه علیه و آله دبیر ابو بکر و عمر شد. روز «یمامه» تیری به او افکندند ولی آسیبش نرساند. و گویند: پس از کشته شدن اهل یمامه به دستور ابو بکر قرآن را گرد آورد. وی برای عثمان خزانه‌داری بیت المال می‌کرد و از طرفداران عثمان بود، هر چند به برتری و بزرگواری علی علیه السّلام هم اقرار داشت، و در هیچ یک از پیکارها با آن حضرت علیه السّلام شرکت نکرد. از او احادیثی در باره نصّ به امامت امامان دوازده‌گانه (علیهم السّلام) آمده است. او کسی است که عثمان مردم را به قبول قرائت او از قرآن جمع آورد (و نسخه مکتوب و مقروء او را مرجّح داشت). وی در خلافت معاویه در گذشت و مروان برا

او نماز خواند.
(26) این جمله از: «پس چون عثمان ... تا ... پنهان کرد» در العیون نیست.
(27) الاحزاب، 33
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 440
و فضیلتی است که هیچ مخالفی آن را انکار نمی‌کند زیرا فضیلت آشکاری است. «28» [این هم دوّمی] (1) 3. و آیه سوّم، هنگامی که خداوند پاکان را از جمله آفریدگان خود ممتاز و مشخّص کرد و در آیه مباهله «29» به پیامبرش فرمود و گفت: قل- یا محمّد- تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ، ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ- بگو- ای محمد- بیایید ما پسرانمان و شما پسرانتان را، ما زنانمان را و شما زنانتان، ما خویشان نزدیک خود را بخوانیم، سپس (به درگاه خدا) تضرّع کنیم و بخواهیم که لعنت خدا بر دروغگویان فرود آید» «30» پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السّلام را برآورد و ایشان را همتای خود ساخت. آیا می‌دانید معنای گفته او از «خود ما» و خودتان چیست؟ علماء گفتند:
مرادش خودش بوده است. (امام) ابو الحسن علیه السّلام فرمود: غلط گفتید، به راستی مقصود حضرت (رسول) از آن، علی علیه السّلام است، و یکی از دلایلش گفته پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، آنگاه که فرمود: بنو ولیعه «31» باید دست (از شرارت) بردارند، و گر نه مردی بر سر آنان فرستم که چون خود من باشد، یعنی علی علیه السلام را می‌فرستم. «32» این ویژگی ممتازی است که هیچ کسی بر آن پیشی نگرفته و فضیلتی است که هیچ بشری بدان راه نیافته و شرفی است که هیچ آفریده‌ای بدان سبقت نجسته است، «33» زیرا شخص علی علیه السّلام را چون شخص خود قرار داد. پس این هم سوّمین (مورد) (2) 4. امّا چهارم، این که همه مردم را از مسجد خود بیرون کرد جز خاندان عترت را و چون مردم در این باره سخن گفتند و عبّاس (عموی پیامبر) نیز گفت: ای پیامبر خدا، علی را در مسجد نهادی و ما را بیرون فرمودی؟ پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: نه من او را گذاشتم و نه من همه شما را بیرون کردم؛ بلکه خداوند او را (در مسجد) گذاشت و شما را بیرون فرمود. و این امر

---

(28) در العیون [لانّه فضل بعد الطّهارة تنتطر، فهذه الثانیة- زیرا این پس از طهارت فضلی است که ملاحظه می‌کنی.
این هم دوّمی] آمده است.
(29) مباهله یعنی نفرین در حق یک دیگر و دعا و زاری و اصرار به درگاه خداوند برای رسوا کردن دروغگو، و این رسم عرب بوده (که همراه با

نزدیکترین افراد خاندان خود که شدیدترین عاطفه را به هم داشته‌اند مباهله می‌کردند. و از بیم گزند بر جان این عزیزان معمولا از دروغ گفتن پروا می‌نمودند.- م.)
(30) آل عمران، 61- کلمه «یا محمد» در قرآن نیست و تفسیر و توضیحی از ناحیه امام علیه السّلام است.
(31) بنی ولیعة، تیره‌ای از قبیله کنده در یمن بودند که شرارتهایی داشتند.
(32) در العیون (در توضیح آیه مباهله) آمده است: [یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام و مرادش از پسران، حسن و حسین علیهما السلام و منظور از زنان، فاطمه علیها السّلام بودند]
(33) در العیون به جای «لا یتقدّمها احد و فضل لا یختلف فیه بشر و شرف لا یسبقه ...»، [... لا یتقدّمهم فیها احد و فضل لا یلحقهم فیه بشر و شرف لا یسبقهم- .... که در آن احدی بر ایشان پیشی نگرفته و فضلی است که هیچ بشری به ایشان نپیوسته و به گرد ایشان نرسیده و شرفی است که آفریده‌ای در آن بر آنان سبقت نیافته] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 441
روشنگر (و مفسّر) گفته پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله) به علی علیه السّلام است که فرمود: «تو نسبت به من چون هارون نسبت به موسی هستی».
علماء گفتند: این در کجای قرآن است؟
(حضرت) ابو الحسن علیه السّلام فرمود: من در این باره (دلیل) قرآنی دارم، آن را بر شما می‌خوانم، گفتند: بیاور. (امام علیه السّلام گفت: گفته خدای عزّ و جلّ است (که فرماید): وَ أَوْحَیْنا إِلی مُوسی وَ أَخِیهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِکُما بِمِصْرَ بُیُوتاً وَ اجْعَلُوا بُیُوتَکُمْ قِبْلَةً- و ما به موسی و برادرش (هارون) وحی کردیم که قومتان را در مصر در خانه‌هایی سکنی دهید و خانه‌هایتان را (رو به) قبله کنید «34»» در این آیه بیان منزلت هارون نسبت به موسی (علیه السّلام) است و همچنین دلالت بر منزلت (و مقام) علی علیه السّلام نسبت به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله دارد. و همراه آن دلیل روشن (دیگری) است در این گفته پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنگاه که فرمود:
«به راستی، این مسجدی است که (سکونت در آن) برای هیچ جنب و حائضی حلال نباشد مگر برای محمد و آل محمد».
علماء گفتند: این شرح و این بیان جز نزد شما گروه خانواده پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله یافت نمی‌شود! (حضرت) ابو الحسن علیه السّلام فرمود: چه کسی منکر اختصاص (این دانشها) به ماست در حالی که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر که خواهد به شهر دانش «35» در آید باید از در آن درآید» پس در آنچه ما از فضل و شرف و پیشی و برگزیدگی توضیح و شرح دادیم جز مخالفی

لجوج و سرسخت انکار نیاورد، و سپاس بر این (حقیقت) از آن خدای عزّ و جلّ است. این هم چهارمین (مورد).
(1) 5. امّا پنجم: گفته خدای عزّ و جلّ است: وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ- حق خویشاوند را بدوه بده» «36» این خصوصیتی است که خداوند چیره‌دست با جبروت به ویژه به (خانواده پیامبر) اختصاص داده و ایشان را بر تمام امّت برگزیده است. هنگامی که این آیه بر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرود آمد فرمود: فاطمه را نزدم بخوانید، او را خواندند و پیامبر فرمود: ای فاطمه، پاسخ داد: لبّیک ای پیامبر خدا، فرمود: به راستی فدک به لشکرکشی و تاخت و تاز سواران «37» گرفته نشده و

---

(34) یونس، 87
(35) در العیون به جای «اراد مدینة العلم ...»، [اراد المدینة ...- هر که خواهد بدان شهر درآید] آمده است. (حکیم ابو القاسم فردوسی این حدیث نبوی را- با تقدّم مصراع دوّم- چنین منظوم ساخته است:
درست این سخن قول پیغمبر است‌که من شهر علمم علیّم در است. - م.)
(36) الاسری، 26
(37) در العیون به جای «... انّ فدک لم یوجف علیها ...»، [... هذه فدک و هی ممّا لم یوجف علیه ...- این فدک است و از (املاکی) است که بر آن لشکر نتاخته ...] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 442
مخصوص به خود من است بی‌مشارکت دیگر مسلمانان، و من آن را به تو دادم چون خداوند به من فرمان داده است، آن را برای خود و فرزندانت بگیر. این هم پنجمین (مورد).
(1) 6. امّا ششم: گفته خدای عزّ و جلّ است: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی- بگو من برای آن کار از شما مزدی نخواهم مگر دوستداری در حق نزدیکان (اهل بیتم)». «38» این ویژگی مخصوص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است نه دیگر پیامبران را، و ویژگی خاصّ خانواده اوست نه دیگر مردم. و این از آن روست که خداوند از پیامبران ضمن یادآوری از نوح علیه السّلام حکایت کرده است: یا قَوْمِ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مالًا إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی اللَّهِ وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ لکِنِّی أَراکُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ- ای قوم من، من از شما (در عوض هدایت) مالی نمی‌خواهم، اجر من فقط با خداوند است، من طردکننده کسانی که ایمان آورده‌اند، نیستم؛ چرا که اینان به لقای پروردگارشان خواهند رسید، و من به واقع شما را قومی نادان نمی‌بینم» «39» و از هود علیه السّلام حکایت کرد و گفت: ... لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی الَّذِی فَطَرَنِی أَ فَلا تَعْقِلُونَ- ای قوم من، من از شما مزد رسالت نمی‌خواهم، مزد من (بر

عهده کسی) نیست مگر بر کسی که مرا آفریده است، آیا تعقّل نمی‌کنید؟» «40» (2) (امّا) به پیامبر خود (محمد) صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی- بگو من برای آن کار از شما مزدی نخواهم مگر دوستداری در حق نزدیکان (اهل بیتم).» «41» و خداوند دوستی ایشان را واجب نکرد مگر از آن رو که می‌دانست ایشان هرگز از دین سر نمی‌پیچند و هرگز به گمراهی باز نمی‌گردند. و دیگر این که اگر مردی دوستدار مردی است و یکی از (افراد) خانواده‌اش با او دشمن باشد دلش (به دوستی) درست و صافی نیست. پس خداوند دوست داشت که در دل پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله نسبت به مؤمنان هیچ چیز (نگران‌کننده‌ای) نباشد، از این رو دوستی خویشاوند (پیامبر) را بر مردم واجب فرمود، پس هر که بدان عمل کرد و پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله را دوست داشت و به خانواده او علیهم السّلام مهر ورزید، پیامبر خدا نمی‌تواند او را دشمن دارد و هر که ترک دوستی کرد و بدان عمل ننمود و خانواده پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله را دشمن داشت بر پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله حق است که او را دشمن بدارد؛ زیرا او فریضه‌ای از واجبات الهی را ترک کرده است. چه فضیلت و شرافتی از این پیشتر است «42»؟ (3) چون خداوند این آیه را بر پیامبرش فرو فرستاد که: «بگو من از شما مزدی جز دوستی به خویشاوندم نخواهم» پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در میان اصحابش

_____

(38) الشوری، 23
(39) هود، 29
(40) هود، 51
(41) الشوری، 23
(42) در العیون اضافه بر «یتقدّم هذا»، [یتقدّم هذا او یدانیه- پیشتر از این است یا با این برابری تواند] آمده است.

بایستاد و خداوند را حمد کرد و بر او ستایش نمود و گفت: «ای مردم به راستی، خداوند فریضه‌ای را بر شما واجب فرموده آیا شما آن را بجا می‌آورید؟» هیچ کس به او پاسخ نداد. «43» روز دیگر در میان آنها بپاخاست و فرمود: «ای مردم، به راستی، خداوند فریضه‌ای را بر شما واجب فرموده آیا شما آن را بجا می‌آورید؟» باز هم کسی به او پاسخ نداد. روز سوم در میان آنها بپاخاست و فرمود: «ای مردم، به راستی، خداوند فریضه‌ای را بر شما واجب فرموده آیا شما آن را بجا می‌آرید؟» بازهم کسی به او پاسخ نداد. آنگاه فرمود: «ای مردم، راستی را که آن فریضه در باره سیم و زر و خوردنی و آشامیدنی نیست». گفتند: پس آن را بفرمای.

آنگاه این آیه را برایشان تلاوت فرمود: پس گفتند: اگر این است آری. ولی بسیاری بدان وفا نکردند. «44» (1) سپس (حضرت) ابو الحسن علیه السّلام فرمود: پدرم از جدّم، از پدرانش، از حسین بن علی علیهم السّلام مرا خبر داد که فرمود: «مهاجران و انصار نزد پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گرد آمده گفتند: ای پیامبر

_____

(43) در العیون پس از «فلم یجبه احد» که مربوط به اولین مرتبه بیان رسول اکرم آمده است [... فقال ایّها الناس انّه لیس ذهبا و لا فضة ...] تا پایان روایت.
(44) در العیون اینجا در حدود پانزده سطر اضافه دارد: [و ما بعث اللّه عزّ و جلّ نبیّا الّا اوحی الیه ان لا یسأل قومه اجرا ... تا گوید: معبّرا و مبینا- خدای عزّ و جلّ پیامبری را نفرستاد مگر اینکه به او وحی فرمود که از قوم خویش (برای رسالتش) مزدی در خواست نکند زیرا خدای عزّ و جلّ خود مزد پیامبران را می‌پردازد. و در مورد محمد صلّی اللّه علیه و آله خداوند فرمانبرداری از او و دوستداری خانواده‌اش را بر امّتش واجب کرده و به او فرموده است مزدش را بر امتش می‌نهد که آن را به خویشاوند وی بپردازند، با شناخت برتری ایشان که خدای عزّ و جلّ آن را برای آنان واجب ساخته است. پس به راستی، دوستداری به اندازه شناخت، فضیلت باشد و چون خداوند آن را واجب فرمود به سبب سنگینی وجوب طاعت، این امر گران آمد. پس گروهی که خداوند از ایشان پیمان وفاداری گرفته است بدان وفا کردند ولی اهل دورویی و جدایی مخالفت کردند و در این مورد الحاد ورزیدند و آن را از حدّ و تعریفی که خدای عزّ و جلّ (برای مراتب خویشاوندی) محدود و تعریف کرده بود منحرف ساختند و گفتند: (مراد از) «خویشاوند» تمام اعراب.
و تمام اهل دعوت و دین اویند. پس به هر یک از این دو حال به درستی دانستیم که «مودّت- دوستی» مخصوص «قرابت- خویشاوندی» است. پس آنان که در خویشاوندی به پیامبر نزدیکترند به دوستداری نیز شایسته‌ترند و هر چه قرابت و خویشاوندی نزدیکتر شود و مودّت و دوستی ملازم با قرابت نیز به همان مقدار باید بیشتر شود. ولی با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله انصاف نکردند و حق حیطه و مهر او را نگه نداشتند و منّت بی‌دریغی را که خداوند به امّتش بخشیده و زبانها از وصف آن عاجز است (حتّی) به این اندازه سپاس نداشتند که فرزندان و خانواده‌اش را نیازارند و آنان را به منزله چشم در سر گیرند تا رسول خدا را در میان خود داشته باشند و به خانواده‌اش مهر ورزند. چگونه است که قرآن چنان می‌گوید. و بدان فرا می‌خواند و اخبار ثابت می‌کند که اهل بیت اطهار سزاوار مودّت و محبّتند و همان کسانی هستند که خداوند دوستداری آنها را واجب فرموده

و وعده پاداش برای آن داده است. ولی با این همه کسی بدان وفا نمی‌کند؟ این محبّتی است که هر مؤمن مخلصی داشته باشد مستوجب بهشت آید بنا به گفته خدای عزّ و جلّ در این آیه که فرماید: وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فِی رَوْضاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ ما یَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ، ذلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی که تفسیرکننده و روشنگر این حقیقت است]

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 444

خدا تو برای خود و میهمانانی که به نمایندگی نزدت می‌آیند هزینه‌ای لازم داری، این همه داراییها و جانهای ماست که نثار (قدوم مبارک) توست و هر حکمی بفرمایی نکو فرموده‌ای و اجر یافته هستی. هر چه خواهی بی‌پروا ببخش و هر چه خواهی بی‌ملاحظه نگهدار. (1) پس خدای عزّ و جلّ، روح الامین (جبرئیل) را فرستاد و گفت: ای محمد «بگو من از شما مزدی جز دوستی در حقّ خویشاوندم نمی‌خواهم». پس از من خویشاوندم را میازارید. و همه بیرون رفتند و برخی از ایشان گفتند «45» چیزی پیامبر خدا را بر آن روا نداشت که از پیشنهاد ما روی بتابد جز این که ما را به دوستداری خویشانش پس از خود وادار سازد و این (آیه‌ای که خواند) چیزی جز آن که همان جا از خود در آورد نبود، و (البته) این گفته آنان ناروایی بزرگ (بر پیامبر) بود. پس خداوند این آیه را فرستاد: أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ إِنِ افْتَرَیْتُهُ فَلا تَمْلِکُونَ لِی مِنَ اللَّهِ شَیْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِما تُفِیضُونَ فِیهِ کَفی بِهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ- یا گویند آن را برساخته است. بگو اگر آن را برساخته باشم، در برابر خداوند چیزی به سود من ندارید، او به آنچه به آن می‌پردازید آگاهتر است؛ خداوند در میان من و شما گواه بس، و او آمرزگار مهربان است». «46» آنگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دنبالشان فرستاد و فرمود: آیا تازه‌ایست؟ عرض کردند: آری به خدا، ای پیامبر خدا برخی از ما سخنان (ناروای) بزرگی گفتند و ما آن را بد شمردیم. پس پیامبر خدا (آن آیه را) برایشان تلاوت فرمود که به گریه درآمدند و سخت گریستند، آنگاه خدای تعالی (این آیه را) فرستاد: وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ وَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ- و اوست که توبه بندگانش را می‌پذیرد و گناهانشان را می‌بخشد و می‌داند که چه می‌کنید.» «47» این هم ششمین (مورد) (2) 7. امّا هفتم: خداوند می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً- همانا خدا و فرشتگانش به پیامبر درود می‌فرستند، ای مؤمنان (شما نیز) بر او درود فرستید و سلام عرضه دارید». «48» مخالفان (خود) می‌دانند که چون این آیه فرود آمد، عرض شد: ای پیامبر خدا ما درود گفتن [بر تو] را می‌دانیم «49» امّا صلوات فرستادن بر تو

چگونه است؟ (و به چه عبارتی باید باشد؟). فرمود: می‌گویید: «اللّهمّ صلّ علی محمد و آل محمد کما صلّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمید مجید- بار الها بر محمد و خاندان محمد صلوات

_____

(45) در العیون به جای «فقال اناس منهم» [فقال المنافقون- پس دورویان گفتند ...] آمده است.
(46) الاحقاف، 7
(47) الشوری، 25
(48) الاحزاب، 56
(49) یعنی عبارت سلام و درود بر تو را می‌دانیم که باید گفت: السّلام علیک، ایّها النّبی و رحمة الله و برکاته، ولی عبارت و الفاظ صلوات بر تو را نمی‌دانیم.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 445
فرست همچنان که بر ابراهیم و خاندان ابراهیم صلوات فرستادی، به راستی که تو بسیار ستوده بس شکوهمندی».
(1) ای گروه مردمی (که در این مجلس گرده آمده‌اید) آیا در این باره اختلافی است؟ عرض کردند:
نه. آنگاه مأمون گفت: این چیزی است که [اصلا] در آن اختلاف نیست و همه بر آن اتفاق دارند.
آیا در باره «آل- خانواده» چیزی روشن‌تر از این در قرآن داری؟ (حضرت) ابو الحسن علیه السّلام فرمود: به من بگویید که فرموده خدا: یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ- یاسین سوگند به قرآن حکمت آموز که تو از پیامبرانی بر راهی راست» «50» مراد از کلمه «یس» کیست؟ علماء گفتند: یس، محمّد است و در این شکّی نباشد.
حضرت ابو الحسن علیه السّلام فرمود: خداوند به محمّد و خاندان محمّد از این (راه و با این تعبیر) فضلی داده که هر کس هر چه بیندیشد به کنه آن راه نبرد، و این از آن روست که خداوند بر هیچ کس جز بر پیامبران [صلوات اللّه علیهم] سلام نفرستاده است. خدای تبارک و تعالی گفت: سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ- سلام بر نوح در جهانیان» «51» و گفت: سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ- سلام بر ابراهیم» «52» و گفت: سَلامٌ عَلی مُوسی وَ هارُونَ سلام بر موسی و هارون» «53» و نگفت: «سلام علی آل نوح- سلام بر خاندان نوح» و نگفت «سلام علی آل ابراهیم- سلام بر خاندان ابراهیم» و نگفته «سلام علی آل موسی و هارون- سلام بر خاندان موسی و هارون» ولی خدای عزّ و جلّ گفت:
سَلامٌ عَلی إِلْیاسِینَ- سلام بر خاندان یاسین» «54» یعنی خاندان محمد.
آنگاه مأمون گفت: من نیک دانستم که این شرح و بیان در معدن نبوّت

است (و از منبع فیّاض رسالت تراویده است).
(امام فرمود): این هم هفتمین (مورد).
(2) 8. امّا هشتم: گفته خدای عزّ و جلّ است: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ‌ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی- و بدانید که از هر غنیمتی که به دست آورید یک پنجم آن خاصّ خداوند و پیامبر و خویشاوندان (او) است ...» «55» سهم خویشان (ذی القربی) را همتای سهم خود و سهم پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله کرد. پس این، برتری و تفاوت میان آن (خانواده رسول) و (دیگر افراد) امّت است، زیرا خدا ایشان را در جایی قرار داد و تمام مردم دیگر را در جایی پایین‌تر از آن. و برای ایشان همان سهمی را پسندید که برای خویش پسندید و آنها را در این (مورد)

---

(50) سوره مبارکه یس، آیات یکم تا چهارم.- م.
(51) الصّافات، 79
(52) الصّافات، 109
(53) الصّافات، 120
(54) الصّافات، 130
(55) الانفال، 41

برگزید. (1) نخست به خود آغاز کرد و سپس پیامبرش را (در مرحله) دوّم آورد و آنگاه (ذی القربی)، خویشانش را در آنچه از غنیمت جنگی و جز آن که خدای عزّ و جلّ برای خود پسندیده برای ایشان هم پسندیده است. و او که، گفته‌اش حق است، فرمود: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ‌ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی- و بدانید که از هر غنیمتی که به دست آورید یک پنجم آن خاص خداوند و پیامبر و خویشاوندان (او) است» «56» و این تأکیدی استوار و فرمانی جاودانه «57» برای آنهاست تا روز رستاخیز، در کتاب گویای خداوند که لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ- که در اکنون یا آینده‌اش، باطل در آن راه نمی‌یابد؛ فرو فرستاده از سوی (خداوند) فرزانه ستوده است» «58». (2) امّا این که (در همین آیه) فرماید: وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ- و یتیمان و مستمندان» «59» (هم سهمی دارند، دائمی نیست) زیرا چون یتیم به بلوغ برسد و یتیمی او پایان یابد از شمول غنیمت بردن خارج می‌شود و دیگر او را سهمی نیست «60» و همین گونه است مستمند که چون حالت مستمندی او پایان یافت دیگر سهمی از غنیمت بردن ندارد و گرفتنش بر او حلال نباشد ولی سهم خویشان تا رستاخیز برای بی‌نیاز و نیازمندشان باقی است. زیرا هیچ کس از خدا و پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله بی‌نیازتر نیست و با وجود این خداوند برای خود و پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله

سهمی از آن را قرار داده و آنچه را برای خود و پیامبرش پسندیده برای ایشان نیز پسندیده است. (3) همچنین از «فیء» (فوائد عامّه و خراج) آنچه را برای خود و پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله پسندید برای خویشانش نیز پسندید همچنان که در مورد غنیمت برای آنها مجاز فرمود، پس (خداوند) به خود آغاز کرد سپس به پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله و آنگاه به ایشان رسید و سهم ایشان را با سهم خود و سهم پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله همتا فرمود.
همین ترتیب در (حقّ) فرمانبرداری جاری است که (خدای) عزّ و جلّ فرمود: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ- ای مؤمنان از خداوند و پیامبر و اولو الامرتان اطاعت کنید» «61» که (عبارت را) به خود آغاز کرد و سپس به پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله و سپس به خاندان او (که اولی الامر مؤیّد به کتاب و حکمتند) و همچنین است آیه ولایت: إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا ....- همانا سرور شما خداوند است و پیامبر او و کسانی که ایمان

---

(56) الانفال، 41
(57) در العیون [و اثر قائم لهم- و اثری پابرجا برای ایشان] آمده است (و مراد آن است که صفت خویشاوندی پیامبر صفتی است دائم و پابرجا که تا رستاخیز از آل رسول علیهم السّلام سلب نمی‌شود.- م.)
(58) فصّلت، 42
(59) الانفال، 41
(60) در العیون به جای «نصیب» [نصیب فیها- سهمی در آن] آمده است.
(61) النساء، 59.

آوردند ...» «62» پس (حقّ) ولایت ایشان را با (حقّ) فرمانبرداری از پیامبر همتای فرمانبرداری از خود قرار داد، همان گونه که سهم خود را با سهم پیامبر، همتای سهم ایشان در غنیمت و «فیء» (فوائد عامّه) ساخت.
«63» (1) پس او که خدای والای برکت افزای است چه اندازه نعمتش بر این خاندان گسترده و بزرگ است. چون سخن از صدقه به میان آمد، خودش را عزّ ذکره از آن منزّه دانست و پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله را منزّه دانست و خاندان او را هم منزّه شمرد فرمود:
إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکِینِ وَ الْعامِلِینَ عَلَیْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ وَ الْغارِمِینَ وَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ فَرِیضَةً مِنَ اللَّهِ- زکات فقط برای تهیدستان و بینوایان و کارگزاران آن و دلجویی‌شدگان و بردگان (ی که می‌خواهند بازخرید شوند) و وامداران و هزینه در راه خدا و در راه ماندگان است که فریضه الهی است» «64» آیا در این آیه چیزی می‌یابی

که برای خود یا پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله یا خویشان او سهمی قرار داده باشد؟ زیرا چون ایشان را از صدقه منزّه دانست خود را منزّه دانست و پیامبرش را منزّه دانست و خویشانش را منزّه شمرد؟ نه بلکه بر ایشان حرام فرمود، چه صدقه بر محمّد و خویشانش حرام است که (صدقه) چرک مردمان باشد و برای آنان (گرفتنش) حلال نیست زیرا ایشان از هر پلیدی پاک شدند، و چون ایشان را پاک کرده و برگزیده برای ایشان همان را پسندیده که برای خود پسندیده و همان را که برای ایشان نپسندیده برای خود نیز نپسندیده است. [این هم هشتمین مورد] «65» (2) 9. امّا نهم: ما همان اهل ذکریم که خداوند در آیات محکم کتابش فرمود: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ*- پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید» «66». علماء گفتند: «67» در واقع منظورش از این دو کلمه یهود و نصاری بوده‌اند. (حضرت) ابو الحسن علیه السّلام فرمود: آیا چنین چیزی رواست؟ به این ترتیب آنان ما را به دین خود فرا می‌خوانند و می‌گویند که دینشان بهتر از دیانت اسلام است. مأمون گفت: ای ابو الحسن آیا شرحی مخالف با آنچه علماء می‌گویند داری؟ فرمود:

---

(62) المائدة، 55- (دنباله آیه ولایت که توضیح دهنده «الّذین آمنوا» است چنین است: ... الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ- آنان که نماز به پا می‌دارند و به فقیران در حال رکوع زکاة و صدقه می‌دهند» که به اتفاق مفسّران عامّه و خاصّه مراد از این آیه شریفه حضرت علی علیه السّلام است.- م.)

(63) در العیون به جای «ولایتهم ...»، [... طاعتهم- فرمانبرداری ... و کذلک ولایتهم مع ولایة الرّسول مقرونة بطاعته «کما جعل سهمهم مع سهم الرّسول مقرونا بسهمه من الغنیمة» ...- «همچنان که سهم ایشان را با سهم پیامبر همتای سهم خود از غنیمت قرار داد»] آمده است (که جز تقدم و تأخّر ضمائر در معنی با متن تفاوتی ندارد.- م.)

(64) التوبه، 60

(65) اضافه داخل دو قلاب از العیون است.

(66) النحل، 43 و الأنبیاء، 7.

(67) در العیون آمده است [فنحن اهل الذّکر فاسألونا ان کنتم لا تعلمون فقالت العلماء ...- و ما اهل ذکریم پس اگر چیزی را ندانستید از ما بپرسید. علماء گفتند ...]

آری، مقصود از «ذکر» پیامبر خداست و ما «اهل» و خاندان او هستیم. و این در کتاب خدا روشن است به فرموده او در سوره طلاق: فَاتَّقُوا اللَّهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ «ذِكْراً» رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ

اللّهِ مُبَيِّناتٍ- پس ای خردمندان از خداوَند پروا کنید به راستی که خداوند به سوی شما ذکر (پند آموزی) فرستاده است پیامبری که آیات روشنگر الهی را بر شما می‌خواند «68»» پس «ذکر» پیامبر خداست و ما «اهل» و خاندانش. این هم نهمین مورد.
10. امّا دهم، گفته خدای عزّ و جلّ است در آیه تحریم: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ ... الی آخرها- حرام است بر شما (نکاح) مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان ... تا پایان آیه» «69» (1) به من بگویید آیا اگر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله زنده باشد می‌تواند دختر من یا دختر پسر من یا هر که از نسل من زاده شود برای خود به زنی گیرد؟ گفتند: نه. (امام) علیه السّلام فرمود: به من بگویید آیا می‌تواند دختر یکی از شما را به زنی گیرد؟، گفتند: آری، راوی گوید، (امام) علیه السّلام فرمود: پس این خود بیانی است بر آنکه ما «آل» (و خاندان) او هستیم و شما از خاندان او نیستید و اگر از خاندان او بودید همان گونه که نکاح با دختران من بر او حرام است همسری با دختران شما نیز بر او حرام می‌بود، زیرا ما از «آل» او هستیم و شما از امّت او هستید، پس تفاوت «آل» و «امّت» این است که «آل» (و خاندان) از اوست ولی امّت، از آنجا که «آل» (و از دوده و تبار) او نباشد، از او نیست. این هم دهمین (مورد).
(2) 11. امّا یازدهم: گفته اوست (جلّ شأنه) در سوره المؤمن که از زبان مردی حکایت فرماید: وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جاءَكُمْ بِالْبَيِّناتِ مِنْ رَبِّكُمْ ... الآیة- و مردی مؤمن از آل فرعون که ایمانش را نهان می‌داشت گفت: آیا می‌خواهید مردی را بکشید به خاطر اینکه می‌گوید پروردگار من خداوند است؟ و برای شما معجزاتی از سوی پروردگارتان آورده است؟ .. تا پایان آیه» «70». او پسر دایی فرعون بود و (خداوند) او را از لحاظ نسبتش «71» به فرعون نسبت داده و به لحاظ آیینش نسبت نداده است. و همچنین، چون از تبار پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله هستیم از لحاظ آنکه زاده اوییم با او خصوصیّت و ویژگی داریم و از لحاظ دینش با دیگر مردم در عمومیّت هستیم «72». پس این تفاوت میان «آل» و «امّت»

---

(68) الطلاق، 10 و 11.
(69) النساء، 23
(70) المؤمن، 28
(71) با توجّه به اینکه نسبت دایی‌زادگی نسبت مادری است و این مورد نیز چون نسبت عیسی علیه السّلام به مریم علیهما السّلام و چون نسبت امامان علیهم السّلام از طریق فاطمه علیهما السّلام به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله تواند بود.- م.

(72) به عبارت دیگر: وقتی گویند «آل و خاندان رسول» فقط شامل ما می‌شود ولی وقتی گویند «الناس- مردم» شامل همه مردم و از جمله ما می‌شود.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 449
است. این هم یازدهمین (مورد) (1) 12. و امّا دوازدهم: گفته خداست: وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها- فرمان ده خاندانت را به نماز و بر آن بشکیب» «73» ما را بدین دستور ویژگی داد که همراه با فرمان عامّش (دائر بر اقامه نماز) به ما هم به ویژه فرمود و در برابر امّت خصوصیّت داد. «74» پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله پس از فرود آمدن این آیه تا نه ماه هر روز هنگام هر نمازی در پنج نوبت به در خانه علی و فاطمه علیهما السّلام می‌آمد و می‌فرمود: «نماز! خدا رحمتتان کناد» و خداوند هیچ یک از اولاد پیامبران را به چنین ارجی که ما را بدان ارجمند و در برابر تمام اهل بیتشان «75» اختصاص داده گرامی نداشته است. و الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی محمد نبیّه (سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و صلوات خدا بر محمد پیامبر او باد.) «76»
(2)

عبد العزیز بن مسلم «1» گفت: در مرو همراه (امام) رضا علیه السّلام بودیم و در مسجد جامع آن شهر گرد آمدیم و بحث بر سر امر امامت میان مردم در گرفت و اختلاف نظرهای بسیار در آن را یاد کردند.
من خدمت سرور و آقایم (امام) رضا علیه السلام آمدم و گفتگوهای مردم را به عرضش رساندم.
(3) (امام) علیه السّلام لبخندی زد.
سپس (حضرتش) علیه السّلام فرمود: ای عبد العزیز، آن گروه ندانستند و در دین خود فریب خوردند، به راستی، خداوند عزّ و جلّ جان پاک پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله را باز نگرفت مگر پس از آنکه دین خود را بر او کامل فرمود و قرآن را که روشنگر همه چیز است و حلال و حرام و احکام و تمام نیازمندیهای مردم به کمال و تمام در آن بیان گشته فرو فرستاد، و فرمود: ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ

---

(73) سوره طه، 132
(74) در العیون به جای «... اذا امرنا مع امره، ثمّ خصّنا دون الامّة» آمده است [اذا امرنا مع الامّة باقامة الصّلاة ثم خصصنا من دون الامّة»- آنگاه که همراه با امّت بر بپاداشتن نماز مأمور شدیم و سپس در برابر امت اختصاص هم یافتیم]
(75) در متن «من جمیع اهل بیته- از تمام اهل بیتش» ولی در العیون [من دون جمیع اهل بیتهم] آمده (که در ترجمه همین وجه ترجیح داده شد.- م.)
(76) در العیون اضافه دارد: [فقال المأمون و العلماء جزاکم الله اهل بیت نبیّکم عن الامّة خیرا فما نجد الشّرح و البیان فیما اشتبه علینا الّا عندکم- پس مأمون و علماء گفتند: خداوند شما اهل بیت پیامبرتان رای از جانب امّت جزای خیر دهاد که ما بر آنچه بر ما مشتبه است جز نزد شما شرح و بیانی نمی‌یابیم.]
(1) علمای رجال او رای از اصحاب (امام) رضا علیه السّلام شمرده و نیک احوالش دانند. این روایت رای کلینی در الکافی، ج 1، ص 201 و صدوق در کمال الدین و عیون اخبار الرضا و نعمانی در کتاب الغیبة، و طبرسی در الاحتجاج آورده‌اند و ما به پاره‌ای موارد تفاوت عبارات اشاره خواهیم کرد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 450
مِنْ شَیْءٍ- ما در قرآن چیزی را فرو گذار نکردیم» «2» و در حج بدرود که پایان عمر آن حضرت بود بر او نازل فرمود: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً- امروز «3» دین شما را به

حدّ کمال رسانیدم و بر شما نعمت خود را تمام کردم و دین اسلام را بر شما پسندیدم.» «4» و امر امامت از کمال دین است. و (پیامبر) صلّی اللّه علیه و آله در نگذشت مگر آنکه همه نشانه‌های دینش را برای امّتش روشن ساخت و راههایشان را برای ایشان توضیح داد و ایشان را به راه حق سپرد. و علی علیه السّلام را پرچم و پیشوایی برای آنان قرار داد، و هیچ چیز از نیازمندیهای مردم را وانهاد مگر آنکه آن را بیان کرده باشد. پس هر که ادّعا کند که خداوند دینش را کامل نفرموده در واقع کتاب خدا را رد کرده، و هر که کتاب خدا را رد کند به راستی کافر شده است. آیا قدر امامت و پایگاه آن را در میان امّت می‌فهمند تا به‌گزینی (و انتخاب) ایشان در آن روا باشد؟ «5» (1) به راستی، امامت (و پیشوایی) مقامی است که خداوند، پس از نبوّت و خلیل بودن در مرتبه سوّم، به ابراهیم علیه السّلام اختصاص داد و فضیلتی است که بدان شرفش افزود و نامش را بلند آوازه کرد، پس خدای عزّ و جلّ فرمود: وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً- و چون ابراهیم را پروردگارش به شعائری چند آزمود (و آموزش داد) و او آنها را به انجام رساند، فرمود من تو را پیشوای مردم می‌گمارم» «6». (حضرت) خلیل شادمانه گفت: وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی، قالَ: لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ- و از زاد و رود من (چه کسی را می‌گماری؟) فرمود: عهد من به ستمکاران (مشرکان) نرسد.» «7» پس این آیه امامت (و پیشوایی) هر ستمکاری را تا به روز قیامت باطل کرد و آن را (فقط) در برگزیدگان نهاد. (2) سپس خداوند امامت را گرامی داشت و آن را در نژاد شایستگان برگزیده و پاکش قرار داد و فرمود: وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً وَ کُلًّا جَعَلْنا صالِحِینَ وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ- و به او اسحاق و یعقوب را برسری بخشیدیم و همه‌شان را از شایستگان قرار

---

(2) الانعام، 38

(3) به عقیده امامیّه مراد از «الیوم- امروز» در این آیه شریفه، روز عید غدیر خم، اعلام ولایت و خلافت حقّه علی علیه السّلام است.- م.

(4) المائدة، 3

(5) در العیون به اضافه دارد [انّ الامامة اجلّ قدرا و اعلی مکانا و امنع جانبا و ابعد غورا من ان یبلغها الناس بعقولهم او ینالوا بآرائهم او یقیموا اماما باختیارهم- به راستی امامت گرانقدرتر و بزرگوارتر و بلندپایگاه‌تر و استوار حصارتر و ژرفتر از آن است که مردم با خردهای خویش آن را دریابند یا با اندیشه و آراء خود بدان برسند یا بتوانند به اختیار خود امامی منصوب کنند]

(6) صدر آیه 124، سوره بقره.- م.
(7) ذیل آیه 124، سوره بقره.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 451
دادیم پیشوایانی که به فرمان ما ره می‌نمودند، گرداندیم، و به آنان نیکوکاری و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات را وحی کردیم، و پرستندگان ما بودند» «8». و فرزندان او علیه السّلام قرنی پس قرنی آن را از یک دیگر به ارث بردند تا میراثش به پیامبر (اسلام) صلّی اللَّه علیه و آله رسید و خداوند فرمود:
إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا- نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که از او پیروی کرده‌اند و این پیامبر و مؤمنان» «9» پس آن (امامت و پیشوایی) ویژه ایشان بود و پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله آن را به علی علیه السّلام «10» سپرد و در فرزندان برگزیده‌اش که خداوند به ایشان علم و ایمان داد قرار گرفت و این گفته اوست: وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتابِ اللَّهِ إِلى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ- و کسانی که از دانش و ایمان برخوردار شده‌اند گویند بر وفق کتاب الهی تا روز رستاخیز درنگ کردید، و این روز رستاخیز است، ولی شما به هیچ وجه نمی‌دانستید» «11» به همان ترتیبی که خدا آن را جاری کرد و در فرزندانش تا به روز قیامت واجب ساخت. «12» از آنجا که پس از محمد صلّی اللَّه علیه و آله پیامبری نیست این نادانان از کجا امامت را با نظر و آراء (ناقص) خود برمی‌گزینند؟ (و به نصب امام از پیش خود از طریق شورای کذایی می‌پردازند؟) (1) به راستی، امامت مقام پیامبران و میراث اوصیاء (و سفارش‌شدگان به نصّ) است، به درستی، امامت خلافت خدا و جانشینی پیامبر او صلّی اللَّه علیه و آله و مقام امیر مؤمنان علیه السّلام و جانشینی حسن و حسین علیهما السّلام است.
(2) به راستی، امام زمام دین و نظام مسلمین و صلاح جهان و عزّت مؤمنان است. امام «13» پایه و ریشه اسلام فزاینده و شاخسار رونده و برانیده آن است. به وجود امام است که نماز و زکات و روزه و حجّ و جهاد درست آید و فواید عامّه و صدقات و اجرای حدود و احکام عملی شود و مرزها و نواحی (سرزمین اسلام) پاسداری گردد.
(3) امام است که حلال خدا را حلال و حرامش را حرام می‌داند و حدود خدا را بر پا می‌دارد و از دین خدا پشتیبانی می‌کند و با اندرز نیکو و حجّت رسا (مردم را) به راه خدا می‌خواند.

---

(8) الأنبياء، 72 و 73
(9) آل عمران، 68

(10) در الکافی و العیون اضافه دارد [بامر اللّه تعالی علی رسم ما فرض الله- به فرمان خدای تعالی و به ترتیبی که خدا واجب فرمود]
(11) الروم، 56
(12) در الکافی و العیون این عبارت چنین آمده است [فهی فی ولد علی علیه السلام خاصّة الی یوم القیامة- و آن (امامت) به خصوص در فرزندان علی علیه السّلام است تا به روز قیامت]
(13) در الکافی و العیون [انّ الامام ..- به راستی، امام ...] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 452
(1) امام چون خورشیدی تابان است که پرتوش بر سراسر گیتی بتابد و افق گسترده‌ایست که دیده‌ها و دستها بدان نرسد.
(2) امام ماه رخشان و چراغ پرتو فشان و نور تابان و ستاره رهنمایی است در ناپیدایی شبهای تار «14» و راهنمای هدایت و نجات بخش از هلاکت است.
(3) امام شعله فروزان فراز بلندیها و گرمابخش هر پناهنده (از سرمای جهل فسرده) و راهنمای در مهلکه‌هاست و هر که از او جدا شود نابود است.
(4) امام ابر بارنده و رگبار فرو ریزنده «15» و آسمان سایه‌گستر و زمین گسترده و چشمه جوشان و برکه و بوستان است.
(5) امام امینی رفیق و پدری مهربان و شفیق «16» و برادری همزاد است و چون مادری برای کودک خردسال دلسوز و پناهگاه بندگان است.
«17» (6) امام امین خداوند در زمین او و میان آفریدگان اوست و حجّت اوست بر بندگانش و خلیفه او در سرزمینهایش.
(7) امام از گناهان پاک و از عیبها مبرّاست، به دانش به ویژگی پیراسته و به بردباری آراسته، نظام دین و توانمندی مسلمین (و آیت) خشم بر منافقان و نابودی کافران است.
(8) امام یگانه روزگار خویش است، احدی نه همپایه او «18» و دانشمندی نه هم مایه اوست، نه برایش عوضی و نه مثلی و نه مانندی است. هر فضلی ناخواسته و ناجسته، ویژه اوست که (خداوند) موهبت بخش فضیلت فزایش به ویژگی عطا فرموده است. پس کیست که به شناخت امام یا کنه وصف تمام او برسد. «19»؟ (9) هیهات هیهات! که خردها از توصیف مقامی از مقامات او و فضیلتی از فضایل او گمند و خاطرها سرگردان و مغزها حیران «20» و سخنوران بربسته زبان و شاعران قاصر از بیان و ادیبان ناتوان

---

(14) در الکافی و العیون به جای «... فی غیابات»، [... فی غیاهب ..- در تیرگیهای مظلم ...] آمده و به اضافه دارد [... و جواز البلدان و القفار و

لجج البحار. الامام الماء العذب علی الظّلماء- ... و پروانه عبور از شهرها و بیابانها و لجّه دریاهاست. امام آب گوارای زلال تشنگان است.]
(15) در الکافی به اضافه دارد: [و الشّمس المضیئة- و خورشید تابان]
(16) در متن «... و الولد الشّفیق- و فرزند مهربان» و در پاره‌ای نسخه‌ها [... و الوالد الشفیق ...] آمده است که وجه اخیر مرجّح است و همین گونه ترجمه شد.
(17) در الکافی و العیون اینجا اضافه دارد: [... فی الدّاهیة و الناد- ... در گرفتاری بزرگ و به دادخواهی]
(18) در پاره‌ای نسخه‌ها عبارت «لا یدانیه» [لا یداینه- او را محاکمه و مجاب نمی‌کند] خوانده می‌شود.
(19) در الکافی و العیون آمده است [فمن ذا الذی یبلغ معرفة الامام او یمکنه اختیاره- ... و انتخابش در امکان او باشد]
(20) در الکافی و العیون به اضافه دارد [.. و خسئت العیون و تصاغرت العظماء و تحیّرت الحکماء و تقاصرت الحلماء- دیدگان نابینا شده و بزرگان کوچک و حکیمان حیران و شکیبایان و پرحوصلگان ناتوان گشته‌اند]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 453
و بلیغان بی‌زبان و دانشوران درمانده‌اند، از این رو به ناتوانی و کوتاهی از وصف جزئی از آن معترفند پس چگونه به وصف کلّی و تمام گفت او رسند یا چگونگی او را به توصیف آرند «21» یا آیا کسی باشد که جای او را بگیرد و یا به چنان توانگری که او راست نیاز نیازمندان را برآرد؟ از کجا (دیگری به مقام امام دست یابد) که او به منزله اختری از دسترس دست‌یازان و توصیف واصفان به دور است، «22» آیا پندارند که «او» جز در خاندان پیامبر خدا، که درود خدا بر او و ایشان باد، یافت شود؟ به خدا سوگند که وجدانهای خودشان آنان را دروغزن شمارد (و اگر به وجدان خود مراجعه کنند می‌بینند که دروغ می‌گویند)، سوداهای باطلی به سرشان زده که بر پلّکان بلند دشواری بالا رفته و به جایگاه لغزنده‌ای پا نهاده‌اند که آنان را به پرتگاه ژرفی درافکند زیرا می‌خواهند به آراء خویش، خودسرانه امامی برای خود بتراشند. «23» چگونه می‌توانند به اختیار خود امامی برگزینند؟ (با اینکه) امام دانایی

---

(21) در الکافی و العیون به جای «فکیف یوصف بکلّیته او ینعت بکیفیّته او یوجد من یقوم مقامه» آمده است [و کیف یوصف بکلّه او ینعت بکنهه او یفهم شیء من امره- و چگونه به تمامیش وصف شود و به کنهش تعریف گردد یا چیزی از امرش (کار امامت امام راستین) دانسته شود؟]
(22) در الکافی و العیون به جای «و انّی و هو بحیث النجم عن ایدی المتناولین» آمده است، [... لا، و کیف و انّی و هو بحیث النجم عن ید

المتناولین ..- ... نه، چگونه توانند؟ از کجا به او رسند که او به منزله ستاره از دست دست‌یازان به دور است]
(23) در الکافی و العیون به اضافه آمده است: [راموا اقامة الامام، بعقول حائرة، ناقصة و آراء مضلّة فلم یزدادوا منه الّا بعد قاتلهم اللّه انّی یؤفکون و لقد راموا صعبا و قالوا افکا و ضلّوا ضلالا بعیدا و وقعوا فی الحیرة اذ ترکوا الامام عن بصیرة و زیّن لهم الشیطان اعمالهم فصدّهم عن السبیل و کانوا مستبصرین. رغبوا عن اختیار اللّه و اختیار رسول اللّه و اهل بیته الی اختیارهم و القرآن ینادیهم: وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ و قال [اللّه] عزّ و جلّ: وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ... الآیة». و قال: ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ؟ أَمْ لَکُمْ کِتابٌ فِیهِ تَدْرُسُونَ؟ إِنَّ لَکُمْ فِیهِ لَما تَخَیَّرُونَ؟ أَمْ لَکُمْ أَیْمانٌ عَلَیْنا بالِغَةٌ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ؟ إِنَّ لَکُمْ لَما تَحْکُمُونَ؟ سَلْهُمْ أَیُّهُمْ بِذلِکَ زَعِیمٌ. أَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ؟ فَلْیَأْتُوا بِشُرَکائِهِمْ إِنْ کانُوا صادِقِینَ قال تعالی: أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها ام طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ* فَهُمْ لا یَفْقَهُونَ* ام قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا یَسْمَعُونَ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِیهِمْ خَیْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ ام قالُوا سَمِعْنا وَ عَصَیْنا بل هو فضل اللّه یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم- خواستند با خردهای حیران و ویران و ناقص و آراء گمراه خود امام بسازند و جز دور شدن از خداوند چیزی نفزودند. خداوند بکشد ایشان را که دروغ می‌گویند و قصدی ناهموار و آهنگی دشوار کردند و ناروایی گفتند و بسیار گمراه و بیراه رفتند و به سرگردانی افتادند، آنگاه که امام (واقعی) را از چشم خود دور داشتند و شیطان اعمال ایشان را در دیده خودشان بیاراست و با آنکه چشمشان باز بود از راه منحرف شدند. از گزینش خدا و گزینش پیامبر خدا و اهل بیت او سرباز زدند و به گزینش خود پرداختند در حالی که قرآن بدیشان بانگ می‌زد: «و پروردگارت آنچه بخواهد می‌آفریند و بر می‌گزیند؛ اختیاری برای آنان نیست؛ خداوند پاک و فراتر از شرکی است که می‌ورزند ...» (القصص، 68) و [خداوند] عزّ و جلّ فرمود:
«هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و پیامبرش امری را مقرّر دارند، آنان را در کارشان اختیار (و چون و چرایی) باشد ...» (الاحزاب، 36) و فرمود: «شما را چه می‌شود چگونه داوری می‌کنید؟ یا مگر کتابی دارید که در آنها مطالعه می‌کنید؟ که در آن برای شما هر چه آرزو کنید هست؟ یا شما را پیمانهایی است با ما که حکم آن تا قیامت باقی باشد که هر چه حکم کنید برای شما بهتر باشند؟ از آنان بپرس که کدام یک از آنان ضامن این امر است یا شریکانی دارند؟ پس اگر راست می‌گویند شریکانشان را به میان آورند» (القلم، 36 تا 41) و خدای تعالی فرمود:

«آیا در آیات قرآن تفکر نمی‌کنند یا بر دلهاشان قفلهای (جهل و نفاق) زده‌اند» (محمد، 24) یا خداوند بر دلهاشان مهر نهاده که نمی‌فهمند، یا «گفتند: ما (سخن خدا و رسول را) شنیدیم و به حقیقت نشنیدند بدترین جنبندگان از نظر خداوند، ناشنوایان گنگ (از شنیدن حق) هستند که در نمی‌یابند اگر خداوند خیری در آنان سراغ داشت به آنان گوش شنوا می‌داد، و اگر به آنان گوش شنوا هم داده بود، باز پشت می‌کردند و رویگردان می‌شدند.» (انفال، 21 و 22 و 23) یا «... گفتند: شنیدیم ولی سرپیچی خواهیم کرد» (البقرة، 93) این بخشش الهی است که به هر کس خواهد ارزانیش دارد؛ و خداوند دارای بخشش و بخشایش بیکران است» [(الجمعه، 4 و الحدید، 57)]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 454
است که هرگز دچار جهل نشود و چوپان و نگهبانی است که مکر نورزد، معدن نبوّت است «24»، در نسب و تبارش طعنی نرود و هیچ والانژادی بدو نرسید، دودمان از قریش دارد و تبار از بنی هاشم و خانواده از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله «25»، شرف افزای اشراف و فرع شجره عبد مناف است. دانش افزا و تمام شکیب، و به کار امامت توانمند و به سیاست دانا و به ریاست سزاوار است، اطاعتش واجب است و قائم به امر خدا و خیر بندگان خداست. (1) به راستی، پیامبران و سفارش‌شدگان (اوصیاء) صلوات اللّه علیهم را خدا توفیق دهد و استوار دارد و از گنجینه دانش و حکمت خویش آنچه به دیگری ندهد بدیشان ارزانی دارد. دانش ایشان برتر از دانش مردم روزگارشان باشد. خدای عزّ و جلّ فرمود: أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ- آیا کسی که به راه حق هدایت می‌کند، سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که راه نمی‌برد مگر آنکه راه برده شود؛ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟» «26» و خدای تعالی در داستان لوط فرمود: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ- ...
خداوند او را بر شما برگزیده است و به او دانایی و توانایی بسیار بخشیده است و خدا فرمانروواییش را به هر که خواهد بخشد ...» «27» و در داستان داود علیه السلام فرمود: وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ وَ الْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا یَشاءُ- و داود جالوت را بکشت و خدایش فرمانروایی و پیامبری ارزانی داشت و از هر آنچه خواست بدو آموخت» «28» و به پیامبر خود صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «و

---

(24) در الکافی و العیون به جای «معدن النّبوّة»، [معدن القدس و الطّهارة و النّسک و الزّهادة و العلم و العبادة، مخصوص بدعوة الرسول و نسل

المطهرة البتول- معدن قدس و پاکی و پارسایی و زهد و دانش و عبادتند، اختصاص به دعوت رسول و نسل از بانوی پاک پاکدامن (زهرا علیها السّلام) دارند] آمده است.
(25) در الکافی و العیون به جای «... و العترة من الرّسول ...»، [و العترة من آل الرّسول و الرّضا من اللّه- و خاندان از خانواده رسول و خشنودی از خدا ...] آمده است.
(26) یونس، 35- در الکافی و العیون به اضافه دارد [و قوله تعالی: و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا- و گفته خدای تعالی: «و هر که را حکمت بخشید خیر بسیارش داد»]
(27) البقرة، 247- در الکافی و العیون بقیه آیه شریفه را نیز آورده است [... و الله سمیع علیم- و خداوند بسیار شنوای داناست]
(28) البقرة، 251- در الکافی و العیون از «و در داستان داود» تا «... بدو آموخت» نیامده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 455
أَنْزَلَ [اللَّهُ] «29» عَلَیْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً- ...
و خداوند بر تو کتاب و حکمت نازل کرد (به وحی خویش) به تو چیزی را که نمی‌دانستی آموخت و لطف الهی بر تو بسیار است» «30» و در باره امامان که از اهل بیت و خانواده و فرزندان اویند فرمود:
أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ- الی قوله- سعیرا- یا مگر به خاطر آنچه خداوند از لطف خویش (به بعضی از) مردمان بخشیده به آنان رشک می‌برند؟- تا آنجا که فرماید- ...
دوزخ» «31» (1) و به راستی چون خداوند بنده‌ای را برای سرپرستی امور بندگانش برگزیند سینه او را برای این کار گشاده کند و سرچشمه‌های حکمت و دانش را در دلش سپارد و بر زبانش گویایی نهد «32» که پس از آن از پاسخگویی (به هیچ مسأله‌ای) در نماند و جز درست نگوید. «33» پس چنین کسی موفّق و استوار شده و تأیید گشته است، و از خطا و لغزشها در امان باشد. خدایش بدین کار ویژگی داده تا حجّت او برآفریدگانش و گواه او بر بندگانش باشد. «34» آیا آنان به چنین کاری یارا دارند تا بتوانند امام را خود انتخاب کنند و انتخاب‌شده آنان به این صفت باشد؟ «35»

---

(29) در الکافی و العیون به جای «و انزل علیک»، [و انزل اللَّه علیک] آمده است.
(30) النساء، 113
(31) النساء، 54 و 55- بقیّه آیه شریفه این است: ... مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا

آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً- ... پس به خاندان ابراهیم کتاب آسمانی نبوّت داده‌ایم و به آنان فرمانروایی بزرگی بخشیده‌ایم آنگاه برخی از آنان به آن ایمان آوردند، و دسته‌ای از ایشان از آن اعراض کردند و آتش افروخته دوزخ کیفر اینان بس است» (در بیان اهمّیت استدلالی این آیه باید توجّه داشت که این سوّمین باری است که امام علیه السّلام در این گفتار خود بدان استناد فرموده است.- م.)
(32) در الکافی و العیون اضافه دارد، [و الهمه العلم الهاما- و دانش را به نیکی به او الهام کند]
(33) در الکافی و العیون اضافه دارد، [و لا یحیر عن الصّواب فهو معصوم، مؤیّد، موفّق- و از جاده صواب سرگردان نشود که او معصوم و مؤیّد و موفّق است]
(34) در الکافی و العیون اضافه دارد، [و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و اللّه ذو الفضل العظیم- و این فضل خداست، به هر که خواهد دهد و خداوند صاحب فضل بزرگ است]
(35) در الکافی و العیون اضافه دارد، [فیقدّموه، تعدّوا و بیت اللّه الحقّ و نبذوا کتاب اللّه وراء ظهورهم کأنّهم لا یعلمون و فی کتاب الله الهدی و الشّفاء فنبذوه و اتّبعوا اهواءهم فذمّهم اللّه و مقتّهم و انفسهم فقال جلّ و تعالی: وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (القصص 28) و قال: فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ (محمد، 8) و قال: كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (المؤمن، الغافر، 35)- ... که او را مقدّم دارند، سوگند به حقّ خانه خدا که تجاوز کردند و کتاب خدا را نادیده انگاشتند و پشت سر افکندند چنان که گویی نمی‌دانند، در صورتی که در قرآن هدایت و شفای (جان) است ولی از آن دست کشیدند و از هوای نفس خود پیروی کردند، پس خداوند ایشان را نکوهش کرد و زشت شمرد و بیچاره کرد، پس خدای جلّ و تعالی فرماید: «کیست گمراه‌تر از آن کسی که راه هدایت خدا را رها کرده و از هوای نفس خود پیروی کند، البته خدا قوم ستمکار را هرگز هدایت نخواهد کرد.» و فرمود: «پس نابودی و بیچارگی برای آنان است و خدا اعمالشان را ضایع و باطل سازد» و فرمود: «این کار نزد خدا و آنان که ایمان آوردند سخت زشت است و اهل ایمان را به خشم آرد (بلی) این گونه خدا بر دل هر متکبّر ستمکاری مهر می‌زند»]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 456
(1)

(2) (امام) رضا علیه السّلام فرمود: مؤمن، مؤمن نیست مگر آنکه در او سه خصلت باشد: سنّتی از پروردگارش، و سنّتی از پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله، سنّتی از امامش علیه السّلام. سنّت از پروردگارش راز پوشی است، امّا سنّت از پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله سازگاری با مردم و امّا سنّت از امامش علیه السّلام شکیبایی در سختی و تنگدستی است.
(3) و فرمود علیه السّلام: بر صاحب نعمت واجب است که به نانخورش گشایش رساند.
(4) و فرمود علیه السّلام: عبادت، روزه داشتن و نمازگزاری بسیار نیست، بلکه به راستی، عبادت اندیشیدن بسیار در امر خداوند است.
(5) و فرمود علیه السّلام: پاکیزگی از اخلاق پیامبران است.
(6) و فرمود علیه السّلام: سه چیز از روشهای پیامبران مرسل است: بوی خوش و اصلاح مو و بسیاری هماغوشی. «1» (7) و فرمود علیه السّلام: امین به تو خیانت نمی‌کند بلکه این تویی که به خائنی امانت سپرده‌ای.
(8) و فرمود علیه السّلام: چون خدا انجام کاری را خواهد، خرد (و تدبیر) را از بندگانش برباید و امر خود را اجرا کند و اراده‌اش را بگذراند، پس چون امرش انجام شد خرد هر خرد ربوده‌ای را به او باز گرداند، آنگه است که (آدمی با خود) می‌گوید: این چگونه بود و از کجا شد؟ «2» (9) و فرمود علیه السّلام: خاموشی بابی از بابهای حکمت است. به راستی خموشی محبّت آرد، زیرا بر هر خیری رهنماست.
(10) و فرمود علیه السّلام: هیچ چیز از (انواع) زیاده‌کاریها نیست مگر آنکه به زیاده گویی نیازش باشد. «3» (11) و فرمود علیه السّلام: برادر بزرگتر به منزله پدر است.
آن حضرت علیه السّلام را از (صفت) اوباش پرسیدند. فرمود: هر که را چیزی باشد که از خدایش باز دارد.
(13) (آن حضرت) علیه السّلام به نامه گرد می‌افشاند و می‌فرمود: زیانی ندارد. «4» و هرگاه می‌خواست یادداشتی برای نیازمندیهایش نویسد، می‌نوشت: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. ان شاء الله به یاد خواهم

---

(1) در متن «کثرة الطّروقة» آمده ولی در پاره‌ای نسخه‌ها [و اخفاء السّر- نهان داشتن راز] است.
(2) مراد از اینکه تدبیر بشری در برابر تقدیر الهی مسلوب و بی‌اثر است و آدمی هر چند خردمند باشد در مقابل آن حیران است.- م.
(3) یعنی کردار فضولی لازمه گفتار نیز هست و بر عکس.- م.

(4) مراد خاک نرم یا گرده گچ است که برای خشک کردن رطوبت مرکّب بر کاغذ می‌پاشیدند و این عمل کار آب خشک کن را که اینک مرسوم است می‌کرد.- م.

آورد. و سپس هر چه می‌خواست یادداشت می‌کرد.
(1) و فرمود علیه السّلام: چون شخص حاضری را نام بری (از جهت احترام) کنیه او را بگو و اگر غایب باشد نامش را بگو. (2) و فرمود علیه السّلام: دوست هر کس خرد او و دشمن هر کس نادانی اوست.
(3) و فرمود علیه السّلام: اظهار دوستی با مردم نیمی از خرد است.
(4) و فرمود علیه السّلام: خداوند، بگو مگو (و پر حرفی) و ضایع کردن مال و خواهش بسیار (سماجت) را دشمن می‌دارد.
(5) و فرمود علیه السّلام: خرد مرد مسلمان کامل نیست مگر اینکه ده خصلت در او باشد. خیر از او امید رود، و (مردم) از شرّش ایمن باشند. خیر اندک را از دیگر کس زیاد شمارد و خیر بسیار را از سوی خود اندک انگارد. از حاجتهایی که از او می‌طلبند به ستوه نیاید و در طول عمرش از طلب دانش دلتنگ نشود. درویشی در راه خدا نزد او خوشتر از توانگری باشد و خواری در راه خدا را از عزّت همراه با دشمن او دوست‌تر دارد، گمنامی برای او دل‌انگیزتر از نامداری باشد. (6) سپس. (امام) علیه السّلام فرمود: دهم، و دهمی چیست؟ عرض کردند: چیست؟ (امام) علیه السّلام فرمود: کسی را ننگرد مگر آنکه بگوید: او از من بهتر و پرهیزگارتر است، و به راستی، مردم (نسبت به او) دو گونه‌اند: مردی که از او بهتر و پرهیزگارتر است و مردی که از او بدتر و پست‌تر است. پس اگر مردی را بیند که از او پست‌تر و بدتر است گوید: شاید باطنش بهتر باشد و خوبی او که این خوش باطنی است برای او بهتر است امّا خوبی من آشکار است و همین آشکار بودن خوبی برای من بدتر است «5»؛ و اگر کسی را بیند که از او بهتر و پرهیزگارتر باشد نسبت به او فروتنی کند تا به (مقام) او برسد، و چون چنین کرد، شکوهش والایی گیرد و خیرش پاکیزه شود و نامش نیکو گردد و بر مردم روزگارش سروری و سیادت کند.
(7) مردی از آن حضرت تفسیر این گفته خدا را پرسید که: وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ- هر که به خدا توکّل کند او را بس است» «6». (امام) علیه السّلام فرمود: توکّل را درجه‌هایی است: یکی این که در همه کارت در آنچه با تو کند بدو اعتماد کنی، و به هر چه کند خشنود باشی و بدانی که او از خیرخواهی و رعایت حال تو کوتاهی نفرماید و بدانی که در این باره فرمان او راست، پس با واگذاری همه کارهایت به او، به وی توکّل کنی. یکی دیگر این که به امور غیبی خدا که به دانش تو در نگنجد، ایمان داشته باشی و دانش نهان را به او و آگاهی او بر آن، واگذاری و در امور غیبی و

جز آنها بدو اعتماد کنی.

---

(5) به گفته سعدی، یعنی اگر
: نیک باشیّ و بدت داند خلق‌به که بد باشی و نیکت دانند. - م.
(6) الطلاق، 3
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 458
(1) احمد بن نجم «7» از آن حضرت در باره خودخواهی‌ای پرسید که عمل را تباه می‌کند. «8» (امام) علیه السّلام فرمود: خود خواهی درجاتی دارد: یکی آن که بد کرداری بنده را در نظرش می‌آراید چنان که آن را نیک می‌انگارد و از آن خوشش می‌آید و می‌پندارد که کار خوبی کرده است. و دیگر آن که بنده به پروردگارش ایمان آرد (ولی) بر خدا منّت «9» نهد با آنکه در این باره خدا را بر او منّت باشد.
(2) فضل «10» گوید: به (امام) ابی الحسن رضا علیه السّلام گفتم: یونس بن عبد الرّحمن «11» مدّعی است که شناخت، اکتسابی است. (امام) علیه السّلام فرمود: نه، درست نگفته، خدا (شناخت و معرفت را) به هر که خواهد دهد، پس کسانی باشند که (خداوند شناخت را) در (وجدان) آنها پا برجا فرموده و در پاره‌ای دیگر به امانت نهاده، امّا پابرجا، (در معرفت و شناخت) کسی است که خداوند هرگز آن را از وی نرباید و امانت عاریتی آن است که خداوند به انسان می‌دهد و سپس از او می‌گیرد.
(3) صفوان بن یحیی «12» گفت: از (امام) رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا بندگان خدا را در شناخت، کاری

---

(7) از شرح حال احمد بن نجم در معجمهای رجال اشاره‌ای نیافتیم.
(8) این روایت را کلینی رحمة اللّه در الکافی، ج 2، ص 313، و صدوق- رضوان الله علیه- در معانی الاخبار با اسنادش از علی بن سوید المدینی از (حضرت) ابی الحسن موسی علیه السّلام آورده‌اند.
(9) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فیمنّ»، [فیمتنّ] آمده است
(10) ظاهرا فضل بن سنان است، و شاید فضل بن سهل ملقب به ذو الریاستین وزیر مأمون باشد که شرح حالش گذشت.
(11) ابو محمد، یونس بن عبد الرّحمن، از موالی آل یقطین، موثّقی از اصحاب (امام) کاظم و (امام) رضا علیهما السّلام در میان اصحاب ما، آبرومند و پیشگام و صاحب منزلتی بزرگ بود. النّدیم گوید: «یونس بن عبد الرحمن از اصحاب (امام) موسی بن جعفر علیهما السّلام از موالی آل یقطین، دانای زمانه و صاحب تألیفات و تصنیفات بسیار بر مذهب شیعه بود» و آنگاه کتابهای او را شمرده است. یونس از اصحاب اجماع بود و روزگار هشام بن عبد الملک در شام به دنیا آمد و به دیدار (امام) جعفر بن

محمد علیهما السّلام، بین صفا و مروه نایل شد ولی از آن امام روایتی نکرده است.
وی از (امام) کاظم و (امام) رضا علیهما السّلام روایت کرده و (امام) رضا علیه السّلام در دانش و فتوی به او اشارت می‌فرمود، وی از کسانی بود که مال بسیاری را صرف اوقاف کرد. در سال 280 ه. در گذشت، خدایش رحمت کناد.
(12) ابو محمد صفوان بن یحیای بجلی کوفی، سابری (که منسوجی است ظریف) می‌فروخت. از اصحاب امامان هفتم و هشتم و نهم علیهم السّلام بود و همگان به فقه دانی و دانش او معترف بودند. موثّقی از اصحاب اجماع است و وکیل (امام) رضا علیه السّلام بود که کتابهای بسیاری نگاشت و در پارسایی و عبادت در طبقه او کسی چنو نبود. از شیخ منقول است: «او موثّق‌ترین مردم روزگار خود نزد اصحاب حدیث و عابدترین ایشان است، در روز یک صد و پنجاه رکعت نماز می‌خواند و در سال، سه ماه روزه می‌گرفت و هر سال سه بار زکات مالش را می‌پرداخت، زیرا او و عبد الله بن جندب و علی بن نعمان در خانه خدا شرکتی تشکیل دادند و هم پیمان شدند که اگر یکی از ایشان درگذرد آن که زنده مانده است نماز او را بخواند و روزه‌اش را بگیرد و به جای او حج کند و تا زنده است زکاتش را بپردازد. آن دو یار او پیش از او بمردند و صفوان پس از ایشان بزیست و به شرط پیمان وفا می‌کرد، از جانب آنان نماز می‌خواند زکات می‌داد و روزه می‌گرفت و به جای آن دو حج می‌گزارد و هر نیکی و احسانی که از طرف خود می‌کرد از جانب آن دو یارش نیز می‌کرد. تا آنجا که (شیخ) گوید- از چهل تن از اصحاب (حضرت) ابی عبد اللّه (صادق) علیه السّلام روایت کرده و کتابهای بسیاری چون کتابهای حسین بن سعید دارد و او را از (حضرت) ابی الحسن موسی علیه السّلام مسایل و روایاتی است.» وی که خدایش رحمت کناد- در مدینه در گذشت و (حضرت) ابو جعفر (امام محمد تقی علیه السّلام) کفن و وسایل کفنش را فرستاد و به اسماعیل بن موسی فرمود بر او نماز گزارد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 459
و کوششی از پیش خود است «13»؟ فرمود: نه. گفتم، در (برابر) آن مزدی دارند؟ (امام) علیه السّلام فرمود: آری. (خدا) به گشاده دستی خود نعمت شناخت بدانها داده و هم به گشاده دستی خود بدانها [پاداش] «14» دهد.
(1) فضیل بن یسار «15» گفت: از (امام) رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا کارهای بندگان خدا آفریده است یا ناآفریده؟ (امام) علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند که همه آفریده است- مرادش آفرینش به تقدیر بود نه آفرینش به تکوین- سپس حضرتش علیه السّلام فرمود: به راستی، ایمان درجه‌ای

برتر از اسلام است و تقوی درجه‌ای برتر از ایمان، و به آدمیزاد چیزی برتر از یقین عطا نشده است.
(2) در باره بهترین بندگان خدا پرسیده شد (که کیستند)؟ (امام) علیه السّلام فرمود: کسانی که چون نیکی کنند شاد شوند و چون بد کنند آمرزش خواهند، اگر چیزیشان دهند سپاس دارند و چون گرفتار شوند بشکیبند و چون خشمگین شوند گذشت کنند (و مانع خشم خود شوند).
(3) از حضرتش (علیه السّلام) تعریف توکّل را پرسیدند. (امام) علیه السّلام فرمود: این است که جز از خدا نترسی (4) و فرمود علیه السّلام: میهمانی دادن به خوراک، هنگام زناشویی از سنّت است.
(5) و فرمود علیه السّلام: ایمان چهار رکن است: توکل بر خدا، خشنودی به قضای خدا، تسلیم به فرمان خدا و واگذاری (همه کار) به خدا. آن بنده صالح «16» گفت: وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ ... فَوَقاهُ اللَّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا- کارم را به خدا واگذار می‌کنم، (چرا که خداوند به احوال بندگانش بیناست) و خداوند او را از عواقب سوء نیرنگی که می‌ورزیدند، در امان داشت» «17» (6) و فرمود علیه السّلام: پیوند خویشی نگهدارد (و صله رحم به جای آر) گرچه با جرعه‌ای آب باشد، و بهترین وسیله‌ای که با آن صله رحم توانی کرد خودداری از آزار رساندن به خویشاوندان

_____

(13) به عبارت دیگر آیا «معرفت» اکتسابی است و به وسیله ممارست و تحصیل و جهد آدمی به دست می‌آید یا فیضی است الهی که به وسیله اشراق حاصل می‌شود؟- م.
(14) در متن «تطوّل علیهم بالصّواب- به گشاده‌دستی خود به آنها درستی دهد» آمده ولی ظاهرا [الثّواب- پاداش] باید باشد و سهو نسخه‌پرداز است.
(15) در متن فضیل بن یسار است، ولی فضیل بن یسار از اصحاب امام صادق علیه السّلام بود که در زمان آن حضرت در گذشته است شاید مراد قاسم به فضیل یا محمد بن فضیل باشد چه این دو تن از اصحاب امام رضا علیه السّلام بودند.
(16) مراد از «بنده صالح» مؤمن آل فرعون است (که از نیکان بود) و در سوره المؤمن به او اشاره شده است.
(17) المؤمن، 44 و 45
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 460
است و خداوند در قرآن فرماید: و لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی- صدقه‌های خود را با منّت نهادن و آزار دادن باطل مسازید» «18» (1) و فرمود علیه السّلام: از نشانه‌های (فقه) و فهم دین، بردباری است و دانش؛ و خموشی دری از درهای حکمت است، به راستی، خموشی محبّت

آرد زیرا به هر خیری راهبر است «19».
(2) و فرمود علیه السّلام: به راستی کسی که در جستجوی روزی بیش کوشد تا نانخورش را کفایت رساند مزدش از مجاهد در راه خدا بزرگتر باشد.
(3) به وی عرض شد: چگونه صبح کردی؟ (امام) علیه السّلام فرمود: با عمری کاسته و کرداری ثبت (نامه اعمال شده)، در حالی که مرگ بر گردن ما (یوغی نهاده) و دوزخ به دنبال ماست و نمی‌دانیم با ما چه کنند؟
(4) و فرمود علیه السّلام: پنج چیز چون در کسی نباشد به او امیدی از دنیا و آخرت نیست:
ریشه‌ای محکم در وجود خود نشناسد که بدان اعتماد کند و کرمی در سرشت خود (نبیند) و استحکامی در خوی خویش و نجابتی در ذات خود و ترسی از پروردگار (در دل خود سراغ ندارد). (5) و فرمود علیه السّلام: دو گروه هرگز با یک دیگر درگیر نشوند مگر آنکه با گذشت‌ترین آن دو پیروز شد.
(6) و فرمود علیه السّلام: سخاوتمند از خوراک مردم بخورد تا مردم از خوراکش بخورند و بخیل از خوراک مردم نخورد تا از خوراکش نخورند.
(7) و فرمود علیه السّلام: ما خاندانی هستیم که پیمان خود را همچنان که پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله واقع ساخت وامی بر خود دانیم. «20» (8) و فرمود علیه السّلام: روزگاری بر مردم درآید که عافیت در آن ده جزء باشد. نه جزء آن در کناره‌گیری از مردم است و یک جزء در خموشی.
(9) معمّر بن خلّاد «21» به وی عرض کرد: خدا در گشایش امر (و فرج) تو بشتابد. (امام) علیه السّلام فرمود: ای معمّر این گشایش برای شما باشد، امّا برای من، به خدا سوگند چیزی جز انبانی نیست که مشتی آرد بیخته در آن ریخته و مهرش نهاده‌اند. «22»

---

(18) البقره، 264
(19) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «علی کلّ خیر»، [علی کلّ حق- به هر حقی ...] آمده است.
(20) یعنی آنچه را پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله از گرفتاریها و رنجها بر ما عهد کرد چون وامی برگردن خود دانیم و از هیچ یک از تعهدات خود روی نگردانیم.
(21) ابو خلّاد، معمّر بن خلّاد بن ابی خلّاد بغدادی، موثّقی از اصحاب (امام) رضا علیه السّلام است و او را کتابهایی است.
(22) شاید مراد آن است که فرج و گشایش کار ما از نظر خودمان چنان تأمین شده و حتمی الوصول است که گویی آرد بیخته و آماده‌ای را در انبانی کرده‌اند ولی سر بمهر است و وقت گشودن و بهره بردن از آن به

مشیّت الهی بسته است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 461
(1) و فرمود علیه السّلام: یاری تو به ناتوان از بهترین صدقه‌ها باشد.
(2) و فرمود علیه السّلام: بنده حقیقت ایمان را به کمال نیابد مگر آنکه در او سه خصلت باشد:
درست‌فهمی در دین، اندازه‌ای در زندگانی و شکیبایی بر بلاها.
(3) (امام) علیه السّلام به ابی هاشم داود بن قاسم جعفری «23» فرمود: ای داود، ما را بر شما به سبب پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله حقی است و شما را بر ما حقی. هر کس حق ما را بشناسد شناختن حقش واجب آید و هر که حق ما را نشناسد، او را حقی نباشد.
(4) روزی حضرتش علیه السّلام به مجلس مأمون درآمد و ذو الرّیاستین آنجا بود و در باره شب و روز گفتگو شد که کدامیک پیش از دیگری آفریده شده است. ذو الرّیاستین از (امام) رضا علیه السلام در این باره پرسید. (امام) علیه السّلام به او فرمود: دوست داری از قرآن پاسخت گویم یا از (علم) حساب خودت «24»؟ عرض کرد: نخست می‌خواهم از روی علم حساب پاسخ گویی (امام) علیه السّلام فرمود: آیا شما نمی‌گویید که طالع دنیا (برج) سرطان است در حالی که ستارگان همه در برجهای خود بودند؟ گفت: آری. فرمود: پس زحل در میزان، و مشتری در سرطان و مریخ در جدی و زهره در حوت و قمر در ثور و خورشید در میان آسمان در برج حمل، و این نمی‌شود مگر در روز. عرض کرد: خوب، اینک (پاسخ) از قرآن چیست؟ (امام) علیه السلام فرمود: گفته خداست که فرماید:
لَا الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَها أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ- نه خورشید را شاید که به ماه فرا رسد و نه شب بر روز پیشی گیرد» «25» یعنی روز پیش از شب است. «26»

---

(23) ابو هاشم، داود بن قاسم بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، موثّقی گرانقدر و بلند پایگاه نزد امامان (علیه السّلام) مقامی شریف داشت و به شرف دیدار چند تن از ایشان از جمله امام هشتم تا امام دوازدهم علیهم السّلام نایل شد.
وی نزد آنان منزلتی جلیل داشت و همواره خدمتشان می‌رفت و از ایشان روایت کرده است و از آن بزرگواران اخبار و رساله‌ها و روایاتی از جمله دلایل (حضرت) ابی الحسن هادی علیه السلام را آورده است و گوید: هیچ بار خدمت (حضرت) ابی الحسن و (حضرت) ابی محمد علیهما السلام در نیامدم مگر آنکه راهنمایی و برهانی (در مسایل توحید و نبوت و امامت) آن بزرگوار دیدم. سید ابن طاوس گوید: «او از وکلای ناحیه‌ایست که شیعه در مورد ایشان اختلاف ندارند» ابو هاشم، عالمی ادیب و پارسا و پرهیزگار و

عابد بود که در زمان وی از خاندان ابی طالب چنویی در والایی تبار نبود و نزد سلطان همواره مقدّم بود. در سال 261 در گذشت، خدایش رحمت کناد. پدرش قاسم بن اسحاق امیر یمن، مردی بزرگوار و پسر خاله سرور و مولای ما (حضرت امام) صادق علیه السلام بود، زیرا مادرش ام کلیمه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر؛ خواهر امّ فروة، مادر سرور ما (حضرت) صادق علیه السلام بود.
(24) گفتار امام علیه السّلام به فضل که فرمود: «یا علم حساب خودت» و از آن روست که فضل آشنا به نجوم و علم محاسبه کواکب بود.) و اشاره به این است که پاسخ باید مطابق مذهب و روش پرسنده داده شود.
(25) یس، 40
(26) طبرسی- رحمه الله- در مجمع البیان هنگام شرح آیه از تفسیر عیاشی، از اشعب بن حاتم چنین آورده است که «گفت: من به خراسان بودم، بدان گاه که (امام) رضا علیه السلام و فضل بن سهل و مأمون در ایوان حبری به مرو گرد آمده بودند و سفره گسترده، (امام) رضا علیه السلام گفت: مردی از اسرائیلیان از من پرسید و گفت: آیا نخست روز آفریده شد یا شب؟ پاسخ شما چیست؟ (راوی) گوید: پیرامون این مطلب گفتگو در گرفت و کسی پاسخی روشن نداشت. آنگاه فضل به (امام) رضا علیه السلام عرض کرد: خدایت نکو دارد، ما را از پاسخ آن آگاه کن. (امام) فرمود. از قرآن یا از علم حساب (نجوم)؟ فضل عرض کرد: از دیدگاه علم حساب. فرمود: ای فضل می‌دانی که طالع دنیا سرطان است و ستارگان در مواضع شرف خود؟ پس زحل در میزان و مشتری در سرطان و خورشید در حمل و قمر در ثور است و این دلالت برقرار گرفتن خورشید در حمل می‌کند به مرحله دهم در طالع در میانه آسمان، پس روز پیش از شب آفریده شده است. و در گفته خدای تعالی آمده است: «نه خورشید را شاید که به ماه فرا رسد نه شب بر روز پیشی گیرد» یعنی روز پیش از شب است. (طبرسی گوید): می‌گویم: چون وجود شب و روز دو امر باز گرفته شده از خورشید و حرکت آن است پس این دو زاده (و معلول) گردش آنند، و دنبال بودن امری باز گرفته شده (و انتزاعی از چیزی) از منشأ انتزاع خود از مسائلی است که شکی در آن نباشد. و به عبارت دیگر چون وجود شب و روز فرع وجود خورشید است پس چون خورشید باشد روز است و چون روز باشد (از پس آن) شب آید. بنا بر این وجود شب منتزع از روز است. پس نیک توجّه کن.»
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 462
(1) علی بن شعیب «27» گفت: خدمت (امام) ابی الحسن رضا (علیه السلام رسیدم) به من فرمود:
ای علی، زندگانی چه کسی بهتر است؟ عرض کردم: سرور من تو بدان

آگاه‌تری تا من. (حضرتش) علیه السلام فرمود: ای علی، کسی که دیگری از پرتو زندگانی او زندگی خوبی داشته باشد.
(2) ای علی، زندگانی چه کسی بدتر است؟ عرض کردم: تو بدان آگاه‌تری. فرمود: کسی که در پرتو زندگانی او دیگری زندگانی نکند.
(3) ای علی، با نعمتها خوش برخورد باشید که گریزپایند و از قومی دور نشوند که دگر بار نزدشان بازآیند.
(4) ای علی، بدترین مردم کسی است که از میهمانش دریغ دارد و تنها بخورد و بنده‌اش را تازیانه زند.
(5) مردی در روز عید فطر به (حضرتش) علیه السّلام عرض کرد: من امروز با خرما و تربت (سید الشهداء علیه السّلام) افطار کردم (امام) علیه السّلام فرمود: سنّت و برکت را با هم گردآوردی.
(6) و (امام) علیه السّلام به ابی هاشم جعفری «28» فرمود: ای ابا هاشم، خرد بخششی است از خدا و ادب (و تربیت پذیری) دشواری است. هر که دشواری ادب آموزی را بکشد بر آن دست یابد ولی هر که رنج عقل اندوزی به خود دهد جز نادانی نفزاید. «29»

_____

(27) صاحب تنقیح المقال- رحمه الله- گوید: در کتب رجال به این نام برنخوردم ولی در آن کتب نام علی بن ابی شعیب مدائنی آمده است و گویند او را کتاب کوچکی است و ظاهرا شیعه امامی بوده است.
(28) ابو هاشم جعفری، داود بن قاسم بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب است که شرح حالش پیشتر در صفحه 461 آمده است.
(29) مراد این که خرد (یا عقل) غریزه‌ای خدا داد (و موهبتی الهی) است و در سرشت و خمیره آدمی به طور جبلّی نهاده شده و اکتساب و تحصیل را در آن اثری نیست و کسی را که خرد نباشد صلاحیت اکتساب خرد نیز نباشد، بر خلاف ادب و تربیت که روش و راه نیک در گفت‌وگوها و آمیزشهاست و تحصیل آن برای انسان با تمرین و رنج بردن میسر است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 463
(1) احمد بن عمر، «30» و حسین بن یزید «31» گفتند: خدمت (امام) رضا علیه السّلام در آمدیم و عرض کردیم ما در فراخی روزی و خوشکامی زندگی بودیم ولی اینک حال ما اندکی دگرگون گشته، از خداوند بخواه که آن وضع (خوش) پیشین را به ما باز ارزانی فرماید. (امام علیه السّلام) فرمود:
آیا می‌خواهید پادشهانی باشید؟ آیا خوش دارید که مانند طاهر «32» و هرثمه «2» باشید؟ و بر خلاف این مذهبی که دارید، باشید؟ گفتیم: نه به خدا شاد نیستیم که تمامی دنیا و آنچه زر و سیم در آن است از آن ما باشد و ما بر خلاف مذهبی که داریم باشیم. (امام) علیه السّلام فرمود: به

راستی، خداوند می‌فرماید: اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ- ای خاندان داود سپاس ورزید، و از بندگان من اندکی سپاس گذار هستند «33»» به خداوند خوش گمان باشید زیرا هر که به خدا

_____

(30) احمد بن عمر بن ابی شعبه حلبی، موثّقی از اصحاب امام هفتم و هشتم علیه السّلام است و کتابی دارد.
(31) حسین بن یزید بن عبد الملک نوفلی متطبّب، از اصحاب امام هشتم علیه السّلام، مردی ادیب و شاعر بود که در ری سکونت داشت و در آن شهر در گذشت، خدایش رحمت کناد.
(32) طاهر، ابو الطیّب (و ابو الطلحة) طاهر بن حسین بن مصعب بن زریق بن ماهان ملقّب به ذو الیمینین والی خراسان از بزرگترین سرداران مأمون و کوشندگان در راه تثبیت دولت او بود. نیای او زریق بن ماهان (یا باذان) زرتشتی بود و به دست طلحة الطلحات خزاعی که به کرم نامدار و والی سجستان بود اسلام پذیرفت و مولای او بود و از این رو طاهر نیز به «خزاعی» هم شهرت یافت. همو بود که مأمون او را از خراسان به جنگ برادرش امین (محمد پسر زبیده) که مأمون از او خلع بیعت کرده بود به بغداد فرستاد و امین نیز علی بن عیسی بن ماهان را برای دور ساختن او مأمور کرد و این دو در ری به یک دیگر برخوردند و علی بن عیسی کشته شد و ارتش امین شکست خورد و طاهر به سوی بغداد پیشروی کرد و شهرهای سر راه را بگرفت و بغداد را در محاصره آورد و امین را به سال 198 بکشت و سرش را به خراسان فرستاد و پیمان خلافت را برای مأمون (با عباسیان مقیم بغداد) منعقد ساخت. چون مأمون به تنهایی زمامدار شد به وی که در بغداد و والی آنجا بود نامه نوشت که تمام شهرهایی را که گشوده، یعنی عراق و شهرهای جبل و فارس و اهواز و حجاز و یمن را به حسین بن سهل بسپارد و خود متوجّه رقّه و استان موصل و شهرهای جزیره و شام و مغرب شود. وی در این مناطق بود تا مأمون خود به بغداد درآمد و او نزد مأمون آمد. مأمون احترام وی را به خاطر خیراندیشی و خدماتی که به او کرده بود مراعات می‌کرد و به وی ذو الیمینین لقب داد زیرا در پیکار با علی بن عیسی ماهان، کسی را با دست چپش به شمشیر بزد و دو نیمه کرد، چنان که شاعری گفت: «چون ضربه زنی هر دو دست تو دست راستند». آنگاه مأمون او را به خراسان فرستاد و والی آنجا شد تا در سال 207 در مرو بمرد. اوست که دولت طاهریان را در خراسان و توابع آن بنیان گذاشت و از 205 تا 259 بپایید. طاهر از اصحاب (امام) رضا علیه السّلام بود و اظهار تشیّع می‌کرد و به تمام خاندان طاهر نیز چنان که در مروج الذهب و دیگر کتابها آمده نسبت تشیّع داده‌اند.
طاهر به سال 159 در قوشنج از شهرهای خراسان به دنیا آمده است. او

را پیمان نامه‌ای به پسر خویش است که از بهترین نامه‌هاست.
(2) هرثمة بن اعین، از سرداران مأمون و در خدمت او بود، و به تشیع معروف و نامدار و دوستدار اهل بیت و از اصحاب (امام) رضا علیه السّلام و حتی از خواص و رازداران آن حضرت بود و به خود می‌بالید که از شیعیان اوست.
وی کارگزار امام بود و محبّتی کامل و اخلاصی تمام به حضرتش داشت.
(33) السّباء، 13
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 464
خوش گمان است خدا با همان گمانی که به خدا دارد با اوست «34» و هر که به اندک روزی خرسند است اندک کرداری از او پذیرفته شود، و هر که به حلالی اندک خرسند است بارش سبک است و خاندانش در نعمتند و خداوندش به درد دنیا و هم به درمان آن بینا سازد و او را به سلامت از دنیا به خانه ایمنی (بهشت) درآورد.
(1) ابن سکّیت «35» به آن حضرت عرض کرد: امروز حجت بر مردم چیست؟ (امام) علیه السّلام فرمود: همان خرد است که به وسیله آن هر که را از سوی خدا راستگوست باور و تصدیق می‌کند و هر که را دروغگوی بر خداست دروغزن می‌شمارد و تکذیب می‌کند. ابن سکیت گفت: به خدا سوگند که پاسخ همین است.
(2) و فرمود علیه السّلام: مرد دست مرد دیگری را نبوسد، زیرا بوسیدن دست او مانند نمازگزاری به اوست «36»

---

(34) (در شرح این جمله) «انا عند ظنّ عبدی» گفته‌اند: معنایش این است که خدای عزّ و جلّ همراه با خوش‌گمانی (و نیّت خوب) بنده خود در کار نیک و بدگمانی و بدنیّتی او در کار بد است زیرا هر که کارش نیک باشد گمانش نیک است و هر که عملش بد باشد گمانش بد است.
(35) ابو یوسف یعقوب بن اسحاق دروقی اهوازی، از رجال ایرانی، معروف به ابن سکّیت یکی از لغویان برجسته و نامداران اهل ادب، پرچمدار عربی دانی و ادبیات و شعر و لغت و در انواع علوم چیره دست بود. موثّقی جلیل قدر و والامقام که از بزرگان شیعه و از خواصّ اصحاب امام نهم و دهم. متوکل خلیفه عباسی تربیت پسرانش را به او سپرده بود. در آغاز کار همراه با پدرش در مدینة السلام (بغداد) در ناحیه درب القنطرة به آموزش کودکان مردم می‌پرداخت تا نیازمند به اکتساب (دانش بیشتر) شد و به آموختن نحو پرداخت. پدرش مردی صالح و ادیب و عالم و از یاران کسائی بود که به نیکو دانستن عربی شهرت داشت، و آورده‌اند که چون به حج رفت و به طواف خانه کعبه و سعی درآمد از خدای تعالی درخواست کرد که به فرزندش توفیق آموختن علم مرحمت کند.

ابن سکّیت کتابهای مفیدی تصنیف کرده که از آن جمله است: اصلاح المنطق در لغت. از ابن خلکان نقل شده است که پس از گفتار در باره آن کتاب گوید: شک نیست که این کتاب از کتابهای سودمند بهره‌بخشی است که لغات بسیاری در آن گرد آمده و نظیر آن با چنین حجم و در این باب شناخته نشده. گروهی به این کتاب توجّه کرده‌اند و وزیر ابو القاسم، حسین بن علی، معروف به ابن المغربی آن را مختصر کرده است و خطیب ابو زکریّای تبریزی آن را ویراسته- تا آنجا که گوید- پس از ابن الاعرابی کسی از ابن سکّیت داناتر به لغت نبود ... تا پایان»، وی- رحمة الله- در حوالی سال 186 ه. به دنیا آمد و در حدود پنجاه و هشت سال بزیست و متوکل عباسی او را بکشت و سبب قتلش آن بود که متوکّل روزی به وی گفت آیا این دو پسر من، معتزّ و مؤیّد را دوستترداری یا حسن و حسین را؟ ابن سکّیت گفت: به خدا سوگند که قنبر خادم علی بن ابی طالب از خودت و دو پسرت بهتر است. متوکّل به ترکان (دربارش) گفت: زبانش را از قفا بیرون بکشید و چنان کردند و بمرد، و گویند: بر حسن و حسین (علیهما السلام) ثنا گفت و از دو پسر (متوکّل) نامی نبرد و از این رو متوکّل دستور داد بر شکمش لگد کوفتند و او را به منزلش بردند و فردای آن روز بمرد، خدایش رحمت کناد.
(36) در الکافی، ج 2، ص 185 به اسنادش از رفاعة بن موسی، از (حضرت) ابی عبد اللَّه (صادق) علیه السّلام آمده است: سر هیچ کس و دست او را نبوسند مگر [دست] پیامبر خدا یا دست کسی را که به نیّت پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله باشد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 465
(1) و فرمود علیه السّلام: بوسه دادن بر مادر، بر دهان او و بوسه بر خواهر، بر گونه او و بوسه بر امام بین دو دویده اوست.
(2) و فرمود علیه السّلام: بخیل را آسایش نیست و حسود را لذّت نباشد و پادشاهان را وفا و دروغزن را مروّت نیست.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 466
(1)

آنچه از امام جواد محمد بن علی علیه السلام روایت شده است

اشاره

. (2) بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم چون مأمون تصميم بر آن گرفت كه دختر خويش، ام فضل را به همسرى (امام) ابو جعفر محمد بن على الرّضا عليه السّلام در آورد «1» خاندانش نزد او آمدند و گفتند: اى امير مؤمنان تو را سوگند مى‌دهيم كارى نكنى كه امرى را كه به كف ماست از دستمان درآرى و جامه عزّت (خلافتى) را كه پوشيده‌ايم از تنمان بيرون كشى، و تو مى‌دانى كه ماجراى ميان ما و خاندان على از ديرگاه تا كنون چگونه بوده است. مأمون گفت: خاموش باشيد، به خدا من از هيچ يک از شما در باره كار او چيزى نپذيرم. گفتند اى امير مؤمنان تو دختر و آرام بخش ديده‌ات را به پسر بچه‌اى شوهر مى‌دهى كه هنوز در دين خدا فهمى نيافته و حلالش را از حرامش باز نمى‌شناسد و واجب را از مستحبّ تميز نمى‌دهد- (حضرت) ابو جعفر (جواد) عليه السّلام در آن هنگام نه سال داشت «2»- كاش درنگ مى‌كردى تا او تربيت شود و قرآن بخواند و حلال و حرام را باز شناسد. مأمون گفت: به راستى كه او از شما فقيه‌تر و به (شناخت) خدا و پيامبر و سنّت و احكامش داناتر است و كتاب خدا را زا شما بهتر مى‌خواند و به محكم و متشابه و ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن و خاصّ و عامّ و شأن نزول و تفسيرش آگاه‌تر از شماست. از او پرسش كنيد و بيازماييد اگر مطلب چنان بود كه شما توصيف كرديد از شما مى‌پذيرم و اگر چنان بود كه من توصيف كردم دانسته‌ام (و دانسته باشيد) كه اين مرد جانشين و جايگزين شماست. پس نزد او رفتند و به دنبال يحيى بن اكثم «3» فرستادند كه آن روز قاضى القضاة بود و حاجت خود را از او خواستند و او را با هدايايى به طمع انداختند كه در برابر

_____

(1) اين روايت را على بن ابراهيم، رحمه الله، در التفسير با تفاوتى و مفيد، قدّس سرّه، در الارشاد و ابن شهر آشوب در المناقب و طبرى در الدلائل آورده‌اند.

(2) در التفسير [عشر سنين او احدى عشرة سنة- ده يا يازده سال] و در الارشاد [سبع سنين- هفت سال] آمده است.

(3) يحيى بن اكثم تميمى، قاضى، متكلم، عالم و فقيه عصر خود و يكى از وزيران مأمون بود. در عراقين شغل قضاوت عامّه با او بود و خود به همجنس گرايى شهرت داشت، نكاح منقطع را حرام مى‌دانست و باعث شد كه مأمون هم آن را حرام بداند. ابن خلكان و مسعودى از او ياد كرده‌اند و ابن خلّكان در شرح حال او تفصيل داده است كه نقل آن در اينجا مورد نظر ما نيست. هر كه خواهد بدان جا مراجعه كند.

(حضرت) ابی جعفر (جواد) علیه السّلام با پرسشی فقهی که وی جوابش را نداند، چاره‌جویی کند.
(1) چون همه حضور یافتند و (حضرت) ابو جعفر (امام نهم) علیه السّلام نیز حاضر شد گفتند: ای امیر مؤمنان این قاضی است اگر رخصت فرمایی پرسش کند. مأمون گفت: ای یحیی از ابی جعفر در باره مسأله‌ای فقهی بپرس تا بنگری دانش او در فقه تا چه پایه است. یحیی گفت: ای ابا جعفر، خدایت نکوحال دارد، در باره کسی که در حال احرام شکار کرده چه گویی؟ (حضرت) ابو جعفر علیه السّلام فرمود: آیا شکار را در بیرون کشته یا در حرم، آگاه بوده یا ناآگاه، به عمد بوده یا به خطا، (کشنده) بنده بوده یا آزاد، خردسال بوده یا بزرگسال، نخستین شکار او بوده یا شکار مکرّر او، پرنده بوده یا جز آن، از پرندگان کوچک بوده یا بزرگ، (کشنده در احرام) اصرار بر ادامه شکار دارد یا پشیمان و توبه‌کار است، شکار به شب و در آشیانه آنها بوده یا به روز و آشکارا، برای حجّ احرام بسته بوده یا برای عمره؟ یحیی چنان واماند که درماندگیش بر هیچ یک از حاضران مجلس پوشیده نماند و همگان از پاسخ (حضرت) ابو جعفر (جواد) علیه السّلام در شگفت شدند. (2) آنگاه مأمون گفت: ای ابا جعفر (دخترم را) خواستگاری کن. (حضرت) علیه السّلام فرمود: (بسیار خوب) آری، ای امیر مؤمنان. پس مأمون گفت: سپاس خدای را برای اعتراف به نعمت او، و خدایی سزاوار پرستش نیست جز خداوند برای بزرگداشت بزرگی او و درود بر محمد و آل او به هنگام نام بردن او. امّا بعد: فرمان خداوند به مردم این بوده که آنان را به تمیز حلال از حرام بی‌نیازی دهد و از این رو (خدای) عزّ و جلّ فرمود: وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ- پس بی‌همسران خویش و بردگان و کینزکان صالح خود را به همسری دیگران دهید؛ و اگر تهیدست باشند خداوند از بخشش خویش آنان را توانگر می‌گرداند، و خداوند گشایشگر داناست. «4»» سپس، به راستی، محمد بن علی، امّ الفضل دختر عبد اللّه را خواستگاری کرده و پانصد درهم به او مهر داده و من او را به همسری وی دادم. ای ابا جعفر قبول داری؟ (حضرت) ابو جعفر علیه السّلام فرمود: من این همسری را به این مهر قبول کردم. آنگاه مأمون جشن همسری بر پا کرد و به مردم از خاص و عام و اشراف و کارمندان به قدر مراتبشان جایزه داد و به هر طبقه به اندازه شایستگی‌اش صله بخشید.
(3) چون مردم پراکنده شدند مأمون (به حضرت جواد علیه السّلام) گفت: ای ابا جعفر، اگر صلاح دانی آنچه بر هر یک از آن دسته‌ها در کشتن شکار واجب است به ما بفرما. (حضرت) علیه السّلام فرمود: به راستی، چون

کسی در حال احرام شکاری را در بیرون از حرم بکشد و شکار از پرندگان بزرگ باشد یک گوسفند کفّاره بر اوست، و اگر در حرم بکشد دو چندان کفاره دارد. اگر جوجه‌ای در بیرون از حرم بکشد برّه‌ای از شیر گرفته بر اوست ولی بهای جوجه بر او نیست زیرا در حرم نبوده

---

(4) النور، 32

و اگر در حرم باشد، برّه و بهای جوجه «5» بر اوست ولی اگر آن شکار وحشی باشد؛ در مورد گورخر، گاوی است و اگر شتر مرغ باشد، شتری کفّاره آن است «6» و اگر نتواند شصت بینوا را غذا دهد، و اگر این را هم نتواند هجده روز روزه بدارد. و اگر گاوی باشد، گاوی بر اوست و اگر نتواند، سی بینوا را غذا دهد و اگر نتواند نه روز روزه بدارد. و اگر آهویی باشد گوسفندی بر اوست و اگر نتواند، ده بینوا را غذا دهد و اگر نتواند سه روز روزه بدارد. اگر در حرم شکارش کرده است کفاره‌اش (در هر مورد) دو چندان است «و باید آن را به کعبه برساند و قربانی کند» و حقّ واجب آن است که اگر در (احرام) حجّ باشد در منی، بدان جا که مردم قربانی کنند کفّاره را بکشد. اگر در (احرام) عمره باشد در مکه در پناه کعبه بکشد و به اندازه بهایش (نیز) صدقه بدهد تا دو چندان باشد. و همچنین اگر خرگوشی یا روباهی شکار کند گوسفندی بر اوست و به اندازه بهای گوسفند نیز صدقه دارد. اگر کبوتری از کبوتران حرم را بکشد یک درهم صدقه دهد و یک درهم نیز برای کبوتران حرم دانه ریزد. «7» و اگر جوجه کبوتر باشد نیم درهم و اگر تخم باشد یک چهارم درهم. و هر خلافی که احرام بسته ناخودآگاه و به خطا مرتکب شود کفّاره ندارد جز شکار که کفّاره دارد آگاهانه باشد یا ناآگاهانه، خطا باشد یا به عمد و هر خلافی که برده کند کفّاره‌اش بر صاحب برده باشد همان گونه که صاحبش کفّاره خلاف خود را باید بدهد. و هر خلافی که از خردسال سرزند کفّاره‌ای ندارد. و اگر بار دوّم شکار او باشد خدا از او انتقام می‌کشد (و به کفّاره رفع گناه نشود). اگر احرام بسته شکار را نشان دهد و دیگری آن را بکشد کفّاره بر اوست. و آن کس که اصرار (بر شکار مکرّر) دارد پس از (پرداخت) کفّاره (در دنیا)، در آخرت نیز عذاب دارد. و اگر پشیمان و توبه‌کار است پس از (پرداخت) کفّاره (در دنیا) عذابی در آخرت ندارد. اگر شبانه به خطا از آشیانه‌هایشان «8» شکار کرده کفّاره‌ای بر او نیست مگر آنکه آهنگ شکار داشته، و اگر به عمد شکار کند چه شب باشد و چه روز کفّاره بر اوست و آن که برای حج احرام بسته باید کفّاره را در مکّه «9» قربانی کند.

(1) (راوی) گوید: مأمون دستور دارد که این بیانات را از گفته (حضرت) ابی جعفر علیه السّلام بنویسند.

آنگاه روی به خانواده خود که این همسری را ناروا شمرده بودند کرد و گفت: آیا در میان شما کسی بود که چنین پاسخی گوید؟ گفتند: نه به خدا، و قاضی هم (نمی‌توانست)، پس گفتند: ای امیر مؤمنان تو از ما

_____

(5) در التفسیر به جای «فعلیه الحمل و قیمة الفرخ» آمده است [فعلیه الحمل و قیمته- پس (کفاره) گوسفند بر اوست و بهای آن]
(6) در التفسیر آمده است [فعلیه فی الحمار الوحش بدنه و کذلک فی النعامة- در مورد گورخر بر اوست گاوی و همچنین در مورد شتر مرغ]
(7) در التفسیر آمده است [.. او درهم- یا یک درهم]
(8) در التفسیر [فی وکرها- در آشیانه‌اش] آمده است.
(9) در متن «مکّه» است که با آنچه پیشتر در مورد قربانی در «منی» (13 سطر بالاتر) آمده تفاوت دارد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 469
داناتر بودی. (مأمون) گفت: وای بر شما، آیا نمی‌دانید که این خاندان (نبوّت) از سرشت این آفریدگان دیگر نیستند؟ و آیا نمی‌دانید که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از حسن و حسین علیهما السّلام که دو کودک بودند بیعت گرفت و جز این دو از دیگر کودکان بیعت نپذیرفت؟ آیا نمی‌دانید که پدرشان علی علیه السّلام هنگامی که نه ساله بود به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله ایمان آورد و خداوند قبول کرد و پیامبرش ایمان او را پذیرفت، در حالی که ایمان هیچ کودکی جز او پذیرفته نمی‌شود؟ و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله هیچ کودکی را جز او دعوت (به اسلام) نفرمود؟ آیا نمی‌دانید که به راستی اینان خاندانی هستند که از نژاد یک دیگرند و آنچه بر آخرین ایشان می‌گذرد همان است که بر نخستین ایشان گذرد؟ (1)

(2) مأمون به یحیی بن اکثم گفت: پرسشی برای ابی جعفر محمد بن الرضا علیهما السّلام طرح کن که از پاسخش درماند «1». پس (یحیی) گفت: ای ابا جعفر چه گویی در باره مردی که با زنی زنا کرده، آیا حلال است که (بعد) با او زناشویی کند؟ امام علیه السّلام فرمود: زن را بگذارد تا از نطفه او و نطفه دیگری پاک گردد، چه اطمینان ندارد که با مرد دیگری هم نیامیخته باشد. سپس اگر خواهد با او زناشویی کند زیرا مثل او به درخت خرمایی ماند که مردی به حرام از آن خورده و سپس همان درخت را خریده و میوه آن را به حلال خورده باشد. پس یحیی فروماند.
(3) آنگاه (امام) ابو جعفر علیه السّلام به او فرمود: ای ابا محمد، تو چه گویی در باره مردی که بامداد زنی بر او حرام بود هنگام برآمدن روز حلال شد و در نیمه روز بر او حرام و سپس ظهر حلال گشت و آنگاه عصر حرام شد و سپس در مغرب حلال و نیمه شب بر او حرام و سپیده دم حلال گشت و با بر آمدن روز حرام شد و آنگاه در نیمه روز حلالش گردید؟ یحیی و فقیهان جملگی گیج و مبهوت شده و گنگ ماندند. آنگاه مأمون گفت: ای ابا جعفر، خدایت عزیز دارد، این مسأله را برای ما توضیح بفرما. (امام) علیه السلام فرمود: این مرد به کنیزی که بر او حلال نبود نگریست، بعد او را خرید و برایش حلال شد، سپس وی را آزاد کرد و بر او حرام شد آنگاه او را به همسری گرفت و حلالش شد پس ظهارش کرد «2» و بر او حرام گشت بعد کفّاره ظهار را پرداخت و حلالش شد آنگاه او را یک طلاق داد و بر وی حرام گشت سپس از طلاق خود رجوع کرد و حلالش شد، بعد مرد از اسلام برگشت و (زنش) بر او حرام شد، بعد توبه کرد و به اسلام باز آمد و زنش به همان نکاح پیشین به همسری او بازگشت و حلال شد، چنان که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله چون ابی العاص

---

(1) این روایت را مفید رحمه الله در الارشاد و فتّال نیشابوری در الروضة با اندک تفاوتی آورده‌اند.
(2) ظهار آن است که مردی به زن خود گوید: چنان که مادرم بر من حرام است تو نیز همچنانی «انت علیّ کظهر امّی» و زن بر او حرام شود و تا کفّاره ندهد حلال نگردد.- م.

بن ربیع «3» اسلام آورد زینب را به همان نکاح پیشین همسر او مقرّر فرمود.
(1)

(2) مردی به آن حضرت «1» گفت: مرا سفارشی فرمای. (امام) علیه السّلام فرمود: و تو (آن را) می‌پذیری؟
گفت: آری. فرمود: شکیبایی را بالش (اطمینان بخش) خودساز و فقر را در آغوش گیر و شهوتها را

---

(3) ابی العاص بن الربیع عبد العزّی بن عبد شمس بن عبد مناف، خواهرزاده (حضرت) خدیجه بانوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که مادرش هالة دختر خویلد بود. نام ابی العاص، لقیط یا هشیم یا مهشم و خود از رجال انگشت شمار مکّه از لحاظ مال و بازرگانی و امانت بود. پیامبر خدا (صلّی اللّه علیه و آله) بزرگترین دختر خود زینب را به همسری او داده بود و چون خداوند پیامبرش را به پیامبری گرامی فرمود، خدیجه و دخترانش ایمان آوردند و کلمه شهادت گفتند و اسلام پذیرفتند امّا ابو العاص همچنان بر شرک خود بماند، قریشیان او را تشویق می‌کردند که همسر خود را رها کند تا هر زنی را خواهد به همسری او دهند ولی وی بدین کار راضی نشد. در آن هنگام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هنوز مکّه را نگشوده و کسانی را که به امر او تن نداده بودند تحریم نکرده بود، اما اسلام میانه آن دو (زن و شوهر) جدایی می‌افکند و در ضمن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله (بی‌فرمان الهی) نمی‌توانست آن زن و شوهر را از یک دیگر جدا کند پس زینب بر اسلام خود، و شوهرش بر شرک خویش بماندند تا پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله (از مکّه) هجرت فرمود. خبر حسن دامادی ابی العاص در «ایّام الشعب» مشهور است. چون قریش به جنگ بدر آمدند ابو العاص نیز با ایشان همراه بود و به اسیری گرفته شد و در مدینه نزد پیامبر خدا (صلّی اللّه علیه و آله) بود. هنگامی که اهل مکه هیئتی برای باز خرید اسیرانشان فرستادند زینب نیز برای بازخرید ابی العاص مالی فرستاد که ضمن آن گردن بندی بود که (حضرت) خدیجه هنگام عروسی وی زیب گردن او کرده بود. چون پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله آن گردن بند را دید دستخوش احساساتی رقیق گردید و به اصحابش فرمود: اگر مایلید که اسیر او را آزاد کنید و مالی را که از اوست به خودش برگردانید، چنان کنید، عرض کردند: آری، ای پیامبر خدا، پس او را آزاد کردند و مال زینب را به وی بازگرداند، و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از او ضمانت گرفت، یا با او شرط فرمود، که زینب را رها کند. ابو العاص نیز این وعده را داد و چون به مکّه آمد زینب را آزاد گذاشت و وی را همراه برادرش کنانة بن ربیع فرستاد تا در راه به فرستاده پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله برخوردند و

این پس از صدماتی بود که از مشرکان در راه دیده و آزارهایی که از دست ایشان کشیده بودند. زینب به مدینه رسید و در خانه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله ماند و ابو العاص هم در مکّه اقامت داشت تا اندکی پیش از فتح مکه به سال هشتم هجری ابو العاص به تجارت با مال خود و اموالی که قریشیان به سبب امانتداریش به او سپرده بودند روانه شام شد. چون از تجارت خویش بپرداخت در بازگشت ناگهان با فوجی از سپاهیان پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله برخورد و آنان آنچه داشت از او مصادره کردند و وی بگریخت. چون آن فوج اموال او را به مدینه آوردند ابو العاص نیز شبانه به دنبال اموال خود به مدینه آمد و به خانه زینب دختر پیامبر خدا (صلّی اللّه علیه و آله) رفت و پناه خواست و او هم پناهش داد. چون صبح شد زینب به مسجد آمد و از مسلمانان برای او امان خواست و ایشان به وی امان دادند. آنگاه پیامبر خدا نزد دخترش آمد و به او فرمود: دخترکم او را جایی نیکو ده امّا صمیمیّتی در میانه نباشد زیرا تو بروی حلال نیستی، و به دنبال فوجی که اموال ابو العاص را مصادره کرده بودند فرستاد و تمامی اموالش را به وی بازگردانیدند.
سپس ابو العاص رهسپار مکه شد و اموال هر یک از قریشیان را به ایشان داد و آنگاه اسلام آورد و به مدینه بازگشت و پیامبر خدا (صلّی اللّه علیه و آله) همسر وی زینب را به همان نکاح پیشین، چنان که گویی ظرف این سنوات هیچ اتفاقی نیفتاده، بدو باز گرداند. ابو العاص در سال دوازدهم هجری در گذشت. علی علیه السّلام دختر او امامه، دختر زینب را پس از رحلت (حضرت) فاطمه علیه السّلام بنابه وصیّت خود وی به همسری گرفت.
(1) در پاره‌ای نسخه‌ها آمده است [مردی به جواد علیه السّلام گفت] ....

دور انداز و با هوای نفس مخالفت کن و بدان که از دیده خدا دور نیستی و بنگر که (با او) چگونه‌ای.
(1) و فرمود علیه السّلام: خداوند به یکی از پیمبران (چنین) وحی فرمود: اما (بدان که) زهد تو نسبت به دنیا آسایشت را بزودی فراهم آرد، و امّا روی نهادنت به من تو را به سبب من عزیز (و پیروز) می‌سازد ولی آیا با دشمن من دشمنی ورزیده و با دوستم دوستی گزیده‌ای؟ (2) روایت شده است که باری پارچه‌های گرانبهای آن حضرت را برای او می‌آوردند و در راه آن را بربودند. آن کس که بار را می‌آورد در نامه‌ای ماجرا را به وی بازنوشت. (حضرت) به خطّ خویش مرقوم فرمود: جانها و مالهای ما از موهبتهای گوارای خداوند و عاریت و سپرده اوست، آنچه از آن بهره‌مند شویم مایه شادی و خوشی است و آنچه از آنها را هم ببرند (برای ما) مزد و ثواب است.

پس هر که بیتابیش بر شکیباییش چیره آید مزدش تباه شده، و پناه بر خدا از آن (مزد تباهی)! (3) و فرمود علیه السّلام: هر که حاضر و ناظر کاری باشد و آن را ناپسند دارد مانند کسی است که (آن هنگام) غایب بوده و هر که در کاری حاضر و ناظر نباشد ولی بدان راضی باشد مانند کسی است که خود در آن حضور (و مشارکت) داشته.
(4) و فرمود علیه السّلام: هر که گوش به گفته سخنگویی دهد در واقع او را پرستیده، اگر سخنگوی خداست پس خدا را پرستیده و اگر سخنگوی شیطان است پس شیطان را پرستیده است.
(5) داود بن قاسم «2» گفت: معنی «صمد» را از آن حضرت پرسیدم. (امام) علیه السّلام فرمود: آن است که او را ناف نباشد. گفتم دیگران می‌گویند: آن است که درون تهی نباشد. حضرتش علیه السلام فرمود: هر درون تهی را ناف باشد. «3» (6) ابو هاشم جعفری گوید: «4» گوید: در روزی که آن حضرت، امّ فضل دختر مأمون را به همسری گرفت، گفتم: ای سرور من امروز برکت بزرگی به ما رسید. (امام) علیه السّلام فرمود: ای ابا هاشم، برکتهای خداست که در این روز بر ما بزرگ شده. گفتم آری سرور من، پس امروز چه گویم؟ فرمود:
خیر بگو تا خیرت رسد. عرض کردم ای سرور من چنین کنم و خلاف این نکنم (امام) علیه السّلام فرمود: در این صورت درست می‌روی و جز خیر نمی‌بینی.
(7) به یکی از دوستدارانش نگاشت: اما، این دنیاست که ما در آن به فرمان دیگرانیم ولی هر که آرزویش همان آرزوی دوست خویش باشد و به دین او گراید هماره با اوست. «5» و آخرت است که سرای درنگ جاودانی باشد. (8) و فرمود علیه السلام: پس انداختن توبه فریب‌خوردگی است؛ و دست بدست کردن بسیار، سرگردانی، و عذرتراشی در برابر خدا هلاکت و پافشاری بر گناه، ایمن شمردن

---

(2) شرح حالش پیشتر گذشت ص 462- م.
(3) برای مفاهیم «صمد» رک: پابرگ ص 68 در شرح بیان امیر مؤمنان علیه السلام که فرمود: «صمد لا بتبعیض بدد»
(4) ابو هاشم داود بن قاسم شرح حالش پیشتر گذشت، ص 462- م.
(5) مراد این که اگر میل و آرزوی تو با من باشد و مرا دوست داشته باشی هر جا من باشم تو هم با من خواهی بود.

خویش از مکر خداست فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ جز زیانکاران کسی از مکر الهی (به خیال خویش) ایمن نیست.» «6» (1) روایت کنند که شتربانی او را از مدینه به کوفه آورد «7» و با آنکه (حضرت) ابو جعفر

علیه السّلام چهار صد دینار به او داده بود، در باره جایزه (و إنعام) خود با آن حضرت چانه می‌زد. (امام) علیه السّلام فرمود: سبحان اللّه، ندانی که افزونی نعمت از جانب خدا قطع نشود مگر آنکه سپاسگزاری بندگان قطع شود. «8» (2) و فرمود علیه السلام. بیعت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله با بانوان چنین بود که دست خود را در ظرف آبی فرو می‌برد و سپس بیرون می‌آورد و بانوان با اقرار و ایمان به خدا و باورداشتن به پیامبرش به نیّت آنچه از ایشان تعهّد گرفته می‌شد دست خود را در آن آب فرو می‌بردند.
(3) و فرمود علیه السّلام: اظهار چیزی پیش از آن که استوار شود مایه تباهی آن است.
(4) و فرمود علیه السّلام: مؤمن نیازمند توفیق از جانب خداوند و اندرزگویی (خیر خواهی و عبرت‌آموزی) به خویش و پذیرش اندرز از کسی است که پندش دهد.

---

(6) الاعراف، 99
(7) حضرت ابی جعفر (جواد) علیه السّلام دو سفر به عراق داشت، نخستین در سال دویست و یازده بود که مأمون کس به مدینه فرستاد که وی را بیاورد و نزدیک خانه خود جایش داد و تصمیم گرفت دخترش را به همسری او دهد و امام بعدا آن دختر را با خود به مدینه برد و مأمون در آن هنگام در گرامیداشت و بزرگداشت و احترام و بالا بردن شأن امام (علیه السّلام) بسیار می‌کوشید، و همچنان در مدینه بود تا معتصم در آغاز سال دویست و سی پنج بار دیگر او را به بغداد آورد و در آن شهر بماند تا در آخر ذی قعده همان سال مسموم شد و در جوار جدّش حضرت ابی الحسن موسی علیه السّلام مدفون گردید.
(8) یعنی به گفته مولوی:
«شکر نعمت، نعمتت افزون کندکفر نعمت از کفت بیرون کند» - م.

(1)

آنچه از امام ابی الحسن علی بن محمد علیهما السّلام روایت شده است

اشاره

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم از امام شكيبای هادی ابی الحسن علی بن محمد عليهما السّلام در تفصيل اين معانی آمده است.
(2)

رساله امام هادی علیه السّلام در ردّ بر اهل جبر و تفویض و اثبات عدل و مقامی ما بین آن دو

اشاره

(3) از علی بن محمد، درود بر شما و هر که پیروی از هدایت کند و رحمت خدا و برکتهای او بر شما باد.
نامه شما به من رسید، «1» و آنچه را پیرامون اختلافات خود در کار دین و بحث در تقدیر یاد کرده بودید دریافتم و نیز گفتار پاره‌ای از شما را در جبر و پاره‌ای که به تفویض (واگذاری مطلق) مایلند و هم اختلاف شما را در این مبحث و گسیختگی روابط شما را از یک دیگر و آن دشمنی را که بدین سبب در میانه شما پدید آمده و اینکه از من درخواست کرده‌اید که برای شما توضیح دهم، این همه را فهمیدم و از آن آگاه شدم.
(4) بدانید، خدایتان رحمت کناد، که ما در آثار بسیاری که رسیده و اخبار فراوانی که آمده نظر کردیم و دریافتیم گفته تمام کسانی که خود را مسلمان می‌دانند و به عنایت خدای عزّ و جلّ می‌اندیشند و خرد می‌ورزند از دو حال بیرون نیست: یا حقّ است که باید پیروی شود و یا باطل است که باید از آن دوری جست. تمام امّت (اسلام)، جملگی بدون اختلاف بر آنند که قرآن حق است و نزد تمام گروهها در آن شکّی نیست و همگی به باورداشتن قرآن و درست بودنش اعتراف دارند و در این (اتّفاق نظر) درست گفته و به راه راست هدایت شده‌اند، طبق گفته پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله که فرمود: «امّت من بر گمراهی اتّفاق نکنند» و خبر داد که آنچه تمام امّت (اسلام) بر آن اتّفاق کنند جملگی حقّ است و این در صورتی است که با یک دیگر اختلاف نظری نداشته باشند، و قرآن حقّ

_____

(1) طبرسی در الاحتجاج این نامه را زیر عنوان: «رساله او علیه السّلام به اهل اهواز هنگامی که در باره جبر و تفویض پرسش کردند» آورده است.

است و اختلافی در صحّت تنزیل و تصدیق آن در میان ایشان نیست، و چون قرآن گواه درست بودن خبری آید و آن را درست داند و گروهی از امّت آن خبر را انکار کنند بر آنها لازمست که به ضرورت بدان اعتراف کنند، چون در اساس بر تصدیق قرآن اتّفاق دارند و اگر [آن گروه] منکر قرآن شوند و سرپیچی کنند لزوما از ملّت (اسلام) بیرونند.
(1) نخستین خبری که درستی و راستیش از قرآن شناخته می‌شود و قرآن بر آن گواه است خبری است که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسیده و موافق قرآن و مورد گواهی آن است چنان که در آن ایشان را اختلاف کلمه‌ای نیست، آنجا که فرمود: «من در میان شما دو چیز گرانقدر به جا می‌گذارم:

کتاب خدا و عترت خودم، خاندانم را، تا شما بدین دو تمسّک جویید هرگز گمراه نشوید، و به راستی، که این دو هم از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من درآیند.» پس وقتی شواهد این حدیث را در نصّ قرآن بیابیم چون فرموده خدای عزّ و جلّ: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ- همانا سرور شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند (به اتّفاق مفسّرین عامّه و خاصّه مراد از این آیه علی علیه السّلام است) و کسانی که خداوند و پیامبر او و مؤمنان را دوست بدارند و ولیّ خود گیرند (بدانند که) خدا خواهان پیروزند.» «2» و عامّه در این مورد اخباری روایت کرده‌اند که امیر مؤمنان علیه السّلام در حال رکوع انگشتری خود را صدقه داد و خداوند این را از او پاس داشت و این آیه را در حقّ او نازل فرمود. و دیدیم که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله چنین گفت: «هر که من مولای او هستم علی مولای اوست» و به (علی علیه السّلام) فرمود: «تو نسبت به من چون هارون نسبت به موسی هستی با این تفاوت که پس از من پیامبری نباشد» و دیدم که می‌فرمود:
«علی است که وام مرا می‌پردازد، و وعده‌ام را اجرا می‌کند و او جانشین من، پس از من بر شماست» (2) پس آن نخستین خبر که این اخبار از آن به دست آمده، خبری است درست و مورد اتفاق که در آن بین ایشان اختلافی نیست و همچنین موافق قرآن است. پس از آنجا که قرآن به درستی آن خبر گواه است و شواهد دیگر نیز دارد بر امّت لازم است که به ضرورت بدان اعتراف کند زیرا اینها اخباری هستند که شواهد قرآن گویای آنهاست و هم خود موافق قرآنند و هم قرآن موافق آنهاست.
سپس حقایق این اخبار از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از (طریق امامان) راستگو علیهم السّلام رسیده و گروهی از مردان موثّق نامدار آنها را نقل کرده‌اند که پیروی از این اخبار بر هر مرد و زن مؤمنی فرض واجب است و جز لجبازان از آن سر نپیچند. و این از آن روست که گفته‌های خاندان

---

(2) المائدة، 55 و 56

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با گفته خدا پیوسته است (1) و این مانند فرموده خدا در محکمات قرآن خود است که فرماید: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِى الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً- کسانی که (می‌خواهند) خداوند و پیامبر او را برنجانند، خداوند در دنیا و آخرت ایشان را لعنت می‌کند و بر ایشان عذابی خفّت‌بار آماده ساخته است» «3» و

نظیر این آیه گفته پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را می‌بینیم که فرماید: «هر که علی را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد در معرض آن است که (خدا) به زودی از او انتقام گیرد» و همچنین فرموده است صلّی اللّه علیه و آله که: «هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد به واقع خدا را دوست داشته است» و مانند فرموده اوست صلّی اللّه علیه و آله در باره بنی ولیعه «4» (که فرمود): «هر آینه بر سر آنها مردی را بفرستم که چون خود من است، خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند، برخیز ای علی و به سویشان روانه شو» «5» و گفته او به روز خیبر که: «فردا مردی را بر سر آنان فرستم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست دارند، حمله‌کننده و ناگریزنده است، و تا خدا (آن قلعه را) بر دستش نگشاید باز نگردد». پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله پیش از اعزام او اعلام فتح کرد و اصحاب پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله (با شنیدن این بشارت) در انتظار بودند (تا فردا چه کسی را اعزام فرماید) و چون فردای آن روز در رسید، حضرتش علی علیه السّلام را بخواند و بفرستاد و او را به این ستودگی «6» برگزید و «حمله آور ناگریزنده» اش نامید و دوستدار خدا و پیامبرش خواند و خبر داد که به راستی خدا و پیامبرش نیز او را دوست می‌دارند.
(2) و همانا، ما این توضیح و بیان را دلیل و پشتوانه‌ای برای آنچه در باره جبر و تفویض و مقام میانه این دو که قصد شرحش را داریم پیشگفتار قرار دادیم و یاری و نیرو از خداست و ما در همه کار خود به او توکّل داریم.
پس در این باره به گفتار (امام) صادق علیه السّلام آغاز می‌کنیم (که فرمود)، «نه جبر است و نه تفویض (واگذاری)، ولی مقامی است میان این دو که عبارت است از: تندرستی و آزادی و مهلت کافی و توشه، مانند مرکب، و وسیله تحریک فاعل بر کار خود».
پس این پنج چیز است که (امام) صادق علیه السّلام به عنوان اسباب جمع‌کننده فضل (خدایی) گرد آورده است. پس اگر بنده‌ای یکی از آنها را نداشته باشد به لحاظ آن کاستی و کمبود، تکلیف از او ساقط است.
(امام) صادق علیه السّلام اصلی را خبر داده که مردم ناگزیرند در جستجوی

---

(3) الاحزاب، 57
(4) بنی ولیعه، قبیله‌ای از کنده بود (که در برابر اسلام مقاومت و شرارت می‌کردند و چند تن از سرداران رسول اکرم از غلبه بر آنان درمانده بودند.- م.)
(5) این قِضیّه در احتجاجات امام رضا علیه السّلام در باره برگزیدگی که در

مجلس مأمون ایراد فرمود نیز آمده است.
ص 440 همین کتاب.- م.
(6) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «بهذه المنقبة»، [بهذا الصّفه- به این وصف] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 476
شناخت آن برآیند و قرآن نیز بر درستی آن گویاست و آیات استوار پیامبرش هم بر آن گواهند زیرا پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در گفته‌های خود و خاندانش علیهم السّلام در گفته‌های خویش هرگز از حدود قرآن در نگذرند، پس هر گاه اخبار درستی رسید و گواه آنها از قرآن جست و جو شد و موافق آنها درآمد و دلیل (درستی) آنها بود پیروی از آنها واجب است و چنان که در آغاز این نامه یاد آور شدیم، جز لجبازان از آن سرپیچی نمی‌کنند. (1) چون در صدد تحقیق آنچه (امام) صادق علیه السّلام گفته است برآمدیم که: مقامی بین دو مقام (یعنی حالت اختیار و انتخاب در اعمال) است و جبر و تفویض (واگذاری مطلق) را انکار فرموده، دیدیم که قرآن نیز بر همین گواهی داده و گفتار او را در این باره تصدیق کرده است و خبر دیگری از آن حضرت نیز موافق آن است که، از (امام) صادق علیه السّلام پرسیدند: آیا خداوند بندگان را به گناهان مجبور می‌کند؟ (امام) علیه السّلام فرمود: خدا از این عادلتر است. به او گفتند: پس آیا (کار را یکسره) به خود آنها واگذار می‌کند؟ (امام) علیه السّلام فرمود: خداوند بر آنها چیره‌تر و مسلّطتر از این است. (2) و نیز روایت شده که فرمود: مردم در مورد (عقیده) به تقدیر بر سه گونه‌اند: یکی پندارد کار را به او وانهاده‌اند، و چنین کسی خدا را در تسلّطش سست دانسته و خود در هلاکت است. دیگری پندارد که خدای عزّ و جلّ بندگان را به نافرمانیها مجبور کرده و آنان را به آنچه طاقت و توانش را ندارند مکلّف داشته که چنین کسی خداوند را در حکم خویش ستمگر دانسته و او هم در هلاکت است. و دیگری معتقد است که خداوند بندگان را به اندازه توانشان مکلّف فرموده و تکلیفی بیش از طاقتشان بر آنها ننهاده و چون نیک کند خدا را بستاید و چون بد کند از خدا آمرزش خواهد، چنین کسی مسلمانی است بالغ و به حق رسیده. «7» پس (امام صادق) علیه السّلام خبر داده که هر کس پیرو جبر و تفویض است و بدانها اعتقاد دارد بر خلاف حقّ است. و من آن جبری را که هر کس معتقد بدان باشد دچار خطاست شرح دادم و (بیان کردم) که کسی که پیرو تفویض است نیز دستخوش باطل است، پس (حق) مقامی در میان این دو مقام است (که حالت اختیار، یعنی به‌گزینی و انتخاب باشد) (3) آنگاه (امام هادی) علیه السّلام فرمود: برای هر یک از این ابواب مثالی می‌زنم تا مقصود را برای جوینده نزدیک (به فهم) کند و بررسی شرحش را آسان سازد، و آیات استوار قرآن گواهش باشد و نزد

خردمندان تصدیقش محقّق گردد، و توفیق و عصمت (از خطا) با خداست.
(4) امّا جبری که هر کس بدان معتقد باشد دچار خطاست، گفته آن کس است که پندارد خدای عزّ و جلّ بندگان خود را به نافرمانیها مجبور کرده و هم بدانها مجازاتشان می‌کند. هر کسی چنین عقیده دارد خداوند را در حکم خود ستمگر دانسته و او را دروغگو شمرده و گفته او را رد کرده که

_____

(7) ر ک: کوته‌سخنان امام صادق علیه السّلام در همین کتاب ص 377- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 477
فرماید: وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً- پروردگارت بر کسی ستم نکند» «8» و فرموده: ذلِکَ بِما قَدَّمَتْ یَداکَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ- این (نتیجه) همان اعمال (زشتی) است که خود به دست خویش از پیش فرستادی و خدا هرگز بر بندگانش ستمگر نباشد» «9» و فرموده: إِنَّ اللَّهَ لا یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئاً وَ لکِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ- به راستی خدا هرگز به هیچ کس ستم نمی‌کند ولی مردم خود در حقّ خویش ستم می‌کنند» «10» با آیات بسیاری که در این باره یاد شده است. پس هر کس پندارد که به نافرمانیها مجبور شده گناه خود را به خدا باز گردانده و او را در مجازات خود ستمکار دانسته و هر که خدا را ستمکار داند قرآنش را دروغ شمرده و هر که قرآنش را دروغ شمارد به اجماع امّت مسلمان دچار کفر شده است، (1) و مثلش به کسی ماند که بنده‌ای زرخرید دارد که، هیچ اختیاریش نیست و مالک چیزی از کالای دنیا نیست و مالکش نیز این را می‌داند و با آگاهی از حالش به او فرمان می‌دهد که به بازار رود و چیز مورد نیازی را بیاورد و بهای آن را هم در اختیارش نمی‌گذارد و حال آنکه مالک می‌داند بر این جنس نگهبانی گماشته‌اند که هیچ کس نمی‌تواند در آن طمع کند و آن را بدون پرداخت بهای رضایت بخشی بگیرد و مالک این بنده هم خود را اهل عدل و انصاف و حکمت دانی و دور از ستم می‌خواند، و بنده خود را تهدید کرده که اگر کالای مورد نیاز را نیاورد او را کیفر دهد، با آنکه می‌داند نگهبان آن کالا مانع او خواهد شد و می‌داند که بنده بهای آن را ندارد و خود نیز بهایی به او نداده، چون بنده به بازار رفت که آن کالا را که مالکش وی را به دنبال آن فرستاده بیاورد دید که کسی مانع بردن کالاست و به طریقی جز خریداری ممکن نیست و بنده هم بهایی ندارد که بپردازد و نومید و با دو دست تهی نزد مالکش بر می‌گردد و مالکش بدین سبب بر او خشم می‌گیرد و او را کیفر می‌دهد. آیا، در حالی که خود می‌داند آن بنده مالک چیزی از کالای دنیا نیست و خود نیز بهای کالای مورد نیاز را به او نداده، عدل و حکم او ایجاب نمی‌کند که وی را کیفر ندهد؟ پس اگر او را مجازات کند به ستمگری کیفرش داده و به او تعدّی کرده و عدل و حکمت و انصافی را هم که خود را بدانها متّصف کرده بود ابطال

کرده است. و اگر آن بنده را کیفر نکند تهدید خود را نسبت به او دروغین داشته و به دروغ تهدیدش کرده و دروغ و ستم هر دو عدل و حکمت را نفی می‌کنند. (2) خداوند به مراتبی بس والا، برتر از آنچه اینان می‌گویند قرار دارد. پس هر که معتقد به جبر یا آنچه به جبر منجرّ می‌شود باشد در واقع خدا را ستمگر دانسته و نسبت جور و تجاوز به او داده زیرا (گوید خداوند) بر کسی که خود به زور وادار به گناهش کرده کیفر را واجب ساخته است. و هر که پندارد خدا بندگان را مجبور کرده به قیاس گفته خود ایجاب کرده که باید خدا کیفر را از

---

(8) الکهف، 49
(9) الحج، 10
(10) یونس، 44
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 478
ایشان باز دارد (1) و هر که پندارد خدا کیفر را از گنهکاران باز می‌دارد، تهدید خداوند را دروغ شمرده که می‌فرماید: بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ- آری کسانی که بدی کنند و گناهشان بر آنان چیره شود، دوزخیند و در آن جاودانه می‌مانند» «11» و فرماید:
إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً- آنان که اموال یتیمان را به ستمگری می‌خورند در حقیقت در شکمهای خود آتش جهنّم را فرو می‌برند و به زودی در آتش فروزان خواهند افتاد.» «12» و فرماید: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ ناراً کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَزِیزاً حَکِیماً- کسانی که آیات ما را انکار کرده‌اند، به آتشی در خواهیمشان آورد که هر چه پوستهایشان پخته (و فرسوده) شود به جای آنها پوستهای دیگر آوریم تا عذاب را بچشند، خداوند پیروزمند فرزانه است» «13» با آیات بسیاری که در این باب آمده است. (2) و کسی که تهدید خدا را دروغ شمارد و در دروغ انگاری خود یک آیه کتاب خدا را دروغ شمارد دچار کفر گردد و از کسانی باشد که خداوند (در باره آنها) فرماید: أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکِتابِ وَ تَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ یَفْعَلُ ذلِکَ مِنْکُمْ إِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ یُرَدُّونَ إِلی أَشَدِّ الْعَذابِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ- آیا به بخشی از کتاب (در باب باز خرید اسیران) ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر (در باب تحریم کشتار) ایمان نمی‌آورید؟ کیفر کسی که چنین کند چیست جز خفّت و خواری در زندگانی دنیا و در روز قیامت ایشان را به سخت‌ترین عذابها بازبرند و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست «14»». (3) بلکه ما می‌گوییم که خداوند عزّ و جلّ بندگان را بر پایه کردار خودشان

کیفر می‌دهد و آنها را به سبب کارها (ی بد) شان به علت توانایی (و اختیاری) که به آنها داده و به آنها امر و نهی فرموده، باز خواست می‌کند، و قرآنش بدین گویاست که:
مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ- کسی که کار نیکی پیش آورد، ده چندان آن پاداش دارد، و هر که کار بدی پیش آورد، جز همانند آن کیفر نیابد و بر ایشان ستم نرود.» «15» و خدای جلّ ذکره فرموده است: يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ- (یاد کنید از) روزی که هر کس هر آنچه از نیکی و بدی کرده است، حاضر یابد، و آرزو کند که مگر بین او و کار بدش فرسنگها فاصله باشد؛ و خداوند شما را از خودش بر حذر می‌دارد ...» «16» و فرمود:
الْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْيَوْمَ- امروز هر کس بر وفق کار و کردارش جزا یابد، امروز

---

(11) البقرة، 81
(12) النساء، 10
(13) النساء، 56
(14) البقرة، 85
(15) الانعام، 160
(16) آل عمران، 30

ستمی (بر کسی) نرود ...» «17» اینها آیات استواری است که جبر و هر کس را که بدان معتقد است نفی می‌کند و مانند آن در قرآن بسیار است و ما آن را مختصر کردیم تا این نامه به درازا نکشد، و توفیق به خداست.
(1) امّا تفویضی که (امام) صادق علیه السّلام آن را باطل شمرد و هر کس بدان معتقد باشد و از آن پیروی کند به خطا رفته «18» عقیده کسی است که گوید: به راستی خداوند جلّ ذکره اختیار امر و نهی خود را به بندگان واگذاشته و آنها را سر خود رها کرده است. و در این باره سخن دقیقی است برای کسی که دنبال فهمی آزاد (از قید خطا) و همراه با دقّت می‌رود، و امامان رهبر، از خاندان پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله دنبال این دقّت و (باریک بینی) رفته‌اند، زیرا ایشان گفته‌اند: اگر (خدا) از راه اهمال و سر خود نهادن (مردم) کار را به ایشان واگذاشته بود بر او لازم می‌آمد بدان چه آنان اختیار کنند راضی باشد و آنان مستوجب پاداش از جانب او باشند «19» و در برابر جنایتی هم که می‌کنند، چون آنها را سر خود رها کرده بوده است، کیفری نبینند. (2) و این گفتار به دو معنی باز می‌گردد: یکی اینکه بندگان بر او چیره شدند و او را بر آن داشتند که آنچه ایشان به

نظر و رأی خود برگزیده‌اند، خواه و ناخواه، بپذیرد که در این صورت سستی و ضعف خدا لازم آید، یا اینکه خدای عزّ و جلّ به اراده خویش از کشیدن آنها به بندگی و قبولاندن امر و نهی خود بدانها، چه بخواهند و چه نخواهند، درمانده است و امر و نهی خویش را به آنان واگذاشته و ایشان را به دلخواه خوشامد خودشان وانهاده و چون از این که آنان را به زیر فرمان اراده خود درآرد ناتوان بوده، اختیار کفر و ایمان را به کف خودشان سپرده است و مثلش به مردی ماند که بنده‌ای خریده تا خدمتش کند و فضیلت و سروری او را بشناسد و به امر و نهی او گوش به فرمان بایستد و مالک این بنده ادّعا کند که چیره دست و مسلّط و حکیم است، و به بنده‌اش امر و نهی کند و برای پیروی از فرمان خود مژده پاداش بزرگش دهد و بر نافرمانیش به شکنجه بازخواست تهدید کند، و بنده با اراده مالک خویش مخالفت ورزیده و گوش به امر و نهی او نداده و هر چه فرموده به جا نیاورده و هر چه نهی کرده انجام داده و به اراده مالک خود وقعی ننهاده بلکه از دلخواه خویش پیروی کرده و به دنبال هوای خود بوده و مالک هم نتواند او را به پیروی از امر و نهی و تسلیم به اراده خویش وادارد، پس اختیار امر و نهی خود را به او واگذاشته و به هر چه به دلخواه خود کند، نه آنچه به اراده مالک انجام دهد، رضایت داده و او را به دنبال پاره‌ای از نیازهای خود فرستاده و آن نیازمندی را نام برده ولی

---

(17) المؤمن، 17

(18) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و أخطأ»، [و خطأ] آمده است.

(19) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «منه الثّواب»، [به الثّواب- و مستوجب پاداش بدان باشند] آمده است.

با مالک خود مخالفت ورزیده و قصدش اجرای اراده خودش بوده و از هوای نفس خویش پیروی کرده است، و چون بازگشته و مالکش دیده آنچه آورده است خلاف چیزی است که به او دستور داده و به وی گفته است: چرا چیزی غیر از آنچه به تو فرمودم آوردی؟ و بنده گفته است: من به این که تو کار را به خودم وانهادی اعتماد کردم و از دلخواه و اراده خویش پیروی نمودم زیرا بر کسی که (کار) بدو واگذار شده چیزی منع نشده است. پس تفویض محال است.

(1) آیا بدین سبب لازم نمی‌آید که: یا مالک این بنده می‌تواند بنده‌اش را به پیروی از امر و نهی خود به اراده خویش، و نه به اراده بنده، وادار و به اندازه‌ای که به او امر و نهی می‌کند توانش دهد، و چون فرمانی به او فرمود یا از چیزی نهیش کرد پاداش و کیفر آن را هم به او بفهماند و او را (از مخالفت خود) بر حذر دارد و با توصیف پاداش و کیفرش او را به

(فرمانبرداری) تشویق کند تا آن بنده قدرت مالکش را که توان (اطاعت) «20» از امر و نهی و تشویق و توبیخ خود را به او داده بشناسد، و عدل و انصاف مالک شامل حال او شود و حجّتش بر او روشن گردد که (موارد) بخشایش و بیم را با او تمام کرده، پس اگر بنده از فرمان مالکش پیروی کند پاداشش دهد و اگر از نهیش سر باز زند کیفرش دهد؟ یا اینکه (آن مالک) عاجز و ناتوان است و کار (بنده) را خواه خوب کند یا بد کند، و خواه فرمان برد یا نافرمانی کند، به خودش وانهاده؛ از کیفر دادن به او عاجز است و نمی‌تواند وی را به پیروی از فرمان خود وادارد؟. اثبات ناتوانی مستلزم نفی قدرت و خداوندی و ابطال امر و نهی و پاداش و کیفر، و مخالف با قرآن است که می‌فرماید: وَ لا یَرْضی لِعِبادِهِ الْکُفْرَ وَ إِنْ تَشْکُرُوا یَرْضَهُ لَکُمْ- (خداوند) کفران را بر بندگانش نمی‌پسندد، و اگر سپاس بگزارید آن را بر شما می‌پسندد.» «21» و فرموده (خدای) عزّ و جلّ که: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ- از خداوند چنان که سزاوار پروای اوست، پروا کنید و جز در مسلمانی نمیرید» «22» و فرموده او که: وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ ما أُرِیدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ ما أُرِیدُ أَنْ یُطْعِمُونِ- و جن و انس را جز برای آنکه مرا بپرستند، نیافریده‌ام از آنان رزقی نخواسته‌ام و نخواسته‌ام که به من خوراک دهند» «23» و فرموده او که: اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً- خدا را بپرستید و هیچ چیزی را شریک وی نگیرید ...» «24» و فرموده او که: و أَطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ- از خدا و از رسول اطاعت

---

(20) در متن «بما ملّکه من الطّاقة لامره ...» و در پاره‌ای نسخه‌ها، [... من الطّاعة- توان فرمانبرداریش را] آمده است.
(21) الزّمر، 7
(22) آل عمران، 102
(23) الذّاریات، 56 و 57
(24) النساء، 36

کنید و از فرمان او سر نپیچید که شما سخنان حق و آیات خدا را از او می‌شنوید» «25» (1) پس هر که پندارد که خداوند تعالی امر و نهیش را به بندگان خود وانهاده است ناتوانی او را ثابت شمرده و او را ملزم پنداشته است که هر چه از خوب و بد بکنند، بپذیرد و امر و نهی و وعده و تهدید او را باطل انگاشته زیرا پنداشته است که خدا همه را به بنده وانهاده چون کسی که (کارش) به خودش واگذارده شده به اراده خود کار می‌کند، و اگر کفر یا ایمان را خواست، ایراد و منعی بر او نیست. پس کسی که معتقد به تفویض، به این مفهوم، است آنچه را از وعده و تهدیدِ و امر و

نهی خدا یاد کردیم ابطال کرده و مشمول این آیه است که: أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يُرَدُّونَ إِلى أَشَدِّ الْعَذابِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ- آیا به بخشی از کتاب (در باب باز خرید اسیران) ایمان می‌آورید، به بخشی دیگر (در باب تحریم کشتار) ایمان نمی‌آورید؟ کیفر کسی که چنین کند چیست جز خفّت و خواری در زندگانی دنیا و در روز قیامت ایشان را به سخت‌ترین عذابها باز برند و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.» «26» (2) ولی ما می‌گوییم: به راستی، خدای عزّ و جلّ آفریدگان را به نیروی خود بیافرید و توان پرستش خود را به قدرت خویش به آنان داد، و بدان چه اراده فرمود امر و نهیشان کرد «27» و پیروی فرمانش را از ایشان پذیرفت و از ایشان به همان خرسند شد. و از نافرمانی بازشان داشت و هر کس را که از او نافرمانی کند نکوهید (و فرمود) کیفرشان می‌دهد، و خداوند در امر و نهی مختار است، هر چه را خواهد اختیار کند و بدان فرمان دهد و هر چه را نپسندد و نهی کند و بر آن کیفر دهد، به سبب توانی که به بندگانش برای فرمانبرداری از خود و اجتناب از نافرمانیهایش داده است، چه او را عدل و انصاف و حکمت رسا و آشکار، و حجّتش با بخشایش و بیم دادن کامل و تمام است. اختیار با اوست هر که از بندگانش را بخواهد برای رساندن پیام و حجّت آوردن بر (دیگر) بندگانش برگزیند، محمد صلّی اللّه علیه و آله را برگزید و به پیامبری خود بر آفریدگانش فرستاد، و از کافران قوم او، گوینده‌ای از روی حسد و بزرگ نمایی گفت: لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ- چرا این قرآن بر مردی بزرگ از دو آبادی (مکّه و طائف) فرو نیامد؟» «28» و مراد از این (دو مرد) امیّة بن ابی الصّلت «29»

---

(25) مضمون از آیه 20 سوره انفال گرفته شده است نه عین الفاظ.
(26) البقرة، 85
(27) در الاحتجاج اضافه دارد [و ملّکهم استطاعة ما تعبّدهم به من الامر و النهی- و توان آنچه را به امر و نهی خود بدان وادارشان کرد بدیشان داد ...]
(28) الزّخرف، 31- طبرسی در تفسیر خود گوید: «مراد از آبادی «مکّه و طائف» و تقدیر آیه از (مردی بزرگ از دو آبادی) یعنی (از یکی از دو آبادی) و مضاف آن حذف شده است».
(29) در الاحتجاج نیز چنین است ولی ظاهرا مراد از «مرد بزرگی از یکی از دو آبادی» کسی چون ولید بن مغیرة از مکّه و ابی مسعود ثقفی از طائف است چنان که در تفسیر آمده، پس امیّة بن ابی صلت و ابو مسعود ثقفی از دو آبادی نیستند زیرا هر دو از مردم طائف بودند و هر یک از آنان

دو نمونه‌ای برای «مرد بزرگی که از یکی از دو آبادی، یعنی طائف باشد نه از دو آبادی، یعنی مکّه و طائف» بودند. به هر حال هر چه باشد آن دو مرد نزد قوم خود گرانقدر و دارای اموال فراوان بوده‌اند و مردم می‌پنداشته‌اند که هر که چنان باشد به پیامبری سزاوارتر از دیگری است. امّا ولید بن مغیرة عموی ابو جهل، پیری کهنسال و آزموده از هوشمندان عرب بود که مردم داوریهای خود را نزدش می‌بردند و اشعار خود را بر او می‌خواندند و هر شعری که او برمی‌گزید شعر برگزیده محسوب می‌شد و ده برده داشت که به هر کدامشان هزار دینار برای بازرگانی سپرده بود و یک قنطار، یعنی پوستی گاو، انباشته از زر داشت. ولید یکی از پنج نفری بود که پیامبر را استهزا می‌کردند و خداوند شرّشان را کوتاه کرد. او همان کسی است که قریشیان نزدش آمدند و به او گفتند:
ای عبد شمس این چیست که محمد (صلّی اللّه علیه و آله) می‌گوید؟ آیا سحر است یا کهانت یا خطابه؟ گفت: بگذارید سخنش را بشنوم. پس نزدیک پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که در حجره نشسته بود آمد و گفت: ای محمد شعرت را برایم باز خوان. (حضرت) فرمود: این شعر نیست بلکه کلام خداست که بدان پیامبران و رسولانش را فرستاده، گفت: تلاوت کن، آنگاه (پیامبر صلّی اللّه علیه و آله) چنین خواند: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم ... چون وی لفظ «رحمان» را شنید (پیامبر) را استهزا کرد و گفت: مرادت مردی است که در یمامه به نام رحمان خوانده می‌شود؟ فرمود: نه، ولی نام خدا را می‌خوانم که رحمان و رحیم است. سپس به تلاوت سوره حم (سجده) پرداخت و چون به این گفته خدا رسید که فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ- اگر کافران از خدا روی گرداندند بگو من شما را از صاعقه‌ای چون صاعقه عاد و ثمود ترسانیدم» و وی بشنید پیکرش به لرزه درآمد و مویهای بدنش راست شد و برخاست و به خانه خود رفت و نزد قریشیان بازنگشت، پس گفتند عبد شمس به دین محمد گرایید. قریشیان غمگین شدند و ابو جهل نزدش رفت و گفت: ای عمو، ما را رسوا کردی، گفت: ای برادر زاده، این چه سخن است؟ من هنوز بر کیش قوم خود هستم لیکن کلامی گران شنیدم که بدنها را بلرزاند، گفت: آیا آن کلام شعر است؟ گفت: نه شعر باشد. گفت خطبه است؟ گفت: نه، زیرا خطبه کلامی است پیوسته و این کلام پراکنده است که اجزاء آن به یک دیگر شبیه نباشد ولی آبدار است. گفت: پس کهانت است؟ گفت: نه، گفت: پس چیست؟ گفت: بگذار بیندیشم، چون فردا بیامد (قریشیان) گفتند: ای عبد شمس (اینک پس از اندیشه) چه می‌گویی؟ گفت: بگویید: آن سخن سحر است زیرا دل مردم را می‌رباید. پس خدای تعالی چنین نازل فرمود: ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً- الی قوله- عَلَیْها تِسْعَةَ عَشَرَ- مرا با کسی که تنها آفریده‌ام واگذار- تا آنجا که فرماید-

بر آن آتش نوزده نگهبان است» (المدثر، آیات 11 تا 30). روزی خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمد و عرض کرد: بر من بخوان، حضرتش خواند: إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ- به راستی خداوند به عدل و احسان و ادای حق خویشاوندان فرمان می‌دهد، و از ناشایستی و کار ناپسند و سرکشی باز می‌دارد، او شما را اندرز می‌دهد باشد که پند گیرد» (النحل، 90) عرض کرد بازش بخوان؟ حضرت باز خواند، آنگاه عرض کرد: به خدا سوگند که این کلام را شیرینی و رونقی است و به راستی (بسان درختی است) که فرازش شاخه‌های پر بار و فرودش خوشه‌های نگونسار است و این نه گفته بشر است.
امّا امیّة بن ابی صلت ثقفی از مردم طائف و از بزرگترین شاعران دوران جاهلی بود و بیشتر اشعارش در باره آخرت بود. وی کتب پیشین را مطالعه می‌کرد و می‌خواند و شراب را حرام شمرده در صحّت امر بتها شک داشت و از پرستش آنها روی می‌تافت و در جست و جوی دین بود و آگاه شده بود که پیامبری ظهور خواهد کرد. دیری بگذشت و او آرزو داشت که خودش آن پیمبر باشد. چون پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله) بعثت فرمود و خبرش به او رسید از روی حسد به او کفر ورزید و گفت: من آرزو داشتم که خود همو باشم. پدرش عبید الله بن ربیعه، مکنّی به ابی الصّلت و مادرش رقیّه دختر عبد شمس بود. در طائف بمرد و از آنچه در مرض مرگ خویش سروده این ابیات است:
«هر چه زندگی دیر پاید و روزگاری به درازا کشد سرانجامش به زوال و نابودی پایان پذیرد کاش من پیشتر از آنچه بر من آشکار شد در قله کوهها (بیخبرانه) قوچ می‌چراندم» آورده‌اند که پس از مرگش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از دختر او خواست که شعری از او برایش بخواند و دختر چنین خواند:
«پروردگارا، تو را حمد و نعمتها و فضل بسیار است و هیچ چیز به نیکی و بزرگواری تو نباشد» که قصیده‌ایست طولانی و تا آخرش خواند. سپس قصیده دیگری را خواند که در آن آمده است:
«همه مردم به حساب در ایستادند، هم تبهکار عذاب دیده و هم نیکبخت» و دیگر ابیات را بخواند. آنگاه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: شعرش ایمان آورده و دلش کافر مانده. و خداوند در باره او این آیات را نازل فرمود: وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَیْناهُ آیاتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطانُ فَکانَ مِنَ الْغاوِینَ وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ أَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ ذلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا- الی قوله- وَ أَنْفُسَهُمْ کانُوا یَظْلِمُونَ- و بر آنان خبر کسی را بخوان که به او (علم) آیات خود را بخشیده بودیم و از آن عاری شد و

شیطان در پی او افتاد و آنگاه و اگر می‌خواستیم قدر او را به خاطر آن (علمش به آیات) بلند می‌داشتیم، ولی او به دنیا و پستی گرایید و از هوای نفس خویش پیروی کرد، آری داستان او همچون داستان سگ است که اگر بر او حمله آوری، زبان از دهان بیرون می‌آورد و اگر هم او را (به حال خود) واگذاری باز زبان از دهان بیرون می‌آورد، این داستان دروغ انگاران آیات ماست- تا آنجا که فرماید- بلکه به خویش ستم می‌کنند (الاعراف، 175 و 176)

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 483

و ابا مسعود ثقفی «30» بود، (1) پس خداوند نظر آنها را ابطال فرمود و رأی آنان را امضا نکرد، آنجا که فرماید: أَ هُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِیًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ- آیا ایشان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند (نه بلکه) ما زیستمایه‌شان را در زندگانی دنیا در میان آنان تقسیم می‌کنیم، و بعضی از ایشان را بر دیگری به درجاتی برتر داشتیم تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به بیگاری بگیرند، و رحمت پروردگارت

---

(30) ابو مسعود، عروة بن مسعود ثقفی از مردم طائف و یکی از سادات چهارگانه در اسلام بود (که عبارت بودند از:
بشر بن هلال عبدی و عدیّ بن حاتم طائی و سراقة بن مالک مدلجی و همین عروة بن مسعود ثقفی). ابو مسعود مردی خردمند و دانا بود و همو بود که روز حدیبیه، قریشیان وی را به نمایندگی فرستادند و در حالی که هنوز کافر بود، با پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله) پیمان صلح بست و سپس در سال نهم هجرت، پس از بازگشت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از طائف اسلام آورد و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اجازه خواست که نزد قومش باز گردد، حضرت فرمود: بیم آن دارم که تو را بکشند. عرض کرد: اگر مرا خفته بینند بیدارم نکنند. پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به او اجازه فرمود و وی به طائف بازگشت و قوم خود را به اسلام دعوت نمود و نصیحت کرد ولی آنها بر او شوریدند و آزارش دادند تا آنگاه که سپیده دمید و وی در اطاق خانه خود ایستاد و بانگ اذان برداشت و تشهّد بگفت پس مردی بدو تیری افکند و وی را بکشت و چون خبر قتلش به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید فرمود: مثل عروة مثل صاحب یاسین است که قوم خود را به سوی خدا خواند و آنها کشتندش. وی نیای بزرگ مادری علی بن حسین علیهما السّلام (حضرت علی اکبر) است که در کربلا شهید شد و مادرش لیلی دختر ابی مرّة بن عروة بن مسعود ثقفی است. هموست که بزرگداشت بی‌نظیر صحابه را نسبت به پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله)

هنگامی که از نزد ایشان به روز حدیبیه پیش قوم خود بازگشت از وی روایت کرده‌اند که گفت: ای قوم به درستی من به نمایندگی نزد پادشاهان رفته و سفیر نزد قیصر و کسری و نجاشی بوده‌ام، ولی به خدا سوگند هرگز شهریاری را ندیدم که اطرافیانش بدان گونه که یاران محمد صلّی اللّه علیه و آله در بزرگداشت محمد می‌کوشند، او را بزرگ دارند. چون امری به ایشان فرماید به دیده منّت دارند و چون وضو سازد گویی همگان در پیشی گرفتن در وضو به پیکار برخاسته‌اند و چون در برابر او سخن گویند صدایشان را پایین آرند و از لحاظ احترام و بزرگداشت او چشم بر چشمش ندوزند.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 484
بهتر است از آنچه گرد می‌آورند» «31» (1) از آنجا که خداوند مؤمنان را بدین سخن خود ادب فرموده که: وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ- هیچ مرد و زن مؤمن را نسزد که چون خداوند و پیامبرش امری را مقرّر دارند، آنان را در کارشان اختیار (و چون و چرایی) باشد» «32» پس اختیار به دلخواه خودشان را به آنان وانهاده و از ایشان جز پیروی از فرمان خویش و پرهیز از نهی خود را، به دست کسی که او را برگزیده، نپذیرفته است. پس هر که از او فرمان برد ره یافته و هر که نافرمانی کند گمراه و سرکش گشته و به سبب توانایی که (خداوند) برای پیروی از امر و دوری جستن از نهی خود به وی داده حجتش بر او تمام است و از این روست که او را از پاداش خویش محروم می‌سازد و به کیفرش می‌رساند.
(2) این عقیده بین، بین نه جبر است و نه تفویض، (که) امیر مؤمنان صلوات اللّه علیه از آن خبر داده است، و هنگامی که عباية بن ربعی اسدی «33» از او در باره (استطاعت و) توانی که (آدمی) بدان برخیزد و بنشیند و کار کند، پرسید امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: تو از آن توان (و استطاعتی) پرسیدی که آن را در برابر خدا داری، یا همراه با خدا؟ عباية خاموش ماند، آنگاه امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:
ای عباية بگو، عرض کرد چه بگویم؟ امام علیه السّلام فرمود: اگر بگویی تو آن (توان) را همراه خدا داری تو را می‌کشم و اگر بگویی آن را در برابر خدا داری (باز هم) تو را می‌کشم. عباية گفت: ای امیر مؤمنان پس چه بگویم؟ (امام) علیه السّلام فرمود: (باید) بگویی که تو دارای آن توان هستی به وسیله خدایی که آن را در برابر تو داراست و اگر آن را به تو بدهد از بخشش اوست و اگر از تو بازش ستاند برای آزمایش او از توست. اوست مالک واقعی آنچه به تو داده است و توانای (مطلق) بر آنچه تو را بدان توانا کرده است. آیا نشنیده‌ای که مردم هنگامی که گویند: لا حول و لا قوة الّا باللّه (جنبش و توانی نیست جز به خدا)، درخواست جنبش

و توان (و نیرو و استطاعت) کنند؟
عباية گفت: ای امیر مؤمنان، تفسیرش چیست؟ (امام) علیه السّلام فرمود: یعنی جنبشی در گریز از نافرمانیهای از خدا نیست مگر به نگهداری خدا و نیرو و توانی برای فرمانبرداری از خدا نیست مگر به یاری خدا. (راوی) گوید: عباية برجست و بر دست و پای آن حضرت بوسه نهاد.
(3) از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت شده است که چون نجدة نزد آن حضرت آمد و از شناخت خدا پرسید، عرض کرد: ای امیر مؤمنان، پروردگارت را به چه شناختی؟ (امام) علیه السّلام فرمود:
به تمیز و تشخیصی که به من داده و به خردی که مرا رهنمون گشته.
نجده عرض کرد: آیا تو بر این معرفت و شناخت سرشته‌شده‌ای؟ (و معرفت تو فطری است؟).
فرمود: اگر سرشته شده بودم برای نکوکاری ستوده و برای تبهکاری ناستوده نبودم، و نکوکار از تبهکار به سرزنش سزاوارتر می‌بود، پس دانستم که خداوند پاینده ماندگار است و آنچه جز اوست پدیده

_____

(31) الزخرف، 32
(32) الاحزاب، 36
(33) شرح حال عباية بن ربعی و حدیث او پیشتر (در صفحه 210 همین کتاب) آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 485
دگرگونی پذیر و نابودشونده، و پاینده دیرین چون پدیده نابودی پذیر نیست.
نجده عرض کرد: ای امیر مؤمنان می‌بینم که حکیم‌شده‌ای. «34» فرمود: من «مختار» شده‌ام، اگر [به] جای نیکی بدی کنم خود بر آن کیفر بینم.
(1) و از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت شده که پس از بازگشت او از شام «35» مردی از او پرسید:
ای امیر مؤمنان، به ما بگو که آیا بیرون آمدن ما از شام به قضا و قدر بود؟ (حضرتش) علیه السّلام فرمود: آری، ای شیخ «36» جز به قضا و قدر الهی بر تپه‌ای بالا نرفتید و به دشتی فرود نیامدید. آن شیخ گفت: ای امیر مؤمنان آیا باید رنجی که کشیدم به حساب خدا گذارم؟ (حضرتش) علیه السّلام فرمود: خاموش ای شیخ! زیرا خداوند در رهسپاری و درنگ و بازگشتنتان مزد بزرگی به شما مرحمت فرمود، و شما روانه شدید و درنگ کردید و بازگشتید و در هیچ یک از این کارهای خود نه به زور وارد شده و نه ناچار بودید، شاید پنداشتی که این قضای حتمی و تقدیر لازم (الزامی) بوده است؟
(به گمان شما) اگر این سفر چنین بوده، پاداش و کیفر باطل، و نوید و تهدید (الهی) بیهوده شده و «چیزها» «37» بر حقیقت خود به شایستگی

نپیوسته است. این سخن بت‌پرستان و شیطان دوستان است. به راستی خدای عزّ و جلّ برای به‌گزینی فرمان داده و برای پرهیز کردن نهی فرموده (و انتخاب یا اجتناب را به عهده انسان گذاشته) است. به زور (و اکراه) اطاعت نشود و از نافرمانی (بنده) مغلوب نگردد، و آسمانها و زمین و آنچه را در میان آنهاست به باطل و بیهوده نیافریده است. آن گمان کسانی است که کافر شدند و وای بر آنان که کافرند، از دوزخ. (2) پس آن شیخ برخاست و بر تارک مبارک امیر مؤمنان علیه السّلام بوسه نهاد و این ابیات را سروده می‌گفت:

انت الامام الّذی نرجو بطاعته‌یوم النّجاة من الرّحمن غفرانا

او ضحت من دیننا ما کان ملتبساجزاک ربّک عنّا فیه رضوانا

فلیس معذرة فی فعل فاحشةقد کنت راکبها ظلما و عصیانا تویی آن امام بر حق که با فرمانبرداری از او به روز نجات، امید آمرزش از درگاه خداوند داریم شبهه دینی ما را توضیح دادی و روشن فرمودی، از جانب ما خدایت پاداش خرسندی و رضوان دهد «38»

---

(34) چون اصطلاحات حکمت از سوی امام علیه السّلام به کار برده شده نجده عرض کرده است می‌بینم استدلال حکیمانه و فلسفی می‌فرمایی.- م.

(35) مراد بازگشت از پیکار صفّین است.- م.

(36) مراد از شیخ در اینجا مرد میانسال است.- م.

(37) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لمّا الزمت الاشیاء اهلها-»، [لمّا الزمت الاشماء اهلها- و نامها بر حقیقت خود به شایستگانش اطلاق نشده] آمده است (که به تعبیر دیگر نزدیک است به این بیان که: الاسماء تنزل من السّماء- نامها از آسمان فرود آید، به تقدیر.- م.)

(38) این روایت را کلینی در الکافی ج 1 ص 156، نقل کرده و در آن کتاب در مصراع چهارم [جزاک ربّک بالاحسان احسانا- پروردگارت در برابر این نیکی پاداش نیک دهاد] آمده است.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 486

(و دانستم) در کردار، ناشایستی که از سر ظلم و نافرمانی مرتکب شده باشم راه پوزشی نباشد. «39» (1) پس امیر مؤمنان بر طبق قرآن رهنمایی کرده (و دلیل آورده) و جبر و تفویض هر دو را، که اعتقاد هر کس بدانها و پیروی از آنها باطل و کفر و تکذیب قرآن است، نفی فرموده، و ما از (گزند) گمراهی و کفر به خدا پناه می‌بریم، و نه به جبر معتقدیم و نه به تفویض بلکه به مقامی (و حالتی) میان این دو مقام معتقدیم که عبارت از وضع امتحان و آزمایش است، (همراه) با توان (و استطاعتی) که خداوند به ما داده و ما را بدان وسیله به عبادت گماشته چنان که قرآن گواه آن

است و امامان نکوکار از خاندان پیامبر صلوات اللّه علیهم معتقد به آنند.
(2) و مثل آزمایش به وسیله توانبخشی (و استطاعت) مثل مردی است که مالک بنده‌ای است و دارایی بسیار دارد و با آگاهی از سرانجام بنده‌اش خواسته است او را بیازماید. پس پاره‌ای از دارایی خود را که خواسته به بنده‌اش داده و او را به کارهایی گماشته «40» که آنها را به بنده فهمانده و به او فرموده که آن دارایی را در آن راه خرج کند و از موجباتی که خوش ندارد او را نهی کرده و به او پیشنهاد کرده که از آنها دوری کند و چیزی از دارایی او را در آن راه خرج نکند. (در عالم فرض و مثال) آن دارایی به یکی از این دو صورت صرف می‌شود:
بنده‌ای آن دارایی را در جهت پیروی از فرمان و خرسندی مالکش صرف کرد «41» و بنده‌ای دیگر در جهتی که نهی کرده بوده و مورد خشم اوست. (مالک) بنده را در خانه آزمایش نشانده بود و او را آگاه کرده بود که سکونتش در آن خانه موقّتی است و او را خانه دیگری است که وی را بدان خانه خواهد برد و پاداش و کیفر در آن جاودانیند، و اگر بنده مالی را که مالکش به وی سپرده در راهی صرف کند که به وی فرموده آن پاداش جاودانه را در خانه‌ای که به او گفته وی را بدان جا می‌برد، بدو می‌دهد؛ و اگر مال را در راهی که از پرداخت در آن نهیش کرده بود بپردازد آن کیفر جاودان را در سرای درنگ بدو بدهد. مالک در اینجا حدّ معیّنی را مقرّر داشته که همان سکونتی است که در خانه نخست (و دار امتحان) به او داده، و چون آن حدّ برسد مالک دارایی و بنده را تعویض کند و با آنکه مالک همیشه و همه وقت مالک دارایی و بنده است به او وعده داده تا وقتی که در این سرای نخست است آن دارایی را از او نگیرد تا (زمان) سکونتش در این (خانه) به پایان رسد، و بدین عهد وفا کرده زیرا عدل و وفا و انصاف و حکمت از صفات این مالک است.
آیا واجب نمی‌آید که اگر این بنده آن دارایی را در راهی که مأمور بدان بوده پرداخته باشد (مالک) به وعده پاداشی که به او داده بود وفا کند و بر او، که در سرای نابودشدنی به کارش گماشته تفضّل

---

(39) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «قد کنت راکبها ...، [عندی لراکبها ...- (در ارتکاب کردار ناسزا) نزد من برای مرتکب آن عذری نباشد] آمده است.
(40) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و وقفه»، [و وافقه علی امور- و برای انجام کارهائی با او موافقت کرده] آمده است.
(41) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «فصرف المال»، [فصرف الآن- اینک صرف کرد] آمده است.

فرماید و به پاداش فرمانبرداری او در اینجا، در آن سرای پاینده جاودانی

نعمت جاودانه‌اش بخشد؟ (1) و اگر بنده مالی را که مالکش در زمان سکونت در خانه نخست به او داده در راهی که نهی کرده صرف کند و با مالک خود مخالفت ورزد، بر همین قیاس کیفر جاویدانی‌ای که به وی وعده داده است واجب می‌آید، و مالک در این کیفر دادن به او ستمکار نیست، چه پیشتر او را آگاه کرده و به او فهمانده و وفای به وعده و تهدید بر او لازم است و از این رهگذر است که او را به صفت توانا و چیره وصف کرده‌اند. (در این مثل) مالک و مولا، همان خدای عزّ و جلّ است و بنده، نیز آدمیزاده آفریده است و دارایی، نیروی گسترده خداست و آزمایش، اظهار حکمت و نیروست و سرای نابودشونده، همین دنیاست و پاره‌ای از دارایی که مالک به بنده می‌دهد، همان توانی است که آدمیزاد از آن برخوردار است و کارهایی که خدا امر به پرداختن آن مال در راه آنها داده، همان توانایی بر پیروی از پیامبران و اقرار به آن چیزی است که از جانب خدای عزّ و جلّ آورده‌اند و دوری از سببهایی که از آن نهی شده‌اند، همان راههای شیطان است. امّا وعده او که نعمت دایم است، همان بهشت است و خانه نابودشونده، دنیاست و خانه دیگر که سرای درنگ است، همان آخرت است و عقیده میان جبر و تفویض، همان ارزیابی و امتحان و آزمون به توانی است که بنده دارای آن شده است.
و شرحش در پنج مثال است که (امام) صادق علیه السّلام یاد کرده «42» و فرموده که موجبات فضل را در بر دارند، و من ان شاء الله با گواههایی از قرآن و ارائه بیان آنها را توضیح می‌دهم: (2)

(3) امّا، فرموده (امام) صادق علیه السّلام (در این باره) معنایش این است که (تندرستی) کمال آفرینش آدمی (درستی اندام و ارکان بدن) و کمال حواسّ و پایداری عقل و تمیز (نیک از بد) و گشاده بودن زبان به گفتار است. و این فرموده خداست که: وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلًا- و به راستی که فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب مراد) روانه داشتیم و به ایشان از پاکیزه‌ها

_____

(42) یعنی در: تندرستی، گشاده راهی، مهلت در وقت، توشه و سبب مهیّج یا عامل محرّک که امام صادق علیه السّلام همه را شرط دانسته‌اند.

روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آنچه آفریده‌ایم چنان که باید و شاید برتری بخشیدیم» «1» خدای عزّ و جلّ از برتری دادن آدم بر دیگر آفریدگانش از چهار پایان و درندگان و دریازیان و پرندگان و هر جنبنده‌ای که حواسّ آدمیزاد به تمیز خرد و نطق یا بیان اندیشه «2» دریابدش خبر داده و این فرموده اوست که: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ- همانا انسان را در بهترین بنیاد (و نیکوترین صورت در مراتب خود) آفریدیم.» «3» و فرموده او که: یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ فِی أَیِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ- ای انسان چه چیزی تو را در حقّ پروردگار بخشنده‌ات غرّه کرد؟ همان که تو را بیافرید و استوار کرد و متعادل ساخت به هر صورتی که خواست (وجود) تو را ترکیب کرد» «4» و (آنچه) در بسیاری آیات دیگر آمده است. (1) پس نخستین نعمتی که خداوند به انسان داد درستی خرد و برتری دادن او بر بسیاری از آفریدگان خویش، به کمال خرد و تمیز (نطق و) بیان است. و این از آن روست که هر جنبنده‌ای به پهنه زمین به حواسّ خود برپاست و در درون خود پویا، امّا آدمیزاده را به «نطق» که در دیگر آفریده‌ها، که به وسیله حواسّ خود ادراک می‌کنند، وجود ندارد برتری دارد. پس به خاطر «نطق» است که خدا آدمیزاد را بر دیگر آفریدگان چیرگی داده تا بدان جا که امر و نهی‌کننده گشته و دیگران در تسخیر اویند، چنان که خدا فرموده: کَذلِکَ سَخَّرَها لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ- ... بدین‌سان (بهایم) را برای شما رام کرده‌ایم تا خداوند را به خاطر آنکه راهنمایی‌تان کرده است تکبیر گویید «5» و فرمود: وَ هُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِیًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَةً تَلْبَسُونَها- او کسی است که دریا را رام کرد تا از (صید) آن گوشتی‌تر و

تازه بخوريد و از آن زيورهايى بيرون آوريد كه آنها را مى‌پوشيد «6» و فرمود: وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ وَ لَكُمْ فِيها جَمالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ وَ تَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ إِلى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ- و چهارپايان را براى شما آفريد كه براى شما در آنها گرما (به موى و پشم) و سودهاى ديگر هست، و هم از آنها مى‌خوريد و هنگامى كه آنها را (شامگاهان) از چرا باز مى‌گردانيد، يا (بامدادان) به چرا مى‌بريد، شما را در آن تجمّلى هست و بارهايتان را تا شهرى كه جز با به رنج انداختن تن خويش به آن نمى‌توانيد رسيد، مى‌برند ...» «7» و از اين رو انسان را به پيروى از فرمان و طاعت خود دعوت فرمود كه او را با درستى خلقت (تندرستى) و كمال نطق و (خردورزى) و شناخت بر ديگران برترى داد و به او توان و استطاعتى مرحمت كرد كه بدان چه فرموده بندگى كند. و اين گفته خداست كه: فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا اللَّه پس تا بتوانيد خدا ترس و پرهيزگار باشيد و سخن حق بشنويد

---

(1) الاسراء، 70
(2) مراد از «النّطق» در متن «انواع تجليّات قوه ناطقه» و معنى آن گفتار يا درک مسبوق به انديشه و تعقّل است.- م.
(3) التّين، 4
(4) الانفطار، 6، 7، 8
(5) الحج، 37
(6) النحل، 14
(7) النحل، 5 و 6 و 7

و اطاعت كنيد ...» «8» و فرمود: لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها- خدا هيچ كس را تكليف نكند مگر به قدر توانايى او ...» «9» و بسيارى آيات ديگر. (1) و چون يكى از حواسّ بنده را بگيرد كار آن اندام حسّى را از وى نخواهد، بنا بر فرموده او كه: لَيْسَ عَلَى الْأَعْمى حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ* ...- بر نابينا ايرادى نيست و بر لنگ ايرادى نيست ... تا پايان آيه» «10» پس از هر كس كه بر اين اوصاف باشد جهاد و هر كارى را كه جز بدان (اندام) انجام نيابد، برداشته و همچنين حج و زكات را بر توانگر واجب فرموده چون «استطاعت» و توان آنها را به او داده و بر درويش حج و زكاتى واجب نكرده است، اين گفته اوست كه: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا- و خداى را بر مردم حجّ خانه (ى كعبه) مقرّر است، براى كسى كه بدان راه تواند برد.» «11» و گفته اوست در باره ظهار «12»: وَ الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ- الى قوله- فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً- و كسانى كه با زنانشان

ظهار می‌کنند، سپس از آنچهَ گفته‌اند بر می‌گردند (و می‌خواهند به همسر خود برگردند باید پیش از آنکه با همدیگر تماس گیرند، برده‌ای آزاد کنند ... تا آنجا که فرماید- ... و هر که بر آزاد کردن برده توانایی نداشت شصت بینوا را طعام دهد ...» «13» همه اینها دلیل بر آن است که خدای تبارک و تعالی بندگانش را جز بدان چه به نیروی کار، توان آن را بدیشان داده مکلّف نفرموده و همچنین (از چیزی که امکان اجتناب از آن را ندارند) نهی نکرده است. این است معنی تندرستی.
(2)

گشوده بودن راه

(3) امّا اینکه فرموده «گشودگی راه» (یا باز بودن راه طاعت): معنایش این است که دیده‌بانی بر او گماشته نباشد که از او جلوگیری کند و از کردار به امر خدا بازش دارد. و این است گفته او در باره کسی که ناتوان نگاهداشته شده و از کردارش جلوگیری شده و چاره‌ای نمی‌یابد و راهی به (هدف خود که عبادت است) نمی‌یابد؛ خدای تعالی چنین فرماید: إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا- مگر مردان و زنان و کودکان مستضعف که نمی‌توانند چاره‌ای بیندیشند و راه به جایی نمی‌برند ...» «1» پس خبر داده که راه (کردار طاعت) بر (مستضعف) آنکه ناتوان نگاهداشته شده گشوده نیست و در صورتی که دلش بر ایمان استوار باشد بر گفتار او (که از

---

(8) التغابن، 16
(9) البقرة، 286
(10) النور، 61 و الفتح، 17
(11) آل عمران، 97
(12) ظهار آن است که مرد به صیغه‌ای خاص زن خود را ظهار کند و گوید تو چون مادرم بر من حرام باشی. ظهار پیش از اسلام در حجاز مرسوم و موجب انفصال دایم زن و شوهر بود ولی شارع اسلام با ادای کفّاره امکان حفظ رابطه همسری را جایز فرموده است.- م.
(13) المجادله، 3 و 4
(1) النساء، 98
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 490
راه تقیّه خلافی گوید) باکی نیست.
(1)

مهلت

و امّا «مهلت در وقت» همان دوران عمری است که انسان از آن‌گاه که شناخت و معرفت بر او واجب می‌آید تا سر رسید مهلت عمر، از آن بهره می‌برد، و این از هنگام تمیز یافتن و بلوغ است تا رسیدن مرگ. پس هر که در راه جستجوی حق بمیرد و به کمال آن نرسیده باشد، عاقبت به‌خیر است. و این است گفته خدا که: وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ- الآية-.
هر کس که از خانه و کاشانه خویش به عزم هجرت در راه خدا و پیامبرش بیرون رود ... تا پایان آیه» «1» (که می‌فرماید: ... فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ .. ...- ... حقا که پاداش او بر خداوند است ...) هر چند به سبب نداشتن مهلت اتمام کار خود به همه شرایع و مقرراتش هم عمل نکرده باشد. یقین است، بر شخص بالغ چیزهایی حرام شده که بر کودک، تا وقتی که به مرحله بلوغ نرسیده، حرام نشده است و در گفته اوست (عزّ و جلّ که فرماید): وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَ ... الآية- به زنان مؤمن بگو که دیدگانشان را فرو گذارند تا پایان آیه» «2» که بر ایشان باکی نباشد که زیور خود را به کودک بنمایند و همچنین دیگر احکام بر کودک جاری نیست.
(2)

و امّا این که فرمود «توشه» معنایش توانگری و داشتن مایه‌ای است که بنده برای اجرای فرمان خدا از آن کمک می‌گیرد، و این گفته خداست که: ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ ... ... الآية- ... بر نیکوکاران ایرادی نیست ...» «3» نبینی که (خداوند) عذر کسانی را که هزینه سفر جهاد نداشتند پذیرفته و بر کسانی که امکان داشتند و هزینه سفر و مرکب سواری برای انجام حج و جهاد و مانند آن داشتند حجّت را تمام (و انجام این فرائض را واجب) کرده است؟ و همچنین عذر درویشان را پذیرفته و بدین گفته خود حقّی برای ایشان در دارایی توانگران واجب کرده (که فرمود): لِلْفُقَراءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ ... الآية- (صدقات) برای فقیرانی است که در راه خدا بیچاره و ناتوان شده‌اند ...» «4» پس فرموده است که آنان را معاف دارند و تکلیف برای آنچه نتوانند و ندارند به ایشان نفرموده است.

_____

(1) النساء، 100
(2) النّور، 31
(3) التّوبة، 91
(4) البقرة، 273
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 491
(1)

امّا گفته او در باره «انگیزه و سبب مهیّج» همان نیّتی است که انگیزه انسان به انجام تمام کارهاست و اندام احساس آن دل است «1» پس هر کس کاری انجام دهد که مطابق دین باشد ولی دلش بدان اعتقاد نداشته باشد خداوند چنین اعمالی را از او نپذیرد مگر آنکه نیّتش درست شود و از این روست که بدین گفته خود از منافقان خبر داده و فرموده: يَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَيْسَ فِی قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يَكْتُمُونَ- به زبان خود چیزی می‌گویند که در دلهایشان نیست و خداوند بدان چه پنهان می‌کنند (از خود آنها) آگاهتر است.» «2» سپس برای سرزنش مؤمنان (نیز) بر پیامبرش نازل فرمود: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ- الآیة- الا ای کسانی که (به زبان) ایمان آورده‌اید چرا چیزی به زبان می‌گویید که نمی‌کنید؟» «3» چون مردی گفته‌ای گوید و به آن گفته معتقد باشد نیّتش او را بر آن دارد که گفتار را با کردار راست آرد، و اگر گفته‌اش از سر اعتقاد نباشد حقیقتش بروز نکند. در واقع خداوند همان راستی نیّت را پذیرفته هر چند کردار، به علتی که مانع اقدام آشکار شده، موافق آن نیّت نباشد، آنجا که فرماید: إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ- مگر کسی که به ناخواست وادار شود (و اظهار خلاف ایمان نماید) در حالی که دلش مطمئن به ایمان باشد» «4» و فرموده اوست لا يُؤاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَيْمانِكُمْ*- خدا شما را به سوگندهای بیهوده (و غیر ارادیتان) بازخواست نمی‌کند» «5». پس قرآن و اخبار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دلالت دارد که دل مالک و اختیاردار تمام حواسّ است و اعمال آنها را درست در می‌آورد و آنچه را دل درست در آرد چیزی باطل نمی‌کند.

(2) این است شرح تمام آن پنج مثالی که (امام) صادق علیه السّلام آنها را جامع مقام بین دو مقام جبر و تفویض یاد کرده و چون این پنج مثال (یا عامل) به کمال در آدمی گرد آمد کردار کامل به آنچه خدای عزّ و جلّ و پیامبرش فرمان داده‌اند بر او واجب آید و اگر یکی از این خصوصیّات (و عوامل) کاسته شود به همان اندازه کردار از او «6» ساقط است.

امّا شواهد قرآنی بر (عقیده) امتحان و آزمون به وسیله استطاعت (و توان) که جامع بین دو عقیده دیگر است بسیار و از آن جمله است گفته خداوند که:

---

(1) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و حاسّتها القلب»، [و حاسته العقل- و خرد نیکش برآرد] آمده است. (اصولا مراد از «دل» تنها همان عضله صنوبری معروف درون سینه که خون به بدن می‌رساند نیست بلکه لطیفه‌ای است

وجدانی و روحانی که در ضمیر و جان آدمی است و آثارش به صورت شدت و ضعف ضربان دل بروز می‌کند و به سبب ملازمت، اصطلاحا از آن به دل تعبیر می‌شود.- م.
(2) آل عمران، 167
(3) الصّف، 2
(4) النّحل، 106
(5) البقرة، 225
(6) در متن «عنها» آمده که پیداست باید [عنه] باشد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 492
وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبارَكُمْ- و همه گونه شما را می‌آزماییم تا از میانتان مجاهدان و صابران را معلوم بداریم و احوالتان را بشناسانیم.» «7» و فرمود: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ*- محققا آنها را از آنجا که ندانند غافلگیر کنیم» «8» و فرمود: الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ- آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف این که گفتند ما ایمان آورده‌ایم رهاشان کنند و بر این دعوی هیچ امتحانشان نکنند؟» «9» (1) و در مورد فتنه که همان معنی آزمون را دارد فرمود:
وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمانَ .... الآية- و همانا سلیمان را آزمودیم ... تا پایان آیه» «10» و در داستان موسی علیه السّلام فرمود:
فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُ- به راستی که ما پس از (غیبت) تو قومت را آزمودیم و سامری گمراهشان کرد». «11» و گفته موسی که: إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ- این نیست مگر «فتنه تو» «12» یعنی آزمایش تو.
این آیات است که با یک دیگر سنجیده شوند و گواه یک دیگر باشند.
(2) امّا آیاتی که «بلوی» به معنی آزمون در آنها آمده عبارتند از:
فرموده او: لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ*- تا شما را به آنچه (از احکام که در کتاب خود) فرستاده بیازماید» «13» و فرموده او: ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ- سپس (از پیشرفت و غلبه) شما را بازداشت تا بیازمایدتان» «14» و فرموده او: إِنَّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا أَصْحابَ الْجَنَّةِ- ما آنان را آزمودیم چنان که صاحبان آن بوستان را آزمودیم» «15» و فرموده او: خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَياةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا- مرگ و زندگی را آفرید که شما را بیازماید تا کدام نیکوکارترید» «16»

---

(7) محمد، 31
(8) الاعراف، 183 و القلم، 44
(9) العنکبوت، 1

(10) سوره ص، 33
(11) طه، 85
(12) الاعراف، 155
(13) المائدة، 48 و الانعام، 165
(14) آل عمران، 152
(15) القلم، 17
(16) الملک، 2
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 493
و فرموده او: وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ- و آنگاه که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی آزمود» «17» و فرموده او: وَ لَوْ یَشاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لکِنْ لِیَبْلُوَا بَعْضَکُمْ بِبَعْضٍ- و اگر خدا می‌خواست خود از کافران انتقام می‌کشید (و همه را بی‌زحمت جنگیدن شما هلاک می‌کرد) ولی (چنین کرد) تا بعضی از شما را به بعضی دیگر بیازماید» «18» (1) و هر چه در قرآن به لفظ «بلوی» آمده که شرحش در آغاز داده شد همه به معنی آزمایش و امثال آن در قرآن بسیار است. و اینها اثبات آزمایش و «بلوی» است. به واقع خدای عزّ و جلّ مردم را بیهوده نیافریده و آنها را سر خود رها نکرده و حکمت خود را بازیچه نشان نداده و این حقیقت را بدین گفته خود بیان فرموده که: أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً- آیا چنین پنداشتید که شما را بیهوده آفریدیم؟» «19» پس اگر کسی بگوید: مگر خدا سرنوشت بندگان را نمی‌داند که آنها را آزمایش می‌کند؟ گوییم، چرا حتی پیش از آنکه کاری کنند می‌داند چه خواهند کرد و این بیان اوست که فرماید: وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ- اگر بازگردانده می‌شدند، بی‌شک به همانچه از آن نهی شده بودند، برمی‌گشتند» «20» (امّا) به راستی، آنها را بیازماید تا عدل خود را بدانها بنمایاند، و آنان را جز با حجّت و پس از کار (بدی) که کنند عذاب نفرماید و از این معنی چنین خبر داده است که: وَ لَوْ أَنَّا أَهْلَکْناهُمْ بِعَذابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَیْنا رَسُولًا- و اگر آنان را پیش از آن (آیات بیّنات) به عذابی نابود می‌ساختیم بی‌شک می‌گفتند که پروردگارا چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی؟
...» «21» و فرموده اوست: وَ ما کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولًا- و ما عذابی در کار نمی‌آوریم مگر آنکه پیش از آن پیامبری برانگیخته باشیم» «22» و فرموده اوست: رُسُلًا مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ- پیامبرانی را (فرستاد) که مژده دهندگان و بیم دهندگانند» «23» پس آزمایش به وسیله توانی است که خدا به بنده خود داده است و این است اعتقاد به (حالتی) میان جبر و تفویض. و قرآن به همین گویاست و اخبار رسیده از امامان که از خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هستند بر همین جاری است.
(2) پس اگر گویند: دلیل این گفته خدا و امثال آن چیست که: یَهْدِی مَنْ

يَشاءُ* و يُضِلّ مَنْ يَشاءُ*- هر كه را خواهد هدايت كند و هر كه را خواهد گمراه سازد» «24» (به پاسخ چنين) گفته شود:
روند تمام اين آيات بر دو معنى است: يكى اين كه به قصد آگاه ساختن از قدرت اوست، يعنى

---

(17) البقرة، 124
(18) محمد ص، 4
(19) المؤمنون، 115
(20) الانعام، 28
(21) طه، 134
(22) الاسراء، 16
(23) النساء، 165
(24) مفهوم بسيارى از آيات مانند: آيه 8 از سوره فاطر و 31 از سوره المدثّر.- م.

به راستى، او بر هدايت هر كه خواهد و گمراه كردن هر كه خواهد تواناست و هر گاه به قدرت خود مردم را به يكى از اين دو راه مجبور سازد، چنان كه در اين نامه شرح داديم، پاداش كيفرى برايشان واجب نيايد، (1) و معنى ديگر اين كه مقصود از هدايت آشنا ساختن (به راه حقّ) است، چون گفته او (كه فرمود): وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ- و امّا ثمود را هدايت كرديم» «25» يعنى (راه حق را) به آنها نشان داديم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمى عَلَى الْهُدى- و خود كورى را بر رهيابى برگزيدند» «26» و اگر آنها را بر رهيابى مجبور كرده بوديم نمى‌توانستند گمراه شوند. و چنين نيست كه اگر آيه متشابه (و مبهمى) بيايد اين آيه دليلى بر (خلاف) آيات استوار (و محكمى) گردد كه ما مأمور به اجراى آنها هستيم و از اينجاست كه (خداوند) فرمايد: مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِى قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ ... الآية- بخشى از آن محكمات است كه اساس كتاب است، و بخش ديگر متشابهات (و احتمالات بر خواننده مبهم) امّا كج دلان براى فتنه‌جويى و در طلب تأويل، پيگر متشابهات مى‌شوند، حال آنكه تأويل آن را جز خدا و راسخان در علم كسى نداند ... تا پايان آيه» «27» (2) خداوند ما و شما را توفيق گفتار و كردار بدان چه دوست دارد و خشنود است ارزانى فرمايد و ما و شما را به منّت نهادن و فضل خويش از نافرمانيهايش دور دارد. و سپاس بسيار خداى را، چنان سپاسى كه شايسته اوست و صلّى اللَّه على محمد و آله الطيّبين و حسبنا اللَّه و نعم الوكيل. (خداوند بر محمد و خاندان

پاک نهاد او درود فرستد و خدا ما را بس که بهترین وکیل است)
(3)

«1» (4) موسی بن محمد بن رضا «2» گوید: در دیوان عام به یحیی بن اکثم برخوردم و از من پرسشهایی کرد،

---

(25) فصلت، 17
(26) فصلت، 17
(27) آل عمران، 7
(1) مجلسی این روایت را در مجلد چهارم بحار، ص 581 چاپ سنگی نقل از کتاب حاضر تحف العقول آورده و گوید:
در الاختصاص از شیخ مفید، از محمد بن عیسی بن عبید بغدادی، از محمد بن موسی نظیر آن آمده و با اندک تفاوتی در مجلد دوازدهم المناقب تألیف ابن شهر آشوب نیز آمده است.
(2) ابو احمد موسی، ملقب به مبرقع برادر (حضرت) ابی الحسن هادی علیه السّلام از سوی پدر و مادر است. مادر ایشان امّ ولد (زر خرید) بود که سمانة المغربیة نام داشت. موسی جدّ سادات رضوی است، به سال 256 به قم آمد و نخستین فرد سادات رضوی بود که از کوفه به قم کوچید. وی همواره بر چهره خود نقابی می‌افکند و از این رو به «المبرقع- نقابدار» شهرت داشت. مردم قم او را نشناختند و او از آن شهر به کاشان نقل مکان کرد و مورد بزرگداشت احمد بن عبد العزیز بن الف عجلی قرار گرفت که به او خوشامد گفت و وی را گرامی داشت و خلعتهای فاخر و اسبهای نیکو به او هدیه کرد و هر سال هزار مثقال طلا و اسبی با زین و برگ به رسم مقرّری معلومش داشت. چون اهل قم او را شناختند سران خود را برای دعوت از او به کاشان فرستادند و وی را به قم بازآوردند و از او عذرها خواستند و گرامیش داشتند و از اموال خود سرایی برایش خریدند و بخشهایی از روستاهای خویش را به او پیشکش کردند و بیست هزار درهم تقدیمش کردند که با آن املاک بسیاری خرید. آنگاه خواهرانش زینب و ام محمد و میمونة دختران (امام) محمد بن رضا علیهما السّلام به قم آمدند و نزد او سکونت جستند، و چون درگذشتند در جوار (حضرت معصومه) فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهما السّلام به خاک سپرده شدند. موسی همچنان مقیم شهر قم بود تا به سال 266 در گذشت و در خانه خود مدفون گشت و گویند: در خانه محمد بن حسن بن ابی خالد اشعری به خاک سپرده شد که امروز مزار معروفی است. از پاره‌ای روایات چنین برمی‌آید که متوکّل خلیفه عباسی چاره‌گریها می‌کرد که او را به همصحبتی خود آرد.

محدّث نوری، رحمه الله در شرح حال او رساله‌ای موسوم به البدر المشعشع فی احوال موسی المبرقع نگاشته است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 495
من نزد برادرم علی بن محمد علیهما السّلام آمدم و میان من و او گفت و شنودهایی رفت و به من اندرزهایی داد و رهنمودهایی فرمود که مرا بینا و به فرمانبرداری از او وادار ساخت. آنگاه به او گفتم: فدایت شوم، ابن اکثم نامه‌ای به من داده و از من پرسشهایی کرده که در پاسخش فتوی دهم.
(امام) علیه السّلام خنده‌ای کرد و سپس گفت: آیا تو هم به او فتوی دادی؟ گفتم: نه، نمی‌دانستم. «3» (امام) علیه السّلام گفت: آن پرسشها چیست؟ گفتم: در نامه از من این پرسشها را کرده است: (1) 1. در باره گفته خداوند: قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ- کسی که از «علم کتاب» بهره‌ای داشت (آصف) گفت: من پیش از آنکه چشمت را بر هم زنی آن را به نزدت می‌آورم» «4» (پرسیده است که) آیا (سلیمان)، پیامبر خدا به دانش آصف «5» نیازمند بود؟ (2) 2. و در باره گفته خدا: وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً- پدر و مادرش را بر تخت برنشاند، و در پیشگاه او به سجده در افتادند». «6» آیا یعقوب و فرزندانش که پیغمبر بودند «7» به یوسف سجده کردند؟ (3) 3. و در باره گفته خدا: فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ فَسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْکِتابَ- و اگر از آنچه بر تو نازل کرده‌ایم، در تردید هستی، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی خوانده‌اند پرس‌وجو کن ...» «8» آیا مخاطب این آیه کیست؟ اگر مخاطب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بوده، پس او در شک بوده است و اگر دیگری مخاطب است قرآن بر چه کسی نازل بوده است؟ (4) 4. و در باره گفته خدا: وَ لَوْ أَنَّ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللَّهِ- و اگر آنچه درخت در زمین هست، قلم شود، و دریا (چون مرکّب باشد) سپس

---

(3) در پاره‌ای نسخه‌ها آمده است [«قلت لا، قال: و لم قلت اعرفها» گفتم: نه. گفت: و نگفتی که آن را نمی‌دانی؟]
(4) النمل، 40
(5) آصف بن برخیا از سرودگویان و درباریان سلیمان بوده و مشاور و کارگزار و گویند وزیر او بوده است و قدرت ولایت داشته و پاره‌ای حوادث را پیشگویی می‌کرده است و گویند هم به دعای او به درگاه پروردگار آن دیو که به نام قطفیر یا سخر با در دست داشتن انگشتری سلیمان بر تخت او نشسته بود از سریر سلطنت رانده شد و سلیمان به جای خویش باز آمد. رک: اعلام قرآن، ص 391 و 392، محمد خزائلی، چاپ سوم.- م.
(6) یوسف، 100

(7) چنین است در متن: «سجد یعقوب و ولده لیوسف و هم انبیاء» که شاید صحیح آن باشد [و هو نبی- و او (یعقوب) پیغمبر بود].- م.
(8) یونس، 94
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 496
هفت دریا به آن مدد برساند، کلمات الهی به پایان نرسد ...» «9» این دریاها کدامند و کجایند؟ (1) 5. و در باره گفته خدا: وَ فِیها ما تَشْتَهِیهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْیُنُ- و در آنجا هر چه دلها خواهد و دیدگان بپسندد، هست ...» «10» دل آدم علیه السّلام خواست گندم بخورد و آن را خورد و خورانید (به مصداق) [و در آن است هر چه دلها خواهد]، پس چگونه کیفر داده شد؟ (2) 6. و در باره گفته او: أَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْراناً وَ إِناثاً- یا به آنان هم پسر و هم دختر دهد» «11» (چگونه است که) خداوند به بندگانش مردان را تزویج می‌کند آنگاه گروهی را که چنین کردند کیفر کند؟ (3) 7. و در باره گواهی یک زن که به تنهایی جائز است با اینکه خداوند گفته است: وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ- گواه گیرید دو مرد عادل از خود را» «12» (4) 8. و در باره خنثی و گفته علی علیه السّلام که: به نشانه اندام پیشابش ارث می‌برد، چه کسی اندام پیشاب او را معاینه می‌کند؟ با اینکه چه بسا ممکن است زن بوده باشد و مردان به او نگریسته و معاینه‌اش کرده باشند یا چه بسا مرد بوده باشد و زنان به او نگریسته‌اند و این عمل خلاف نیست؟ و گواهی خود او نیز که جلب منفعتی برایش می‌کند (در حق خودش) پذیرفته نیاید؟ (5) 9. و از مردی (گله‌دار) که بر سر رمه گوسفندی آمده دیده است چوپان با گوسفندی نزدیکی می‌کند و چون چشمش به صاحب رمه افتاده رهایش کرده و گوسفند به میان رمه رفته.
و این رمه چگونه ذبح می‌شود؟ و آیا خوردنش جایز است یا نه؟ (6) 10. و از نماز صبح که چگونه خواندن (حمد و سوره) در آن باید به صدای بلند باشد در صورتی که از نمازهای روز است و نمازهای شب باید بلند خوانده شود؟ (7) 11. و از گفته علی علیه السلام به ابن جرموز (قاتل زبیر) که فرمود: کشنده ابن صفیّه «13» را به دوزخ مژده ده، و او با آنکه امام بود (در همان بصره) او را نکشت؟ (8) 12. و به من بگو چگونه علی علیه السّلام (در جنگ) صفّین دشمنان را کشت و فرمود در حال حمله و گریز ایشان را بکشند و مجروحان را نیز تمام کش (و اجهاز) کنند در صورتی که در جنگ جمل حکمش این بود که گریخته را نکشند و مجروح را تمام‌کش نکنند و چنان امری نداده بلکه گفته بود: هر که به خانه خود رود در امان است و هر که سلاحش را بیفکند نیز در امان چرا چنین کرد؟ اگر حکم اوّل درست باشد پس حکم دوّم نادرست است.
(9) 13. و به من بگو، آیا مردی را که خود اقرار به آمیختن با همجنس کرده، حدّ می‌زنند یا حدّ از او ساقط است؟ «14»

(9) لقمان، 27
(10) الزخرف، 71
(11) الشوری، 49
(12) الطلاق، 2
(13) ابن صفیّه، زبیر بن عوام، صحابی معروف است که ابن جرموز او را در جنگ جمل بکشت و داستانش مشهور و در تاریخها مسطور است. (امّا ابن جرموز که قاتل زبیر بود بعد خود جزو خوارج شد و از این رو امیر مؤمنان علیه السّلام او را دوزخی خوانده بود.- م.
(14) رک: به پابرگ ص 466 در شرح حال یحیی بن اکثم، و فیه تأمّل.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 497
(1) (امام) علیه السّلام فرمود: به او (پاسخ) بنویس. گفتم چه بنویسم؟ (امام) علیه السّلام فرمود: بنویس:
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. نامه تو، که خداوند رهیابی را الهامت فرماید، به من رسید و مرادت آزمایش و آزردن ما بوده تا در صورتی که پاسخ ما نارسا باشد راهی برای عیبجویی از ما بیابی. خدا تو را بر نیّتت سزا دهد. ما پرسشهایت را به شرح پاسخ دادیم، خوب گوش بده و فهمت را برای (شنیدن) آن هموار کن و بدان دل بده که حجّت بر تو تمام است، و السّلام.
(2) پرسیدی:
1. از گفته خدای عزّ و جلّ که فرمود: «آن کس که به علم کتاب الهی دانا بود گفت ...» آن کس آصف بن برخیا بود و سلیمان علیه السّلام از دانستن آنچه آصف می‌دانست عاجز نبود ولی او صلوات اللّه علیه خواست به امّت خود از جنّ و آدمی بفهماند که وی حجّت بعد از اوست، و دانش او از نوع همان دانش سلیمان علیه السّلام بود که به فرمان خدا نزد آصف ودیعه نهاده و به او فهمانده بود تا در پیشوایی و رهنمایی او اختلافی نباشد. چنان که به خود سلیمان هم در (زمان) زندگی داود علیه السّلام فهمانده شده بود تا نبوّت و پیشوایی او شناسانده شود و حجّت بر خلق مؤکّد و تمام شده باشد.
(3) 2. امّا سجده یعقوب علیه السّلام و فرزندانش، برای اطاعت خدا و دوست داشتن یوسف علیه السّلام بود همان گونه که سجود فرشتگان به آدم علیه السّلام برای آدم علیه السّلام نبود بلکه به راستی آن سجده برای طاعت خدا و ابراز دوستی ایشان به آدم علیه السّلام بود. و سجده یعقوب علیه السّلام و فرزندانش که یوسف علیه السّلام هم با آنها بود شکرگزاری به درگاه خدا بود که پراکندگی آنها را به جمعیت تبدیل فرموده بود. آیا نمی‌بینی که (یوسف) در آن هنگام در شکرگزاری به (درگاه) خداوند می‌گفت: رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ ... الی آخر

الآیة- پروردگارا به من بهره‌ای از فرمانروایی بخشَیدَی و به من بهره‌ای از تعبیر خواب آموختی ... تا پایان آیه» «15» (4) 3. امّا گفته خدا که: «اگر در آنچه بر تو فرو فرستادیم شک داری، از کسانی که کتاب می‌خوانند بپرس ...» مخاطب همان پیامبر خداست صلّی اللّه علیه و آله که البتّه خودش در آنچه بر او فرو فرستاده می‌شد شکّی نداشت ولی نادانان می‌گفتند: چگونه است که خدا پیامبری از فرشتگان

_____

(15) یوسف، 101

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 498

مبعوث نکرده؟ و چرا میان ما و پیامبر او در بی‌نیازی وی از خوردنیها و آشامیدنها و به بازار شدنها تفاوتی نیست، پس خداوند به پیامبرش می‌فرمود: در برابر این نادانان «... از کسانی که کتاب می‌خوانند بپرس ...» که آیا خداوند پیش از تو پیامبری فرستاده است جز اینکه (او هم) غذا می‌خورده و به بازار می‌رفته و نمودگار تو هم بدیشان ماند. و اینکه گفت: «اگر تو شکّی داری ...» (البته) او خود شکّی نداشته است ولی از راه انصافگویی فرموده است، چنان که فرموده: تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ- ما پسرانمان و شما پسرانتان، ما زنانمان و شما زنانتان، ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را بخوانیم، سپس (به درگاه خداوند) تضرّع کنیم و بخواهیم که لعنت الهی بر دروغگویان فرود آید.» «16» که اگر می‌گفت: بر شما (لعنت کنیم) پیشنهاد مباهله را نمی‌پذیرفتند با آنکه خدا می‌دانست پیامبرش تمام پیامهای او را (به درستی) می‌رساند و از دروغگویان نیست و همچنین پیامبر خود می‌دانست که در آنچه می‌گوید راستگوست ولی دوست داشت که از جانب خود انصاف دهد. «17» (1) 4. امّا گفته او که: «اگر هر درخت روی زمین قلم شود و آب دریا به اضافه هفت دریای دیگر مرکّبش گردد باز نگارش کلمات خدا ناتمام ماند ...». به راستی چنین است، اگر درختان دنیا تمام قلم شوند و دریای مرکّب را هفت دریای دیگر در پی باشند و زمین تمام چشمه‌های خود را بیرون ریزد، پیش از آنکه نگارش کلمات خداوند پایان یابد آن همه دریاهای مرکّب تمام شوند. (و آن دریاها) عبارتند از: چشمه گوگرد، چشمه نمر «18»، و چشمه برهوت، و چشمه طبریّه و گرماب ماسبذان «19» و گرماب آفریقا که «لسنان» «20» خوانده می‌شود و چشمه بحرون «21». و این (خود) ماییم کلمات خدا که پایان نیابد و فضایل ما درک نشود. «22»

_____

(16) آل عمران، 61

(17) (یعنی با آنکه تن دادن به مباهله نوعی تنازل به احتمال دروغگویی

بود برای مراعات انصاف و عدالت خود را با خصم در شرایط برابر نهاد تا اثبات حق کند.)
(18) در المناقب به جای «عین النّمر»، [و عین الیمن- چشمه یمن] آمده است.
(19) در المناقب به جای «ما سبذان»، [ما سیدان، تدعی لسان- چشمه ما سیدان است که لسان خوانده می‌شود] آمده است.
(20) چشمه آب گرم (یا گرماب)، چشمه‌های جوشانی را گویند که (در دامنه‌های آتشفشانی بجوشد) و شست و شو در آنها برای مداوای پاره‌ای بیماریها مفید است. و مراد از «چشمه» در اینجا هر آبی است که منبعی دائم داشته و چیزی از آن کاسته نشود، چون دریاها. و منحصر به آنچه نام برده شده نیست و ذکر آن بر سبیل تمثیل و از این رو بوده است که پرسنده آنها را می‌شناخته. (در جغرافیای امروز هفت دریا را اقیانوس کبیر و اقیانوس اطلس و آرام و هند و مدیترانه و منجمد شمالی و منجمد جنوبی دانند.- م.)
(21) در المناقب به جای «و عین بحرون»، [و عین با حوران] آمده است.
(22) یعنی همان گونه که عیسی علیه السّلام را «کلمة اللّه» گفته‌اند، ما امامان اهل بیت علیهم السّلام نیز «کلمات اللّه» هستیم.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 499
(1) 5. امّا بهشت، در آن همه خوردنیها و آشامیدنیها و سرگرمیهایی است که دل بخواهد و دیده لذّت برد، و خداوند آن همه را بر آدم علیه السّلام روا شمرده و آن درختی که آدم علیه السّلام، پیمبرش را از خوردن ثمره آن نهی فرمود، درخت حسد بود که با آن دو (آدم و حوّا) پیمان نهاد تا به هیچ یک از آفریدگانش که خدا به او تفضّلی فرموده به دیده حسد ننگرند و آدم (این پیمان را) از یاد برد و به دیده حسد نگریست و قدرت تصمیم (و اراده‌ای که از آن بازش دارد) در خود نیافت.
(2) 6. اما گفته او که، «یا به آنها نرینه و مادینه را زوج سازد» یعنی برای انسان نرینه یا مادینه متولّد سازد، به هر دوتایی که با هم باشند «زوج» (یا جفت) گویند و هر یک از آن دو جفت دیگری است. و معاذ اللّه، (پناه بر خدا)، که مقصود خدای والا همان چیزی باشد که تو به خطا خویش را بدان فریفتی (و پنداشتی مراد از «تزویج» که به معنی جفت جفتی است، به همسری دادن (و نکاح) است) و می‌خواهی برای ارتکاب گناهان رخصت جویی» «23» وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهاناً- و هر کس چنین کند (عقوبت) گناه را خواهد دید و عذابش در روز قیامت دو چندان شود، و به خواری و زاری جاودانه در آن عذاب بماند.» «24» در صورتی که توبه نکند.
(3) 7. امّا گواهی زن که به تنهایی جائز است در مورد قابله و ماماست که

در صورت رضایت (به تشخیص او)، گواهی وی رواست و اگر رضایت نباشد دست کم باید دو زن باشند که به حکم ناچاری به جای یک مرد هستند (و گواهی می‌دهند) زیرا مرد (در این مورد خاص) نمی‌تواند جانشین آن دو زن باشد، و اگر زن تنها باشد گفته او را با سوگندش می‌پذیرند.
(4) 8. اما گفته علی علیه السّلام در باره (آزمایش) خنثی، همچنان است که فرموده است: «25» گروهی عادل هر یک آینه‌ای به دست گیرند و به او بنگرند (به این ترتیب که) خنثی پشت سر ایشان برهنه می‌ایستد و آنان در آینه‌ها می‌نگرند و تصویر او را می‌بینند و (برای تعیین سهم الارث یا دیگر احکام به رجحان مردانگی یا زنانگی او) حکم می‌کنند.
(5) 9. امّا مردی که شبانی را دیده است که بر گوسفندی درآمده، اگر آن گوسفند را (به عینه) بشناسد، سرش را ببرد و بسوزاندش و اگر نشناسد رمه را دو نیم کند و میان آن دو دسته قرعه کشد چون قرعه بر یکی از دو نیمه افتاد نیم دیگر برهد، آنگاه آن نیمه را نیز دو نیم کند و پیوسته چنان کند

---

(23) جهت تعریض امام علیه السّلام به یحیی اکثم با ملاحظه شرح حال او، پا برگ ص 466 روشن می‌شود.
(24) الفرقان، 68 و 69
(25) در المناقب اضافه دارد [فهو کما قال: یرث من المبال- همچنان است که فرموده: با توجه به اندام پیشابش ارث می‌برد] رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 500
تا دو گوسفند بمانند و میان آن دو قرعه افکند و قرعه به نام هر کدام درآمد سرش بریده شود و سوزانده می‌شود و بقیه رمه می‌رهند. «26»
(1) 10. امّا نماز بامداد، قرائت (حمد و سوره) در آن به صدای بلند است زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در تیرگی پایان شب آن را می‌خواند و قرائتش در شب صورت می‌گرفت.
(2) 11. امّا گفته علی علیه السلام (که فرمود): «کشنده ابن صفیّه را به دوزخ مژده ده» بر پایه فرموده پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بود. و او (جرموز؛ قاتل ابن صفیّه، زبیر) از کسانی بود که در جنگ نهروان خروج کردند. ولی امیر مؤمنان علیه السّلام چون می‌دانست وی بی‌گمان در شورش نهروان کشته می‌شود، او را در بصره نکشت.
(3) 12. امّا این که گفتی: علی علیه السّلام اهل صفّین را چه در حال هجوم و چه در گریزشان می‌کشت و اجازه داد زخمیانشان را هم بکشند، ولی در جنگ جمل سر در پی گریخته نمی‌نهاد و اجازه کشتن زخمی را نمی‌داد و هر کس سلاحش را می‌افکند ایمن بود و هر کس درون خانه خود می‌رفت در امان بود؛ از آن رو بود که پیشوا و فرمانده اهل جمل کشته

شده بود و ستاد متشکّلی نداشتند که بدان باز گردند (و جنگ را از سر گیرند) و مردم به راستی در حالی که سر جنگ نداشتند و مخالفتی نمی‌ورزیدند و قصد تفرقه‌افکنی هم نداشتند «27» به خانه‌هایشان بازگشتند، (و همین قدر) راضی بودند که شمشیر از آنها برداشته شود، آنجا حکم در مورد آنان برداشتن تیغه شمشیر (از گردنشان) و خود داری از آزارشان بود زیرا کمکهایی (برای ادامه جنگ) هم نخواستند ولی اهل صفّین به یک ستاد آماده و پیشوا «28» (و فرماندهی) که برای آنها سلاحها و زره‌ها و نیزه‌ها و شمشیرها فراهم می‌کرد متّکی بودند که مالی هنگفت به ایشان می‌بخشید و از آنها پذیرایی می‌کرد و بیمارانشان را عیادت می‌کرد و شکسته اندامانشان را شکسته‌بندی و زخمیان را درمان می‌کرد، به پیادگانشان مرکب سواری می‌داد و برهنگانشان را جامه می‌پوشانید و آنها را به جنگ و کشتار برمی‌گرداند. «29» پس این دو دسته را مشمول حکمی برابر نفرمود چون حکم در مورد محارب با خداشناسان و اهل توحید «30» را می‌دانست؛

---

(26) در المناقب اینجا اضافه دارد [و سهم الامام، سهم الله لا یخیب- قرعه امام قرعه الهی است، پوچ در نمی‌آید]
(27) در المناقب آمده است [غیر محاربین و لا محتالین و لا متجسّسین و لا مبارزین- نه سر جنگ داشتند و نه محارب بودند و نه حیله می‌زدند و نه جاسوسی می‌کردند و نه عرض اندام می‌کردند]
(28) در المناقب: [و امام المنتصب- پیشوایی گماشته] آمده است.
(29) در المناقب آمده است: [فان الحکم فی اهل البصرة الکفّ عنهم لما القوا اسلحتهم اذ لم تکن لهم فئة یرجعون الیها. و الحکم فی اهل صفّین ان تتبع مدبرهم و یجهز علی جریحهم- پس حکم در مورد اهل بصره این بود که چون ستاد فرماندهی نداشتند که بدان تکیه کنند از کشتنشان خودداری شود و حکم در مورد اهل صفّین این بود که گریختگانشان را نیز دنبال کنند و زخمیانشان را هم تمام‌کش کنند]
(30) در المناقب آمده است: [و لولا امیر المؤمنین علیه السلام و حکمه فی اهل صفّین و الجمل لما عرف الحکم فی عصاة اهل التوحید- اگر امیر مؤمنان علیه السّلام و حکم او در مورد اهل صفّین و اهل جمل نمی‌بود، حکم درست در باره سرتافتگان اهل توحید شناخته نمی‌شد.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 501
باری، این را به ایشان توضیح داد و هر کس روگردان می‌شد یا عرضه شمشیر بود یا باید توبه می‌کرد.
(1) 13. امّا مردی که به همجنس‌گرایی اعتراف کرده، و (بیّنه) و دلیلی بر او اقامه نشده بلکه به طیب خاطر و خود به خود اقرار کرده است و امام

که می‌تواند از جانب خدا کیفر دهد نیز می‌تواند از جانب خدا بر او منّت نهد (و عفوش کند) آیا این گفته خدا را نشنیده‌ای که: هذا عَطاؤُنا ... الآیة- این است بخشش ما ... تا پایان آیه» «31» ما به درستی تو را از تمام چیزهایی که از ما پرسیدی آگاه کردیم، پس آن را بدان (که حجّت بر تو تمام است).
(2)

از آن حضرت علیه السّلام کوته‌سخنانی در این معانی روایت شده است.

(3) (امام) علیه السّلام به یکی از موالی (بندگان آزاد کرده) خود فرمود: از فلانی (که کدورتی در میان آورده) گلایه کن و به او بگو: چون خداوند خیر بنده‌ای را خواهد هر گاه (آن بنده) مورد گلایه واقع شود بپذیرد.
متوکّل نذر کرده بود که اگر خدایش از بیماری بهبود بخشد مالی «بسیار» صدقه دهد. پس چون بهبود یافت از علماء پرسید که میزان مال «بسیار» چه قدر است؟ ایشان به اختلاف گفتند و به معنی درستی نرسیدند. پس از (حضرت) ابا الحسن علیه السّلام در این باره پرسید. (امام) علیه السّلام (به او) فرمود: هشتاد درهم صدقه دهد، علّت این اندازه را پرسید، فرمود: همانا خداوند به پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله فرمود: لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِی مَواطِنَ كَثِيرَةٍ- همانا که خدا شما را در پیکارهای «بسیار» و نیز در جنگ حنین یاری کرده است.» «1» ما پیکارهای پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را شمردیم تا هشتاد پیکار رسید و خدا این شماره را «بسیار» نامیده است. متوکّل از این بیان شادمان شد و هشتاد درهم صدقه داد.
(4) و فرمود علیه السّلام: خدا را بقعه‌هاست که دوست دارد در آنها دعا شود تا دعای کسی را که وی را خوانده است به اجابت رساند، و بارگاه امام حسین (علیه السّلام) از آن جمله باشد.

_____

(31) سوره ص، 38، بقیه آیه چنین است: ... فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ- پس به هر که خواهی بی‌حساب عطا کن یا از هر که خواهی باز دار»- م.
(1) التوبه، 25
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 502
(1) و فرمود علیه السّلام: هر که از خدا پرهیزد از او پرهیزند (و حرمتش نگهدارند) و هر که از خدا فرمان برد فرمانش ببرند و هر که از آفریدگار فرمان برد از خشم آفریدگان پروا ندارد و هر که آفریدگار را به خشم آرد باید یقین داند که به خشم آفریدگان دچار می‌شود.
(2) و فرمود علیه السّلام: به راستی، خداوند توصیف نشود مگر به آنچه خود خویشتن را وصف کرده است. کجا به وصف در آید آن که حواسّ از درکش عاجز است و گمانها بدو نرسد و تصوّرات به کنهش ره نیابد و دیدگان در خود نگنجاندش؟ با تمام نزدیکیش دور است و با همه درویش نزدیک چگونگی را چگونگی بخشید بی‌آنکه گفته شود: چگونه؟ و کجایی را جا بخشید بی‌آنکه گفته شود: در کجا؟ او از چگونگی و کجایی گسسته است، یگانه یکتاست، شکوهش شکوهمند و نامهایش مقدّس است.
(3) حسن بن مسعود «2» گفت: خدمت (حضرت) ابی الحسن علی بن

محمد علیها السّلام در آمدم، در حالی که انگشتم خراشیده بود و سواری به من برخورد کرده و شانه‌ام را آزرده بود و به کشاکش و ازدحامی گرفتار شده بودم که پاره‌ای جامه‌هایم دریده شده بود، گفتم: وه چه روز شومی! «3» خدا شرّت را از من بگرداند. (امام) علیه السّلام فرمود: ای حسن، تو هم که نزد ما رفت و آمد داری گناه خود را بر گردن دیگری می‌نهی که گناهی ندارد؟. (حسن گوید): «4» من به سر عقل آمدم و دانستم که خطا کردم، گفتم: ای سرورم، از خداوند آمرزش خواهم.
فرمود: ای حسن، روزها را چه گناه باشد که چون شما به سزای اعمالتان رسید آنها را شوم شمارید؟ گفتم «5»: ای پسر رسول خدا، من (ازین پس) هماره از خدا آمرزش طلبم و استغفر اللّه گویم و این توبه من باشد (که دیگر تکرار نکنم). (امام) علیه السّلام فرمود: به خدا سودتان نبخشد بلکه خداوند به سبب نکوهشی که بر بی‌گناهی را ندید شما را کیفر دهد. ای حسن، آیا نمی‌دانی که پاداش دهنده و کیفرکننده و سزا دهنده به اعمال در دنیا و آخرت فقط خداست.
عرض کردم: بلی، ای سرور من، (امام) علیه السّلام فرمود: پس هرگز بر خلاف این (اعتقاد و یقین) مرو و برای روزها شأن و اثری در حکم خداوند قایل مشو. گفتم: «6» به چشم، سرورم.

_____

(2) در نامنامه‌ها از اصحاب (امام) ابی الحسن هادی و امام حسن عسکری علیهم السّلام کسی را به این نام (حسن بن مسعود) نیافتیم شاید مراد حسن بن سعید اهوازی باشد که از اصحاب امام رضا و امام جواد و حضرت ابی الحسن هادی علیهم السّلام بود و هموست که علی بن مهزیار و اسحاق بن ابراهیم حضینی را به خدمت امام رضا علیه السّلام آورد و به خدمتگزاری امام توفیق یافتند. وی و برادرش حسین از ثقات بودند و او را کتابهایی است. اصلش از کوفه بود و همراه برادرش به اهواز آمد و در روزگار خود پردانش‌ترین مردم در فقه و آثار و مناقب بود.
(3) در متن «فما ایشمک ... آمده و پیداست که باید [فما اشامک ...] باشد.
(4) در متن: «حسن گفت» آمده ولی چون راوی خود حسن است دو مورد اخیر به صیغه متکلم ترجمه شد.- م.
(5) در متن: «حسن گفت» آمده ولی چون راوی خود حسن است دو مورد اخیر به صیغه متکلم ترجمه شد.- م.
(6) در متن: «حسن گفت» آمده ولی چون راوی خود حسن است دو مورد اخیر به صیغه متکلم ترجمه شد.- م.

(1) و فرمود علیه السّلام: هر که از مکر خدا و بازخواست دردناک او

آسوده‌وار زید، بزرگی فروشد تا قضای الهی و امر نافذش او را فراگیرد و هر که در خداشناسی به استدلال آگاه باشد مصیبتهای دنیا، هر چند او را به مقراض تکّه تکّه کنند و پراکنده‌اش سازند، بر او سبک آید.
(2) داود صرمی «7» گفت: سرورم مطالب مورد نیاز بسیاری به من فرمود (که به دیگران باز گویم) و آن‌گاه به من فرمود: بگو: چه خواهی گفت؟ و من چنان که او فرموده بود به یاد نسپرده بودم، پس دواتی پیش کشید و نوشت: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. به یادش آرم، ان شاء الله، و کار به دست خداست. من تبسّمی کردم. (امام) علیه السّلام فرمود: تو را چه می‌شود (و به چه می‌خندی) عرض کردم: خیر است، فرمود: به من بگو (سبب خنده‌ات چیست؟) عرض کردم: فدایت شوم به یاد حدیثی افتادم که مردی از یاران ما از جدّت (امام) رضا علیه السّلام به من باز گفت (بدین مضمون) که چون (آن حضرت) دستور مطلبی می‌داد می‌نوشت: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، به یاد آرم، ان شاء الله، و کار به دست خداست. و من از این رو لبخند زدم. (امام) علیه السّلام به من فرمود: ای داود، اگر بگویم ترک‌کننده تقیّه چون ترک‌کننده نماز است راست گفته باشم. «8» (3) روزی (امام) علیه السّلام فرمود: خوردن خربزه خوره آورد. به او عرض کردند: آیا نه چنین است که مؤمن چون به چهل سالگی رسد از ابتلای به دیوانگی و خوره و پیسی مصون باشد؟
(امام) علیه السّلام فرمود: آری، ولی اگر مؤمن خلاف فرمان کسی که او را در امان و مصونیّت نگهداشته رفتار کند ایمن نیست که به کیفر خلاف خود دچار نشود.
(4) و فرمود علیه السّلام: سپاسگزار از برکت شکر خود سعادتی بیشتر از نعمتی کسب می‌کند که موجب سپاس او بوده است زیرا نعمتها کالای دنیایند ولی شکر، (متضمّن) نعمتهایی است همراه با آخرت.
(5) و فرمود علیه السّلام: به راستی، خدا دنیا را خانه آزمایش و آخرت را سرای درنگ، و بلای دنیا را مایه پاداش آخرت و پاداش آخرت را عوض بلای دنیا قرار داده است.
(6) و فرمود علیه السّلام: به راستی ستمکار بردبار را بسا باشد که به سبب بردباریش از ستمکارش درگذرند و حق‌دار بی‌خرد بسا که به سبب بی‌خردی خود پرتو حقّ خویش را خاموش کند. «9»

---

(7) ابو اسماعیل داود صرمی، از اصحاب امام هادی علیه السّلام و شیعه امامی نیکویی بود.
(8) پیداست مطالبی که امام علیه السّلام به داود فرموده از جهت حفظ تقیّه چنان محرمانه بوده است که حتی نگاشتن آنها بر یادداشت خصوصی هم ِمحظور داشته و امام علیه السّلام در یادداشت با قید ان شاء الله

مسألت کرده که آن مطالب نانوشتنی را به یاد آرد و سبب لبخند داود نیز همین (یادداشت مطلب نانوشته) بوده است.
(9) این حکم بیشتر ناظر بر مرافعات قضایی است که اگر کسی که ستم کرده در دادگاه تحمّل و متانت و بردباری نشان دهد توفیق بیشتری از صاحب حقّ ستمدیده‌ای دارد که بیخردی کند و نتواند عاقلانه حق خود را اثبات کند.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 504
(1) و فرمود علیه السّلام: هر که دوستی و نظر خود را (خیرخواهانه) برای تو فراهم آورد (و تقدیمت دارد) تو هم پذیرش خود را برای او آماده دار.
(2) و فرمود علیه السّلام: هر که خود را سبک شمارد از گزند او ایمن مباش.
(3) و فرمود علیه السّلام: دنیا بازاری است، گروهی در آن سود برند و گروهی دیگر زیان بینند.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 505
نامه امام ابی محمد حسن بن علی عسکری علیهما السّلام به اسحاق بن اسماعیل بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

از امام پاک گهر رهنما، ابی محمد حسن بن علی (عسکری) علیهما السّلام در تفصیل این معانی روایت شده است

اشاره

(1)

«1» (2) خداوند ما و ترا در پرده (اغماض و گنه‌پوشی یا پرده استتار از دشمنان کینه‌توز) خویش محفوظ و مستور دارد، و تو را در تمام کارهایت به لطف و احسان خود یاری فرماید. خدایت رحمت کند (مرادت را از) نامه‌ات فهمیدم، و ما به حمد و نعمت خدا اهل خاندانی هستیم که دلسوز دوستداران خویشیم و به احسان پی در پی خداوند بر ایشان و بخشش او به آنان شادمان می‌شویم، و هر نعمتی را که خداوند تبارک و تعالی به آنان ارزانی فرماید به شمار (نعمت بر خود) گیریم. ای اسحاق، خداوند بر تو و همگنانت، هر کسی که خداوند بر او رحمت آورده و به مانند بصیرت تو بینا دلش ساخته است، نعمت خود را تمام کرده و کمال نعمتش را نیز رفتن به بهشت مقدر فرموده است. و هیچ نعمتی، هر چند گرانقدر و پر ارزش باشد، وجود ندارد مگر آنکه لفظ «الحمد للّه- سپاس خاصّ مر خدای را» که نامهایش مقدّس است سپاس پرداز آن نعمت باشد. و من گویم «2» «الحمد للّه» به بهترین سپاسی که سپاسگزار به درگاهش تا ابد جاودانه وی را چنان سپاس دارد «3»، در برابر منّتی

_____

(1) وی موثّقی از اصحاب (حضرت) ابی محمد عسکری علیه السّلام و همچنین از کسانی است که نامه‌های ویژه (توقیعات) امام علیه السّلام به او می‌رسیده. کشی در باره این نامه در رجال خویش گوید: یکی از موثّقان در نیشابور حکایت کرد که نامه‌ای برای اسحاق بن اسماعیل از جانب (حضرت) ابی محمد (امام حسن عسکری) علیه السّلام شرف صدور یافت و امام علیه السّلام چنین مرقوم فرموده بود: «ای اسحاق بن اسماعیل، خداوند ما و تو را در پرده ستر خود مستور فرماید ... تا پایان خبر، با تغییرات و اضافاتی چند. مجلسی نیز آن را در مجلد دوازدهم البحار، چاپ سنگی، آورده است.
(2) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و انا أقول ...» [فأنا اقول ...- پس من می‌گویم] آمده است (که تفاوت مفهوم ظریفی دارد.- م.)
(3) یعنی با ادای لفظ «الحمد للّه» که به معنی اختصاص سپاس به درگاه خدای سبحان است؛ من علاوه بر اختصاص که در خود لفظ «الحمد» مضمر است نوع سپاس را نیز به بهترین نوعی که ممکن است بنده‌ای مؤمن به درگاه خدا به نحوی جاودانه سپاس گزارد، اختیار و تقدیم آستان والای الوهیّتش می‌دارم.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 506
که خدا از رحمت خویش بر تو نهاده و تو را از هلاکت رهایی بخشیده و راه

گذار تو را بر آن گردنه هموار کرده، و به خدا سوگند «4» که آن گردنه‌ای است پر رنج، کارش سخت و راهش دشوار و آزمون در آن بزرگ، گردنه‌ای که در کتابهای کهن (زبور) از آن یاد شده است. به راستی، پاره‌ای از شما در روزگار (امام) پیشین علیه السّلام تا وقتی که عمرش سپری شد و در این روزهای دوران من کارهایی کردید که نزد من پسندیده و قرین استواری و توفیق نبوده است.
(1) ای اسحاق بدان که به راستی، هر که از این جهان کور بیرون رود همو در آخرت نیز کور (دل) و گمراه‌تر باشد. ای اسحاق «5»، مراد نابینایی دیدگان نیست بلکه مراد کوری دلهایی است که درون سینه‌هاست، و این است معنی فرموده خدا در آیات استوار قرآنش، از زبان ستمگر، آنجا که گوید:* رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمی وَ قَدْ کُنْتُ بَصِیراً قالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیاتُنا فَنَسِیتَها وَ کَذلِکَ الْیَوْمَ تُنْسی- پروردگارا چرا مرا نابینا برانگیختی و حال آنکه من بینا بودم؟ (خدا) فرماید: بدین‌سان بود که آیات ما برای تو آمد و آنها را فراموش کردی و به همان گونه امروز (از دیدگاه رحمت الهی) فراموش شده باشی» «6».
و کدام نشانه‌ای بزرگتر از حجّت خداست بر آفریدگانش و امین او در بلادش و گواه او بر عبادش از پس گذشتگان خود یعنی نیاکان او که پیامبرانند و پدرانش که همه اوصیاء هستند؟ (و سفارش به نصّ بر امامت ایشان رسیده)، رحمت و برکتهای خداوند بر ایشان باد. کجا گمتان کردند؟ و به کجا چون چارپایان روی آوردید؟ از حق روی می‌تابید و بر نعمت خدا ناسپاسی می‌کنید؟ یا از آنان هستید که به برخی از کتاب (قرآن) ایمان دارند و به برخی دیگرش کافرند؟ کسی که چنین کند، خواه از شما باشد یا غیر از شما، جز رسوایی در زندگانی دنیا و طول عذاب در آخرت پایدار، نصیبی ندارد.
و به خدا سوگند که این است رسوایی بزرگ. (2) به راستی، این که خداوند به منّت و رحمت خویش فرائضی را بر شما واجب فرمود به سبب نیاز خودش به اجرای آن فرائض از جانب شما نبود بلکه رحمتی از سوی او بود- که خدایی جز او نیست- (مراقب) شماست تا پاک را از ناپاک جدا کند و آنچه در سینه‌هایتان نهفته دارید بداند و آنچه در دل دارید بیازماید تا به (کسب) رحمت خدا بر یک دیگر پیشی گیرید، و در منازل خود در بهشت بر یک دیگر برتری خواهید، از این رو حجّ و عمره و بپاداشتن نماز و پرداخت زکات و روزه‌داری و (قبول) «ولایت» را بر شما واجب فرمود و دری نیز به روی شما گشوده تا انواع واجبات و تکالیف را بفهمید و کلیدی برای راهگشایی داده است، اگر محمد صلّی اللّه علیه و آله و اوصیایی که از فرزندان اویند نمی‌بودند به راستی شما چون چارپایان

(4) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و ایم اللّه انّها» به تقدیم و تأخیر، آمده است [و انّها ایم اللّه]
(5) در پاره‌ای نسخه‌ها [یا ابن اسماعیل- ای پسر اسماعیل] آمده است
(6) طه، 125، 126
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 507
سرگردان (و بی‌هدف) بودید که هیچ یک از واجبات را نمی‌دانستید. آیا به شهری «7» جز از دروازه آن درآیند؟ پس چون خداوند با تعیین اولیاء پس از پیامبرتان بر شما منّت نهاد در کتاب خویش فرمود:
الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً- امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را بر شما پسندیدم.» «8» (خداوند) حقوقی برای اولیاء خود بر شما واجب کرد و شما را به ادای آن مأمور فرمود تا آنچه از زنان و اموال و خوردنیها و نوشیدنهای خود دارید، بر شما حلال باشد. خداوند (به پیامبرش) فرمود: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی- بگو برای آن کار از شما مزدی نمی‌طلبم، مگر دوستداری در حق نزدیکان (اهل بیتم)» «9» و بدانید که هر که (در این دوستداری اهل بیت اطهار) بخل ورزد، بر خود دریغ داشته و (بدانید) خداوند بی‌نیاز است و شمایید که نیازمندان درگاه اویید (که) خدایی جز او نیست. به راستی، گفتار در آنچه به سود شماست و آنچه بر شما واجب است به درازا کشید.
(1) اگر خداوند دوست نمی‌داشت (و مشیّت نمی‌فرمود) که نعمت الهی را بر شما تمام کند، از من خطّی نمی‌دیدید و حرفی نمی‌شنیدید و شما پس از رحلت امام پیشین علیه السّلام و پس از آنکه ابراهیم بن عبدة «10» را بر شما (به نمایندگی) گماشتم و نامه‌ای که محمد بن موسی نیشابوری از سوی من برای شما آورد (هنوز) از آنچه بازگشت و معادتان «11» بدان است بیخبرید. و (باید) در هر حال از خدا مدد خواسته شود. مبادا در باره خدا کوتاهی کنید که از زیان دیدگان باشید. دور و نابود باد کسی که از طاعت خدا روی تافته و اندرزهای اولیاء او را نپذیرفته. همانا خداوند شما را به فرمانبرداری از خود و پیامبر خود و اولی الامر فرمان داده است، خدا بر ناتوانی و بیخبری شما رحمت آرد و بر کار خود «12» شکیبایتان فرماید. چه قدر انسان بر پروردگار کریم خود مغرور است! اگر سنگهای سخت پاره‌ای از آنچه را در این نامه آمده است بفهمند از نگرانی و ترس از بیم خدا از هم فرو پاشند و به فرمانبرداری خدا بازآیند، هر کار که خواهید بکنید: فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ [وَ سَتُرَدُّونَ] إِلی عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ- به زودی خداوند کردار شما را ببیند هم رسول او و مؤمنان آن را ببینند، آنگاه به سوی خدایی که دانای عوالم غیب

(7) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «مدینة»، [قریة] آمده است. (اشاره به حدیث نبوی است که فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است.- م.
(8) المائدة، 3
(9) الشوری، 23
(10) ابراهیم بن عبدة و محمد بن موسی نیشابوری از اصحاب حضرت هادی و عسکری علیهما السّلام بودند و کشی رحمه الله، پاره‌ای از نامه‌هایی را که برای این دو تن توقیع شده روایت کرده است.
(11) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «معادکم»، [معاذکم- پناهگاهتان] آمده (و شاید مناسب‌تر باشد.- م.)
(12) ظاهرا مراد از «امر- کار» در اینجا امر و عقیده تشیّع است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 508
و شهود است باز خواهید گشت تا شما را (عملا از جزای) آنچه می‌کردید آگاه کند» «13» و الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله اجمعین (سپاس خاصّ خدای را که پروردگار جهانیان است و درود بر محمد و تمام خاندان او)،
(1)

کوته‌سخنانی که از آن حضرت علیه السّلام در این معانی رسیده است:

(2) فرمود علیه السّلام: جدال مکن که آبرویت برود و شوخی مکن که بر تو گستاخ شوند.
(3) و فرمود علیه السّلام: هر که به پایین نشینی در مجلس خرسند باشد خدا و فرشتگان همچنان بر او رحمت فرستند تا برخیزد، (4) (امام) علیه السّلام به کسی که نشانه‌ای (بر امامت) از او خواسته بود مرقوم فرمود: هر که نشانی یا برهانی خواهد و آنچه خواسته بدو داده شود و سپس از کسی که نشانه را از او خواسته بود (یعنی از امام) برگردد، دو چندان عذاب شود. و هر که شکیبا (و باوفا) بماند از سوی خدا تأیید شود. مردم چنین سرشته شده‌اند که نامه‌هایی جعل و منتشر کنند. از خدا هدایت به راه حقّ را خواهانیم (که بر سر دوراهه) تسلیم (به حقّ) یا هلاک قرار گرفته‌ایم و سرانجام کارها با خداست.
(5) امام علیه السّلام به یکی از پیروانش که اختلاف شیعیان را با یک دیگر به وی گزارش داده بود نوشت: به راستی، خداوند با خردمند گفتگو کرده (و مخاطب او عاقلانند). مردم در باره من بر سه طبقه‌اند. یکی بینا به راه رستگاری و چنگ در زده به حق و آویخته به شاخساری از بن، بی‌شکّ و تردید، که جز من پناهی نجوید؛ و طبقه‌ای که حقّ را از شایستگانش به دست نیاورده‌اند و چون دریانوردانی هستند که با موج دریا به جنبش درآیند و با سکونش بیارامند؛ و طبقه دیگر که شیطان بر ایشان چیره شده و کارشان ردّ بر اهل حقّ و دفع حقّ به وسیله باطل، از روی حسدی است که در دل خود دارند. پس آن را که به چپ و راست می‌رود واگذار زیرا اگر چوپان بخواهد گله خود را گرد آورد با کمترین کوششی گرد آرد «14». از افشای اسرار و ریاست‌جویی بپرهیز زیرا این دو به هلاکت کشانند.
(6) و فرمود علیه السّلام: از گناهانی که آمرزیده نشود یکی این است که (چون گنهکار را گویند گناه مکن، بگوید): کاش بجز بر این گناه بازخواست نشوم. سپس حضرتش علیه السّلام فرمود:
شرک‌آوری در میانه مردم از جنبش مور بر پلاس سیاه در شب تار پنهانتر است.
(7) و فرمود علیه السّلام: (عبارت) بسم اللَّه الرّحمن الرحیم به اسم اعظم خدا نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی آن است.
(8) چون شیعیان در امر (امامت) او اختلاف کردند (حضرتش) علیه السّلام در یکی از دستخطهای

---

(13) مفهوم به گونه‌ای که در متن آمده، از آیه 105 سوره توبه گرفته

شده است.
(14) مراد اینکه اگر خداوند قصد هدایت آن سرگردانان را داشته باشد ارشاد آنها برای او آسان است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 509
خود چنین مرقوم داشت: هیچ یک از پدرانم به گونه‌ای که من گرفتار تردید این گروه (شیعه) شدم، گرفتار نشد. اگر این کار (یعنی امامت) که شما به آن معتقد و متدیّنید موقّت می‌بود و منقطع می‌شد، جای تردید داشت ولی اگر کاری است پیوسته و تا امور الهی استمرار دارد باقی است، پس معنی این تردید (شما) چیست؟ (1) و فرمود علیه السّلام: دوستی نیکان برای نیکان ثواب است و دوستی بدان برای نیکان فضیلت برای نیکان است و دشمنی بدان با نیکان زینت برای نیکان و دشمنی نیکان با بدان مایه رسوایی بدان است.
(2) و فرمود علیه السّلام: سلام گفتن بر هر که بر تو بگذرد و نشستن در محلی جز صدر مجلس، از فروتنی است.
(3) و فرمود علیه السّلام: خنده بیجا از نادانی است.
(4) و فرمود علیه السّلام: از بلاهای کمرشکن همسایه‌ای است که چون نیکی بیند نهانش دارد و چون بدی بیند فاشش سازد.
(5) (امام) علیه السّلام به شیعیانش فرمود: شما را به پرهیزگاری خدا و پارسایی در دین خود و کوشش برای خدا و راستی گفتار و پرداخت امانت به کسی که امانتی به شما سپرده، از نکوکار و تبهکار، و طول سجده و خوش همسایگی که محمد صلّی اللّه علیه و آله به این روش آمده، سفارش می‌کنم. (6) در عشیره‌هایشان «15» نماز بخوانید و بر جنازه‌هایشان حاضر شوید و از بیمارانشان بیمار پرسی کنید و حقوقشان را بپردازید، زیرا در باره هر یک از شما، در صورتی که در دینش پارسا و در گفتارش راستگو بود و امانت را پرداخت و با مردم نیکخویی کرد، بگویند: این یک شیعه است، من از آن شاد می‌شوم. از خدا بپرهیزید و (موجب) آراستگی (و آبرومندی ما) باشید نه مایه زشتی (و بد نامی)، هر گونه دوستی را برای ما جلب کنید و هر زشت پنداری (مردم) را از ما دور سازید، زیرا هر خوبی که در حقّ ما گفته شود شایسته آنیم و هر بدی که در حقّ ما گفته شود نه چنانیم.
ما را در کتاب خدا حقّی است و با پیامبر خدا خویشاوندیم و خداوند ما را پاک شمرده و هیچ کس دیگر مدّعی این مقام نیست مگر دروغگو. (7) بسیار یاد خدا و یاد مرگ کنید و بسیار قرآن بخوانید و صلوات بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرستید زیرا صلوات بر پیامبر خدا ده حسنه باشد. آنچه را به شما سفارش کردم حفظ کنید، شما را به خدا می‌سپارم و به شما درود می‌گویم.

(8) و فرمود علیه السّلام: عبادت به بسیاری روزه و نماز نیست، همانا عبادت اندیشیدن بسیار در امر خداست.
(9) و فرمود علیه السّلام: بدترین بنده آن است که دوروی و دو زبان باشد، در حضور برادرش او را

---

(15) ضمیر جمع غایب «شان» به مخالفان (بالاخصّ) یا به طور مطلق به تمام مردم بر می‌گردد.

می‌ستاید و پشت سرش او را می‌خورد (و از او بدگویی می‌کند) «16». اگر به (برادرش) عطایی شود رشک برد و اگر گرفتار آید او را وانهد «17» (1) و فرمود علیه السّلام: خشم کلید هر بدی است.
(2) در سال دویست و شصت (امام) علیه السّلام به شیعیانش فرمود: ما به شما دستور دادیم که انگشتری را به دست راست خود کنید و این در حالی بود که ما در میان شما بودیم و اینک به شما دستور می‌دهیم که انگشتری را به دست چپ خود کنید زیرا از شما پنهان خواهیم شد تا زمانی که خداوند امر ما و شما را آشکار فرماید؛ و در واقع این دلالت‌کننده‌ترین نشانه بر دوستی ما- اهل بیت- از سوی شماست. آنگاه همه انگشتریهای خود را از دست راست در آوردند و به دست چپ کردند. «18» (امام) علیه السّلام به ایشان فرمود: این را به شیعیان ما باز گویید.
(3) و فرمود علیه السّلام: کینه‌ور، کم آسایش‌ترین مردم است.
(4) و فرمود علیه السّلام: پارساترین مردم کسی است که بگاه شبهه درنگ کند، (5) عابدترین مردم کسی است که تکالیف واجب را بجای آرد، (6) زاهدترین مردم کسی است که حرام را وانهد (7) و سخت‌کوش‌ترین مردم کسی است که گناهان را ترک کند. (8) و فرمود علیه السّلام: شما در مهلتهایی کاهنده و روزهای شمرده بسر می‌برید و مرگ ناگهان در رسد. هر که (بذر) خیر بکارد نیکی بدرود و هر که بدی کارد پشیمانی درود، هر کشتکاری را همان است که کاشته. کندکار به نصیبش نرسد و آزمند آنچه را مقدّرش نشده نیابد. هر که را خیری رسد خدایش داده و هر که از شرّی حفظ شده خدایش نگهداشته.
(9) و فرمود علیه السّلام: مؤمن برای مؤمن برکت و بر کافر حجّت است.
(10) و فرمود علیه السّلام: دل بیخرد در دهانش و دهان فرزانه در دلش باشد.
(11) و فرمود علیه السّلام: روزی ضمانت شده از کار واجبت باز ندارد.
(12) و فرمود علیه السّلام: کسی که در وضو گرفتن آب زیاده ریزد چون وضو شکن باشد.
(13) و فرمود علیه السّلام: هیچ عزیزی حق را ترک نکند مگر آنکه خوار

شود و هیچ خواری به حق

_____

(16) در متن «یأکله غائبا- در غیاب او را می‌خورد» آمده است به این اعتبار که به گفته خدا: غیبت کردن از برادر چون خوردن گوشت مرده اوست.- م.
(17) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «خذله»، [خانه- به او خیانت کند] آمده است.
(18) چون عمرو عاص در قضیه حکمیت نیرنگ کرد و ابو موسی اشعری با بیرون آوردن انگشتری از دست راست خویش علی علیه السّلام را از خلافت خلع کرد، گویا نهادن انگشتری به دست راست و نگهداشتن آن نشانه باقی شناختن خلافت در حق علی علیه السّلام و اولادش بوده است. و شاید مراد آن است که انگشتری به دست راست کردن شاهد بر راستی حقّ در صورتی است که امام میان مردم حاضر و ناظر باشد امّا چون غایب شود و حاضر نباشد انگشتری را از دست راست درآورند و به دست چپ کنند تا گمان نرود آن که ادّعایی کند و مقام امامت را غصب کند بر حق است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 511
نگراید مگر آنکه عزیز شود.
(1) و فرمود علیه السّلام: دوست نادان رنجی است گران.
(2) و فرمود علیه السّلام: دو خصلت است که ورای آن دو چیزی نباشد: ایمان به خدا و سود رساندن به برادران.
(3) و فرمود علیه السّلام: گستاخی فرزند بر پدر خود در خردی به ناسپاسی و عاق او در بزرگی انجامد.
(4) و فرمود علیه السّلام: شادمانی کردن برابر اندوهگین از ادب نباشد.
(5) و فرمود علیه السّلام: بهتر از زندگی چیزی است که اگر از دستش دهی از زندگی بدت آید «19»
و بدتر از مرگ آن است که چون‌ت آید مرگ را دوست بداری «20».
(6) و فرمود علیه السّلام: تربیت نادان و ترک معتاد از عادتش به معجزه ماند.
(7) و فرمود علیه السّلام: فروتنی نعمتی است که بر آن حسد نبرند.
(8) و فرمود علیه السّلام: مرد را چنان (به تکلّف) گرامی مدار که بر او دشوار آید.
(9) و فرمود علیه السّلام: هر که برادرش را نهانی پند دهد به حقیقت او را آراسته و هر که آشکارا پندش دهد در واقع او را به زشتی کاسته.
(10) و فرمود علیه السّلام: هیچ بلایی نیست مگر آنکه پیرامونش خدای را نعمتی فراگیر است.

(11) و فرمود علیه السّلام: چه زشت است برای مؤمن به چیزی دل بندند که خوارش سازد.
(12) پایان اخبار پیامبر (صلّی اللَّه علیه و آله) و امامان پاک‌نهاد علیهم السّلام در باره مقاصدی که یاد کردیم و آثاری که (بیانش را بر خود) شرط کردیم و هیچ یک از توقیعات حضرت صاحب الزّمان و حجّت عصر خود (عجّل الله فرجه) را، با آنکه در میان شیعیان آگاه متواتر و مورد استفاده است، یاد نکردیم زیرا به گونه‌ای که مقتضی این کتاب و چگونگی تألیف آن است به دست ما نرسیده و اعتقاد ما در باره آن حضرت (علیه السّلام) مانند همان اعتقادی است که به پدران پیشین او و امامان راستین (خود) علیهم السّلام اجمعین، داریم.
به دنبال این اخبار چند گفتار همساز و همانند نیز آوردیم تا فواید را بیفزاید و اندرزها را دو چندان کند. خداوند تنها ضامن توفیق است و هم او ما را بس که بهترین وکیل است.

_____

(19) مردار فرصت طاعت و توفیق خدمت است که اگر از دست دادی دیگر زندگی را خوش نداری.- م.
(20) مراد بی‌توفیقی در طاعت و کثرت جهل است که چنین کسی را مرگ خوشتر از زندگی باشد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 512
(1)

«1» (2) ای موسی در دنیا آرزو دراز مدار که دلت سخت شود «2» و سخت‌دل از من دور است «3». دلت را با ترس بمیران. کهن جامه و نو دل باش، نزد مردم زمین ناشناس و نزد اهل آسمان شناخته باش. از بسیاری گناهان به درگاه من شیون برآر چنان که گریزنده‌ای از دشمن خویش شیون کشد و برای این از من مدد خواه که من نیکو مددکارم. «4»
(3) ای موسی من فرادست بندگانم و بندگان فرودست من و همه در برابرم زبون. خود را بر خویش متّهم دان و فرزندت را بر دینت امین مشمار مگر آنکه فرزندت چون تو نیکان را دوست بدارد.
(4) ای موسی تن بشوی و غسل کن و به بندگان خوبم نزدیک شو.
(5) ای موسی در نماز (مردم) پیشنمازشان و در کشمکشهایشان داور ایشان باش و میان آنان، به حقّ بدان چه بر تو فرو فرستادم، داوری کن که من آن (فرمانها) را چون حکمی روشن و برهانی تابان و نوری که بدان چه در اوّلین بوده و هر چه در آخرین خواهد بود گویاست، فرو فرستادم.
(6) ای موسی سفارشت کنم به سفارش فرمایی (دلسوزی) مهرورز مهربان در حقّ زاده آن زن پاکدامن، عیسی بن مریم، صاحب درازگوش «5» و باشلق «6» و روغن (مقدّس) و زیتون «7» و محراب، و

---

(1) کلینی رحمه الله این مناجات را در روضة الکافی با تفاوت و اضافاتی روایت کرده که به آنها اشاره می‌کنیم و صدوق نیز در المجالس با تفاوتهایی آورده است.
(2) در الروضة به جای «لا تطل ... فیقسو قلبک آمده است [لا تطول فی الدنیا ... فیقسو لذلک قلبک]
(3) در الروضة زیاده دارد [کن کمسرّتی فیک فانّ مسرّتی ان اطاع فلا اعصی- و مایه مسرت من باش که شادمانی من در این است که از من فرمان برند و نافرمانیم نکنند]
(4) در الروضة آمده [فانی نعم العون و المستعان یا موسی انی انا اللَّه فوق العباد- همانا بهترین یاور و مددکارم. ای موسی منم، من خدای فرا دست بندگان]
(5) «صاحب الاتان و البرنس و الزّیت و الزّیتون و المحراب». اتان، درازگوش است (و «خر عیسی» در ادبیّات مشهور، سعدی گوید:
خر عیسی گرش به مکّه برندچون که برگشت باز خر باشد. - م.)
(6) «برنش» باشلق یا کلاه سه گوش بلند یا هر پارچه‌ای که سر را می‌پوشاند و به شنل یا ردا پیوسته باشد و راهبان و ناسکان در صدر اسلام

بر سر می‌نهادند (و اینک نیز تیره‌ای از مذاهب مسیحی همان جامه را می‌پوشند.- م.)
(7) مراد از «زیت» و زیتون، میوه معروف و روغن آن است که حضرت عیسی تناول می‌کرد، یا برای آن حضرت در مائده سماوی فرود آمد، یا چنان که صاحب قاموس گوید: مراد از «زیتون» مسجد دمشق یا کوههای شام است، یعنی خداوند سرزمین شام را به او عطا فرمود که نخستین محل تبلیغ دینش باشد. و مراد از «زیت»، به گفته مجلسی رحمه الله، روغن (مقدّسی) است که نزد بنی اسرائیل بود و جوشیدن خود به خودی آن از علامات نبوّت شمرده می‌شد.
(و به هر حال عیسی علیه السّلام بدان نشانه‌ها شناخته می‌شد.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 513
پس از او به صاحب آن اشتر سرخ موی که پاک و پاکیزه و مطهّر است و نشانه او در کتاب تو این است که او با ایمان است و بر کتابها «8» مسلّط، و این که رکوع‌کننده و سجده‌گزار و راغب (به آخرت) و راهب (از دنیا) است. دوستانش بینوایانند و گروهی دیگر (از مستمندان) یاران او باشند و به روزگار او سختی و زمین لرزه و کشتار «9» واقع شود. نامش «احمد» و «محمّد امین» است و از بازماندگان (پیمبران) پیشین باشد «10». به تمام کتابها (ی آسمانی) تصدیق و تمام رسولان را باور دارد، امّتش مشمول رحمت و برکت یافته‌اند و ساعتهای معینی دارند که برای نماز اذان گویند. او را تصدیق کن که برادر توست. «11» (1) ای موسی، او امین من است و بنده راستین مبارکی است که به هر چه دست نهد بدان برکت می‌دهیم. «12» چنین است در علم من و چنینش آفریدم، آن ساعت پایانه را بدو برگشایم و به امّت او کلیدهای دنیا را به پایان آرم، به ستمکاران بنی اسرائیل بگو که نامش را نزدایند و یاوری به او را ترک نکنند، (هر چند) به راستی ترک‌کننده‌اند، دوستداری او نزد من کاری نیک (و حسنه) است و من با اویم و من از حزب اویم و او از حزب من است، و حزب من همان پیروزمندانند. «13» (2) ای موسی، تو بنده منی و من خداوند تو هستم، بینوای کوچک را خوار مشمار و بر توانگر رشک میار، هنگام یادآوری من سر بسپار و به گاه خواندن نامم به رحمتم چشم دار. لذت حلاوت تورات را به آواز سر سپرده‌ای اندوهگین به من بشنوان. هنگام یادآوری از من آرام‌گیر و مرا بپرست و به

---

(8) در الروضة به جای «علی الکتب»، [علی الکتب کلّها- بر تمام کتابها] آمده (که مراد کتابهای آسمانی است.- م.)
(9) در الروضة: [... (و قتل و قتال- و کشتار و پیکار] آمده است.
(10) در الروضة آمده است: [اسمه احمد محمد الامین من الباقین من ثلة

الاولین الماضین- نامش احمد، محمد امین، از بازماندگان پیمبران نخستین گذشته است]
(11) در الروضة به جای «یؤذّنون فیها بالصّلوات فیه صدّق فانّه اخوک» آمده است: [یؤدّون فیها الصلوات، اداء العبد الی سیّده نافلته فبه فصدّق و منهاجه فاتّبع- که در آن اوقات نمازها را ادا می‌کنند مانند بنده‌ای که به سرور خود ادای احترام می‌کند. پس به او باور دار و راهش را پیروی کن]
(12) در الروضة آمده است [یا موسی انّه امّی و هو عبد صدق یبارک له فیما وضع یده علیه و یبارک علیه- ای موسی او درس ناخوانده است و او بنده راستینی است که بر هر چه دست نهد برایش مبارک شود و او بدان برکت افزاید]
(13) در الرّوضة اضافه دارد [فتمّت کلماتی لا ظهرن دینه علی الادیان کلّها و لاعبدن بکل مکان و لا نزلن علیه قرآنا فرقانا شفاء لما فی الصدور من نفث الشیطان فصلّ علیه یا ابن عمران فانّی أصلّی علیه و ملائکتی- پس کلماتم بدو تمام شد تا دین او را بر تمام ادیان اظهار کنم و برتری دهم و تا در هر جا مرا (چنان) پرستند و تا قرآن را که تمیز دهنده (حق از باطل) و شفای سینه‌هایی است که از دمیدن شیطان آسیب دیده، بر او فرو فرستم. پس ای پسر عمران به او درود فرست زیرا من و فرشتگانم بر او درود می‌فرستیم]

من شرک میاور. «14» همانا من سرور بزرگم. به راستی که من تو را از نطفه‌ای، از آبی پست آفریدم، از گلی که از زمینی پست آمیخته بود، و آنگاه بشری برآمد؛ من آن گل را آفریده‌ای ساختم، مبارک باد ذات من و مقدس باد ساخته من، هیچ چیز چون من نباشد، و منم زنده جاودانه‌ای که زوال نیابم. «15» (1) ای موسی، هر گاه مرا بخوانی ترسان و نگران و هراسان باش و چون با من راز و نیاز کنی با دلی بیمناک مناجات کن و با توراتم در روزگار زندگانیت زندگی کن و ستودگیهای مرا به ناآگاهان بیاموز و نعمتهای نهان و عیانم را به یادشان آر و به ایشان بگو: بدین گمراهی که در آن به سر می‌برند نپایند زیرا بازخواست من از ایشان سخت خواهد بود.
(2) ای موسی، اگر رشته پیوندت از من گسیخت به رشته دیگری نپیوندد، پس مرا بندگی کن و چون بنده‌ای کوچک در برابرم بایست، نفس خود را نکوهش کن که نفس سزاوارتر چیزی به نکوهش باشد، و با کتاب من بر بنی اسرائیل گردنفرازی مکن، همین پند آموز برای دل روشن تو بسنده باشد که در آن کلام پروردگار شکوهمند و والای جهانیان آمده است.
(3) ای موسی، هر گاه مرا بخوانی بیابیم که من به زودی بر آنچه از تو سر زده رقم آمرزش زنم. آسمان به فروتنی مرا تسبیح گوید و فرشتگان از بیم من نگرانند و زمین به بویه (رحمتم) تسبیحم گوید و همه آفریدگان با

سرسپردگی و فروتنی مرا تسبیح کنند. سپس (مراقب) نماز باش که به راستی، نزد من پایگاهی دارد و برای آن نزد من پیمانی استوار است، و چنان که سزد زکات تقرّب را از مال و خوراک پاکیزه (و حلال) بدان بپیوند که من جز پاکیزه و حلالی را که مراد از (ادای آن تقرّب به) درگاه من باشد نپذیرم، و صله ارحام را نیز قرین آن ساز که منم بخشاینده مهربان.
من پیوند خویشاوندی را به رحمت خود آفریدم تا بندگان به سبب آن به یک دیگر مهر ورزند و آن را در روز رستاخیز به آخرت نزد من اعتباری است و من با هر که قطع رحم کند پیوند بگسلم و با هر کس پیوند خویشاوندی نگه دارد بپیوندم و به هر که امرم را تباه کند چنان کنم (و از او بگسلم).
(4) ای موسی، چون خواهنده‌ای نزدت آید او را با جوابی خوش گرامی دار یا اندکی به او بده که بسا کسی نزدت آید که نه آدمی باشد و نه پری، بلکه فرشته‌ای رحمانی است که خواهد تو را بیازماید تا با آنچه به تو عطا کرده‌ام چه می‌کنی و ایثارت در آنچه من به تو داده‌ام چگونه است. زاری کنان به من سر بسپار و با خواندن (تورات) به مویه و شیون مرا آواز ده و بدان که من تو را چنان می‌خوانم که سروری بنده خویش را می‌خواند تا به مقامات والا برسی، و این از فضل و عنایت من بر تو و پدران پیشین توست.
(5) ای موسی، در هیچ حال مرا فراموش مکن و از فزونی مال دلشاد مشو، زیرا فراموش کردن

---

(14) در الروضة اضافه دارد: [و ذکر بی من یطمئن الیّ و اعبدنی و لا تشرک بی شیئا و تحرّ مسرّتی- مرا چون کسی که دلش به من آرام گیرد یاد کن و مرا بپرست و چیزی را شریکم مساز و در طلب خرسندی من بکوش]
(15) در الروضة به جای «الحیّ الدائم لا ازول»، [الحی الدائم الّذی لا ازول] آمده (که همین گونه ترجمه شد.- م.)

من دل را سخت کند و فزونی مال همراه فزونی گناهان باشد. زمین فرمانبردار است [و آسمان فرمانبردار] و دریاها فرمانبردار، پس هر که نافرمانی کند بدبخت است «16» منم بخشاینده [مهربان]، بخشاینده هر زمان، آورنده سختی از پس آسودگی و آسایش از پس درماندگی و شاهان از پی شاهان و مرا خود ملکی است پاینده و بر پای جاودان، هیچ چیز در زمین و آسمان از من پنهان نیست، و چگونه بر من نهان تواند بود که من خود آغازگر آنم و چگونه همّت تو متوجّه آنچه نزد من وجود دارد نیست که همه چیز ناگزیر به من باز می‌گردد (و از من است) (1) ای موسی، مرا جان پناه خود بدار و گنجینه اعمال نیکت را به من سپار و از من بیم دار و

از دیگری پروا مدار (که) بازگشت به سوی من است. «17» (2) ای موسی، به توبه بشتاب و گنه را به تأخیر افکن و در نماز در برابر من به آرامش و آهستگی درنگ کن و بجز من به کسی امید مدار و مرا چون سپری در برابر سختیها شمار و چون دژی استوار در کارهای دشوار ناگوار بگیر. «18» (3) ای موسی، در کار خیر با نکوکاران مسابقه گذار زیرا «خیر» چون نام خود نیکوست، و شر را به هر کس که فریفته آن است واگذار.

---

(16) این بیان مضمون شعر سعدی را به یاد می‌آورد که گوید:
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارندتا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردارشرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری. - م.
(17) در الروضة افزوده است [یا موسی ارحم من هو اسفل منک فی الخلق و لا تحسد من هو فوقک فانّ الحسد یأکل الحسنات کما تأکل النار الحطب- ای موسی بدان کس که در آفرینش از تو پایین‌تر است مهربانی کن و بر آن کس که از تو برتر است رشک مبر چه رشک نیکیها را مانند آتشی که هیزم را بخورد به کام کشد. (عین این عبارت اخیر در نهج البلاغه ضمن کلمات قصار مولای متقیان علیه السلام آمده است.- م.) یا موسی ان ابنی آدم تواضعا فی منزلة لینالا بها من فضلی و رحمتی فقرّبا قربانا و لا اقبل الّا من المتقین فکان من شأنهما ما قد علمت فکیف تثق بالصاحب بعد الاخ و الوزیر؟ یا موسی ضع کبرک و دع الفخر و اذکر انّک ساکن القبر فلیمنعک ذاک من الشهوات- ای موسی دو پسر آدم در منزلت فروتنی کردند تا بدان وسیله به فضل و رحمت من نایل آیند و هر یک قربانیئی گذراندند و من جز (قربانی) پرهیزگاران را نپذیرم و کار آن دو بدان جا رسید که از آن آگاهی. پس چگونه بعد از برادر و وزیر (خود هارون، که نزدیک و مشاور و قائم مقام توست.- م.) به دوست اعتماد می‌کنی؟ ای موسی کبر خود را فرو گذار و به یاد آر که تو سرانجام ساکن گور خواهی شد که این یادآوری تو را از شهوات باز می‌دارد.]
(18) در الروضة افزوده است [یا موسی کیف تخشع لی خلیقة لا تعرف فضلی علیها و کیف تعرف فضلی علیها و هی لا تنظر فیه و کیف تنظر فیه و هی لا تؤمن به و کیف تؤمن به و هی لا ترجو ثوابا و کیف ترجو ثوابا و هی قد قنعت بالدنیا و اتخذتها مأوی و رکنت الیها رکون الظالمین- ای موسی چگونه به من سرسپارد آفریده‌ای که فضل مرا بر خویش نمی‌داند و چگونه فضل مرا بر خویش بداند کسی که به دقت نمی‌نگرد و چگونه بدان بنگرد کسی که بدان ایمان ندارد و چگونه بدان ایمان آرد کسی که امید پاداش

ندارد و چگونه امید پاداش دارد کسی که به دنیا اکتفا کرده و در پناه آن مأوی گرفته و چون پشتگرمی و دلبستن ستمگران بدان پشتگرم شده و دل بسته است؟]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 516
(1) ای موسی، زبانت را در پس دلت قرار ده تا سالم مانی و شب و روز بسیار مرا یاد کن تا سود بری و از پی خطاها مرو که پشیمان گردی زیرا وعده‌گاه خطاها دوزخ است.
(2) ای موسی، با کسانی که از گناهان می‌پرهیزند سخن پاکیزه‌گوی و با آنان همنشین باش و ایشان را دوستان ایّام غیبت خویش (که در حضور و غیاب یکسانند) برگزین و با آنها جدّی (و صریح) باش تا با تو جدّی باشند. «19» (3) ای موسی، هر آنچه به نیّت (تقرّب به) من انجام شود، اندکش هم بسیار باشد و آنچه برای دیگران انجام یابد کمش هم بسیار است. به راستی، بهترین روزهای تو آن است که در پیش داری پس بنگر آن روز (که روز تمیز و تشخیص است) چه روزی است و برای پاسخگویی در آن آماده باش، زیرا تو را باز دارند و بازخواست کنند. پند خود را از روزگار و مردم زمانه فراگیر چه روزگار (چون سپری می‌شود) هر چه دراز باشد کوتاه است و (چون فرصتی برای کسب ثواب پایدار است) هر چه کوتاه باشد بلند است و همه چیز فانی است. پس چنان کردار کن که گویی پاداش کار خود را به عیان می‌بینی تا ناگزیر به آخرت طمع بیشتری بندی، زیرا آنچه از دنیا باقی مانده مانند همان است که از آن سپری شده و هر که کردار کند باید با بینایی دل و نمونه‌سان باشد. ای پسر عمران برای خود دلسوزی کن و خیرجوی خود باش تا فردا به روز بازپرسی کامیاب شوی، همان جاست که بیکاره‌ها زیانمندند. «20» (4) ای موسی، به ترک دنیا دل خوش دار و از آن روی بتاب که دنیا از آن تو نیست و تو اهل آن نیستی، تو را چه به سرای ستمگران؟ مگر آنکه (کسی) کار خیری در آن کند که در این صورت برای او بهترین سرای باشد. «21»

_____

(19) در الروضة افزوده است [یا موسی الموت یأتیک لا محالة فتزوّد زاد من هو علی ما یتزوّد- ای موسی، ناگزیر مرگت در رسد، پس از هم اکنون برای سرایی که در آن توشه‌ای فراهم نتوان کرد زاد سفری آماده کن.]
(20) در الروضة افزوده است [یا موسی الق کفّیک ذلّا بین یدیّ کفعل العبد المستصرخ الی سیّده فانّک اذا فعلت ذلک رحمت و انا اکرم القادرین. یا موسی سلنی من فضلی و رحمتی فإنهما بیدی لا یملکها احد غیری و انظر حین تسألنی کیف رغبتک فیما عندی لکلّ عامل جزاء و قد یجزی الکفور بما سعی- ای موسی در برابر من دو کف دستهایت را چون بنده‌ای که از مولایش دادخواهی می‌کند به التماس بر آر زیرا اگر چنین کنی مورد

رحمت قرار گیری و من بخشنده‌ترین قدرتمندانم.
ای موسی فضل و رحمت مرا در خواست کن که این دو به دست من است و دیگری آنها را ندارد و بنگر هنگامی که از من درخواستی می‌کنی علاقه‌ات بدان چه نزد من است چگونه است. هر کردارکننده‌ای را پاداشی است و ناسپاس را بدان چه می‌کند مجازات باشد.]
(21) در الروضة افزوده است [یا موسی ما امرک به فاسمع و مهما اراه فاصنع، خذ حقایق التوراة الی صدرک و تیقظ بها فی ساعات اللیل و النهار و لا تمکن ابناء الدنیا من صدرک فیجعلونه وکرا کوکر الطیر- ای موسی آنچه فرمودمت بشنو و آنچه نشانت دادم بکار بند، حقایق تورات را به سینه سپار و در ساعات شب و روز از آن هشیاری طلب و دنیا دوستان را بر آن آگاه مکن که آن را چون لانه پرندگان آشیانه خود قرار دهند]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 517
(1) ای موسی، دنیا و مردم آن بلا (و مایه) فریفتن یک دیگرند «22» و هر کدام آنچه دارد برای دیگری بیاراید (ولی) برای مؤمن آخرت آرایش شده و او بی‌سستی و فتوری بدان می‌نگرد، خواهش و دلبستگی به آخرت میان او و لذّت زندگانی دنیوی فاصله افکند، و او را به سحر خیزی بکشاند و (عملش) به کردار سوارکاری ماند که در مسابقه برای رسیدن به هدف خود سخت پویاست، روز را اندوهناک شب کند و شب را با اندیشه بگذراند، خوشا بر او، [وه] که اگر پرده برگیرند چه شادمانی‌ای به عیان بیند! «23» (2) ای موسی، چون دیدی توانگری‌ای به تو روی آورد با خود بگوی: این گناهی است که کیفرش شتابان در رسد، و اگر دیدی ناداری و فقری به تو رو آورد بگوی: شعار نیکان خوش آمد. زورگوی و ستمکار مباش و با ستمکاران همنشینی مکن.
(3) ای موسی، عمری که پایانش نکوهیدگی باشد هر چند به درازا کشد عمر نیست و آنچه از تو دریغ شود (و از آن محروم مانی) اگر پایانش ستودگی باشد زیانیت نرساند.
(4) ای موسی، کتاب سرانجام تو را که بدان صورت خواهی گشت، آشکارا روشنگویی کرده «24» پس چگونه با این دیدگان به خواب روی «25»؟ یا چگونه اگر مردمی به غفلتی دراز آهنگ و استمرار شهوتها «26» دچار نباشند لذّت زندگی را دریابند؟ در حالی که راستکاران از کمتر از این (مایه عبرتها) هم دستخوش بیتابی هستند.
(5) ای موسی، به بندگانم بفرمای: در هر حالی هستند مرا بخوانند پس از آنکه اعتراف کنند من به راستی، مهربانترین مهروزانم، پاسخ بیچارگان را بدهم «27» و بدی را دور کنم و روزگار را بگردانم و آسایش رسانم، و اندک را سپاس دارم، و بر بسیار پاداش دهم و درویش را توانگر کنم، و من هماره چیره‌دست و توانایم، به هر یک از خطاکاران که به تو پناه آورد و به

تو گرایید بگو: به آستانه گشاده (امان) خوش آمدی و به درگاه پروردگار جهانیان در آمدی، برای ایشان آمرزش خواه و [با آنان]

---

(22) در الرّوضة به جای «... الدّنیا و اهلها فتن بعضها لبعض» آمده است: [ابناء الدنیا و اهلها فتن بعضهم من بعض- فرزندان دنیا و اهل آن فریفته یک دیگرند]
(23) در الروضة افزوده است: [یا موسی الدنیا نطفة لیست بثواب للمؤمن و لا نقمة من فاجر فالویل الدائم الطویل لمن باع ثواب معاده بلعقة لم تبق و بلعسة لم تدم فکن کما امرتک و کل امری رشاد- ای موسی، دنیا چون قطره آبی ماند بازمانده در ته دلوی که نه مؤمن را پاداشی و نه تبهکار را کیفری تواند بود. پس حسرتی جاودانه و دراز مدت بر کسی که پاداش آخرت خود را به جرعه‌ای ناپایدار و لقمه‌ای بی‌دوام بفروشد. تو چنان باش که فرمودمت، و هر فرمان من رهنمایی‌ای باشد.]
(24) در پاره‌ای نسخه‌ها و در الرّوضة به جای «صرّح الکتاب صراحا»، [صرح الکتاب الیک صراحا- کتاب به صراحت به تو تصریح کرد] و در پاره‌ای [صرّخ الکتاب ... صراخا- کتاب به آوازی بلند بر تو بانگ زد] آمده است.
(25) به تعبیر دیگر: چگونه با این حال، خواب راحت به دیدگانت راه می‌یابد؟- م.
(26) در الرّوضة اضافه دارد: [... و الاتّباع للشقوة- و پیروی از نگون بختی]
(27) در الروضة به جای «اجیب ...»، [یجیب المضطرین- پاسخ بیچارگان را می‌دهد] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 518
چون یکی از همانان باش و به سبب آن برتری که من به تو دادم بر آنها گردنفرازی مکن و به آنان بگو که از من فضل و رحمت درخواست کنند زیرا جز من کسی دارنده آن نباشد و منم صاحب فضل بزرگ. [خوشا بر تو ای موسی که «28»] پناهگاه خطاکاران و همنشین بیچارگان و آمرزش خواه گنهکاران [باشی]، تو در محلّ رضایت من قرار داری و از منزلت خرسندی من نسبت به خود برخورداری. پس مرا به دلی پاک و زبانی راستگوی بخوان و چنان باش که فرمودمت، به فرمانم سربسپار و بدان چه از آن خودت نیست بر بندگانم گردنفرازی مکن. به من نزدیک شو زیرا همانا من به تو نزدیکم و به راستی، من از تو چیزی نخواهم که سنگینی و کشیدن آن تو را بیازارد، همانا از تو آن خواهم که مرا بخوانی تا پاسخت گویم، و از من بخواهی تا به تو بدهم و بدان چه از خود من گرفته‌ای و کمال تنزیلش بسته به من است، هم به من نزدیکی جویی.
(1) ای موسی، به زمین بنگر که در واقع به زودی گور تو باشد و دیدگانت را به آسمان برآور که به راستی بر فراز سر تو در آن ملکی بزرگ است و

تا در دنیا هستی «29» بر خویشتن زاری کن و از نابودی و مهلکه‌ها بترس و زینت و رونق دنیا نفریبدت و به ستم رضایت مده و خود نیز ستمگر مباش زیرا من در کمین ستمکارم تا داد ستمدیده را از او بستانم.
(2) ای موسی، همانا (پاداش) کار نیک ده چندان و (سزای) یک کار بد نابودی و هلاکت است، به من شرک میاور که بر تو روا نباشد که به من شرک آوری، نزدیک باش و استوار باش، مرا بخوان بسان خواندن کسی که بدان چه نزد من است شیفته و دلبسته است «30» و پشیمانی که بر آنچه از دستش «31» برآمده نادم است زیرا همچنان که روشنایی روز تیرگی شب را ببرد کار نیک (و حسنه) کار بد (و سیّئه) را بزداید و همچنان که تاریکی بر روشنایی روز برآید بدی بر نیکی برآید و آن را سیاه کند.

_____

(28) در الروضة آمده است [طوبی لک یا موسی، کهف الخاطئین و اخ للمذنبین و جلیس المضطرّین- خوشا بر تو ای موسی، پناهگاه خطاکاران و برادر دلسوز و دوست مشفق گنهکاران و همدم بیچارگان] (که متن فاقد جزء اول آن و ناقص است.- م.)
(29) در الرّوضة به جای «ما کنت فی الدنیا»، [ما دمت فی الدنیا- تا وقتی که در دنیایی] آمده است.
(30) در الرّوضة ... [دعا الطامع الراغب- خواندن طمعکاری مشتاق] ... آمده است.
(31) در الرّوضة به جای «قدّمت یداه» به صیغه مخاطب آمده است [قدّمت یداک- از دستت بر آمده]
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 519
(1)

«1» (2) ای عیسی، منم پروردگار تو و پروردگار پدرانت «2». نامم یگانه است و منم یکتای تنها به آفرینش همه چیز، و همه چیز ساخته من است و همه به سوی من برگردند.
(3) ای عیسی، تو به فرمان من مسیح (و جانبخشی)، و تو به اجازه من از گل می‌آفرینی، و تو مردگان را به کلام (و مشیّت) من زنده کنی. «3» پس شیفته درگاه من باش و از من بیم دار که پناهگاهی از من جز درگاه خود من نیابی. «4» (4) ای عیسی، به تو سفارش کنم سفارش مشفقی که به مهربانی بر تو دلسوز است تا با کوشش خود در جلب خرسندی من سزاوار دوستداری من شوی، تو در بزرگی برکت یافتی و در خردی، هر جا بودی، برکت یافتی. من گواهم بر این که به راستی تو بنده من از کنیز منی، با نافله‌ها (و عبادات مستحبّ، افزون بر عبادات واجب) به من نزدیکی جوی و بر من توکّل کن تا تو را کفایت کنم و از پی دیگران مرو که تو را محروم و رها کنم.
(5) ای عیسی، بر بلا بشکیب و به قضا خرسند باش و چنان باش که من از تو شادم، و شادی من آن است که فرمانم برند و نافرمانیم نکنند.
(6) ای عیسی، یاد مرا به زبانت (هماره) زنده‌دار و دوستی مرا به دلت بسپار.
(7) ای عیسی، در هنگامه‌های بی‌خبری بیدار باش و نکته‌های دانش را به استواری و نیکی فراگیر و برای من (به دیگران) بیاموز.
(8) ای عیسی، شیفته ترسان باش و دلت را با پرواداری از من بمیران.
(9) ای عیسی، شب برای کسب خرسندی من در نظر آر و روزت را برای روز نیازت روزه بدار.
(10) ای عیسی، همانا تو مسئولی، پس بر ناتوان رحمت آر چنان که من بر تو رحمت آوردم و بر

_____

(1) کلینی این روایت را در الرّوضة از کتاب کافی با اختلاف و بیش از شصت سطر اضافه نقل کرده است.
(2) مراد از پدران عیسی نیاکان مادری او هستند که به ابراهیم خلیل سلام اللّه علیه می‌رسند چه مسیح علیه السّلام را نسب از مادر است. رک: به ص 412- 413 همین کتاب.- م.
(3) اشاره به معجزات مسیح علیه السّلام است که به فرمان و اذن باری تعالی در ابداع و احیاء اموات و شفای بیماران معجزنماییها داشت.- م.
(4) که کودک اگر از سر جهل از مادر گریزد از سر بی‌پناهی باز به دامن او

آویزد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 520
یتیم زور مران.
(1) ای عیسی، در خلوتها بر (زار بودن) خویش سرشک ببار، و به اوقات نماز گام سپار و لذّت بر زبان راندن ذکر مرا به شنود من آر، زیرا که نکوست با توام کردار.
(2) ای عیسی، چه بسا [از] مردم را که به سبب گناهان پیشینیان هلاک کردم و تو را از آنها باز داشتم.
(3) ای عیسی، با ناتوانان نرمی کن و دیده ناتوانت را به آسمان برآر و مرا بخوان که من به تو نزدیکم.
و نامم را جز به زاری به درگاهم و جز با اندیشناکی و نگرانی بی‌نظیرت میار، زیرا هر گاه چنانم (به زاری و بیم و امید) بخوانی پاسخت گویم.
(4) ای عیسی، کسی که به نافرمانی از من سرتافته تو را نفریبد که روزی مرا می‌خورد و دیگری را می‌پرستد، سپس هنگام گرفتاری مرا می‌خواند و پاسخش می‌دهم، آنگاه به همان وضعی که داشته باز می‌گردد. آیا بر من متمرّد می‌شود؟ یا به خشمم متعرّض می‌شود؟ به (ذات) خودم سوگند که چنانش بگیرم که نجاتی از آنش نباشد و جز من پناهش نباشد، از آسمان و زمین من به کجا می‌گریزد؟ (5) ای عیسی، به ستمگران بنی اسرائیل بازگوی: در حالی که حرام به زیر دامنها «5» و بتها در خانه‌های خود دارید «6» مرا مخوانید، زیرا من سوگند خوردم که هر که مرا بخواند پاسخش گویم و پاسخم را بدانها لعن بر ایشان قرار دهم تا از هم بگسلند (و تار و مار شوند).
(6) ای عیسی، چه خیری است در لذّتی که نپاید و عیشی که برای صاحبش نماند؟ (7) ای پسر مریم، اگر آنچه را برای دوستداران نکوکار خود آماده کرده‌ام به چشم می‌دیدی، دلت آب می‌شد و روحت از شوق پر می‌کشید، هیچ سرایی چون سرای آخرت نباشد که در آن همسایه پاکانی و فرشتگان مقرّب در آن بر نیکان درآیند و آنان از هراسهایی که روز رستاخیز در رسد ایمنند، سرایی که نعمتش دگرگون نشود و از اهل آن زایل نگردد.
(8) ای پسر مریم در رسیدن به آن سرای با رقابت‌کنندگان مسابقه‌گذار زیرا هدف آرزوی نیکبختان است و جایی نیک منظر، خوشا بر تو ای پسر مریم اگر از کوشندگان برای آن باشی و با پدرانت آدم و ابراهیم در فردوسها و نعمتها به سر بری و از آن جا به جا نشوی و نقل مکان نیابی که من با پرهیزگاران چنین کنم.
(9) ای عیسی، همراه هر که از دوزخ پر شراره و پر از غل و شکنجه می‌گریزد به دامان رحمت من گریز که هرگز شادمانی به دوزخ راه نیابد و هیچ غمی از آن بیرون نیاید، بسان پرده‌های شب تاری تیره و ظلمانی

است، هر که از آن نجات یابد کامیاب شود، آن سرای زورگویان و ستمکاران گردنکش و هر سنگدل دژخویی باشد.

---

(5) کنایه از نگهداشتن مال حرام و خودداری از پرداختن آن به صاحبان و شایستگان آن است.
(6) شاید مراد از «بتها» درهم و دینارهایی باشد که بنی اسرائیل به گردآوری و اندوختن آن همّت گماشته بودند.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 521
(1) ای عیسی، چه بد خانه‌ایست برای هر که بدان دل بسته و چه قرارگاهی است خانه ستمگران! من تو را از نفس خودت بر حذر می‌دارم، به (هشدار) من آگاه باش.
(2) ای عیسی هر جا هستی مرا در نظر آر و گواه باش من آفریدمت و تو بنده منی و من تو را نقشبندی کردم و به زمین فرو فرستادم.
(3) ای عیسی، نفست را از شهوتهای هلاکت بار بازدار و از هر خواهشی که از من دورت کند دوری گزین، بدان که تو از سوی من فرستاده‌ای امین هستی، و از من پروا داشته باش.
(4) ای عیسی، من تو را به کلام (و امر) خود آفریدم، و مریم به فرمان من تو را بزاد، روح خود جبرئیل امین، یکی از فرشتگانم را به سوی او فرستادم تا تو (اینک) بر پا ایستاده، زنده بر زمین راه می‌روی. و این همه را از پیش می‌دانستم.
(5) ای عیسی، اگر من از تو خشمگین باشم خرسندی دیگران از تو سودیت نرساند و اگر من از تو خرسند باشم خشم همه خشمگینان زیانیت نکند.
(6) ای عیسی، مرا در ضمیر خود یاد کن و در انجمن خویش یاد کن تا من در برابر انجمنی بهتر از آدمیان یادت کنم. «7» (7) ای عیسی، مرا بخوان بسان خواندن غریقی که او را فریادرسی نیست.
(8) ای عیسی، به من سوگند دروغ مخور که عرشم از خشم بلرزد. دنیا کوته‌عمر و دراز آرزوست. و نزد من سرایی است بهتر از آنچه همگان (به خشت و گل) برآرند.
(9) ای عیسی، اگر نوشته‌ای برایتان بیرون کشم که به حقیقت گویاست «8» و شما خود به رازهایی که پوشیده می‌داشتید و کارهایی که می‌کردید گواهی دهید، چه خواهید کرد؟ (10) ای عیسی، به ستمگران بنی اسرائیل بازگوی: رخساره‌هایتان را شسته و دلهایتان را آلوده کرده‌اید، آیا به من غرّه‌اید یا بر من گستاخی می‌کنید؟ برای مردم دنیا خود را خوشبو می‌سازید و درونتان چون مردار گندیده بویناک است، گویا شما انبوهی لاشه مردارید.

(11) ای عیسی، به ایشان (بنی اسرائیل) بازگوی: ناخنهایتان را از کسب حرام بچینید (و دست از حرامخواری بشویید) و گوشهایتان را بر سخن ناهنجار ببندید و با دلهایتان به من روی آورید که من صورتهای ظاهرتان را نخواهم.
(12) ای عیسی، از نکوکاری شادمان شو، زیرا به راستی، مایه خرسندی من است و بر بدکاری زاری کن که به راستی، زشتی است. آنچه خوش نداری با تو کنند با دیگران مکن. اگر کسی بر گونه راستت سیلی زد گونه چپت را هم به او بده «9». تا توانی به مهرورزی به من نزدیکی جوی، و از نادانان روی

---

(7) مراد مجمع الأنبیاء و رسل و اوصیاء صلوات اللّه علیهم و ملائکه مقرّب و اولیاء اللّه است.- م.
(8) مراد نامه اعمال است.- م.
(9) یعنی گونه چپت را نیز پیش آر و به دم سیلی او بده. و در اختیارش بگذار و این نه تنها نشان دادن حالت بی‌دفاعی، بلکه اعلام آمادگی به تسلیم و ظلم پذیری است که البته تعلیمات شرع اسلام جز این است. این عبارت در انجیل متی، ترجمه فارسی، ص 7 س 39 و 40 چنین آمده است: «... هر که بر رخساره راست تو طپانچه زند دیگری را نیز به سوی او بگردان.» بنگرید نیز به ص 533 که همین تعلیم به عبارتی دیگر آمده.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 522
بگردان.
(1) ای عیسی، نکوکاران را رهنما باش و با آنها در نکوکاری مشارکت کن و گواهشان باش، و به ستمگران بنی اسرائیل بازگوی: ای هماغوشان بدی و شرارت، اگر به تبهکاری پایان ندهید شما را به صورت میمونها و خوکان در آرم.
(2) ای عیسی، به ستمگران بنی اسرائیل بازگوی: حکمت از بیم من گریان است و شما خندان ناسزا می‌گویید؟ آیا سند برائت (و بی‌گناهی و ایمنی از بازخواست) از من دارید؟ یا از عذابم نزد شما امان نامه‌ایست؟ یا در معرض کیفرم هستید؟ به (ذات) خودم سوگند که شما را عبرت آیندگان سازم.
(3) سپس ای پسر مریم باکره پاکدامن، تو را سفارش کنم در حقّ سرور پیامبران و دوستم احمد صاحب اشتر سرخ موی و دارای چهره رخشنده، به نور تابنده، با دلی پاک، به نبرد سخت بیباک، شکوهمند ارجمند که همانا رحمت بر جهانیان و سرور آدمیزادگان است بدان روز که مرا باز بیند، از همه پیشگامان نزدم گرامی‌تر و نزدیکترین مسلمانان به من است، آن عربی مکتب ندیده، به دین من گرویده، برای ذات من شکیبایی کشیده، آن

رزمنده که برای دفاع از دین من با مشرکان جهاد کند. و (تو را سفارش کنم) که بنی اسرائیل را از او آگاه کنی و به ایشان بفرمایی که او را باور دارند و به او ایمان آرند و از او پیروی کنند و یاریش دهند. (عیسی علیه السّلام) گفت: بار الها او کیست که باید بدین پایه پسندیده‌اش دارم؟ فرمود: او محمد، فرستاده خداست بر تمام مردم و مقامش نزد من از همه نزدیکتر و شفاعتش از همگان رواتر، خوشا بر او در پیامبری و خوشا بر امّتش (در فرمان پذیری از او)، همانا مرا بر راه شریعت او باز بینند، مردم زمین می‌ستایندش و اهل آسمان برایش رحمت می‌خواهند، امین فرخنده است، پاک است نزد من و بهترین باقیماندگان است. در آخر الزّمان بیاید، آنگاه که آسمان درهای (رحمت) سیل‌آسای خود را بگشاید و زمین شکوفایی خود را بیرون آرد تا برکت خود را بنمایاند. بر هر چه او دست نهد بر آنان برکت دهم، همسر بسیار و فرزند اندک باشدش.
(4) ای عیسی، به هر چه تو را به من نزدیک کند رهنماییت کردم و از هر چه از من دورت کند نهیت کردم پس خیر اندیش و دلسوز خویش باش.
(5) ای عیسی، دنیا شیرین است و من تو را در آن به کار گرفتم، از آنچه در دنیا بر حذرت داشتم دوری کن و آنچه را برای زیستنی سهل و ساده به تو دادم از آن برگیر.
(6) ای عیسی، به کردار خود چنان بنگر که بنده گنهکار خطا کرده‌ای می‌نگرد و به کار دیگری منگر، در دنیا زاهد باش (ولی) در آن رهبانیّت پیش مگیر که نابود شوی. «10»

---

(10) «کن فیها زاهدا و لا ترهب فیها فتعطب»- مراد این که زهد، یعنی کم میلی به دنیا مانعی ندارد و سفارش هم شده ولی رهبانیّت که (در لغت) به معنی هراس و وحشت و (در اصطلاح) ترک مطلق دنیاست سبب نابودی می‌شود. (و از همین جهت گفته‌اند: لا رهبانیّة فی الاسلام- در اسلام رهبانیّت نباشد.- م.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 523
(1) ای عیسی، خرد ورز و بیندیش و در کرانه‌های زمین بنگر که سرانجام ستمکاران چگونه بوده است؟ (2) ای عیسی، هر توصیفی که برایت کردم اندرزی است، و هر گفته من به تو حقّ است و من خود حقّ آشکارکننده‌ام، پس به حقیقت می‌گویم اگر تو پس از آنکه آگاهت کردم از من نافرمانی کنی، در برابرم دوست و یاری نداری.
(3) ای عیسی، دلت را با پروای از من پرورش ده. و به زیردستت بنگر و به زبر دستت منگر، و بدان که سرآمد هر خطا و گناهی همانا دنیا دوستی است، پس دنیا را دوست مدار که به راستی من (نیز) دوستش ندارم.
(4) ای عیسی، دلت را برای من پاک دار و در خلوتها بسیارم یاد کن. و

بدان که شادمانی در آنست که با بیم و امید به سویم روی آوری، در این روی آوردن زنده (و پویا) باش و مرده (و فسرده) مباش.
(5) ای عیسی، بر من شرک میاور و از من بر حذر باش، و به تندرستی (و عافیت موقّت) فریفته مشو و بر خود غرّه مباش، زیرا دنیا چون سایه‌ای گذرنده است و آنچه از آن رو کند چنان است که پشت کرده (و آینده‌اش بسان گذشته‌اش باشد) پس کوشش خود را صرف رقابت در کارهای نیک کن و همواره با حق باش گر چه تکّه تکّه‌ات کنند و به آتشت بسوزانند. پس از شناخت، نسبت به من کافر مشو و با نادانان همراه مباش زیرا هر چیزی با چیزی است (که بدان سنخیّت یافته) (6) ای عیسی، از دیدگانت برایم سرشک ببار و به دل به درگاهم سر بسپار.
(7) ای عیسی، در حال سختی از من فریادرسی خواه، زیرا من به فریاد گرفتاران می‌رسم و به بیچارگان پاسخ گویم و منم مهربانترین مهربانان.
(8)

(9) خوشا بر مهرورزان به یک دیگر، هم آنانند که به روز رستاخیز رحمت شوند. خوشا بر سازش دهندگان میان مردم، هم آنانند که به روز رستاخیز مقرّبانند. خوشا بر پاکدلان، آنانند که به روز رستاخیز خدا را دیدار کنند. خوشا بر فروتنان در دنیا، آنانند که به روز رستاخیز سریرهای پادشاهی را به میراث برند. «1» خوشا بر بینوایان که آنان راست ملکوت آسمان، خوشا بر اندوهگنان، آنانند که شاد می‌شوند.
خوشا بر آنان که از راه سرسپردگی گرسنگی و تشنگی کشند، هم آنانند که سیراب شوند [خوشا بر آنان که کار نیک کنند، (هم آنانند که) برگزیدگان خدا خوانده شوند.] خوشا بر آنان که به خاطر پاکیزگی

---

(1) (حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام در نصایح خود به هشام به این بخش از انجیل استشهاد فرموده. رک: ص 400 همین کتاب.)
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 524
(درون) ناسزا شنوند، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشا بر شما اگر مورد حسد واقع شوید و دشنام شنوید و در حقّ شما هر سخن زشت و دروغ گویند در این هنگام شادی کنید و خرّم دل شوید زیرا مزدتان در آسمان فزونی گرفته باشد. «2» (1) و گفت: ای بندگان بد، مردم را بر گمانی سرزنش می‌کنید و خویشتن را با یقین (به عیب خود) سرزنش نمی‌کنید.
(2) [ای دنیا بندگان، دوست دارید که بدان چه در وجود شما نیست در حقّ شما (نکو) گویند و انگشت نما (و نامدار) باشید.] ای دنیا بندگان، سرتان را می‌تراشید و پیراهن کوتاه می‌پوشید و سر به زیر می‌افکنید «3» ولی کینه از دلهایتان نمی‌زدایید؟! ای بندگان بد، نمودگار شما چون گورهای آراسته و استوار ساخته باشد که برونش بیننده را خیره کند و درونش استخوانهای مردگان آکنده از گناهست.
(3) ای دنیا بندگان نمودگار شما چون چراغ باشد که خود را بسوزاند و به مردم روشنایی دهد.
(4) ای بنی اسرائیل، به انبوه، خود را به مجالس دانشمندان رسانید هر چند بر سر زانو راه بروید (یا سواره بتازید) زیرا خداوند دلهای مرده را به نور حکمت زنده کند همچنان که زمین مرده را به ریزش باران زنده می‌کند.
(5) ای بنی اسرائیل: کم گویی حکمتی است بس بزرگ، پس خموشی گزینید که شیوه‌ای نیکو و مایه کمی خطا و موجب سبکباری از گناهان

است «4» پس در دانش را استوار دارید که درش شکیبایی است. به راستی، خداوند خندان بی‌سبب و پرسه زننده ویلان بی‌ادب را دشمن دارد. و حکمرانی را دوست می‌دارد که چون شبانی باشد که از رعیّت خود غافل نیست. همچنان که از مردم در عیان شرم دارید از خداوند در نهان به دلهایتان شرم دارید. و بدانید که سخن حکمت بار گمشده مؤمن است از این رو بر شماست که پیش از آنکه از دست برود آن را دریابید، و از دست رفتن حکمت این است که راویانش از میان بروند.
(6) ای دانش پژوه، دانشمندان را برای دانششان بزرگ‌دار و ستیزه با آنان را کنار بگذار «5» و نادانان

---

(2) این عبارات به تقریبی با تفاوتهای لفظی و مفهومی در انجیل متی، عهد جدید، باب پنجم، ترجمه فارسی، ص 6، چنین آمده است: خوشا به حال مسکینان در روح زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشا به حال ماتمیان زیرا ایشان تسلّی خواهند یافت. خوشا به حال حلیمان زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد. خوشا به حال رحم‌کنندگان زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد. خوشا به حال پاکدلان زیرا ایشان خدا را خواهند دید خوشا به حال صلح‌کنندگان زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. خوشا به حال زحمتکشان برای عدالت زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.
خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند و به خاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند. خوش باشید و شادی عظیم نمایید زیرا اجر شما در آسمان عظیم است.- م.
(3) ظاهرا این آداب از ظواهر پارسایی نمایی بنی اسرائیل در روزگار مسیح علیه السّلام بوده است.- م.
(4) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «خفّة من الذّنوب»، [حطّة من الذنوب- کاهشی از گناهان] آمده است.
(5) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «ودع منازعتهم»، [ودع مناظرتهم- مناظره و مناقشه با آنها را کنار گذار] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 525
را به خاطر جهلشان کوچک شمار ولی ایشان را از خود مران بلکه به خویش نزدیک کن و بدیشان بیاموز.
(1) ای دانش پژوه، بدان هر نعمتی که از شکرش درمانی به منزله گناهی است که بر آن بازخواست شوی.
(2) ای دانش پژوه، رنجها و اندوههایی در پیش داری که ندانی کی تو را در برگیرد پس پیش از آنکه غافلگیرت کنند برای آنها آماده باش.
(3) حضرتش علیه السّلام به یاران خود گفت: آیا به نظر شما اگر یکی از

شما بر برادرش بگذرد و ببیند جامه از شرمگاهش به کناری رفته آیا برهنه‌ترش می‌کند یا جامه را بر او برمی‌گرداند؟ گفتند:
جامه را بر آنچه هویدا شده برمی‌گرداند. گفت: هرگز بلکه شما او را برهنه‌تر می‌کنید، (البته) دریافتند که برای ایشان مثلی زده است، پس گفتند: ای روح اللَّه این چگونه است؟ گفت: این نمودگار یکی از شماست که بر عیبی پوشاندنی از برادر خود آگاه شود و آن را نپوشاند. «6» (4) به حقیقت با شما بگویم، من به شما آموزش می‌دهم تا فراگیرید و نمی‌آموزم که خودستایی کنید. شما بدان چه می‌خواهید نمی‌رسید مگر به ترک آنچه بدان شهوت دارید. و بدان چه آرزو می‌کنید دست نمی‌یابید مگر با شکیبایی بر آنچه خوش ندارید. از یک نظر باختن هم بپرهیزید زیرا (همان یک نظر آلوده بذر) شهوت را در دل بکارد و همین برای فتنه‌بازی صاحبش بس باشد. خوشا بر آنکو دیده‌اش را در دلش نهاده‌اند و (زمام) دلش را به نظر بازی دیده‌اش نداده‌اند. «7» به عیبهای مردم چون ارباب منگرید بلکه در عیبهای آنان چون بنده مردمان نگرید. همانا مردم دو گروهند: به بلا گرفتار، یا از عافیت برخوردار، بر گرفتار رحمت آرید و خدا را بر عافیت سپاس گزارید.
(5) ای بنی اسرائیل، آیا از خدا شرم ندارید که هر یک از شما تا شرابش را از خاشاک صافی نکند به کامش گوارا نیاید ولی پروایی ندارد که پیلواری حرام را در کام کشد؟ «8» آیا نشنیدید که در تورات به شما گفتند: «صله رحم کنید و به خویشاوندان رو آورید و پاداش متقابل دهید»؟ و من به شما می‌گویم: با آن که از شما گسسته بپیوندید و به آن که از شما دریغ ورزیده عطا کنید و به آن که با شما بدی کرده نیکی کنید و به آن که دشنامتان داده سلام گویید و با آن که به دشمنی شما

---

(6) امام صادق علیه السّلام این تمثیل مسیح سلام اللَّه علیه را نقل فرموده‌اند: ص 312- 313- م. همین کتاب.
(7) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «لم یجعل قلبه فی نظر عینه»، ... [بصره فی نظر عینه- بینایيش را در نگریستن چشمش ننهاده‌اند (بلکه علاوه بر چشم باز دل بینایش هم عطا کرده‌اند)] آمده است.
(8) در متن «و لا یبالی ان یبلغ امثال الفیلة من الحرام» و در پاره‌ای نسخه‌ها آمده است [... و لا یبالی ان یبلع امثال الغیلة من الحرام- (تا تکه‌ای خاشاک را از شرابش نزداید گوارایش نداند ولی) پروا ندارد که همچند خارستانی حرام را به کام درکشد] (تعبیر انجیل متی ص 40، در خطاب عیسی علیه السّلام با کاتبان فریسیان چنین است: «ای رهنمایان کور که پشه را صافی می‌کنید و شتر را (به حلقوم) فرو می‌برید.»- م.)

برخاسته انصاف ورزید و از آن که به شما ستم کرده بگذرید همان گونه که دوست دارید بدی شما را ببخشند، پس از بخشایش خدا بر خویشتن عبرت گیرید، آیا نمی‌بینید که خورشیدش بر نکوکار و تبهکار شما یکسان می‌تابد و بارانش بر نیکان و بدان شما یک نواخت فرو می‌بارد. اگر چنان بودید که جز کسی را که شما را دوست بدارد دوست نمی‌داشتید و جز به کسی که به شما نیکی کرده احسان نمی‌کردید و جز به کسی که به شما بخششی کرده پاداشی نمی‌دادید، آنگاه مزیّت شما بر دیگران چه می‌بود؟ زیرا بی‌خردان هم که فضل و درایتی ندارند همین می‌کنند. ولی اگر می‌خواهید دوستان و برگزیدگان خدا باشید با آن کس که به شما بدی کند نیکی کنید و بر آن کس که به شما ستم کند ببخشایید و به آن کس که از شما رو بگرداند سلام گویید، «9» سخنم را بشنوید و سفارشم را نگهدارید و پیمانم را مراعات کنید تا دانایانی با فهم باشید.
(1) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی، دلهای شما همان جاست که گنجینه‌های شماست. از این رو مردم دارائیهای خود را دوست دارند و جانهایشان مشتاق آنست «10». پس گنجینه‌های خود را در آسمان نهید که نه آفت خوردش و نه دزدان بر آن دست یابند.
(2) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی، بنده نمی‌تواند دو برده‌دار را خدمت کند و هر چه بکوشد ناگزیر یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهد همچنین دوستی خدا و دوستی دنیا برای شما فراهم نیاید. «11» (3) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی، بدترین مردم مرد دانایی است که دنیا را بر دانشش ترجیح می‌دهد و آن را دوست دارد و می‌جوید و برای آن می‌کوشد تا آنجا که اگر تواند مردم را سرگردان سازد چنان کند، پهنه تابش خورشید کور را چه سود دهد که آن را نتواند دید، همچنین دانش دانایی که به علم خود عمل نکند او را سودی ندهد، درختان را چه بسیار میوه‌ها باشد ولی همه سودمند و خوردنی نیست و چه بسیارند دانشمندان ولی همه ایشان از آنچه دانند سود نبرند.
و چه پهناور است زمین ولی تمامی نقاط آن مسکونی نیست، و چه بسیارند سخنگویان ولی تمامی سخنانشان (راست نباشد و) تصدیق نشود.
پس از دانایان دروغزن خود را حفظ کنید، آنان که پشمینه پوشند و سر خود به زیر افکنند تا خطاهای خویش را به تزویر، درست وانمود کنند و از زیر ابروانشان خیره نگرند چنان که گرگان خیره نگرند «12» و سخنانشان مخالف کردارشان باشد. آیا از

---

(9) رک: انجیل متی، ص 7 و 8/ س 42 تا 48 با تشابه مضمون و تفاوت الفاظ.- م.
(10) محدث نوری در کتاب خود به نام معالم العبر در بیان این حدیث

گوید: یعنی دل هر کس همواره وابسته به گنجی است که اندوخته، پس اگر گنج شما اعمال نیکی باشد که در آسمان اندوخته‌اید دلهایتان آسمان می‌شود، و مراد آن است که تعلّق دل به گنجها و زخارف دنیوی با دوستی خدای تعالی جمع نیاید. (نیز رک: انجیل متی ص 9، س 19 تا 23)
(11) رک: انجیل متی، ص 9، س 24 تا 25، با تفاوت لفظ.- م.
(12) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «یرمقون من تحت حواجبهم»، [یطرفون من تحت حواجبهم- زیر چشمی از زیر ابروانشان نگرند] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 527
خاربن «عوسج» «13» انگور، و از بوته حنظل انجیر چیده شود؟ همچنین گفته دانای دروغزن را جز تزویر اثری نباشد و نه چنان است که هر که سخنی گوید راست گوید.
(1) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی که زراعت در دشت خاکی هموار روید نه بر سنگلاخ «14»، همچنین حکمت در دل فروتن پرورش یابد و در دل متکبّر زورگو پرورش نیابد، آیا ندانید که هر که سر بر سقف برفرازد سرش بشکند و هر که سر فرود آرد زیر سقف سایبان گیرد و مأوی یابد، همچنین هر که به خدا فروتنی نکند خدایش پست کند و هر که برای خدا فروتنی کند خدایش برافرازد. به راستی چنین نیست که در همه حال عسل در خیک خوش باشد، همین گونه چنین نیست که دلها در همه حال حکمت پرور باشد. در حقیقت، خیک تا ندریده یا نخشکیده یا بوی نگردانده، ظرف عسل تواند بود، همچنین دلها، تا شهوات آنها را ندریده و طمع چرکینشان نکرده و خوشی و نعمت خشک و سختشان نکرده ظرف و جایگاه حکمت توانند بود.
(2) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی آتش‌سوزی در خانه‌ای رخ دهد و پیوسته از خانه‌ای به خانه‌ای سرایت کند، خانه‌های بسیاری را بسوزاند مگر اینکه آن خانه نخست را (بگاه) دریابند و از بن براندازند و آتش در آن میدان فعالیتی نیابد، همچنین است نخستین ستمکار اگر جلوی دست او را بگیرند پس از او پیشوایی ستمگر نیاید که (دیگران هم) به او اقتدا کنند چنان که اگر آتش در نخستین خانه چوب و تخته‌ای نیابد چیزی را نسوزاند.
(3) به حقیقت به شما می‌گویم: هر کسی بنگرد که مار آهنگ گزیدن برادرش را کرده و او را بر حذر ندارد تا مارش بکشد از شرکت در خون وی بری نیست. همچنین است هر که ببیند برادرش خطایی می‌کند و او را از سرانجامش بر حذر ندارد تا گناهش فراگیرد، از شرکت در گناه او بری و ایمن نیست. هر که بتواند ستمکاری را از ستم منصرف کند و چنین نکند خود نیز چون همان

---

(13) عوسج، نوعی خار که آن را شوکل نیز گفته‌اند.- م.

(14) عبارت انجیل مرقس، ص 4، در این باب چنین است: «گوش گیرید، اینک برزگری به جهت تخم پاشی بیرون رفت و چون تخم می‌پاشید قدری بر راه ریخته شد، مرغان هوا آمده آن را برچیدند و پاره‌ای بر سنگلاخ پاشیده شد در جایی که خاک بسیار نبود، پس چون که زمین عمقی نداشت بزودی رویید و چون آفتاب بر آمد سوخته شد و از آن رو که ریشه نداشت خشکید و قدری در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده آن را خفه نمود که ثمری نیاورد و ما بقی در زمین نیکو افتاد و حاصل پیدا نمود که رویید و نموّ کرد و بار آورد، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد ... (و در دنباله این تمثیل آمده است):
برزگر کلام را می‌کارد و اینانند به کناره راه، جایی که کلام کاشته می‌شود و چون شنیدند فورا شیطان آمده کلام کاشته شده در قلوب انسان را می‌رباید و ایضا کاشته‌شده در سنگلاخ کسانی می‌باشند که چون کلام را بشنوند در حال آن را بخوشی قبول کنند و لکن ریشه‌ای در خود ندارند بلکه فانی می‌باشند و چون صدمه یا زخمی به سبب کلام روی دهد در ساعت لغزش می‌خورند و کاشته‌شده در خارها، آنانی باشند که چون کلام را شنوند اندیشه‌های دنیوی و غرور دولت و هوس و چیزهای دیگر داخل شده کلام را خفه می‌کند و بی‌ثمر می‌گردد و کاشته‌شده در زمین نیکو آنانند که چون کلام را می‌شنوند آن را می‌پذیرند و ثمر می‌آورند.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 528
ستمگرست. «15» چگونه ستمکار بترسد در صورتی که در میان شما آسوده و ایمن باشد و بازش ندارند و منصرفش نکنند و جلوی دستش را نگیرند. پس از کجا ستمکاران کوتاه آیند و چگونه مغرور نگردند، آیا همین بس است که هر یک از شما گوید: من خود ستم نمی‌کنم هر که خواهد ستم کند و ستم را بنگرد و جلوگیری نکند؟ اگر کار چنین است که شما می‌گویید چرا با ستمکارانی که همکارشان نیستید، آنگاه که به گرفتاری دنیا درغلتند، شریکید؟ (1) وای بر شما ای بندگان بد، چگونه امید دارید که خداوند شما را از بیم روز قیامت در امان دارد در حالی که در فرمانبرداری خدا از مردم می‌ترسید و در نافرمانی او از ایشان پیروی می‌کنید و در پیمان‌شکنی با خدا، با آنها پیمانداری می‌کنید؟ (2) به حقیقت به شما می‌گویم: خداوند کسی را که بندگان را به جای او پروردگار خود گیرد از هراس آن روز (هراسناک) در امان ندارد.
(3) وای بر شما ای بندگان بد که به خاطر دنیای دون شهوتی پست و زبون در (رسیدن) به ملک بهشت کوتاهی کنید و هراس روز قیامت را از یاد ببرید.
(4) وای بر شما ای بندگان بد که به خاطر نعمتی نابودشونده و زندگی‌ای گسلنده از خدا می‌گریزید و دیدارش را ناخوش می‌دارید، چگونه خدا

دیدارتان را خوش دارد؟ در حالی که شما دیدارش را نمی‌خواهید، به راستی خدا دیدار کسی را خواهد که خواستار دیدار خداست و دیدار کسی را

_____

(15) سرور ما (و سالار شهیدان) امام حسین علیه السّلام را در این مقام کلامی است که پیش از واقعه «طفّ» فرموده و طبری آن را در تاریخ خود یاد کرده است و ما اینجا به مناسبت مقام باز می‌آوریم تا خواننده روح نهضت و قیام و اقدام او را که منجر به شهادت خود و اصحابش شد دریابد. طبری در تاریخ خود گوید: از ابی مخنف، از عقبة بن ابی العیزار که گفت: حسین علیه السّلام اصحاب خود و همراهان حرّ را در «البیضة» مخاطب قرار داد و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و سپس فرمود: ای مردم، همانا پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هر که سلطان ستمکاری را بیند که حرام خدای را حلال شمرده و عهد خدا را شکسته و به مخالفت سنّت پیامبر خدا (صلّی اللّه علیه و آله) برخاسته و با بندگان خدا به گناه و تجاوز رفتار می‌کند، و وی با کردار و گفتار خود جلوی او را نگیرد بر خدا حقّ است که او را به جایگاهی که باید فرود آرد» هان، به راستی اینان به طاعت شیطان پیوسته و از اطاعت رحمان گسسته‌اند، فساد را آشکار و حدود الهی را تعطیل و حقوقش را پایمال کرده‌اند. حرام خدا را حلال و حلالش را حرام کرده‌اند و من شایسته‌ترین کسی هستم که باید از آن جلوگیری کنم، نامه‌های شما به من رسید و بیعتهای شما به وسیله فرستادگانتان به من تقدیم شد که شما در بیعت خود تمامید و مرا تسلیم نمی‌کنید و تنها نمی‌گذارید. به هوش آیید و راه رشد و نجات خود را بازیابید که منم حسین پسر علی و فاطمه، دخت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. خودم با شمایم و خانواده‌ام با خانواده شما که در وجود من برای شما الگو و نمودگاری است. اگر چنین نکرده و عهد خود را شکسته و بیعت مرا از گردن خود برداشته‌اید، به جان خودم، چه رفتار زشت و ناپسندی است که با من در پیش گرفته‌اید؟ با پدرم و برادرم و پسر عمویم، مسلم چه کرده‌اید؟ به راستی هر که به شما پشتگرم شود فریب خورده است. از بهره‌گیری (اخروی) خود واماندید و نصیب خود را تباه کردید. هر که پیمان شکست در حقیقت بر خود شکست (و در رستگاری را بر خود بست) و خدا بزودی مرا از شما بی‌نیاز خواهد کرد. و السّلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 529

ناخوش دارد که دیدار خدا را خوش ندارد. و چگونه پندارید که دوستداران خدایید در حالی که از مرگ می‌گریزید و به دنیا می‌آویزید؟ مرده را چه سود که حنوطش خوشبوی و کفنش سپید باشد؟ و این همه در زیر خاک؟

همچنین خرّمی دنیا که خود را برای شما آراسته سودیتان نبخشد که این همه از دست رفتنی و نابودشدنی است. پاکیزگی پیکرها و روشنی رنگها چه سودتان دهد در حالی که سرانجام به سوی مرگ رهسپارید و در خاک فراموش می‌شوید و در تاریکی گور فرو می‌روید؟ (1) وای بر شما ای دنیا پرستان، در پرتو خورشید چراغ می‌کشید با آنکه نور آفتاب شما را بس است و پرتوگیری از چراغ را در تیرگی از دست می‌نهید در حالی که چراغ را از بهر همین به دستتان داده‌اند، همچنین از پرتو دانش برای کار دنیاتان بهره می‌گیرید در حالی که تأمین دنیوی شما تضمین شده و پرتوگیری از آن را برای آخرت ترک گفتید در حالی که (دانش را) برای آن به شما بخشیده‌اند.
گویید: همانا آخرت حق است، در حالی که دنیا را گرد می‌آورید و گویید: همانا مرگ حقّ است در حالی که از آن می‌گریزید، و گویید: همانا خدا می‌شنود و می‌بیند، ولی از حسابرسی او بر خود نمی‌ترسید. چگونه کسی که سخن شما را بشنود باور کند؟ زیرا کسی که ندانسته دروغ گوید عذرش پذیرفته‌تر از کسی است که دانسته دروغ گوید، گر چه (هرگز) هیچ دروغی را عذری نباشد.
(2) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی، چون مرکبی را سوار نشوند و تمرین ندهند و بکار نگیرند سخت و سرکش شود و خلقش دگرگون گردد. همچنین دلها وقتی به یاد مرگ نرم نشوند و رنج دوام عبادت را نکشند سخت و درشت شوند. خانه تاریک را چه سود که چراغ را بر بامش نهند و درونش هراسناک و تاریک باشد؟ همچنین شما را چه سود که نور دانش بر زبان داشته و دلهایتان را از آن هراسناک و تهی گذاشته باشید؟ پس به سوی خانه‌های تاریک خود بشتابید و آنها را روشن کنید. همچنین به حکمت دلهای سختتان را بی‌درنگ دریابید زان پیشتر که زنگ گناه بر آنها نشیند و از سنگ سخت‌ترشان کند. چگونه کسی که در بردن بارهای سنگین یاوریش نباشد آنها را تواند کشید؟ یا چگونه گناهان کسی که از آنها آمرزش نجوید بریزد؟ و چگونه جامه کسی که آن را نشوید پاک گردد؟ و چگونه کسی که کفّاره گناهان را نداده از آنها برکنار شود؟ و چگونه کسی که خواهد بی‌مدد کشتی از دریا گذرد از غرق شدن نجات یابد؟ و چگونه کسی که جدّ و کوشش نکند از فتنه‌های دنیا امان یابد؟ و چگونه مسافر، بی‌رهنما به مقصد رسد؟ و چگونه کسی که نشانه‌های راهنمایی دین را نبیند به بهشت رود؟ و چگونه کسی که از خدا فرمان نبرد به خرسندی او دست یابد؟ و چگونه کسی که در آینه ننگرد عیب چهره خود را ببیند؟ و چگونه کسی که برخی از آنچه دارد به دوستش ندهد دوستی کامل او را به دست آرد؟ و چگونه کسی که برخی از آنچه پروردگارش نصیب او کرده به وی وام ندهد به دوستی کامل او ره یابد؟ (3) به حقیقت به شما می‌گویم:

همان گونه که دریا را کاهشی نباشد که کشتی در آن غرق شود، و
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 530
از این رهگذر هیچ زیانی به دریا نرسد همچنین خدا را از معصیتهای شما کاهشی نیاید و شما زیانی به او نمی‌زنید بلکه به خویشتن زیان می‌رسانید و از خود می‌کاهید، و همان گونه که هر چه در پرتو خورشید زیر و رو گردد از آفتاب نکاهد بلکه خود بالنده و زنده شود همچنان خداوند هر چه بیشتر به شما ببخشد و روزی رساند خود کاهشی نیابد بلکه شما به روزی او پرورش یابید و زنده شوید، و به هر که سپاسش دارد بیفزاید که (بیند) او سپاسگزار دانایی است.
(1) وای بر شما ای مزدوران بد، مزد را تمام بگیرید و روزی را بخورید و لباس را بپوشید و خانه‌ها بسازید ولی در کار کردن برای آن کس که شما را به مزدوری گرفته تباهی کنید. زود باشد که صاحب کار شما را باز خواست کند «16» و در کاری که خرابش کردید بنگرد و حکمی فرو فرستد که شما را رسوا کند و فرماید گردنتان را از پیکر بزنند و امر کند دستهایتان را از بندهایش جدا کنند و آنگاه فرماید پیکرهای شما را روی شکمها بکشند و بر سر راه افکنند تا عبرت پرهیزگاران و کیفر ستمکاران باشد.
(2) وای بر شما ای عالمان بد، از آنجا که هنوز مرگتان در نرسیده پیش خود نگویید مهلت درنگتان به تأخیر افتاده، زیرا مرگ چندان به شما نزدیک شده که گویی بر شما درآمده و شما را کوچانده است. از هم اکنون دعوت آن را آویزه گوشهای خود سازید و از هم اکنون به زاری بر خود شیون کنید و از هم اکنون بر گناهان خویش سرشک پشیمانی بارید و از هم اکنون آماده شوید و بار سفر بربندید و با توجه به سوی پروردگارتان شتابید.
(3) به حقیقت به شما می‌گویم: همان گونه که بیمار به خوراک گوارای خوب می‌نگرد و به سبب درد بسیار از آن لذّتی نمی‌برد همچنین دنیادار به سبب مال دوستی از عبادت لذّتی نمی‌برد و شیرینی آن را در نمی‌یابد. و همان گونه که بیمار از توصیف پزشکی دانا به امید شفایی که دارد لذّت می‌برد و چون از تلخی و مزه ناگوار دارو یاد کند خاطرش مکدّر شود، همچنین دنیاداران از طراوت نعمتهای دنیا و گونه‌هایی که در آن است لذّت برند و چون ناگهانی بودن مرگ را به یاد آرند همه در نظرشان تیره و تباه گردد.
(4) به حقیقت به شما می‌گویم: همه مردم ستارگان را می‌نگرند ولی کسی به وسیله آنها راه نیابد مگر آن کس که گذرگاهها و منازلشان را بداند. همچنین شما حکمت را می‌آموزید ولی از میان شما جز آن کس که به حکمت عمل کند، از آن هدایت نپذیرد.
(5) وای بر شما ای دنیا پرستان، شما که مغز گندم را جدا و پاک سازید و

به نرمی آرد کنید تا مزه‌اش را دریابید و خوردنش بر شما گوارا آید، پس ایمان را نیز پاک و خالص دارید تا شیرینی آن را دریابید و سرانجامش شما را سودمند افتد.
(6) به حقیقت به شما می‌گویم: اگر در شبی تار چراغی قیرسوز بیابید از آن روشنایی جویید و

_____

(16) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «یطالبکم»، [یطالعکم- شما را زیر مراقبت گیرد] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 531
بوی قیرش مانع استفاده شما از آن نشود، همچنین از شما سزد که حکمت را نزد هر کس بیابید فراگیرید و بی‌رغبتی او به آموختن مانع از فراگرفتن شما نشود.
(1) وای بر شما ای بندگان دنیا، نه چون حکیمان خرد می‌ورزید، و نه چون بردباران می‌فهمید، و نه چون دانایان می‌دانید، و نه چون بندگانی پرهیزگارید و نه چون آزادگانی راد. زود باشد که دنیا شما را ریشه‌کن کند و به روی درافکند سپس با بینی‌هایتان نگونسار کند. آنگاه خطاهایتان مهارتان را بگیرند و دانش از پشت شما را براند تا شما را برهنه و تنها به شهریار کیفر دهنده تسلیم کنند و او شما را به بدکرداریهایتان کیفر دهد.
(2) وای بر شما ای بندگان دنیا، آیا نه اینکه شما را به دانش بر تمام آفریدگان چیرگی دادند ولی شما آن را به دور افکندید و بدان عمل نکردید؟ و روی به دنیا آوردید؟ بدان حکومت می‌رانید و برای آن آماده می‌شوید و آن را ترجیح می‌دهید و آباد می‌کنید؟ تا کی شما برای دنیایید؟ برای خدا در شما بهره‌ای نیست؟ (3) به حقیقت به شما می‌گویم: شرافت آخرت را در نمی‌یابید مگر به ترک آنچه (در دنیا) دوست می‌دارید. در انتظار توبه فردا ننشینید زیرا تا فردا، روزی و شبی است و قضای خدا در این دو:
بام و شام، در می‌رسد.
(4) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی، گناهان کوچک (حتی) ناچیزترین آنها از دامهای شیطانند، آنها را به دیده شما خرد و ناچیز می‌نمایاند تا گرد آیند و فزون شوند و شما را فراگیرند.
(5) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی که یک ستایش دروغین و یک بیزار نمایی از دین، بی‌گمان سرآمد بدیهای شناخته شده است و به راستی که دنیا دوستی، به یقین سرآمد هر خطایی است.
(6) به حقیقت به شما می‌گویم: چیزی به شرافت آخرت رساننده‌تر و بر تحمّل حوادث دنیا مددبخش‌تر از نماز پیوسته نیست، و چیزی نزدیکتر از آن به (درگاه) رحمان نباشد. پس بر نماز بپایید و بر آن بیفزایید. (بی‌گمان) هر

کردار نیکی (آدمی را) به خدا نزدیک می‌کند امّا نماز بدو نزدیکتر و در پیشگاهش گزیده‌تر است.
(7) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی، هر کرداری از مظلومی که کسی به گفتار و کردار و کین‌خواهی مددش نکرده، (برآید) در ملکوت آسمان بس بزرگ است. کدامین کس از شما نوری دیده که نامش تیرگی باشد، یا ظلمتی که نامش روشنی باشد؟ همچنین بنده را میسّر نیاید که هم مؤمن باشد و هم کافر، هم دنیا را ترجیح دهد و هم خواستار آخرت باشد. آیا جوکار گندم درود یا گندمکار جو درو کند؟ همچنین هر بنده‌ای در آخرت همان درود که کاشته و بدان چه کرده پاداش بیند.
(8) به حقیقت به شما می‌گویم: همانا مردم در اندوختن دانش به دو دسته‌اند: مردی که به زبان استوارش دارد و به بدکرداریش تباه کند و مردی که به گفتار استوارش دارد و به کردار درستش

نماید، و میان این دو جدایی بسیار است، پس خوشا بر عالمان با کردار و وای بر عالمان به گفتار.
(1) به حقیقت به شما می‌گویم: کسی که هرزه گیاه را از کشت خود وجین نکند علف چندان زیاد شود که همه جا را فرو گیرد و تمامی کشت را تباه کند. همچنین هر که دنیا دوستی را از دل خود بر نکند آن را فراگیرد چندان که برای دوستی آخرت مزه‌ای در دل نیابد.
(2) وای بر شما ای بندگان دنیا، سجده‌گاههای پروردگارتان را زندان پیکرهای خود سازید و دلهای خود را خانه تقوی کنید و آنها را جایگاه شهوات قرار ندهید.
(3) به حقیقت به شما می‌گویم: همانا بیتاب‌ترین شما بر بلا دنیا دوست‌ترین شماست و به راستی شکیباترین شما بر بلا بی‌علاقه‌ترین شما به دنیاست.
(4) وای بر شما ای عالمان بد، آیا مردگانی بیش نبودید که (او) شما را زنده کرد؟ و چون زنده شدید مردید؟ وای بر شما، آیا ناآموختگانی نبودید که به شما علم آموخت و چون به شما آموخت فراموش کردید؟ وای بر شما، آیا درون تهی نبودید که خداوند آگاهتان کرد و چون فهم دین یافتید به نادانی گرویدید؟ وای بر شما، آیا گمراه نبودید که شما را راهنمایی کرد چون هدایتتان کرد به بیراه رفتید؟ وای بر شما، آیا کور نبودید که بینایتان کرد و چون بینایيتان داد (خود) کور گشتید؟ وای بر شما، آیا کر نبودید که شنوایتان کرد و چون شنواییتان داد (خود) کر شدید؟ وای بر شما، آیا لال نبودید که گویایتان کرد و چون گویاییتان داد (خود) لال شدید؟ وای بر شما، آیا گشایش و پیروزی نخواستید که چون پیروزیتان داد (خود) عقب نشستید؟ وای بر شما آیا زبونانی نبودید که شما را چیرگی داد و چون چیره

گشتید زور گفتید و تجاوز و نافرمانی کردید؟ وای بر شما، آیا در زمین ناتوان نگاه داشته «17» نبودید و بیم آن نداشتید که مردم برباییدتان که به شما یاری داد و از شما پشتیبانی کرد و چون پیروزتان کرد بزرگی فروختید و زور گفتید؟ پس وای بر شما، از خواری روز قیامت که چسان خوارتان کند و چگونه کوچکتان سازد! (5) وای بر شما ای عالمان بد، شما کردار ملحدان دارید و آرزوی وارثان (دائم زمین) «18» را در سر می‌پرورانید و با آرامش خاطری چون آسودگان بدان اطمینان بسته‌اید. کار خدا بر آن پایه که شما آرزو کرده و برگزیده‌اید نیست، بلکه شما برای مردن زاییده می‌شوید و برای ویران شدن سازید و آباد می‌کنید و برای بازماندگان آماده می‌دارید.
(6) به حقیقت به شما می‌گویم: همانا موسی علیه السّلام به شما فرموده است: [«سوگند دروغ به خدا نخورید» و من می‌گویم]: «19» سوگند به خدا نخورید، چه راست و چه دروغ بلکه بگویید: نه و

---

(17) «مستضعفین فی الارض» مراد کسانی هستند که به هر نحوی ضعیف و ناتوان و محروم و ممنوع از احقاق حق و بیان عقیده نگهداشته شوند.- م.
(18) (مصحّح متن اینجا شرح داده‌اند) یعنی کسانی که فردوس را به میراث می‌برند.
(19) عبارت بین دو قلاب در متن نیست و از دیگر نسخه‌ها گرفته شده.- م.

آری. (1) ای بنی اسرائیل بر شماست که تره صحرایی و نان جوین بخورید و از نان گندم بپرهیزید زیرا از این که نتوانید از عهده شکرش بدرآیید بر شما نگرانم.
(2) به حقیقت به شما می‌گویم: همانا مردم، یا عافیت یافته یا گرفتارند، پس خدا را بر عافیت سپاس دارید و با گرفتاران مهربانی کنید.
(3) به حقیقت به شما می‌گویم: هر کلمه بدی که امروز گویید فردا به قیامت پاسخش را بشنوید.
(4) ای بندگان بد، هر گاه یکی از شما آهنگ قربانی گذراندن خود کند و به یاد آرد که برادرش را بر او حقّی است باید قربانی را بگذارد و نزد برادرش رود و او را خرسند سازد آنگاه باز گردد و قربانی خود را سر ببرد.
(5) ای بندگان بد، اگر «20» پیراهن یکی از شما را گرفتند باید قبای خود را نیز بر سر آن دهد و هر که را بر گونه‌اش سیلی زدند باید گونه دیگرش را فرا دارد «21» و هر کدامتان را فرسنگی به بیگاری گرفتند باید فرسنگی دیگر نیز خود همراهی کند.
(6) به حقیقت به شما می‌گویم: پیکر را چه سودی دهد که ظاهرش درست

و باطنش تباه و پوشیده باشد؟ پیکرهای شما چه سودیتان بخشد که از آنها خوشتان آید و دلهایتان تباه باشد و شما را چه سود که پوستهایتان را پاکیزه و دلهایتان را چرکین دارید؟ «22» (7) به حقیقت به شما می‌گویم: چون غربال نباشید که آرد بیخته نرم را بیرون دهد و نخاله را نگهدارد، همچنین شما از دهانتان سخن حکمت بیرون دهید و نادرستی در سینه‌هایتان به جا ماند. «23» (8) به حقیقت به شما می‌گویم: نخست به دور کردن بدی پردازید و آنگاه به جستجوی نیکی برآیید تا شما را سود بخشد زیرا اگر شما نیکی را با بدی گرد آورید نیکی سودتان ندهد.
(9) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی، هر که پای در رود نهد هر چند بکوشد که جامه‌اش تر نشود باز هم تر شود همچنین است هر که دنیا را دوست دارد از خطاها وانرهد.
(10) به حقیقت به شما می‌گویم: خوشا بر آنان که شب را به عبادت خیزند، آنانند که نور پیوسته را به میراث برند زیرا در تیرگی شب در نمازگاههای خود بر پا ایستادند و به درگاه پروردگارشان بدان امید زاری کردند که از سختی فرداشان برهاند.
(11) به حقیقت به شما می‌گویم: دنیا را کشتزاری آفریده‌اند که بندگان در آن تلخ و شیرین و نیکی و بدی را بکارند، سرانجام نیکی به روز شمار سودمند است و بدی به روز برداشت رنج و بدبختی

_____

(20) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «ان اخذ»، [اذا اخذ- هر گاه گرفته شد] آمده است.
(21) این تعلیم معروف با تفاوت الفاظ، پیشتر نیز در مناجات عیسی علیه السّلام گذشت. رک: پابرگ ص 521.)
(22) حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام در نصایح خود به هشام این گفته مسیح سلام اللّه علیه را نقل کرده‌اند. رک: ص 399 همین کتاب.
(23) حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام در نصایح خود به هشام این گفته مسیح سلام اللّه علیه را نقل کرده‌اند. رک: ص 399 همین کتاب.

دارد.
(1) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی، دانشمند را به وسیله نادان سنجند و نادان را به وسیله هوای نفسش، به شما سفارش می‌کنم که بر دهانهایتان مهر خموشی زنید تا آنچه برای شما گفتنش روا نیست از آنها بیرون نیاید.
(2) به حقیقت به شما می‌گویم: شما آنچه را خوش دارید درنیابید مگر با شکیبایی بر آنچه خوش ندارید و آنچه می‌خواهید به دست نیارید جز به ترک آنچه بدان مشتاقید.

(3) به حقیقت به شما می‌گویم: ای دنیاپرستان، چگونه کسی که از شهوت خویش به دنیا نکاهد و رغبتش را از آن نگسلد، به آخرت دست یابد؟ (4) به حقیقت به شما می‌گویم: ای دنیا پرستان، شما نه دنیا را دوست دارید و نه به آخرت امیدوارید، چه اگر دنیا را دوست می‌داشتید کاری را گرامی می‌شمردید که به وسیله آن دنیا را دریابید «24» و اگر آخرت را می‌خواستید کردار کسی را داشتید که امید آن دارد.
(5) به حقیقت به شما می‌گویم: ای دنیا پرستان، هر یک از شما به گمانی رفیقش را دشمن دارد ولی نفس خود را با وجود یقین (به بدی آن) دشمن نمی‌دارد.
(6) به حقیقت به شما می‌گویم: هر یک از شما چون به حقّ پاره‌ای عیبهایش را یاد کنند خشمگین شود و چون به (نادرست به اوصافی) که در او نیست ستوده شود شادمان گردد.
(7) به حقیقت به شما می‌گویم: ارواح شیاطین چندان که در دلهای شما فعّال و شاداب گردند در دگر چیزی شاداب و فعّال نشوند. به راستی، خداوند دنیا را به شما بخشیده تا در آن برای آخرت کار کنید و برای آن نداده که از آخرت بازتان دارد، و در واقع آن را برای شما گسترده تا بدانید که خداوند بدان وسیله شما را بر انجام عبادت یاری داده و بدان شما را بر ارتکاب گناهان مدد نکرده است و به راستی شما را در آن به طاعت فرمان داده و به معصیت در آن امر نفرموده است، و به حقیقت شما را در آن بر حلال یاری داده و حرام را در آن بر شما حلال نساخته است و به درستی، آن را برای شما از آن رو گسترده که در آن با یک دیگر پیوند خویشی نگهدارید نه از آن رو که از یک دیگر بگسلید.
(8) به حقیقت به شما می‌گویم: مزد چیزی است که (همه را) بدان رغبت بسیار است ولی جز کسی که کار کند آن را به دست نیارد.
(9) به حقیقت به شما می‌گویم: درخت جز به میوه خوب کامل نباشد، همچنین دین جز به پرهیز از محرّمات کامل نباشد.
(10) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی، کشت نیکو نشود مگر به آب و خاک، همچنین ایمان

---

(24) مراد کاری است معنوی از نوع احسان و خدمت به خلق که در دنیا اعتبار و احترامی به آدمی بخشد.- م.

نیکو نشود مگر به دانش و کردار.
(1) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی، آب آتش را خاموش می‌کند، همچنین بردباری خشم را خاموش می‌کند.
(2) به حقیقت به شما می‌گویم: آب و آتش در یک آوند فراهم نیایند،

همچنین فهم و کوردلی در یک دل گرد نیایند. «25» (3) به حقیقت به شما می‌گویم: همانا باران بی‌ابر نباشد، همچنین کرداری در جهت خرسندی پروردگار جز با دلی پاک «26» ممکن نیاید.
(4) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی، خورشید «27» نور بخش همه چیز است و به راستی حکمت نور هر دلی، و تقوی سرآمد هر حکمتی، و حق دروازه هر خیری، و رحمت خداوند دروازه هر حقی است و کلیدهایش دعا و زاری و کردار است. چگونه بی‌کلید دری گشوده شود؟ (5) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی، مرد دانا درختی نکارد مگر درختی که آن را بپسندند و بر مادیانش گشنی نکشد مگر اسبی که آن را بپسندد، همچنین مؤمن دانا کاری نکند جز آن کار که پروردگارش را خرسند سازد.
(6) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی، زنگ زدایی شمشیر را نیکو و آبدار کند، همچنین حکمت زنگ دل را بزداید و جلا دهد، و در دل حکیم چون آب باشد در زمینی مرده که دلش را زنده کند بدان گونه که آب زمین مرده را زنده می‌کند و نیز در دل حکیم چون پرتوی در تیرگی است که مردم به وسیله آن به راه می‌روند.
(7) به حقیقت به شما می‌گویم: به راستی، بر دوش کشیدن سنگها از فراز کوهها از آن نکوتر که بیخردی گفتار تو را بازگوید، همانند آن کس که سنگ را در آب نهد تا نرم شود و بدان کس ماند که برای خفتگان گور غذا پزد. خوشا بر آن کس که فزون‌گوییش را که می‌ترسد مایه دشمنی پروردگارش شود، به بند کشد و جز سخنی که می‌فهمد «28» نگوید و به گفته کسی فریفته نشود تا کردار آن کس درستی آن را روشن کند. خوشا بر آن کس که آنچه نمی‌داند از دانایان فراگیرد و آنچه آموخته به نادانان بیاموزد. خوشا بر آن کس که دانشمندان را برای علمشان بزرگ دارد و ستیزه با آنان را کنار گذارد. و نادانان را برای نادانیشان کوچک شمارد ولی آنها را نراند بلکه به خود نزدیکشان کند و آموزش دهد.

---

(25) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «الفقه و العمی»، [الفقه و الغی- فهم دین و گمراهی] و در پاره‌ای [... و العی- و سرکشی] آمده است.
(26) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «بقلب نقیّ»، [بقلب تقی- به دلی پرهیزگار] آمده است.
(27) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «انّ الشّمس»، [انّ النّفس- به راستی، جان ... آمده است.
(28) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «الّا یفهم»، [... لا یفهمه- سخنی که آن را نمی‌فهمد نگوید] آمده است.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 536
(1) به حقیقت به شما می‌گویم: ای گروه حوّاریان، شما امروز در میان

مردم چون زندگان در میان مردگانید، پس به مردن زندگان نمیرید. «29»
(2) مسیح گفت: خدای تبارک و تعالی فرماید: چون دنیا را از بنده مؤمنم بگردانم غمگین شود و این غمندگی محبوبترین حالت او به نزد من است و به من نزدیکتر شود، و چون در دنیا به او فراخ دستی دهم شادمان شود و این ناخوشایندترین حالت او نزد من است که او را از من دور کند.
و الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله و سلّم تسلیما.

_____

(29) مراد این که نباید از کردار و هدایت باز ایستید و همچون دیگران تبدیل به دلمردگان شوید و حتی نباید با مرگ جسمانی شما که زنده‌دلان واقعی هستید سنّت و تعلیمات و رهنمودهایتان بمیرد.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 537
(1)

شما را سفارش می‌کنم به تقوای خدای یگانه که او را شریکی نیست و شهادت بر اینکه خدایی جز خداوند نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست. از خدا بپرهیزید و گفتار نیکو گویید و خرسندی خدا را بجویید و از خشمش بترسید. بر سنّت خدا بپایید و از حدود الهی در نگذرید. خدا را در همه کارهایتان در نظر آرید و به قضایش، هر آنچه به سود و زیان شما رانده باشد رضا دهید.
هلا، بر شماست که امر به معروف و نهی از منکر کنید.
هلا، هر که به شما نیکی کرد بدو بیشتر از آن احسان کنید و هر که به شما بدی کرد از او بگذرید، و با مردم آن کنید که دوست دارید با شما کنند.
هلا، به بهتر گونه‌ای که توانید (با مردم) بیامیزید، و راستی را از شما آن سزد که راه (اعتراض دیگران) را بر خود هموار نکنید. بر شماست که دانش دین (فقه) را فراگیرید و از آنچه در دین خدا حرام شده بپرهیزید و با هر که از نکوکار و تبهکار، همنشین شماست خوش‌صحبتی کنید.
هلا، بر شماست پارسایی سخت استوار، زیرا نشانه دین پارسایی است، نمازها را به هنگام خود بگزارید و واجبات را با شرایط خود بپردازید.
هلا، در انجام آنچه خدا بر شما واجب ساخته و بدان از شما خشنود می‌شود کوتاهی نورزید که (2) من از (حضرت) ابی عبد اللّه (امام صادق) علیه السّلام شنیدم که فرمود: «در دین خدا دانشی درست به هم رسانید و چون بیابانگردان (نادان) نباشید، زیرا به راستی هر که در دین خدا فهم درست نیابد خداوند به روز قیامت بر او نظری نیفکند» و بر شماست که در توانگری و درویشی میانه‌رو باشید و از پاره‌ای نعمتهای دنیا برای آخرت مدد گیرید زیرا (3) از (حضرت) ابی عبد اللّه (صادق) علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: «از پاره‌ای از «این» برای «آن» «2» مدد گیرید و سربار مردم نباشید.
بر شماست با هر که آمیزش دارید به او نیکی و احسان کنید.

---

(1) مفضّل بن عمر جعفی کوفی، از اصحاب امام صادق و کاظم علیهما السّلام که شرح حالش گذشت. رک، پابرگ ص 372- م.
(2) مراد از «این» دنیا و مقصود از «آن» آخرت است.- م.
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 538
هلا، از تجاوزگری بپرهیزید که (1) من از (حضرت) ابی عبد اللَّه (صادق) علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: «زود کیفرترین بدی تجاوز است». آنچه خداوند از نماز و روزه و دیگر فرائض الهی بر شما واجب فرموده انجام

دهید و زکات واجب را به شایستگانش بپردازید که (2) (حضرت) ابو عبد اللّه علیه السّلام فرمود: «ای مفضّل به یارانت بگو: زکات را به شایستگانش برسانند و من ضامن مالی هستم که (در این راه) از دست داده‌اند».
بر شماست پایداری بر دوستداری آل محمد صلّی اللّه علیه و آله. در میان خود صلح و سازش کنید و از یک دیگر غیبت نکنید. به دیدار یک دیگر روید و با هم دوستی دارید و به یک دیگر احسان کنید. با همه دیدار کنید و سخن گویید و اسرار «3» را از یک دیگر نهان ندارید. مبادا از یک دیگر ببرید و از هم فاصله بگیرید زیرا (3) من از (حضرت) ابی عبد اللّه علیه السّلام شنیدم که فرمود: «به خدا سوگند، دو تن از شیعیان ما از یک دیگر دوری (و با هم قهر) نکنند مگر آنکه من از یکی از ایشان بیزاری جویم و نفرینش کنم، و بیشتر با هر دو چنین کنم» معتّب «4» به او عرض کرد: فدایت شوم این سزای ستمکار است ولی گناه ستمدیده (در این میانه) چیست؟ فرمود: «زیرا او هم برادرش را به پیوند (و سازش) نخوانده است؛ از پدرم شنیدم که می‌فرمود: «هر گاه دو تن از شیعیان ما با یک دیگر ستیزه کنند و یکی از دیگری جدا شود و ستمدیده به رفیقش مراجعه کند و حتی به او بگوید: ای برادر، من ستم کردم (و تقصیر کار منم) تا بدین وسیله (قهر و) جدایی از میان برخیزد، به راستی خداوند تبارک و تعالی که داوری عادل است داد ستمدیده را از ستمگر می‌ستاند».
فقیران شیعه آل محمد علیهم السّلام را کوچک مشمارید و بدیشان جفا نکنید. با آنان لطف ورزید و از حقّی که خداوند برای آنها در اموال شما نهاده بدیشان بدهید و به آنان احسان کنید.
آل محمد را وسیله نان خوردن خود نسازید که (4) من از (حضرت) ابی عبد اللّه علیه السّلام شنیدم که فرمود: «مردم در مورد ما به سه دسته‌اند: گروهی دوستدار مایند و منتظر قائم ما هستند تا از دنیای ما نصیب برند، به عقیده ما قایلند و سخن ما را حفظ کرده‌اند ولی از عمل ما کوتاهی ورزند که خداوند ایشان را به دوزخ خواهد برد. گروهی دوستدار مایند و سخن ما را بشنوند و از کردار ما کوتاهی نکنند (امّا به این مراد) که به وسیله ما از قبل مردم بخورند، خداوند شکمشان را از آتش آکنده کند و گرسنگی و تشنگی را بر آنها چیره فرماید. و گروهی دوستدار ما و حافظ گفتار مایند و از فرمان ما پیروی کنند و با کردار ما مخالفت نورزند، اینان از مایند و ما از آنانیم». از مال خود

---

(3) در پاره‌ای نسخه‌ها به جای «و لا یبطنّ»، [و لا یبطئن- (در کمک به یک دیگر) هرگز تأخیر نکنید] آمده که شاید مراد این باشد که هرگز یک دیگر را فراموش نکنید.

(4) معتّب، از غلامان آزادشده ابی عبد اللّه (صادق) علیه السّلام و بلکه از خاصّان اصحاب آن حضرت و نیز از یاران امام هفتم علیه السّلام، مردی موثّق بود و از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: «موالی من ده تنند که بهترین آنها معتّب است»
رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 539
پرداخت جایزه آل محمد علیهم السّلام را ترک نکنید، هر کس توانگر است به اندازه توانگریش و هر کس درویش است هم به قدر درویشی خود، هر که خواهد خداوند مهمترین نیازهایش را برآورد باید با کمال نیازی که به مال خود دارد به آل محمد و شیعیان ایشان صله و کمک دهد. چون با شما سخن حق گویند از آن خشمگین نشوید و اهل حقّ را در صورتی که حقیقت را به رخ شما کشند دشمن مدارید زیرا مؤمن از این که حقّی را به رویش آورند خشمگین نگردد.
(1) من یک بار در خدمت (امام) ابو عبد اللَّه (صادق) علیه السّلام بودم که فرمود: ای مفضّل یارانت چند تنند؟ عرض کردم: اندکند، چون به کوفه بازگشتم به شیعیان مراجعه کردم، جامه‌ام را بکلّی از هم دریدند و گوشتم را (به غیبت گویی) خوردند و آبرویم را به باد دشنام گرفتند تا آنجا که یکی از ایشان برابرم ایستاد و به رویم هجوم آورد و یکی دیگر در میان کوچه‌های کوفه به قصد رفتن من کمین گرفت و مرا آماج هر تهمتی ساختند چندان که خبرش به (حضرت) ابی عبد اللّه علیه السّلام رسید. چون سال دیگر خدمتش باز آمدم نخستین سخنی که پس از سلام به من فرمود این بود که:
ای مفضّل این چه خبری است که به من رسیده که آنان در حقّ تو و در باره تو می‌گویند؟ عرض کردم: گفته آنان مرا زیان ندارد، فرمود: «آری، ولی برای خودشان زیانبار است، آیا خشم آورند؟ بدا به حالشان، تو گفتی، به راستی یارانت اندکند، نه به خدا سوگند آنها (اصلا) شیعه ما نیستند که اگر شیعه ما می‌بودند از گفته تو خشمگین نمی‌شدند و از آن نمی‌رنجیدند. خداوند شیعیان ما را به اوصافی غیر از آنچه آنها دارند توصیف فرموده، شیعه جعفر نیست مگر کسی که زبانش را مهار کند و برای پروردگارش (خالصانه) کار کند و به مولای خود امیدوار باشد و چنان که باید از خدا بترسد، وای بر آنها، آیا در میانشان کسی هست که از فرط نمازگزاری چون خمیدگان یا از شدت بیم از خدا واله و حیران و یا از گریستن بسیار چون نابینایی و یا از روزه‌داری چون لاغر نزاری یا از خموشی و سکوت اندیشناک چون لالی شده باشد؟ یا در میان آنها کسی هست که شب‌زنده‌داری به عبادت را عادت شبانه و روزه‌داری را عادت روزانه خود دارد و یا از بیم خدا و به شوق ما، خانواده نبوّت، لذّتها و نعمتهای دنیا را از خود باز داشته باشد؟ از کجا اینان شیعیان مایند؟ در حالی که در خصوص

ما با دشمنانمان ستیزه می‌کنند تا دشمنی آنان را بیفزایند و چون سگ زوزه می‌کشند و چون کلاغ طمع ورزند، اما من به راستی، اگر پروا نداشتم که آنان را نسبت به تو برانگیزم به تو می‌فرمودم که درون خانه‌ات روی و در به روی خود بندی و تا هستی به آنان ننگری ولی اگر آنها نزدت آمدند ایشان را بپذیری زیرا خدا آنان را حجّتی بر (ضدّ) خودشان ساخته و بر دیگران نیز بدانها حجّت تمامی کرده است.» دنیا و آنچه از نعمتها و رونقها و شکوفایی و دارایی آن می‌بینید شما را نفریبد زیرا شایسته شما نیست و به خدا سوگند که حتّی برای اهل دنیا هم (فریفتگی بدان) مصلحت نباشد.

رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص: 540

و الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمد النّبی و آله الطّاهرین- سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و صلوات بر سرور ما پیامبر گرامی، محمّد و خاندان پاک نهاد او باد.

تمّت الکتاب بعون الملک الوهّاب.

سپاس خدای را که به فضل خود به تصحیح و شرح و پابرگ نگاری این کتاب ارزشمند بر من منّت نهاد و توفیق اتمامش را مرحمت فرمود و این نیز از فضل و منّت اوست.

مصحّح متن عربی- علی اکبر غفّاری 1376 ق.

ترجمه تحف العقول (به نام رهاورد خرد) به توفیق یزدان به دست این ناتوان در خجسته شب میلاد رسول صلّی اللّه علیه و آله، هفدهم ربیع الاوّل 1406 قمری برابر نهم آذر ماه 1364 شمسی پایان یافت و در دوّم اردیبهشت 1375 شمسی مورد تجدید نظر و ویرایش نهایی قرار گرفت. و له الحمد اوّلا و آخرا.

پرویز اتابکی

ابن شعبه، حسن بن علی - اتابکی، پرویز، رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، 1جلد، نشر و پژوهش فرزان روز - تهران، چاپ: اول، 1376ش.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹